



# حضرت باب

شرح حیات و آثار مبارک و احوال اصحاب  
عهد اعلیٰ

بمناسبت یکصد و پنجاهمین سال ظهور مبارک حضرت باب

نصرت الله محمد حسینی

۱۵۲ بدیع - ۱۹۹۵ میلادی

ISBN 1 - 896193 - 10 - 2

مؤسسه معارف بهائی

P.O. Box 65600 Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

## در باره مؤلف

دکتر نصرت‌الله محمدحسینی در سال ۱۳۱۴ شمسی در طهران متولد شد. مراحل تحصیلی خود را در ایران ادامه داد و در سالهای بعد در کانادا به اكمال آن پرداخت.

وی دارای دانشنامه لیسانس زبان و ادبیات فارسی، فوق لیسانس حقوق، فوق لیسانس جرم‌شناسی و دکترای حقوق می‌باشد.

دکتر محمدحسینی به تدریس در مدارس ابتدایی و متوسطه، مشاوره حقوقی وزارت فرهنگ، کارشناسی و عضویت وزارت علوم و آموزش عالی، تدریس ادب فارسی و حقوق و جرم‌شناسی در دانشگاه طهران و مجتمع عالی آموزشی دانشکده توانبخشی، و چندین مدرسه عالی از جمله مدارس عالی علوم بانکی، مددکاری اجتماعی، ترجمه، کار، پرستاری میثاقیه و نیز در کانادا به سمت مدرس و جرم‌شناس و مشاور به کار اشتغال داشته و دارد.

دکتر محمدحسینی از سالیان گذشته به تحقیق در مسائل تاریخی پرداخته و نتیجه تحقیقات خود را بصورت مقالات متعدد در مجلات امری به چاپ رسانده است. دو کتاب «فورل، نابغه بهائی» و «یوسف بهاء در قیوم‌الاسماء» از این نویسنده توسط مؤسسه معارف بهائی چاپ و منتشر شده است.



طرح روی جلد از میترا رشیدی (ذوقی)

## کتاب « حضرت باب »

صرف نظر از شرح و تفصیل وقایع مربوط به دیانت بابی و حیات پرحادثه مؤسس بزرگوار آن که در متن هزاران دائرةالمعارف، کتب تاریخی، جزوات تحقیقی، رسائل علمی، نمایشنامه های هنری، مقالات ادبی و غیرهم، بطور تفصیل و یا موجز و مختصر درج گردیده شاید بدون اغراق در ظرف یکصد و پنجاه سال که از آغاز این نهضت روحانی میگذرد بیش از یکصد و پنجاه جلد کتاب مفصل تاریخ، اختصاصاً در این باره به رشته تحریر کشیده شده و بسیاری از آنها چاپ و منتشر گردیده است.

گرچه هرکدام از این آثار، خواه موافق و یا مخالف با توجه به مقصد و منظور و طرز تفکر و اعتقادات نویسنده ارزنده و قابل توجه میباشد، ولی در این میان کتابی که واجد همه جنبه های تاریخی این آئین بدیع بوده و با توجه به اقوال مختلفه و گاه ضدّ و نقیض سایر آثار گذشته نوشته شده باشد انتشار نیافته است.

کتاب حاضر تألیف جناب دکتر نصرت الله محمدحسینی در حقیقت رافع این نقیصه و تحقیقی دقیق در مجموعه آراء و عقاید تاریخ نگاران گذشته و حال در زمینه تاریخ دیانت بابی و شاید بزرگ ترین و مفصل ترین کتاب تاریخی در باره حیات حضرت باب، مؤمنین اولیه امر بدیع، وقایع اتّفاقیّه دور دیانت بابی، شرح مبسوطی از آثار صادره از قلم حضرت ربّ اعلیٰ و مدّعی آن حضرت باشد که مؤسسه معارف بهائی به تهیّه و چاپ آن همت گماشته و اینک در دسترس دوست داران آثار ارزنده می گذارد.

مؤسسه معارف بهائی

به:

همسر عزیزم افسر  
پاس بیست و نه سال صفا و دوستی

# فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	پیشگفتار
	گفتار نخست - مقدمات
۵	بخش نخست - تاریخ چیست؟
۵	الف - تعریف شناخت
۵	ب - انواع شناخت
۶	پ - تعریف علم
۷	ت - طبقه بندی علوم
۸	ث - تعریف تاریخ شناسی
۱۰	ج - سرگذشت علم تاریخ
۲۲	چ - مقولات اصلیه در تاریخ نگاری
۳۲	بخش دوم - منابع نگارش متن اصلی کتاب
۳۲	الف - منابع امری
۵۹	ب - منابع غیر امری
۸۷	بخش سوم - اوضاع جهان در زمان ظهور امر بدیع
۹۲	بخش چهارم - مبشرین امر بدیع
۹۲	الف - مبشرین غربی
۱۰۰	ب - مبشرین شرقی
	گفتار دوم - شرح حیات حضرت باب و اصحاب
۱۳۴	بخش نخست - ایام کودکی و نوجوانی حضرت باب
۱۵۰	بخش دوم - ایام اقامت در بوشهر
۱۵۶	بخش سوم - سفر کربلا
۱۶۹	بخش چهارم - ازدواج حضرت باب
۱۷۷	بخش پنجم - اظهار امر حضرت باب
۱۹۸	بخش ششم - مسافرت جناب بسطامی به عراق
۲۰۲	بخش هفتم - عزیمت جناب باب الباب به طهران
۲۱۴	بخش هشتم - قیام حضرت بهاء الله برای انتشار امر حضرت باب

- ۲۱۸ بخش نهم - سفر جناب باب‌الباب به خراسان
- ۲۲۲ بخش دهم - سفر حضرت باب به حجاز
- ۲۳۸ بخش یازدهم - وقوع بداء در باب اجتماع کریلا
- ۲۴۷ بخش دوازدهم - ایام شیراز پس از مراجعت از سفر حج
- ۲۹۳ بخش سیزدهم - ایام اصفهان
- ۳۱۳ بخش چهاردهم - از اصفهان تا آذربایجان
- ۳۳۳ بخش پانزدهم - قیام جناب طاهره
- ۳۵۸ بخش شانزدهم - ایام سجن ماکو
- ۳۶۵ بخش هفدهم - سجن چهریق
- ۳۷۶ بخش هجدهم - احتفال بدشت
- ۴۱۱ بخش نوزدهم - محاکمه حضرت باب در تبریز
- ۴۲۶ بخش بیستم - واقعه مازندران
- ۵۰۳ بخش بیست و یکم - واقعه نیریز
- ۵۲۷ بخش بیست و دوم - واقعه زنجان
- ۵۴۷ بخش بیست و سوم - شهدای سبعة طهران
- ۵۵۶ بخش بیست و چهارم - شهادت حضرت باب
- ۵۹۰ بخش بیست و پنجم - واقعه رمی شاه
- ۶۴۱ بخش بیست و ششم - داستان ازل
- ۶۵۹ بخش بیست و هفتم - اصحاب حضرت باب
- ۶۶۱ الف - حروف حیّ بیان
- ۶۶۳ ب - دیگر اصحاب حضرت باب
- ۶۹۷ بخش بیست و هشتم - منسویان حضرت باب
- ۷۲۰ گفتار سوم - آثار حضرت باب
- ۷۲۰ بخش نخست - انواع آثار مبارک
- ۷۳۱ بخش دوم - آثار نازله پیش از اظهار امر مبارک.
- ۷۳۱ الف - رساله فقهیه
- ۷۳۱ ب - رساله سلوک
- ۷۳۲ پ - تفسیر سوره بقره

۷۳۹	بخش سوم - تفسیر سورة یوسف (قیوم الاسماء)
۷۵۴	بخش چهارم - صحیفه مخزونه
۷۵۶	بخش پنجم - صحیفه بین الحرمین
۷۶۲	بخش ششم - توقیع سلطان عبدالمجید
۷۶۴	بخش هفتم - توقیع والی شوشتر
۷۶۵	بخش هشتم - توقیع خصائل سبعة
۷۶۶	بخش نهم - کتاب الروح
۷۶۸	بخش دهم - تفسیر سورة کوثر
۷۷۴	بخش یازدهم - تفاسیر هاء
۷۷۴	الف - شرح دعاء زمان غیبت
۷۸۱	ب - تفسیر القدر
۷۸۲	پ - توقیع سرالهاء
۷۸۵	بخش دوازدهم - تفسیر بسم الله
۷۸۷	بخش سیزدهم - رساله ذهبیه
۷۸۸	بخش چهاردهم - صحیفه اعمال سنه
۷۸۹	بخش پانزدهم - رساله عدلیه
۷۸۹	الف - صحیفه عدلیه
۷۹۸	ب - رساله فروع عدلیه
۸۰۰	بخش شانزدهم - صحیفه رضویه
۸۰۵	بخش هفدهم - تفسیر سورة توحید
۸۰۶	بخش هجدهم - تفسیر سورة حمد
۸۰۸	بخش نوزدهم - تفسیر سورة والعصر
۸۱۲	بخش بیستم - رساله اثبات نبوت خاصه
۸۱۶	بخش بیست و یکم - توقیع محمد سعید
۸۱۹	بخش بیست و دوم - رساله غناء
۸۲۱	بخش بیست و سوم - توقیع وقایع نگار
۸۲۴	بخش بیست و چهارم - زیارتنامه شاه عبدالعظیم
۸۲۶	بخش بیست و پنجم - توقیعات محمد شاه
۸۳۷	بخش بیست و ششم - توقیعات حاج میرزا آقاسی

۸۴۶	بخش بیست و هفتم - دلائل سبعة
۸۶۸	بخش بیست و هشتم - بیان عربی
۸۷۰	بخش بیست و نهم - بیان فارسی
۹۴۳	بخش سی ام - کتاب الاسماء
۹۴۸	بخش سی و یکم - کتاب پنج شان
۹۵۲	بخش سی و دوم - لوح حروفات
۹۵۴	بخش سی و سوم - دیگر آثار حضرت باب
۹۵۴	الف - کتب مسروقه در سفر حج
۹۵۴	ب - تفاسیر آیات و اصطلاحات قرآنی
۹۵۴	پ - تفسیر احادیث و ادعیه اسلامی
۹۵۴	ت - توقیعات خطاب به علماء دین
۹۵۵	ث - توقیعات خطاب به برخی از حکام
۹۵۵	ج - توقیعات خطاب به حروف حی و دیگر اصحاب
۹۵۵	چ - توقیعات خطاب به منسوبان مبارک
۹۵۵	ح - ادعیه
۹۵۵	خ - زیارتنامه ها
۹۵۵	د - توقیعات در باب موضوعات متفرقه
۹۵۵	ذ - توقیعات خطاب به حضرت من یُظهره الله
۹۵۷	خاتمه - مقام حضرت باب
۹۸۸	کتاب شناسی
۱۰۰۸	فهرست اعلام (INDEX)

## فهرست تصاویر

مربوط به صفحه	شماره
۳۵	۱ - جناب محمد زرنندی نبیل اعظم
۳۹	۲ - ایادی امرالله جناب عبدالجلیل سعد
۴۷	۳ - جناب ابوالفضائل
۴۷	۴ - جناب آقا محمد فاضل قائی
۴۸	۵ - جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی
۵۱	۶ - جناب محمدعلی ملک خسروی
۵۱	۷ - جناب اشراق خاوری نفر وسط
۵۳	۸ - جناب محمدعلی فیضی
۵۳	۹ - ایادی امرالله جناب حسن بالیوزی افنان
۵۳	۱۰ - جناب حاج میرزا حبیب الله افنان
	۱۱ - جناب جلال صحیحی، مؤلف کتاب
۵۳	و جناب محمدعلی فیضی
۵۵	۱۲ - جناب شیخ کاظم سمندر، ردیف نشسته نفر وسط
۷۱	۱۳ - گوینو فرانسوی در طرف راست تصویر
۷۷	۱۴ - میرزا کاظم بیک
۸۳	۱۵ - جناب میرزا علی محمد ابن اصدق
۶۳	۱۶ - علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه
۸۵	۱۷ - عباس اقبال آشتیانی
۶۷	۱۸ - پروفیسور براون
۷۳	۱۹ - نیکلا فرانسوی
۷۸	۲۰ - بارون ویکتور روزن
۱۰۴	۲۱ - جناب شیخ احمد احسانی
۱۱۶	۲۲ - جناب سید کاظم رشتی
۹۸	۲۳ - ویلیام میلر مبشر ظهور مبارک در مغرب زمین
۱۷۲	۲۴ - بقعه بی بی دختران آرامگاه پیشین احمدفرزند حضرت باب ۱۷۲
۱۳۶	۲۵ - بازار وکیل شیراز
۱۳۴	۲۶ - محل تولد حضرت باب در شیراز



۱۳۸	۲۷	خرابه قهوه اولیاء
۱۳۸	۲۸	خانه خال اعظم در شیراز
	۲۹	درخت نارنجی که حضرت باب در بیت مبارک
۱۳۸		در شیراز غرس نموده اند
	۳۰	حمام عمومی که حضرت باب در کودکی به
۱۳۹		آنجا تشریف میبردند
۱۵۶	۳۱	مرقد امام حسین علیه سلام الله در کربلا
۱۷۲	۳۲ و ۳۳	قرآن متعلق به حضرت باب
۱۷۲	۳۴	خاتم مبارک حضرت باب
۱۷۲	۳۵	تسبیح حضرت باب
	۳۶	اطاق فوقانی بیت حضرت باب در شیراز
۱۸۲		که در آن اطاق اظهار امر فرمودند
۱۸۰	۳۷	مسجد ایلخانی (در شیراز)
۲۰۹	۳۸	بیت حضرت بهاءالله در طهران
۲۰۹	۳۹	پنجره اطاق محل تولد حضرت بهاءالله
۲۰۹	۴۰	حمام بیت حضرت بهاءالله در طهران
۳۱۳	۴۱	کلاه حضرت باب
۱۷۲	۴۲	جامه حضرت باب که زیر جبه می پوشیدند
۲۲۵	۴۳	لباس احرام حضرت باب در مکه
۲۰۹	۴۴	مدرسه میرزا صالح در طهران
۲۱۸	۴۵	مسجد گوهرشاد در مشهد
۲۴۸	۴۶	مسجد نو در شیراز
۲۵۴	۴۷	شبستان مسجد وکیل شیراز
۲۵۴	۴۸	منبر مسجد وکیل شیراز
۲۹۹	۴۹	عمارت خورشید در اصفهان
۲۹۳	۵۰	منزل امام جمعه اصفهان
۲۶۱	۵۱	دو صفحه از استدلالیه جناب وحید به خط خودشان
۲۹۳	۵۲	منوچهرخان معتمد الدوله

- ۲۹۹ — خانه معتمد الدوله در اصفهان
- ۳۰۶ — جناب میرزا عباس وزیر نوری (میرزا بزرگ)
- ۳۲۰ — محمد شاه قاجار
- ۳۰۹ — میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
- ۳۲۱ — حاج میرزا آقاسی
- ۳۱۵ — صحن جناب معصومه در قم
- ۳۱۵ — قصبه قمرود
- ۳۱۶ — قریه کلین
- ۳۱۶ — خرابه قلعه کنارگرد
- ۳۲۶ — کاروانسرای میرزا معصوم طبیب در زنجان
- ۳۷۱ — بیت محلّ توقّف حضرت باب در ارومیه (رضائیه)
- ۳۵۰ — یکی از نامه های جناب طاهره
- ۳۴۹ — بیت محل سکونت جناب طاهره در قزوین
- ۳۳۸ — کتابخانه جناب طاهره در قزوین
- ۳۵۸ — قلعه ماکو
- ۳۷۲ — جناب علی محمد ورقاء شهید
- ۴۲۵ — جناب آقا سید عباس فاضل علوی
- ۴۱۶ — نمازخانه شیخ الاسلام تبریز
- ۴۳۶ — کاروانسرای سبزه میدان نزدیک بارفروش
- ۴۳۸ — قریه افرا
- ۴۴۳ — خانه حاکم آمل
- ۴۵۲ — قریه دزوا
- ۴۶۶ — منزل جناب ملاحسین در بشرویه
- ۴۳۸ — در ورودی بقعه شیخ طبرسی در مازندران
- ۴۵۴ — مدرسه میرزا زکی در بارفروش
- ۴۸۴ — جناب میرابوطالب سنگسری بقیه السّف قلعه طبرسی
- ۴۷۹ — جناب آقا محمد رضا شهمیرزادی ملقب به بقیه السیف
- ۸۰ — مسجد آمل
- ۵۰۸ — خانه جناب وحید در نیریز

- ۵۰۸ - ۸۲ - قلعه خواجه در نیریز
- ۵۰۹ - ۸۳ - مرقد جناب وحید در نیریز
- ۵۰۹ - ۸۴ - مسجد جامع نیریز
- ۵۰۷ - ۸۵ - خانه جناب وحید در یزد
- ۵۲۸ - ۸۶ - مکتوب جناب حجة زنجانی به یکی از علمای زنجان
- ۸۷ - میدان سربازخانه تبریز محلّ شهادت حضرت باب علامت +  
 محلّ آویختن و تیرباران آن حضرت و جناب انیس است ۵۶۹
- ۵۵۳ - ۸۸ - سبزه میدان طهران محلّ شهادت شهدای سبعة طهران
- ۵۹۴ - ۸۹ - ناصرالدین شاه قاجار
- ۵۸۱ - ۹۰ - میرزاتقی خان امیر کبیر
- ۵۹۴ - ۹۱ - قصر نیاوران
- ۹۲ - نامه جناب ملا عبدالکریم قزوینی به  
 جناب ملا جلیل ارومی ۶۲۳
- ۵۸۰ - ۹۳ - صندوق عرش حضرت باب
- ۵۹۴ - ۹۴ - میرزا یوسف خان مستوفی الممالک
- ۵۹۹ - ۹۵ - میرزامجید آهی
- ۶۲۸ - ۹۶ - میرزا آقا خان نوری اعتماد السلطنه
- ۶۶۳ - ۹۷ - جناب میرزا موسی کلیم برادر حضرت بهاء الله
- ۶۲۶ - ۹۸ - جناب میرزا محمدحسن برادر حضرت بهاء الله
- ۶۴۱ - ۹۹ - میرزا یحیی ازل
- ۶۶۶ - ۱۰۰ - جناب حاج سید جواد کربلانی
- ۷۰۴ - ۱۰۱ - شاهچراغ، مرقد خدیجه خانم حرم حضرت باب
- ۶۸۹ - ۱۰۲ - جناب میرزامحمد رضا مؤتمن السلطنه سبزواری
- ۶۹۸ - ۱۰۳ - جناب شیخ مرتضی انصاری
- ۷۱۰ - ۱۰۴ - جناب حاج محمدتقی وکیل الدوله افنان
- ۷۰۵ - ۱۰۵ - جناب میرزا آقا افنان (نورالدین)
- ۷۱۲ - ۱۰۶ - جناب میرزا حسن افنان کبیر
- ۷۰۹ - ۱۰۷ - جناب حاج میرزا محمدعلی افنان
- ۷۱۱ - ۱۰۸ - جناب حاج محمدابراهیم مبلغ شیرازی

## پیشگفتار

یکصد و پنجاه سال از ظهور مبارک حضرت باب می گذرد. شرح حیات آن حضرت بارها به رشته تحریر در آمده است، ولیکن هنوز جای سخن بسیار است. هر تاریخ نگار از شیوه های تاریخ شناسی خویش مدد گرفته و کار تازه ای آفریده است. شاید درست باشد که بگوئیم آنچه پیوسته تازه است خود گذشته نیست بل نگاهی است که تاریخ شناس به گذشته دارد. هر تاریخ شناس به مدد یافته های دیگران توصیف و سطح ادراک تاریخی تازه ای می آفریند. تاریخ پوش مستمر واکنش میان تاریخ شناس و واقعیات است. گفتگوی پایان ناپذیری است میان حال و گذشته. اساساً تاریخ دیدن گذشته به مدد چشمان زمان حاضر و در پرتو مسائل مربوط به آن است. کار تاریخ نگار تنها ضبط مدارک و اسناد نیست بل ارزیابی آنهاست. همچنین نگارش تاریخ هرگز میسر نیست مگر آنکه تاریخ نگار بصورتی با ذهن قهرمانانی که در باب آنان می نویسد تماس یابد. البته هیچ تاریخ نگار بهائی نمی تواند مدعی شود که با فؤاد مطهر مظهر الهی ارتباط یافته زیرا این امری است محال ولیکن ارتباط با اذهان اصحاب و عشاق طلعت حضرت باب از طریق بررسی دقیق شرح حیات و آثار آنان تا حدودی میسر است و همین ارتباط عامل اصلی آفرینش یک اثر جاودانه است. تاریخ نبیل زرنندی نمونه ای گویا از این حقیقت است خصوصاً که نبیل با اصحاب حضرت باب سالها مانوس بوده و خود از بطن وقایع عهد اعلی برخاسته است. تأثر از مظلومیّت و حقانیت حضرت باب و اصحاب، نبیل را به قضاوت اخلاقی واداشته است. این حق تاریخ نگار است، زیرا باعتباری ثمره تاریخ درس عبرت برای نسل های آتی روزگار است. نه تنها نبیل که هر تاریخ نگار دیگر نیز چون به پژوهش در خصوص حیات حضرت باب و اصحاب آن حضرت پردازد چنان شیفته جانبازی و وفاء آن بزرگواران می شود که با چشمانی اشکبار بر

ستمکاران آن روزگار لعنت می فرستد.

نگارنده بیش از پنجاه سال است که به شرح حیات حضرت باب و اصحاب آن بزرگوار عشق می ورزد. پنجاه سال انس و دوستی و عشق پایه ای محکم دارد. هرکجا نام اصحاب را دیده آنان را چون دوستان دیرین خویش بیاد آورده است. در سالهای اخیر غالباً در رؤیاهای خویش با آنان زیسته و بوده است. در طی نگارش کتاب به کرات اشک در چشمانش حلقه زده و پس از اتمام شرح حیات و شهادت حضرت باب در تنهایی خویش دقیقه ها بتلخی گریسته است.

نگارش تاریخ کاری بس دشوار است، زیرا تاریخ طبیعی دوگانه دارد. به عنوان یک پژوهش علم است و به عنوان یک نوشته هنر است. تاریخ نگار هم باید بشناسد و هم بیافریند. بدیهی است که توسل بیش از حد به اصول علمی و تخصصی نمودن کار تاریخ نگاری اگرچه نزد غالب تاریخ شناسان پسندیده است ولیکن سبب میگردد که تاریخ نگار اثر خویش را صرفاً برای تاریخ شناسان بنگارد که البته عموم را از آن بهره ای نیست. لذا ارائه و ارزیابی مدارک باید بگونه ای باشد که لذت عقلانی و معنوی به همگان دهد. کتاب حاضر بدین امید فراهم گشته که عموم را بکار آید، اگرچه گاه خصوصاً در گفتار سوم (معرفی آثار مبارک) عرصه بر نگارنده تنگ گردیده و ناچار از کاربرد برخی لغات و اصطلاحات و عبارات مشکل و پیچیده علمی و فلسفی بوده است.

گفتار نخست کتاب از جمله حاوی تعریف تاریخ است. نگارنده با نقل آراء تاریخ نگاران برجسته جهان قصد آن داشته که در حدّ توان خویش خوانندگان ارجمند را با تعاریف مختلف تاریخ شناسی آشنا نماید و قضاوت در باب صحّت آن تعاریف را بخود آنان واگذار کرده است. آنچه در این پیشگفتار در باب تعریف تاریخ و مقولات پژوهش تاریخ نگاری آمده اگرچه مأخوذ از نظریات برجسته ترین تاریخ شناسان جهان است ولیکن جوهر اعتقادات نگارنده در باب تاریخ است و اصول و قواعد آن (ونیز محتوای گفتار نخست) در نگارش گفتار دوم که حاوی شرح حیات حضرت باب و اصحاب است مورد نظر بوده است.

در گفتار دوم برای حفظ توالی وقایع گاه شرح زندگی اصحاب حضرت باب (و اعدای امر الهی) ضمن شرح حیات آن حضرت بیان گشته است. ولکن بخش مخصوصی نیز به احوال آن دسته از اصحاب که شرح حیاتشان در طی بیان احوال حضرت باب نیامده اختصاص داده شده است.

گفتار سوم کتاب در معرفی آثار حضرت باب است. مقصود اصلی از نگارش این جزء بیان علت نزول، زمان نزول و مشخصات مخاطب و محتوای کلی هر اثر مبارک است. آثار حضرت باب در این گفتار اصولاً از لحاظ صوری و نه ماهوی باختصار معرفی شده است، زیرا بررسی ماهوی و تفصیلی توقیعات مبارک و توضیح دقایق و بدایع مندرج در آن آثار کار مجامع تحقیق است و نیاز به بیان مقدمات و تشریح اصطلاحات و عقاید خاص و نگارش کتب و رسالات عدیده دارد. سرانجام خاتمه کتاب به بحثی پیرامون مقام حضرت باب اختصاص یافته است.

این کتاب اصولاً برای آن دسته از احبّای فارسی زبان نگارش یافته که با شیوه‌های کلاسیک تاریخ‌نگاری بزبان فارسی مانوس بوده‌اند. تا شاید سبب افزایش شور و وجد و حال یاران گردد و غم دوری از خاک مقدّس ایران برای هزاران تن از آنان کاهش یابد.

اندیشه نگارش کتابی در شرح حیات حضرت باب و اصحاب از همان آغاز کودکی در ذهن نگارنده قوت یافت. از مادر عزیزم بانو قدسیّه آل‌نذاف سپاسگزارم که نخستین بار مرا عشق بهاء و خواندن و نوشتن و پژوهش آموخت. همسر گرانقدر و محبوبم افسر عزیز مشوق اصلیم در نگارش کتاب حاضر بود و اگر انجام این پژوهش مأجور است اجر آن حقّ اوست که با نهایت گذشت و صبر و استقامت مرا در اتمامش همراهی و یاری کرده است. مرحمت و عنایت و تحسین معهد مقدّس اعلی خصوصاً طیّ دو مرقومه مکرمه مورخه دوم شهرالسلطان ۱۴۸ بدیع (بیستم ژانویه ۱۹۹۲) و پانزدهم شهرالعلاء ۱۴۹ بدیع (شانزدهم مارچ ۱۹۹۳) دارالانشاء بیت‌العدل اعظم الهی مسبّب حقیقی

اتمام این اثر و تشویقات مؤسسه جلیله معارف بهائی همواره منبع امید و نیروی روحانی این عبد بوده است. در پایان وظیفه خود می داند که از خادم جلیل امرالله جناب عنایت الله عزیزی علیه بهاء الله که با نهایت محبت مؤسسه را در انتشار این کتاب یاری فرموده است سپاسگزاری نماید. از آستان جمال ابهی رجا دارد که این اثر ناچیز در درگاه ربّ عزیز مذکورآید و در ساحت یاران راستان مقبول شود. برگ سبزی است تحفه درویش چه کند بینوا همین دارد

نصرت الله محمد حسینی  
در شهر برنابی، بریتیش کلمبیا

# گفتار نخست - مقدمات

## بخش نخست - تاریخ چیست؟

### الف - تعریف شناخت

شناخت آدمی با احساس SENSATION پدیده‌های جهان خاک آغاز می‌گردد. این احساس در درون او تعبیر می‌شود و بصورت ادراک PERCEPTION جلوه می‌نماید. اگرچه احساس مشترک است میان آدمیان و دیگر جانوران ولی ادراک ویژه انسان است و بحقیقت موهبت یزدان است که از جهان جاودان بر این خاکدان افاضه گشته است. احساس زاده برخورد غریزه با جهان خاک است. غریزه آدمی کور است و جهان خاک نیز بی‌شعور است ولی بمدد فیض الهی از برخورد این دو پدیده ناآگاه شناخت آدمی پدیدار و امر بدیعی در طبیعت آشکار است. هر ادراک با ادراک پیشین مقایسه می‌شود و در نتیجه مفهوم CONCEPT شکل می‌گیرد. از تشکّل مفاهیم CONCEPT FORMATION مراحل حکم JUDGEMENT و استدلال REASONING فرا می‌شوند و ذهن آدمی به انواع استنتاج چون استقراء INDUCTION و یا قیاس DEDUCTION دست می‌یابد. شناخت آدمی نتیجه عبور ذهن او از همه مراحل یاد شده است. (۱)

### ب - انواع شناخت

از نظر شناخت‌شناسی یا دانش‌شناسی EPISTEMOLOGY علم SCIENCE شناخت منطبق با واقعیت و یا نظام هستی است. بتصریح حضرت عبدالبهاء علم عبارتست از روابط ضروریّه منبث از حقایق اشیاء. هنر ART نیز بر واقعیت استوار است ولی علم بیشتر بر کمیّت و هنر بر کیفیت تکیه می‌نماید. هم علم و هم هنر شناخت و یا مشاهده منظم واقعیت از طریق تجربه EXPERIENCE و بمدد



روشهای (METHODS) معین است. فلسفه نگرشی کلی به جهان هستی است. در این جهان بینی، فلسفه از کلیات همه آموخته های علمی و هنری موجود مدد می گیرد. علم (و هنر نیز) صرفاً به بررسی پدیده های جهان مادی می پردازد ولی فلسفه از علم و هنر فراتر می رود و به بررسی حقیقت غائی (ULTIMATE REALITY) جهان هستی می پردازد. بدین اعتبار علم (و هنر نیز) بررسی نموده های مادی است بکمک تجربه و فلسفه اصولاً شناخت کلی جهان است بمدد اندیشه و بخردی. فلسفه از علم فراتر می رود و عازم سرزمینی می شود که علم را بدان راهی نیست. فلسفه تعبیر مسائل مجهوله ای چون خیر و شر، زیبایی و زشتی، جبر و اختیار و مرگ و زندگی است. (۲) بهرحال هیچ علمی نیست که بر فلسفه خاصی استوار نباشد.

حضرت عبدالبهاء در کتاب مبارک مفاوضات و در بحث موازین ادراک (صفحات ۲۰ - ۲۱۹) به یکی از مشکل ترین مباحث فلسفی اشاره فرموده اند و آن بررسی ارزش و اعتبار شناخت انسانی است. بفرموده مبارک هیچ یک از موازین ادراک (حسن، عقل و حتی نقل) کافی برای درک تمام واقعیت نیست و تنها بمدد فیض روح قدسی توان به آن رسید. بدیهی است که محدودیت میزان علم در برابر فیض روح قدسی هرگز ارزش پژوهش علمی را کاهش نمی دهد. زیرا علم ما را از جمود فکری، سوگیری و پیشداوری می رهاند و آماده پذیرش حقایق روحانی می سازد. بی تردید چون پژوهش علمی با کوشش روحانی توأم شود آثار جاودانه تری ببار می آورد.

## پ - تعریف علم

بنظر جرج سارتن GEORGE SARTON ، (۳) ارنست نیگل ERNEST NAGEL ، (۴) کارل پاپر KARL POPPER (۵) و تامس کون (۶) علم شناختی است منظم که بمدد روشهای معین بدست می آید و قوانین واقعیات را می کاود. بگفته آلبرت آینشتاین

ALBERT EINSTEIN «علم تلاشی است بمنظور تطبیق تنوع تجارب  
حسی انسان با نظام منطقی یکنواخت اندیشه او» (۷).  
سرانجام بنظر فرهنگ علوم اجتماعی گولد و کلب GOULD  
AND KOLB «علم مطالعه منضبط و عینی پدیده‌های قابل تجربه»  
است. (۸) با توجه به تعاریف یادشده می‌توان گفت که علم شناختی  
است منظم که بمدد روشهای معین بدست می‌آید و قوانین واقعیات  
را می‌کاود. بدیهی است که تعریف مذکور ناظر به عناصر اصلی  
شناخت علمی است و باید توجه داشت که کاوش علمی بیشتر بر پایه  
کمیات استوار است برخلاف هنر که غالباً بر کیفیات تأکید می‌ورزد.

## ت - طبقه بندی علوم

گرچه از زمان تامس اکویناس THOMAS AQUINAS (۷۴ -  
۱۲۲۵؟) موضوع طبقه بندی علوم مورد نظر پژوهشگران قرار گرفته  
(۹) ولکن از نظر علمی پایگاه بلندی نداشته و غالباً بخشهای شناخت  
دینی و فلسفی با شاخه‌های علم آمیخته بوده است. از اوائل قرن  
بیستم طبقه بندی علوم از لحاظ علمی مبنای دقیق‌تری یافته و اصولاً  
در میان پژوهشگران وحدت نظر نسبی بوجود آمده است. (۱۰) در حال  
حاضر علوم را می‌توان بترتیب زیر طبقه بندی و تعریف نمود:

۱ - علوم فیزیکی PHYSICAL SCIENCES علمی هستند که به  
بررسی قوانین حرکات ماده بی جان می‌پردازند. علوم فیزیک، شیمی،  
زمین‌شناسی و ستاره‌شناسی از آن جمله‌اند.

۲ - علوم زیستی BIOLOGICAL SCIENCES که هدفشان بررسی  
قوانین حرکات ماده جاندار است چون زیست‌شناسی، گیاه‌شناسی و  
جانور‌شناسی.

۳ - علوم اجتماعی SOCIAL SCIENCES که اصولاً به قوانین  
مربوط به حرکات زندگی اجتماعی انسان می‌پردازند. علوم  
اقتصاد‌شناسی، حقوق‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و  
تاریخ‌شناسی از آن جمله‌اند.

## ث - تعریف تاریخ‌شناسی

بگفته کنتر CANTOR و اشنایدر SCHNEIDER دو پژوهشگر آمریکائی، برجسته‌ترین تاریخ‌شناسان جهان، علم تاریخ را به عنوان شاخه‌ای از علوم اجتماعی به سه گونه متفاوت ولی بسیار مرتبط تعریف نموده‌اند:

۱ - «تاریخ علم بررسی کرده‌ها، گفته‌ها و اندیشه‌های آدمی در گذشته است».

۲ - «تاریخ بیان شرح احوال آدمی است. اثری است از تخیل خلاق انسانی که مؤلف آن در تلاش است تا زندگی و اندیشه‌های مردمی خاص را که در زمانی معین میزیسته‌اند دوباره بیافریند».

۳ - تاریخ مطالعه احوال آدمی است از دیدگاههای اجتماعی در گذشته و حال».

کنتر و اشنایدر پس از ارزیابی، نقد و بیان کاستی و نارسائی هریک از تعاریف یاد شده می‌نویسند «تاریخ‌شناس نه تنها در تلاش است تا آنچه را در گذشته واقع شده بیان نماید بل به دو پرسش اساسی: نخست - چگونه واقع شده؟ دوم - چرا واقع گردیده است؟ پاسخ می‌دهد. تاریخ‌شناس از چگونگی و چرایی زندگی فردی، کارکرد یک تأسیس اجتماعی، یک اجتماع و یا جامعه، یک حکومت، یک فرهنگ و یک نظام اقتصادی خاص ما را آگاه می‌سازد. بما می‌گوید چگونه و چرا آن افراد، اجتماعات، حکومتات، فرهنگ‌ها و یا نظامات اقتصادی خاص با شکست روبرو شدند و یا پیروز گردیدند. این مسائل موضوعات اساسی در تاریخ‌شناسی‌اند». بنظر کنتر و اشنایدر تاریخ‌شناس باید دور از حبّ و بغض (سوگیری) BIAS و تعصب (پیشداوری) PREJUDICE و با بررسی دقیق فرضیات، اسناد و مدارک موجود و ایجاد رابطه میان واقعیات FACTS نظامی منضبط بیافریند و سپس به چگونه و چرایی مربوط به حوادث تاریخ پاسخ دهد (۱۱).

بعقیده ادوارد هلت کار EDWARD HALLET CARR «تاریخ

پویش مستمر واکنش میان تاریخ‌شناس و واقعیات است. گفتگوی (DIALOGUE) پایان‌ناپذیری است میان حال و گذشته». بنظر تاریخ‌شناس مذکور تاریخ اساساً دیدن گذشته بمدد چشمان زمان حاضر و در پرتو مسائل مربوط به آن است. بعقیده نامبرده کار مورخ ضبط مدارک نیست بل ارزیابی آنهاست. نگارش تاریخ هرگز میسر نیست مگر آنکه تاریخ‌نگار بصورتی با ذهن قهرمانانی که در باب آنان می‌نویسد تماس یابد. کار تاریخ‌شناس نه حبّ گذشته است و نه عدم اعتناء به آن بل تسلط بر آن و درک صحیح آنست تا زمان حاضر را نیز بخوبی ادراک نماید (۱۲).

باید توجه داشت که تاریخ طبیعی دوگانه دارد. هم شاخه‌ای از علم است و هم از هنر متأثر است. تاریخ‌شناس تلاش می‌کند تا هم بشناسد و هم بیافریند. لذا هم تاریخ‌شناسی HISTORIOLOGY می‌کند و هم تاریخ‌نگاری HISTORIOGRAPHY. ارائه و ارزیابی مدارک بشکلی که لذت عقلانی INTELLECTUAL PLEASURE به دیگران دهد کار هنری تاریخ‌نگار است (۱۳). تاریخ تصویری از گذشته بمدد تخیل و تعقل و بر پایه موادّ و مصالحی است که نسلهای پیشین بجای گذاشته‌اند (۱۴).

بنظر رابرت پال موهن ROBERT PAUL MOHAN تاریخ بعنوان پژوهش علم است و بعنوان یک نوشته هنر است. خواه علم باشد و خواه هنر، تاریخ متأثر از جوّ فکری و مهارت شخصی تاریخ‌شناس است. هدف اصلی تاریخ‌شناس پژوهش علمی و انتقادی در باب گذشته است. اگر این پژوهش با مهارت ادبی نگارش یابد بر ارزش کار تاریخ‌شناس بسی افزوده می‌شود. (۱۵) باید توجه داشت که تاریخ بعنوان شاخه‌ای عظیم از علوم اجتماعی با جامعه‌شناسی داد و ستد بسیار دارد تا آنجا که برخی ترسیم مرزهای روشن فاصل میان این دو شاخه علمی را دشوار دانسته‌اند. شاید این عقیده قدیمی درست باشد که تاریخ اصولاً حوادث خصوصی SINGULAR یا SPECIFIC و جامعه‌شناسی حوادث عمومی GENERIC

رامی کاود. مثلاً ازدواج بعنوان یک تأسیس اجتماعی موضوع بررسی در جامعه‌شناسی است. حال آنکه ازدواج سقراط موضوع بحث در تاریخ‌شناسی است. مفهوم تاریخ همواره با پیش زمان همراه است زیرا مطالعه انسان در هر لحظه معین، اگر قدری دقیق‌تر بموضوع بنگریم، کار دانش باستان‌شناسی است و مطالعه انسان در لحظه حاضر نیز وظیفه جامعه‌شناسی است. لذا باید گفت که تاریخ به انسان بعنوان پدیده‌ای که تابع گذشت زمان است می‌نگرد (۱۶). از آنچه مذکور آمد برخی از عناصر تعریف تاریخ‌شناسی مفهوم گشت. اما برای یافتن تعریفی جامع و مانع از تاریخ (در حدّ توان نگارنده) بی‌تردید مطالعه نظریات تاریخ‌نگاران عالم ولو باختصار ضروری است. این مقوله را تحت عنوان سرگذشت علم تاریخ مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### ج - سرگذشت علم تاریخ

اختراع خطّ و کشف تقویم راه را برای نگارش تاریخ باز کرد. نخستین بار تاریخ‌نگاری در معابد و مراکز دینی شکل گرفت. از میان مردم قدیم آسیا شاید قوم یهود بیش از دیگران تاریخ‌نگاری کرده‌اند و نوشته‌های آنان در کتاب مقدّس تورات آمده‌است. کتاب داوران و کتاب پادشاهان بحقیقت از شاهکارهای تاریخ‌نگاری در عهد باستان‌اند. در میان ملل قدیم جهان تنها مردم یونان با یهودیان در این باب همسری کرده‌اند. تاریخ‌نگاری در اروپا بهمت یونانیان شکل گرفته‌است. یونانیان نخستین بار تلاش نمودند تا نگارش واقعات تاریخ از افسانه‌نویسی جدا شود و تکامل یابد. آنان تاریخ را شاخه‌ای از ادب (ادبیات) می‌دانستند و نوشته‌های تاریخی آنان بیشتر مربوط به تاریخ نظامی و سیاست بود. بزرگترین تاریخ‌نگار یونان باستان هرودوت HERODOTUS (۴۲۵ - ۴۸۴ پیش از میلاد) است که او را پدر تاریخ خوانده‌اند. هرودوت بیشتر بشرح جنگهای ایران و یونان پرداخته و اگرچه تاریخش ساده و قابل درک است ولی از سوگیری و پیشداوری آکنده است (۱۷). تاریخ‌نگار دیگر یونانی گزنفون XENOPHON

(حدود ۳۵۵ - ۴۳۰ پیش از میلاد) از شاگردان جوان سقراط بود. آثار او اگرچه حاوی برخی از اشتباهات مهم تاریخی است ولی اطلاعات ارزشمندی را برای نسل‌های بعد بیادگار نهاده است. هدف اصلی گزنفون از نوشتن سرگذشت کوروش ارائه تصویری است از یک نظام حکومتی منضبط و عادل که استاد او سقراط همیشه توصیه می‌نمود. (۱۸) پولیبیوس POLYBIUS (حدود ۱۱۷ - ۱۹۸ پیش از میلاد) مورخ دیگر اصلاً یونانی ولی ساکن شهر رُم بود. وی پایبند نظریه ادواری CYCLICAL THEORY در تاریخ بود. وی عقیده داشت که زندگی حکومت تابع همان قوانین رشد و انحطاطی است که بر انسان و طبیعت حاکم است. بعقیده او حکومت پس از طی ادوار کودکی، جوانی، میان سالی و کهولت می‌میرند. گاه پیدایش، رویش و مرگ حکومت را به فصول چهارگانه سال تشبیه نموده است (۱۹). مورخ معروف دیگر یونانی پلوتارک PLUTARCH (۱۲۶ - ۴۶ میلادی) در نوشته‌های خود تاریخ را به «تعلیم فلسفه با ذکر مثل» بدل ساخته است. این مورخ بیشتر به منابعی مراجعه کرده که نظر و غرض او را تأمین نموده و غالباً موثق نبوده است (۲۰).

پس از یونانیان رومیان در تاریخ‌نگاری بیش از دیگران دست داشته‌اند. بزرگترین تاریخ‌نگار روم باستان لیوی LIVY یا تیتوس لیویوس TITUS LIVIUS (سال ۵۹ پیش از میلاد تا سال ۱۷ میلادی) است. تاریخ وی از گنجینه‌های پرارزش عهد باستان است. اما شیوه‌های استفاده این تاریخ‌نگار از مدارک موجود اصلاً انضباط علمی ندارد و اثر او بیشتر به یک نثر حماسی می‌ماند تا یک تاریخ انتقادی. جملاتی که در تاریخ خود بکار می‌برد تا حدودی روشن و لکن بسیار دراز است. کمتر به حقیقت توجه دارد و بیشتر امیال و اغراض خویش را در تاریخ‌نگاری دخالت می‌دهد. لیوی تقدیر الهی را در پیدایش و گسترش شهر رُم بسیار دخیل دانسته است. (۲۱) مورخ دیگر رومی که باید از او یاد کرد تاسیتوس TACITUS (حدود ۱۱۷ - ۵۵ میلادی) است. وی عمیقاً بدبین است و به روزگاران خوش

گذشته رُم غبطه می خورد. علت این بدبینی باید خونهای بسیاری باشد که در زمان او بعثت جنگهای داخلی در قلمرو امپراطوری رُم ریخته شده است. تاسیتوس بیش از هر مورخ دیگری تاریخ را از طریق شخصیات افراد و جوی که بر گرد خویش آفریده اند تفسیر کرده است. بجرأت می توان گفت که هیچ نویسنده ای در عهد باستان نتوانسته است چنین گالری جالبی از پیکره های قلمی بوجود آورد (۲۲). در این بخش باید از تاریخ نگار دیگری یاد کرد که اصلاً یهودی است ولیکن بعثت تابعیت رومی و اشتغالش در بساط نظامی و اداری امپراطوری روم و اقامت بیش از سی سال در شهر رُم او را از تاریخ نگاران رومی دانسته اند. نام این مورخ یوسیفوس JOSEPHUS (حدود ۹۵ - ۳۷ میلادی) و در آغاز جنگ یهود و رومیان (در قرن اول میلادی) حاکم جلیل بود. رومیان برای تضعیف روحیه یهود یوسیفوس را وادار نمودند که وقایع تاریخی را مسخ نماید با وجود این احساسات برادرانه او نسبت به قوم یهود از خلال نوشته هایش آشکار است (۲۳). ذکر تاریخ یوسیفوس در آثار حضرت عبدالبهاء آمده است و از جمله در لوح مبارک خطاب به جناب آقا سید حسین افغان می فرمایند: «حضرت مسیح روحی له الفداء در زمان خویش شهیر آفاق نگشت. حتی در تاریخ اصلی یوسیفوس یهودی ذکر مسیح اصلاً نیست و طبع اول این تاریخ موجود است. ابدأ ذکری از آن حضرت نیست ولی در طبع ثانی و ثالث مخصوصاً ادخال نمودند ...».

در قرون وسطی در جهان اسلام و بویژه در سرزمین ایران تاریخ نگاران برجسته ای ظهور نمودند که می توان آنان را با تاریخ نگاران یونان باستان مقایسه نمود. تاریخ نگاری در اسلام از دو منبع نشأت گرفته است یکی قرآن شریف و دیگری سنت و روایت. توضیح آیات قرآن و بیان شأن نزول هریک و نیز بیان احوال نفوسی که مخاطب این آیات بوده اند و پس از رحلت رسول اکرم نگارش شرح احوال و توضیح سنت ایشان و روایات منقوله از آن حضرت و بیان احوال اصحاب و تابعان کم کم راه را برای تاریخ نگاری باز کرد.



تاریخ‌نگاران اسلامی بتدریج از توضیح مسائل مربوط به جهان اسلام پافراتر نهادند و به بیان احوال و عقاید ملل قدیمه عالم و پیروان ادیان دیگر پرداختند. غالب تواریخ معروف اسلامی بعربی و برخی نیز بفارسی است.

ابن اسحق (قرن دوم هجری)، ابن هشام و بخاری (قرن دوم و سوم هجری) از جمله تاریخ‌نگاران معروف اسلامی‌اند. واقدی (۲۰۷ - ۱۳۰ هجری قمری برابر با ۸۲۲-۸۴۷ میلادی) چند اثر معروف در زمینه تاریخ دارد که از جمله «التاریخ الکبیر» و «فتوح الشام» را توان نام برد. از محمد بن جریر طبری (۳۱۰-۲۲۶ هجری قمری برابر با ۹۲۲-۸۴۰ میلادی) تاریخ‌نگار و فقیه برجسته ایرانی کتاب «تاریخ الرسل و الملوک» بعربی و معروف به تاریخ طبری در دست است. این تاریخ وسیله ابوعلی بلعمی (فوت ۳۶۳ هجری قمری برابر با ۹۷۳ میلادی) به فارسی ترجمه شده و همراه با مطالب و اضافاتی چند بعنوان تاریخ بلعمی انتشار یافته است. از میان مورخان نامی قرن چهارم هجری ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (متوفی بسال ۳۴۶ هجری قمری برابر با ۹۵۷ میلادی) را می‌توان نام برد که کتاب «مُرُوج الذهب» او بسیار معروف و در حقیقت یک دائرةالمعارف است. از کتب مهم تاریخ‌نگاری دو قرن چهارم و پنجم هجری تاریخ بیهقی است که بتاریخ مسعودی نیز شهرت دارد. این کتاب تألیف ابوالفضل بیهقی (۴۷۰ - ۳۸۵ هجری قمری برابر با ۱۰۷۷ - ۹۹۵ میلادی) است. تاریخ بیهقی از بهترین آثار فارسی در تاریخ‌نگاری است و دقت بیهقی در توضیح وقایع و ارائه اسناد و مدارک شایان توجه است. این کتاب از دید فرهنگ‌شناسی نیز بسیار مهم و حاوی توضیحات جالبی از عادات و رسوم مردم زمان است. از دیگر مورخان اسلامی می‌توان از ابن بلخی (قرن پنجم هجری) ابن عساکر (قرن پنجم و ششم هجری) ابن خَلْکان (۶۸۱ - ۶۰۸ هجری قمری برابر با ۱۲۸۲ - ۱۲۱۱ میلادی) و صاحب کتاب معروف «وفیات الاعیان» یاد کرد. در دو قرن هفتم و هشتم هجری چند تاریخ‌نگار اسلامی



می زیسته اند که شهرت فراوان جهانی دارند. از جمله آنان علی بن محمد معروف به ابن الاثیر (فوت ۶۳۰ هجری قمری برابر با ۱۲۳۲ میلادی) است که چند کتاب در زمینه تاریخ نگاری دارد و اهم آنها کتاب «کامل التّواریخ» در تاریخ عالم از آغاز آفرینش تا سال ۶۲۷ هجری قمری (۱۲۲۹ میلادی) است. این کتاب در سطح جهانی به تاریخ ابن اثیر معروف است. گزارش تحلیلی ابن اثیر از جنگهای صلیبی در نوع خود بی نظیر است. رشیدالدین فضل الله همدانی (۷۱۸ - ۶۴۵ هجری قمری برابر با ۱۳۱۸ - ۱۲۴۷ میلادی) صاحب کتاب مفصل و معتبر «جامع التّواریخ» از جمله آن مورخان است. اسمعیل بن علی معروف به ابوالفداء (۷۳۲ - ۶۲۷ هجری قمری برابر با ۱۳۳۱ - ۱۲۷۳ میلادی) صاحب کتاب «المختصر فی تاریخ البشر» معروف به تاریخ ابوالفداء از آن دسته است. حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه خویش گاه به تاریخ مذکور استناد فرموده و آن را از «تواریخ معتبره عربی» دانسته اند (۲۴). ابوزید عبدالرحمن ابن محمد معروف به ابن خلدون (۸۰۸ - ۷۳۲ هجری قمری برابر با ۱۴۰۵ - ۱۳۳۱ میلادی) نیز از مشاهیر مورخان عالم است. تاریخ او «کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر» از معروفترین کتب تاریخی در سطح جهانی است. آرنولد توین بی ARNOLD TOYNBEE تاریخ شناس برجسته فقیه انگلیسی در باب مقدمه کتاب العبر ابن خلدون می گوید «در نوع خود بزرگترین اثری است که ذهن آدمی تا کنون آفریده است». (۲۵) میرخواند (وفات ۹۰۴ هجری قمری برابر با ۱۴۹۸ میلادی) صاحب کتاب معروف «روضه الصفاء» بفارسی و خوند میر (وفات ۹۴۱ هجری قمری برابر با ۱۵۳۴ میلادی) نوه دختری میرخواند مذکور و صاحب کتاب مشهور «حبیب السیر» از تاریخ نگاران معروف اواخر قرون وسطی در جهان اسلام اند. تاریخ نگاری در جهان اسلام (و از جمله در ایران) تا اواخر قرون وسطی درخشش خاص داشت و از آن پس رو به افول نهاد. ولکن در مغرب زمین این شاخه از معرفت بشری اهمیّت و شکل تازه یافت و شیوه های تاریخ نگاری

دگرگون شد.

فاصله میان دو قرن پانزدهم و هجدهم میلادی غالباً دوران انتقال TRANSITION خوانده می‌شود در این دوران بتدریج تفسیر انتقادی در تاریخ‌نگاری آغاز می‌شود و سرانجام در قرن نوزدهم شکل پژوهش نسبتاً کامل علمی بخود می‌گیرد. سهم ماکیاوولی MACHIAVELLI ایتالیائی، مونتسکیو MONTESQUIEU و ولتر VOLTAIRE فرانسوی در تحولات دوره انتقال چشمگیر است. ادوارد گیبون EDWARD GIBBON (۱۷۹۴ - ۱۷۳۷) تاریخ‌نگار مشهور انگلیسی با تألیف کتاب معروف خود «تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری رُم» "THE HISTORY OF THE DECLINE AND FALL OF THE ROMAN EMPIRE" فصل تازه‌ای در تاریخ‌نگاری تحلیلی گشوده است. گیبون در تاریخ خود با یک نوع قضاوت اخلاقی به بررسی علل انحطاط و سقوط امپراطوری رُم پرداخته است (۲۶). شیوه نگارش گیبون در تألیف کتاب مذکور بی‌نهایت مورد تجلیل حضرت ولی‌امرالله قرار گرفته و غالباً جلدی از مجلدات این کتاب حتی در سفر و نیز تا آخرین لحظات حیات مبارک همراه آن حضرت بوده است (۲۷). اما سرآمد تاریخ‌شناسان قرن هجدهم ویکو VICO فیلسوف و تاریخ‌نگار ایتالیائی است. ویکو بحقیقت نخستین بار شیوه‌های منضبط تحقیق تاریخ‌نگاری را ارائه نمود. بنظر او دیگر تاریخ انحصاراً بیان احوال افراد، جنگها، قراردادهای، اتحادها و سلسله‌های پادشاهی نبود. بل عادات، قوانین، اشکال مختلف تأسیسات و سازمانهای اجتماعی و اقتصادی و تحول فلسفه و علم نیز می‌توانست در متون تاریخی مورد بررسی قرار گیرد (۲۸). کانت KANT آلمانی، تورگو TURGOT، کندرسه CONDORCET و سن سیمون SAINT SIMON فرانسوی نیز در قرن هجدهم در زمینه دانش تاریخ‌شناسی آراء ارزشمندی ارائه کرده‌اند.

از میان اندیشمندان و دانشمندان اروپائی که در قرن نوزدهم عقایدشان در شیوه‌های تاریخ‌نگاری تأثیرات شگرفی داشته است

می‌توان از هگل HEGEL، نیچه NIETZSCHE، تئودور مامسن THEODOR MOMMSEN، کارل مارکس KARL MARX و لئوپولد فن رنکه LEOPOLD VON RANKE آلمانی، اوگوست کنت AUGUSTE COMTE و ارنست رنان ERNEST RENAN فرانسوی، هربرت اسپنسر HERBERT SPENCER، تامس کارلایل THOMAS CARLYLE و ویلیام استابز WILLIAM STUBBS انگلیسی، جرج بنکرافت GEORGE BANCROFT، فردریک جکسن ترنر FREDERICK JACKSON TURNER آمریکایی، لئوتولستوی LEO TOLSTOY و ماکسیم کوالوسکی MAXIM KOVALEVSKY روسی اشاره کرد.

قرن نوزدهم بحقیقت قرن پیدایش علم تاریخ‌شناسی SCIENCE OF HISTORY است و این رشته از معرفت بشری خصوصاً بکوشش تاریخ‌شناس آلمانی رنکه RANKE (۱۸۸۶ - ۱۷۹۵) معروف به «پدر تاریخ‌نگاری جدید» بصورت دانشی منضبط و مبتنی بر روشهای پژوهش علمی در آمده‌است. رنکه با کاربرد شیوه‌های سندی و زبان‌شناختی به اعماق عصرهای گذشته راه یافت. وی هم در پی صحت VERACITY اسناد بود و هم بدنبال اسنادی می‌گشت که به حادّۀ مورد پژوهش جان VITALITY بخشد (۲۹). اشتهار رنکه در دنیای تاریخ‌نگاری مدیون شیوه‌نگارش ادبی و هنری او نیست. آثار او که بیش از ۶۵ مجلد آن انتشار یافته در مقایسه با مثلاً آثار گیبون و بویژه کتاب «انحطاط و سقوط امپراطوری رُم» از این حیث در سطح پائین‌تری است. شهرت و توفیق رنکه در چگونگی کند و کاو او در علل حوادث تاریخی ملل جهان است. وی شیفته پژوهش در باب شخصیات افراد و ملل بود. تاریخ انتزاعی ABSTRACT HISTORY برای او جاذبه‌ای نداشت. رنکه عمیقاً مذهبی بود و بتأثیر حتمی اراده الهی در تاریخ عقیده داشت. بنظر او کار اصلی تاریخ‌شناس بررسی جریان تاریخ و تبیین مراحل منطقی تحول تاریخ‌شناسی نیست. وظیفه او کشف این نکته دقیق است که هر حادثه تاریخی در عمل چگونه

رخ داده است. رنکه توجه داشت که اقوال مختلف در باب یک حادثه تاریخی غالباً آکنده از سوگیری و پیشداوری تاریخ نگاران است و در حقیقت غالب روایات تاریخی تصویری ممسوخ از خود حادثه است. کار تاریخ شناس اینست که به مدارک و اسناد اصلی مربوط به هر حادثه تاریخی رجوع کند و صرفاً به اقوال تاریخ نگاران دیگر اکتفاء ننماید. بعقیده او در این کاوش ها باید از شیوه های منضبط علمی مدد گرفت و حتی صحت مدارک و اسناد موجود را نیز واریسی کرد. موضوع چگونگی طبع و انتشار این اسناد، افراد و سازمانهایی که این اسناد را جمع آوری نموده اند، همه و همه باید دقیقاً بررسی شود و صلاحیت آنها احراز گردد. در قرن هجدهم گردآوری و انتشار منابع و اسناد تاریخی کاری جدا از نگارش خود تاریخ بود. رنکه نوعی ائتلاف پدید آورد و مصراً عقیده داشت که تاریخ نگاری بی بررسی دقیق منابع نگارش کاری عبث است. بنظر او ارزیابی منابع تاریخی دانش و آموزش مخصوص می خواهد. بعبارت دیگر تاریخ شناسی و تاریخ نگاری کار متخصصان این رشته از معرفت بشری است و هرکس از عهده آن بر نمی آید. بعقیده او تاریخ شاخه مستقلی از علوم اجتماعی است. این شاخه وسیع ترین بخش از علوم اجتماعی است و لذا زمینه های مختلفی را در بر می گیرد و یک تاریخ نگار و یا تاریخ شناس نمی تواند در همه زمینه ها پژوهش کند و باید در محدوده تخصص خویش کار نماید (۳۰). بهرحال تاریخ نگاران قرن نوزدهم بویژه رنکه راه را برای پژوهش علمی تاریخ شناسان قرن بیستم باز نمودند. اما برخی از تاریخ نگاران زمان ما عقیده دارند که توسل بیش از حد به اصول علمی و تخصصی نمودن کار تاریخ نگاری سبب گردیده که عامه از آن روگردان شوند و تاریخ نگاران صرفاً کتب خود را برای تاریخ شناسان بنویسند. بنظر غالب تاریخ شناسان دهه های اخیر تاریخ نگار باید به مسائلی از گذشته توجه کند که در حال حاضر زنده است و علل وجودی خود را از دست نداده است. لذا نگارش تاریخ تحول و توسعه اندیشه انسانی اهمیت خاص یافته است. تاکید رنکه در

تاریخ‌نگاری بیشتر بر ملیت و خصائص ملی بود. اگرچه گاه بر وحدت اروپا نیز تصریح داشت. در قرن بیستم بتدریج نوعی فلسفه جهان‌وطنی ترویج یافت و تاریخ‌نگاری نیز بسوی آن شتافت.

تاریخ‌نگاران و دیگر دانشمندان و اندیشمندانی که در تحولات تاریخ‌شناسی قرن بیستم سهمیم بوده و هستند بسیارند و از جمله می‌توان به کروچه CROCE ایتالیائی، رابینسون ROBINSON، بیرد BEARD، فی FAY، دورانت DURANT و لانگر LANGER آمریکائی، اشپنگلر SPENGLER و مای‌نک MEINECKE آلمانی، کالینگ‌وود COLLINGWOOD، کار CARR برلین BERLIN، توین‌بی TOYNBEE و پاپر (اتریشی‌الصل) انگلیسی، پیرن PIRENE بلژیکی، بلوک BLOCH فرانسوی و پوکراوسکی POKROVSKY روسی اشاره کرد. از میان نامبردگان کروچه، اشپنگلر و توین‌بی بیش از همه به تحوّل دانش تاریخ‌نگاری در قرن بیستم مدد کرده‌اند و در اینجا عقاید آنان را باختصار بررسی می‌کنیم.

بندتو کروچه BENEDETTO CROCE (۱۸۶۶ - ۱۹۵۲)

ایتالیائی عقیده داشت که کشف وقایع گذشته بصورت حقیقی بسیار دشوار است و همیشه گفته‌ی روسو ROUSSEAU را تکرار می‌کرد که: «تاریخ هنر انتخاب آن نوع دروغ است میان دروغ‌ها که به حقیقت نزدیکتر است» (۳۱). بنظر کروچه تاریخ بحقیقت آفرینش، گزینش و پینش ما از زمان حال است و نه ضبط گذشته. تاریخ صرفاً نتیجه تفکر و لذا بخشی از فلسفه است. بگفته‌ی او تاریخ فلسفه است و فلسفه تاریخ است. تاریخ والاترین شکل فلسفه است که با تبیین هنری پرداخته می‌شود. بعقیده کروچه عقل تنها حقیقت هستی است پس تاریخ زاده‌ی تعقل است، تعقل در زمان حاضر بمنظور تفسیر گذشته. برای آنکه گذشته را دوباره بیافرینیم باید قضاوت کنیم و این قضاوت کار عقل است پس تاریخ همان فلسفه است. آنچه که در تاریخ‌شناسی کروچه اساسی است تلقی او از زمان است. بعقیده او زمان حال جاودانه است و گذشته را نیز در زیر پوشش خود می‌گیرد. گذشته و

آینده از حال جدا نیستند بلکه بخشهایی از آنند. بعبارت دیگر گذشته و آینده صرفاً تقسیمات ذهنی و روانی در داخل زمان حال اند. تلقی کروچه از ابدیت زمان حال او را به وحدت حقیقت و ذهن و نیز وحدت تاریخ و فلسفه می‌کشاند. واقعات تاریخی خاطراتی از افعال تمام شده‌اند و لذا به بخشی از زمان حال تعلق دارند که ما آن را گذشته می‌نامیم. هر واقعه تاریخی از حیث همه ویژگیهای خود بی‌نظیر است و تکرار نمی‌شود. بدین لحاظ تاریخ شناسی علم نیست بل فلسفه است. زیرا علم تابع تعمیمات تجربی، قوانین طبیعت و عینیت است حال آنکه کار تاریخ‌شناسی بیشتر یک پویش ذهنی است تا عینی و لذا تاریخ‌شناسی همان فلسفه است. بعبارت گویاتر تفکر فلسفی روش تاریخ‌شناسی است. مدرک واقعی تاریخ‌شناس نیز پویش ذهنی خود اوست. اما ذهن تربیت شده، ذهنی که با منطق آشناست. زیرا منطق به ذهن تاریخ‌شناس انضباط بی‌نظیر می‌بخشد. این نکته بدان معنی نیست که تاریخ‌شناس از اسناد و مدارک موجود در خارج وجود خویش مدد نمی‌گیرد بل بعکس همه مدارک و اسناد موجود دقیقاً مورد بررسی تاریخ‌شناس اند ولی نه مدارک مرده. مدارکی که جان دارند و در ذهن تاریخ‌نگار می‌درخشند و با اصول و قوانین منطق نیز مبیانت ندارند. حفظ و ارائه این مدارک برای استفاده در تاریخ‌نگاری کار هرکس نیست و نفوس خبره، تربیت شده و با انضباط می‌خواهد.

عقاید کروچه با همه تأثیرش در غالب تاریخ‌نگاران قرن بیستم مورد انتقاد شدید برخی از آنان نیز واقع شده است. افراط او در رد جنبه‌های علمی تاریخ‌نگاری و احتساب تاریخ‌شناسی بعنوان بخشی از فلسفه او را به کوتاه‌بینی در تصور قلمرو وسیع علوم اجتماعی متهم کرده است. گفته‌اند کروچه با فلسفه علم در قرن بیستم بخوبی آشنا نشده و اگرچه ظاهراً بسیار عقل‌گرا RATIONALIST بوده و لکن نظریات او غالباً بر پایه عواطف شخصی استوار گشته است (۳۲).

تاریخ‌شناس دیگر قرن بیستم که آثارش در افکار تاریخ‌نگاران

غربی تأثیر بسزائی داشته اسوالد اسپنگلر OSWALD SPENGLER (۱۸۸۰ - ۱۹۳۶) آلمانی است. وی در کتاب «انحطاط غرب» و دیگر آثارش ضمن توضیح عقاید خویش در باب فلسفه تاریخ تصریح می‌کند که دانش غرب خسته از تلاش بی‌حاصل سرانجام به آشیانه روحانی خود بر می‌گردد (۳۳). اسپنگلر عقیده دارد که رشد و تکامل فرهنگ‌های انسانی تابع قوانین مشخص و معینی است و لذا پیشگونی در تاریخ‌شناسی کاری دشوار نیست. بعقیده وی تعیین سرنوشت انسان تنها با مطالعه همزمان و تطبیقی همه جنبه‌های فعالیت او میسر است و اصولاً بررسی حوزه خاصی از تلاش‌های انسان به پیشگونی تاریخی منجر نمی‌شود (۳۴). بنظر اسپنگلر ارزیابی مطلوب یک واقعه هنگامی میسر است که جزئی از گذشته بسیار دور شده و نتایج خوب و بد آن بصورت واقعیات محسوس و ملموس در آمده باشد (۳۵). اسپنگلر عقیده دارد که هر فرهنگ واجد شخصیت و روح اختصاصی خویش است ولی همه فرهنگ‌ها تابع سرنوشت اجتناب‌ناپذیر واحدند. هر فرهنگ پس از گذشت از منازل رشد به مرتبه تمدن CIVILIZATION که مرحله پیش از زوال نهایی است می‌رسد و سپس می‌میرد. بعقیده او مراحل خلاقه فرهنگ غربی پایان رسیده و مرگ قابل پیش‌بینی آن نزدیک است (۳۶). کتاب «انحطاط غرب» اسپنگلر اگرچه برای گروهی از تاریخ‌شناسان بسیار جذاب و حاوی نکات دقیقه در باب ادوار تاریخی است ولیکن انتقاد شدید برخی از پژوهشگران قرن بیستم را سبب شده است. بنظر دسته اخیر کتاب مذکور کار قابل احترامی در جهان پژوهش فاضلانه بحساب نمی‌آید و بیش از حد قشری و در غالب جنبه‌ها افراطی و گاه مانع عظیمی در طریق دانش واقعی تاریخ‌شناسی است (۳۷).

یکی از دیگر تاریخ‌شناسان برجسته قرن بیستم که عقاید و آثارش مورد نقد و بحث فراوان قرار گرفته و شهرتش عالمگیر گشته است آرنولد جوزف توین‌بی ARNOLD JOSEPH TOYNBEE انگلیسی (۱۸۸۹ - ۱۹۷۵) است. مهم‌ترین و مشهورترین اثر او



کتابی است عظیم در دوازده مجلد بنام «تحقیقی در باب تاریخ» "A STUDY OF HISTORY" که بحقیقت تصویری منظم از تاریخ انسانی و نظری اجمالی به آن است. از توین بی بعنوان خلاق مفاهیمی تازه از تاریخ و پیامبر بزرگ تاریخ شناسی یاد گشته است. از سوی دیگر گروهی از تاریخ شناسان معاصر آثار او را مخلوق تخیل شخصی، شاعرانه، متأثر از عقاید مذهبی خاص و فاقد روح علمی دانسته اند (۳۸). توین بی در پاسخ انتقادات مخالفان و مورخان دیگر تصریح می کند که هدفش از همه این تلاشها آنست که دانش تاریخی نسل حاضر را بعنوان یک دوربین قوی برای نگرش کلی به جهان هستی بکار برد (۳۹). در پاسخ کسانی که او را متأثر از عقاید شخصی مذهبی دانسته اند می گوید که دین محور اساسی تصویر من از جهان هستی است. اگرچه در آغاز مسیحیت را تنها دیانت مهم جهان و حاوی حقائق روحانیه می دانستم ولیکن طی سالها دریافته ام که همه ادیان متضمن بخشی از آن حقایق اند و اصول ادیان الهی یکی است (۴۰). توین بی در کتاب «تحقیقی در باب تاریخ» و دیگر آثار خود بظهور بیست و یک مدنیت CIVILIZATION مشخص و معین اشاره می کند و عقیده دارد که این تمدن ها برهبری افراد اقلیت های خلاق تشکّل و تکامل یافته و چون روح خلاقیت در آن رهبران نابود گشته مدنیت ها نیز راه زوال گرفته اند. توین بی بر خلاف اسپنگلر انحطاط تمدن غرب را حتمی ندانسته است بل محتمل می شمارد. برخلاف کارل مارکس که نیروهای اقتصادی را خلاق تاریخ می دانست توین بی عقیده داشت که عوامل روحانی به تاریخ انسانی شکل می دهند. توین بی تأسیس یک حکومت جهانی را در رأس دولتهای متخاصم کنونی الزاماً بر اساس تحلیل حوادث تاریخی عصر حاضر پیش بینی می کند (۴۱). اگرچه توین بی نظریه انحطاط تمدن ها را بطور کلی از اسپنگلر اخذ کرده است ولیکن بجای تشبیه ادوار مدنیت ها به ادوار عمر موجودات زنده و مرگ الزامی آنها، به الگوهای اخلاقی توسل نموده و عقیده دارد که تنها انحطاط اخلاقی سبب مرگ یک مدنیت می گردد



(۴۲). منقدان آثار توین بی غالباً اظهار می‌دارند که اصطلاحات فرهنگ CULTURE، تمدن CIVILIZATION و جامعه SOCIETY و نیز خصائص مربوط به پیدایش و مرگ تمدن‌ها در آثار او بخوبی تعریف و توضیح نگردیده‌اند. بعبارت دیگر از آثار توین بی نمی‌توان بتصریح دریافت که یک مدنیت چه زمان شکوفا و چه هنگام مضمحل و منقرض می‌گردد. توین بی در آثار خود و از جمله «تحقیقی در باب تاریخ» به امر بهائی و انتشار سریع آن اشاره کرده است (۴۳).

### چ - مقولات اصلیه در تاریخ‌نگاری

ولفگنگ فن لیدن WOLFGANG VON LEYDEN در پژوهش خویش تحت عنوان «مقولات ادراک تاریخی CATEGORIES OF HISTORICAL UNDERSTANDING» مقولات اصلیه پژوهش تاریخ‌نگاری را بشرح زیر مورد بررسی قرار داده است:

۱ - آگاهی از گذشته تاریخی KNOWLEDGE OF HISTORICAL PAST:

مقوله اصلیه که در آغاز باید مورد پذیرش قرار گیرد اینست که گذشته واقعی REAL PAST مستقل از گذشته تاریخی HISTORICAL PAST وجود دارد و واقعیات تاریخی نظریات و اظهارات پژوهشگران زمان حال در باب واقعیات گذشته‌اند. یکی از خصائص کند و کاوهای تاریخی آنست که به گذشته‌ای فراتر از حیطه حافظه انسانی اشاره می‌کند. آنچه بدیهی است اینست که گذشته وجود داشته و حوادث گذشته واقع شده‌اند. کار تاریخ‌شناس اینست که میان وقایع گذشته و آگاهی موجود ما از آن وقایع پلی بزند. برای این کار تاریخ‌شناس از مدارک عینی و تجربی موجود چون بناها، آثار هنری، کتیبه‌ها، نوشته‌ها و مدارک دیگر مدد می‌گیرد. بینش و دانش منطقی می‌گوید که زمان حاضر برای نسلهای آینده گذشته خواهد شد. بهرحال تاریخ خود گذشته نیست بل آگاهی ما از گذشته است. هر روایت تاریخی NARRATIVE نیز واقعه تاریخی را از دید خاصی عرضه می‌کند و بدین جهت از همان نقطه نظر مفهوم است. لذا

همیشه جای برای تاریخ‌نگاری در باب همان واقعه از دیدگاه‌های دیگر باز است. کدام واقعیات برای بررسی حوادث تاریخی برگزیده می‌شوند و به چه واقعیاتی توجه نمی‌شود موضوعی است که بنظر تاریخ‌نگار در باب اهمیت حوادث تاریخی گذشته ارتباط دارد و این امر کار گزارش واقعه تاریخی را بهمان نحو که رخ داده است دشوار می‌سازد.

## ۲ - حقیقت و تخیل REALITY AND IMAGINATION:

کار تاریخ‌شناس بیان حقیقت در حدّ ممکن است. ولی برای احیاء حوادث گذشته ناگزیر باید از قدرت تخیل خود نیز مدد گیرد.

## ۳ - ماهیت سند تاریخی THE NATURE OF HISTORICAL EVIDENCE:

تاریخ‌نگار اسناد تاریخ را کشف نمی‌کند بل می‌آفریند. زیرا اسناد موجود خاصی را برای منظور معینی بر می‌گزیند و بسیاری از مدارک و اسناد را نادیده می‌گیرد.

## ۴ - دیدگاه تاریخ‌نگار THE HISTORIAN'S STANDPOINT:

توصیف DESCRIPTION تاریخ‌نگار از حوادث گذشته بی‌تردید از شخصیت و دید او متأثر است بعبارت دیگر علائق و عقائد تاریخ‌نگار و احتمالاً سوگیری و تعصب او غالباً در توصیفات و تحلیل‌ات تاریخی او مؤثرند. هرچه این تأثیر کمتر باشد کار تاریخ‌نگاری علمی‌تر است. با توجه به این تأثیر توصیفات تاریخی می‌توانند ناروا یا دلبخواه ILLEGITIMATE OR ARBITRARY، ناشی از تعصب یا تحریف عقیده PREJUDICED OR IDEOLOGICALLY DISTORTED، متنازع فیه یا مشکوک CONTROVERSIAL OR DOUBTFUL، موجه یا قابل قبول PLAUSIBLE OR ADEQUATE، دقیق یا مناسب CONVINCING OR PROPER، مقنع یا مربوط ACCURATE OR PERTINENT و اصیل یا پرمعنی ORIGINAL OR SIGNIFICANT باشند. توصیفات مقنع یا مربوط و اصیل یا پرمعنی مطلوب‌ترین توصیفات تاریخ‌نگاران از حوادث تاریخی‌اند.

## ۵ - سطوح ادراک تاریخی

## LEVELS OF HISTORICAL UNDERSTANDING:

هر تاریخ نگار از شیوه‌های خاص تاریخ‌نگاری خود مدد می‌گیرد و کار تازه‌ای خلق می‌کند. آنچه که پیوسته تازه است خود گذشته نیست بل نگاهی است که تاریخ‌شناس به گذشته دارد. بعبارت دیگر هر تاریخ‌شناس بمدد یافته‌های دیگران توصیف و سطح ادراک تاریخی تازه‌ای می‌آفریند (۴۴).

آر. استفن هامفریز R. STEPHEN HUMPHREYS در پژوهش خویش تحت عنوان «تاریخ‌نگار، اسنادش و شیوه‌های ابتدائی اندیشه تاریخی THE HISTORIAN, HIS DOCUMENTS AND THE ELEMENTARY MODES OF HISTORICAL THOUGHT» تصریح می‌کند که تاریخ اصولاً طبع توصیفی DESCRIPTIVE دارد و نه تخیلی IMAGINATIVE. تاریخ در حدّ امکان باید مبتنی بر واقعیت VERIDICAL باشد. تاریخ حدّ اقلّ تقلیدی از حقیقت است و تا حدّ ممکن باید با آن انطباق یابد. تاریخ‌نگار باید حدّ اقلّ یک یا چند جنبه از حقیقت را توصیف کند. وی باید از غار ادراک سمبولیک خود خارج شود و پژوهش خویش را بر پایه واقعیات بیرونی بنا نهد (۴۵).

آدریان اولدفیلد ADRIAN OLDFIELD در پژوهش تاریخ‌شناسی خود «قضاوت اخلاقی در تاریخ "MORAL JUDGMENT IN HISTORY" تأثیر حتمی قضاوت اخلاقی در تاریخ‌نگاری را مورد بررسی قرار می‌دهد. این قضاوت اخلاقی بنظر او بصورت تعریف و یا سرزنش جلوه می‌کند و برخی اعمال را خیر و پاره‌ای را شرّ می‌انگارد. بنظر او آزادی اراده افراد انسانی سبب شده که آنان آگاهانه به کردار نادرست مبادرت ورزند لذا باید مورد سرزنش قرار گیرند. برای مثال به برده‌داری اشاره نموده‌است و می‌گوید افراد و جوامعی که بچنین نامردمی‌ها دست یازیده‌اند باید سرزنش شوند. بدیهی است که قضاوت در باب گذشتگان و مردگان درس عبرت است برای حاضران و آیندگان و رفتار آنان را تعدیل می‌کند. اولدفیلد به ردّ و تعدیل نظریات هربرت باترفیلد HERBERT BUTTERFIELD می‌پردازد که می‌گوید مورّخ باید پایبند اصول اخلاقی باشد ولی

اخلاق را در تاریخ‌نگاری دخالت ندهد. زیرا خشم اخلاقی با قضاوت اخلاقی فرق می‌کند. وی بدین نکته نیز اشاره می‌کند که پس از کشف مدارک تازه تاریخ‌نگار می‌تواند در قضاوت قبلی خود تجدید نظر کند و آن را تغییر دهد. اولد فیلد با نظر کیتسون کلارک KITSON CLARK که می‌گوید تنها اعمال شیطانی را باید بر چسب زنییم و محکوم کنیم و نه افراد را مخالف است. کلارک با اشاره به قتل عام یهود وسیلهٔ عمال حکومت نازی در فاصلهٔ سالهای ۴۵ - ۱۹۳۹ می‌گوید: «تاریخ نمی‌تواند در باب این حادثه خاموش باشد. محکمهٔ تاریخ افسانه و خیال نیست و باید قضاوت کند ... اما بنظر من مطلوب آنست که اعمال شیطانی را برچسب زنییم و نه افراد را ...» (۴۶). بعقیدهٔ اولد فیلد محکوم نمودن اعمال شیطانی نمی‌تواند مستقل از محکوم کردن افراد تصور شود. این افرادند که بار مسؤلیت را بدوش می‌کشند و چون مرتکب اعمال شیطانی می‌شوند باید در محکمهٔ تاریخ محکوم گردند تا درس عبرتی برای آیندگان باشد. ادوارد هلت کار EDWARD HALLET CARR نیز چون کلارک با محکوم نمودن افراد در محکمهٔ تاریخ موافق نیست بعقیدهٔ کار واقعیات تاریخی نیاز به تعبیر دارند و تعبیر همواره همراه نوعی قضاوت اخلاقی است. این قضاوت باید بطور کلی در باب جوامع و مؤسّسات عمومی شود و نه زندگی و رفتار افراد خصوصی. مثلاً مورّخ باید برده‌داری را محکوم کند و نه افراد برده‌دار را زیرا که آنان مخلوق آن جوامع و مؤسّسات‌اند (۴۷). بنظر اولد فیلد عقیدهٔ کار CARR در باب محکوم کردن جوامع و مؤسّسات روشن نیست زیرا چگونه می‌توان تنها جامعه را باستقلال مقصّر شناخت و محکوم نمود و افراد انسانی ذی‌شعور و ذی‌اراده را که مرتکبین اصلی اعمال شیطانی‌اند از حیطة این محکومیت خارج ساخت. اولد فیلد در پاسخ این پرسش که در پویش قضاوت اخلاقی در تاریخ کدام ضوابط اخلاقی مراد است (زیرا اخلاق نسبی است و این نسبت مشگل بزرگی در راه تاریخ‌نگار) می‌گوید که باید در نظر داشت که اصول اخلاق و از جمله

احترام به حقّ حیات عمومی و جهانی است و تنها درجات مدارای اجتماعی با تخلّفات اخلاقی در اعصار و اقالیم مختلف متفاوت است. الاسدر مکین تاینر ALASDAIR MACINTYRE اشکال مختلف قضاوت را در کار تاریخ‌نگاری عبارت از بیان خشم یا عاطفه ملایم و یا خشن، بیان امر و نهی و انذار، توصیه، ترغیب، ارزیابی اعمال و نیز بیان اصول مورد اعتقاد خود مورخ می‌داند (۴۸). اولد فیلد معتقد است که دو شکل اخیر یعنی ارزیابی اعمال و بیان اصول مورد اعتقاد خود تاریخ‌نگار است که قضاوت اخلاقی در تاریخ‌نگاری تلقی می‌شود. اولد فیلد می‌گوید اگر تاریخ‌نگار را از قضاوت اخلاقی محروم کنیم کار او دشوار و مضایق تاریخ‌نگاری بسیار می‌شود. وی سرانجام نتیجه می‌گیرد که کار قضاوت اخلاقی نباید از تاریخ‌نگاری حذف شود. زیرا تاریخ‌نگار باید گاه مرتی اخلاق باشد (۴۹). برتراند راسل BERTRAND RUSSELL در باب قضاوت اخلاقی در تاریخ‌نگاری می‌نویسد: «... البتّه تاریخ‌نگار نباید واقعیّات تاریخی را تحریف کند ... ولی تاریخ‌نگاری که بگمان بی‌طرفی از آفرینش شجاعان و قهرمانان واقعی تاریخ ابا می‌نماید اثر بسیار خسته‌کننده‌ای عرضه می‌کند. اگر کار قضاوت اخلاقی سبب می‌شود که تاریخ‌نگار یک طرفه داوری نماید درمان آن اینست که شخص به اثر تاریخ‌نگار مخالف دیگری رجوع نماید» (۵۰).

## زیرنویس بخش نخست - تاریخ چیست؟

۱ - در باب شناخت و مراحل وصول به آن از جمله رجوع فرمایند به:

1- GOLDMAN . EPISTEMOLOGY AND COGNITION. PASSIM.

2 \_ GREENE AND HICKS. BASIC COGNITIVE PROCESSES. PASSIM.

3 - NIEL . PERCEPTION AND COGNITION. PASSIM.

۲ - رجوع فرمایند به:

1 - DURANT, W. THE STORY OF PHILOSOPHY . INTRODUCTION  
PP . XXV - XXIX .

2 - THE ENCYCLOPEDIA OF PHILOSOPHY. VOL. 6, PP. 216 - 22.

۳ - از جمله رجوع فرمایند به:

SARTON, G. HISTORY OF SCIENCE. ENCYCLOPEDIA  
AMERICANA, VOL. 24, PP. 413-17.

۴ - رجوع فرمایند به:

NAGEL, E . TELEOLOGY REVISITED AND OTHER ESSAYS IN THE  
PHILOSOPHY AND HISTORY OF SCIENCE. PP. 7- 28.

۵ - رجوع فرمایند به:

1 - POPPER, K. R. CONJECTURES AND REFUTATIONS. PP. 3-30.

2 - POPPER, K. R. OBJECTIVE KNOWLEDGE. PASSIM.

۶ - رجوع فرمایند به:

KUHN, T. S. THE STRUCTURE OF SCIENTIFIC REVOLUTIONS. PP.  
23-34.

۷ - رجوع فرمایند به:

KANTOR, J. R. THE LOGIC OF MODERN SCIENCE. P. 4.

۸ - رجوع فرمایند به:

GOULD, J. AND KOLB W. L. A DICTIONARY OF THE SOCIAL  
SCIENCES. P. 620.

۹ - رجوع فرمایند از جمله به:

AQUINAS, T. THE DIVISION AND METHODS OF THE SCIENCES (TRANSLATED). PASSIM.

۱۰ - رجوع فرمایند به:

1 - KNIGHT, D . ORDERING THE WORLD. PASSIM.

2 -TENNANT, F. R. PHILOSOPHY OF THE SCIENCES OR THE RELATIONS BETWEEN THE DEPARTMENTS OF KNOWLEDGE. PASSIM.

۱۱ - رجوع فرمایند به:

CANTOR, N.F. AND SCHNEIDER, R.1 HOW TO STUDY HISTORY. PP. 17- 21.

۱۲ - رجوع فرمایند به:

CARR, E.H. WHAT IS HISTORY? PP. 22-35.

۱۳ - رجوع فرمایند به:

CHAMBER'S ENCYCLOPEDIA . VOL. 7, P. 141.

۱۴ - رجوع فرمایند به:

COLLIER'S ENCYCLOPEDIA.VOL. 12, P. 149.

۱۵ - رجوع فرمایند به:

MOHAN R , P. PHILOSOPHY OF HISTORY. P. 3.

۱۶ - رجوع فرمایند به:

CHAMBER'S ENCYCLOPEDIA. VOL. 7, P. 141.

۱۷ - رجوع فرمایند به:

FORNARA, C .W. HERODOTUS. PP. 1- 23.

۱۸ - رجوع فرمایند به:

1 - XENOPHON. CYROPAEDIA (TRANSLATED). PP. 7-8 .

2 - HIGGINS, W. E. XENOPHON THE ATHENIAN. P. 8.

۱۹ - رجوع فرمایند به:

POLYBIUS . THE HISTORIES (TRANSLATED). pp. VII- XVI.

۲۰ - رجوع فرمایند به:

RUSSELL, D. A. PLUTARCH. PP. 1- 17, 18- 41.

۲۱ - رجوع فرمایند به:

WALSH, P. G. LIVY: HIS HISTORICAL AIMS AND METHODS. PP. 1- 19.

۲۲ - رجوع فرمایند به:

DUDLEY, D. R. THE WORLD OF TACITUS. PP. 13- 32.

۲۳ - رجوع فرمایند به:

1 - THACKERAY, H. J. JOSEPHUS: THE MAN AND THE HISTORIAN . PP. 19-20, 27- 70.

2 - RAJAK, T. JOSEPHUS : THE HISTORIAN AND HIS SOCIETY. PP. 28-37.

۲۴ - از جمله رجوع فرمایند به رساله مدنیّه. صفحه ۷.

۲۵ - در خصوص نوشته تومین بی رجوع فرمایند به:

ENCYCLOPEDIA BRITANICA. VOL. 20, P. 628.

۲۶ - رجوع فرمایند به:

1 - BURROU, J. W. GIBBON. PP. 36- 42.

2 - SWAN, J. W. EDWARD GIBON THE HISTORIAN. PP. 141-47.

۲۷ - ایادی امرالله روحیه خانم ربّانی. گوهریکتا (ترجمه فارسی). صفحه ۶۲.

۲۸ - رجوع فرمایند به:

1 - FISCH, M. H. AND BERGIN, T. G. TRANSLATION OF THE AUTOBIOGRAPHY OF G. VICO. INTRODUCTION, P. 46.

2 - MOHAN, R. P. PHILOSOPHY OF HISTORY: AN INTRODUCTION. PP. 58- 65.

۲۹ - رجوع فرمایند به:

KRIEGER. L. RANKE; THE MEANING OF HISTORY. PP. 3- 4.

۳۰ - رجوع فرمایند به:

1- RANKE. THE SECRET OF WORLD HISTORY (TRANSLATED). INTRODUCTION, PP. 1 - 31.

2 - KRIEGER . RANKE, THE MEANING OF HISTORY. PP. 66- 95.



3 - GOOCH, G. P. HISTORY AND HISTORIANS IN THE NINETEENTH CENTURY. PP. 72- 97.

۳۱ - رجوع فرمایند به:

DURANT, W . J. THE STORY OF PHILOSOPHY. PP. 471- 72.

۳۲ - رجوع فرمایند به:

1 - CROCE, B. HISTORY: ITS THEORY AND PRACTICE (TRANSLATED). PP. 11- 26: 94- 107: 309 - 314.

۳۳ - رجوع فرمایند به:

SPENGLER, O. THE DECLINE OF THE WEST (TRANSLATED). VOL. 1, P. 428.

۳۴ - رجوع فرمایند به:

SPENGLER, O. MAN AND TECHNICS (TRANSLATED). PREFACE.

۳۵ - رجوع فرمایند به:

SPENGLER, O. THE HOUR OF DECISION (TRANSLATED). INTRODUCTION, P. X.

۳۶ - رجوع فرمایند به:

SPENGLER, O. THE DECLINE OF THE WEST (TRANSLATED) VOL . 1, PP. 117 - 60, 377-428.

۳۷ - از جمله رجوع فرمایند به:

HUGHES, H. S. OSWALD SPENGLER: A CRITICAL ESTIMATE .P. 1.

۳۸ - رجوع فرمایند به:

HOSMINSKY, Y. PROFESSOR TOYNBEE'S PHILOSOPHY. PP. 3-4.

۳۹ - رجوع فرمایند به:

TOYNBEE, A. J. COMMENT. JOURNAL OF THE HISTORY OF IDEAS. VOL. 16, P. 421.

۴۰ - رجوع فرمایند به:

TOYNBEE, A. J. COMMENT. INTERNATIONAL AFFAIRS . VOL. 31, PP. 1- 4.

۴۱ - رجوع فرمایند به:

GEYL, P. " TOYNBEE AS PROPHET " IN TOYNBEE AND HISTORY, PP. 363 - 64.

۴۲ - رجوع فرمایند به:

"STUDY OF TOYNBEE: A PERSONAL VIEW OF HISTORY" IN TOYNBEE AND HISTORY. P. 104.

۴۳ - رجوع فرمایند به:

TOYNBEE, A. J. A STUDY OF HISTORY VOL. 5, P. 665 AND VOL. 12. PP. 97 AND 212.

۴۴ - رجوع فرمایند به:

WOLFGANG, V. L. CATEGORIES OF HISTORICAL UNDERSTANDING. HISTORY AND THEORY, VOL.23, PP. 53- 77.

۴۵ - رجوع فرمایند به نشریه:

HISTORY AND THEORY , VOL. 19, PP. 1- 20.

۴۶ - رجوع فرمایند به:

CLARK, G. K. THE CRITICAL HISTORIAN. PP. 208 - 209.

۴۷ - رجوع فرمایند به:

CARR. E . H. WHAT IS HISTORY? PP . 75 - 79.

۴۸ - رجوع فرمایند به:

MACINTYRE, A . "WHAT MORALITY IS NOT." IN AGAINST THE SELF - IMAGES OF THE AGE . PP. 100 - 102.

۴۹ - رجوع فرمایند به:

OLDFIELD, A. MORAL JUDGMENT IN HISTORY . HISTORY AND THEORY, VOL. 20, PP. 260 - 77.

۵۰ - رجوع فرمایند به:

RUSSELL, B. HISTORY AS AN ART. P. 10.

## بخش دوم - منابع نگارش متن اصلی کتاب

مآخذ و مدارک مورد استفاده در بیان شرح احوال و آثار حضرت باب و اصحاب عهد اعلی را می‌توان تحت دو عنوان منابع امری و غیر امری معرفی نمود. مراد از منابع امری آثار مبارکه طلعات مقدسه بهائیه و کتب تاریخیه‌ایست که وسیله مؤمنین به امر ابهی مرقوم گردیده است. بدیهی است که آثار نویسندگان بابی که پیش از اظهار امر حضرت بهاء الله صعود نموده و یا شهید گشته‌اند جزء منابع امری محسوب می‌شوند. باید توجه داشت که در بحث از منابع نگارش این کتاب صرفاً به معرفی آن دسته از الواح و کتب تاریخی امری و غیر امری مبادرت گشته که با تاریخ حیات و آثار حضرت باب و اصحاب عهد اعلی ارتباط داشته است.

### الف - منابع امری

منابع امری همانطور که مذکور افتاد شامل آثار مبارکه و تواریخ امریه است. به آثار مبارکه طلعات مقدسه بهائیه منطقیاً باید تحت چهار عنوان زیر اشاره نمود:

۱ - آثار حضرت باب: با توجه به عامل زمان باید نخست به آثار مبارکه حضرت باب که حاوی اطلاعات تاریخی در خصوص وقایع مربوط به حیات مبارک و اصحاب آن بزرگوار است اشاره کرد. محتوای توقیعات مورد بحث در بخشهای مربوط به معرفی آثار حضرت باب در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. برای مثال بیان فارسی شامل اطلاعاتی از جمله در خصوص سفر حج، ایام اصفهان، سجن ماکو، جناب قدوس و جناب گندم‌پاک کن است.

کتاب دلائل سبعة حاوی نکاتی در خصوص تنی چند از اصحاب اولیه خصوصاً جناب باب‌الباب است. در توقیع مبارک خطاب به محمدشاه و نازل در ماکو اطلاعاتی در باب منوچهرخان

معمدالدوله است. در صحیفه بین‌الحرمین اشارت به مذاکرات حضرت باب و مباحله حضرتشان با میرزا محیط کرمانی است. و در صحیفه رضویه اطلاعات دقیقی در خصوص سفر حج و مشخصات آثار مبارکه حضرتشان است که در آن سفر بسرقت رفته است. بدین ترتیب دهها اثر دیگر نازل از قلم و لسان آن حضرت حاوی اطلاعات مهمی در خصوص شرح حیات و آثار مبارک است.

۲ - آثار جمال ابهی: در دهها اثر از آثار حضرت بهاء الله نیز به وقایع مربوط به حیات حضرت باب و اصحاب آن حضرت و نیز مشخصات و محتویات توقیعات مبارکه حضرتشان اشاره گشته است. برای مثال کتاب بدیع گنجینه بی نظیری است از اطلاعات مربوط به حیات و آثار حضرت باب و وقایع عهد اعلی. کتاب ایقان، لوح شیخ و سورة الصبر نیز از جمله دیگر آثاری است که در اینجا باید نام برده شود.

۳ - آثار حضرت عبدالبهاء: در آثار حضرت عبدالبهاء نیز وقایع مربوط به عهد اعلی و مشخصات و محتویات آثار حضرت باب گاه بتفصیل و گاه باختصار بیان گردیده که از جمله مقاله شخصی سیاح، تذکرة الوفاء و کتاب مفاوضات را توان نام برد. کتاب «مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است» در ایامی تألیف گشت که دشمنان امر اتهامات ناروایی بر حضرت باب روا می داشتند و تاریخ مطبوع جامع بی نظری در دسترس نبود تا اهل حقیقت بدان مراجعه نمایند. این بود که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء جوهر حقیقت وقایع عهد اعلی را در مقاله شخصی سیاح عرضه فرمودند. این اثر در فاصله سالهای ۸ - ۱۳۰۶ هجری قمری (۹۰ - ۱۸۸۸ میلادی) از قلم مبارک صادر شده است. زیرا در یک موضع از کتاب می فرمایند: «چنانچه در اصفهان ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین بودند و در دیانت و امانت و نجابت مشهور ... فتوی بر قتل دادند» (صفحات ۸۶ - ۱۸۵). و شهادت جنابان محبوب الشهداء و سلطان الشهداء در سال

۱۲۹۶ هجری قمری (۹ - ۱۸۷۸ میلادی) واقع گشت.

مقاله شخصی سیاح نخستین بار در بمبئی بطبع رسیده و در پایان آن قید گردیده است «بتاریخ جمعه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۸». اما بشرحی که در بخش منابع غیرامری نگارش کتاب حاضر خواهد آمد حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۹۲ میلادی نسخه‌ای از مقاله شخصی سیاح را (بخط جناب زین المقریین) به پروفیسور براون عنایت فرموده‌اند تا به انگلیسی ترجمه و هردو متن فارسی و انگلیسی را منتشر کند و این مهم وسیله براون انجام یافته است. مقاله شخصی سیاح شامل دو بخش است. بخش نخست در خصوص حیات حضرت باب و حوادث عهد اعلی است (صفحات ۵۶ - ۱) و بخش دوم با حیات جمال ابهی ارتباط دارد. لوح مبارک سلطان نیز در بخش دوم مندرج است. در تألیف کتاب حاضر بکرات از دقائق مندرج در بخش نخست استفاده شده است. کتاب «تذکره الوفاء فی ترجمه حیاة قدماء الاحباء» نیز حاوی نکات حساس و جالب و مهمی در خصوص شرح احوال گروهی از اصحاب حضرت باب چون جناب طاهره، جناب ملاصادق مقدس خراسانی و تنی چند از خاندان افنان است. این کتاب در ۳۱۶ صفحه در سال ۱۹۲۴ میلادی وسیله مطبعة عباسیه در حيفا بطبع رسیده است. کتاب مفاوضات نیز که در سال ۱۹۰۸ بطبع رسیده حاوی فصلی مختصر در خصوص حیات حضرت باب است (صفحات ۲۰ - ۱۹).

۴ - آثار حضرت ولی‌امرالله : از میان آثار فارسی و انگلیسی حضرت ولی‌امرالله که احتواء بر شرح حیات و آثار و احوال اصحاب حضرت باب و وقایع عهد اعلی دارد کتاب GOD PASSES BY و توفیق مبارک ۱۰۱ بدیع (لوح قرن فارسی) را توان نام برد.

کتاب GOD PASSES BY شاهکار تاریخ‌نگاری و متنی فلسفی، علمی و هنری است که برای پی‌بردن به نکات دقیقه عمیق مندرجه در آن باید کرارا و با کمال دقت مطالعه شود. بخش نخست کتاب مذکور که اختصاص به شرح حیات و آثار حضرت باب و احوال

اصحاب آن حضرت و وقایع عهد اعلی دارد مهمترین منبع نگارش کتاب حاضر است. حضرت ولی امرالله در این بخش از کتاب بسیاری از نکات تاریک تاریخ عهد اعلی را روشن فرموده اند. بخشهای دیگر کتاب بتاریخ عهد ابهی، میثاق و ولایت ارتباط دارد. این اثر نفیس وسیله جناب نصرالله مودت علیه رضوان الله تحت عنوان کتاب قرن بدیع بفارسی ترجمه شده است. محتوای لوح قرن فارسی نیز تقریباً خلاصه ای از مندرجات GOD PASSES BY است. کتاب رحیق مختوم (در دو مجلد) تألیف جناب اشراق خاوری قاموس لوح مبارک قرن است.

اما تواریخ امریه که در نگارش کتاب حاضر مورد استفاده نگارنده قرار گرفته اند عبارتند از:

۱ - تاریخ نبیل زرنندی: نخستین واقعه نگاری که در این بخش باید از او بحق یاد کرد نبیل زرنندی است. نام اصلی او یارمحمد و تولدش در هجدهم صفر سال ۱۲۴۷ هجری قمری (بیست و نهم جولای ۱۸۳۱ میلادی) در قریه زرنند ساوه واقع شده است. در کودکی مختصری خواندن و نوشتن آموخته و پیشه اش در نوجوانی شبانی بوده است. در هفده سالگی نخستین بار از امر مبارک آگاه شده و وسیله جناب سیدحسین مهجور زواره ای و جناب سید اسمعیل زواره ای فائز بایمان گشته است (۱۸۴۷ میلادی). معاشرت نبیل با ملا عبدالکریم قزوینی و برخی از دیگر اصحاب مطلع حضرت باب و تشریف بحضور جمال ابهی وی را بدرجه ایقان رسانده و از همان آغاز ایمان قیام بر خدمت عاشقانه نموده است. حضرت عبدالبهاء در خصوص قیام نبیل در آن احیان می فرمایند: «... این ذات محترم در ربیعان عمر و عنفوان شباب در زرنند خویش و پیوند بگذاشت و بعون و عنایت حضرت خداوند علم هدایت برافراخت. سرخیل عاشقان شد و سرور طالبان گشت» (۱). نبیل آنی آرام نداشت و در ایام بین ظهورین نیز به هدایت نفوس اشتغال داشت و در همان اوقات به عظمت مقام حضرت بهاء الله ایمان یافت و از سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) تا

۱۳۱۰ هجری قمری (۱۸۹۲ میلادی) که از فرقت صعود جمال ابهی خود را در بحر غرق نمود دائم در میدان خدمت بود. به بسیاری از بلاد ایران و عثمانی سفر فرمود و نفوس جلیله‌ای را در ظلّ امر ابهی وارد ساخت. مورد عنایت و فیر حضرت بهاء‌الله بود و از قلم اعلیٰ به نبیل اعظم ملقب گشت. در دقت عرفان نبیل همین بس که بعظمت و رفعت مقام حضرت عبدالبهاء بیست و پنج سال پیش از صعود جمال ابهی واقف بوده و تشبّث به دامن حبّ آن حضرت را مایه نجات و منبع حیات دانسته‌است. از نبیل زرنندی علاوه بر تاریخ جاودانه او چند مجموعه از رباعیات، چند مثنوی، غزل و قطعه و برخی از مکاتیب بیادگار مانده که همه از نظر احتوای بر موادّ تاریخی مربوط به امر مبارک حائز اهمّیت بسیار است. یک مثنوی (حاوی بیش از هزار بیت) که در شرح تاریخ امر پرداخته همراه شرح صعود جمال ابهی در سال ۱۳۴۲ هجری قمری (۱۹۲۳ میلادی) وسیله جناب محیی‌الدین صبری در مصر بطبع رسیده‌است. تاریخ جاودانه نبیل (۲) چون گوهری است که بر تاج تاریخ‌نگاری در دور بهانی می‌درخشد.

نبیل زرنندی نگارش تاریخ خویش را در سال ۱۳۰۵ هجری قمری (۸ - ۱۸۸۷ میلادی) آغاز کرد و پس از حدود یک سال و نیم آن را بپایان برد (۳). متن کامل و اصلی تاریخ او علاوه بر بیان احوال جنابان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی حاوی شرح حوادث مربوط به دو عهد اعلیٰ و ابهی است. لذا باید وقایع سالهای ۱۳۰۷ هجری قمری (حدود ۱۸۹۰ میلادی) تا صعود جمال ابهی را بعداً نوشته باشد. بخشهایی از تاریخ نبیل بتصویب حضرت بهاء‌الله فائز گشته‌است. بدین ترتیب که میرزا آقاخان خادم آنها را در حضور مبارک قرائت می‌نموده و جمال ابهی اظهار قبول و رضا می‌فرموده‌اند. همچنین صفحاتی از این تاریخ بتصویب و تصحیح حضرت عبدالبهاء رسیده‌است (۴). منبع دانش نبیل در نگارش تاریخ جاودانه‌اش بیانات شفاهی حضرت بهاء‌الله، آثار کتبی آن حضرت و حضرت باب، گزارش کتبی تنی چند از احباب از مشاهدات عینی

خویش، مشاهدات شخصی خود نبیل (از سال چهارم بدیع) و اطلاعاتی است که طی چند ده سال از سابقین اولین و گروهی از مشاهیر بایته و اهل بهاء بدست آورده است. نبیل در پیشگفتار تاریخ خویش به برخی از آنان یعنی جناب میرزا موسی کلیم (برادر حضرت بهاء الله)، ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب)، سید اسمعیل ذبیح زواره ای، شیخ حسن زنوزی و شیخ ابوتراب قزوینی (اشتهاردی) اشاره کرده است. نفوس یادشده هریک بجهت و جهاتی خصوصاً شرکت فعال در حوادث عهد اعلی اطلاعات وسیعی در خصوص وقایع تاریخ امر داشته اند و اظهاراتشان بر غنای محتوای تاریخ نبیل بسی افزوده است.

حضرت ولی امرالله نیمه نخست تاریخ نبیل زرنندی را که حاوی شرح حوادث عهد اعلی است و بخروج حضرت بهاء الله از ایران و عزیمت به بغداد خاتمه می یابد تنقیح و تلخیص نموده و به انگلیسی ترجمه فرموده اند (۵). ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله که تحت عنوان THE DAWN BREAKERS فراهم شده نخستین بار بسال ۱۹۳۲ در ایالات متحده آمریکا بطبع رسیده و بعداً نیز چندبار (در آمریکا و انگلستان) تجدید طبع گردیده است.

پیوستهای THE DAWN BREAKERS (ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل) پیش از شروع متن بشرح زیر است: فهرست مندرجات و تصاویر، کلیشه نوزده توقیع نازل از قلم حضرت باب و خطاب به حروف واحد اول بیان (حضرت باب، حرف باء از عبارت بسم الله الرحمن الرحیم، یکی از این نوزده حرف محسوب گشته اند) و کلیشه توقیع حضرت باب خطاب به من یظهره الله موعود (حضرت بهاء الله)، مقدمه کتاب (در بیست و شش صفحه) شامل شرح حیات نبیل و توصیف از تاریخ او خصوصاً شرح علل اهمیّت و سندیّت آن و شیوه تاریخ نگاری نبیل و حاوی بخشهایی از کتاب لرد کرزن CURZON (که بعداً معرفی خواهد شد) و بیان مظلومیّت حضرت باب (در قبال مظالم ملت و دولت ایران) و بخشهایی از کتاب ایقان در خصوص استقامت حضرت باب و عظمت و کثرت آیات آن حضرت و شهادت ایشان و اصحاب



بزرگوارشان؛ بیان خصائص کلی مذهب شیعی، شرحی کوتاه از زندگی ائمه اطهار و نسب‌نامه حضرت رسول اکرم؛ شجره‌نامه حضرت باب و حضرات افنان (حاکی از چگونگی ارتباط سببی افنان با خاندان جمال ابهی) همراه توضیحی کوتاه در باب برخی از افراد مذکور در شجره‌نامه؛ نسب‌نامه خاندان قاجار نقل از کتاب لرد کرزن و نیز شرحی کوتاه از هیکل مبارک در باب سلاطین قاجار و ذکر نام دو صدراعظم ایام محمدشاه و دو صدراعظم ایام ناصرالدین‌شاه؛ بخش سپاسگزاری که حاوی تقدیر مبارک از خانم بلامفیلد BLOMFIELD (بخاطر پیشنهادهای مفید نامبرده) و ایادی امرالله جناب جرج تاونزند GEORGE TOWNSHEND (بخاطر معاونت در تهیه مقدمه کتاب). حضرت ولی‌امرالله پس از ترجمه پیشگفتار نبیل زرنندی و ترجمه نیمه نخست متن اصلی تاریخ او (که شامل دو بخش: بخش نخست مربوط به دوره پیش از طلوع شمس حقیقت حضرت باب و بخش دوم مربوط به دوره پس از ظهور آن حضرت می‌باشد) بدرج مؤخره‌ای در هجده صفحه مبادرت فرموده اند. پیوست APPENDIX آخر کتاب که پس از مؤخره آمده حاوی بخش‌های زیر است: فهرست آثار معروف حضرت باب، فهرست و مشخصات آثار حضرت باب، حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء، و کتب مطبوع و خطی که در تهیه مقدمات و پیوستها و زیرنویس‌های متن انگلیسی تاریخ نبیل بدانها اشاره، مراجعه و یا استناد فرموده اند، شرحی کوتاه از تقسیمات اداری کشور ایران در قرن نوزدهم، نام ایالات و مناطق بزرگ ایران با ذکر مراکز آنها، نام سفراء، قنصلان، مأموران سیاسی و نظامی دو کشور روسیه و انگلستان در ایران (در فاصله سالهای ۵۵ - ۱۸۱۴) نام ماههای قمری اسلامی و انطباق آغاز سالهای ۷۰ - ۱۲۶۰ هجری قمری با تقویم میلادی، راهنمایی برای تلفظ و برگردان صحیح نامهای ایرانی، فرهنگ GLOSSARY اصطلاحات فارسی و عربی مندرج در ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل، و فهرست INDEX اعلام (اشخاص و اماکن) مذکور در ترجمه مورد بحث.

ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی همچنین در سال ۱۹۵۳ در انگلستان بطبع رسیده و بعداً تجدید طبع نیز گردیده است. در نسخه طبع انگلستان ترجمه پیشگفتار نبیل، متن اصلی کتاب، مقدمه و مؤخره درج گردیده اما برخی از بخش‌ها و پیوستها و از جمله کلیشه تویعات مبارکه حضرت باب، تصاویر، جداول مربوط به نسب‌نامه‌ها و بسیاری از زیرنویس‌ها حذف گردیده است. ضمناً در نسخه طبع انگلستان مطالب منقول از منابع مختلف فرانسه به انگلیسی ترجمه شده است. ترجمه بخشهای فرانسه در سال ۱۹۳۹ وسیله RANDOLPH برادر ارجمند و عزیز امه‌الله سرکار خانم می‌بولز ماکسول MAY BOLLES MAXWELL انجام گردیده است (۶). حضرت ولی‌ام‌الله ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل را بعنوان هدیه‌ای بی‌نظیر به حضرت ورقه علیا اهدا فرموده‌اند. ترجمه فارسی بیان حضرت ولی‌ام‌الله در این باب که پیوست متن انگلیسی تاریخ نبیل گشته بشرح زیر است: «این کتاب را حضور حضرت ورقه علیا تقدیم می‌نمایم بامید آنکه این اثر از حق عظیمی که بر این عبد دارند رمزی و از تقدیر و ستایش ذات مقدّسش نشانه‌ای باشد. چه که ایشانند بقیّة البهاء و آخرین یادگار دوره رسولی امر اقدس ابهی» (۷).

ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل THE DAWN BREAKERS وسیله ایادی ام‌الله جناب عبدالجلیل سعد از فضلاء بهائی مصر با عنوان «مطالع الانوار» بعربی ترجمه شده است. وی از شاگردان جناب ابوالفضائل بود و وسیله او به امر ابهی مؤمن گشت. عبدالجلیل سعد از قضات برجسته مصر بود و بخاطر خدمات عاشقانه‌اش و نیز دفاع شجاعانه از مقدّسات امر ابهی به نقطه‌ای دورافتاده در مصر علیا تبعید گشت. در ایام تبعید ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل را بعربی برگردان نمود. مطالع الانوار در سال ۱۹۴۱ بطبع رسید و حدود یک سال بعد (۱۹۴۲ میلادی) جناب سعد بملکوت ابهی صعود فرمود. پس از صعود وسیله حضرت ولی‌ام‌الله بدرجه ایادی ام‌الله ارتقاء یافت (۸). فاضل فقید جناب عبدالحمید اشراق خاوری متن عربی مطالع الانوار را به فارسی

ترجمه نموده و چنانکه خود تصریح می‌نماید برای اطمینان بیشتر به ترجمه انگلیسی حضرت ولی‌امرالله نیز مراجعه کرده‌است. این ترجمه ساده و بی‌نهایت شیرین و گیراست و انتشار آن مورد تصویب حضرت ولی‌امرالله قرار گرفته‌است. اشراق خاوری در مقدمه مترجم می‌نویسد: «... کتاب حاضر که ملاحظه می‌فرمائید تلخیص تاریخ نبیل است ... ترجمه آن را بفارسی بنحو تلخیص نگاشتم و پس از نشر مورد عنایت و قبول هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله ... واقع گردید و در ضمن توقیع ... مورخ ۲ شهر الکلمات ۱۰۴ بدیع ترجمه و تلخیص مزبور را بشرف قبول مطرز فرموده‌اند. و چون این اثر بالتفات خداوندی حضرتش آراسته شد رشک نگارخانه چین و غبطنه نقش ارژنگ گردید ...» (۹).

در پاسخ این پرسش که چرا حضرت ولی‌امرالله از میان تواریخ موجود به ترجمه تاریخ نبیل زرنندی مبادرت فرموده‌اند با استمداد از بیانات مبارکه خود آن حضرت از جمله در مقدمه ترجمه انگلیسی کتاب و نیز در چند موضع از کتاب GOD PASSES BY و توجه به زندگی نبیل و محتوای تاریخ او می‌توان به نکات زیر اشاره نمود:

نخست - علاوه بر آنکه بخشهایی از تاریخ نبیل بتصویب حضرت بهاء‌الله (و حضرت عبدالبهاء) رسیده در این تاریخ نقش حضرت بهاء‌الله در حوادث عهد اعلی بسیار دقیق و گویا تصویر شده‌است (۱۰). نبیل بخوبی دریافته بوده که شمس شرع بیان پس از شهادت حضرت باب، خصوصاً پس از واقعه رمی شاه و قتل عام بابیان و ارباب کامل آنان در شرف کسوف بوده و قیام حضرت بهاء‌الله موجب احیاء آئین بابی گشته‌است.

دوم - تاریخ نبیل موضوع قیادت یحیی ازل را بنحو مطلوب توضیح نموده‌است. بنظر نبیل یحیی صرفاً در مدتی محدود صاحب ریاستی اسمی بوده و پس از ظهور حضرت من یُظهره‌الله (حضرت بهاء‌الله) نقشی نداشته‌است.

سوم - نبیل از همان آغاز وقوع حساس‌ترین حوادث امر بدیع شاهد وقایع و در برخی از آنها دخیل بوده‌است.

چهارم - منابع اطلاعات نبیل دست اول بوده زیرا علاوه بر جمال ابهی و جناب کلیم و نفوسی که در پیشگفتار تاریخ خود به آنان اشاره نموده در هر حادثه از اطلاعات شاهدان و افراد دخیل در آن واقعه استفاده کرده است.

پنجم - نبیل شرح وقایع تاریخ امر مبارک را بترتیب زمان وقوع CHRONOLOGICAL ORDER تنظیم نموده و بدین لحاظ یک متن منضبط تاریخ نگاری ارائه کرده است.

ششم - تاریخ نبیل در باره حساس ترین وقایع تاریخ امر چون اظهار امر حضرت باب در شیراز (و اظهار امر حضرت بهاء الله در باغ رضوان) حاوی مطالبی است که در هیچ یک از کتب تاریخی دیگر نیست.

هفتم - نبیل نهایت دقت را در تنظیم مطالب تاریخی نموده و چون حقائق را تحریف نکرده تاریخش با منابع قدیمی تر بابی و بهائی در اصول منطبق است.

هشتم - تاریخ نبیل مفصل ترین متن موجود در باب وقایع دو عهد اعلی و ابهی بوده است.

نهم - نبیل بر خلاف برخی از وقایع نگاران عهد اعلی دقیقاً دریافته است که بایان فاقد روح خشونت نظامی بوده اند و حرکاتشان در وقایع مازندران، نیریز و زنجان جنبه دفاعی داشته است و آنان هرگز قصد جهاد تهاجمی نداشته اند.

دهم - اگرچه ظاهراً نبیل تاریخ خود را برای مردم مغرب زمین ننوشته ولکن نگرش ژرف و شیوه تاریخ نگاری او اهمیت کتاب را از مرزهای ایران و سرزمین های اسلامی فراتر برده است.

یازدهم - سبک نگارش نبیل شیرین، گیرا، گویا، و در عین حال ساده است و هرکجا سخن از عواطف انسانی است قلم او قدرت و قاطعیت بیشتری دارد.

دوازدهم - تاریخ نبیل از لحاظ اخلاقی نیز اثر بسیار ارزشمند و آموزنده ایست و عاقبت حال ظالمان و شیران و عظمت مقام

قهرمانان جاودانه امر اعظم را بخوبی تصویر نموده است.

سیزدهم - تاریخ نبیل در کلیات و اصول ابدأ لغزشی ندارد و با نصوص مبارکه منطبق است و اگر در برخی از جزئیات اشکالاتی دیده می شود هرگز در صحت اصل کتاب تأثیر نامطلوبی ندارد.

چهاردهم - نبیل از سالها پیش از تألیف تاریخ خود در اندیشه جمع آوری مدارک و اسناد مربوطه بوده و در نتیجه هرچه زمان گذشته قضاوت او در باب حوادث تاریخی امر عمیق تر و دقیق تر گردیده است. اینست که باید گفت فاصله زمان نگارش تاریخ او و وقوع حوادث عهد اعلی از اعتبار و سندیت تاریخ او نمی کاهد.

شاید بتوان گفت که بجهت یادشده حضرت ولی امرالله تاریخ

نبیل را "A CAREFUL COLLECTION OF FACTS MADE IN THE

INTERESTS OF TRUTH" (مجموعه ای از واقعیات در خدمت

حقیقت) نامیده اند (۱۱). هیکل مبارک همچنین تاریخ نبیل را

"UNCHALLENGEABLE TEXT BOOK" (متن غیرقابل تردید)

می فرمایند (۱۲). ایادی امرالله جناب جرج تاونزند که خود در تنظیم

مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل افتخار معاونت داشته تاریخ مذکور

را در حدّ یک «انجیل بابی» (A BABI GOSPEL) توصیف می نماید

(۱۳). ایادی امرالله امة البهاء روحیه خانم تاریخ نبیل را «از اعظم

کتب حماسی جهان» محسوب داشته اند (۱۴). همانطور که روحیه خانم

تصریح نموده اند اگرچه حضرت ولی امرالله متن انگلیسی را ترجمه

نامیده اند و لکن بحقیقت اثری بدیع بر پایه متن اصلی آفریده اند (۱۵).

حضرت ولی امرالله کار ترجمه و تحقیق و جمع آوری مطالب

لازمه برای متن انگلیسی را در سال ۱۹۳۰ آغاز فرمودند (۱۶). این

اقدام در کنار سایر مشاغل و فیرة هیکل مبارک دو سال طول کشید که

هشت ماه آن تنها مصروف کار ترجمه شد (۱۷). حضرت ولی امرالله

در این خصوص خطاب به ایادی امرالله جناب مارثاروت می فرمایند:

«پس از هشت ماه کار مداوم و مستمر ترجمه تاریخ اولیه امر را تمام

کرده آن را برای محفل ملی آمریکا فرستادم ... آنقدر بدین کار علاقه

و بستگی یافتم که مدتها مکاتبات خود را تعطیل نمودم و اکنون آنقدر خسته و فرسوده‌ام که دیگر توانائی نوشتن ندارم. این تاریخ موثق است و بیشتر در باره حضرت باب است. قسمتهائی از این کتاب را در محضر حضرت بهاء الله خوانده‌اند و برخی صفحات را حضرت عبدالبهاء مطالعه و تصحیح فرموده‌اند...» (۱۸). باید دانست که برخی از نسخ ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل بامضاء حضرت ولی‌امرالله موشح است (۱۹). پس از انتشار ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل حضرت ولی‌امرالله بکرات توجه به محتوای تاریخ مذکور را بعنوان سند موثق تاریخی به پژوهشگران بهائی توصیه فرمودند. متن انگلیسی مورد توجه گروهی از استادان و محققان برجسته عالم قرار گرفته که شرح آن در کتاب گوهر یکتا PRICELESS PEARL بقلم حضرت روحیه خانم آمده است (۲۰).

۲ - تاریخ حاج میرزا جانی: به احوال میرزاجانی مؤمن مخلص جانفشان کاشانی در بخشهای مختلف کتاب حاضر اشاره شده است. چنانکه بتفصیل ملاحظه خواهد شد جناب حاج میرزا جانی وسیله جناب باب‌الباب در کاشان مؤمن گشت. چند روز افتخار میزبانی حضرت باب را در کاشان داشت. در اغلب وقایع عهد اعلی دخیل بود و سرانجام در واقعه رمی شاه (۱۸۵۲ میلادی) بشهادت رسید. بگفته جناب ابوالفضائل حاج میرزا جانی در ایام اخیر حیات خود ساکن قرینه شاه عبدالعظیم بود و در آنجا بتألیف تاریخی در خصوص وقایع عهد اعلی پرداخت (۲۱) ولکن اتمام نیافت. این تاریخ ناتمام نزد آقا محمدرضا برادرزاده میرزا جانی بود. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به حضرات ایادی امرالله در طهران می‌فرمایند: «حاجی میرزا جانی شهید چند جزوه تاریخی نوشته بود ناتمام. مختصر پیش برادرزاده حضرت ذبیح آقامحمد رضا بود. گویا بخط خود حاجی میرزا جانی بود. البته آن چند جزوه را بهر قسم هست بدست آرید. اگر ممکن باشد اصل نسخه و اگر ممکن نشود سواد آنها را مرقوم داشته ارسال دارید» (۲۲). جناب ابوالفضائل، جناب فاضل قاشنی و جناب میرزا حسین همدانی اصل تاریخ میرزاجانی را دیده

بوده‌اند. اینست که ابوالفضائل پس از مطالعه نقطه الکاف یقین نموده که این تاریخ اصل تاریخ میرزاجانی نیست و تحریف شده‌است. پروفیسور براون BROWNE چند ده سال پس از تألیف تاریخ میرزاجانی، در ۱۸۹۲ میلادی، مدعی شده که نسخه منحصر بفرد آن را در کتابخانه ملی پاریس تحت عنوان «نقطه الکاف» و در میان آثار متعلق به گوینو GOBINEAU فرانسوی یافته‌است. این نکات در مقدمه کتاب نقطه الکاف (که بحقیقت بانشاء محمد قزوینی است) تصریح گشته‌است. باید توجه داشت که در آثار گوینو و از جمله کتاب معروف او «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» ذکری از کتاب نقطه الکاف نشده‌است و این خود نشان می‌دهد که ازلیان بعدها این کتاب مجعول را به کتابخانه پاریس رسانده‌اند. پس از انتشار نقطه الکاف در سال ۱۹۱۰ میلادی در لیدن هلند مسأله اثبات صحت انتساب این کتاب به حاج میرزا جانی مطرح گردید. حضرت عبدالبهاء نقطه الکاف را کتابی مجعول، مسموم و محرّف فرموده‌اند. بجاست فقراتی از بیانات آن حضرت را در این خصوص نقل نمائیم. در لوح مبارک خطاب به حضرات ایادی امرالله می‌فرمایند: «این آیام تازگی امت بی حیا خدعه نموده و مکر و دسیسه مجری داشته‌اند و آن اینست که کتاب تاریخی باسم حاجی میرزا جانی شهید جعل نموده‌اند و آن را چندی پیش به کتابخانه پاریس فرستاده‌اند و ادوارد برون انگلیسی که در سفر ایران محاط به یحیائی‌ها بود ... و همواره با او مخابرات می‌کرده‌اند بهر وسیله تشبّث جستند که او را بر ضدّ امرالله تشویق و تحریض نمایند ... حال آن کتاب طبع و انتشار داده شده‌است. از بدایت تا نهایت بدستورالعمل یحیائی‌ها و تلقین آنها بتمامه مخالف واقع مرقوم گشته تا سبب تخدیش اذهان و تشویش افکار گردد فقرات خود کتاب تکذیب یکدیگر می‌نماید ... در نصّ این مقدمه برون مرقوم است که جز یک نسخه از آن تاریخ یافت نشد و آن هم در کتابخانه پاریس. سبحان الله باوجودیکه در آن زمان جمیع احباء در نهایت تعطّش تاریخ این امر بودند یک نسخه در ایران پیدا نشد؟ از همین واضح شد که



آن تاریخ پاریس مجعولست ...» (۲۳). با توجه به بیانات حضرت عبدالبهاء کتاب نقطه الکاف نمی تواند بعنوان یک منبع امری مورد استناد پژوهشگران بهائی قرار گیرد و تا پیدا شدن اصل تاریخ حاج میرزا جانی به هیچ یک از بخشهای نقطه الکاف نمی توان اعتماد نمود. اینکه حضرت ولی امرالله در زیرنویس برخی از صفحات ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی THE DAWN BREAKERS و از جمله صفحات ۱۸۰ و ۲۸۳ مطالبی را از حاج میرزا جانی نقل فرموده اند بحقیقت بروایت میرزا حسین همدانی در تاریخ جدید است. از محتوای نسخه مطبوع نقطه الکاف روشن نمی شود که حاج میرزا جانی مؤلف آنست زیرا در چند موضع و از جمله صفحه ۲۴۲ آن کتاب به خود میرزا جانی بعنوان «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می باشد» اشاره گشته است. یا مستفاد می شود که چندتن در تألیف و تلفیق کتاب دست داشته اند. ذکر وقایع سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳) میلادی در صفحه ۹۲ متن و ذکر مؤمنین در شهر اسلامبول (مربوط به سال ۱۸۶۳ میلادی) در موضع دیگری از نقطه الکاف می رساند که تلفیق کتاب پس از دوران اسلامبول بوده است. مطالب عجیب دیگری در کتاب است که می رساند مؤلف و یا مؤلفان کتاب مجعول نقطه الکاف از جماعت ازلیان بوده اند. با آنکه بارها در باب وصایت مجعوله ازل در این کتاب تصریح است ولی در موردی مذکور گشته که میرزا یحیی ازل همان من یُظهره الله موعود بیان است: «مراد از من یُظهره الله من بعد از ایشان خود حضرت ازل می باشد لاغیره زیرا که دو نقطه در یک زمان نشاید» (صفحه ۲۴۴). این دلایل و قرائن بسیار دیگر روشن می سازد که نقطه الکاف کتابی مجعول و مسموم است و استناد به مندرجات آن بعنوان یک منبع امری و موثق درست بنظر نمی رسد.

۳ - تاریخ میرزا حسین همدانی: میرزا حسین همدانی دانی جناب صدرالصدور همدانی (۲۴) و از منسوبان رضاخان پسر محمدخان ترکمان است (که احوال او را در متن کتاب حاضر بیان کرده ایم).



میرزا حسین که در آغاز از متصوّفه محسوب می‌گشت مردی ادیب و زبان‌دان و مطلع و در دستگاه دولت ناصرالدین شاه صاحب مقام بود. کیفیت ایمان او به امر ابهی دقیقاً روشن نیست. وی در سفر نخست ناصرالدین شاه به اروپا از همراهان شاه بود. در راه برگشت از سفر اروپا چندی در استانبول توقّف نمود و چون به ایران مراجعت کرد بسعایت دشمنان امر همراه تنی چند از دیگر بهائیان طهران (از جمله آقا جمال بروجردی) بسال ۱۲۹۱ هجری قمری (۱۸۷۴ میلادی) زندانی گشت. پس از رهائی از زندان در دفتر مانکجی MANAKJI (متوفی بسال ۱۸۹۰ میلادی) سرپرست زرتشتیان ایران بکار انشاء و ضمناً مطالعه و تحقیق و تألیف پرداخت. میرزا حسین در سال ۱۲۹۹ هجری قمری (۱۸۸۱ میلادی) در رشت صعود نمود. مانکجی که در بغداد بحضور جمال ابهی رسیده و اصولاً به تاریخ و معارف امر بدیع علاقه داشت از میرزاحسین درخواست نمود که کتابی در تاریخ ظهور جدید تألیف نماید. میرزا حسین از جناب ابوالفضائل کمک طلبید و ابوالفضائل نیز برخی مواد لازمه خصوصاً مسموعات خویش را از جناب حاج سید جواد کربلانی در اختیار او گذاشت و از وی خواست که نسخه خطی تاریخ حاج میرزا جانی کاشانی را بدست آورد و با استفاده از آن متن و نیز دو کتاب ناسخ التّواریخ و روضة الصّفاى ناصری (در خصوص تاریخ روز و ماه و سال وقوع حوادث عهد اعلی) بتألیف تاریخ خود مبادرت نماید. سپس اوراق نوشته شده را بتدریج خدمت حاج سید جواد کربلانی برای تأیید و تصحیح تقدیم نماید. ضمناً ابوالفضائل برای کتاب میرزا حسین همدانی مقدمه‌ای نوشت و او را باتّباع از حقیقت تشویق نمود. میرزاحسین تصمیم گرفت تاریخ خود را در دو مجلد تألیف نماید. جلد نخست در خصوص حیات حضرت باب و جلد دوم مربوط به حیات جمال ابهی. میرزا حسین بر اساس نظریات جناب ابوالفضائل بنگارش جلد نخست مبادرت کرد ولکن مانکجی مذکور وی را بر آن داشت که تغییراتی در تاریخ خود دهد و اصولاً بسیاری از مطالب را شخصاً به میرزا حسین دیکته می‌نمود که

بنگارد این بود که شیوه نگارش و محتوای کتاب با میل مؤلف توافق کامل نداشت. بهرحال عمر جناب میرزا حسین همدانی کفاف نداد که جلد دوم کتاب تاریخ خود را بنویسد. قصد حقیقی میرزا حسین همدانی تصحیح و تکمیل تاریخ حاج میرزاجانی بوده که گاه بدان نائل شده و گاه بعلت دخالت مانکجی در کار تألیف تحقق نیافته است. متن اصلی فارسی کتاب تاکنون بطبع نرسیده ولکن از همان زمان تألیف نسخ خطی متعدّد از آن فراهم گشته است. غالب این نسخ با یکدیگر اختلاف داشته و کاتبین بی اطلاع به ذوق و سلیقه خویش در متن تغییراتی داده اند. نگارنده حدود چهل سال پیش در کتابخانه فتح اعظم (کتابخانه حظیرة القدس ملی بهائیان ایران) در طهران به نسخه ای از کتاب میرزا حسین همدانی دست یافت که وسیله جناب فاضل قائنی تصحیح و تکمیل شده بود. این نسخه که به «تاریخ بدیع بیانی» شهرت دارد در حدود سال ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۸۸۲ میلادی) تحریر گشته است. پروفیسور براون که نسخه ای از تاریخ میرزا حسین همدانی را در سال ۱۸۸۸ در شیراز بدست آورده بود بعداً آن را به انگلیسی تحت عنوان تاریخ جدید (THE TARIKH -I- JADID (NEW HISTORY) ترجمه و در سال ۱۸۹۳ در کیمبریج انگلستان منتشر نمود. متن انگلیسی تاریخ جدید حاوی مقدمه ای از براون و حواشی و پیوستهائی است که در آنها کیفیت نگارش وقایع مذکور در تاریخ جدید با تاریخ قدیم (تاریخ میرزا جانی) مقایسه شده است. رساله مختصر فارسی میرزا یحیی ازل تحت عنوان «مجمّل بدیع در وقایع ظهور منیع» که بخواهش براون نوشته و ترجمه انگلیسی آن جزء پیوسته های کتاب است. هم متن فارسی و هم متن انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی (خصوصاً حواشی و برخی از پیوسته های متن انگلیسی) حاوی مطالب جالب و مفیدی است که در حواشی THE DAWN BREAKERS و در متن و حواشی کتاب حاضر بدانها اشاره و استناد گشته است.

۴ - آثار جناب ابوالفضائل : جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی (۱۸۴۴ - ۱۹۱۴) از برجسته ترین فضلائی دو عهد ابهی و میثاق و

خالق آثار جاودانه است. خدمات و تألیفات فاضلانه او مشهورتر از آفتابست و شرح آن در الواح جمال ابهی، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی‌امرالله و متون تواریخ امریه آمده است (۲۵). از میان آثار کثیر مطبوع جناب ابوالفضائل می‌توان از فرائد، کشف‌الغطاء، فصل‌الخطاب، درالبهیة، حجج البهیة، رساله اسکندریه، شرح آیات مؤرخه و رسائل دیگر و رقائم او یاد کرد. در تألیف کتاب حاضر از دو اثر جناب ابوالفضائل بکرات استفاده شده است. نخست کتاب کشف‌الغطاء عن حیل الاعداء است که در پاسخ اعتراضات پروفیسور براون و ازلیان و در اثبات معمولیت کتاب نقطه‌الکاف نوشته شده است. این کتاب بعلت صعود جناب ابوالفضائل ناتمام مانده و سپس بامر حضرت عبدالبهاء وسیله جناب سید مهدی گلپایگانی و بانشاء او (و با اعانت تنی چند از دیگر فضلاء امر) تکمیل گردیده است. دوم کتاب تاریخ مختصر ظهور است که سواد نسخه آن بخط ابوالفضائل نزد نگارنده موجود است و بهمت جناب روح‌الله مهربان‌خانی ضمن مجموعه رسائل و رقائم میرزا ابوالفضل نیز بطبع رسیده است. این کتاب حاوی تاریخ دو عهد اعلی و ابهی باختصار است و در متن کتاب حاضر به محتوای بخش مربوط به حیات حضرت باب بکرات اشاره و یا استناد شده است.

۵ - تاریخ ظهور الحق : این تاریخ تألیف جناب فاضل مازندرانی است. نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی (زیان دان، خطاط و نویسنده) بود و در تاریخ ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۰ میلادی) در شهر بابل (بارفروش آن زمان) تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی او در همان شهر انجام یافت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته‌ای چون شیخ اسمعیل ابن‌الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش بشمار رفت و در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ، ادب فارسی و عربی و منطق تبحر یافت. بر اثر مذاکره با برخی از احباب مازندران و طهران و کوشش جناب میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهی از جمله لوح

مبارک بشارات بکمال ایقان فائز گشت و بلافاصله قیام بنشر امر مبارک نمود. از سوی حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره با ملامحمد کاظم خراسانی گشت. همراه میرزا عبدالحسین مذکور عزیمت نجف نمود ولکن بعلت تفتین بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات انجام نیافت. شرح اسفار تبلیغی فاضل در ایران، هندوستان، مصر، آمریکا و کانادا در دوره میثاق و عهد ولایت خود کتاب مفصلی است که بیان اجمالی آنها نیز خارج از حوصله کتاب حاضر است. خدمات جاودانه او هرگز در این میدان فراموش نمی شود. حضرت عبدالبهاء او را «مبلغ کامل» (۲۶) و در عرصه دانش و حکمت «تالی ابوالفضائل» خوانده اند (۲۷). نگارنده این سطور در آغاز جوانی بمدت شش سال (۵۷ - ۱۹۵۱) افتخار استفاضه از محضر جناب فاضل مازندرانی در زمینه زیارت آثار حضرت باب، جمال ابهی و مطالعه تاریخ امر بدیع را داشته است. صعود جناب فاضل در خرمشهر بسال ۱۹۵۷ واقع گشت. مرقدش در گلستان جاوید شهر اهواز است (۲۸). از آثار مهم مطبوع جناب فاضل تاریخ ظهورالحق، اسرارالآثار، امر و خلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهائی در ایران و آمریکا را توان نام برد.

کتاب ظهورالحق بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلد تألیف یافته است. مجلد نخست تا سوم اختصاص به تاریخ عهد اعلی دارد. جلد سوم این کتاب در طهران انتشار یافته ولکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال ۱۹۴۴ بطبع رسیده است. جلد سوم که متمم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محلّ و موقعیت اماکن متبرکه امر در عهد اعلی است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمه تاریخیه است و در تألیف کتاب حاضر از آن مدد فراوان گرفته شده است. حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورخه بیست و ششم فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلدات تاریخ ظهور الحق خطاب به جناب فاضل می فرمایند: «ایهاالفاضل الجلیل الشهم النبیل مجهودات عظیمه و

اقدامات باهرة آن رکن رکین جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود. ملااعلی و سگان فردوس ابهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دائماً لیلأ و نهارأ از حضرت خفی الالطاف متمنی و ملتمس». در آخرین بخش این مجلد (صفحات ۳۲ - ۵۰۲) رساله‌ای از یکی از بابیان اولیه با امضاء ابن کربلانی درج گردیده که حاوی اطلاعات مفیدی در خصوص سالهای نخستین ظهور بدیع است. در خصوص این رساله فاضل نوشته است: «رساله دیگر که نیز در کربلا بسال ۱۲۶۳ ه. ق. در جواب و حل ردود و شکوک حاجی محمد کریم خان کرمانی و اثبات حقیقت حضرت باب نوشته شد». رساله ابن کربلانی بخاطر احتوایش بر مطالب تاریخی مهمی در دهه‌های اخیر مورد توجه پژوهشگران شرقی و غربی بهائی (و غیر بهائی) قرار گرفته ولکن غالباً در تعیین نام نویسنده دچار اشتباه جالبی گشته‌اند. زیرا لفظ «قتیل» که بقول مقبول جناب دکتر محمد افنان دنباله عبارات احترام آمیز مربوط به جناب سید کاظم رشتی است (۲۹) متأسفانه نام و یا نام مستعار ابن کربلانی تلقی شده و او به قتیل بن الکربلانی معروف گشته است. اینکه برخی تصور کرده‌اند که رساله ابن کربلانی نیز از جناب طاهره است منطقی بنظر نمی‌رسد زیرا ابن کربلانی در رساله خود (صفحه ۵۲۹) تصریح نموده که حدّ اقلّ مدت ده سال نزد جناب سید کاظم رشتی تلمذ می‌کرده است و این نکته در خصوص جناب طاهره صادق نیست.

مجلد هشتم ظهورالحقّ نیز که بیان احوال احباب عهد حضرت عبدالبهاء است و در دو قسمت بطبع رسیده مورد استفاده نویسنده این سطور قرار گرفته است. نگارنده همچنین سالها پیش یادداشت‌هایی از مجلّدات دیگر خطی ظهورالحقّ فراهم نموده که در تألیف کتاب حاضر از آنها مدد گرفته است. کتاب تاریخ مختصر امر (خطی) در یک جلد نیز از دیگر آثار فاضل است که مورد استفاده نگارنده بوده است. خصوصاً مقدمه آن در خصوص مکتب شیخیه حاوی مطالب مهمه است. کتاب اسرارالآثار خصوصی جناب فاضل مازندرانی نیز که فرهنگ

تفصیلی اصطلاحات و اعلام و یا دائرةالمعارف مختصر مربوط به معارف امر بهائی است در تألیف کتاب حاضر بکرات مورد استفاده قرار گرفته است. کوتاه سخن آنکه نگارنده این سطور در کسب معارف امر و استفاده از آثار جناب فاضل مازندرانی تا پایان حیات خود را رهین منت آن بزرگوار می داند.

۶ - آثار جناب اشراق خاوری : جناب اشراق خاوری همانطور که جناب سلیمانی تصریح کرده است « در ردیف افخم فضلائی امرالله از قبیل جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی و جناب وحید کشفی (میرزا یوسف خان) و جناب آقا سید عباس علوی» بوده است (۳۰). اشراق خاوری در سال ۱۹۰۲ تولد یافت. در آغاز عهد ولایت بامر مبارک مؤمن گشت و از آن پس به تبلیغ و تحقیق پرداخت. در سال ۱۹۳۶ بامر حضرت ولی امرالله مقیم کردستان عراق شد. چند ده سال در نقاط مختلف به تبلیغ و تعلیم و تألیف اشتغال داشت. پس از صعود حضرت ولی امرالله اسفاری به کشورهای کنار خلیج فارس و اروپا نمود. اشراق خاوری یکی از کثیرالتألیف ترین مؤلفان بهائی است و بقول استاد فقید نگارنده جناب آقا سید عباس فاضل علوی «وجودش انفع از دیگران» بوده است. جناب آقا سید حسن هاشمی زاده (متوجه) علیه رضوان الله نیز عیناً همین عبارت را در باب جناب اشراق خاوری بکار می برد. صعود جناب اشراق خاوری در طهران در پنجم آگست ۱۹۷۲ واقع گشت. از میان آثار کثیر جناب اشراق خاوری نگارنده برای تألیف متن حاضر بیش از همه از مجلّات قاموس ایقان. کتاب رحیق مختوم، مجلّات مائده آسمانی و کتاب محاضرات بهره گرفته است. اگرچه جناب اشراق خاوری کتاب مستقلی در خصوص شرح حیات و آثار حضرت باب تصنیف نکرده است ولیکن جمع محتویات آثار آن جناب در این خصوص بسیار غنی و شایسته تقدیر و فیر است.

۷ - تاریخ شهدای امر : این کتاب در سه مجلد انتشار یافته و تألیف جناب محمد علی ملک خسروی است. اجداد ملک خسروی همگی اهل نور و ساکن قریه نُج از قراء میانرود علیای نور (نزدیک

قریه تاکر) بوده و اهالی این دو قریه (نُج و تاکر) از دیرباز قرابت و دوستی داشته‌اند (۳۱). تولد ملک خسروی در سال ۱۲۸۱ شمسی (۱۹۰۱ میلادی) در طهران واقع گشت. نام پدرش میرزا هادی و مادرش بتول خانم بود. تحصیلات نامبرده در دارالفنون طهران انجام یافت و در سال ۱۳۰۲ شمسی وسیلهٔ پسرعمهٔ خود سرتیپ مجلل نظام به مدرسهٔ نظام داخل گشت. چند سال بعد سمت استاد و فرماندهی مدرسهٔ مذکور را بعهدہ داشت و سرانجام در سال ۱۳۱۴ شمسی بعلت بهائی بودن از ارتش اخراج گردید. اما ایمان ملک خسروی به امر بدیع در سال ۱۳۰۶ شمسی بر اثر مذاکرات با جناب الله قلی سبحانی و جناب عنایت الله مهاجرین و زیارت آثار مبارکه واقع گشت. از آن پس قیام بخدمت امر مبارک نمود. سی و دو سال افتخار عضویت لجنهٔ اماکن متبرکه را داشت و اطلاعات و تجربیات ارزشمندی اندوخت. حاصل بیش از چهل سال مطالعه و تحقیق خود را بصورت چند تألیف ارزشمند به جهان مطبوعات امری عرضه داشت. ملک خسروی مردی مؤمن، سلیم، مردم‌دار و حکیم بود. نگارنده سالها افتخار معاشرت با وی و همسرش سرکار فاطمه خانم داشت و از نزدیک شاهد بود که ملک خسروی برای تألیف تاریخ شهدای امر چه زحماتی تحمل فرمود. آثار خطی مورخان بابی و بهائی را شخصاً از روی نسخ معتبر استنساخ کرده بود و نگارنده نیز از آن نسخ استفاده می نمود. تاریخ شهدای امر تقریباً جوهر همهٔ آثار مطبوع و خطی موجود در باب حیات گروهی کثیر از شهدای امر مبارک است. جلد نخست تاریخ شهدای امر در خصوص واقعهٔ طبرسی است. شرح احوال جناب قدوس و جناب باب‌الباب و فهرست مشخصات اصحاب قلعه در این جلد درج است. مجلد دوم حاوی شرح احوال دیگر اصحاب قلعهٔ طبرسی است و مجلد سوم اختصاص به وقایع طهران دارد (شامل احوال شهدای طهران در عهد اعلی و ابهی است). نگارنده همچنین از کتاب نفیس اقلیم نور تألیف جناب ملک خسروی مدد گرفته است (۳۲). جناب ملک خسروی در یازدهم تیرماه سال ۱۳۶۳ شمسی در طهران صعود نمود.



۸ - تاریخ جناب بالیوزی : این کتاب تحت عنوان THE BĀB در سال ۱۹۷۴ انتشار یافته است. مؤلف کتاب ایادی فقید امرالله جناب حسن بالیوزی افنان (۸۰ - ۱۹۰۸) از برجسته ترین پژوهشگران معاصر بهائی بود. وی چنانکه در متن کتاب حاضر آمده است فرزند میرزا علی آقا ملقب به موقرالدوله (پسر میرزا محمد حسن تاجر شیرازی) است. جمال ابهی میرزامحمدحسن مذکور را از افنان محسوب فرموده اند. مادر جناب بالیوزی منور خانم نوه جناب میرزا ابوالقاسم سقاخانه برادر حرم مبارک حضرت باب بوده است. تحصیلات دانشگاهی جناب بالیوزی در بیروت و انگلستان انجام یافت. در آغاز منجذب از امر نبود و با زیارت حضرت ولی امرالله در همان سالهای نخست ولایت باوج ایمان فائز گشت. عمری را صرف خدمت و تحقیق فرمود و آثار ارزشمندی از خویش بیادگار نهاد. از آثار مطبوع او از جمله THE BĀB E. G. BROWNE AND BAHA'U'LLĀH THE KING OF GLORY و THE BAHĀ'Ī FAITH مورد استفاده نگارنده این سطور بوده است. کتاب THE BĀB در ۲۵۶ صفحه (اعم از متن و حواشی و پیوستها) در سال ۱۹۷۴ در انگلستان بطبع رسیده است. از جمله محاسن کتاب احتواء آن بر برخی از مدارک کمیاب و گزارش های مأموران سیاسی دول خارجی در ایران مربوط به وقایع عهد اعلی است.

۹ - تاریخ (خطی) جناب حاج میرزا حبیب الله افنان: به احوال مؤلف محترم در متن کتاب و بخش مربوط به منسوبان حضرت باب اشاره شده است. تاریخ جناب افنان حاوی دهها نکته بدیعه در خصوص حیات حضرت باب و وقایع عهد اعلی و از منابع مهمه کتاب حاضر است.

۱۰ - آثار جناب محمد علی فیضی : از میان آثار جناب فیضی سه کتاب حضرت نقطه اولی، خاندان افنان و نیریز مشکبیز مورد استفاده نگارنده در تألیف این کتاب بوده است. جناب فیضی بحق یکی از پرکارترین مؤلفین و پژوهشگران بهائی در دهه های اخیر بوده است. جناب فیضی در سال ۱۲۸۰ شمسی (۱۹۰۰ میلادی) در



محله ارک قم و در خانه پدری تولد یافت. پدر جناب فیضی میرزا عبدالحسین خان (از نوادگان ملا محسن فیض کاشانی) در اداره تلگراف شاغل بود. بر اثر معاشرت و مذاکره مخفیانه با برادران نذاف و ارباب سیاوش سفیدوش در قم و نیز میرزاعلی نقی خان اصفهانی رئیس تلگرافخانه کاشان (که وسیله جناب میرزا اسدالله وزیر مؤمن شده بود) فائز به ایمان گشت. ولکن احدی از بستگان از ایمان وی اطلاع نداشت. جناب فیضی نیز در آغاز از امر مبارک آگاهی نداشت تا آنکه پدرش در سفر همدان او را همراه خویش برد و در آنجا در مدرسه تأیید بتحصیل گماشت. در همدان بر اثر معاشرت و مذاکره با شاگردان و معلمان مدرسه تأیید خصوصاً جناب شیخ محسن دبیرمؤید به امر ابهی مؤمن شد و از آن پس تا پایان حیات بخدمت و تحقیق و تألیف اشتغال داشت. مادر جناب فیضی نیز (که از خاندان شاهزادگان زندیه بود) چند ده سال بعد هنگامی که با ایادی فقید امرالله جناب ابوالقاسم فیضی (برادر ارجمند جناب محمد علی فیضی) در نجف آباد سکونت داشت فائز بایمان گشت. جناب محمد علی فیضی در ۲۸ دسامبر سال ۱۹۹۲ در آمریکا بملکوت ابهی صعود نمود. تاریخ جناب فیضی «حضرت نقطه اولی» یکی از منابع مهم امری در خصوص تاریخ عهد اعلی است و به محتوای آن در مواضع متعدده کتاب حاضر اشاره و استناد شده است. قالب مآخذ کتاب مذکور آثار حضرت باب و کتب نفیس خطی امری است. خاندان افنان نیز اثری دست اول و ارزشمند در خصوص احوال حضرات افنان است که در انطباعات بهائی بی نظیر است. نگارنده سطور از کتاب نیریز مشکبیز جناب فیضی نیز در تنظیم شرح واقعه نیریز استفاده کرده است. از جمله دیگر آثار مطبوع جناب فیضی تاریخ حیات حضرت بهاء الله، حیات حضرت عبدالبهاء، تاریخ ادیان (یهودی، مسیحی، اسلام و ...)، کتاب اخلاق بهائی، لنالی درخشان و مقالات متعدده در مجلات امریه است.

۱۱ - تاریخ (خطی) معین السلطنه : این کتاب تألیف جناب

حاج میرزا محمد معین السلطنه تبریزی (فرزند عبدالباقی) و متولد سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) است. وی از بهائیان مشهور و دانشمند تبریز و از رجال معروف دولت قاجار بود و سالها در شهرهای مختلف آذربایجان سمت حکومت داشت. ایام اخیر حیات در قزوین و طهران بود و سرانجام در شهر اخیر و در خانه مشیرالسلطنه در حدود سال ۱۳۴۴ هجری قمری (۱۹۲۵ میلادی) درگذشت (۳۳). معین السلطنه در اواخر حیات قصد داشت که تاریخ امر بدیع را از آغاز تا ایام زندگی خویش بتفصیل بنویسد ولیکن توفیق اتمام آن نیافت و کتاب صرفاً حاوی وقایع عهد اعلی تا سال پنجم ظهور است. از مزایای کتاب بخشهایی است که از کتاب ابواب الهدی تألیف فاضل هشترودی نقل کرده است. همچنین مسموعات مؤلف از برخی از قدماء احباب آذربایجان قابل توجه و تا حدودی موثق است.

۱۲ - تاریخ سمندر: این کتاب تألیف جناب شیخ کاظم قزوینی ملقب از قلم ابهی به «سمندر» است. جناب سمندر ظاهراً از تجار بود ولیکن همانطور که جناب سلیمانی تصریح کرده است (۳۴) عمری را صرف نشر نفحات و تألیف چند اثر سودمند نمود. وی فرزند جناب شیخ محمد نبیل قزوینی بود که به احوال وی و پدرش حاج رسول قزوینی در متن این کتاب اشاره شده است. سمندر در سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی) در قزوین متولد گشت (۳۵) و از همان اوان کودکی در دامان امر بدیع پرورش یافت. در ایام جمال ابهی نیز مؤمن گشت و خدمات جاودانه نمود. الواح متعدده از قلم ابهی و خامه حضرت عبدالبهاء باعزاز نامبرده نازل شده است. جناب سمندر در سال ۱۳۳۶ هجری قمری (۱۹۱۷ میلادی) در قزوین بملکوت ابهی صعود فرمود. ایادی فقید امرالله جناب طرازالله سمندری فرزند برومند جناب سمندر بود. آثار متعددی از جناب سمندر باقی مانده است (۳۶). در تألیف کتاب حاضر از تاریخ او مدد فراوان گرفته شده زیرا حاوی بیان برخی از وقایع مهمه و شرح احوال گروهی از اصحاب عهد اعلی است. سمندر خود غالباً شاهد وقایع بوده و با اصحاب اولیّه

معاشرت و مکاتبت داشته است. تاریخ سمندر شامل دو بخش است. بخش نخست که در سال ۱۳۰۳ هجری قمری (۱۸۸۵ میلادی) نوشته شده حاوی بیان احوال گروهی از اصحاب حضرت باب (و جمال ابهی) خصوصاً احبّاء قزوین و منسویین جناب سمندر است. مطلب عمده بخش دوم که در حدود ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۱۴ میلادی) تألیف یافته بیان چگونگی ایمان برخی از مؤمنین عهد اعلی به جمال اقدس ابهی است. در آخر این بخش شرح حیات جناب طاهره که بخواهش امة الاعلی خانم دکتر مودی MOODY نگارش یافته نیز آمده است (۳۷).

۱۳ - تاریخ کواکب الدرّیه : عنوان کامل این کتاب «الکواکب الدرّیه فی مآثر البهائیه» و مؤلف آن میرزا عبدالحسین آواره است. نام قبلی او شیخ عبدالحسین تفتی بود و در حدود سال ۱۳۱۹ هجری قمری (۱۹۰۱ میلادی) وسیله برادر بزرگش شیخ محمد علی تفتی در قصبه تفت به امر بهائی مؤمن گشت و بعلت مخالفت علماء و مردم آن قصبه تفت را رها نموده بکمک جناب آقا میرزا آقا رفیعی و جناب سید شهاب فتح اعظم در اردستان ساکن و بتعلیم کودکان بهائی مشغول گردید. پدر نگارنده (شادروان آقا شهاب الله) حکایت می نمود که همراه جناب نورالدین فتح اعظم علیه رضوان الله در مکتب بهائی در محله باب الرّحی در اردستان شاگرد آواره بوده اند. آواره تخلص شعری او بوده و سپس لقبی شده که حضرت عبدالبهاء به وی عنایت فرموده اند. آواره مدتی در شهرهای مختلف و از جمله کاشان و طهران به تبلیغ اشتغال داشت تا در سال ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۹۰۶ میلادی) به حضور حضرت عبدالبهاء رسید و از آن پس مصمّم بکسب جدی معارف بهائی خصوصاً تاریخ امر گشت. بار دیگر نیز افتخار تشرّف بحضور حضرت عبدالبهاء یافت. پس از صعود مبارک به ارض اقدس حیفا، احضار گشت و چندی مقیم آن بلد شد. سپس مأموریت سفر به انگلستان یافت. با آنکه در جمع بهائیان ایران مورد توجه بود و شهرت داشت ولکن چون مرتکب برخی افعال ناروا گشت اهل حقیقت

بتدریج از وی دوری نمودند. سوء اعمال و آمال واهی او سرانجام سبب سقوطش گشت و در همان سالهای نخستین عهد ولایت منفور همگان و مطرود مرکز امر رحمن گردید. با نام جدید آیتی آغاز مخالفت کرد و از حروف نفی در ادوار گذشته پیشی گرفت. سالها کتب ردیه و مقالات علیه امر اعظم نگاشت و قصد تشتیت جمع اهل بهاء داشت ولی توفیق نیافت و پس از مشاهده عظمت و اشتهار کامل امرالله در عالم با نهایت خسران در سال ۱۳۳۲ شمسی درگذشت. کتاب کواکب الدرّیه در سال ۱۹۲۳ در دو مجلد در مطبعة سعاده در قاهره مصر بطبع رسیده است. جلد نخست حاوی شرح حیات حضرت باب و حضرت بهاء الله و جلد دوم شامل حوادث عهد میثاق و اشارت به آغاز عهد ولایت است. جلد نخست کتاب شامل دو فصل است. فصل نخست که تا صفحه ۲۵۳ ادامه می یابد به شرح حیات حضرت باب و فصل دوم (صفحات ۵۲۴ - ۲۵۳) به حیات جمال ابهی اختصاص دارد. کتاب کواکب الدرّیه با آنکه در اصول حاوی پاره ای اطلاعات مهم و مفید در خصوص تاریخ عهد اعلی (و عهد بعدی) است و حضرت عبدالبهاء برخی از صفحات آن کتاب را ملاحظه و تصحیح فرموده اند آکنده از اشتباهات عجیبی است که در هیچ یک از آثار تاریخ نگاران بهائی دیده نمی شود. خود آواره در مقدمه جلد دوم ادعا می کند که همه آثار مطبوع و خطی مربوط به ظهور بدیع را دیده است ولیکن بنظر می رسد که این ادعا واهی است و مؤلف مذکور حتی آثار معروف حضرت باب را چون بیان فارسی نخوانده است و این از محتوای کتابش معلوم می شود. در صفحه سی و نهم از جلد نخست اظهار امر حضرت باب را در شیراز «سه ساعت و پانزده دقیقه» پس از شب می نویسد حال آنکه نصّ بیان فارسی (باب هفتم از واحد دوم) دو ساعت و یازده دقیقه است. نکته جالب اینست که مؤلف در صفحه ۹۲ از جلد نخست می نویسد: «و این واضح است تاریخی که با نصوص امّ الکتاب مباین باشد مطلقاً اعتماد را نشاید». آواره در صفحه ۳۵۴ جلد نخست زمان نزول کتاب ایقان را در همان سال مراجعت حضرت بهاء الله از سلیمانیه

می‌داند و این نشان می‌دهد که کتاب ایقان را دقیق نخوانده است. در همان صفحه ۲۵۴ جناب حاج سید محمد را خال اصغر حضرت باب می‌شمارد و در موضع دیگر از جلد نخست (صفحه ۱۲۷) جناب باب‌الباب را در وقایع بدشت حاضر می‌داند. میزان اطلاع او از لسان عرب نیز از ترجمه شعر ابن حجر عسقلانی (جلد نخست، صفحه ۱۵) روشن می‌گردد. بدین جهت است که حضرت ولی‌امرالله در توقیع مبارک مورخ نوروز ۱۱۱ بدیع (صفحه ۴۵) آواره را «نفس بی‌مایه بی‌پایه» می‌خوانند. باری با توجه به اینکه مؤلف کواکب الدرّیه در مقدمه تاریخ خود (جلد نخست صفحات ۲ و ۸) تصریح می‌نماید که کتاب تاریخش با «بی‌غرضی» نوشته شده روشن است که محتویات کتب و مقالات ردّیه او مغرضانه است.

۱۴ - دیگر منابع امری: چند ده تاریخ، رساله و مقاله مطبوع و خطی دیگر نیز در تألیف کتاب حاضر مورد استفاده قرار گرفته‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از مجلدات مصابیح هدایت تألیف جناب سلیمانی (شرح احوال برخی از اصحاب حضرت باب)، لمعات الانوار جناب محمد شفیع روحانی (در شرح وقایع نیریز)، تاریخ جناب ملاجعفر قزوینی، تاریخ (خطی) میرزا لطفعلی شیرازی (بقیة السیف قلعه طبرسی و از شهدای واقعه رمی شاه) در شرح وقایع قلعه طبرسی، تاریخ میمیه سید حسین مهجور زواره‌ای (خطی) که بخواهش مادر و خواهر جناب باب‌الباب و بر اساس اقوال سه تن از بقایای سیف قلعه طبرسی (حاج عبدالمجید نیشابوری، حاج نصیر قزوینی و استاد جعفر بنای اصفهانی) و در خصوص حوادث قلعه طبرسی نوشته شده، تاریخ حاج نصیر قزوینی از بقایای سیف قلعه طبرسی در باب حوادث آن قلعه، یادداشتهای آقا میرزا ابوطالب شهیرزادی بقیة السیف قلعه طبرسی در خصوص همان واقعه مازندران (خطی)، یادداشتهای آقا سید محمد رضا شهیرزادی (خطی)، تاریخ امری خراسان تألیف میرزا حسن فزادی (خطی)، تاریخ کاشان بقلم میرزا محمد ناطق (خطی)، تاریخ طهران نوشته میرزا محمود زرقانی (خطی)، تاریخ امری آذربایجان بقلم

میرزا حیدرعلی اسکونی (خطی). تاریخ وقایع تا کر نوشته میرزا فضل الله نظام الممالک (خطی)، تاریخ میرزا حسین زنجانی (خطی)، مشنوی میرزا محمد اسمعیل ذبیح کاشانی (خطی)، تاریخ هاشم فتحی مقدم خلخالی (خطی)، تاریخ مقابر شهداء، تألیف حاج آقا محمد فائز یزدی و آثار و مقالات دکتر محمد افنان، روح الله مهرباخانی، ابوالقاسم افنان، دکتر وحید رأفتی، دکتر موژان مؤمن و دکتر عباس امانت.

## ب - منابع غیر امری

از عنوان این فصل روشن است که مراد کتب و رسالات و مقالات غیربہائیان در خصوص تاریخ حیات حضرت باب و آثار و اصحاب آن بزرگوار است. این فصل را تحت پنج عنوان ادامه می دهیم. منابع فارسی و عربی، منابع انگلیسی، منابع فرانسوی، منابع روسی و منابع آلمانی و اطریشی.

## نخست - منابع فارسی و عربی

۱ - ناسخ التواریخ - مؤلف این تاریخ میرزا محمد تقی خان کاشانی ملقب به لسان الملک و متخلص به سپهر است. وی که فرزند میرزا محمدعلی کاشانی بود در سال ۱۲۱۶ هجری قمری (۱۸۰۱ میلادی) در کاشان تولد یافت و پس از تحصیل مقدمات ادب فارسی و عربی و معارف اسلامی در همان شهر بسرودن اشعار و معاشرت با شعراء و ادباء پرداخت. سپس راهی طهران شد و مطالعات خود را در زمینه صرف و نحو عربی، منطق، نجوم، ریاضیات، حکمت، کلام، فقه، و عروض و قافیه تکمیل نمود. احاطه وی بر معارف یادشده از محتوای آثارش هویدا است. شاهزاده محمود میرزا پسر فتحعلی شاه او را ندیم خود کرد و تخلص شعری سپهر را برایش انتخاب نمود. سپهر مدتی در محضر صبا ملک الشعراء فتحعلی شاه بود. در عهد محمد شاه مورد توجه مقام سلطنت و مداح شاه گشت و منصب استیفاء و قرائت شعر سلام اعیاد یافت. مأمور تألیف ناسخ التواریخ و سپس عضو دارالشورای سلطنتی گردید. علاوه بر کتاب ناسخ التواریخ و نیز

مجموعه‌هایی از اشعار او، مهم‌ترین آثار سپهر آئینه جهان‌نما، اسرارالانوار، براهین العجم و جنگ‌التواریخ است. کل آثار او را به پانصد هزار بیت منشور و بیست هزار بیت منظوم تخمین زده‌اند. وی در هفدهم ربیع‌الثانی سال ۱۲۹۷ هجری قمری (حدود ۱۸۷۹ میلادی) در طهران درگذشت و جسدش را به نجف برده در آنجا دفن نمودند. کتاب ناسخ‌التواریخ با توجه به تاریخ قاجاریه (در چهار مجلد) که پیوست آن محسوب می‌گردد حاوی تاریخ جهان از زمان حضرت آدم تا عهد مؤلف است. ناسخ‌التواریخ اتمام نیافته و پس از درگذشت محمدتقی خان سپهر پسرش عباسقلی خان سپهر کار او را دنبال نموده و لکن او هم باتمام کار توفیق نیافته است (۳۸). مؤلف ناسخ‌التواریخ (در مجلدات تاریخ قاجاریه) با کمال وقاحت به مقدّسات امر بدیع جسارت نموده و بسیاری از حقائق را واژگون جلوه داده است. حضرت بهاء‌الله در خصوص وقاحت سپهر می‌فرمایند: «صاحب ناسخ‌التواریخ در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی ننوشته» (۳۹). با همه این احوال و با وجود اغراقات منفی و اتهامات واهی وارد شده به حضرت باب و اصحاب آن بزرگوار ناسخ‌التواریخ حاوی مطالب بسیار مهمه‌ایست که می‌توان بدانها استناد نمود و خواننده گرامی ضمن مرور صفحات متن کتاب حاضر بدین نکته بهتر واقف خواهد گردید. سپهر ظاهراً در جمع‌آوری مطالب تاریخی خود در خصوص حیات حضرت باب و اصحاب و وقایع مهمه‌ای چون دو واقعه طبرسی و محاکمه حضرت باب در تبریز اصولاً از اطلاعات نفوس دخیل در حوادث استفاده کرده است. اگرچه مآخذ کتاب او قابل بحث‌اند و لکن اطلاعات دقیق و پربهائی نیز در اختیار محقق منصف بهائی (حتی غیربهائی) قرار می‌دهند. از مجموع این اطلاعات بسیاری از دقایق و حقایق مربوط به تاریخ عهد اعلی روشن می‌شود و اقرار ناخودآگاه سپهر به نکات بسیار حسّاسی از تاریخ امر خوشبختانه قابل استناد است. نکته دیگر که آن نیز بسیار مهم است بیان روز و ماه و سال وقوع حوادث مربوط به ظهور بدیع است که می‌تواند مورد استفاده پژوهشگران امر قرار گیرد. بهرحال سپهر در



پایان حیات به سوگیری و غرض خویش در نگارش حوادث امر جدید اعتراف نموده و اقدام به جبران آن کرده است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می فرمایند: «مرحوم سپهر بعد از اینکه در تاریخ خویش باشنع تفسیرات و اقبیح عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایات مؤکده رساله مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشتم نظر بمقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت واقع را بنگارم تا من بعد مورخین از تاریخ من نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند. آن رساله الان موجود ولی هنوز زمان مقتضی نشر آن نیست. عنقریب زمان انتشار آید. او خود را باین عنوان از عتاب اهل حقیقت نجات داد» (۴۰).

۲ - روضة الصّفاى ناصرى - اصل کتاب روضة الصّفا تألیف محمد بن خاوندشاه ابن محمود و معروف به میرخواند (متوفی بسال ۹۰۴ هجری قمری برابر با ۱۴۹۸ میلادی) است. عنوان تفصیلی کتاب «روضه الصّفاء فی سیره الامناء و الملوک و الخلفاء» است. این کتاب در تاریخ اسلام و ایران تا سلطنت سلطان حسین بایقرا و در هفت مجلد است. رضاقلی خان هدایت سه مجلد دیگر بر آن افزوده و وقایع تاریخ ایران را تا ایّام خود بنگارش در آورده است. رضاقلی خان در سال ۱۲۱۵ هجری قمری (۱۸۰۰ میلادی) در طهران تولّد یافت. نام پدر او محمد هادی بود. عمده تحصیلات مقدماتی رضاقلی خان در شیراز انجام یافت و در طهران به تکمیل آن پرداخت. سالها در دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه خدمت نمود و از طرف شخص اخیر بریاست مدرسه دارالفنون منصوب گشت. رضاقلی خان که به «الله باشی» نیز شهرت داشت سرانجام در سال ۱۲۸۸ هجری قمری (۱۸۷۱ میلادی) در طهران درگذشت. از وی کتب متعدده برجاست که برخی از آنها بطبع نیز رسیده است. از مهمّترین آثار او علاوه بر متمّم روضة الصّفاء، توان از فهرست التّواریخ، منهج الهدایه، تذکره ریاض العارفین، مجمع الفصحاء و کتب مثنویّات، غزلیّات، قصائد، فرهنگ انجمن آرای ناصری و کتاب



نژادنامه یاد کرد (۴۱). کتاب نژاد نامه هدایت از جمله به شجره نامه خاندان جناب میرزا بزرگ نوری (والد جمال ابهی) اشارت دارد و تصریح می نماید که این خاندان از اولاد انوشیروان شاهنشاه ساسانی اند. این کتاب تاکنون بطبع نرسیده است. هدایت در روضة الصفا ناصری تقریباً همان شیوه غرض آلود سپهر کاشانی را بکار برده و با نهایت وقاحت به مقدّسات امر مبارک حمله نموده و بسیاری از حقایق را واژگون جلوه داده است. با وصف این، نکات مثبتی که در باب ناسخ التّواریخ از پیش بیان شد در خصوص روضة الصفا ناصری نیز صادق است و بطوری که خوانندگان گرامی در متن کتاب حاضر ملاحظه خواهند فرمود به برخی از اعترافات مهمّه هدایت در روضة الصفا استناد گشته است.

۳ - مفتاح باب الابواب : این کتاب به عربی و تألیف دکتر محمّد مهدی خان زعیم الدّوله (همچنین ملقب به رئیس الحکماء) فرزند ملاّ محمّد تقی تبریزی است. زعیم الدّوله مقیم قاهره مصر و سالها مدیر نشریّه فارسی حکمت بود و گاه برخی مقالات در خصوص امر مبارک در مصر منتشر می نمود. در سال ۱۳۱۰ هجری قمری (۱۸۹۳ میلادی) کتاب مفتاح باب الابواب را که بقول خودش تلخیصی از کتاب بزرگتر او، باب الابواب بود تألیف نمود. این کتاب شامل تاریخ دو عهد اعلی و ابهی بود. چون بگمان خویش تصوّر می نمود که پرده از روی واقعیّات برداشته و کلید کشف حقایق تاریخی مربوط به امر بدیع در دست اوست عریضه ای به حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت و تقاضای وجهی نمود تا از انتشار کتاب خودداری نماید. حضرت عبدالبهاء ضمن لوح مبارکی که در پاسخ او نازل گردیده است می فرمایند: «از بخل آوارگان و سخا، دیگران مرقوم فرموده بودید. فقیر بینوا چه انفاق نماید و محتاج پشیز چه چیز احسان کند. توانگرانند که خوان نعمت نهند و ابواب بخشش بگشایند. الحمدلله آن جناب بر سفره مهنا و خوان مهیا وارد شدید و از جمیع نعماء و آلاء موجوده یافتید. گرسنگی در کاشانه فقراء و بی برگی لانه ضعفاء را

فراموش البته نمودید. دیگر شکایت چرا و روایت از چه رو. مگر آنکه بگوئیم از عالم قناعت گذشته‌اید و ابواب طلب مزید را گشاده‌اید. و از این گذشته ما نه مرشدیم و نه مسترشد. نه مریدیم نه مراد نه مدعی علمیم و نه مدعی کمال. آوارگانیم بی سر و سامان و بی‌نوایانیم بی‌برگ و مستمند و پریشان. نهایت آشفته جمال دلبریم و دلدادۀ کوی مهوشیم ...» (۴۲). زعیم‌الدوله چون پاسخ مساعدی از حضرت عبدالبهاء نیافت با کمال خشم مصمم بانتشار کتاب خود گشت و آن را در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۳ میلادی) وسیله مطبوعه المنار منتشر نمود. عنوان تفصیلی کتاب «مفتاح باب الابواب او تاریخ البایته» است که بعداً تجدید طبع شده و بفارسی نیز ترجمه و مطبوع گشته است. زعیم‌الدوله که برخی از انذارات و پیشگوئی‌های مندرج در آثار مبارکه و از جمله کتاب اقدس را در کتاب مفتاح درج نموده و قصد استهزاء و تخریب بنیان امر را داشت نتیجه معکوس گرفت. آن انذارات و نبوات مصداق یافت و تحقق آن موجب سرور قلوب احباء و هدایت گروهی از نفوس و سبب شرمساری زعیم‌الدوله گشت (۴۳). بهرحال کتاب مفتاح باب الابواب حاوی برخی از نکات مهمۀ تاریخیۀ نیز هست. خصوصاً اعترافات پدر (و پدربزرگ) مؤلف در مورد استقامت حضرت باب تا پایان حیات مبارک و سرانجام شهادت آن حضرت قابل توجّه پژوهشگران است. و ما در متن کتاب حاضر به برخی از نکات مهمۀ مندرجه در کتاب مفتاح باب الابواب اشارت کرده‌ایم. دکتر مهدی خان زعیم‌الدوله دوسال پس از انتشار کتابش در سال ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۵ میلادی) با نهایت خسران در مصر وفات یافت. وی افتخار تشرّف بحضور جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء داشته و با یحیی ازل نیز در قبرس ملاقات کرده است (۴۴).

۴ - کتاب متنبتین - این متن تألیف شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه است. وی فرزند فتحعلی شاه بود و در سال ۱۲۳۴ هجری قمری (۱۸۱۸ میلادی) تولّد یافت. دوران کودکی و جوانی را بتحصیل معارف زمان و خدمت در دربار قاجار مصروف داشت. در

سال ۱۲۷۲ هجری قمری (۱۸۵۵ میلادی) از سوی ناصرالدین شاه لقب اعتضادالسلطنه یافت و دو سال بعد بریاست مدرسه دارالفنون منصوب گشت. از آن پس راه ترقی پیمود تا وزیر علوم شد. سالها مشاغل متعدده دیگر نیز به وی ارجاع گردید که از جمله ریاست تلگراف خانه ها، ریاست روزنامه دولتی، مدیریت چاپخانه ها و حکومت ملایر و تویسرکان بود (۴۵).

اعتضادالسلطنه در سال ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۰ میلادی) درگذشت. هیچ یک از تألیفات وی بطبع نرسیده است. تنها بخشی از کتاب متنبین که در باب تاریخ حیات حضرت باب و اصحاب آن بزرگوار است وسیله عبدالحسین نوائی انتشار یافته است (۴۶). منبع عمده این بخش از کتاب متنبین دو کتاب ناسخ التواریخ و روضة الصفا ناصری است. با این حال کتاب مذکور شامل نکاتی است که در دو منبع یاد شده موجود نیست و ما در متن کتاب حاضر به برخی از آن نکات اشاره و استناد کرده ایم.

۵ - مرآة البلدان ناصری: این کتاب تألیف محمد حسن خان صنیع الدوله است که بعدها لقب اعتمادالسلطنه گرفته است. وی فرزند علی خان حاجب الدوله ظالم بود که شرح ستمهای او در متن کتاب حاضر آمده است. علی خان نیز لقب اعتمادالسلطنه داشته است. شرح حال علی خان در مجلد سوم همین کتاب مرآت البلدان (صفحه ۹۹ و بعد) آمده است. محمد حسن خان در سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۸۹۵ میلادی) وفات یافت. از آثار مهم او جز مرآت البلدان توان از خیرات الحسان، مطلع الشمس، منتظم ناصری و المآثر و الآثار یاد نمود (۴۷). کتاب مرآت البلدان ناصری در چهار مجلد است. در مجلد نخست که تا پایان سلطنت محمد شاه را فراگرفته جز در یک مورد (صفحه ۵۹۰) ذکری از ظهور حضرت باب نشده است. علت آن را در آغاز مجلد دوم و تحت عنوان شرح فتنه طائفة بابیه چنین می نویسد: «اگرچه تمامی فتنه طائفة مزبوره متعلق باین سال (۱۲۶۴ هجری قمری و آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه) نیست بلکه بعضی بسالهای سابق و

برخی بلاحق تعلق دارد ولی محض اینکه رشته مطلب گسسته نشود این غائله را باسرها در این مورد می‌نگارد» (صفحه ۱۰). سپس بیان وقایع مربوط به ظهور بدیع می‌پردازد. در مجلد سوم و چهارم نیز گاه برخی نکات مربوط به امر مبارک مذکور گشته اما عمده مطلب در همان مجلد دوم است. اعتماد السلطنه در مجلد سوم کتاب منتظم ناصری نیز ضمن شرح وقایع سالهای ۶۰-۱۲۵۹ و ۱۲۶۴ هجری قمری (صفحات ۷۲-۱۶۷۰ و ۹۶-۱۶۹۵) بیان برخی از نکات مربوط به حیات حضرت باب و اصحاب می‌پردازد.

۶ - حقایق الاخبار ناصری: این کتاب تألیف میرزا محمد جعفرخان حقایق‌نگار مؤرخ مخصوص دارالطباعة دولت قاجار است. مؤلف در نظر داشته که کتاب را در حد اقل دو مجلد تألیف نماید و لکن بعلت بیماری بتألیف جلد دوم توفیق نیافته است. جلد نخست در سال ۱۲۸۴ هجری قمری (۱۸۶۷ میلادی) در طهران بطبع رسیده است. بنوعی که مؤلف در مقدمه کتاب تصریح نموده این کتاب نخست تحت عنوان «آثار جعفری» فراهم گشته و مورد مطالعه ناصرالدین شاه قرار گرفته و شاه مؤلف مذکور را رسماً مأمور ضبط حوادث تاریخی در ایران نموده است. میرزا محمد جعفرخان در همان مقدمه می‌نویسد که ناصرالدین شاه: «فرق مباحاتم بر فرق فرقدان برافراشت و به ضبط تاریخ دولت ابد مدت خویش مأمورم داشت. ولی مقرر شد که خالی از خرافات منشیانه و جزافات مترسلانه طریق صدق و صواب‌پوی و جز از راستی و انصاف مگوی. خائن را خادم مدار ... حقایق‌نگاری کن نه طریق تملق سپاری». با تأسف باید گفت که حقایق‌نگار «طریق صدق و صواب» نپیمود و بالحن وقیح واقعیات را واژگون بیان نمود. با وجود این ناخود آگاه به بسیاری از دقائق و حقائق مربوط به تاریخ عهد اعلی اشاره کرده است و ما بارها در متن کتاب حاضر بدان حقائق استناد کرده ایم.

۷ - فارسنامه ناصری - این کتاب تألیف حاج میرزا حسن شیرازی معروف به فسائی است. نامبرده در سال ۱۲۳۷ هجری قمری

(۱۸۲۱ میلادی) تولّد یافت و تحصیلات خود را در شیراز و سپس اصفهان تکمیل نمود. وی مردی ادیب و دانشمند و در معارف اسلامی (خصوصاً تفسیر قرآن شریف) جغرافیا، تاریخ، طبّ و ریاضیات تتبّع نموده بود. کتاب فارسنامه ناصری چنانکه در مقدمه همان کتاب (صفحات ۳ - ۲) تصریح شده بدستور ناصرالدین شاه تألیف و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۸۹۵ میلادی) انتشار یافته است. کتاب در دو جلد و یا دوگفتار است. گفتار نخست که در ۳۴۷ صفحه است حاوی وقایع تاریخی فارس باختصار از سال دهم هجری قمری (۶۳۲ میلادی) تا سال ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۸۸۲ میلادی) است. لذا حاوی شرح کوتاهی در خصوص وقایع مربوط به امر بدیع در فارس است. گاه به وقایع دیگری نیز چون واقعه رمی شاه اشاره دارد. گفتار دوم در خصوص جغرافیای فارس و شرح احوال علماء، شعراء، تجّار و دیگر بزرگان آن اقلیم است. بطور کلی کتاب فارسنامه ناصری اطلاعات مهمّی در خصوص اصحاب و منسوبان حضرت باب و اوضاع جغرافیائی فارس خصوصاً شیراز در ایّام ظهور و اماکن تاریخی مربوط به امر بدیع ارائه می نماید. در متن کتاب حاضر در چند مورد به محتویات کتاب فارسنامه استناد شده است. فوت حاج میرزا حسن فسائی مؤلّف فارسنامه در سال ۱۳۱۶ هجری قمری (۱۸۹۸ میلادی) واقع گشت.

۸ - روزنامه وقایع اتفاقیّه : این روزنامه بدستور میرزا تقی خان امیرکبیر نخستین بار در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) در طهران انتشار یافت و سالها پس از مرگ وی نیز طبع آن ادامه داشت (۴۸). در متن کتاب حاضر در خصوص حوادث مربوط به واقعه رمی شاه به مندرجات شماره های این روزنامه استناد شده است.

۹ - دیگر منابع فارسی و عربی : در تألیفات برخی از دیگر دشمنان امر بدیع نیز گاه به وقایع ظهور اشاره شده است. نمونه این قبیل آثار، تألیفات (خصوصاً کتب ردیّه) حاج محمّد کریم خان کرمانی است که به شرح احوال او و محتوای آثارش در ارتباط با ظهور جدید در چند موضع از کتاب حاضر اشارت گشته است. در برخی متون عربی

نیز اطلاعاتی در باب تاریخ عهد اعلی می توان یافت که به پاره ای از آنها در متن این کتاب اشاره شده است. چون نوشته ابن آلوسی در باب جناب طاهره و اصولاً بایته. کتب بعدی چون دائرة المعارف فرید وجدی و کتاب البایون و البهائون فی حاضرهم و ماضیهم نیز حاوی نکاتی است که در هنگام استدلال نقضی می توان به محتوای آنها استناد نمود.

## دوم - منابع انگلیسی

۱ - آثار پروفیسور براون: ادوارد گرنویل براون EDWARD GRANVILLE BROWNE خاورشناس برجسته انگلیسی و استاد زبانهای شرقی دانشگاه کیمبریج انگلستان بیش از هر پژوهشگر غیربھائی دیگری در خصوص شرح حیات و آثار حضرت باب مطالعه و تحقیق کرده است. براون در هفتم فوریه سال ۱۸۶۲ میلادی تولّد یافت و پس از تحصیلات مقدماتی و عالی خود دوران دانشکده پزشکی را نیز تمام کرد ولکن بعداً بعلت عشق به فراگرفتن زبانهای شرقی خصوصاً فارسی، عربی و ترکی و مطالعه در زمینه فرهنگ و دین مردم خاور، حرفه پزشکی را رها کرد. پس از مطالعه کتاب گوینوی فرانسوی (مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی) مشتاق پژوهش در خصوص آئین بابی گشت (۴۹). و از آن پس تا پایان حیات عمده اوقات خویش را در این زمینه مصروف داشت. شوق دیدار خاک ایران و ملاقات با بایان (بھائیان) و نیز عشق به زبان فارسی موجب گشت که به ایران رود و قریب یازده ماه بسیاری از نقاط آن سرزمین را ببیند و با مردم آن دیار خصوصاً مؤمنان به امر بدیع معاشرت و مصاحبت داشته باشد. شرح مسافرت و وقایع مربوط به آن از جمله در کتابش A YEAR AMONGST THE PERSIANS (یک سال در میان ایرانیان) (۵۰) آمده است پروفیسور براون در سال ۱۸۹۰ میلادی در قصر بهجی بحضور حضرت بهاء الله بار یافت. داستان چهاربار تشرّف خویش را در آثار خود شرح داده است. تصویر او از جمال ابھی هنگام تشرّف بحضور مبارک در مقدمه ترجمه انگلیسی مقاله شخصی سیاح و بفارسی در

مقدمه کتاب نقطه الکاف آمده است (۵۱). براون در آن سال با میرزا یحیی ازل نیز در قبرس ملاقات نمود. در سال ۱۸۹۶ این ملاقات تجدید گشت. مکاتبات براون با ازل و ازلیان و حمایت وی از آنان نکته ایست که خود او بارها تصریح کرده است و ما در متن کتاب حاضر و در بخش مربوط به داستان ازل به موضوع وصایت مجعوله میرزا یحیی و حمایت براون از آن اشارت کرده ایم. براون با حضرت عبدالبهاء تا اوائل عهد میثاق مکاتبه داشته و در ارض اقدس و بعدها در اروپا به حضور آن حضرت شرفیاب گشته است. با آنکه براون با برخی از دشمنان امر بهائی دوستی نزدیک داشته و از وصایت مجعوله ازل و برخی از دعاوی واهی ازلیان حمایت نموده و آثارش حاوی اشتباهات متعدده است با وجود این تألیفات وی شامل اطلاعات جالبی در خصوص امر بدیع است. جان کلام همان است که محقق فقید ارجمند ایادی امرالله جناب بالیوزی فرموده است که هیچ یک از دانشمندان غربی چون براون مواد لازمه تاریخیه در خصوص امر بدیع برای نسلهای آینده بیادگار نگذارده اند. بدین روی بی تردید اهل بهاء باید عمیقاً از نامبرده سپاسگزاری نمایند (۵۲). پروفیسور براون در پنجم ژانویه سال ۱۹۲۶ در کیمبریج انگلستان درگذشت.

براون کتب و مقالات متعدده در خصوص امر بدیع فراهم و منتشر نمود. دهها توقیع مبارک حضرت باب ( و نیز آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء) را در گنجینه های خویش محفوظ داشت. در اینجا به اهم آثار او اشارت می کنیم.

A TRAVELLER'S NARRATIVE (۵۳): این کتاب در دو جلد

و در سال ۱۸۹۱ میلادی انتشار یافته است. جلد نخست حاوی اصل «مقاله شخصی سیاح» اثر قلم حضرت عبدالبهاء است (که قبلاً در بخش منابع امری از آن سخن گفته ایم) و بخط جناب زین المقرین است. جلد دوم شامل ترجمه انگلیسی «مقاله شخصی سیاح» (۵۴) یک مقدمه بسیار مهم و بیست و شش یادداشت در باب مواد تاریخیه مربوط بظهور بدیع است. براون در آغاز مقدمه می نویسد: «این کتاب



حاوی تاریخ دیانتی است که پیروان آن تحت تعقیب و شکنجه و آزارند. مؤلف کتاب نیز یکی از همان مظلومان است. پس از قریب پنجاه سال تحمل سکوت سرانجام دلایل حقایق و سرگذشت دیانت خویش را بیان نموده‌اند. من ترجمان ندای آن مظلومان» (صفحه VII) (۵۵). مقدمه کتاب حاوی مسائل بسیار مهم و از جمله داستان تشرّف براون بحضور جمال ابهی (صفحات XXXIX-XL) و حضرت عبدالبهاء (صفحه XXXVI) در همان سال ۱۸۹۰ است. البته براون بعدها در اروپا نیز بحضور حضرت عبدالبهاء رسیده‌است. براون در این مقدمه تصریح می‌نماید که توفیق آینده آئین بابی صرفاً در ید اقتدار جمال ابهی و اوصیاء و احباء آن حضرت است (صفحه XVIII).

ترجمه تاریخ جناب میرزا حسین همدانی: که قبلاً در باب آن در بخش مربوط به منابع امری سخن گفته‌ایم. کتاب نقطه‌الکاف: که درخصوص آن نیز قبلاً بتفصیل گفتگو داشته‌ایم.

#### MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BABI RELIGION

(مواد لازمه برای مطالعه دیانت بابی) : در برخی از فصول یازده گانه این کتاب پاره‌ای اطلاعات مهمه مندرج است. کتاب مذکور در سال ۱۹۱۸ میلادی در کیمبریج انگلستان بطبع رسیده‌است.

#### A YEAR AMONGST THE PERSIANS (یک سال در میان

ایرانیان): که قبلاً به محتوای آن اشاره کرده‌ایم. این کتاب نخستین بار در سال ۱۸۹۳ در لندن بطبع رسیده‌است.

#### THE PERSIAN REVOLUTION سایر کتب براون: کتاب

(انقلاب ایران) (۵۶) که در سال ۱۹۱۰ میلادی در کیمبریج انگلستان بطبع رسیده حاوی پاره‌ای اطلاعات مهمه مربوط به امر بدیع است. در جلد چهارم کتاب A LITERARY HISTORY OF PERSIA (تاریخ ادبیات ایران) طبع سال ۱۹۲۴ کیمبریج نیز تحت عنوان تاریخ ادب ایران در عصر حاضر برخی نکات جالب و مهم توان یافت. این کتاب نیز بفارسی ترجمه و طبع شده‌است.



مقالات: چند ده مقاله از براون در خصوص آئین بابی (و نیز امر بهائی) در کتب دائرةالمعارف و مجلات علمی و روزنامه‌های انگلیسی منتشر شده که در تألیف این کتاب به محتوای برخی از آنها در ارتباط با آئین بابی اشاره و استناد گشته‌است. از جمله مهم‌ترین این آثار سه مقاله است که در نشریهٔ جامعهٔ آسیائی سلطنتی (انگلستان) JOURNAL OF THE ROYAL ASIATIC SOCIETY انتشار یافته و عبارتست از THE BABIS OF PERSIA (بایان ایران) جلد بیست و یکم، صفحات ۵۲۶ - ۴۸۵ و ۱۰۰۹ - ۸۸۱ و SOME REMARKS ON THE BABI TEXTS ... (برخی ملاحظات در خصوص متون بابی ...) جلد بیست و چهارم صفحات ۳۳۲ - ۲۵۹. ترجمهٔ خلاصهٔ بیان فارسی (۵۷) نیز همانطور که در متن کتاب حاضر و در بخش مربوط به معرفی بیان فارسی آمده از کارهای ارزشمند پروفیسور براون است.

۲ - دیگر منابع انگلیسی: از جمله دیگر منابع مورد استفادهٔ نگارنده برخی از گزارش‌های ژوستین شیل JUSTIN SHEIL (۷۱) - (۱۸۰۳) وزیر مختار دولت انگلستان در طهران به وزارت امور خارجهٔ آن کشور است. همسر شیل (در گذشته بسال ۱۸۶۹) نیز با استفاده از گزارشهای شوهرش و مشاهدات شخصی و اطلاعات مکتسبه بتألیف کتابی تحت عنوان GLIMPSES OF LIFE AND MANNERS IN PERSIA (نظری اجمالی به زندگی و رفتار مردم ایران) تألیف نموده که در سال ۱۸۵۶ در لندن بطبع رسیده‌است. حضرت ولی‌امرالله در حواشی ترجمهٔ انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی THE DAWN BREAKERS چندبار به مندرجات کتاب مذکور اشاره و استناد فرموده‌اند. همچنین حضرت ولی‌امرالله در مقدمه و حواشی THE DAWN BREAKERS به محتویات کتاب لرد کرزن CURZON ایران و مسألهٔ ایرانی PERSIA AND THE PERSIAN QUESTION بکرات اشاره و استناد فرموده‌اند. جرج ناثنیل کرزن GEORGE NATHANIEL CURZON سیاستمدار برجستهٔ انگلیسی در یازدهم ژانویهٔ سال ۱۸۵۹ در کدلستون هال KEDLESTON

HALL در دربی شایر DERBYSHIRE انگلستان تولد یافت. تحصیلات عالی خود را در همان کشور پایان برد و بمقامات عالیة سیاسی نائل گشت. از جمله بیش از هفت سال (۱۹۰۵ - ۱۸۹۸) نایب السلطنة کشور هندوستان و چندسال وزیر امور خارجه انگلستان بود. لرد کرزن در سال ۱۸۸۹ مدتی در ایران سفر نموده و کتاب ایران او حاصل مشاهدات و مطالعات نامبرده در این سفر است. کرزن در بیستم مارچ ۱۹۲۵ درگذشت. کتاب ایران ... لرد کرزن حاوی مطالب بسیار مهمی در خصوص اوضاع ایران در زمان ظهور، حوادث مربوط به دو عهد اعلی و ابهی و عقاید امر بدیع است. با آنکه مدت سفرهای او در داخل ایران به سه ماه نیز نکشیده و لکن مشاهدات و مطالعات او در نهایت دقت انجام یافته است. از جمله توضیحات کوتاه او در باره آئین بابی از صحیح ترین تبیینات غربیان در خصوص شرع بیان است. کتاب نخستین بار در دو مجلد در سال ۱۸۹۲ در لندن بطبع رسیده است.

سوم - منابع فرانسوی

۱ - کتاب گوینو GOBINEAU: نام این کتاب RELIGIONS ET PHILOSOPHIES DANS L'ASIE CENTRALE (مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی) است. مؤلف کتاب کنت ژوزف آرتور گوینو JOSEPH ARTHUR GOBINEAU نویسنده معروف و دیپلمات فرانسوی است. گوینو در چهاردهم جولای ۱۸۱۶ نزدیک پاریس بدنیا آمد. در آغاز جوانی به مشاغل اداری و روزنامه نگاری روی آورد و سپس بعنوان منشی در سفارتخانه های فرانسه در چند کشور اروپائی و نیز دبیر اول و شارژ دافر سفارت فرانسه در ایران بکار اشتغال یافت. در سالهای بعد وزیرمختار دولت فرانسه در ایران و چند کشور اروپائی و نیز برزیل و آمریکای جنوبی گردید. در اواخر عمر مدتی در آلمان و ایتالیا بسر برد. وی در سیزدهم اکتبر ۱۸۸۲ در تورین TURIN (ایتالیا) درگذشت. شهرت گوینو در اروپا به دو جهت است. نخست احیاء و ارائه نظریات نژادپرستانه که متأسفانه از عوامل مؤثر در ترویج تعصبات نژادی در اروپای قرن بیستم و مظالم نظامهای مردود

خاص گشت. دوم تألیفات او در خصوص زندگی و نحوه تفکر مردم آسیا خصوصاً ایرانیان. جهت دوم شهرت گوینو به محتوای متن کتاب حاضر ارتباط دارد. مهمتترین آثار وی در این باب عبارتند از: کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، کتاب سه سال در ایران و نیز داستان قنبرعلی فراش شیرازی. گوینو دوبار در ایران مأموریت سیاسی داشته است. بارنخست در فاصله سالهای ۵۸ - ۱۸۵۵ در آغاز بعنوان دبیر اول سفارت فرانسه در طهران و سپس بعنوان شارژ دافر انجام وظیفه نموده است. بار دوم طی سالهای ۶۳ - ۱۸۶۲ وزیر مختار دولت فرانسه در طهران بوده است. در این مدت در جمیع شؤون فرهنگی خصوصاً مذهبی مردم ایران مطالعه نموده است. نتیجه مطالعات او چند کتاب و مقاله باارزش است که به برخی از آنها اشاره کرده ایم. اما کتاب عمده او در خصوص آئین بابی همین مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی است که نخستین بار در پاریس بسال ۱۸۶۵ بطبع رسیده است. پروفیسور براون در مقدمه نقطه الکاف (که البته بانشاء محمد قزوینی است) در خصوص این کتاب می گوید: «سایر اوراق کتاب را تصفح نمودم دیدم یک فصل مشبع مفصلی (۲۹۹ صفحه از ۵۴۳ صفحه مجموع کتاب) در خصوص تاریخ بابیه و ظهور و انتشار طریقه ایشان و سایر وقایع این طائفه الی سنة ۱۲۶۹ در آن کتاب مندرج است که الحق مصنف داد سخن پروری و بلاغت گستری در آن داده و بطوری این فصل دلکش و جذاب است و بدرجه ای جالب دقت و سحر عقل و هوش است و بنحوی تر و تازه و مملو از روح و حیات است که نادر است کسی این فصل را یک مرتبه بخواند و بکلی حالش منقلب و دگرگون نشود و بعقیده این بنده هیچ وقت هیچ کس در این موضوع بهتر از این بلکه نزدیک باین هم نتواند نوشت» (صفحه و). کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی چند دهه پیش وسیله علی محمد فره وشی (مترجم همایون) ازلی به فارسی تلخیص و برگردان و سپس طبع گردیده است. گوینو در این کتاب (در فصول نخست تا پنجم) به بررسی خصائص دینی و اخلاقی مردم آسیا، تأثیر آئین اسلام در ایران

زمین (و کشورهای خاورمیانه) منابع مذاهب شیعی، تصوف و فلسفه در ایران (و کشورهای خاورمیانه) نتایج تماس با افکار اروپائی در ایران (و کشورهای خاورمیانه) پرداخته و سپس به بیان تاریخ و عقاید آئین بابی (از فصل ششم تا دوازدهم) مبادرت نموده است. اگرچه در تاریخ‌نگاری شخصاً مرتکب اشتباهات عجیبی گشته و متأسفانه به اطلاعات ارائه شده وسیله مؤلف ناسخ‌التواریخ (و احتمالاً برخی دیگر از مؤرخان عصر قاجار چون هدایت) اعتماد کرده با وجود این در باب عقاید شرع بیان خصوصاً دو موضوع استمرار نزول وحی و حکم جهاد تدافعی نسبتاً بدرستی اظهار عقیده نموده است. بهر حال نوشته او بعنوان یکی از نخستین منابع غیر امری تاریخ ظهور بدیع واجد پاره‌ای اطلاعات ارزشمند است (۵۸). در پیوست آخر کتاب ترجمه بیان عربی بفرانسه آمده و گوینو در حواشی مقداری توضیحات افزوده است. کتاب گوینو در غرب با استقبال فراوان روبرو گشته و بر افکار اروپائیان تأثیر بسیار بخشیده است.

۲ - تاریخ نیکلا NICOLAS: نام این کتاب «سید علی محمد معروف به باب» SEYYED ALI MOHAMMED DIT LE BAB است. مؤلف کتاب ای. ال. ام. نیکلا A. L. M. NICOLAS آنرا بسال ۱۹۰۵ میلادی در پاریس بطبع رسانده است. مؤلف نامبرده هنگامی که پدرش J.B. NICOLAS در ایران بخدمات کنسولی اشتغال داشت در بیست و هفتم مارچ ۱۸۶۴ در شهر رشت تولد یافت. لذا از همان آغاز کودکی با زبان فارسی آشنا گشت. نیکلا در ابتداء جوانی بخدمت وزارت امور خارجه فرانسه در آمد و بجز چند سالی که در مشاغل سیاسی در کشورهای دیگر خدمت نمود غالب ایام خدمت سیاسی خود را (بیش از سی سال) در شهرهای مختلف ایران گذراند. نیکلا در سال ۱۹۳۹ در فرانسه درگذشت. حاصل مطالعات نیکلا در خصوص تاریخ حیات و تعالیم حضرت باب تألیف و ترجمه چند کتاب و مقاله است که به مهم‌ترین آنها اشاره خواهیم کرد. نیکلا هنگام اقامت در قبرس (۹۵ - ۱۸۹۴) و انجام خدمات کنسولی در آن سرزمین بارها با

میرزا یحیی ازل ملاقات نموده و چنانکه خود می‌گوید از وی اطلاعاتی در خصوص تاریخ حیات و عقاید حضرت باب بدست آورده است. این معاشرت مسلماً در کیفیت اعتقاد و اظهار نظر او تأثیر نموده و لذا در آثار خود از وصایت مجعوله ازل طرفداری کرده است. از سوی دیگر هنگام اقامت در طهران و دیگر شهرهای ایران با برخی از بهائیان کاملاً مطلع تماس گرفته و اطلاعات جالبی کسب نموده است که بموقع ذکر آن خواهد شد. نیکلا تصریح می‌نماید که اصولاً نه داستان ازل بعنوان وصی (!؟) حضرت باب و نه مظهریت حضرت بهاء‌الله برای وی جالب است. آنچه او را جذب نموده تاریخ حیات و تعالیم خود حضرت باب است (۵۹). نیکلا سالها نظر مساعدی نسبت به امر ابهی و بهائیان نداشته است. دلیل عمده این امر این تصور واهی بوده که حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح مقام حضرت باب را در حدّ یک مبشر ساده ظهور حضرت بهاء‌الله توصیف کرده اند (۶۰). بدیهی است که این پندار باطل ناشی از عدم آگاهی نیکلا از حقیقت امر بوده است. زیرا در آثار جمال ابهی و از جمله رساله شریفه ایقان و در بیانات حضرت عبدالبهاء خصوصاً الواح مبارکه وصایا مقام عظیم حضرت باب بعنوان مظهر وحدانیت الهی تصریح و تجلیل گشته است. حضرت ولی‌امرالله در اواخر ایام حیات نیکلا ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی THE DAWN BREAKERS و تویع مبارک دور بهاء‌الله THE DISPENSATION OF BAHÁ'U'LLÁH را همراه پیامی مخصوص وسیله خانم ادیث سندرسن EDITH SANDERSON برای وی ارسال فرمودند. نیکلا پس از مطالعه دقیق پیام حضرت ولی‌امرالله و دو اثر مذکور و اطمینان از تجلیل و فیر واقعی از مقام عظیم مظهریت حضرت باب در آثار امر ابهی مراتب سرور و سپاسگزاری خود را بدین ترتیب برای خانم سندرسن نوشته است: «نمی‌دانم چگونه از شما سپاسگزاری کرده و شرف قلبی خود را بیان نمایم ... حال دیگر می‌توانم با آرامش بمیرم. جلیل باد نام حضرت شوقی افندی که رنج و اضطراب مرا رفع کرده و به من آرامش عطا

فرموده‌اند. جلیل باد نام ایشان که به ارزش والای مقام حضرت باب معترفند. بحدّی شادمانه‌ام که دست شما را بعَلّت نوشتن آدرسم بر پاکتی که حاوی پیام حضرت شوقی افندی است می‌بوسم. خانم عزیز بسیار سپاسگزارم. از اعماق قلب سپاسگزارم» (۶۱).

آثار نیکلا (در زمینه امر بدیع) علاوه بر کتاب سید علی محمد باب عبارتند از: ترجمه کتاب دلایل سبعة بفرانسه (مطبوع بسال ۱۹۰۲ در پاریس)، ترجمه کتاب بیان عربی بفرانسه (مطبوع بسال ۱۹۰۵ در پاریس)، ترجمه کتاب بیان فارسی در چهار مجلد (مطبوع در فاصله سالهای ۱۴ - ۱۹۱۱ در پاریس) و چند مقاله و ترجمه کوتاه از مقالات بزبان فرانسه. ظاهراً نیکلا کتاب بزرگی نیز مجدداً در خصوص حضرت باب تألیف نموده که توفیق طبع آن را نیافته‌است (۶۲).

تاریخ «سید علی محمد معروف به باب» مهمترین اثر تاریخی مطبوع نیکلا در خصوص امر بدیع است. این کتاب همانطور که قبلاً مذکور گردید نخستین بار در سال ۱۹۰۵ در پاریس در بیش از چهارصد و پنجاه صفحه بطبع رسیده‌است. مؤلف وعده نشر جلد دوم نیز داده‌است. ولیکن ظاهراً مرادش ترجمه بیان فارسی بوده که بعداً در چهار جلد انتشار یافته‌است. تاریخ نیکلا حاوی شرح حیات حضرت باب و وقایع عهد اعلی تا حادثه رمی شاه است. کتاب در فصل دوازده با بیان شهادت حضرت طاهره پایان می‌یابد (۶۳). ترجمه فارسی کتاب در ۴۸۷ صفحه پایان یافته و علاوه بر مقدمه مترجم و چهار صفحه که او پیوست کتاب کرده چهل و هشت صفحه متمم کتاب نیز در آخر متن آمده‌است.

با آنکه نیکلا چون گوینو در تاریخ‌نگاری اشتباهات عجیبی دارد با وجود این تاریخ او در شرح وقایع عهد اعلی بیشتر قابل استناد است. از مزایای تاریخ نیکلا یکی اینست که مؤلف در شرح وقایع بکرات به آثار حضرت باب مراجعه نموده و اگرچه گاه استنباط او درست بنظر نمی‌رسد و یا به نُسَخ معتبر دست نیافته‌است ولیکن

بطور کلی اطلاعات صحیح و مفیدی نیز ارائه می‌نماید. نیکلا منابع مطالعه و کسب اطلاعات خود را در نفس تاریخ تصریح کرده است (۶۴). کتب غیرامری چون ناسخ التّواریخ، روضة الصّفاى ناصرى، فارسنامه، مرآت البلدان ناصرى، حقایق الاخبار ناصرى، متنبّین، نقطه الكاف؛ آثار گوینو و براون؛ و از آثار مبارکه حضرت باب از جمله بیان فارسى، توقيح الفهرست و صحيفه بين الحرمين؛ از آثار حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصى سیّاح؛ و از تألیفات بهائیان تاریخ جدید میرزا حسین همدانی و کتاب فراند ابوالفضائل مورد استفاده او بوده است. نیکلا اطلاعات شفاهی خود را در طول ده سال اقامت در قبرس از یحیی ازل و طى سالها در ایران از چهارتن حضرات ایادی امرالله جناب ابن اصدق، جناب ابن ابهر، جناب میرزا حسن ادیب و جناب ملاّ علی اکبر شهمیرزادى کسب کرده است. بهر حال همانطور که در متن کتاب حاضر ملاحظه خواهند فرمود نگارنده سطور بارها به محتویات تاریخ نیکلا اشاره و استناد کرده است.

۳ - کتاب جاودانه رنان RENAN: نام این کتاب LES APOTRES (حواریون) است. جوزف ارنست رنان JOSEPH ERNEST RENAN فیلسوف، مورخ، خاورشناس و زبان‌شناس فرانسوی در سال ۱۸۲۳ متولد گشت. در پنج سالگی پدر خویش را از دست داد و تحت سرپرستی مادر و خواهر خویش پرورش یافت. سالها بتحصیل معارف دینی پرداخت. زبان عبری آموخت. در ادب و زبان‌شناسی و باستان‌شناسی مطالعات عمیقی نمود. در سال ۱۸۷۸ عضویت آکادمی فرانسه و در سال ۱۸۸۴ بریاست کلژ دو فرانس منصوب گشت. رنان در سال ۱۸۹۲ درگذشت. وی در زمینه‌های مختلف تألیفات متعدده دارد. کتاب حواریون LES APOTRES او به انگلیسی نیز ترجمه شده و در سال ۱۸۶۹ در لندن انتشار یافته است. گواهی معروف رنان در باب عظمت بی‌نظیر شهادت بابیان در واقعه رمی شاه در این کتاب آمده است.

چهارم - منابع روسی



۱ - نوشته کاظم بیگ KAZEM BEG: مراد نوشته او در ژورنال آسیائی JOURNAL ASIATIQUE پاریس در سال ۱۸۶۶ در خصوص حضرت باب است. میرزا الکساندر کاظم بیگ MIRZA ALEKSANDR KAZEM BEG روسی در بیست و دوم جولای ۱۸۰۲ در رشت بدنیا آمد. در جوانی از آئین اسلام برگشت و به مسیحیت روی آورد. سالها در روسیه و در چند مدرسه عالی و دانشگاه بتدریس زبانهای شرقی اشتغال داشت. چند سال استاد ادب فارسی در دانشگاه سن پترزبورگ ST. PETERSBURG بود و سرانجام بریاست مدرسه زبانهای شرقی منصوب شد. درگذشت او در اوائل دهه ۱۸۷۰ واقع گشت. محتوای نوشته کاظم بیگ ... ، BAB ET LES BABIS (باب و بابیان ...) که در سال ۱۸۶۶ در ژورنال آسیائی (مطبوع در پاریس) و در شماره های ۲۶ و ۲۷ در جلد هفتم و شماره های ۲۹، ۳۰، و ۳۱ در جلد هشتم آمده است تقریباً مشابه متن کتابی است که بقلم نامبرده در سال ۱۸۶۵ بروسی تحت عنوان ... BAB I BABID انتشار یافته است (۶۵). نوشته کاظم بیگ اگرچه دارای اشتباهات متعدده است ولکن از این جهت حائز اهمیت است که زمان تألیفش به حوادث عهد اعلی نزدیک است. وی در حقیقت از نخستین نفوسی است که در خصوص آئین بابی تحقیق و تألیف کرده اند. بهر حال نوشته نامبرده حاوی نکات جالبی است که از اطلاعات دو شاهد عینی برخی از حوادث مربوط به عهد اعلی اخذ گردیده است. نخست سوروگین SEVRUGIN مترجم سفارت روس در طهران و دوم ماچنینین MOCHININ مترجم قنصلگری روس در تبریز.

۲ - گزارش های دالگوروکی DOLGOROUKI سفیر روسیه: شاهزاده (کینیاژ) دیمیتری ایوانویچ دالگوروکی DIMITRI IVANOVICH DOLGOROUKI در سالهای آخر قرن هجدهم میلادی در یک خاندان مقرب امپراتور روسیه بدنیا آمد. در جوانی وارد خدمات دولتی شد و مأموریت های مختلف سیاسی یافت. در سال ۱۲۶۱ هجری قمری (۱۸۴۵ میلادی) بسمت وزیر مختار روسیه در طهران منصوب و در



آغاز سال ۱۸۴۶ به آن شهر وارد شد و تا اوائل سال ۱۸۵۴ در آن سمت باقی بود. پس از مراجعت به کشور خویش بفرمان تزار بعضویت مجلس سنای روسیه منصوب گشت. وی در سال ۱۸۶۷ درگذشت. اگرچه محتوای گزارش‌های دالگوروکی به وزارت امور خارجه روسیه غالباً ناشی از عدم اطلاع و تحقیق کافی وی و پیروی از شایعات درباری بوده باوجود این حاوی نکات ظریفی در ارتباط با حوادث عهد اعلی است که به برخی از آنها در متن این کتاب اشاره و استناد گردیده است. تلاش سفیر روسیه بمنظور اثبات بی‌گناهی حضرت بهاء الله در حادثه رمی شاه و استخلاص آن حضرت از سجن طهران موضوعی است که از جمله از قلم ابهی در لوح تزار روسیه نازل گردیده است. حضرت ولی‌امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۱۰۴) بدین نکته اشاره فرموده‌اند (۶۶).

۳ - دیگر منابع روسی - بارون ویکتور رومانویچ روزن  
 (۱۸۴۹ - ۱۹۰۸) BARON VICTOR ROMANOVICH ROSEN  
 استاد مطالعات شرقی در دانشگاه سن پیترزبورگ و عضو فرهنگستان علوم در روسیه از خاورشناسانی است که بجمع‌آوری آثار حضرت باب (و جمال ابهی) پرداخته و مقالاتی از او در خصوص امر بدیع در نشریات روسیه طبع گردیده است. از جمله نسخه قیوم الاسماء موجود نزد پروفیسور روزن مورد استفاده پروفیسور براون در جریان پژوهش قرار گرفته است. در اینجا باید از خاورشناس دیگر روسی بنام الکساندر تومانسکی ALEKSANDR TUMANSKI (متوفی بسال ۱۹۲۰) یاد کرد که در زمینه امر مبارک آثاری تألیف و ترجمه کرده است ولیکن سهمش در زمینه شرح حیات و آثار حضرت باب ناچیز است. ایزابلا گرینوسکا ISABELLA GRINEVSKAYA (در گذشته بسال ۱۹۴۴) نویسنده و شاعره (آلمانی الاصل) ساکن سن پیترزبورگ بخاطر آثارش در باب امر مبارک خصوصاً نمایشنامه منظوم در خصوص حضرت باب و جناب طاهره باید در اینجا یاد شود (۶۷). اگرچه محتوای نمایشنامه شعری مذکور فاقد ارزش تاریخ‌نگاری است ولیکن در اشتهار

نام حضرت باب و جناب طاهره و جلب نظر برخی از رجال برجسته اروپائی نقش بسیار مهمی ایفاء کرده است. از باکولین BAKULIN مترجم و دبیر قنصلگری روس در استرآباد نیز در متن کتاب حاضر یاد شده است. از متأخران نیز نام پروفیسور ای. ای. بیرتلس E.E. BEARTELS نباید فراموش شود (۶۸).

پنجم - منابع آلمانی و اطریشی:

کتاب «ایران، سرزمین و ساکنان آن PERSIEN DAS LAND UND SEINE BEWOHNER» تألیف دکتر ژاکوب پولاک JAKOB POLAK پزشک یهودی اطریشی در اینجا باید نام برده شود. این کتاب نخستین بار در سال ۱۸۶۵ در لایپزیک LEIPZIG انتشار یافته است. دکتر پولاک مدتی مدرس دارالفنون و چند سال پزشک مخصوص ناصرالدین شاه بوده است. مؤلف کتاب در احیان واقعه رمی شاه در طهران بوده و به برخی از مشاهدات خود و از جمله شهادت جناب طاهره در متن کتاب اشاره نموده و از آن نایغه دوران تجلیل کرده است.

## زیرنویس

### بخش دوم - منابع نگارش متن اصلی کتاب

- ۱ - تذکرة الوفاء. صفحه ۵۷.
- ۲ - «عنوان تاریخ جاودانه» مأخوذ از بیانات حضرت ولی امرالله در باب تاریخ نبیل است. از جمله رجوع فرمایند به عبارت IMMORTAL NARRATIV" در صفحه ۸۴ کتاب GOD PASSES BY.
- ۳ - THE DAWN BREAKERS مقدمه، صفحه XXXV11.
- ۴ - عیناً مأخذ بالا.
- ۵ - چند صفحه از نیمه دوم تاریخ نبیل وسیله حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه شده و از جمله در مواضع مختلف کتاب GOD PASSES BY درج گردیده است. همچنین فقراتی از متن اصلی تاریخ نبیل زرندی (نیمه نخست و دوم) در آثار جناب فاضل مازندرانی و جناب اشراق خاوری نقل گردیده است.
- ۶ - THE BAHÁ'Í WORLD جلد هشتم، صفحه ۶۳۱.
- ۷ - ایادی امرالله روحیه خانم ربّانی. گوهر یکتا. صفحه ۲۶۳.
- ۸ - THE BAHÁ'Í WORLD جلد نهم، صفحات ۹۹ - ۵۹۷.
- ۹ - مطالع الانوار. مقدمه نشر دوم.
- ۱۰ - بنظر نگارنده این سطور محتوای تاریخ نبیل زرندی حتی در بخش مربوط به عهد اعلی بر محور وجود مبارک جمال ابهی متمرکز است.
- ۱۱ - THE DAWN BREAKERS مقدمه، صفحه XXXV1.
- ۱۲ - تلگرام مبارک مندرج در BAHÁ'Í NEWS انگلستان، جولای ۱۹۳۲.
- ۱۳ - رجوع فرمایند به:  
TOWNSHEND, G. THE MISSION OF BAHÁ'U'LLÁH AND ... P. 4.
- ۱۴ - گوهر یکتا. صفحه ۲۵۹.
- ۱۵ - عیناً مأخذ بالا.

۱۶ - مأخذ بالا. صفحه ۲۵۸.

۱۷ - مأخذ بالا. صفحات ۶۲ - ۲۶۱.

۱۸ - مأخذ بالا. صفحه ۲۶۱.

۱۹ - برای اطلاع بیشتر از کیفیت تألیف، ترجمه و انتشار تاریخ نبیل زرنندی و میزان سندیت آن از جمله رجوع فرمایند به پژوهش نگارنده این سطور تحت عنوان «نبیل اعظم و تاریخ جاودانه او» مندرج در شماره‌های سالهای ۴۷-۱۴۶ نشریه بانگ سروش طبع پاکستان.

۲۰ - گوهر یکتا. صفحات ۶۱ - ۲۵۹.

۲۱ - بالیوزی. E.G. BROWNE AND THE BAHÁ'Í FAITH صفحه

۶۹ و زیرنویس شماره ۴ همان صفحه.

۲۲ - اشراق خاوری. ریحق مختوم. جلد نخست، صفحه ۵۵۲.

۲۳ - مأخذ بالا. صفحات ۵۲ - ۵۴۹.

۲۴ - رستگار. تاریخ حضرت صدرالصدور. صفحه ۲۰.

۲۵ - برای اطلاع از احوال جناب ابوالفضائل رجوع فرمایند به:

الف - مهرباخانی. زندگانی جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی.

ب - سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد دوم، صفحات ۸۲ - ۲۳۵.

۲۶ - محمد حسینی. جناب فاضل مازندرانی. سالنامه جوانان بهائی

ایران. ۱۷ - ۱۱۶ بدیع، صفحه ۲۰۸ (لوح حرم جناب فاضل).

۲۷ - رجوع فرمایند به: لوح مبارک حضرت عبدالبهاء باعزاز ایادی

امرالله جناب روی ویلهلم ROY WILHELM مندرج در نشریه نجم باختر

STAR OF THE WEST (مجلد یازدهم، ۲۱-۱۹۱۹ میلادی) صفحه ۲۵۷.

۲۸ - برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار جناب فاضل مازندرانی

رجوع فرمایند به:

الف - ظهور الحق. جلد هشتم، قسمت دوم، صفحات ۸۱ - ۸۲۵.

ب - سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد هفتم، صفحات ۱۴۱ - ۶۹.

پ - محمد حسینی. جناب فاضل مازندرانی. سالنامه جوانان بهائی

ایران، سال ۱۷ - ۱۱۶ بدیع، صفحات ۱۰ - ۲۰۱.

- ت \_ THE BAHÁ'Í WORLD جلد چهاردهم، صفحات ۳۶ \_ ۳۳۴.
- ۲۹ \_ عین عبارات ابن کربلائی چنین است: «امّا بعد فيقول السّاكن في الظلّ الظليل و الفائز من عفو ربّه المقيّل الشّارب من رشحات السيّد النبيل باب الله المقدم القتيل بن الكربلائی ...» (ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۵۰۲). شاید حذف همزه (احتمالاً در جريان طبع) در لفظ «ابن» موجب چنین اشتباهی شده باشد.
- ۳۰ \_ مصابيح هدايت. جلد نهم، صفحه ۸.
- ۳۱ \_ ملك خسروي. اقليم نور. مقدمه، صفحه ج .
- ۳۲ \_ برای اطلاع بیشتر از احوال جناب ملك خسروي مراجعه فرمایند به نوشته نگارنده تحت عنوان «سخنی با محمد علی ملك خسروي» مندرج در نشریه آهنگ بديع، سال بیست و ششم (۱۲۸ بديع) شماره نخست، صفحات ۲۶ \_ ۲۴.
- ۳۳ \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد هشتم (قسمت اول)، صفحه ۶۱.
- ۳۴ \_ مصابيح هدايت. جلد هفتم، صفحه ۳.
- ۳۵ \_ تاريخ سمندر. صفحه ۱۹.
- ۳۶ \_ برای اطلاع از فهرست آثار جناب سمندر از جمله رجوع فرمایند بکتاب مصابيح هدايت تأليف جناب سليمانی، جلد هفتم، صفحات ۶۷ \_ ۵۴.
- ۳۷ \_ تاريخ سمندر و ملحقات آن بهمت جناب عبدالعلی علای در سال ۱۳۱ بديع در طهران بطبع رسیده است. این مجموعه شامل بخش نخست تاريخ سمندر (صفحات ۱۵۰ \_ ۱۳) و بخش دوم (صفحات ۳۷۰ \_ ۱۵۰) و صفحاتی از تاريخ ملا جعفر قزوینی، حاج نصیر قزوینی و تاريخ جناب میرزا عبدالحسین سمندری است.
- ۳۸ \_ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه وزير انطباعات و دارالترجمة عهد ناصرالدین شاه در کتاب المآثر و الآثار در باب میرزا محمد تقی خان سپهر می نویسد: «... او را باید از فحول رجال ایران دانست. در نویسندگی و سخنوری بحری ذخّار و سپهری دوار بود ولی سیاحت و اسلوب او در مذاق مبارک همایونی (ناصرالدین شاه) ستوده نیست. چه بر لغات و الفاظ و عباراتی اشتمال دارد که فقط در اشعار و اشباهها

استعمال می شود» (صفحه ۱۸۷).

۳۹ - مجموعه اقتدارات. صفحه ۱۶.

۴۰ - منبع بیان مبارک حضرت عبدالبهاء راجع به سپهر جلد نخست از کتاب محاضرات جناب اشراق خاوری (صفحه ۵) است.

۴۱ - رجوع فرمایند به:

الف - اعتماد السلطنه. المآثر و الآثار. صفحه ۱۸۹ و بعد.

ب - اعتماد السلطنه مرآت البلدان ناصری. جلد چهارم، صفحه ۴۶ (نقل از مجمع الفصحاء هدایت).

۴۲ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، صفحه ۱۸۹.

۴۳ - نیکلای فرانسوی کتاب زعیم الدوله را بنهایت درجه بغض آمیز می شمارد (ترجمه فارسی صفحه ۲۰ از متمم، زیرنویس شماره ۴).

۴۴ - رجوع فرمایند به: BROWNE. MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BĀBĪ RELIGION. P. 191.

۴۵ - از جمله رجوع فرمایند به: اعتماد السلطنه. المآثر و الآثار. صفحه ۱۹۳ و بعد.

۴۶ - فتنه باب. صفحات ۵۱ - ۱. نوانی در کتاب فتنه باب که در سال ۱۳۳۳ شمسی در طهران انتشار یافته بدرج بخش مورد بحث از تاریخ متنبین مبادرت نموده و توضیحات نسبتاً مفصّلی در زیرنویس صفحات و در بخش پیوستهای کتاب داده است. جمع صفحات کتاب فتنه باب ۱۲۲ است.

۴۷ - برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار محمد حسن خان اعتماد السلطنه از جمله رجوع فرمایند به نوشته خود او در مجلد دوم مرآت البلدان، صفحات ۹۰ و بعد.

۴۸ - روزنامه وقایع اتفاقیه بعدها با نامهای روزنامه دولت علیه ایران، روزنامه دولتی و روزنامه ایران بانتشار خود ادامه داد.

۴۹ - A TRAVELLER'S NARRATIVE. جلد دوم، صفحات X-XI.

۵۰ - این کتاب وسیله ذبیح الله منصوری به فارسی ترجمه شده و انتشار یافته است.

۵۱ - مقدمه نقطه الكاف بامضاء براون و بحقیقت بانشاء محمد قزوینی است. در این باب از جمله رجوع فرمایند به یادنامه درگذشت محمد قزوینی، مجله یادگار، شماره دهم از سال پنجم، صفحه ۴۶ (ضمن ذکر آثار محمد قزوینی).

۵۲ - بالیوزی. E.G. BROWNE AND THE BAHÁ'Í FAITH. صفحات ۲۲-۱۲۱.

۵۳ - عنوان تفصیلی کتاب اینست: A TRAVELLER'S NARRATIVE TO ILLUSTRATE THE EPISODE OF THE BÁB.

۵۴ - پروفیسور براون هنگام ترجمه مقاله شخصی سیاح آگاهی نداشت که کتاب مذکور اثر قلم حضرت عبدالبهاء است. ولیکن بعداً از این امر اطلاع یافت (رجوع فرمایند به صفحه XXXI ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی، NEW HISTORY OF THE BÁB).

۵۵ - ترجمه بمضمون از نگارنده سطور است.

۵۶ - این کتاب بفارسی ترجمه و طبع گردیده است.

۵۷ - عنوان کامل خلاصه بیان چنین است:

AN ABSTRACT AND INDEX OF THE PERSIAN BAYÁN

۵۸ - گوینو شاید نخستین مورخ اروپائی است که از حضرت بهاء الله تحت عنوان «جناب بهاء» (صفحه ۲۳۴ ترجمه فارسی مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی) نام برده است. متأسفانه وی حضرت بهاء الله را باشتباه از حروف حی خوانده است.

۵۹ - براون MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BÁBÍ RELIGION (مستند به نامه مورخ مارچ ۱۹۰۲ نیكلا خطاب به براون).

۶۰ - ترجمه فارسی تاریخ سید علی محمد باب. متمم، صفحه ۲۰.

۶۱ - THE BAHÁ'Í WORLD جلد هشتم، صفحه ۶۲۵ (ترجمه از نگارنده سطور است).

۶۲ - ترجمه فارسی تاریخ نیكلا. پیوست مترجم، صفحه ۳.

۶۳ - پس از پایان فصل دوازدهم اصل چند فقره از بیانات حضرت باب که در متن کتاب به آنها استناد شده نقل گردیده است.

۶۴ - ترجمه فارسی تاریخ نیکلا. صفحات ۴۴ - ۴۲.

۶۵ - مؤمن، THE BĀBĪ AND BAHĀ'Ī RELIGIONS، صفحات ۲۷ - ۲۶، ۵۰۸ - ۵۰۷ و ۵۳۷.

۶۶ - نکته‌ای که ذکرش در اینجا ضروری است انتشار یادداشتهای مجعولی است که به کینیاژ دالگوروکی نسبت داده شده است. این یادداشتهای که تحت عنوان «اعترافات سیاسی کینیاژ دالگوروکی» در سال ۱۳۲۲ شمسی در مشهد خراسان و سپس با تغییرات و اختلافاتی در طهران بطبع رسیده است حاوی یاوه‌هایی است که خود برهان جعلی بودن آنهاست. با وجود این لجنة ملی نشر آثار امری ایران با اجازه حضرت ولی‌امرالله رساله جوابیه‌ای در اثبات بطلان محتویات کتاب مذکور در سال ۱۳۲۴ شمسی انتشار داد که مطالعه آن دقیقاً مجعولیت یادداشتهای منتشره را مدلل می‌سازد. پس از انتشار یادداشتهای مجعول مورد بحث تنی چند از پژوهشگران برجسته غیربهرانی ایران نیز بر مجعولیت آنها کتباً تصریح نمودند. عباس اقبال آشتیانی محقق شهیر و استاد فقید دانشگاه طهران نوشت: «در باب داستان کینیاژ دالگوروکی حقیقت مطلب این است که آن بکلی ساختگی و کار بعضی از شیادان است» (مجله یادگار، سال پنجم، شماره‌های ۸ و ۹، صفحه ۱۴۸). همچنین مجتبی مینوی پژوهشگر برجسته و استاد فقید دانشگاه طهران نوشت: «... یقین کردم که این یادداشتهای منسوب به دالگوروکی مجعول است ... از روی همین مطالب خلاف واقع و اغلاط تاریخی که در این یادداشتهای منسوب به دالگوروکی موجود است می‌توان حکم کرد که تمام آنها مجعول است و این جعل هم باید در ایران شده باشد» (مجله راهنمای کتاب، سال ششم، ۱۳۴۲ شمسی، شماره‌های یک و دو، صفحه ۲۲). حتی سید احمد کسروی تبریزی نیز در کتاب ردیه خود «بهایگری» (صفحه ۷۰) بر مجعولیت یادداشتهای مورد بحث تصریح کرده است.

۶۷ - نمایشنامه باب در سال ۱۹۰۳ نوشته شد. یک سال بعد در سن پیتربورگ بروی صحنه آمد. سپس در لندن اشتهار یافت. بفرانسه



ترجمه شد. شاعر آلمانی فیدلر FIEDLER آن را به آلمانی ترجمه نمود. این نمایشنامه پس از انقلاب روسیه نیز در FOLK THEATRE لنینگراد اجرا گردید. نمایشنامه باب مورد کمال توجه لئون تولستوی LEO TOLSTOY روسی بزرگترین نویسنده اروپا قرار گرفت و توصیف وی از آن نمایشنامه در جراند روسیه انتشار یافت (از جمله رجوع فرمایند به GOD PASSES BY صفحه ۵۶). گرینوسکایا در سال ۱۹۱۱ افتخار تشرّف بحضور حضرت عبدالبهاء داشته است.

۶۸ - مجموعه‌ای از آثار بیرتلس طیّ سالهای ۶۵ - ۱۹۶۰ در چهار مجلد (در ۲۱۳۲ صفحه) در مسکو بطبع رسیده است.

## بخش سوم اوضاع جهان در زمان ظهور امر بدیع

در اواسط قرن نوزدهم میلادی که شمس طلعت مظهر الهی از افق خاور اشراق نمود آسمان کشور ایران را سحاب تیره تعصب و فساد احاطه نموده بود. در عصر ظهور، ایرانیان فاسدترین مردم جهان متمدن و بکلی عاری از تمسک به حقیقت و جوهر تعالیم مظاهر الهیه بودند. بفرموده مبارک حضرت ولی‌امرالله ارزش ذاتی و سجایای اخلاقی و یا دست‌آوردهای اجتماعی یک ملت علت ظهور مظهر الهی در میان آن جماعت نیست. بل علت واقعی بروز فساد و انحراف در جمیع شؤون آن ملت است (۱).

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه بتفصیل بگذشته پرافتخار ایران باستان و دانائی، هوشیاری، آزادگی، شجاعت و استعداد بی‌نظیر مردم آن اشاره نموده و ذلت، نادانی، تعصب و فساد آنان را در زمان ظهور تصریح فرموده‌اند (۲).

موضوع فساد شدید و تعصب عظیم ایرانیان در آثار خاورشناسان غربی و نویسندگانی که در عصر ظهور به ایران سفر کرده‌اند نیز مورد بررسی قرار گرفته‌است. که از میان آنان می‌توان به براون BROWNE و لردکرزن CURZON انگلیسی و گوینو GOBINEAU و نیکلا NICOLAS فرانسوی اشاره کرد. حضرت ولی‌امرالله در مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی بمنظور توصیف اوضاع اجتماعی ایران در عصر ظهور صفحاتی از کتاب معروف لرد کرزن PERSIA AND THE PERSIAN QUESTION (ایران و مسأله ایرانی) را نقل فرموده‌اند. لرد کرزن تصریح می‌کند که شاه قاجار هرچه می‌خواهد می‌کند. تعیین وزراء، افسران ارتش، مأموران دولتی و قضات با اوست و هر هنگام اراده کند آنان را از کار برکنار می‌نماید. مرگ و زندگی آن نفوس و نیز اعضاء خاندان شاه صرفاً بدست شاه

است. هرکس مورد بی‌مهری پادشاه شود اموالش به شاه انتقال می‌یابد. هر مال با صاحب یا بی‌صاحبی می‌تواند بزور از اموال پادشاه بحساب آید. شاه مرکز قوای سه‌گانهٔ مقننه، اجرائیه و قضائیه است. شاه ایران خود را شاه شاهان می‌داند. شاه سایهٔ خدا و قبلهٔ عالم است. بقول سعدی «هر عیب که سلطان بپسندد هنر است». هرکه سخنی جز این گوید خورش هدر است. هیچ نیرو و مقامی بالاتر از قدرت و مقام شاه نیست تا او را کنترل نماید. وزراء شاه جز کرنش و چاپلوسی نسبت به شخص شاه کار دیگر ندارند. ورد زبانشان «قبلهٔ عالم قریان خاک پایتان شوم» است. اطرافیان شاه هرگز حقیقت را به وی خاطر نشان نمی‌کنند. فتحعلی‌شاه حدود هزار زن و بیش از یکصد فرزند داشت. زنان و فرزندان ناصرالدین شاه نیز در این حدود اند. بقول نکته‌دانان «شتر و کک و شاهزاده همه جا پیدا است». قانون اساسی و اصولاً هرگونه قانون در ایران بی‌معنی است. هر مأمور حکومت تنها از بالادست خود می‌ترسد و به مردم اعتنائی ندارد. هر مقام به مقام بالاتر خود رشوه می‌دهد و مقامات پست نیز از مردم بدبخت رشوه می‌گیرند. نام رشوه را هدیه می‌گذارند. رشوه دادن و گرفتن آشکارا و با نهایت بی‌شرمی رواج دارد و احدی بر این نظام اعتراض ندارد. هر وزیر و امیر و شاهزاده‌ای دهها بل صدها نوکر و چاکر دارد. گاه این تعداد به هزاران می‌رسد. ملایان نیز بر جان و مال مردم حکومت دارند و در کنار مأموران حکومت بچپاول هستی ملت مشغول‌اند. آنان نیز بهر بهانه‌ای خون مظلومی را بر زمین می‌ریزند و مردم نادان برای آنان مرتبهٔ خدائی قائل‌اند (۳).

در اواسط قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری) غالب مردم ایران بویژه زنان بیسواد و محروم از حقوق اولیهٔ انسانی خویش بودند. آثار فقر در اکثریت ملت ایران نمایان و کشور ایران ویران بود. انواع بیماری چنان شایع بود که امید نابودی همهٔ ملت می‌رفت. در چنین اوضاع و احوالی آسمان ایران بطلوع نیر رخشان امر بدیع الهی مزین و عالم انسانی بظهور مظهر امر ربّانی مطرز گشت. امر بدیع سبب تنویر

افکار ایرانیان شد. انوار شمس حقیقت مظهر الهی در هر خانه و کاشانه تابید. نفوس را زندگی جدید بخشید. درخشش نیر تابان امر زوایای تاریک هر سرداب سیاه را نیز روشن نمود. این از آثار حتمی ظهور شمس است چون طالع گردد همه جا روشن شود. نه تنها مؤمنان از درخشش انوار شمس رحمن نصیب موفور گرفتند بل منکران نیز از این فیض بهره یافتند. بتدریج سیمای تمدن شهری و روستائی ایران و نظام استبدادی آن دگرگون گشت. قدرت نفوذ کلمه الهیه در جهات بسیار آشکار و مراکز آموزشی جدید تأسیس گشت. مدارس بهائی به تربیت جسمانی و روحانی دختران و پسران بهائی و غیر بهائی همت گماشت. بانوان در صحنه جامعه نقش تازه یافتند تا آنجا که خواهان برابری در حقوق با مردان شدند. مراکز جدید درمان بیماران پدید و به ابزارهای علمی شگفت انگیز مجهز گشت. این همه ترقیات که پدیدار شد از اثر پرتو شمس حقیقت ظهور بدیع بود. بی سبب نیست که پرفسور جیمز دارمستتر JAMES DARMESTETER خاورشناس فرانسوی بیداری مردم ایران (بل آسیا) را مرهون این ظهور جدید می شمارد (۴). اگرچه در این روزها آسمان ایران ظاهراً بخسوف تعصب اهل عناد تاریک است ولی انوار تابان شمس حقیقت را این ظلمت موقت نابود نسازد. زود است که نیر رخشان مجدد در اشد اشراق بدرخشد و ایران در ظلّ رحمن امان یابد.

در دهه های میانه قرن نوزدهم در دیگر سرزمین ها نیز تعصبات نژادی و مذهبی در اوج خود بود. غالب ناس غرق در اوهام و خرافات مذهبی، رؤسای ادیان و حکومت استبدادی در نهایت ستمگری و جماعات مردم محروم از حقوق حقه انسانی خویش بودند. در زمانی که شمس حقیقت مظهر الهی از خاور اشراق نمود ناگهان انقلابی عجیب در آراء و افکار مردم جهان پدید گشت. چشمه های اختراع و اکتشاف بنحوی کاملاً بی سابقه جوشید و سطح ارض بکلی دگرگون شد. شوق و شور پژوهش علمی بدان حد رسید که تنها در قرن نوزدهم قریب نه هزار اختراع مثبت گشت. نویسندگان تاریخ علم، ظهور

اختراعات و اکتشافات علمی و فنی جهان را در قرن نوزدهم طلوع یک عصر کاملاً جدید و بی نظیر در تاریخ انسانی شمرده اند. بعقیده آنان انقلاب فکری و فنی قرن نوزدهم عظیم ترین موج نبوغ انسانی در دریای وجود است. تحولات قرن نوزدهم بحدی است که تابش همه تحولات جهان انسانی در ادوار گذشته در برابر آن فروغی ندارد (۵). ایجاد وسائل حمل و نقل جدید در زمین و دریا و سپس در هوا و اختراع وسائط مخابراتی بدیع پرده فواصل بعیده را درید. منابع سرشار جدید حرارت و نور سطح ارض را دگرگون و نورانی نمود. تعلیم و تربیت اجباری از مبادی اساسیّه امر بدیع بتدریج در جهان رواج یافت. پس از حرمت بردگی در کتاب اقدس (و دیگر آثار مبارکه) نهضت های ملی و جهانی بسیار با هدف لغو بردگی پدید گشت. بمنظور تحقق وحدت عالم انسانی انعقاد کنفرانس ها و قراردادهای جهانی که در اوائل قرن نوزدهم بسیار محدود و انگشت شمار بود در پایان قرن نوزدهم به صدها رسید. جمعیت جهان که در سال ۱۸۰۰ میلادی در حدود ۷۵۰ میلیون بود بر اثر تحولات بی نظیر دانش پزشکی و بهبود و افزایش چشمگیر وسائل بهداشت فردی و جمعی در اواخر قرن نوزدهم دو برابر گشت (۶). مرگ و میر کودکان معصوم که در اواسط قرن نوزدهم بیداد می نمود بمدد تکامل دانش پزشکی بحدی کاهش یافت که ارقام جدول های مقایسه آن باور ناکردنی است (۷). در نیمه قرن نوزدهم فلسفه راه تازه یافت و علوم اجتماعی و از جمله دانش وسیع جامعه شناسی پدید گشت. لذا با جرأت می توان گفت که این تحولات عظیم بی تردید از نتایج طلوع شمس حقیقت و مظهر حضرت الوهیت بوده و هست.

باش تا صبح دولتش بدمد کین هنوز از نتایج سحر است.

## زیر نویس

بخش سوم - اوضاع جهان در زمان ظهور امر بدیع

۱ - رجوع فرمایند به:

1 - SHOGHI EFFENDI. THE ADVENT OF DIVINE JUSTICE . PP. 14 - 15.

2 - SHOGHI EFFENDI . GOD PASSES BY . P. 4.

۲ - رجوع فرمایند به رساله مدنیّه، صفحات ۹ - ۶.

۳ - THE DAWN BREAKERS . مقدمه، صفحات XLIII - XXXVIII.

۴ - THE BAHÁ'Í WORLD جلد دوازدهم. صفحه ۶۲۶.

۵ - رجوع فرمایند به: BYRN, E.W. THE PROGRESS OF INVENTION IN THE NINETEENTH CENTURY . PP. 3-4.

۶ - رجوع فرمایند به: PYKE, M. THE SCIENCE CENTURY. P. 9

۷ - مأخذ بالا. صفحه ۲۵.

## بخش چهارم - مبشرین امر بدیع

جمیع کتب مقدّسه الهیّه به دو ظهور عظیم حضرت باب و حضرت بهاء الله بشارت داده اند. به برخی از این بشارات در توابع الواح مبارکه آن دو وجود مقدّس و آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله اشارت رفته و غالب آنها در کتب استدلالیّه بهائی مورد بررسی قرار گرفته است. از جمله بشارات مندرجه در کتب الهیّه تاریخ ظهور آن دو مظهر الهی است که باشکال مختلف و گاه بنوعی مرموز بیان گردیده است. در طی قرون برخی از اولیاء و عرفاء با کسب الهام از مندرجات کتب مقدّسه به تعیین تاریخ دقیق و یا تقریبی ظهور امر بدیع در قرن نوزدهم (سیزدهم هجری) پرداخته و سبب بهجت قلوب مشتاقان گردیده اند. در دو قرن هجدهم و نوزدهم نیز گروهی از پاکدلان و عارفان در میان اهل ادیان بقرب ظهور بشارت داده و نفوس انسانی را آماده پذیرش امر اعظم نموده اند.

### الف - مبشرین غربی

از میان صدها تن از مبشران مسیحی که در قرون گذشته باستناد اخبار و بشارات مندرجه در دو کتاب مقدّس تورات و انجیل و ادراکات روحانی و رؤیاهای صادقه خویش به ظهور این امر اعظم بشارت داده اند تنها به احوال و عقاید و بشارات معدودی از آنان اکتفاء خواهیم کرد. زیرا ذکر شرح حیات و نظریات همه آنان در این گفتار میسر نیست و برای انجام چنین مقصودی باید مجلدات متعدده تألیف نمود. در اینجا صرفاً ذکر چند تن از مبشرانی خواهد گشت که در اواخر قرن هجدهم و دهه های نخستین قرن نوزدهم میلادی بتاریخ ظهور مجدّد حضرت مسیح اشاره کرده اند.

ادوین فروم لروی EDWIN FROM LEROY که تحقیق عظیمی در چهار مجلد مفصل تحت عنوان THE PROPHETIC FAITH OF

OUR FATHERS در خصوص شرح حیات و پیشگونیهای مبشران ظهور مجدد حضرت مسیح نموده و وسیع‌ترین تحقیقی است که در این خصوص تاکنون انتشار یافته و همواره مورد استفاده پژوهشگران برجسته عالم قرار گرفته در مواضع متعدده کتاب خویش (و از جمله در صفحات ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۴ و ۳۰۱ مجلد چهارم) تصریح می‌نماید که در اوائل قرن نوزدهم در همه سرزمین‌های عالم و در میان اهل ادیان مختلف انتظار ظهور مجدد حضرت مسیح و موعود عالم باوج خود رسیده بوده است. نامبرده همچنین تأکید می‌کند که در آن احوال انتظار ظهور در سال ۱۸۴۴ در میان مردم جهان گسترش عظیمی داشته است (مجلد چهارم، صفحه ۲۲۴).

پس از بیان مختصر شرح احوال و عقاید و بشارات تنی چند از مبشران غربی بتفصیل بیشتر در باب بشارات ویلیام میلر WILLIAM MILLER آمریکائی و ادوارد ایروینگ EDWARD IRVING انگلیسی گفتگو خواهیم داشت. اگرچه مراد اصلی از ظهور مجدد حضرت مسیح حضرت بهاء‌الله‌اند ولکن سال ۱۸۴۴ که در آثار مبشران غربی تاریخ ظهور ثانوی مسیح مقرر شده سال ظهور حضرت باب و تأسیس امر بدیع است و بر عارف بصیر مسلم است که به اعتباری در مقام وحدت حضرت باب نیز رجعت حضرت مسیح‌اند. اما برخی از مبشران غربی عبارتند از:

۱ - چارلز باک CHARLES BUCK (۱۸۱۵ - ۱۷۷۱): متخصص در الهیات و نویسنده انگلیسی که سالها در شهرهای انگلستان و از جمله لندن سمت کشیشی داشته در آثار خود و از جمله فرهنگ الهیات A THEOLOGICAL DICTIONARY که بارها در انگلستان و آمریکا بطبع رسیده است تصریح می‌نماید که سال ۱۸۴۴ تاریخ ظهور مجدد حضرت مسیح و آغاز هزاره هفتم است (۱).

۲ - ویلیام کامینز دیویس WILLIAM CUMMINS DAVIS (۱۷۶۰ - ۱۸۳۱): کشیش برجسته آمریکائی و از اهالی کارولینای جنوبی در آثار خود آغاز هزاره سلطنت مجدد مسیح و حلول سال



- ۲۳۰۰ مذکور در کتاب دانیال نبی را ۱۸۴۷ میلادی می‌داند (۲).
- ۳ - جان جرج اشموکر JOHN GEORGE SCHMUCKER (۱۷۷۱ - ۱۸۵۴) وی اصلاً آلمانی بود و همراه پدر و مادرش به آمریکا کوچید. درجه دکترای الهیات گرفت و از کشیشان عالیمقام ایالت پنسیلوانیا گشت. نامبرده در آثار خود ظهور مجدد حضرت مسیح را در فاصله سالهای ۵۰ - ۱۸۴۴ معین کرده است (۳).
- ۴ - خوزه ام. جی. دو روزاس JOSE M. G. DE ROZAS (۱۷۶۹ - ۱۸۴۸): از حقوقدانان برجسته مکزیکی حلول سال ۲۳۰۰ مذکور در کتاب دانیال نبی را در فاصله سالهای ۴۹ - ۱۸۴۳ و با احتمال قوی ۱۸۴۷ می‌داند. وی همچنین سقوط نجوم را در سال ۱۸۳۳ از علائم ظهور ثانوی مسیح می‌شمرد (۴).
- ۵ - ادم هود برول ADAM HOOD BURWELL (۱۸۴۹ - ۱۷۹۰): این کشیش برجسته که در انگلستان تولد یافت در سال ۱۸۳۱ بمنظور اجراء اهداف روحانی میسیونری مسیحی به کانادا مهاجرت نمود. برول در آثار خود و از جمله «آوای انذار A VOICE OF WARNING» که در سال ۱۸۳۵ انتشار یافته تحقق بشارت دانیال را در باب ظهور مجدد مسیح پیش از سال ۱۸۴۷ دانسته است (۵).
- ۶ - دکتر رابرت اسکات ROBERT SCOTT (۱۸۳۴ - ۱۷۶۰): این پزشک و کشیش عالیمقام در انگلستان تولد یافت. ابتداء تحصیلات کلاسیک خود را در دانشگاه آکسفورد در زمینه زبانهای یونانی و عبری پایان برد و بعدها به تحصیل طب پرداخت. از سال ۱۷۸۲ به بعد سالها در مشاغل کشیشی انجام وظیفه نمود. ریاست دانشگاه کلگیت COLGATE به وی پیشنهاد گردید ولیکن بعذر عدم سلامت جسمانی از پذیرش آن پوزش خواست. در سال ۱۷۹۴ به آمریکا کوچید و در آن سرزمین نیز بتحقیق و خدمات روحانی خویش ادامه داد. دکتر اسکات پس از پنجاه سال مطالعه در کتاب مقدس در آثار خود و از جمله "FREE THOUGHTS ON THE MILLENNIUM" (اندیشه‌های آزاد در باب تاریخ ظهور مسیح) و "SCRIPTURE

"PROPHECY FULFILLED" (بشارت کتاب مقدس تحقق یافت) ظهور  
مجدد حضرت مسیح را در حدود ۴۴ - ۱۸۴۳ تصریح می نماید (۶).  
۷ - دکتر ویلیام رمزی WILLIAM RAMSEY (۵۸) -  
۱۸۰۳): وی در پنسیلوانیا بدنیا آمد. مدتی پس از پایان تحصیلات  
دانشگاهی عازم هندوستان گشت و حدود پنج سال (۳۵ - ۱۸۳۰) در  
آن سرزمین بخدمات کشیشی خود ادامه داد. چون متأسفانه زن و تنها  
پسر خود را در هندوستان از دست داد به آمریکا مراجعت کرد و در  
آنجا بسال ۱۸۵۴ درجه دکترای الهیات خود را از دانشگاه دلور  
DELAWARE اخذ نمود. رمزی با چند زبان قدیمی و جدید عالم آشنا  
بود و سالها با دقت و نیروی بی نظیر بمطالعه کتاب مقدس پرداخته  
بود. حاصل مطالعات خود را در آثار متعدده و از جمله کتاب مربوط  
به رجعت مسیح (۷) منعکس و ظهور ثانوی آن حضرت را در حدود  
سال ۱۸۴۷ معین نمود (۸).

۸ - دیوید مک گریگور DAVID MCGREGOR (۱۸۴۵) -  
۱۷۷۱): کشیش عالیمقام آمریکائی عقیده داشت که ظهور مجدد  
مسیح در سال ۱۸۴۳ یا ۱۸۴۴ یا ۱۸۴۷ خواهد بود (۹)  
۹ - دکتر چارلز ویلر CHARLES WHEELER (۱۸۵۱) -  
۱۷۸۴): کشیش برجسته آمریکائی و رئیس کالج رکتور RECTOR در  
ویرجینیای غربی عقیده داشت که بشارت دانیال در خصوص طهارت قدس  
الاقداس و ظهور مجدد مسیح در حدود ۴۴ - ۱۸۴۳ تحقق خواهد  
یافت (۱۰).

۱۰ - چارلز فیچ CHARLES FITCH (۴۴ - ۱۸۰۵) کشیش  
عالیمقام آمریکائی در بسیاری از نقاط ایالات متحده باحراز مقامات  
کلیسایی نائل گشته و بکلی با برده داری و برده فروشی مخالف بود.  
عقیده داشت که ظهور مجدد مسیح در سال ۱۸۴۴ خواهد بود (۱۱).

۱۱ - به تصریح ادوین فروم لروی EDWIN FROM LEROY  
در مجلد چهارم کتاب خود THE PROPHETIC FAITH OF OUR  
FATHERS یوهان پتری JOHANN PETRI کشیش اصلاح طلب آلمانی

پایان جهان و ظهور مجدد مسیح را در حدود سال ۱۸۴۷ می دانست (صفحه ۲۰۹). جیمز شانون JAMES SHANNON ظهور مجدد مسیح و تحقق بشارت دانیال را در باب سال ۲۳۰۰ در حدود ۱۸۴۳ و حد اکثر ۱۸۴۷ می دانست (صفحات ۷ - ۳۷۶). دکتر جان رابینسون JOHN ROBINSON نیز عقیده داشت که ظهور مجدد مسیح در فاصله سالهای ۴۷ - ۱۸۴۳ خواهد بود. (صفحه ۳۷۷). جوزف لیچ JOSEPH LITCH سال ۱۸۴۷ را معین می کرد (صفحه ۵۲۸). دیوید برنارد DAVID BERNARD به سال ۱۸۴۳ (صفحه ۶۷۰) و جان اکویل براون JOHN AQUIL BROWN به سال ۱۸۴۷ اشاره می نمود (صفحات ۱۴۳ و ۲۱۰). لروی همچنین به شانزده تن کشیش دیگر اشاره می کند که در سال ۱۸۴۲ در نیو همپشایر NEW HAMPSHIRE اجتماع و نتیجه مطالعات خود را از کتاب مقدس در باب ظهور ثانوی مسیح اعلام نمودند. بعقیده آنان سال ۱۸۴۳ سال تحقق بشارت دانیال و طهارت قدس الاقداس بوده است (صفحات ۶۰ - ۳۵۹ همان مجلد چهارم).

۱۲ - دکتر جوزف ولف JOSEPH WOLFF (۱۸۶۲ - ۱۷۹۵): ولف معروفترین میسیونر مسیحی در زمان خود بود. وی که اصلاً یهودی بود در باواریا BAVARIA (در آلمان غربی) بدنیا آمد. پدرش ملای یهودی بود. ولف در مدارس مسیحی بتحصیل پرداخت. در هفده سالگی مسیحی (کاتولیک) شد و در همان ایام تحصیل زبانهای عربی، سریانی و کلدانی را آغاز نمود. چون عقایدش با آرمانهای کاتولیک مباینیت داشت از کلیسای مذکور اخراج گردید. به مذهب پروتستانت روی آورد و از آن پس تا پایان حیات بعنوان میسیونر پروتستانت به نقاط مختلف جهان مسافرت نمود. در سال ۱۸۲۷ ازدواج کرد و در همان سال به تابعیت انگلستان درآمد. ولف به بسیاری از نقاط جهان و از جمله شهرهای انگلستان، اسکاتلند، ایرلند، هلند، آلمان، یونان، مصر، فلسطین، ایران، قبرس، ترکیه، ترکستان، افغانستان، هندوستان، عربستان، برخی از سرزمینهای آفریقائی و نیز ایالات متحده آمریکا سفر کرد و همه جا حتی در کنگره آمریکا بقرب ظهور

مجدّد مسیح بشارت داد. در اواخر حیات در نقش کشیش مسیحی غالباً در انگلستان و آمریکا بوعظ اشتغال داشت. دکترای الهیات خود را از کالج سینت جان ST. JOHN و دکترای حقوق خود را از دانشگاه دوبلین DUBLIN دریافت داشت. ولف با آگاهی از چهارده زبان مختلف و تسلط کامل بر شش زبان در تمام سفرهای تبشیری خود تصریح می نمود که ظهور ثانوی مسیح و تحقق اخبار دانیال نبی در باب طهارت قدس الاقداس حداکثر در سال ۱۸۴۷ میلادی خواهد بود (۱۲).

۱۳ - ادوارد ایروینگ EDWARD IRVING (۱۸۳۴ -

۱۷۹۲): وی در چهارم آگست سال ۱۷۹۲ در اسکاتلند بدنیا آمد. نام پدرش گوین GAVIN و مادرش MARY بود. ایروینگ از آغاز نوجوانی در اعتقادات روحانی مسیحی خویش راسخ بود. در دوازده سالگی یک ریاضی دان خوب بشمار می رفت و بر زبان یونانی تسلط داشت. در سیزده سالگی به دانشگاه ادینبورگ EDINBURGH رفت و مدت چهارسال به تحصیل پرداخت. در هجده سالگی بشغل تعلیم مألوف گشت. ایروینگ مدتی نیز تحصیل زبان فرانسه و ایتالیائی نمود و بکمک تامس کارلایل THOMAS CARLYLE و تنی چند از علاقمندان به فلسفه موفق بتأسیس انجمن فلسفه PHILOSOPHICAL ASSOCIATION گشت. سپس همکار و معاون دکتر تامس چالمرز THOMAS CHALMERS در کلیسای گلاسگو گردید. چالمرز (۱۸۴۷ - ۱۷۸۰) کشیش معروف و عالیمقام انگلیسی و استاد فلسفه اخلاق در دانشگاه سینت اندروز ST. ANDREWS و صاحب تألیفات عظیمه متعدده در اواخر حیات بقرب ظهور مجدّد مسیح بشارت می داد و عقیده داشت که برخلاف انتظار مردم، مسیح ناگهان و نه سوار بر ابر آسمان، چون دزد در شب تار آشکار خواهد گشت (۱۳). ایروینگ تحت تأثیر چالمرز قرار گرفت و نیز در کلیسای مذکور و در میان فقراء و کودکان محبوبیتی عجیب یافت. سپس به لندن رفت. در آنجا نیز محبوبیتی عظیم کسب نمود. از آنجا به اسکاتلند برگشت و با نامزد خود ایزابلا ISABELLA ازدواج نمود. ایزابلاً پس از یک بیماری

طولانی و دردناک در سال ۱۸۲۷ درگذشت. ایروینگ از غم مرگ همسرش رنج فراوان دید ولی جز تسلیم و رضا چاره‌ای نداشت. بعثت عقاید مخصوصش در باب قرب انقضای دور مسیحی و رجعت حضرت مسیح از سال ۱۸۲۸ به بعد بایجاد بدعت متهم گشت. در سال ۱۸۳۳ محاکمه شد و با آنکه شجاعانه از عقاید خویش دفاع نمود از کلیسای اسکاتلند اخراج گردید. وی در سال ۱۸۳۴ در چهل و دو سالگی درگذشت (۱۴). ایروینگ پس از اخراج از کلیسای اسکاتلند بعنوان یک واعظ آزاد به تبشیر مردم پرداخت و به همت او و طرفدارانش کلیسای CATHOLIC APOSTOLIC تأسیس گشت. ایروینگ همچنین بتأسیس مدرسه پیشگویان THE SCHOOL OF PROPHETS توفیق یافت که در آن و در گروههای متشکل در خارج آن کثیری از کشیشان و مردم عادی تحت سرپرستی وی بمطالعه دقیق کتاب مقدس در باب پیشگوئیهای مربوط به ظهور ثانوی مسیح پرداختند. نتیجه تحقیقات ایروینگ و همکاران و همراهان او از جمله بیان این نکته بود که ظهور مجدد حضرت مسیح در فاصله سالهای ۴۷ - ۱۸۴۴ و یا حد اکثر ۶۸ - ۱۸۶۴ خواهد بود (۱۵).

۱۴ - ویلیام میلر WILLIAM MILLER: میلر در سال ۱۷۸۲ در پیتسفیلد PITTSFIELD از توابع ماساچوست MASSACHUSETTS بدنیا آمد. اما پدرش بزودی خانواده خویش را به ایالت نیویورک برد. میلر چون پدرش در ورمونت VERMONT بزراعت اشتغال داشت و تحصیلات مدرسی و علمی او اندک بود. در عین اشتغال به زراعت در محل اقامت خویش مشاغل دیگر نیز داشت و در نقش پلیس محلی، قاضی و شریف نیز انجام وظیفه می نمود. در همان ایام جوانی به انجمن‌های متعدد غیردینی پیوست و بنیاد عقیده‌اش به آئین مسیحی سست گشت. در سال ۱۸۰۳ با لوسی اسمیت LUCY SMITH ازدواج کرد. در فاصله سالهای ۱۴ - ۱۸۱۲ داوطلبانه و با درجه سروانی در هنگ پیاده بخدمت پرداخت. پس از فراغت از جنگ مجدداً به زراعت مشغول شد. در سال ۱۸۱۶ در حالیکه ایمان خود را

به مسیحیت باز یافته بود عضو کلیسای باپتیست BAPTIST گشت (۱۶). عشق فراوان میلر بفهم حقایق کتاب مقدس خصوصاً نبوات مربوط به رجعت حضرت مسیح او را واداشت که مدت دو سال (۱۸۱۶ - ۱۸۱۷) روزان و شبان بمطالعه بسیار دقیق آن کتاب پردازد. کتاب مقدس برای او دیگر یک کتاب تازه بود زیرا از متن آن دریافته بود که ظهور ثانوی مسیح بسیار نزدیک است. از آن پس بدعا پرداخت و در انتظار ظهور موعود ایام سپری نمود (۱۷). در آن اوقات پدرش درگذشته بود و میلر ساکن HAMPTON (در نیویورک) بود. بعنوان یک عضو عادی کلیسای باپتیست بمطالعات عمیق خویش در کتاب مقدس ادامه می داد ولکن هرگز در باب اکتشافات خود در مجامع موعظه نمی نمود. تا آنکه یک روز یکشنبه در سال ۱۸۳۱ که کشیش کلیسا غائب بود وی بموعظه پرداخت و در خصوص پیشگونیهای مندرج در دو باب هفتم و هشتم کتاب حضرت دانیال نبی و اصولاً رجعت ثانوی حضرت مسیح سخن گفت. سخن او آنچنان مورد توجه اعضا کلیسا قرار گرفت که تقاضا نمودند در جلسات بعد نیز میلر در خصوص رجعت مسیح سخنرانی نماید. آوازه کشفیاتش از کتاب مقدس به مجامع کلیسایی محل اقامت او رسید و اندک اندک به دیگر نقاط گسترش یافت. از آن پس برای موعظه در نقاط مختلف اقدام به مسافرت نمود. در سال ۱۸۳۳ رسماً جزء واعظان کلیسای باپتیست محسوب گشت. در سال ۱۸۳۴ ابراز نمود که خداوند بدو مأموریت مخصوص داده تا بظهور موعود در آینده نزدیک بشارت دهد. جمعی از کشیشان فرق دیگر مسیحی نیز با او همراه شدند و به ترویج عقایدش در باب قرب ظهور موعود پرداختند. بتدریج نهضت میلری بعنوان نهضت ظهوری ADVENTIST MOVEMENT شکل گرفت و نشریات متعدده در باب عقاید میلر انتشار یافت. در سال ۱۸۴۳ مجامع کلیسایی به مخالفت با میلر و پیروانش پرداختند و آنان را از عضویت کلیسای خویش محروم نمودند. علت اصلی مخالفت این بود که میلر تاریخ ظهور ثانوی مسیح را معین نموده بود و میگفت که رجعت

مسیح یقیناً در فاصله بهار ۱۸۴۳ تا بهار ۱۸۴۴ خواهد بود (۱۸). اما افسوس که میلر و پیروانش از ظهور امر بدیع در بهار سال ۱۸۴۴ آگاهی نیافتند. میلر که دیگر خسته و پژمرده شده بود با نهایت یأس سالهای آخر حیات خویش را سپری نمود و در سال ۱۸۴۹ ناامید و افسرده بجهان دیگر شتافت. پیروانش نیز که بظاهر عبارات کتاب مقدس توجه می نمودند جز تنی چند که بعدها در ظل امر جدید در آمدند از موهبت عرفان ظهور بدیع محروم گشتند. ولکن حقیقت اینست که میلر بر اثر توجه دقیق و صفای قلب بتاریخ ظهور ثانوی حضرت مسیح پی برده بود و آنچه گفته بود با حقیقت کتاب مقدس مطابق بود.

### ب - مبشرین شرقی

از میان مبشران شرقی ظهور در قرون وسطی توان از محمد شلمغانی (مقتول بسال ۳۲۲ هجری قمری برابر با ۹۳۳ میلادی)، عطار نیشابوری (۶۱۸ - ۵۴۰ هجری قمری برابر با ۱۲۲۱ - ۱۱۴۵ میلادی)، شاه نعمت الله ولی (متوفی بسال ۷۳۰ هجری قمری برابر با ۱۳۲۹ میلادی)، و جمالی اردستانی (متوفی بسال ۸۷۹ هجری قمری برابر با ۱۴۷۴ میلادی) یاد نمود. حضرت باب در آثار مبارکه خود و از جمله کتاب دلایل سبعة به استنباطات و استخراجات سید حسین اخلاطی و میرزا محمد اخباری و نیز چندتن دیگر در این خصوص اشارت و استناد می فرمایند. اما نورین نیرین جنابان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی اعظم مبشران ظهور جدیدند و ما پس از بیان احوال آن دو نفس بزرگوار بشارات و عقایدشان را بتفصیل بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم داد. همزمان با طلوع آن دو کوکب ساطع نفوس مقدسه دیگری نیز در شرق بقرب ظهور جدید تبشیر و اخبار نموده اند که به احوال برخی از آنان اشاره می کنیم (۱۹).

۱ - ملا عبدالکریم اردوبادی: وی شاگرد ملاصادق اردوبادی بوده است. ملاصادق مذکور پیش از ظهور حضرت باب در کنار رود



ارس نفوس را بقرب ظهور موعود بشارت می داده است و قریب ده هزار نفر از اهالی قفقاز و آذربایجان بدو گرویده بودند. چون آشوب برخاست دولت روسیه تزاری ملاًصادق را به شهر ورشو تبعید نمود. ملاًعبدالکریم اردوبادی دنباله کار او را گرفت و با وجود تحمل سجن و تبعید و دشواریهای دیگر خلق را بظهور موعود بشارت داد و سبب هدایت جمعی کثیر گردید (۲۰). حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب به اجبای قفقاز در باب ملاًعبدالکریم مذکور می فرمایند: «یا اهل قفقاز قد اتاکم من سُمیّ بعبد الکریم و اخبّرکم بهذالسرّ الذی بذکره انجذبت القلوب و بهجره ذابت الاکباد. انه کان متمسکاً بحبل ولایتی و متشبّثاً بذیل رحمة ربّک مالک الانام ... جناب عبدالکریم نموداری بود از این ظهور اعظم و بمشابه نسیم صبحگاهی از شطر عنایت ربّانی مرور نمود. او بنفسه بنار محبت این ظهور مشتعل بود و از دریای معرفت قسمتی باو عطاء شد. ذلک من فضل الله علیه ...» (۲۱).

۲ - حاج اسدالله سیسانی: وی از دهقانان قریه سیسان از توابع تبریز و مردی بظاهر امّی و بحقیقت زاهد و خداترس بود. مدتی در کوه سهند بر ریاضت و سپس چند سال به گشت و سفر پرداخت تا بخدمت جناب شیخ احمد احسانی رسید و از محضرش کسب فیض نمود و پس از چندی به قریه سیسان مراجعت کرد. بعد از بازگشت بر هدایت مردم آن قریه همت گماشت و آنان را آماده ظهور موعود عالمیان نمود. وی در سال ۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۲ میلادی) از این جهان درگذشت و بشارت و نصائحش هنوز در گوش مردم سیسان بود که حضرت باب به شهر تبریز ورود فرمودند. اهالی قریه سیسان و گروهی از مردم آذربایجان در آن احوان بمدد بشارت آن دهقان عارف صادق به ظهور اعظم بدیع ایمان یافتند (۲۲).

۳ - میرزا آقاخان منجم اصفهانی: وی منجم باشی منوچهرخان معتمدالدوله و ساکن نصرآباد از توابع سده اصفهان بود. میرزا آقاخان عقیده داشت که بزودی شخصی در عالم ظاهر خواهد شد که چون حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت رسول اکرم دیانت جدیدی ایجاد



- و احکام و قوانین تازه‌ای تشریح خواهد نمود. منجم مذکور تاریخ ظهور شخص عظیم را سال ۱۲۶۰ قمری (۱۸۴۴ میلادی) معین نموده بود (۲۳).
- ۴ - جوهری صاحب طوفان البکاء : وی که نامش محمدباقر بوده و حدود ده سال پیش از ظهور درگذشته در صفحه ۲۹۵ همین کتاب طوفان البکاء که در سال ۱۲۵۰ هجری قمری (۱۸۳۴ میلادی) تألیف شده و در سال ۱۳۲۷ هجری قمری بطبع رسیده است به نقل اقوالی پرداخته که دلالت می‌نماید عمر قائم موعود چون به هزارسال رسد در عالم ظهور خواهد فرمود. که با توجه به سال غیبت مورد اعتقاد شیعیان اثناعشری (۲۶۰ هجری قمری) مراد سال ۱۲۶۰ هجری قمری است (۲۴).
- ۵ - حاج ملاسکندر خوئی : وی از علماء و واعظان برجسته اوائل قرن سیزده هجری (نوزده میلادی) در آذربایجان بود که بقرب ظهور موعود بشارت می‌داد (۲۵).
- ۶ - حاج ملاعلی اکبر مراغه‌ای : نامبرده نیز از علماء و واعظان برجسته آذربایجان بود و اهالی مراغه را بقرب ظهور موعود بشارت داد. این بود که پس از ظهور حضرت باب گروهی کثیر از اهالی آذربایجان فاتر بایمان گشتند (۲۶).
- ۷ - کربلانی علی سنگسری : وی سالها بتضرع و ابتهال اشتغال و سفرهای متعدد در ایران و عراق داشت و بر اثر صفای قلب و عبادت مداوم بقرب ظهور موعود یقین یافت. نامبرده به همگان مؤدّه ظهور جدید می‌داد تا آنکه حضرت باب اظهار امر فرمودند و وی بمحض استماع خبر ظهور حضرت باب به آن بزرگوار مؤمن گشت و پسرش صفرعلی نیز مؤمن شد و در حوادث واقعه مازندران بشهادت رسید. کربلانی ابو محمد برادر کربلانی علی نیز از مبشران ظهور است. محمد علی و ابوالقاسم سنگسری فرزندان ابومحمد مذکور نیز در واقعه مازندران بشهادت رسیدند. کربلانی علی و کربلانی ابومحمد در بهار سال ۱۲۶۱ هجری قمری (۱۸۴۵ میلادی) درگذشتند (۲۷).
- ۸ - میرزا محمد اخباری : وی متولد سال ۱۱۹۸ هجری

قمری (۱۷۸۳ میلادی) و فرزند میرزا عبدالنّبی نیشابوری بود. نامبرده از علمای بزرگ اخباری و بسیار مورد مخالفت علمای اصولی عصر خویش بود و سرانجام بتحرّیک آنان مقتول گشت (۱۲۳۲ هجری قمری برابر با ۱۸۱۶ میلادی). تألیفات متعدّده از جمله درباب ظهور قائم از او باقی است و در برخی از آثارش بقرب ظهور موعود اشاره کرده است. حضرت باب در کتاب دلایل سبعة در خصوص اشارات میرزا محمّد می فرمایند: «و من جمله حکایت میرزا محمّد اخباری است که آقا سیّد عبدالحسین شوشتری نقل می کرد که در کاظمین از او پرسیدند از ظهور حضرت. نظر باهل مجلس نمود و گفت باو که تو درک خواهی نمود...». نبیل زرندی در تاریخ خود می نویسد: «میرزا محمّد اخباری اشعاری دارد که سال ظهور قائم موعود را در آن ذکر کرده و مضمون آن اینست که می گوید در سال غرس زمین از نور قائم روشن می شود...» (۲۸). مقدار عددی «غرس» ۱۲۶۰ است و آن سال ظهور مبارک حضرت باب است.

۹ - صائن هندی : حضرت باب در کتاب دلایل سبعة به یکی از علمای حروفی معاصر حیات مبارک از اهل هند اشاره فرموده اند که بروایت جناب حاج سیّد جواد کربلانی به اسم مبارک موعود پی برده است. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء (صفحات ۷۷ - ۷۶) و بنقل از جناب حاج سیّد جواد کربلانی بتفصیل بیشتر به داستان این عالم حروفی که به زبان هندی او را صائن می خوانده اند اشاره کرده است. صائن مذکور از طریق تطبیقات عددی عبارت «مهدی موجود علی محمّد ربّ» را بیان کرده است. حضرت باب در کتاب دلایل سبعة همچنین بنقل از میرزا عبدالوّهّاب خراسانی به عالم حروفی دیگری اشاره فرموده اند که پیش از ظهور نام مبارک را استخراج و اعلام نموده است.

۱۰ - حاج میرزا حسن نائینی: نبیل زرندی از قول یکی از مؤمنان قدیم کاشان بنام میرزا محمود قمصری (متوفی بسال ۱۲۷۴ هجری قمری ۱۸۵۷ میلادی) در باب حاج میرزا حسن نائینی

می نویسد: «در ایام صباوت که در کاشان بسر می بردم اغلب می شنیدم که شخصی در شهر نائین مردم را بقرب ظهور موعود بشارت می دهد و هرکه با او ملاقات می کند خواه از دانشمندان باشد یا از ارباب مناصب و یا از عوام از گفته های او متأثر شده پشت پا دنیا می زند. پس از چندی در صدد بر آمدم که این مسأله را شخصاً تحقیق نمایم. بدون آنکه به برادران خود اطلاع بدهم بنائین سفر کرده حاجی حسن را ملاقات نمودم و آنچه را در باره او شنیده بودم رسیدگی کرده بشارت قرب ظهور موعود را بگوش خود از او شنیدم. مشارالیه گفتار مؤثری داشت که حکایت از نورانیت قلب و اشتعال او می نمود (۲۹).

۱۱ - میرزا جعفر منجم تبریزی : معین السلطنة تبریزی در تاریخ (خطی) خود ذکری از میرزا جعفر منجم تبریزی نموده و می گوید که وی از قرب ظهور موعود خبر داده بود و پس از ظهور حضرت باب می گفت که امر این سید جوان عالمگیر خواهد شد. معین السلطنة همچنین به احوال پیرمردی تبریزی اشاره می کند که در کوچه و بازار شهر تبریز می گشت و با کسی سخن نمی گفت و بهرکجا می رسید بر در و دیوار می نوشت (ظ ۱۲۶۰) که مرادش تاریخ ظهور موعود در سال ۱۲۶۰ بود. معین السلطنة خط پیرمرد مذکور را در کنار محراب مسجد جامع تبریز دیده بود.

بهرحال از این نفوس بزرگوار بسیار بوده اند که بقرب ظهور موعود بشارت داده اند ولی همانطور که حضرت باب در کتاب دلائل سبعة اشاره می فرمایند این اخبار و بشارات دلائل انحصاری حقانیت ظهور جدید محسوب نمی شوند و تنها اقتراناتی هستند برای سکون قلب اهل تحقیق.

۱۲ - جناب شیخ احمد احسانی : اما جناب شیخ احمد ستاره درخشان عالم اسلام و فخر جهان شیعی مذهببان است. ذکر حالات و مقامات روحانی آن جناب و جناب سید کاظم رشتی در الواح مبارکه طلعات مقدسه بهائیه و متون کتب تاریخی عصر قاجار و آثار

پژوهشگران قرن بیستم در شرق و غرب عالم بتفصیل آمده است. حضرت بهاء الله در خصوص این دو نفس بزرگوار می فرمایند: «از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق. بعد از خاتم انبیاء و ائمه طاهرین دو نفس بحق واصل و به طراز آگاهی مزین، مرحوم شیخ و سید علیهما بهاء الله الابهی، و تأیید بر سید بشر آن دو نفس نمودند. انا کنا معهما و سمعنا منهما مالا اطلع به الا الله العلیم الخبیر. بشرافت آن دو نفس نفوس بشر شین توجه نمودند و به مطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند و این از فضل آن دو وجود مبارک بود. یشهد بذلک کلّ منصف بصیر» (۳۰). و نیز در باب مقامات شیخ و سید می فرمایند: «... فخر احمد در آنست که به بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل امانت گشت. این مقام بسیار عظیم است. یکفیه و رب العالمین ... مقام حضرت شیخ و مرفوع سید علیهما بهاء الله و عنایاته بسیار عظیم است. وقتی از اوقات این کلمه مبارکه از معدن حکمت الهی ظاهر. فرمودند یا عبد حاضر حضرت احمد و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع و باخبر و نظر ب جذب قلوب بعضی بیانات فرموده اند و مقصود تقرّب ناس بوده که شاید به کلمه حق فائز شوند چنانچه فائز شدند. نفوسی که اول بشریعه الهی وارد گشتند آن حزب بوده و این فقره گواه است بر آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمی که به آن متمسک بوده اند ...» (۳۱). در کتاب ایقان (صفحه ۵۱) با عبارات «نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما» آن دو نفس جلیل را بعنوان دو مبشر ظهور بدیع توصیف فرموده اند و در لوح قناع از شیخ احسانی بعنوان «شیخ اجل افضل»، «ظهرالاسلام و کعبه الانام» و «سراج العلم بین العالمین» یاد فرموده اند (۳۲). حضرت باب نیز علاوه بر نزول زیارتنامه بجهت آن دو نفس جلیل در آثار مبارکه خویش و از جمله بیان فارسی (باب دوم از واحد هشتم)، تفسیر سوره کوثر، دلائل سبعة، شرح دعاء زمان غیبت و صحیفه عدلیه از شیخ (و نیز سید) تجلیل فرموده اند. حضرت عبدالبهاء از وی از جمله بعنوان «شمع انجمن رحمانی حضرت شیخ مرحوم احسانی»

(۳۳). و حضرت ولی‌امرالله با عبارت «شیخ اجل احسانی کوکب درّی صبح هدی» (۳۴) یاد فرموده‌اند. تجلیل از جناب شیخ و جناب سید در آثار حروف حیّ و دیگر اصحاب حضرت باب خود داستان درازی است. جناب طاهره نیز به آن دو نفس جلیل عنوان «نوران نیران» داده است (۳۵). روحانیت عجیب و فضل و کمال جناب شیخ احمد احسانی کثیری از علماء شیعی ایران، عراق و هندوستان را مجذوب و برای پذیرش ظهور موعود آماده کرده است.

در خصوص شرح حیات شیخ منابع متعدده بزبانهای فارسی و عربی و دیگر زبانها موجود است که همگی حاوی اعتراف به مقامات روحانی و علمی آن جناب است. شاید موثّق‌ترین منبع احوال شیخ زندگینامه‌ای باشد که خود بخواش پسرش شیخ محمد تقی به عربی نگاشته است و حاوی نکاتی دقیق در باب ایّام اولیّه حیات اوست (۳۶). شیخ عبدالله فرزند دیگر شیخ نیز رساله‌ای به عربی در باب احوال پدر خویش نگاشته که به فارسی ترجمه شده و به طبع رسیده است (۳۷). در برخی از آثار جناب سید کاظم رشتی باختصار و در کتاب دلیل المتحیرین آن جناب بتفصیل بیشتر به احوال شیخ احسانی اشارت شده است (۳۸).

جناب شیخ احمد احسانی در سال ۱۱۶۶ هجری قمری (۱۷۵۲ میلادی) در قریه مُطیرفی MUTAYRAFI از بخش احساء واقع در جزیره بحرین تولّد یافت (۳۹). اجداد دور شیخ سنی و بادیه‌نشین بودند ولکن جدّ چهارم او (داغرین رمضان) مذهب شیعی را پذیرفت و در احساء مقیم گشت. در ترجمه فارسی رساله شیخ عبدالله در باب دوران کودکی شیخ احسانی چنین مذکور است: «شیخ احمد چون سنّش به پنج رسید از خواندن قرآن فارغ گردید. از این پس همیشه اوقات متفکر و متذکر بود و می‌گفت که هنگام معاشرت با کودکان تنها تنم در میان بلهو و لعب مشغول بود و در هر امری که محتاج به نظر و تدبّر بود بر همه مقدّم بودم و بر همه سبقت می‌جستم و چون تنها می‌شدم در عمارات ویرانه و اوضاع زمانه نظر می‌کردم و عبرت

می‌گرفتم و با خود می‌گفتم چه شدند ساکنان اینها و کجایند آبادکنندگان آنها و بیاد ایشان می‌افتادم و می‌گریستم و مرا با این خردسالی عادت بر این جاری بود و نیز می‌گفت که قریه‌ای که مسکن ما آنجا قرار داشت اهلش را بملاهی و معاصی حرصی تمام بود و در میان ایشان احدی نبود که امر بمعروف و نهی از منکر نماید. و مردم آنجا چیزی از احکام نمی‌دانستند و چنان بلهو و لعب مشغول و حریص بودند که آلات لهو و لعب خویش را بر در خانه می‌آویختند و بدانها بر یکدیگر تفاخر می‌نمودند. و ایشان را انجمن‌های خاص بود که همگی آنجا جمع شده مشغول بانواع ملاهی و اقسام مناهی می‌شدند و از طبل و مزمار و رباب و عود و تار و انواع سرود هیچ‌یک را فروگذار نمی‌نمودند و من چون بر مجالس ایشان می‌گذشتم در گوشه‌ای با اطفال می‌نشستم. تنم در میان تنها بود و روح متعلق به عالم بالا. چون تنها می‌شدم خلوتی گزیده و بفکرت فرو می‌رفتم و بحال خویش می‌گریستم و نفس خود را بر معاشرت و مجاورت ایشان ملامت می‌کردم. و گاهی می‌شد که می‌خواستم خود را هلاک نمایم با آنکه نمی‌دانستم این اعمال حرام است یا حلال. پیوسته تفکر می‌نمودم که خداوند این خلق را عبث و لغو و محض لهو و لعب نیافریده و به عقل خویش می‌فهمیدم که باید از خلقت اراده‌ای فرموده باشد. لیکن هرچه تفکر می‌کردم غایت ایجاد و علت این بنیاد را نمی‌فهمیدم. سینه‌ام تنگ می‌شد و همواره در اوضاع دنیا فکر می‌کردم و عبرت می‌گرفتم و از معاشرت جهال با وصف خردسالی نفرت داشتم و خلوتی گزیده بحال خویش مشغول می‌گشتم». از دوران کودکی استعداد، هوش و حافظه شیخ زبانزد عموم بود. از آغاز کودکی با عقاید فرق مختلف آشنائی یافت و پس از تحصیل مقدمات در موطن خویش در حدود بیست سالگی به عتبات شتافت و در آنجا نزد استادان مسلم زمان تلمذ نمود و از شش تن از ایشان از جمله سید محمد مهدی طباطبائی معروف به بحرالعلوم اجازت اجتهاد یافت. شیخ احمد علاوه بر رشته‌های مختلف معارف اسلامی با علوم ریاضی،

پزشکی، نجوم، هندسه و هنر موسیقی آشنا بود (۴۰). سالها در موطن خویش اقامت نمود و به مطالعه و تفکر و دعا و مناجات و نیز افاضه پرداخت پس از هجوم وهابیان به احساء آن سرزمین را ترک نمود (۱۲۱۲ هجری قمری برابر با ۱۷۹۷ میلادی) و باقی عمر را در سرزمین ایران و یا در عتبات عالیات گذراند و شهرتی کسب کرد که کمتر عالمی را نصیب شد و نیز محسود برخی از کوتاه نظران گشت. کمالات شیخ و مقامات روحانی او بحدّی بود که سلطان قاجار فتحعلی شاه را نیز مجذوب نمود و تقاضای دیدار شیخ کرد و شیخ به طهران شتافت و با وی دیدار نمود. در یزد، اصفهان، شیراز، کرمانشاه، مشهد خراسان و حتی قزوین و در بسیاری از دیگر دیار ایران و شام و عراق از وی بگرمی استقبال و از محضرش استفاده نمودند. ولکن ملامحمد تقی برغانی عموی جناب طاهره بتکفیر پرداخت و غوغائی پیا خاست و برخی از دیگر مجتهدان نیز بنای تکفیر نهادند (۴۱). شیخ در اواخر حیات در اصفهان اقامت نمود و پس از یک سال به کریلا شتافت و از آنجا و از طریق بغداد و شام عازم حجاز گردید. در راه بیمار شد و بیماریش روز بروز شدّت یافت تا در سال ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) نزدیک مدینه صعود فرمود. جسدش به آن شهر منتقل و در قبرستان بقیع نزدیک مرقد رسول اکرم مدفون گشت. عمر شیخ در هنگام رحلت حدود هفتاد و پنج سال بود.

تالیفات شیخ احسانی در مدتی قریب به پنجاه و پنج سال یقیناً از یکصد کتاب و رساله افزون بوده ولکن بخشی از آن بر اثر حوادث گوناگون از بین رفته است. صاحب کتاب الفهرست ... باستناد فهرست موجود از سید رشتی و نیز فهرست محمد طاهر کرمانی تالیفات شیخ را ۱۳۲ مجلد می داند (جلد نخست، صفحه ۱۲۵). تاریخ تالیف غالب آثار شیخ بطور دقیق معلوم نیست. اکثر آثار وی حاوی پاسخ سؤالات افراد است و ناظر به یک موضوع خاص نیست بل راجع است به موضوعات متعدّد در زمینه معارف اسلامی. پاره ای از آثار شیخ تفسیر سور قرآن شریف و احادیث اسلامی و یا شرحی است بر آثار



افرادی چون ملاصدرا، ملامحسن فیض کاشانی و علامه حلی. کتبی که در پاسخ اهل علم مرقوم نموده آکنده از لغات و مصطلحات مشکله است و آنجا که بجهت عامه مردم می نویسد لحن کلام روشن و ساده است. برخی از مهم ترین آثار شیخ عبارتند از:

نخست - فوائد : این کتاب در حدود سال ۱۲۱۱ هجری قمری (۱۷۹۶ میلادی) در یزد تألیف شده و شامل دوازده فائده (فصل) و حاوی مباحث مربوط به الوهیت و انواع وجود است. شیخ احسانی در سال ۱۲۳۳ هجری قمری (۱۸۱۷ میلادی) شرحی بر مصطلحات کتاب مذکور در هفت فائده (فصل) نوشته که جمعاً با اصل کتاب نخستین بار در سال ۱۲۵۴ هجری قمری (۱۸۳۸ میلادی) با چاپ سنگی در تبریز انتشار یافته است. این کتاب در سالهای بعد نیز چندبار بطبع رسیده است.

دوم - شرح الزیارة : کتاب شرح الزیارة الجامعه در حدود ۱۲۳۰ هجری قمری (۱۸۱۴ میلادی) تألیف شده و تفسیر زیارت جامع است. جامع نام یکی از معروفترین و مهم ترین زیارتنامه های عمومی شیعی است که بجهت عموم ائمه و در همه اماکن متبرکه شیعی زیارت می شود و بر آن شروح و تفاسیر متعدّد نوشته شده است. این زیارتنامه منسوب به حضرت امام علی نقی و از جمله در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی مندرج است. شیخ احسانی در کتاب شرح الزیارة با درج متن زیارت جامع به خواهش سید قاسم حسینی اشکوری گیلانی آن را عبارت به عبارت تفسیر می کند و بتوضیح دقائق مندرج در آن می پردازد. این کتاب نخستین بار با چاپ سنگی در سال ۱۲۶۷ قمری در تبریز انتشار یافته است. جناب سید کاظم رشتی بخشهایی از کتاب شرح الزیارة را بفارسی ترجمه کرده است.

سوم - شرح عرشیه : شرحی است بر کتاب عرشیه صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا در دو مجلد که به خواهش ملامشهد شبستری در کرمانشاه در فاصله سالهای ۳۶ - ۱۲۳۴ هجری قمری (۲۰ - ۱۸۱۸ میلادی) و در باب مبدأ و معاد نوشته شده است. شرح



عرشیه از جمله در سال ۱۲۷۹ هجری قمری (۱۸۶۳ میلادی) انتشار یافته است.

چهارم - شرح مشاعر : شرح کتاب مشاعر ملاحظه در مسائل فلسفی مربوط به حقیقت وجود است که بخواهدش ملاحظه شبستری در سال ۱۲۳۴ هجری قمری (۱۸۱۸ میلادی) نوشته شده و از جمله در سال ۱۲۵۵ هجری قمری (۱۸۳۹ میلادی) در تبریز انتشار یافته است.

پنجم - شرح تبصره : از آثار نخستین شیخ احسانی و شرحی است بر کتاب تبصرة المتعلمین علامه حلی. شیخ برای اخذ اجازه اجتهاد بخشی از این کتاب را به سید محمد مهدی بحرالعلوم ارائه نموده و مورد تقدیر فراوان او قرار گرفته است.

ششم - حیات النفس : این رساله در باب اصول دین از نظر شیعی و لزوم اعتقاد بظهور قائم موعود است. رساله مذکور در سال ۱۲۳۶ هجری قمری (۱۸۲۰ میلادی) تألیف شده و وسیله جناب سید رشتی بفارسی ترجمه گردیده است. برخی از دیگر آثار شیخ در دو مجموعه جوامع الکلم و نیز مجموعه الرسائل سید رشتی و یا باستقلال انتشار یافته است.

هفتم - رساله سلطانیه یا خاقانیه : که در پاسخ سؤالات فتحعلی شاه قاجار و در یزد نوشته شده است. صورت سؤالات شاه در نفس رساله آمده است.

هشتم - شرح رساله علمیّه : که توضیح رساله العلم ملاحظه فیض کاشانی است. این کتاب بخواهدش میرزا باقر نواب در کرمانشاه بیال ۱۲۳۰ هجری قمری (۱۸۱۴ میلادی) نوشته شده است.

نهم - رساله ملاحظه اناری : در باب هورقلیا.

دهم - رساله العصمة و الرجعة : در باب عصمت و رجعت ائمة اطهار.

یازدهم - اشعار شیخ : که غالباً بصورت مدایح و مرثی اهل بیت رسول اکرم است.

دوازدهم - رساله در جواب شيخ احمد قظيفى.

سیزدهم - شرح حروف مقطعة قرآن شريف.

چهاردهم - رساله اسرار الصلوة که به فارسى نیز ترجمه شده است. نگارنده چند ده سال پیش نسخه خطى و اصلى ترجمه فارسى این رساله را تحت عنوان رساله علمیه در صلوة و صوم در کتابخانه ملک طهران یافت. این کتاب وسیله محمود بن محمد تبریزی در سال ۱۲۳۶ هجرى قمرى (۱۸۲۰ میلادى) در شهر کرمانشاهان بفارسى ترجمه و به خط نامبرده نوشته شده است. رساله شامل دو بخش است، بخش نخست در باره صلوة و بسیار مفصل است و بخش دوم در باب صوم و مختصر است. اهميت این رساله در آن است که شيخ عقاید اصولی و اخباری را در زمینه صوم و صلوة بهم آمیخته است.

شيخ احسانى در باب اصول دین و کیفیت وصول به یقین، وجود الوهیت، جهان هستی و قیامت عقاید تازه داشت. بعبارت دیگر و گویاتر می توان گفت که مسائل مذکور را در قالبى جدید تشریح می فرمود و چنان می نمود که معارف تازه ای ارائه می کند. اصول دین باعتقاد شیعی پنج است: توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد. شيخ استدلال می نمود که عدل از صفات الهی است و صفات الهی بی شمار است و درج صفات الهی در اصول دین مفهومی ندارد. معاد نیز از تعالیم قرآن شریف است. اعتقاد به نبوت رسول اکرم مستلزم اعتقاد به قرآن مجید و در نتیجه معاد است. لذا درج معاد نیز در اصول دین ضرورى نیست. شيخ به اصل دیگری به عنوان نائبيت امام اشاره می نمود و می فرمود که اصول دین چهار است: توحید، نبوت، امامت و نائبيت امام. در باب توحید عقیده داشت که تنها عرفان افعال و آثار حق میسر است و ممکن الوجود هرگز بعرفان ذات واجب الوجود (الوهیت) فائز نمی شود. حتى مظاهر الهیه نیز از عرفان ذات حق محروم اند. وی عقیده داشت که صفات حق عین ذاتند. صفات حق قدیم اند و منفک از یکدیگر نیستند (۴۲). بعقیده شيخ وحدت وجود اعتقادى بی پایه است و اتصال و ارتباط مادى میان خالق و مخلوق

ممکن نیست و لذا با عقاید ابن عربی در این باب مخالف است و او را کافر می خواند و با عقاید ملاصدرا در باب بسیط الحقیقه نیز مخالفت می کند. شیخ می فرمود شیئی بسیط خدا است و اشیاء دیگر مرکب اند و مخلوق فعل الهی اند و خلود ندارند حال آنکه وجود حق جاودانه است. اعتقاد به بسیط الحقیقه مستلزم آنست که بگوئیم اشیاء نیز چون حق جاودانه اند و این مخالف قرآن مجید و محتوای احادیث صحیحه و عقل سلیم است (۴۳). شیخ باصالت ماهیت و وجود هر دو اعتقاد داشت و دیگر متفکران اسلامی یا به اصالت ماهیت و یا به اصالت وجود عقیده دارند و این اعتقاد شیخ در فلسفه بداعتی داشت. بعقیده شیخ چون عرفان ذات واجب الوجود بجهت ممکن الوجود میسر نیست لذا عرفان مهابط وحی او ضروری است. احدی از عباد را لیاقت نیل به مقام مظهریت الهیه نیست و انبیاء الهی برگزیدگان حق اند. انبیاء معصوم اند و این عصمت حتی پیش از اظهار رسالت در باب آنان صادق است (۴۴). به نظر شیخ مظهر الهی مدینه علم است و ائمه ابواب آن. امام نیز معصوم است حتی پیش از نیل به مقام امامت. شیخ مقام ائمه را بسیار تجلیل می نمود و آیاتی از قرآن را که ظاهراً در باب الوهیت و مظهر امر اوست بوجود ائمه تعبیر می فرمود. بدین جهت او را از غلات دانسته اند (۴۵). شیخ عقیده داشت که پس از قبول وجود حضرت الوهیت و عرفان مظهر احدیت و مقام امامت هر شیعی مؤمن صالح باید از مقام رکن رابع که واسطه است میان امام و مؤمنین واقف شود. مقام رکن رابع که به حقیقت «شیعه کامل» است در هر عصر دون مقام امام است ولی در میان مؤمنان اعظم مقام است.

شیخ نه اصولی بود و نه اخباری بل باعتباری جمع میان دو عقیدت نمود. چون اخباریان به احادیث مقام رسالت و امامان عقیده فراوان داشت ولکن در ادراک این احادیث میزان عقل را دخالت بسیار می داد و آنچه را عقل باور نداشت از احادیث صحیحه و از حقایق شرع نمی شناخت. در عرفان و تصوف نیز باصطلاح جمع میان طریقت و

شریعت نمود و بقول صاحب کتاب بستان السیاحة عارف بود در میان علماء و عالم بود در میان عرفاء. شیخ با شیوه‌ای بدیع مصالحه عقل و وحی را مطرح نمود و عقیده داشت که متشابهات قرآن را باید با استناد به آیات محکمت و بر پایه استدلال عقلی تفسیر نمود. بعقیده شیخ هرچه بدرستیش عقل حکم نکند قابل اثبات نیست و لذا شرع باید با عقل تطبیق کند. مشرب شیخ در باب قیامت و معراج با دیگر علمای شیعی عصر تفاوت داشت. از آثار او مستفاد می‌شود که قیامت در عالم مثال است. به عبارت دیگر قیامت با جسد مثالی است. عالم مثال یا عالم هورقلیا عالمی است میان عالم روح و عالم جسد. جسد هورقلیانی لطیف‌تر از جسم و غلیظ‌تر از روح است (۴۶). اصطلاح جسد مثالی و هورقلیا از جمله در آثار شیخ اشراق، شهر زوری، قطب‌الدین شیرازی و شیخ بهانی از پیش مذکور شده است (۴۷) و شیخ احسانی به آن مفاهیمی جدید نیز داده است. معراج رسول‌الله بعقیده شیخ با همین جسد هورقلیانی بوده و قائم موعود نیز با همین جسد در غیبت بسر می‌برد. به اعتقاد شیخ مراد از قیامت ظهور قائم موعود است و جنت و نار نیز ایمان و یا اعراض از او و صراط تعالیم اوست (۴۸). بدین ترتیب شیخ راه را برای ایمان به حضرت موعود در حدّ امکان هموار نموده است. شیخ آیات قرآن شریف را در باب خلقت آسمان و زمین در شش روز به شش ظهور تعبیر می‌نمود (۴۹).

شیخ در تألیفات خویش بقرب ظهور قائم موعود به تلویح بشارت داد و روایت معروف «وفی سنة السّتين یظهر امره و یعلو ذکره» را در آثار خویش مندرج ساخت که تصریح است بر ظهور موعود در سنة شصت (۵۰). حضرت بهاء‌الله در خاتمه لوح قناع بشارات شیخ را در باب ظهور جدید مندرج و از حاج محمد کریم خان کرمانی (مخاطب لوح) در مقام مباحثه و اقتراح تفسیر آن را طلب کرده‌اند (۵۱). اصل بشارت شیخ در آخر کتاب شرح الفوائد او آمده است. در بشارت مذکور شیخ احسانی در توضیح حرف «واو» به شش ظهور قبل

(و = شش) ظهور قائم موعود (الف) و ظهور حضرت بهاء الله (ستة) دوم بعثت عظمت ظهور) اشارت کرده است. حضرت بهاء الله در لوح جناب ملا احمد حصاری می فرمایند: «ستة اولیه اشاره بسموات کور قبل است که در ستة ایام خلق شده. قد مضت ای طویت بالالف القائمة الّتی هی النّقطة ثم ارتفعت ستة اخرى بظهور اسمی الابهی». بشارتی مشابه بشارت مذکور نیز از شیخ (در رساله رشتیه) مندرج است. در تاریخ نبیل زرنندی در باب مسافرت شیخ احسانی به شیراز مذکور است: «از راه خلیج فارس عازم شیراز گردید یعنی سرزمینی که گنج خداوندی در آن پنهان و پس از چندی مقدر شده بود که از آن دیار ندای مظهر پروردگار بلند شود و خلق را بامر جدید دعوت کند. در شیراز به مسجد جمعه که از حیث هیئت و شکل بخانه کعبه شباهت داشت می رفت و چون وارد آن مسجد می شد می گفت راستی خانه خدا را علاماتی مخصوصه است که جز صاحب نظران بدان پی نبرند. من معتقدم کسی که این مسجد را ساخته ملهم بوده است. بقدری در وصف شیراز سخن سرائی کرد که سامعین متعجب شدند. هرچند مسجد را بچشم خود می دیدند ولی چون از حقیقت او بی خبر بودند از گفتار شیخ و آن همه تعریف و تمجید او عجب می کردند. شیخ به آنها می فرمود تعجب نکنید بزودی سر سخنان من برای شما ظاهر خواهد شد. بعضی از شما آن روز را خواهید دید و به لقای دوره ای که انبیای قبل آرزوی آن را داشتند و به مقصود نرسیدند مشرف خواهید شد. دانشمندان چون بجلالت مقام شیخ معترف بودند نفهمیدن کلمات او را از قصور ادراک خویش می دانستند». (۵۲) نبیل زرنندی در موضع دیگر از تاریخ خویش تصریح می کند که شیخ از تولد موعود عالمیان، حضرت بهاء الله، در طهران نیز آگاه بوده است (۵۳). بگفته نبیل زرنندی شیخ احسانی حتی به رمز به اسامی دو ظهور اشارت می فرمود و فوت فرزندش علی را فدیة برای ظهور علی محمد (حضرت باب) می شمرد (۵۴). و نیز نبیل زرنندی در تاریخ خویش بنقل بیان شیخ احسانی در پاسخ به نامه و پرسش سید کاظم رشتی و در باب

موعود پرداخته است که می فرماید : «ستعلمن نبأه بعد حین» (۵۵).  
مراد از بعد حین سنه تسع و ظهور خفی حضرت بهاء الله در سجن  
طهران است (حین = ۶۸) (۵۶).

در آثار حضرت بهاء الله و حضرت باب به بشارت شیخ در  
خصوص سنه بعد حین بکرات اشارت شده است (از جمله در دلائل  
سبعه، توقیع محمد شاه و لوح شیخ نجفی). حضرت عبدالبهاء در  
توضیح بشارت شیخ می فرمایند: «حضرت نور بهشتی جناب حاجی  
سید کاظم رشتی ... از شمع انجمن رحمانی حضرت شیخ مرحوم  
احسانی سؤال فرموده اند که مآل امری که در او هستند چیست و بچه  
انجامد. حضرت شیخ در جواب مرقوم فرموده اند و در کتب و رسائل  
در دست شیخیه مذکور است که لابد لهذا الامر من مقرّ و لکلّ نبأ  
من مستقرّ و لا يجوز الجواب بالتعيين و ستعلمن نبأه بعد حین.  
ملاحظه کن که بچه وضوح بیان می فرماید که مستقرّی بجهت این امر  
مقرّر لکن تعیین شخصی با اسم و رسم جائز نه. بعد می فرماید آیه  
مبارکه فرقان را ملاحظه کن که می فرماید ان هو الا ذکر للعالمین و  
ستعلمن نبأه بعد حین یعنی آن مستقرّ ذکرالله است و آنچه او خبر  
می دهد در سنه بعد شصت و هشت که مطابق عدد حین است و بعد  
حین شصت و نه است ظاهر و واضح می شود یعنی نتیجه می بخشد  
...» (۵۷). حضرت ولی امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY  
(صفحه ۹۲) بشارت شیخ احسانی را در باب سنه بعد حین نقل نموده  
و توضیحی در باره آن مرقوم فرموده اند. بهرحال شیخ در رساله العصمة  
و الرجعة به ظهور حسینی پس از ظهور قائم موعود اشاره کرده است.

حضرت باب در کتاب دلائل سبعه در باره بشارت شیخ  
می فرمایند: «ومن جمله کلماتی است که جناب ملاعبدالخالق ذکر  
نموده اند از قول مرفوع شیخ رفع الله درجته. یکی آنکه دعا کنید که  
در اوائل ظهور و رجعت نباشید که فتنه بسیار می باشد و یکی آنکه  
هرکس در سنه شصت تا شصت و هفت بماند امور غریبه مشاهده  
می نماید و کدام امر عجائب و غرائب او از نفس ظهور بالاتر است.

چنانچه خواهی بود و مشاهده عجایب دیگر را خواهی نمود که خداوند نفسی را ظاهر فرماید از برای نصرت این ظهور که آنهم بفطرت تکلم نماید بلا آنکه تعلیم گرفته باشد». حضرت بهاء الله در کتاب بدیع در باب بشارات شیخ می فرمایند: «... از شیخ احمد مرفوع علیه بهاء الله مذکور است چنانچه در سفری که بحجّ تشریف برده به حاجی محمد اسمعیل نامی ساکن در ارض صاد فرموده بودند سلام مرا به حضرت باب برسان و حضرت را به اسم مبارک ذکر فرموده بودند و مقصود جناب شیخ جز هدایت آن نفس و نفوس اخری نبوده. آن شخص بعد از کلام حضرت شیخ متحیر شده که مقصود کیست و بچه جهت این کلمه طیبه از لسان مبارک ظاهر شده تا آنکه از سفر حجّ مراجعت نموده و سنین معدوده منقضی شده و حضرت اعلی بارض صاد وارد شدند و ذکرشان مابین ناس مرتفع که شخصی پیدا شده و ادّعیای بابیت نموده آن وقت آن شخص متنبه شده که مقصود شیخ چه بوده ...» (صفحات ۲۹ - ۲۲۸). باری بشارات و توضیحات کتبی و شفاهی شیخ احسانی بحقیقت گروهی کثیر را برای پذیرش امر بدیع آماده ساخت و نخستین مؤمنان به حضرت باب چنانکه در متن تاریخ حاضر خواهد آمد از جماعت شیخیّه بودند.

۱۳ - جناب سید کاظم رشتی: جناب سید محمد کاظم فرزند سید محمد قاسم (۵۸) تاجر گیلانی (۵۹) در حدود سال ۱۲۰۹ هجری قمری (۱۷۹۴ میلادی) در شهر رشت تولّد یافت. نبیل زرنندی می نویسد: «در سال ۱۲۳۱ هجری قمری (۱۶ - ۱۸۱۵ میلادی) که سنّ سید کاظم به بیست و دو سال رسیده بود اقوام و خویشان خود را ترک گفته از گیلان عازم محضر شیخ احسانی که مردم را بقرب ظهور الهی مژده می داد گردید» (۶۰). اینکه نبیل زرنندی می نویسد جناب سید در سال ۱۲۵۹ هجری قمری (۱۸۴۳ میلادی) در شصت سالگی صعود نموده (۶۱) ظاهراً سهو قلم است و پنجاه سالگی درست بنظر می رسد (۶۲). اجداد سید در مدینه می زیسته اند و سید احمد پدر بزرگ او به سرزمین گیلان کوچیده و در رشت مقیم شده است. در آنجا



سید قاسم و سپس پسرش سید کاظم تولد یافته‌اند (۶۳). سید کاظم دوران کودکی و نوجوانی را در زادگاه خویش بتحصیل مقدمات معارف اسلامی گذراند. هوش سرشار و ادراک عالی و حافظه کم‌نظیر سید در همان اوقات موجب شگفتی بستگان و آشنایان بود. در یازده سالگی قرآن شریف را حفظ کرده بود. در هجده سالگی تفسیری بر آیه‌الکرسی قرآن مجید نوشت که دانشمندان زمان را بشگفتی واداشت (۶۴). سید کاظم پس از مدت‌ها ریاضت و اعتکاف بر اثر رؤیائی که دیده بود عازم محضر شیخ احسانی گردید (۶۵) و در جرگه شاگردان او درآمد و از همان زمان روابط عمیق روحانی میانشان پدید گشت. شیخ احسانی سید کاظم را «ولدی» (فرزندم) می‌خواند و بدو اطمینان فراوان داشت. برخی گفته‌اند که سید نزد استادان دیگر نیز تلمذ نموده و از آنان اجازت اجتهاد گرفته‌است (۶۶). اگرچه سید رشتی نیز بدین اخذ اجازه اشاره کرده‌است (۶۷) ولیکن احتمالاً سید در محضر آنان حاضر نشده و بصرف فضل و احاطه بی‌نظیر از آنان اجازه اجتهاد گرفته‌است. بهر حال مرشد روحانی و معلم حقیقی سید، شیخ احسانی بوده و این حقیقتی است که آثار سید و متون کتب تاریخی بدان تصریح دارد. سید یک روزه ره صد ساله رفت و در معارف شیخ تبحر کامل یافت و شیخ شاگردان خویش را بدو سپرده از یزد به خراسان عزیمت نمود (۶۸). سرانجام سید رشتی به امر شیخ احسانی ساکن کربلا گشت و به نشر معارف شیخ پرداخت. بگفته نبیل زرنندی شیخ در اواخر حیات و بهنگام عزیمت از کربلا برای زیارت مکه و مدینه «... پیش از آنکه از کربلا خارج شود سید کاظم را جانشین خویش مقرر داشت و با اسرار خویش همدم و همراز ساخت و او را به هدایت نفوس ... سفارش کرد. سید کاظم می‌خواست که با شیخ تا نجف همراه باشد ولی شیخ اجازه نداد و در هنگام وداع به او فرمود ... برآستی می‌گویم ساعت نزدیک است. همان ساعتی که من از خدا درخواست کردم که در آن وقت نباشم عنقریب خواهد رسید. من خواستم که نباشم زیرا امتحانات الهی در آن ساعت بسیار عظیم است ...» (۶۹). اگر شیخ رسماً نیز سید را وصی



خویش نمی ساخت در میان جماعت شیخیّه مسلم بود که پس از شیخ احسانی یگانه نفسی که لیاقت وصایت آن جناب را دارد سید رشتی است. بهر حال پس از درگذشت شیخ احسانی جرأت و جسارت فقهای اصولی و بالاسری (۷۰) در ردّ عقاید او بسیار افزایش یافت و مجالس مشورت و مناظره و مباحثه با حضور آنان تشکیل شد و در زمینه عقاید شیخ و سید خصوصاً در باب رجعت، قیامت، معراج و مقامات امامت و بایّت مذاکرات مفصله بعمل آمد. ملامحمد جعفر استرآبادی، ملا آقای دربندی و نیز شیخ محمد حسن نجفی (صاحب کتاب جواهر الکلام) رسماً شیخیّه را تکفیر نمودند (۷۱). علمای بالاسری از سید محمدباقر شفتی نیز خواستند که فتوای تکفیر دهد. این بود که سید رشتی ملاحسین بشرونی را برای مذاکره با شفتی به اصفهان فرستاد و نتیجه آن مأموریت درخشان بود زیرا غلبه ملاحسین بر سید شفتی در استدلال و اثبات صحت عقاید شیخ و سید مجتهد مذکور را از صدور فتوای تکفیر بازداشت و ما بدین واقعه بتفصیل بیشتر ضمن بیان شرح حیات جناب ملاحسین اشاره خواهیم کرد.

سید رشتی با وجود مخالفت بسیاری از مجتهدین اصولی از حمایت گروهی از علماء متقی و متبحر شیعی برخوردار بود. پس از درگذشت شیخ احسانی هجده سال به نشر عقاید آن جناب اشتغال داشت. به مکتب شیخی شکل داد و اگرچه بجهت عامه مردم و کج فهمان اصول حکمت را چون شیخ بنهایت درجه رعایت می نمود ولیکن برای اهل حقیقت و انصاف و صاحبان بسیاری از نکات مبهم در شرع اسلام را توضیح فرمود. به تألیف رسالات متعدده پرداخت و با دشمنان مکتب شیخی مناظرات و مباحثات بسیار کرد. غالب این مباحثات در دیوان الرشتی (کتابخانه سید رشتی) انجام می یافت (۷۲). سید کاظم در وصیت نامه خود جانشینی معین نکرده است (۷۳). بشرحی که قریباً خواهد آمد سید جماعت شیخیّه را بقرب ظهور موعود بشارت می داده و زمان ظهور آن حضرت را بشانی نزدیک می دیده که تنصیص بر وصایت را ضروری نمی دانسته است. از اسناد تاریخی موجود مستفاد

می‌شود که سید جمیع شاگردان خویش را برای یافتن و عرفان موعود بتفرق امر فرموده و در عمل نیز غالب آنان برای شناخت حضرت موعود خصوصاً راهی سرزمین ایران شده‌اند. باری جناب سید کاظم در روز نهم ماه ذوالحجّه (روز عرفه) ۱۲۵۹ هجری قمری (۱۸۴۳ میلادی) در کربلا درگذشت (۷۴). مرقدش در رواق حرم حضرت امام حسین است. از سید کاظم یک دختر و دو پسر (بنامهای سید احمد و سید حسن) باقی ماندند. دختر سید کاظم همسر رضاقلی خان سرتیپ (پسر سلیمان خان افشار از مقامات نظامی معروف عهد محمد شاه) بود. رضاقلی خان بشرحی که در متن این کتاب آمده به حضرت باب مؤمن شده است. همسر سید کاظم نیز (که اصلاً شیرازی بوده) تا یک سال پس از درگذشت سید زنده بوده و از ارادت کیشان جناب طاهره گشته و به امر بدیع مؤمن شده است.

تالیفات سید رشتی به عربی و فارسی است و غالباً حاوی پاسخ به پرسش‌های علمای شیخی و سائلین از علمای شیعی غیر شیخی، برخی از حکام و شخصیت‌های اداری است. لحن سید گاه بسیار پیچیده و آکنده از مصطلحات مشکله است. وی بی‌نهایت متأثر از آثار شیخ احسانی است و دائماً در اثبات نظریات خود به آنها استناد می‌کند. چنانکه از پیش مذکور گردید سید رشتی چند رساله از آثار شیخ احسانی را به فارسی ترجمه کرده است. آثار سید در زمینه‌های متنوع ولی مربوط به مسائل روحانی و دینی چون فلسفه خلقت، الوهیت، قیامت، عرفان انبیاء، توضیح مسائل فقهی و تفسیر آیات قرآن و احادیث مرویه از رسول اکرم و ائمه اطهار است. پروفیسور براون BROWNE تالیفات سید رشتی را از کوچک و بزرگ سیصد اثر می‌داند (۷۵). محمد علی مدرّس در کتاب ریحانة الادب (جلد دوم، صفحات ۳۰۹ - ۳۰۸) آثار سید را بالغ بر یکصد و پنجاه دانسته است. صاحب روضات الجنّات نیز همین رقم را ذکر می‌کند و تصریح می‌نماید که در این باب از کتاب دلیل المتحیرین سید مدد گرفته است. ابوالقاسم ابراهیمی در کتاب فهرست ... آثار سید را قریب

یکصد و هفتاد کتاب و رساله می‌داند (جلد دوم ، صفحه ۲۸۵ و بعد). خود سید در کتاب دلیل المتحیرین (صفحات ۶۸ - ۱۴۴) یکصد و سی و هشت اثر از تألیفات خویش را باختصار معرفی می‌کند. این خود می‌رساند که آثار سید تا پایان حیات بیش از این رقم بوده است. برخی از مهم‌ترین آثار سید عبارتند از:

نخست - شرح القصیده : که توضیحی است بر قصیده لامیه عبدالباقی افندی موصلی. علیرضا پاشا والی بغداد پرده زرینف گرانبهانی را از مدینه به کاظمین آورد. عبدالباقی افندی (۱۸۶۲ - ۱۷۸۹) که از شعراء و نویسندگان مشهور عرب بود قصیده‌ای لامیه در مدح حضرت امام موسی کاظم و این کار خیر پاشا بساخت. علیرضاپاشا از سید رشتی درخواست کرد که شرحی بر قصیده مذکور بنویسد. سید ضمن شرح قصیده عبدالباقی افندی مقاصد عالیة روحانیة خویش را تشریح نمود. عبدالباقی افندی بعدها به حضرت عبدالبهاء عرض کرده است که من گوینده این قصیده‌ام ولکن شرحی را که سید بر آن نوشته است نمی‌فهمم (۷۶). کتاب شرح القصیده از اهم و آخرین آثار سید رشتی است. این کتاب که در سال ۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۱ میلادی) تألیف شده حاوی نکات دقیقه‌ای در باب معتقدات شیخیه و اشارات و بشارات مربوط به آینده است. نسخه‌ای از این کتاب با چاپ سنگی در سال ۱۲۷۲ هجری قمری (۱۸۵۵ میلادی) در تبریز انتشار یافته است.

دوم - شرح خطبه طتنجیه : شرحی است مفصل بر خطبه طتنجیه منسوب به حضرت علی علیه‌سلام الله (۷۷). سید رشتی عبارات خطبه را یک یک نقل و تفسیر نموده است. این کتاب حاوی نکات دقیقه‌ای از معتقدات شیخیه در باب خلقت و قیامت است. نسخه‌ای از این کتاب با چاپ سنگی در سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) در تبریز انتشار یافته است.

سوم - دلیل المتحیرین : این کتاب حاوی شرحی در باب عقاید شیخیه و پاسخ به ایرادات مخالفان از شیعی مذهبان است. در

این کتاب همچنین سید رشتی به بیان شرح احوال شیخ احسانی پرداخته و فهرستی از کتب او بدست می دهد. فهرستی از آثار خویش نیز در این کتاب ارائه کرده است. کتاب مذکور چند بار از جمله در طهران و نجف بطبع رسیده و وسیله یکی از شاگردان سید رشتی به فارسی ترجمه شده است.

چهارم - لوامع الحسینیة : متنی است فلسفی در باب وجود و انواع آن. نسخه ای از این کتاب با چاپ سنگی در سال ۱۲۷۱ هجری قمری (۱۸۵۴ میلادی) در تبریز انتشار یافته است.

پنجم - رساله تفسیر آیه الکرسی.

ششم - حجة البالغه و المحجة الدامغه

هفتم - مقامات العارفين

هشتم - اسرار العبادات

نهم - کتاب اسرارالحج

دهم - رساله اسم اعظم

یازدهم - رساله سلوک

دوازدهم - مطالع الانوار

جناب سید کاظم رشتی عمیقاً از معتقدات جناب شیخ احمد احسانی تأثر یافته و به حقیقت سید همان تعالیم شیخ را ترویج نموده است. باید در نظر داشت که گاه سید حقائق را صریح تر و روشن تر از شیخ بیان کرده و گاه در موارد خاص بیش از شیخ حکمت کرده است. بدیهی است نکات دقیق مربوط به الوهیت، عالم وجود، مظاهر الهیه و حضرت موعود اصولاً در آثار عربی سید بتصریح و یا بتلویح مطرح گشته است و آثار فارسی او غالباً برای عامه و یا نفوسی بوده که مقامات علمی و یا عرفانی آنان در حدی نبوده که از آثار مشکله سید استفاده نمایند. نمونه آثار ساده تر سید دو رساله به فارسی است که در مجموعه شماره چهار (شامل رساله اصول عقاید و رساله در جواب محمد رضا میرزا) وسیله دارالآثار ملی بهائیان ایران به تعدادی محدود تکثیر گشته است (۷۸).

در اینجا با استناد به محتوای مجموعه مذکور خلاصه برخی از عقاید سید را بیان می‌کنیم. جناب سید نیز چون جناب شیخ عقیده داشت که ادراک ذات حق ممکن نیست و حق منقطع وجدانی است. معرفت حق معرفت ذات نیست بل معرفت افعال و آثار است (اصول عقاید. صفحات ۲۲ - ۸). صفات ثبوتی حق عین ذات است و انفکاک از حق ندارد و اصولاً کمال توحید نفی صفات از حق است (اصول عقاید. صفحه ۳۷). خلق اشیاء بواسطه مشیت است و مشیت در نفس خود حادث است (اصول عقاید. صفحات ۴۱ - ۳۹). در وجود شر نیست (اصول عقاید. صفحه ۶۹). مظاهر الهیه هرگز مرتکب گناه نمی‌شوند چه پیش از بعثت باشد و یا پس از آن (اصول عقاید. صفحات ۵۰ - ۱۴۳). عالم تکوین و عالم تشریح در حکم واحد است. بل عالم تشریح روح عالم تکوین است. امام و یا وصی رسول اکرم باید با نصّ معین گردد نه با مشورت امت (اصول عقاید. صفحه ۱۶۲ و بعد). در این مجموعه اگر چه عقاید مکتب شیخی در باب غیبت قائم موعود و معاد، موضوع معراج و خاتمیت رسول اکرم با رعایت نهایت حکمت بجهت عامه تشریح و ظاهراً همان عقاید شیعی اثناعشری تکرار شده ولکن گاه به حقایق و نکات ظریفه‌ای نیز به تلویح اشارت گشته است. برای مثال در بحث خاتمیت مراد از آن نسخ شرایع گذشته بیان شده و به تکامل دین و وجود هزاران حضرت آدم در تاریخ عالم اشاره گردیده است (اصول عقاید. صفحات ۶۱ - ۱۵۹ و رساله محمد رضا میرزا صفحه ۲۳۰). بهر حال در آثار مهمه سید (که غالباً به عربی است) به بسیاری از دقائق مربوط به لزوم عرفان رکن رابع (باب) در هر عصر، وجود جسد هورقلیائی، بقاء نفس ناطقه، اهمیت تطبیق عقل و شرع و عدم تعطیل فیض الهی با نهایت حکمت اشارت شده است. اما موضوع قرب ظهور موعود نکته ایست که جناب سید کمتر در آثار کتبی و غالباً به نوع شفاهی به اصحاب خویش القاء فرموده است. سید در کتاب شرح القصیده به پایان دور «ظواهر» در آخر قرن دوازدهم و افتتاح دور «بواطن» و نیز ظهور موعود در قرن

سیزدهم با حکمت اشاره کرده است (۷۹). در آغاز همین کتاب (صفحة دوم) است که به نام موعود با نهایت حکمت اشارت نموده است (۸۰). تصریح شفاهی سید رشتی بقرب ظهور موعود نزد برخی از شاگردان خویش بحدی بدیهی است که نیاز به اثبات ندارد حتی حاج محمد کریم خان کرمانی دشمن لدود حضرت باب بدین نکته اعتراف کرده است (۸۱). حضرت باب در کتاب دلائل سبعة در خصوص تصریح جناب سید بر قرب ظهور موعود می فرمایند: «و آنچه خود مکرر از مرفوع سید شنیدی مبین است که مکرر می فرمودند نمی خواهید که من بروم و حق ظاهر گردد و کلماتی هم که در سفر آخر از ایشان ظاهر شده آنهایی که خود شنیده اند ناقلند». جناب طاهره در یکی از رسائل خویش در باب همین موضوع می نویسد: «چنانچه سید اکبر و نور انور در اواخر می فرمودند که ای قوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک نمودید مقاصد ما را. بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد. ما مبشر بودیم از آن امر عظیم» (۸۲). و ما در متن این کتاب و ضمن بیان شرح حیات برخی از اصحاب حضرت باب به نوع بشاراتی که سید در خصوص قرب ظهور موعود داده است اشاره کرده ایم.

در آثار طلعات مقدسه بهائیه بکرات از جناب سید کاظم رشتی بعنوان مبشر امر بدیع تجلیل گردیده است (۸۳). در متن این کتاب به ملاقات حضرت باب با سید رشتی و ضمن معرفی آثار آن حضرت به برخی از بیانات مبارکه حضرتشان در خصوص نامبرده اشاره کرده ایم (۸۴). حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (صفحات ۶۹ - ۲۶۸) جناب سید را بعنوان «النجم الساطع و البارع الصادع» یاد نموده و در تفسیر مبارک بسم الله از او بعنوان «الراسخ فی العلم الشهير الشریف» تجلیل فرموده اند (۸۵). میان حضرت باب و جناب سید کاظم مکاتبه می شده و لکن متأسفانه آن مکاتبات در دست نیست (۸۶).

حدود پنج ماه پس از صعود جناب سید کاظم رشتی حضرت

باب در شیراز اظهار امر فرمودند. جناب ملامحمدحسین بشرونی نخستین مؤمن به حضرت باب از شاگردان برجسته و فاضل سید رشتی بود و ما به چگونگی ایمان ده‌ها تن از شاگردان و پیروان سید در متن این کتاب بتفصیل یا اختصار اشاره کرده‌ایم. پس از صعود جناب سید آنانکه (از جماعت شیخیه) به حضرت باب ایمان نیاوردند گرفتار تفرق و پریشانی گشتند. گروه کثیری از آنان که به رکنی (۸۷) اشتها یافتند به حاج محمد کریم خان کرمانی (۸۸ - ۱۲۲۵ هجری قمری برابر با ۷۱ - ۱۸۱۰ میلادی) پیوستند. برخی به سید احمد فرزند سید کاظم رشتی دل بستند. جماعتی هواخواه میرزا محمد باقر همدانی (اصفهانی الاصل) یا شیخ جندقی (۱۳۱۹ - ۱۲۳۹ هجری قمری برابر با ۱۹۰۱ - ۱۸۲۳ میلادی) شدند. گروهی به ملا شفیع بن میرزا رفیع تبریزی (۱۳۰۱ - ۱۲۱۸ هجری قمری برابر با ۸۲ - ۱۸۰۳ میلادی) گرویدند. افرادی نیز به نفوسی چون ملاحسن گوهر و میرزا محیط کرمانی ارادت ورزیدند. سرانجام بقول دانشمند فقید فاضل مازندرانی در حقیقت قوت و شادابی نهضت شیخیه در همان زمان شیخ و سید بود و پس از ایشان طراوت و تازگی خود را از دست بداد (۸۸).

زیرنویس  
بخش چهارم - مبشرین امر بدیع

- ۱ - THE PROPHEPIC FAITH OF OUR FATHERS جلد چهارم،  
صفحات ۲۷ - ۱۲۶.
- ۲ - مأخذ بالا. صفحات ۱۵ - ۲۱۲.
- ۳ - مأخذ بالا. صفحه ۲۲۵.
- ۴ - مأخذ بالا. صفحات ۳۰۹ - ۳۰۱.
- ۵ - مأخذ بالا. صفحات ۱۲ - ۳۱۱.
- ۶ - مأخذ بالا. صفحات ۲۱ - ۳۱۷.
- ۷ - عنوان کامل این اثر که در سال ۱۸۴۱ انتشار یافته چنین است:  
THE SECOND COMING OF OUR LORD AND SAVIOUR JESUS  
CHRIST, IN POWER AND GREAT GLORY BEFORE THE  
MILLENNIUM.
- ۸ - PROPHEPIC FAITH. جلد چهارم، صفحات ۳۶۶ و ۳۷۴.
- ۹ - مأخذ بالا. صفحه ۳۷۴.
- ۱۰ - مأخذ بالا. صفحه ۳۷۵.
- ۱۱ - مأخذ بالا. صفحات ۵۳۳ و ۴۵ - ۵۴۴.
- ۱۲ - مأخذ بالا. صفحات ۸۱ - ۴۶۱.
- ۱۳ - برای اطلاع از نظریات دکتر چالمرز از جمله رجوع فرمایند به:  
1 - CHALMERS, T . SERMON PREACHED IN THE TORN  
CHURCH GLASGOW. P. 38.  
2 - CHALMERS ,T. SERMONS AND DISCOURSES . VOL., 2, PP.  
185 - 93.  
3 - CHALMERS, T. EVIDENCES OF THE CHRISTIAN  
REVELATION . VOL. 2, P. 373.
- ۱۴ - از جمله رجوع فرمایند به:  
OLIPHANT, M . THE LIFE OF EDWARD IRVING. PASSIM.



- ۱۵ - برای اطلاع از عقاید ایروینگ از جمله رجوع فرمایند به :
- 1 - COLLECTED WRITINGS OF EDWARD IRVING. 5 VOLS. PASSIM.
- 2 - GLASSEN, T. F. HIS APPEARING AND HIS KINGDOM ... PP . 58 - 59.
- 3 - IRVING, E. THE COMING OF THE MESSIAH . PASSIM. HARRISON . SECOND COMING . P. 192. رجوع فرمایند به: ۱۶
- ۱۷ - رجوع فرمایند به: MILLER, W. APOLOGY AND DEFENCE .P. 12.
- ۱۸ - رجوع فرمایند به:
- 1 - HARRISON . SECOND COMING . P. 193.
- 2 - RUPP, I. D. RELIGIOUS DENOMINATIONS. P. 37.
- 3 - MEAD, F. S. HANDBOOK OF DENOMINATIONS. P. 19.
- ۱۹ - در میان طایفه اهل حق و علی‌اللهی نیز نفوسی چون خان آتش، شیخ امیر، تیمور گورانی، نوروز، کریم، رستم، شیرخان و مراد بقرب ظهور موعود بشارت داده‌اند که برای اطلاع از احوال و بشارت آنان باید به کتب استدلالیه امر خصوصاً استدلالیه جناب میرزا عبدالله صحیح فروش مراجعه نمود.
- ۲۰ - رجوع فرمایند به :
- الف - اشراق خاوری. ریحق مختوم. جلد دوم، صفحات ۸۸۸-۸۹ (بنقل از تاریخ عشق آباد).
- ب - فاضل مازندرانی، اسرارالآثار، جلد چهارم، صفحه ۵۰۴.
- ۲۱ - عینا دو ماخذ بالا.
- ۲۲ - از جمله رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ۴۶-۴۴.
- ب - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی.
- ۲۳ - گلپایگانی ابوالفضل. فراند. صفحه ۵۵۵. ذکر میرزا موکب منجم و اخبار او از ظهور قائم نیز در کتاب تذکرة الوفاء (صفحه ۱۶۹) اثر قلم حضرت عبدالبهاء آمده است.

- ۲۴ - اشراق خاوری. قاموس ایقان. جلد چهارم، صفحه ۱۵۳۵.
- ۲۵ - تاریخ (خطی) معین السلطنه تبریزی.
- ۲۶ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۵۲.
- ۲۷ - رجوع فرمایند به :
- الف - سلیمانی مصابیح هدایت. جلد هشتم، صفحات ۴۳ - ۳۵.
- ب - نبیل زرندی. مطالع الانوار، صفحات ۲۴ - ۴۵.
- ۲۸ - مطالع الانوار. صفحات ۴۵-۴۶.
- ۲۹ - مأخذ بالا. صفحه ۶.
- ۳۰ - اشراق خاوری. رحیق مختوم. جلد دوم، صفحه ۶۴۸.
- ۳۱ - نقل از لوح مبارک خطاب به ایادی امرالله جناب میرزا علی محمد و رقا، شهید (اشراق خاوری، رحیق مختوم. جلد دوم، صفحات ۸۷ - ۶۸۶).
- ۳۲ - مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله. طبع مصر، صفحات ۸۵ - ۸۴.
- ۳۳ - اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحه ۱۵۹.
- ۳۴ - رجوع فرمایند به :
- الف - توفیق ۱۱۰ بدیع، صفحه ۱۳.
- ب - GOD PASSES BY صفحه ۹۲.
- ۳۵ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۴۸۸ (نقل از رساله جناب طاهره).
- ۳۶ - این رساله از جمله ضمن مجلد نخست کتاب فهرست ... (صفحات ۴۳ - ۱۳۲) تألیف ابوالقاسم خان ابراهیمی در کرمان مطبوع و منتشر گشته است.
- ۳۷ - این رساله بخواهش حاج محمد خان کرمانی وسیله برادرش محمد طاهرخان (هر دو تن پسران حاج محمد کریم خان کرمانی) به فارسی ترجمه شده و از جمله در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در بمبئی و نیز همراه کتاب تذکرة الاولیاء، نعمت الله رضوی در سال ۱۳۸۷ هجری قمری در کرمان بطبع رسیده است.
- ۳۸ - کتاب دلیل المتحیرین که از آثار اخیر جناب سید رشتی و به

عربی است بفارسی ترجمه شده و در سال ۱۲۶۱ هجری قمری در طهران بطبع رسیده است. از مهمترین منابع احوال شیخ (علاوه بر زندگینامه‌ای که خود مرقوم داشته و شرحی که فرزندش شیخ عبدالله نوشته است و نیز آثار سید کاظم رشتی) توان از کتب زیر یاد نمود :

الف - طرائق الحقائق (جلد سوم) تألیف محمد معصوم شیرازی

ب - قصص العلماء تألیف شیخ محمد تنکابنی

پ - روضات الجنّات فی احوال العلماء و السّادات تألیف شیخ محمد باقر موسوی خوانساری

ت - مکارم الآثار (خصوصاً جلد چهارم) تألیف میرزا محمدعلی معلّم حبیب آبادی

ث - هدایة الطالبین تألیف حاج محمد کریم خان کرمانی

ج - شیخ احمد احسانی نوشته مرتضی مدرسی چهاردهی. از منابع امری می توان به تاریخ نبیل زرنندی، کتاب کواکب الدرّیه جلد نخست (صفحات ۶۴ - ۱۶۱) و نیز پژوهش نگارنده تحت عنوان «مختصری از تاریخ شیخیّه» مندرج در شماره ششم سال ۱۲۳ آهنگ بدیع رجوع نمود. در پژوهش اخیرالذّکر به بیست منبع مربوط به احوال شیخ و اصولاً تاریخ شیخیّه اشاره شده است.

۳۹ - زندگینامه شیخ (ابراهیمی فهرست ... ، جلد نخست، صفحه ۱۳۲). وقایع نگاران در باب تاریخ تولّد شیخ احسانی اختلاف کرده اند. در یادداشت‌های محمد قزوینی ( مجلد هشتم، صفحه ۱۴۸) بدین نکته اشاره شده است. نبیل زرنندی ( THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۸) صعود جناب شیخ را در هشتاد و یک سالگی و بسال ۱۲۴۲ هجری قمری (۱۸۲۶ میلادی) می داند. بدین ترتیب تولّد شیخ از نظر نبیل زرنندی در حدود ۶۱-۱۱۶۰ هجری قمری (۴۸ - ۱۷۴۷) میلادی بوده است. حال آنکه پروفیسور براون BROWNE (در A TRAVELLER'S NARRATIVE جلد دوم، صفحه ۲۳۵، NOTE E) تولّد شیخ را در سال ۱۱۵۷ هجری قمری (۱۷۴۴ میلادی) نوشته است. بنظر نگارنده سطور در باب تاریخ تولّد شیخ احسانی به روایت پسرش و محتوای

زندگی‌نامه شیخ بقلم خودش باید استناد نمود. باید توجه داشت که رساله شیخ عبدالله بارها مورد استناد جناب سید کاظم رشتی قرار گرفته است.

۴۰ - رجوع فرمایند به :

الف - رشتی سید کاظم. دلیل المتحیرین. صفحه ۲۰.

ب - کرمانی محمدکریم خان. هدایة الطالبین. صفحات ۶۵ - ۶۳.

۴۱ - هنگامی که تنی چند به شیخ احسانی گفتند که برخی بر عقاید شما ردّ نوشته‌اند اظهار داشت که آن نفوس چه کسانی که بر قال الباقر و قال الصادق ردّ نوشته‌اند. مراد شیخ آن بود که وی جز نقل اقوال ائمه اطهار کار دیگر نکرده است (رجوع فرمایند به زندگی‌نامه شیخ بقلم پسرش شیخ عبدالله).

۴۲ - از جمله رجوع فرمایند به:

الف - شرح الزیارة. صفحات ۱۲۴ و بعد.

ب - شرح مشاعر. صفحات ۶ - ۳ و ۱۰ - ۳۰۸.

پ - شرح فوائد. صفحات ۶۰ - ۴۵۷.

۴۳ - از جمله رجوع فرمایند به:

الف - جوامع الکلم. جلد نخست، صفحات ۸۳ - ۱۷۵.

ب - شرح فوائد. صفحات ۵۸ - ۱۵۷ و ۵۶ - ۴۵۵.

۴۴ - شرح الزیارة. صفحات ۱۴ - ۱۰.

۴۵ - مأخذ بالا. صفحات ۸۵ - ۲۲.

۴۶ - از جمله رجوع فرمایند به :

الف - رساله قطیفیه، مندرج در جلد نخست از جوامع الکلم، صفحه ۱۲۴.

ب - رساله خاقانیه، مندرج در جلد نخست از جوامع الکلم، صفحات ۳۴ - ۱۳۲.

پ - شرح عرشیه. صفحه ۱۱۹.

ث - شرح الزیارة، صفحات ۲۳۶ و ۶۶ - ۳۶۵.

۴۷ - برای اطلاع بیشتر از معانی و ریشه اصلی لفظ هورقلیا از جمله رجوع فرمایند به پژوهش دکتر محمد معین مندرج در مجله دانشکده

ادبیات، سال ۱۳۳۲ شمسی، شماره ۳.

- ۴۸ - رساله قطیفیه، مندرج در جلد نخست از جوامع الكلم، صفحه ۱۳۹.
- ۴۹ - جوامع الكلم. جلد نخست، صفحه ۱۵۳.
- ۵۰ - این روایت از حضرت امام جعفر صادق است و از جمله در کتاب بحار الانوار مجلسی، کتاب غایة المرام محدث بحرینی و کتاب العصمة و الرجعة شیخ احسانی نقل گشته است.
- ۵۱ - مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله. طبع قاهره، صفحات ۸۶ - ۸۵. اصل بیان شیخ احسانی که در آخر کتاب شرح الفوائد آمده اینست: «الواو ثلاثة احرف ستّة و الف و ستّة و قد مضت ستّة الايام و الالف هو التمام و لا كلام فكيف الستّة و الايام الاخر و الا لما حصل العود لانه سرّ التنکيس لرمز الرّئيس. فان حصل من الغير الاقرار بالستّة الباقية تمّ الامر بالحجة و ظهر الاسم الاعظم ...».
- ۵۲ - مطالع الانوار. صفحات ۴ - ۳.
- ۵۳ - مأخذ بالا. صفحات ۱۲ - ۱۱.
- ۵۴ - مأخذ بالا. صفحه ۱۳.
- ۵۵ - بیان شیخ در حقیقت مأخوذ از قرآن شریف است که می فرماید : «لتعلمنّ نباه بعد حين» (سوره ص آیه ۸۸). برای اطلاع از متن نامه شیخ احسانی (در جواب سید رشتی) از جمله رجوع فرمایند به: الف - کتاب الفهرست ... صفحات ۲۲ - ۱۲۰.
- ب - دلیل المتحیرین (ترجمه فارسی) صفحه ۵۲.
- ۵۶ - THE DAWN BREAKERS. صفحه ۱۸، زیرنویس شماره ۲.
- ۵۷ - اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحات ۶۰ - ۱۵۹.
- ۵۸ - رشتی سید کاظم. رساله اصول عقاید. صفحه ۲.
- ۵۹ - کتاب فهرست ... جلد نخست، صفحه ۱۱۵. مؤلف تاریخ کواکب الدریه (جلد نخست، صفحه ۳۶) جناب سید کاظم رشتی را فرزند سید قاسم حریری می داند. حال آنکه دکتر محمد معین در بخش اعلام از فرهنگ خود (جلد ششم، صفحه ۱۵۲۹) پدر جناب سید را سید قاسم حائری می خواند.

۶۰ - مطالع الانوار. صفحه ۹.

۶۱ - مأخذ بالا. صفحه ۴۱.

۶۲ - در باب سال تولّد جناب سیّد رشتی اختلاف نظر است. ابوالقاسم خان ابراهیمی در مجلّد نخست از کتاب فهرست ... صفحه ۱۱۵ تولّد جناب سیّد را در سال ۱۲۱۲ هجری قمری (۹۸ - ۱۷۹۷ میلادی) می‌داند. حال آنکه مؤلف فرهنگ معین (در بخش اعلام) تولّد سیّد را در فاصله سالهای ۱۲۰۳ - ۱۲۰۰ هجری قمری (۸۸ - ۱۷۸۵ میلادی) دانسته است.

۶۳ - ابراهیمی. کتاب فهرست ... جلد نخست، صفحه ۱۱۵.

۶۴ - مطالع الانوار. صفحه ۹.

۶۵ - براون. A TRAVELLER'S NARRATIVE. جلد دوم، صفحه ۲۳۸ NOTE E.

۶۶ - از جمله رجوع فرمایند به: معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد نخست، صفحه ۲۱۷.

۶۷ - ضمن اجازه اجتهاد اعطائی به آقا محمّد شریف کرمانی (کتاب فهرست ... جلد نخست، صفحات ۲۷ - ۱۲۶).

۶۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۱۰.

۶۹ - مأخذ بالا. صفحه ۱۶.

۷۰ - جماعت شیخیّه بهنگام زیارت مراقد ائمه اطهار (و از جمله مرقد حضرت امام حسین) بجهت رعایت نهایت احترام هرگز به بالای سر مرقد امام نزدیک نمی‌شدند و در همان پائین پای امام مراسم زیارت را مجری می‌داشتند. از این نظر به «پائین سری» معروف گردیدند. چون سایر فرق و جماعات شیعی در بالای سر نیز مراسم زیارت را اجراء می‌نمودند شیخیّه آنان را «بالاسری» خواندند. در برخی از منابع و مدارک موجود (از جمله لغت‌نامه دهخدا، ذیل عنوان «احمد احسانی») لفظ «پشت سری» نیز در باب شیخیّه بکار رفته است.

۷۱ - شیخ محمّد حسن نجفی از محضر جناب شیخ احسانی استفاده فراوان کرده بود و از وی اجازه اجتهاد داشت. با وجود این با عقاید

- شیخ و سید مخالفت کرد. متن اجازه اجتهاد مورد بحث پیوست کتاب معروف نجفی، جواهر الکلام، انتشار یافته است.
- ۷۲ - دشمنی با جناب سید کاظم رشتی و خاندان او سالها بعد سبب قتل پسرش سید احمد در سال ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۸۷۸ میلادی) در کوچه باب السدر کریلا گردید (المآثر و الآثار، صفحه ۱۸۴). پسر سید احمد، سید قاسم نیز در سال ۱۳۶۰ هجری قمری (۱۹۴۱ میلادی) مقتول شد و با قتل او دیوان الرشتی منحل گردید.
- ۷۳ - دعوای وصایت ملاحسن گوهر صرفاً درباره امور حقوقی و مالی مربوط به اجراء وصیت نامه سید بوده و دعوای نظارت میرزا محیط کرمانی نیز ارتباطی با جانشینی جناب سید نداشته است.
- ۷۴ - نبیل زرندی مطالع الانوار. صفحه ۴۱.
- ۷۵ - A TRAVELLER'S NARRATIVE جلد دوم، صفحه ۲۲۸. NOTE
- ۷۶ - بیان مبارک حضرت عبدالبهاء صادر در روز ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ (اشراق خاوری. محاضرات. جلد دوم، صفحات ۲۵ - ۱۰۲۴).
- ۷۷ - خطبه طتنجیه در مجموعه معروفه به نهج البلاغه نیامده ولكن در کتب دیگر و از جمله مشارق الانوار شیخ رجب برسی درج گردیده و سید رشتی از نسخه مندرجه در کتاب مذکور استفاده کرده است. شیخ احسانی در رساله شاهزاده محمود میرزا که در جوامع الکلم درج شده باعتبار خطبه طتنجیه اشاره کرده است.
- ۷۸ - مجموعه شماره چهار مطبوع در سال ۱۳۳ بدیع. استنساخ رساله نخست که بخط محمد حسن بن محمد علی رضوی است در دوست و پانزده صفحه و در بیست و چهارم محرم ۱۲۵۶ هجری قمری (۱۸۴۰ میلادی) اتمام یافته است. چنانکه در متن رساله (صفحات ۱۵ - ۱۱۴) تصریح شده این رساله در بیابان و زیر آفتاب سوزان و با نهایت شتاب تألیف گشته است. رساله دوم همانطور که در متن آن (صفحه ۲۱۸) آمده در پاسخ پرسش شاهزاده محمد رضا میرزا نوشته شده است.
- ۷۹ - رجوع فرمایند به :

الف۔ کتاب شرح القصیده. صفحه ۲۹۸.

ب۔ گلپایگانی ابوالفضل. فرائد. صفحات ۸۱ - ۵۷۹.

۸۰۔ حضرت باب از جمله در شرح دعاء زمان غیبت بدین نکته اشاره فرموده اند.

۸۱۔ ازهاق الباطل. صفحه ۱۴.

۸۲۔ فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۴۹۳.

۸۳۔ فقراتی از بیانات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در خصوص سید رشتی ضمن شرح حیات شیخ احسانی قبلاً نقل گردیده است.

۸۴۔ حضرت باب در آثار مبارکه خویش جناب سید رشتی را از جمله «شیعه خالص» (که همان رکن رابع یا باب امام باشد) نامیده اند (توقیع مبارک مندرج در ظهور الحق، جلد سوم، صفحه ۲۲۳).

۸۵۔ مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، صفحه ۴۳. همچنین حضرت عبدالبهاء در موضع دیگری از تفسیر بسم الله از سید رشتی بعنوان «من شاع و ذاع فی الآفاق علمه و فضله السید الاجل الرشتی» یاد فرموده اند (صفحه ۴۱ مکاتیب جلد دوم).

۸۶۔ از جمله رجوع فرمایند به توقیع مبارک حضرت باب مندرج در جلد سوم ظهور الحق، صفحه ۲۸۶.

۸۷۔ علت اشتهار پیروان حاج محمد کریم خان به رکنی این بود که نامبرده گاه ادعای رکن رابعی می نمود.

۸۸۔ تاریخ مختصر امر در یک جلد. مقدمه (خطی).



# گفتار دوم شرح حیات حضرت باب و اصحاب

## بخش نخست ایام کودکی و نوجوانی حضرت باب

تولد مبارک حضرت باب پیش از سحر نخستین روز ماه محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری (بیستم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی) در محله بازار مرغ شیراز و در بالاخانه بیت جناب میرزا سیدعلی عموی والده آن حضرت واقع گشت (۱). از میان دهها مدرک در خصوص تاریخ تولد مبارک کافی است به بیان خود آن حضرت در توفیق «الفهرست» استناد نمائیم (۲). در خصوص روز تولد حضرت باب علاوه بر آثار مبارکه حضرتشان نصوص متعدده از جمال ابهی، حضرت عبدالبها و حضرت ولی‌امرالله در دست است.

در رساله سؤال و جواب نازل است: «مولود اقدس ابهی اول فجر یوم دوم محرم است و یوم اول مولود مبشر است و این دو یک یوم محسوب شده عندالله». حضرت عبدالبها در مقاله شخصی سیاح در خصوص تاریخ تولد حضرت باب می‌فرمایند: «روز اول محرم متولد ...» (صفحه ۲). حضرت ولی‌امرالله در توفیق مبارک مورخ دهم جولای ۱۹۳۹ میلادی (بخط منشی مبارک) تولد حضرت باب را پیش از سحر دانسته‌اند (۳). باستناد قول جناب حاج میرزا حبیب‌الله افغان (در تاریخ خطی وی) پیش از تولد حضرت باب والدین آن حضرت صاحب فرزند دیگری گردیدند و لکن آن نوزاد باقی نماند و پس از چند روز درگذشت (۴). لذا هنگامی که والده مبارک مجدداً باردار شدند برسم معمول زمان و بر پایه عقاید شیعیان و اصولاً ایرانیان تصمیم گرفتند در زمان وضع حمل محل اقامت را تغییر دهند تا نوزاد جدید بماند. این بود که از بیت موروثی والد مبارک موقتاً به بیت جناب

میرزا سید علی (عموی والدۀ مبارک) کوچ نمودند (۵). خدیجه خانم حرم مبارک حضرت باب دختر بلند اختر همین جناب میرزا سید علی است. نام والدۀ محترمه حضرت باب جناب فاطمه بیگم و ایشان صبیۀ جناب میرمحمد حسین از سادات حسینی شیرازاند (۶). همه منابع موجود نام والد حضرت باب را جناب سید محمدرضا دانسته‌اند. کاظم بیگ نویسنده روسی بخطا نام ایشان را صالب (محرّف صالح) نوشته (۷) که یقیناً با نام والد جناب قدّوس (صالح) اشتباه گرفته است. نسب نامه حضرت باب و تواریخ موجود اجداد مبارک را تا میرزا نصرالله قطعاً شیرازی دانسته است (۸). لذا قول احمد شریف شیرازی (ایشیک آقاسی) که می‌گوید اجداد جناب سید محمدرضا اهل هرات بوده‌اند و نامبرده از هرات به شیراز کوچیده‌اند اشتباه بین در تاریخ‌نگاری است. مفتون یزدی در کتاب ردیۀ خویش از قول میرزا محمد باقر حسرت که در اواخر غازی تخلّص می‌کرده در خصوص جناب سید محمدرضا می‌نویسد که: «میرزا رضا در شیراز تجارت می‌کرد ورشکست شده به مصر رفت و در آنجا مشغول خرید و فروش شد. پس از مدتی به شیراز برگشت. سپس در بازار بین شاه چراغ و سیدمیرمحمد که مشهور به بین الحرمین است دکان بزازی باز کرده مشغول کار شد» (۹). باید توجه داشت که موضوع ورشکستگی جناب سید محمد رضا و سفر مصر بر اساس مدارک موجود بکلی بی‌پایه است. جناب سید محمد رضا فرزند میرزا ابوالفتح ابن میرزا ابراهیم ابن میرزا نصرالله حسینی شیرازی‌اند.

نبیل زرنندی می‌نویسد: «تقوی و نجابت و فضل و شرافت والد حضرت باب در جمیع اقلیم فارس مشهور و ایشان نزد همه محترم بودند» (۱۰). از میان افراد خاندان پدری حضرت باب رجال برجسته‌ای در جهان اسلام برخاسته‌اند که از جمله می‌توان به میرزا محمد حسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی (مرجع شیعیان اثنا عشری جهان) و نیز حاج سید جواد امام جمعه کرمان اشاره نمود (۱۱). شغل جناب سید محمد رضا بزازی بوده (۱۲) و حجره بازرگانی ایشان در یکی از

مراکز بسیار مهم تجارتي و ديني شيراز، محله بازار وکیل (سرای روغنی) قرار داشته است. ظواهر امر نشان می دهد که توانائی مالی والد مبارک در حد اوضاع مالی خاندان مادری آن حضرت نبوده است. خدیجه خانم حرم حضرت باب در خصوص اشتغال والد مبارک می فرمایند: «والد حضرت نقطه اولی آقا سید محمد رضا پسرعموی ما بودند و مشغول بتجارت جزئی» (۱۳). ولی بهر حال کسب جناب سید محمد رضا نیز رونق داشته و بخوبی تأمین نیازهای زندگی را می کرده است. علاوه بر حجره تجارتي مذکور خانه موروثی کوچکی نیز در کوی شمشیرگراها جنب مسجد خضر واقع در محله بازار مرغ به ایشان رسیده بود. این خانه تا صعود جناب سید محمد رضا محل سکونت حضرت باب بود و پس از آن همراه والده محترمه به بیت جناب حاج سید علی خال اعظم انتقال یافتند و قریب دوازده سال در آن بیت سکونت داشتند. اما پس از مراجعت از سفر کربلا مجدداً در بیت موروثی مبارک اقامت نمودند و اقتران آن حضرت با خدیجه خانم و اظهار امر مبارک به جناب باب الباب در همین بیت موروثی واقع گشت. حجره تجارتي جناب سید محمد رضا از ایام سلطنت خاندان زند محل کسب بزازی اسلاف آن جناب بوده است.

فوت والد مبارک حضرت باب در سالهای نخستین حیات آن حضرت واقع گشت. تاریخ صعود جناب سید محمد رضا دقیقاً معلوم نیست. جناب اشراق خاوری صعود ایشان را در سال ۱۲۴۳ هجری قمری (۲۸ - ۱۸۲۷ میلادی) دانسته است (۱۴). جناب حاج میرزا حبیب الله افنان (در تاریخ خطی خویش)، ایادی امرالله جناب حسن افنان بالیوزی (۱۵) و جناب محمد علی فیضی (۱۶) نیز با این نظر موافق اند. بنظر نگارنده این سطور هیچ یک از نویسندگان یادشده مدرک قطعی دال بر صحت سال ۱۲۴۳ هجری قمری بعنوان تاریخ صعود والد مبارک ارائه نکرده اند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در خصوص حضرت باب می فرمایند: «و چون بعد از چند سال والدش سید محمد رضا فوت شد در شیراز در آغوش خالش میرزا سید علی

تاجر پرورش یافته ...» (صفحات ۳ - ۲). اگرچه عبارت «بعد از چند سال» ظاهراً تاریخ صعود والد مبارک را روشن نمی‌سازد ولیکن بنظر نگارنده این سطور با توجه به امارات و قرائن موجود مراد از «چند سال» باید حدود دو و یا سه سال باشد. زیرا حضرت ولی‌امرالله در زیرنویس صفحه ۷۲ از THE DAWN BREAKERS قول جناب ابوالفضائل را از صفحه سوم نسخه خطی تاریخ ظهور بقلم نامبرده در باب تاریخ تقریبی صعود والد مبارک نقل کرده‌اند. جناب ابوالفضائل عقیده دارد که والد مبارک در ایام رضاعت (شیرخوارگی) و پیش از فطام (از شیرگرفتن) حضرت باب صعود کرده‌اند. نقل عبارات جناب ابوالفضائل باعتباری تأیید ضمنی نظر اوست. زیرا جناب ابوالفضائل غالب اطلاعات خویش را در خصوص ایام اولیه حیات حضرت باب از جناب حاج سید جواد کربلانی اخذ کرده‌است و چون جناب حاج سید جواد شش ماه در بوشهر و مدتی در شیراز با حضرت باب و خاندان افنان معاشر نزدیک بوده‌است به صحت اطلاعات وی توان اعتماد نمود. اما تصریح حضرت ولی‌امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۵۰) مبنی بر اینکه جناب حاج سیدعلی خال اعظم تنها پدری بودند که حضرت باب از آغاز کودکی می‌شناختند (۱۷) قرینه‌ایست بر تأیید نظر جناب ابوالفضائل. با همه این تفاسیل تعیین تاریخ دقیق صعود والد مبارک احاله به تحقیق عمیق تاریخ‌نگاران آتی می‌شود. ذکر والد حضرت باب در آثار آن حضرت و از جمله توقیع الفهرست (۱۸) و کتاب قیوم الاسماء (۱۹) گشته‌است. در سوره صدونهم از قیوم الاسماء برای والد خویش از درگاه الهی طلب غفران فرموده‌اند. در سوره صدم پس از اشاره به صعود والد مبارک و درخواست غفران از درگاه الهی برای ایشان از حق طلب می‌فرمایند که نامبرده در عوالم الهیه از نفوس مؤمنه به آن حضرت محسوب شوند (۲۰).

موضوع نام والد جناب سید محمد رضا نیز از جهتی حائز اهمیت است. زیرا جناب فاضل مازندرانی (۲۱) و جناب محمد علی فیضی (۲۲) نام والد جناب سید محمدرضا را سید ابراهیم و والد

سید ابراهیم را سید فتح الله نوشته اند و ایادی امرالله جناب بالیوزی (۲۳) نام والد جناب سید محمدرضا را نصرالله و والد میرزا نصرالله را میرزا فتح الله و والد میرزا فتح الله را میرزا ابراهیم دانسته است. نیکلای فرانسوی نیز نام والد جناب سید محمدرضا را سید ابراهیم و والد سید ابراهیم را سید فتح الله نوشته است (۲۴). استناد نویسندگان مذکور از جمله به فقراتی از بیان حضرت باب است که ذیلاً درج می گردد: «قل ان اسمی محمد بعد کلمة العلی و ان اسم ابی بعد ذکر محمد کلمة الرضا قد کان فی کتاب الله مسطوراً و ان اسم جدی ابراهیم و ان اسم اباه بعد کلمة نصرالله فی القرآن قد کان مکتوباً (۲۵). در عبارت «ان اسم اباه» ضمیر (ه) راجع است به جناب سید محمدرضا و نه میرزا ابراهیم. مستند نگارنده شجره نامه تنظیمی حضرت ولی امرالله در بخش پیوستهای مقدمه THE DAWN BREAKERS (ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی) است. بهرحال باید توجه داشت که نام والد جناب سید محمدرضا در شجره نامه تنظیمی حضرت ولی امرالله میرزا ابوالفتح و نام والد میرزا ابوالفتح میرزا ابراهیم و نام والد میرزا ابراهیم میرزا نصرالله تصریح گشته است (۲۶).

پس از صعود والد حضرت باب (همانطور که قبلاً مذکور آمد) آن حضرت همراه والده مبارک به بیت جناب حاج سید علی خال اعظم انتقال یافتند. زیرا جناب خال وصی والد مبارک بودند (۲۷). دوران کودکی آن حضرت در این بیت سپری شد. چون سن پنج یا شش سالگی رسیدند جناب خال اعظم ایشان را برای فراگرفتن مقدمات زبان فارسی به مکتب سپردند (۲۸). مکتب مبارک در محلی بنام «قهوه اولیاء» قرار داشت. قهوه اولیاء نام خانقاه درویشان و محل ریاضت مرتاضان و واقع در محله بازار مرغ و نزدیک بیت جناب خال اعظم بود. اولیاء نام درویشی بوده که در آن محل مدفون است. تاریخ وفات درویش مذکور از بیت آخر ابیات حک شده بر سنگ قبر او مستفاد می شود. به یک هفته پیش از وفات اولیاء خودش گفت حشرش بود با رسول. عبارت «حشرش بود با رسول» ماده تاریخ وفات اولیاء است که

سال ۱۱۱۹ هجری قمری (۱۷۰۷ میلادی) است. قبر اولیاء بعداً بدل به مسجدی گشته است (۲۹). معلّم مکتب قهوه اولیاء شیخ عابد بود. نام اصلی شیخ عابد محمّد و لقبش زین العابدین بود. اما نزد مردم به شیخ عابد، شیخ معلّم، شیخ انام و شیخنا شهرت داشت. شیخ عابد مردی پرهیزگار و محترم و دانشمند و از پیروان جنابان شیخ احمد احسانی و سیّد کاظم رشتی بود (۳۰) شاگردان مکتب او همه از کودکان خاندان اشراف و نجباء و تجّار محله بازار مرغ بودند (۳۱). شیخ عابد با خاندان حضرت باب و خصوصاً دائی های آن حضرت مراوده داشت و گاه برای دیدار و اجراء مراسم مذهبی و از جمله روضه خوانی به خانه آنان می رفت. به استناد قول جناب حاج سیّد جواد کربلانی شیخ معلّم مردی فاضل و در انواع معارف زمان متبّع بوده است. جناب شیخ عابد حکایاتی چند از حالات و کیفیّات رفتار دوران کودکی حضرت باب بیان کرده که در صفحات تاریخ بیادگار مانده است و ما در همین فصل بدانها اشارت خواهیم کرد. جناب ابوالفضائل به نقل از جناب حاج سیّد جواد کربلانی داستان ایمان شیخ عابد را به حضرت باب چنین بیان کرده است: «این استاد در آن ایّام در سفر بود. پس از مراجعت و استماع حوادث ظهور وی نیز در صدد چون و چرا برآمد. از حضرت اذن طلبیدم که با او در مجلسی ملاقات و گفتگو نمایم. پس از صدور اذن و تعیین وقت و محلّ انعقاد مجلس چون اعضائی که موعود بودند همه حاضر شدند و از هر در گفتگو کردند مقرر شد که لوحی از الواح آن حضرت که در جواب اسئله علمیّه به لغت عربیّه صدور یافته بود تلاوت شود. من عرض کردم آقایان عادت ما چنین است که در حین تلاوت کتاب سخن نمی گوئیم و بکاری جز استماع مشغول نمی شویم. هرکس می خواهد قلیان بکشد و یا چای تناول نماید قبل از شروع بقرانت باین امور اشتغال جوید و اگر در اثنای قرانت اعتراضی بخاطر رسد بگذارد بعد از فراغ بیان فرماید. خلاصه عهد محکم گرفته شد که البتّه کسی در اثناء تلاوت لوح تکلم ننماید و یکی از حاضرین بقرانت مشغول شد. من در صورت شیخ نظر

می‌کردم دیدم لون او متغیر می‌شود و از رنگی برنگی بر می‌گردد. دانستم که در حال هیجان است ... چون چند صفحه از لوح تلاوت شد دیدم او بحالت اصلی برگشت و آرام یافت. دانستم که ... اعتراضات او منحل گشت. و هنوز لوح ختام نیافته بود که اشک از چشمانش جاری شد و انکارش به اقرار و اعتراضش به اعتراف تبدیل یافت « (۳۲).

شیخ عابد در ماه رجب سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) با نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود. مرقدش در گورستان مصلی در شیراز است و بر سنگ سپیدی که بنحو عمودی بر بالای آن نصب شده عبارات زیبایی به عربی در تجلیل از مقامات علمی و روحانی او بخط نسخ برجسته حکا گشته است (۳۳). حضرت باب در بیان عربی خطاب به شیخ عابد بیانی بدین مضمون می‌فرمایند که ای محمد معلم من مرا پیش از پنج سالگی تنبیه منما زیرا قلب من بسیار رقیق است (۳۴). معروف است که شیخ عابد نوشته‌ای در باب خاطرات خویش از ایام کودکی حضرت باب بجا نهاده است (۳۵). متأسفانه این نوشته در دست نیست. اما همانطور که قبلاً مذکور آمد حکایاتی چند در متون کتب تاریخیه امر از وی بیادگار مانده است. نبیل زرنندی در تاریخ خویش می‌نویسد: «جناب شیخ عابد حکایت کرده است که من یک روز به حضرت باب گفتم جمله اول قرآن را که بسم الله الرحمن الرحیم است تلاوت کنند. فرمودند تا من معنی این جمله را ندانم تلاوت نمی‌کنم. من اینطور وانمود کردم که معنی آن را نمی‌دانم. فرمودند من معنی آن را می‌دانم اگر اجازه می‌فرمائید بگویم. آن وقت شروع به بیان فرمودند. چه بیان عجیبی بود. سرپای مرا حیرت فرو گرفت. در تفسیر کلمه الله و رحمن و رحیم مطالبی فرمودند که تا آن وقت نمی‌دانستم و از کسی هم نشنیده بودم. هنوز شیرینی گفتار آن حضرت در مخیله من موجود است. چاره ندیدم جز اینکه ایشان را نزد جناب خال ببرم و سفارش‌های لازمه را به ایشان بنمایم که در حفظ این امانت جدیت فراوان بخرج دهد. به جناب خال گفتم من خودم را لایق نمی‌دانم که به این طفل درس بدهم. جناب خال



تنها بودند. کسی آنجا نبود. به ایشان گفتم من این طفل را آوردم که بشما بسپارم. این طفل مثل سایرین نیست. من قوه‌ای در این طفل می‌بینم که جز در حضرت صاحب الزمان در سایرین آن قوه نیست. لهذا لازم است خیلی توجه کنید. بگذارید در منزل بماند. زیرا حقیقهٔ احتیاج به معلّم ندارد. ولکن جناب خال به حضرت باب تأکید کردند که به مکتب برگردند و درس بخوانند و با لهجهٔ ملامت آمیزی به حضرت گفتند مگر به شما نصیحت نکردم که مانند سایر اطفال رفتار کنی و به هرچه معلّم می‌گوید گوش بدهی. برای مراعات خاطر خال، حضرت باب به مکتب مراجعت کردند و روح آن حضرت بسیار قوی بود. روز بروز آثار علم لدنی و حکمت و دانش خارج از حدود بشری در آن حضرت آشکارتر می‌شد» (۳۶). شیخ عابد سالها بعد و پس از اظهار امر حضرت باب و بر اثر مذاکره با جناب حاج سید جواد کربلانی (بشرحی که آمد) و استماع تفسیر مبارک آن حضرت در توضیح بسم الله اشک حسرت و نیز مسرت از دیدگان جاری نمود و به حضرتشان ایمان یافت. جناب ابوالفضائل به نقل از جناب حاج سید جواد کربلانی و نامبرده از قول جناب شیخ عابد حکایت کرده است که: «حالات آن حضرت بوجهی به کودکان شباهت نداشت و بلهو و بازی مایل نبود و جز بدرس و مشق در مکتب بامر دیگر مشغول نمی‌شد. گاهی صبحها دیرتر به مکتب می‌آمد و چون حاضر می‌شد می‌گفتم چرا دیر آمدی چیزی نمی‌گفت. چندبار بعض همدرسان او را فرستادم او را بیاورند که از وقت درس تعویق نیفتد. چون آمدند از آن تلمیذ پرسیدم او را بچه کار مشغول دیدی گفت دیدم در زاویهٔ تالار نماز می‌خواند. روزی از خانه آمد پرسیدم کجا بودی آهسته زیر لب گفت خانهٔ جدّم بودم. چون صبحها غالباً دیر می‌آمد و معلوم شد کاری جز صلوة ندارد به او گفتم تو کودک نه ساله یا ده ساله هستی و هنوز به بلوغ نرسیده‌ای و به تکالیف مکلف نیستی. برای چه این همه نماز می‌خوانی. باز آهسته فرمود می‌خواهم مثل جدّم بشوم و من امثال این عبارت را حمل بر سادگی کودکانه می‌نمودم ... و مثل این حکایت را مرحوم آقا



سید محمد شیرازی که در سرای امیر در طهران سالها سکونت داشت و به شغل صحافی مشغول بود و بیتشان در جوار نقطه اولی بود از شیخ معلّم حکایت می کرد. می فرمود در غالب ایّام اعتدال هوا عادت تلامذه این بود که هر هفته یکی از ایشان استاد و تلامیذ را در یوم جمعه برای تفریح دعوت می نمودند. صبح می رفتند و غروب مراجعت می کردند. شیخ معلّم گفته بود که در چنین اوقاتی که غالباً کودکان در باغ جز به تفریح و بازی اشتغال نمی جستند آن حضرت غالباً ایشان را غافل ساخته از آنها کناره می گرفت. چون از آن حضرت جستجو می نمودند می دیدند که در جای خلوتی در سایه درختان به نماز مشغول است». (۳۷) و نیز جناب ابوالفضائل در خصوص یکی از خاطرات جناب حاج سید جواد کریمانی از دوران کودکی حضرت باب چنین نوشته است: «در شیراز در خدمت نقطه اولی جلّ ذکره در حینی که سنّ مبارکش هشت نه ساله بود شرفیاب گشتند. می فرمود اوّل چیزی که از آن حضرت سبب انجذاب من شد این بود که روزی در شیراز خدمت حضرت خال مشرف بودم. درست بخاطرم نیست کدام خال را می فرمود ولکن ظنّ غالب اینست که مقصودشان مرحوم حاجی میرزا سید محمد رحمة الله علیه بود. می فرمود در تالاری نشسته و صحبت می داشتیم که از نمازخانه تالار صوت کودکی مسموع بود که به نماز خواندن اشتغال می نمود. لکن اثری از صوت ظاهر می شد که سبب انجذاب و اهتزاز سامع می گشت. پس از قلیل مدتی دیدم طفلی هشت یا نه ساله از نمازخانه بیرون آمد. مرحوم خال فرمود همشیره زاده است و والدشان مرحوم شده است». جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در تاریخ (خطی) خویش خاطره ای از آقا محمد ابراهیم اسمعیل بیگ یکی از همکلاسان حضرت باب در خصوص ایّام تحصیل آن حضرت نقل کرده است. بگفته آقا محمد ابراهیم وقتی شاگردان در مکتب شیخ عابد مشغول تکرار عبارات متن درس بصدای بلند بودند حضرت باب سکوت نموده و همراهی نمی فرمودند. چون علت این امر از ایشان سؤال شد جوابی نفرمودند جز آنکه این شعر حافظ را زمزمه

فرمودند:

ترا ز کنگره عرش می زنند صفیر

ندانمت که دراین دامگه چه افتادست

جناب افنان حکایت دیگری را در تاریخ خویش نقل کرده است که خلاصه اش اینست. جناب شیخ عابد در همان مکتب قهوه اولیاء کلاس دیگری برای طلاب علوم دینی داشته است. روزی تنی چند از طلاب موضوع مشکلی را از شیخ عابد سؤال می نمایند. پس از بحث فراوان شیخ پاسخ قطعی طلاب را موکول به مراجعه به برخی از کتب مربوطه می نماید و می گوید پس از رجوع به منابع لازم فردا پاسخ شما را خواهم داد. حضرت باب که اتفاقاً به مباحثات آنان گوش کرده بودند پاسخ دقیقی به پرسش آنان می دهند. وقتی شیخ عابد با تعجب و تحیر فراوان منبع این دانش عظیم حضرت را سؤال می کند در پاسخ این بیت شعر حافظ را تکرار می فرمایند:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

جناب افنان همچنین از جدّه پدری خویش داستانی نقل کرده است که ایشان از جناب خال اعظم شنیده اند. خلاصه داستان اینست که هنگامی که حضرت باب نه ساله بودند همراه جناب خال اعظم و برخی از دیگر بستگان سفری به سبزپوشان (مزار سید ابواسحق واقع در دو یا سه فرسنگی جنوب شیراز و در میان کوه) تشریف بردند. نیمه شب که همگان در خواب بودند جناب خال ملاحظه می نمایند که حضرت باب غیبت کرده اند. بسیار مضطرب می شوند و پس از جستجو و استماع لحن زیبای مبارک درمی یابند که ایشان در زیر کمرکوه مشغول اداء نماز و راز و نیاز با خداوند بی انبازند (۳۸).

باستناد قول جناب ابوالفضائل (۳۹) حضرت باب حدوداً پنج سال و بقول جناب بالیوزی (۴۰) شش تا هفت سال به مکتب شیخ عابد تشریف بردند و بفرآگرفتن مبادی زبان فارسی پرداختند. آنچه مسلم است حضرت باب تمایل چندانی بحضور در کلاس درس

نداشته‌اند و غالب اوقات خویش را مصروف عبادت در کنج خلوت می‌کرده‌اند. سرانجام جناب خال اعظم با ترک تحصیل ایشان موافقت نمودند و حضرتشان را روزها به حجره تجارتی خود واقع در سرای گمرک در بازار وکیل می‌بردند (۴۱). گویا شیخ عابد از اینکه حضرت باب ترک تحصیل کرده‌اند بسیار ناراحت بوده و بارها گفته که اگر جناب سید محمدرضا (والد آن حضرت) در حیات بودند هرگز با این ترک تحصیل موافقت نمی‌کردند. حضرت باب چند سالی در حجره تجارتی جناب خال اعظم بکار اشتغال داشتند. از قرائن برمی‌آید که در اوان بلوغ حضرت باب، جناب خال اعظم مجدداً ایشان را به ادامه تحصیل ترغیب نموده و آن حضرت را بجهت تحصیل زبان عربی نزد ملا عبدالخالق یزدی برده‌اند. ملا عبدالرحیم قزوینی در این خصوص می‌گوید که: «... در مشهد مقدس شرفیاب خدمت آخوند ملا عبدالخالق یزدی شدم و ایشان از جمله معظم علماء و اجلة اصحاب جناب شیخ بودند و در مجلسی سخن حضرت بمیان آمد فرمود که من حیرت دارم از این ادعای عظیمه زیرا که در شیراز امامت می‌کردم و مجلس درس داشتم که همین بزرگوار را خالوی ایشان آوردند پیش من و فرمودند که این وجود است که به فلاح و تقوی آراسته و اما سواد ندارند. شما قدری متوجهش باشید. من بعد از قبول او را سپردم به پسر کوچک خود و چند روز دیگر پسر آمد شکایت و گریه می‌کرد که شخصی را بمن سپرده‌ای که اصلاً مقدمات ندیده باید امثله بخواند و درس امثله گفتن شأن من نیست. بعد او را فرستادند به تجارت. حال نوشتجات عالیه و آیات بی‌بدیله می‌بینم. عاقلم متحیر مانده ...» (۴۳). جناب ابوالفضائل در رساله تاریخ ظهور تصریح می‌نماید که: «باب ... لغت عربی تحصیل ننموده بود و جز لسان فارسی نمی‌دانست» (۴۴). جناب حاج ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر می‌نویسد که حضرت باب دروس مقدماتی زبان عربی را تاسیوطی و حاشیه ملاعبدالله بیشتر نخوانده بوده‌اند (۴۵). بهر حال آنچه مسلم است تحصیلات حضرت باب منحصر به فراگرفتن مقدمات زبان فارسی

و شاید تا حدودی عربی بوده است و هرگز پس از سنّ بلوغ نزد احدی برای کسب علوم معمولهٔ زمان تَلَمَذ ننموده‌اند و ما در جای دیگر این کتاب در خصوص میزان تحصیلات مدرسی حضرت باب سخن خواهیم گفت. آنچه ذکرش در اینجا ضرورت دارد اینست که خداوند در کودکی نیز درایت و ذکاء مخصوص بی‌نظیری به ایشان عنایت فرموده بود. حضرت باب از جمله در سورهٔ نوزدهم از کتاب قیوم الاسماء بدین نکته اشاره فرموده‌اند (۴۶).

## زیرنویس

### بخش نخست - ایام کودکی و نوجوانی حضرت باب

- ۱ - اینکه فاضل فقید جناب اشراق خاوری (در مجلد دوم رحیق مختوم، صفحه ۱۰۴۴) محلّ تولّد حضرت باب را بیت جناب خال اعظم نوشته است مبنائی ندارد.
- ۲ - عین بیان مبارک چنین است: «آنه لعبد قد ولد فی یوم اول المحرم من سنة خمس و ثلاثین و مأتین بعد الالف».
- ۳ - HORNBY. LIGHTS OF GUIDANCE. صفحه ۳۵۱. عین بیان مبارک چنین است: "THE BĀB WAS BORN BEFORE DAWN"
- ۴ - اینکه در زیرنویس شماره دو از صفحه ۲۴۰ ترجمه فارسی تاریخ نیکلای فرانسوی (به نقل از نویسنده دیگری) ذکری از خواهر حضرت باب شده مبنائی ندارد. زیرا حضرت باب دارای همشیره ای نبوده اند.
- ۵ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحات ۷۲ - ۷۱.
- ۶ - برای آگاهی از شرح حال والده مبارک رجوع فرمایند به بخش مربوط به منسوبان حضرت باب در این کتاب.
- ۷ - JOURNALE ASIATIQUE. جلد هفتم، صفحه ۳۳۴.
- ۸ - رجوع فرمایند به نسب نامه حضرت باب تنظیمی حضرت ولی امرالله و پیوست صفحه LIX مقدمه THE DAWN BREAKERS.
- ۹ - باب و بهاء را بشناسید. صفحه ۴۳.
- ۱۰ - مطالع الانوار. صفحه ۶۳.
- ۱۱ - برای آگاهی از احوال میرزای شیرازی و حاج سید جواد امام جمعه رجوع فرمایند به بخش مربوط به منسوبان حضرت باب در این کتاب.
- ۱۲ - GOD PASSES BY صفحات ۵ و ۴۰۲.
- ۱۳ - به نقل از منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء و مندرج در کتاب خاندان افنان (تألیف جناب فیضی) صفحات ۶۲ - ۱۶۱.
- ۱۴ - رساله ایام تسعه صفحه ۲۲.

- ۱۵ - THE BÁB. صفحه ۳۲.
- ۱۶ - حضرت نقطه اولی. صفحه ۸۲.
- ۱۷ - بعَلَّتْ اَهْمِيَّتْ مَوْضُوعِ عَيْنِ بَيَانَاتِ حَضْرَتِ وَلِيِّ اَمْرَاللّٰهِ دَرِ اَيْنِجَا  
درج می گردد:
- "THE BÁB'S MATERNAL UNCLE , THE ONLY FATHER HE HAD KNOWN SINCE HIS CHILDHOOD, HIS SHIELD AND SUPPORT AND THE TRUSTED GUARDIAN OF BOTH HIS MOTHER AND HIS WIFE , HAD MOREOVER , BEEN SUNDERED FROM HIM BY THE AXE OF THE EXECUTIONER IN TIHRÁN".
- ۱۸ - عین بیان مبارک چنین است: «و انّ اسم ابی بعد ذکر محمّد کلمة الرضا قد كان في كتاب الله مسطوراً».
- ۱۹ - عین بیان مبارک در سورة بیست و هشتم (سورة القرابة) از قیوم الاسماء چنین است: «و اباه اسماً من الحبیبین الاولین».
- ۲۰ - عین بیانات مبارکه چنین است: «ربنا انّ ابی قدمات بالحقّ ولم یرنی علی الكلمة الاکبر. فالهمه یا مولای امری فی مقعده مع ملائکة العرش و ثبته علی الكلمة الاکبر بجودک و اکتب اسمه مع الذین قد کانوا فی قسطاس الذکر من حول الباب محموداً».
- ۲۱ - اسرار الآثار. جلد چهارم، صفحه ۳۷۸.
- ۲۲ - حضرت نقطه اولی. صفحه ۶۴.
- ۲۳ - THE BÁB. صفحه ۲۳۰. و نیز در متن BAHÁ'U'LLÁH: THE KING OF GLORY (صفحه ۴۰۴) این مورد از نسب نامه حضرت باب با شجره نامه تنظیمی حضرت ولی امرالله تطبیق نمی کند.
- ۲۴ - سید علی محمّد باب. ترجمه فارسی، صفحه ۱۹۰. در زیر نویس شماره دو همان صفحه نیگلا می نویسد که شاید نام شخص اخیر (فتح الله) نصرالله باشد.
- ۲۵ - توفیق الفهرست.
- ۲۶ - THE DAWN BREAKERS. مقدمه، صفحه LIX و شجره نامه

تنظیمی حضرت ولیّ امرالله.

۲۷ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۲۱.

۲۸ - رجوع فرمایند به:

الف - گلپایگانی میرزا ابوالفضل. اثر خطی صفحه ۴۱ (بنقل از حاشیه شماره یک صفحه ۷۵ THE DAWN BREAKERS). اما در نسخه مطبوع تاریخ امر به قلم جناب ابوالفضائل مذکور است: «و چون باب بسنّ هفت و هشت بالغ شد در نزد یکی از مشایخ شیراز ... بتحویل قرائت و کتابت فارسی اشتغال نمود» (رسائل و رقائم. صفحه ۹۳).

ب - مطالع الانوار. صفحات ۶۴ - ۶۳.

پ - بالیوزی THE BĀB صفحه ۳۴.

۲۹ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحات ۷۵ - ۷۴.

۳۰ - مطالع الانوار. صفحه ۶۴.

۳۱ - تاریخ (خطی) جناب حاج میرزا حبیب الله افنان.

۳۲ - گلپایگانی میرزا ابوالفضل. کشف الغطاء. صفحه ۸۲.

۳۳ - عین عبارات حکّ شده بر سنگ مذکور چنین است:

«هو الحیّ الذی لا یموت

و فدت علیّ الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب الّسلیم

فحمل الزاد اقبیح کلّ شیئی اذ کان الوفود علیّ الکریم

الا انّ اولیاء الله لا خوف علیهم و لاهم یحزنون. قد ارتحل من عالم الناسوت دارالغرور الدنیا الدنّیة الطّالّبة المطلوبه الی دارالسّرور العلیّة العالیة الطّالّبة المطلوبه عالم اللاهوت الظاهر بحجاب الجبروت المحتجب بحجاب الاظلمة و الملكوت العالم الرّبانی و الفاضل الصّمدانی و العارف السّبحانیّ العامل الكامل النّحریر الحامل ذا لیال الذّکر و قدوة المحقّقین و زیة المدقّقین و فخرالسّالکین و المستغرق فی بحار رحمة الله المکنونة الخاصّة بالمؤمنین و الموحّدین المرحوم المغفور شیخنا الشّیخ زین العابدین لمّا کان مرجع و سند للعبد و الی من حشر مع یتولّاه. وقع عام وفاته حشره الله مع الائمة الهادین فی شهر

- ۳۴ - عین بیان مبارک چنین است: «قل ان یا محمد معلّمی فلا تضرینی قبل ان یقضی علیّ خمسة سنة ولو بطرف عین فانّ قلبی رقیق رقیق» (بیان عربی، باب یازدهم از واحد ششم).
- ۳۵ - بالیوزی. THE BĀB. صفحات ۳۱ - ۲۳۰ (زیرنویس شماره چهار).
- ۳۶ - مطالع الانوار. صفحات ۶۵ - ۶۴.
- ۳۷ - کشف الغطاء. صفحات ۸۴ - ۸۳.
- ۳۸ - در تاریخ جناب افنان، تاریخ معین السلطنة تبریزی، تاریخ جدید و تاریخ کواکب الدرّیه حکایات عجیب دیگری از حضرت باب در خصوص پیشگونی جنس جنین و وقوع برخی از حوادث ناگوار (و از جمله مرگ غم‌انگیز چند تن از بانوان در حادثه خرابی حمام میرزا هادی) در همان ایام کودکی آمده است که برای رعایت اختصار از نقل آن حکایات خودداری می‌نماید.
- ۳۹ - THE DAWN BREAKERS. صفحه ۷۵، زیرنویس شماره یک.
- ۴۰ - THE BĀB. صفحه ۳۹.
- ۴۱ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۸۲.
- ۴۲ - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی.
- ۴۳ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، زیرنویس صفحه ۱۷۲.
- ۴۴ - رسائل و رقائم. صفحه ۹۶.
- ۴۵ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق جلد سوم، زیرنویس صفحه ۴۳۷ (بنقل از خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشّهادة شریعتمدار کبیر).
- ۴۶ - عین بیان مبارک چنین است: «و لقد منّا علیک فی صفرک من امرالله العلیّ اذ کان الحکم فی امّ الکتاب مقضیاً».
- در سوره هشتاد و چهارم قیوم الاسماء نیز بیان تقریباً مشابهی نازل گشته است: «و ائی باذن الله فی صغری قد کنت بالحقّ علی نفسی علی الحقّ علیماً».



## بخش دوم - ایام اقامت در بوشهر

پس از چند سال اشتغال در تجارتخانه جناب خال اعظم در شیراز حضرت باب عازم بوشهر گردیدند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در خصوص ایام بوشهر می‌فرمایند: «بعد از بلوغ در ابوشهر اول بشراکت خال و بعد مستقلاً به تجارت مشغول ...» (صفحه ۳). در مناجاتی که از قلم مبارک حضرت باب در سالهای بعد نازل گشته است تصریح می‌فرمایند که در پانزده سالگی به بوشهر تشریف برده‌اند (۱). حضرت باب پس از قریب چهارسال شراکت با جناب خال اعظم (و نیز جناب خال اکبر) در اوائل بیست سالگی مستقلاً به تجارت پرداختند (۲). تجارتخانه جناب خال و سپس حضرت باب در سرای میمنده معروف به سرای شیخ و محل سکونت مبارک در بالاخانه همان سرا قرار داشت (۳). با وجود اضطرابات سیاسی در بوشهر در آن اوقات کار تجارت دانی‌های حضرت باب رونق کافی داشت و بطوری که صاحب کتاب فارسنامه ناصری نیز می‌نویسد دامنه تجارت آنان از اقصی نقاط هند تا فرنگستان گسترده بود (۴). حضرت باب چه در ایام شراکت با دانی‌های مبارک و چه در دوران استقلال در تجارت نزد عموم مظهر امانت و تقوی محسوب می‌شدند. در خصوص صحت عمل و امانت آن حضرت حکایاتی چند در متون کتب تاریخیّه آمده است. جناب نبیل زرندی می‌نویسد: «جناب حاجی سید جواد کربلانی حکایت فرمود که من وقتی عازم هندوستان بودم در بین راه به بوشهر وارد شدم و چون با جناب حاجی میرزا سید علی سابقه آشنائی داشتم و به ملاقاتش می‌رفتم حضرت باب را در آن اوقات ملاقات کردم. هروقت آن حضرت را می‌دیدم نهایت خضوع و خشوع و لطف و محبت از سیمای آن بزرگوار آشکار بود. من نمی‌توانم به هیچ شرح و بیانی آن سیمای نورانی و اخلاق رحمانی را بیان و تشریح نمایم. همه مردم به طهارت ذات و حسن رفتار و صداقت گفتار و کردار و تقوی و پرهیزگاری آن بزرگوار اقرار و اعتراف داشتند. شخصی امانتی بحضور

مبارک فرستاده بود که آن را بفروشد و قیمتش را برایش بفرستند و قیمت آن امانت را هم معین کرده بود. حضرت باب قیمت آن را برای آن شخص فرستادند. مشارالیه مشاهده کرد که وجه بیشتر از مبلغی است که خودش تعیین کرده بود لذا بحضور مبارک عریضه نگاشت و پرسید چرا از قیمت معین زیادتر فرستاده‌اید. حضرت در جواب او فرمودند قیمت امانت تو همانست که فرستاده‌ام زیادی نیست. زیرا امانت تو مدتی در نزد من بود و در آن هنگام قیمتش همان بود که برای تو فرستادم ولی چون من در آن وقت این را نفروختم و بتأخیر افتاد روا ندیدم که به تو ضرر وارد آید و مطابق قیمت همان وقت وجهش را برای تو فرستادم. آن شخص هرچه اصرار کرد که وجه زیادی را به حضور مبارک مسترد سازد قبول نفرمودند» (۵). جناب معین‌السلطنه تبریزی در تاریخ (خطی) خود نام تاجر مذکور را حاج میرزا ابوالحسن یزدی ذکر می‌کند. جناب حاج میرزا حبیب‌الله افغان در تاریخ (خطی) خویش بیانات حضرت عبدالبهاء را در خصوص ایام توقف حضرت باب در بوشهر چنین نقل کرده‌است: «حضرت اعلی ایام توقفشان در بوشهر کارهای غریب می‌کردند ... تجار بوشهر رسمی داشتند معامله که می‌کردند بعد از ختم معامله دبه می‌کردند و مبلغی تخفیف می‌گرفتند. آمدند خدمت حضرت معامله نیلی کردند و مبلغ گزافی نیل خریدند. پس از ختم عمل که نیل را حرکت داده در حجره خودشان وارد کردند نوبت به دبه رسید آمدند دبه نمایند حضرت قبول نفرمودند. گفتند معامله کرده‌اید صیغه خوانده‌اید عمل تمام شده من تخفیف نمی‌دهم و دبه را از شما قبول نخواهم کرد. آنها اصرار کردند فرمودند مطلب همان است که می‌گویم. عرض کردند رسم مملکت است. فرمودند خیلی رسومات غلط عنقریب موقوف خواهد شد. آنچه ابرام کردند قبول نفرمودند ... بالاخره نیل را فرستادند آوردند و دبه را قبول نفرمودند». این حکایات دال بر امانت و صحت عمل و قاطعیت حضرت باب در تجارت است. این خصائص سبب حسن شهرت آن حضرت در اقلیم فارس و جذب قلوب اهل حقیقت گشت. حضرتشان

شدیداً متمسک به اصول اخلاقی در تجارت بودند و در همه اوقات مستغرق ادعیه و مناجات بساحت حضرت ربّ الآیات. بفرموده مبارک خودشان هرگز برای نوشتن بر بسته‌های تجارتنی منحی نگشتند مگر آنکه در همان حال خدای را سجده نمودند.

اوقات فراغت حضرت باب در بوشهر صرف عبادت می‌گشت. حالات روحانی و خصال رحمانی آن حضرت همه را مجذوب نموده بود. از جمله نفوسی که در آن اوقات مجذوب حضرت باب گشته بود حاج محمد حسین نامی از تجّار بود که غالباً همراه با دیگر تجّار شیرازی برای ملاقات حضرتشان به حجره مبارک در سرای میمندی (سرای شیخ) می‌رفت. نامبرده حضرت باب را جوانی جمیل، ملبّس به لباس پاکیزه با شال سبز و عمامه سیاه و مستغرق در تلاوت آیات و مناجات و تکرار اوراد و اذکار توصیف کرده است (۶). حضرت باب غالباً در دل تابستان سوزان بوشهر به بام خانه خویش (در سرای شیخ) تشریف برده ساعتها در زیر آفتاب به عبادت و ریاضت اشتغال می‌یافتند. این امر گاه موجب سوء ظنّ اهل جدل و فتن می‌گشت و آن حضرت را به شمس‌پرستی متّهم می‌نمودند. چنانکه مؤلف مرآة البلدان ناصری توجّه آن حضرت را به شمس ناشی از اهواء نفسانی و موجب تخریب قوای دماغی آن مظهر رحمانی دانسته است (۷). جناب نبیل زرنندی توجیه زیبایی از علل توجّه حضرت باب به قرص آفتاب کرده است. وی می‌نویسد: «حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می‌بردند و به نماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت حرارت می‌تایید ولکن هیکل مبارک قلباً به محبوب واقعی متوجّه و بدون آنکه اهمیتی بشدّت گرما بدهند بمناجات و نماز مشغول بودند. دنیا و هرچه در آن موجود بود همه را فراموش فرموده از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت می‌پرداختند. پیوسته بطرف طهران توجّه داشتند. بقرص آفتاب تابان با کمال فرح و سرور تحیّت می‌گفتند و این معنی رمزی

از طلوع شمس حقیقت بود که بر عالمیان پرتوافکن گردید. حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجّه کرده با لسان قلب با نیر اعظم برآز و نیاز می پرداختند. گویی نیر اعظم را واسطه می ساختند که مراتب شوق و اشتیاق حضرتش را به حضرت محبوب مستور برساند. نظر باین معنی بود که هیکل مبارک به شمس متوجّه بودند. ولی مردم نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند و نیر اعظم را ستایش می کنند. با آنکه توجّه به شمس ظاهر رمز از توجّه حضرتش به شمس جمال محبوب مستور بود». (۸)

بوشهر از مراکز تجمّع طرفداران مسلک اخباری و مکتب شیخی بود و حضرت باب نیز با برخی از آن نفوس معاشرت و مصاحبت داشتند. بتدریج از قلم مبارک حضرتشان اوراد و اذکار و رسالات بدیعه ولکن ظاهراً بسبک و شیوه مؤلفات شیعی و شیخی نازل گردید. نصایح کتبی و شفاهی آن حضرت نیز در ارشاد و هدایت تجار کم نبود و حکایت از عظمت مقام و طهارت ذات آن نفس مقدّس می نمود. اما از میان آثاری که در ایام اقامت در بوشهر از قلم آن حضرت صادر شده توان رساله فقهیه را ذکر نمود که احتمالاً در سنّ نوزده سالگی نازل گشته است (۹). حضرت باب گاه در مجالس ذکر مصائب وارده بر حضرت امام حسین علیه بهاء الله حاضر شده و اشک می ریختند و در عین حال به مناجات و دعا می پرداختند. برخی از آثار نیز از قلم مبارک در آن ایام در توصیف مقامات و ذکر مصیبات وارده بر حضرت حسین و خاندان عصمت نازل گردیده است. حضرت باب قریب دو سال در بوشهر مستقلاً به تجارت اشتغال داشتند و سرانجام پس از پنج سال و اندی اقامت در آن «جزیره البحر» قصد زیارت عتبات عالیات نموده و خود را برای سفر به کربلا آماده فرمودند. حضرتشان شرحی به دانی های مبارک که در شیراز اقامت داشتند مرقوم فرموده و دفتر معاملات و محاسبات تجارتنی را تنظیم و ترتیب بخشیده عازم کربلا گردیدند. هنگام عزیمت به کربلا قریب بیست و یک

سال از سنین عمر مبارک می گذشت. مردم شیراز و بوشهر و دیگر  
بلادی که با آن حضرت معاملات تجارتي داشتند خصوصاً اهل تقوی و  
حقیقت بر امانت، خلوص، ایمان، خشوع، روحانیت و معصومیت  
بی نظیر حضرتشان قلباً و لساناً گواهی می دادند و ایشان را شایسته  
احراز عالی ترین مقامات در عتبات عالیات می دانستند.

## زیرنویس

### بخش دوم - ایام اقامت در بوشهر

۱ - عین بیان مبارک در مناجات مذکور چنین است: یا الهی تعلم من اول یوم الذی قد خلقتنی من ماء محبتک الی ان قضی من عمری خمس و عشر سنة لقد کنت فی ارضی الّتی قد شهدت علی خلقی علیها ثم اصعدتنی علی جزیرة البحر، (فیضی). حضرت نقطه اولی. صفحات ۵ - ۱۰۴).

۲ - رجوع فرمایند به:

الف - THE DAWN BREAKERS. صفحه ۷۶، زیرنویس شماره یک.

ب - تاریخ (خطی) معین السلطنه تبریزی.

۳ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۸۶ (مستند به نوشته جناب عزیزالله ساعتچی علیه رضوان الله).

۴ - فسائی. فارسنامه ناصری. گفتار دوم، صفحات ۷۷ - ۷۶.

۵ - مطالع الانوار. صفحات ۶۸ - ۶۷. حکایات مربوط به اعانت حضرت باب به نیازمندان نیز بسیار است که برخی از آنها در متون کتب تاریخیّه آمده است.

۶ - آدمیت (رکن زاده) دانشمندان و سخن سرایان فارس. جلد نخست، صفحات ۸۸ - ۳۸۷.

۷ - اعتماد السلطنه. مرآة البلدان ناصری. صفحه ۱۰.

۸ - مطالع الانوار. صفحات ۶۷ - ۶۶.

۹ - ترجمه فارسی تاریخ نیکلا. صفحات ۹۱ - ۱۹۰.

## بخش سوم - سفر کربلا

حضرت باب در نخستین روز ماه ربیع الاول سال ۱۲۵۷ هجری قمری (۱۸۴۱ میلادی) به کربلا عزیمت (۱) و قریب یک سال بعد به ایران مراجعت فرمودند. در یکی از ادعیه نازله در ایام چهارمق بدین نکته اشاره فرموده‌اند. (۲) از قرائن بر می‌آید که لفظ «حول» (سال) در دعای مورد بحث دلالت بر مدت تقریبی اقامت حضرت باب در عتبات دارد. جناب ابوالفضائل در رساله خطی خود مدت اقامت حضرت باب را در عتبات عالیات هفت ماه دانسته‌است (۳). یکی از بایبان اولیه که ابن کربلائی امضاء نموده در رساله خویش مدت اقامت حضرت باب را در عتبات عالیات یازده ماه دانسته‌است. به استناد رساله مذکوره حضرت باب هشت ماه در کربلا و سه ماه در بلاد دیگر عراق و از جمله نجف اقامت فرموده‌اند (۴). با توجه به بیان مبارک حضرت باب در دعای مورد بحث قول ابن کربلائی بیشتر به صواب نزدیک است.

غالب اوقات حضرت باب در عراق صرف عبادت و زیارت اماکن متبرکه شیعیان می‌گشت. نحوه زیارت آن اماکن و کیفیت تلاوت ادعیه وسیله آن حضرت جاذب قلوب همگان بود. جناب شیخ حسن زنوزی در خصوص نحوه زیارت حرم سید الشهداء وسیله حضرت باب به جناب نبیل زرنندی اظهار داشته‌است: «چند مرتبه او را دیدم که در حرم سید الشهداء غرق مناجات و دعا بود. به هیچ کس نظری نداشت. اشک از چشمانش می‌ریخت و کلماتی در نهایت فصاحت از لسانش جاری می‌شد که به آیات شباهت داشت. می‌شنیدم که مکرر می‌گفت یا الهی و محبوب قلبی. حالت او بطوری بود که اغلب نمازگزاران صلوة خویش را ناتمام گذاشته و به کلمات و بیانات آن جوان توجه می‌نمودند و از خشوع و خضوع او حیرت می‌کردند. گریه او سبب می‌شد که همه را گریان می‌ساخت». (۵). حاج رسول قزوینی (جدّ جناب سمندر) که از تجّار معروف شیخی بوده اظهار نموده که

هرگز احدی از علماء، عرفاء، اشراف و تجّار شیعی هنگام زیارت مشاهد متبرّکه چنین روحانیت و خضوعی از خویش ابراز نکرده است. بسیاری از کسان چون میرزا هادی نه‌ری و میرزا محمدرضا جواهری کاشانی (اصفهانی‌الاصل) شاهد همین روحانیت و خشوع حضرت باب هنگام زیارت اماکن متبرّکه بوده‌اند و غالباً مشاهده این کیفیات از قبل از عوامل اصلیّ ایمان آنان به حضرتشان در سالهای بعد بوده است. حتّی نفوسی که نسبت به امر آن حضرت مخالفت ورزیده‌اند نیز بدین روحانیت و خشوع اعتراف کرده‌اند (۸).

اما کیفیت نخستین ملاقات حضرت باب و جناب سید کاظم رشتی کاملاً روشن نیست. جناب شیخ حسن زنوزی داستان دوبار دیدار آن حضرت و جناب سید کاظم را برای نبیل زرنندی این چنین حکایت کرده است: «یک روز صبح زود ملانوروز که از گماشتگان سید بود مرا از خواب بیدار کرد و گفت دنبال من بیا. من برخاستم و با هم به منزل سید کاظم رفتیم. سید را دیدم لباسهای خود را پوشیده و عبا بدوش افکنده مثل اینکه می‌خواهد به محلی برود. به من فرمود شخص بزرگواری وارد شده می‌خواهم با تو بدیدن او برویم. هوا متدرّجاً روشن می‌شد. براه افتادیم. از کوچه‌های کربلا گذر کردیم تا به منزلی رسیدیم. جوانی دم در ایستاده بود. عمامه سبزی بر سر داشت و چندان آثار لطف و تواضع در سیمای او آشکار بود که بوصف نیاید. مثل اینکه انتظار ورود ما را می‌کشید. چون نزدیک شدیم با کمال وقار بطرف ما آمد. سید را در آغوش کشید و نهایت محبت و لطف را نسبت به او ابراز فرمود. سید کاظم هم نهایت احترام را نسبت به آن جوان مراعات کرد. در مقابل او ساکت ایستاده بود و سر بزیر افکنده وارد منزل شدیم. از پله‌ها بالا رفته باطاقی ورود نمودیم که بقدری گلهای خوشبو در آن موجود که هوا را معطر نموده بود. جوان ما را به نشستن دعوت کرد. سراپای ما را سرور و نشاط گرفته بود. در وسط اطاق ظرفی مملوّ از شربت بود ولیوان نقره‌ای پهلوی آن ظرف گذاشته بودند. جوان میزبان لیوان را پر از شربت کرد. به سید کاظم



عنایت کرد و فرمود و سقاہم ربہم شراباً طہوراً. سید ظرف شربت را از دست جوان گرفت و تا آخرین جرعه سرکشید و چنان سروری در چہرہ اش ظاہر شد کہ وصف آن ممکن نیست. میزبان جوان ظرفی از شربت بہ من عطا فرمود ولی بیانی نفرمود. مذاکرات بین سید و جوان مزبور مدتی جریان داشت و جوان پیوستہ با آیات قرآن جواب سید را می فرمود و پس از زمانی برخاستیم. میزبان ما تا دم در ما را مشایعت کرد و نہایت احترام را نسبت بہ ما مراعات نمود. جلال و جمال آن جوان بی اندازہ مرا متعجب ساخت. مطلب دیگر نیز بر تعجب من افزود و آن این بود کہ دیدم سید کاظم از ظرف نقرہ شربت آشامید با آنکہ در شریعت اسلام استعمال ظروف نقرہ و طلا حرام است ہرچہ خواستم علت احترام زائد از حد سید را نسبت بہ آن جوان سؤال کنم ممکن نشد. احترام سید نسبت بہ آن جوان بیش از احترامی بود کہ نسبت بہ مقام سیدالشہداء مراعات می نمود. پس از سه روز همان جوان وارد محضر سید شد و نزدیک در جلوس نمود. با نہایت ادب و وقار درس سید را گوش می داد. بمحض اینکہ چشم سید کاظم بر آن جوان افتاد سکوت اختیار کرد. یکی از شاگردان خواہش نمود کہ بیان خود را ادامہ دہد. سید بہ او فرمود چہ بگویم. سپس بطرف آن جوان متوجہ شدہ و گفت حق از آن نور آفتابی کہ بر آن دامن افتادہ است آشکارتر است. من چون نظر کردم دیدم نور آفتاب بر دامن آن جوان بزرگوار افتادہ. دومرتبہ همان شخص از سید پرسید چرا اسم موعود را بما نمی گویند و شخص او را بما نشان نمی دہید. سید با انگشت خویش بہ گلوی خود اشارت کرد و مقصودش این بود کہ اگر نام موعود را بگویم و شخص او را معرفی کنم فوراً من و او ہردو بقتل خواہیم رسید... با آنکہ سید کاظم رشتی بانگشت خویش بہ دامن آن جوان اشارہ کرد معذک ہیچ کس مقصود او را از این اشارہ نفہمید» (۹).

ایادی امراللہ جناب میرزا علی محمد ابن اصدق در جزوہ ای خطی بہ نقل از والد خویش ایادی امراللہ جناب ملاصادق مقدس خراسانی تصریح کردہ است کہ حضرت باب بدعوت جناب مقدس در

خانه وی در کربلا در مجلس ذکر مصیبت سیدالشهداء شرکت فرموده‌اند. هنگام ورود حضرت باب سید کاظم رشتی و شاگردان وی در مجلس حاضر بوده‌اند. پس از ورود حضرت باب جناب سید رشتی برخلاف عادت از جای خویش بلند شده و صدر مجلس را نشان داده و گفته‌اند که سیدنا اینجا بفرمائید. لکن حضرت باب نزدیک در ورودی جلوس فرموده‌اند. همه متفکر بوده‌اند که این سید جوان کیست. ملاحظین بشرونی که بر بالای منبر ذکر مصیبت می‌نموده مدتی ساکت شده و قادر بر تکلم نبوده تا آنکه سید مرحوم مذکور داشته‌اند خویست چند فرد از اشعار شیخ مرحوم در مصیبت بخواند و ملاحظین اطاعت نموده‌است. در حین قرائت اشعار شیخ حضرت باب بقدری گریسته‌اند که از گریه ایشان جمیع حضار بگریه آمده‌اند (۱۰). کیفیت ملاقات حضرت باب با جناب سید کاظم رشتی در کربلا همانطور که قبلاً بیان شد روشن نیست و جز دو روایت مذکور سند عمده مفصلی موجود نمی‌باشد. جز آنکه از بیان فارسی روشن می‌شود که جناب سید کاظم رشتی حدّ اقلّ یک بار به محلّ اقامت حضرت رفته‌است (۱۱). آنچه مسلم است حضرت باب چند بار به مدرس جناب سید کاظم تشریف برده‌اند و لکن بحقیقت نزد سید تلمذ نفرموده‌اند. موضوع تلمذ حضرت باب نزد جناب سید مورد بحث تاریخ‌نگاران و پژوهشگران قرار گرفته‌است و ما در اینجا با توجه به مدارک موجود موضوع را می‌کاویم.

میرزا محمد تقی خان سپهر در خصوص کیفیت تلمذ حضرت باب نزد سید رشتی در کتاب ناسخ التواریخ (مجلد سوم از مجلّات قاجاریه) می‌نویسد: «... در بدایت حال به تحصیل علوم فارسیه پرداخته از مقدّمات عربیه نیز بهره گرفت ... آنگاه سفر عتبات عالیات کرد و در زمین مقدّس کربلا سکون اختیار نمود و همه روزه در محفل تدریس حاجی سید کاظم که بهترین تلمیذ شیخ احمد احسانی بود حاضر می‌شد و از کلمات او استفادات می‌جست و بر طریقت شیخ احمد می‌رفت. یک دو سال بدینگونه روز برد ...» (صفحه ۳۹).

رضاقلی خان هدایت در روضة الصفاى ناصرى مى نویسد: «از جمله وقایع ایام صاحب اختیاری در ملک فارس ظهور سید علی محمد ملقب به باب است و او جوانی بود فرزند میرزا رضانام از طبقه سادات شیراز و آباء و اعمامش به تجارت و بزازی در یزد و شیراز معاملتی داشتند. وی مدتی در عتبات عالیات در حوزه تدریس علمای عهد خاصه حاجی سید کاظم رشتی منسلک بود و زیارتی می نمود» (صفحه ۳۱۰). میرزا محمد جعفرخان حقایق نگار ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۰ هجری قمری در تاریخ حقایق الاخبار ناصری می نویسد: «... در این هنگام فتنه میرزا علی محمد مشهور به باب ... آشکار گشت. این میرزا علی محمد از سادات شیراز و صنف بزاز بود و چندی به تحصیل مقدمات علوم اشتغال نمود. مدتی در مشهد حائر و نجف اشرف مجاور گردید ...». محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (صنیع الدوله) نیز در کتاب مرآة البلدان ناصری تلمذ حضرت باب را نزد سید رشتی اینگونه تصریح می کند: «بعد از آنکه چندی در عتبات عالیات در حوزه درس علماء خاصه حاجی سید کاظم رشتی شیخی بود به بندر بوشهر آمده مدتی در این بندر سر برهنه در آفتاب ریاضت کشیده ...» (صفحه ۱۰). لغت نامه دهخدا ذیل عنوان «باب» تصریح می نماید که حضرت باب «در مدت توقف خود در کریلا که ظاهراً دو یا سه سال طول کشیده در سلک شاگردان و مریدان حاجی سید کاظم رشتی که از شاگردان شیخ احمد زین الدین احسانی است در آمد و با وجود جوانی مورد توجه استاد که از روحانیون معروف و صاحب نفوذ عصر خود بوده قرار گرفت». (شماره مسلسل ۳۱، صفحه ۳۲). بطوری که ملاحظه می شود مورخان نامبرده گاه وقایع مربوط به حیات حضرت باب را با حیات جناب باب الباب در آمیخته اند و در خصوص مدت اقامت حضرت باب در کریلا نیز غالباً بخطا رفته اند. حاج محمدکریم خان کرمانی در کتاب ازهاق الباطل (صفحه ۱۰۴) و میرزا محمد تنکابنی در قصص العلماء (صفحه ۵۹) نیز بر حضور حضرت باب در مدرس سید رشتی تأکید کرده اند.

حضرت باب چند بار در آثار مبارکه خویش از جناب سید کاظم رشتی به عنوان معلّم خود یاد فرموده‌اند. از جمله در رساله سلوک از آثار نازله پیش از اظهار امر مبارک (و یقیناً پیش از صعود جناب سید کاظم) جناب سید را به عنوان معلّم خویش یاد کرده‌اند (۱۲). بدین نکته در آغاز تفسیر سوره بقره (۱۳) و در صحیفه شرح دعاء غیبت (۱۴) نیز اشاره فرموده‌اند. حضرت باب در آثار مبارکه خویش ذکری از معلّم دیگری نیز فرموده‌اند. از جمله در مناجاتی تصریح می‌فرمایند که سؤالات برخی از نفوس را برای پاسخگویی نزد جناب باب الباب و نفسی که در بعض احیان معلّم ایشان بوده است ارسال فرموده‌اند (۱۵). دانشمند فقید ارجمند جناب فاضل مازندرانی در خصوص معلّم مذکور می‌نویسد که: «شاید مراد همان ملامحمد معلّم در مکتب قهوه اولیاء باشد. ولی بعضی چنانچه در ظهور الحق اشاره است مراد ملاصادق مقدّس خراسانی را می‌دانستند که در ایام اقامت در کربلا چندی در نزد وی بعضی از کتب ادبیّه عربیّه متداوله آن ایام را خواندند ولی حاجی سید علی خال بخواست والدّه مکرمه آمده ایشان را به شیراز برگرداند ... و در تاریخ فاضل قائنی نیز از قول وی در ضمن بیان کیفیت ایمان جدیدش چنین مسطور است. هنگام طفولیت آن حضرت را نزد من (ملاصادق) آورده بودند که درس بدهم و بخواندن درس بیش از یک روز نیامدند» (۱۶).

آنچه وقایع‌نگاران عصر قاجار در خصوص تلمذ حضرت باب نزد جناب حاج سید کاظم رشتی نوشته‌اند آکنده از اغراق است (۱۷). آنچه مسلم است سفر حضرت باب به عتبات عالیات کمتر از یک سال طول کشیده و در این مدّت تنها چند بار در مدرس جناب سید حاضر گشته‌اند و این حضور در حقیقت تلمذ تلقّی نمی‌گردد. لذا عنوان «معلّمی» نازل در آثار آن حضرت در خصوص جناب سید صرفاً عنایت و فضل و اشارت بتأیید ضمنی مکتب شیخیّه و تعالیم سید رشتی است. ابن کربلانی از اصحاب اولیّه حضرت باب در رساله خویش (که از پیش یاد گردید) تصریح می‌نماید که آن حضرت تنها دو یا سه بار

در مدرس سید رشتی حضور داشته‌اند (۱۸). ابن کربلانی سپس استدلال می‌نماید که معارف الهیه که از طریق آثار حضرت باب افاضه شده اکتسابی نیست زیرا شخصاً (یعنی ابن کربلانی) در مدت ده سال تلمذ نزد جناب سید رشتی هرگز شاهد بروز اینگونه معارف بدیعه از سید نبوده است. ملاجعفر واعظ قزوینی نیز تصریح می‌کند که حضرت باب را تنها سه بار در مدرس جناب سید کاظم زیارت کرده است (تاریخ سمندر، صفحه ۴۶۵). از محتوای تاریخ نبیل زرندی مستفاد می‌شود که حضرت باب دوبار با جناب سید ملاقات داشته‌اند که یک بار آن در مدرس سید مذکور بوده است. این قرائن و امارات نشان می‌دهد که حضرت باب شاگرد جناب سید کاظم نبوده‌اند و تحصیلات ایشان منحصر بوده به همان مکتب شیخ عابد که آن هم چنانکه از پیش مذکور آمد بصورتی منظم و مداوم نبوده است. آنچه بدیهی است حضرتشان مقدمات زبان فارسی و قدری عربی و نیز قرآن شریف را در مکتب مذکور فرا گرفته‌اند. لذا باعتباری امیّ بوده‌اند. لفظ امیّ در این مقام بر فردی اطلاق می‌شود که باصطلاح اهل علم نیست. بعبارت دیگر تحصیلات عالیّه علمیّه (از جمله در مسائل دینیّه) نکرده است نه آنکه بکلی بی‌سواد باشد. بدین اعتبار همه مظاهر مقدّسه الهیه بظاهر امیّ بوده‌اند. یعنی برحسب ظاهر تحصیل علوم اکتسابی نکرده‌اند. مدارک تاریخ اسلام نشان می‌دهد که حضرت رسول اکرم بر حسب ظاهر با قرائت و کتابت زبان عربی آشنا بوده‌اند چنانکه هنگام رحلت به اطرافیان خویش فرمودند کاغذ و قلم حاضر کنند تا ایشان مکتوبی مرقوم فرمایند و مانع گمراهی اصحاب شوند. فرمودند: «اتونی بقلم و قرطاس حتی اکتب لکم کتابا لن تضلّوا بعدی ابداً» (۱۹). در قرآن شریف خطاب به رسول اکرم نازل است: «و ما کنت تتلو من قبله من کتاب و لا تخطّه بيمينک اذا لارتاب المبتلون (سوره عنکبوت آیه ۴۷). مراد از آیه مبارکه این نیست که رسول اکرم حتی خواندن و نوشتن نمی‌دانستند. از خواندن و نوشتن عمداً و غالباً خودداری می‌نمودند تا بهانه بدست مردم نادان نیفتد که بگویند علم حضرتشان

اكتسابی است. در حادثه غزوة حديبيه در قرارداد متارکه نوشته بودند «محمد رسول الله». نماینده كفار قریش اعتراض نموده گفت اگر ما تو را برسالت قبول داشتیم دیگر جنگی نداشتیم. لذا باید لفظ «رسول الله» از قرارداد متارکه محو شود. رسول اکرم امر فرمودند که لفظ «رسول الله» از قرارداد حذف شود. چون حضرت علی علیه سلام الله از حذف لفظ «رسول الله» امتناع فرمودند حضرت رسول اکرم ورقه قرارداد را اخذ نموده لفظ «رسول الله» را شخصاً حذف فرمودند (۲۰).

حضرت باب نیز در موارد متعدده از آثار مبارکه حضرتشان خویش را «امی» خوانده اند. در صحیفه عدلیه می فرمایند: «در اعجمیین نشو و نما نموده و در این آثار حقّه نزد احدی تعلّم نگرفته بل امی صرف بوده». در توقیع مبارک خطاب به محمد شاه (و نازل در ماکو) می فرمایند: «خداوند شاهد است که مرا علمی نبود زیرا که در تجارت پرورش نموده بودم». و در توقیع دیگری خطاب به محمد شاه می فرمایند که جوانی ایرانی از تجّار و اصولاً امی می باشند (۲۱). در یکی از توقیعات مبارکه بیاناتی می فرمایند که خلاصه و مفاد آن بیانات این است:

«من از قواعد اهل بیان آگاهی ندارم و کتب اهل علم نزد من نبوده تا بحفظ مطالب آنها پردازم. من از قواعد قوم و شوون علمیه نزد آنان بی خبرم. صرف و نحو نیز نمی دانم و به جمیع این شوون افتخار می کنم. آنچه از قلم من جاری می شود ناشی از فضل الهی و عطیة رحمانی است». (۲۲) و در توقیع دیگری نیز تصریح می فرمایند که از علوم رسوم آگاهی ندارند (۲۳). در صحیفه عدلیه می فرمایند «... و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده بل بنورالله صدر آن منشرح بعلوم الهیه شده و حکم تبدیل را بشأن بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نمایند». و سرانجام در باب نخست از واحد دوم بیان فارسی ضمن بحث از اعراب و قواعد لسان عرب می فرمایند:

« شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده ...».

از بیانات مبارکه فوق معنای اُمیت حضرت باب بخوبی روشن می شود. همانطور که قبلاً نیز تصریح گردید حضرت باب مانند علماء ادیان تحصیل معارف معمول زمان نفرموده اند. اینست که حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در این خصوص می فرمایند: «در میان مردم مشهور بعدم تعلیم و تعلّم بوده ...» (صفحه ۴). و در کتاب مفاوضات می فرمایند: «در میان طائفة شیعیان عموماً مسلم است که ابدأً حضرت در هیچ مدرسه تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی می دهند» (صفحات ۲۰ - ۱۹). حضرت ولی امرالله نیز بدین اعتبار در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۱۵) حضرت باب را «جوان امّی UNLEARNED YOUTH خوانده اند. در خاتمه این بحث باید معروض داشت آن دسته از تاریخ نگاران رسمی دولت قاجار که به تعلّم حضرت باب در مدرس جناب سید کاظم رشتی اشاره کرده اند قصدشان اعمال غرض بوده و خواسته اند آیات بدیعه ایشان را ناشی از تحصیلات رسمیّه در معاهد علمیّه دانند. بدیهی است که این اقوال مباین با واقعیّات تاریخی و نصوص مبارکه طلعات مقدّسه این ظهور اعظم ربّانی است. تلمذ حضرت باب نزد جناب سید رشتی مورد قبول برخی از مراجع شیخیّه (دشمنان پرکین حضرت باب) نیز قرار نگرفته است. چنانکه میرزا ابوالقاسم خان ابراهیمی پیشوای پیشین شیخیّه در کرمان در کتاب خود شکایت نامه (صفحات ۴۳ - ۴۲) در این خصوص چنین تصریح می نماید: «... سید باب از شاگردان سید مرحوم اعلی الله مقامه نبوده بلکه شاگرد هیچ استادی نبوده و ... نزد یک ملای مکتب دار هم تحصیل درستی نکرده است ...» (۲۴).

باری اقامت حضرت باب در عراق بیش از یازده ماه بطول انجامید و سرانجام باصرار والده مبارک و جناب خال اعظم و وساطت جناب حاج سید جواد کربلانی به ایران باز گشتند. پس از چند ماه

مجدداً قصد عزیمت به عراق فرمودند ولکن والده مبارک با توسل به جناب خال اعظم وسائل ازدواج آن حضرت را با جناب خدیجه بیگم فراهم نمودند (۲۵). در آن اوقات گاه همراه دانی‌های مبارک برای انجام امور تجارتنی به بوشهر تشریف می‌بردند تا آنکه مراسم ازدواج مبارک در شیراز انجام یافت و در آن شهر مستقر گشتند.



## زیرنویس بخش سوم - سفر کربلا

- ۱ - از جمله رجوع فرمایند به THE DAWN BREAKERS. صفحه ۷۵، زیرنویس شماره یک.
- ۲ - عین بیان مبارک در دعاء مذکور چنین است: «قد صعدت الى ارض المقدسة و قد قضی عنی حولاً هنالك ثمّ قد رجعت الى ارض التی قد شهدت خلقی علیها».
- ۳ - THE DAWN BREAKERS. صفحه ۷۵، زیرنویس شماره یک.
- ۴ - فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۵۲۹. عین عبارات ابن کربلانی چنین است: «انّ الذکر الاکبر ... تشرف بارض المقدسة و بقا فی کلّ المشاهد احدى عشر شهراً ثمانية اشهر فی جوارالحسین و ثلاثة اشهر فی خدمة سایر الائمة ...».
- ۵ - مطالع الانوار. صفحات ۳۰ - ۲۹.
- ۶ - فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۹۷.
- ۷ - مأخذ بالا. صفحه ۱۰۱.
- ۸ - از جمله رجوع فرمایند به: تنکابنی. قصص العلماء. صفحه ۵۹.
- ۹ - مطالع الانوار. صفحات ۲۹ - ۲۶.
- ۱۰ - رجوع فرمایند به :
- الف - یادداشت‌های خطی جناب ابن اصدق.
- ب - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد دوم، صفحات ۵۰ - ۴۹.
- پ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحات ۱۰۲ - ۱۰۰.
- ت - ترجمه فارسی تاریخ نیکلا. صفحات ۹۴ - ۱۹۲.
- ۱۱ - عین بیان حضرت باب در باب پانزدهم از واحد پنجم بیان فارسی چنین است: «مثل آنکه در ایامی که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید بمنزل آمده در حین رجوع صاحب منزل امر بغسل بابتی که ید آن شجره طهارت باو رسیده نمود و حال آنکه در شریعت ایشان دو شیئی یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت».

- ۱۲ - عین بیان مبارک چنین است: «و علی التفصیل کتبها سیدی و معتمدی و معلّمی الحاجّ سید کاظم الرّشتی اطال الله بقائه ...».
- ۱۳ - عین بیان مبارک چنین است: «ثمّ جاء خبر فوت العالم الجلیل و معلّمی رحمة الله علیه من هنالك و قد اخبرت بعض الناس من قبل بنومی».
- ۱۴ - عین بیان مبارک چنین است: «انّی احد من تلامیذ سید المقدم سلام الله علیه».
- ۱۵ - عین بیانات مبارکه چنین است: «اللهمّ و انک لتعلم ما قد ارسلت الی من کان اول مؤمن بحکمک بعضاً من الکتب لیجیب الناس علی حکم القرآن و سوف نرسل تلك الآيات الی من کان معلّمی فی بعض الاحیان» (فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۳۶۹).
- ۱۶ - اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحات ۷۱ - ۳۷۰.
- ۱۷ - بعقیده نگارنده سطور نظر جناب فاضل مازندرانی نیز در این باب گاه با اغراق همراه است. از جمله در مجلد نخست اسرارالآثار (صفحات ۹۳ - ۱۹۲) می نویسد: «ولی در ایام جوانی با عدم رضایت خالها به کربلا رفتند و در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنا عشری و عرفانهای مربوط به شیخ احسانی را بسیار شنیدند ...». با آنکه جناب فاضل در عبارات مذکور تا حدودی اغراق کرده اند ولی خوشبختانه در عبارات بعدی به تعدیل آن پرداخته و مذکور داشته اند: «بنابراین در نظر ملاحی آن ایام امیّ و به عبارت معمولی بی سواد بودند و لذا اعتراض بر کلماتشان کردند و نسبت بی علمی دادند و ایشان نیز انکار نداشتند بلکه همان را دلیل حقیقت خود می ستودند و آن علوم رسوم را علم نمی شمردند» (صفحه ۱۹۳).
- ۱۸ - عین نوشته ابن کربلانی چنین است: «فی مدّة بقائه فی کربلا کان یحضر علی مجلس الدرس کلّ یومین او ثلاثة ایام مرّة اما اوله او وسطه او آخره ...» (فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۵۲۹).
- ۱۹ - اشراق خاوری. اقداح الفلاح. جلد نخست صفحات ۸۲ - ۸۱.
- ۲۰ - اقداح الفلاح. جلد نخست صفحه ۸۱. همچنین گروهی از

مفسرین اسلامی مراد از لفظ «امی» مذکور در قرآن شریف و از جمله در سوره اعراف آیه ۱۵۷ (الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ) و سوره جمعه آیه دوم (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا) را اسم منسوب از امّ القری (مکه) دانسته اند. لذا بنظر ایشان امی یعنی اهل امّ القری و یا مکه است. در این خصوص از جمله مراجعه فرمایند به تفسیر صافی تألیف ملامحسن فیض کاشانی ذیل آیات منقوله.

۲۱ - عین بیان مبارک چنین است: «ان اعلم یا ایها الملک اننی فتی عجمی من طائفة عدل التجار امی ...». در توقیع میرزا حسن وقایع نگار نیز می فرمایند که نزد خلق تعلّم نیافته اند ( ... الَّذِي لَمْ يَتَعَلَّمْ عِنْدَ الْخَلْقِ ».

۲۲ - عین بیانات مبارکه چنین است: «فانّی لعمرک ما قرأت حرفاً من ذلک العلم البیان و لا اعلم الیوم حرفاً من قواعد اهل البیان و ما کان عندی من قبل کتب علم حتّی استحفظ الکلمات و لا لی سبب فی هذا العطاء من الرّحمن الا فضل الله و جوده و انّ الیوم لو یسأل مثل جنابک عنّی فی شؤونات العلمیة المسطورة فی الکتب فو ربّک لا اعلم بل و لا الصّرف و لا النّحو و بذلک افتخر و به احتج الله یوم القیمة علی الكلّ». (فاضل مازندرانی. اسرار الآثار. جلد نخست، صفحه ۱۹۰).

۲۳ - عین بیان مبارک چنین است: « ... و انّی ما ادری طرق علمهم ... انّی بعزّتک لا اعلم شیئا من علم الرّسوم».

۲۴ - باید توجه داشت که تصریح حاج محمد کریم خان کرمانی در کتاب ازهاق الباطل (صفحه ۱۰۴) مبنی بر حضور حضرت باب در مدرس جناب سید دلالت بر تلمذ مستمرّ آن حضرت نزد سید نمی نماید.

۲۵ - رجوع فرمایند به :

الف - تاریخ خطی جناب حاج میرزا حبیب الله افغان.

ب - بالیوزی. THE BĀB. صفحه ۴۶.

پ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۱۰۴.

## بخش چهارم - ازدواج حضرت باب

اقتران مبارک حضرت باب با سرکار خدیجه سلطان بیگم (خدیجه خانم) در روز هجدهم رجب سال ۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۲ میلادی) در شیراز و در بیت موروثی از والد حضرتشان (در کوی شمشیرگرها) واقع گشت. نام والد خدیجه خانم جناب حاج میرزا سید علی بن میرزا عابد و ایشان عموی والدۀ حضرت باب بوده است. کلیشهٔ قبالةٔ ازدواج مبارک از جمله در مجلد پنجم عالم بهانی (صفحة ۶۳) مندرج است (۱).

حضرت خدیجه خانم خاطرات خود را در خصوص اسباب و ایام مواصلت با حضرت باب برای حضرت منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء چنین نقل فرموده اند: «... والد حضرت نقطهٔ اولی آقا سید محمد رضا پسرعموی ما بودند و مشغول بتجارت جزئی. ما سه همشیره بودیم. شبی در عالم رؤیا دیدم حضرت فاطمة زهرا بخواستگاری بخانهٔ ما تشریف آوردند و من و همشیره ها بکمال شعف و شوق حضورشان. ایشان از جای برخاستند و پیشانی مرا بوسیدند. در عالم رؤیا چنین مفهوم شد که مرا پسند فرمودند. صبح از خواب برخاسته بسیار مسرور و مشعوف. لیکن حیا مانع بود که خواب خود را بکسی اظهار نمایم. بعد از ظهر همان روز والدۀ حضرت بخانهٔ ما تشریف آوردند. من و همشیره رفتیم خدمتشان بهمان نحو که در خواب دیده بودم ایشان برخاسته پیشانی مرا بوسیدند و مرا در بغل گرفته و بعد تشریف بردند. همشیرهٔ بزرگ بمن ذکر کردند که ایشان بخواستگاری شما آمده بودند. من در جواب گفتم زهی سعادت. پس خوابی را که شب گذشته دیده بودم ذکر نمودم و گفتم این خوابی است که قلب من بآن مسرور است بعد از چند یوم ذکر وصلت بمیان آمد و بعضی اشیاء به عنوان نامزد فرستادند و حضرت باتفاق خال عازم بوشهر شدند برسم تجارت. بعد از خواب هروقت خدمت والدۀ حضرت مشرف می شدم اگرچه عموقزی فانیه بودند لکن کمال ادب و احترام بجای می آوردم. دیگر سفر حضرت چقدر

طول کشید در نظر نیست و ایامی که در بوشهر تشریف داشتند شبی در عالم رؤیا دیدم گویا شب زفاف است و من در خدمت حضرت نشسته‌ام و ایشان ردای سبز پوشیده که اطراف آن کتیبه‌ها و در آن کتیبه‌ها آیات قرآن نوشته شده از آن جمله آیه نور و از هیکل مبارک نور ساطع بود و از شدت فرح و سرور که حضرت را به آن نحو مشاهده نمودم از خواب بیدار شدم. بعد از خواب در قلبم اطمینانی پدید گشت و یقین دانستم که ایشان شخص بزرگواری هستند و محبت ایشان در قلبم جای گرفت. لکن نزد کسی اظهار نمی‌داشتم تا آنکه از بوشهر تشریف آوردند و جناب خال عروسی فراهم آوردند. زفاف وقوع یافت» (۲).

حضرت باب از جمله در سورة القرابة (سورة بیست و هشتم) از کتاب قیوم الاسماء، به ازدواج مبارک اشاره و خطباتی به خدیجه خانم فرموده‌اند (۳). خدیجه خانم در همان آغاز ظهور حضرت باب بدان حضرت ایمان یافتند و ما شرح حیات ایشان را در بخش مربوط به منسوبان حضرت باب در این کتاب بیان خواهیم کرد. نتیجه اقتران حضرت باب و خدیجه خانم فرزندی بود بنام احمد که اندکی پس از تولد درگذشت. حضرت باب در سورة صد و نهم از کتاب قیوم الاسماء به تولد احمد و عروجش به ملکوت الهی اشاره فرموده و صعود آن نوزاد معصوم را ناشی از قضاء محتوم الهی دانسته‌اند (۴). و نیز در سورة القرابة از کتاب مذکور در خصوص احمد خطاب به حرم مبارک نموده می‌فرمایند که صبور باشند و بدانند که فرزندشان در جنت قدس است (۵). پس از صعود احمد مناجاتی از قلم حضرت باب نازل گشته که مضمون آن چنین است: «اللّٰهُمَّ یا الهی کاش این ابراهیم ترا هزار اسمعیل بود تا همه را در راه محبت تو قربانی می‌نمود. یا محبوبی یا مقصود قلبی محبت این احمد که بنده تو علی محمد او را در راه تو قربانی کرد هیچگاه نمی‌تواند شعله محبت تو را که در قلبش افروخته خاموش سازد. تا جانم در پای تو نثار نشود و تا جسمم در راه تو بخاک و خون نغلطد و تا سینه‌ام برای تو هدف گلوله‌های

بی شمار نشود اضطراب من تسکین نیابد و دل من راحتی نپذیرد. ای خدای من ای یگانه مقصود من قربان شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فدا شدن او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار بده و بفضلت فداکاری مرا قبول فرما. آرزو دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر تو را با خون خود آبیاری نمایم. تأثیر مخصوصی بخون من عطا کن تا بذر الهی بزودی در قلوب عباد انبات نماید و سرسبز گردد و نمو کند تا درختی توانا گردد و جمیع اهل عالم در سایه آن مجتمع شوند. اَللّٰهُمَّ اسْتَجِبْ دَعَائِيْ وَ حَقِّقْ لِيْ اَمَلِيْ وَ مَنَائِيْ. اَنْتَ اَنْتَ الْمَقْتَدِرُ الْكَرِيْمُ» (۶). جسد نوزاد احمد در آغاز در بقعه بی بی دختران در زیر سایه درخت سروی مدفون گردید. چون در اواخر سال ۱۳۳۳ شمسی اداره فرهنگ شیراز محلّ مذکور را برای احداث مدرسه ای منظور نموده بود محفل روحانی شیراز با کسب اجازه از ساحت حضرت ولیّ امرالله رمس اطهر احمد را از بقعه بی بی دختران به حظیره القدس همان شهر انتقال داد و در آنجا محفوظ بود تا در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۳۴ شمسی که مصادف با روز شهادت حضرت باب (بیست و هشتم شعبان) بود در حضور جمعی کثیر در گلستان جاوید شهر شیراز استقرار یافت. حضرت ولیّ امرالله از جمله طیّ تلگرام مبارک مورخ بیست و چهارم اپریل ۱۹۵۵ میلادی خطاب به اعضاء محفل روحانی شیراز شرف هیکل مبارک را بعلت استقرار جسد مطهر احمد در گلستان جاوید شیراز ابراز و از اقدامات آن یاران شجاع در این خصوص تقدیر فرموده اند (۷).

جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در تاریخ (خطی) خود تصریح می کند که احمد زنده بدنیا نیامد. اما از آیات قیوم الاسماء (که قبلاً نقل گردید) مستفاد می شود که خداوند به حضرت باب فرزندی عطا فرموده که احمد خوانده شد و سپس درگذشته است (سوره صد و نهم). جناب فاضل مازندرانی در خصوص احمد نوشته است: «اما از نقطه طفلی بنام احمد بود که در صغر درگذشت» (۸). جناب نبیل زرنندی در خصوص ازدواج حضرت باب و صعود احمد در تاریخ خود

می نویسد: «از این اقتران فرزندی احمد نام بوجود آمد که یک سال قبل از بعثت یعنی در سال ۱۲۵۹ هجری وفات یافت». (۹) ایادی امرالله جناب بالیوزی تصریح می نماید که احمد پس از تولد مدت زیادی زنده نماند (۱۰). جناب محمد علی فیضی در کتاب «خاندان افغان» نوشته است: «یگانه فرزندی که از ازدواج حضرت اعلی و حرم مبارک در سال ۱۲۵۹ متولد گردید احمد نامیده شد و این طفل در همان اوان طفولیت و شیرخوارگی فوت نموده و جسد آن طفل رضیع در بقعه بی بی دختران ... مدفون گردید» (صفحه ۱۹۳). جناب فیضی همچنین در کتاب «حضرت نقطه اولی» (صفحه ۱۰۵) نوشته است: «از این ازدواج فرزندی بوجود آمد که احمد نامیده شد ولی در همان سنین شیرخوارگی درگذشت» (۱۱). حضرت ولی امرالله در مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی و ضمن توضیح شجره نامه حضرت باب در خصوص احمد فرزند آن حضرت (شماره هفت در شجره نامه مذکور) می فرمایند: "DIED AT BIRTH" (۱۲). از بیان مبارک حضرت ولی امرالله دو استنباط توان نمود. نخست آنکه احمد در جریان تولد درگذشته است. دوم آنکه عروج احمد بلافاصله پس از تولد و یا اندک زمانی پس از آن بوده است. با توجه به بیانات حضرت باب در قیوم الاسماء (که قبلاً نقل گردید) استنباط اخیر به واقعیت نزدیک تر است. مفاد بیان مبارک حضرت باب در این خصوص در آثار جمال ابهی نیز زیارت گردیده است (۱۳). حضرت باب در بیان علو مقام تربیت احمد در کتاب بیان فارسی می فرمایند: «و هر قدر که توان ارتفاع داد امرالله را لایق بوده و هست. چنانچه خواهد رسید به یومی که محل طین الله احمد در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محل صلوة مصلیان گردد. چنانچه الآن در مکه ظاهر است» (باب نخست از واحد پنجم).

باری حضرت باب پس از ازدواج با خدیجه خانم همچنان در شیراز بکسب بزازی اشتغال داشتند و اوقات فراغت خویش را صرف عبادت و نزول ادعیه و تفاسیر آیات و سور قرآنی می فرمودند. حرم

مبارک برای منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء چنین تعریف فرموده اند که: « ... قلبم بتمامه منجذب بآن حضرت بود که ایشان شخص بزرگواری هستند لیکن تصور نمی نمودم که ایشان مهدی موعود و قائم آل محمد بودند. اغلب اوقات بمناجات و نماز و زیارت مشغول بودند. شبها بقاعده تجار دستمال نوشتجات و دستک محاسبات می طلبیدند. لکن من ملاحظه می نمودم که اینها دفتر تجارتنی نیست. گاهی سؤال می کردم این اوراق چیست؟ متبسمانه می فرمودند این دفتر حساب خلایق است و اگر شخص خارجی بغتةً وارد می گشت دستمال را روی اوراق می کشیدند. مختصر اقرباء و منسوبان نزدیک مانند خالوها و عمه ها اینقدر مسلم داشتند که حضرت شخص بزرگواری هستند. منتهای احترام را نگاه می داشتند تا شب پنجم جمادی الاولی سنة ۱۲۶۰ رسید و آن شب شبی بود که جناب باب الباب مشرف شدند و تصدیق نمودند» (۱۴).



## زیرنویس بخش چهارم - ازدواج حضرت باب

۱ - مندرجات قبالة ازدواج مبارک چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی جعل النکاح وسیلة للتکثیر نوع الانسان و ذریعة لدفع وساوس الشیطان و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد سید الانس و الجن و آله المعصومین بنص القرآن. قدیری که از فرط قدرت کامله نوعروس پرزب و نگار سپهر را چادر نیلوفری عصمت بر سر و از غایت عنایت شامله بنات نبات ارض را پیرایه رعانت در بر کرده مشاطة گلپز هر ربیع را در حجة چمن بآرایش عرایس ازهار گماشته و حلیه گر مکرمتش آرایشگر صبا و شمال را در خلوتسرای هر گلشن بچهره آرائی شواهد رعنا شاهد سبزه و زهار مأمور داشته. برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفترست معرفت کردگار. زیباتر عروس خیالی که در حجة سخن طرازی جلوة ناز تواند نمود و قریت گزین و کان قاب قوسین او ادنی و مسند نشین ثم دنی فتدلی و شفاعت آرای حجة و لسوف یعطیک ربیک فترضی اعنی خواجه هردو سرا محمد المصطفی. گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب تا ابد حوا سترون بودی و آدم عزب. درود نامعدود بر آل طاهرین و عترت انجبین او مقاصد قل لا اسألکم علیه اجرا الا فی المودة القری و محارم سراپردة فاوحی الی عبده ما اوحی. صهاکشان و سقیهم ربهم شراباً طهوراً یعنی علی المرتضی. در مرتبة علی نه چونست و نه چند در خانه حق زاده بجانش سوگند بی فرزندی که خانه زادی دارد شک نیست که خواندش بجای فرزند. صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین. از آنجائی که فرمان فرمای وانکحوا الایامی منکم و نافذ الامر فانحکوا ما طاب لکم نظام عالم را بمزاوجت منوط و بقاء نسل بنی آدم را بمناکحت مربوط فرموده و حدیث حضرت نبوی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی فرموده جناب مرتضوی رکعتان

- یصلیٰهما متزوج خیر من سبعین رکعة یصلیٰها عزب. در ساعتی که از چشمه سار نشاط زلال انبساط در جو بار جهان جاری و قطرات بهجت فزای باقی بر ساحت خاطرها طاری. بمناکحه صحیحہ شرعیہ و مزاجہ صریحہ ملیہ دائمیہ بالصیغہ العربیة و الفارسیة فیما بین عالیجناب مبادی آداب عزت و سعادت و سیادت انتساب سلالة السادات و النجباء العظام میرزا علی محمد خلف الصّدق مرحمت و غفران پناه جنت آرامگاه آقا میرزا محمد رضا بزّاز و علیا جناب خدارت مآب عصمت و عفت پناه شجره سیادت و نجابت فاطمة الدورانی خدیجة الزمانی بلقیس مکانی عاقله کامله بالغه باکره رشیده هی المسّات خدیجه سلطان بیگم بنت مرحوم المبرور المغفور الواصل الی جوار رحمة ربّه الغفور آقا میرزا علی الحسینی کلاهما شیرازی بصدّاق مبلغ دوست تومان تبریزی نقد بقرار رویه بیست و هشت نخودی عددی یک هزار دینار رایج المعامله شیراز سکه مبارکه محمد شاهی و مقدار یک چهارک بوزن که یکصد و هشتاد مثقال بوده باشد ابریشم استقرار پذیرفت و مبلغ مزبور و مقدار مذکور بر ذمه زوج معظم علیه برقرار یافت که عند القدرة و الاستطاعة در وجه زوجه معزیه مهم سازی و مؤدّی نماید. حضرت تبارک و تعالی مناکحه فیما بین را مبارک فرماید اللهم الف بینهما و اجمع شملهما و طهر قلبهما و طیب نسلهما و بارک لهما بمحمد و آله الطّیّبین الطّاهرین صلواتک علیه و علیهم اجمعین. وقع ذلك فی يوم الجمعة ثامن عشر شهر رجب المرجّب من شهر سنة ۱۲۵۸ ثمان و خمسين و مائین بعد الالف من الهجرة النبویة».

۲ - فیضی. خاندان افغان. صفحات ۶۳ - ۱۶۲.

- ۳ - عین بیان مبارک چنین است: «و قد عقدت علی الفراش بسریة اسم الحبیبة من الحبيب الاول للذکر الاول هذا و لقد جعلت ملائكة السماء و اهل رضوانه فی يوم العهد بالحقّ الاکبر علی الذکر بالذکر شهیداً. اعظمی فضل الذکر الاکبر یا ایتها الحبیبة من لدى المحبوب عند حیبی. ما انت کاحد من النساء ان اتبعت امرالله الحقّ فی الحقّ

الاکبر. اعرفى حقّ العظيم من كلمة القديم لنفسک و افخرى بالجلوس مع الحبيب محبوب الله الاکبر و یکفیک الفخر هذا من لدى الحكيم حميداً».

۴ - عين بيان مبارک چنين است: « الحمد لله الذی اعطى قرّة الاعين من شبابه طفلاً يدعى احمد بالحقّ و رفعه الله اليه... يا قرّة العين فاصبر على قضاء ربّک فيک فانّ الله يفعل بالحقّ ما يشاء و هو الحكيم بالعدل ...».

۵ - عين بيان مبارک چنين است: «... و اصبرى على القضاء فى شأن الباب و اهله و انّ ولدک الاحمد لدى فاطمة الجليلة فى الجنة القدس ...».

۶ - نبيل زرندي. مطالع الانوار. صفحات ۶۶ - ۶۵.

۷ - فيضى. خاندان افنان. صفحات ۹۵ - ۱۹۳.

۸ - اسرار الآثار. جلد نخست، صفحه ۵۳.

۹ - مطالع الانوار. صفحه ۶۵.

۱۰ - THE BĀB صفحه ۴۶.

۱۱ - على محمد فره وشى (مترجم همایون) در رساله «آئين باب» از کتب ازليّه مى نويسد: «باب در شیراز متاهل بود و پسرى هم داشت موسوم به احمد که پس از مهاجرت او فوت کرد» (صفحه ۸).

۱۲ - رجوع فرمایند به THE DAWN BREAKERS. مقدمه، صفحه LIX.

۱۳ - از جمله در لوحى مى فرمایند: «ان انظر ثمّ اذکر اذ ارسلنا مبشّرى بآياتى و اعطيناه ابناً سمیناه باحمد و رفعناه الى مقام ما اطلع به الّا الله العليم الحكيم». (آثار قلم اعلى. جلد هفتم، صفحه ۳۲۱).

۱۴ - فيضى. خاندان افنان. صفحات ۶۴ - ۱۶۳.

## بخش پنجم اظهار امر حضرت باب

همانطور که در بخش مربوط به تاریخ شیخیه بیان شد جناب سید کاظم رشتی در سالهای آخر حیات بشاگردان خویش توصیه و تأکید می نمود که پس از درگذشت آن جناب برای جستجوی موعود در اطراف و اکناف پراکنده گردند. بدین جهت جناب آخوند ملامحمد حسین بشرونی از شاگردان برجسته سید که برای دیدار بستگان خود به ایران رفته و اخیراً اندکی پس از درگذشت سید به کریلا باز گشته بود به تکاپو افتاد. شاگردان سید که از اندوه درگذشت سید پژمرده بودند با ورود ملاحسین به کریلا جانی تازه یافتند و گرد او انجمن نمودند. ملاحسین پس از انجام مراسم سوگواری گروهی از شاگردان مخلص سید را نزد خویش فراخواند و از آنها پرسید «استاد بزرگوار ما در اواخر ایام چه وصیّتی فرمود ... در جواب گفتند که استاد بزرگوار نهایت تأکید را فرمودند و چند مرتبه بما تکرار کردند که بعد از وفاتش ترک منزل و خانمان گوئیم و در بلاد منتشر شویم ... بجستجوی حضرت موعود پردازیم و هیچ امری را بر این مسأله ترجیح ندهیم. قلوب خود را از هر آلالشی پاک کنیم و از توجّه به مقاصد دنیوی برکنار باشیم. می فرمود ظهور موعود نزدیک است. خود را آماده کنید. حتی بما فرمود حضرت موعود الآن در میان شماست. ظاهر و آشکار است. میان شما و آن بزرگوار حجاب هائی مانع است. قیام کنید، جستجو کنید، تا حجب مانعه را از میان بردارید و بدانید که تا نیت خود را خالص نکنید و بدعا و مناجات نپردازید و استقامت را شعار خود نسازید بمقصود نخواهید رسید ... جناب ملاحسین چون این بیانات را از شاگردان سید مرحوم شنیدند به آنها فرمودند با وجود این همه تأکیدات که از استاد بزرگوار شنیده اید پس چرا تاکنون در کریلا مانده اید و بجستجوی حضرت موعود نپرداخته اید؟

گفتند همه ما مقصّریم ... و شخص ترا صاحب رتبه عظیم و مقام عالی می‌شماریم اینک هرچه بفرمائی اطاعت می‌کنیم ...» (۱) جناب ملاحسین با دو تن از مشاهیر شیخیه و شاگردان سید رشتی، میرزا حسن گوهر (۲) و میرزا محیط کرمانی (۳) مذاکرات مفصل نمود و تعلیمات سید را در اواخر حیات یادآور شد و از آنان خواست که با وی در جستجوی حضرت موعود عازم سفر شوند ولکن هریک متعذر بعذری گشت و از همراهی استنکاف نمود. ملاحسین همراه برادرش میرزا محمدحسن و همشیره زاده اش میرزا محمدباقر (۴) از کربلا عزیمت نجف نمود و از نجف عازم کوفه شد. چون به مسجد قدیمی و نیمه مخروبه کوفه رسید تصمیم گرفت که مدت چهل روز در آن اعتکاف نماید. میرزا محمدحسن برادر و میرزا محمدباقر همشیره زاده جناب ملاحسین نیز در این اعتکاف شرکت نمودند. اعتکاف مسلمین غالباً در مسجد الحرام در مکه، مسجد نبی در مدینه، مسجد بصره و مسجد کوفه انجام می‌شد. اما کوفه نزد جماعت شیعی و بویژه شیخی مقامی مخصوص داشت زیرا محلّ خلافت و سرانجام شهادت حضرت علی و در احادیث وارده و بشارات متواتره حائز ارتباط خاصّ با ظهور موعود بوده و جناب شیخ احمد احسانی در آثار خود به ظهر الکوفه به عنوان محلّ رجعت اولیاء در ایام موعود بکرات اشارت کرده است. اعتکاف از سنن انبیاء و اولیاء بوده و از دیرباز بگونه‌های مختلف در زندگی آن نفوس بزرگوار دیده شده است. در قرن سیزدهم هجری اعتکاف مورد توجه مخصوص جناب شیخ احمد احسانی قرار گرفته و آن جناب اوقاتی از حیات خویش را بدان اختصاص داده است. هدف اصلی اعتکاف تهذیب نفس و ارتقاء مقامات روحانی شخص بوده است. در دوره اعتکاف شیعیان خصوصاً شیخیه از امیال و اهواء دنیوی پرهیز کرده و اوقات را صرف عبادت می‌نمودند.

چند روز پس از ورود ملاحسین و همراهان به مسجد کوفه جناب ملاعلی بسطامی از شاگردان برجسته جناب سید و دوازده تن از همراهان وی به مسجد مذکور وارد گشتند. با ورود آنان آرامش پیشین

مسجد کوفه بر هم خورد. زیرا تعداد معتکفان به حدّ اقلّ شانزده تن افزایش یافت (ملاحسین، میرزا محمدحسن، میرزا محمدباقر، ملاعلی بسطامی و دوازده نفر از همراهان وی). ظاهراً نبیل زرنندی از نفوس دیگری به عنوان معتکف در مسجد کوفه نام نمی برد. احتمالاً افراد دیگری نیز در این اعتکاف چهل روزه همراهی کرده اند که ذکر قطعی نام آنان به پژوهش ژرف تری در آینده احاله می شود. جناب ملاجعفر قزوینی در تاریخ خود بنام جمعی از شاگردان جناب سید که در این اعتکاف شرکت داشته اند اشاره می نماید. وی می نویسد: «... و مرحوم سید پس از مراجعت از سرّمن رأی چنانکه خبر داده بود رحلت نمود و من پس از چندی بجهت اتمام ریاضتی که می کشیدم به مسجد کوفه رفتم و معتکف شدم. در آنجا جناب آخوند ملاحسین بشرویه ای و ملاعلی بسطامی و جناب حاجی ملامحمدعلی بارفروشی و آخوند ملاجلیل ترک و جناب میرزا محمد هادی و جناب آقا سید حسین یزدی و ملاحسن بجستانی و ملباشیر و ملباقر ترک و ملاحمد ابدال را با جمعی از علماء و فضلاء دیگر دیدم که اعتکاف نموده و بقسم غریبی در ریاضات شاقّه بودند که مافوق بر آن متصوّر نبود. بعد از چندی من به نجف اشرف مشرف شدم و حضرات هم پس از اتمام ریاضت طریق طلب و تفحص را پیش گرفتند و سفر اختیار نمودند ... در مراحل مجاهده و طلبکاری خداوند باری نیز ایشان را هدایت و یاری نمود تا آنکه به شیراز رسیدند و اول جناب آخوند ملاحسین بشرویه ای ادراک فیض خدمت حضرت اعلی ... را نمود و اول من آمن شد ...» (۵). بی آنکه در صحّت این بخش از تاریخ ملاجعفر بحثی کنیم باید بگوئیم که با توجه به مدارک موثق مربوط به حیات جناب قدّوس نامبرده یقیناً در این اعتکاف حضور نداشته است. بهر حال جناب ملاحسین پس از پایان دوران اعتکاف چهل روزه همراه برادر و همشیره زاده خود مجدداً به نجف برگشت و از آنجا عازم بوشهر گردید. نبیل زرنندی در تاریخ خود می نویسد که ملاحسین: «در بوشهر نفحة لطیفه غیبی بمشامش رسید زیرا در این شهر محبوب عالمیان چندی متوقف

و به تجارت مشغول بودند. روائح قدسی که از انفاس طیّبه حضرت موعود در فضای این شهر منتشر بود مشام جان آن طالب صادق را معطر ساخت. مدّت توقّف مشارالیه در بوشهر آنقدرها طول نکشید. باطناً حسّ می کرد که قوّة پنهانی او را بجانب شمال و بصوب شیراز می کشاند. برحسب سائقة غیبیه بجانب شیراز روان گشت» (مطالع الانوار صفحات ۴۸ - ۴۷). معین السّلتنه تبریزی در تاریخ (خطّی) خود ذکر می کند که هنگام اقامت ملاحسین در مسجد کوفه زنی در رؤیا دیده بود که گروهی در محلی نزدیک کوفه اجتماع نموده و بیکدیگر می گفتند که عنقریب آفتاب حقیقت از شیراز طلوع خواهد کرد. حکایات مشابه دیگری نیز در آثار وقایع نگاران بابی دیده شده است. روایات چندی در کتب حدیث در باب تولّد قائم موعود در فارس ملاحظه می گردد که اشهر آنها روایت « (وقیل) یولد فی الفرس» (گفته شده که «قائم موعود در فارس متولّد می شود») است (۶). یقیناً ملاحسین به این روایت و روایات مشابه توجه داشت و لذا عازم شیراز گشت. پس از ورود بدان شهر از برادر و خواهرزاده اش جدا شد و به آنان گفت به مسجد ایلخانی (۷) بروند و در آنجا منتظر وی باشند هنگام غروب آفتاب بدانان خواهد پیوست. ملاحسین چند ساعت در خارج شهر گردش کرد و سرانجام نزدیک دروازه کازرون آن زمان با سید جوانی روبرو گشت. این جوان حضرت باب بود و آن روز، چهارم جمادی الاولی از سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۲۲ می ۱۸۴۴ میلادی). از محتوای تاریخ نبیل زرنندی مستفاد می شود که ملاقات حضرت باب و ملاحسین در خارج دروازه کازرون صرفاً اتفاقی بوده است. حضرت ولیّ امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحة ۵) نظر نبیل زرنندی را تأیید فرموده اند (۸). حضرت باب ملاحسین را بجا آورده اند ولی ملاحسین حضرت باب را نشناخته و تنها گمان نموده که ایشان از شاگردان جناب سید بوده اند (۹). در باب آن دیدار تاریخی و حوادث شب پنجم جمادی الاولی جز آنچه خود ملاحسین بعدها بتفاریق تعریف نموده مدرک مستند دیگری در دست نیست ولکن آنچه ملاحسین بیان

نموده کاملاً گویاست و حوادث آن دقایق تاریخی را بخوبی تصویر می نماید (۱۰). ملاحسین در آن اوقات سی و یک ساله و صاحب درایت و ذکاء بی مانند بود. مدت نه سال از محضر جناب سید کاظم رشتی استفاضه نموده و مقامات فضل و تقوای او در میان اصحاب سید بواقع کم نظیر بود. و بشرحی که در بیان احوال او خواهد آمد اخیراً پس از اتمام مأموریت مذاکره با سید محمد باقر شفتی در اصفهان و میرزای عسکری در خراسان و اقامت مدتی در آن سامان به کربلا مراجعت نموده و در راه از صعود جناب سید آگاهی یافته و پس از انجام سوگواری و نیز اعتکاف به شیراز آمده بود. ملاحسین در خارج دروازه کازرون آن زمان (که اینک بر جای نیست) و نزدیک درخت چناری با حضرت باب روبرو گردید. خود ملاحسین داستان ملاقات حضرت باب و وقایع آن روز و شب تاریخی را در مواقع متعدده برای اصحاب بیان نموده و جناب ملاعبدالکریم قزوینی (میرزا احمد) که آنها را استماع نموده بتفصیل برای جناب نبیل زرنندی نقل کرده است که خلاصه اش چنین است. آن جوان دارای جبهه گشاده بود و عمامه سبزی بر سر داشت. چون به من رسید با تبسم سلام گفت و فرمود که الحمدلله بسلامت وارد شیراز شدید. وی مانند دوست صادق باوفائی که با رفیق قدیمی خود برخورد نماید با مهر و محبت با من تلاقی نمود. خیال کردم که این جوان از شاگردان جناب سید است که عزیمت مرا به شیراز دریافته و اینک به پیشباز من آمده است. جوان مذکور مرا به خانه خویش دعوت فرمود تا از رنج سفر بیاسایم. من از پذیرش دعوت پوزش خواستم و گفتم که همراهانم در شهر منتظر بازگشت من اند. فرمود آنها را بخدا بسپار. فرمود تا در خدمتش روان شوم. حسن رفتار و شیرینی گفتارش آن چنان در من اثر کرده بود که قدرت ردّ دعوتش نداشتم. از احساسات و عواطف عالیه و آواز دلریا و متانت وی در حیرت بودم. پس از مدتی طی طریق بخانه جوان رسیدیم. بنای خانه در نهایت ظرافت بود. جوان در زد و غلامی حبشی درگشود. جوان مذکور داخل خانه گشت و به من فرمود «ادخلوها بسلام



آمنین». تلاوت این آیه قرآنی را بفال نیک گرفتم. این نخستین خانه‌ای بود که من در شیراز وارد آن می‌شدم. هوای شیراز نشاطی عجیب به من بخشیده بود. با خود می‌گفتم آیا ممکن است در این شهر بمقصود خویش نائل شوم؟ در اطاقی از خانه نشستیم. جوان فرمود آفتابه و لگن آوردند تا من دست و پای خود را از گرد سفر بشویم. آن بزرگوار با دست مبارک خویش آب ریختند و من دست و پای خود شستم. بعد شربت آوردند و پس از آن به من چای مرحمت فرمودند. پس از صرف چای اجازه خواستم تا مرخص شوم و عرض کردم غروب نزدیک است و همراهان من در مسجد ایلخانی منتظر بازگشت من‌اند. فرمودند مشیت خداوند برفتن تو قرار نگرفته‌است. وقار آن بزرگوار بحدی بود که نتوانستم سخنی بگویم. برخاستم و وضوء گرفته به نماز ایستادم. آن حضرت نیز در کنار من باده نماز پرداختند. در حین اداء نماز با خدای خود راز و نیاز می‌کردم و می‌گفتم ای خداوند عالم تاکنون در جستجوی حضرت موعود قصوری نکرده‌ام ولیکن بمقصود نرسیده‌ام تو ظهورش را وعده فرموده‌ای و یقین دارم که در تحقق وعده تو خلاف نیست (۱۱).

بتصریح حضرت ولی امرالله مذاکرات حضرت باب و جناب ملاحسین یک ساعت پیش از غروب روز چهارم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری (۲۲ می ۱۸۴۴) در اطاق طبقه دوم خانه موروثی و مسکونی آن حضرت آغاز گردید (۱۲). حضرت باب از ملاحسین سؤال فرمودند بعد از جناب سید مرجع مطاع شیخیه کیست؟ جناب ملاحسین معروض داشت که جناب سید در اواخر حیات سفارش می‌فرمود که پس از صعودش شاگردان آن جناب در جستجوی حضرت موعود به اطراف و اکناف پراکنده شوند. بدین جهت من به ایران سفر کردم و اینک در شیراز در جستجوی آن محبوب رازم. نبیل زرنندی دنباله آن مصاحبت تاریخی را به استناد گفتار ملاحسین و بروایت میرزا احمد کاتب بدینگونه تصویر کرده‌است: «سؤال فرمودند آیا استاد بزرگوار شما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص و امتیازاتی بخصوص معین فرموده‌اند یا نه؟ عرض کردم آری می‌فرمود حضرت

موعود از خاندان نبوت و رسالت است. از اولاد حضرت فاطمه زهراء  
 علیها سلام الله است. سن مبارکش وقتی که ظاهر می شود کمتر از  
 ۲۰ و متجاوز از ۳۰ سال نیست دارای علم الهی است. قامتش  
 متوسط است. از شرب دخان برکنار و از عیوب و نواقص جسمانی  
 منزّه و مبرا است. میزبان محترم لمحای سکوت فرموده سپس با لحن  
 بسیار متینی فرمودند نگاه کن این علامات را که گفתי در من می  
 بینی. بعد یکایک علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تطبیق  
 نمودند. سرپای مرا حیرت و دهشت فرو گرفت و با کمال ادب عرض  
 کردم حضرت موعود نفس مقدسه قدسیه ایست که رتبه اش از همه  
 بالاتر است. دارای قدرت فوق العاده و قوت فائقه عظیمه است. علامات  
 مخصوصه بسیار دارد. از جمله علم آن بزرگوار بی نهایت است. سید  
 مرحوم در باره علم موعود اغلب می فرمود علم من نسبت به علم آن  
 حضرت مانند قطره نسبت بدریاست که از طرف خدا بحضرتش عنایت  
 شده. آنچه من می دانم در مقابل معارف عالیه و علم محیط او مانند  
 ذره ای از خاک است. بین این دو مقام فرق بسیار موجود است. هنوز  
 گفتار خود را تمام نکرده بودم که بی اختیار ترس و شرمساری مرا فرو  
 گرفت ... از گفته پشیمان شدم و خود را سرزنش کردم و همت گماشتم  
 که طرز بیان را تغییر دهم ... وقتی که می خواستم براه طلب قدم گذارم  
 و بجستجوی موعود پردازم دو مسأله را پیش خود علامت صدق  
 ادعای مدعی قائمیت قرار دادم. یکی رساله ای بود که شامل مسائل  
 مشکله و اقوال متشابهه و تعالیم باطنیه حضرت شیخ و سید مرحوم  
 بود. تصمیم داشتم هرکس آن رموز و اسرار را بگشاید و آن مشکلات  
 را حل فرماید باطاعتش قیام نمایم و زمام امور خود را بدو سپارم.  
 دوم آنکه سوره مبارکه یوسف را بطرزی بدیع که نظیر آن را در  
 مؤلفات و کتب نتوان یافت تفسیر فرماید. انجام این مهم دلیل صدق  
 ادعای آن مدعی است. سابقاً از سید مرحوم درخواست کردم که  
 تفسیری بر سوره یوسف بنویسد به من فرمودند این کار از عهده من  
 خارج است. حضرت موعود که بعد از من ظاهر می شود رتبه و

مقامش بمراتب از من بزرگتر است. چون آن بزرگوار ظاهر شود بصرافت طبع و بصرف اراده مطلقه خویش بدون آنکه کسی از آن حضرت درخواست کند تفسیری به سوره یوسف مرقوم خواهد فرمود و این بزرگترین دلیل بر عظمت مقام و جلالت شأن و صدق ادعای آن حضرت خواهد بود. من سرگرم این افکار بودم میزبان بزرگوار من فرمود درست دقت کنید تمام صفات در من موجود است. چه مانع دارد که من شخص موعودی باشم که سید مرحوم فرموده چه اشکالی در این مسأله تصور می کنید. پس از استماع این بیان مبارک چاره ای جز تقدیم رساله معهوده ندیدم. آن را بحضور مبارک گذاشتم و عرض کردم خواهش دارم به صفحات این رساله نظر لطفی افکنده و از ضعف و تقصیر من صرف نظر فرمائید. آن بزرگوار مسؤول مرا قبول فرموده کتاب را برداشته بعضی صفحات آن را ملاحظه فرمودند. آنگاه کتاب را بسته بمن متوجه شدند و در ظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آن را بیان فرمودند. بعلاوه بسیاری از حقایق و اسرار را تبیین و تشریح فرمودند که تا آن وقت در هیچ حدیثی از ائمه اطهار و در هیچ کتابی از تألیفات شیخ و سید ندیده بودم. بیان مبارک بقدری مؤثر و بهجت افزا بود و با قدرت مخصوصه ادا می شد که وصفش از عهده من خارج است. بعد فرمودند ... امروز جمیع طوایف و ملل شرق و غرب عالم باید بدرگاه سامی من توجه کنند و فضل الهی را بوسیله من دریافت نمایند. هرکس در این عمل شک و شبهه نماید بخسران مبین مبتلا گردد ... بر همه واجب است که قیام نمایند و کوشش کنند و مانند تو بجستجو پردازند و ثبات و استقامت بخرج دهند تا حضرت موعود را بشناسند. بعد فرمودند اینک وقت نزول تفسیر سوره یوسف است. پس قلم را برداشته و با سرعت خارج از مرحله تصور. سوره الملک را که اولین سوره آن تفسیر مبارک است نازل فرمودند. حلاوت صوت مبارک که در حین نزول آیات ترنم می فرمودند بر قوت تأثیر کلمات مبارکه اش می افزود. تا خاتمه سوره ابداً توقف نفرمودند. من همانطور نشسته بودم گوش می دادم صوت جان افزا و

قوت بیان مبارکش مرا اسیر کرده بود. بالاخره برخاستم و با حیرت و تردیدی که به من دست داده بود عرض کردم اجازه بفرمائید مرخص شوم. با تبسم لطیفی فرمودند بنشینید. اگر حال از اینجا بیرون بروید هرکه شما را ببیند خواهد گفت که این جوان دیوانه شده است. آن وقت دو ساعت و یازده دقیقه از شب گذشته بود ... شب ... پنج جمادی هزار و دوست و شصت هجری بود. بعد فرمودند بعد از این در آینده این شب و این ساعت از بزرگترین اعیاد محسوب خواهد شد. خدا را شکر کن که به آرزوی خود رسیدی و از رحیق مختوم آشامیدی. خوشا بحال اشخاصی که به این موهبت فائز شوند. سه ساعت از شب گذشته امر فرمودند تا شام حاضر کنند. غلام حبشی امر مبارک را اجراء کرد. طعامی لذیذ آورد که جسم و روح مرا تغذیه نمود. تصور می کردم از خوراک بهشتی مرزوقم ... من گرفتار سحر بیان میزبان خود بودم. نمی دانستم چه وقت و چه هنگام است. از دنیا بی خبر و همه چیز را فراموش کرده بودم. ناگهان صدای اذان صبح بگوشم رسید. آن شب از محضر مبارک جمیع نعم الهیه را که در قرآن برای اهل بهشت مقرر فرموده محسوس دیدم ... آن شب خواب بچشم من نیامد. به نغمات صوت روح افزای حضرتش و پست و بلندی آواز جانفزایش در هنگام نزول آیات قیوم الاسماء یعنی تفسیر یوسف گوش هوش فراداده و از ترنماتش لذت می بردم ... فرمودند شما اول کسی هستید که به من مؤمن شده اید. من باب الله هستم و شما باب الباب. باید هجده نفر به من مؤمن بشوند. باین معنی که ایمان آنها نتیجه تفحص و جستجوی خود آنها باشد بدون اینکه کسی آنها را از اسم و رسم من آگاه کند باید مرا بشناسند و بمن مؤمن شوند» (۱۳). بتصریح حضرت ولی امرالله حضرت باب در همان شب نخست ظهور مبارک بجهت جناب باب الباب اظهار مقام قائمیت فرموده اند (۱۴). مناجاتهایی نیز همان شب از قلم مبارک نازل گشته است (۱۵). خدیجه خانم حرم حضرت باب در باره آن شب تاریخی به منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء فرموده اند: «... تا شب پنج جمادی الاولى سنة ۱۲۶۰ رسید و آن شب

شبی بود که جناب باب‌الباب مشرف شدند و تصدیق نمودند. آن شب شب بسیار عجیبی بود. فرمودند امشب ما میهمان عزیزی داریم و بسیار حالت مبارک مشتعل و افروخته بود. فانیه بسیار مشتاق استماع بیانات مبارک بودم لیکن چون به من فرمودند که شما بروید در فراش بخوابید با آنکه تمام شب بیدار بودم نخواستم تمرّد فرمایش مبارک کنم ولی تا صبح صدای مبارک را می‌شنیدم با جناب باب‌الباب صحبت می‌داشتند و بخواندن آیات و بیان ادله و برهان مشغول ...» (۱۶).

روز پنجم جمادی‌الاولی (۲۳ می) در تاریخ امر مبارک حائز بسی اهمیت است. در این روز امر بدیع تولّد یافت و عهد اعلی و کور بهاء‌الله آغاز گشت. حضرت عبدالبهاء نیز پیش از بامداد همین روز در طهران تولّد یافتند (۱۷). تاریخ اظهار امر مبارک حضرت باب در کتاب بیان فارسی تصریح گشته است. می‌فرمایند: «و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول‌الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی‌الاولی سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می‌شود اول یوم قیامت قرآن بود ...» (باب هفتم از واحد دوم). روز پنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری (۲۳ می ۱۸۴۴ میلادی) با روز پنج‌شنبه مصادف بود (۱۸). مذاکرات حضرت باب و جناب ملاحسین تا سحر ادامه یافت (۱۹) و ملاحسین هنگام طلوع آفتاب بیت مبارک را ترک نموده و به مسجد ایلخانی بازگشت. همانطور که حضرت ولی‌امرالله تصریح فرموده‌اند (GOD PASSES BY صفحه ۵) از حوادث شب پنجم جمادی‌الاولی جز آنچه جناب ملاحسین بتفاریق بیان کرده و نبیل زرنندی بروایت میرزا احمد کاتب نقل نموده است مدرک و مستند معتبر دیگری در دست نیست. متأسفانه برخی از وقایع‌نگاران در بیان حوادث آن روز و شب تاریخی و کیفیت ایمان جناب باب‌الباب مرتکب اشتباهات چشمگیر بسیار گشته‌اند (۲۰). بنظر نگارنده سطور روایات و اقوالی که با محتوای تاریخ نبیل زرنندی و متن GOD PASSES BY مبیانت دارد قابل

گروهی از شیخیه که خبر سفر ملاحسین را به شیراز شنیده بودند در مسجد ایلخانی اجتماع نموده بودند تا بیدار وی نائل گردند. هر روز گروهی بیدار ملاحسین می شتافتند. ملاحسین همانطور که حضرت باب امر فرموده بودند ایام را بدعا و تعلیم نفوس می گذراند. هر روز گروهی بسیار از مردم شیخی و اصولاً شیعی در مدرس جناب ملاحسین در مسجد ایلخانی اجتماع می نمودند. برخی از علماء و بزرگان شهر نیز هر روز بملاقات وی می شتافتند و نحوه تعلیم و محتوای مطالبی که ملاحسین تدریس می نمود موجب شگفتی آنان بود و از منبع این دانش عظیم ناآگاه بودند (۲۱). در آن اوقات ملاحسین چند بار شبها بحضور حضرت باب شرفیاب گشت. هربار حضرت باب مبارک غلام حبشی را به مسجد ایلخانی می فرستادند تا به ملاحسین اطلاع دهد که حضرتشان منتظر وی هستند. هربار که مشرف می گشت تا صبح بیدار بود و از محضر مبارک استفاضه می نمود (۲۲). ملاحسین اجازه نداشت که مشخصات حضرت باب را برای احدی افشاء نماید. به تعلیم آن حضرت تنها مأمور تدریس بود. یک شب حضرت باب بوی فرمودند فردا سیزده نفر از شیخیه و همراهان قبلی شما به شیراز خواهند رسید. در حق آنان دعا نما تا حقیقت را شخصاً بیابند. صبح روز بعد پس از مراجعت از بیت مبارک حضرت باب، ملاحسین دریافت که ملاعلی بسطامی و دوازده تن همراهان او به مسجد ایلخانی وارد گشته اند. ملاحسین از آنان پذیرائی نمود. ملاعلی بسطامی از مشاهیر شاگردان جناب سید کاظم رشتی و مردی بسیار دانشمند بود. یک شب نامبرده به ملاحسین گفت که من و همراهانم بتوصیه شما ترک دیار خود کرده و در پی درک محضر موعود به این شهر آمده ایم. با آنکه شما این آتش جستجو را در وجود ما برافروخته ای اینک خود بنهایت آرامش به عبادت و تدریس مشغول گشته ای. ملاحسین وی را اطمینان داد که آتش مجاهدت در طریق حضرت موعود در وجود او بنهایت شعله ور است و اصلاً بامر آن حضرت در

شیراز مانده و بتدریس اشتغال یافته است. جناب بسطامی از سخنان جناب ملاحسین دریافت که وی بمقصد راه یافته است. از وی خواست که جرعه ای از جام ایمان به وی نیز بنوشاند. ولکن ملاحسین فرمود شما خود باید دریابید و شخصاً از این جام بیاشامید. ملاحظی نزد همراهان خویش باز گشت و ماجرا باز گفت. از آن لحظه به بعد همگی در حجرات خود برآز و نیاز و دعا و نماز پرداختند و چنان غرق عبادت گشتند که گذر زمان برایشان نامحسوس بود. بسطامی شب سوم اعتکاف در رؤیا بحضور حضرت باب شرفیاب گشت. صبح روز بعد نزد ملاحسین رفت و داستان بگفت و هردو در نهایت خلوص و طهارت قلب به محضر حضرت باب شتافتند. ملاحظی بموهبت ایمان فائز گشت. تفاوت نحوه ایمان وی با ایمان ملاحسین (در شب تاریخی اظهار امر مبارک) این بود که ملاحظی بی درنگ اظهار ایمان فرمود ولی ملاحسین استدعای برهان و در دل خویش تفسیر سوره یوسف قرآن نمود (۲۳). همراهان جناب بسطامی نیز هریک بطریقی فائز به ایمان گشتند. غالب آنان در عالم خواب و رؤیا و برخی بهنگام عبادت و تنی چند نیز در بیداری و پس از تشرّف بحضور مبارک افتخار ایمان یافتند. یک شب حضرت باب به ملاحسین فرمودند که تاکنون هفده نفر ایمان آورده اند و فردا شب نفر هجدهم نیز وارد شیراز خواهد گشت. فردا هنگام غروب در حالی که ملاحسین در خدمت حضرت باب راهی بیت مبارک بودند. جوانی بیست و دو ساله بنام ملامحمدعلی بارفروشی از راه رسید و ملاحسین را در آغوش کشید و از حضرت موعود پرسید. ملاحسین از وی خواست که ابتداء استراحت کند و از رنج سفر بیاساید و سپس در این باب با یکدیگر گفتگو نمایند. ولی جوان توجهی به توصیه ملاحسین ننمود و ضمن اشاره به هیکل مبارک حضرت باب (که پشتشان به وی بود) و مشی می فرمودند گفت چرا آن حضرت را از من مخفی می داری. من از مشی مبارک آن حضرت را شناختم. ملاحسین ماجرای این گفتگوی کوتاه را به محضر حضرت باب معروض داشت. فرمودند تعجب مکن ما در عالم روح با وی مذاکره کرده و



منتظر او بودیم (۲۴). ملامحمد علی بارفروشی محترم‌ترین شاگرد جناب سید رشتی (۲۵) جوانی بسیار متقی و مخلص بود که بعدها به قدوس ملقب گشت.

در میان هجده تن مؤمنین اولیه به حضرت باب بانوی فاضله و شاعره جوانی بود که جناب سید رشتی به وی لقب قرّة العین داده بود وی نیز در کرپلا بر اثر زیارت حضرت باب در رؤیا ایمان یافت و سپس با تلاوت کتاب مبارک قیوم الاسماء باوج ایقان رسید (۲۶). قرّة العین که بعداً به اراده جمال ابهی (و حضرت باب) طاهره خوانده شد هرگز بزیارت حضرت باب در عالم جسمانی فائز نگشت. وی هفدهمین مؤمن به حضرت باب محسوب است (۲۷). و ما در مواضع دیگر این کتاب شرح احوال هجده تن مؤمنین اولیه به حضرت باب را بتفصیل بیان خواهیم نمود. اما بااستناد تاریخ نبیل زرنندی نفوس مذکوره (حروف حی) عبارتند از:

- ۱ - ملاحسین بشرونی
- ۲ - میرزا محمد حسن برادر ملاحسین
- ۳ - میرزا محمد باقر همشیره‌زاده ملاحسین
- ۴ - ملاعلی بسطامی
- ۵ - ملاخدابخش قوچانی که بعداً به ملاعلی موسوم گردید
- ۶ - ملاحسن بجستانی
- ۷ - سید حسین یزدی
- ۸ - میرزا محمد روضه‌خوان یزدی
- ۹ - سعید هندی
- ۱۰ - ملامحمود خوئی
- ۱۱ - ملاجلیل ارومی
- ۱۲ - ملااحمد ابدال مراغی
- ۱۳ - ملاباقر تبریزی
- ۱۴ - ملایوسف اردبیلی
- ۱۵ - میرزا هادی قزوینی



حضرت باب هجده تن مؤمنین اولیه را «حروف حیّ» نامیده‌اند. حرف در آثار مقدّسه آن حضرت در معنای مؤمن بظهور بکار رفته است. برای مثال مراد از «حروف انجیل» و «حروف فرقان» مؤمنین به دو مظهر الهی حضرت مسیح و حضرت رسول اکرم‌اند. در آثار مبارک اصولاً مؤمنین به «حروف اثبات» و معرضین و مخالفین به «حروف نفی» تسمیه گردیده‌اند. حضرت باب «نقطه اولیه» یا «نقطه اولی» بودند و از آن نقطه «حروف» پدید گشتند. لفظ «حیّ» بمعنای زنده است. این «حروف» بر اثر ایمان به «نقطه اولیه» حیات تازه یافتند (۲۸). حضرت ولی‌امرالله عبارت «حروف حیّ» را به LETTERS OF THE LIVING ترجمه فرموده‌اند (۲۹). لفظ «حیّ» بدون احتساب شدّ (تشدید) از لحاظ ارزش عددی برابر با هجده است و لذا عبارت «حروف حیّ» بمعنای هجده تن مؤمنین اولیه است. حضرت باب نفس مبارک خود و هجده نفر حروف حیّ را واحد اول شریعت بیان خوانده‌اند. حروف عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» نیز نوزده است. در آثار مبارکه آن حضرت وجود هریک از افراد واحد اول بیان با حروف عبارت مذکور تطبیق گشته است. لذا مراد از «باء» وجود مبارک خود حضرت باب و «سین» جناب ملاحسین است. تا چهل روز پس از ظهور مبارک جز ملاحسین احدی به آن حضرت مؤمن نبود (۳۰). اصولاً نخستین گروه یا واحد مؤمن به هر ظهور و یا اوصیاء مظهر الهی حروف حیّ تلقی گشته‌اند. از این روی عبارات «حروف حیّ فرقان» و یا «حروف حیّ من یظهره الله» در آثار حضرت باب بکرات زیارت گشته است. اصطلاح «واحد» و یا «واحد بلاعدد» در آثار آن حضرت اصولاً به مظهر الوهیت که از جمله نفس مبارک حضرتشان و یا من یظهره الله موعود باشد نیز اطلاق گردیده است. در بیان فارسی می‌فرمایند: «زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا

الّا بابواب واحد که منتهی می گردد بواحد بلاعدد ...» (باب چهاردهم از واحد هفتم). مشابه این بیان مبارک در مواضع دیگر کتاب بیان فارسی (و از جمله ابواب پنجم و سیزدهم از واحد هشتم) نازل گردیده است.

مراد از لفظ «باب» بایّت مدینه الهیه است. ایشان نخستین باب برای ورود به مدینه الهیه بودند. مراد حقیقی از بایّت مقام رسالت و یا مظهریت است. چنانکه این لفظ بر حضرت رسول اکرم نیز اطلاق گردیده است. در بیان فارسی نازل است: «و آنچه که در جنّت فرقان داخل شدند کلّ در ظلّ باب اولیه که رسول الله باشد مستظّلند و ابواب دیگر جنّت در قبضه این باب است» (باب شانزدهم از واحد دوم). حضرت باب در همین کتاب مبارک تصریح می فرمایند که: «شمس حقیقت در این کور باسم بایّت مشرق الی ظهور من یظهره الله» (باب ششم از واحد چهارم). اما در آثار نازله در سالهای نخستین ظهور مبارک گاه بمنظور رعایت اصول حکمت و تربیت نفوس و آماده نمودن آنان برای پذیرش حقائق عالیّه مندمجه در امر بدیع مطالب را بگونه ای بیان فرموده اند که برخی مقام بایّت را مقام نایبیت قائم موعود انگاشته اند و لکن حقیقت مظهریت ایشان پس از نزول کتاب بیان فارسی و انعقاد احتفال بدشت و محاکمه حضرتشان در تبریز بکلی آشکار گشت و ما در مواضع دیگر کتاب بتفصیل در این خصوص سخن خواهیم گفت (۳۱).

اما تکمیل واحد اول بیان کمتر از دو ماه طول کشید. پس از تشکّل حروف حیّ حضرت باب هریک را برای انتشار و ابلاغ امر جدید به دیاری اعزام و یابرای خدمتی مخصوص معین فرمودند. جناب ملاحسین تصوّر می نمود که حضرت باب وی را برای انجام مراسم حجّ با خود خواهند برد. و لکن این گمان تحقق نیافت زیرا حضرت باب او را بجهت مأموریت خطیر دیگری منظور فرموده بودند. یک روز حضرت باب ملاحسین را به بیت مبارک احضار نمودند و به او فرمودند که قدّوس را برای همراهی در سفر حجّ برگزیده اند. فرمودند که تاریخ

جدائی ما نزدیک است. باید دامن همت بر کمر زنی و به تبلیغ امرالله قیام نمائی. هنگام سیر در بلاد چون باران بر همه مردمان بیاری و آنان را سرسبز و بارور نمائی باید از شیراز عزیمت اصفهان، کاشان، قم و طهران نمائی تا در طهران راز پنهان بر تو آشکار گردد. از طهران به خراسان سفر نمائی و از خراسان عازم نجف و کربلا شوی تا امر خداوندی بتو ابلاغ گردد. ما نیز با قدّوس عازم حجّ خواهیم گشت. پس از آن ملاءعلی بسطامی را احضار و مأمور سفر به نجف و کربلا فرمودند. به او فرمودند که باید جوهر ثبات و استقامت باشد. فرمودند تو نخستین شخصی هستی که برای تبلیغ امر از بیت الله (بیت مبارک) خارج و گرفتار بلایای بسیار می شوی. پس از ابلاغ مأموریت ملاءعلی بسطامی و عزیمت نامبرده حضرت باب سایر حروف حیّ حاضر در شیراز را به حضور مبارک احضار و مطالب بسیار مهمی را بدانان ابلاغ فرمودند. خطاب به آنان فرمودند که شما حاملان پیام آسمانی و مخازن اسرار ربّانی و مظاهر صدق و نورانیت رحمانی هستید. بیانات حضرت مسیح را بیاد آنان آوردند که به شاگردان خویش فرموده اند که شما شعله آتش افروخته بر فراز کوه بلند در یک شب تاریکید. شما نمک زمین آید. اگر نمک فاسد شود با چه چیز زمین اصلاح گردد. انقطاع شما باید بدرجه ای باشد که در هر شهری وارد می شوید رائحة معطره آن مشام مردمان را معنبر نماید. با عمل نیک خویش نفوس را هدایت نمائید. چون بدین صفات آراسته گردید بر همه جهانیان پیروز شوید. همانگونه که خداوند حضرت موسی را بر فرعونیان و حضرت مسیح و حضرت رسول اکرم را بر دشمنان پیروزی بخشید. پس از اظهار این بیانات مبارکه وظائف حروف حیّ را تعیین و تشریح و هریک را برای انتشار امرالله به جهتی اعزام فرمودند. بدانان توصیه و تأکید فرمودند که اسم و رسم مبارک را برای احدی افشاء ننمایند و تنها بگویند که باب موعود ظاهر شده و برهانش متین و پذیرش امرش وظیفه حتمی همه مؤمنین به انبیاء و مرسلین است. به حروف حیّ فرمودند مشخصات افرادی را که تبلیغ می نمایند بر صفحه ای نوشته و

مهر خود را بر آن نهند و در پاکت سر بسته گذاشته نزد جناب حاج سید علی خال اعظم ارسال دارند. فرمودند من مؤمنین بظهور را به هجده دسته نوزده نفره بخش خواهم نمود تا با واحد اول بیان (هیكل مبارک خودشان و هجده نفر حروف حی) حروف کلثیّی (۳۶۱) تشکّل یابد. سپس با حاضران جز جناب قدّوس وداع نمودند و بدانان اجازه سفر اعطاء فرمودند. به ملاحسین فرمودند از اینکه در سفر حجاز با من نیستی محزون مباش. بزودی به شهری خواهی رسید که شرافت آن از حجاز و شیراز برتر و سرّ مقدّسی در آن نهفته است. مجدّداً بدو فرمودند که به اصفهان، کاشان و طهران سفر نماید و از طهران عازم خراسان گردد و از خراسان راهی کریلا شود و منتظر اوامر جدید مبارک باشد.

## زیرنویس

### بخش پنجم - اظهار امر حضرت باب

- ۱ - نبیل زرندی . مطالع الانوار. صفحات ۴۴ - ۴۳.
- ۲ - میرزا حسن گوهر بتصریح ابن کربلانی در رساله معروفه خود مدّعی بود که از سوی سید برای اجرای وصیت نامه او منصوب گردیده است (ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ۵۱۰). میرزا حسن مردی بسیار فربه بود و با آنکه می دانست شخص ظاهر پس از سید رشتی باید از عیوب جسمانی مبرا باشد (بتصریح خود سید) با وجود این ادّعای جانشینی سید نیز داشت. بتصریح ابن کربلانی (ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ۵۰۸) در سال ۱۲۶۳ هجری قمری هنوز دو تن از علماء شیخیّه، شیخ احمد مشکور نجفی و شیخ راضی قصیر، از تابعان میرزا حسن گوهر بوده اند. میرزا حسن از جمله علماء حاضر در بغداد بود که فتوای تکفیر جناب ملاعلی بسطامی را امضاء نمود.
- ۳ - بتصریح ابن کربلانی میرزا محیط کرمانی مدّعی نظارت بر اموال سید رشتی پس از درگذشت آن جناب بود (ظهور الحق، جلد سوم، صفحه ۵۱۰). میرزا محیط که مردی بسیار باریک و بی اندازه بلند بود مدّتی داعیه رهبری شیخیّه و وصایت سید داشت ولی سرانجام به حاج محمد کریم خان کرمانی پیوست. حضرت باب در مکه امر جدید را به میرزا محیط ابلاغ فرمودند و ما در جای دیگر کتاب در این باب بتفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت.
- ۴ - حضرت ولی امرالله در ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرندی میرزا محمد باقر را همشیره زاده NEPHEW جناب ملاحسین دانسته اند (THE DAWN-BREAKERS صفحه ۵۰) ولی جناب اشراق خاوری گاه سهواً خالوزاده ترجمه کرده اند (مطالع الانوار. صفحات ۴۶-۴۷). باید توجه داشت که در صفحات ۶۸ و ۱۴۶ ترجمه فارسی مطالع الانوار میرزا محمد باقر همشیره زاده جناب باب الباب محسوب شده است. متأسفانه جناب اشراق خاوری در مجلد اول کتاب رحیق مختوم (صفحه

۵۱۳) جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق (صفحات ۴۴ - ۱۴۳) و جناب ملک خسروی در مجلد نخست از تاریخ شهدای امر (صفحه ۲۴) میرزا محمد باقر را خالوزاده جناب ملاحسین دانسته‌اند. این اشتباه در رساله ابن کربلانی (ظهور الحق، جلد سوم، صفحه ۵۱۰) نیز دیده می‌شود.

۵ - نقل از نسخه خطی تاریخ جناب ملاجعفر بخت جناب عبدالعلی عطار قزوینی علیه رضوان الله.

۶ - این روایت علوی از جمله در کتاب «درالمنظم» آمده است. نگارنده روایت مذکور را از قدیمی‌ترین نسخه خطی کتاب (موجود در کتابخانه مسجد سپهسالار طهران) استنساخ نموده است. جناب میرزا محمد افشار نیز در کتاب بحرالعرفان (صفحه ۱۴۳) این روایت حضرت علی را نقل کرده است.

۷ - مسجد ایلخانی که از اماکن معروف تاریخی مربوط به امر بدیع است در فاصله سالهای ۲۵ - ۱۲۲۰ هجری قمری (۱۰ - ۱۸۰۵ میلادی) بدستور جانی خان قشقانی رئیس ایل قشقانی و در جوار خانه او در محله میدان شاه شیراز بنا گردیده است (رجوع فرمایند به فسانی، فارسنامه ناصری، گفتار دوم، صفحه ۱۶۱).

۸ - عین بیان مبارک چنین است:

"THEIR MEETING IMMEDIATELY BEFORE THAT INTERVIEW SEEMED TO BE PURELY FORTUITOUS".

۹ - چنانکه از پیش آمد باستناد نوشته ایادی امرالله جناب علی محمد ابن اصدق در باب احوال پدر بزرگوار خود ایادی امرالله جناب ملاصادق مقدس خراسانی و نیز تاریخ نیکلای فرانسوی (ترجمه فارسی، صفحات ۹۶ - ۱۹۲) حضرت باب در کربلا در مجلس ذکر مصیبت حضرت امام حسین با جناب ملاحسین از نزدیک روبرو گشته‌اند. شاید در مدرس جناب سید نیز این حادثه اتفاق افتاده است. با وجود این ظاهراً ملاحسین حضرت باب را بیاد نمی‌آورده است.

۱۰ - GOD PASSES BY. صفحه ۵.

- ۱۱ - نبیل زرندی . مطالع الانوار. صفحات ۵۰ - ۴۸.
- ۱۲ - GOD PASSES BY . صفحه ۵.
- ۱۳ - مطالع الانوار. صفحات ۵۶ - ۴۸.
- ۱۴ - GOD PASSES BY . صفحه ۵.
- ۱۵ - مأخذ بالا. صفحه ۶.
- ۱۶ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۱۶۴.
- ۱۷ - GOD PASSE BY صفحه ۲۴۰.
- ۱۸ - از جمله رجوع فرمایند به تصریح حضرت ولی امرالله در حاشیه صفحه ۵۶ THE DAWN BREAKERS.
- ۱۹ - GOD PASSES BY . صفحه ۵.
- ۲۰ - از جمله رجوع فرمایند به محتوای کتاب ابواب الهدی نوشته شیخ محمد تقی هشترودی (منقول در ظهور الحق، جلد سوم، صفحات ۲۰ - ۱۱۶) و نوشته میرزا احمد دیوان بیگی شیرازی منقول در پژوهش پروفیسور براون. SOME NEW NOTES ON BABISM (صفحه ۴۴۸).
- ۲۱ - THE DAWN BREAKERS صفحات ۶۶ - ۶۵.
- ۲۲ - مأخذ بالا. صفحه ۶۶.
- ۲۳ - حضرت باب ضمن توقیع مبارکی در خصوص نحوه ایمان جناب بسطامی می فرمایند: «فان فی عبادالله عباد اذا سمعوا آیه یؤمنوا كما آمن علی البسطامی سلام الله علیه باستماع آیه واحدة من دون طلب بنیة من غیرها». (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۰۶).
- ۲۴ - THE DAWN BREAKERS . صفحات ۷۰ - ۶۶.
- ۲۵ - GOD PASSE BY . صفحه ۷.
- ۲۶ - تذکرة الوفاء (اثر قلم حضرت عبدالبهاء). صفحه ۲۹۵.
- ۲۷ - GOD PASSES BY . صفحه هفتم.
- ۲۸ - در این خصوص از جمله رجوع فرمایند به باب چهاردهم از واحد هفتم و باب پنجم و سیزدهم از واحد هشتم بیان فارسی.

۲۹ - از جمله در GOD PASSES BY. صفحه ۷.

۳۰ - در این خصوص در بیان فارسی می فرمایند: «و همچنین مبدأ ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بپا نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد» (باب پانزدهم از واحد هشتم).

۳۱ - همچنین برای اطلاع بیشتر از معانی بابیت در آثار حضرت باب می توان از جمله به نوشته نگارنده این سطور «یوسف بهاء در قیوم الاسماء» (صفحات ۶۷ - ۲۸) رجوع نمود.



## بخش ششم مسافرت جناب بسطامی به عراق

جناب ملاعلی بسطامی پس از اخذ تعلیمات لازم از محضر حضرت باب عازم بوشهر گردید و نزد خال مبارک رفت و از آنجا راهی عراق شد. پس از توقف کوتاهی در کوفه عازم نجف گردید. ابتداء، زیارت مرقد حضرت علی رفت و زیارتنامه مفصل مخصوصی را که حضرت باب نازل و بدو عنایت فرموده بودند در آن مرقد مطهر تلاوت نمود (۱). سپس راهی مقر سکونت شیخ محمد حسن نجفی مرجع تقلید شیعیان اثناعشری (و مؤلف کتاب معروف جواهرالکلام فی شرایع الاسلام) گردید و توقیع مبارک حضرت باب را که خطاب به شیخ مذکور بود به نامبرده ابلاغ و تسلیم نمود (۲). ملاعلی با نهایت شجاعت و جسارت در محضر و مدرس شیخ باثبات مدعای حضرت باب پرداخت و دلیل حقانیت آن حضرت رانزول آیات مهیمنه و فیره صادره از قلم مبارک شمرد. ملاعلی در مذاکرات خویش با شیخ محمد حسن نجفی بتصریح اظهار داشت که از قلم حضرت باب ظرف چهل و هشت ساعت بیاناتی نازل گردیده که در حجم و تعداد آیات با قرآن شریف برابر است (۳). شیخ به تکفیر بسطامی پرداخت و او را از مدرس خویش اخراج نمود. حضرت باب در توقیع دیگری که پس از وقوع این حادثه خطاب به شیخ مذکور نازل فرموده اند بدو می فرمایند که اگر مقام بسطامی را می شناختی در ساحت او سجده می نمودی (۴). جناب بسطامی از نجف به کربلا رفت و در آنجا به انتشار امر جدید مألوف گشت. بروایت جناب حاج سید جواد کربلانی: «چون در سنه ۱۲۶۰ هجریه مرحوم ملاعلی بسطامی از شیراز به کربلا عودت فرمود و خبر تشرّف خود و سایر احباب را به معرفت باب اعلان نمود شورش و هیجانی عظیم در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر بورع و تقوی و مکانت مرحوم بسطامی شانع و منتشر گشت. ولکن جناب ملاعلی فقط بذکر لقب آن حضرت اکتفاء می نمود و از

ذکر اسم ابا و امتناع کلی می فرمود و می فرمود باب ظاهر شده و ما بحضرتش مشرف شدیم ولکن ما را از ذکر اسم مبارک که او کیست و از چه سلسله است و نام و نشان حضرتش چیست نهی فرموده عمّا قریب ندای او مرتفع شود و اسم و نسبش بر کلّ معلوم گردد. خلاصه ولولۀ غریبی در عراق ظاهر شد و در جمیع مجالس ذکر ظهور باب بود ... باری بشارات جناب ملاّعلی سبب اختلاف علمای عراق و هیجان عامّه گشت و کیفیت بعرض والی عراق رسید و والی حضرت بسطامی را از کربلا به بغداد طلبید و امر به حبس آن حضرت فرمود و در حبس نیز باخبار خلق و نشر آثار مبارک می پرداخت و حبس و منع سبب خوف و زجر آن جناب نگشت» (۵).

اگرچه شیخ محمّد حسن نجفی به مخالفت با امر جدید پرداخت ولکن جناب بسطامی در هدایت نفوس بسیار در عراق توفیق یافت که از جمله می توان به نام شیخ ابوتراب اشتهاردی، شیخ بشیر نجفی، شیخ محمّد شبل بغدادی، آقا سیّد احمد یزدی، سیّد علی بشر، سیّد محسن کاظمی، حاج سیّد جواد کربلانی و ملاّابراهیم محلّاتی اشارت نمود. پس از اشتهار و انتشار امر جدید در عراق جمعی از علماء سنّی و شیعی عتبات باتّفاق فتوای تکفیر و قتل جناب بسطامی را صادر نمودند. نجیب پاشا والی بغداد آن جناب را شش ماه در زندان محبوس نمود و سپس بفرمان دولت عثمانی بسطامی به استانبول تبعید گشت (۶). و ما حیات و خدمات حضرت بسطامی و جریان محاکمه آن جناب در مجلس علماء بغداد و محتوای کامل فتوای آنان را در جای دیگر این کتاب بتفصیل بیان خواهیم نمود. به تصریح حضرت ولیّ امرالله جناب بسطامی نخستین نفس مبارکی بوده که در طریق امر جدید تحمّل بلایا فرموده و به مقام شهادت کبری فائز گشته است (۷). از فتوای علمای سنّی و شیعی حاضر در مجلس محاکمه جناب بسطامی روشن می شود که علّت تکفیر علماء ادّعای حضرت باب در کتاب قیوم الاسماء مبنی بر نزول وحی بر قلب مبارک و اعتقاد جناب بسطامی بحقّانیت ظهور و مدّعای آن حضرت

بوده است. مأموریت جناب بسطامی نتایج درخشان داشت و موجب انتشار و اشتهار کامل امر بدیع در عتبات عالیات گشت. بهمت آن جناب و سپس باهتمام و قیام جناب طاهره نفوس کثیره در ظلّ شریعت الله وارد گشتند و امرالله نزد اعراب و ایرانیان مقیم بغداد، کربلا، نجف و دیگر بلاد عراق موقوف و موقعیت خاصّ یافت و از آن کانون مشتعل نفوس مخلصه متعدده به بلاد ایران شتافتند و در عرصه خدمت از بسیاری سبقت یافتند.

## زیرنویس

بخش ششم - مسافرت جناب بسطامی به عراق

- ۱ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۰۶.
- ۲ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۰۶.
- ب - تاریخ سمندر. صفحه ۳۴۷.
- ۳ - GOD PASSES BY صفحه ۱۰.
- ۴ - عین بیان مبارک چنین است: «آنا بعثنا علیاً من مرقدہ و ارسلناه الیک. لو عرفته لسجدت بین یدیه» (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۰۷).
- ۵ - گلپایگانی ابوالفضل. کشف الغطاء. صفحه ۷۱.
- ۶ - رساله آقامحمد مصطفی. صفحه ۱۰۶.
- ۷ - GOD PASSES BY صفحه ۱۰.

## بخش هفتم عزیمت جناب باب‌الباب به طهران

جناب ملاحسین از شیراز عازم اصفهان گردید. وی در اصفهان چهره گمنامی نبود. زیرا پیش از صعود جناب سید کاظم رشتی از سوی آن جناب مأموریت یافته بود که به اصفهان مسافرت و با سید محمد باقر شفتی مذاکره نماید (۱). نتیجه مذاکرات ملاحسین و شفتی درخشان بود و مجتهد مذکور سرانجام فتوائی مبنی بر حمایت از جماعت شیخیّه صادر نمود. ملاحسین چون این بار به امر حضرت باب عازم اصفهان گردید و بدان شهر رسید در مدرسه نیم‌آورد (۲) اقامت گزید و به انتشار امر بدیع پرداخت. اصفهان که قبلاً شاهد دفاع ملاحسین از طریقت شیخیّه بود اینک نوای جدیدی از وی استماع می‌نمود. اعلام ظهور حضرت باب در آن شهر غوغائی پدید آورد. در آن اوقات سید محمد باقر شفتی درگذشته بود و پسرش سید اسدالله جانشین وی بود. علماء اصفهان و طلاب علوم دینی خصوصاً شاگردان شفتی آغاز مخالفت با ملاحسین نمودند و به سید اسدالله شکایت بردند. سید اسدالله با آنکه وارث مقتدر املاک بی‌حد و حصر پدر و مرجع مطاع روحانی شهر بود از مقابله با ملاحسین سرباز زد. علماء و طلاب چون از سید اسدالله مایوس گشتند نزد حاج محمد ابراهیم کرباسی مجتهد معروف دیگر اصفهان رفتند و از اقدامات ملاحسین شکایت نمودند. مرحوم کرباسی که مریض و تقریباً مشرف به مرگ بود بدانان نصیحت نمود که در باب دعوت ملاحسین بتحقیق پردازند و اظهار داشت که ملاحسین مردی نیست که فریفته سخن واهی شود و گفت که اگر از بیماری رهائی یابد خود نیز آغاز تحقیق می‌نماید. دشمنان جناب ملاحسین چون از کرباسی نیز ناامید گشتند نزد منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان شتافتند و به شکایت پرداختند. منوچهرخان که مردی فهیم و حامی ضعفاء و اهل حقیقت بود به شاکیان اعتناء ننمود و آنان را نصیحت نمود که از افساد و تفتین

بپرهیزند. لذا علماء و طلاب مایوس گشته و بگوشه‌ای خزیدند. جناب ملاحسین با فراغ بال بانتشار امر بدیع حضرت متعال پرداخت. مرده ظهور حضرت باب بسمع وضع و شریف رسید و گروهی از مردم اصفهان و توابع آن در ظلّ امر جدید در آمدند.

نخستین نفسی که در اصفهان وسیله جناب ملاحسین به امر جدید مؤمن گشت جناب ملامحمد جعفر گندم‌پاک‌کن بود که آنی از جناب ملاحسین جدا نمی‌شد و در انجام خدمات وی کوشا بود. گندم‌پاک‌کن بتصریح حضرت بهاء‌الله (از جمله در صفحه ۶۹ کتاب بدیع) حرفی از علم نخوانده بود ولی بعلت کمالات عرفانیّه در آثار امریه ملاً خوانده شده است. گندم‌پاک‌کن بعدها هنگام عزیمت به قلعه طبرسی غربالی بدست گرفته راه می‌پیمود. چون از وی علت را می‌پرسیدند می‌گفت که از هر شهر و کوی که گذر می‌کنم ظهور جدید را به مردمان اعلام و آنان را با این غربال امتحان می‌نمایم و هرکس که مخلص و مؤمن و آماده گشت او را به‌مراه خود به قلعه می‌برم. نامبرده سرانجام در حوادث قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسید. حضرت باب در کتاب بیان فارسی در خصوص ایمان گندم‌پاک‌کن می‌فرمایند «در ارض صاد که بظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لایحسی عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهرگیری گندم‌پاک‌کن او قمیص نقابت را می‌پوشد. این است سرّ کلام اهل بیت در ظهور که می‌گردد اسفل خلق اعلاّی خلق و اعلاّی خلق اسفل خلق» (باب چهاردهم از واحد هشتم). جمال ابهی نیز در کتاب اقدس باعراض شیخ محمدحسن نجفی (پیشوای شیعیان اثنا عشری) و ایمان خالصانه گندم‌پاک‌کن اصفهانی اشاره فرموده‌اند (۳).

نبیل زرندی می‌نویسد: «از جمله نفوسی که در اصفهان مؤمن شدند میرزا محمد علی نهری و برادرش میرزا هادی بودند. جناب ملاصادق مقدّس خراسانی نیز در آن ایام به تصدیق امر مبارک فائز شد ... چنانچه خود آن جناب می‌فرمود شبی با ملاحسین در منزل میرزا محمدعلی نهری ملاقات نموده بشارات یوم جدید را از ملاحسین

شنید ...» (۴). در اینجا عرض چند نکته ضروری بنظر می‌رسد. نخست آنکه از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (صفحة ۲۶۹) مستفاد می‌شود که جنابان میرزا محمد علی و میرزا هادی نهري نخستین بار در کریلا نداء ظهور حضرت باب را شنیده و ایمان آورده‌اند. دوم آنکه باستناد بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در همان کتاب (صفحة ۲۷۰) «... آن دو برادر چون بایران رسیدند سفر مکه حضرت اعلی را شنیدند. لهذا حضرت آقا سید محمدعلی به اصفهان رفتند و جناب آقا میرزا هادی به کریلا مراجعت کردند». نکته سوم باید توجه داشت که حضرت باب در ماه شعبان سال ۱۲۶۰ هجری قمری (سپتامبر ۱۸۴۴ میلادی) از شیراز عازم سفر حج مکه شده‌اند (۵) و در آن زمان جناب ملاحسین در اصفهان نبوده تا در خانه جناب میرزا محمد علی نهري با جناب مقدس مذاکره نماید. زیرا ملاحسین حدود سه ماه پس از ظهور حضرت باب در طهران بوده و صفحاتی از کتاب قیوم الاسماء را وسیله جناب ملامحمد معلم نوری به حضور حضرت بهاء الله تقدیم کرده است (۶). نکته چهارم آنکه از صفحات ۸۷ - ۸۶ ترجمه فارسی تاریخ نبیل زرنندی (وسیله جناب اشراق خاوری) تقریباً مستفاد می‌شود که جناب مقدس برای نبیل زرنندی حکایت کرده که در خانه جناب نهري با جناب ملاحسین مذاکره نموده است. حال آنکه در متن انگلیسی (ترجمه حضرت ولی امرالله) (۷) مطلب بدین صورت اداء نگشته است و راوی قول جناب مقدس معلوم نیست. با توجه به آنچه معروض افتاد برادران نهري در کریلا مؤمن شده‌اند و قول نبیل زرنندی که می‌گوید در اصفهان مؤمن شده‌اند قابل تعدیل است و یا اشارت است به ایقان کامل بعدی و ارتقاء مقامات عرفانی آن دو برادر بر اثر مذاکره با دیگر مؤمنین از سابقین (۸). جناب فاضل مازندرانی در خصوص ایمان برادران نهري نوشته است: «... و ایامی که حضرت باب در کریلا می‌زیست چندبار آن بزرگوار را حین اداء زیارت امام حسین در باب حرم و نیز در حوزه درس حاجی سید کاظم دیدند و آداب زیارت و حال خضوع و رقت قلب

و جلالت مقام آن حضرت و نیز احتراماتی که سید رشتی می نمود نظرشان را متوجه و معطوف داشت و میرزا هادی را مکرراً در دل گذشت که تواند حجت موعود این سید جمیل جلیل باشد تا چون ندای بدیع از شیراز مرتفع شده به سمعشان رسید به برادرش میرزا محمد علی گفت همانا صاحب نداء همان جوان سید شیرازی است و هردو بعزم شیراز شتافتند ولی در بین طریق خبر یافتند که حضرت به مکه رفته عودت به شیراز می فرمایند و با جناب ملاحسین بشرویه و جمعی از اصحاب و احباب تصادف کرده به عرفان و ایمان کامل کامیاب گشتند» (۹). باید توجه داشت که برادران نهری حدود یک سال پس از ظهور حضرت باب در کنگاور بیدار ملاحسین نائل گشته اند (۱۰). اما جناب ملاصادق یقیناً در اصفهان و پس از مذاکره با جناب باب الباب به ظهور حضرت باب مؤمن گشته است. بتصریح حضرت عبدالبهاء نامبرده «بنهایت تقدیس در ایران مشهور و بملاصادق مقدس ملقب و معروف. بسیار نفس مبارکی و شخص عالم فاضل محترمی بودند. اهل خراسان نهایت تعلق بایشان داشتند. زیرا فی الحقیقه فاضل نحیر بود و از مشاهیر علماء بی مثل و نظیر» (۱۱). تحصیلات جناب مقدس ابتداء در زادگاهش مشهد خراسان و نزد آقا سید محمد قصیر صورت گرفت و سپس در کربلا و در محضر جناب سید رشتی ادامه یافت و در مقامات علمی و عرفانی از برجسته ترین شاگردان آن جناب محسوب گشت. صورت اجازه اجتهاد مقدس که از سوی سید رشتی صادر گشته موجود و مبین مقامات علمی و روحانی مقدس است (۱۲). جناب مقدس بدستور جناب سید رشتی چند سال بود که در اصفهان اقامت گزیده و مترقب ظهور حضرت موعود بود (۱۳). چون ملاحسین به اصفهان ورود و در خانه جناب مقدس وفود فرمود مقدس مؤدّه ظهور شنید و در پی تحقیق از نام و نشان موعود برآمد. ولکن ملاحسین از ابراز نام آن حضرت خودداری نمود (۱۴). لذا برای کشف نام موعود مقدس بدعا و مناجات برخاست تا آنکه یک روز در رؤیا سیمای سید جوان شیرازی را که قبلاً در کربلا زیارت کرده بود مشاهده نمود که بر



وی تبسم می فرماید. تا خواست که بر پای آن جوان افتد چهره جوان ناپدید گشت. مقدّس پس از دیدن این رؤیا با نهایت شعف نزد باب‌الباب رفت و داستان بگفت و فائز بایمان گشت. ملاحسین او را از افشاء نام حضرت باب منع نمود و فرمود که این تعلیم خود حضرت باب است و البتّه زمان افشاء نام آن حضرت خواهد رسید (۱۵). مقدّس پس از ایمان به حضرت باب با آنکه در میان مردم اصفهان محبوبیت و مکانت خاصّ داشت و هزاران تن از مردم شهر خصوصاً جماعت شیخیّه در مجالس وعظ و تدریس وی حضور می یافتند خانه و کاشانه رها کرده با نهایت گمنامی ملبّس به لباس ساده دهاتی (۱۶) و پیاده برای تشرّف بحضور حضرت باب روانه شیراز گشت (۱۷). و ما حوادث بعدی حیات او را در مواضع دیگر این کتاب بیان خواهیم کرد.

از دیگر نفوسی که در اصفهان وسیله ملاحسین بشرف ایمان فائز گشتند میرزا محمدرضا پاقلعه از علماء مشهور آن شهر بود که ایمانش هیجانی عظیم در میان علماء اصفهان پدید آورد. این شخص محترم سرانجام در حوادث قلعه شیخ طبرسی به شهادت رسید (۱۸). آقا سید عبدالرحیم اصفهانی نیز در آن ایام بر اثر مذاکره با جناب ملاحسین فائز بایمان گشت. جناب فاضل مازندرانی اظهار می دارد که توقیع المهّز، صادر از قلم حضرت باب خطاب به اوست (۱۹). در آن اوقات تنی چند از معاریف مردم اردستان (از توابع اصفهان) نیز بر اثر مذاکره با جناب ملاحسین و جناب مقدّس فائز بایمان گشتند. نخستین مؤمن اردستان به حقیقت جناب زینب بیگم از احفاد امیر محمّد مهدی حکیم الملک بانی مدرسه نیم آورد اصفهان (و جدّه پدری نگارنده کتاب) بود که همراه همسرش میرزا محمّد تقی و دو پسرش میرزا محمّد و میرزا حیدرعلی اردستانی به اصفهان شتافت و در مدرسه نیم آورد با جناب باب‌الباب مذاکره نمود و موهبت ایمان یافت. همراهان وی نیز همگی خلعت ایمان پوشیدند. وسیله این نفوس مبارکه در همان اوائل ظهور دهها تن دیگر در اردستان افتخار ایمان یافتند.

میرزا محمد بعدها در وقایع قلعه طبرسی به شهادت رسید و میرزا حیدرعلی از بقایای سیف آن قلعه مبارکه گشت. و ما احوال همگی آنان را در جای دیگری از این کتاب بیان خواهیم نمود. نفس محترم دیگری که در آن احیان بر اثر مذاکره با جناب ملاحسین بجوهر ایقان نائل شد آقا محمد حسین اردستانی بود که وی نیز بعدها در حوادث قلعه طبرسی بشهادت رسید. اما از علمای برجسته اردستانی در آن زمان که افتخار ایمان یافت ملاعلی اکبر نوه مجتهد شهیر شیعی ملامحمد صادق اردستانی معروف به پلوی (جد نگارنده کتاب) و شاگرد جناب مقدس بود که پس از ایمان استاد وی نیز مؤمن و منجذب گشت (۲۰). و ما قریباً در حوادث بعدی حیات حضرت باب از او یاد خواهیم کرد.

ملاحسین از اصفهان عازم کاشان گردید و در بدو ورود به انتشار امر بدیع پرداخت. به استناد تاریخ نبیل زرنندی نخستین نفسی که در کاشان وسیله جناب ملاحسین به امر جدید ایمان آورد جناب حاج میرزا جانی کاشانی بود (۲۱). میرزا جانی فرزند محمد حسن معروف به پرپا خود و پدرش از تجار معروف شهر کاشان و نزد اهالی بسیار محترم بودند. حاج محمد حسن از همسر نخست خود دو پسر بنامهای میرزا جانی و میرزا محمد اسمعیل و از زوجه دوم دو پسر با نامهای میرزا احمد و میرزا علی اکبر و دو دختر داشت (۲۲). میرزا محمد اسمعیل نیز چنانکه در مثنوی خود تصریح می کند در همان اوقات بامر جدید مؤمن گشته است. و ما حوادث بعدی حیات حاج میرزا جانی و احوال این خاندان را در مواضع دیگر این کتاب بیان خواهیم کرد. حاج میرزا جانی اعتقادی راسخ به شیخ احسانی و سید رشتی داشت و اندک زمانی پس از درگذشت سید در کریلا شاهد جوش و خروش اصحاب آن جناب برای جستجوی حضرت موعود و خود شریک در آن اشتیاق بوده است. نامبرده پس از ایمان به حضرت باب قیام به انتشار امر آن حضرت نمود و از جمله امر مبارک را به یکی از آشنایان نزدیک خویش حاج سید عبدالباقی کاشانی ابلاغ فرمود.

سید مذکور که خود شیخی و از همشاگردان جناب ملاحسین در کریلا بود (۲۳) از اجله فقهای کاشان بشمار می‌رفت و از تنی چند از علماء بزرگ شیعی و از جمله سید محمد باقر شفتی اجازه اجتهاد داشت. جناب ملاحسین حجت را بر سید عبدالباقی تمام کرد و برای وی مفری جز قبول نماند ولکن حب جاه و مقام او را از قیام باز داشت. حدود دو سال بعد نیز در خانه حاج میرزا جانی بحضور حضرت باب رسید بی آنکه بداند در محضر چه شخص بزرگواری جالس است و از دریای دانش چه نفس مقدسی مستفیض گشته است. چند روز پس از عزیمت حضرت باب از کاشان سید مذکور از حقیقت آگاه گشت ولی دیگر جبران مافات میسر نبود. تأثر و اندوه شدید ناشی از این غفلت سبب انزواء دائم سید عبدالباقی گشت و در همان حال بود تا درگذشت (۲۴). جناب ناطق نسیانی در تاریخ امری کاشان (خطی) تصریح کرده که سید عبدالباقی با ایمان به حضرت باب از این جهان رفته است. از دیگر نفوسی که در آن ایام بر اثر مذاکره با جناب ملاحسین به قبول امر بدیع نائل گشت ملامحمد جعفر نراقی بود (۲۵).

ملاحسین از کاشان به قم عزیمت نمود و با آنکه استعدادی در اهالی ندید از بذرافشانی در قلوب مردم آن شهر دریغ نورزید. بذری که ملاحسین افشاند بعدها ثمر بخشید و نفوس مقدسه مخلصه‌ای بزور ایمان مزین و حتی در میدان فداء بمقام شهادت فائز گشتند. جناب فاضل مازندرانی ایمان حاج میرزا موسی قمی را نتیجه مذاکرات وی در آن ایام با جناب ملاحسین (در شهر قم) و سپس با ملاعبدالکریم قزوینی دانسته است (۲۶). از ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی مستفاد می‌شود که میرزا موسی در اوقات اقامت حضرت بهاء الله در بغداد امر مبارک را در شهر قم پذیرفته و سپس به بغداد عزیمت نموده و بحضور حضرت بهاء الله شرفیاب گشته است (۲۷). باید توجه داشت که مراد نبیل از امر مبارک امر مقدس حضرت بهاء الله بوده است. زیرا از قرائن موجود در مواضع دیگر تاریخ نبیل روشن می‌شود که حاج میرزا موسی قمی در سال ۱۲۶۷ در جرگه بابیان

شهر قم بوده است (۲۸).

ملاحسین از قم راهی طهران شد و پس از ورود در یکی از حجرات مدرسه میرزا صالح (مدرسه پامنار) واقع در محله پامنار (پای منار) سکونت نمود. جماعت شیخیه طهران غالباً در آن مدرسه رفت و آمد داشتند و حاج میرزا محمد خراسانی رهبر جماعت مذکور در آن محل بساط تدریس فراهم نموده بود. ملاحسین امر بدیع را به میرزا محمد ابلاغ کرد ولکن وی از پذیرش امتناع نمود و ملاحسین را اکیداً از اشاعه افکار جدید در میان شیخیه بر حذر داشت. چون ملاحسین برای اجراء مأموریت اصلیه خویش که تقدیم پیام حضرت باب به حضرت بهاء الله بود عازم طهران گشته بود برای جلوگیری از وقوع هرگونه ضوضائی به میرزا محمد خراسانی اطمینان داد که اقامت او در طهران دیری نخواهد پائید و بزودی آن شهر را ترک خواهد نمود. لذا صبح زود از مدرسه میرزا صالح خارج می شد و بعد از غروب مراجعت می نمود و در حجره را بروی خود می بست. جناب ملامحمد معلم نوری که در آن اوقات در مدرسه مذکور سکونت داشت و از شاگردان میرزا محمد خراسانی محسوب می گشت به مذاکرات جناب ملاحسین با نامبرده از دور گوش کرده و مجذوب شخصیت و بیان و استدلال جناب ملاحسین گشته بود. ملامحمد نیمه شبی به حجره ملاحسین رفت و از بی انصافی استاد خویش پوزش خواست ملاحسین بگرمی از ملامحمد استقبال و امر جدید را به وی ابلاغ نمود. سپس از وی خواست که امانتی را به حضرت بهاء الله برساند و ملامحمد با نهایت میل این مأموریت را پذیرفت و امانت مذکور را که بصورت طوماری در پارچه پیچیده شده بود وسیله جناب میرزا موسی کلیم به حضور حضرت بهاء الله تقدیم نمود. حضرت بهاء الله در حضور جناب کلیم و ملامحمد مذکور طومار را گشودند و به مندرجات آن نظر نموده و فقراتی از آن را با صدای زیبا و رسای خویش تلاوت فرمودند. چون یک صفحه از آن نوشته را زیارت فرمودند خطاب به جناب کلیم فرمودند. موسی چه می گوئی؟ هرکس به قرآن شریف و منشأ الهی آن

اعتقاد دارد اگر لحظه‌ای در حقانیت این آیات بدیع تردید نماید از طریق عدالت خارج گشته است. حضرت بهاء الله سپس مراتب تقدیر و محبت خالصانه خویش را وسیله ملامحمد به ملاحسین ابلاغ و یک بسته چای و یک کله قند روسی بجهت وی ارسال فرمودند. ملاحسین پس از دریافت مراتب عنایت و هدیه حضرت بهاء الله بر آن هدیه بوسه زد و ملامحمد را سخت در آغوش کشید و بر چشمان وی نیز بوسه نهاد. زیرا که وعده حضرت باب تحقق یافته و ملاحسین کشف راز نموده بود. پس از چند روز ملاحسین با ملامحمد معلم تودیع نمود و عازم خراسان گشت (۲۹). هیچ‌یک از مدارک تاریخی موجود نشان نمی‌دهد که ملاحسین در این سفر شخصاً به حضور حضرت بهاء الله رسیده باشد. لذا بیان حضرت ولی‌امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۸) که به مصاحبه ملاحسین با حضرت بهاء الله اشاره می‌فرمایند نباید ناظر به مصاحبه شخصی مستقیم نامبرده با جمال ابهی باشد (۳۰).

## زیرنویس

### بخش هفتم - عزیمت جناب باب‌الباب به طهران

۱ - ابن کربلانی در رساله معروفه خود تصریح می‌کند که جناب ملاحسین پس از اتمام تحصیلات خود در مشهد (نزد سید محمد قصیر) به اصفهان رفته و به تکمیل اطلاعات خود پرداخته و شهرتی نزد علماء برجسته آن شهر و از جمله سید محمد باقر شفتی یافته است (فاضل مازندرانی . ظهور الحق . جلد سوم . صفحه ۵۲۱). آنچه ابن کربلانی در این خصوص نوشته مورد تأیید سایر وقایع نگاران بابی و بهائی نیست.

۲ - مدرسه نیم آورد یا کاسه گران واقع در میدان کهنه اصفهان از اماکن تاریخی مربوط به ظهور بدیع است. این مدرسه از تأسیسات امیر محمد مهدی حکیم الملک از دانشمندان و پزشکان برجسته اواخر عصر صفوی (و جدّ بزرگ نگارنده این سطور) است. بطوری که بعداً خواهد آمد تنی چند از اصحاب و از جمله زینب بیگم (جدّه پدری نگارنده) و فرزندش میرزا حیدرعلی اردستانی (بقیة السیف قلعه طبرسی) در این مدرسه بحضور جناب ملاحسین رسیده و فائز بایمان گشته اند.

۳ - عین بیان مبارک چنین است: «اذکرو الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی الله من ینقی القمح و الشعیر».

۴ - مطالع الانوار. صفحه ۸۶.

۵ - GOD PASSES BY صفحه ۹.

۶ - ماخذ بالا. صفحه ۶۶.

۷ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۰۰.

۸ - ایادی امرالله جناب بالیوزی در کتاب خود "THE BĀB" (صفحه ۵۱) و جناب ملک خسروی در مجلد نخست از تاریخ شهدای امر

(صفحة ۴۲) ایمان برادران نهري را مربوط به اوقات توقف ملاحسين در اصفهان دانسته اند که البته بايد موضوع با متن کتاب تذکرة الوفاء در این خصوص تطبيق شود.

۹ - ظهور الحق، جلد سوم، صفحه ۹۷.

۱۰ - نبيل زرندي. مطالع الانوار. صفحات ۴۶ - ۱۴۵.

۱۱ - تذکرة الوفاء. صفحات ۱۴ - ۱۳.

۱۲ - برخی از عبارات این اجازه نامه که مورخ نخستین روز از ماه ربیع الثاني سال ۱۲۵۹ هجری قمری است چنین است: « ... قد استجازنی الاخ المؤتمن و العالم المتقن الفاضل الكامل العادل الحائز درجة الكمال و بالغ رتبة الاعتدال الفائق عن الاقران و الامثال ذوالفهم العالی و الادراك المتعالی اللوزعی الالمعی جامع رتبتی المعقول و المنقول حاوی درجتی الفروع و الاصول المولی التقی الورع الصادق المؤید بتأييدات الخالق جناب الاخوند الملاً محمّد صادق بن اسمعیل المشهدی الرضوی ...» (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، پیوست صفحه ۱۴۵ (عکس اجازه نامه).

۱۳ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۰.

۱۴ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۴۷.

۱۵ - نبيل زرندي. مطالع الانوار. صفحات ۸۷ - ۸۶.

۱۶ - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی.

۱۷ - تاریخ سمندر. صفحه ۱۶۴.

۱۸ - نبيل زرندي. مطالع الانوار. صفحات ۸۶ و ۴۴۴.

۱۹ - ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۰۱.

۲۰ - رجوع فرمایند به :

الف - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ۱۰۴ - ۱۰۳.

ب - تاریخ امری اردستان (خطی) بقلم نگارنده این سطور. برای اطلاع از احوال ملاصادق پلوی جدّ ملاءعلی اکبر اردستانی (و جدّ بزرگ نگارنده این سطور) از جمله رجوع فرمایند به جلد نخست از کتاب

ريحانة الصدور (صفحة ٥٨).

٢١ - مطالع الانوار. صفحة ٨٧.

٢٢ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحة ١٩٢.

٢٣ - THE DAWN BREAKERS صفحة ١٠١.

٢٤ - THE DAWN BREAKERS صفحات ٢١ - ٢١٩.

٢٥ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحة ٣٩٦.

٢٦ - مأخذ بالا. صفحة ٣٩٢.

٢٧ - DAWN BREAKERS صفحة ١٠١.

٢٨ - از جمله رجوع فرمایند به مأخذ بالا، صفحة ٥٨٧.

٢٩ - مأخذ بالا. صفحات ١٠٧ - ١٠١.

٣٠ - عین بیان مبارک در خصوص مصاحبة ملاحسین چنین است:

"THE JOYFUL TIDINGS OF HIS INTERVIEW WITH  
BAHÁ'U'LLÁH".



## بخش هشتم قیام جمال ابهی برای انتشار امر حضرت باب

ملاحسین پس از انجام مأموریت خویش و تقدیم پیام حضرت باب به حضور حضرت بهاء الله و اقبال و قیام آن حضرت برای انتشار امر بدیع مراتب را ضمن مکتوبی که حاوی نام مؤمنین جدید در اصفهان، کاشان، طهران و سایر نقاط بود به محضر حضرت باب معروض داشت. وصول عریضه ملاحسین سبب شغف بی پایان قلب مبارک حضرت باب گردید. نبیل زرندی می نویسد که ملاحسین عریضه خویش را وسیله شرکای جناب خال در طبرس و از طریق یزد بحضور حضرت باب ارسال داشت. نبیل تاریخ وصول عریضه مذکور را شب بیست و هفتم رمضان سال ۱۲۶۰ هجری قمری (دهم اکتبر ۱۸۴۴ میلادی) و در شیراز تصریح می نماید (۱) حال آنکه در تاریخ مذکور حضرت باب در شیراز تشریف نداشته اند. حضرت ولی امر الله عزیمت حضرت باب را از شیراز به بوشهر در شعبان سال ۱۲۶۰ هجری قمری (سپتامبر ۱۸۴۴ میلادی) و تاریخ عزیمت از بوشهر را برای سفر به حجاز روز نوزدهم رمضان همان سال (اکتبر ۱۸۴۴) تصریح فرموده اند (۲) لذا عریضه ملاحسین باید حداکثر در اوائل شعبان به شیراز رسیده باشد. ایمان حضرت بهاء الله به امر جدید تقریباً سه ماه پس از ظهور حضرت باب بوده است (۳). پس از مدت قلیلی حضرت بهاء الله برای ابلاغ کلمه الهیه به مازندران عزیمت فرموده اند. هنگام ورود حضرتشان به شهرها و قصبات مازندران بزرگان محل شرفیاب گشته و منتظر استماع اخبار مهم کشوری و درباری بوده اند. زیرا ایشان بعلت انتساب به جناب وزیر و نیز محبوبیت بی نظیر در میان درباریان بنظر مردم مازندران خصوصاً اقلیم نور مرکز اخبار مهمه کشوری و لشکری بوده اند. ولکن حضرت بهاء الله صرفاً در باب ظهور جدید سخن می فرمودند و ابداً ذکری از دیگر حوادث نمی نمودند. نحوه استدلال آن

حضرت چنان محکم و متین بود که همه را قانع می نمود. تنها شخصی که بمعارضه برخاست شیخ عزیزالله عموی آن حضرت بود که راه مجادله پیمود و هرگز از مخالفت نیاسود. حضرت عبدالبهاء در خصوص قیام حضرت بهاء الله در آن ایام بانتشار امر حضرت باب در مقاله شخصی سیاح می فرمایند: « ... در بدایت خویش و پیوند و کودک و ارجمند سلسله خویش را دلالت نمود. بعد روز و شبانه همت خود را بدعوت دوست و بیگانه گماشت و به استقامت عظیم برخاست ... و چون در طهران این اساس را استوار نمود به مازندران شتافت در آنجا در مجامع و محافل و مجالس و منازل و مساجد و مدارس بیان و تبیانی عظیم آشکار نمود ... جمع غفیر از غنی و فقیر و علمای نحریر منجذب تقریر او گشتند و دست از دل و جان بکشستند و چنان برافروختند که در زیر شمشیر رقص کنان جان بباختند. از جمله روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین نور در محضرش حاضر شدند. چنان بیان نمود که هر چهار نفر بی اختیار شده استدعای قبول در خدمت نمودند. چه که بقوة تقریر که چون سحر اعجاز مبین بود آن افاضل علماء را اقناع نمود ... چند مجلس مفصل در تفسیر و شرح نقطه و الف مطلقه منتهی شد که حضار علماء مبهوت گشتند و از جوش و خروش بحر بیان او متحیر و مدهوش شدند. آوازه این حکایت بسمع قریب و بعید رسید و ممانعین را یأس شدید حاصل شد. صفحات نور از این وقایع پرشوق و شور گشت و ولوله این فتنه و آشوب گوشزد اهل بارفروش شد. مجتهد اعظم نور ملامحمد در قشلاق بود. چون این وقوعات را استماع نمود دو نفر از اجلة علمای متبحرین که فصاحتی عجیب و بلاغتی غریب و حجتی قاطع و برهانی لامع داشتند فرستاد تا این آتش را خاموش نمایند و آن شخص جوان را بقوت برهان مغلوب و مقهور نموده تائب و یا خود از فوز و نجاج مقاصد خویش خائب سازند. سبحان الله از عجائب مقدرات آن دو عالم چون در محضر آن جوان وارد شدند و امواج بیان او را دیدند و قوه برهان او را شنیدند چون گل شکفته و مانند جمع آشفته گشتند و از

محراب و منبر و مسند و مندر و ثروت و زیور و جماعت شام و سحر گذشتند و بر اعلاء مقاصد آن شخص قیام کردند. بلکه مجتهد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند و چون آن جوان با نطقی چون سیل جاری عازم آمل و ساری بود در قشلاق نور با آن عالم نحیر و مجتهد جلیل ملاقات نمود و از اطراف ناس اجتماع نمودند و منتظر نتیجه بودند. جناب فاضل مجتهد هرچند در فضل مسلم و در علم اعلم معاصرین خویش بود لکن بجهت مباحثه و محاجّه استخاره فرمودند موافق نیامد عذر خواستند و بوقت دیگر مرهون نمودند. عجز و قصور مفهوم و مظنون شد و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ ناس گشت» (صفحات ۶۷ - ۶۳).

قیام و اقدام حضرت بهاء الله سبب هدایت جمعی کثیر از علماء، تجّار و مأموران دولتی (۴) در طهران و مازندران (خصوصاً در اقلیم نور) گردید. از جمله نفوسی که در آن ایام در مازندران مؤمن گشت جوان عارف پرشوری بود بنام مصطفی بیک سنندجی که مجذوب تخلص می نمود و به همت حضرت بهاء الله از قید اوهام رهائی یافت (۵۹).

## زیرنویس

بخش هشتم - قیام جمال ابھی برای انتشار امر حضرت باب

- ۱ - مطالع الانوار. صفحات ۱۳ - ۱۱۲.
- ۲ - GOD PASSES BY صفحه ۹.
- ۳ - رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۶۶.
- ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۱۱۳.
- ۴ - GOD PASSES BY صفحه ۶۷.
- ۵ - THE DAWN BREAKERS صفحات ۱۱۸ و ۶۸۴.

## بخش نهم سفر جناب باب‌الباب به خراسان

جناب باب‌الباب از طهران عازم خراسان گردید و مقصد اصلیش این بود که مدتی در مشهد به انتشار امر جدید پردازد. لذا در شهرها و قراء میانه راه توقف چندانی ننمود. برای مثال چون به سبزوار رسید دروازه شهر بسته بود. از راه دیگری و از بدنه خرابه شهر وارد سبزوار شد و پس از صرف چای و غذا علی‌رغم اصرار دوستان همان شبانه بسوی مشهد حرکت نمود (۱). ملاحسین پس از ورود به مشهد مورد استقبال گروهی از مردم شهر قرار گرفت و مدتی در آنجا اقامت نمود و به انتشار امرالله پرداخت. نخستین نفس عالم جلیلی که پس از استماع خبر ظهور حضرت باب در مشهد مؤمن گشت جناب میرزا احمد ازغندی از مشاهیر فضلاء و شاگردان جناب سید رشتی بود. وی برجسته‌ترین عالم شیخی خراسان بود و قریب دوازده هزار حدیث اسلامی در باب ظهور قائم موعود جمع و کتابی تألیف نمود تا مؤمنین در مواقع استدلال بحقیقت امر بدیع بدان مراجعه و استناد نمایند (۲). از دیگر نفوسی که در آن ایام وسیله جناب ملاحسین مؤمن گشت جناب ملاحمد معلم حساری بود. (۳) ملاحمد در نامق از توابع ترشیز خراسان تولد یافت. تحصیلات اولیّه دینیّه او در خراسان بود و سپس به عراق عرب عزیمت نمود. در آغاز از جماعت شیخیّه احتراز می‌نمود ولی سرانجام بدانان پیوست و در مدرس جناب سید رشتی حاضر می‌گشت. ملاحمد مدتی بتعلیم پسر سید رشتی اشتغال داشت و از این روی به معلم اشتهار یافت. ملاحمد در ایام توقف حضرت باب در کربلا چندبار افتخار تشرّف به حضور آن حضرت داشت. هنگامی که جناب باب‌الباب از کربلا برای جستجوی موعود عازم ایران بود ملاحمد از نامبرده تقاضا نمود که پس از تشرّف به حضور حضرتش وی را نیز آگاه نماید. لذا جناب باب‌الباب از شیراز مرثده ظهور بدیع را به وی نوشت و ملاحمد به امر بدیع اقبال نمود. سپس

به ایران سفر کرد و عازم خراسان شد و در مشهد بر اثر معاشرت با جناب ملاحسین به مرحله ایقان رسید. ملاحمد در نامق به هدایت سه برادر کوچکتر خود توفیق یافت و گروهی از شاگردان وی و مردم نامق نیز در ظلّ امر جدید وارد گشتند (۴). ملاحمد مجدداً به عراق رفت و مدتی در آنجا سکونت نمود و ما حوادث بعدی حیات او را در مواضع دیگر این کتاب بیان خواهیم نمود. جناب ملاشیخ علی ترشیزی از شاگردان عالم و شجاع جناب سید رشتی نیز در آن ایام وسیله جناب باب‌الباب فائز به ایمان گشت. جناب ملاشیخ علی بعداً راهی شیراز شد و پس از مراجعت حضرت باب از سفر حج غالباً به حضور مبارک می رسید. حضرت باب نامبرده را به علت عظمت مقام علمی و عرفانی و نیز تطبیق عددی «شیخ علی» با «عظیم» ملقب به عظیم فرمودند (۵). حوادث مربوط به حیات جناب عظیم را بعداً به تفصیل بیان خواهیم نمود. یکی از دیگر مشاهیر مؤمنین خراسان در آن ایام که وسیله جناب باب‌الباب فائز به ایمان گشت ملامحمد دوع آبادی از علماء و وعاظ معروف شیخی بود. جناب میرزا محمد باقر قائنی معروف به هراتی نیز از طریق جناب ملاحسین در آن اوقات ایمان یافت و قریب چهارصد تن به پیروی از وی مؤمن شدند (۶). و ما بقیه حوادث مربوط به حیات این دو نفس مؤمن و مخلص را در مواضع دیگر کتاب بیان خواهیم کرد. از دیگر مؤمنین اولیه خراسان حاج عبدالمجید نیشابوری از تجار معتبر شال و فیروزه بود که در آغاز ظهور در مشهد اقامت داشت و وسیله ملاحسین فائز به ایمان شد و سپس راهی شیراز و پس از مراجعت حضرت باب از سفر حج به حضور آن حضرت شرفیاب گشت. این نفس بزرگوار پس از شهادت پسرش آقا بزرگ (ملقب به بدیع) از لسان جمال ابهی لقب ابوالبدیع یافت. و ما حوادث حیات پرافتخار ابوالبدیع را در فصول دیگر این کتاب بیان خواهیم کرد. در آن اوقات ملاحمد الخالق یزدی از مشاهیر علمای ایران و رؤسای شیخیه مقیم مشهد نیز وسیله جناب باب‌الباب بامر جدید اقبال نمود (۷). و ما به عاقبت حال وی و

شهادت پسرش شیخ علی در بخشهای دیگر اشارت خواهیم کرد. ملاحظه کنید به هدایت نفوس دیگری نیز توفیق یافت که برای رعایت اختصار از ذکر نام آنان خودداری می شود. نامبرده هنوز در خراسان بود که حضرت باب از شیراز عازم سفر حجاز گشتند.

## زیرنویس

### بخش نهم - سفر جناب باب‌الباب به خراسان

- ۱ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحات ۴۵ - ۴۴.
- ۲ - GOD PASSES BY صفحات ۱۳ - ۱۲.
- ۳ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۱۱۱.
- ۴ - رجوع فرمایند به :
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۵۸ - ۱۵۷.
- ب - فزادی. تاریخ امری خراسان (خطی).
- ۵ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۱۱۱.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۶۳.
- ۶ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۶۰.
- ۷ - مؤلف ناسخ التواریخ می‌نویسد: «ملاعبدالخالق یزدی که تلمیذ شیخ احمد احسانی بود و در توحید خانه صحن مقدس صاحب محراب و منبر بود باغوای او (ملاحسین) از اتباع باب گشت و در فراز منبر سخنی چند که با شرع انور بینونتی داشت بگفت ... اما ملاعبدالخالق سر بر کرده و گفت من هرگز از این راه بر نگردم مگر آنکه علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره آغازند. عمال شاهزاده چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند تا در سرای خویش اقامت کند و این عزلت را موجب سلامت شمرد» (جلد سوم از مجلدات قاجاریه، صفحات ۳۶-۲۳۵).



## بخش دهم - سفر حضرت باب به حجاز

حضرت باب پیش از عزیمت به مکه حرم مبارک را بوالده محترمه خویش سپردند و به جناب خال اعظم سفارش فرمودند که از آن دو مراقبت نمایند. جناب حاج محمد تقی وکیل الدوله پسر دانی حضرت باب در یادداشت‌های خود راجع به آن ایام می‌نویسد: « ... روزهای یکشنبه خدمت عمه معظمه والده ماجده حضرت می‌رفتم مشرف می‌شدم و به حضور مبارک فائز و مستفیض می‌شدم. در ماه رجب یا شعبان روز یکشنبه مشرف شدم در پیش بام بیت مبارک تشریف فرما بودند. بعد از حضور و اذن جلوس خربوزه حاضر بود با سر چاقو قدری مرحمت فرمودند و مشغول تحریر آیات و مناجات بودند. صفحه دعائی که از ادعیه ایام هفته نازل فرموده بودند مرحمت فرمودند و فرمودند بخوان. بعد از زیارت و قرائت فرمودند چه دعاست. عرض نمودم مثل ادعیه صحیفه سجّادیه است که مانوس بودم ... در همان هفته یا هفته بعد عزم مکه معظمه فرمودند و از شیراز تشریف به بوشهر بردند» (۱).

مؤلف تاریخ کواکب الدریه (۲) و نیز مسیو نیکلا در تاریخ خویش (۳) نوشته‌اند که جناب خال اعظم در سفر حج همراه حضرت باب بوده‌است. این نکته با متن کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۹) و تاریخ نبیل زرنندی (مطالع الانوار صفحه ۱۱۵) مباین است. تاریخ نیکلا با تردید جناب باب‌الباب را نیز از همراهان حضرت باب در سفر حج می‌داند (ترجمه فارسی، صفحه ۲۱۰) که این نکته نیز با محتوای دو منبع مهم یاد شده (GOD PASSES BY و تاریخ نبیل زرنندی) مغایرت دارد. معین السلطنه تبریزی در تاریخ (خطی) خود علاوه بر جناب خال، سید کاظم زنجانی را نیز از همراهان حضرت باب در سفر حج دانسته‌است. این نکته نیز با محتوای منابع یاد شده مباین است. در این سفر تنها جناب قدّوس و مبارک غلام حبشی حضرت باب همراه آن حضرت بوده‌اند. حضرت باب (و همراهان) در

بیست و ششم ماه شعبان سال ۱۲۶۰ هجری قمری (سپتامبر ۱۸۴۴) حدود چهار ماه پس از اظهار امر مبارک از شیراز عزیمت نمودند. روز ششم ماه رمضان به بوشهر (جزیره البحر بفرموده مبارک) رسیدند و پس از ترتیب امور تجارتي خود در تاریخ نوزدهم ماه رمضان بوشهر را بقصد حجاز ترک فرمودند (۴). نخست در قایق کوچک شرعی سوار شده و پس از سه ساعت سوار کشتی بزرگ شرعی دیگری شدند که در دریا لنگر انداخته بود (۵). ایادی امرالله جناب بالیوزی در کتاب خود "THE BAB" (صفحه ۶۹) کشتی بزرگ حامل هیکل مبارک حضرت باب را (باحتمال) یک کشتی شرعی عربی به نام «فتوح الرسول» دانسته است.

یکی از نفوسی که در سفر حج در کشتی حامل هیکل مبارک بوده حاج ابوالحسن بزّاز شیرازی است. نامبرده بر اثر مشاهده حالات روحانیّه آن حضرت و اطمینان و سکون و کیفیت عبادت حضرت باب خصوصاً در ایام وقوع طوفانهای سهمناک در دریا بی نهایت مجذوب آن حضرت گردید و بعدها در شیراز به مقام یقین رسید (۶). شیخ هاشم برادر شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز نیز در همان کشتی شرعی همراه حضرت باب بود (۷). شیخ مذکور دائماً بتفتین مشغول و موجب زحمت حضرت باب بود. کثرت جمعیت و نزاع حجاج با یکدیگر، طوفان دریا و هوای نامناسب داخل کشتی کم نبود که مزاحمت شیخ نیز بر آن مصائب افزود. شیخ هاشم نه تنها مزاحم حضرت باب بود دیگران را نیز آزار می نمود. لذا ناخدای کشتی تصمیم گرفت که او را بدریا اندازد و همگان را از شرش خلاص سازد. ولکن حضرت باب شفاعت نمودند و هنگامی که نزدیک بود کارکنان کشتی شیخ را بدریا افکنند حضرتشان خود را بر روی شیخ افکنده وساطت فرمودند و شخص مذکور از مرگ حتمی نجات یافت. این اقدام حضرت باب ناخدای عرب را کاملاً مجذوب آن حضرت نمود و از آن پس بر احترام خویش نسبت به حضرت باب بسی افزود (۸).

کشتی حامل حضرت باب همانطور که در خطبه کنگان بدان

اشاره فرموده اند دو روز پس از عزیمت از بوشهر به بندر کنگان رسید  
 (۹) و ده روز بعد در کنار مسقط لنگر انداخت و حضرت باب و  
 همراهان چند روز در خانه والی مسقط سکونت فرمودند (۱۰). از  
 جمله نفوسی که در مسقط به حضور مبارک رسیدند حاج سید جواد  
 محرر اصفهانی بود. سید جواد پیش از ظهور حضرت باب با توجه به  
 پیشگویی میرزا آقاخان منجم نصرآبادی که ظهور قائم موعود را در  
 سال ۱۲۶۰ هجری قمری تصریح می نمود و اشارات جناب باب الباب  
 مبنی بر قرب ظهور موعود آماده پذیرش امر جدید بود. وی نخستین  
 بار خبر ظهور را از جناب ملاصادق مقدس خراسانی شنید و بی درنگ  
 عازم شیراز گشت ولکن حضرت باب عزیمت سفر حجاز فرموده بودند.  
 این بود که با کشتی دیگری خود را به مسقط رسانید و به حضور  
 مبارک شرفیاب گردید. سید جواد تمام علائم روحانی و عنصری مذکور  
 در روایات شیعی اثناعشری را که در خصوص ظهور قائم موعود  
 شنیده بود در وجود حضرت باب یافت و لذا به آن حضرت مؤمن شد.  
 در این سفر هربار که شرفیاب گشت بر ایقان و عرفانش افزود (۱۱).  
 جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهور الحق (صفحه ۱۰۰)  
 نخستین تشریح سید جواد را در مسقط در خانه والی دانسته است. حال  
 آنکه در مقدمه کتاب خاطرات سید جواد خانه امام جمعه مسقط  
 تصریح گردیده است. حضرت باب در تویع مبارک خطاب به جمهور  
 علماء پس از تصریح به نزول در مسقط، اشاره می فرمایند که امر  
 مبارک به یکی از علماء آن محل ابلاغ گردیده ولکن نامبرده از قبول  
 امتناع ورزیده است (۱۲). در تویع مذکور به ایمان یکی از راکبین  
 کشتی حامل مبارک در آن ایام اشارت گشته است (۱۳). مراد از  
 شخص مذکور احتمالاً حاج سید جواد محرر است. زیرا اگرچه حاج  
 ابوالحسن بزآز شیرازی از مقامات عظیم روحانی حضرت باب در کشتی  
 متأثر گشته ولکن ایمان واقعی او مربوط است به هنگام حضور در  
 واقعه مسجد وکیل شیراز. نبیل زرندی در خصوص ایمان حاج ابوالحسن  
 مذکور می نویسد: «مشارالیه در سفر مکه در همان سال حضرت باب

را دیده بود ولی از عظمت امر چنانچه باید خبری نداشت و چون در مسجد وکیل بیانات مبارکه راشنید باندازه‌ای مجذوب امر الهی گشت که پیوسته اشک از چشمانش سرازیر بود. همه مردم از رفتارش متعجب و به تمجید و تعریفش مشغول بودند. پسرانش نیز به امر مبارک مؤمن گشتند» (مطالع الانوار. صفحه ۱۴۴).

کشتی حامل هیکل مبارک از مسقط عازم جدّه گردید. سفر آن حضرت از بوشهر تا جدّه بیش از یک ماه طول کشید (۱۴). مشکلات این سفر بسیار بود. همانطور که قبلاً بیان شد طوفانهای سهمناک، ازدحام جمعیت داخل کشتی، نزاع حجاج با یکدیگر، خودپسندی و خست آنان از جمله آن دشواری‌ها بود. حضرت باب در کتاب بیان فارسی راجع به حوادث سفر حجّ از جمله می‌فرمایند: «چنانچه خود در سفر مکه دیدم که نفسی خرجهای کلیه می‌نمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فنجان آب از او مضایقه می‌نمود در کشتی بواسطه آنکه عزیز بود. چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید چون میسر نشد که آب بردارند به مدنی گذرانیده ... چه در سبیل مکه امری که اقبیح از هر امری بود نزد حقّ و هبط عمل ایشان می‌شد نزاع حجاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست» (باب شانزدهم از واحد چهارم). غالباً در حین طوفان و انقلاب دریا و مهمه ساکنان کشتی، حضرت باب در کمال سکون و اطمینان به نزول آیات و جناب قدّوس به تحریر آن بیانات اشتغال داشتند. این وقار و اطمینان هیکل مبارک بود که نفوسی چون حاج ابوالحسن بزّاز شیرازی را کاملاً مجذوب می‌نمود.

جدّه در آثار حضرت باب از جمله «ارض حواء» نامیده شده است. زیرا بنا بر روایات مشهور نزد مسلمین آن صفحات قبر حواء که به اصطلاح جدّه اولیه نوع بشر بوده در آن نقطه است. حضرت باب پس از ورود به جدّه لباس احرام پوشیدند و سوار بر شتر عزیمت مکه فرمودند. جناب قدّوس پیاده تا مکه در رکاب مبارک راه پیمود و مهار شتر حامل حضرت باب را در دست داشت و هرگز از خستگی

و مشقت ناشی از این سفر شکایت ننمود (۱۵). ورود حضرت باب به مکه مصادف بود با نخستین روز از ماه ذوالحجّه سال ۱۲۶۰ هجری قمری (دوازدهم دسامبر ۱۸۴۴ میلادی) (۱۶). در روز عرفه حضرت باب در محلّ خلوتی باداء نماز و تلاوت ادعیه اشتغال داشتند. در روز نحر عازم منی گشتند و نوزده برّه خریده قربانی نمودند (نه رأس باسم مبارک خویش، هفت رأس به نام جناب قدّوس و سه رأس باسم غلام خودشان مبارک). پس از اجراء مراسم قربانی با آنکه هوا بسیار گرم بود برای تعظیم شعائر الهیه با عمامه و عبا بطواف کعبه پرداختند. حاج ابوالحسن بزّاز شیرازی که مقدمات ایمانش به حضرت باب در سفر حجّ فراهم گشته حکایت نموده است که جمعیت حجّاج در آن سال بالغ بر هفتاد هزار نفر بوده و بسیاری از آنان متوقّع حدوث واقعه تازه ای در عالم اسلام و از جمله بروز طلایع ظهور حضرت موعود بوده اند و غالباً باخبار و روایات و اشعار مربوط به این موضوع و از جمله در باب اهمّیت سال غرس (۱۲۶۰) استناد می نموده اند (۱۷). چون عید اضحی (عید قربان) در آن سال با روز جمعه تصادف کرده بود آن حجّ، حجّ اکبر نام گرفته بود. جناب حاج سیّد جعفر کشفی معروف در میان حجّاج بوده و با آنکه حضرت باب را زیارت نموده و از امارات و قرائن نیز دریافته که آن اوقات ایّام ظهور حضرت موعود است با وجود این بتصریح اظهار ایمان نکرده است. از دیگر نفوسی که در اوقات حجّ آن سال به حضور حضرت باب رسیده و مجذوب و مؤمن گشت حاج محمدرضای اصفهانی (کاشانی الاصل) از تجّار معتبر اصفهان و بغداد بود که قبلاً نیز در کربلا بحضور حضرت باب رسیده بود. نامبرده سالها تحمّل مصائب و مشقّات نمود و سرانجام در واقعه رمی شاه به شهادت رسید (۱۸). نفوس متعدّده دیگری نیز بزیارت حضرت باب فائز گشتند و خبر ظهور آن حضرت وسیله حجّاج به اطراف پراکنده گشت.

از میان حوادث مربوط به سفر حجاز دو واقعه حائز اهمّیت بسیار است. واقعه نخستین ابلاغ امر مبارک به میرزا محیط کرمانی

و حادثه دوم نزول و ابلاغ توقیع مبارک به شریف مکه است. میرزا محیط که قبلاً از او یاد کرده‌ایم از مشاهیر شاگردان جناب سید رشتی بود و خود غالباً داعیه رهبری جماعت شیخیه را داشت. حضرت باب در آخرین روز از ایام حج در کنار حجرالاسود با میرزا محیط روبرو گشتند و در آن مکان مقدّس ادّعیای خویش را صریحاً به وی ابلاغ و نامبرده را در صورت انکار به مباحله دعوت فرمودند (۱۹). فرمودند برهان حقیقت حضرتشان همان برهان حقانیت رسول اکرم و البته نزول آیات بظورت است. از وی خواستند که سوالات خود را همانجا مطرح نماید تا پاسخ فرمایند. میرزا محیط که از علماء بزرگ زمان خویش بود خود را چون پرنده کوچکی ضعیفی در چنگال شاهبازی قوی عاجز و اسیر یافت. لذا بحضور مبارک عرض ارادت نمود و وعده داد که بزودی قیام بر نصرت امر آن حضرت نماید. حضرت باب به جناب قدّوس که در محضر مبارک حاضر بود فرمودند که خداوند بر آنچه میرزا محیط اظهار نمود شاهد است. تو نیز شاهد باش (۲۰). از آثار مبارکه حضرت باب چنین بر می‌آید که علاوه بر جناب قدّوس برخی از دیگر نفوس از جریان ابلاغ امر مبارک به میرزا محیط و دعوت به مباحله آگاه بوده‌اند. در توقیعی به نام شاهدین این مباحله و از جمله حاج سید علی کرمانی، سید محمد خراسانی و حاج سلیمان خان (افشار) اشاره فرموده‌اند (۲۱). حضرت باب امر مبارک را به سلیمان خان افشار نیز ابلاغ فرمودند ولیکن نامبرده مؤمن نشد و بعداً از طرفداران حاج محمد کریم کرمانی گشت (۲۲). حاج معین السلطنه تبریزی در تاریخ (خطی) خویش از قول برادر سلیمان خان تبریزی شهید (معروف به خان عمو) اظهار می‌دارد که نامبرده (سلیمان خان) نیز در سفر مکه به حضور حضرت باب شرفیاب و به افتخار ایمان فائز گشته است. این نکته مورد تأیید جناب سمندر قزوینی است (۲۳). اما از تاریخ نبیل زرندی مستفاد می‌شود که سلیمان خان تبریزی در کربلا وسیله جنابان ملایوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی به امر مبارک مؤمن شده و تا وقوع حوادث قلعه طبرسی در کربلا بوده است (۲۴).

باری میرزا محیط کرمانی سؤالات خود را به محضر حضرت باب معروض داشت و از مکه به مدینه رفت و از آنجا راهی کربلا شد ولی به عهد خود وفا نکرد و هرگز به نصرت امر مبارک قیام ننمود. از قلم حضرت باب چند روز بعد در محلی میان مکه و مدینه توقیعی در پاسخ سؤالات میرزا محیط نازل گشت که به رساله بین الحرمین مستی و معروف است. رساله مذکور در کربلا بدست میرزا محیط رسید و با آنکه پاسخ پرسشهای خویش را یافت هرگز افتخار ایمان نیافت. همواره سرگشته و آواره بود. گاه خود را از پیروان حاج محمد کریم خان کرمانی می شمرد و گاه داعیه رهبری با استقلال داشت. هنگام اقامت جمال ابهی در بغداد گاه به آن حضرت اظهار ارادت می نمود ولیکن در محضر مبارکشان پذیرفته نبود. سرانجام در کربلا با خسران مآل وفات نمود. و ما نوع سؤالات او و محتوای رساله بین الحرمین را در گفتار مربوط به آثار حضرت باب بیان خواهیم داشت.

اما واقعه دوم در ایام حج نزول توقیع مبارک حضرت باب خطاب به شریف مکه (محمد بن عون) و ارسال آن وسیله جناب قدوس است. بلافاصله پس از انجام مراسم حج در مکه حضرت باب ضمن توقیعی ظهور جدید و عظمت محتوای آن را به شریف مکه ابلاغ فرمودند (۲۵). البته این توقیع مبارک نباید با توقیع دیگری که از قلم حضرت باب خطاب به اهل مکه نازل گشته است اشتباه شود. جناب قدوس توقیع مذکور و برخی از دیگر آثار حضرت باب را به شریف مکه رساند و چند روز بعد برای گرفتن پاسخ به نامبرده مراجعه نمود ولی شریف پاسخ روشنی نداد. نبیل زرنندی در تاریخ خود می نویسد که حاج نیاز بغدادی در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۵۱ - ۱۸۵۰ میلادی) شریف مذکور را در مکه ملاقات نموده و شریف به وی اظهار داشته که در سال شصت و در ایام حج جوانی برای ملاقاتم آمد و او را قی را به من تسلیم نمود ولیکن بعلت استغراق در مشاغل مربوطه او را در آن ایام دقیقاً مطالعه نکردم. پس از پایان مراسم حج و رفع اشتغالات مربوطه چون او را مذکوره را مرور نمودم دریافتم



که محتوای آن خطبه ایست غرّا که آیاتش با آیات قرآن شریف شباهت دارد. از خطبه یاد شده و اوراق پیوست دانستم که جوانی از اولاد حضرت فاطمه و خاندان بنی هاشم در ایران قیام نموده و ظهور حضرت موعود را به عالمیان مژده داده است. شریف تا آن سال از نام و مشخصات صاحب ظهور آگاه نبوده و حاج نیاز بغدادی ماجرای قیام حضرت باب و نزول آیات بیّنات و ایمان و شهادت هزاران تن از پیروان آن حضرت و سرانجام شهادت خود آن حضرت را برای شریف توضیح نموده است. شریف مگه پس از استماع سخنان حاج نیاز چنان متأثر گشته که اظهار نموده لعنت خداوند بر این مردم شیر باد. مردمی که در گذشته نیز بر اجداد مقدّس و عالی مقام ما همین مظالم و بلایا را تحمیل کرده اند (۲۶).

حضرت باب در روز نخست ماه محرّم از سال ۱۲۶۱ هجری قمری (دهم ژانویه ۱۸۴۵) از مگه عازم مدینه گردیدند (۲۷). آن حضرت در میان راه در کنار چاه آبی باده نماز پرداختند. ناگهان سوار عربی پیش دوید و خورجین حاوی آثار مبارکه حضرتشان را ربوده راه بیابان در پیش گرفت. مبارک غلام حبشی با شتاب برخاست تا در پی آن سوار عرب رود ولی حضرت باب با اشاره او را ممانعت فرمودند. پس از اداء نماز به غلام حبشی فرمودند که اگر در پی سوار می رفتی البتّه به او می رسیدی ولکن اندوهگین مباش این آیات بواسطه سوار عرب به نقاطی خواهد رسید که امکان ارسال آنها بدان نقاط نیست (۲۸). حضرت باب در آثار مبارکه خویش و از جمله خطبه الجده تاریخ سرقت آیات مذکوره را اول محرّم سال ۱۲۶۱ هجری قمری فرموده اند (۲۹). پس از هفت روز حضرت باب به مدینه ورود فرمودند و از جمله از مرقد رسول اکرم و سپس آرامگاه جناب شیخ احمد احسانی دیدن نمودند. از مدینه عازم جدّه شدند (۳۰). از خطبه الجده مستفاد می شود که حضرت باب با همان کشتی که به جدّه تشریف برده بودند به ایران برگشته اند (۳۱). به تصریح حضرت ولیّ امرالله در GOD PASSES BY (صفحه ۱۰) حضرت باب در صفر ۱۲۶۱ هجری



قمری (فوریه - مارچ ۱۸۴۵ میلادی) به ایران مراجعت فرموده‌اند و یقیناً در بیست و یکم مارچ سال ۱۸۴۵ در شیراز بوده‌اند. زیرا حضرت ولی‌امرالله در همان کتاب (صفحه ۱۱) تصریح می‌فرمایند که حضرت باب مراسم نوروز سال مراجعت به ایران و نیز سال بعد از آن را در شیراز با حرم و والده مبارک برگزار کرده‌اند. با توجه به آنچه معروض آمد سفر حجاز حدود هفت ماه شمسی بطول انجامیده‌است. لذا نظر نبیل زرنندی که می‌گوید طول سفر حجاز نه ماه قمری بوده‌است (مطالع الانوار صفحه ۱۲۸) تقریباً صحیح است. خصوصاً که نبیل تصریح می‌نماید حضرت باب در احیان نوروز سال ۱۲۶۱ هجری قمری (۱۸۴۵ میلادی) در شیراز بوده‌اند (مطالع الانوار صفحه ۱۴۲). اینکه نیکلای فرانسوی در تاریخ خود (ترجمه فارسی، صفحه ۲۳۴) محاکمه جناب مقدّس را در شیراز در آگست ۱۸۴۵ نوشته برخلاف محتوای کتاب GOD PASSES BY است زیرا این محاکمه و آزار و تعذیب پیش از ورود حضرت باب به شیراز واقع گشته‌است. نکته دیگر که در اینجا باید ذکر شود اینست که جناب بالیوزی در کتاب THE BAB (صفحه ۱۰۵) اشاره به توقیعی از حضرت باب می‌نماید که

---

مورخ بیست و چهارم جمادی الثانی ۱۲۶۱ هجری قمری (سی‌ام جون ۱۸۴۵ میلادی) و خطاب به جناب خال اعظم است. جناب بالیوزی می‌نویسد این توقیع مبارک در کنار تخته (نزدیک دالکی در راه بوشهر) نازل شده‌است. با توجه به تصریح حضرت ولی‌امرالله (GOD PASSES BY صفحه ۱۱) که حضرت باب در ماه مارچ ۱۸۴۵ میلادی در شیراز تشریف داشته‌اند توضیح جناب بالیوزی قابل قبول بنظر نمی‌رسد. البته باید توجه داشت که جناب بالیوزی نیز در همان کتاب (THE BAB صفحه ۷۷) مراجعت حضرت باب را از مکه به بوشهر در ماه صفر ۱۲۶۱ هجری قمری (فوریه - مارچ ۱۸۴۵) دانسته‌است.

حاج ابوالحسن بزّاز شیرازی سابق‌الذکر روایت کرده‌است که حضرت باب پس از انجام اعمال حج هنگامی که تمام حجّاج حاضر

بوده اند پشت مبارک را به دیوار خانه کعبه داده و حلقه در کعبه را بدست گرفته با صوت رسا سه بار فرموده اند «اَنی اِنَالْقَائِمِ الَّذِی کُنْتُمْ بِه تَنْتَظِرُونَ» و این اعلام جهری بسمع همه حجّاج رسیده است (۳۲). از قرائن روشن است که اینگونه اقوال با اغراق کامل همراه است. ولکن آنچه بدیهی است در سفر حجّ صدها تن از حجّاج از ظهور مبارک آگاهی یافته و در هنگام مراجعت خبر امر بدیع را به اوطان خویش برده اند. جناب ابوالفضائل در کتاب تاریخ ظهور می نویسد که: «... در همان اوان باب عازم مکه از بلاد عربیه شد و در جمعیت کبرای مکه که هرساله قریب صد هزار نفس از مسلمین در آنجا برای حجّ جمع می شوند دعوت خود را اظهار نمود و از این جهت خبر ظهور او شهرت کلی گرفت و موجب شورش و ولوله کبری در ایران و عراق عرب شد» (۳۳). از بیان جناب ابوالفضائل روشن می شود که حضرت باب امر جدید را به نفوس متعدده اظهار فرموده اند ولکن نحوه اظهار حضرتشان معلوم نگشته است. بهرحال اقبال نفوس معدوده در سفر حجّ در حدی نبوده است که نسبت به کثرت جمعیت حجّاج اصلاً قابل ذکر باشد. اینست که حضرت باب در بیان فارسی طائفان حول بیت (حجّاج) را در آن سال محتجب و محروم از عرفان حق فرموده اند (باب هجدهم از واحد چهارم) (۳۴). از دنباله بیان مبارک روشن می شود که حضرت باب امر جدید را به حجّاج ابلاغ فرموده اند ولکن نحوه ابلاغ تصریح نگشته است. از قرائن معلوم می شود که این ابلاغ به آن دسته از حاجیان شده که مستقیماً مورد خطاب و اعلام حضرت باب قرار گرفته اند. اما از بیان صریح حضرت ولی امرالله مستفاد می گردد که ابلاغ عمومی PUBLIC PROCLAMATION امر بدیع در مکه و مدینه بنحوی که مورد نظر حضرت باب بوده انجام نیافته است (۳۵).

زیرنویس  
بخش دهم - سفر حضرت باب  
به حجاز

- ۱ - فیضی. خاندان افنان. صفحه ۱۱۱.
- ۲ - جلد نخست، صفحه ۴۳.
- ۳ - ترجمه فارسی، صفحه ۲۱۰.
- ۴ - رجوع فرمایند به :
- الف - تویق مبارک حضرت باب تحت عنوان خطبة الجده (خطبة یازدهم از صحیفه رضویه).
- ب - GOD PASSES BY. صفحه ۹.
- پ - نبیل زرندی. مطالع الانوار، صفحه ۱۱۵.
- ۵ - فیضی. حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۳۲.
- ۶ - رجوع فرمایند به :
- الف - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۱۶ و ۱۴۴.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۶۷.
- ۷ - رجوع فرمایند به :
- الف - تاریخ جناب حاج میرزا حبیب الله افنان (خطی).
- ب - بالیوزی THE BĀB صفحه ۶۹.
- پ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۶۶.
- ت - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۱۳۳. در این متن شیخ هاشم برادرزاده امام جمعه شیراز تلقی گشته است که ظاهراً با مدارک موجود موافقت ندارد. از جمله مدارک موجود کتاب فارسنامه ناصری است که شیخ هاشم را برادر امام جمعه دانسته است (رجوع فرمایند به فارسنامه، گفتار دوم، صفحات ۶۲ - ۶۱).
- ۸ - رجوع فرمایند به :
- الف - تاریخ حاج میرزا حبیب الله افنان (خطی).
- ب - بالیوزی THE BĀB صفحات ۷۰ - ۶۹.

• ۹ - حضرت باب در این خصوص در خطبه کنگان می فرمایند:  
«فسبحان الَّذی قد اسرى بعبده فی یوم من الشهر الحرام الی الفلک  
المسخر فوق ماء هذا البحر ... فی یومین من النهار الی جزیرة الواقعة  
فی ساحل هذا المطم ماء الملح الاجاج الّتی خلق الله اسمها فی  
الحروف الاوّل و الآخر کحرف کلمة امره کن ...».

۱۰ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۱۳۴.

۱۱ - رجوع فرمایند به:

الف - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ۱۰۰ - ۹۹.

ب - خاطرات حاج سید جواد محرر اصفهانی (خطی).

• ۱۲ - عین عبارت حضرت باب در این مقام نقل میگردد:

«و لقد نزل ذکر الله ارض مسقط و بلغ حکم الله الی رجل منهم لعلّه  
یتذکر بآیاتنا و کان من المهتدین. قد اتبع هواه من بعد ما تلی آياتنا  
و انه فی حکم الكتاب لمن المعتدین». (فیضی. حضرت نقطه اولی!  
صفحه ۱۳۴).

• ۱۳ - عین بیان مبارک حضرت باب چنین است:

«قل ما نرى اهل الكتاب فيها رافقة الا قوم بور جاهلین و كذلك قد  
کان حکم الله لاهل السفينة الا نفساً منهم. انه قد آمن بآياتنا و کان  
من المتّقین.» (فیضی. حضرت نقطه اولی! صفحه ۱۳۴).

۱۴ - GOD PASSES BY. صفحه ۹.

۱۵ - حضرت باب در کتاب بیان فارسی در خصوص جناب قدّوس

بعنوان ملازم هیکل مبارک در سفر حجّ می فرمایند:

«وکسی که او را می شناخته و با او حجّ کرده همان است که عدد  
هشت واحد بر او گذشت که خداوند باو مباحات فرمود در ملا اعلی  
به انقطاع او و اخلاص او در رضای او». (باب هجدهم از واحد چهارم).

۱۶ - GOD PASSES BY. صفحه ۹. حضرت باب نیز در خطبه الجده

در خصوص تاریخ ورود به مکه می فرمایند: «و ابلغه الی امّ القری  
بیت الله الحرام فی یوم الاوّل من شهر الحرام شهر الله الَّذی قد قضی  
فیه حکم الحجّ لاهل الاسلام.».

- ۱۷ - تاریخ حاج میرزا حبیب‌الله افغان (خطی).
- ۱۸ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ۱۰۲ - ۱۰۱.
- ۱۹ - لفظ مباحله بمعنای لعن و نفرین کردن بر یکدیگر است. بهل (نفرین کردن) ریشه این کلمه و ابتهال بمعنای دعا و تضرع نیز از همین ریشه آمده است. مراد از مباحله ارجاع امر به خداوند است تا مدعی صادق از کاذب ممتاز شود. ذکر مباحله اهل حق با مدعیان کاذب در کتب مقدسه قبل آمده است. از جمله در قرآن شریف (سوره آل عمران، آیات ۶۱ و بعد) ذکر مباحله حضرت رسول اکرم با مسیحیان نجران مذکور است. کاربرد مباحله وسیله علماء شیعی و خصوصاً اخباری و نیز شیخی بیش از گذشته معمول گشته و حضرت باب نیز چند بار بدان توسل نموده و به اصحاب کاربرد آن را در مواقع ضرورت توصیه فرموده اند.
- ۲۰ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۲۱ - ۱۹.
- ۲۱ - عین بیان مبارک چنین است: «و لقد اتممت حجة المباحلة فی مسجد الحرام بشهادة الشهود و من اطلع بهذا الکلام بما ذکرته فی صحیفة الحرمین هوالمحیط و اظن انّ الذین قد سمعوا هذا الامر فی مکة هوالحاج سید علی الکرمانی و الحاج سید محمد الخراسانی و الحاج سلیمان خان و الحاج محمد علی المازندرانی و ما کان ورائهم ...» (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۲۷۱). متأسفانه جناب فاضل مازندرانی سهوا این تویح مبارک را به داستان مباحله (!؟) با میرزا حسن گوهر نسبت داده است.
- ۲۲ - دختر جناب سید کاظم رشتی همسر میرزا رضاقلی خان سرتیپ افشار پسر سلیمان خان افشار بود. رضاقلی خان بشرحی که بعداً خواهد آمد هنگام تبعید حضرت باب به چهریق بر اثر مشاهده کرامات و حالات روحانیه آن حضرت مؤمن و منجذب گردید و تا پایان حیات بخدمت امر جدید قائم بود.
- ۲۳ - THE DAWN BREAKERS زیرنویس شماره یک از صفحه ۶۱۴ (مستند به نوشته جناب سمندر).

۲۴ - مأخذ بالا. صفحه ۶۱۴.

۲۵ - برخی از عبارات تویق شریف مکه چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم ان هذا كتاب قد نزل باذن ربك من لدن على حكيم و انه لعلی صراط الله فی السموات و الارض. ينزل الآيات بلسان عربی مبين. ان اتبع ما القی اليك من كتاب ربك ... بلغ كتاب ربك الى المشركين لعل الناس بآيات الله يؤمنون. هذا حكم الله لاهل مكة و حاضريها ...».

۲۶ - مطالع الانوار. صفحات ۲۵ - ۱۲۴.

۲۷ - THE DAWN BREAKERS. صفحات ۴۰ - ۱۳۹. ایادی

امرالله جناب بالیوزی در کتاب THE BĀB (صفحة ۷۵) ورود حضرت باب را به مدینه در تاریخ اول محرم سال ۱۲۶۱ دانسته و مدرک خود را مندرجات تاریخ نبیل زرنندی بیان کرده است. حال آنکه نبیل زرنندی تاریخ مذکور را تاریخ عزیمت حضرت باب از مکه (به مدینه) نوشته است. بهر حال همانگونه که از خطبة الجده مستفاد می شود ورود حضرت باب به مدینه در روز هفتم ماه محرم بوده است.

۲۸ - حضرت باب در خطبة ذکرته می فرمایند که هرکس آثار مسروقه در سفر حج را بیابد باید آنها را حفظ نماید. عین بیان مبارک چنین است: «و اما ما خرج من یدی و سرق فی سبیل الحج قد ذکر تفصیله فی صحیفة الرضویة فمن وجد منه شیئا وجب علیه حفظه».

۲۹ - در خطبة الجده در خصوص سرقت آثار حضرتشان در میان راه مکه و مدینه می فرمایند: «حتی قد سرق السارق فی ارض الحرمین فی منزل کَلَّمَا کتَبَ اللهُ فی السبیل له لیلة الاول من السنّة الاول احدى و ستین بعدالماتین و الالف من الشهر الثانی بعد الحج». اینکه برخی (از جمله جناب اشراق خاوری در جلد دوم محاضرات، صفحه ۶۷۱) تاریخ سرقت آثار را اول صفر ۱۲۶۱ هجری قمری دانسته اند با متن خطبة الجده موافقت ندارد.

۳۰ - در خطبة الجده (باستناد نسخه موجوده در ارض اقدس حيفا و

نسخه دیگر موجود نزد نگارنده) تواریخ مربوط به دوران اقامت مدینه و پس از آن این گونه آمده است: «قد اصعدہ الی بلد حبیبہ ... من مضی هذا الیوم الی یوم السّابع ... من شهر الحرام ... قد احفظه فی حرم القدس سبعة و عشرين یوماً من الشهرین العظام ... اول الصّعود فی الیوم الرابع من الشهر الآخر بعد شهرالله الحرام ... من یوم الخروج الی یوم الوقوف بارض جدّه ... قد قضی اثنی عشر یوماً فی السّبیل ... و قد قضی حکم الکتاب بالوقوف فی ارض حواً ثلاثة یوماً معدوداً. فسبحان الله و الحمد لله الّذی قد اذن بعبدہ یوم الرابع من العشر الثّانی من شهر الّذی قد طلع بعد شهرالحرام للركوب علی الفلک المسخّر علی الماء ...». با توجه به بیان صریح حضرت ولیّ امرالله در GOD PASSES BY (صفحه ۱۰) که مراجعت حضرت باب را به ایران در ماه صفر ۱۲۶۱ هجری قمری دانسته اند روشن می شود که نسخ موجود از خطبة الجده تا حدودی مغشوش است و برخی تاریخها و از جمله رکوب حضرت باب بر کشتی در جدّه بقصد عزیمت به ایران دقیق و صحیح استنساخ نشده است.

۳۱ - عین بیان مبارک چنین است : «قد اذن بعبدہ ... للركوب علی الفلک المسخّر علی الماء سفینه الّتی رکبت فیها یوم الصّعود الی بیت الله الحرام ...».

۳۲ - رجوع فرمایند به :

الف - تاریخ حاج میرزا حبیب الله افغان (خطی).

ب - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۱۴۲. باید توجه داشت که در تاریخ معین السلطنه تبریزی (خطی) نیز اظهار امر حضرت باب در مکه (با اندکی تفاوت) بهمین صورت تصریح گردیده است.

۳۳ - رسائل و رقائم. صفحه ۹۴.

۳۴ - عین بیان مبارک چنین است: «هزار و دوست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر سنه مالانهایه بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر واضع بیت خود بحجّ رفته که دید ماشاء الله از هر فرقه بحجّ آمده ولی احدی او را نشناخته و او کلّ را شناخته که در قبضه قول

قبلی او حرکت کرده و می‌کنند و کسی که او را می‌شناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند باو مباحات فرمود در ملا اعلی بانقطاع او و اخلاص او در رضای او ... دیگران ... محتجب ماندند و در آن سنه از حج واقعی که عرفان مذوت بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن حول مؤمن بوده باو و بر طائفین حول بیت بعدم تصدیق بحقّ اون حکم غیر حقّ بر ایشان شده. نه اینست که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلف نبودند ولی شنیده و چون اعتناء نکرده محتجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عندالله از ایمان محتجب مانده که حجّ شانی است از شوون ایمان».

۳۵ \_ THE DAWN BREAKERS. مؤخره EPILOGUE صفحات ۵۲

\_ ۶۵۱.



## بخش یازدهم وقوع بداء در باب اجتماع کربلا

حضرت باب در سورهٔ چهل و هفتم از کتاب قیوم الاسماء به عموم و از جمله مؤمنین امر فرموده‌اند که برای نصرت امر جدید در ارض مقدسهٔ کربلا اجتماع نمایند و منتظر تعلیم آن حضرت گردند (۱). این مضمون در سورهٔ نود و دوم کتاب مذکور نیز نازل گشته‌است. در یکی از توقیعات نازله در سفر حج می‌فرمایند که نداء امر مبارک در کربلا و در ظهر کوفه مرتفع خواهد گردید و کلّ مأمور به نصرت و انتشار امر بدیع‌اند (۲). از فحوای این بیانات مبارکه و نیز بیان دیگری که بعد از وقوع بداء در توقیع شرح دعاء غیبت نازل شده‌است روشن می‌شود که آن حضرت پس از انجام مراسم حج قصد عزیمت به کربلا و اعلان جهری امر مبارک را شخصاً در عتبات عالیات داشته‌اند. اما بعلمی که شرح آنها قریباً خواهد آمد در باب اجتماع کربلا بداء گشت و آن حضرت اصحاب را به عزیمت به اصفهان و در صورت اقتضاء به شیراز (دارالامن) ترغیب فرمودند. پیش از بیان علل وقوع این بداء بجاست که به اختصار لفظ بداء معنی و توضیح شود.

بداء در لغت عموماً بمعنای ظاهر شدن و پیداشدن و خصوصاً خطور امری بر ذهن است که از پیش نگذشته باشد (۳). اما در اصطلاح شیعیان مراد از بداء آنست که خداوند وعده‌ای دهد و ظاهراً آن وعده را بدان صورت ایفاء ننماید و ارادهٔ وی بر امر دیگری تعلق گیرد. بعبارت دیگر اوضاع و احوال جدیدی فراهم شود که تغییر در ارادهٔ الهی ایجاب نماید (۴). موضوع بداء بهمین معنی در آثار جنابان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی نیز مطرح شده و اصولاً مورد قبول جماعت شیخیّه بوده‌است. در آثار متقدمین بابی لفظ بداء بکرات در همان مفهوم مورد قبول علماء شیعی و شیخی بکار رفته‌است. چنانکه جناب طاهره در رسالهٔ مورّخه سال ۱۲۶۱ هجری

قمری و در جواب اعتراضات ملاجواد قزوینی (پس از واقعه بدهاء در اجتماع کربلا) نوشته است: «دست پروردگار بسته نیست. بدیع لامن شیء است ... و او را علوم غیبیه و امتحانات شدید می باشد ... و همیشه کلمه بدهاء را در مقام اثبات به شیعیان خود فهمانیدند و آن شئنا لنذهبن و نأت بخلق جدید ... در مقامی که باران بدهاء از سحاب امضاء باذن الله العلی الاعلی دائم در ریزش و سیلان ...» (۵). جمال ابهی در کتاب مبارک بدیع به داستان بدهاء در باب امامت اسمعیل اشاره فرموده اند قوله الاعلی : «و دیگر در اسمعیل بن حضرت صادق چه می گونی بعد از آنکه بجمیع ولایات نوشته که او بعد از من امام است و پیشوای خلق بعد از مدتی اموری از او ظاهر شد و حضرت او را عزل فرمودند که مخصوص زراره و بعضی از اصحاب عرض کردند یا ابن رسول الله این امر بزرگی است. چگونه می شود شخصی امام خلق باشد و حق، و بعد باطل شود. حضرت ذکر بدهاء فرمود. برو و روایت کلینی را ببین» (صفحه ۳۳۶). همچنین حضرت بهاء الله در کتاب مقدس ایقان اشاره به وقوع بدهاء در وعود حضرت نوح می فرمایند: «و از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود ... و در هر یوم بقدری ایذاء و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر هلاکت او می نمودند ... و بعد از مدتها چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب خود فرمودند بوعده معین و در هر مرتبه بدهاء شد و بعضی از آن اصحاب معدوده بعلت ظهور بدهاء اعراض می نمودند. چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده ... چرا در وعدهای الهی بدهاء شد که سبب ادبار مقبلین شود. بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل ... و خار از گل ممتاز و معلوم شود ...» (صفحات ۷ - ۵). حضرت باب در کتاب بیان فارسی بتفصیل در خصوص بدهاء توضیح لازم فرموده اند.

قوله الاعلی: «فی انّ البداء حقّ. ملخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود بهیچ چیز مثل بداء. زیرا که بداء اعتراف بقدرت اوست بر مایشاء ... و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است در قضای خود ... و متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز می گردد و بدای او از قدرت ... و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گرفتگی و امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لانهایه متموج بوده و هست. چنانچه هرکس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و همچنین قبل در فرقان باسم نسخ مذکور ...». (باب سوم از واحد چهارم).

ابن کربلانی از مؤمنین اولیه در رساله خود تصریح می نماید که ظهور بداء در باب واقعه کربلا سبب انکار و تردید برخی از اصحاب عراق گشته است (۶). در مواضع متعدده از آثار دانشمند و مورخ ارجمند بهائی جناب فاضل مازندرانی ذکر بداء در باب اجتماع کربلا شده است. نامبرده در مجلد دوم کتاب اسرارالآثار و ذیل لفظ بداء می نویسد: «... و در طول مدت این امر اول بداء در وعده نقطه البیان بظهور و قیام قائم در کربلا ... می باشد» (صفحات ۲۹ - ۲۸). و نیز در مجلد چهارم کتاب مذکور مسطور است: «... و اصحاب باب اعظم منتظر و مهیا شدند که پس از عود از مکه بکربلا بیایند و قیام نمایند ولی در آن بداء واقع شد» (صفحه ۲۵۶). در مجلد سوم ظهورالحقّ ضمن بیان واقعات عراق عرب پس از ظهور حضرت باب مذکور است: «... و هنگامی که حضرت عازم حجّ شدند بشارت ظهور در مکه و ورود به کربلا و تحقق مواعید داده امر باجتماع در آنجا نمودند ...» (صفحه ۲۳۵). و نیز ضمن بیان احوال جناب بابالباب در کتاب مذکور مسطور است: «... در سال دوم چون در خصوص اجتماع و قیام در کربلا بداء شد و حضرت باب از سفر حجّ به شیراز عودت نموده ...» (صفحه ۱۲۱). و نیز در همان کتاب ضمن شرح حال ملاآواد ولیانی مذکور است: «... و حضرت

باب مردم را با اجتماع در کربلا و نصرت امرش می خواند ... (ولیانی) جمعی را با خود بکربلا برد و چون اطلاع یافت که در امر مذکور بدهاء شد و حضرت به عزم شیراز مراجعت فرمودند و اصحاب را به اجتماع در آن بلد امر نمودند لاجرم با جمع همراهان به شیراز شتافت ...» (صفحات ۸۸ - ۳۸۷). مدتی پس از وقوع بدهاء در باب اجتماع کربلا حاج محمد کریم خان کرمانی از جمله در دو کتاب تیرشهاب (صفحات ۹۸ - ۱۹۷) و ازهاق الباطل (صفحات ۱۱ - ۱۱۰) بدان اشارت کرده و اظهار نموده است که نفوس بسیار از بایبان عزیمت کربلا نموده بودند تا در روز عاشورا سال ۱۲۶۱ هجری قمری شاهد قیام سید باب در آن نقطه باشند ولکن بعلت عدم امنیّت راه میان مگه و کربلا باب تصمیم خود را تغییر داده و از حجاز به بوشهر مراجعت کرده است. اما داستان بدهاء در باب اجتماع کربلا بتفصیل بیشتر در تاریخ نبیل زرندی آمده است و در این مقام بدرج خلاصه آن مبادرت می نمایم. اندکی پس از نوروز سال ۱۲۶۱ هجری قمری از قلم حضرت باب توقیع مبارکی نازل و از طریق بصره برای اصحاب مجتمع در کربلا ارسال گشت. در توقیع مذکور تصریح گردیده بود که حضرت باب در تصمیم خویش تغییر داده اند و در کربلا حضور نخواهند یافت. لذا اصحاب به اصفهان عزیمت نمایند و در آن شهر منتظر اوامر جدید مبارک باشند. چنانچه صلاح باشد آنان را به شیراز فرا خواهند خواند و الا اصحاب تا اطلاع ثانوی در اصفهان اقامت نمایند. وصول توقیع مبارک در میان اصحاب مجتمع در کربلا که با اشتیاق تام منتظر ورود حضرت باب بودند اضطرابی پدید آورد. تنی چند از اصحاب از صراط صواب لغزیدند ولکن غالب آنان بر ثبات خویش افزودند و با نهایت مسرت و بی اعتناء بانتقاد متزلزلان دعوت مبارک را اجابت نموده عازم اصفهان گشتند. از میان آن نفوس مؤمنه توان از برادران نهری (میرزا هادی و میرزا محمدعلی) و نیز آقا محمد حناساب نام برد. اصحاب مذکور در طریق عزیمت به اصفهان و در کنگاور با جناب ملاحسین بشرونی و همشیره زاده اش روبرو گشتند و آنان را نیز از

وقوع بدهاء در باب اجتماع کربلا آگاه نمودند (۷). ملاحسین و همراهان مدتی در کنگاور توقف نمودند. از جمله نفوسی که در آن اوقات در کنگاور حضور داشتند ملاجواد ولیانی مذکور و ملاعبدالعلی هراتی بودند که هردو بعداً از صراط امر بیان لغزیدند. بهرحال ملاحسین و همراهان پس از مدتی باستناد امر مبارک حضرت باب عازم شهر اصفهان شدند و از آنجا راهی شیراز گردیدند (۸).

\* حضرت باب در توفیق مبارک مورخ عاشورا سال ۱۲۶۱ هجری قمری (بیستم ژانویه ۱۸۴۵) که در مدینه نازل گشته است خطاب به جناب ملاحسین بشرونی در خصوص وقوع بدهاء در تصمیم مبارکشان مبنی بر عزیمت به کربلا می فرمایند که خداوند اذن سفر به حضرتشان به کربلا نداده است. ولکن زمان اعلان امر مبارک خواهد رسید. فعلاً باید نام مبارک را مستور داشت و البته زمان تصریح نام خواهد رسید. می فرمایند که بعلت مخالفت شدید دشمنان در اجتماع کربلا بدهاء شد. به ملاحسین امر می فرمایند که به اصحاب (از سابقین اولین) بگوید که به شیراز سفر نمایند و در آنجا منتظر تعلیم و دستور جدید مبارک باشند (۹). ظاهراً این توفیق مبارک چندماه بعد بدست ملاحسین رسیده است. حضرت باب در دیگر آثار مبارکه خویش و از جمله توفیق جناب خال اعظم و توفیق ملاعبدالخالق یزدی به تفصیل بیشتر به علل وقوع بدهاء در خصوص اجتماع کربلا اشاره فرموده اند. در توفیق خال علت تغییر تصمیم الهی را مخالفت علماء عراق (شِرک اهل کربلا) فرموده اند (۱۰). در توفیق ملاعبدالخالق یزدی نیز که بلحن مناجات نازل گشته است علت اصلی این بدهاء را در ردّ و انکار و جحد نفوس و علی الخصوص علماء کربلا و حفظ مؤمنین از بروز فتن و ظلم و ذلت احتمالی فرموده اند (۱۱). حضرت ولی امرالله در مؤخره EPILOGUE ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی THE DAWN BREAKERS (صفحات ۵۲-۶۵۱) و نیز در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۸۹) بوقوع بدهاء در اجتماع کربلا اشاره فرموده اند. خلاصه و مضمون بیان مبارک چنین است که حضرت باب در نخستین لحظات ظهور

مبارک اراده فرموده بودند که رسالت خویش را در شهرهای مکه و مدینه جهراً به عموم اعلان فرمایند ولیکن در انجام آن بدهاء گشت ... همچنین اراده مبارک آن بود که پس از اعلان جهری عمومی امر در شهرهای مذکور به کربلا و نجف سفر فرمایند و امر بدیع را در عتبات عالیات نیز جهراً اعلان نمایند. ولیکن آن طرح نیز بمرحله اجراء در نیامد. حضرت باب در توفیق ملاعبدالخالق یزدی تصریح می فرمایند که وقوع بدهاء عاملی برای افتتان عباد بوده است (۱۲). وقوع بدهاء سبب امتحان برخی از سست عنصران گشت. گروهی از بایبان از صراط مستقیم آئین بیان لغزیدند و تنی چند از آنان به مخالفین امر بدیع پیوستند. ملاجواد ولیانی، ملاعبدالعلی هراتی و میرزا ابراهیم شیرازی از آن جمله بودند که در جرگه هواخواهان حاج محمد کریم خان کرمانی در آمدند. ملاجواد ولیانی یا برغانی از واعظان معروف شیخی پسرخاله جناب طاهره بود و هم او بود که وسیله آشنائی آن جناب با معارف شیخیه گشت (۱۲۵۳ هجری قمری برابر با ۱۸۳۷ میلادی). ملاجواد در قزوین به امر مبارک مؤمن و سپس عازم کربلا شد و بشرحی که از پیش آمد در کنگاور جزء همراهان جناب بابالباب عازم اصفهان و شیراز گردید. ملاجواد به جناب بابالباب حسادت می ورزید و همین حسادت سرانجام چشم عرفان او را نابینا نمود. کم کم با حضرت باب نیز آغاز مخالفت کرد لذا او را طرد فرمودند. ملاجواد به قزوین رفت و به تألیف ردی بر حضرت باب همت گماشت. نامبرده و نوای مخالفتش در آثار آن حضرت از جمله به خوار (بانگ یا آواز گاو و گوساله) تسمیه گردیده است. از جناب طاهره رساله ای در دست است که در کربلا بسال ۱۲۶۱ هجری قمری و در پاسخ اعتراضات ملاجواد مذکور (و برخی از دیگر همراهان وی) نوشته است. از متن رساله مذکوره نوع اعتراضات و انتقادات ملاجواد و از جمله ایراد او را بر موضوع بدهاء در واقعه کربلا توان دریافت (۱۳). ملاجواد (چنانکه از پیش آمد) سرانجام به حاج محمد کریم خان کرمانی پیوست.

## زیرنویس

### بخش یازدهم - وقوع بداء در باب اجتماع کریلا

۱ - عین بیان مبارک چنین است: «یا اهل الارض انّ الیوم حجّتی فیکم هذا الذکر فارغبوا الی الارض المقدّسة و اصبروا فیها و کونوا انصارالله». باید توجه داشت که در قیوم الاسماء علاوه بر کریلا به چند مدینه دیگر نیز ارض مقدّسه اطلاق گشته است. از جمله در بیان مبارک مندرج در سوره نخست (سوره الملک) «یا ایها الملک طهر ارض المقدّسة عن اهل الردّ للکتاب من قبل یوم جاء الذکر فیها بغتة باذن الله» مراد از ارض مقدّسه طهران است (بتصریح حضرت ولیّ امرالله در صفحه ۴۳ تویع مبارک THE PROMISED DAY IS COME). در سوره بیست و هشتم (سوره القرابة) و در خطاب به اهل بیت خویش مبنی بر حرمت خروج از ارض مقدّسه در آن سنه عظیم (سنه ستین) مراد از ارض مقدّسه شیراز است.

۲ - عین بیان مبارک چنین است: «و انّ فی هذا الشهر قد قفی ما وعد ربّک کلّ صغیر و کبیر و انه سیظهر علی الارض المقدّسة علی کلمة الّتی ینفطر عنها ما فی السموات و ما فی الارض فاصطبر ... و انّ القائم بالحقّ قائم بالقسط یظهر من مکّه ... ان انصر قائم الّذی انت تریده مع الذّین یریدونه من کلّ طرف بعید و لا تفسدن فی الارض فانّ علی ظهر الکوفه یظهر امر بدیع» (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۲۳۵).

۳ - فرهنگ متوسط معین در تعریف بداء از جمله می نویسد: «ایجاد رانی برای خالق بجز آنچه که قبلاً اراده وی بر آن تعلق گرفته بود» (جلد نخست، صفحه ۴۷۹).

۴ - ملامحمد باقر مجلسی در کتاب بحار الانوار و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی فصل مستقلی را به بداء اختصاص داده و به نقل روایات متعدده در باب معنی و اهمیّت پذیرش آن پرداخته اند. باید توجه داشت که مردم سنّی اصولاً نظر علماء شیعی را در باب



امر بدهاء مردود دانسته اند. برای اطلاع از نظر علماء شیعی و شیخی در باب بدهاء از جمله مراجعه فرمایند به رساله ابداء البدهاء تألیف میرزا محمود طباطبائی تبریزی (فرزند میرزا علی اصغر شیخ الاسلام تبریز) که در تبریز طبع گشته است.

۵ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ۴۸۵ و ۴۹۶.

۶ - عین عبارات ابن کربلائی چنین است: «... انکر بعض العلماء و تردّد بعض سیما بعد نزول امر البدهاء... فما بقى من المقرّیین التّابعین الاّ شر ذمة قليلة و اشخاص معدودة اقلّ من کبریت الاحمر و الاکسیر الاعظم...» (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۵۰۳). از رساله ابن کربلائی استنباط می شود که اصحاب باسناد روایات شیعی و شیخی منتظر قیام حضرت باب در کربلا در روز جمعه دهم محرّم (عاشورا) سال ۱۲۶۱ هجری قمری بوده اند (صفحه ۵۱۳).

۷ - از قرائن بر می آید که تویق حضرت باب (مورخ عاشورا سال ۱۲۶۱) در خصوص بدهاء در اجتماع کربلا هنوز بدست مخاطب آن جناب ملاحسین بشروئی نرسیده بوده است.

۸ - THE DAWN BREAKERS. صفحات ۶۰ - ۱۵۷.

۹ - عین بیانات مبارکه چنین است: «... و انّ کلمة الله لم یأذن عبده لامره و انّ لكلّ فی کتاب ربّک اجل مکتوب. فاذا قضی الله ربّک امرأ فیومنذ قد کان حکم الله مشهوداً. فاخرج من الارض الّتی قد کتب الله لنفسک... فاستر کلمة اسمه فانّ الحکم من عند ربّک فرض... و انّ کلمة ربّک لَمّا قد رأی من الجاحدین کلمة الشّرك قد بدّل الله ربّک هذا السّبیل و ما انا علی امر الاّ ما شاء ربّک انه قد کان بکلّ شیء محیطاً... و ابلغ سلام ذکر اسم ربّک الی السّابقین و قل لهم هاجروا الی الارض المطهّرة بلد الامن... و ان اجتمع رجال علی الارض المقدّسة للامر قل اصبروا حتّی یأتیکم الحکم من عندی و انّ اجل الله لات و انّ الله قد کان علی کلّ شیء قدیراً (نقل از نسخه موجوده در ارض اقدس حیفاء).<sup>۱۴</sup> P. 10-14 Letter #4 INBA 91 > مرزوم

عین بیان مبارک چنین است: «و لَمّا علمنا حکم ارض المقدّسة  
P. 56-59  
الما لوح  
۵۶



من شرك اهلها بآيات ربك قد جاء الحكم ان اسر من سبيل البحر ...  
ان امرالله اكبر عما كان الناس يعلمون و ما ارى اكثر الناس الا في  
وادٍ بعيدٍ و ان في مقام الخوف حكم ربك غيبة الامر ...» (فاضل  
مازندراني. اسرارالآثار. جلد سوم، صفحه ۲۷۷).

۱۱ - عين بيانات مبارکه چنين است: «... و انک يا الهی تعلم امری  
و تشهد ضمیری. ما اردت في ذلك الامر الا دينک الخالص و امرک  
المستسر و لقد نهيت ممن علم نفسي ذکر اسمی و خرجت لحج بيتک  
خوفاً من حزب الشيطان انهم كانوا قوماً فاسقين. و انک انت تعلم  
حكم ما امرت للعلماء بالورود على الارض المقدسة ليوم رجعی لتظهر  
عهدک المستسر جهرةً و كان الكلّ من المسلمين و انک لتعلم حكم  
ما قد سمعت في ام القرى من جحد العلماء و ردة عبادک المبعدين من  
اهل ارض المقدسة و لذلك رجعت من قصدي و لم اسافر من  
هذاالسبيل لئلا يقع فتنة و لا يذلّ اهل طاعتک و لا يرفع احد من  
رأس احد شعراً بظلم و انک تعلم ما قد رأيت في ذلك الامر و انک  
على كلّ شيء شهيد» (اشراق خاوری محاضرات. جلد دوم، صفحات  
۳۷ - ۷۳۵). INBA 910 P96-97 قام لوج (۱۵۳-۹۴)

۱۲ - عين بيان مبارک چنين است: «اللهم اليک اشکو حزني و بشي و  
انک تعلم عظم بلائي و ما هي يا الهی الا فتنتک ليضلّ من تشاء و  
يهدى من تشاء و ليمحصّ بتلك المصيبة كلّ الخلق ليميّز السعيد عن  
الشقيّ و ياخذ كلّ نصيبه من الكتاب ثم اليک يرجعون» (محاضرات .  
جلد دوم، صفحه ۷۳۸). (98) (INBA 91)

۱۳ - فاضل مازندراني. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۵۰۱ - ۴۸۴.

## بخش دوازدهم ایام شیراز پس از مراجعت از سفر حج

همانطور که در فصل پیش مذکور آمد حضرت باب به اصحاب امر فرمودند که در کریلا اجتماع نمایند تا پس از ورود حضرتشان بدان نقطه امر جدید جهراً به علماء و عامّة ناس اعلان گردد. ولکن تقدیرات الهیه طرح دیگر انداخت و اجتماع کریلا را بر اثر وقوع بداء میسر نساخت. علت اصلی وقوع بداء (بنحوی که قبلاً بیان گشت) ردّ و انکار علماء کریلا بود. جناب ملاعلی بسطامی امر جدید را به علماء کریلا و دیگر بلاد عراق ابلاغ نموده بود. قیام جناب طاهره و دیگر اصحاب حضرت باب نیز در عراق موجب غوغائی عظیم گشته بود و زعمای شیعی و شیخی و حتی سنی علیه امر مبارک قیام کرده بودند. این بود که حضرت باب بجای عزیمت به کریلا از حجاز به فارس مراجعت فرمودند. پیش از ورود به شیراز چند روز در بوشهر و در سرای محلّ تجارت جناب خال اقامت فرمودند. حضرتشان با قدّوس وداع فرموده و آن جناب را امر عزیمت به شیراز فرمودند. به وی فرمودند که دیگر در جهان فانی بلقای جسمانی آن حضرت نائل نخواهد گشت. به وی وعده زیارت جمال ابهی و نیل بمقام شهادت فرمودند. از شهادت خویش نیز اخبار فرمودند. از قلم مبارک توقیعی خطاب به جناب حاج سید علی خال اعظم نازل گشت تا قدّوس در شیراز به آن جناب برساند. در توقیع مذکور مراجعت از سفر حجّ و قصد عزیمت حضرتشان به شیراز به جناب خال اعظم اعلام گشته بود. حضرت باب همچنین نسخه‌ای از توقیع خصائل سبعة را که حاوی شعائر ضروریّه امر جدید بود به جناب قدّوس سپردند تا به شیراز برد. چون جناب قدّوس به شیراز رسید به خانه جناب خال اعظم ورود نمود. خال مذکور در آن ایام بر اثر کوشش جناب قدّوس با نهایت خلوص به مقام ایقان فائز گشت. وی نخستین مؤمن شیراز پس از حروف حیّ اول

در آن اوقات اخبار مربوط به اظهار امر حضرت باب با همه مشخصات حضرتشان در ایران و علی الخصوص در اقلیم فارس شایع شده و مردم و علماء شیراز در مساجد و مدارس و مجامع در باب ظهور جدید به بحث و گفتگو اشتغال داشتند. جناب قدّوس و جناب ملاصادق مقدّس خراسانی نیز هریک باستقلال به هدایت نفوس و تحبیب قلوب اصحاب مألوف بودند. جناب مقدّس در آغاز در مسجد باقرآباد بامامت جماعت مشغول بود (۲) و سپس بامر حضرت باب مدرس و محضر خود را به مسجد جنب بیت مبارک منتقل نمود (۳). جناب فاضل مازندرانی در مجلّد سوم ظهورالحقّ اظهار می نماید که جناب مقدّس پیش از انتقال به مسجد جنب بیت مبارک در مسجد ذوالفقار امامت و تدریس داشته است (صفحة ۱۴۸). در توقیع حضرت باب که به جناب مقدّس امر گردیده مدرس و محضر خود را به مسجد جنب بیت مبارک انتقال دهد چند نکته قابل کمال دقت است. یکی آنکه برخی از آیات مبارکه آن حضرت در مسجد جنب بیت مبارک نازل شده، دوم آنکه تنی چند از مؤمنین در آن مسجد افتخار ایمان یافته اند و سوم آنکه مسجد مذکور قبلاً بیت تنی از یهود بوده است (۴). باید توجه داشت که گروهی از ساکنان کوچه شمشیرگرها در آن ایام از یهودیان جدیدالاسلام بوده اند. از محتوای تاریخ نبیل زرنندی (۵) و برخی از مدارک دیگر روشن می شود که جناب مقدّس در آن اوقات در مسجد نو نیز بساط وعظ و تدریس داشته است. جناب قدّوس توقیع خصائل سبعة را به جناب مقدّس داده و در باب اجراء حدود مندرج در آن سفارش کافی نموده است. حضرت باب در توقیع مذکور امر فرموده بودند که بر اذان عبارات زیر افزوده شود: «اشهد انّ علیاً قبل محمد باب بقیّة الله» (۶). جناب مقدّس یک روز پس از انجام مراسم نماز جماعت در مسجد نو عبارات مذکوره را بر اذان افزود. جماعت حاضر در مسجد ناگهان بهیجان آمدند و بر جناب مقدّس شوریدند و شکایت به حکومت بردند. بدستور حسین خان حاکم

فارس جناب مقدّس را بازداشت نمودند و لباس از تن در آوردند و بر بدن وی هزار تازیانه زدند (۷). اینکه برخی نوشته‌اند جناب ملاّعلی اکبر اردستانی برای نخستین بار بر مناره مسجد نو رفت و عبارات مذکوره را بر اذان افزود (۸) مبنائی ندارد زیرا علاوه بر تاریخ نبیل زرنندی (مطالع الانوار. صفحات ۳۱ - ۱۳۰) اثر مبارک حضرت ولیّ امرالله، GOD PASSES BY (صفحات ۱۱ - ۱۰) تصریح دارد که اقامه اذان بنحو مزبور وسیله جناب مقدّس انجام گردیده است. از قرائن بر می آید که جناب مقدّس در مسجد جنب بیت مبارک نیز اقامه اذان بنحو جدید کرده باشد. زیرا حضرت باب در توقیع نامبرده انجام این امر را از وی خواسته‌اند. اصولاً جناب مقدّس در مسجد مذکور که به مسجد خضر و یا مسجد کوچه شمشیرگرها مشهور بوده (۹) مدّتی بساط امامت و تدریس دائر داشته است (۱۰). جناب فاضل مازندرانی در مجلّد سوم ظهور الحقّ در خصوص اجراء اذان بنحو جدید و وسیله جناب مقدّس می‌نویسد: «... و چون حضرت بسفر حجّ بود در مسجد ذوالفقار بامامت و تدریس مشغول گردید و جمعی کثیر بدو اقتداء و استفاضه کردند و چندی بدین طریق گذشت تا توقیعی از حضرت رسیده امر شد در اذان نماز فصلی جدید که شهادت بظهور حضرت است بیفزایند لذا بساط امامت و تدریس به مسجدی که در جنب دار مسکونه حضرت است انتقال داده دستور را بموقع اجراء نهاد و کتاب تفسیر احسن القصص را بر جمع خوانده تبیین نمود و این امور موجب هیجان ملاّها و شورش عوام گردید و منتهی باین شد که وی را بدارالحکومه بردند و فقهاء حکم بخروج از جاده اسلام دادند و او را عریان نموده تازیانه بسیار زدند» (صفحه ۱۴۸). اگر از نوشته جناب فاضل مستفاد شود که حادثه تازیانه خوردن جناب مقدّس پس از اقامه اذان بنوع جدید در مسجد جنب بیت مبارک بوده این مطلب با تاریخ نبیل زرنندی مغایرت دارد (۱۱). بهرحال پس از اقامه اذان در مسجد نو بلایای شدید بر جناب مقدّس بارید. علمائی که در صف اول جماعت بودند آغاز فغان نمودند و فریاد برآوردند که ای

مردم بگیرید این شخص کافر را که دشمن خدا و دین است و در آئین الهی بدعت نهاده است. اضطراب و هیجان از مسجد فراتر رفت و اندک اندک تمام شهر شیراز را فراگرفت. چون امور پریشان و آسایش مسلوب گشت و دشمنان شکایت به حکومت بردند حسین خان حاکم فارس سبب پرسید و مأموران گزارش نمودند که سید باب اخیراً از سفر حج به بوشهر مراجعت کرده و بدستور وی ملاّصادق مقدّس باقامه اذان بنحو جدید مبادرت نموده و برخی از داعیان باب نیز با افکار و اعمال وی همراهی و همکاری کرده و در نتیجه مردم شهر را به هیجان و خشم آورده اند. حسین خان که اصولاً مردی فاسد، شریر، دائم الخمر و خشن و ظاهراً محبّ علماء بود و در آن ایام به صاحب اختیار فارس شهرت داشت دستور داد جناب مقدّس و همراهان و همکارانش را بازداشت نموده به دارالحکومه آورند و بشرحی که از پیش آمد بر تن عریان وی هزار تازیانه زنند. همراهان جناب مقدّس در این بازداشت جناب قدّوس و جناب ملاّعلی اکبر اردستانی بوده اند (۱۲). حسین خان که قبلاً خطابات حضرت باب را به ملوک و ابناء ملوک عالم و نیز سلطان و صدراعظم ایران در کتاب قیوم الاسماء زیارت کرده و یک پارچه آتش گشته بود پس از حضور سه تن مذکور آنان را مورد خطاب و عتاب قرار داده و به جناب مقدّس که آن فقرات را با صوت رسا بر بالای منبر مسجد نو قرائت کرده بود گفت آیا مراد از این خطابات اینست که محمّد شاه باید دست از سلطنت بشوید و من که صاحب اختیار فارس و نماینده شاه ایرانم باید از حکومت کناره گیرم و هردو به درگاه سید باب شتاییم؟ ملاّصادق در پاسخ اظهار داشت که اگر حقانیت صاحب این گفتار روشن و ثابت گردد که از طرف خداوند مأمور گشته است هرچه می گوید صدق محض است و همگان باید اطاعت او نمایند. چه محمّدشاه باشد و چه وزیر محمّدشاه. حسین خان از این پاسخ سخت خشمگین گشت و به مقدّس ناسزا گفت و به فراشان حکومت دستور داد تا لباس مقدّس را از تن در آورند و هزار تازیانه بر وی زنند (۱۳). پس از آن حسین خان امر نمود که محاسن

جناب قدّوس، جناب مقدّس و جناب ملاءعلی اکبر اردستانی را سوزانیده و در بینی آنها مهار نموده گرد شهر بگردانند (۱۴). در بحبوحه اجراء این مجازات و هنگامی که مهار بر بینی جناب مقدّس و گرد شهر در حرکت بود تاجری از حجره خویش بدرآمد و برای بردن ثواب بر عذاب جنابان قدّوس و مقدّس افزود. یک سر چوب بزرگ محکمی را بر دوش جناب قدّوس و یک سر دیگر آن را بر دوش جناب مقدّس نهاد و بر آن چوب ترازوئی نصب و با آن میزان هشتاد بسته شکر را وزن نمود. در آن هنگام هرگاه آن دو وجود بزرگوار بعلت سنگینی چوب و بسته های شکر پاها را جابجا می کردند و یا بدن را حرکتی می دادند با چوب و ترکه مجازات می گشتند (۱۵). پس از تحمیل همه این مصائب بر آن بزرگواران مأموران حکومت هر سه تن را از شهر شیراز اخراج نمودند. از جناب ملاءعلی اکبر اردستانی نامه ای باقی است که بمحضر حضرت باب معروض داشته و در آن تقاضای اذن حضور کرده است. در نامه مذکور تصریح شده که نامبرده پس از اخراج از شیراز مدّتی در خرابه های اطراف شهر اقامت داشته است. از نامه مستفاد می شود که جنابان قدّوس و مقدّس در آن احوال با وی نبوده اند (۱۶). جناب فاضل مازندرانی نوشته است که پس از اخراج نامبردگان از شیراز «در سعدیه بزیارت حضرت که از سفر حجّ و از بوشهر وارد شیراز می شد فائز گشتند و متّفقا بشهر در آمدند و روزی چند بسر برده از فیض و عطا در صورت و معنی متنعم و مستفیض شدند» (۱۷). این مطلب با محتوای نامه جناب ملاءعلی اکبر اردستانی و مندرجات تاریخ نبیل زرندی در این باب مغایرت دارد. شرح مصائب وارده بر این بزرگواران نه تنها در آثار مبارکه و تواریخ امریه آمده، در متون برخی از روزنامه های غربی آن زمان نیز منعکس گشته است. از جمله روزنامه تایمز لندن THE LONDON TIMES در شماره مورّخ چهارشنبه نوزدهم نوامبر ۱۸۴۵ خود ستونی را بدین حادثه اختصاص داده و از بلایای وارده بر آن مظلومان و ستم مردمان و میرغضببان در شیراز سخن رانده است.

روزنامه تایمز می‌نویسد که در ایران اصولاً عادت بر اینست که در این مورد میرغضبان هنگام گردانیدن محکومان در شهر به جمع آوری پول از تماشاچیان علی‌الخصوص بازاریان می‌پردازند و پس از آنکه جیب‌هایشان از پول مالمال گشت محکومان را نزدیک دروازه شهر رها می‌سازند. روزنامه مذکور تصریح می‌کند که ریش جناب مقدّس و همراهان را سوزانیدند و صورتشان را سیاه کرده بر بینیشان مهار زده آنها را در شهر گردانیدند. در این روزنامه افراد مورد تعقیب و مجازات چهارنفر تصریح شده‌اند (۱۸). ظاهراً این نخستین روزنامه غربی است که اشاره به ظهور امر بدیع و هیکل مبارک حضرت باب بعنوان یک تاجر ایرانی و مراجعت ایشان از سفر مکه و اعتراف صریح افراد مذکور بایمان به حضرتشان کرده‌است (۱۹).

باری حضرت باب پس از چند روز توقف در بوشهر عازم شیراز گشتند. مبارک غلام آن حضرت نیز همراه بود. چون به حوالی برازجان و نزدیک دالکی رسیدند به مأمورین حسین خان حاکم فارس که برای دستگیری آن حضرت اعزام داشته بود برخورد نمودند (۲۰). آنها حضرت باب را نشناختند ولکن حضرت باب خود را بدانان معرفی فرمودند. رئیس سواران از عمل حضرت باب بسیار تعجب نمود و قصد داشت آن حضرت را ندیده گرفته و براه خویش ادامه دهد ولکن حضرت باب فرمودند من خود را معرفی نمودم تا برای یافتن من زحمت نکشید. هرچه رئیس سواران اصرار نمود حضرت باب پذیرفتند و فرمودند شما مأموریت خویش را انجام دهید. رئیس سواران بی‌اختیار از اسب پیاده شد و رکاب اسب آن حضرت را بوسه زد و زاری نمود و التماس کرد که به شیراز تشریف نبرند تا در چنگال گرگ خونخواری چون حسین خان اسیر نشوند. حضرت باب فرمودند من از قضای الهی روی نمی‌گردانم و تا ساعتی که مقرر گردیده‌است احدی قدرت اذیت بر من ندارد. مجدداً فرمودند که رئیس سواران مأموریت خویش را انجام دهد. ناچار مأمورین حضرت باب را با نهایت احترام و بدون بند به شیراز آورده به مقرّ حکومت بردند. حسین خان فوراً حضرت باب را



احضار و در حضور علماء و بزرگان شیراز استنطاق و توییح نمود. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در این خصوص می فرمایند: «حاکم فارس بصوابدید علماء چند سوار فرستاده باب را احضار و در محضر علماء و فضلاء توییح و عتاب نمود. زبان بازخواست گشود. چون باب ردّ توییح نمود و مقاومت عظیم باشاره رئیس لطمه شدید زدند و اهانت و تحقیر نمودند بقسمی که عمامه از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد» (صفحه ۷). داستان توییح حضرت باب در مجلس حسین خان بهمین نحو و باختصار در کتاب GOD PASSES BY اثر قلم حضرت ولیّ امرالله (صفحه ۱۱) نیز آمده است. جناب ابوالفضائل در رساله تاریخ امر نوشته است: «چون خبر ظهور باب در شیراز بتوسط مراسلات حاجیان شیرازی که از مکه و مدینه فرستاده شهرت یافت و عده اتباع او بسبب دعوت تلامذه اش که همان حروف حی بودند روز بروز زیاد می شد علمای دینیّه شیعه که در آن ایام سطوت کلیّه داشتند بر ضدّ باب قیام کردند و حسین خان نظام الدوله والی فارس را که حاکمی مستبد و متعصب و فوق العاده محبّ و مطیع علماء بود بر ضدّ باب و قلع و قمع اصحاب او تحریض و ترغیب نمودند. حسین خان نخست ده سوار بجانب بوشهر فرستاد که باب را به شیراز آورند و این سواران در اثنای راه فیما بین شیراز و بوشهر به باب رسیدند و در مصاحبت او عازم شیراز شدند. چون باب به شیراز رسید والی مذکور مجلسی منعقد نمود و اکابر علمای فارس را در آن مجلس دعوت کرد و باب را نیز در آن مجمع احضار نمود. باب در محضر والی و اکابر فارس و علمای اعلام در کمال حریت و جرأت امر خود را اظهار نمود و مذکور داشت که حضرت ربّ الوری باب خود را ارسال فرموده است و او را به نزول آیات الهیه بر قلم و لسانش مؤید داشته ... علمای اسلام از شنیدن لفظ نزول آیات نزدیک بود دیوانه شوند ... در جواب او فرو ماندند و چاره ندیدند جز آنکه بگویند هرکس بعد از محمد ادعا کند که آیاتی بر او نازل می شود کافر است و باین سبب کبار علمای شیراز فتوی بر قتل باب دادند و



والی فارس در اهانت باب و ضرب و توییح او و منع و زجر اتباعش فروگذار ننمود» (۲۱). نبیل زرنندی در تاریخ خود اظهار می‌نماید که چون باشارة حسین خان یکی از حاضران سیلی بر چهره مبارک حضرت باب زد و عمامه از سر آن حضرت بیفتاد شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز حسین خان را نکوهش نمود و دستور داد تا عمامه را بر سر مبارک حضرت باب گذاشتند. سپس آن حضرت را پهلوی خود نشانید و استمالت نمود (۲۲). امام جمعه حسین خان را ترغیب نمود که در اطراف مدعای حضرت باب تحقیق بیشتر نماید و دست از آزار پیروان آن حضرت بردارد (۲۳). حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح می‌فرمایند: «در ختم مجلس قرار مشورت دادند و بضمانت و کفالت خال حاج سید علی بخانه روانه نمودند و منع از ملاقات خویش و بیگانه» (صفحة ۷). جناب خال حضرت باب را تا بیت همراهی کرد و آن حضرت در گوشه تنهائی مقرّ یافتند. جز حرم و والده مبارک و دائی های آن حضرت کسی اجازه معاشرت و مراوده با حضرتشان نداشت.

اما مخالفان اعمّ از علماء و یا دیگران دست از عداوت برنداشتند و بانحاء مختلف و باصرار می‌خواستند که آن حضرت در مسجد وکیل حاضر شده و از دعاوی خویش تبرّی نمایند. دشمنان آنقدر بر امام جمعه سخت گرفتند که نامبرده از بیم ضوضای عمومی نامه‌ای محرمانه به جناب خال اعظم نگاشت و از وی خواست تا حضرت باب را روز جمعه معینی به مسجد وکیل آورد و آن حضرت بیاناتی بفرمایند تا علماء و مردم تسکین یابند و آتش فتنه خاموش شود. روز جمعه معهود فرا رسید و حضرت باب همراه جناب خال اعظم به مسجد وکیل تشریف بردند. شیخ ابوتراب بالای منبر بود چون حضرت باب را دید با کمال احترام درخواست نمود که بالای منبر تشریف برده بیاناتی بفرمایند. نبیل زرنندی می‌نویسد «حضرت باب بدرخواست امام جمعه به پله اول منبر قدم گذاشتند و شروع به بیانی فرمودند. امام جمعه درخواست کرد که بالاتر بروند تا مردم همه آن

حضرت را ببینند. دو پلّه دیگر هم بالا رفتند و ایستادند بطوری که در نظر مردمان پای منبر سر حضرت باب مطابق سینه شیخ ابوتراب قرار گرفته بود. حضرت باب شروع به خطبه ای کرده و فرمودند الحمد لله الذی خلق السموات و الارض بالحق، ناگهان سید شش پری که عصادار امام جمعه بود فریاد بر آورد این کلمات بی معنی را کنار بگذار و آنچه را باید بگویی بگو. امام جمعه از جسارت سید شش پری خشمناک گردید و از بی شرمی او غضبناک شد و به او فرمود سید ساکت باش حیا کن بی شرمی بس است. آنگاه از حضرت باب درخواست کرد که برای تسکین هیجان عمومی مردم بیان خود را مختصر بفرمایند. حضرت باب روی به جمعیت کرده فرمودند. لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار بداند. پس از این گفتار تا پلّه اول که شیخ ابوتراب نشسته بود بالا تشریف بردند و با امام جمعه معانقه فرمودند» (مطالع الانوار. صفحات ۴۱ - ۱۴۰). واقعه مسجد وکیل شیراز از ضوضاء و هجوم دشمنان ممانعت نمود و در عین حال بر عشق و ایمان اصحاب افزود. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در خصوص حادثه مسجد وکیل شیراز می فرمایند: «روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند. بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همه گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب الزمان علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتب و صحائف خویش مضمّر» (صفحه ۷).

جناب حاج میرزا حبیب الله افغان در تاریخ (خطی) خویش بنقل از حاج میرزا محمد صادق معلّم (بروایت جناب عندلیب) بدین مضمون می نویسد که چون در شهر شایع گشت که سید باب در روز معین در

مسجد وکیل حضور خواهد یافت تا از دعاوی خود تبری نماید در آن روز مردم دسته دسته بسوی مسجد می شتافتند. حدود سه ساعت به غروب هنگامی که انبوه جمعیت در شبستان و صحن و پشت بامها و گلدسته های مسجد موج می زد و حسین خان والی فارس و علماء و تجار و بزرگان شیراز در داخل شبستان و نزدیک منبر سنگی مسجد نشسته بودند صدای مهمه مردم بگوش رسید که خبر از ورود حضرت باب می داد. هیکل مبارک که عمامه بر سر و عبا بر دوش داشتند پس از ورود بی توجه به جمعیت کثیر حاضر با جلال و عظمت مخصوصی به والی فارس فرمودند مقصود شما از احضار من به این مسجد چیست؟ حسین خان پاسخ داد که بر بالای منبر و در حضور خلق از دعاوی خود تبری نمائید. این بود که حضرت باب بالای منبر تشریف بردند و بی آنکه تبری نمایند بیاناتی ایراد فرمودند که حاضران را از موافق و مخالف مجذوب نمود. پس از نزول از منبر شیخ حسین ظالم عصای خود را بلند نمود که به حضرت باب بزند میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک که آن زمان جوانی بیش نبود شانه خود را حائل قرار داد و عصای شیخ حسین به شانه نامبرده خورد (۲۴). نفوسی چند در آن روز (روز جمعه در مسجد وکیل) بخلعت ایمان و ایقان مزین گشتند که از جمله آنان شیخ علی میرزا خواهر زاده شیخ ابوتراب امام جمعه بود. نامبرده در آن ایام تازه بسن بلوغ رسیده بود. بذر محبت در دلش افشانده شد و بتدریج سرسبز گردید و در عهد ابهی نیز ایمان یافت و قائم به خدمت بود تا به ملکوت الهی شتافت. از دیگر نفوسی که در آن روز در مسجد وکیل منقلب و منجذب گردیدند میرزا آقای رکاب ساز شیرازی، میرزا ابوالحسن شیرازی و میرزا رحیم خباز بودند که تا پایان حیات در نهایت ایمان بسر بردند (۲۵). باری همانطور که از پیش مذکور آمد بتوصیه امام جمعه شیراز حضرت باب از مسجد وکیل به بیت مراجعت و تا مدتی در کنار حرم و والده مبارک ایام را سپری فرمودند.

حضرت باب مراسم نخستین عید نوروز پس از اظهار امر

مبارک (دهم ربیع الاول ۱۲۶۱ هجری قمری برابر با ۲۱ مارچ ۱۸۴۵ میلادی) را در بیت مبارک و با حرم و والدۀ محترمه و جناب خال اعظم برگزار نمودند (۲۶). در آن اوقات جناب باب‌الباب در اصفهان بود و از اخبار ناگوار شیراز و مصائب وارده بر حضرت باب و برخی از اصحاب آگاهی داشت و با آنکه می‌دانست ورودش به شیراز بر مشکلات خواهد افزود طاقت فراق نیاورد و عازم کوی محبوب گشت. برای آنکه شناخته نشود عبا و عمامه را از تن در آورد و چون افراد ایل هزاره خراسان جبّه و کلاه پوشید. برادر و خواهرزاده جناب باب الباب نیز در این سفر همراه او بودند. ملاحسین چون به شیراز رسید ورود خود را به جناب خال اعظم اطلاع داد و به خانۀ او وفود نمود. غالب شبها حضرت باب به خانۀ جناب خال تشریف می‌آوردند و گاه تا طلوع صبح در آنجا تشریف داشتند. چون مدتی گذشت حضرت باب به اصحابی که در اصفهان منتظر صدور اوامر مبارک بودند دستور فرمودند که با نهایت حکمت به شیراز سفر نمایند و پس از ورود دور از هم در کاروانسراها ساکن و هریک به کاری مشغول شوند تا ورودشان جلب نظر ننماید و بر موانع موجود نیافزاید. نخستین گروهی که پس از جناب باب‌الباب به شیراز وارد شدند برادران نهری (میرزا محمدعلی و میرزا هادی) ملاحسین قزوینی (میرزا احمد) ملاجواد برغانی، ملاحسین علی هراتی و میرزا ابراهیم شیرازی بودند. سه نفر اخیر بعلت ابراز حسادت و عناد نسبت به جناب باب‌الباب و ایجاد فتنه و نیز تزلزل در ایمان مطرود شدند و سرانجام نیز به کرمان رفتند و به جماعت هواخواهان حاج محمد کریم خان کرمانی پیوستند (۲۷). حضور جناب باب‌الباب در شیراز بر مشکلات حضرت باب بسی افزود. زیرا مردم شیراز از پیش بخوبی او را می‌شناختند و آشوب و غوغا برپا نموده می‌گفتند که این شخص به شیراز آمده تا بنیان اسلام را براندازد. حضرت باب به جناب ملاحسین امر فرمودند که شیراز را ترک نماید و از راه یزد به خراسان سفر کند. به سایر اصحاب نیز مجبورا برای حفظ آنان و بازداري از هرگونه ضوضاء امر

فرمودند که به اصفهان عزیمت نمایند و تنها جناب ملاعبدالکریم قزوینی بجهت استنساخ آیات در شیراز باقی ماند.

انتشار خبر ظهور حضرت باب در بلاد ایران و اقبال گروهی از علماء و تجّار و افزایش شوق جستجو در خصوص امر بدیع در سراسر کشور شاه ایران را بر آن داشت که شخصاً بتفحص پردازد. لذا به یکی از علماء مورد اعتماد خویش مأموریت داد که به شیراز رود و پس از تحقیق کامل در موضوع امر جدید مراتب را بوی گزارش نماید. این شخص جناب سید یحیی دارابی فرزند ارشد سید جعفر کشفی شهیر بود. پیش از بیان کیفیت تحقیق و ایمان جناب سید یحیی بجاست که به احوال پدرش سید جعفر اشارتی کنیم. سید جعفر در سال ۱۱۸۹ هجری قمری (۱۷۷۵ میلادی) تولّد یافت. وی فرزند سید اسحق (و بروایتی ابواسحق) علوی موسوی و حفید شیخ حسین آل عصفور عالم معروف اخباری زمان خویش بود. سید اسحق از داراب به اصطهبانات رفت و در آنجا سید جعفر بدنیا آمد. تحصیلات سید جعفر در فارس و نجف انجام یافت و سالها بریاضت و مراقبت و مکاشفت اشتغال داشت. بعّلت تبحر در تأویل آیات قرآن شریف و کثرت رؤیت و مکاشفت بلقب کشفی اشتهار یافت (۲۸) و در کمال عزّت و شهرت و محبوبیت بزیست. سید جعفر در فقه، اصول، تفسیر، حکمت و عرفان متبحر و صاحب نظر بود. از آثارش اجابة المضطرین، ارجوزة فی الکلام، سنابرق، رق منشور، بلدالامین و کتاب کفایة را توان نام برد (۲۹). نامبرده در نجف، اصفهان، یزد، طهران، بروجرد و اصطهبانات مسکن و عائله داشت و صاحب فرزندان متعدّد گشت که از جمله آنان سید یحیی، سید سیناء، سید عیسی، سید اسحق، سیدعلی، سید صبغة الله و سید ریحان الله بودند. سید جعفر کشفی در سال اول ظهور در مکه افتخار زیارت حضرت باب را داشت و سرانجام در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۰ میلادی) در بروجرد درگذشت. جناب سید یحیی دارابی در سال ۱۲۲۶ هجری قمری (۱۸۱۱ میلادی) از زوجة یزدی سید جعفر در شهر یزد بدنیا آمد. جناب سید یحیی پس از اتمام

تحصیلات خویش از اعلم دانشمندان ایران زمین محسوب و با اخلاق کریمه و سجایای عظیمه که داشت مشهور خاص و عام گشت و در دربار شاه قاجار احترام و محبوبیت کم نظیر یافت. نامبرده هنگامی که در محله امام زاده یحیی طهران و در خانه برادرش آقا سید اسحق سکونت داشت از امر جدید اطلاع یافت (۳۰). حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در باب شخصیت و آغاز کار و نیز مأموریت جناب سید یحیی چنین می فرمایند: «باری چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت علماء در فنون سیاسیّه و تتابع فتاوی گفتگو زیاد شد و تعرض بیاب ولوله در ایران انداخت و سبب ازدیاد اشتعال محبتان و اقبال متوقفان گردید چه که از این وقوعات جستجوی ناس زیاد شد و در اطراف ایران بعضی از عباد باو گرویدند و کار اهمیت پیدا نمود بقسمی که خاقان مغفور محمد شاه شخصی را که از مشاهیر علماء و سادات و مسمی به سید یحیی دارابی بود و محل ارادت و اعتماد تعیین فرمود و اسب و خرجی داد که به شیراز رود و بنفسه فحص این کیفیت را نماید» (صفحات ۹ - ۸). حضرت ولی امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۱۱) به مأموریت رسمی جناب سیدیحیی از سوی شاه ایران برای تحقیق در باب امر جدید اشاره می فرمایند. بروایت جناب نبیل زرنندی جناب سید یحیی در خانه میرزا لطفعلی پیشخدمت مخصوص محمد شاه و در حقیقت میهمان شخص پادشاه بود که این مأموریت عظیمه یافت (۳۱). بروایت جناب حاج سید جواد کربلانی: «... آقا سید یحیی از بس احوال مختلف را می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و به حضور مبارک مشرف گردد و بنفسه بامر مبارک رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول از این معنی آگاه شد و عزم سید را به حضور شاه معروض داشت. محمد شاه ... بوساطت میرزا لطفعلی پیشخدمت از سید خواهش نمود که درین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع، حاصل نظر خود را به شاه اعلام دارد» (۳۲). سید یحیی درخواست محمد شاه را با جان و دل پذیرفت و فوراً عازم شیراز

گشت. در میان راه پرسشهای خود را از حضرت باب تنظیم و پاسخ آنها را میزان ایمان خویش تعیین نمود. از محتوای مقاله شخصی سیاح و کتاب GOD PASSES BY و تاریخ نبیل زرندی بطور ضمنی استنباط می شود که واقعه مأموریت جناب سید یحیی پس از حادثه مسجد وکیل شیراز پیش آمده است ولی تاریخ نیکلای فرانسوی بدین نکته تصریح می کند (ترجمه فارسی، صفحات ۴۳ - ۲۴۲).

باری جناب سید یحیی در بدو ورود به شیراز با جناب شیخ علی عظیم و جناب سید جواد کربلانی ملاقات و مذاکره نمود و در خانه جناب خال اعظم به حضور مبارک شرفیاب گشت. مجلس نخست به بحث پیرامون تعالیم اسلامی در خصوص الوهیت و نیز آیات مبهمه قرآن شریف و احادیث و نبوات مرویه از ائمه اطهار گذشت. جناب وحید دو ساعت در حضور مبارک بود و سؤالات خویش را مطرح نمود و حضرت باب به یک یک سؤالات وی پاسخ مختصر ولی کافی عنایت فرمودند. سید یحیی که خود را در آغاز فاضلی جلیل و حضرت باب را سیدی عامی می پنداشت آن چنان خوشتن را در محضر مبارک حقیر و بی مقدار مشاهده نمود که محضر مبارک را ترک نمود و وعده داد که بقیه سؤالات خویش را در مجلس دوم به حضور حضرت باب تقدیم نماید. قدرت و جودت حافظه جناب وحید زبانزد عموم و معروف بود که سی هزار حدیث به حافظه سپرده داشت. هنگام شرفیابی در مرتبه دوم با نهایت شگفتی دریافت که سؤالات خویش را فراموش کرده است لذا مطالب دیگری را مطرح نمود. ولی حضرت باب ضمن بیاناتی که فرمودند به حقیقت به یک یک پرسش های فراموش شده او پاسخ عنایت نمودند. در مجلس سوم جناب وحید در نظر داشت از محضر مبارک تقاضا نماید که شرحی بر سوره کوثر از قرآن شریف مرقوم فرمایند. اما بی آنکه تقاضای خود را به محضر حضرت باب معروض دارد آن حضرت شرحی بر سوره کوثر مرقوم فرمودند. این تفسیر مبارک که شامل حدود دو هزار بیت است ظرف چند ساعت از قلم حضرتشان نازل گشته است. پس از اتمام نزول



تفسیر مذکور جناب وحید باوج ایمان فائز و در جرگه عشاق جانباز حضرت باب داخل گشت. حضرت باب به جناب خال اعظم فرمودند که جناب سید یحیی و جناب ملاعبدالکریم قزوینی مهمان شما هستند از آن دو پذیرائی نمائید تا تفسیر سوره کوثر را استنساخ و دقیقاً با نسخه اصلی مقابله نمایند. سه روز طول کشید تا آن دو، تفسیر کوثر را استنساخ و مقابله نمودند. احادیث وارده در تفسیر مذکور را نیز مورد تحقیق قرار دادند و همه آنها را مستند و متین یافتند. جناب وحید در نهایت اشتعال و انجذاب از محضر مبارک مرخص و مأمور ابلاغ امر جدید به پدر خویش سید جعفر کشفی شهیر گشت. سید یحیی که از اعلم فضلاء ایران زمین بود و به شیراز آمده بود تا بزعم خویش سید گمنام شیرازی را محکوم و وادار به تبری نماید و او را بعنوان مدرک غلبه خویش به دربار سلطان ایران برد آن چنان شیفته و عاشق دلخسته آن جوان گردید که همه اوقات زندگی خویش را صرف ترویج امر جدید نمود و سرانجام در طریق آن جوان شیرازی با نهایت شور و اشتیاق روحانی به مشهد فدا شتافت. جناب وحید که در آغاز ورود به شیراز مهمان حسین خان والی فارس بود دیگر نزد وی نرفت. این بود که حسین خان گزارش ایمان وحید را به حضور محمد شاه معروض داشت. وحید نیز نتیجه مأموریت خویش را به میرزا لطفعلی پیشخدمت شاهی در طهران نگاشت تا باطلاع سلطان ایران رسد. جناب وحید از شیراز یکسر به بروجرد سفر نمود و امر مبارک را به پدر خویش ابلاغ کرد و از سخنان پدر چنان فهمید که نامبرده منکر حقانیت حضرت باب نیست ولکن مایل است که سید یحیی او را بحال خود واگذارد (۳۳). حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در خصوص مذاکره جناب وحید با پدرش سید جعفر کشفی می فرمایند: «... و چون باب من غیر تفکر و تأمل تفسیر مفصل در آن محضر بر کوثر نوشت سید مذکور شیفته و آشفته او شد و بی ملاحظه عاقبت و اندیشه نتایج این محبت یکسر به بروجرد نزد پدر سید جعفر شهیر کشفی شتافت و او را دلالت کرد» (صفحه ۹). حضرت باب در سوره



بیست و هفتم از قیوم الاسماء ضمن خطابات مهیمنه‌ای به سید جعفر کشفی تصریح می‌فرمایند که در صورت اتباع از اوامر مبارک نامبرده رکنی رفیع در جهان فانی و در رفیق اعلیٰ با حضرتشان محشور خواهد بود (۳۴). حضرت باب در صحیفه شرح دعاء غیبت سید جعفر را از جمله به «سید المعاصر» و «عضد المحققین» توصیف فرموده‌اند.

یکی دیگر از علماء برجسته شیعی که در آن اوقات (و در زنجان) به حضرت باب مؤمن گشت جناب ملا محمدعلی حجة الاسلام زنجان‌ی بود که حضرت باب بعداً او را بلقب حجّت مفتخر فرمودند. جناب حجّت در حدود سال ۱۲۲۷ هجری قمری (۱۳ - ۱۸۱۲ میلادی) در زنجان تولّد یافت (۳۵). پدر حجّت ملا عبدالرحیم زنجان‌ی از علماء معروف شهر و مورد توجه و پیروی اهالی زنجان و توابع بود و مردم از وی خوارق عادات و کرامات بسیار روایت می‌نمودند. حجّت ابتداء در زنجان به تحصیل مقدمات پرداخت و سپس راهی عتبات عالیات (از جمله نجف) شد (۳۶) و چند سالی در آن صفحات علی الخصوص در مدرس شریف العلماء آملی (متوفی بسال ۱۲۴۶ هجری قمری برابر با ۱۸۳۰ میلادی) بتکمیل تحصیلات و مطالعات خود اشتغال داشت (۳۷). جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحقّ (صفحة ۱۷۶) می‌نویسد که: «بعضی گفته‌اند که از محضر شیخ احسانی نیز استفاده کرد». باید توجه داشت که هنگام درگذشت جناب شیخ احمد احسانی در حجاز سنّ جناب حجّت در حدود پانزده بوده‌است. ضمناً نامبرده در آغاز با عقاید شیخ و سید همراهی و موافقتی نداشته و پس از ایمان به امر جدید، به مقامات عرفانی آن دو نفس شخیص نیز اعتراف کرده‌است. بهرحال در مجلد سوم نامه دانشوران تصریح شده که جناب حجّت پیش از ایمان به حضرت باب پیرو مکتب شیخیّه بوده‌است. شاید مشرب اخباری حجّت باعث اصلی این گمان باشد. در نامه دانشوران همچنین به یکی از تألیفات جناب حجّت بنام «ریحانة الصدور» اشاره شده و شرحی در باب محتوای آن

آمده است. باری سعه اطلاع و حدت ذهن و قدرت بیان جناب حجّت سبب کسب اعتبار و حیثیت فراوان بجهت آن جناب گشت و با آنکه حدود بیست سال پیش نداشت چون از تحصیل در عتبات فراغت یافت و قصد عزیمت به ایران کرد گروه کثیری از طلاب علوم دینیّه و علماء ساکن کریملا تا دو فرسخ از وی مشایعت نمودند. هنگامی که حجّت به کرمانشاه رسید اهالی از وی استقبال نمودند. حجّت پس از چند روز عازم همدان گردید و در آن شهر که مرکز مهمی از علماء و تابعان مشرب اخباری بود اقامت و نیز ازدواج نمود. جناب حجّت دو سال و نیم در همدان مرجع روحانی مردم شهر بود تا پدرش در زنجان وفات یافت. گروهی از مردم زنجان به همدان شتافتند تا باصرار و التماس آن جناب را به زنجان برند. هنگام عزیمت از همدان اهالی آن شهر تا چهار فرسخ وی را مشایعت کردند و از سوی دیگر مردم زنجان در بیرون شهر زنجان اجتماع نمودند و پس از دیدار جناب حجّت گوسفندها قربانی کرده و آن جناب را با نهایت شکوه و احترام وارد شهر نمودند و مسند و منبر و مسجد پدر را به وی تفویض داشتند (۳۸). مؤلف ناسخ التّواریخ می نویسد: «ملاً محمّد علی ... راه زنجان برگرفت و چون مسافت طریق آن بلده قریب افتاد وضع و شریف مردم زنجان او را بیک منزل و دو منزل پذیره کردند و از مواشی خود در قدم او قربان نمودند» (جلد سوم از مجلّات قاجاریّه، صفحه ۲۸۶). جناب حجّت از علماء برجسته اخباری و استاد در فنون جدل و استدلال و مخالف اقتدار و حاکمیت مطلقه مراجع روحانی شیعی از نواب اربعه در ایام گذشته تا ساده ترین ملای زمان حاضر در هر قریه بود. و هم او بود که با طلاق بیان و مواهب علمی بی کران دشمنان خویش را در منظر و محضر عموم محکوم کرده بود (۳۹). شجاعت و صراحت لهجه جناب حجّت از همان آغاز ورود به زنجان برایش دشمنان سرسختی نیز از علماء شهر فراهم نمود و لکن او بمخاصمت آنان توجهی نمی نمود. بهر حال احاطه جناب حجّت بر معارف عقلی و نقلی اسلامی و شدت تقوی و کثرت زهد و مجاهدت او را محبوب هزاران

تن از مردم زنجان و توابع آن نمود. بدستور وی مراکز فساد و فحشاء و باده‌گساری در زنجان مسدود و متروک گشت و روسپیان (و زنان مفلوک و لگردد) بی‌پناه توبه از گناه نموده به حرفه و صنعتی اشتغال یافتند (۴۰). حجت سرانجام از سوی محمد شاه خلعت گرانبها و لقب حجة الاسلام دریافت داشت و بر شهرت و محبوبیتش افزود. سید محمد شیروانی معروف به سید مجتهد که از فقهاء معروف زنجان بود با وی بنای حسادت و مخالفت گذاشت. در مجلسی میان آن دو بحثی پیرامون مقامات جسمانی و روحانی انبیاء در گرفت و جناب حجت با نهایت قدرت اثبات نمود که انبیاء از لحاظ جسمانی چون دیگر افراد انسانی‌اند و این مقام روحانی آنان است که بکلی از مقامات بشری ممتاز است. چون سید شیروانی مغلوب گشت بهانه بدست آورده با دیگر دشمنان جناب حجت توطئه نمود و کلاً به تکفیر پرداختند و افتراء فراوان بر آن جناب وارد آوردند سرانجام دولت مرکزی حجت و مخالفان را به طهران احضار نمود. در طهران مجمعی از پیشوایان روحانی فراهم و صدراعظم ایران حاج میرزا آقاسی نیز در آن حاضر گشت. جناب حجت در حضور علماء باثبات حقانیت معتقدات خویش پرداخت و مخالفان را مغلوب و محکوم نمود. محمد شاه که از حقانیت و تقوی و زهدات جناب حجت خبر داشت به وی انگشتی گرانبها و عصائی جواهر نشان اهداء نمود و حجت با نهایت عظمت و شکوه و احترام عازم زنجان گردید. جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق در باب آن اوقات و مراجعت جناب حجت به زنجان می‌نویسد: «لذا او را با رعایت غایت تجلیل و توقیر بزنجان اعاده دادند و همینکه اهالی خبر یافتند با هجوم و وله تمام به استقبال شتافتند تا خود را بموکبش رسانده قربانیهای بسیار در معبرش بعمل آرند و دوازده تن از اصحاب جان‌نثار پسران خردسال خود را دستمال سرخ ابریشمین نشانه قربانی بر گردن انداختند و تنی از ایشان مبادرت بفداء فرزندش نمود ولی آن جناب ملتفت شده نهی و نکوهش فرمود که این عادات سیئه از بقایای آثار اقوام جاهله قدیمه است و فرمان

داد جراحت گلوی آن پسر را بخیه کرده معالجه نمودند و آن پسر بنام پورشهباز معروف بود و سالها درزنجان می‌زیست تا از این جهان درگذشت و حجت با چنین جلال و حشمت وارد وطن شده صیت عظمت و قدرتش مضاعف گشت و نامش را در آن حدود جز به عظمت یاد نکردند و حکمران هم ناچار از تعظیم و تکریم بود» (صفحة ۱۸۰).

بدیهی است که مجتهد کامل و مرد خداترس فاضلی چون جناب حجت در خصوص اخبار امر جدید بی تفاوت نبود. هنگامی که مرثده ظهور شنید با تمامی دل مشتاق جستجو گردید. حضرت عبدالبهاء در خصوص چگونگی قیام جناب حجت بر تحقیق از امر بدیع در مقاله شخصی سیاح می‌فرمایند: «... و چون فتاوی علماء و فریاد و ولوله فقهاء بزنجان رسید ملامحمدعلی زنجانی مجتهد که شخص شاخصی بود و صاحب قول نافذی یکی از معتمدین خویش را بجهت فحص این قضیه به شیراز فرستاد. آن شخص از تفصیل وقوعات چنانچه باید و شاید اطلاع یافته با بعضی تألیف مراجعت نمود و چون کیفیت وقوعات را مجتهد استماع نمود و بر نوشتجات اطلاع یافت با وجود آنکه عالمی نحیر و متبحری شهیر بود از قضا دیوانه و شیدا شد و در مجلس درس کتب را برچید و گفت موسم بهار و باده رسید و این عبارت را بر زبان راند طلب العلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم و جمیع مریدان خویش را بالای منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی مشعر بر اقرار و اعتراف خویش به باب نوشت. باب در جواب او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد. با وجود آنکه علمای زنجان از دل و جان بوعظ و نصیحت ناس برخاستند چاره نتوانستند. عاقبت برفتن طهران مجبور گشتند و به حضور خاقان مغفور محمد شاه شکایت بردند و خواهش احضار ملامحمدعلی به طهران نمودند. امر پادشاهی به احضار صادر و چون به طهران رسید او را در محضر علماء حاضر ساختند. بعد از مجادلات و مباحثات بسیار چنین روایت کنند که در آن مجلس چیزی بر او وارد نیامد. لهذا خاقان مرحوم یک عصا و پنجاه تومان باو خرجی داده اذن مراجعت فرمود» (صفحات ۱۲ -

۱۰). باید توجه داشت که جناب حجّت حدّ اقلّ یک بار پیش از ایمان و دویار پس از ایمان بامر محمّد شاه به طهران احضار گشته و هربار مورد مرحمت شاهی قرار گرفته است. لذا نوشته جناب فاضل مازندرانی احتمالاً با بیان حضرت عبدالبهاء مباینّت ندارد. شاید محمّد شاه دویار به جناب حجّت عصای مخصوص اهداء کرده باشد. شاید بار نخست چنانکه جناب فاضل تصریح نموده یک عصای جواهرنشان و انگشتری گرانبها و بار دوم که پس از ایمان بوده چنانکه حضرت عبدالبهاء فرموده اند عصا و پنجاه تومان به حجّت داده باشد. فاضل در باب انگشتری اهدائی به جناب حجّت می نویسد: «و این همان انگشتر بود که پس از شهادتش بحکم اعداء انگشتش را قطع کرده انگشتر را بردند». (ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۱۸۰).

اما تفصیل ایمان جناب حجّت به حضرت باب اینست که پس از استماع خبر ظهور جدید نامبرده یکی از شاگردان مورد اعتماد مخصوص خویش را بنام ملا اسکندر مأمور نمود که به شیراز سفر نماید و موضوع را دقیقاً مورد تحقیق قرار دهد. ملا اسکندر پس از تشرّف به حضور حضرت باب چنان مجذوب هیکل مبارک گردید که چهل روز در شیراز اقامت نمود و در حدّ توانائی خویش از معارف ظهور جدید بهره گرفت. سپس بامر حضرت باب عازم زنجان گردید. هنگامی که به زنجان رسید علماء برجسته آن شهر در محضر جناب حجّت اجتماعی داشتند. جناب حجّت از ملا اسکندر سؤال نمود که آیا به حضرت باب مؤمن شده و یا آن حضرت را تکذیب کرده است. ملا اسکندر آثار مبارکه حضرت باب را که همراه داشت تسلیم حجّت نمود و گفت هرچه شما بفرمائید نظر من نیز همانست. حجّت با خشم به او فرمود که در این موضوع تقلید جائز نیست و هر نفسی شخصاً باید جستجو نماید و به حقیقت امر پی برد. حجّت پس از زیارت یک صفحه از کتاب قیوم الاسماء سجده نموده فرمود شهادت می دهم که منبع نزول این کتاب مبارک همان منبع نزول قرآن شریف است. هرکس بحقّانیت قرآن شهادت می دهد بر حقیقت این آیات نیز باید شهادت

دهد. سپس خطاب به علماء حاضر فرمود تعلق و اعتقاد من به صاحب این آیات چنانست که اگر روز را شب و تابش خورشید را سایه اعلام نماید با تمامی دل باور دارم. هرکس حضرت باب را انکار نماید حضرت الوهیت را انکار کرده است (۴۱). جناب حاج میرزا جانی کاشانی شهید در خصوص ایمان جناب حجّت و از قول نامبرده هنگامی که در خانه محمود خان کلانتر طهران بوده است اظهار می دارد که: «... من ملائی بودم چنان مغرور و زبر دست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سید باقر رشتی که ظاهراً او را حجة الاسلام و اعلم علمایش می دانستند. و چونکه سبک من در اخذ مسائل بطریق اخباریین بود لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقهاء داشتم مردم فریادی شدند. محمد شاه مرا به طهران خواست. آمدم. کتابهای مرا دید و مطلب را فهمید. گفتم سید را نیز بطلب تا آنکه گفتگو نمایم. بنا هم شد بعد چون ملاحظه فساد آن را نمود موقوف داشت. خلاصه آنکه با همه غرور همینکه خبر ظهور آن جناب به من رسید و بقدر یک صفحه کوچک از آیات آن نقطه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشان را نمودم و حلقه بندگی او را بگوش محبت کشیدم. زیرا که معجزه اشرف پیغمبر از ایشان دیدم. هرگاه انکار می کردم انکار حقیقت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلاده اطاعت آن جناب را بگردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آن سید امکان برآمدم. من جمله آثار سبعة ایشان را مروج شدم و نهی از کشیدن قلیان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند. بعدی امر حق قوت گرفت که منکرین در بازارها جرئت کشیدن قلیان نمی کردند» (۴۲). ما در بخش های دیگر این کتاب بقیة حوادث مربوط به حیات جناب حجّت را بررسی خواهیم کرد.

همانطور که از پیش مذکور آمد یکی دیگر از علماء برجسته شیعی و شیخی که در آن ایام وسیله جناب باب الباب فائز بایمان گشت جناب میرزا سید احمد ازغندی بود. وی نخستین مؤمن خراسان

است. تحصیلات مقدماتی جناب ازغندی در ازغند و مشهد خراسان انجام یافت و سپس برای تکمیل مطالعات و تحقیقات نزد جناب شیخ احمد احسانی شتافت و علاوه بر آن جناب مدتی نیز در عراق افتخار تلمذ جناب سید کاظم رشتی داشت. جناب ازغندی برجسته‌ترین عالم شیعی و شیخی خراسان بود (۴۳). فضل و احاطه علمی نامبرده در حدی بود که احدی جرأت اظهار وجود در محضرش نداشت و در هر مجلسی حاضر بود یگانه سخنران آن محفل بود. پس از پذیرش امر جدید مدتی در مشهد بود و سپس عازم یزد گردید. چندماه در آنجا منزوی شد و با استناد به دوازده هزار حدیث اسلامی که در باب شخصیت و موقعیت و زمان ظهور حضرت موعود جمع آوری کرده بود کتاب استدلالی عظیمی بر اثبات حقانیت حضرت باب تألیف و سپس عاشقانه قیام بر نشر امر آن حضرت نمود (۴۴). روزی در همان شهر یزد یکی از تازه مجتهدان بنام میرزا محمدتقی نسخه منحصراً بفرستاد که از جناب ازغندی برای مطالعه بعاریت گرفت و لکن با کمال قساوت و خبث نیت آن اثر نفیس را معدوم نمود. سید حسین ازغندی دانی جناب میرزا احمد ازغندی قصد مجازات میرزا محمدتقی مذکور کرد ولی جناب ازغندی او را بازداشت و مخاطرات این عمل را بوی یادآوری نمود. جناب ازغندی پس از شهادت حضرت باب مدتی در مشهد مسجون گشت (۴۵) و پس از رهائی نیز همواره مورد ستم مخالفان بود. سالها پس از شهادت حضرت باب در حیات بود و به جمال ابهی نیز ایمان داشت و با نهایت ایقان به ملکوت جاودان شتافت. گروهی دیگر نیز از علماء برجسته شیعی و شیخی در آن اوقات به امر حضرت باب مؤمن گشته‌اند که بیان احوال و چگونگی ایمان آنان در اینجا بخش مربوط به اقامت حضرت باب در شیراز (پس از سفر حج) را بسیار مفصل خواهد نمود. لذا بتشریح دنباله حوادث مربوط به ایام شیراز می‌پردازیم و لکن پیش از ورود بدان اشارتی به اقدامات و خدمات جناب قدّوس، جناب مقدّس و جناب ملاعلی اکبر اردستانی پس از اخراج از شیراز می‌نمائیم.



جناب ملاً علی اکبر اردستانی همانطور که قبلاً مذکور آمد مدتی در یکی از خرابه‌های اطراف شیراز پنهان بود و سپس راهی اردستان شد. وی همواره در خدمت امر کوشا بود ولیکن در مخاطرات وارد نشد و سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت و به جمال ابهی نیز مؤمن گشت.

اما جناب قدّوس از شیراز عزیمت کرمان کرد تا امر مبارک را به حاج محمّد کریم خان کرمانی ابلاغ نماید. قدّوس چون به کرمان رسید یکسر به خانه جناب حاج سیّد جواد شیرازی معروف به کرمانی رفت. حاج سیّد جواد پسرعموی جناب سیّد محمّد رضا والد حضرت باب و امام جمعه کرمان بود. نامبرده مردی متقی، دانشمند و عارف صافی‌ضمیر بود و در میان مردم کرمان مقام و موقعیت عالی مخصوصی داشت. جناب قدّوس وقایع اخیر حیات خویش را از زمان عزیمت از کریلا، اقامت در ایران، سفر به شیراز، ایمان به حضرت باب و نیز سفر حجّ و حوادث بعدی بتفصیل برای حاج سیّد جواد بیان نمود. بیانات قدّوس در اعماق قلب حاج سیّد جواد اثر گذاشت و به افتخار ایمان فائز گشت. ولیکن بهتر دید که ایمان خویش را مخفی نماید تا قادر بدفاع از امرالله و جناب قدّوس باشد. احترام شدید حاج سیّد جواد به قدّوس سبب حسادت شاگردان حاج محمّد کریم خان گشت و نزد خان مذکور شتافتند و اظهار داشتند که ملاً محمّد علی مهمان حاج سیّد جواد یکی از اصحاب خاصّ سیّد باب است. حاج محمّد کریم خان به حاکم کرمان شکایت نمود ولی کاری از پیش نبرد. جناب قدّوس هنگام اقامت در کرمان (و با حمایت کامل باطنی حاج سیّد جواد) امر جدید را به برخی از مستعدان ابلاغ نمود. نبیل زرندی به نقل از میرزا اسدالله غوغا (۴۶) ذکر می‌نماید که حاج سیّد جواد امام جمعه کرمان خود اظهار نموده که اگر حمایت نامبرده (امام جمعه) نبود حاج محمّد کریم خان و سایر دشمنان در کرمان صدمات جبران‌ناپذیری بر هیکل امرالله وارد می‌نمودند. جناب قدّوس از کرمان عازم یزد گردید و سپس به اردکان، نائین و اردستان سفر



نمود. در اردستان مدتی میهمان جناب میرزا حیدرعلی اردستانی و مادر فداکارش زینب بیگم بود. و هم بکمک آنان بود که به هدایت نفوس مهمه‌ای در اردستان توفیق یافت. جناب قدّوس پس از آن به اصفهان، کاشان و قم مسافرت کرد و در هرکجا وارد گشت امرالله را به نفوس مستعدّه ابلاغ نمود. در طهران به حضور جمال ابهی شرفیاب گشت و مواعید حضرت باب در خصوص تشرّف «بحضور حضرت مقصود» تحقیق یافت. و ما در بخش‌های دیگر این کتاب به بقیّه حوادث مربوط به حیات جناب قدّوس اشاره خواهیم کرد.

جناب ملاّصادق مقدّس از شیراز عزیمت شهر یزد نمود. در آنجا با جناب میرزا احمد ازغندی ملاقات کرد و بر بالای منبر امرالله را به عموم ابلاغ فرمود و لذا مورد هجوم مردم متعصب و نادان قرار گرفت و اگر دخالت سید حسین ازغندی (دائی جناب میرزا احمد ازغندی) نبود بدست دشمنان نابود گردیده بود. جناب ملاّیوسف اردبیلی نیز که در یزد دچار همین بلایا گشته و وسیله سیدحسین ازغندی نجات یافته بود با جناب مقدّس همراه شد و سرانجام هردو عازم کرمان گردیدند (۴۷). جناب مقدّس سه ماه در کرمان اقامت نمود و چندبار با حاج محمد کریم خان کرمانی ملاقات فرمود. توقیع مبارک حضرت باب را خطاب به کریم خان به نامبرده تسلیم کرد و لکن کریم خان از پذیرش امر جدید امتناع نمود (۴۸). حضرت باب در توقیع مبارک از جمله کریم خان را به پذیرش امر جدید دعوت و به قیام بر انتشار آن و عزیمت به شیراز ترغیب و امر می‌فرمایند (۴۹). حاج کریم خان توقیع مبارک حضرت باب را در کتاب ردیّه خویش «الشّهَاب الثّاقِب فی رِجْم النّوَاصِب» (صفحات ۲۷ - ۲۵) نقل کرده و بوصول توقیع مذکور در آثار دیگر خویش و از جمله ارشادالعوام اشاره کرده است. حضرت باب در توقیع مبارکی خطاب به جناب مقدّس می‌فرمایند که توقیع حاج محمد کریم خان و نیز توقیع حاج سید جواد کرمانی را به آن دو برساند تا به نصرت امر قیام نمایند (۵۰). جناب مقدّس همچنین حامل توقیع دیگری از حضرت

باب خطاب به حاج آقا احمد مجتهد کرمانی بوده است (۵۱). حاج آقا احمد پس از زیارت توقیع مبارک مراتب ادب و احترام بجای آورد و حزم و احتیاط پیش گرفت و گفت استادان من در عراق عرب از من عالم ترند. هرچه آنان در این خصوص فتوی دهند مورد قبول من است و لذا سکوت نمود. ولکن کریم خان همانگونه که از پیش مذکور آمد از پذیرش امر جدید امتناع نمود و به مخالفت قیام کرد. جناب مقدّس در چند مجلس با حاج محمد کریم خان روبرو گشت و باتیان دلیل و برهان پرداخت. در این مجالس فضلی خان حاکم کرمان و جمعی از علماء و اعیان شهر حضور داشتند. حاج محمد کریم خان ابتداء با نهایت احترام و توقیر با جناب مقدّس مذاکره کرد. چندبار از مقامات تقوی و علم نامبرده تجلیل نمود و مرتبه‌ای اظهار داشت که من می‌دانم شما در میان شاگردان جناب سید چه مقام و منزلتی داشتید و چگونه مورد عنایت و اعتماد و مرحمت سید بودید. شایسته بود که هنگام ورود شما به کرمان من منبر و محراب را به شما تسلیم می‌نمودم و مردم را با استفاده از محضر شما می‌خواندم اکنون نیز با کمال میل بدین امر رضا دارم بشرط آنکه نامی از سید باب به میان نیاورید. جناب مقدّس در پاسخ کریم خان اظهار نمود که اکتساب علوم و انجام فرائض شرع اگر نتیجه‌اش عرفان معلوم و حضرت موعود نباشد چه فائده دارد. هرچه جناب مقدّس در اثبات حقیقت ظهور جدید تلاش نمود کریم خان بر اعراض افزود. تا آنکه در آخرین مجلس مذاکره یکی از شاگردان کریم خان قصد قتل جناب مقدّس نمود لذا حاکم کرمان بیدرنگ برخاسته جناب مقدّس را از مجلس بدر برد و از مردم خواست که در صورت تمایل بیدار جناب مقدّس به دارالحکومه آیند. مردم دسته دسته بیدار مقدّس می‌شتافتند و از محضرش فیض می‌بردند. ولکن حاج محمد کریم خان و یارانش بر مردم شهر سخت گرفتند و تهدید نمودند، چون بیم خطر قتل جناب مقدّس می‌رفت با آنکه حاکم کرمان با عزیمت وی مخالف بود جناب مقدّس عازم خراسان شد (۵۲). شدت اعراض حاج کریم خان بحدّی بود که در

مردم کرمان رعب و هراس فراوان پدید آورد و با آنکه حاج سید جواد امام جمعه در باطن مؤمن بود ولیکن نفوذ خان مذکور مانع انتشار امر در آن صفحات گردید و تنها تنی چند در کرمان افتخار ایمان یافتند که از جمله می‌توان به ملامحمد جعفر کرمانی و ملاکاظم کرمانی اشاره کرد که هردو از اتباع خان مذکور بودند. ملامحمد جعفر که وسیله جناب مقدس مؤمن شده بود بلحاظ خوف از خطر کمتر با اصحاب حضرت باب معاشرت و در ظاهر مقام ملائی خویش را در جامعه اسلامی محفوظ داشت. اما جناب آخوند ملاکاظم که از علماء بزرگ شیخی کرمان بود بعلت مشاهده رؤیای صادقه و زیارت توقیع مبارک حضرت باب ایمان یافت و بر بالای منبر در حضور حاج محمد کریم خان باثبات امر جدید پرداخت. لذا با اشاره خان مذکور برادرش حاج غلامعلی خان آن چنان جناب ملاکاظم را با چوب مضروب کرد که مرغ روحش پس از چند روز به ملکوت جاودان پرواز نمود (۵۳).

حاج محمد کریم خان کرمانی بعلت مخالفت شدید با امر جدید و ارباب اصحاب نزد بابیان به رجعت سفیانی مشهور و از نخستین حروفات نفی محسوب گشت. کریم خان در سال ۱۲۲۵ هجری قمری (۱۸۱۰ میلادی) در کرمان تولد یافت. پدرش ابراهیم خان ظهیرالدوله منسوب نزدیک فتحعلی شاه مدتی حاکم کرمان و بلوچستان بود (۵۴). ظهیرالدوله از محبان جناب شیخ احمد احسانی بود. بدین جهت فرزند ارشدش حاج کریم خان چند سال پس از فوت پدر عازم کربلا و تحصیل در محضر جناب سید کاظم رشتی شد و بعد از کسب اجازت از استاد خویش به کرمان برگشت و بانتشار عقاید شیخ و سید پرداخت. کریم خان باتکاء ثروت سرشار و قدرت دهها تن از برادران و خواهران و چند صد تن از دیگر خویشان بر مردم کرمان تسلط خاص داشت و هر نهضت مخالفی را براحتی سرکوب می‌نمود. پس از درگذشت جناب سید کاظم رشتی اکثریت جماعت شیخیه بدو پیوستند. حاج کریم خان در خفاء خود را رکن رابع و باب امام زمان می‌دانست (۵۵) ولیکن بظاهر تقیه می‌نمود. حتی بشرب دخان که بدان اعتیاد

داشت تظاهر می نمود تا عامّه شیعی گمان افتراق میان هواخواهان کریم خان و جماعت شیعیان ننمایند. جناب سید کاظم رشتی در صورت اجازه اجتهاد نامبرده به وی نصیحت می نماید که در پنهان و آشکار مراقب گفتار و کردار خویش باشد و از جمع زخارف دنیا و توجه به اهل هوی پرهیزد (۵۶). ولکن نامبرده در عمل برخلاف نصایح سید جز اهانت به اهل حقیقت و توجه به مال و ثروت و تعقیب و آزار اصحاب مظهر حضرت احدیت کار دیگر نکرد. حاج کریم خان قریب دوست و هشتاد جلد کتاب نوشته و در زمینه همه مباحث معارف شیعی و شیخی زمان اظهار نظر کرده است (۵۷). وی با آنکه می دانست جناب سید به قرب ظهور موعود اشاره نموده است (۵۸) با حضرت باب آغاز مخالفت کرد و در کتب ردیه خویش کمال عناد را ظاهر ساخت. هر سال یک کتاب در ردّ امر بدیع نگاشت و این نکته ایست که جمال ابهی بدان اشارت فرموده اند (۵۹). برخی از کتب ردیه و نیز تألیفاتی که در آنها به امر بدیع اشارت کرده است عبارتند از ازهاق الباطل، الشهاب الثاقب ...، تیر شهاب ...، ایقاظ الغافلین و ارشاد العوام که همگی بطبع رسیده اند (۶۰). حاج کریم خان اعور (یک چشم) و کوسه بود و همانطور که قبلاً نیز مذکور آمد بوفور استعمال دخان می نمود. این بود که بایینه یقین داشتند که ظهور پس از سید شخص حاج کریم خان نیست. زیرا سید بتصریح فرموده بود که حضرت موعود از نقائص جسمانی بری است. اما کریم خان پس از صعود جناب سید داعیه رهبری و وصایت داشت و بنوعی که ابن کربلانی از بابیان صدر امر نوشته است برای وصول به مقصود به هر وسیله ای متشبّث بود. سید علی کرمانی محرّر جناب سید باغواء او از قول جناب سید رشتی رساله ای پرداخت تا باثبات وصایت کریم خان توفیق یابد (۶۱). مخالفت حاج محمد کریم خان تا پایان حیات با امر جدید در کمال شدت ادامه داشت و این اعراض در خاندان وی نیز تخفیف نیافت (۶۲). خان مذکور در روز بیست و دوم شعبان سال ۱۲۸۸ هجری قمری (۱۸۷۱ میلادی) هنگام عزیمت به عراق در راه

کرمان و بندرعبّاس درگذشت و همانجا مدفون گشت و دو سال بعد جسدش به کربلا انتقال یافت. حضرت باب در آثار مبارکه خویش بکرات از حاج محمد کریم خان نام برده و او را بواسطه وجود نقائص شخصیتی تقبیح فرموده‌اند. از جمله در توقیع مبارکی می‌فرمایند که شخص مذکور که مدعی وصایت جناب سید است در ضلال آشکار است. هم کوسه است و هم از ذریت قاجار است. حال آنکه شخص موصوف در بیانات جناب سید عاری از نقائص جسمانی و نیز از ذرّۀ رسول اکرم است (۶۳).

باری سخن اصلی در این فصل بیان حوادث مربوط به ایّام اقامت حضرت باب در شیراز پس از مراجعت از سفر حجاز بود ولکن بیان دیگر وقایع مربوط به آن دوران نیز لازم می‌نمود. اینک بر می‌گردیم بدنبالۀ حوادث شیراز. حضرت باب نوروز سال ۱۲۶۲ هجری قمری (۱۸۴۶ میلادی) را نیز با آرامش نسبی در شیراز و در بیت مبارک و در کنار حرم و والده و جناب خال اعظم سپری فرمودند ولکن بخوبی واقف بودند که حوادث ناخوشایندی در پیش است و این آرامش مقدّمۀ بلایای عظیمه‌ای در سالهای آینده است. لذا بی‌آنکه والدۀ مبارک مضطرب شوند امور مالی خانه را ترتیب و تنظیم نمودند. بیت مبارک و اثاث آن و دیگر اموال مبارک را در سندی که بخطّ حضرتشان مرقوم فرموده و امضاء نموده بودند به حرم و والده بخشیدند و تصریح فرمودند که پس از صعود والدۀ مبارک سهم ایشان نیز تعلق به حضرت حرم خواهد داشت. به حضرت حرم در باب بلایای آتیه که قرار بود بر وجود مبارک حضرتشان نازل شود مطالبی اظهار فرمودند. فرمودند که والدۀ مبارک نباید از این موضوع آگاه شوند. دعاء مخصوصی نیز برای حرم مبارک نازل فرمودند تا در ایّام فراق و ابتلاء زیارت نمایند. پس از آن حضرت باب محلّ سکونت خویش را به بیت جناب خال اعظم انتقال دادند (۶۴). در آن اوقات بعّلت اشتها امر در فارس و در جمیع ولایات ایران و نیز مراودۀ گروهی از اصحاب با حضرت باب حسادت دشمنان حضرتشان باوج رسید و نزد حکومت

بسعایت پرداختند. حسین خان حاکم فارس نیز که خود با آن حضرت نهایت خصومت داشت بکمک مأموران مخفی خویش از مراودات و اقدامات اصحاب اطلاعات کافی بدست آورد و مراتب را به مرکز گزارش نمود. حاج میرزا آقاسی که از آغاز ظهور جدید همواره خیال امحاء حضرت باب را بسر داشت محرمانه به حسین خان دستور داد که وسائل اعدام حضرتشان را فراهم سازد (۶۵). نیکلا فرانسوی در تاریخ خود می‌نویسد که حاج میرزا آقاسی به حسین خان دستور داده بود که حضرت باب را مخفیانه اعدام نماید. لذا حسین خان با سرداروغه شیراز مشورت نمود و هردو تصمیم گرفتند که گروهی از اراذل و اوباش شهر را مأمور قتل حضرت باب نمایند. زیرا معتقد بودند که اگر حضرت باب را در منظر عموم اعدام نمایند اولاً مخالف دستور صدر اعظم است ثانیاً بعلت سیادت حضرتشان ممکن است در شهر ضوضاء شود و لذا مسؤول حکومت مرکزی گردند. این بود که مأموران حسین خان قصد بازداشت حضرت باب و افناء مخفیانه ایشان نمودند (۶۶). اما در آثار مبارکه و تواریخ امریه اگرچه قصد حسین خان افناء حضرت باب تلقی شده ولیکن تصریح گردیده که حسین خان به عبدالحمیدخان سرداروغه شیراز دستور داد که با مأموران خود و نه مردم غیر مسؤول و اوباش و اراذل شبانه به خانه جناب خال اعظم هجوم کنند و حضرت باب و اصحاب مجتمع را دستگیر نموده به دارالحکومه آورند. این بود که عبدالحمیدخان و مأمورانش در شب بیست و سوم سپتامبر ۱۸۴۶ (۶۷) از دیوار خانه جناب خال اعظم بالا رفته و به خانه داخل گشتند و با آنکه در گزارش‌های رسیده به مرکز حکومت ذکر شده بود که جمعیت انبوهی در خانه خال اعظم اجتماع کرده اند در آن خانه جز حضرت باب و جناب خال اعظم و جناب سید کاظم زنجانی شخص دیگری را نیافتند. جناب ابوالفضائل در رساله تاریخ مختصر امر می‌نویسد: «... و والی فارس را بر قتل باب تحریض نمودند. لذا والی عبدالحمیدخان رئیس ضبطیه شیراز را امر نمود تا با جمعی نیم‌شب بخانه باب ریزند و بیت او را احاطه

نمایند. چون رئیس ضبطیه در خانه باب اثری از آثار فتنه نیافت و جز باب و سید کاظم نامی زنجانی از اتباعش کسی را ندید باب را بخانه خود آورد و در آنجا محبوس کرد» (۶۸). جناب ابوالقاسم افنان (فرزند جناب حاج میرزا حبیب‌الله افنان) در پژوهش خویش تحت عنوان «بیت‌الله‌الاکرم» نوشته است: «از جمله وقایع مهمه تاریخ امر الهی که در ایام توقّف حضرت نقطه اولی در آن بیت اتفاق افتاده است هجوم و حمله جمعی از فرآشان داروغه شیراز عبدالحمید خان بتحریرک و اغوای میرمؤمن ایزدخواستی که در دوره حکومت حسین خان آزدان باشی در فارس بجمیع امور تسلط یافته و فرمانش نافذ بوده در نیمه شب ماه رمضان به بیت مبارک است و آن داستان از این قرار است که مقارن نیمه شب ۱۸ رمضان ۱۲۶۲ هجری قمری چند نفر فرآش از پشت بام منزل مجاور به بیت مبارک هجوم آوردند در حالی که حضرت اعلی در پشت بام استراحت فرموده بودند و در آن شب بغیر از حرم و والده مبارک و فضّه و مبارک (کنیز و غلامشان) دیگری در آن بیت نبود. آن عده به بهانه اینکه جمعی از پیروان وجود مبارک مشرف هستند آن عمل عنیف را مرتکب شدند. از افراد عائله مبارک تنها حضرت باب در پشت بام استراحت نموده بودند و سایرین در حیاط و محلّ خودشان بودند. مأمورین داروغه تمام خانه را کاوش نمودند و کسی را نیافتند و حضرت اعلی فرمودند حال که دیدید کسی در این خانه غیر از اهل و عیال من نیست مزاحم آسایش آنها نشوید. ولکن آن عده قانع نشدند. مقادیری از اوراق و الواح و کتبی که در طاقچه اطاق فوقانی بود برداشته و در آن نیمه شب حضرت اعلی را مأخوذ داشته به محلّ عبدالحمید بردند. در آن شب حضرت اعلی با تشدد و تغیر شدید صحبت نمودند و دستگاه حکومت را مأمورین ظلمه و دستگاه ظلم و فساد خواندند و تحقیر و توهین فرمودند. بطوری که عبدالحمیدخان داروغه ناچار شد دوساعت بصبح مانده حضرت اعلی را به خانه حاجی میرزا ابوالقاسم برادر حرم مبارک آورد و از ایشان سند و ضمانت گرفت که حضرت باب مجلسی نیارایند و کسی



را بمنزلشان دعوت نکنند و مبلغی باسم قلق و خدمتانه که مرسوم آن ایام بود وجه نقد بگیرفت و شال ترمه در کمر حضرت اعلی را نصف کرد و با خود برد. آن اهانت و جسارت در آن نیمه شب بگونه ای بود که جمیع مردم محلّ به کوچه و پشت بامها ریختند و ناظر آن مظالم و ستمکاری ها بودند و معلوم و مسلم است که بیش از همه کس والده و حرم مبارک که ناظر و شاهد آن جسارت بودند بزحمت و تعب افتادند و آه و حنینشان مرتفع بود خوشبختانه مکتوبی از مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم فوق الذکر خطاب به خال اکبر در بوشهر بتاريخ ۲۱ شهر رمضان ۱۲۶۲ در اختیار نگارنده این سطور است که جمیع وقایع و اتفاقات آن شب را مشروحاً مرقوم فرموده است» (صفحه ۱۹). ذکر چند نکته در باب نوشته جناب ابوالفضائل و پژوهش جناب ابوالقاسم افنان ضروری است. از نوشته جناب ابوالفضائل مستفاد می شود که مأموران عبدالحمیدخان حضرت باب را در بیت مبارک توقیف کرده و به خانه عبدالحمید برده اند. این نکته با محتوای تاریخ نبیل مباینیت دارد زیرا بشرحی که قبلاً آوردیم حضرت باب در بیت جناب خال اعظم توقیف گشته اند. شاید برای نظر جناب ابوالفضائل در این خصوص توان محملی یافت و گفت که نوشته وی (چنانکه نسخه خطّ خود او نشان می دهد) نخستین پیش نویس رساله تاریخ ظهور است و سهو قلم است و شاید در مرور مجدد جناب ابوالفضائل این نکته را تصحیح می نمود. ولکن نظر جناب ابوالقاسم افنان بتصریح و به تکرار بیان گشته است و آن با محتوای تاریخ نبیل که بر توقیف حضرت باب در بیت جناب خال اعظم تصریح دارد مباین است. بدیهی است که نوشته جناب افنان که سالها افتخار تولیت بیت مبارک حضرت باب را داشته حاوی نکات تاریخی مهم است ولکن موضوع توقیف حضرت باب در خانه جناب خال اعظم مندرج در تاریخ نبیل زرنندی مستند به آثار مبارکه است. حضرت عبدالبهاء، در مقاله شخصی سیاح می فرمایند: «... علماء ... حاکم فارس حسین خان را دلالت نمودند که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه و فتور را سدّ محکمی طلبی علاج



فوری و چاره قطعی قتل بابست و باب جمعیت زیادی جمع نموده و در خیال خروج. حسین خان عبدالحمید خان داروغه را امر نمود که در نصف شب بر خانه خال باب از اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست بسته حاضر سازند. عبدالحمیدخان با جنود در خانه جز باب و خال و سید کاظم زنجانی کسی را نیافت و چون از قضاء در آن شب علت ویا و اشتداد حرارت هوا حسین خان را مجبور فرار نمود باب را بشرط خروج از شهر رها کرد. در صبح آن شب باب با سید کاظم زنجانی از شیراز قصد اصفهان نمودند» (صفحات ۱۳ - ۱۲).

حضرت ولی‌امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY حادثة توقیف حضرت باب را در خانه جناب خال اعظم تصریح فرموده‌اند (صفحة ۱۳). در نوشته جناب ابوالقاسم افنان به حضور جناب سید کاظم زنجانی در بیت خال و توقیف وی اشارت نشده است. حال آنکه تاریخ نبیل زرنندی بر این نکته تصریح دارد و موضوع مورد تأیید حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح است. نکته دیگر در نوشته جناب افنان تاریخ دقیق توقیف حضرت باب است که هجدهم رمضان تصریح گشته حال آنکه حضرت ولی‌امرالله به نقل از تاریخ میرزا حسین همدانی (۶۹) نیمه شب بیست و سوم سپتامبر ۱۸۴۶ تصریح فرموده‌اند که برابر است با شب بیست و یکم رمضان سال ۱۲۶۲ هجری قمری و این تاریخ با مدارک موجود آن زمان مطابقت دارد. از جمله هنل HENNELL نماینده انگلستان در بوشهر در نامه مورخ پانزدهم اکتبر سال ۱۸۴۶ خویش آغاز شیوع ویا در شیراز را بیست و دوم سپتامبر همان سال تصریح کرده است (۷۰). جناب محمد علی فیضی نیز در کتاب خود «حضرت نقطه اولی» (صفحة ۱۸۳) حادثة مذکوره را در نیمه شب ۲۱ ماه رمضان نوشته است. نظر جناب فیضی مطابق است با بیان حضرت باب که در خصوص آن واقعه و دخول مأموران حسین خان به بیت خال می‌فرمایند: «حتی دخلوا حربه لیلة القدر علی بیته بغیر اذنی» (ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۲۶۵).

حضور والده و حرم مبارک و نیز فضه کنیز حرم و مبارک غلام آن

حضرت در آن شب در بیت خال موضوعی است که در مقاله شخصی سیّاح، کتاب GOD PASSES BY و تاریخ نبیل زرنندی عنوان نگشته است. اما بنظر این بنده نگارنده سطور حدّ اقلّ حضرت حرم در آن شب در بیت خال اعظم تشریف داشته اند. حرم مبارک داستان آن شب را برای منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء چنین تعریف کرده اند: «... شبی در خواب بودم نیمه شب دیدم داروغه عبدالحمیدخان ملعون با جمعی از بالای بام وارد خانه شدند و حضرت را یکتا آرخالق گرفته بدون سؤال و جواب بردند. دیگر من خدمت حضرت نرسیدم. صدمات و بلایا و سختیهای فوق العاده که بعد وارد شد شرح و بیان ندارد» (۷۱).

باری عبدالحمیدخان داروغه و مأموران حضرت باب و جناب سیدکاظم زنجانی را بازداشت نموده کتب و آثاری که در بیت خال اعظم یافتند برداشته و عازم دارالحکومه شدند. چون بنزدیک بازار رسیدند دیدند مردم با هراس از این سوی به آن سوی می دوند. هر جا نظر می کردی تابوتی بردوش مردم روان و در پی آن مردان و زنان گریه کنان و شیون زنان دوان بودند. عبدالحمیدخان که سخت وحشت کرده بود از مردم علّت پرسید گفتند ویا در شهر شایع شده و از نیمه شب تاکنون بیش از صد نفر از مردم شیراز را کشته است. عبدالحمیدخان پس از ورود به دارالحکومه دریافت که ویا سه نفر از مستخدمان حسین خان را کشته است و اعضاء خانواده وی نیز در وضع وحشتناکی بوده اند لذا حسین خان همراه بستگانش از آنجا گریخته و به باغ تخت در حومه شیراز پناه برده است. عبدالحمیدخان ناچار حضرت باب و سید کاظم زنجانی را به خانه خود برد تا تصمیم مقتضی اتخاذ نماید. ولکن در ورود به خانه دریافت که پسرش به ویا دچار گشته و بر بستر مرگ افتاده است. عبدالحمیدخان خود را بیپاهای مبارک حضرت باب افکند و از حضور مبارک رجای بخشش گناهان و شفای فرزندش نمود و معروض داشت که از شغل خویش استعفاء خواهد کرد و هرگز چنین مشاغلی را در زندگی قبول نخواهد نمود. بر اثر نفثات روح قدسی و دعای حضرتشان فرزند عبدالحمیدخان بهبود یافت (۷۲) و

نامبرده بلافاصله برای رهائی حضرت باب اقدام نمود. به حسین خان حاکم فارس پیغام فرستاد و تقاضا کرد که با رهائی حضرت باب موافقت نماید. حسین خان که از وحشت ابتلاء به ویا دچار نهایت اضطراب بود با تقاضای عبدالحمیدخان موافقت نمود بشرط آنکه حضرت باب شیراز را ترک نمایند (۷۳). ضمناً از جناب ابوالقاسم افغان برادر حرم مبارک التزام گرفته شد که هر هنگام حکومت اراده نمود نامبرده حضرت باب را ظرف دو هفته در دارالحکومه حاضر کند. صبح آن شب که برابر با روز بیست و سوم سپتامبر ۱۸۴۶ میلادی (بیست و یکم رمضان ۱۲۶۲ هجری قمری) بود حضرت باب جناب خال اعظم را به خانه عبدالحمیدخان احضار فرمودند و پس از مذاکرات مختصری مجدداً مراقبت از والده و حرم مبارک را بوی سپردند و با نامبرده تودیع فرمودند. از منابع موثق موجود مستفاد می‌شود که حضرت باب از خانه عبدالحمیدخان یکسر عازم اصفهان گشته‌اند و دیگر در جهان فانی با والده و حرم مبارک ملاقات جسمانی نداشته‌اند. این استنباط مؤید است به بیان حرم مبارک که به منیره خانم فرموده‌اند: «شبی در خواب بودم نیمه شب دیدم داروغه عبدالحمیدخان ملعون با جمعی از بالای بام خانه وارد شدند و حضرت را یکتا آرخالق گرفته بدون سؤال و جواب بردند. دیگر من خدمت حضرت نرسیدم». حضرت باب پس از تودیع با جناب خال اعظم و سفارش لازم در باب مراقبت از والده و حرم مبارک همراه جناب سید کاظم زنجانی عازم اصفهان گشتند (۷۴). جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق (پیوست صفحه ۱۰۴) نوشته‌است که جناب آقا محمد حسین اردستانی شهید نیز در این سفر همراه حضرت باب بوده‌است. جناب محمد علی فیضی در کتاب «حضرت نقطه اولی» (صفحه ۱۸۶) نوشته‌است که آن حضرت «باتفاق آقاسید کاظم زنجانی و محمد حسین اردستانی و یک نفر مستخدم از شیراز خارج و راه اصفهان را متوکلاً علی الله در پیش گرفتند». اما از مقاله شخصی سیاح (صفحه ۱۳) و کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۱۳) و

تاریخ نبیل زرنندی (مطالع الانوار، صفحه ۱۹۰) مستفاد می شود که در این سفر تنها جناب سید کاظم زنجانی همراه حضرت باب بوده است. مدتی پس از عزیمت حضرت باب به اصفهان شدت شیوع وبا در شیراز کاهش یافت و حسین خان به مقر حکومت بازگشت و مظالم خویش از سر گرفت. تازه بخود آمده و دریافتی بود که حضرت باب دیگر در چنگ او اسیر نیستند و در اصفهان مقیم اند. این بود که مزاحم منسوبان آن حضرت گشت. ابتداء جناب خال اعظم را مجازات کرد (۷۵) سپس دستور داد که مأموران به خانه برادر حرم مبارک جناب حاج میرزا ابوالقاسم افنان هجوم برند و ایشان را به دارالحکومه کشند. جناب میرزا ابوالقاسم بعلت ابتلاء به وبا در بستر بیماری بود. عبدالحمیدخان داروغه با وجود عهده که قبلاً در حضور حضرت باب کرده بود از حسین خان اطاعت نموده همراه مأموران و گروهی از اشرار شیراز به خانه جناب میرزا ابوالقاسم هجوم برد. چون فیروز غلام سیاه خانه زاد جناب افنان در خانه را باز نمود مأموران و اشرار همه نقاط خانه را واری نمودند و متصلأ سراغ حضرت باب را می گرفتند. هرچه جناب افنان و اهل خانه تأکید می نمودند که از آن حضرت خبری ندارند مأموران بیشتر مزاحمت فراهم می نمودند. سرانجام جناب حاج میرزا ابوالقاسم را بدوش گرفته نزد حسین خان بردند حسین خان در نهایت وقاحت و غضب با جناب افنان سخن گفت و حضرت باب را از ایشان خواست. جناب افنان اظهار نمود من مبتلای وبا بوده ام و هنوز نیز دچار آنم و از اوضاع خبری ندارم. سرانجام حسین خان از ایشان پانزده روز مهلت می خواهد که حضرت باب را تسلیم نماید و یا پانزده هزارتومان به حاکم بدهد. پس از پانزده روز حسین خان مجدداً جناب حاج ابوالقاسم را احضار و مطالبه حضرت باب و یا پانزده هزارتومان می نماید. هرچه جناب افنان سوگند می خورد که از حضرت باب خبری ندارد قبول نمی کند و بر شدت وقاحت و مزاحمت می افزاید. در این بین چاپار مخصوص جناب منوچهرخان معتمدالدوله از اصفهان می رسد و پیغام معتمد را به حسین خان می دهد که دیگر

مزاحم منسوبان حضرت باب نشود. لذا حسین خان از خوف ظاهراً ساکت می‌شود. با وجود آن مبلغ هزارو پانصدتومان از جناب حاج ابوالقاسم می‌گیرد تا ایشان را آزاد می‌نماید. اما حسین خان دست از مظالم خویش بر نمی‌دارد و به آزار اصحاب حضرت باب ادامه می‌دهد. دستور می‌دهد در هر خانه آثار حضرت باب را بیابند آن خانه را خراب نمایند. این بود که منسوبان و اصحاب حضرت باب برخی از آثار آن حضرت را محو نمودند و یا در آب شستند تا از این مخمسه رهائی یابند (۷۶). حسین خان بعّلت مظالم و اعمال ناجوانمردانه‌اش سرانجام بخاک سیاه نشست و با نهایت فلاکت از این جهان درگذشت.

لقب حسین خان نظام‌الدوله و وی از اولاد آقاخان مقدّم از امرای معروف عصر صفوی و از یکی از ایلات ترک بنام اتوزایکی بود. در ایام جنگ ایران و روس در بارگاه شاهزاده عباس میرزا تقریبی یافت و تدریجاً صاحب رتبه آجودان باشی گشت. هنگام عزیمت محمّد شاه برای تسخیر هرات با گروهی از افواج آذربایجان به اردوی شاهی پیوست و به مقام سرتیپی نائل گشت. مدتی بعد در رأس هیأت نمایندگان ایران برای مذاکره در باب افغانستان و موضوع هرات به اروپا رفت و در مراجعت تنی چند از معلّمین نظامی فرانسه را با خود به ایران آورد تا بتربیت افراد سپاه قاجار پردازند. بتدریج رتبه حسین خان بالا گرفت تا در سال ۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۲ میلادی) بحکومت یزد منصوب گشت و در ۱۲۵۹ هجری قمری (۱۸۴۳ میلادی) صاحب اختیار فارس شد. بعّلت روابط بسیار نزدیک و دوستانه با حاج میرزا آقاسی اقتدار فراوان داشت و احدی از مظالم او در امان نبود. شرح ستمگری‌های او نسبت به حضرت باب و اصحاب آن بزرگوار ضمن بیان حوادث شیراز از پیش آمد و نیازی بتکرار نیست. حضرت باب در مناجاتی تصریح می‌فرماید که پس از رجوع از سفر حج بعّلت مظالم حسین خان روی امنیّت ندیده اند. در مناجات مذکور حسین خان را بعنوان «مختارالفارس» و «الظالم الشّارب للخمّر»

مؤسس اساس ظلم نسبت به حضرتشان بیان می نمایند و تصریح می فرمایند که بعّلت مظالم حسین خان و افراد و اعوان او باضطرار از شیراز خارج گشته اند (۷۷). در توقیع محمدشاه که در ماکو از قلم مبارک نازل شده در خصوص مظالم حسین خان می فرمایند: «در شیراز بودم از خبیث شقی حاکمش ظلمها دیدم که اگر بعضی از آنرا مطلع شوی هرآینه بعدل انتقام کشی زیرا که بساط سلطنت را بظلم صرف الی یوم القیامة مورد سخط الله نمود. و از کثرت طغیان شرب خمرش که هیچ حکمی را از شعور نمی کرد خائفاً مضطراً بیرون آمده ...». و در توقیع قهریه پس از توییح حاج میرزا آقاسی بعّلت تعیین حسین خان بحکومت فارس و بیان نسب و حسب پست حاکم مذکور و ترک صلوة و شرب خمر و قتل نفس و سایر معاصی کبیره و صغیره او انذار می فرمایند که بزودی انتقام الهی او را فرا خواهد گرفت • (۷۸). سرانجام خیلی زود سخط الهی بر حاکم ظالم مذکور نازل گشت. پس از مرگ محمد شاه و عزل حاج میرزا آقاسی مردم فارس علیه حسین خان شوریدند و نامبرده از حکومت معزول و آواره گشت. مدتی تحت حمایت سفیران دول خارجه بود ولی آن نیز دردی دوا ننمود. صاحب اختیار فارس و افراد خانه اش در بدر و مفلوک گشتند (۷۹). سرانجام کار حسین خان بتکدی بر در خانه ها کشید. در گمنامی و فلاکت درگذشت و احدی از دوستان وی بر جنازه اش حاضر نگشت. جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی در باب عاقبت حال حسین خان چنین می نویسد: «ملاعلی اصغر صندوقدار صاحب دیوان وقتی که در طهران مرا برد دم خانه صاحب دیوان دیدم حسین خان نظام الدوله والی فارس بگدائی در خانه صاحب دیوان نشسته است. اینطور ذلیل شد» (۸۰).

## زیرنویس

بخش دوازدهم - ایام شیراز پس از مراجعت از سفر حج

۱ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۰ - ۱۲۸.

۲ - بالیوزی. THE BĀB. صفحه ۷۸.

۳ - جناب سمندر در تاریخ خویش می نویسد: «پس از چندی از حضرت اعلی توفیقی بافتخار جناب مقدس نازل که قوای عالم از هیبتش متزلزل و از اوامر مبارک آنکه حضرت ایشان از مسجد ذوالفقار به مسجد شمشیرگرها تشریف ببرند و در آنجا اسم مبارک را در اذان برده نماز بگزارند و آیات احسن القصص را در منبر درس گویند...» (صفحه ۱۶۵).

۴ - برخی از فقرات توفیق مذکور چنین است: «ان اقرء آیاتنا فی کلّ یوم بین الناس من دون خردل من الخوف ... و لقد کتبنا للمؤمنین ان اذکروا ذکرالله فی الاذان ... یا ایهاالرجل صلّ فی المسجد الذی نزلّ آیات من ربّک فیہ و ادرس بآیاتنا فیہ بالعدل لتکوننّ من الفائزین و انه اول بیت نزلّ فیہ الکتاب و انّ فیہ قد آمنوا رجال ارض المقدّسة و انّ اولئک هم السّابقون و انه لمسجد قد اسّس من حکم ربّک بالعدل و کان فی یوم الاول بیت الیهود و انّ الان ارض المقدّسة فی کتاب الله لمسطور» (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۴۹).

۵ - مطالع الانوار. صفحه ۱۳۰.

۶ - رجوع فرمایند به :

الف - THE DAWN BREAKERS. صفحه ۱۴۴.

ب - تاریخ سمندر. صفحه ۱۶۵.

پ - اشراق خاوری. محاضرات. جلد دوم، صفحه ۷۸۵.

۷ - رجوع فرمایند به :

الف - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۶.

ب - GOD PASSES BY. صفحات ۱۱ - ۱۰.

۸ - از جمله رجوع فرمایند به تاریخ «حضرت نقطه اولی» تألیف

جناب محمد علی فیضی (صفحة ۱۵۴). جناب فیضی می نویسد: « ... قرار اعلان و ابلاغ امر را در مسجد نو گذاشتند لذا بنا بدستور ملاصداق ملا علی اکبر اردستانی بر مناره مسجد رفته و جمله اشهد ان علیاً قبل محمد باب بقیة الله را بر فصول اذان اضافه نموده و با صدای رسا بگوش دور و نزدیک رسانید».

۹ - افنان، ابوالقاسم. بیت الله الاکرم. صفحه ۱۶.

۱۰ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۴۸.

۱۱ - نیکلای فرانسوی در تاریخ خود (ترجمه فارسی، صفحات ۳۴ -

۲۳۳) تصریح می کند که اذان با افزایش عبارت مورد بحث در مسجد جنب بیت حضرت باب اجراء گشته است.

۱۲ - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۶.

۱۳ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۳ - ۱۳۱.

۱۴ - رجوع فرمایند به:

الف - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۶.

ب - GOD PASSES BY. صفحه ۱۱.

پ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۴۸.

۱۵ - رجوع فرمایند به:

الف - ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۴۸.

ب - سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد هفتم، صفحه ۳۹۰ (بنقل از

نوشته ایادی امرالله جناب ابن اصدق فرزند جناب مقدس).

۱۶ - بالیوزی. THE BĀB. زیرنویس صفحه ۷۸.

۱۷ - ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۴۹.

۱۸ - تاریخ جدید نیز به شخص چهارمی بنام ملاآبوطالب (و دوست

جناب مقدس) در این واقعه اشاره میکند (ترجمه انگلیسی، صفحه

۲۰۲).

۱۹ - گزارش بازداشت جناب مقدس و همراهان بهمین نحو در شماره

ژانویه - اپریل سال ۱۸۴۶ نشریه آمریکائی ECLECTIC MAGAZINE

OF FOREIGN LITERATURE. SCIENCE, AND ART نیز آمده است.



این گزارش که اصلاً از LITERARY GAZETTE OF LONDON اخذ گردیده وسیله بازرگانان انگلیسی که در آن موقع در شیراز بوده‌اند به انگلستان مخابره گردیده است (بالیوزی. THE BĀB. صفحات ۷۷ - ۷۶).

۲۰ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۱۵۸.

۲۱ - گلپایگانی، ابوالفضل. رسائل و رقائم. صفحات ۹۶ - ۹۵.

۲۲ - مطالع الانوار. صفحه ۱۳۸.

۲۳ - شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز پسر شیخ محمد زاهد مشهور به شیخ مفید بود. شیخ ابوتراب در حد امکان از حضرت باب حمایت نمود و تا پایان حیات ضررش به اصحاب نرسید. وی در سال ۱۲۷۳ هجری قمری (۱۸۵۶ میلادی) در شیراز وفات یافت (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۶۶ - ۲۶۵).

۲۴ - در خصوص مفاسد شیخ حسین معروف به ظالم که اصل لقبش ناظم (ناظم الشریعه) بوده و به حضرت باب قبلاً نیز جسارت نموده بوده است از جمله رجوع فرمایند به کتاب فارسنامه ناصری، گفتار دوم، صفحه ۲۴.

۲۵ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۴ - ۱۴۲.

۲۶ - رجوع فرمایند به:

الف - GOD PASSES BY. صفحه ۱۱.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۱۴۲.

۲۷ - مطالع الانوار. صفحات ۴۹ - ۱۴۷.

۲۸ - حضرت ولی امرالله معادل عنوان «کشفی» را "THE DISCLOSER" مرقوم فرموده‌اند (رجوع فرمایند به THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۷۷، زیرنویس شماره ۲).

۲۹ - از جمله رجوع فرمایند به: فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۶۲ - ۴۶۱. و نیز برای اطلاع بیشتر از احوال و آثار سید جعفر کشفی می‌توان به کتاب الذریعه و کتاب نقباءالبشر فی القرن الثانی عشر تألیف آقابزرگ طهرانی، ریحانة الادب مدرّس تبریزی،

- فارسنامه ناصری تألیف میرزا حسن فسائی، مکارم الآثار معلم حبیب آبادی و روضات الجنات خوانساری رجوع نمود.
- ۳۰ - نیکلای فرانسوی می نویسد که سید یحیی دارابی بخواهش محمدعلی میرزا (پسر فتحعلی شاه) با پسرش طهماسب میرزا مؤید الدوله مدتی هم خانه و هم غذا گردید (ترجمه فارسی، صفحه ۲۴۳).
- ۳۱ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۷۲.
- ۳۲ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴۶۲ (نقل از جناب ابوالفضائل).
- ۳۳ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۱۶۷.
- ۳۴ - عین بیانات مبارکه چنین است: «یا قرّة العین قل للعالم الجلیل جعفر العلوی. انک علی الحقّ ان کنت بالباب لله ساجداً لقد کنت فی امّ الکتاب عندالله الحقّ محموداً ... ان کنت قد اتبعت امره فانّا قد جعلناک فی الدّیة رکناً علی العالمین رفیعاً و انک بالحقّ فی الآخرة معنا فی الرفیق الاعلی ...».
- ۳۵ - رجوع فرمایند به :
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۷۶.
- ب - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۵۶۱.
- ۳۶ - مطالع الانوار. صفحه ۵۶۱.
- ۳۷ - مؤلف ناسخ التّواریخ می نویسد: «ملاّمحمدعلی زنجانی تلمیذ شریف العلمای مازندرانی بود و سالی چند در مجلس تدریس او حاضر شده ...» (جلد سوم از مجلدات قاجاریه، صفحه ۲۸۵). و مؤلف روضة الصّقای ناصری می نویسد: «... ملاّمحمدعلی زنجانی در بدایت تحصیل علوم از تلامذة شریف العلمای مرحوم بود و بعد از روزگاری توقف در زنجان قبول عامه کامل و مرجعیتی تمام حاصل کرده ...» (صفحه ۴۴۷).
- ۳۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۷۷ - ۱۷۶.
- ۳۹ - GOD PASSES BY صفحه ۱۲.
- ۴۰ - رجوع فرمایند به :

- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۷۸ - ۱۷۷.
- ب - تاریخ نیکلا. ترجمه فارسی، صفحات ۵۶ - ۳۵۵.
- ۴۱ - رجوع فرمایند به :
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۱۲.
- ب - THE DAWN BREAKERS صفحات ۷۹ - ۱۷۸.
- ۴۲ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۸۲ - ۱۸۱  
(بنقل از عبادت ثقلین حاج میرزا جانی کاشانی).
- ۴۳ - رجوع فرمایند به :
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۱۲
- ب - THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۲۵.
- ۴۴ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۸۴.
- ۴۵ - فزادی. تاریخ امری خراسان (خطی).
- ۴۶ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۸۲. متأسفانه نام میرزا اسدالله غوغا در ترجمه فارسی مطالع الانوار (صفحه ۱۷۳) اشتباهاً میرزا اسدالله خواجه آمده است.
- ۴۷ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۷۹ - ۱۷۴.
- ۴۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۵۱.
- ۴۹ - برخی از عبارات توقیع مذکور چنین است: «یا محمد ایهاالکریم ان اتبع حکم ربک ثم اخرج لعهد بقیة الله امام عدل مبین ... و ان الیوم فرض لمن علی الارض من غربها و شرقها ان یخرجوا من بیتهم مهاجراً الی بلد الذکر بحکم بقیة الله امام حیّ عظیم ... ان اخرج من بیتک و ادعواالناس الی دین الخالص ...».
- ۵۰ - برخی از عبارات توقیع جناب مقدس چنین است : « و لقد نزلنا کتاباً الی بلد الکرمان ان ارسل حین النزول ما کتبت من آیاتنا البدیعة ... بلّغ ذلک الحکم من لدیّ فانه حکم عدل من لدن امام مبین. و لقد فرضنا الاثنین ان یخرجوا لحکم بقیة الله ... و لیكونا من الناصرین فی کتاب الله لمکتوب» ( فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۲۳۷).

- ۵۱ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۵۱ و ۳۹۸.
- ۵۲ - سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد هفتم، صفحات ۹۶ - ۳۹۴ (مستند به نوشته ایادی امرالله جناب ابن اصدق).
- ۵۳ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۴۰۰ - ۳۹۸.
- ۵۴ - ابراهیم خان پسر مهدیقلی خان برادر آقا محمد خان سر دودمان خاندان قاجار است. چون آقا محمد خان مهدیقلی خان را کشت همسر و پسر او ابراهیم خان را به باباخان (که بعداً با عنوان فتحعلی شاه بسلطنت رسید) سپرد. بنابراین ابراهیم خان پسرعمو و فرزند خوانده فتحعلی شاه قاجار است. ابراهیم خان در سال ۱۲۴۰ هجری قمری (۱۸۲۴ میلادی) در طهران درگذشت و از او بیست پسر (از جمله حاج محمد کریم خان) و بیست و یک دختر بر جای ماند (از جمله رجوع فرمایند به رجال دوره قاجاریه، صفحه ۲۸).
- ۵۵ - بدین علت جماعت شیخی حاج کریم خانی به جماعت شیخی رکنی نیز معروف بوده اند.
- ۵۶ - برخی از عبارات اجازت اجتهاد اعطائی به حاج کریم خان چنین است: «و یتجنب مواضع الزکل و یعمل بالاحتیاط ما امکن و یفتی • بما احکم و اتقن و یراقب الله سبحانه و تعالی فی السرّ و العلن و یجعل اولیانه و خلفائه علیهم السّلام نصب عینه فی کلّ ما یظهر و یمکن ... و لا یغترّ بزخارف الدّتیا و لا باجتماع النّاس من اهل الهوی» (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۹۷).
- ۵۷ - برای اطلاع از احوال و آثار حاج کریم خان از جمله رجوع فرمایند به: الف - سی فصل. نوشته نگارنده سطور مندرج در نشریه آهنگ بدیع، سال ۱۲۲ بدیع شماره های ۶ - ۵ صفحات ۹۶ - ۱۹۵.
- ب - ابراهیمی فهرست کتب ... صفحات ۷۳ - ۵۷.
- ۵۸ - از جمله رجوع فرمایند به کتاب ازهاق الباطل حاج کریم خان، صفحه ۱۴.
- ۵۹ - از جمله رجوع فرمایند به کتاب مبارک اقتدارات، صفحه ۱۶.
- ۶۰ - در آثار مبارکه جمال اقدس ابهی و از جمله کتاب اقدس،

ایقان و لوح قناع نیز خطابات و اشاراتی به حاج محمد کریم خان کرمانی شده و عناد و غرور و جهل واقعی وی تصریح گشته است.

۶۱ - رجوع فرمایند به رساله ابن کربلانی مندرج در جلد سوم ظهورالحق تألیف جناب فاضل مازندرانی، صفحات ۱۹ - ۵۱۸.

۶۲ - پس از مرگ حاج محمد کریم خان غالب شیخیان کریم خانی به پسرش حاج محمد خان معروف به آقای ثانی گرویدند. ولی برخی نیز از حاج محمد رحیم خان پسر دیگر کریم خان پیروی نمودند. بهر حال پس از مرگ حاج محمد رحیم خان حاج محمدخان پیشوای بلامنازع شیخیه کریم خانی گشت. وی نیز در ضدیت با امر بدیع ثانی پدر بود و کتاب ردیه معروف شمس المضینه از اوست. پس از مرگ حاج محمد خان، حاج زین العابدین خان پیشوای شیخیه کریم خانی شد. دو کتاب ردیه صواعق البرهان و صاعقه از اوست. پس از حاج زین العابدین خان ابوالقاسم خان ابراهیمی سمت پیشوانی شیخیه کریم خانی یافت و ما در بخش های مختلف این کتاب از آثار او و از جمله دو کتاب تنزیه الاولیاء و شکایت نامه یاد و یا نقل کرده ایم.

۶۳ - برخی از عبارات توقیع مبارک چنین است: «فان الذی ادعی الیوم امر کاظم سلام الله علیه فی ضلال مبین و انّ نسبه مکذب امره لانه لایزال یكون فی ذریة آل الله بنصّ کاظم و اجماع الفئته لا فی ذریة المعروفة ولو کانوا مؤمنین. ثمّ آیه وجهه لتکون مکذب دعواه بما ذکر الصادق علیه السلام فی حدیث المفضل ...» (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۷۲).

۶۴ - THE DAWN BREAKERS صفحات ۹۲ - ۱۹۰.

۶۵ - از جمله رجوع فرمایند به:

الف GOD PASSES BY صفحه ۱۳.

ب - بالیوزی. THE BĀB صفحه ۱۰۴.

پ - تاریخ نیکلا (ترجمه فارسی) صفحه ۲۴۵.

۶۶ - تاریخ نیکلا (ترجمه فارسی) صفحات ۴۶ - ۲۴۵.

۶۷ - رجوع فرمایند به زیرنویس شماره یک صفحه ۱۹۵ کتاب

THE DAWN BREAKERS. متأسفانه سال ۱۸۴۶ در چاپ به سال ۱۸۴۵ بدل گردیده است.

۶۸ - گلپایگانی. ابوالفضل. رسائل و رقائم. صفحات ۹۷ - ۹۶.

۶۹ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۹۵ (زیرنویس شماره یک).

۷۰ - سرگرد سمونیل هنل SAMUEL HENNEL که در سال ۱۸۴۹

بمقام نایب سرهنگی نیز رسیده در فاصله سالهای ۵۲ - ۱۸۳۸ ساکن

بوشهر و نماینده نظامی و سیاسی امپراطوری انگلستان در آن محل

بوده است. نامه اشاره شده در متن خطاب است به ژوستین شیل

JUSTIN SHEIL مأمور سیاسی انگلستان در آن زمان در طهران (از

جمله رجوع فرمایند به : بالیوزی. THE BĀB صفحه ۱۰۴، زیرنویس).

۷۱ - فیضی. خاندان افنان. صفحه ۱۶۴.

۷۲ - فرزند عبدالحمید خان که بر اثر دعای حضرت باب از وبا شفا

یافت نامش مهدی بود. نوه مهدی جناب رحمت الله فرهمند از مؤمنین

به جمال ابهی گشت و فرزندان نامبرده اینک در ظل امر مبارک

مستقیم و قائم بخدمت اند (از جمله رجوع فرمایند به: فیضی. حضرت

نقطه اولی. زیرنویس صفحه ۱۸۵). عبدالحمیدخان نیز عاقبت مغضوب

دربار قاجار و مقتول و جسدش نزد درندگان مطروح گشت (ظهورالحق،

جلد دوم، نسخه خطی).

۷۳ - از جمله رجوع فرمایند به :

الف - مقاله شخصی سیاح. صفحات ۱۳ - ۱۲.

ب - GOD PASSES BY صفحه ۱۳.

پ - THE DAWN BREAKERS صفحات ۹۷ - ۱۹۴.

۷۴ - جناب سید کاظم زنجانی از تجار معتبر زمان خویش بود که در

شیراز بحضور مبارک شرفیاب و مؤمن گشت و تا اصفهان همراه آن

حضرت بود و چند سال بعد در حوادث قلعه شیخ طبرسی بشهادت

رسید. برادر نامبرده جناب سید مرتضی زنجانی بشرحی که خواهد آمد

از شهدای سبعة طهران است.

۷۵ - بالیوزی. THE BĀB. صفحات ۱۰۷ - ۱۰۶.

۷۶ - از جمله رجوع فرمایند به :

الف - تاریخ حاج میرزا حبیب الله افغان (خطی).

ب - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحات ۸۹ - ۱۸۸.

پ - بالیوزی. THE BĀB. صفحات ۱۰۷ - ۱۰۶.

۷۷ - عین عبارات مناجات مذکور چنین است: «فانّ من بعد رجوعی من بیت الله الحرام الی مقامی هذا ما شربت قطرة فی مقعد الامن من ظلم ما اکتسب ایدی الناس بامر مختار الفارس لعنة الله علیه و انک لتعلم یا ملیک وجودی بانه اسس اساس الظلم فی حقّی و اعتدی علیّ بطغیانہ فی عهدی. حتّی دخلوا حزبه لیلۃ القدر علی بیتی بغير اذنی و اخذوا ما استطاعوا ممّا ملکنی ربّی و لقد رأیت من هذا الظالم الشارب للخمر امورا لم یقدر نفسی ان یری و لا یحتمل حتّی ضاقت علیّ الارض بسعتها فخرجت عنها مضطراً» (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۶۵). لفظ «بیتی» در این بیان مبارک با توجه به آنچه قبلاً معروض گشت اشاره به محلّ اقامت مبارک در آن شب (بیت خال اعظم) است.

۷۸ - عین بیان مبارک چنین است: «فانّ له و لعنة الله و سطواته علیه مادامت السموات و الارض فسوف ینتقم الله عنه بعدله انه هوالمقتدر القوی».

۷۹ - رجوع فرمایند به :

الف - GOD PASSES BY صفحه ۸۳.

ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۶۵ - ۲۶۴.

۸۰ - نقل از یادداشتهای جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی مندرج در دفتر یادداشتهای جناب آقا فضل الله شهیدی (رجوع فرمایند به: اشراق خاوری. محاضرات. جلد دوم، صفحه ۶۸۴).

## بخش سیزدهم - ایام اصفهان

حضرت باب پس از عزیمت از شیراز و پیش از ورود به اصفهان (سپتامبر ۱۸۴۶) نامه‌ای به منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان، خوزستان و لرستان مرقوم و وسیله سید کاظم زنجانی جهت نامبرده ارسال فرمودند (۱). در این مرقومه از معتمدالدوله خواسته بودند که محلی را برای اقامت آن حضرت تدارک نماید. منوچهرخان پس از زیارت مرقومه مبارکه حضرت باب با نهایت توقیر پاسخ مساعد داد و از امام جمعه اصفهان میرسید محمد سلطان العلماء خواست که در خانه خویش از آن حضرت پذیرائی نماید (۲). امام جمعه برادر خود میرمحمد حسین (۳) را با جمعی باستقبال رسمی فرستاد و خود نیز در بیرون دروازه شهر منتظر قدم مبارک گشت. حضرت باب در توقیع قهریه (خطاب به حاج میرزا آقاسی) پس از بیان مظالم حسین خان و عزیمت باضطرار از شیراز تصریح بر توقیر و استقبال و مساعدت منوچهرخان می‌فرمایند (۴). و در توقیع مبارک خطاب به محمد شاه می‌فرمایند: «در شیراز بودم از خبیث شقی حاکمش ظلمها دیدم ... خانفا مضطراً بیرون آمده بعزم حضور کثیر النور آن بساط جلالت. تا آنکه مرحوم معتمدالدوله بر حقیقت امر مطلع شده و آنچه لازمه عبودیت و خلوص بالنسبه الی اولیاء الله بود بجای آورد ...».

بهرحال حضرت باب به اصفهان ورود و در خانه امام جمعه وفود فرمودند. امام جمعه اصفهان که در آن احوان تقریباً حائز عالی‌ترین مقام روحانیت اسلامی در ایران بود (۵) شخصاً بانجام خدمات حضرت باب اقدام می‌نمود. حتی آفتابه و لگن از دست نوکر خویش می‌گرفت و آب به دستهای مبارک حضرت باب می‌ریخت. مردم اصفهان نیز به حضرت باب نهایت ارادت و اخلاص یافتند و دسته دسته برای تقاضای شفاء بجهت بیماران و نیز تحقیق و زیارت حضرتش به



خانه امام جمعه روی می آوردند. یک روز جمعه که آن حضرت از حمام عمومی شهر مراجعت فرمودند مردم اصفهان آب خزینة حمام را برای تبرک و نیز شفاء بیماران تا آخرین قطره بردند و حتی بر سر تقسیم آن آب با یکدیگر ستیز نمودند. یک شب پس از صرف شام امام جمعه اصفهان در حضور جمعی از علماء و اعیان شهر از محضر حضرت باب تقاضا نمود که شرحی بر سوره مبارکه «والعصر» قرآن شریف مرقوم فرمایند. حضرت باب تفسیری بر سوره والعصر مرقوم فرمودند که در آن تفسیر از جمله شرح مبسوطی از معانی حرف واو نخستین حرف نازل در آن سوره مبارکه است (۶). این تفسیر مبارک که حدود یک سوم قرآن شریف است ظرف چند ساعت نازل گشته است. حضرت باب فقراتی از آیات تفسیر را برای حاضران با لحن مخصوص تلاوت فرمودند. محتوای تفسیر جلیل و سرعت نزول آیات مبارکه چنان اهل مجلس را مجذوب نمود که همگان برخاستند و دامن عبای مبارک را بوسه زدند (۷).

در آن اوقات احباب اصفهان و توابع علی الخصوص اردستان کرارا به محضر مبارک شرفیاب شدند. میرزا حیدرعلی اردستانی و برادرش میرزا محمد، ملامحمد جعفر گندم پاک کن (اول من آمن در اصفهان) و سادات نهری (آقا میرزا ابراهیم، آقا میرزا هادی و آقا میرزا محمدعلی) نیز از آن دسته بودند. آقا میرزا ابراهیم نهری که پیشکار امام جمعه اصفهان بود حتی یک شب در خانه خویش ضیافت باشکوهی بافتخار حضرت باب ترتیب داد. در آن شب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء، که هنوز کودک بودند بانجام خدمات مرجوعه در آن ضیافت ملکوتی اشتغال داشتند و مورد کمال مرحمت و عنایت حضرت باب قرار گرفتند. هنگام صرف شام میرزا ابراهیم حضور مبارک معروض داشت که برادرش میرزا محمد علی صاحب فرزندی نیست و استدعا نمود که با دعا و عنایت آن حضرت صاحب فرزند شود. حضرت باب مقداری از غذای خود را در میان بشقابی ریخته به وی مرحمت فرمودند که به میرزا محمد علی و همسرش بدهد تا تناول

نمایند. چندان طولی نکشید که خداوند دختری به میرزا محمد علی عنایت کرد که بعدها بعقد اقتران حضرت عبدالبهاء در آمد و جمال ابهی او را منیره نامیدند (۸). و هم در آن اوقات بود که رساله غناء در پاسخ پرسش سلطان الذاکرین در خصوص حکم غناء در اسلام از قلم حضرت باب نازل گشت (۹).

یک بار که منوچهرخان برای تشرّف بحضور حضرت باب به خانه امام جمعه آمده بود مجلسی فراهم بود و غالب علمای برجسته اصفهان در آن مجلس حضور داشتند. منوچهرخان از علماء حاضر خواست که در خصوص اثبات نبوت خاصّه رسول اکرم سخن گویند. چون حاضران از ورود بدین وادی طفره رفته و یا اظهار عجز نمودند معتمد از محضر حضرت باب رجاء نمود که در این خصوص ارشاد فرمایند. از قلم حضرت باب در کمتر از دو ساعت رساله ای در حدود پنجاه ورق نازل گردید که در آن ضمن اثبات حقانیت رسول اکرم بظهور مبارک خود بعنوان قائم موعود و نیز ظهور حضرت بهاء الله یا رجعت حسینی اشاره فرمودند. معتمدالدوله چنان تحت تأثیر عظمت و بداعت آیات رساله مبارکه و شخصیت عظیم ملکوتی حضرت باب قرار گرفت که بی اختیار خطاب به حاضران در مجلس اظهار نمود که من تاکنون قلباً بحقانیت رسول اکرم اعتقاد نداشتم. خدای را سپاسگزارم که بدین موهبت فائز گشتم. معتمد همچنین اعتقاد خویش را به مقام آسمانی حضرت باب صریحاً اعلام نمود (۱۰). در آن ایام منوچهرخان ضیافتی در دارالحکومه بافتخار حضرت باب ترتیب داد و نهایت پذیرائی از آن حضرت بعمل آورد. در این مجلس بود که وی از مظالم وارده از سوی حسین خان حاکم فارس بر بستگان حضرت باب آگاه شد و فوراً نامه ای بدو نوشت که دست از ستم بردارد و نامه را با چاپار مخصوص به شیراز فرستاد.

مردم اصفهان همچنین برای زیارت حضرت باب به خانه امام جمعه هجوم می آوردند. گاه تالار آئینه در اصفهان محلّ تشرّف مردم شهر بود (۱۱). تنی چند از اصحاب نیز در مدرسه نیم آورد اقامت و

باستنساخ آثار و ارسال مکاتیب آن حضرت اشتغال داشتند. ایمان معتمد و اخلاص و ارادت امام جمعه و استقبال مردم از حضرت باب حسودان و علماء و پیشوایان دینی را بر آن داشت که باشاعه اخبار نادرست پردازند و آن حضرت را کافر و مرتد و مخالف شریعت اسلام خوانند. چون بیم بلوا می‌رفت منوچهرخان دستور داد که مجلسی فراهم شود و علماء با حضرت باب مناظره نمایند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در این خصوص می‌فرمایند: «معتمد امر فرمود که جمیع علماء جمع شوند و در یک محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب عیناً بدون تحریف بوساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود تا به طهران ارسال شود و آنچه امر و اراده پادشاهی بر آن قرار گیرد مجری شود. علماء این قضیه را وهن شریعت شمرده پذیرفتند و محضری ترتیب نموده بنگاشتند که اگر در امر اشتباهی باشد احتیاج باجماع و سؤال و جواب است ولی چون مخالفت این شخص بشرع انور اشهر از آفتابست پس اجراء حکم شرع عین صوابست. معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع بیاراید تا حقیقت واقع جلوه نماید و قلوب بیاساید. علمای اعلام و فضلاء کرام حقارت شرع مبین را نخواستند و مباحثه و مجادله با جوان تاجری نپسندیدند مگر علامه فهامه آقا محمد مهدی و فاضل اشراقیین میرزا حسن نوری. مجلس بسؤال بعضی مسائل از فنّ اصول و توضیح و تشریح اقوال ملاحظه منتهی شد و چون نتیجه از این مجلس حاصل نشد حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام مجری نگشت. بلکه فزع عظیم را تسکین سریع خواست و هجوم عام را منع شدید. لهذا صدور فرمان بارسال باب به طهران شیوع داد تا حکم فاصلی حصول یابد و با مجتهد باسلی مقاومت تواند. لهذا او را با جمعی سواران خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون بمورچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع باصفهان فرمود و در خلوت سرپوشیده خویش مأمّن و ماوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان معتمد نفسی از باب مطلع نبود. مدت چهارماه بر این منوال گذشت و معتمد بر حمت یزدان پیوست ...» (صفحات ۱۶ -

۱۴). جناب حاج میرزا حبیب‌الله افنان در تاریخ (خطی) خویش نوشته است که جناب میرزا محمد حسن شیرازی (که بعداً معروف به میرزای شیرازی و مرجع تقلید شیعیان اثناعشری پس از جناب شیخ مرتضی انصاری گردید) در مجلس محاوره با علماء اصفهان حاضر بوده و بی‌نهایت تحت تأثیر استدالات متینة حضرت باب قرار گرفته و همین امر بعداً از عوامل ایمان قلبی وی به امر بدیع بوده است.

علماء اصفهان پیشنهاد کرده بودند که مجلس محاوره با حضرت باب در مسجد شاه برگزار شود. ولکن حاج سید اسدالله پسر ملا محمدباقر شفتی که سمت پیشوائی بر آن دسته از علماء داشت آنان را از حضور در مجلس باز داشت. حضرت باب علماء اصفهان را بمباهله دعوت فرمودند. اما علماء از قبول آن امتناع نمودند. این بود که معتمدالدوله قرار تشکیل مجلس دیگر نهاد و در آن بشرحیکه از مقاله شخصی سیاح نقل گردید از علماء تنها آقا محمد مهدی کرباسی (پسر حاج محمدابراهیم معروف) و میرزا حسن نوری (پسر میرزا علی نوری شهیر) در دارالحکومه حاضر گشتند و از انعقاد مجلس نتیجه‌ای که باید حاصل نگردید. پس از اختتام مجلس مذکور جناب معتمد حضرت باب را در دارالحکومه نگاهداشت و به امام جمعه اظهار نمود که چون امر سلطان بر ارسال حضرت باب به طهران صادر گشته و امکان بلوا نیز می‌رود بهتر است آن حضرت تا تهیة وسائل سفر به طهران در اینجا اقامت فرمایند. امام جمعه بی‌درنگ با این نظر موافقت نمود زیرا حاج میرزا آقاسی که از آغاز ظهور نسبت به حضرت باب حسادت می‌ورزید و حال از آن بیمناک بود که شاه چون معتمدالدوله شیفته آن حضرت گردد شرحی به امام جمعه نوشته و او را سرزنش کرده بود که چرا دل به سید باب باخته و او را در خانه خویش مقیم ساخته است. حاج میرزا آقاسی همچنین امام جمعه طهران را واداشته بود که نامه‌ای به امام جمعه اصفهان بنویسد و او را از حمایت حضرت باب برحذر دارد. میرزا آقاسی نامه‌هایی نیز برای علماء اصفهان ارسال داشت و خدماتشان را تقدیر کرد و آنان را به مخالفت با

حضرت باب تشویق نمود. علماء اصفهان که مدتی بود از بالای منابر بسبب و لعن حضرت باب و اصحاب پرداخته بودند مجلسی فراهم کردند و بمشورت نشستند و سرانجام هفتاد تن از آنان (اعم از حاضران و غائبان در آن مجلس) فتوای قتل حضرت باب را امضاء نمودند. اما حاج سید اسدالله (پسر مجتهد شفتی) و ملا محمدجعفر آباده‌ای از امضاء فتوی امتناع ورزیدند. فتوای مذکور به امام جمعه اصفهان نیز داده شد تا امضاء نماید. امام جمعه اگرچه از امضاء فتوای قتل امتناع نمود ولیکن بر اثر فشار علماء و ترس از دست دادن مقام خویش پس از اقرار به تقوی و روحانیت عظیم حضرت باب با جبار و اکراه بر جنون آن حضرت شهادت داد (۱۲). نبیل زرنندی مضمون فتوای امام جمعه را بدین ترتیب نقل می‌کند: «من در مدتی که با این جوان یعنی باب معاشر بودم عملی که دلالت بر کفر او بکند و موجب قتل باشد مشاهده نکردم. ولیکن چون از جهتی ادعای مقام بزرگی را دارد و از طرف دیگر اعتنائی به امور دنیا نمی‌کند و در فکر جاه و مقام ظاهری نیست یقین کرده‌ام که مجنون و دیوانه است. من فتوی بقتل نمی‌دهم ولی بدیوانگی او اقرار می‌کنم» (مطالع الانوار. صفحه ۱۹۹). اگرچه امام جمعه اصفهان تا پایان حیات (۱۲۹۱ هجری قمری برابر با ۱۸۷۴ میلادی) نزد مردم بتصریح اظهار ایمان نکرد ولیکن همواره با احباب ملاطفت داشت و از آنان حمایت می‌نمود. مدت اقامت حضرت باب در خانه امام جمعه چهل روز طول کشید.

اصرار علماء اصفهان در قتل حضرت باب معتمد را بر آن داشت که چاره‌ای اندیشد. لذا در شهر شهرت داد که سلطان قاجار و صدر اعظم ایران سید باب را به طهران احضار کرده‌اند. در پی آن دستور داد که پانصد نفر سوار حضرت باب را هنگام غروب آفتاب از اصفهان خارج نمایند. ولی به رئیس سواران سرآ سفارش نمود که در طی طریق بترتیب تعداد سواران را کاهش دهد و آنان را به اصفهان باز گرداند و همراه ده نفر آخر که بدانان اعتماد کامل دارد حضرت باب را از بیراهه به اصفهان مراجعت دهد (۱۳). دستور معتمد بخوبی اجراء

شد و حضرت باب بطور پنهان به اصفهان باز گشتند. مردم اصفهان (جز تنی چند از معتمدان منوچهرخان) و اکثریت غالب مؤمنان تصور می نمودند که آن حضرت عازم طهران گشته اند. حضرت باب چهارماه در عمارت سرپوشیده خورشید (محل سکونت شخصی معتمد) اقامت فرمودند. عمارت خورشید که به دیوانخانه صدر و عمارت صدر یا صدری نیز شهرت داشته از بناهای حاج محمد حسین صدر اصفهانی (متوفی بسال ۱۲۳۹ هجری قمری برابر با ۱۸۲۳ میلادی) صدر اعظم زمان فتحعلی شاه قاجار است. حضرت باب به محل اقامت مبارک در عمارت صدر از جمله در بیان فارسی اشاره فرموده اند (۱۴).

منوچهرخان شخصاً بانجام خدمات حضرت باب قائم بود و از محضر مبارک رجاء نمود که اجازه فرمایند برخی از مؤمنین شرفیاب شوند. حضرت باب نامه مختصری به ملا عبدالکریم قزوینی که در مدرسه نیم آورد سکونت داشت مرقوم فرمودند تا نامبرده را از حضور خود در عمارت خورشید مطلع فرمایند. ساعتی پس از وصول مرقومه حضرت باب ملا عبدالکریم بحضور مبارک شرفیاب شد. حضرت باب مقداری از آیات امر بدیع را بوی مرحمت فرمودند تا بکمک سید حسین یزدی و شیخ حسن زنوزی استنساخ نماید. ملا عبدالکریم خبر سلامت حضرت باب را به مؤمنین رساند. از نفوسی که در مدت اقامت حضرت باب در عمارت خورشید غالباً افتخار شرفیابی داشته حاج ملا احمد مجتهد اصفهانی عالم مورد اعتماد منوچهرخان است. از مؤمنین میرزا حیدرعلی اردستانی وسیله دانی خود میرزا محمدسعید زواره ای متخلص به فداء شاعر و فاضل معتمد بارگاه منوچهرخان افتخار شرفیابی یافته است. در ایام اقامت حضرت باب در اصفهان بتوصیه و رجای منوچهرخان و استدعای ملاحسین روضه خوان اصفهانی (پدر ملا رجبعلی قهیر و میرزا علی محمد سراج) فاطمه خانم دختر شانزده ساله ملاحسین مذکور برای مدتی بجهت پرستاری و انجام خدمات خصوصی بعقد انقطاع آن حضرت درآمد. چون حضرت باب قصد عزیمت از اصفهان فرمودند فاطمه خانم را مخیر نمودند که به شیراز

رفته و در خدمت حضرت حرم باشد و یا در شهر اصفهان بماند. فاطمه خانم شقّ اخیر را پذیرفت و با پدر و برادران خویش در اصفهان ماند (۱۵). چند سال پس از شهادت حضرت باب فاطمه خانم بعثت مظالم علماء اصفهان همراه برادرش ملّارجمعلی به بغداد رفت و یحیی ازل او را به ازدواج خویش در آورد و چون زنان ازل بنای مخالفت با فاطمه خانم را نهادند بفرموده حضرت عبدالبهاء در لوح حاج غلامحسین پس از چند روز یحیی او را طلاق داد و به سید محمّد اصفهانی بخشید (۱۶). حضرت بهاء الله در کتاب بدیع (صفحة ۳۷۹) و برخی از دیگر آثار مبارکه یکی از علل اصلیه رنجش خویش را از میرزا یحیی همین ازدواج او با حرم منقطعه حضرت باب دانسته اند. این عمل شنیع یحیی ازل آثار شوم بسیار داشت. از جمله سبب تزلزل برخی از بابیان گشت و اعتراض شدید والده حضرت باب را بدنبال داشت و سالها از موانع ایمان والده مبارک به امر بدیع بود. متأسفانه حرم منقطعه حضرت باب به تبعیت از برادرانش مقام حضرت بهاء الله را نشناخت و بمخالفت با آن حضرت نیز پرداخت و لذا از اعداء امرالله محسوب گشت. فاطمه خانم دهها سال پس از شهادت حضرت باب (و نیز قتل برادران خویش) حیات داشت و سرانجام بی آنکه فرزندی بر جای گذارد و در حالی که نابینا شده بود در هشتاد و چهارسالگی در دسامبر ۱۹۱۶ در طهران درگذشت (۱۷). قبر حرم منقطعه در امام زاده معصوم شهر طهران است. میرزا مصطفی کاتب ازلی که خود را به براون میرزا اسمعیل صباغ سدهی معرفی نموده (و بنده نگارنده اولاد و احفاد او را می شناسد و برخی از آثار حضرت باب را بخطّ او دیده است) و شاید همان سیدآقا جان تالخنوجه ای ازلی معروف به ملامصطفی کاتب گوش بریده مذکور در ظهورالحق (جلد هشتم، صفحه ۵۰۵) باشد ضمن نوشته ای که برای پروفیسور براون فرستاده (و اصل نوشته خطاب به جناب زین المقریین بوده) تلاش نموده که اقدام شنیع یحیی ازل یعنی ازدواج او با حرم منقطعه را انکار و تأکید کند که فاطمه خانم تنها با سید محمّد اصفهانی ازدواج کرده است. این نوشته را دکتر سعید خان



کردستانی پزشک و پژوهشگر ایرانی بجهت براون فرستاده و براون آن را در تاریخ پانزدهم سپتامبر ۱۹۲۲ از دکتر سمونیل سعید پسر دکتر سعیدخان دریافت داشته است. در حاشیه صفحه ۶۶ نوشته میرزا مصطفی کاتب که اکنون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج انگلستان حفظ می شود دکتر سعیدخان کردستانی شرحی بخط خویش بدین مضمون نوشته که فاطمه خانم سالها در طهران بیمار او بوده و دکتر سعیدخان از او در باب حوادث تاریخی مهم پرسشهایی نموده و همه را ثبت کرده است. فاطمه خانم به نامبرده اظهار داشته که ازل او را تزویج نموده و یک ماه زوجة ازل بوده است. چون زنان ازل با وی آغاز ناسازگاری و ناسزاگویی کرده اند ازل او را به سید محمد اصفهانی بخشیده است (۱۸).

نبیل زرنندی ضمن بیان حوادث اصفهان و ایام اقامت حضرت باب در عمارت خورشید می نویسد که : «یک روز معتمدالدوله در حضور مبارک در میان باغ مشرف بود. عرض کرد خداوند بمن ثروت زیاد عنایت کرده نمی دانم بچه راهی آنها را خرج کنم. فکر کردم اگر اجازه بفرمایند اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمایم و باذن و اجازه شما به طهران بروم و محمد شاه را که نسبت به من خیلی اطمینان دارد به این امر مبارک تبلیغ کنم. یقین دارم که مؤمن خواهد شد و بانتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت. آن وقت او را وادار می کنم حاجی میرزا آقاسی را که شخصی فاسق و مخرب مملکت است معزول کند. یکی از خواهرهای شاه را هم برای شما می گیرم. مخارج عروسی را هم خودم می دهم. آن وقت حکام و ملوک عالم را بامر مبارک و آئین نازنین دعوت می کنم. همه را تبلیغ می کنم و این گروه زشت رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از صفحه روزگار بر می اندازم. حضرت باب فرمودند نیت خوبی کرده ای و چون نیت مؤمن از عملش بهتر است خدا جزای جزیلی بتو برای این نیت مبروره عنایت خواهد کرد. لکن از عمر من و تو در این دنیا اینقدرها باقی نمانده و نمی توانیم نتیجه این اقدامات را که گفتم بچشم



خود ببینیم. خداوند در پیشرفت امر خود باین وسائل و وسائلی که گفتی اراده نفرموده مقصود را انجام دهد. نمی خواهد این امر را بوسیله حکام و سلاطین مرتفع کند. اراده خدا اینست که بواسطه مساکین و بیچارگان و خون شهداء امر خود را مرتفع سازد مطمئن باش که خدا در آخرت تاج افتخار ابدی بر سرت خواهد گذاشت و برکات بی شمار بر تو نازل خواهد کرد سه ماه و نه روز از عمر تو بیشتر باقی نمانده. معتمدالدوله خیلی خوشحال شد و بقضای حق راضی گشت و خود را برای انتقال از این دنیا بجهان باقی حاضر و آماده ساخت. کارهای ناتمام خود را انجام داد. وصیت نامه خود را هم نوشت تمام دارائی خود را در وصیت نامه به حضرت باب بخشید و در موعد معین وفات یافت». (۱۹) حضرت ولی امرالله نیز باختصار به کلیات این ماجرا در کتاب GOD PASSES BY (صفحات ۱۶ - ۱۵) اشاره نموده و ثروت معتمد رابتخمین معاصرانش حدود چهل میلیون فرانک فرموده اند. بیان حضرت ولی امرالله در خصوص میزان ثروت منوچهرخان بحقیقت تأیید گزارش بونیر BONNIER در این باب به وزارت امور خارجه کشور فرانسه است (۲۰). حضرت باب در تویق مبارک خطاب به محمد شاه در خصوص ایام اقامت حضرتشان در عمارت صدر و پیشنهاد معتمد مبنی بر تقدیم کل اموال خود می فرمایند: «... تا آنکه مرحوم معتمدالدوله بر حقیقت امر مطلع شده و آنچه لازمه عبودیت و خلوص بالنسبه الی اولیاء الله بود بجا می آورد و بعضی از جهال بلدش چون در مقام فساد برآمدند مدتی در عمارت صدر مستوراً اقامه بحق الله می نمود تا آنکه با رضاء الله بمحل فردوس خود متصل گشت ... مرحوم معتمد شبی خلوت نمود حتی حاجی ملا احمد را هم امر نمود بیرون رود. بعد از آن گفت می دانم کل اموالم ظلم است و مالک او حجة خداوند است. حال کل را وامی گذارم باو و از تو اذن می طلبم در تصرف او و امروز غیر از تو حق عالم نیستم. حتی آنکه انگشتی های دستش را بیرون آورده و داد و من قبول نموده و رد نمودم باو و توبه او را قبول نموده اذن دادم که تصرف نماید ...».

حضرت باب علاوه بر آنکه مرگ قریب الوقوع معتمد را به خود وی یادآور شدند هشتاد و هفت روز پیش از وفات منوچهرخان به دو نفر از علماء نیز کتبا اعلام نمودند. این نکته از جمله در توقیع مبارک (نازل در قلعهٔ ماکو) مورخ جمادی الاولی سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) تصریح شده است (۲۱). و نیز در این خصوص در توقیع خطاب به محمد شاه می‌فرمایند: «... و حال آنکه باذن بقیة الله نوشتیم بدو نفر عالم در یزد فوت مرحوم معتمد را قبل از وقوع به هشتاد و هفت یوم قبل...». نبیل زرندی می‌نویسد که در اواخر حیات معتمد حضرت باب سید حسین یزدی و ملاعبدالکریم قزوینی را نیز از قرب وفات نامبرده اخبار فرمودند و به آن دو امر فرمودند که موضوع را باطلاع اصحاب برسانند. ضمناً امر فرمودند که اصحاب پراکنده گردند و به کاشان و قم و طهران سفر کنند (۲۲).

حدود چهارماه پس از اقامت حضرت باب در عمارت خورشید منوچهرخان برحمت ایزدی پیوست (حدود ربیع الاول ۱۲۶۳ هجری قمری برابر با مارچ ۱۸۴۷ میلادی). برخی گفته‌اند که مخالفان معتمد وی را بهلاکت رسانده‌اند (۲۳). ولی غالب وقایع‌نگاران مرگ او را ناشی از یک بیماری مزمن گفته‌اند. آنچه مسلم است منوچهرخان مدتی در بستر بیماری بوده و شاید عروض سرماخوردگی شدید ضمّ بر بیماری قبلی و سبب مرگ وی گشته‌است. پس از صعود جناب معتمد علیه رضوان الله برادر زادهٔ او گرگین خان که سمت نایب الحکومه داشت وصیت‌نامهٔ وی را معدوم و اموالش را تصاحب نمود (۲۴). و چون از حضور حضرت باب در عمارت خورشید اطلاع یافت فوراً مراتب را به حاج میرزا آقاسی صدر اعظم ایران گزارش کرد. صدر اعظم دستور داد که حضرت باب را «خفّیا با لباس تبدیل در تحت محافظت سواران نصیری» به طهران اعزام نمایند (۲۵). پس از صعود معتمد جسد او را به قم منتقل و در یکی از حجرات صحن (عتیق) جناب معصومه (متصل به مدرسه فیضیه) نزدیک مقبرهٔ فتحعلی شاه قاجار دفن نمودند. در آثار طلعات مقدسهٔ بهائیه از جناب معتمد تجلیل بسیار گشته‌است.

حضرت عبدالبهاء در زیارتنامه معتمدالدوله از جمله او را به «سیدالصدور»، «شمس الصدور»، «بدرالبدور»، «فخرالوزراء»، «سیدالوزراء» و «ملیک الوزراء» ملقب فرموده‌اند. منوچهرخان بعلت ایمان به حضرت باب و حمایت از آن بزرگوار به جاودانه‌های تاریخ پیوست. لذا بیان واقعات حیات او پیش از ایمان نیز در این مقام ضروری بنظر می‌رسد.

منوچهرخان اصلاً اهل گرجستان و متولد در خاندان یکی از شاهزادگان مسیحی آن سامان بود (۲۶). آقا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۹ هجری قمری (۱۷۹۴ میلادی) منوچهرخان آن گلبو و برخی از اعضاء آن خاندان را جزء دیگر اسیران جنگی از طریق تفلیس به ایران آورد. معین‌السلطنه در تاریخ (خطی) خود می‌گوید که خاندان منوچهرخان در گرجستان به اسلام گرویده و سپس به ایران آورده شده‌اند. آنچه مسلم است منوچهرخان در خاندان مسیحی تولد یافته و در نوجوانی بدستور درباریان و مجتهدان ایران باجبار ترک کیش مسیحی و بظاهر قبول آئین اسلام نموده‌است. جناب ابوالفضائل در تاریخ مختصر امر تصریح می‌نماید که منوچهرخان بهنگام حکومت در اصفهان قلباً مسیحی بوده‌است. قوله: «... لهذا باب منفردا با آن یک نفر تابعش عازم اصفهان شد و بحکم والی اصفهان منوچهرخان گرجی که حکمرانی مهاب و مسیحی بود در خانه امام جمعه اصفهان نزول نمود .... و چیزی که زیاده موجب حیرت خلق شد این بود که منوچهرخان والی مسیحی با آنکه از اعظم امرای ایران بود و بوصف نباهت و فراست و شجاعت اتّصاف داشت بر حقیقت باب اذعان نمود» (۲۷). تولد منوچهرخان در خاندان مسیحی نکته‌ایست که حضرت باب از جمله در توقیع قهریه بدان اشاره فرموده‌اند (۲۸). حضرت ولی‌امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۱۴) تولد منوچهرخان را در خاندان مسیحی با عبارت "AND A CHRISTIAN BY BIRTH" تصریح فرموده‌اند. اگرچه منوچهرخان شیفته تحقیق در آئین اسلام بوده و به مطبوعات اسلامی نیز خدمات گرانبها کرده ولی بشرحی که قبلاً آمد

پیش از نزول رساله اثبات نبوت خاصه ایمان واقعی قلبی به حضرت رسول اکرم نداشته است. منوچهرخان در آغاز جوانی مقطوع النسل و در سمت خواجه حرم سرا در دربار فتحعلی شاه بکار مشغول گشت. وی که از هوشی سرشار برخوردار بود از همان آغاز جوانی در انجام امور کفایت و درایت و کاردانی بی مثیلی ابراز کرد و در اندک مدت بمقامات عالیه ارتقاء یافت. این ذکاوت در اجداد منوچهرخان نیز وجود داشته و از جمله جد پنجم وی میرزا سهراب بفرط هوشیاری و قوت حافظه مشهور و با زبانهای متعدّد آشنا بوده و لذا خود و خاندانش به «ان گلبو» (در زبان گرجی بمعنای صندوقچه لغات و زبانها) شهرت یافته است (۲۹). باری منوچهرخان ان گلبو پس از مدتی خواجگی حرم بمقام خواجه باشی و سپس ایشیک آقاسی باشی (ریاست ایشیک خانه و تصدی تشریفات در دربار شاهی) ارتقاء یافت. بعلت حسن عمل و کاردانی از سوی فتحعلی شاه مدتی مشاور و مساعد شاهزادگان و حکام برخی از ایالات ایران بود. در سال ۱۲۳۹ هجری قمری (۱۸۲۳ میلادی) که شاهزاده یحیی میرزا حاکم گیلان شد منوچهرخان بوزارت و پیشکاری او منصوب و به شهر رشت اعزام گردید. در سال ۱۲۴۰ هجری قمری (۱۸۲۴ میلادی) پس از درگذشت یوسف خان سپهدار بوزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا سیف الدوله (پسر فتحعلی شاه) که حاکم اصفهان بود رسید (۳۰). سپس در سال ۱۲۴۲ هجری قمری (۱۸۲۶ میلادی) در احیان جنگ روس و ایران مأمور حفظ سواحل گیلان و بحکومت آن سامان منصوب گشت. در ایام حکومت منوچهرخان در گیلان برادرش آبراهام از طرف حاکم گرجستان مأموریت رسمی یافت که به طهران رود لذا در بین راه در حوزه مأموریت منوچهرخان با برادر ملاقات نمود (۳۱). پس از امضاء قرارداد ترکمن چای میان ایران و روسیه در سال ۱۲۴۳ هجری قمری (۱۸۲۸ میلادی) منوچهرخان از سوی دولت قاجار حامل بخش اعظم غرامت هنگفتی بود که دولت ایران پرداخت آن را تعهد کرده بود. در سال ۱۲۴۴ هجری قمری (حدود ۱۸۲۸ میلادی) پس از وفات میرزا

عبدالوہاب نشاط ملقب بہ معتمدالدولہ این لقب از سوی سلطان قاجار بہ منوچہرخان تعلق یافت. شہزادہ احمد میرزا عضدالدولہ پسر فتحعلی شاہ در تاریخ عضدی تصریح می کند کہ: «عقل و درایت و کفایت منوچہرخان معتمدالدولہ از عہدہ تحریر خارج است. شأن او بطوری بود کہ اکثر اوقات در کارہای بسیار عمدہ دولتی طرف مشورت خاقان واقع می شد ... ہر وقت خاقان بیرون می رفتند معتمدالدولہ پیش روی شاہ بود» (صفحات ۲۴ - ۲۳). پس از مرگ فتحعلی شاہ در سال ۱۲۵۰ ہجری قمری (۱۸۳۴ میلادی) چون محمد میرزا ولیعہد برای جلوس بر تخت شاہی عازم طهران شد و خزینہ خالی و مصاریف سفر مہیا نبود منوچہرخان در خرم درہ زنجان بہ اردوی شاہی پیوست و چہل ہزار تومان زر مسکوک با اسبی خجستہ نام تقدیم نمود و ابراز وفاداری کرد. بدین سبب ہموارہ مورد لطف محمد شاہ قرار داشت. در همان سال جلوس محمد شاہ، منوچہرخان بہ پیشنهاد میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراہانی صدر اعظم وقت و بہمراہی فیروز میرزا عزیزمت فارس نمود تا عمرہای محمد شاہ حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنہ را کہ علیہ حکومت مرکزی قیام کردہ بودند سرکوب نماید. پس از شکست یاغیان مذکور منوچہرخان آن دو را دستگیر و تحت الحفظ روانہ طهران نمود. چون غائلہ پایان یافت فیروز میرزا والی فارس شد و منوچہرخان بہ پیشکاری و وزارت وی منصوب گردید (۳۲). در سال ۱۲۵۲ ہجری قمری (۱۸۳۶ میلادی) منوچہرخان بجای بہرام میرزا بحکومت خوزستان و لرستان و کرمانشاہ رسید و بہ اوضاع آن صفحات خاصہ لرستان سر و سامان و انتظام بخشید و اشرار و یاغیان را سرکوب نمود. شواہد تاریخی گویای آنست کہ سرزمین لرستان ہرگز حاکمان عادل و دلسوزی چون منوچہرخان و جناب میرزا بزرگ وزیر نوری بخود ندیدہ است. در سال ۱۲۵۷ ہجری قمری (۱۸۴۱ میلادی) حکومت اصفہان پایتخت سابق ایران کہ موقعیت جغرافیائی و سیاسی خاص داشت بہ منوچہرخان تفویض و دو ایالت خوزستان و لرستان نیز بدان ضمیمہ گشت. ایام اقتدار حکومت منوچہرخان در

اصفهان مقارن بود با ظهور حضرت باب در شیراز و ما حوادث مربوط به امر جدید در اصفهان و حمایت و ایمان و مرگ معتمد را قبلاً بتفصیل در همین بخش نگاشته‌ایم.

منوچهرخان چنانکه مذکور افتاد مردی بغایت هوشمند و کاردان بود. قوت جسمانی وی نیز ضرب‌المثل بود و برخی از وقایع‌نگاران بدین نکته تصریح کرده‌اند. معین‌السلطنه تبریزی در تاریخ (خطی) خود می‌نویسد که منوچهرخان: «مجمعه مسی را با دو دستش لوله می‌کرد و گل‌فرش قالی را با دو انگشت گرفته بر می‌کند ... والد نگارنده که از چاکران معتمد و خدام مقرب محمد شاه و ناصرالدین شاه بود روایت فرمود که محمد شاه در حال فکاهیت گاهی برای امتحان قوت معتمدالدوله حکم می‌کرد بازوانش را از پشت می‌بستند آنگاه زوبین بدست وی می‌دادند چنان به دیوار می‌زد که دو سه انگشت فرو می‌نشست». از خصائص بارزه معتمد عدالت‌گستری بود. بمنظور اجراء اصول عدالت خویش و بیگانه نمی‌شناخت و گاه با نهایت خشونت مجرمان را مجازات می‌نمود. لرد کرزن CURZON در کتاب معروف خود PERSIA AND THE PERSIAN QUESTION (ایران و مسأله ایرانی) می‌نویسد که منوچهرخان سیصد تن از اشرار را در سال ۱۸۴۱ نزدیک شیراز زنده زنده گچ گرفت (ترجمه فارسی، صفحه ۹۵). منوچهرخان چون فرزند نداشت برادر زاده خویش نریمان خان را بفرزندی پذیرفت. نریمان خان مورد مهر بسیار منوچهرخان و نائب مناب او بود. در ایام حکومت منوچهرخان در گیلان نریمان خان قصد تجاوز به همسر یکی از تجار محترم گیلانی داشت و چون تاجر مذکور به منوچهرخان عرض حال داد و تقصیر نریمان خان معلوم و مسلم گشت منوچهرخان بدست خویش نریمان خان را مقتول نمود و گرگین خان برادر نریمان را بجایش برگزید (۲۳). این عمل معرفت نهایت عدالت‌گستری معتمدالدوله و مبین علل اعمال خشونت از سوی وی در موارد مخصوصه است. حضرت ولی‌امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۱۴) منوچهرخان را بعنوان "THE WISE AND JUDICIOUS MANUCHIHR KHAN"

توصیف فرموده‌اند. منوچهرخان پیش از ایمان به امر بدیع اگرچه قلباً مسیحی بود ولی مایل بتحقیق در آراء و عقاید دیگران و با هواخواهان فرق مختلف مهربان و حامی مظلومان بود. وی صاحب ثروتی بی کران بود و غالباً از آن برای خدمت به زبردستان و مسکینان و کمک به صاحبان ذوق و استعداد استفاده می‌نمود. محضرش مجمع هنرمندان و شاعران و اندیشمندان زمان بود. دهها تن از شاعران عصر قصائد مدحیه در توصیف کمالات وی بنظم آورده‌اند. میرزا محمد علی متخلص به بهار از آن دسته شاعران است. نامبرده همچنین کتابی تحت عنوان «مدایح معتمد» ساخته و در آن به بیان احوال معتمد و نقل قصائد شاعران زمان در باب وی پرداخته‌است (۳۴). با آنکه منوچهرخان پیش از نزول رساله مبارکه اثبات نبوت خاصه به اسلام قلباً ایمان نداشت در نشر آثار اسلامی همت بسیار می‌گماشت. مؤلف کتاب مدایح معتمد در این خصوص می‌نویسد: «از جمله اوصاف منوچهرخان آنکه در نشر احکام سید انام و بسط قواعد اسلام چنان ساعی و شایق بوده که بقدر بیست هزار تومان اخراجات نموده و مقدار هشتصد هزار جلد کتاب در احکام شرعیّه و فرعیّه چاپ فرموده و بدست خاص و عام انداخته‌است» (۳۵). از سال ۱۲۴۰ هجری قمری (۱۸۲۴ میلادی) تا سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) همه مطبوعات طهران بنام منوچهرخان معتمد زینت یافته و بعد از وفاتش نیز نشریات آن زمان بعنوان چاپ معتمد مشهور گشته‌است. قرآن مجید که بهمت وی در سال ۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۲ میلادی) مطبوع گشته به قرآن چاپ معتمد شهرت گرفته‌است (۳۶). منوچهرخان از اقلیت‌های مذهبی ایران نیز حمایت می‌نمود. برای مثال یهودیان و مسیحیان و از جمله ارامنه جلفا در ایام حکومت وی کاملاً در امان بودند. حتی میسیونرهای مسیحی در ایران مصمم بودند که مراکز اداری و تبلیغی تشکیلات خود را به اصفهان منتقل نمایند ولی مرگ معتمد مانع این کار گشت (۳۷).



## زیرنویس بخش سیزدهم - ایام اصفهان

۱ - GOD PASSES BY صفحه ۱۳.

۲ - رجوع فرمایند از جمله به مقاله شخصی سیاح اثر قلم حضرت عبدالبهاء، صفحه ۱۳. تشخیص علت اصلی درخواست حضرت باب از جناب معتمد برای تعیین محل اقامت حضرتشان نیاز به تحقیق عمیق آینده دارد. بهرحال آشنائی احتمالی بستگان حضرت باب با معتمد هنگام پیشکاری حکومت فارس، روابط حسنه معتمد با جناب میرزا بزرگ نوری وزیر که شاید بانی آن دوست مشترکشان مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بوده و ارتباط آن تعلقات با مکاتبات مستمره حضرت باب و حضرت بهاء الله و نیز حمایت ضمنی و قبلی معتمد از اصحاب اصفهان و جناب ملاحسین بشرونی باید هنگام تحقیق مورد توجه دقیق قرار گیرد.

۳ - میرمحمد حسین در ایام جمال ابهی سبب مظالم وارده بر احباب اصفهان و علت شهادت برخی از مظلومان و لذا از قلم آن حضرت به رقصاء ملقب گشت.

۴ - عین بیان مبارک چنین است: «لعمری قد اضطررت فی ارض وطنی بشأن قد خرجت خانفا مترقبا حتی نزلت علی من ولد فی النّصاری. فقد وقرتی و عززنی و استقرتی فی مقام الذی لا یوجد عنده اعظم بما استطاع فی دین الله ... فاسئل الله ان یؤتیه جزاء احسانه خیرالآخرة کلها ...».

۵ - لقب سلطان العلماء تقریبا جایگزین عنوان صدراالصدور بود که در زمان نادرشاه ملغی گشت. امام جمعه اصفهان بحقیقت صدر علماء ایران بود. رجوع فرمایند از جمله به:

الف - THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۹۹، زیرنویس شماره ۲.

ب - A GENERAL SKETCH OF THE HISTORY OF PERSIA. MARKHAM. صفحه ۳۶۵.



- ۶ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۱ - ۱۹۰.
- ۷ - GOD PASSES BY صفحه ۱۴.
- ۸ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۹ - ۱۹۸.
- ۹ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۴۲۴.
- ۱۰ - رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY صفحات ۱۵ - ۱۴.
- ب - نبیل زرندی . مطالع الانوار. صفحات ۹۳ - ۱۹۲.
- حمایت و ایمان معتمدالدوله در متون تواریخ عصر قاجار نیز تصریح گشته است (از جمله رجوع فرمایند به ناسخ التواریخ، جلد سوم از مجلّات قاجاریّه، صفحات ۴۷-۴۴). از بیان مبارک حضرت ولیّ امرالله در GOD PASSES BY (صفحه ۱۵) معلوم می شود که معتمد پیش از آن مجلس بحقّانیت رسول اکرم نیز اعتقاد نداشته است.
- ۱۱ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۹۰.
- ۱۲ - GOD PASSES BY صفحه ۱۵.
- ۱۳ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۰۰.
- ۱۴ - عین بیان مبارک در باب شانزدهم از واحد دوم چنین است: «ذرات مرایای اعلی مقعد عمارات صدی که در ایّام ارض صاد در آنجا ساکن بوده ...».
- ۱۵ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ . جلد سوم، صفحه ۱۰۵.
- ۱۶ - اشراق خاوری. ریحق مختوم. جلد نخست، صفحه ۲۵۱.
- ۱۷ - براون MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BABI RELIGION زیرنویس صفحه ۳۵. جناب فاضل مازندرانی وفات فاطمه خانم را در حدود ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۵ میلادی) نوشته ولکن از قرائن بر می آید که قول براون (۱۹۱۶ میلادی) اصحّ است.
- ۱۸ - رجوع فرمایند به: BALYUZI . EDWARD GRANVILLE BROWNE AND THE BAHÁ'Í FAITH .PP. 34-35 (footnote 3)
- ۱۹ - مطالع الانوار. صفحات ۲۰۲ - ۲۰۱.

- ۲۰ - در خصوص این گزارش از جمله رجوع فرمایند به لغت نامه دهخدا. شماره مسلسل ۳۱، صفحه ۳۶، ذیل کلمه «باب».
- ۲۱ - عین بیانات مبارکه چنین است: «... کما کتبت فی کتابین بخطی الی اثین من العلماء حکم فوت المعتمد قبل اجله بسبعة و ثمانین یوما. فای امر يعدل ذلک. دق بصرک وصف نظرک و استغفرالله ربک لتکونن من المؤمنین» (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۵ - ۱۴).
- ۲۲ - مطالع الانوار. صفحه ۲۰۴.
- ۲۳ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۹۳.
- ۲۴ - GOD PASSES BY صفحه ۱۶.
- ۲۵ - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۱۶. حضرت باب در خصوص اقدام گرگین خان پس از صعود منوچهرخان در توقیع مبارک خطاب به محمد شاه می فرمایند: «و بعد از صعود آن بعالم بقاء، گرگین خان شقی با پنج نفر هفت شب بلا اسباب بتزویر و قسمهای دروغ و جبر صرف حرکت داده فآه فآه مآ قضی علی».
- ۲۶ - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی.
- ۲۷ - گلپایگانی ابوالفضل. رسائل و رقائم. صفحات ۹۸ - ۹۷.
- ۲۸ - عین بیان مبارک در توقیع قهریه چنین است: «... حتی نزلت علی من ولد فی النّصاری فقد وقرنی و عززنی ...».
- ۲۹ - رجوع فرمایند به: تربیت محمدعلی. تاریخ مطبوعه و مطبوعات در ایران. مجله تعلیم و تربیت، سال چهارم، شماره ۱۱، صفحات ۶۱ - ۶۶.
- ۳۰ - رجوع فرمایند به یادداشتهای عباس اقبال در مجله دانشکده ادبیات طهران، سال ۱۳۴۰ شمسی، شماره نخست.
- ۳۱ - از جمله رجوع فرمایند به نوشته نگارنده تحت عنوان «شمس الوزراء منوچهرخان معتمدالدوله» مندرج در نشریه آهنگ بدیع سال ۱۲۶ بدیع، شماره های ۶ - ۵، صفحه ۱۳۵.
- ۳۲ - فارسنامه ناصری ضمن بیان حوادث سال ۱۲۵۱ هجری قمری (گفتار دوم، صفحه ۳۳) از منوچهرخان بعنوان «جناب مقرب الخاقان

منوچهرخان معتمدالدوله پیشکار مملکت فارس» یاد می کند.

۳۳ - ذکر برادر زاده دیگری از منوچهرخان بنام سرتیپ سلیمان خان گرجی (سهام الدوله) در متون تواریخ عصر قاجار شده است. در این باب از جمله رجوع فرمایند به روضة الصفاى ناصری (مجلد آخر) صفحه ۵۵۲.

۳۴ - تربیت. تاریخ مطبوعه و مطبوعات در ایران. صفحات ۶۱ - ۶۶۰.

۳۵ - عینا مأخذ بالا.

۳۶ - عینا مأخذ بالا.

۳۷ - دکتر مهدی خان زعیم الدوله در کتاب مفتاح باب الابواب (صفحات ۴۵ - ۱۴۳) هدف حمایت منوچهرخان را از اقلیت های مذهبی ایران تضعیف وحدت جامعه اسلامی دانسته است. بنظر او حمایت معتمد از حضرت باب و اصحاب نیز از همین انگیزه ناشی گشته است. با توجه به خدمات معتمد به عالم مطبوعات اسلامی بطلان این عقیده واهی بدیهی است و نیازی به پاسخ گوئی نیست.

## بخش چهاردهم از اصفهان تا آذربایجان

چند روز پس از عزیمت از اصفهان حضرت باب بهمراهی سواران نصیری بسرپرستی محمد بیک چاپارچی به کاشان وارد شدند. حاج میرزا جانی کاشانی و برادرش حاج محمد اسمعیل ذبیح که پیش از ورود حضرت باب به کاشان این حادثه تاریخی را در رؤیا دیده بودند خود را آماده پذیرائی از آن حضرت نمودند (۱). میرزا جانی (البته با کمک ذبیح) با کسب موافقت محمد بیک چاپارچی و انعام سواران موفق گشت که آن حضرت را دو روز و سه شب در خانه خویش پذیرائی نماید (۲). سواران در کاروانسرائی اقامت نمودند و محمد بیک با اجازه حضرت باب تا خانه حاج میرزا جانی همراه گشت و پس از شناسائی محل نزد همراهان خود به کاروانسرا باز گشت. شب نخست اقامت حضرت باب در خانه میرزا جانی مصادف بود با شب عید نوروز (سومین عید پس از اظهار امر آن حضرت). جناب سید حسین یزدی که قبلاً بدستور حضرت باب به کاشان آمده بود همان شب بمحضر حضرتشان شرفیاب شد (۳). در مدتی که حضرت باب در خانه میرزا جانی اقامت داشتند تنی چند از مردم شهر و از جمله علماء افتخار شرفیابی و ایمان یافتند. آقا محمد تقی نواب دانی میرزا جانی و نیز بگم کوچک خانم خاله اش از آن دسته بودند (۴). جناب آقا احمد یزدی معروف نیز که اخیراً در خراسان مؤمن به امر بدیع گشته بود در این شرفیابی ها منقلب و موقن و منجذب گشت. از دیگر مؤمنین آن دوران جناب ملاهاشم کاشانی است که در میان جماعت شیعی مکانت عظیم داشت و پس از قبول امر بدیع عاشقانه بخدمت پرداخت (۵). از دیگر نفوسی که در آن اوقات به محضر حضرت باب شرفیاب و مؤمن شدند حاج محمد حسین نور، حاج سید محمود کاشانی و دو برادر از تجار معروف بنامهای آقا ابوالقاسم و آقا مهدی را توان نام برد (۶). آقا مهدی مذکور پس از واقعه رمی شاه در

طهران بشهادت رسید (۷). در روزنامه وقایع اتفاقیه (شماره ۸۲ مورخ پنجشنبه دهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری) خبر شهادت آقا مهدی چنین آمده است: «آقا مهدی کاشانی را که از جمله آن دوازده نفر معهود بود فراشان شاهی بضرر قمه و خنجر هلاک نمودند». اما آقا ابوالقاسم در کاشان تحمل بلایای بسیار نمود و لکن پس از شهادت حضرت باب و واقعه رمی شاه از خطرات محفوظ ماند تا در ایام بغداد بحضور جمال ابهی شرفیاب گشت و بشرحی که در آثار مبارکه آن حضرت آمده است بدستور ازل مقتول و شهید گردید (۸). از جمله نفوسی که با زیارت حضرت باب به امر بدیع مؤمن گشتند میرزا عبدالرحیم خان ضرابی (فرزند میرزا ابراهیم ضرابی) بود. وی مردی عارف، آگاه، ادیب و خطاط و صاحب کمال باطنی و جمال ظاهری بود. میرزا عبدالرحیم خان پس از ایمان عاشقانه قیام بترویج امر جدید نمود. علماء بااعتراض برخاستند. چون نامبرده معرض خطر قطعی قتل قرار گرفت اصحاب کاشان او را روانه طهران نمودند. در طهران نیز در ترویج امر کوشا بود و اگر فرخ خان عموی او که از وزرای دربار ناصرالدین شاه بود حمایت و اعانت نمی نمود یقیناً شهید گشته بود. عبدالرحیم خان بعداً کلانتر طهران شد و تا پایان حیات در این سمت باقی بود. به امر جمال ابهی نیز مؤمن گشت و همواره از احباب حمایت می نمود تا با کمال ایقان به ملکوت جاودان صعود فرمود. بنا بر وصیت او جسدش را در امام زاده یحیی در طهران که مدتی محلّ اختفای جسد حضرت باب و مدفن برخی از شهیدان مظلوم امر مبارک بود مدفون نمودند (۹). فرزند میرزا عبدالرحیم خان کلانتر ضرابی جناب علیقلی خان نبیل الدوله از چهره های درخشان دوعهد میثاق و ولایت عظمی و در خدمات امریه ثانی پدر بود. مرضیه خانم دختر نبیل الدوله چه همراه پدر و چه باستقلال دهها سال در عالم امر بخدمات ارزشمند تحقیقی و تبلیغی موفق بود تا اخیراً به ملکوت ابهی صعود نمود. از دیگر نفوسی که در آن اوقات به محضر حضرت باب شرفیاب شد ملائی شیخی سید عبدالباقی کاشانی است که قبلاً از او یاد کرده ایم. وی بعلت غرور حتی

نام میهمان بزرگوار میرزا جانی را نپرسید و پس از عزیمت حضرت باب از حقیقت آگاه شد ولکن دیگر دیر بود و تدارک مافات میسر نبود. سید عبدالباقی از جامعه کناره گرفت و تا پایان حیات از تأسف ناشی از این غفلت منزوی گشت (۱۰).

باری میرزا جانی کاشانی مورد مرحمت فراوان حضرت بود و در حق او دعا فرمودند که صاحب طلاق لسان شود. میرزا جانی با آنکه از اهل علم نبود آن چنان در استدلال و هدایت نفوس موفق بود که امثال ملامحمدجعفر نراقی را در مذاکرات خویش محکوم نمود. میرزا جانی سالها در خدمت امر بدیع توفیق داشت. در حادثه آمل در محضر جمال ابهی بود و پس از شهادت حضرت باب در قریه شاه عبدالعظیم ساکن شد و در سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) پس از واقعه رمی شاه در آن قریه دستگیر گردید و در طهران با وضع فجیعی بشهادت رسید (۱۱). و ما در گفتار نخست این کتاب در باب تاریخ منسوب بدو بتفصیل سخن گفته ایم لذا تکرار آن را در این مقام جائز نمی دانیم. حاج محمد اسمعیل ذبیح نیز سالها بخدمت امر بدیع توفیق داشت و بیان حوادث مهمه ایام حیات او مربوط به عهد ابهی است.

حضرت باب پس از دو روز و سه شب اقامت در کاشان همراه سواران نصیری عازم شهر قم شدند. بتدریج سواران خصوصا محمد بیک چاپارچی به آن حضرت نهایت ارادت یافتند و تلاش می نمودند که رضایت هیکل مبارک را فراهم سازند. چون به نزدیک قم رسیدند بحضور مبارک معروض داشتند که اگرچه دستور داریم مانع ورود آن حضرت به شهرها علی الخصوص شهر قم شویم ولکن اگر اراده مبارک است بشهر ورود فرمائید و چنانچه میل دارید به زیارت حرم جناب معصومه تشریف برید. حضرت باب فرمودند که دوست ندارند بدین شهر وارد شوند و فرمودند بهتر است از کنار شهر عبور نمایند. مأمورین دیگر اعتماد بیشتر به حضرت باب یافتند و از شدت مراقبت کاستند. پس از عبور از بخش شمالی شهر قم به قریه قمرود رسیدند. مردم قریه همه علی اللّهی بودند و مالک آن یکی از منسوبان محمد بیک

چاپارچی بود. بدعوت کدخدای قمرود حضرت باب یک شب در آن قریه اقامت فرمودند. آن حضرت بی نهایت تحت تأثیر محبت و خلوص قلبی مردم قریه قرار گرفتند و در حق آنان دعا فرمودند و طلب برکات الهی برایشان نمودند (۱۲). فرخ نامی که رئیس سواران مأمور امنیت آن صفحات بود با حضرت باب همراه شد و در میان راه ایمان یافت و گروهی از مردم قمرود نیز بامر بدیع ایمان یافتند. دو روز پس از عزیمت از قمرود (هشت روز پس از نوروز) حضرت باب به همراهی سواران نصیری به قلعه کنارگرد در حدود شش فرسخی طهران رسیدند (۱۳) و در بالاخانه چاپارخانه قریه مذکور اقامت فرمودند. در آن قریه محمد خان از صاحب منصبان سوار و مأمور دولت قاجار بمحض زیارت حضرت باب مؤمن و ساجد شد و ایمانش موجب شگفتی همگان گشت. دست از امور دولتی کشید و سرانجام نیز در وقایع قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسید (۱۴). حضرت باب شب را در کنارگرد گذراندند. قبلاً مقرر شده بود که آن حضرت به طهران تشریف ببرند ولکن دستور تازه ای از حاج میرزا آقاسی بدست محمد بیک چاپارچی رسید و مضمون آن این بود که بمحض وصول دستور آن حضرت را به قریه کلین برده و منتظر دستور تازه شود. نه روز از نوروز گذشته چادر مخصوص حاج میرزا آقاسی را همانطور که خودش دستور داده بود در کلین برای حضرت باب افراشتند. محمد بیک خیمه مبارک را در نقطه ای بسیار زیبا در دامنه کوه برافراشت. خوشی هوا، خرمی دره ها و باغها، صدای آب چشمه سارها و سکوت دشت و صحرا به حضرت باب آرامش مخصوصی بخشید. پس از دو روز برادران یزدی (سید حسین و سید حسن) ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد) و شیخ حسن زنوزی که از اصفهان و کاشان عزیمت نموده بودند در کلین بحضور حضرت باب شرفیاب شدند و بدستور آن حضرت هریک در اطراف و نزدیک خیمه مبارک اقامت نمودند (۱۵). روز دوازدهم پس از نوروز ملامهدی کنی و ملامهدی خونی که حامل پیام حضرت بهاء الله بودند بحضور حضرت باب شرفیاب شدند. نبیل زرنندی در این باب چنین

می‌نویسد: «این دو نفر از طرف حضرت بهاء‌الله آمده بودند. نامه‌ای سر بمهر برای حضرت باب بضمیمه بعضی از هدایا همراه داشتند. چون نامه و هدایا را بحضرت باب تقدیم نمودند آثار سرور و شادمانی شدیدی در سیمای مبارک آشکار شد و به دو نفر مزبور نهایت محبت را ابراز فرمودند. وصول نامه حضرت بهاء‌الله در چنین نقطه و در چنین حالی به حضرت باب بی اندازه مؤثر واقع شد. زنگ غم و اندوهی که مدت‌ها بود در چهره مبارکش مشاهده می‌گردید در حین وصول نامه حضرت بهاء‌الله بکلی سترده شد. از آن ببعد دیگر از چشم حضرت باب اشک نمی ریخت این حالت سرور در هیکل مبارک پیوسته باقی و برقرار بود تا وقتی که خبر شهادت اصحاب قلعه طبرسی به حضور مبارک رسید. از آن ببعد دو مرتبه غم و اندوه بر هیکل مبارک مسلط شد. تبسم لطیف از لبهای حضرت باب زائل گشت. سرور و شادمانی برطرف گردید. ملا عبدالکریم برای من این داستان را حکایت کرد و گفت که من با رفقای خودم نزدیک چادر حضرت باب شب خوابیده بودم. ناگهان از صدای سم اسبها بیدار شدیم. دیدیم مأمورها بر اسب خود سوار و بهر طرف تاخت و تاز می‌کنند. معلوم شد حضرت باب در چادر تشریف ندارند. مأمورین بخیال اینکه آن حضرت فرار کرده‌اند برای بحث و تحقیق بهرطرف رفته و اثری از حضرت باب نیافتند. در آن میان محمد بیک سواران خود را سرزنش می‌کرد و می‌گفت چرا اینقدر مضطربید. مگر نمی‌دانید که آن بزرگوار هرگز راضی نمی‌شود که برای نجات خویش دیگران را بزحمت بیندازد. من یقین دارم که آن حضرت برای مناجات و دعا در این شب مهتاب به محلی ساکت و آرام تشریف برده‌اند و بزودی مراجعت خواهند فرمود. عظمت و شرافت این بزرگوار بحدی است که هیچ وقت باینگونه امور اقدام نمی‌فرماید. تعجب است که شما تاکنون آن حضرت را نشناخته‌اید. محمد بیک این سخنان را می‌گفت و پیاده بطرف طهران باهستگی می‌رفت. من نیز با سایر رفقا دنبال او براه افتادیم. مأمورین هم سواره دنبال ما می‌آمدند. یک میدان بیشتر طی نکرده بودیم که دیدیم از دور حضرت باب بطرف



ما تشریف می آورند. وقتی که رسیدند به محمد بیک فرمودند. لابد خیال کردید من فرار کرده‌ام. محمد بیک خود را پپای حضرت باب انداخت. با نهایت محبت اقدام مبارک را می‌بوسید و می‌گفت استغفرالله هرگز من این خیال را نکرده‌ام. جلالت و هیبت حضرت باب باندازه‌ای بود که محمد بیک بیش از این نتوانست حرف بزند و دیگران نیز جرأت نکردند که چیزی از محضر مبارک سؤال کنند. ما همه متحیر بودیم. تعجب می‌کردیم. زیرا در اقوال و رفتار حضرت باب عظمت مخصوصی بیش از پیش ظاهر و آشکار بود. جرأت نکردیم سبب آن را پرسیم. خود حضرت باب هم در این خصوص چیزی بما فرمودند. از اصل مطلب بی‌خبر ماندیم. آنچه برای ما باقی ماند همان حیرت و تعجب شدید بود» (۱۶).

جناب فاضل قاضی با توجه به امارات و قرائن موجود تصور کرده که سرور بی‌ظنیر و عظمت و هیبت مخصوص حضرت باب در آن ایام مرهون ملاقات ظاهری با حضرت بهاء‌الله بوده است. فاضل قاضی محلّ این ملاقات را خانلق (نزدیک کلین) دانسته است (۱۷). حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک خطاب به ایادی امرالله جناب میرزا علی محمد ورقاء شهید (مورخ بیست و نهم رجب سال ۱۳۰۴ هجری قمری) و بامضاء خادم می‌فرمایند: «حضرت مبشر یعنی نقطه اولی روح ما سواه فداه در ایام توجه به ماکو برحسب ظاهر مستوراً عن الكلّ بشرف لقاء فائز ...» (۱۸). از بیان مبارک حضرت بهاء‌الله و محتوای تاریخ بدیع بیانی ظاهراً مستفاد می‌شود که حضرت باب بزیارت حضرت بهاء‌الله نائل گشته‌اند. ولکن توجه به دیگر بیانات جمال ابهی و بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء و محتوای تاریخ نبیل زرنندی روشن می‌سازد که حضرت باب و حضرت بهاء‌الله قطعاً ملاقات فرموده‌اند و تشرّف مذکور در لوح ورقاء نیز از نوع تشرّف روحانی در عوالم معنوی و چون ملاقات حضرت مسیح با حضرت موسی و حضرت الیاس در جبل طابور (۱۹) بوده است. حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک باعزاز جناب شیخ کاظم سمندر بانجذاب حضرت باب و اشتیاق حضرتشان بزیارت

جمال ابهی پس از وصول مکتوب مبارک اشاره نموده و لکن ذکری از ملاقات نفرموده‌اند (۲۰). نبیل زرندی به نقل از شخص جمال ابهی ضمن بیان واقعات آمل می‌نویسد که حضرت بهاء‌الله در پاسخ رئیس ملایان شهر آمل فرمودند: «اگرچه با حضرت باب ملاقات نکرده‌ایم ولی محبت شدیدی به او داریم» (۲۱). حادثه آمل مقارن بود با مسجونیت حضرت باب در جبال آذربایجان و از بیان مبارک جمال ابهی مستفاد می‌شود که تا آن ایام ملاقاتی میان آن حضرت و حضرت باب واقع نگشته‌است. مؤلف کتاب کواکب الدرّیه در خصوص ملاقات حضرت باب و جمال ابهی می‌نویسد: «بعضی بر آنند که حضرت بهاء‌الله نیز از کسانی بوده‌اند که در عرض راه با نقطه اولی ملاقات نموده‌اند و نسبت این روایت را به حاجی میرزا جانی داده‌اند. ولی چنانکه از تواریخ معتبره و روایات وثیقه فهمیده می‌شود حضرت بهاء‌الله با حضرت نقطه اولی قطعاً ملاقات نفرموده‌اند و این روایت که به حاجی میرزا جانی نسبت داده شده بکلی بی اساس است» (جلد نخست صفحه ۹۶). حضرت عبدالبهاء پس از ملاحظه این بخش از تاریخ کواکب الدرّیه در حاشیه عبارات منقوله بخط مبارک خویش مرقوم فرموده‌اند: «قطعاً ملاقات نفرموده‌اند» (۲۲). اما بیان دیگر حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک باعزاز جناب شکوهی (شیراز) نیز رافع هرگونه تردید است و روشن می‌نماید که حضرت باب و حضرت بهاء‌الله بر حسب ظاهر ملاقات نفرموده‌اند. قوله الاعلی: «جمال قدم روحی لاجبّاء الفداء با حضرت اعلی روحی له الفداء بر حسب ظاهر ملاقات نفرموده‌اند» (۲۳). سرانجام از بیان مبارک حضرت بهاء‌الله در سوره هیکل نیز مستفاد می‌شود که حضرت باب در طی حیات مبارک آرزوی ملاقات با حضرت بهاء‌الله داشته‌اند و لکن این آرزو بر حسب ظاهر متحقق نگشته‌است (۲۴).

باری حضرت باب بیست روز در کلین تشریف داشتند (۲۵). در ایام اقامت در قریه مذکوره توقیعی خطاب به محمد شاه نازل و ارسال و در آن درخواست فرمودند که آن حضرت به طهران تشریف برده و با

شاه ملاقات نمایند (۲۶). ولکن حاج میرزا آقاسی مانع امر بود و سرانجام نیز شاه را واداشت که حضرت باب را به آذربایجان تبعید نماید. نامه ذیل که بدستور محمد شاه (و در حقیقت بتوصیه حاج میرزا آقاسی) در پاسخ توقیع حضرت باب نوشته شده جهت آن حضرت به کلین ایفاد گشته است.

«یا علی مدد جناب فضائل و معارف انتساب حقائق الآداب سلاله الاطیاب قدوة الاحباب حاج میرزا علی محمد شیرازی سلمه الله تعالی را با علامات رأفت آیات مشهود می داریم که ذریعه آن جناب ملحوظ نظر التفاوت اثر شده از مسطورات آن که مشتمل بر دعاگوئی دولت قاهره بود آگاهی حاصل آمد. التفات ما نسبت باهل ایران عموماً شامل است خصوصاً در حق آن جناب که از خانواده جلیله سادات و اهل علم است. در باب ملاقات که خواهش نموده بودید چون این روزها موکب همایون در جناح حرکت می باشد و مقدر نمی شود که آنجناب را بطور شایسته ملاقات نمائیم آنجناب بماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت نماید و بدعاگوئی دولت قاهره پردازد. بعالیجاه مقرب الخاقان علی خان مقرر داشته ایم که در هر حال توقیر و احترام آنجناب را مرعی داشته مراقب باشد تا انشاء الله موکب همایون مراجعت بدارالخلافة فرماید آنوقت آنجناب را خواسته قراری درست در امر آنجناب خواهیم داد. البته در این جهت دل آزرده نشده همه اوقات مقاصد خود را اظهار داشته ذات اقدس پادشاهی را از دعای خیر فراموش ننمایند. حرره فی شهر ربیع الثانی سنة ۱۲۶۳» (۲۷).

حضرت باب بواسطه محمد بیک چاپارچی برای شاه پیغام فرستاده بودند که بشرط حضور در بارگاه شاهی و دفع تسلط ظالمین متعهد شفای پای شاه می شوند ولکن حاج میرزا آقاسی مانع از ابلاغ پیام حضرت باب به محمد شاه می شود زیرا می ترسد که ملاقات حضرت باب با شاه موقعیت خودش را بکلی بخطر اندازد (۲۸). حاج میرزا آقاسی که خود دعوی ارشاد و هدایت داشت بی نهایت از حضور حضرت باب در طهران بیم داشت. وی می دانست که محمد شاه با

تمایلات عرفانی که داشت خیلی زود مجذوب حضرت باب می گردید. لذا از هر وسیله استفاده می نمود که این ملاقات حاصل نشود. حاج میرزا آقاسی بحقیقت شاه را فریب داد و به ذهن وی چنین القاء نمود که اگر سید باب به طهران آید هیجان عمومی پدید شود و خون وی هدر رود. علی الخصوص که فتنه سالار در خراسان و قیام آقاخان در کرمان اوضاع کشور را نابسامان کرده است و مردم مستعد شورش اند. شاه نیز قانع گردید و فرمان تبعید حضرت باب را به ماکو صادر نمود. تفتین و دسیسه حاج میرزا آقاسی سبب شد که حضرت باب تا پایان حیات در جبال آذربایجان مسجون شوند و سرانجام در نهایت مظلومیت بشهادت رسند. در اینجا لازم می داند به احوال حاج میرزا آقاسی و عاقبت حیات او اشارتی نماید.

نام اصلی حاج میرزا آقاسی عباسعلی بود. وی در سال ۱۱۹۸ هجری قمری (۱۷۸۳ میلادی) در ماکو تولد یافت. پدرش میرزا مسلم اصلاً اهل ایروان و از علمای معروف آن سامان بود که به ماکو کوچیده بود. عباس ابتدا در آذربایجان و سپس در عراق خصوصاً نزد ملاعبدالصمد صوفی همدانی (مؤلف کتاب بحرالعارف) از عرفای نعمت اللّهی بتحصیل معارف دینیّه و رسمیه زمان پرداخت. چون استادش (ملاعبدالصمد) در حادثه قتل و غارت فرقه وهابی در کر بلا کشته شد ملاعبّاس اعضاء خاندان او را به همدان برده و در آن شهر سکونت گزید و بجای ملاعبدالصمد مذکور بترویج طریقت صوفیه پرداخت. پس از آن به سفر حج رفت. در مراجعت به ایران به آذربایجان شتافت و در آنجا بخت با وی مساعد گشت و سمت معلّمی میرزا موسی فرزند میرزا بزرگ قائم مقام یافت و سالها بعد تعلیم و تربیت محمّد میرزا پسر نایب السلطنه عبّاس میرزا به وی سپرده شد. حاج ملاعبّاس بتدریج به حاج میرزا آقاسی شهرت یافت و شاهزاده محمّد میرزا را تابع مشرب صوفی مخصوص خویش کرد و چنان در وی نفوذ نمود که شاهزاده میرزا آقاسی را صاحب کرامات و انجام هر امری را بی اذن او نامعقول شمرد. میرزا آقاسی از خوش باوری محمّد میرزا استفاده

نمود و وعده وصول به مقام سلطنت بوی داد و شاهزاده نیز سوگند یاد نمود که چون بتخت سلطنت نشیند او را قائم مقام خود و صدر اعظم ایران نماید. از قضای روزگار پس از مرگ نایب السلطنه عباس میرزا فتحعلی شاه با وجود داشتن پسران لایق بعلت علاقه خاص به عباس میرزا فرزند وی محمد میرزا را به ولیعهدی برگزید. این بود که محمد میرزا پس از مرگ فتحعلی شاه بکمک میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و منوچهرخان معتمدالدوله بتخت سلطنت ایران رسید. ابتداء به میرزا ابوالقاسم قائم مقام سمت صدارت عظمی داد ولکن مدتی بعد به تفتین حاج میرزا آقاسی وی را مقتول نمود. پس از قتل قائم مقام حاج میرزا آقاسی صدر اعظم ایران شد و مصائب بسیار بر مردم کشور وارد گشت. حاج میرزا آقاسی با شاهزاده خانم عزت النساء ازدواج نمود و بر روابط خصوصی خویش با شاه بسی افزود. اندک اندک مهمام امور به دست میرزا آقاسی افتاد و اراده او بر انجام هر امری که می خواست صحه می نهاد و شاه در دست او جز مترسکی بیش نبود.

هواخواهان و نزدیکان و همشهریان ماکونی او برجان و مال و ناموس مردم تسلط یافتند و مظالم بی حد روا داشتند. توجه او به مردم ماکو آن چنان بر سر زبانها بود که بقول جناب فاضل مازندرانی «شهرت گرفت که زنان حامله شبانهای ماکونی دست بر شکم خود گذارده سوگند بسر سرتیپ یاد می نمایند کنایه از اینکه زاده هایشان برای هم وطنی با حاجی سرتیپ شوند» (۲۹). حضرت باب در سورة الملک (از کتاب قیوم الاسماء) خطاب به حاج میرزا آقاسی می فرماید که از خداوند عادل بترسد و از حکومت کناره گیری کند و بداند که حکومت حقیقی ارض باذن الهی به آن حضرت تفویض گشته است (۳۰). مظالم شدید بعدی حاج میرزا آقاسی و از جمله تبعید حضرت باب به ماکو و دوبار به چهریق سبب گشت که حضرت باب با لحن حاکی از قهاریت الهی بوی خطابات مهیمنه قهریه فرماید. در این خطابات مبارکه او را در نهایت شہامت «کافر باللّه» و «مظهر ابلیس» خوانده و به مظالم وی اشاره فرموده اند (۳۱). زیارت آیات

خطبه قهریه روشن می‌سازد که چگونه یک جوان بیست و هشت ساله و اسیر در دست مأموران دولتی به صدر اعظم مطلق العنان ایران عتاب می‌نماید و قدرت دنیوی او را به پشیزی نمی‌خرد. بیخود نبود که حاج میرزا آقاسی در آن حدّ خائف بود و یقین داشت که چنین نفس مقدّسی بمحض ملاقات با شاه دل از او می‌ربود و ایران زمین را از لوٹ وجود صدر اعظم ظالمش می‌زدود. نیکلای فرانسوی در تاریخ خود «سید علی محمد باب» می‌نویسد: «شاهزاده فرهاد میرزا که در این وقت جوان و از جمله شاگردان حاج میرزا آقاسی بود بعدها نقل می‌کند وقتی که اعلیحضرت رأی صدر اعظم را قبول کرد و به باب نوشت که به ماکو برود من با حاجی میرزا آقاسی چند روزی رفتیم در پارکی که حاجی در یافت آباد حوالی تهران احداث کرده بود گردش کنیم. من خیلی مایل بودم که از استاد خود راجع به این وقایع استفساری کنم ولی چون همیشه کسانی در نزد ما بودند جرأت این سؤال را نداشتم. تا روزی که دو نفری در پارک گردش می‌کردیم و او را خوش خلق و شادمان دیدم. جسارتی در خود دیده گفتم حاجی برای چه شما باب را به ماکو فرستادید. جواب داد تو هنوز جوانی و پاره‌ای قضایا را نمی‌فهمی. همینقدر بدان که اگر او به تهران آمده بود ما در این موقع نمی‌توانستیم آزادانه ... آسوده از هر فکری در سایه این درختان گردش کنیم» (ترجمه فارسی، صفحات ۵۵ - ۲۵۴).

حاج میرزا آقاسی مردی بسیار زشت صورت و سیرت بود. بعلت خبث طینت، سوء تدبیر و گفتار زشت احدی از او خشنود نبود. دشمنی او با جاودانه‌های تاریخ ایران در عصر قاجار چون جناب میرزا بزرگ نوری وزیر (والد جمال ابهی) جناب منوچهرخان معتمدالدوله و جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی در مطاوی تواریخ امریه و عمومیه آمده است. با این حال حاج میرزا آقاسی را مایه علمی و ادبی نیز بود. نگارنده در میان آثار او از جمله در کتابخانه ملک طهران رساله‌ای در علم جغرافیا دیده است. شاید رساله مختصر مذکور نخستین متن جغرافیا بشیوه جدید در ایران باشد. وی طبع شعر داشت و فخری

یا فخری ایروانی تخلص می نمود. اشعاری از وی باقی است. شعر معروف او. «مژده وصل می دهد گردش آسمان مرا — هیچ نبود از آسمان این حرکت گمان مرا» پس از تبعید حضرت باب به جبال آذربایجان انشاد گشته است. بهرحال پس از مرگ محمد شاه (سال ۱۲۶۴ هجری قمری برابر با ۱۸۴۸ میلادی) تسلط و اقتدار ظاهری حاج میرزا آقاسی به خفت و ذلت بدل شد و ثروت بی کرانش بر باد رفت. آن چنان منفور توده مردم ایران بود که امان بجان نداشت. بهر قریه ای عزیمت نمود مردم راهش ندادند. به اماکن مذهبی پناه برد. پنهان و تبعید شد و سرانجام در نهایت ذلت در رمضان سال ۱۲۶۵ هجری قمری (۱۸۴۹ میلادی) در کربلا درگذشت و مصداق بیان مبارک حضرت باب در توقیع خطاب به آن دجال زمان آشکار گشت. قوله الاعلی: «افرحت بمقعدک و رضیت بعزتک و ان ورائک ذلّة عظیمة لاعزّ فیها و اشدّ العذاب». در این بیان مبارک می فرمایند که سرور و دلخوش بعزت خویش نباشد زیرا در پس این سرور و عزت ذلت آشکار و اشدّ عذاب نهفته است.

همانطور که قبلاً مذکور آمد حضرت باب پس از بیست روز اقامت در کلین بدستور حاج میرزا آقاسی همراه مأمورین دولتی بریاست محمد بیک چاپارچی به تبریز عزیمت فرمودند. چون بدستور دولت دو تن از اصحاب مجاز بهمراهی با آن حضرت بودند حضرت باب سیدحسین یزدی و برادرش سید حسن را بملازمت انتخاب فرمودند. آن حضرت کلیّه مخارج سفر خویش را شخصاً می پرداختند و وجهی از دولت قبول نمی نمودند و امر می فرمودند که وجوه پرداختی دولت را میان فقیران و نیازمندان تقسیم نمایند. در اینجا ذکر این نکته نیز لازم است که حضرت باب هنگام عبور از نزدیکیهای شهر ری چون نظرشان به گنبد مرقد جناب شاه عبدالعظیم افتاد زیارت نامه ای برای امام زاده مذکور نازل نمودند و به میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمن نوری امر فرمودند که با گروهی از اصحاب به آن مکان رفته و قرائت نمایند.

حاج میرزا آقاسی دستور داده بود که آن حضرت را از ورود به



شهرهای میان راه مانع شوند لذا از کنار شهرها عبور می فرمودند. چون به قریه سیاه دهان (نزدیک قزوین) رسیدند تنی چند از اصحاب قزوین بحضور مبارک شرفیاب گشتند. جناب ملا اسکندر زنجانی نیز در آن قریه مشرف شد. حضرت باب توقیعی خطاب به حاج سلیمان خان افشار نازل فرموده و وسیله ملا اسکندر برای نامبرده ارسال نمودند و او را به نصرت حضرتشان ترغیب فرمودند و لکن سلیمان خان اعراض کرد و در جرگه اهل ایمان درنیامد (۳۲). حضرت باب یک شب در قریه سیاه دهان توقف فرمودند (۳۳). در آن شب توقیع دیگری خطاب به حاج میرزا آقاسی از قلم مبارک نازل گشت. همچنین توقیعاتی که از قلم آن حضرت خطاب به تنی چند از علماء قزوین و از جمله حاج ملامحمد تقی برغانی، حاج ملامحمد صالح برغانی، حاج ملاعبدالوهاب قزوینی و حاج سید تقی قزوینی نازل گشته بود وسیله جناب حاج ملا احمد ابدال مراغی از قریه سیاه دهان جهت آنان ارسال گشت (۳۴). باستناد متن تاریخ سمندر در توابع مذکور علمای نامبرده بتحقیق در امر بدیع و حمایت آن حضرت توصیه شده بودند. جناب حاج ملاعبدالوهاب برای ملا صالح برغانی پیغام فرستاده بود که بیائید بحضور حضرت باب برویم و حقیقت امر را روشن نمائیم و لکن ملا صالح گفته بود که دختران من و پسران شما بظهور بدیع مؤمن گشته اند و ما در محل اتهامیم. لذا اگر در این امر دخالت نمائیم علماء مخالف ما را خوار نموده از درجه اعتبار ساقط می نمایند. ملا صالح بهر ترتیب بود مانع اقدامات ملاعبدالوهاب گشت. بهر حال جمعی از اصحاب قزوین و اطراف چون ملامحمدعلی قزوینی و برادرش ملاهادی (پسران ملاعبدالوهاب) حاج محمدحسن تاجر، حاج ملامحمدعلی لهاردی، کربلانی آقابزرگ چیت ساز و پسرش کربلانی محمدتقی در قریه سیاه دهان بحضور مبارک مشرف گشتند (صفحات ۹۹ - ۹۷).

حضرت باب از سیاه دهان عازم زنجان شدند. با آنکه مأموران دولتی مجاز بموافقت با ورود به شهر نبودند بتوصیه محمدبیک



چاپارچی وارد شهر شدند. زیرا گروه کثیری از اصحاب و اهالی زنجان قصد تشرّف بحضور مبارک داشتند و امکان بلوا می‌رفت. حضرت باب صرفاً در کاروانسرای مرحوم میرزا معصوم طبیب توقّف فرمودند. چراغعلی خان حاکم زنجان که از ارادت کیشان جناب حجّت زنجان بود قصد تشرّف بحضور مبارک نمود ولیکن علمای زنجان مانع شدند. امّا میرزا محمدعلی طبیب زنجان فرزند میرزا معصوم طبیب بحضور مبارک مشرّف و بموهبت ایمان فائز گشت (۳۵).

باصرار علماء زنجان مأموران دولتی حضرت باب را از آن شهر حرکت دادند. مدتی بعد به میانه نزدیک تبریز رسیدند. در آنجا توقیعی خطاب به بهمن میرزای قاجار حکمران آذربایجان (برادر محمدشاه) نازل و او را به نصرت حضرتشان دعوت فرمودند ولیکن شاهزاده اعتناء نکرد و نصرت ننمود و سرانجام نیز مورد غضب محمد شاه و حاج میرزا آقاسی قرار گرفت و به روسیه فرار کرد. حضرت باب پس از چندی اقامت در میانه بدستور بهمن میرزا همراه سواران دولتی عازم شهر تبریز شدند. پیش از ورود به تبریز مدت کوتاهی در قریه میلان اقامت فرمودند. اهالی میلان که غالباً از هواخواهان مکتب شیخیه بودند در آغاز ظهور مبارک وسیله جناب ملایوسف اردبیلی بامر بدیع مؤمن شدند. از میان ایشان حاج محمد تقی و حاج احمد پسران حاج علی اکبر میلانی بیش از دیگران در ایمان و خدمت و شجاعت معروف و ممتاز گشتند. حاج محمد تقی طبیب و حاج احمد تاجر معتبری بود. حاج محمد تقی در محلی موسوم به یانق از حضرت باب و همراهان پذیرائی شاهانه نمود و گروهی کثیر در آن ضیافت مبارک به امر جدید اقبال نمودند. نامبرده در آثار حضرت باب ملقب به فتیق و افتق و برادرش حاج احمد مسمی به اسبق و قریه میلان ملقب به ارض جنّت است (۳۶).

حضرت باب پس از عزیمت از میلان راهی تبریز شدند. شب نخست ورود به تبریز در خانه محمد بیک چاپارچی اقامت فرمودند و روز بعد آن حضرت را بدستور حکمران آذربایجان در ارک دولتی تبریز

سکونت دادند. محمد بیک که باستناد قول جناب ابوالفضائل قبل از وصول به حوالی قزوین به حضرت باب مؤمن شده بود (۳۷) پیش از تحویل آن حضرت به مأموران جدید حضور مبارک معروض داشت که «قصورمن بسیار است و تقصیرم بی شمار. آرزوی من اینست که از من درگذرید و رضایت مبارک شامل حال من شود. فرمودند مطمئن باش تو از جمله اصحاب و پیروان من هستی. نام نیکت تا ابد خواهد ماند و اهل عالم لسان بتعریف و تمجید تو خواهند گشود و نام ترا با احترام ذکر خواهند نمود. سایر مأمورین نیز بنوبه خویش بحضور مبارک مشرف شده عفو تقصیرات خویش را درخواست نمودند و اشک ریزان به اقدام مبارک بوسه زدند. حضرت باب نسبت بجمیع اظهار عنایت فرمودند و به آنها اطمینان دادند که در باره شان دعا خواهند فرمود. همه با حضرت باب خداحافظی کردند» (۳۸).

اهالی تبریز چون از ورود حضرت باب به آن شهر آگاهی یافتند برای زیارت حضرتشان در خیابانهای شهر اجتماع نمودند. اصحاب نیز آماده تشرّف بحضور بودند ولیکن مأموران دولتی اجازه تشرّف نمی دادند. با وجود منع شدید تنی چند از اجبای آذربایجان و از جمله حاج محمدتقی و حاج علی عسکر تبریزی بحضور مبارک رسیدند. خصوصاً حاج علی عسکر هفت بار افتخار تشرّف یافت. اشتیاق مردم تبریز برای زیارت حضرت باب بحدّی رسید که بدستور حکمران جارچی اعلام نمود که هرکس به ملاقات سید باب رود اموالش مضبوط و خودش محبوس خواهد گشت. مردم هنگام عبور حضرت باب از خیابانهای تبریز درود و تکبیر می فرستادند حتی گروهی خاک زیر اقدام مبارک را می بوسیدند. ملا محمدعلی زنوزی از مؤمنین جوان تبریز بی اختیار صف سربازان مراقب را شکافت و خود را به پاهای مبارک حضرت باب انداخت. در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به سربازان التماس می نمود که اجازه دهند لحظاتی در محضر مبارک محبوب خویش باشد. حضرت باب از اسب خویش پیاده شدند، او را در آغوش گرفتند، اشکهایش را پاک نمودند و اضطراب او را باطمینان بدل

فرمودند. ملامحمدعلی فرزند ملاعبدالوهاب از علمای معروف قریه زنوز از توابع مرند بود. هنگامی که ملاعبدالوهاب درگذشت محمدعلی دو سال بیشتر نداشت. سید علی زنوزی از بزرگان علماء متدین و امین تبریز مادر محمدعلی را تزویج نمود و وی را تحت سرپرستی خویش در آورد. محمدعلی پس از اتمام تحصیلات مقدماتی نزد سید علی مذکور تلمذ نمود و در آغاز جوانی بوفور علم و کثرت عبادت و زهد و تقوی شهرت یافت و سرانجام نیز به حضرت باب مؤمن شد. ایمان ملامحمدعلی به حضرت باب هر روز افزایش داشت و سرانجام بدرجه ای از یقین رسید که جان فداء نمود (۳۹). و مابقیة احوال و داستان شهادت او را ضمن تشریح وقایع مربوط به شهادت حضرت باب در موضع دیگر این کتاب بیان خواهیم نمود. پس از گذشت چهل روز از اقامت حضرت باب در ارک دولتی تبریز بدستور حاج میرزا آقاسی آن حضرت همراه مأموران دولتی عازم قلعه ماکو شدند.

زیرنویس  
بخش چهاردهم - از اصفهان تا آذربایجان

- ۱ - رجوع فرمایند به:
  - الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۰۶.
  - ب - مثنوی ذبیح کاشانی (خطی).
  - ۲ - جناب سمندر در تاریخ خود می‌نویسد: «در کاشان این دو برادر مبلغ سیصد تومان برنیس سوارها تقدیم و رجا می‌نمایند که دو روز بعنوان رسیدن محاسبات تجارتنی در خانه ایشان بمانند. قبول نموده و حضرت به آن بیت نزول اجلال می‌فرمایند» (صفحه ۲۲۲).
  - ۳ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۰۸.
  - ۴ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۹۳.
  - ۵ - ملاهاشم کاشانی در ایام بین طلوعین مدعی قیادت جامعه بابی و من یظهري گشت ولكن خیلی زود بخطای خود پی برد و از دعاوی خویش توبه نمود و بشرف ایمان به جمال ابهی مفتخر گردید.
  - ۶ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۹۴ - ۳۹۳.
  - ۷ - رجوع فرمایند به:
  - الف . مطالع الانوار. صفحه ۲۱۰.
  - ب - ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۹۵ - ۳۹۴.
  - ۸ - لوح شیخ (ابن الذنب) صفحه ۲۰۸.
  - ۹ - رجوع فرمایند به:
- GAIL M. SUMMON UP REMEMBRANCE .PP. 1, 6, 20, AND 42 .
- ۱۰ - نبیل زرنندی . مطالع الانوار. صفحات ۲۰۹ . ۲۰۸ .
  - ۱۱ - روزنامه وقایع اتفاقیه. شماره ۸۲ (مورخ پنجشنبه دهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری).
  - ۱۲ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۳ - ۲۱۱.
  - ۱۳ - مأخذ بالا. صفحه ۲۱۳.
  - ۱۴ - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی.

- ۱۵ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۴ - ۲۱۳.
- ۱۶ - مأخذ بالا. صفحات ۱۶ - ۲۱۵.
- ۱۷ - مستند به تاریخ بدیع بیانی (تصحیح تاریخ میرزا حسین همدانی). نگارنده چند ده سال پیش از نسخه موجود در کتابخانه فتح اعظم (کتابخانه حظیرة القدس ملی بهائیان ایران) استفاده نموده است.
- ۱۸ - اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد چهارم. صفحه ۱۵۴.
- ۱۹ - رجوع فرمایند به:
- الف - کتاب مفاوضات. صفحات ۹۱ - ۱۹۰.
- ب - کتاب انجیل متی. باب هفدهم، آیات ۵ - ۳.
- ۲۰ - عین بیانات مبارکه چنین است: «اَنَا انزلنا لمبشری ما قرّت به عیون کتب الله المهیمن القیوم و ارسلنا الیه. فلما حضر و قرء انجذب من نفحات الوحی علی شأن طار بکله فی هوائی و قصد الحضور امام وجهی. قد هزته الکلمات بحیث لا ینتهی ذکر بالقلم و المداد و لا باللسان ...» (مجموعه اشراقات، صفحه ۲۲۱).
- ۲۱ - مطالع الانوار صفحه ۴۹۱.
- ۲۲ - رجوع فرمایند به صفحه ۵۳۳ از جلد نخست کواکب الدرّیه.
- ۲۳ - نقل از نسخه موجود در ارض اقدس حیفاء..
- ۲۴ - برای زیارت عین بیان مبارک جمال ابهی رجوع فرمایند به کتاب مبین (خطّ جناب زین المقرّبین) صفحه ۳۶.
- ۲۵ - مقاله شخصی سیّاح. صفحات ۱۷ - ۱۶.
- ۲۶ - این دومین توقیع حضرت باب خطاب به محمّد شاه بود (GOD PASSES BY صفحه ۲۴).
- ۲۷ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۲۱۴. متن نامه در تاریخ جناب سمندر (صفحات ۱۰۲ - ۱۰۱) نیز آمده و چند عبارت آن با متن منقول در تاریخ جناب فیضی اندکی تفاوت دارد.
- ۲۸ - مقاله شخصی سیّاح. صفحات ۱۹ - ۱۸.
- ۲۹ - ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۷۹ - ۷۸.
- ۳۰ - عین بیان مبارک چنین است: «یا وزیرالملك خف عن الله الذی

لا اله الا هو الحقّ العادل و اعزل نفسك عن الملك فانّا نحن قد نرث الارض و من عليها باذن الله الحكيم ...».

۳۱ – عین بیانات مبارکه چنین است: « ... فاعلم ايّها الكافر بالله و المشرك بآياته و المعرض عن جنابه و المتكبر عن بابه ...». و نیز می فرمایند: «یا عدوّ الله وعدوّ اولیائه لو تعلم ما اکتسبت یداک فی امری لتفرّ علی قلل الاوتاد و تجلس عرباناً فی الرّماد ... اما تعلم ما فعلت یا مظهرالابلیس فکانما ظلمت علی کلّ من فی الوجود فی الغیب و الشّهود و قتلت کلّ من فی ملکوت الودود».

۳۲ – حاج سلیمان خان افشار از پیروان جناب سید کاظم رشتی و صاحب مناصب عالی دولتی و ثروت سرشار بود و بشرحی که خواهد آمد ضرّش خصوصاً در حوادث قلعه طبرسی فراوان به اصحاب رسید. وی از پیروان حاج محمد کریم خان کرمانی گشت و در طریقت وی پایدار بود. ولی پسر حاج سلیمان خان، رضاقلی خان سرتیپ افشار، که با دختر جناب سید کاظم رشتی ازدواج کرده بود هنگامی که مأمور ایصال حضرت باب به چهریق بود مؤمن گشت و با پدر از در مخالفت در آمد.

۳۳ – رجوع فرمایند به:

الف – THE DAWN BREAKERS. صفحه ۲۳۵ (زیرنویس شماره ۲).

ب – تاریخ سمندر. صفحات ۹۹-۱۰۰.

۳۴ – رجوع فرمایند به:

الف – GOD PASSES BY صفحه ۲۴.

ب – THE DAWN BREAKERS صفحه ۲۳۵ (زیرنویس شماره ۲).

۳۵ – جناب میرزا محمدعلی طبیب زنجانی سالها بخدمت امر مبارک حضرت باب و جمال ابهی قائم بود و سرانجام در سال ۱۲۸۳ هجری قمری (۱۸۶۶ میلادی) در زنجان بشهادت رسید.

۳۶ – رجوع فرمایند به:

الف – نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۴۱.

ب – فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۴۱.

- ۳۷ - رسائل و رقائم. صفحه ۱۰۰.
- ۳۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۲۱.
- ۳۹ - رجوع فرمایند به :
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۲۳ - ۲۲۲.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۷.

## بخش پانزدهم — قیام جناب طاهره

قبلاً مذکور آمد که جناب طاهره تنها بانونی بود که از حروف حیّ محسوب گشت و بی درنگ عاشقانه در کربلا قیام به خدمت امر بدیع نمود. در اینجا لازم می‌داند که ابتداء به بیان احوال طاهره پیش از ایمان به حضرت باب و سپس بذکر خدمات او پس از فوز به عرفان امر جدید پردازد.

طاهره در شهر قزوین و در سال ۱۲۳۳ هجری قمری (۱۸۱۷ میلادی) تولّد یافت (۱). سالی که بعثت تولّد جمال ابهی در آن هرگز در تاریخ جهان فراموش نخواهد شد. روز تولّد طاهره معلوم نیست و اینکه جناب فاضل مازندرانی بنقل از جناب نبیل زرنندی نوشته‌است تولّد طاهره در همان شب تولّد جمال ابهی واقع گشت (۲) سهو قلم است و با توجه به ترجمه انگلیسی حضرت ولیّ امرالله از تاریخ مذکور مبنائی ندارد. زیرا نبیل تنها تصریح بر سال تولّد طاهره دارد (۳). نام اصلی طاهره فاطمه بود (۴). نامی که پدرش بوی داده بود (۵). ولکن هم پدر و هم دیگر بستگان بیاس احترام به فاطمه خانم مادر بزرگ پدرش از تکرار نام فاطمه احتراز داشتند و او را در خانه امّ سلمه می‌خواندند (۶). اینست که حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء در باب نام طاهره می‌فرمایند: «اسم مبارکش امّ سلمه بود» (صفحة ۲۹۱). طاهره در میان اعضاء خاندان و خویشان نزدیک به زرّین تاج و زکّیه نیز ملقب بود (۷).

پدر طاهره حاج ملامحمدصالح برغانی مجتهد شهیر و مؤلف چند کتاب عظیم بود (۸). وی چنانکه معروف است در اجراء شعائر دینی و فریضة امر بمعروف و نهی از منکر بسیار سختگیر بود (۹). نامبرده با برادر بزرگتر خود حاج ملامحمدتقی و برادر کوچکتر حاج ملامحمدعلی در برغان و قزوین بتحصیل زبان فارسی و عربی و مقدمات معارف معمول زمان پرداختند و سپس عازم شهر مذهبی قم



شدند و در آنجا نزد میرزا ابوالقاسم مجتهد معروف به میرزای قمی تلمذ نمودند. برادران برغانی از قم به اصفهان رفتند و چندسالی نیز در آن شهر بتحصیل و تکمیل معلومات خویش اشتغال داشتند. از اصفهان عازم عتبات عالیات شدند و مدتی در کریلا نزد آقا سیدعلی طباطبائی تلمذ نمودند. هرسه برادر در غالب معارف عقلی و نقلی اسلامی عصر خویش تبحر و بانواع عبادات و ریاضات شاقه اشتغال یافتند. حاج ملامحمدعلی (برادر کوچکتر) مدتی نیز در محضر جناب شیخ احمد احسانی تلمذ نمود و نزد عموم علی الخصوص جماعت شیخیه بکثرت عبادت و تلاوت اوراد و ادعیه و تضرع و ابتهال دائم اشتغال یافت. بطوری که در برخی از ساعات شب زنجیر بر گردن می‌نهاد و آن را بر میخی در سقف حجره خویش وصل می‌نمود تا مانع خوابیدن وی شود و اوقات را به عبادت و قرائت و کتابت صرف نماید. هرسه برادر پس از اتمام تحصیلات به ایران مراجعت و در طهران اقامت نمودند. برادران برغانی مردانی جسور بودند و نوبتی در حضور فتحعلی‌شاه برخلاف شوون پادشاهی عملی نمودند و مفضوب شاه شدند لذا باجبار از طهران به قزوین کوچیدند. در ایام سلطنت محمدشاه نیز مورد غضب شاه و حاج میرزا آقاسی قرار گرفتند و محکوم بخروج از قزوین شدند ولکن ملامحمدتقی (برادر بزرگتر) بهر حیلتی بود مجدداً جلب محبت شاهی کرد و برادران به قزوین عودت نمودند (۱۰). برادران برغانی که در آغاز نوجوانی با سختی‌های زندگانی آشنا گشته بودند پس از احراز ریاست دینی در شهر قزوین بجمع مال و منال نیز پرداختند و بزودی از حیث علمی، مالی و مرجعیت دینی در صف اول مجتهدین ایران زمین قرار گرفتند. در چنین احوالی بود که جناب طاهره در آن خاندان و در شهر قزوین تولد یافت.

پدر طاهره در همان سالهای خردسالی معلمی خصوصی برای وی معین نمود و طاهره پس از چند سال تلمذ نزد وی و نیز پدر و عموهای خود در معارف دینی و ادبی بحدی از مهارت رسید که پدرش با افسوس می‌گفت «اگر این دختر پسر بود خاندان مرا روشن می‌نمود

وجانشین من می گشت». (۱۱). مورخان عصر قاجار (اعم از بهائی و غیربهائی) و شاهدان عینی حیات طاهره استعداد عجیب علمی و ذکاوت و جمال بی نظیر وی را تصریح کرده اند. رضاقلی خان هدایت مورخ مشهور عصر قاجار در مجلد قاجاریه از کتاب روضة الصفاء در باب طاهره می نویسد: «چه زنی در کمال جمال بود و ملحده ای شیرین مقال» (صفحه ۴۲۹). میرزا محمد جعفرخان حقایق نگار مورخ مخصوص دربار قاجار در کتاب تاریخ حقایق الاخبار ناصری در خصوص جناب طاهره می نویسد: «با وجود حسن و جمال و غنچ و دلال در علوم معقول و منقول بحد کمال بود» (۱۲). میرزا تقی خان سپهر کاشانی دیگر مورخ معروف دربار قاجار در مجلد سوم از مجلدات قاجاریه کتاب ناسخ التواریخ در خصوص جمال و کمال طاهره می نویسد: «این دختر با اینکه رونی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود» (صفحه ۲۱۹). مردم قزوین از ایام نوجوانی طاهره را «دختر آقا» و بعدها غالباً «خانم» یاد می کردند (۱۳). وی یک خواهر کوچکتر بنام مرضیه و حد اقل سه برادر (۱۴) داشته است. یکی از برادران نامش میرزا عبدالوهاب قزوینی بود که در واقع شهرت و علم پدر را در جامعه اسلامی بارث برد و هم او بود که بارها از مقامات علمی طاهره تجلیل و تصریح نمود که احدی از ما در محافل علمی در محضر طاهره جرأت اظهارنظر نداشت (۱۵). محمد حسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمه در عصر قاجار در خصوص میرزا عبدالوهاب می نویسد: «خلف ارشد حاج ملاصالح برغانیست. تتبع وی در میان سلسله برغانیه احدی را نبود معقولاً و منقولاً ... و به قزوین ریاستی معتد بها داشت و نزد حکام دیوان اعلی بسیار مطاع بود ... الحق در طلاقت زبان و ملاحت بیان و حلاوت لهجه و حسن تفهیم او بهرحال عموماً و به منبر خصوصاً در تمام ایران احدی نرسید» (۱۶). با توجه به آنچه اعتمادالسلطنه در باب کمالات میرزا عبدالوهاب قزوینی نوشته توان قضاوت نمود که طاهره در چه درجه از

فضل و کمال و قوت استدلال بوده است که امثال میرزا عبدالوهاب در محضر او جرأت اظهار نظر نداشته اند. نبیل زرندی می نویسد که میرزا عبدالوهاب به امر حضرت باب مؤمن شده و لکن خدمتی از او ظاهر نگشته است (۱۷). باری جناب طاهره با موی سیاه «چون مشک اذفر» و بقول جناب فاضل مازندرانی «با وجه ملیح اسمر و خالی بر گونه ایسر» (۱۸) در همان اوقات نوجوانی در محافل نسوان شهر بر صدر می نشست و به پیچیده ترین پرسش های آنان پاسخ کوبنده می داد و در جمع رجال خاندان خویش نیز حل مشکلات علمیّه می نمود. بدین سبب بی نهایت مورد احترام پدر، بستگان و مردم شهر بود.

جناب شیخ احمد احسانی هنگام اقامت در ایران بدعوت ملامحمدتقی برغانی (عموی بزرگتر طاهره) به قزوین رفت و لکن بر خلاف انتظار ملامحمدتقی در خانه حاج ملاعبدالوهاب قزوینی که مردی بواقع فاضل و متقی و از پیروان جناب شیخ بود اقامت گزید (۱۹). میان شیخ احسانی و ملامحمدتقی برغانی مباحثات فراوان واقع گشت و نتیجه این مباحثات تکفیر شیخ احسانی بود و بشرحی که خواهد آمد عواقب نامطلوبی ببار آورد. طاهره از اوان کودکی با نام شیخ احسانی آشنا گشت و بعدها دریافت که عمویش ملامحمدتقی مردی بواقع متقی و خداترس نیست. لذا نسبت به وی ارادت نداشت و در حقیقت باجبار پدر تن بازدواج با ملامحمد فرزند ملامحمدتقی مذکور داد. طاهره یقیناً کمتر از پانزده سال و شاید سیزده سال داشت که با ملامحمد ازدواج نمود (۲۰). از ملامحمد صاحب سه فرزند شد دو پسر بنامهای اسمعیل و ابراهیم و یک دختر بنام سارا. پسران طاهره پس از اتمام تحصیلات عالیّه دینیّه به شیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم شهرت یافتند. شیخ اسمعیل پس از انجام مطالعات مفصله در نجف و برگشت به ایران واعظی مشهور و بعدها امام جمعه قزوین گشت (۲۱). دختر طاهره نیز از جمال و کمال بهره کافی داشته و چند سال نزد پدر بزرگ خویش حاج ملا صالح قزوینی تلمذ نموده است. نامزد او آقا سید عبدالهادی قزوینی (فرزند حاج سید صادق قزوینی) از علماء جوان و

مشهور قزوین بوده و در شیراز به امر حضرت باب ایمان یافته و بدستور آن حضرت عازم عراق شده و به اصحاب جناب طاهره پیوسته است. آقا سید عبدالهادی سالها پس از شهادت طاهره حیات داشت و به جمال ابهی مؤمن و در بغداد و سپس در عکا بحضور مبارک مشرف گشت. سالها در طهران با احباب محشور بود (۲۲). سرانجام در همان شهر در سال ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۸۷۶ میلادی) صعود نمود. اما دختر طاهره با آنکه عاشق مادر بوده مانند برادران خود از موهبت ایمان محروم گشته است. وی اندکی پس از شهادت طاهره طاقت نیاورده و از جهان خاک رخت بریسته است (۲۳). مستند نگارنده در باب عدم ایمان فرزندان طاهره علاوه بر اقوال مورخان عصر قاجار چند نصّ مبارک از حضرت عبدالبهاء است. در تذکرة الوفاء در این خصوص می فرمایند: «و سه اولاد از ایشان تولّد یافت. دو اولاد ذکور و یک دختر ولی هر سه محروم از موهبت مادر» (صفحة ۲۹۱). مراد از عبارت «محروم از موهبت مادر» بحقیقت محرومیت از موهبت ایمانی است. مستند نگارنده ترجمه حضرت ولی امرالله از عبارات فوق است (۲۴). و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر در خصوص عدم ایمان فرزندان طاهره می فرمایند: «قرّة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن بخدا شد. منجذب به نفحات الهی گشت. از دو پسر خویش بیزار شد. زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابدأ با آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و می گفت که احبّای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو پسر من نیستند و بیزارم» (۲۵). اما دختر مرضیه (خواهر طاهره) به امر مبارک مؤمن بوده و همانطور که قبلاً بیان شده سالها پس از شهادت طاهره حیات داشته است. طاهره اگرچه از ملامحمد شوهر خویش صاحب سه فرزند شده ولیکن از آغاز با وی توافقی نداشته و خصوصاً پس از آنکه طاهره در جرگه پیروان جناب سید کاظم رشتی در آمده این عدم توافق باوج خود رسیده است.

حاج ملامحمدتقی عموی بزرگتر طاهره در هر مجلس و جمعی به ردّه و توهین عقاید جناب شیخ احمد احسانی اشتغال داشت. اما

عموی کوچکتر طاهره حاج ملامحمد علی برغانی همانطور که از پیش مذکور آمد از پیروان جنابان شیخ و سید بود و سرانجام به حضرت باب نیز مؤمن گشت. حضرت باب در آثار متعدده و حضرت بهاء الله از جمله در کتاب ایقان (صفحه ۱۷۴) بایمان ملامحمدعلی اشاره فرموده اند. از مؤلفان غیربھائی از جمله تنکابنی در قصص العلماء (صفحه ۱۹) بایمان نامبرده اعتراف کرده است. صورت شهادت کتبی جناب ملامحمدعلی بر حقانیت حضرت باب نیز مطبوع و منتشر است (۲۶). از نامبرده چند تألیف ارزشمند و آثار منظوم باقی است. حاج ملامحمدصالح پدر جناب طاهره اگرچه بعدها تا حدودی ظاهراً بی طرف گشت و با شیوه اهانت آمیز برادر بزرگتر مخالف بود ولیکن آن ایام قلباً با عقاید شیخ و سید موافقتی نداشت و از این روی دقت می نمود که فرزندانش محب مکتب شیخ نشوند. اما قضای الهی دیگر بود و سرانجام نور دیده او طاهره بجماعت شیخیه پیوست. در سال ۱۲۵۳ هجری قمری (۱۸۳۷ میلادی) بر اثر مذاکره با پسرخاله خود ملاجواد برغانی و مطالعه آثار جنابان شیخ و سید مفتون عقاید مکتب شیخیه گشت (۲۷) و از آن پس در این باب با پدر بگفتگو نشست. طاهره شبی در کتابخانه پدر با وی از عقاید شیخ صحبت بمیان آورد ولی پدر بی درنگ زبان شتم گشود. طاهره مدتی با پدر در باب قیامت و معراج و وعود ظهور حضرت موعود مباحثه نمود. چون پدر از مقابله عاجز بود دائم سب و لعن می نمود. این بود که طاهره با پدر قطع مباحثه و با جناب سید کاظم رشتی مخفیانه آغاز مکاتبه نمود (۲۸). در اندک مدّت در مسائل مربوط به عقاید جنابان شیخ و سید بنهایت درجه از مهارت رسید و سید وی را قرّة العین نامید. حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء در این خصوص می فرمایند: «این بود که سید مرحوم لقب قرّة العین باو دادند ...» (صفحه ۲۹۴). این نکته وسیله حضرت ولی امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۷) تصریح گردیده است. علت تأکید بر مطلب اینست که برخی گفته اند ملاصالح برغانی پدر طاهره او را همیشه قرّة العین خطاب می کرده است (۲۹).

لذا ممکن است این شبهه پیش آید که ملاصالح به دختر خویش لقب قرّة العین داده است. جناب طاهره رساله ای در اثبات عقاید جنابان شیخ و سید نوشت و بحضور سید ارسال داشت. جناب سید پس از مطالعه آن رساله نامه ای در کمال لطف و رقّت به طاهره نگاشت و در آغاز نامه خطاب به وی نوشت «یا قرّة العین و روح الفؤاد» (۳۰) و از آن پس بود که بانو امّ سلمه ابتداء در جماعت شیخیّه و سپس نزد عموم به قرّة العین مشهور گشت.

اما اینکه جناب طاهره با جناب سید کاظم رشتی ملاقات کرده است یا خیر موضوعی است که باید بیشتر کاویده شود. نیکلای فرانسوی در تاریخ خود «سید علی محمد باب» می نویسد که طاهره در کربلا در مجلس درس سید کاظم رشتی حاضر می شده است (ترجمه فارسی، صفحه ۲۸۹). مؤلف لمعات اجتماعیّه و نیز مؤلف لغت نامه دهخدا (ذیل عنوان طاهره) با این قول موافق اند. جناب فاضل مازندرانی از قول جناب آقا محمد جواد عموجان فرهادی نقل کرده که جناب طاهره در زمان حیات سید در کربلا اقامت و بتحصیل اشتغال داشته و به ایران مراجعت نموده و مجدداً عازم کربلا گشته است.

بگفته فرهادی جناب طاهره هنگام صعود جناب سید در کربلا بوده است (۳۱). اما جناب فاضل مازندرانی ضمن بیان تفصیلی احوال جناب طاهره در متن کتاب ظهور الحقّ ذکری از سفر نخستین طاهره به کربلا نکرده است. جناب سمندر در تاریخ خویش (صفحه ۳۴۵) به ملاقات طاهره با سید رشتی و تلمذ نزد او اشاره کرده است. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح (صفحه ۳۲) ضمن توصیف از کمالات جناب طاهره می فرمایند: «در فنون شتی ماهره بود و در نطق و بیان محیر عقول و افکار فحول اساتذه. در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود و در مطالب شیخ جلیل احسانی آیت عظیم. در عتبات عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده». از عبارت اخیر بیان مبارک شاید اینگونه استنباط شود که طاهره مدتی در کربلا در محضر جناب سید رشتی تلمذ نموده است. ولکن پس از مراجعه به

دیگر بیانات حضرت عبدالبهاء و آثار حضرت ولی امرالله و متون تواریخ موثق امری محرز می شود که جناب طاهره بملاقات سید رشتی نائل نگردیده است. نبیل زرنندی تصریح می کند که جناب طاهره هنگامی به کریلا رسید که سید رشتی درگذشته بود (۳۲). نظر نبیل زرنندی بحقیقت مطابق است با بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء آنجا که ضمن بیان احوال طاهره می فرمایند: «باری جناب طاهره بجوش و خروش آمد و بجهت تشرّف بحضور حاجی سید کاظم رشتی توجّه بکریلا نمود ولی قبل از وصول بده روز پیش، حضرت سید صعود بملاء اعلی نمود. لذا ملاقات تحقق نیافت» (صفحة ۲۹۴). عبارت «لهذا ملاقات تحقق نیافت» با توجّه به ترجمه حضرت ولی امرالله (از عبارت مذکور) (۳۳) بحقیقت گویای آنست که جناب طاهره با جناب سید هیچگاه ملاقات نکرده است. اگر جناب طاهره بملاقات سید رشتی نائل گشته بود یقیناً حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء تصریح می فرمود. حضرت ولی امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY در این خصوص تصریحی نفرموده و در حواشی ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی THE AWN BREAKERS ذکری نفرموده و چنانکه شیوه مبارک بوده حدّ اقلّ قول تاریخ نگاری را نقل نکرده اند. باتوجّه به آنچه معروض آمد مراد از بیان حضرت عبدالبهاء «در عتبات عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده» باید احتمالاً استفاده طاهره در کریلا از آثار جناب سید رشتی و قبلاً استفاضه وسیله مکاتبات مستمره باشد (۳۴). بدیهی است چنانچه در آینده مدارک قاطعی در باب ملاقات جناب طاهره و جناب سید رشتی پیدا شود نظر نگارنده باید تعدیل گردد.

همانطور که چند بار از پیش مذکور آمد ملامحمد تقی برغانی عموی طاهره سخت با عقاید شیخیّه مخالفت داشت و بر منبر برّد تعالیم جنابان شیخ و سید می پرداخت و بدانان اهانت می نمود. ملامحمد شوهر طاهره نیز پیرو پدر و مردی قشری بود. لذا طاهره با وی تفاهم نداشت و این امر سرانجام سبب مفارقت وی از شوهر گشت.



طاهره به خانه پدر رفت و روزان و شبان بمطالعه و تحقیق در عقاید شیخ و سید پرداخت. هم در آن اوقات بود که بر اثر شوق باطنی و تشویق و مساعدت عموی خویش ملامحمد علی برغانی قصد عزیمت به کریلا و استفاده از محضر سید رشتی نمود چون مرضیه خواهر طاهره که وی نیز در جمال و کمال آیتی بود با شوهر خویش ملامحمد علی قزوینی (فرزند ملاعبدالوهاب مجتهد شهیر قزوینی) قصد سفر به عتبات داشتند طاهره نیز اغتنام فرصت کرده با اذن پدر، فرزندان خویش را به پدرشان ملامحمد سپرد و با خواهر و شوهرش ملامحمد علی قزوینی (که هردو شیخی بودند) عازم کریلا شد. آن زمان سال ۱۲۵۹ هجری قمری (۱۸۴۳ میلادی) بود. طاهره ده روز پس از صعود جناب سید کاظم رشتی به کریلا ورود نمود. هنگامه ای بود. اصحاب سید در عزای درگذشت استاد خویش داغدار بودند. تنی چند از اصحاب آن بزرگوار نیز با این اندیشه که ریاستی برای خویش فراهم نمایند دعوای وصایت سید داشتند. زوجه جناب سید کاظم (که اصلاً شیرازی بود) خیلی زود به جناب طاهره ارادت کامل یافت و خانه و کتابخانه سید مرحوم (دیوان الرشتی) را در اختیار وی گذاشت. طاهره در خانه سید مستقر گشت و بساط تدریس آراست. حوزه درسی طاهره بوجود گروهی از رجال و نساء و بزرگان علماء ایران و عراق مزین گشت که از میان آنان شیخ محمد شبل بغدادی، شیخ صالح کریمی، آقا سید احمد یزدی، شیخ سلطان کربلانی و ملاابراهیم محلاتی را توان نام برد. غالب این نفوس که به علم و تقوی شهرت داشتند جناب طاهره را نقطه علمیه الهیه پس از سید رشتی و اطاعتش را فرض شمردند.

چند ماه پس از صعود جناب سید رشتی برخی از اصحاب آن بزرگوار در اطراف و اکناف پراکنده گشتند تا نشانی از حضرت موعود یابند. از جمله ملامحمد علی قزوینی شوهر خواهر طاهره عازم ایران گشت تا شاید رانحه معطره بمشامش رسد و بحضور موعود عالمیان شرفیاب شود. طاهره عریضه ای نگاشت و آن را مهپور نموده به ملامحمد علی سپرد تا چون به محضر موعود رسد بحضورش تقدیم



نماید. ملامحمد علی پس از تشرّف بحضور حضرت باب عریضه طاهره را تقدیم داشت و آن حضرت طاهره را از حروف حیّ محسوب فرمودند (۳۵). طاهره بتصریح حضرت ولیّ امرالله هفدهمین حرف حیّ محسوب شد و پیش از نقطه اخری (جناب قدّوس) بدین افتخار فائز گردید (۳۶). ایمان او نیز چون برخی از دیگر اصحاب حضرت باب نادیده حاصل گشت. اما ایقان کامل او بحقّانیت امر جدید پس از زیارت کتاب قیوم الاسماء تحقق یافت. چون جناب ملاعلی بسطامی به کربلا رسید مژده ظهور حضرت باب را به همگان داد و جناب طاهره بزیارت کتاب مبارک قیوم الاسماء فائز گشت (۳۷). حضرت عبدالبهاء در تذکرةالوفاء داستان ایمان و ایقان طاهره را به امر جدید اینگونه توضیح فرموده‌اند: «اما حضرت سید مرحوم پیش از عروج تلامذه خویش را بشارت بظهور موعود می دادند و می فرمودند بروید و آقای خویش را تحرّی نمایید. از اجله تلامذه ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف گشتند و بریاضت مشغول شدند و بعضی در کربلا مترصد بودند. از جمله جناب طاهره روز بصیام و ریاضات و شب بتّهجد و مناجات مشغول بود. تا آنکه شبی در وقت سحر سر بیالین نهاده از این جهان بی خبر شد و رؤیای صادقه دید. در رؤیا ملاحظه نمود که سید جوانی عمامه سبز بر سر و عبای سیاه در بر دارد. پای مبارکش از زمین مرتفع است. در اوج هوا ایستاده نماز می گزارد. در قنوت آیاتی تلاوت می نماید. جناب طاهره یک آیه از آن آیات را حفظ می نماید و در کتابچه خویش می نگارد. چون حضرت اعلی ظهور فرمودند و نخستین کتاب قیوم الاسماء منتشر شد روزی در جزوه احسن القصص جناب طاهره ملاحظه می نمود. آن آیه محفوظه را آنجا یافت. فوراً بشکرانه پرداخت و بسجود افتاد و یقین نمود که این ظهور حقّ است» (صفحات ۹۵ - ۲۹۴). طاهره پس از وصول بمرحله ایقان عاشقانه باننتشار امر بدیع قیام نمود و مژده ظهور به همگان داد. نخستین نفسی که در میان نسوان ساکن کربلا افتخار ایمان یافت زوجه جناب سید رشتی بود. طاهره بترجمه کتاب احسن القصص پرداخت. هر روز آن کتاب را در

مدرس خویش تفسیر و تدریس می نمود. زیرا حضرت باب در قیوم الاسماء تدریس این کتاب را به اصحاب امر فرموده اند (از جمله در سوره های بیست و هفتم و شصت و نهم). طاهره و اصحاب بزرگوار در نهایت خضوع به عبادت می پرداختند و بفرموده حضرت عبدالبهاء «حتی از مستحبات چیزی فرو نمی گذاشتند» (تذکره الوفاء. صفحه ۱۹۶) (۳۸). گروهی از علماء ساکن کریلا چون گذشته در مدرس طاهره حضور می یافتند و از پس پرده از محضرش استفاده می نمودند. طاهره امر جدید را جهرأ بدانان ابلاغ می نمود. اصحاب جناب طاهره بتدریج نزد عموم به قرّیه شهرت یافتند. این جماعت که غالب آنان از علماء شیعی و شیخی و مؤمن به حضرت باب بودند اطاعت از وی را اطاعت از شخص حضرت باب می دانستند. طاهره با نهایت شجاعت در روز اول محرم بجای عزاداری و اجراء مراسم معمول شیعیان و شیخیان روز میلاد مبارک حضرت باب را در کریلا جشن گرفت و این امر بر بغض مخالفان بسی افزود (۳۹). طاهره در کریلا تنها معرض مخالفت اعداء از شیعیان و شیخیان نبود گروهی از بایبان (غالباً مطرود) نیز سبب زحمت آن شعله نار محبت الله بودند. عناد اعداء خارجی بس نبود که برخی از علمای بابی ساکن کریلا نیز با کاربرد شیوه های انقلابی وی آغاز مخالفت نمودند. این مخالفت ها سبب گشت که طاهره چند ماه مقیم کاظمین شود تا ضوضاء تسکین یابد ولکن ضوضاء تسکین نیافت. لذا طاهره به کریلا مراجعت نمود. صیت فضائل و کمالات طاهره و شجاعت و جسارت او در ابلاغ و انتشار امر جدید علماء حسود را بمعاندت بیشتر واداشت. لذا به حکومت عارض و خواستار اخذ و حبس طاهره شدند. ابتداء مأموران حکومت باشتباه جناب شمس الضحی (خورشید بیگم حرم جناب آقا میرزا هادی نهری) را بازداشت نمودند. ولکن جناب طاهره شخصا به حکومت پیام فرستاد که من در خانه جناب سید رشتی هستم تعرض بدیگری ننمائید. این بود که مأموران حکومت خانه جناب سید محل اقامت طاهره را احاطه نمودند و مدت سه ماه جناب طاهره در آن خانه تحت توقیف و بکلی ارتباط با

دیگران مقطوع بود. چون حکومت کریلا که ماجرا به بغداد (و در نتیجه به استانبول) گزارش کرده بود در این مدت پاسخی نیافت طاهره از حکومت خواست که اجازه دهد شخصاً به بغداد رود و در آنجا منتظر پاسخ استانبول شود. حکومت موافقت نمود و جناب طاهره همراه جناب شمس الضحی و همشیره و والده جناب باب‌الباب (و نیز خادمه خود) و گروهی از رجال اصحاب عازم بغداد گردید و در خانه جناب شیخ محمد شبل بغدادی ورود نمود. مردم بغداد فوج فوج بحضور طاهره می‌شتافتند و از محضرش فیض می‌بردند. کثرت تردد جمعیت بحدی بود که خانه جناب شیخ محمد شبل گنجایش آن نداشت. لذا طاهره به خانه دیگر انتقال نمود. بازار ابلاغ کلمة الله بواقع بسیار گرم بود. ولوله در شهر بغداد افتاد. طاهره به همه علماء بزرگ ساکن کریلا نامه نوشت و آنان را باقبال به امر جدید دعوت و تشویق کرد (۴۰). طاهره با علمای کاظمین نیز مخابره و مصاحبه و مباحثه می‌نمود و بدانان اتمام حجت می‌فرمود. گروهی از آنان بمخالفت پرداختند. جناب طاهره خود را برای مباحثه آماده نمود. فریاد مخالفت علماء افزایش یافت. چون بیم ضوضاء عظیم می‌رفت نجیب‌پاشا والی بغداد طاهره را احضار و استنطاق نمود ولکن مدرکی مبنی بر محکومیت وی نیافت لذا آن جناب را با نسوان از همراهان به خانه فقیه برجسته ابن آلوسی (۴۱) مفتی بغداد فرستاد.

در آن اوان برخی از بایبان محتاط که با روش انقلابی طاهره موافقت نداشتند اجتماع نمودند و اعلم ایشان سید علی بشر عریضة شکایت آمیز به محضر حضرت باب معروض داشت. حضرت باب در پاسخ سید علی بشر از طاهره تجلیل نموده آن جناب را بانوئی صادق، عالمه، طاهره و آگاه از حقایق امر بدیع و اتباع سید مذکور را از وی فرض فرموده بودند (۴۲). این امر سبب تزلزل سید علی بشر و تنی چند از بایبان گشت. ولکن باقی بایبان اظهار مراتب سرور و ایقان نمودند و از آن پس ارادت قلبی آنان به طاهره بسی افزایش یافت. جناب فاضل مازندرانی نوشته است که: «پس از ورود این لوح مبارک

لقب آن سیّدۀ جلیله طاهره اشتهار یافت» (۴۳). ولکن همانطور که حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (صفحة ۲۹۴) تصریح فرموده اند لقب طاهره نخستین بار حدود یک سال بعد در بدشت بدین بانوی فاضله تعلق گرفته است. حضرت باب در مواضع متعدّده از آثار مبارکه خویش اتهامات واهیة وارده بر طاهره را ردّ و او را ورقه طیّبه طاهره و اطاعت اصحاب را از آن جناب فرض فرموده اند. از جمله در توقیعی بدین مضمون می فرمایند که طاهره ورقه طیّبه ایست که فؤادش مطهر است و خداوند بر اشخاصی که قدر او را می شناسند و سبب آزار وی نیستند رحمت می نماید. طاهره سبب عزّت خاندان خویش است و اطاعت از وی عین شرف و منقبت است (۴۴). و در توقیع دیگری می فرمایند که هیکل مبارکشان دوست نمی دارند احدی منکر طاهره شود و اگر عقول اصحاب برای درک برخی از مطالب که طاهره بیان می کند نابالغ است باید صبر نمایند تا اراده الهی بانجام رسد (۴۵). و در توقیع دیگری می فرمایند احدی مجاز نیست که در علم طاهره تردید نماید. او از واقعیّات امر بدیعی آگاه است و امروز وجودش موجب شرف است برای جماعت مؤمنین. هرکس سبب اذیت او شود مرتکب گناه عظیم گشته است (۴۶).

باری جناب طاهره و نسوان از همراهان مدّت سه ماه در خانه ابن آلوسی اقامت داشتند (۴۷). در این مدّت مذاکرات مفصّله دینیّه علی الخصوص در باب قیامت و معاد میان مفتی و طاهره واقع و کمالات نامبرده سبب تحیّر مفتی بغداد گشت. در صورت شهادتی که از وی باقی است اعتراف به مقامات فضل و کمال و حیا و عصمت و عقل و درایت طاهره تصریح است (۴۸). مفتی بغداد که قبلاً فتوی بر قتل جناب ملاعلی بسطامی داده بود اصولاً با آئین بابی مخالف بود. ولکن از مذاکره با طاهره استیحاّش نمی نمود و قادر باختفاء حقیقت نیز نبود لذا در کمال صراحت به مقامات فضل و عصمت طاهره اعتراف نمود (۴۹). برخی نوشته اند که حضرت باب توقیع مبارکی خطاب به ابن آلوسی مفتی بغداد نازل و او را بقبول امر جدید دعوت

فرموده‌اند (۵۰). جناب سمندر در تاریخ خویش نوشته‌است که جناب حکیم مسیح در بغداد شاهد مباحثه و مذاکره جناب طاهره با علماء سنّی بوده‌است (صفحات ۴۹ - ۳۴۸). بتصریح حضرت ولی‌امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحة ۷۳) و نیز نبیل زرندی در تاریخ خویش ( THE DAWN BREAKERS صفحه ۲۷۲) علماء یهودی، مسیحی و مسلم (اعمّ از سنّی و شیعی) در بغداد بسیار تلاش نمودند که طاهره را مجاب نمایند و از اعتقاد به امر جدید و انتشار آن باز دارند ولکن خود را در برابر علم و استدلال وی عاجز یافتند. طاهره گاه در خانه شیخ محمد شبل نیز با علماء و جماعات مختلف مذاکرات و مباحثات می‌نمود. سرانجام از استانبول پایتخت عثمانیان فرمان رسید که طاهره را بشرط خروج از خاک عثمانی رها سازند (۵۱). بدستور نجیب‌پاشا والی بغداد محمد آقا یاور تا خانقین همراه جناب طاهره بود. دهها تن از اصحاب و از جمله سی تن عرب در خدمت طاهره بودند و مصارف سفر را تماماً جناب شیخ محمد شبل متحمّل بود (۵۲). جناب طاهره و اصحاب سه روز در کردت توقف کردند. صدها تن از اهل حقّ (جماعت معروف به علی‌الّهی) به امر جدید اقبال نمودند. هنگام خروج از کردت یک هزار و دویست نفر از مردم آن قریه تقاضا نمودند که در خدمت طاهره و حاضر برای اجراء اوامر او باشند (۵۳). ولکن طاهره امر به مراجعت و در حقّ آنان دعا فرمود. پس از ورود به کرمانشاه نسوان از همراهان در یک خانه و رجال در خانه دیگر سکونت گزیدند. جماعات مردم و از جمله برخی از علماء شهر بخدمت طاهره رسیده از امر جدید اطلاع یافتند. طاهره در مجالس عمومی غالباً تفسیر سوره کوثر نازل از قلم حضرت باب را قرائت و ترجمه و توضیح می‌نمود. امیر کرمانشاه و اعضاء خانواده اش به امر جدید مؤمن شدند. (۵۴) توفیق طاهره در هدایت مردم کرمانشاه خصوصاً اقبال امیر و همسرش حسادت مراجع دینی شهر را بدنبال داشت. سید عبدالله مجتهد اعظم شهر به تفتین پرداخت و خواستار اخراج طاهره و همراهان از کرمانشاه گشت. طاهره برای مجتهد مذکور پیام فرستاد که یا حاضر

بمذاکره و مباحثه شود و یا به مباحثه تن در دهد. ولکن سید عبدالله استنکاف و تمارض کرد و نامه شکایت آمیز به پدر و عموی طاهره نوشت و از آنان خواست که طاهره را به قزوین برند. به تفتین او و دیگر دشمنان امر مردم نادان بر بابیان هجوم و گروهی از آنان را زندانی نمودند و به تاراج مایملک آنان پرداختند. طاهره را در کجاوه‌ای بی‌روپوش نشانند و از شهر راندند. آن بانوی مطهره و باقی اصحاب را در بیابان بی‌زاد و توشه و لانه و آشیانه رها نمودند. طاهره نامه به حاکم نوشت و تظلم کرد. بدستور حاکم فوراً زندانیان آزاد شدند و اموال بابیان مسترد گشت. طاهره از کرمانشاه عازم همدان شد. پیش از ورود به آن شهر دو روز در صحنه اقامت کرد. در صحنه نیز جماعت کثیری ایمان آوردند و از طاهره خواستند که با وی همراه گردند ولکن طاهره توصیه نمود که در همانجا بمانند و به خدمت امر پردازند. طاهره پس از ورود به همدان به هدایت نفوس مشغول گشت. علماء شهر بر دو دسته شدند. گروهی شایق تحقیق گشتند و دسته دیگر بمخالفت پرداختند. اقدامات جناب طاهره در همدان (بمدت دو ماه) نیز سبب اقبال گروهی از مردم آن شهر شد و بسیاری و از جمله تنی چند از شاهزاده خانم‌ها به آن جناب ارادت کامل یافتند و مجذوب امر بدیع شدند. خطرات و زحماتی برای اصحاب پیش آمد. چون بیم خطر جانی برای طاهره می‌رفت در خانه حکیم الیاهو ملای یهودی شهر سکونت کرد. طاهره از اصحاب خواست که به اوطان خویش مراجعت نمایند. ولکن گروهی رضایت ندادند و تا قزوین همراه آن جناب بودند. طاهره در میان راه با برادران خود که از قزوین برای بردن او آمده بودند روبرو شد (۵۵). و سرانجام همراه آنان و اصحاب بابی راهی قزوین شد و پس از ورود بدان شهر به خانه پدر رفت (۵۶). اما اصحاب اعم از پیاده و سواره که همراه طاهره بودند در کاروانسرای اقامت گزیدند (۵۷). ورود طاهره به قزوین تقریباً دو ماه پس از عبور حضرت باب از حوالی آن شهر و اقامت کوتاه مدت در قریه سیاه دهان بود.

ملا محمد شوهر طاهره برای طاهره پیام فرستاد که به خانه

شوهر رود ولی وی قبول نکرد و پیوند مجدد را مشروط بر ایمان ملامحمد نمود. این پاسخ ملامحمد و عموی طاهره ملامحمدتقی را بسیار خشمگین و یک پارچه آتش نمود. خصوصاً که طاهره شیخی از قزوین رفته و اینک بابی به آن شهر برگشته بود. این پدر و پسر پیوسته می کوشیدند که از مقام طاهره بکاهند ولکن کاری از پیش نمی بردند. پدر طاهره بی نهایت تلاش می نمود که بین آنها و طاهره آشتی دهد و توفیقی نمی یافت (۵۸). طاهره در خانه برادر خویش میرزا عبدالوهاب با طالبان حقیقت مذاکره می نمود و مژده ظهور جدید می داد. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء (صفحه ۱۱۰) به ملاقات جناب طاهره و جناب ملاحسین بشرونی در قزوین و در خانه آقا محمدهادی فرهادی اشاره کرده است. سرانجام حادثه قتل ملامحمد تقی برغانی (عموی طاهره) پیش آمد و طاهره در مظان اتهام قرار گرفت. در سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) ملامعبدالله شیرازی (معروف به میرزا صالح) شیخی که برای تحقیق در خصوص امر حضرت باب عازم ماکو بود چون به قزوین وارد شد از مظالم ملامحمدتقی نسبت به پیروان جنابان شیخ و سید آگاهی یافت و خود شاهد چند صحنه ظلم گشت. لذا نزد ملای مذکور رفت تا از حقیقت و علت ظلم اطلاع یابد. ملامحمدتقی بوی اظهار نمود که هرکس پیرو شیخ احمد احسانی است کافر است و قتلش واجب است. ملامعبدالله از جواب نامبرده چنان خشمگین گشت که می خواست سیلی بر بناگوش وی زند و همانجا لبانش ببرد. ولی آن روز خودداری کرد تا آنکه یک شب در مسجد ملامحمدتقی مخفی گشت و چون نامبرده سحرگاه به مسجد آمد ملامعبدالله نیزه بر پشت گردن وی زد و همان نیزه را بر دهانش نیز فرو برد. در نتیجه این ضرب ملاتقی چند روز بعد درگذشت. ضوضاء عظیم برخاست و نفوس مظلومی باتهام ضرب و قتل و یا شرکت در این حادثه محبوس و مقتول و شهید گشتند که از جمله شیخ صالح کریمی بود که در طهران بشهادت رسید و نخستین شهید امر مبارک در ایران محسوب است. وی هنگامی که به میدان فداء قدم



نهاد آثار شجاعت و سرور عجیبی در چهره اش بود. با جلاد چنان با اشتیاق و محبت گفتگو می نمود که سبب شگفتی همگان بود. در حین راز و نیاز با محبوب خویش حضرت باب جان فداء نمود و جسد مبارکش در صحن حرم امام زاده زید در طهران مدفون گشت (۵۹). جنابان ملاآبراهیم محلّاتی و ملاطاهر شیرازی نیز در این حوادث در قزوین بشهادت رسیدند (۶۰). جناب ملاطاهر را اشرار ابتداء بدرختی بستند و با سنگ و چوب بسیار مضروب نمودند و سپس آتش زدند تا آنکه بدرجه شهادت فائز گشت (۶۱). سپس جناب ملاآبراهیم محلّاتی را از خانه ملامحمدتقی برغانی با سر و پای برهنه و کند و زنجیر بیرون آورده مورد هجوم قرار دادند. شخص نجاری تیشه بر فرق مبارک او زد و اشرار دیگر با سنگ و چوب جسد او را بسختی مضروب نمودند تا روح پاکش به آشیان الهی پرواز نمود (۶۲). با آنکه میرزا عبدالله شیرازی قاتل ملامحمدتقی خود را معرفی کرد با وجود این ملامحمد شوهر طاهره راضی نگشت و دائماً تلاش می نمود که نفوس مظلومه را بیهانه خونخواهی قتل پدرش معدوم نماید. هدف اصلی او قتل طاهره بود. بر اثر اقدام او و بستگان نزدیکش طاهره در خانه پدر محبوس گشت. چند تن از زنان مأمور مراقبت از طاهره شدند و جز برای انجام برخی از امور بسیار ضروری اجازه خروج از اطاق به طاهره نمی دادند. علاوه بر نفوس مظلومی که پس از قتل ملامحمد تقی در نهایت بی گناهی شهید گشتند عده ای از اصحاب را نیز به طهران بردند و زندانی نمودند. در این حادثه جمال ابهی بکمک محبوسین شتافتند و خود بعلت اعانت مظلومین نخستین بار برای چند روز در طهران محبوس شدند. ملاعبدالله قاتل ملامحمدتقی که دیگر به امر بیان مؤمن شده بود چون ملاحظه نمود اعتراف او بقتل دردی را دوا نکرده است و قتل و زجر و حبس مظلومان ادامه دارد از زندان فرار نمود و مدتی مخفی بود تا آنکه حوادث قلعه طبرسی پیش آمد و در آن حوادث بمقام شهادت فائز گشت. طاهره همچنان در خانه پدر محبوس و از وقوع این حوادث محزون و دلخون بود تا آنکه جمال



ابهی آقا محمد هادی فرهادی را مأمور فرمودند که طاهره را با تدبیر مخصوص از آن گیر و دار رها سازد و به طهران آورد. مأموریت با کمال احتیاط و درایت انجام شد و طاهره به طهران آمد و در بیت مبارک حضرت بهاء الله ساکن گشت. با آنکه مأموران حکومت در قزوین و طهران در جستجوی طاهره بودند مع ذلک آنی از ابلاغ کلمة الله غفلت نمی نمود. اصحاب مرتباً در بیت جمال ابهی حضور می یافتند و از محضر طاهره استفاضه می نمودند. وی طبق معمول از پشت پرده با آنان مذاکره می نمود (۶۳). طاهره یک پارچه آتش بود و شعله عشق و محبت الله بود. در هدایت نفوس سر از پای نمی شناخت و بکمک شیوه های انقلابی خاص خویش آتش به دل همگان می زد. اعظام رجال را به اتباع از آن شیوه ها دعوت می نمود. حتی جناب وحید دارابی که اعلم فضلاء عهد حضرت نقطه اولی بود (۶۴) از این امر مستثنی نبود. حضرت عبدالبهاء یکی از خاطرات جالب حضرتشان را از طاهره چنین بیان فرموده اند: «روزی جناب آقا سید یحیای وحید شخص فرید روح المقرّبین له الفداء حاضر شدند و در بیرون نشسته جناب طاهره ورای پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم. جناب وحید آیات و احادیثی نظیر درّ فرید از دهان می افشاند. آیات و احادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود. بغتة طاهره بهیجان آمد. گفت یا یحیی فأت بعمل اذ كنت ذا علم رشید. حال وقت نقل روایات نیست. وقت آیات بیناتست. وقت استقامت است. وقت هتک استار اوهام است. وقت اعلاء کلمة الله است. وقت جانفشانی در سبیل الله است. عمل لازم است عمل» (۶۵).

طاهره چه در کربلا و چه در قزوین و طهران حضوراً و یا با مکاتبه تلاش بسیار نمود که اعضاء خاندان و علی الخصوص پدر خویش را در ظلّ امر جدید در آورد و لکن توفیق نیافت. بازار افتراء بر جناب طاهره گرم بود. بر آن نقطه علم و عصمت تهمتی نماند که دشمنان وارد نیاوردند. کتب تاریخ عصر قاجار مخصوصاً ناسخ التّواریخ مشحون از این اتهامات واهی است. در مرقومات طاهره به پدرش که

موجود است تصریح است که طاهره در اماکن مقدّسه دائماً برای ایمان پدر دعا و تضرّع و زاری کرده است. حاج ملامحمد صالح پدر طاهره اگرچه ایمان نیاورد ولیکن همه اتهامات وارده بر طاهره و از جمله شرکت در توطئه برای قتل ملامحمدتقی را ردّ می نمود. جناب شیخ کاظم سمندر بنقل از یکی از دوستان از معتمدان در تاریخ خویش می نویسد که در اوقات واقعه قتل ملامحمدتقی هنگامی که طاهره در خانه پدر بود سیدی از علماء معروف قزوین در مجلسی از علماء و اعیان شهر خطاب به ملاصالح بنقل افتراءات وارده بر طاهره می پردازد و او را تحقیر و تخفیف می نماید و ملاصالح در حضور عموم بدفاع از طاهره و ردّ اتهامات می پردازد. سید مذکور باحالت استهزاء این شعر می خواند:

شکوهی نماند در آن خاندان      که بانگ خروس آید از ماکیان  
 اشک چشم ملاصالح بر محاسن و سیمایش جاری می شود و دیگر سکوت می کند. خیلی زود سید مذکور فوت می نماید و خاندانش از هم می پاشد و در باب دخترش آنقدر اذکار نالایقه شایع می شود که عبرة لاولی الالباب می گردد (صفحات ۷۶ - ۷۴). ملاصالح سرانجام طاقت این اتهامات و لاطائلات نمی آورد و از قزوین عازم عتبات می شود و در آنجا سالها پس از شهادت جناب طاهره محزون و دلخون چشم از جهان دون می پوشد (۱۲۸۳ هجری قمری برابر با ۱۸۶۶ میلادی).

باری طاهره چند روز در بیت جمال ابهی ساکن بود و چون کثرت تردد اصحاب و نیز طبقات مختلف مردم از غیر اصحاب برای ملاقات طاهره مورث خطر بود حضرت بهاء الله از خواهر میرزا آقاخان نوری خواستند که مدتی از طاهره پذیرائی نماید (۶۶). سرانجام حضرت بهاء الله جناب طاهره را «با تهیه و تدارک مفصل از خدم و حشم به بدشت فرستادند» (۶۷). در حقیقت جناب کلیم بامر جمال ابهی وسائل عزیمت طاهره را از طهران به بدشت فراهم نمود (۶۸). طاهره پس از خروج از طهران یک هفته در باغی که در دو فرسنگی آن شهر بود و جمال ابهی آن را «باغ جنّت» نامیدند اقامت نمود و از آنجا با تنی چند از اصحاب عازم بدشت گردید (۶۹). و ما بقیة احوال او را در



زیرنویس  
بخش پانزدهم - قیام جناب طاهره

- ۱ - GOD PASSES BY صفحه ۷۳.
- ۲ - ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۳۱.
- ۳ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۶۲۸.
- ۴ - GOD PASSES BY صفحه ۷۲.
- ۵ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۶۲۸.
- ۶ - رجوع فرمایند به:
- الف - تذکرة الوفاء. صفحه ۲۹۱.
- ب - تاریخ سمندر. صفحه ۷۲.
- پ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۱ - ۳۱۰.
- ۷ - GOD PASSES BY صفحه ۷۳.
- ۸ - برای اطلاع از فهرست آثار ملاصالح برغانی از جمله رجوع فرمایند به جلد شانزدهم کتاب الذریعه ( صفحه ۷۱). از جمله تألیفات نامبرده که اخیراً بطبع رسیده شرح نهج البلاغه در چهار مجلد است که در سال ۱۳۸۰ هجری قمری با مقدمه ابوالحسن شعرانی وسیله مطبعة اسلامیة در طهران انتشار یافته است.
- ۹ - از جمله رجوع فرمایند به: تنکابنی. قصص العلماء. صفحه ۹۱.
- ۱۰ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۳۰۹ - ۳۰۶.
- ۱۱ - تذکرة الوفاء. صفحات ۹۲ - ۲۹۱.
- ۱۲ - جلد نخست، ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۳ هجری قمری.
- ۱۳ - تاریخ سمندر. صفحه ۷۳.
- ۱۴ - چون میرزا عبدالوهاب برادر طاهره به امر حضرت باب مؤمن شده و حضرت ولی امرالله به برادران غیر مؤمن طاهره اشاره می فرمایند ( GOD PASSES BY صفحه ۷۳) لذا طاهره حد اقل سه برادر داشته است. در مورد برادران طاهره همچنین رجوع فرمایند به:
- الف - تذکرة الوفاء. صفحه ۲۷۵.

ب - رساله جناب محمد مصطفی بغدادی. صفحه ۱۱۷.

۱۵ - از جمله رجوع فرمایند به:

الف - تاریخ نیکلا (ترجمه فارسی). صفحه ۲۸۹.

ب - مارتاروت. TAHIRIH. صفحه ۱۰۲ (بنقل از ایادی امرالله جناب ادیب طالقانی که نزد میرزا عبدالوهاب تحصیل فلسفه می کرده است).

۱۶ - المآثر و الآثار. صفحه ۱۶۳.

۱۷ - مطالع الانوار. صفحه ۲۸۴.

۱۸ - ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۱۱.

۱۹ - حاج ملاعبدالوهاب قزوینی (که البته نباید با برادر طاهره میرزا عبدالوهاب قزوینی اشتباه شود) از مشاهیر علماء شیخی و مورد احترام عمیق جناب شیخ احمد احسانی و اعظام علماء ایران زمین و شخص فتحعلی شاه قاجار بود. دو پسر او ملامحمد علی (شوهر مرضیه خواهر طاهره) و ملاهادی قزوینی در سال اول ظهور حضرت باب مؤمن و از حروف حی محسوب گشتند. حاج ملاعبدالوهاب قلباً به امر جدید ایمان داشت و لکن ظاهراً ابراز نمی نمود. چنانکه قبلاً مذکور آمد از قلم حضرت باب هنگام اقامت در قریه سیاه دهان توقیع مبارکی خطاب به نامبرده نازل گشته است. ملاعبدالوهاب پس از هشتاد و سه سال زندگی در ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) در نجف درگذشت.

۲۰ - رجوع فرمایند از جمله به:

الف - مارتاروت. TAHIRIH. صفحه ۵۱ (بنقل از نوه طاهره).

ب - الوردی. لمعات اجتماعیه. جلد دوم، صفحه ۱۵۳.

۲۱ - برای آگاهی از احوال پسران طاهره از جمله رجوع فرمایند به کتاب اعلام الشیعه تألیف آقا بزرگ طهرانی.

۲۲ - رجوع فرمایند به:

الف - THE DAWM BREAKERS صفحه ۲۷۳. متأسفانه در ترجمه فارسی (مطالع الانوار. صفحه ۲۶۵) بجای «نامزد» لفظ «داماد» بکار

رفته است.

ب - تاریخ سمندر. صفحات ۳۷ - ۱۳۵ و ۱۷۴. از محتوای تاریخ سمندر معلوم می شود که سید عبدالهادی با همسر نخست خود در بغداد بحضور جمال ابهی شرفیاب گشته و همسر نامبرده پس از اظهار امر جمال ابهی (در باغ رضوان) در طهران درگذشته است. یقیناً مراد از همسر نخست دختر جناب طاهره نیست. زیرا دختر طاهره بعنوان نامزد سید عبدالهادی قبلاً مرحوم شده بوده است. همچنین از تاریخ سمندر روشن می شود که سید عبدالهادی بعدها با همسر دوم خود که خواهر زاده جناب طاهره (دختر مرضیه) و مؤمن بوده در عگا بحضور حضرت بهاء الله بار یافته است.

۲۳ - مارثاروت . TAHIRIH صفحه ۵۱.

۲۴ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۸۱ زیرنویس.

۲۵ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۴۹۶.

۲۶ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق، جلد سوم، صفحات ۱۰ - ۳۰۹. جناب برغانی از جمله در عبارات زیر به معرفت و اطاعت خویش از حضرت باب اشاره کرده است: «و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مأمورا و سمعنا امره و قد كنا لا لواح من الناظرين و قد اكرمنا الله عز و جل من ملاحظة الالواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا ان شاء الله لامره من المطيعين».

۲۷ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۱۲.

۲۸ - تذكرة الوفاء صفحات ۹۴ - ۲۹۳.

۲۹ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ۳۱۱.

۳۰ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۷۰.

۳۱ - فاضل مازندرانی . ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۱۲ (زیرنویس).

۳۲ - مطالع الانوار. صفحات ۶۱ - ۲۶۰.

۳۳ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۸۱ (زیرنویس شماره ۲).

۳۴ - نگارنده در این بخش از کتاب از نوشته دیگر خود تحت عنوان «پژوهشی تحلیلی در باب حیات طاهره» کاملاً مدد گرفته و غالب

عبارات آن پژوهش در این بخش تکرار گشته است. برای ملاحظه پژوهش مذکور رجوع فرمایند به مجلد سوم خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر، ۱۴۹ بدیع، اکادمی لندگ (سوئیس).

۳۵ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۷۰ - ۶۹.

۳۶ - GOD PASSES BY صفحه ۷۰.

۳۷ - گلپایگانی ابوالفضل . کشف الغطاء. صفحه ۹۳.

۳۸ - تقوی و احتیاط اصحاب طاهره بحدی بود که از ذبیح و طبیح سوق اجتناب می نمودند. زیرا در عقیدت آنان هرکس حضرت باب را سبّ می نمود ائمه اطهار و رسول اکرم را سبّ می نمود لذا طاهر نبود. پس از نزول رساله فروع عدلیّه چون نظر آل الله از مطهرات محسوب گشت و اصحاب جناب طاهره را مظهر جناب فاطمه زهرا می شمردند ذبیح و طبیح سوق را می خریدند و بنظرش می رساندند تا مطهر شود (تلخیص از جلد سوم ظهورالحق تألیف جناب فاضل مازندرانی، صفحات ۱۵ - ۳۱۴).

۳۹ - تاریخ سمندر. صفحات ۷۸ و ۴۷ - ۳۴۶.

۴۰ - GOD PASSES BY صفحه ۷۳.

۴۱ - مأخذ بالا. صفحه ۷۴.

۴۲ - برخی از فقرات توقیع مبارک حضرت باب چنین است: «و اما ما سئلت من المرأة التي زكت نفسها و اثرت فيها الكلمة التي انفادت الامور لها و عرفت بارئها. فاعلم انها امرأة صديقة عالمة عاملة طاهرة و لا ترد الطاهرة في حكمها فانها ادري بمواقع الامر من غيرها و ليس لك الا اتباعها» (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۱۷).

۴۳ - عینا مأخذ بالا.

۴۴ - عین عبارات توقیع مبارک چنین است: «انّ ما سئلت من حكم الطاهرة ... انها لدى لورقة طيبة التي طهرت فؤادها عن رجس الحدود لربها. فرحم الله امراء عرف قدرها و لم يؤذها باقل شيء، لانها اليوم عزّ لذي قرابتها و شرف لاهل طاعتها في حكم الله» (مأخذ بالا. صفحه ۳۳۱).

۴۵ - عین عبارات توقیع مبارک اینست: «و اما ما سئلت عن



الطاهرة هي التي آمنت برّبها و خالفت (من) نفسها و خشيت من عدل ربّها و راعت يوم لقاء بارئها ... أنّى انا ما احبّ ان ينكرها احد و ان سمعوا منها شيئاً لا يبلغ به عقولهم و لا يدركه نفوسهم فذروه في سبيله حتّى يقضى الله بالحقّ ...» (مأخذ بالا، صفحات ۳۲ - ۳۳۱).

۴۶ - عين عبارات توقيع مبارك اينست : «و ليس على احد من الواردين من بيت العدل ان يردّ الطاهرة في علمها لانّها عرفت مواقع الامر من فضل الله و أنّها اليوم شرف لهذه الفئة و من اذاها في الدين فقد احتمل اثماً مبيناً (مأخذ بالا، صفحة ۳۳۲).

۴۷ - تذكرة الوفاء، صفحة ۲۹۸.

۴۸ - برخی از عبارات شهادتنامه مفتی بغداد چنين است: «قال القُرّيبه اصحاب امرءة ... لقبها قرّة العين لقبها بذلك السيد الكاظم الرّشّتيّ في مراسلة لها اذ كانت من اصحابه و هي ممّن قلّدت الباب من بعد موت الرّشّتيّ ... و كم من بحث جرى بيني و بينها ... و قد رأيت من الفضل و الكمال فيها ما لم اره في كثير من الرجال و هي ذات عقل و استكانة و مزيد حياء و صيانتة و قد ذكرنا ما جرى بيننا من المباحثات في غير هذا المقام و اذا وقفت عليه يتبين لك ان ليس في فضلها كلام» (كشف الغطاء بقلم ابوالفضائل، صفحات ۹۶ - ۹۴ و ظهور الحقّ تأليف جناب فاضل مازندراني، جلد سوم، صفحة ۳۱۶).

۴۹ - شيخ محمود بن عبدالله الأكوسي (۵۴ - ۱۸۰۳) مؤلف كتاب عظيم روح المعاني برجسته ترين عالم و فقيه سنّی قرن نوزدهم در عراق و حدود چهارده سال (۴۶ - ۱۸۳۲) مفتی بغداد بود. در كتاب كشف الغطاء تأليف جناب ابوالفضائل (صفحة ۹۶) بنقل از یکی از خدام بيت آكوسى به موافقت نامبرده با عقايد طاهره اشاره گرديده است.

۵۰ - تنها فقراتی از این توقيع مبارك در كتاب ردّیه منهاج الطالبين (صفحات ۴۶ - ۳۴۲) تأليف حاج ميرزا حسينقلی جديدالاسلام (طبع بمبني سال ۱۹۰۲ ميلادی) نقل گشته است.

۵۱ - تذكرة الوفاء، صفحة ۲۹۹.

۵۲ - عيناً مأخذ بالا.



## بخش شانزدهم ایام سجن ماکو

همانطور که مذکور آمد چهل روز پس از ورود حضرت باب به تبریز مأموران آن حضرت را به ماکو برده بدست علی خان سردار ماکوئی حاکم و سرحددار آن نقطه سپردند. شهر ماکو نزدیک مرز روسیه و عثمانی آن زمان قرار داشت. قلعه‌ای که حضرت باب در آن محبوس شدند اکنون بصورت نیم‌مخروبه موجود است و در کنار آن بقایای مسجدی دیده می‌شود که اصحاب هنگام عزیمت به ماکو بجهت زیارت حضرت باب، غالباً در آن توقف می‌نموده‌اند (۱). سجن ماکو در آثار حضرت باب (از جمله بعثت تطبیق عددی) به سجن یا ارض «باسط» موسوم گردیده‌است. شهر ماکو در دامنه کوه بود و از آنجا تا قلعه تنها یک راه داشت. حاج میرزا آقاسی بچند علت حضرت باب را به ماکو تبعید نمود (۲). نخست آنکه ماکو در نقطه‌ای بسیار دور از پایتخت قرار داشت. دوم آنکه اهالی آنجا غالباً سنی و علی‌اللهی و گروهی نیز ارمنی بودند و نسبت به شیعیان دشمنی شدید ابراز می‌نمودند. لذا بگمان حاج میرزا آقاسی کمتر به حضرت باب مهر می‌ورزیدند. سوم آنکه اصحاب حضرت باب بعثت خصومت مردم سنی قصد تشرّف بحضور حضرت باب نمی‌نمودند. چهارم آنکه علی خان و گروهی از بستگان صدر اعظم که در ماکو همه کاره بودند هرگز به وی خیانت نمی‌نمودند (۳). حاج میرزا آقاسی به علی خان اوامر شدیده صادر نموده بود که با حضرت باب خشونت نماید و به احدی اجازه ملاقات با آن حضرت ندهد. علی خان که مادرش کرد بود بسیار مورد احترام اهالی ماکو بود و هرچه امر می‌نمود مورد پذیرش مردم قرار می‌گرفت. در دو هفته نخست اقامت مبارک در قلعه ماکو احدی اجازه تشرّف نیافت جز جناب سید حسین کاتب یزدی و برادرش سید حسن (۴). حجره محلّ سجن مبارک در قلعه نه در داشت و نه چراغ. در

این خصوص در کتاب بیان فارسی می فرمایند: «چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلاحدود معروفه امروز اعلیٰ غرف رضوان است» (باب شانزدهم از واحد دوم). و نیز می فرمایند: «بغیر حقّ او را در جبلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست و در نزد او ... غیر یک نفس که از حروف حیّ کتاب ... است نیست و بین یدی او ... در لیل یک مصباح مضمیّ نیست» (باب نخست از واحد دوم). در توقیع مبارک خطاب به محمّد شاه در خصوص سجن ماکو می فرمایند: «قسم بسید اکبر که اگر بدانی در چه محلی ساکن هستم اول کسی که بر من رحم خواهد حضرتت می بود. در وسط کوه قلعه ایست و در آن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن و اهل آن منحصر است بدو نفر مستحفظ و چهار سگ. حال تصوّر فرما که چه می گذرد». سید حسن یزدی هر روز همراه یکی از مأمورین برای خرید موادّ غذایی از قلعه به شهرک ماکو می رفت. جناب شیخ حسن زنوزی که در آن ایام به ماکو آمده بود اجازه تشرّف نیافت. لذا در مسجدی خارج از شهر سکونت نمود. اصحابی که برای تشرّف بحضور حضرت باب به ماکو آمده بودند عرایض خود را وسیله شیخ حسن زنوزی به سید حسن یزدی می رساندند و نامبرده جواب عرائض اصحاب را از حضرت باب گرفته به شیخ حسن می رساند تا به اصحاب دهد. اما آنچه حاج میرزا آقاسی در ذهن خویش داشت تحقق نیافت. مردم ماکو بتدریج از مقام والای حضرت باب آگاه شدند. ارادت یافتند و چنان مجذوب عظمت و روحانیت و خضوع بی نظیر حضرت باب گشتند که نهایت آرزویشان هر روز دیدار آن حضرت بر فراز قلعه بود. در موارد اختلاف در معاملات برای فصل دعوی سوگند بر وجود مبارکشان می خوردند. هرچه علی خان سعی می نمود مردم را از این رفتار باز دارد میسر نبود (۵). علی خان که بنظر حقارت به امر بدیع می نگریست و با نهایت خشونت با اصحاب رفتار می نمود بر اثر مشاهده رویای صادق و نیز کرامات از حضرت باب سرانجام خاضع شد و در غایت خضوع به محضر مبارک شرفیاب گشت. اصحاب حضرت

باب از آن پس دسته دسته راهی ماکو و به محضر حضرتشان شرفیاب گشتند. علی خان شخصا شیخ حسن زنوزی را بحضور مبارک آورد و همواره سعی می نمود که رضایت هیکل مبارک را فراهم نماید. ارادت و محبت علی خان به خاندان رسالت (۶) و ظهور کرامات از حضرت باب وی را بکلی منقلب نموده بود. یکی از نفوسی که در آن اوقات به حضور حضرت باب رسید جناب ملاحسین بشروئی بود. ملاحسین از خراسان به طهران رفت و پس از تشرّف بحضور جمال ابهی عازم آذربایجان گردید. نذر کرده بود که تمام راه مشهد تا قلعه ماکو را پیاده طی نماید. شب قبل از ورود او به ماکو علی خان در رؤیا دیده بود که به حضور حضرت رسول اکرم رسیده است و چون بملاقات ملاحسین نائل گشت دید که ملاحسین همان شخص مبارکی است که در رؤیا دیده است. لذا بر ارادت و انجذابش افزود. علی خان شخصا همراه ملاحسین شد و تا در قلعه با او بود. حضرت باب دم در قلعه ایستاده بودند. پس از دیدار ملاحسین وی را در آغوش گرفته و دست وی را در دست خود گذاشتند و همراه ملاحسین به اطاق مبارک تشریف بردند و امر فرمودند که مراسم نوروز (مارچ ۱۸۴۸) در حضور مبارک برگزار شود و به اصحاب اجازه تشرّف دادند. از میوه ها و شیرینی هائی که حاج محمد تقی میلانی (اسم الله الفتیق) (۷) از میلان («ارض جنّت») فرستاده بود بدست مبارک خویش به حاضران عنایت فرمودند. نبیل زرنندی در خصوص آن ایام می نویسد: «یک روز حضرت باب به بام قلعه تشریف بردند. ملاحسین در حضور مبارک بود. حضرت اعلی بتماشای مناظر اطراف قلعه مشغول شدند. در مغرب قلعه رود ارس در مجرای مخصوص خود جاری بود و مسیر مارپیچ آن رود از پشت بام بخوبی آشکار بود. حضرت باب به ملاحسین فرمودند. این همان رود و ساحل آن همان ساحلی است که حافظ در شعر خود بدان اشاره کرده و گفته:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

بیت سلمی را که بادش هردم از ماصدسلام

پر نوای ساریان بینی و آهنگ جرس

... بعد حضرت باب فرمودند روح القدس گاهی بزبان شعراء ناطق می گردد و مطالبی بلسان آنها جاری می سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی دانند ...» (۸) ملاحسین نه روز پس از نوروز از محضر مبارک مرخص و بامر آن حضرت پس از عبور از شهرها و قراء آذربایجان و نیز دو شهر قزوین و طهران عازم مازندران گردید (۹). سید حسین یزدی به امر مبارک در ایام محرم بخشهائی از کتاب محرق القلوب را که تألیف حاج ملامهدی نراقی (۱۰) و در شرح مصائب وارده بر حضرت امام حسین است در حضور مبارک قرائت می نموده است. در حین استماع آن مصائب اشک از دیدگان مبارک حضرت باب سرازیر بوده است. دوران اقامت حضرت باب در قلعه ماکو نه ماه طول کشید (۱۱).

دوران ماکو آغاز فصل جدیدی در امر حضرت باب است. در این دوران بشرحی که بعداً خواهد آمد مقام قائمیت و مظهریت خویش را در آثار نازله بتصریح کامل اعلام و قواعد شرع جدید را بتفصیل تشریح و تشریح فرمودند. دهها هزار بیت آیات و از جمله برخی از اهم آثار آن حضرت چون بیان عربی، بیان فارسی و کتاب دلایل سبعة در این دوران نازل گشته است. شیخ حسن زنوزی برای نبیل زرنندی حکایت نموده که در حین نزول آثار مبارکه «لحن زیبای حضرت باب در دامنه کوه بگوش می رسید و صدای آن بزرگوار منعکس می گردید. چه نغمه زیبایی بود و چه لحن مؤثر روح افزائی. در اعماق قلب اثر می کرد. موجب اهتزاز روح می شد» (۱۲).

کثرت تردد اصحاب و تشرّف بحضور مبارک در ماکو مأموران و جاسوسان حاج میرزا آقاسی و علمای آذربایجان را برآن داشت که از صدر اعظم درخواست تبعید حضرت باب را به نقطه دیگری نمایند (۱۳). جاسوسان از جمله به حاج میرزا آقاسی اطلاع دادند که علی خان شب و روز در حضور حضرت باب است. آنقدر شیفته آن حضرت

گردیده که قصد دارد دختر خود را به ایشان تزویج نماید. دختری که علی خان حاضر نبود به ولیعهد ایران دهد. پس از وصول گزارش جاسوسان، حاج میرزا آقاسی بنهایت درجه آشفته و خشمگین گشت و فوراً دستور داد که حضرت باب را به قلعه چهریق تبعید نمایند (حدود دهم اپریل ۱۸۴۸) (۱۴). از مدارک موجود مستفاد می شود که شاهزاده دالگوروکی DOLGOROUKI سفیر روسیه در طهران نیز از اقامت حضرت باب در کنار مرز روسیه خائف بوده و از دولت قاجار بارها درخواست نموده که آن حضرت را به نقطه دیگری تبعید نماید (۱۵). علت خوف سفیر روسیه کثرت عدد بابیان ایران در آن ایام و محبویّت حضرت باب در میان مردم آذربایجان خصوصاً ماکو بوده است. حضرت باب در کتاب دلائل سبعة تعداد مؤمنین را تا آن ایام بیش از یکصد هزار نفر فرموده اند. قوله الاعلی: «و از مؤمنین فرق شیعه ظاهراً در عرض چهارسال متجاوز از صد هزار شده ولی کسی ملتفت نیست». این رقم شاید اشاره به تعداد مؤمنین فعال و پرشور در آن زمان باشد. زیرا برخی از مورخان و پژوهشگران تعداد مؤمنان را در آن ایام بیش از یک میلیون نیز دانسته اند و ما در این خصوص در بخش مربوط به اصحاب حضرت باب گفتگو خواهیم کرد.

## زیرنویس بخش شانزدهم - ایام سجن ماکو

- ۱ - ماکو در قدیم قلعه‌ای بود بنام قابان که چون محلّ اشرار و دزدان بود شاه‌عبّاس کبیر آن را خراب کرد و صدها خانواده از ایل بیات را در آنجا ساکن نمود. قلعه ماکو محلّ سجن حضرت باب نزدیک خرابه‌های قلعه قدیمی قابان بوده است.
- ۲ - اگرچه حاج میرزا آقاسی عامل اصلی تبعید حضرت باب به آذربایجان بود ولیکن بحسب ظاهر این تبعید بفرمان محمّد شاه انجام یافت و لذا تا حدّی حاج میرزا آقاسی مسؤول این عمل ننگین بود.
- ۳ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۲۸.
- ۴ - GOD PASSES BY صفحه ۱۸.
- ۵ - رجوع فرمایند به:  
الف - GOD PASSES BY صفحه ۱۹.
- ب - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۰ - ۲۲۹.
- ۶ - مقاله شخصی سیّاح. صفحات ۲۰ - ۱۹.
- ۷ - متأسّفانه لفظ «فتیق» در ترجمه فارسی مطالع الانوار (صفحه ۲۴۱) فاتق آمده است.
- ۸ - مطالع الانوار. صفحات ۴۳ - ۲۴۲.
- ۹ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۴۵.
- ۱۰ - حاج ملامهدی نراقی در سال ۱۲۰۹ هجری قمری (۱۷۹۴ میلادی) در گذشته است.
- ۱۱ - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۱۹.
- ۱۲ - مطالع الانوار. صفحه ۲۳۴.
- ۱۳ - رجوع فرمایند به:  
الف - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۲۰.
- ب - GOD PASSES BY صفحه ۱۹.
- ۱۴ - رجوع فرمایند به:

الف \_ GOD PASSES BY صفحه ۱۹.

ب \_ نبیل زرنندی. مطالع الانور. صفحات ۴۴ \_ ۲۴۳.

۱۵ \_ رجوع فرمایند به ترجمه نامه دالگوروکی در نشریه WORLD

ORDER پائیز ۱۹۶۶ صفحات ۲۴ \_ ۱۷ (ترجمه از روسی وسیله

جناب دکتر فیروز کاظم زاده).

## بخش هفدهم سجن چهریق

بدستور حاج میرزا آقاسی رضاقلی خان سرتیپ افشار با گروهی از سوارانش به ماکو رفته و همراه حضرت باب عازم قلعه چهریق شدند (حدود دهم اپریل ۱۸۴۸). سرتیپ مذکور حضرت باب را چند روز پس از ورود به چهریق بدست یحیی خان سپرد. یحیی خان از اکراد سنی و برادرزن محمدشاه بود. حاج میرزا آقاسی تصور می نمود که تبعید حضرت باب به چهریق موجب خاموشی سراج امر خواهد گشت. زیرا اهالی غالباً کرد و سنی متعصب و با شیعیان در نهایت دشمنی بودند. لذا به یحیی خان دستور اکید داده بود که چون علی خان ماکوئی رفتار نکند و هرگز اصحاب حضرت باب را اذن تشرّف ندهد. یحیی خان در ابتداء سخت گیر بود ولیکن بشرحی که بیان خواهیم نمود خیلی زود مجذوب هیکل مبارک و در انجام خدمت آماده گردید. سرتیپ رضاقلی خان مذکور که حضرت باب را به چهریق برد پسر سلیمان خان افشار بود. سلیمان خان چنانکه قبلاً مذکور آمد از امر جدید اعراض کرد و به هواخواهان حاج محمدکریم خان کرمانی پیوست. اما رضاقلی خان که همسرش دختر جناب سید کاظم رشتی بود در طول راه ماکو به چهریق و چند روز اقامت در محلّ اخیر چنان شیفته احوال روحانی حضرت باب گردید که مأموریت دولتی خویش را فراموش نمود و به حضور حضرت باب معروض داشت که آماده است تا آن حضرت را از سجن چهریق برهاند و به خانه خود برد (۱). حضرت باب برای او طلب برکات فرمودند ولیکن اذن اقدام به چنین عملی را فرمودند. رضاقلی خان سرتیپ تا پایان حیات در نهایت خلوص به امر بدیع مؤمن بود. یحیی خان کرد و مردم چهریق بتدریج به مقام عظیم حضرت باب پی بردند. یحیی خان حتی گماشته خود عبدالحمید را برای خدمات خصوصی حضرت باب معین نمود. اصحاب نیز بتدریج بحضور مبارک شرفیاب گشتند. هجوم اصحاب برای تشرّف بحدّی بود که چهریق



گنجایش نداشت. لذا بسیاری از آنان در چهریق قدیم که اسکی شهر نامیده می شد سکونت می نمودند (۲). هجوم مردم چهریق (اعمّ از سنّی و اهل حقّ و حتّی مسیحی) برای استماع بیانات مبارکه چنان بود که گاه حتّی خیابانهای اطراف قلعه نیز از جمعیت موج می زد (۳). از جمله نفوسی که در آن ایام بحضور حضرت باب شرفیاب گشتند میرزا لطفعلی پیشخدمت محمّدشاه، ملاحسین دخیل مراغه ای، محمّدتقی هشترودی، ملاآدی گوزل (ملاعلی) سیّاح، شیخ علی عظیم، درویش قهرالله هندی، ملاحقربریزی و میرزا اسدالله دیّان خوئی را توان نام برد.

جناب میرزا لطفعلی کهنه شهری (سلماسی) پیشخدمت مخصوص محمّد شاه بود. وی وسیله جناب سیّد یحیی دارابی به امر بدیع مؤمن گشت. جناب سیّد یحیی پس از ایمان به حضرت باب وسیله میرزا لطفعلی مکتوبی از شیراز برای شاه (و نیز حاج میرزا آقاسی) فرستاد و در آن نتیجه مأموریت خویش را توضیح نمود. حاج میرزا آقاسی پس از اطلاع از ایمان جناب وحید و نیز میرزا لطفعلی شخص اخیر را از دربار اخراج نمود. لذا میرزا لطفعلی به وطن خویش سلماس مراجعت نمود و تا پایان حیات به خدمت امر بدیع قائم بود.

جناب ملاحسین دخیل مراغه ای از شاگردان حاج ملاعلی اکبر مراغه ای بود. حاج ملاعلی اکبر پیش از ظهور حضرت باب بقرب ظهور بشارت می داد و گروهی از علماء و مردم عادی از طریق بشارت وی آماده پذیرش ظهور جدید گشتند. از جمله آنان ملاحسین مراغه ای و برادرش ملاعلی بودند. ملاحسین مدتی در محضر جناب سیّد کاظم رشتی تلمذ نمود و در آن محضر از یاران نزدیک جناب ملاحسین بشرونی بود. ملاحسین دخیل در همان سال اول ظهور مؤمن شد و قیام بر انتشار امر مبارک نمود. دیوان اشعار ترکی وی که در بیان مصائب خاندان رسالت است مطبوع و منتشر است.

جناب شیخ محمّدتقی هشترودی از علماء برجسته شیخی و از شاگردان جنابان شیخ و سیّد بود و در همان اوائل ظهور فائز بایمان

گشت. وی با آنکه بی نهایت حکمت و تقیه می نمود به امر مبارک متمسک و وفادار بود. معین السلطنه در تاریخ (خطی) خویش می نویسد که شیخ مذکور بی نهایت مورد احترام ملامحمد ممقانی بوده ولکن شیخ وی را در کتاب استدلالی و تاریخی خود ابواب الهدی «شجرة خبیثه» و «شجرة الکفر» نامیده است. محتوای نسخه خطی ابواب الهدی که نگارنده این سطور تاکنون آن را ندیده و حاوی اطلاعات مهمه بوده بسیار مورد استفاده معین السلطنه قرار گرفته است. فاضل هشرودی تا سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) حیات داشته و در آن تاریخ کتاب ابواب الهدی را به ملامصطفی تبریزی سپرده و خود مفقود الاثر گشته است (۴).

جناب ملاعلی (آدی گوزل) سیاح مراغه ای نیز از شاگردان حاج ملاعلی اکبر مراغه ای بود و در همان آغاز ظهور افتخار ایمان یافت و در ایام سجن ماکو و چهریق بکرات به حضور مبارک شرفیاب گشت و در حقیقت پیک امین میان حضرت باب و اصحاب بود.

جناب ملاشیخ علی عظیم ترشیزی از دانشمندان اقلیم خراسان و از شاگردان جناب سید کاظم رشتی بود که در اوائل ظهور حضرت باب وسیله جناب باب الباب به امر بدیع مؤمن و بکرات در شیراز و اصفهان و سرزمین آذربایجان به حضور مبارک مشرف گشت و هم در این سرزمین بود که از لسان حضرت باب لقب عظیم یافت و ما در مواضع دیگر این کتاب از او یاد خواهیم کرد.

جناب دولت راجه هندی یا درویش قهرالله از شاهزادگان و دانشمندان هندوستان و برای سیر مقامات عرفانی در بلاد هند و ایران سیار بود. وی که حضرت باب را در رؤیا زیارت نموده بود به چهریق رفت و به حضور مبارک شرفیاب و فائز به ایمان شد و به «قهرالله» و «مؤمن هندی» از لسان حضرت باب مخاطب و ملقب گشت. معین السلطنه می نویسد که درویش قهرالله پس از خدمات مهمه به امر حضرت باب ایران را ترک نمود ولکن مجدداً بازگشت و در تبریز شاهد شهادت حضرت باب بود. بگفته مورخ مذکور درویش قهرالله پس

از خروج از تبریز در راه عزیمت به طهران به شهادت رسید. اما جنابان نبیل زرنندی (۵) و فاضل مازندرانی (۶) نوشته‌اند که درویش قهرالله پس از انجام خدمات و اقدامات شجاعانه بسیار در آذربایجان به امر حضرت باب به کشور هند برگشته و در آن صفحات به خدمت و انتشار امر جدید پرداخته‌است ولی از عاقبت احوالش اطلاعی در دست نیست.

جناب ملابآقر تبریزی از شاگردان جناب سید کاظم رشتی و مقیم کربلا بود و در آغاز ظهور مبارک مؤمن و از حروف حیّ اول محسوب گشت. نامبرده در میدان انتشار امر جدید توفیق بسیار داشت. در بدشت حاضر بود و در آذربایجان بکرات به حضور حضرت باب مشرف و واسطه ارسال عرایض اصحاب و توقیعات مبارکه گردید. سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت و به جمال ابهی ایمان یافت. حضرت باب در بیانات کتبی و شفاهی مبارک خطاب به نامبرده قرب ظهور من یُظهِره الله و افتخار تشرّف و ایمان او را تصریح فرموده‌اند (۷).

جناب میرزا اسدالله دیان خوئی فرزند یکی از نویسندگان و مستوفیان بنام عهد محمد شاه و از منسوبان نزدیک حاج میرزا آقاسی صدر اعظم ایران بود. میرزا اسدالله مردی بسیار دانشمند و ادیب و در دوائر دولتی صاحب شغل حسّاس و عظیم بود. وی علاوه بر زبانهای فارسی و ترکی به سه زبان عربی، عبری و سریانی تسلط کامل داشت. هنگامی که حضرت باب در ماکو محبوس بودند با اصحاب آن حضرت ارتباط یافت و لکن استدالات و تلاشهای مؤمنین نتیجه نداد و میرزا اسدالله اطمینان حاصل ننمود. تا آنکه رؤیای عجیبی دید و وسیله جناب میرزا محمدعلی زنوزی عریضه‌ای به حضور حضرت باب معروض داشت و تعبیر آن رؤیا را استدعا نمود. ضمناً تقاضا کرد که آیه معینه از قرآن شریف را نیز برای وی تفسیر فرمایند. حضرت باب در توقیع مبارک صادر باعزاز میرزا اسدالله رؤیای او را تعبیر و آیه مبارکه قرآن را بنحوی بدیع تفسیر فرمودند. میرزا اسدالله آنچنان

منقلب و منجذب گشت که پای پیاده راه سنگلاخ خوی تا چهریق را طی نمود حال آنکه خادمش اسب او را از پی می آورد. چون به محضر حضرت باب رسید آن چنان موقن گشت که پس از مراجعت از مشاغل دولتی خویش استعفاء کرد و با تمام وجود بانتشار امر بدیع قیام نمود. در اندک مدّت بر معارف ظهور احاطه یافت و نفوس عدیده را هدایت کرد. پدرش نزد حاج میرزا آقاسی شکایت برد و موجبات زحمت میرزا اسدالله را فراهم نمود ولی میرزا اسدالله اعتنائی بدین امور نداشت و در عوالم روحانی و عرفانی خویش سیر می نمود. در آن اوقات حضرت باب به چهل تن از اصحاب امر فرمودند که با استناد به آیات قرآن شریف و احادیث مروّیه رساله استدلالیه در باب حقانیت امر بدیع تألیف نمایند. امر مبارک با سرعت و دقت اجراء و هر چهل استدلالیه به محضرشان تقدیم گشت. از میان آن کتب استدلالیه رساله اثباتیه میرزا اسدالله بیش از کتب دیگر مورد قبول هیکل مبارک قرار گرفت. با آنکه از ایمان میرزا اسدالله هنوز بیش از یکسال نگذشته بود. حضرت باب به وی (از جمله بعّلت تطبیق عددی با اسد) لقب «دیان» عنایت فرمودند و اندکی بعد در چهریق (در مرحله دوم اقامت مبارک در آن محلّ) تویع عظیم حروفات بافتخارش نازل شد که در آن سرّ سنه مستغاث و ظهور من یظهره الله توضیح گشته است (۸). جناب دیان در مقامات روحانی و عرفانی بدان پایه رسید که آثار قلمیه اش از خطب و مناجاتهای عربی و فارسی پس از آثار حضرت باب بنحوی عجیب مورد توجه و قرائت گروهی از بابیان بود. پس از شهادت حضرت باب برخی از اصحاب در آذربایجان، گیلان، طهران و قزوین بعّلت ارادت شدید به دیان وی را اعظم ناشر امر بدیع و مظهر معارف و تأییدات حضرت باب دانستند و کرامات بسیار از وی روایت می نمودند. این جماعت در آن دوران به دیانیه شهرت یافتند (۹). دیان صاحب عرفانی کم نظیر بود. خلوص و تقوای او بارها در آثار حضرت باب و جمال ابهی تصریح گردیده است. وی سومین مؤمن به جمال ابهی در دوران میان سنه تسع و ایام رضوان بود و سرانجام در سال ۱۲۷۴

هجری قمری (۱۸۵۷ میلادی) بدستور ازل در بغداد شهید گشت.

باری ایمان نفوسی چون جناب دیتان و تشرّف بحضور حضرت باب و همراهی یحیی خان کرد و انتشار سریع امر در شهرها و قرای آذربایجان و اصولاً استقبال نفوس از طبقات مختلف در جمیع نقاط ایران دشمنان خصوصاً علماء آذربایجان را بر آن داشت که به دولت مرکزی توسّل جویند و خواستار مجازات آن حضرت شوند. لذا پس از گذشت سه ماه از اقامت حضرت باب در چهریق حاج میرزا آقاسی دستور داد که آن حضرت را به تبریز اعزام دارند (۱۰). مأموران حضرت باب را از طریق ارومیه به تبریز بردند. علت اصلی این بود که می ترسیدند اگر از راه خوی به تبریز روند جماعت بایبان ساکن آن صفحات هجوم نمایند و حضرت باب را از دستشان رها سازند. ملک قاسم میرزا حاکم ارومیه که پسر فتحعلی شاه و عموی محمد شاه بود از حضرت باب با نهایت احترام استقبال نمود. ملک قاسم میرزا شاهزاده ای دانشمند و خردمند و وسیع النّظر بود و با زبانهای انگلیسی و فرانسه نیز آشنائی داشت. وی که قبلاً از دوستان و متحدان جناب منوچهرخان معتمدالدوله بود حضور حضرت باب را در ارومیه مغتنم دانست و از محضر مبارک استفاضه نمود. مردم ارومیه نیز با نهایت توقیر با حضرت باب روبرو می شدند و برای زیارت آن حضرت از یکدیگر سبقت می گرفتند. یک روز که حضرت باب عازم حمّام بودند ملک قاسم میرزا بمنظور امتحان میزان عظمت مقام و قدرت آن حضرت اسب سرکشی را در محضر مبارک حاضر نمود تا با آن اسب به حمّام تشریف ببرند. یکی از خدمتکاران بارگاه ملک قاسم میرزا موضوع را بعرض حضرت باب رساند تا مبادا صدمه ای بوجود مبارک رسد. اما حضرت باب با نهایت متانت و وقار لگام اسب را در دست گرفته وی را نوازش فرموده و سوار شدند. اسب سرکش بکلی رام و در نهایت راهواری تسلیم گشت. مردم ارومیه که از قضیه اطلاع داشتند دیگر تاب نیاوردند و ناگهان هجوم نمودند تا رکاب اسب مبارک را ببوسند. فراشان حکومتی در طول راه دائم مراقب بودند که از هجوم

مردم صدمه‌ای به هیکل مبارک حضرت باب وارد نشود. حضرت باب با همان وقار به حمّام تشریف بردند. شاهزاده نیز پیاده در رکاب مبارک بود. پس از مراجعت آن حضرت مردم ارومیّه به حمّام هجوم نمودند و آب خزانه را تا آخرین قطره برای تبرک بردند. حتی برخی از آنان که از بردن قطرات آب محروم شدند دستمال های خود را به دیوار و کف خزانه حمّام می کشیدند تا مرطوب و متبرک شود. برخی از اصحاب به حضور حضرت باب معروض داشتند که بیشتر مردم شهر به امر جدید مؤمن گشته‌اند. حضرت باب فرمودند که هنگام بروز امتحان مؤمن از غیر مؤمن ممتاز می شود و همین گونه شد که فرمودند و گروهی کثیر از آن نفوس پس از شهادت حضرت باب دچار تزلزل گشتند. از مؤمنین مستقیم شهر ارومیّه باید از حاج ملا امام وردی یاد کرد که از علماء معروف شهر بود و مانند ملاجلیل ارومی حرف حیّ بخدمات مهمّه نائل شد و بعدها افتخار ایمان به جمال ابهی یافت و در هشتاد سالگی با نهایت ایقان بملکوت جاودان پرواز نمود. حضرت باب مدّت ده روز در عمارت دارالحکومه مهمان شاهزاده ملک قاسم میرزا بودند. گروهی از بزرگان و علماء شهر به حضور مبارک مشرف گشتند و حضرتشان نیز بمنظور ادای احترام متقابل به منازل آن نفوس تشریف بردند (۱۱). جناب فاضل مازندرانی اشاره به توقیعی نموده است که در ارومیّه از قلم مبارک نازل و احتمالاً به منسوبان حضرتشان خطاب گشته است. در آن توقیع از جمله می فرمایند: «لله الحمد نعمت صحّت برقرار است و هنوز فرجی ظاهر نیست الا آنکه دستخطی از شاه رسید اظهار التفات بی شمار نموده‌اند. تا بعد چه مقدر شود» (۱۲).

در همین شهر ارومیّه بود که یکی از اصحاب بنام آقابالابیک شیشوانی تصویر قلمی حضرت باب را ترسیم و نقاشی نمود. شیشوان قریه‌ای در کنار دریاچه ارومیّه و ملک شاهزاده ملک قاسم میرزا بود و آقا بالابیک نقاشباشی مخصوص او و مردی بسیار هنرمند و خلیق و بشاش بود. آقا بالابیک تعریف کرده است که هنگام تشرّف به حضور

حضرت باب در عمارت دارالحکومه ملاحظه نموده که حضرتشان بمحض دیدن وی عبای مبارک را بدوش انداخته و چشمان مبارک را به وی دوخته‌اند. روز بعد نیز هنگام تشرّف همین وضع را مشاهده نموده لذا چنین بقلبش خطور کرده‌است که حضرت باب با تهیّه یک تابلوی نقّاشی از هیکل مبارک حضرتشان مخالفتی ندارند. آقا بالا بیک از ساحت حضرتشان اذن گرفته و در نوبت سوم تشرّف به حضور مبارک بعنوان یک نقّاش کاملاً به آن حضرت نظر نموده و سپس در خارج از اطاق تصویر قلمی هیکل مبارک را تکمیل کرده‌است. این نقّاشی که به نوع سیاه قلم ترسیم شده اصل یگانه تصویری است که از حضرت باب بیادگار مانده‌است. ایادی امرالله جناب میرزا علی محمد و رقاء شهید که سبب هدایت آقا بالابیک به امر جمال ابهی شده و سالها بعد این تصویر را نزد نامبرده زیارت کرده بود مراتب را به حضور حضرت بهاء‌الله معروض داشت. جمال ابهی امر فرمودند که از آقا بالا بیک خواسته شود دو تصویر آب رنگ از تصویر مذکور فراهم کند. یک تصویر را به ارض اقدس ارسال دارد و دیگری را به جناب و رقاء اهداء نماید. نسخه‌ای که به ارض اقدس ارسال گشت اینک در دارالآثار بین‌الملل محفوظ است. جناب ورقا از ساحت جمال ابهی تقاضا نمود که اذن فرمایند آقابالابیک چند تصویر دیگر از روی آن تصویر فراهم نماید و استدعای او مورد قبول ساحت ابهی قرار گرفت. در لوح مبارک مورخ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶ هجری قمری و بامضاء خادم خطاب به جناب و رقاء می‌فرمایند: «و اینکه ذکر جناب نقّاش باشی علیه بهاء‌الله‌الابهی و اراده ایشان را فرمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد. قوله تبارک و تعالی لله الحمد اثر و ثمر عمل ایشان امام وجه حاضر فی الحقیقه این عمل ایشان لاعدل له است و الی ابد الآباد در کتاب الهی مخلّد گشته و اذن می‌دهیم معدودی از آن ابوالجمال و ابوالحسن را مخصوص آن جناب و یک دو نفر از اولیاء بنگارد ... معدود آن جائز اگر زیاد شود محبوب نه و وجهش معلومست» (۱۳). اما تصویر اصلی سیاه قلم پس از درگذشت آقابالابیک نزد فرزندش

میرزا محمود منشی شاهزاده امامقلی میرزا (پسر ملک قاسم میرزا) بود و جناب ورقاء تصویر مذکور را از میرزا محمود اخذ کرده (سال ۱۲۹۹ هجری قمری برابر با ۱۸۸۱ میلادی) و بواسطه ایادی امرالله جناب ملاعلی اکبر شهیرزادی که در راه عزیمت به ارض اقدس وارد تبریز شده بود به حضور جمال ابهی ارسال داشت. شباهت کامل این تصویر به هیكل مبارک حضرت باب مورد تأیید صریح جناب سید حسن افنان کبیر برادر حرم مبارک حضرت باب قرار گرفته و تصویب جمال ابهی را موجب گردیده است. اما نسخه ای از تصویر مبارک که نزد جناب ورقاء محفوظ بود پس از دستگیری وی در زنجان بدست علاءالدوله حاکم آن شهر افتاد (۱۳۱۳ هجری قمری برابر با ۱۸۹۵ میلادی). نسخه دیگری از تصویر مبارک را میرزا محمود (فرزند آقا بالابیک) به میرزا علی اصغر فرزند جناب ملاحسین دخیل مراغه ای داده بود که آن را جناب آقا سید اسدالله قمی در سال ۱۳۲۰ هجری قمری (۱۹۰۲ میلادی) بدست آورده و وسیله جناب میرزا یوسف خان وحید کشفی (السان حضور) به ساحت حضرت عبدالبهاء ارسال داشته است. نسخه دیگری از تصویر سیاه قلم مبارک که رنگ نشده بود وسیله میرزا علی اشرف نوه آقا بالابیک که او نیز نقاش بود تکمیل شده و در خاندان دخیل مراغه ای محفوظ بود که آن نیز در سال ۱۳۱۵ شمسی (۱۹۳۶ میلادی) وسیله محفل ملی بهائیان ایران به حضور حضرت ولی امرالله ایفاد گشت (۱۴).

باری ده روز پس از اقامت در ارومیه مأموران حکومت حضرت باب را به تبریز وارد نمودند. پیش از بیان حوادث تبریز در بار دوم ورود حضرت باب بدان شهر لازم است بتشریح وقایع مربوط به احتفال بدشت پردازد که بدلائل بی شمار حائز اهمیت بسیار است و باید پیش از توضیح وقایع مربوط به مجلس ولیعهد در تبریز مورد بررسی دقیق قرار گیرد.



## زیرنویس

### بخش هفدهم - سجن چهریق

- ۱ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۷۶ - ۷۵.
- ۲ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحة ۳۰۵.
- ۳ - رجوع فرمایند به:
- 1 - GOD PASSES BY, P. 20 .
- 2-KAZEM BEG. 'BÁB ET LES BÁBIS , ... JOURNAL ASIATIQUE, VOL. 7, P, 371.
- ۴ - رجوع فرمایند به :
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۷۴ - ۷۳.
- ب - تاریخ ( خطی ) معین السلطنة تبریزی.
- ۵ - مطالع الانوار. صفحات ۱۰ - ۳۰۹.
- ۶ - ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ۸ - ۴۵۷.
- ۷ - رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY صفحة ۲۸.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق جلد سوم، صفحات ۲۰ - ۱۹.
- ۸ - جناب دیان در آثار حضرت باب به عناوین «الفرد الاحد»، «حضرت الاسد» و «الثالث المؤمن بمن يُظهره الله» (از جمله در کتاب پنج شان و ذیل بسم الله الاحد الاحد) مخاطب و ملقب گشته است.
- ۹ - رجوع فرمایند به:
- الف - THE DAWN BREAKERS صفحات ۳۰۴ - ۳۰۳.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۶۶ - ۶۴.
- ۱۰ - مقاله شخصی سیاح . صفحات ۲۲ - ۲۱.
- ۱۱ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۶ - ۳۱۴.
- ب - فیضی . حضرت نقطه اولی. صفحات ۵ - ۲۸۴.
- پ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد نخست، صفحة ۱۰۱.

- ت - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴۸.
- ۱۲ - اسرارالآثار . جلد نخست. صفحه ۱۰۱. متأسفانه از بیان مبارک محلّ نزول توقیع روشن نمی شود. شاید مراد از دستخطّ شاه نامه ای باشد که نزدیک طهران به حضور حضرت باب تقدیم گردیده است.
- ۱۳ - مجموعه آثار قلم اعلی. شماره ۳۲، دارالآثار ملی ایران، شهرالجلال ۱۳۳ بدیع، صفحه ۲۳۴.
- ۱۴ - از جمله رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۴۹ - ۴۸.
- ب - فیضی حضرت نقطه اولی. صفحات ۷۲ - ۳۶۷.
- پ - بالیوزی . THE BĀB صفحات ۳۹ - ۱۳۸ (مستند به بیانات شفاهی ایادی فقید امرالله جناب ولی الله ورقاء).

## بخش هجدهم احتفال بدشت

هدف اصلی انعقاد احتفال بدشت اعلان استقلال آئین بابی بوده است (۱). هدف دیگر احتفال مذکور تدارک وسائل استخلاص حضرت باب بوده که از آغاز با شکست روبرو گشته است (۲). باید توجه داشت که به تصریح حضرت ولی‌امرالله در همان شب اظهار امر مبارک حضرت باب در شیراز جناب باب‌الباب به قائمیت حضرتشان اعتقاد کرده است (۳). اگرچه در حقیقت بااعتباری در کتاب قیوم‌الاسماء، که در چهل روز اول ظهور مبارک نازل شده عمومیت و استقلال ظهور حضرت باب اعلام گشته است (۴) و لکن باعتبار دیگر بعلت وجود تعصبات شدید و عدم آمادگی و جهل غالب مردم زمان حضرت باب در تصریح مقامات عظیمه خویش نهایت دقت و حفظ و حکمت را مراعات فرموده‌اند. این است که حضرت عبدالبهاء تصریح می‌فرمایند که ایام حضرت باب «زمان تقیه بود» (۵). اما استقلال ظهور مبارک حضرت باب در آثار نازله در ماکو به تصریح اعلام و سپس در احتفال بدشت و مجلس محاکمه حضرت باب در شهر تبریز جهرة اعلان گشته است (۶). جمال ابهی از جمله در لوح مبارک باعزاز جناب فتح اعظم (میرزا فتحعلی اردستانی) مراحل دعوت حضرت باب را به ترتیب: اعلام مقام باییت علم الهی، قائمیت، رسالت و مظهریت الهیه تصریح فرموده‌اند (۷). بشرحی که خواهد آمد و باستناد دیگر نصوص مبارکه طلعات مقدسه بهائیه مراد از همه الفاظ و اصطلاحات مذکوره همان مقام مظهریت الهیه است و لکن حقیقت امر با رعایت نهایت حکمت اعلام گشته است. حضرت باب از جمله در کتاب قیوم‌الاسماء (در سوره نود و چهارم) به این حکمت محضه در دعوت ناس اشاره فرموده‌اند (۸). در سوره بیست و هشتم از آن کتاب عظیم می‌فرمایند که حقایق مربوط به مقامات عظیمه حضرتشان باید بنحو مجمل بیان و رشحه ای از آن به خلق جهان افاضه شود (۹). در سوره

چهل و هفتم از کتاب مذکور پس از تصریح به ضعف میزان عرفان عباد بتلویح می‌فرمایند که اگر مقامات حقیقی خویش را ظاهر فرمایند مؤمنین از گرد آن حضرت پراکنده خواهند گشت (۱۰). حضرت باب در آثار نازله در سالهای نخستین ظهور و از جمله در کتاب قیوم‌الاسماء مقامات حقیقی خویش را به صورت ظاهر و مستور بیان فرموده‌اند تا حکیمان بفهمند و بهانه نیز بدست جاهلان و متعصبان نیفتد. از برخی از آیات قیوم‌الاسماء مستفاد می‌شود که ایشان بظاهر باب امام منتظرند (از جمله در سوره‌های نخست، هشتم و پنجاه و ششم) (۱۱). اما از دیگر امارات و قرائن موجوده در کتاب قیوم‌الاسماء و تصریحات نازله در کتاب بیان فارسی، کتاب دلائل سبعة و برخی از دیگر آثار مبارکه حضرت باب مستفاد می‌شود که آن حضرت با اظهار این بیانات قصد مدارا و مماشات با خلق داشتند و بدینوسیله نفوس مستعده را به حقیقت نزدیک و متوجه و آنان را برای درک مقامات عالیة حقیقیة خویش تربیت فرموده‌اند. در کتاب دلائل سبعة در توضیح علل اظهار مقام باییت در آغاز ظهور می‌فرمایند: «نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر آنی انا الله چگونه خود را باسم باییت قائم آل محمد ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان لعل محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند». علت انتساب آیات الهیه را به حجت موعود شیعیان در آغاز ظهور، ضمن مناجاتی حفظ مؤمنین از ستم معرضین می‌فرمایند (۱۲). جوهر این بیان مبارک نیز همانست که در کتاب دلائل سبعة نازل گشته است.

برای تجسم میزان ضعف عرفان عباد و عدم آمادگی ایشان برای پذیرش ظهور جدید می‌توان از جمله به داستان اعراض و انزواء ملاعبدالخالق یزدی اشاره نمود. ملاعبدالخالق یزدی از مشاهیر علماء

شیخی بود (۱۳). جناب شیخ احمد احسانی هنگام اقامت در ایران چند سال در خانه ملاعبدالخالق در یزد سکونت نمود. ملاعبدالخالق که سالها در عتبات نزد شریف‌العلماء تلمذ نموده بود از محضر شیخ احسانی نیز استفاضه کامل نمود. پس از درگذشت شیخ اگرچه ملاعبدالخالق خود را کمتر از جناب سید کاظم رشتی نمی‌دانست (۱۴) ولیکن بقیادت وی گردن نهاد. سرانجام ملاعبدالخالق وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشت و در مشهد خراسان قیام باننتشار امر بدیع نمود. چون در صحن حضرت امام رضا امامت جماعت می‌کرد و به منبر می‌رفت مخالفان خصوصاً علماء، عامه مردم را علیه او شوراندند و سرانجام وی را خانه‌نشین نمودند. در کتاب ناسخ‌التواریخ (مجلد سوم از مجلدات قاجاریه) در خصوص ایمان ملاعبدالخالق و قیام او به تبلیغ امر بدیع چنین آمده است «ملاعبدالخالق که تلمیذ شیخ احمد احسانی بود در توحیدخانه صحن مقدس (مشهد) صاحب محراب و منبر بود. باغوای او (ملاحسین بشرونی) از اتباع باب گشت و در فراز منبر سخنی چند که باشرع انور بینونتی داشت بگفت ... اما ملاعبدالخالق سر بر کرد و گفت من هرگز از این راه برنگردم مگر آنکه علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره آغازند. عمال شاهزاده چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند تا در سرای خویش اقامت کند و این عزلت را موجب سلامت شمرد» (صفحات ۲۳۵-۳۶). ملاعبدالخالق در عریضه‌ای که به حضور حضرت باب تقدیم کرده مراتب ارادت و ایمان خویش را معروض داشته و از غفلت خود که سالها پیش به حضور مبارک رسیده ولی حقانیت آن حضرت را درک ننموده پوزش طلبیده است (۱۵). حضرت باب در پاسخ عریضه ملاعبدالخالق او را ناصر امر الهی خوانده‌اند (۱۶). فرزند ملاعبدالخالق جناب شیخ علی که وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشته بود سرانجام در حوادث قلعه طبرسی بشهادت رسید (۱۷). حضرت باب در تویع مبارک خطاب به محمد شاه (نازل در ماکو) به ایمان ملاعبدالخالق یزدی

اشاره فرموده و از شاه خواسته اند که در صورت تردید در باب حَقَانِیَّتِ امر بدیع به نامبرده و جناب سید یحیی دارابی مراجعه نماید. در آثار دیگر حضرت باب و از جمله دلایل سبعة ذکر ملاعبدالخالق شده است. حضرت بهاء الله در کتاب مبارک ایقان نام ملاعبدالخالق را در دریف برخی از دیگر علماء برجسته مؤمن به حضرت باب چون جناب بابالباب، جناب ملاعلی بسطامی، جناب حجت زنجانی، جناب ملامحمدعلی برغانی تصریح فرموده اند (صفحة ۱۷۴). ملاعبدالخالق چند سال با شور و اشتعال خاص بهدایت ناس مشغول بود تا آنکه پس از شهادت پسرش بر اثر زیارت توقیع حضرت باب که باعزاز او نازل و در آن نداء قائمیت بتصریح مرتفع گشته بود دچار تزلزل شد. خلاصه حکایت این است که روزی در طهران جناب سید یحیی وحید به حضور جمال ابهی شرفیاب می شود و معروض می دارد که توقیعی از قلم حضرت باب باعزاز ملاعبدالخالق نازل گشته که باید بدو برساند. جمال ابهی می فرمایند ملاعبدالخالق در خانه میرزا زمان نوری ساکن است. توقیع را ببرید و برسانید. جناب وحید نقل نموده است که چون به خانه میرزا زمان رسیدم دیدم ملاعبدالخالق مشغول وضو گرفتن است. لذا توقیع مبارک را در اطاق نزدیک وی نهادم تا زیارت نماید و از خانه خارج شدم. یک ساعت بعد خبر آوردند که پس از فراغت از نماز توقیع مبارک را زیارت نمود چون بدین آیه مبارکه رسید که می فرمایند انا القائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون لوح را بکناری انداخت و فریاد زد که ای داد که پسر من بناحق کشته شد (۱۸). ملاعبدالخالق در سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) درگذشت. وی در فقه، اصول، کلام، حدیث، وعظ و خطاب صاحب مقامی عظیم بود (۱۹). از آثار او کتاب عین الطالبین در اصول فقه و کتاب مصائب الائمه را توان نام برد.

جمال ابهی در یکی از الواح در خصوص تزلزل ملاعبدالخالق می فرمایند: «ملاعبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فداه در قمیص باییت ظاهر، اقبال نمود و

عریضه معروض داشت. از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و برحسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود تا آنکه لوحی مخصوص باو ارسال فرمودند. در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی انّی انا القائم الحقّ الذی انتم بظهوره تواعدون. بعد از قرائت صیحه زد و باعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طاء بسبب او اعراض نمودند». (۲۰)

و در لوح مبارک حسین که بامضاء خادم است در خصوص مراتب مماشات حضرت باب با خلق زمان و رعایت نهایت حکمت در اظهار مقامات حضرتشان نازل است: «حضرت اعلیٰ نظر بضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و به حکمت تکلم فرموده اند. چنانچه در مقامی می فرمایند ... این همان نقطه فرقان است که در این کور بنقطه بیان ظاهر و در مقام ولایت می فرمایند انّی انا القائم الحقّ الذی بظهوره تواعدون و ... بمقامات دیگر ناطق شده اند. چنانچه نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و واضح است. و در مقامی می فرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمی شد... شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده. چه اگر در اول ظهور بکلمه اخری نطق می فرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اول می فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اول وارد می آورد آنچه را که در آخر وارد آورد. در ظلم ظالمین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نمایند. بشانی معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آن جوهر وجود خود را بعد بقیّة الله نامیدند و این خلق دنی بآن هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز ... جمیع این حزب در سفک دم آن حضرت شریکند چه که عوام و خواصّ علی زعمهم در سنین اولیه بر سفک دم اطهر قیام نمودند. جمیع علماء و رؤساء فتوی دادند و سائرین عمل نمودند مگر معدود کمی که معروف نبودند و ریاست نداشتند و از آن معدود هم بعد از قبول و اذعان از کلمه قائمیت بکمال اعتراض برخاستند و بر قطع سدره مبارکه جهد بلیغ نمودند» (۲۱). و نیز در یکی از دیگر الواح می فرمایند «معلوم آن جناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند

القوم نازل شد و این نظر بفضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و جهل  
 بجبروت علم صعود نمایند. چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن از  
 مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اول بما اراده الله  
 نازل می شد احدی عمل نمی نمود و باقی نمی ماند. کلّ ذلک من فضله  
 علی خلقه وجوده علی عباده . ملاحظه نمایند که اول امر آن حضرت  
 به بایّت خود را ظاهر فرمودند. این نظر بآن بوده که طیور افئدة انام  
 در آن ایام قادر بر طیران فوق این مقام نبودند» (۲۲). و در لوح  
 دیگر از قلم آن حضرت نازل است: «همین ادّعی بایّت حضرت اعلی  
 روح ما سواه فداء مدلّ و مظهر شوون ناس بوده و هست ... چه کلّ در  
 وادی ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراک اشراق آفتاب یقین نه الا  
 من شاء الله ... اگر خلق مستعدّ بودند جز ذکر آفتاب حقیقی و سماء  
 معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمی شد. چنانچه از بعضی از آیات  
 مبارکه مستفاد می شود. بلی طفل رضیع را لحم مضرّ است ...» (۲۳).  
 باید اصولاً توجه داشت که مراد از بایّت بقیّة الله بحقیقت  
 همان بایّت ظهور یا مدینه حضرت من یظهره الله (جمال ابهی) است  
 که بجهت رعایت حکمت در آغاز ظهور بنحو منطبق با مقتضیات  
 زمان بیان فرموده اند. چنانکه حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح  
 (صفحة ۳) بدین نکته اشاره فرموده اند. حضرت ولیّ امرالله نیز در  
 توقیعات خویش تصریح می فرمایند که حضرت باب هرگز بواقع مدّعی  
 نابیّت قائم موعود نبوده اند و مرادشان از بایّت در حقیقت بایّت  
 حضرت من یظهره الله بوده است (۲۴). بهر حال با توجه به آیات متعدّده  
 نازله در کتاب قیوم الاسماء در خصوص نزول وحی بر قلب مطهر  
 حضرت باب و استقلال ظهور حضرتشان روشن است که ادّعی مقام  
 بایّت بظاهر بمنظور مماشات با خلق و در واقع بیان بایّت ظهور جمال  
 اقدس ابهی بوده است. در اینجا بدین نکته تصریح می کنیم که متن  
 فتوای علماء سنی و شیعی مجتمع در بغداد بمنظور محاکمه جناب  
 ملاعلی بسطامی (و حاوی تکفیر حضرت باب و بسطامی) گویای  
 آنست که حضرت باب بحقیقت داعیة استقلال داشته و فؤاد مطهر



خویش را مهبط نزول وحی الهی فرموده‌اند (۲۵). اما ادّعی مظهریت باسقلال و نزول آیات در همان سال اول ظهور نکته‌ایست که از دید مورخان عصر قاجار پنهان نبوده‌است. سپهر در ناسخ التّواریخ ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۰ هجری قمری و در خصوص حضرت باب می‌نویسد: «... با خاصگان خویش گفت آن مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش برند منم ... سال دیگر دعوت خویش را در مکه ظاهر خواهم ساخت...» (۲۶). و نیز در همان مجلد سوم کتاب ضمن بیان احوال جناب باب‌الباب تصریح می‌کند که: «باب ... بقانونی جدید و شریعتی تازه خود را بلند آوازه ساخته ...» (صفحة ۲۳۳). هدایت در روضة الصّفاى ناصری در خصوص دعاوی حضرت باب می‌نویسد: «... گفت خود آن امام که او را منتظرید و یک‌هزار سال انتظار ظهورش می‌برید. از این مرتبه فراتر آمده دعوت نبوت خاصه کرد ...» (صفحة ۳۱۰). هدایت در خصوص اختلاف نظر ناس در باب مقامات حضرت باب می‌نویسد: «... گروهی از معتقدینش او را نایب امام حجت و فرقه‌ای امام غائب و زمره‌ای رسول خاتم می‌خواندند ...» (صفحة ۴۲۳). و نیز ضمن بیان احوال جناب حجت زنجانی و ایمان او بقائمیت حضرت باب در همان آغاز ظهور می‌نویسد: «... و او را صاحب‌الزمان موعود شمرد» (صفحة ۴۴۸). حقایق نگار در کتاب حقایق‌الاکبار ناصری در خصوص ادّعی مظهریت حضرت باب در تمام طول حیات آن حضرت می‌نویسد: «... زیرا که مادام حیات دست از ادّعی رسالت بر نمی‌داشت ...» (ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۵ هجری قمری).

باید تصریح نمود که خواص اصحاب حضرت باب از همان آغاز ظهور مقام عظیم آن حضرت را ادراک نموده بودند و این نکته از آثار قلمیّه آن اصحاب بزرگوار بخوبی روشن می‌شود. برای مثال از مکتوبی بقلم جناب طاهره که بسال ۱۲۶۱ هجری قمری مورخ است بر می‌آید که وی از همان آغاز ظهور باسقلال امر جدید عقیده داشته و حضرت باب را ظهور رسول مستقلّ الهی و صاحب آیات می‌دانسته اگرچه بر

حسب ظاهر باتّباع شیوه حضرت باب اصول حکمت را رعایت می‌نموده است. در یک موضع از مکتوب مذکور در خصوص حضرت باب می‌نویسد: «و حجّت و بینة ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه می‌باشد ... و ما کان لرسول ان یأتی بآیة الاّ باذن الله» (۲۷). در موضع دیگر آن مکتوب می‌نویسد: «سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست» (صفحة ۴۸۹). اما عامّة بایّیه و حتی گروهی از علماء از اصحاب چنانکه باید از استقلال ظهور آگاه نبودند و برای اعلان استقلال ظهور حضرت باب بدانان به سه سال مدارا و مماشات و سرانجام اتّخاذ تدابیر حکیمانه نیاز بود. این بود که بر اثر مکاتبات مستمرّه میان حضرت بهاء الله و حضرت باب مقرر گشت که اصحاب عازم خراسان شوند و در آن اقلیم منتظر تعلیمات مبارک گردند. گروهی از اصحاب نداء «علیکم بارض الخاء» را اجابت و سرانجام در دهکده بدشت اجتماع نمودند.

بدشت دهکده‌ای کوچک و بسیار زیبا نزدیک ده ملاً (۲۸) (در راه خراسان و مازندران) و از توابع بسطام بود. اصحابی که راهی خراسان بودند و یا از آن اقلیم مراجعت می‌کردند بتدریج در این دهکده اجتماع نمودند و ما احوال برخی از این نفوس را قریباً باختصار بیان خواهیم کرد. احتفال بدشت در ماه جون و جولای سال ۱۸۴۸ میلادی (اواخر رجب تا اواسط شعبان ۱۲۶۴ هجری قمری) و در زمانی که حضرت باب در قلعه چهریق تحت نظر بودند انعقاد یافت. اگرچه آثار مبارکه حضرت باب و از جمله بیان فارسی و دلایل سبعة بتصریح حاکی از استقلال ظهور حضرت باب بود ولیکن آثار مذکوره بقدر کفایت انتشار نیافته و اصولاً اکثریت اصحاب بابی از همه حقائق مندرجه در آن صحائف مبارکه آگاه نبودند. لذا هدف اساسی انعقاد احتفال بدشت اعلان استقلال ظهور جدید بود. در این احتفال علاوه بر جمال ابهی، جناب قدّوس و جناب طاهره هشتاد و یک تن از اصحاب شرکت نمودند (۲۹). جناب طاهره تنها بانوی شرکت کننده در این احتفال بود

(۳۰). اکثریت قریب باتفاق شرکت کنندگان نفوس عاری از قدرت، شهرت و ثروت ظاهری بودند (۳۱). این اجتماع بیست و دو روز امتداد داشت (۳۲). اینکه جناب فاضل مازندرانی نوشته است که اصحاب تنها ده روز در بدشت اجتماع نموده اند (۳۳) با توجه بتصریح حضرت ولی‌امرالله (بیست و دو روز) مبنائی ندارد. مصارف همه اصحاب در این مدت بعهدۀ جمال ابهی بود (۳۴). حضرت بهاء‌الله سه باغ «غبطۀ روضۀ جنان»، در بدشت در اطراف «آب روان» اجاره فرمودند. یک باغ برای اقامت خود هیکل مبارک اختصاص یافت. جناب قدّوس در باغ دوم و جناب طاهره در باغ سوم سکونت نمودند. بامر جمال ابهی آقا محمّدهادی فرهادی باغبانی باغ جناب طاهره و حاج نصیر قزوینی باغبانی باغ جمال ابهی را بعهدہ داشت. دیگر اصحاب نیز در میدان واقع در میان این باغها خیمه‌ها زده اقامت نمودند. جناب قدّوس بشرحی که بعداً (ضمن احوال تفصیلی وی) بیان خواهد شد پیش از شرکت در احتفال بدشت در مشهد خراسان بود و همراه جناب باب‌الباب بانتشار امر بدیع اشتغال داشت. نبیل زرنندی می‌نویسد که جناب قدّوس با میرزا محمّدعلی قزوینی از مشهد عازم مازندران شد و پس از چند روز در میان راه با میرزا سلیمان نوری ملاقات نمود و نامبرده داستان رهائی جناب طاهره از قزوین و عزیمت وی را به خراسان و نیز خبر مسافرت حضرت بهاء‌الله را به آن صفحات بیان نمود و همگی راهی بدشت شدند و از آنجا عزیمت شاهرود نمودند. در آن زمان حضرت بهاء‌الله بتازگی از شاهرود به بدشت تشریف برده بودند. چون از سفر جناب قدّوس به شاهرود اطلاع یافتند مجدّداً با ملامحّم معلّم نوری به شاهرود عزیمت نمودند و همراه جناب قدّوس به بدشت مراجعت فرمودند (۳۵). از آنچه نبیل زرنندی نوشته است مستفاد می‌شود که اصحاب از ورود جناب قدّوس به بدشت آگاه بوده‌اند. ولکن از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء (صفحة ۳۰۷) استنباط می‌شود که جناب قدّوس بنوعی پنهان در باغ اختصاصی خویش منزل داشته است. قوله الاعلی:

«در باغی جناب قدّوس روح المقرّبین له الفداء مخفیاً منزل داشتند». با توجّه به قرائن و امارات موجود احتمالاً مراد از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء اینست که اکثریت حاضران در احتفال بدشت در روزهای نخست از حضور جناب قدّوس در دهکده بدشت آگاه نبوده‌اند. مؤلّف کواکب الدّریه نوشته که جناب باب‌الباب در احتفال بدشت حاضر بوده‌است (جلد نخست، صفحات ۱۲۷ و ۱۳۱). حضور باب‌الباب در بدشت مورد تأیید آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌امرالله و تواریخ مستند امری چون تاریخ نبیل زرندی نیست. مؤلّف کواکب الدّریه همچنین شرکت جناب وحید را در بدشت محتمل دانسته که مبنائی ندارد (جلد نخست، صفحه ۲۰۱). گوینوی فرانسوی نیز میرزا یحیی ازل را در بدشت حاضر دانسته‌است (۳۶). ولکن در آثار مبارکه و تواریخ امریه ذکری از این موضوع نشده‌است.

هر روز در بدشت لوح یا الواحی از قلم جمال ابهی نازل و وسیله میرزا سلیمانقلی نوری (خطیب‌الرّحمن) در جمع یاران زیارت می‌گردید. در آن الواح که غالب اصحاب تصوّر می‌نمودند از ساحت حضرت باب نازل گشته‌است جمال ابهی به هریک از اصحاب حاضر در احتفال بدشت و از جمله خود هیکل مبارک لقبی جدید عنایت فرمودند. بانو امّ سلمه که تا آن زمان به قرّة‌العین شهرت داشت لقب «طاهره» یافت و از آن پس بدین نام خوانده شد. جناب حاج ملاّمحمدعلی بارفروشی از آن پس به «قدّوس» و خود هیکل مبارک جمال ابهی به «بهاء» ملقب گشتند (۳۷). توابع نازله از سوی حضرت باب خطاب به آن نفوس مبارکه پس از واقعه اعطاء القاب جدید بهمین عناوین بدیعه مصدّر بود (۳۸). شبها جمال ابهی با جنابان قدّوس و طاهره ملاقات و مذاکره داشتند. در آن ملاقات‌ها مقرر گشت که استقلال ظهور حضرت باب و نسخ شریعت اسلام به تصریح در جمع اصحاب اعلان شود (۳۹). بتصریح حضرت عبدالبهاء: «جمال مبارک با جناب قدّوس قرار بر اعلان ظهور کلی و فسخ و نسخ شرایع دادند» (۴۰). این هدف با ابداع و مدیریت و هدایت جمال ابهی

(۴۱) و با ابتکار و کاربرد شیوه انقلابی جناب طاهره بمدد کشف حجاب (۴۲) و همراهی و همکاری جناب قدّوس (۴۳) تحقیق یافت. جناب طاهره با کاربرد شیوه متهورانه و انقلابی موظف باجرا، طرح و جناب قدّوس بعنوان نماینده اصحاب محافظه کار ظاهراً مأمور تعدیل نظریات افراطی طاهره و چند تن بابی دیگر شد (۴۴). جمال ابهی اگرچه طراح و مبدع طرح مذکور بودند بنا بر مصالحی اراده نمودند که در مناظرات و مباحثات میان طاهره و قدّوس در جمع اصحاب بر حسب ظاهر ابراز بی طرفی فرمایند (۴۵). یک روز که جمال ابهی راحکمه نقاهتی حاصل گشته بود (۴۶) جناب قدّوس که قبلاً بنوعی مخفی در باغ خود ساکن بود ناگهان از باغ خارج گشت و به خیمه جمال ابهی شتافت (۴۷). قدّوس در کنار جمال ابهی جالس گشت. بتدریج دیگر اصحاب نیز در محضر جمال ابهی مجتمع گردیدند. پس از اجتماع اصحاب محمدحسن قزوینی (فتی القزوینی) به خیمه مبارک آمد و به جناب قدّوس گفت که جناب طاهره می خواهد با وی ملاقات نماید و از قدّوس خواست که همراه وی نزد طاهره رود. جناب قدّوس گفت که من تصمیم گرفته ام که دیگر با طاهره ملاقات ننمایم. محمد حسن قزوینی مراتب را به طاهره اطلاع داد و مجدداً مأموریت یافت که نزد قدّوس برگردد و از وی بخواهد که به باغ طاهره رود. قدّوس این بار نیز از رفتن نزد طاهره استنکاف کرد. محمد حسن شمشیر خود را کشید و در برابر قدّوس نهاد و گفت من بدون شما نزد طاهره باز نخواهم گشت یا خواهش مرا اجابت کنید و یا با این شمشیر مرا مقتول نمایید. قدّوس با چهره غضبناک فرمود من هرگز با طاهره ملاقات نخواهم کرد و آنچه می گویی انجام خواهم داد. محمد حسن نزد قدّوس بزانو در آمد و گردن خویش را حاضر نمود که قدّوس آن را با شمشیر از تن جدا نماید. ناگهان طاهره بی حجاب و با زینت و آرایش در جمع اصحاب پدیدار گشت (۴۸). اصحاب حاضر ترسان، حیران، خشمگین، ناتوان (۴۹) و پریشان (۵۰) شدند جناب طاهره بی اعتناء به حالات اصحاب در کنار جناب قدّوس جالس شد و بیانات

رشیقه مهیمنه از لسانش صادر گشت (۵۱). با صدای بلند می فرمود: «این نقره ناقور است. این نفخه صور است» (۵۲) که البته اشاره به ظهور قیامت و انقضای دوره شریعت اسلام است. جناب طاهره که در نظر اصحاب مظهر عصمت و رجعت جناب فاطمه دخت مقام رسالت و مشاهده سایه وی نیز حرام بود در یک لحظه کوتاه در دید آنان (یا غالب آنان) موجب ننگ شریعت حضرت منان گشته بود (۵۳). ابتداء آن دسته از اصحاب که گرفتار تقالید سابقه بودند از طاهره فرار نمودند و گروهی به عمارت نیمه مخروبه و خالی از سکنه که در آن حوالی بود پناه بردند که از جمله آنان برادران نهری بودند (۵۴). برخی بکلی از ایمان به امر جدید منصرف شدند و گروهی گرفتار شبهه و تردید گشتند (۵۵). عبدالخالق اصفهانی ناگهان آن چنان آشفته و ترسان و دیوانه گشت که گردن خویش برید و خون از آن بارید و در آن حال از منظر طاهره دور گشت. از آنان که گرفتار تردید گشته بودند. برخی مراجعت نمودند. از میان آنان پاره ای مات و مبهوت و غرق سکوت شدند. برخی نیز روایت اسلامی را بخاطر آوردند که جناب فاطمه در روز قیامت بی حجاب از پل صراط خواهد گذشت. جناب قدوس که ساکت نشسته بود بنظر می رسید منتظر فرصت مناسب است تا با شمشیری که در دست دارد ضربه ای بر طاهره زند. طاهره بی آنکه باز داشته و یا مضطرب شود با غایت شعف و با لحنی که مشابه لحن نزولی قرآن شریف بود ضمن ایراد بیاناتی غراء خطاب به باقیمانده اصحاب در صحنه احتفال بدشت فرمود: «من آن کلمه ام که قائم بدان تفوه خواهد نمود و بیانش موجب اضطراب و فرار نقباء ارض خواهد گشت». سپس طاهره اصحاب را دعوت نمود که یکدیگر را در آغوش فشارند و چنین حادثه عظیمی را جشن گیرند (۵۶). پس از آن جمال ابهی امر فرمودند که سوره واقعه از قرآن شریف قرائت شود. بفرموده حضرت عبدالبهاء: «قاری سوره اذا وقعت الواقعة را تلاوت نمود. اعلان دوره جدید شد و ظهور قیامت کبری گردید» (۵۷). حضرت ولی امرالله طرح اعلان استقلال ظهور جدید را "A PRE - CONCEIVED" (۵۸)

(طرح از پیش منظور گشته) فرموده‌اند و بتصریح حضرتشان در یکی از توقیعات مبارکه اقدام طاهره در بدشت مبنی بر کشف حجاب و اعلان استقلال آئین بابی با توافق کامل جناب قدّوس و تصویب قبلی جمال ابهی انجام یافته‌است. اینکه جناب قدّوس ظاهراً خود را ناراضی و خشمگین نشان داده برای تسکین خشم آن دسته از اصحاب حاضر در بدشت بوده‌است که با شیوة متهورانه جناب طاهره موافق نبوده‌اند. بعبارت دیگر در حقیقت اختلافی در اعمال این شیوة انقلابی میان قدّوس و طاهره نبوده‌است (مضمون بیان مبارک) (۵۹). جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود می‌نویسد که پس از حادثه کشف حجاب: «هر یومی از ایّام صنمی از اصنام مکسور و حجابی محروق ... جانمازها که همیشه مبسوط بود چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آن روز رویهم می‌گذاشتند شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند ... در آن روز اصحاب به سه رأی شدند بعضی جناب طاهره را مفترض الطّاعة دانستند و بعضی حضرت قدّوس را بنوعی که حقّ واقع نیز چنان بود او را نفس طلعت اعلی دانستند و برخی هردو را حقّ و آن اختلاف را فتنه برای امتیاز گل از خار می‌دانستند ... باری چند یوم باین منوال گذشت تا جمال ابهی اصلاح ذات البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتشان باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضراء نازل شده می‌رویم تا آن حضرت را در کشتن دجال نصرت نمائیم یقین نمودند که جزیره خضراء همین بدشت و حضرت عیسی آن حضرت بود که بر آنها وارد شدند و بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تقالید برای حصول استعداد نفوس لاجل شریعت باقیة ربّ الارباب حاصل گردید ... (۶۰). در ترجمه جناب اشراق خاوری از تاریخ نبیل زرنندی نیز چنین آمده‌است: «از اجتماع یاران در بدشت مقصود اصلی که اعلان استقلال امر مبارک و آغاز نظام جدید بود حاصل شد. آن روز بمنزله نفع صور بود. احکام و قواعد جدید اعلان گشت» (۶۱).



اصحاب بابی که تا ایام احتفال بدشت نزد اهل حقیقت بکثرت  
 اداء نوافل شهرت داشتند و هنگام اداء صلوة اسلامی پیشانی بر یک  
 مهر و بینی بر مهر دیگر می نهادند پس از اطلاع از حقیقت نسخ  
 شریعت اسلام همانگونه که نبیل زرندی تصریح کرده است آن مهرها  
 بیکسو نهادند و بتدریج باجرا احکام عبادتی ام‌الکتاب دور بابی،  
 کتاب مبارک بیان، پرداختند. ولکن برخی از آنان نیز با تأسف باید  
 گفت که مفهوم حقیقی از نسخ شریعت اسلام را ادراک نکردند و از راه  
 اعتدال خارج شدند نبیل زرندی می نویسد: «بعضی از پیروان چون دیدند  
 که حضرت طاهره حجاب صورت را بیکسو نهاده این طور نتیجه گرفتند  
 که ممکن است بر حسب هوای نفس بمناهی و سیئات مشغول شوند و  
 از مسأله نسخ شریعت بخیال باطل خود این طور تصور کردند که  
 حریت مضره را پیشه خویش سازند. از حدود آداب تجاوز کنند و  
 باجرای هوای نفس خویش مشغول شوند. این خیال باطل و سودای خام  
 که برای کوتاه نظران حاصل شده بود سبب شد که خشم خدا بر آنها  
 نازل گردید و مورد غضب پروردگار واقع شدند. باین معنی که در حین  
 توجه به مازندران چون به قریه نیالا رسیدند جمعیتی به آنها حمله ور  
 شدند و بلای شدیدی از دست اعداء بر آن عده بی پروا که از روی  
 هوای نفس بکسر حدود پرداخته بودند وارد شد. تا صاحب نظران بحفظ  
 حدود الهی پردازند و شریعت الله بشرف و بزرگواری ذاتی خود  
 محفوظ ماند» (۶۲).

پس از خاتمه احتفال بدشت اصحاب عازم مازندران گردیدند.  
 بامر جمال ابهی کجاوه ای فراهم گشت تا جناب قدّوس و جناب طاهره  
 در آن سوار شوند. طاهره در میان راه اشعاری انشاد و با صوت رسا  
 قرائت می نمود و یاران که در پی کجاوه پیاده راه می پیمودند آن  
 اشعار را با صدای بلند تفتنی می نمودند (۶۳). اصحاب پس از عبور  
 از شاهرود، شاهکوه، میانه سر و دزوار به نیالا رسیدند (۶۴). چون از  
 طول سفر خسته بودند در آنجا شب را در دامنه کوهی استراحت  
 نمودند. هنگام فجر از صدای سنگهایی که مردم مهاجم از بالای کوه



بسوی آنان پرتاب می نمودند بیدار شدند. اصحاب از شدت هجوم و کثرت عدد دشمنان پراکنده و هریک در کنجی پنهان گشتند. حضرت بهاء الله لباس خویش را بر تن جناب قدّوس نمودند و وی را به محلّ امنی فرستادند. مهاجمان خیمه ها را از جای کردند و اموال اصحاب را بغارت بردند. جناب طاهره تنها در برابر اعداء قرار گرفت. جمال ابهی میرزا عبدالله شیرازی را مأمور محافظت طاهره فرمودند و جوان مذکور بواقع جانبازی و از طاهره بخوبی دفاع نمود. سرانجام جمعیت مهاجم بر اثر نصایح جمال ابهی پراکنده شدند و بخشی از اموال غارت شده را مسترد داشتند. حادثه نیالا در اواسط ماه شعبان ۱۲۶۴ هجری قمری (اواسط آگست ۱۸۴۸ میلادی) واقع گشت. پس از رهائی از حادثه نیالا بتوصیة حضرت بهاء الله جناب طاهره بنور عزیمت نمود و آن حضرت شیخ ابوتراب اشتهاودی را برای حفاظت نامبرده معین فرمودند. جناب قدّوس پس از عزیمت از نیالا در میان راه گرفتار دشمنان شد و سرانجام در شهر ساری و در خانه میرزا محمد تقی مجتهد ساروی زندانی گشت. بقیة یاران نیز پراکنده گشتند و برخی از آنان عاقبت به اصحاب قلعه طبرسی پیوستند (۶۵). باری همانطور که چندبار تصریح گردید هدف اصلی انعقاد احتفال بدشت اعلان استقلال آئین بابی بود که دقیقاً با موفقیت تحقق یافت (۶۶) و اخبار آن وسیله اصحاب حاضر در بدشت در اکناف ایران شایع گشت. بلافاصله پس از خاتمة احتفال بدشت بود که حضرت باب در مجلس ولیعهد در تبریز قائمیت و مظهریت خویش را در حضور علماء بتصریح اعلان فرمودند و ما جزئیات مربوط به مجلس ولیعهد را در بخش آتی بتفصیل بیان خواهیم نمود.

در خاتمة این بخش به نام و احوال برخی از اصحاب حاضر در بدشت اشاره می کنیم. بتقریب نام یک سوم از یاران شرکت کننده در آن مجمع تاریخی در این متن آمده است و تعیین نام همه اصحاب نیاز بتحقیق عمیق تری در آتیه اوقات دارد. نام و احوال برخی از حاضران در احتفال بدشت بشرح زیر است:

۱ - جناب ملامحمد باقر تبریزی: وی از علماء شیخیّه و از شاگردان جناب سید کاظم رشتی و مقیم کربلا بود. پس از ایمان به حضرت باب از حروف حیّ محسوب گشت و بانتشار امر بدیع در ایران و عراق پرداخت. چون جناب طاهره از کربلا قصد مراجعت به ایران نمود ملاًباقر نیز با وی همراه شد. هنگام قتل ملامحمدتقی برغانی در قزوین بود و از آنجا به طهران رفت و در احتفال بدشت نیز حاضر گشت. مدتی در مازندران به تبلیغ اشتغال داشت. در آذربایجان مکرّر بحضور حضرت باب تشرّف یافت و واسطه ارسال مکاتیب اصحاب و توقیعات حضرت باب بود. سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت. از این روی نزد احباب به «حرف حیّ» اشتهار یافت (۶۷) که هم مبین عضویت در واحد اول بیان و هم طول عمر او بود. حضرت باب در آخرین روزهای اقامت در قلعه چهریق مدارک، مهرها و انگشتی های مبارک را وسیله او جهت ملاًعبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) فرستادند تا بحضور جمال ابهی تقدیم نماید. همین ملاًباقر بود که در حادثه آمل چویکاری شد و جمال ابهی وساطت فرمودند و او را خلاص نمودند. حضرت باب در توقیع مبارک خطاب به نامبرده وعده فرموده اند که بحضور من یُظهروه الله موعود شرفیاب خواهد گشت (۶۸). در توقیع مذکور تصریح می فرمایند که در ایمان به من یُظهروه الله حتی در صورت اعراض واحد اول بیان نیز تردید ننماید. در این توقیع سال ظهور جمال ابهی را هشت سنه پس از ظهور خویش فرموده اند (۶۹). جناب ملاًباقر تبریزی حرف حیّ در عهد ابهی مؤمن به جمال قدم و در بغداد و عگاّ بحضور مبارک مشرف گشت و هنگام مراجعت از عگاّ در شهر استانبول با نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود (۷۰).

۲ - جناب ملاًاحمد ابدال مراغه ای: نامبرده از شاگردان ملاًعلی اکبر مراغه ای از مبشران امر مبارک بود که جمعی کثیر بتربیت وی آماده پذیرش ظهور شدند و از جمله آنان ملاًاحمد مورد بحث ما بود. ملاًاحمد پس از فوت ملاًعلی اکبر مذکور به عراق رفت و در محضر

جناب سید کاظم رشتی بتلمذ پرداخت. وی در همان آغاز ظهور به حضرت باب مؤمن و از حروف حی محسوب گشت و تا پایان حیات بخدمت و نشر امر بدیع قائم بود. چند بار بحضور حضرت باب مشرف شد و واسطه ارسال توقیعات مبارکه به تنی چند از علماء گردید (۷۱) ملا احمد هنگام صدور امر «علیکم بارض الخاء» عازم خراسان شد و در احتفال بدشت شرکت نمود. وی سرانجام در حوادث قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسید.

۳ - جناب ملاحسین دخیل مراغه‌ای : وی نیز از شاگردان ملاحلی اکبر مراغه‌ای مبشر ظهور جدید بود. ملاحسین مردی فاضل، شاعر و خوشنویس بود. دیوان مطبوع وی بترکی نزد ذاکران مصائب خاندان رسالت و امامت در آذربایجان مورد استفاده فراوان بوده است. نامبرده مدتی نزد جناب سید کاظم رشتی تلمذ نمود و در کربلا با جناب باب‌الباب در یک محل می‌زیست و از طریق کتابت آثار شیخیه امرار معاش می‌نمود. ملاحسین دخیل در همان اوائل ظهور مؤمن شد و به تکمیل اطلاعات خویش پرداخت و از علمای مطلع بایته بشمار آمد. وی بهدایت نفوس متعدده از شیخیه نائل شد و چند بار هنگام مسجونیت حضرت باب در جبال آذربایجان شرفیاب گشت و افتخار روضه‌خوانی در محضر مبارک داشت. حتی یک بار پس از آنکه بدو فرمودند از روضه جدم بخوان و او اطاعت کرده ذکر مصائب واقعه کربلا کرد عبای مبارک را به وی عنایت فرمودند. ملاحسین سه روز پس از شهادت حضرت باب وارد تبریز شد و در مسجد جامع آن شهر بالای منبر رفته اهالی را بواسطه ظلمی که واقع شده بود توییح نمود (۷۲). نامبرده سالها بعد در نهایت ایمان به جمال ابهی صعود فرمود. از وی خاندان محترم دخیلی بر جای ماند.

۴ - جناب شیخ ابوتراب اشتهاردی: وی از شاگردان برجسته جناب سید کاظم رشتی و از فقهاء بزرگ و استادان کلام و حکمت بود. شیخ ابوتراب با خواهر جناب باب‌الباب، بی‌بی کوچک ملقب به ورقة الفردوس، ازدواج کرده بود و در کربلا اقامت داشت و در آن شهر

وسیله جناب ملاعلی بسطامی شرف ایمان فائز گشت. در آغاز احتیاط می نمود ولی پس از چندی آتش انجذاب چنان در قلبش شعله زد که عنان اختیار از دست بداد و عاشقانه قیام بر خدمت و انتشار امر جدید کرد. ارادت عمیقی به جمال ابهی داشت و در اجرای اوامر آن حضرت چه در بدشت و چه در مواضع دیگر بجان آماده بود. پس از شهادت حضرت باب در نقاط مختلف ایران بخدمت قائم و مدتی نیز در کربلا در جوار صحن عباسی بتعلیم اطفال مشغول بود. تا در سال ۱۲۷۷ هجری قمری (۱۸۶۰ میلادی) در سیاه چال طهران محبوس گشت و بسال ۱۲۷۹ هجری قمری (۱۸۶۲ میلادی) بجهان جاودان خرامید. نبیل زرنندی می نویسد که بدرجه منیعه شهادت فائز گردید. جسد جناب شیخ ابوتراب را بموجب وصیت او در ملک ری نزدیک کوه بی بی شهریانو در سر تپه ای دفن نمودند و پس از آن بعلت سوء قصد دشمنان امر بمنظور آتش زدن جسد آن مؤمن مخلص جسد را سر راه قلعه کبری مدفون داشتند و سرانجام به گلستان جاوید شهر طهران انتقال داده و در کنار مرقد جناب نورالدین فتح اعظم استقرار بخشیدند (۷۳).

جناب شیخ ابوتراب از جمله نفوسی است که وقایع احتفال بدشت را برای نبیل زرنندی نقل نموده و برای آیندگان بیادگار نهاده است. نامبرده در بدشت لقب لسان الله یافت و باستناد مثنوی (خطی) جناب حاج محمد اسمعیل ذبیح کاشانی جمال ابهی غالباً پاسخگویی به پرسش های اصحاب را به وی محول می فرمودند. شیخ محمد فرزند جناب شیخ ابوتراب نیز سالها در ظل امر ابهی قائم بخدمت بود و مصائب بسیار تحمل فرمود (۷۴).

۵ - جناب حاج محمد نصیر قزوینی : نامبرده از تجار معتبر و متدین قزوین بود و در همان اوائل ظهور جدید وسیله جناب ملاجلیل ارومی فائز بایمان گشت. در حادثه قتل ملامحمد تقی برغانی مصائب بسیار تحمل نمود. مدتی در خراسان در ظل اوامر جناب قدوس و جناب بابالباب قائم بخدمت بود. غالب توقیعات نازله از قلم حضرت

باب باعزاز نامبرده با عبارت «هو الانصر الانصر» آغاز می گردد. وی در بدشت حاضر بود و چنانکه از پیش آمد افتخار باغبانی باغ محلّ اقامت جمال ابهی را داشت. پس از اختتام احتفال بدشت به اصحاب قلعه طبرسی پیوست ولی از معارک رهائی یافت. بسال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) در واقعه رمی شاه مجدداً گرفتار شد و این بار نیز رهائی یافت. سالها در قزوین و لاهیجان بتجارت اشتغال داشت (۷۵). ایمانش به جمال ابهی کم نظیر بود. الواح متعدده باعزاز او نازل گشته که از جمله لوح معروف نصیر است که در مجموعه الواح مبارکه جمال ابهی طبع مصر (صفحات ۲۰۲ - ۱۶۶) آمده است. صفحاتی از تاریخ مختصر خطی حاج نصیر در باب وقایع قلعه طبرسی در دست است. این مؤمن منجذب سرانجام بعلت ایمان بامر بدیع در سال ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۸۸۲ میلادی) در شهر رشت بازداشت و زندانی گردید و پس از مدتی در زندان بملکوت جاودان عروج نمود و از قلم اعلی از شهداء محسوب گشت. پس از صعود حاج نصیر چند حتال جسد آن جناب را بدوش کشیده به خانه وی می برند ولی اشرار به خانه هجوم برده چشم حاج نصیر را بیرون آورده و بینی و گوشه‌هایش را می برند و محاسنش را می کنند و از اعمال شرم آور خویش ابا نمی کنند (۷۶).

۶ - جناب ملامحمد معلم نوری : وی از فضلاء هوشمند جامعه شیخی طهران بود و بشغل تعلیم کودکان شاهزادگان و طبقات اعیان در آن شهر اشتغال داشت. پس از ورود جناب باب‌الباب به طهران و سکونت در مدرسه میرزا صالح (پامنار) و مذاکره با میرزا محمد خراسانی از رؤسای شیخیه جناب معلم بر اثر استماع بیانات باب‌الباب منجذب و منقلب و در نتیجه مذاکرات مستقیم با وی مؤمن بامر جدید گشت. و هم او بود که پیام ملاحسین را که حاوی پیام حضرت باب و آثار آن حضرت بود به جمال ابهی رسانید و حامل پیام و هدیه حضرتشان به ملاحسین گردید. معلم نوری در بسیاری از حوادث مهمه در کنار اصحاب شرکت داشت و از جمله در واقعه بدشت حاضر بود. پس از اختتام احتفال بدشت به اصحاب قلعه طبرسی پیوست و در کنار

جناب قدّوس و جناب ملاحسین بانجام خدمات عظیمه توفیق یافت (۷۷). شاهزاده مهدیقلی میرزا برای وی پیغام فرستاد که اگر از محبت امر جدید و قدّوس دست بردارد و از قلعه خارج شود او را به طهران خواهد برد و به تعلیم فرزندان خویش خواهد گماشت. ولکن جناب معلّم پاسخ فرستاد که اگر شاهزاده همه ملک جهان را به وی ارزانی دارد یک لحظه نیز چشم از جمال قدّوس بر نخواهد داشت و ذره‌ای از محبت خویش بامر جدید نخواهد کاست. شاهزاده از این پاسخ آنقدر خشمگین گشت که بعداً پس از اسارت جناب معلّم دستور داد بدن او را تگه تگه کنند و از هیچ‌گونه آزار نسبت به او خودداری ننمایند (۷۸).

۷ - جناب میرزا سلیمانقلی خطیب‌الرحمن نوری: نامبرده از اهالی محترم نور و ساکن طهران و بعلت حسن خلق و کمالات معنویّه که داشت محبوب همگان خصوصاً اصحاب امر حضرت رحمن بود. برادرش میرزا محمد قلی شاطر باشی ناصرالدین شاه (۷۹) نیز مورد احترام شدید درباریان بود. میرزا سلیمانقلی در واقعه بدشت حاضر بود و بعلت صدای رسا و لحن نیکونی که داشت بامر جمال ابهی الواح نازله از قلم مبارک را در جمع اصحاب احتفال بدشت زیارت می نمود. و هم احتمالاً در آن احتفال بود که به خطیب‌الرحمن ملقب گشت. وی به بسیاری از نقاط ایران سفر کرده و امر جدید را به مستعدان ابلاغ نموده بود. حضرت باب هنگام عبور از نزدیک طهران بشرحی که از پیش آمد زیارتنامه‌ای باعزاز شاه عبدالعظیم نازل و به میرزا سلیمانقلی امر فرمودند که با چند نفر دیگر بدان بقعه رود و در میان حرم زیارت نماید (۸۰). جناب خطیب‌الرحمن سرانجام پس از واقعه رمی شاه بشهادت رسید. حضرت عبدالبهاء داستان شهادت او را برای جمعی از احباب در ارض اقدس چنین بیان فرموده‌اند: «یک میرزا سلیمانی بود برادر شاطریاشی. این شاطریاشی چون زیر طپانچه حضرات زد که تیر به شاه نخورد بسیار مورد احترام شاه و وزراء شد و فی الحقیقه اگر شاطریاشی نبود شاه کشته شده بود. چون چنین خدمتی کرده بود شاه

گفت بیاس خدمت شاطریاشی من از میرزا سلیمان گذشتم چونکه برادر اوست. شاطریاشی رفت و گفت ای قبله عالم اذن بدهید من بدست خود میرزا سلیمان را بکشم. ایستاد تا او را بکشند. گفت من می گذارم دشمن شاه زنده بماند؟ وقتی که او را گرفتند بر یک قاطری سوار کردند و شصت هفتاد سوار در یمین و یسار او بود و او فریاد می زد و این شعر را می خواند.

گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحمد لله  
باری بردند و او را شهید کردند» (۸۱).

۸ - جناب حاج ملاسمعیل قمی : وی اصلاً اهل فراهان اراک بود. تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خویش پ پایان برد و سپس عازم شهر قم گردید و چون اقامت وی در آن شهر بطول انجامید به قمی معروف گشت. پس از فراغت از مطالعات عمیق در مکاتب قم عازم کربلا گردید و نزد جناب سید کاظم رشتی بتلمذ پرداخت. نامبرده که از فضلاء پرهیزگار شیخیه بشمار می رفت سرانجام وسیله ملاعلی بسطامی در کربلا مؤمن به امر بدیع گشت (۸۲). وی در بسیاری از وقایع مهمه امر و از جمله احتفال بدشت حاضر بود و احتمالاً هم در آنجا بود که به سرالوجود ملقب گردید (۸۳). نامبرده بعلت بیماری نتوانست بکمک اصحاب قلعه طبرسی شتابد. لذا در مدرسه دارالشفاء طهران اقامت نمود و با بیانی بلیغ و احاطه ای وسیع که داشت به هدایت نفوس مستعده پرداخت. سرانجام بشرحی که خواهد آمد جزء شهدای سبعة طهران بمقام شهادت فائز گشت (۸۴).

۹ - جناب ملامحمدعلی قزوینی : نامبرده فرزند جناب حاج ملاعبدالوهاب قزوینی و از حروف حی بود و ما قبلاً از پدر و پسر یاد کرده ایم و گفته ایم که چگونه ملامحمدعلی حامل معروضه جناب طاهره شد. همسر ملامحمدعلی، مرضیه، خواهر طاهره بود و در این باب نیز از پیش سخن گفته ایم. برادر ملامحمدعلی، ملاهادی قزوینی، نیز از حروف حی محسوب گشت ولکن در ایام بین طلوعین به ازل پیوست. ملا محمدعلی در سفر خراسان در خدمت جناب قدوس بود و



با آن جناب راهی مازندران شد و در احتفال بدشت شرکت نمود و مدتی در ساری در خانه حاج میرزا محمدتقی مجتهد با قدّوس مسجون بود و پس از رهائی به اصحاب قلعه طبرسی پیوست و بمقام عظیم شهادت فائز گشت. توقیعات متعدّده از قلم حضرت باب باعزاز و یا در پاسخ سوالات ملامحمدعلی نازل گشته است (۸۵).

۱۰ و ۱۱ و ۱۲ - برادران نهری و آقا محمد باقر نقش : جنابان میرزا محمدعلی نهری و میرزا هادی نهری پسران حاج سید مهدی نهری بودند. پدر سید مهدی، حاج سید محمد، از مردم زواره اصفهان بود که در جوانی به هندوستان مهاجرت کرد و با دختر یکی از ثروتمندان بزرگ آن دیار ازدواج نمود و صاحب ثروتی سرشار گشت. سید محمد بعلت طول اقامت در هند به هندی مشهور شد. پس از مرگ حاج سید محمد پسرش حاج سید مهدی مدتی در هند ماند و سپس راهی نجف گردید و ثروت سرشار خویش را صرف امور خیریه نمود. از جمله نهر آبی احداث کرد که خدمت بزرگی به مردم آن حوالی بود. لذا به حاج سید مهدی نهری شهرت یافت. سید مهدی پس از قیام جناب شیخ احمد احسانی در جرگه پیروان آن جناب در آمد و مدتی بعد به اصفهان رفت و در آنجا مقیم شد و بایکی از بستگان زوجه شیخی سید محمد باقر شفتی معروف ازدواج نمود. نتیجه این ازدواج از جمله میرزا محمدعلی نهری و میرزا هادی نهری و میرزا ابراهیم نهری بودند. میرزا ابراهیم پدر جنابان محبوب الشهداء و سلطان الشهداء است. جناب میرزا محمدعلی نهری مدتی در مدرسه کاسه گران (نیم آورد) بکسب معارف اسلامی اشتغال یافت و سپس برای تکمیل تحصیلات عازم عراق عرب گشت و در کربلا در محضر جناب سید کاظم رشتی بتلمذ پرداخت. جناب میرزا هادی نهری نیز در اصفهان نزد همگان به تقوی و کثرت عبادت شهرت یافت و با خورشیدیگم (بعداً ملقب به شمس الضحی) از بستگان نزدیک سید محمد باقر شفتی ازدواج نمود. میرزا هادی نیز سرانجام با همسر خود به کربلا رفت و از محضر سید رشتی استفاضه نمود. برادران نهری پیش از اظهار امر حضرت باب آن



حضرت را چندبار در کریلا زیارت نموده و شیفته روحانیت شدید حضرتشان گشته بودند و بشرحی که قبلاً مذکور گردید پس از ارتفاع نداء ظهور جدید ابتداء در کریلا و سپس در اصفهان بغایت ایمان و ایقان فائز گشتند. پس از ارتفاع نداء علیکم بارض الخاء هردو برادر عازم خراسان شدند و در احتفال بدشت شرکت نمودند (۸۶). و هم در آنجا بود که کشف حجاب وسیله جناب طاهره آنان را مضطرب نمود و به مخروبه‌ای پناه بردند ولکن با هدایت و دلالت جمال ابهی به جمع ثابتان پیوستند و عاشقانه ابراز بهجت و سرور نمودند. در حادثه نیالا هردو برادر بشدت مضروب و مصدوم شدند و میرزا هادی سرانجام بر اثر شدائد و بیماری در همان حوالی در کاروانسرای مخروبه‌ای درگذشت ولکن میرزا محمدعلی به طهران و سپس باصفهان برگشت و در آنجا بخدمت اشتغال یافت (۸۷). آقا محمدباقر نقش پسر چهارده ساله جناب میرزا محمدعلی نهی نیز در بدشت حاضر بوده است (۸۸). چنانکه قبلاً نیز مذکور آمد فاطمه خانم (منیره خانم) دختر بلند اختر جناب میرزا محمدعلی افتخار همسری حضرت عبدالبهاء یافتند.

۱۳ - جناب آقا سید عبدالرحیم اصفهانی: نامبرده که قبلاً از کارکنان و مباشران دستگاه سید محمد باقر شفتی بود و از طریق آقا علی اکبر نجار از امر مبارک اطلاع یافته بود در اوائل ظهور وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشت و هنگامی که حضرت باب درخانه امام جمعه اصفهان تشریف داشتند چندبار افتخار تشریف بحضور مبارک یافت. وی در احتفال بدشت حاضر بود (۸۹). پس از اختتام آن واقعه تاریخی قصد شرکت در مدافعه اصحاب در قلعه طبرسی داشت ولکن بامر جناب باب‌الباب مأمور تبلیغ در صفحات مازندران گشت. بارها با جناب طاهره و از جمله در ایام اقامتش در خانه محمودخان نوری کلانتر طهران ملاقات نمود. توقیع المهزه صادر از قلم حضرت باب باعزاز او نازل گشته است. از خاطرات جناب آقا سید عبدالرحیم اصفهانی صفحاتی اینک در دست است که حاوی برخی اطلاعات در باره تاریخ امر مبارک در اصفهان است. نامبرده سالها پس از شهادت

حضرت باب حیات داشت و خاتمه احوالش مربوط به تاریخ عهدابهی است.

۱۴ - جناب آقا محمد هادی فرهادی : وی فرزند حاج الله ویردی فرهادی از تجار معروف شیخی قزوین بود. حاج الله ویردی پیش از ظهور حضرت باب درگذشت ولی برادر او حاج اسدالله فرهادی (عموی آقا محمدهادی) فائز بایمان و سرانجام در طهران شهید گشت. حاج اسدالله چهار دختر خود را به چهار پسر حاج الله ویردی داد و از جمله خاتون جان زوجه آقا محمدهادی گردید. غالب اعضاء خاندان فرهادی به امر جدید مؤمن شدند و از جمله آقا محمدهادی و خاتون جان (همسرش) در نهایت عشق و وفاء قیام بخدمت نمودند. آقا محمدهادی هنگامی که مأموران دولت محمد شاهی حضرت باب را به تبریز می بردند در میانج خدمت حضرتشان رسید و اجازه خواست که آن حضرت را از دست سواران رها نماید ولیکن هیکل مبارک اذن نفرمودند و در حقش دعا فرمودند. نامبرده هنگام مراجعت جناب طاهره به قزوین مخارج همه اصحاب ملازم آن جناب را در اوقات اقامت در آن شهر تعهد نمود. همچنین مخارج اقامت جناب ملاجلیل ارومی را تقبل نمود و نامبرده حدود یک سال در خانه خواهر آقا محمدهادی ساکن و موفق به هدایت نفوس بود. پس از قتل ملا محمدتقی برغانی آقا محمدهادی نیز در مظان اتهام قرار گرفت لذا متواری گشت و به طهران رفت. خاتون جان مراتب اسارت جناب طاهره را وسیله داماد خود حاج حسن زرگر و کریم خان مافی (بهجت) و بالاخره وسیله سید احمد یزدی بعرض جمال ابهی رساند و آن حضرت آقا محمدهادی را مأمور فرمودند که به قزوین رفته وسائل رهائی طاهره را فراهم نماید. آقا محمدهادی بکمک همسرش بتدابیر مخصوص جناب طاهره را رهائی داد و همراه وی به طهران رفت. مدتی بعد احتفال بدشت منعقد و آقا محمدهادی همراه طاهره در آن مجمع تاریخی حاضر گشت و چنانکه از پیش آمد باغبانی باغ طاهره را بعهده داشت. اما از روزهای آخر حیات نامبرده اطلاعی در دست نیست و بقول جناب فاضل مازندرانی پس از واقعه بدشت «آقا هادی مفقود و فدای نشر این امر

گردید». خاتون جان فرهادی سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت و افتخار ایمان به جمال ابهی یافت. لوح البهاء از قلم اعلی باعزاز همین خاتون جان فرهادی نازل گشته است (۹۰)

۱۵ و ۱۶ - جناب سید احمد یزدی و فرزندش سید محمدعلی : سید احمد یزدی از فضلاء شیخیه و از شاگردان جناب سید کاظم رشتی بود و وسیله جناب ملاعلی بسطامی فائز بایمان گشت. سپس مدتی در کریملا در محضر جناب طاهره بود. چون همراه آن جناب به ایران برگشت به طهران رفت و مدتی در آن شهر بود و بشرحی که از پیش گذشت خبر گرفتاری جناب طاهره را (در قزوین) بعرض جمال ابهی رساند. فرزند سید احمد جناب سید حسین کاتب یزدی از حروف حی و از شهدای واقعه رمی شاه است و ما شرح احوال وی را در بخشهای دیگر این کتاب بیان کرده و خواهیم کرد. فرزند دیگر سید احمد، سید حسن یزدی نیز در همان اوائل ظهور مؤمن شد و مدتی در آذربایجان در محضر حضرت باب بود (۹۱). جناب سید احمد و فرزند خردسالش سید محمد علی (یازده ساله) در وقایع بدشت حضور داشتند (۹۲). پس از اختتام آن احتفال هردو به اصحاب قلعه طبرسی پیوستند و بمقام شهادت فائز گشتند. سید محمدعلی بسیار مورد عنایت جناب قدّوس بود و در یکی از حملات دشمنان امر هنگامی که سید محمدعلی نزدیک در قلعه ایستاده بود سرش با گلوله توپ از تن جدا شد. میرزا حسین همدانی در تاریخ خود می نویسد که سید محمدعلی در میان گل و خون و در برابر دیدگان پدر چون پرنده نیم جانی پرپر می زد تا جان داد.

۱۷ - جناب رضاخان ترکمان : رضاخان فرزند محمد خان ترکمان (رئیس اصطبل سلطنتی در زمان محمد شاه) بود. وی جوانی زیبا روی و خوش اندام، بسیار مؤدب و متواضع، دانشمند، سخی و شجاع بود. نامبرده در اوائل ظهور وسیله جناب بابالباب و برخی از دیگر اصحاب به امر جدید مؤمن گشت و بخاطر عشق محبوب خویش از مقام و شهرت و ثروت ظاهری درگذشت و هزاران تومان وجه رائج زمان

در راه امرالله مصروف نمود. هم او بود که در قریه خانلق آماده برای نجات حضرت باب از دست دشمنان گردید و به وی فرمودند کوههای آذربایجان نیز سهمی دارند که کنایه از مسجونیت بعدی مبارک در آن اقلیم بود. جناب قدّوس و جناب بابالباب مدّتی در خانه وی سکونت داشتند. در مازندران و خراسان نیز مدّتی در محضر قدّوس بود. در واقعه بدشت حضور داشت و در آن احتفال تاریخی از سوی جمال ابهی مأموریت‌های مهمّه یافت. چون هنگامه طبرسی آغاز گشت آرزوی پیوستن به اصحاب نمود ولکن برایش میسر نبود. لذا شاهزاده مهدیقلی میرزا را فریفت و ظاهرا به وی وانمود کرد که در قلع و قمع اصحاب شرکت خواهد کرد ولکن پس از راه یافتن به لشکر شاهزاده ناگهان فرار کرد و به قلعه رفت و در مدافعات اصحاب نقش حسّاس یافت و شجاعت‌ها نمود. پس از خاتمه کار قلعه یکی از افسران سپاه شاهزاده به وی پناه داد و حاضر گشت چند هزار تومان بدهد و او را رهائی بخشد ولکن مهدیقلی میرزا نپذیرفت و دستور داد افراد سپاهیان او را با شمشیر تگّه تگّه نمایند (۹۳).

۱۸ - جناب ملاعبدالخالق اصفهانی: نامبرده همانطور که از پیش گذشت پس از واقعه کشف حجاب گلوی خود را برید و از جمع اصحاب دور شد ولکن بعدا بدلات و هدایت جمال ابهی به یاران پیوست. جناب طاهره او را به ذبیح ملّقب نمود. ملاعبدالخالق سرانجام در وقایع قلعه طبرسی بشهادت رسید (۹۴).

۱۹ - جناب میرزاعبدالله اصفهانی: وی داماد استاد قربانعلی معمار (از شهدای قلعه شیخ طبرسی) بود. دختر دیگر این استاد قربانعلی همسر جناب شیخ سلمان بود. میرزا عبدالله در خانه امام جمعه اصفهان بحضور حضرت باب شرفیاب گشت و پس از صدور امر «علیکم بارض الخاء» عازم خراسان شد و در وقایع بدشت حضور داشت. میرزا عبدالله پس از اختتام احتفال بدشت و تحمّل مصائب در واقعه نیالا با تنی چند از اصحاب اصفهان عازم قلعه طبرسی گردید ولکن بعلت محاصره قلعه وسیله دشمنان امر، بدخول توفیق نیافت. نامبرده به اصفهان

- برگشت و سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت (۹۵).
- ۲۰ - جناب آقا محمد حنا سب اصفهانی.
- ۲۱ - جناب آقا محمد قاسم اصفهانی.
- ۲۲ - جناب آقا محمد تقی بیدآبادی.
- ۲۳ - محمد حسن قزوینی (فتی القزوینی)
- ۲۴ - جناب میرزا عبدالله شیرازی.
- ۲۵ - جناب ملا احمد علاقه بند اصفهانی
- ۲۶ - جناب آقا ابوالقاسم اصفهانی شهید. (۹۶).

## زیرنویس بخش هجدهم - احتفال بدشت

- ۱ - GOD PASSES BY صفحه ۳۱.
- ۲ - عینا مأخذ بالا.
- ۳ - مأخذ بالا. صفحه ۵.
- ۴ - مأخذ بالا. صفحه ۲۳.
- ۵ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد نخست، صفحه ۳۲۷.
- ۶ - GOD PASSES BY صفحات ۱۷ ، ۲۱ ، ۳۱ ، و ۳۳.
- ۷ - رجوع فرمایند به : مجموعه آثار قلم اعلى شماره هجدهم، دارالآثار ملى بهائیان ایران، صفحات ۵۳ - ۲۵۲. عین عبارات لوح مبارک در این خصوص چنین است: «فاذکروا یا قوم حین الذی جائکم منزل البیان بآیات قدس بدیع و قال انا باب العلم و من یعتقد فی حقّی فوق ذلک فقد افتری علیّ و اکتسب فی نفسه اثماً عظیماً. ثمّ قال انّی انا القائم الحقّ الذی انتم بظهوره وعدتم فی صحائف عزّ کریم. ثمّ قال عزّ ذکره بانّی انا نقطة الاولیة و أنّها لمحمد رسول الله كما سمعتم و شهدتم فی الواح الله الملك الحكيم ....».
- ۸ - عین بیان مبارک چنین است: «یا قرّة العین ادع الی سبیل الله الاعظم بالحکمة المحضة ...».
- ۹ - عین بیان مبارک چنین است: «یا قرّة العین لا تجعل یدک مبسوطه علی الامر لانّ الناس فی سکران من السرّ ... فظاهر من السرّ سراً علی قدر سمّ الابرّة فی الطور لیموتنّ الطوریین فی السیناء عند مطلع رشع من ذلک النور المهیمن الحمراء ...».
- ۱۰ - عین بیان مبارک چنین است: «یا قرّة العین لو کنت تعلّمت و تکلمت مع المؤمنین ممّا قد کنت علیه بالحقّ الاکبر لا نفضوا المومنون من حولک ... فارحم علی المؤمنین بعفوک فانّ الناس لن یبلغوا الیک الا کمثل بلاغ النملة الی التوحید ...».
- ۱۱ - در سورة الملك (سورة نخست از قیوم الاسماء) می فرمایند: الله

قد قدر ان يخرج ذلك الكتاب في تفسير احسن القصص من عند محمد بن الحسن ...». در سورة هشتم می فرمایند: «انی عبدالله اتانی البینات من عند بقیة الله المنتظر امامکم ...» و در سورة پنجاه و ششم می فرمایند: «ایهاالملاء انا باب امامکم المنتظر ... لا اعلم الا ما علمنی امامی ...».

۱۲ - عین بیان مبارک چنین است: «یا الهی لقد نسبت آثاری بحجتک الحیّ اّلاً یظلم احد و لا یکذب ...» (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۲۶۸).

۱۳ . جناب فاضل مازندرانی بنقل از تاریخ جناب حاج میرزا جانی کاشانی می نویسد که ملاعبدالخالق اصلاً یهودی بود که قبول اسلام کرده بود (ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۷۱).

۱۴ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۱۱.

۱۵ - برخی از عبارات معروضه ملاعبدالخالق چنین است: «السّلام علی ذکرالله الافخم للعرب و العجم ... الحمد لله الّذی فتح لبابه الحطّة باباً و جعله رفیعاً منیعاً و الشّکر لله الّذی وضع لذکره الاعظم ذکره و نصبه تامّاً سوياً ... بایّ لسان اشکرالله لتشرّفی بخدمتک زماناً طویلاً و بایّ بیان اعتذر الیک من غفلتی بحالک و احزناً کثیراً ...» (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۷۲).

۱۶ - مأخذ بالا. صفحه ۱۷۳.

۱۷ - سپهر. ناسخ التّواریخ مجلد نخست از مجلّدات قاجاریّه، صفحه ۵۵۱.

۱۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۷۳ (بنقل از متن اصلی تاریخ نبیل زرندی).

۱۹ - اعتماد السّلطنه . المآثر و الآثار . صفحه ۱۷۵.

۲۰ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۷۴ - ۱۷۳.

۲۱ - مأخذ بالا. صفحات ۸۸ - ۱۸۷.

۲۲ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد پنجم، صفحه ۳۶۹.

۲۳ - مأخذ بالا. جلد دوم، صفحات ۱۳ - ۱۲.

- ۲۴ - از جمله رجوع فرمایند به: UNFOLDING DESTINY صفحه ۴۲۶.
- ۲۵ - درج متن کامل آن فتوی (که بحقیقت مجموعه‌ای از فتاوی علماء است) در این مقام ضرورت ندارد و تنها بنقل عباراتی از فتوای شیخ احمد سنندجی کفایت می‌شود: «لاشک فی کفر من ادعی نزول الوحی علیه بعد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم».
- ۲۶ - جلد نخست از مجلّات قاجاریّه. صفحه ۴۲۷.
- ۲۷ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۴۸۷.
- ۲۸ - در آن ایّام مسافرانی که از طهران عازم خراسان بوده‌اند چون به ده ملاّ می‌رسیدند مدّتی در بدشت استراحت می‌کرده‌اند. این ده در گذشته تیول ملاّ عبدالرحمن جامی شاعر و عارف مشهور بوده و لذا به ده ملاّ معروف شده‌است. نام بدشت چنانکه محمّد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب مطلع الشمس نوشته قبلاً بزش بوده‌است.
- ۲۹ - GOD PASSES BY صفحه ۶۸.
- ۳۰ - مأخذ بالا. صفحه ۳۳.
- ۳۱ - عیناً مأخذ بالا.
- ۳۲ - مأخذ بالا. صفحه ۳۲.
- ۳۳ - ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۱۰۹.
- ۳۴ - GOD PASSES BY صفحه ۳۲.
- ۳۵ - مطالع الانوار. صفحات ۹۴ - ۲۹۳.
- ۳۶ - مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی. ترجمه فارسی، صفحه ۱۵۱.
- ۳۷ - در تاریخ اصلی نبیل زرنندی چنین مسطور است: «هر یوم لوحی نازل می‌گردید و میرزا سلیمان نوری برای احباب می‌خواند. بعد از انقضاء چند یوم از مصدر امر برای هرنفسی اسمی جدید عنایت شد. بنحو قرعه جمیع آن اسامی که از قلم اعلی مرقوم و مکتوم بر هریک معروض که یکی را بردارد و بگشاید بهراسمی که مقسوم آمده بدیگران اعلان نماید که بآن اسم موسوم است تا کلّ یکدیگر را باسما، جدیده بخوانند» (فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم. صفحه ۱۱۰).



۳۸ - اینکه جناب اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم (جلد دوم، صفحه ۱۱۳۴) نوشته است: «در واقعه بدشت جناب قدّوس ابتداء لقب طاهره را بایشان دادند و بعداً همین لقب از قلم حضرت اعلیٰ نیز در باره ایشان نازل شد» با توجه به بیان صریح حضرت ولیّ امرالله در GOD PASSES BY (صفحه ۳۲) مبنائی ندارد. همچنین اینکه شاه سلطان خانم (عزیزه خانم) همشیره پدری و معرض جمال ابهی در رساله منسوبه به او «تنبيه النائمين» (صفحه ۵) نوشته است که جناب طاهره نخستین بار لقب بهاء را به جمال ابهی داده است بکلی بر خلاف نصوص مبارکه و حقایق مسلمة تاریخی است.

۳۹ - رجوع فرمایند به:

الف - تذکرة الوفاء صفحه ۳۰۷.

ب - GOD PASSES BY صفحه ۳۱.

پ - گلپایگانی سید مهدی. کشف الغطاء. صفحه ۲۱۱ (بایدتوجه کرد که مؤلف نیمه نخست کشف الغطاء جناب ابوالفضائل است.)

۴۰ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۷.

۴۱ - GOD PASSES BY صفحه ۳۲.

۴۲ - ماخذ بالا. صفحه ۷۴.

۴۳ - ماخذ بالا. صفحه ۳۱.

۴۴ - عیناً ماخذ بالا.

۴۵ - DAWN BREAKERS صفحه ۲۹۴، زیرنویس شماره یک (بیان حضرت ولیّ امرالله).

۴۶ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۷.

۴۷ - عیناً ماخذ بالا.

۴۸ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۶ - ۲۹۵.

۴۹ - GOD PASSES BY صفحه ۳۲.

۵۰ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۸.

۵۱ - رجوع فرمایند به:

الف - GOD PASSES BY صفحه ۳۲.

- ب - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۹۷.
- ۵۲ - تذکرة الوفاء. صفحات ۳۰۸ - ۳۰۷.
- ۵۳ - GOD PASSES BY صفحه ۳۲.
- ۵۴ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۹۱.
- ۵۵ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۸.
- ۵۶ - GOD PASSES BY صفحات ۳۳ - ۳۲.
- ۵۷ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۸.
- ۵۸ - GOD PASSES BY صفحات ۳۳ - ۳۲.
- ۵۹ - توقيع مبارک حضرت ولیّ امرالله مورخ ششم ژانویه ۱۹۳۳ میلادی خطاب به یکی از احبّاء و مندرج در مجموعه LIGHTS OF GUIDANCE (صفحة ۳۵۱). بعلت اهمیت موضوع عین بیان مبارک در این مقام درج می گردد:

" ... THE EPISODE OF BADASHT WAS PREARRANGED BY BAHU'ULLAH, TAHIRIH AND QUDDUS, THAT THE SEEMING DIFFERENCE BETWEEN THE LAST TWO WAS ONLY TO APPEASE THE MORE ORTHODOX OF THE FRIENDS WHO FOUND DIFFICULTY IN ACCEPTING THE CHANGES ADVOCATED BY TAHIRIH, AND QUDDUS WAS IN REALITY IN FULL SYMPATHY WITH WHAT SHE DID. IT COULD NOT BE OTHERWISE ".

نگارنده در تنظیم بخش مربوط به احتفال بدشت از نوشته دیگر خود «پژوهش تحلیلی در باب حیات طاهره» بسیار مدد گرفته و تقریباً عبارات آن را نقل کرده است.

- ۶۰ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۱۱ (بنقل از متن اصلی تاریخ نبیل زرندی).
- ۶۱ - مطالع الانوار. صفحه ۲۹۹.
- ۶۲ - ماخذ بالا. صفحه ۳۰۰.
- ۶۳ - ماخذ بالا. صفحه ۲۹۹.

- ۶۴ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۱۲.
- ۶۵ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۰۳ - ۳۰۰.
- ۶۶ - GOD PASSES BY صفحه ۳۱.
- ۶۷ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۹.
- ۶۸ - رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۲۸.
- ب - تاریخ سمندر. صفحات ۱۷ - ۲۱۶.
- ۶۹ - برای زیارت بخش‌هایی از توقیع مبارک رجوع فرمایند به:
- فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۲۲ - ۲۰.
- ۷۰ - تاریخ سمندر. صفحات ۱۸ - ۲۱۷.
- ۷۱ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۵۳ - ۵۲.
- ۷۲ - مأخذ بالا. صفحات ۵۹ - ۵۴.
- ۷۳ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۹ - ۳۸.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۳۴ - ۲۳۳.
- پ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحات ۴۹ - ۳۴۰.
- ت - تاریخ سمندر. صفحات ۱۵ - ۱۱۴.
- ۷۴ - تاریخ سمندر. صفحه ۱۱۵.
- ۷۵ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۸۳ - ۳۸۰.
- ب - تاریخ سمندر. صفحات ۵۶ - ۵۵ و ۸۹ - ۸۷.
- ۷۶ - تاریخ سمندر. صفحات ۱۶ - ۲۱۴.
- ۷۷ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۲ - ۸۹.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۱۶.
- ۷۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۴۹.
- ۷۹ - حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خویش میرزا سلیمانقلی را برادر شاطرباشی ناصرالدین شاه فرموده‌اند (مؤید). خاطرات حبیب.

صفحة ۳۸۸). لذا اینکه جناب فاضل مازندرانی (ظهورالحقّ. جلد سوم،  
صفحة ۲۱۳) نامبرده را پسر شاطریاشی ناصرالدین شاه نوشته محلّ  
تردید است.

- ۸۰ – نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۵۵۱.  
۸۱ – مؤتد. خاطرات حبیب. صفحه ۳۸۸.  
۸۲ – فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۲۲۶.  
۸۳ – نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۸۳.  
۸۴ – فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۲۷ – ۲۲۶.  
۸۵ – ماخذ بالا. صفحات ۳۰۶ – ۳۰۴.  
۸۶ – رجوع فرمایند به:  
الف – تذکرة الوفاء. صفحه ۲۷۶.  
ب – نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۹۱.  
۸۷ – رجوع فرمایند به:  
الف – فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۹۹ – ۹۶.  
ب – اشراق خاوری. نورین نیرین. صفحات ۱۸ – ۱۱.  
۸۸ – ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد دوم، صفحه ۱۱۲.  
۸۹ – رجوع فرمایند به:  
الف – اصفهانی میرزا حیدرعلی. بهجة الصدور. صفحه ۲۵.  
ب – فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۱۰۱.  
۹۰ – رجوع فرمایند به:  
الف – نبیل زرنندی. مطالع الانوار صفحات ۸۴ – ۲۸۳.  
ب – فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۷۷ – ۳۷۱.  
پ – تاریخ سمندر. صفحات ۹۵ – ۹۲.  
۹۱ – فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۴۵۹.  
۹۲ – ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحه ۲۷۶.  
۹۳ – رجوع فرمایند به:  
الف – فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۲۱۲.  
ب – ترجمه انگلیسی تاریخ جدید میرزا حسین همدانی. صفحات ۱۰۱ – ۹۶.

- ۹۴ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۴۴.
- ۹۵ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ . جلد سوم، صفحات ۱۰۵ - ۱۰۴.
- ۹۶ - درباب شرکت این نفوس در احتفال بدشت از جمله رجوع فرمایند به:  
الف - نبیل زرندی . مطالع الانوار. صفحات ۳۰۳ - ۲۹۳.  
ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۱۰۴ و ۳۲۵.

## بخش نوزدهم محاكمه حضرت باب در تبریز

پس از ورود حضرت باب به تبریز (شعبان ۱۲۶۴ هجری قمری برابر با جولای ۱۸۴۸ میلادی) هیجان عظیمی در میان اهالی شهر پدید گشت. مردم از هرسوی هجوم می نمودند تا بزیارت آن حضرت نائل گردند. لذا مأموران حکومت این بار محل اقامت حضرت باب را در خارج دروازه های تبریز مقرر داشتند. (۱) احدی اجازه نداشت که به محضر آن حضرت فائز شود جز کسانی که خود حضرت باب احضار می فرمودند. حاج میرزا آقاسی در آن ایام دستور داد که برای امحاء امر حضرت باب و تسکین هیجان عمومی مجلس محاکمه ای با حضور علماء برجسته شهر در دارالحکومه تشکیل و با محکومیت حضرت باب آتش شعله ور خاموش گردد. این مجلس چند روز پس از ورود حضرت باب بدان شهر منعقد گشت. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح می فرمایند: «و چون باب به تبریز وارد بعد از چند روز در مجلس حکومت حاضر نمودند» (صفحه ۲۲). برخی نوشته اند که مجلس محاکمه یک هفته پس از ورود حضرت باب به تبریز منعقد گشته است (۲). ولیکن از تاریخ نبیل زرنندی دقیقاً مستفاد می شود که تاریخ انعقاد مجلس مذکور سه روز پس از ورود آن حضرت به شهر مذکور بوده است (۳). حضرت باب شب دوم ورود به تبریز جناب عظیم (ملا شیخعلی ترشیزی) را احضار فرمودند. وی از شاگردان فاضل جناب سید کاظم رشتی بود و در همان اوائل ظهور وسیله جناب بابالباب فائز بایمان گشت و ما احوال او را در بخش های بعدی این کتاب بتفصیل بیان خواهیم کرد. عظیم در ایام مسجونیت حضرت باب در آذربایجان بکرات شرفیاب گشته و غالباً مأموریت های مهمه یافته بود. هنگامی که در این بار به محضر مبارک شرفیاب گشت حضرت باب رسماً و علناً مقام قائمیت خویش را بوی اعلان فرمودند. عظیم که تا

آن زمان حضرت باب را بواقع باب قائم موعود می‌پنداشت بکلی مضطرب گشت. آن شب را تا صبح بیدار بود و مناجات نمود و سرانجام اضطرابش برطرف گردید. صبح فردا بحضور مبارک شرفیاب شد و اظهار اطاعت و انقیاد و رجای بخشش نمود. حضرت باب فرمودند عظمت امرالله بحدی است که امثال عظیم را مضطرب می‌سازد. سپس او را اطمینان بخشیدند که تا پایان حیات در نهایت استقامت بامر مبارک وفادار خواهد بود و بزیارت حضرت من یُظهره الله موعود نیز شرفیاب خواهد گشت (۴). از محتوای تاریخ نبیل زرنندی روشن می‌شود که نداء قائمیت نخستین بار در تبریز به عظیم رسیده لذا توقیع قائمیت که باعزاز او نازل شده باید در آن شهر بوی ابلاغ گشته باشد. بنابراین نظر جناب فاضل مازندرانی که نوشته‌است توقیع قائمیت در اواخر ایام ماکو نازل و قائمیت حضرتشان وسیله عظیم به سمع دیگران رسیده‌است (۵) باید تعدیل شود. برای مثال باید قبول نمود که توقیع قائمیت اگرچه قبلاً در ماکو نازل شده ولی در تبریز به عظیم ابلاغ گشته‌است.

در تواریخ موجود نام همه کسانی که در مجلس محاکمه حضرت باب شرکت کرده‌اند نیامده‌است ولیکن با استفاده از اسناد و مدارک بهائی و غیر بهائی توان نفوسی چند از آنان را تشخیص نمود. حضرت ولی‌امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۲۱) علاوه بر ناصرالدین میرزا ولیعهد بحضور علماء برجسته تبریز و از جمله رؤسای جماعت شیخیه در آن شهر اشاره می‌فرمایند. علاوه بر تصریح نام ملامحمود نظام العلماء به شیخ الاسلام و امام جمعه تبریز نیز اشاره می‌نمایند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح می‌فرمایند: «از علمای اعلام نظام العلماء و ملامحمد ماماقانی و میرزا احمد و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند» (صفحه ۲۲). نبیل زرنندی پس از ذکر برخی از شرکت کنندگان نامی از میرزا احمد امام جمعه نمی‌برد. (۶) معین السلطنه در تاریخ (خطی) خود از میرزا ابوالقاسم برادر زاده میرزا علی اصغر شیخ الاسلام نام برده‌است. برخی ملامرتضی قلی علم الهدی را نیز در آن مجلس حاضر دانسته‌اند

(۷). ملامحمدتقی ممقانی فرزند ملامحمد ممقانی مذکور نیز در رساله ردیه‌ای که نوشته تصریح می‌کند که در مجلس محاکمه حاضر بوده است (۸). شیخ محمدتقی هشترودی نیز همین ادعا دارد (۹). در کتب ناسخ التواریخ، روضة الصفاى ناصری. مفتاح باب الابواب، متنبتین اعتضاد السلطنه و تاریخ نیکلای فرانسوی نیز نام افراد دیگری یاد شده که در مجلس ولیعهد حاضر بوده‌اند (۱۰) بهر حال از مدارک و مآخذ موجود روشن می‌شود که محمدکاظم خان فراش‌باشی و امیر اصلان خان قوانلو دائی ناصرالدین میرزا ولیعهد در مجلس محاکمه حضور داشته‌اند (۱۱). آنچه بدیهی است نفوس دیگری از مجتهدین و بزرگان شهر تبریز و مأموران دولتی در مجلس حاضر بوده‌اند که در این مقام نیازی باحراز نام آنان نیست.

هدف اصلی تشکیل مجلس محاکمه حضرت باب در محلّ اقامت ناصرالدین میرزا ولیعهد و حکمران آذربایجان (۱۲) در تبریز همانطور که از پیش آمد تحقیر و محکومیت حضرت باب و امحاء امر آن بزرگوار بود. لذا در مجلس مذکور محلی برای جلوس حضرت باب معین نشده بود. چون مجلس محاکمه بحضور ولیعهد ایران و گروهی از مجتهدان و مأموران دولتی آراسته گشت شخص ولیعهد امر باحضار حضرت باب نمود. در این هنگام گروه کثیری از مردم شهر نزدیک محلّ اقامت ولیعهد و مجلس محاکمه اجتماع نموده بودند تا بهر صورت از جریان محاکمه اطلاع یابند. چند تن از اصحاب حضرت باب نیز در میان دیگران منتظر تعیین سرنوشت مجلس مذکور بودند. حضرت باب پس از ورود به مجلس و ادای سلام به اطراف اطاق نظر فرمودند و چون محلّ خالی برای جلوس آن حضرت نبود با وقار مخصوص خویش در محلی جالس شدند که صرفاً بجهت احترام به ولیعهد در اطراف او خالی بود (۱۳). بنوعی که در سمت چپ ولیعهد قرار گرفتند و پس از ایشان ملامحمد ممقانی در همان سمت چپ ولیعهد نشسته بود. ریاست مجلس محاکمه با ملامحمود نظام العلماء بود. عظمت و وقار حضرت باب موجب گشت که حضار تا مدتی سکوت نمایند. سرانجام



نظام العلماء سکوت را شکست و در باب ادّعیای آن حضرت پرسش نمود. حضرت باب با لحن مخصوص ملکوتی خویش فرمودند که همان قائم موعود منتظرند (۱۴). بیانات حضرت باب هیجانی شدید در حاضران پدید نمود. علماء و مجتهدین هریک بنحوی اعتراض و با حضرتشان مجادله آغاز نمودند. متن این مباحثات و مناظرات در کتب ردّیه و تواریخ عصر قاجار با حواشی و تفاسیر شخصی که غالباً بقصد توهین و تحقیر حضرت باب نوشته و ایراد شده توأم گشته است (۱۵).

ولکن جوهر مطلب همان است که در مقاله شخصی سیّاح و کتاب GOD PASSES BY و تاریخ نبیل زرنندی آمده است. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح می فرمایند: «سؤال از ادّعیای باب نمودند دعوی مهدویّت اظهار کرد که هیجان عظیمی برپا شد. اجلّه علماء بقوّه قاهره از هرطرف احاطه کردند و سطوت تشریح چنان بود که شخص جوان سهل است کوه البرز مقاومت نمی نمود. برهان طلبیدند بدون تأمل تلاوت عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است. نکته نحوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود و اتیان بمثل منافی قواعد نحو از آن بیان کرد» (صفحات ۲۳ - ۲۲). حضرت باب در پاسخ پرسش نظام العلماء در خصوص ادّعیای حضرتشان فرمودند من همان قائم موعودی هستم که هزارسال است انتظار ظهورش می کشید و هنگام استماع نام مبارکش از جای خویش قیام می کنید و از خداوند رجا دارید که ظهورش را تسریع نماید. برآستی می گویم که اطاعت مردم شرق و غرب عالم از اوامر من فرض است (۱۶). اینکه حضرت باب در مجلس ولیعهد با نهایت شهامت و صراحت اظهار مقام قائمیّت فرموده اند مسلم است. جوهر آنچه مخالفان و مورّخان عصر قاجار در این باب نوشته اند نیز همین است. برای مثال صرف نظر از حواشی و تفصیلات مهمله غیر واقعی آنچه شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه در کتاب متنبّین نوشته گویای این حقیقت است. نوشته اعتضادالسلطنه که از دو تاریخ مهمّ عصر قاجار، ناسخ التّواریخ و روضة الصّفاى ناصری، تأثر یافته حاوی نکات بسیار است. در زیر برخی از عبارات اعتضادالسلطنه نقل

می‌گردد: «پس از آن نظام العلماء حاج ملامحمود افتتاح سؤال کرده به باب گفت حکم اعلیحضرت شاهنشاهی چنان است که شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد ... و مرا از شما سه سؤال است. اولاً این کتبی که بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست ...؟ سید در جواب گفت از خداست ... نظام العلماء گفت شما باب مدینه علم هستید؟ گفت بلی ... سید باب گفت من آن کسم که هزار سال است انتظار ظهور مرا می‌کشید. من بیک روز دو هزار بیت کتابت می‌کنم ...» (۱۷). پس از سؤال و جواب ملامحمود نظام العلماء و حضرت باب نخستین شخصی از حاضران که جسارت بر تکلم نمود ملامحمد ممقانی بود. ملامحمد از شاگردان معروف جناب سید کاظم رشتی و از مشاهیر شیخیه آذربایجان و برجسته‌ترین مرجع دینی در تبریز بود. چون حضرت باب ادعای قائمیت فرمودند همه حضار را ترس فرا گرفت. سر بزیر افکندند و سکوت نمودند. اما ملامحمد ممقانی با کمال وقاحت و خطاب به حضرت باب گفت «ای جوان بدبخت شیرازی عراق را خراب کردی حال آمده‌ای که آذربایجان را خراب کنی. حضرت باب فرمودند جناب شیخ من بمیل خود اینجا نیامده‌ام شماها مرا احضار کردید و باین مجلس دعوت نمودید. ملامحمد برآشفت و گفت ای پست‌ترین پیروان شیطان ساکت باش. حضرت باب فرمودند یا شیخ آنچه از قبل گفتم باز هم می‌گویم». (۱۸) نظام العلماء خطاب به حضرت باب گفت دلیل صدق ادعای شما چیست؟ حضرت باب در پاسخ بنزول آیات مبارکه چون آیات قرآن شریف استدلال فرمودند. ملامحمود تقاضا کرد آیاتی در وصف مجلس نازل فرمایند. حضرت باب بیاناتی بعربی نازل فرمودند. ناگهان ملامحمد ممقانی فریاد برآورد که اعراب کلمات را درست اداء نکردی. تو که از قواعد نحو آگاه نیستی چگونه قائم موعودی. حضرت باب فرمودند کلام الهی تابع قواعد مجعول خلق نیست چنانکه دهها موضع از قرآن شریف برخلاف قواعد مورد قبول خلق است. خلق باید از قواعد الهی متابعت نماید.

حضرت باب سپس بنزول آیات مبارکه ادامه فرمودند. ملامحمد مجدداً اعتراض نمود. دیگری از حضرت باب سؤال نمود کلمه «اشترتن» چه صیغه ایست. حضرت باب جوابی نفرمودند و تنها آیاتی از قرآن تلاوت نموده و سپس مجلس را ترک فرمودند (۱۹). نظام العلماء از رفتار ملامحمد و سایرین برآشفته و گفت این شخص مدعی چه مقامی است و مردم از وی چه می پرسند. این پرسش ها به مقام عظیمی که این جوان شیرازی مدعی است هیچ گونه ارتباطی ندارد. تنی چند از حاضران نیز بر رفتار ملامحمد خرده گرفتند. ملامحمد باخشم فریاد می زد و می گفت اگر اکنون مانع این جوان نشوید بزودی زمام ریاست روحانی و اداری کشور ایران را بدست خواهد گرفت و دیگر احدی از مردم به علماء و مجتهدین اعتناء نخواهد نمود. حتی اگر این جوان به مردم بگوید دست از اطاعت شاه و ولیعهد ایران بکشید بجان می شنوند و فرمانبردار می شوند. سخنان ملامحمد حاضران را بسیار نگران و پریشان نمود. مدتی مشورت نمودند و سرانجام مقرر گشت که حضرت باب را تنبیه بدنی نمایند. لذا به فرآشان حکومتی امر نمودند که حضرت باب را به خانه میرزا علی اصغر شیخ الاسلام برده چوبکاری نمایند. فرآشان اطاعت ننمودند و حاضر به چوبکاری نشدند. شیخ الاسلام شخصا حضرت باب را به خانه خود برد و در نمازخانه منزل خویش یازده ضربه چوب به پاهای مبارک آن حضرت زد (۲۰). این شیخ الاسلام و پسر برادرش میرزا ابوالقاسم هردو شیخی ولی بسیار شریر بودند. میرزا علی اصغر که پاهای مبارک را چوبکاری نمود مردی طماع و ظالم و بسیار مورد نفرت اهل حقیقت بود. نامبرده در همان سال بفلج مبتلا گشت و سالها رنج کشید و عاقبت با نهایت فلاکت در سال ۱۲۷۸ هجری قمری (۱۸۶۱ میلادی) درگذشت. پس از مرگ او بعلت اعمال زشتی که مرتکب شده بود منصب شیخ الاسلامی در تبریز منسوخ گشت (۲۱).

میرزا ابوالقاسم برادر زاده شیخ الاسلام مذکور هنگام وصول توفیق حضرت باب خطاب به علماء تبریز ردیه ای علیه آن حضرت بنام قلع الباب نگاشت. اما ملامحمد ممقانی که در مجلس محاکمه نسبت به

حضرت باب جسارت بسیار کرد سرانجام (بشرحی که خواهد آمد) فتوای قتل حضرتشان را صادر نمود و خود دوسال بعد در ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) وفات کرد. از ملامحمد یک دختر و سه پسر بر جای ماند که از علماء و مراجع شهر تبریز شدند و در مخالفت با امر جدید از پدر پیروی نمودند. میرزا محمدتقی یکی از پسران ملامحمد رساله‌ای در ردّ امر بدیع نگاشت. در آن رساله مسائل مهمه‌ای نیز مطرح شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. در این رساله برای خشنودی خاطر ناصرالدین شاه شرحی از مجلس محاکمه حضرت باب موجود است. میرزا محمد تقی در این بخش برخی از مفتریات ملامحمود نظام‌العلماء را در این خصوص تکذیب کرده است. نکته مهمه‌ای که در این رساله آمده اعتراف مؤلف بر استقامت عظیم حضرت باب است. میرزا محمدتقی تصریح می‌کند که چون حضرت باب را نزد پدرش ملامحمد بردند تا فتوای قتل بنویسد پدرش آن حضرت را نصیحت نمود که از این دعاوی رجوع نماید تا در امان باشد ولیکن حضرت باب امتناع نمودند و همچنان بر دعاوی خویش باقی بودند (۲۲). اما ملامحمود نظام‌العلماء معروف به ملاباشی که او نیز شیخی و معلم ناصرالدین میرزا ولیعهد بود و ریاست مجلس محاکمه حضرت باب را بعهدہ داشت شرحی در خصوص مجلس مذکور نوشت و نشر نمود. مؤلف کتاب روضة الصّفاى ناصری در بیان حوادث مربوط به مجلس ولیعهد از آن رساله استفاده کرده است. نظام‌العلماء پس از مدتی نسخ رساله مذکوره را تا حدّ امکان جمع‌آوری و معدوم نمود. رسائل دیگری نیز از وی انتشار یافت که بعلاّت روایت حکایات و کاربرد کلمات زشت در باب عایشه حرم رسول اکرم دولت امر بضبط نسخ آن نمود. ملامحمود اگرچه در مجلس ولیعهد با حضرت باب مخالفت نمود و در رساله خود در خصوص مجلس مذکور مطالب نادرست بسیار نوشت ولیکن بعدها سکوت نمود و مخالفتی نسبت به امر بدیع از او بظهور نیامد (۲۳). وفات نامبرده بسال ۱۲۷۱ هجری قمری (۱۸۵۴ میلادی) واقع گشت.

باری انعقاد مجلس محاکمه حضرت باب منظور علماء مخالف امر بدیع را که امحاء آن حضرت و امر مبارکشان بود تأمین نکرد. زیرا ولیعهد در محکومیت حضرت باب حکمی صادر ننمود (۲۴). این بود که ناچار علماء حکم بر چوبکاری آن حضرت نمودند. اما تشکیل مجلس محاکمه سبب گشت که حضرت باب مقام قائمیت خویش را با حضور ولیعهد محمد شاه بتصریح اعلان فرمایند. همین اظهار صریح قائمیت بود که عامل اصلی شهادت آن حضرت گشت. آنچه برخی از دشمنان نادان امر در خصوص تبری حضرت باب پس از چوبکاری در نمازخانه شیخ الاسلام تبریز گفته و نوشته‌اند تهمت صرف است و حقیقت همانست که میرزا محمد تقی ممقانی در رساله ردیه خویش نوشته و شهادت بر استقامت عظیم آن حضرت داده‌است. شاید قول حاج محمد کریم خان کرمانی دشمن سرسخت امر بدیع در کتاب ارشاد العوام در خصوص استقامت حضرت باب فصل الخطاب باشد که می‌نویسد: «بشارتی به جهت مؤمنان در این ایام بهجت انجام رسید. بطور قطع و یقین و نوشتجات متواتره از تبریز و طهران و سایر بلاد رسید که آن خبیث را به تبریز برده بعد از امر به توبه از کفر خود و قبول نکردن او، او را با یکی از اتباعش که بر غی خود باقی مانده در بیست و هفتم ماه شعبان امسال که سنه هزار و دوست و شصت و شش هجری است در میدان سرباز خانه برده بدیوار بستند و فوجی از سربازان امر کرده او را نشانه گلوله ساختند» (جلد چهارم، صفحه ۱۰۷). دکتر مهدی خان زعیم الدوله نیز در ردیه خود، مفتاح باب‌الابواب، از قول پدر و پدرزرگش که در مجلس محاکمه حاضر بوده‌اند تصریح می‌نماید که حضرت باب بهیچ وجه از دعاوی خویش تبری نفرمودند (صفحات ۵۹-۱۵۷ ترجمه فارسی). در نامه‌ای که از ناصرالدین شاه خطاب به علاء الدوله حاکم طهران موجود است شاه دقیقاً باستقامت حضرت باب و ادعای حضرتشان مبنی بر قائمیت در مجلس محاکمه تبریز اعتراف نموده‌است (۲۵). آثار نازله از قلم و لسان حضرت باب پس از مراجعت به چهریق و از جمله خطبه قهریه خطاب به حاج میرزا آقاسی

همه مبین استقامت عظیم آن حضرت و تداوم در مدّعی حضرتشان است (۲۶).

رفتار علماء در مجلس محاکمه حضرت باب و نوع غالب پرسش های آنان که با مدّعی آن حضرت بکلی بی ارتباط بود مبین آنست که معارف مجتهدین زمان منحصر در چه مطالبی بوده و چگونه این معارف واهیه سدّ ایمان جماعات کثیر از مردم ایران گشته است. خوشبختانه دشمنان امر نوع این پرسش ها را در کتب ردّیه خویش تصریح نیز نموده اند. مثلاً اعتضادالسلطنه در کتاب متنبّین تصریح می کند که : «نظام العلماء به باب گفت علم فروع مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق. شما که باید قال را صرف کنید... باز گفت قال را اعلال کنید .... نظام العلماء پرسید اگر مابین دو و سه شک بکنید چه خواهید کرد ...» (۲۷). حضرت باب مدّعی چه مقام عظیمی بودند و علماء تبریز از ساحت مبارک چه پرسش ها می نمودند. البته سؤالات نظام العلماء بزعم خودش مربوط به مدّعی قائمیت حضرت باب بوده و نامبرده به دیگر علماء اعتراض نموده که چرا پرسش های غیر مربوط کرده اند. از این نکته توان دریافت که غالب پرسش های ملامحمد ممقانی و دیگر ملایان حاضر تا چه حدّ مهمل و غیر مربوط بوده است. روشن است که حضرت باب بدین علل مجلس محاکمه را ترک فرموده اند.

از وقایع مهمّه آن ایام ملاقات دکتر ویلیام کورمیک WILLIAM CORMICK انگلیسی پزشک مخصوص ناصرالدین میرزا ولیعهد با حضرت باب است. پدر دکتر کورمیک دکترجان کورمیک JOHN CORMICK که به ایران آمده بود پس از مدّتی پزشک عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه و لذا ساکن تبریز گشت. ویلیام کورمیک در سال ۱۸۲۰ میلادی در تبریز تولّد یافت. پدرش او را برای تحصیل رشته پزشکی به انگلستان فرستاد و نامبرده پس از پایان تحصیلات در سال ۱۸۴۴ میلادی به ایران باز گشت. مدّتی پزشک میسیونری مسیحی

بود. چون ناصرالدین میرزا ولیعهد بحکمرانی آذربایجان منصوب شد  
 دکتر ویلیام کورمیک نیز بعنوان پزشک مخصوص ولیعهد راهی  
 آذربایجان گردید. نامبرده پس از جلوس ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت  
 به طهران رفت و مدتی در آنجا ساکن بود و مجدداً به تبریز برگشت و  
 سالها بطبابت اشتغال یافت و بسیار مورد احترام مردم شهر بود و در  
 سال ۱۸۷۷ میلادی در همان شهر درگذشت (۲۸). دکتر کورمیک در  
 ایام اقامت حضرت باب در تبریز (در بار دوم) چند بار بحضور مبارک  
 شرفیاب شده و شرح این ملاقات ها را کتباً بیادگار نهاده است. ملاقات  
 نخست پس از خاتمه مجلس محاکمه حضرت باب بوده است. از وی و  
 دو پزشک ایرانی خواسته شده (شاید بدستور ولیعهد) که به محبس  
 حضرت باب رفته و احتمال جنون و یا صحت عقلانی آن حضرت را  
 احراز نمایند. از نوشته دکتر کورمیک بر می آید که نظریه پزشکی او و  
 دو پزشک دیگر حضرت باب را از قتل حتم نجات بخشیده است. از  
 محتوای نظر آنان اطلاع نداریم. ولکن قطعاً نوعی نظر داده اند که  
 امکان صدور حکم اعدام حضرت باب در آن اوقات میسر نباشد. پس از  
 چوپکاری حضرت باب در نمازخانه منزل میرزا علی اصغر شیخ الاسلام  
 نیز دکتر کورمیک مجدداً بحضور مبارک رسیده است. دکتر کورمیک  
 شرح این ملاقات ها را برای دکتر بنیامین لبری BENJAMIN LABREE  
 کشیش مسیحی عضو میسیونری آمریکائی ساکن ارومیه نوشته است.  
 دکتر جان اچ. شد JOHN H. SHEDD همکار بنیامین لبری و کشیش  
 میسیونری مسیحی ساکن ارومیه (متوفی بسال ۱۸۹۵ میلادی) از  
 نامه های دکتر کورمیک در این باب کپی گرفته و در میان اسناد و  
 مدارک خویش محفوظ نگه داشته است. چند سال پس از مرگ او  
 پسرش و. ای. شد W. A. SHEDD کپی نامه ها را برای پروفیسور براون  
 BROWNE خاورشناس شهیر انگلیسی فرستاده و نامبرده در کتاب  
 خویش مواد لازمه برای مطالعه دیانت بابی MATERIALS FOR THE  
 STUDY OF THE BĀBĪ RELIGION درج کرده است. و. ای. شد W. A.  
 SHEDD در نامه مورخ اول مارچ ۱۹۱۱ خود خطاب به پروفیسور براون



می‌نویسد: «پروفسور براون عزیز هنگام واریسی اوراق مربوط به پدرم (مرحوم دکتر جی. اچ. شد عضو میسیونری آمریکائی در ارومیه و همان میسیونری که دکتر بنیامین لبری عضو آن بوده) مدرکی یافتم که گمان می‌کنم از لحاظ تاریخی ارزشمند است. در اینجا کتابهای لازم را ندارم و مآخذی در دسترس نیست تا احراز نمایم که این مدرک مورد استفاده قرار گرفته‌است یا خیر. احتمالاً تا کنون مورد استفاده قرار نگرفته‌است. لذا بهترین کار این است که مدرک مذکور را نزد شما ارسال دارم با این امید که شما بنحو مطلوب از آن استفاده خواهید کرد. در صحت انتساب این اوراق ابدأ تردیدی نیست» (ترجمه از نگارنده).

ترجمه بخش‌هایی از نامه‌های مورد بحث دکتر کورمیک در خصوص حضرت باب چنین است: «در باره تفصیلات مربوط به ملاقات من با بنیانگذار جماعت بایته سؤال کرده بودید. حادثه مهمی در این ملاقات رخ نداد زیرا باب می‌دانست که من و دو پزشک ایرانی برای احراز صحت عقلانی یا جنون او بملاقاتش رفته‌ایم و گزارش ما روشن می‌کند که باید او را اعدام نمود یا خیر. با علم بدین نکته تمایل نداشت که به پرسش‌های ما پاسخ دهد. در پاسخ این پرسش‌ها تنها نجیبانه بما نظر می‌کرد و بگمانم اورادی را با لحن ملیح آهسته زمزمه می‌نمود. علاوه بر دوتن از مأموران دولتی دو نفر سید نیز از یاران نزدیک او حضور داشتند که هر دوی آنها بعدها مقتول گردیدند. تنها یک بار باب پاسخ مرا داد و آن هنگامی بود که بوی گفتم من پیرو اسلام نیستم و مایلم که در خصوص دیانت او اطلاعاتی کسب نمایم و شاید هم آن را بپذیرم. به من نگاه دقیقی نمود و گفت که تردیدی نیست که همه اروپائیان آئین او را خواهند پذیرفت. محتوای گزارش ما به شاه چنان بود که حیات او را نجات دهد. باب چندی بعد بدستور میرزا تقی خان امیر نظام مقتول گردید. پس از صدور گزارش ما تنها باب را فلک نمودند. در حین چوبکاری چوب مأمور که بقصد زدن بر پاهای او فرود می‌آورده عمداً یا سهواً به صورت باب اصابت



کرده و جراحت بزرگی ایجاد نموده و جای آن متورم گشته بود. در پاسخ این پرسش که آیا مایلست یک جراح ایرانی برای مداوای صورت او حاضر شود اظهار تمایل کرده بود که مرا برای مداوا نزد او بفرستند. لذا چند روزی بمداوای او پرداختم. اما در ملاقات‌های بعدی نیز هرگز فرصتی نیافتم که با وی گفتگوی کوتاه محرمانه‌ای داشته باشم. زیرا او زندانی بود و همیشه چند مأمور دولتی مراقبت داشتند. باب از توجه و عطوفت من بسیار سپاسگزار بود. او مردی آرام با چهره‌ای خوشایند بود. قدش بلند نبود و در میان ایرانیان توان گفت که سیمایش سپید بود. صدای ملایم آهنگینی داشت که بسیار در من اثر می‌نمود. چون سید بود لباس سیادت بتن داشت. دو نفر یاران همراه وی نیز همین لباس بتن داشتند. در حقیقت نگاه و رفتارش هرکسی را مجذوب او می‌نمود. در خصوص تعالیمش از خود او چیزی نشنیدم ولی این عقیده وجود داشت که آئین باب به آئین مسیحی مانده است. برخی از نجاران ارمنی که برای تعمیرات لازمه به محبس باب فرستاده شده بودند حکایت می‌نمودند که او را مشغول قرائت کتاب مقدس دیده‌اند. باب نه تنها آن را پنهان نکرده بلکه بدانان گفته است که بخواندن کتاب مقدس اشتغال دارد. یقین قاطع دارم تعصبی که مسلمین نسبت به مسیحیان نشان می‌دهند در آئین باب نیست. تزییقاتی که برای زنان ایجاد می‌کنند نیز در آئین باب وجود ندارد» (۲۹) (ترجمه از نگارنده).

باری چند روز پس از چوبکاری حضرت باب در خانه شیخ الاسلام تبریز آن حضرت را مجدداً به چهریق تبعید نمودند.

## زیرنویس

### بخش نوزدهم - محاکمه حضرت باب در تبریز

- ۱ - GOD PASSES BY صفحه ۲۰.
- ۲ - از جمله جناب محمد علی فیضی در کتاب «حضرت نقطه اولی» صفحه ۱۸۷.
- ۳ - مطالع الانوار صفحات ۱۸ - ۳۱۷.
- ۴ - عینا ماخذ بالآ.
- ۵ - ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۶۴.
- ۶ - مطالع الانوار. صفحه ۳۱۹.
- ۷ - از جمله رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی ، ظهور الحق. جلد سوم صفحه ۱۶.
- ب - فیضی . حضرت نقطه اولی. صفحه ۲۸۸.
- پ - بالیوزی . THE BAB صفحه ۱۴۰.
- ۸ - فاضل مازندرانی . ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۰ - ۹.
- ۹ - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی.
- ۱۰ - زعیم الدوله مؤلف مفتاح باب الابواب علاوه بر پدر و پدر بزرگ خود، میرزا محسن قاضی، میرزا فضل الله علی آبادی ملقب به نصیر الملک، میرزا موسی تفرشی مستوفی کلّ، میرزا مهدی خان ملقب به بیان الملک و برخی دیگر را نیز در مجلس محاکمه حضرت باب حاضر دانسته است (از جمله در صفحات ۸۷ - ۱۸۵).
- ۱۱ - فیضی . حضرت نقطه اولی. صفحه ۲۸۸.
- ۱۲ - ناصرالدین میرزا در آن زمان حدود هفده سال داشت و چند ماه پیش به حکمرانی آذربایجان منصوب گشته بود.
- ۱۳ - اینکه مؤلف کواکب الدرّیه (جلد نخست، صفحه ۲۲۴) نوشته است: «... بعد از آنکه مقداری سرپا ایستاده ولیعهد و علماء نشسته بودند بالاخره خود در ذیل مجلس در گوشه ای مخفّفانه نشسته ...» بر خلاف نصّ حضرت ولیّ امرالله (GOD PASSES BY صفحه ۲۱) است.

۱۵ - از میان منابع غیر بهائی مفتاح باب الابواب تألیف زعیم الدوله (صفحات ۹۷ - ۱۸۴) و تاریخ نیکلا (صفحات ۵۸ - ۲۵۵ ترجمه فارسی) بیش از همه منابع مفلوط است. شرح مجلس محاکمه در مجلد دهم روضة الصفاى ناصری (صفحات ۳۰ - ۴۲۳) و در ناسخ التواریخ (مجلد سوم از مجلّات قاجاریه صفحات ۳۰-۱۲۵) و کتب مشابه آمده است.

۱۶ - رجوع فرمایند به:

الف - GOD PASSES BY صفحه ۲۱.

ب - نبیل زرندی . مطالع الانوار. صفحه ۳۲۰.

۱۷ - نوائی. فتنه باب. صفحات ۱۴ - ۱۰.

۱۸ - نبیل زرندی. مطالع الانوار صفحه ۳۲۱.

۱۹ - مأخذ بالا. صفحات ۲۲ - ۳۲۱. اینکه جناب فیضی در کتاب «حضرت نقطه اولی» صفحه ۲۹۳ نوشته است که مأمورین مجدداً آن حضرت را به مجلس محاکمه عودت دادند ظاهراً با بیان حضرت ولیّ امرالله (GOD PASSES BY صفحه ۲۲) موافقت ندارد.

۲۰ - جناب فیضی در کتاب «حضرت نقطه اولی» (صفحه ۲۹۸) در خصوص چوبیکاری آن حضرت می نویسد که شیخ الاسلام با شخص دیگر که نامش صادق و معروف به شمر بوده حضرت باب را چوبیکاری کرده اند. از بیانات حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح (صفحه ۲۳) و حضرت ولیّ امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۲۲) روشن می شود که این چوبیکاری بدست شیخ الاسلام انجام گشته است. همچنین از متن کتاب THE BĀB (تألیف جناب بالیوزی) ظاهراً اینطور مستفاد می شود که شیخ الاسلام در خانه محمّد کاظم خان فراشباشی به چوبیکاری حضرت باب مبادرت نموده است. حال آنکه بیان حضرت ولیّ امرالله (GOD PASSES BY، صفحه ۲۲) تصریح دارد که چوبیکاری در نمازخانه منزل شیخ الاسلام انجام یافته است.

۲۱ - رجوع فرمایند به :

الف - GOD PASSES BY صفحه ۸۵.

ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم صفحات ۱۰ - و ۱۴.

۲۲ - رجوع فرمایند به:

الف - فاضل مازندرانی . ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۰ - ۹.

ب - مدرسی. شیخیگری و بایبگری. صفحات ۱۷ - ۳۱۶.

۲۳ - فاضل مازندرانی . ظهورالحق . جلد سوم، حاشیه صفحه ۱۰

(نقل از متن اصلی تاریخ نبیل زرنندی).

۲۴ - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۲۳.

۲۵ - برای اطلاع از محتوای نامه ناصرالدین شاه از جمله رجوع

فرمایند به : بالیوزی. THE BĀB. صفحه ۱۴۵.

۲۶ - از جمله رجوع فرمایند به کتاب ارزشمند بیان حقائق تألیف

جناب سید عباس فاضل علوی که در خصوص اثر منسوب به حضرت

باب نوشته شده است.

۲۷ - نوائی. فتنه باب. صفحات ۱۳ - ۱۱.

۲۸ - از جمله رجوع فرمایند به:

MOMEN. THE BĀBĪ AND BAHĀ'Ī RELIGIONS PP.497-498.

۲۹ - رجوع فرمایند به :

BROWNE E .G. MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BABI

RELIGION. PP. 264 AND 260-262.

## بخش بیستم واقعه مازندران

پس از ارسال مجدد حضرت باب به چهریق (چنانکه بعداً بتفصیل بیشتر خواهد آمد) توقیعی از قلم حضرت باب خطاب به حاج میرزا آقاسی نازل گردید که به خطبه قهریه (در مفهوم خاص) شهرت دارد. خطابات حضرت باب به صدر اعظم ایران در بخش مربوط به معرفی این اثر مبارک آمده است. خباث و مخالفت حاج میرزا آقاسی و زمامداران امور و حسادت و دشمنی ملایان سبب گردید که در گوشه و کنار کشور ایران مردم نادان علیه بابیان اقدامات خشونت آمیز نمایند و خون نفوس بی گناه بسیاری را بر خاک ریزند، فرزندان و زنان آنان را آواره و سرگردان بلاد و اموالشان را غارت نمایند. در گیرودار این حوادث خونین گروهی از اصحاب حضرت باب در برابر حملات دشمنان اعم از عامه مردمان و یا مأموران دولت ایران بمقاومت و دفاع مبادرت نمودند. در نتیجه هجوم دشمنان چند هزار تن از مؤمنان بشهادت رسیدند و به حقیقت بزرگترین درام و تراژدی تاریخ انسانی شکل گرفت. شدت هجوم دشمنان آن چنان بود که امید حیات بجهت احدی از بابیان نبود. لذا بدفاع پرداختند زیرا جهاد تدافعی در امر بیان تحریم نگشته است. مسأله اعلام جهاد پیشوایان روحانی شیعی و دفاع اصحاب موضوعی است که مورد بحث و نقد فراوان پژوهشگران قرار گرفته است لذا در این مقام بجاست که اشاره ای به مفهوم جهاد در اسلام و آئین حضرت باب نمائیم. اصولاً جهاد در لغت عرب و زبان فارسی معمول و در فرهنگ اسلامی بمعنای جنگ در راه حق و یا بجهت حمایت از دین است. الفاظ «قتال» و «حرب» نیز در قرآن شریف در همان مفهوم و گاه با چند تفاوت نازل گردیده است. در آثار حضرت باب و از جمله در مواضع متعدّد از کتاب قیوم الاسماء، رساله فروع عدلیّه و بیان فارسی ذکری از قتال و جهاد است. برای مثال آیات مربوط به این حکم در قیوم الاسماء با اندک تفاوت مشابه آیات قرآن

شریف است (۱). بتصریح حضرت عبدالبهاء، در کتاب مبارک مفاوضات غزوات حضرت رسول اکرم (که همه مستند به آیات قرآن شریف در باب جهاد بوده) جنبه تدافعی و نه تهاجمی داشته است. بدیهی است اعمال نامناسب برخی از سرداران صدر اسلام چنانکه حضرت ولی امرالله تصریح فرموده اند در قتل عام نفوس مظلوم (۲) ارتباطی به روح تعالیم اسلام ندارد. حضرت عبدالبهاء، در کتاب مفاوضات در توضیح و تعلیل غزوات رسول اکرم می فرمایند: «غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احبّایش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند. بعضی اصحاب کشته گشتند. و اموال بیغما رفت و سایرین ترک وطن مألوف نمودند و بدیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم بقتل شدند. لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند. با وجود این اعداء ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند ... لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کلّ را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند. در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت. این است حقیقت حال. ما تعصّب نداریم و حمایت نخواهیم ولی انصاف می دهیم ... ما عدای این حقیقت حال آنچه مسلمانان و نصاری و غیره گویند روایت و حکایت محض است. منشاء آن اقوال یا تعصّب و جهالت است و یا آنکه از شدت عداوت صادر شده ...» (صفحات ۱۷ - ۱۴). بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء مستند بروح آیات قرآن شریف است. از همان سالهای نخست ظهور رسول اکرم شعار مظهر الهی آیه «لا اکراه فی الدّین» (سوره بقره آیه ۲۵۶) و «ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنه» (سوره نحل آیه ۱۲۵) بود. چون قبائل وحشی و طوائف متعصّب قصد هدم اسلام و قتل عام مؤمنین نمودند اذن مقاتله و مقابله بمثل صادر گشت (۳). این جهاد بحقیقت جنبه تدافعی داشت ولکن چون خصومت دشمنان عمق و ادامه یافت این تدافع ظاهراً شکل تهاجم گرفت ولی بحقیقت دفع حملات احتمالی مخالفان

بود. پس از گذشت قرن‌ها ملل اسلامی چه سنی و چه شیعی فلسفه اصلی جهاد را فراموش نمودند و چه جنگ‌ها که در پرتو کج فهمی برخی از مفسران رخ نمود و خون چه نفوس مظلومی که بی گناه بر خاک سیاه ریخت. حضرت موعود را نیز قائم مجاهد خونریز شمردند و غالب آنان هرگز تصور ننمودند که ظهور موعود عالمیان با نهایت مظلومیت و تقیه و مسجونیت یوسفی قرین است. عقیده به ظهور قائمی خونریز آن چنان در اذهان مردمان راسخ بود که حتی جناب شیخ احمد احسانی نیز که از حقیقت باخبر بود در رساله «حیات النفس» خویش بظهور قائم مجاهد اشارت نمود و بدین لحاظ با نهایت حکمت با خلق مدارا فرمود. بهرحال باید توجه داشت که مراد از جهاد در کتاب قیوم الاسماء و سایر آثار حضرت باب همان جهاد تدافعی در اسلام است (۴). نکته بسیار مهم اینست که اگرچه حضرت باب در آثار مبارک بظاهر حکم جهاد اسلامی را تکرار فرموده‌اند ولیکن اجراء آن را موقوف و منوط به اذن حضرتشان کرده‌اند (۵) و بطوری که همگان آگاهند هرگز اذن بر اجراء جهاد تهاجمی صادر نفرموده‌اند (۶) و بشرحی که خواهد آمد وضع برخی از احکام غلیظ و شدید حضرت باب بفرموده حضرت ولی امرالله فلسفه خاص داشته و غالباً بر حسب ظاهر اجراء نگردیده است (۷). بهرحال مؤمنان بابتی هرگز ابتداءً بخشونت مبادرت نکرده و اصولاً قیام به جهاد تهاجمی نکرده‌اند. این نکته آنقدر بدیهی است که حتی گوینگوی فرانسوی در تاریخ خود بدان تصریح کرده است (۸). البته در این مورد بیانات حضرت ولی امرالله در GOD PASSES BY (صفحات ۳۷ و ۶۷) برهان کافی است که می‌فرمایند اصحاب حضرت باب بهیچ وجه قصد جهاد نداشته‌اند و همه حرکاتشان جنبه دفاعی داشته است. اعترافات صریحه جناب قدوس، جناب وحید و جناب حجت نیز در این باب با بیانات حضرت ولی امرالله مطابقت دارد. جناب قدوس در باب حرکات دفاعی خود و اصحاب در وقایع قلعه شیخ طبرسی می‌فرماید: «از روزی که در این قلعه مسکن گرفته‌ایم تا بحال هیچگاه راضی نمی‌شدیم که به دشمنان خود تعدی کنیم و تا آنها

بما هجوم نمی کردند ما دست بدفاع نمی گشادیم. حال هم همینطور است. اگر مقصود ما آن بود که ریاستی بدست بیاوریم و بزور اسلحه بر کفار غلبه کنیم و اعلان جهاد بدهیم هرگز تا امروز در میان قلعه نمی ماندیم ...» (۹). جناب حجّت زنجانی نیز در تحذیر بایبان از جهاد و تشویق آنان بدفاع صرف از جمله می فرماید: «ما مأمور نیستیم که با کفار جهاد کنیم. آنها نیتشان هرچه می خواهد باشد ما فقط باید بدفاع مشغول شویم. ولی جهاد جائز نیست» (۱۰). و نیز خطاب به زینب (ملقّب به رستمعلی) در تحذیر از جهاد و تعلیم بدفاع می فرماید: «اینک برو مشغول دفاع باش و اصحاب را نصرت بکن و بر خلاف فرائض دین مبین رفتار منما. ما مأمور به جهاد نیستیم. فقط باید از خودمان دفاع کنیم ...» (۱۱). و نیز جناب حجّت پس از مشاهده اضطراب دشمنان امر در وقایع زنجان می فرماید: «اینها چه می کردند اگر مولای محبوب بما امر می فرمودند که جهاد کنید. ما مأمور بدفاع هستیم نه بجهاد» (۱۲). مشابه بیانات جناب قدّوس و جناب حجّت وسیله جناب وحید دارابی نیز ایراد گردیده است. از جمله در جریان وقایع نیریز می فرماید: «خدا می داند که اگر آن حضرت مرا مأمور بجهاد می فرمودند یگه و تنها بدون یار و یاور می رفتم و این جمعیت را پریشان می ساختم و همه را متفرّق می کردم. لکن آن حضرت به من اجازه داده اند که در امثال این گونه وقایع دفاع کنم» (۱۳). نکته مسلم و مهمّ اینست که نه تنها حضرت باب اذن جهاد صادر فرموده اند بلکه پیشنهاد نفوسی چون منوچهرخان معتمدالدوله، رضاخان ترکمان، سرتیپ رضاقلی خان افشار و حاج اسدالله فرهادی نیز مبنی بر نجات حضرتشان از دست دشمنان مورد پذیرش آن حضرت قرار نگرفته است. باید توجه داشت که حضرت باب تدین به آئین الهی را صرفاً با دلیل و برهان جائز دانسته اند و شیوه خشونت آمیز را نهی فرموده اند (۱۴). در بیان فارسی درخصوص شیوه هدایت نفوس می فرمایند: «سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدّت و سطوت» (باب شانزدهم از واحد دوم). حضرت باب حتی اجازه محزون



نمودن نفوس را نیز نداده‌اند. در بیان فارسی می‌فرمایند: «خداوند عالم از سعه فضل و جود خود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد» (باب هجدهم از واحد هفتم) و در دلائل سبعة می‌فرمایند: «اهل بیان را تربیت نموده که راضی بحزن هیچ نفسی نشوند». چگونه توان باور نمود که صاحب این کلمات مبارکه اذن هجوم به نفوس معصوم و مظلوم حتی کافران ظلوم فرموده باشد (۱۵). با عرض این مقدمات اینک به بیان حوادث مربوط به قلعه طبرسی می‌پردازیم.

هنگامی که جناب ملاحسین از آذربایجان بامر حضرت باب عازم مازندران گردید به وی وعده فرمودند که در آن اقلیم بگنج پنهان دست خواهد یافت. مراد مبارک تشرّف باب‌الباب بحضور جناب قدّوس بود. در آن ایام جناب قدّوس در شهر بارفروش و در خانه پدریش سکونت داشت. مردم بارفروش بوی عشق می‌ورزیدند و از تبحرّش در معارف الهی در عجب بودند. ملاحسین پس از ورود به بارفروش در خانه قدّوس منزل نمود. قدّوس شخصاً بخدمات ملاحسین مبادرت می‌نمود و در حضور اصحاب پائین‌تر از وی می‌نشست. یک شب ضیافتی بافتخار ملاحسین ترتیب داد و پذیرائی شایسته‌ای از وی نمود. چون مجلس پایان یافت و تنها شدند قدّوس از ملاحسین شرح سفرش را بساحت حضرت باب جوّیا شد. ملاحسین گفت در مدّت نه روز که در ماکو بحضور حضرت باب شرفیاب شدم تعلیمات بسیاری فرمودند. از جمله به من فرمودند بهر شهر و قریه‌ای در میان راه وارد شو و با اصحاب ملاقات نما و پیام محبّت آمیز مرا بیک یک برسان. فرمودند پس از ملاقات اصحاب طهران عازم مازندران شو در آنجا گنج پنهان الهی را خواهی یافت. هر بار که قبلاً حضور مبارک مشرّف می‌شدم وعده ملاقات بعدی می‌فرمودند ولکن این بار چیزی فرمودند. یقین دارم که دیگر در این جهان فانی بزیارت وجه رحمانی فائز نخواهم گشت. جناب قدّوس یک کتاب خطّی بدست ملاحسین داد تا مطالعه نماید. چون ملاحسین یک صفحه از کتاب مذکور را قرائت نمود تغییر

عجیبی یافت. چنان از خود بیخود شد که اظهار داشت که ترشحات قلم نویسنده این کتاب از همان منبعی است که وحی الهی از آن صادر می شود. قدّوس سکوت نمود و ملاحسین از سکوت وی دریافت که این کتاب از آثار قلمی اوست. از جای برخاست و معروض داشت که گنج پنهان معهود را یافتم و آنچه حضرت باب فرموده بودند متحقّق گشت (۱۶). از آن پس تا پایان حیات ملاحسین همواره در محضر قدّوس ساکت بود و از بحر معارف الهیّه آن بزرگوار استفاضه می نمود. اصحاب که ملاحسین را همواره در صدر مجلس مشاهده می نمودند از آن بعد تعجب می نمودند که چگونه بحر بیان قدّوس موج است و ملاحسین با نهایت خضوع و ادب در محضر وی جالس است. بدستور قدّوس ملاحسین با سعیدالعلماء ملاقات کرد و امر الهی را بدو ابلاغ نمود ولی نامبرده اعراض کرد و بسبب و لعن پرداخت و ما اقدامات ناجوانمردانه این ملای خبیث و عاقبت احوال او را در مواضع دیگر این کتاب بیان خواهیم نمود. ملاحسین بدستور قدّوس از بارفروش روانه مشهد گردید. در مشهد بخانه میرزا محمد باقر قائنی وارد شد. در کنار خانه نامبرده قطعه زمینی خرید و بر روی آن خانه ای ساخت که نامش را بابیه گذاشت. پس از آن قدّوس نیز به مشهد ورود نمود و این دو نفس بزرگوار بهدایت نفوس و ابلاغ امر جدید اشتغال یافتند. امر بدیع در مشهد و دیگر شهرهای خراسان شهرتی عظیم یافت و نفوس کثیری در ظلّ امر در آمدند. بیت بابیه مرکز مهمّ خدمات اصحاب بود. اشتهار امر در مشهد و رفت و آمد جماعت طالبین تحقیق در خصوص امر بدیع، مأموران حکومت را پریشان خاطر ساخت. حکومت برای آنکه جناب بابالباب و اصحاب و مردم شهر را بترساند دستور داد که حسن خادم مخصوص بابالباب را دستگیر نمایند. مأموران حکومت پس از دستگیری حسن بینی او را سوراخ نموده مهارش کردند و در همه جای شهر گردش دادند. آن قدر این شخص مظلوم را زجر و عذاب دادند که نزدیک بود جان تهی نماید. چون خبر به ملاحسین رسید بسیار متأثر شد ولی اصحاب را بسکون و شکیبائی دعوت نمود.

اما گروهی از اصحاب که طاقت دیدن این مظالم را نسبت به شخص معصوم و مظلومی نداشتند فریادکنان در شهر مشهد براه افتادند. فریاد «یا صاحب الزمان» ایشان تا دورها می‌رفت. از شدت خشم چون به مأموران حکومتی رسیدند حسن را آزاد نمودند و آن چند مأمور ظالم خبیث را معدوم نمودند. جناب ملاحسین پس از اطلاع از جریان بسیار متأسف شد ولی کار از دست در رفته بود. شهر مشهد در آن ایام بعلت طغیان سالار دچار آشوب و پریشانی بود. شاهزاده حمزه میرزا که با قوای خود برای سرکوب کردن سالار نزدیک شهر اردو زده بود دستور داد که جناب ملاحسین را بازداشت نمایند. عبدالعلی خان مراغه‌ای سرهنگ توپخانه که از اصحاب و از ارادتمندان صمیمی جناب باب‌الباب بود مانع این کار گشت. لذا شاهزاده شخصاً نامه‌ای به باب‌الباب نوشت و از وی خواهش نمود که برای تسکین غوغای مردم شهر چند روز در اردوگاه بماند. چون نامه بدست ملاحسین رسید با جناب قدّوس مشورت نمود. آن جناب فرمود که دعوت شاهزاده را بپذیرد و به اردو رود. جناب ملاحسین به اردوی شاهزاده حمزه میرزا رفت و جناب قدّوس نیز همان شب با جناب ملامحمدعلی قزوینی عازم مازندران گردید. همانطور که از پیش آمد جناب قدّوس در شاهرود بحضور جمال ابهی رسید و سپس در احتفال بدشت شرکت نمود. پس از اختتام احتفال مذکور و تحمّل مصائب در حادثه نیالا جناب قدّوس در مازندران گرفتار دشمنان شد و سرانجام در ساری و در خانه میرزا محمدتقی مجتهد زندانی گشت. اما جناب ملاحسین پس از چند روز اقامت در اردوگاه بشهر مشهد عودت نمود و آماده سفر شد و چنین وانمود کرد که عازم کربلاست. ناگهان قاصد امینی از ساحت حضرت باب آمد و عمامه سبز آن حضرت را که برای ملاحسین فرستاده بودند بوی داد. حضرت باب فرموده بودند که ملاحسین عمامه سبز را بسر گذارد و از آن پس بنام جدید سید علی خوانده شود و همراه با اصحاب با افراشتن پرچم‌های سیاه و در ملازمت جناب قدّوس به جزیره الخضر، توجّه نماید. که مراد از جزیره الخضر، مازندران و بقعه شیخ طبرسی

بود. جناب ملاحسین در اجرای اوامر مبارک حضرت باب با دوست و دو تن از اصحاب در تاریخ نوزدهم شعبان ۱۲۶۴ هجری قمری (بیست و یکم جولای ۱۸۴۸ میلادی) عازم مازندران گردید (۱۷). جناب باب‌الباب و یاران او در میان راه بهر نقطه وارد می‌شدند امریدیع را به مردم آن محلّ ابلاغ می‌نمودند. در هر نقطه چند تن به اصحاب می‌پیوستند. در نیشابور حاج عبدالمجید که از تجّار معروف بود به اصحاب پیوست. پدر حاج عبدالمجید مالک مهمّترین معدن فیروزه نیشابور بود. با وجود این حاج عبدالمجید از اموال دنیوی چشم پوشیده به باب‌الباب پیوست. در سبزوار و مزینان نیز نفوسی به ملاحسین پیوستند. آقا سیّد حسین مهجور زواره‌ای در تاریخ میمیه (خطّی) می‌نویسد که چون باب‌الباب از سبزوار به مزینان رسید در آنجا کریلانی علی‌اصغر بنای قائنی مرقومه معروف جناب قدّوس «شهادة‌الازلّیه» را بنامبرده رساند. در آن مرقومه جناب قدّوس از شهادت خود و جناب باب‌الباب و دیگر اصحاب اخبار نموده بود. ملاحسین و اصحاب پس از عبور از قریه بیارجمند به میامی رسیدند و در آنجا سی‌تن به ملاحسین پیوستند. سپس ملاحسین و یاران او به شاهرود رسیدند و از آنجا به ده ملا رفتند. در ده ملا میرزا لطفعلی شیرازی از شاهزادگان افشار که از ساحت حضرت باب آمده بود به اصحاب پیوست (۱۸). نامبرده لباس درویشی بتن داشت و بدستور باب‌الباب تغییر لباس داد. باب‌الباب و اصحاب سرانجام به آستانه رسیدند. در آنجا جناب رضاخان ترکمان و جناب میرزا سلیمانقلی خطیب‌الرّحمن را ملاقات نمودند و از وقایع بدشت اطلاع یافتند. از آستانه به چشمه‌علی رفتند و چند روزی توقّف نمودند. در چشمه‌علی بود که خبر فوت محمّد شاه به اصحاب رسید. اصحاب پس از گذر از چند نقطه دیگر به شیرگاه رسیدند و از شیرگاه عازم بارفروش شدند. چون خبر نزدیک شدن ملاحسین و اصحاب به شهر بارفروش بگوش سعیدالعلماء رسید بسیار خشناک گردید و از جارچی خواست که به همه مردم شهر اعلام نماید تا در مسجد حاضر شوند. سعیدالعلماء به

منبر رفت و حاضران را تحریک نمود که علیه اصحاب سلاح بدست گیرند و از آمدن آنان به شهر ممانعت نمایند. صبح زود مردم بارفروش با انواع سلاح از شهر خارج شدند تا مانع ورود اصحاب شوند. جناب ملاحسین در راه عزیمت به بارفروش به اصحاب فرمودند که جز اسب و شمشیر خویش هرچه از اموال دنیا همراه دارند در بیابان رها سازند تا دشمنان بدانند که آنان برای جمع مال دنیا قیام ننموده‌اند. نخستین نفسی که از دستور ملاحسین اطاعت نمود جناب حاج عبدالمجید نیشابوری بود که مقداری فیروزه گرانبها از معدن پدرش با خود آورده بود. همه را در بیابان انداخت. چون اصحاب به یک فرسنگی بارفروش رسیدند با مردم شهر روبرو گردیدند. آثار خونخوارگی و درندگی در سیمای مردم آشکار بود. نسبت به اصحاب بی حرمتی بسیار کردند. لعن و نفرین‌ها فرستادند و شش تن از اصحاب مظلوم را با گلوله شهید نمودند. اصحاب از ملاحسین خواستند که اجازه دهد از خود دفاع نمایند ولی ملاحسین آنان را به شکیبائی دعوت نمود. در آن هنگام گلوله دشمنان بسینه یکی از اصحاب جانفشان خورد و او را نیز شهید نمود. این مرد که سیدی یزدی بود تمام راه را از مشهد تا آن مکان پیاده پیموده بود و بسیار نسبت به اصحاب مهربان و مساعد بود. چون ملاحسین این سید یزدی را غرقه در خون دید سر بسوی آسمان کرد و گفت خدایا می بینی که چگونه بندگان مخلص تو مورد آزار این مردم بی انصاف‌اند. تو می دانی که جز هدایت این نفوس هدفی نداریم. به این سرزمین آمده‌ایم تا مژده ظهور جدید را به همگان بدهیم ولی این مردم بی دین بما هجوم کردند و یاران تو را مقتول می نمایند. تو بما اجازه داده‌ای که هنگام هجوم دشمنان از خود دفاع نمائیم. اینک با اجازه تو بدفاع می پردازیم. ملاحسین شمشیر خود را از غلاف کشید و بوسط انبوه مهاجمان تاخت و شخصی را که سید یزدی را شهید نموده بود تعقیب نمود. آن شخص فرار نمود و در پشت درختی پنهان گشت. ملاحسین با یک ضرب شمشیر تنه درخت، لوله تفنگ و بدن آن شخص را هریک بدو پاره نمود. جماعت مهاجم چون این ضرب دست را از

ملاحسین دید پا بفرار نهاد. این نخستین بار بود که ملاحسین دست به شمشیر می برد. شجاعت او از آن پس ورد زبان همگان از دوستان و دشمنان شد (۱۹). این است که سپهر کاشانی مؤرخ مخصوص در بار قاجار در باب وی می نویسد: «و او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد. چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون بفرق آمد در جگرگاه غرق شد» (۲۰). باید توجه داشت که جناب ملاحسین تا آن هنگام هرگز دست به شمشیر نبرده بود (۲۱). نبیل زرنندی در تاریخ خود می گوید که در این باب از ملامحمد فروغی پرسش هائی کرده و از جمله سؤال نموده است اینکه مؤلف ناسخ التواریخ نوشته ملاحسین در اوائل جوانی مدتها تمرین اسب سواری و شمشیر زنی می کرده درست است. فروغی گفته که این موضوع دروغ محض است. زیرا من از دوران کودکی او را می شناختم و با او دوست و همکلاس بودم. نیروی جسمانی او کمتر از من بود. دستش هنگام نوشتن می لرزید و آنطور که می خواست نمی توانست بنویسد. این کیفیت در وجود او بود تا واقعه مازندران پیش آمد و از آن پس نیروی جسمانیش بکلی دگرگون شد. قدرتی یافت که یگه و تنها در برابر نیروی دشمنان مقاومت می نمود (۲۲). باری ملاحسین با سرعت از میان صفوف دشمنان رد شد و بی آنکه به گلوله های آنان که بسویش شلیک می نمودند توجه کند وارد بارفروش شد و به سوی خانه سعیدالعلماء رفت. در اطراف خانه وی شروع به گردش نمود و فریاد می زد ای شخص پست ترسو تو که مردم این شهر را بجهاد تشویق کرده ای پس چرا خودت پنهان شده ای. فریاد ملاحسین در میان سکوت مردم شهر موجب هراس آنان گشت. لذا تسلیم شدند و امان خواستند. اصحاب نیز با فریاد یا صاحب الزمان وارد بارفروش شدند. چون دیدند آن جناب زنده است و گزندگی بر وی نرسیده است رکاب اسبش را بوسه زدند و گردش حلقه نمودند. هنگام عصر ملاحسین به مردم شهر امان داد. خطاب به آنان که در گرد او جمع گشته بودند گفت از ما چه کردار زشتی دیدید که بقتل یاران ما مبادرت نمودید. ملاحسین مدتی به نصیحت و هدایت

مردم پرداخت و پس از آن به کاروانسرای سبزه میدان رفت. اصحاب نیز وارد آنجا شدند. چند تن از اصحاب برای آوردن آب و خرید غذا عازم شدند ولیکن توفیق نیافتند. چون مراجعت نمودند به ملاحسین گفتند که مردم شهر نگذاشتند که آب بیاوریم. نانوایان نیز بما نان ندادند. ملاحسین دستور داد که در کاروانسرا را ببندند و به اصحاب گفت که تا اذان مغرب صبر کنند. چون هنگام اذان رسید ملاحسین از اصحاب خواست که اقامه اذان نمایند. جوانی بنام آقا حسینعلی بشرویه ای روی بام رفته بگفتن اذان مشغول گشت. چون اللّٰه اکبر گفت مردم شهر گلوله ای بدو زدند و شهیدش نمودند. ملاحسین دستور داد دیگری برود و اذان را تمام نماید. جوان دیگری بنام ملامحمد حسن خراسانی بالای بام رفت و چون عبارت «اشهد ان محمداً رسول الله» را ادا نمود او نیز با گلوله دشمنان بشهادت رسید. بدستور ملاحسین شخص سوم بنام حسن عطار اصفهانی برای اتمام اذان به بالای بام رفت. او نیز شهید گشت. چون جناب ملاحسین سنگدلی و شرارت دشمنان را ملاحظه نمود دستور داد که اصحاب در کاروانسرا را باز کنند و همراه وی دشمنان را تار و مار نمایند. مردم شهر چون برق شمشیر برهنه باب الباب را دیدند با وحشت فراوان پای بفرار نهادند چند نفری مقتول گردیدند و دیگران امان خواستند. هنوز هوا کاملاً تاریک نشده بود که از جمعیت انبوه حاضر در سبزه میدان یک نفر هم نمانده بود. بزرگان شهر بارفروش بحضور ملاحسین رسیدند و از آنچه واقع شده بود بسیار پوزش خواستند. آقا سید ابوطالب داماد جناب ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر بارفروشی مقداری آذوقه از سوی شریعتمدار برای اصحاب آورد. ملاحسین در حق شریعتمدار دعا فرمود و به اصحاب دستور داد که بهای آن آذوقه را با نرخ اعلی بپردازند (۲۳). سرانجام مقرر گردید که اصحاب بارفروش را ترک نمایند وعباسقلی خان لاریجانی و بزرگان شهر خسرو قادیکلانی و سربازانش را مأمور حفاظت اصحاب نمودند. سعیدالعلماء در پنهان از خسرو خواست که اصحاب را بفریبد و در دل جنگل تمامی آنان را نابود نماید. ابتداء خسرو نمی پذیرفت ولیکن بر اثر



اصرار سعیدالعلماء قول حتمی داد که این کار را بکند و احدی از اصحاب را باقی نگذارد. هنگام طلوع آفتاب عباسقلی خان خسرو را نزد خویش خواند و سفارش نمود که کاملاً از اصحاب و جناب باب‌الباب محافظت نماید و خسرو قول داد که این چنین کند و پس از انجام مأموریت از آنان رضایت‌نامه بگیرد. اما بمحض اینکه اصحاب وارد جنگل شدند خسرو قادیکلانی به سوارانش اشاره نمود که به اصحاب هجوم نمایند. خسرو ابتداء به ملاحسین که مشغول اداء نماز بود پیغام داد که اگر می‌خواهد بسلامت بمنزل برسد باید اسب و شمشیر خود را بدو بدهد. این اسب و شمشیر را سرهنگ عبدالعلی خان مراغه‌ای (که بعداً بدرجه سرتیپی رسید) به ملاحسین تقدیم کرده بود. ملاحسین اعتنائی به مأمور خسرو نکرد و بنماز خود ادامه داد. میرزا لطفعلی که از قضیه اطلاع یافت و از قصد خسرو آگاه شد و دانست که سواران وی تنی چند را در دل جنگل بطور پنهان مقتول نموده‌اند و قصد حمله بدیگر اصحاب دارند پیشدستی نموده به خسرو حمله و او را مقتول کرد. اصحاب نیز با فریاد یا صاحب‌الزمان به سواران خسرو حمله نموده جز گماشته خسرو همگی را بکشتند (۲۴). باب‌الباب سر قلیان طلای خسرو را بهمان گماشته بخشید و به او گفت چون به بارفروش رسید داستان بی وفائی خسرو را برای عباسقلی خان لاریجانی و بزرگان شهر بارفروش بازگو نماید. اصحاب شب را در همان نقطه اقامت نمودند. صبح پس از اداء نماز جناب ملاحسین همه یاران را احضار نمود و بدانان فرمود که ما به کربلای خود نزدیک گشته‌ایم. وی اصحاب را نصیحت نمود که از تعلقات دنیوی دل ببرند و آماده فداکاری گردند. سپس اصحاب عازم بقعه شیخ طبرسی (۲۵) شدند. فاصله بارفروش تا بقعه طبرسی دو سه فرسنگ بیش نیست و خسرو قادیکلانی عمداً اصحاب را مدت‌ها در جنگل سرگردان کرده بود. بقعه طبرسی واقع است میان شهرهای بارفروش (بابل) علی‌آباد (شاهی) و آمل. در شرق بقعه و بفاصله حدود هشتصد و پنجاه متر قریه افرا و در جنوب آن قریه دزوا بفاصله دو هزار و پانصد متر قرار دارد (۲۶).



شیخ عباس خادم بقعه طبرسی (۲۷) شب پیش از ورود اصحاب به آنجا در رؤیا دیده بود که حضرت حسین علیه بهاء الله با هفتاد و دو تن از اصحاب باوفا و گروهی از پیروان آن حضرت به محل بقعه آمده‌اند. این بود که پس از ملاقات ملاحسین و اصحاب یقین نمود که امر آنان منشاء الهی دارد و مؤمن گشت. این شخص بعداً ضمن وقایع طبرسی بشهادت رسید. جناب ملاحسین به جناب میرزا محمد باقرقائنی دستور داد که بقعه شیخ طبرسی را بصورت قلعه‌ای برای دفاع آماده سازد و نامبرده مشغول بکار شد. هنگام غروب مردم قادیکلا برای قتل اصحاب بدان نقطه هجوم نمودند. ناچار اصحاب با فریاد یا صاحب الزمان به حمله آنان پاسخ گفتند. مهاجمان فرار نمودند و اصحاب به تعقیب آنها پرداختند. در این ماجرا مادر نظرخان سرتیپ گرایلی از مردم قریه افرا باشتباه کشته شد. اهالی قریه فریاد و فغان نمودند که ما مردم قادیکلا نیستیم چرا به ما حمله می کنید. اصحاب که متوجه اشتباه خود شده بودند بسیار پوزش خواستند. خود نظرخان سرتیپ نیز چون از اشتباه اصحاب آگاه گشت و نحوه عبادت آنان را دید منقلب گردید و برای تهیة آذوقه بجهت اصحاب همکاری فراوان نمود (۲۸). قلعه طبرسی طبق نقشه و دستور جناب ملاحسین بتدریج بنا گردید و رو بتکمیل رفت. در آن احوال دشمنان بتحریک سعیدالعلماء باصحاب حمله نمودند ولکن اصحاب با کمال شجاعت آن حملات را پاسخ دادند و مهاجمان را تار و مار نمودند. چون بنای قلعه رو باتمام رفت یک روز شیخ ابوتراب اشتهاردی به قلعه وارد شد و به ملاحسین گفت که حضرت بهاء الله اینک در قریه افرا وارد شده‌اند و امشب با اصحاب قلعه ملاقات خواهند فرمود. چون ملاحسین دانست که حضرت بهاء الله به قلعه تشریف می آورند همه را آماده پذیرائی از آن حضرت نمود. ورود حضرت بهاء الله به قلعه با استقبال بی نظیر ملاحسین و دیگر اصحاب روبرو شد. حضرت بهاء الله اوامری در خصوص تحکیم قلعه و نیز رهائی جناب قدوس از چنگ دشمنان صادر فرمودند. قلعه طبرسی که بدستور ملاحسین با شتاب بنا

گشته بود پس از بازرسی حضرت بهاء الله بشکل قلعه نسبتاً مستحکمی در آمد (۲۹). حضرت بهاء الله پس از هدایت و دلالت اصحاب با آنان وداع فرموده و همراه شیخ ابوتراب اشتهااردی و نظرخان سرتیپ مالک قریه افرا بدان قریه مراجعت نمودند و سپس از راه نور به طهران برگشتند (۳۰). هنگامی که در نور تشریف داشتند مقداری آذوقه برای اصحاب قلعه فرستادند. جناب باب‌الباب ملامهدی خوئی و شش تن از اصحاب را به ساری فرستاد تا جناب قدّوس را که در خانه میرزا محمّد تقی مجتهد ساروی محبوس بود رها ساخته و همراه وی به قلعه باز گردند. مجتهد ساروی با قدّوس رفتار محترمانه داشت و هیچگاه مانع ملاقات اصحاب با آن جناب نشده بود. بمحض دریافت پیام جناب ملاحسین قدّوس را تسلیم اصحاب نمود. قدّوس در مدّت اقامت خود در خانه مجتهد ساروی (نود و پنج روز) تلاش نمود که مجتهد مذکور را به امر جدید هدایت نماید ولکن توفیق نیافت. مجتهد از منسوبان قدّوس بود و به نامبرده احترام فراوان می گذاشت ولکن دشمنی شدیدی با امر حضرت باب داشت و سرانجام این خصومت را با صدور فتوای شهادت اصحاب مظلوم بروز داد. ملاحسین به اصحاب گفته بود که به قدّوس همان احترامی را بگذارند که برای حضرت باب قائل اند. قدّوس چون نزدیک قلعه رسید یکی از اصحاب را فرستاد تا ورود او را خبر دهد. ملاحسین با نهایت شور و شادی همراه صدتن از اصحاب باستقبال قدّوس رفتند. هریک از اصحاب دو شمع در دو دست خود گرفته بودند. روشنائی شمعها تاریکی شب را زائل کرده بود. چون اصحاب بحضور قدّوس رسیدند گرد وی حلقه زدند و اظهار خضوع و ارادت نمودند. قدّوس در میان اصحاب چون ماه در میان ستارگان آسمان می درخشید. اصحاب در راه بخواندن اشعار پرداختند و با فرح مخصوص عبارات «سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبَّنَا وَ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ» را تکرار می نمودند. صدای آنان در دل جنگل مازندران انعکاس دلنشینی داشت. قدّوس به قلعه وارد گشت و جانی تازه به اصحاب داد. ملاحسین مرتباً در حضور قدّوس بود و تعلیمات می گرفت. در آغاز گروهی تصور می نمودند

ارادت ملاحسین به قدّوس بواسطه برخی از مقتضیات زمانی است. ولکن پس از معاشرت با قدّوس و استفاضه از محضر او بعلت حقیقی این ارادت پی بردند. جناب قدّوس هنگام اقامت در شهر ساری بخواهش میرزا محمد تقی مجتهد ساروی نگارش تفسیری بر سوره توحید را شروع کرده بود. وی در شرح صاد کلمه «الصمد» سه برابر قرآن شریف مرقوم نموده است. اگرچه تفسیر مذکور هنوز تمام نشده بود ولکن مجتهد یاد شده پی به مقامات عالیّه علمی و روحانی قدّوس برده بود. قدّوس تفسیر صاد الصمد را در قلعه شیخ طبرسی بیابان برد و در ایام نگارش تفسیر بخش هائی از آن را برای اصحاب تلاوت می نمود (۳۱). قدّوس در آغاز ورود به قلعه به ملاحسین دستور داد که اصحاب را شمارش نماید. اصحاب با جناب قدّوس سیصد و دوازده تن بودند. چون ملاحسین قصد گزارش بحضور قدّوس داشت ناگهان جوانی که پیاده از نواحی بارفروش به قلعه رسیده بود درخواست کرد که جزء اصحاب قلعه محسوب شود که بلافاصله پذیرفته شد و تعداد اصحاب به سیصد و سیزده تن رسید. تا برخی از اخبار شیعی مربوط به تعداد اصحاب خاصّ قائم موعود تحقق یابد. اخبار اجتماع اصحاب در قلعه طبرسی در صفحات مازندران شایع گشت و بگوش علماء و از جمله سعیدالعلماء رسید. وی بی درنگ اصحاب را تکفیر نمود و دستور داد احدی با آنان مراوده ننماید. نامبرده نامه ای به ناصرالدین شاه که بتازگی بر تخت سلطنت جلوس نموده بود نوشت و چنین وانمود کرد که بایبان قصد انقراض سلطنت و نابودی کشور را دارند. ناصرالدین شاه که بسیار جوان و تازه کار بود در هراس افتاد و با رؤسای لشکر مازندران مشورت کرد و سرانجام عبدالله خان ترکمان را مأمور امحاء بایبان نمود. اصحاب قلعه غالباً از علماء و طلاب علوم دینی بودند و در تمام عمر رنج جنگ و منازعه ندیده بودند و تنها یکصد و ده تن از آنان قادر بحرب و دفاع از قلعه بودند (۳۲). عبدالله خان ترکمان چون نشان و فرمان از شاه گرفت جسور شد و بجمع سپاهی پرداخت و آنان را در قرینه افرا نزدیک قلعه طبرسی تمرکز داد. سپاه عبدالله خان قلعه

را محاصره نمود و از ارسال آذوقه به آنجا ممانعت کرد. یک تن از اصحاب بنام رسول بهنمیری آغاز شکایت نمود که دشمنان راه ورود نان را بستند. اگر آب هم بما نرسد چه خواهیم کرد. قدّوس فرمود غم مخورید که امشب باران شدیدی خواهد آمد. آنچنان شد که قدّوس گفته بود. از پی باران برف عظیمی نیز باریدن گرفت و مانع هجوم دشمنان شد اصحاب آب فراوان ذخیره نمودند و تا مدتها از این جهت نیازی نداشتند. لشکر عبدالله خان با آنکه در این برف و بوران زیان بسیار دیده بود با وجود این مهیای هجوم به اصحاب قلعه گردید. چون جناب قدّوس از این امر آگاه شد همراه با ملاحسین و سه تن دیگر از اصحاب سوار بر اسب شده و با فریاد یا صاحب الزّمان و دلیری یاران آن چنان موجب هراس عبدالله خان و سربازان شد که همه پای بفرار گذاردند. در این گیسو دار عبدالله خان و دوتن از رؤسای لشکر و گروهی بسیار از سربازان مقتول گردیدند. بدستور قدّوس اصحاب از اموال دشمنان جز اسب و شمشیرشان به چیز دیگر دست نیالودند. چون امکان حمله مجدد سربازان پراکنده می رفت برای جلوگیری از هجوم آنان بدستور قدّوس اصحاب بر گرد قلعه خندقی حفر نمودند. انجام این مهم نوزده روز طول کشید. در آن اوان (صفر ۱۲۶۵ هجری قمری برابر با ۱۸۴۸ میلادی) شاهزاده مهدیقلی میرزا سهام الملک (عموی ناصرالدین شاه) از سوی شاه فرمان یافت که به مازندران رود و جماعت باییه را نابود نماید (۳۳). مهدیقلی میرزا پس از جمع آوری قوی سریعاً خود را به مازندران رسانید و در آنجا نیز بر قوای خویش بسیار افزود. وی برای ملاحسین پیغام فرستاد که مقصود شما از این اجتماع چیست. ملاحسین در جواب اظهار نمود که ما نه خیال سلطنت داریم و نه در فکر اغتشاشیم. ما معتقدیم که حضرت قائم موعود ظاهر گشته است و حاضریم که این ادعا را با دلایل متین و محکم ثابت نمائیم. شاهزاده علماء و بزرگان را جمع نماید تا ما در حضور آنان باثبات امر جدید پردازیم. نماینده شاهزاده پس از شنیدن بیانات ملاحسین بسیار تحت تأثیر قرار گرفت و وعده داد که با کمال امانت پیام وی را به شاهزاده

ابلاغ نماید. مهدیقلی میرزا پیام را دریافت نمود ولیکن آنچه ملاحسین خواسته بود بمرحله عمل نرسید (۳۴). لشکر عظیم شاهزاده بر تپه‌ای که مشرف بر قلعه بود مقرّ یافت و نامبرده دستور داد که اصحاب را گلوله باران نمایند. در این هنگام جناب قدّوس همراه جناب ملاحسین و دوستان و دو تن از اصحاب از قلعه خارج شدند و به قوای شاهزاده حمله نمودند. شدّت هجوم و شجاعت اصحاب بحدّی بود که شاهزاده فرار نمود و قوای او متفرّق و پریشان گردید و نفوسی از آنان نیز مقتول گشتند. در مسکن خصوصی شاهزاده اصحاب چند صندوقچه پر از طلا و نقره یافتند ولی ابدأ بدانها دست نیالودند. تنها شمشیر شاهزاده و یک صندوق باروت را بغنیمت بردند. اصحاب زندان لشکر را نیز باز کردند و جناب ملاّیوسف اردبیلی را آزاد نمودند. بخواهش وی سایر زندانیان نیز رها گشتند. امّا ملاحسین مراقب بود که قوای فراری مجدّد حمله ننماید. ناگهان فراریان از دو سوی هجوم نمودند. در گیر و دار ستیز گلوله‌ای به دهان جناب قدّوس خورد و چند دندان او شکست و حلق و زبانش مجروح گشت. در این ستیز نیز پس از حدود نیم ساعت قوای مهدیقلی میرزا شکست خورد و همه مجدّداً فراری شدند. جناب ملاحسین جناب قدّوس را به قلعه برد و اصحاب نیز به قلعه مراجعه نمودند. شکست مهدیقلی میرزا سرزنش شاه و امیرکبیر را به‌مراه داشت و گفته بودند که چگونه شاهزاده حریف مشتی ملاّ و طلبه رزم ندیده نیست. شاهزاده در جواب به ضرب شصت یکی از این ملاّیان یعنی جناب باب‌الباب اشاره نموده بود که چگونه با یک ضرب شمشیر، توپ و توپچی و درخت حائل را به دو نیم کرده بود.

یکی از وقایع مهمّه دوران حوادث قلعه طبرسی عزیمت مجدّد حضرت بهاء‌الله به مازندران بمنظور کمک به اصحاب قلعه بود. حضرت بهاء‌الله به ملاحسین وعده داده بودند که مجدّداً به قلعه عزیمت خواهند فرمود. برخی از همراهان جمال ابهی عبارت بودند از شیخ ابوتراب اشتهاودی، آقا سیدحسین ترشیزی، ملاّباقر تبریزی (حرف حی) میرزا جانی کاشانی و میرزا یحیی ازل. مقصود حضرت بهاء‌الله این

بود که سریعاً خود را به قلعه برسانند و لکن اصرار همراهان سبب شد که نزدیک آمل توقّف نمایند. این توقّف موجب گشت که جاسوسان دشمن آنان را دستگیر نموده به آمل برند. در این حادثه بود که پاهای مبارک از ضرب چوب مجروح گشت و بجای همراهان و از جمله میرزا یحیی نیز بخواست خودشان چوبکاری شدند. گذشت و فداکاری جمال ابهی در تحمّل بلا در حادثه آمل نمونه‌ای از سجایای ملکوتی آن حضرت است. هنگامی که مأموران قصد چوبکاری ازل داشتند حضرت بهاء الله فرمودند او نوکر من است و تقصیری ندارد بجای او مرا چوبکاری کنید. این نکته ایست که حتی شاه سلطان خانم (عزیه خانم) خواهر ازلی جمال ابهی در تنبیه النّائمین بدان اعتراف کرده است: «وقتی که می خواستند حضرت را (ازل را) اذیت کنند ایشان (حضرت بهاء الله) خود را بروی آن حضرت انداخته و از ضرب و لطمه وقایه شده و التماس می کردند که او طفل است و تقصیر ندارد عوض ایشان بمن ایذاء و اذیت نمایند» (صفحات ۱۰۹ - ۱۰۸). بهر حال مقدر نبود که جمال ابهی به اصحاب قلعه پیوندند و سرانجام به طهران باز گشتند. اراده حقّ بجهت آن حضرت مأموریت دیگر می خواست لذا پیوستن حضرتشان به اصحاب قلعه تحقق نیافت.

باری شاهزاده مهدیقلی میرزا پس از شکست اخیر بار دیگر با تمام نیرو بجمع سپاه تازه پرداخت. این بار عباسقلی خان لاریجانی و سیلمان خان افشار نیز با قوای خویش در کنار شاهزاده آماده هجوم شدند و ریاست لشکر بدانان محول گشت و لکن سردار اصلی جنگ عباسقلی خان بود (۳۵). چون اصحاب دچار کم آبی شده بودند مجبور گشتند در میان قلعه چاه آبی حفر نمایند. این بار سپاه دشمن نه سنگر بعنوان خطوط دفاعی در اطراف قلعه طبرسی ایجاد نمودند و سربازان هر روز بتمرین عملیات جنگی پرداختند و کاملاً آماده هجوم به قلعه بودند که ملاحظین ترتیب دفاع را مهیا کرد.

پیش از خروج از قلعه مدتی در محضر قدّوس بود و استفاضه می کرد. با اصحاب بگفتگو نشست و آنان را باطاعت از جناب قدّوس

تشویق نمود. گوئی که از شهادت خود آگاه بود چند ساعت پس از نیمه شب دستور داد در قلعه را باز کنند و اصحاب با فریاد یا صاحب الزمان بر قوای دشمنان حمله نمایند. گلوله مانند باران به یاران می بارید و لکن ابدأ اعتناء نداشتند. ملاحسین و دیگر اصحاب همه سنگرها را در هم شکستند و استحکامات دشمنان را ویران نمودند (۳۶). این بار چهارم بود که قوای دولتی شکست می خورد (۳۷). در گیر و دار ستیز چند خانه کوچک چوبی که دشمنان برای سکونت خود ساخته بودند آتش زده شد و صحنه رزم چون روز روشن گردید. دشمنان در کمینگاه به اصحاب تیراندازی می نمودند و لکن یاران بی هراس از گلوله باران بدانان حمله می نمودند. گروه بسیاری از اعداء مقتول و از اصحاب نیز تنی چند مجروح و یا شهید گشتند. در این میان عباسقلی خان که از دور بالای درختی پنهان گشته و مراقب صحنه بود ملاحظه نمود که پای اسب جناب ملاحسین در کمند افتاده و قادر بحرکت نیست. بفرموده حضرت عبدالبهاء: «از دور بالای درخت او را شناخت بدست خویش چند گلوله انداخت و در تیر سیم او را از پای در انداخت» (۳۸). اصحاب ملاحسین را به درون قلعه بردند و او را که بیهوش گشته بود در محضر قدّوس تنها گذاشتند. ملاحسین در حضور جناب قدّوس بهوش آمد و آن دو حدود دو ساعت مذاکره داشتند. قدّوس به ملاحسین فرمود خیلی زود از من جدا شدی و مرا در چنگ دشمنان واگذاشتی. من نیز بزودی بتو خواهم پیوست و از نعمت های الهی بهره مند خواهم شد (۳۹). پس از این مذاکرات جناب ملاحسین به ملکوت ابهی صعود نمود. هنگام دفن ملاحسین قدّوس حاضر بود و بدن او را بدست خویش در بخش جنوبی بقعه طبرسی مدفون نمود و به اصحاب حاضر فرمود که احدی نباید از محلّ دفن ملاحسین آگاه باشد حتی دیگر اصحاب. و ما احوال تفصیلی جناب بابالباب را در خاتمه این بخش بیان خواهیم کرد. جناب ملاحسین در هنگام شهادت سی و شش سال داشت و صعودش در نهم ربیع الاول سال ۱۲۶۵ هجری قمری (دوم فوریه ۱۸۴۹ میلادی) واقع گشت. مؤلف ناسخ التواریخ در خصوص



تیرخوردن جناب ملاحسین و نیز فرار سپاه شاهزاده می نویسد: «و این خود ملاحسین بود که بعد از گشادن تفنگ دست بر سینه خود آورد و معلوم شد که گلوله بر سینه او آمد و در زمان آقا محمدحسن نیز تفنگ خود را رها داد و این گلوله نیز بر شکم او آمد و با این دو جراحت صعب از اسب نیفتاد و بشتاب طریق فرار نگرفت الا آنکه اصحاب خود را امر بمراجعت داد با اینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله همی باریدند و جماعتی از اصحاب او را بخاک همی افکندند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته همی راه برید تا به قلعه شیخ طبرسی رسید. با این همه لشکر شاهزاده تاب درنگ نیاوردند و هرکس بطرفی گریخت ...» (۴۰). و نیز در خصوص استقامت و قوت ایمان ملاحسین هنگام شهادت می نویسد که ملاحسین به اصحاب خود گفت: «... از این آئین که شما را آموخته ام باز نگردید ...» (صفحه ۲۵۲).

این مضمون در باب استقامت و قوت ایمان و کمال وقار ملاحسین هنگام شهادت در دیگر کتب تاریخی عصر قاجار و از جمله کتاب روضة الصفاى ناصری (صفحات ۳۹ - ۴۳۸) نیز آمده است. اما جناب قدّوس همچنین دستور داد که اجساد سی و شش تن از شهیدان بابی را نیز در شمال بقعه طبرسی و در یک مرقد دفن نمایند. در آن دفاع و ستیز نزدیک نود تن از اصحاب بسختی مجروح گشته بودند (۴۱).

شکست قوای دولتی موجب شرمساری سرداران سپاه بود. پریشانی سپاه در حدی بود که تا چهل و پنج روز جرأت و قدرت هجوم به اصحاب قلعه نیافتند. ولکن بشدت مراقبت می نمودند که آذوقه به قلعه نرسد. این بود که جناب قدّوس دستور داد برنجی که ذخیره شده بود میان اصحاب بخش شود و هریک سهم خود را بردارد. قدّوس به اصحاب گوشزد نمود که بلایا و مصائب بسیار در راه است. آنانکه تاب تحمل ندارند می توانند قلعه را ترک نمایند و به محلّ امنی روند.

در آن اوقات میرزا محمد حسین متولی قمی راه خیانت پیمود و نامه ای به عباسقلی خان لاریجانی نوشت و او را تشویق به هجوم به قلعه کرد. عباسقلی خان که از شکست خود ننگ داشت و نمی دانست



چه کند دل قوی نمود و وسائل حمله دیگری را به قلعه فراهم نمود. بدستور قدّوس این هجوم نیز در میان فریاد یا صاحب الزّمان هجده تن از اصحاب در هم شکسته شد. این بار عبّاسقلی خان بحدی ترسیده بود که در هنگام فرار یکی از کفش هایش برکاب گیر کرده و آویزان مانده بود. با یک پای برهنه نزد مهدیقلی میرزا شتافته ماجرا بازگو کرد.

چون آذوقه اصحاب تمام شده بود از گوشت اسبهای که از اردوی دشمن با خود آورده بودند تغذیه می نمودند. شاهزاده مهدیقلی میرزا اگرچه خیال نابود نمودن اصحاب در سر داشت ولکن از شکست عبّاسقلی خان خوشحال گشت زیرا آرزو می نمود که شکست بایبان بدست او انجام یابد. هنگامی که دشمنان مشغول جمع آوری قوی و تهیّه مقدمات حمله به اصحاب بودند یاران قلعه با وجود تحمّل گرسنگی و مشکلات دیگر جشن نوروزی را در حضور قدّوس برگزار نمودند. صدای آنان هنگامیکه سرگرم خواندن اشعار و یا عبارات سبّوح قدّوس ریّنا و ربّ الملائکه و الرّوح بودند در اطراف قلعه می پیچید و بگوش دشمنان می رسید. قدّوس بخشهایی از تفسیر صاد الصّمد را برای اصحاب تلاوت می نمود و بر ایمان و اشتعال آنان می افزود. قوای مهدیقلی میرزا که با سپاهیان جعفرقلی خان سرخ کراهی و عبّاسقلی خان لاریجانی و سلیمان خان افشار بهم پیوسته بودند کم کم آماده حمله به قلعه گشتند. در روز نهم پس از نوروز توپچیان دشمن قلعه و اصحاب بابی را هدف گلوله های توپ نمودند. چند روز این حملات ادامه داشت و قوای دولتی تصوّر می نمودند که اصحاب قلعه بزودی تسلیم خواهند شد. اما با نهایت تعجّب دیدند که صدای اذان و تلاوت آیات الهی و مناجات و دعا از آنان بگوش می رسد. جعفرقلی خان از شجاعت و بی اعتنائی اصحاب سخت خشمگین گشته بود. دستور داد برجی بنا نمایند و تویی بر بالای آن کار گذارند و وسط قلعه را هدف آن توپ قرار دهند. ناچار هجده تن از اصحاب با فریاد یا صاحب الزّمان به قوای دشمن حمله و این بار نیز آنان را تار و مار نمودند. برج دشمن را بکلی با خاک یکسان و غالب سنگرهای آنان را ویران نمودند. چند رأس

اسب نیز با خود بقلعه بردند. اتفاقاً انفجاری در قورخانه سپاه دشمن واقع گشت که تعداد زیادی از افسران و سربازان را مقتول نمود این بود که تا یک ماه قدرت هجوم مجدد به اصحاب نیافتند. در این مدت برخی از یاران برای جمع کردن علف های خشک به اطراف قلعه می رفتند زیرا که گوشت اسبها نیز تمام شده بود و بایبان از شدت گرسنگی از چرم کفش و غلاف و نیز زین اسبها و پوست و استخوان آنها تغذیه می نمودند. علف های خشک را می جوشانیدند و از شدت گرسنگی می بلعیدند. جسد مرده اسب ملاحسین را نیز خوردند و بسا از روزها که غذایشان تنها آب خالی بود. بدنهایشان دیگر کاملاً ضعیف گشته بود ولکن جناب قدّوس با بیانات روح بخش خویش آنان را شاد و امیدوار می نمود (۴۲). حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء و در ضمن احوال جناب ملاصادق مقدّس خراسانی (اسم الله الاصدق) از اصحاب قلعه می فرمایند: « ... ملاحظه کنید در قلعه محصور و ستمکاران قلعه را بتویهای قلعه کوب متصل گلوله می ریختند و حضرات احباب از جمله جناب اسم الله هجده روز بی قوت ماندند. بدرجه ای که چرم کفشها را خوردند. عاقبت به آب تنها رسید. هر روز صبحی یک جرعه آب می خوردند و از ضعف جمیع بر روی زمین افتاده بودند. وقتیکه لشکر دشمن بر قلعه هجوم می کرد فوراً یک قوتی من عندالله حاصل می شد که برمی خاستند و لشکر را از قلعه می راندند. این گرسنگی مدت هجده روز طول کشید. خیلی امتحان شدید بود. از یک جهت محصور و غریبی و از جهت دیگر شدت گرسنگی و از طرفی هجوم لشکر و وقوع گلوله های خمپاره که در وسط قلعه می افتاد و می ترکید. خیلی مشکل است که انسان در چنین موقعی صبر و تحمل کند و ثابت و راسخ بماند و ابدأ از برای او تزلزل حاصل نشود» (صفحات ۱۷ - ۱۶). مؤلف روضة الصّفاى ناصری در خصوص استقامت اصحاب در آن ایام می نویسد: « چه آن طایفه دلیر از جان سیر و در نبرد مانند شیر بودند» (صفحات ۴۱ - ۴۴۰) و در خصوص نحوه تغذیه اصحاب در اواخر ایام قلعه طبرسی می نویسد: « ...

از احشاء و امعای دواب و اسب و الاغ سدّ رمق می نمودند و مدتی نیز بخائیدن چرم و جلد دواب معیشت داشتند» (صفحة ۴۴۶). سپهر کاشانی در ناسخ التّواریخ (مجلد سوم از مجلّات تاریخ قاجاریّه) در این خصوص می نویسد: « و راه بیرون شدن از قلعه مسدود بود. نخست علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چندانکه درخت در قلعه بود پوست و برگ آن را قوت کردند و چندانکه آلات و ادوات چرم داشتند نیم جوش ساخته بلع نمودند و هرچه استخوان در قلعه بود بسوختند و با آب صلیبه کرده بنوشیدند و اسب ملاحسین را که بزخم گلوله مرده بود از برای حشمت ملاحسین آن را به خاک سپرده بودند بر آوردند و گوشت گنده آن را با استخوان بقسمت بردند و با این همه دست از ستیز و آویز کوتاه نکردند ...» (صفحة ۲۶۰).

اگرچه جماعتی از مردم نادان بمیل و یا باجبار بقوای دولتی پیوسته بودند و آنان را در ستیز با بابیان مدد می نمودند ولکن گروه کثیری از مردم مازندران نیز از حمایت اصحاب دریغ نداشتند و مفتون ایمان و اشتعال آن نفوس مبارکه بودند. اما امکان کمک به اصحاب قلعه نداشتند زیرا مأموران همه راههای ورود به قلعه را بسته بودند و تحت نظر داشتند. مؤلف روضة الصّفاى ناصری ضمن بیان وقایع قلعه طبرسی می نویسد: « ... غالب خلائق نادیده بجماعت آنان رغبت کردند ... و در آن ولایت مشتهر گردید که نایب حضرت صاحب الزّمان و گروهی از شیعیان او ظهور کرده اند ... و غالب زیرکان در امر آنها مترّد بودند و اغلب دل در آنها بسته داشتند» (صفحة ۴۳۳).

یک ماه پس از حمله قبلی سپاه شاهزاده مهدیقلی میرزا قلعه را هدف گلوله های توپخانه خود نمود و افواج سواره و پیاده او عازم هجوم به آن مکان گشتند. این بار جناب قدّوس سی و هفت تن از اصحاب را مأمور دفاع نمود. اصحاب با فریاد یا صاحب الزّمان بقوای دشمن حمله و آنان را تار و مار نمودند. در این حادثه پنج تن از یاران بشهادت رسیدند که اصحاب اجساد آنان را به قلعه آورده و در کنار دیگر شهیدان دفن کردند. مهدیقلی میرزا که از شجاعت و قوت

اصحاب حیران گشته بود رؤسای سپاه را جمع نمود و بمشورت پرداخت تا راهی برای نابودی قلعه و اصحاب بیابد. سه روز این مجلس شور بطول انجامید. سرانجام تصمیم گرفتند چند روزی به قلعه حمله نمایند شاید اصحاب از گرسنگی شدید خود تسلیم شوند.

در آن روزها شخصی از اهالی کن فرمانی از شاه خطاب به شاهزاده آورد و چون می دانست که ملامهدی کنی (کندی) و برادرش ملاباقر جزء اصحاب قلعه هستند تقاضا نمود که به قلعه رود و آنان را نصیحت کرده از مرگ حتمی نجات بخشد. شاهزاده موافقت نمود و شخص مذکور بکنار قلعه آمد و به نگهبانان بابی گفت که به ملامهدی بگویند یکی از رفقایش برای دیدن او آمده است. شخص مذکور داستان ملاقات خود را با ملامهدی برای جناب میرزا موسی کلیم اینگونه تعریف کرده است: «ملامهدی از دیوار قلعه نمایان شد. من او را دیدم که صورتش را بسیار سخت بهم کشیده بود و مانند شیر نگاه تند و تیزی داشت. پیراهن سفید درازی مانند اعراب پوشیده بود. شمشیرش را روی پیراهن بسته بود. دستمال سفیدی در دستش بود. بمن گفت چکار داری زود بگو زیرا می ترسم که مولای من مرا احضار کند و من آنجا نباشم. آثار عظمت و قوت از صورت و چشمانش آشکار بود. خیلی متحیر شدم. از نگاه کردن و هیبت او دهشت مرا فرو گرفت. غفلتا بفکرم رسید که خوب است عاطفه پنهانی را که در قلبش موجود است بیدار سازم. لهذا در باره فرزندش با او صحبت کردم. ملامهدی پسری داشت موسوم به رحمن که او را در قریه کن گذاشته بود و به اصحاب پیوسته بود. مشارالیه آن طفل را خیلی دوست می داشت و هر وقت می خواست آن طفل را بخواباند پهلوی گهواره اش می نشست و شعری را که ساخته بود می خواند تا آن طفل بخواب می رفت. من به ملامهدی گفتم رحمن پسرت که اینقدر او را دوست می داشتی تنها و بی پرستار مانده آرزو دارد که ترا ببیند. ملامهدی گفت به رحمن بگو که محبت رحمن حقیقی تمام قلب مرا تسخیر کرده و جای محبت دیگران در او باقی نمانده. من این را که شنیدم اشکم سرازیر شد.

بی اختیار فریاد کشیدم خدا لعنت کند هرکس که ترا و رفقای ترا کافر و گمراه می خواند ... وقتی که او را این طور دارای ثبات و استقامت دیدم یقین کردم که اصرار من فایده ندارد. استقامت و شجاعت او بقدری بود که اگر تمام علماء روی زمین جمع می شدند که رخنه و شگی در ایمان او بیندازند و او را برگردانند از عهده بر نمی آمدند. و اگر همه مردم دنیا با تمام قوی همت می گماشتند که او را از طریقه ای که پیش گرفته منحرف سازند نمی توانستند. به او گفتم آن جامی که آشامیده ای بر تو گوارا باشد که بمذاق تو خوش آمده و این همه برکت برای تو فراهم کرده. شاهزاده قسم یاد کرده است هرکس از قلعه بیرون بیاید آزاد است. می تواند باجازه شاهزاده سلامت بوطن خود برگردد و مخارج راه خود را هم دریافت کند. ملامهدی گفت من این پیغام تو را به رفقای خودم خواهم رساند آیا دیگر با من کاری داری. من می خواهم نزد مولای خود برگردم و بیش از این نمی توانم معطل شوم. من به او گفتم خدا ترا برای رسیدن بمقصودت مساعدت فرماید و تأیید کند ...» (۴۳). ملامهدی پیغام شاهزاده را به اصحاب داد. آن روز میرزا محمد حسین متولی قمی راه خیانت سپرد و نزد شاهزاده رفت. روز بعد آقا رسول بهنمیری و چند تن از دیگر بایبان که از گرسنگی بتنگ آمده بودند با کمال حزن و تأسف نزد شاهزاده رفتند. عباسقلی خان لاریجانی بی درنگ دستور داد آقا رسول و همراهان او را مقتول نمایند.

چون شاهزاده مهدیقلی میرزا دریافت که با تدابیر و وسائل جنگی قادر به تسخیر قلعه و شکست اصحاب نیست در اندیشه مکر و خدعه شد. نماینده ای به قلعه اعزام داشت و پیام فرستاد که برای مذاکره با اصحاب آماده است تا شاید راهی برای صلح پیدا شود. نامبرده تقاضا نموده بود دو تن نماینده از سوی اصحاب برای مذاکره به اردوی شاهزاده روند. جناب قدّوس ملایوسف اردبیلی و سید رضای خراسانی را بدین منظور نزد مهدیقلی میرزا فرستاد. چون نمایندگان قدّوس به اردوی شاهزاده رسیدند مهدیقلی میرزا دستور داد برای آنان

چای بیاورند. آن دو تن از نوشیدن چای خودداری نمودند و گفتند مولای ما در قلعه گرسنه است چگونه ما چیزی بنوشیم و یا بخوریم. پس از مدتی مذاکره شاهزاده قرآنی که نزدش بود برداشت و در حاشیه سوره فاتحه مطالبی بدین مضمون خطاب به جناب قدّوس نوشت: «به این کتاب مقدّس و به کسی که آن را فرستاده و پیغمبری که این آیات را از جانب خدا آورده قسم یاد می‌کنم که جز آشتی و دوستی هیچ مقصودی ندارم. می‌خواهم اساس دوستی و آشتی را بین خود و شما محکم کنم. بنابراین از قلعه بیرون بیایید و مطمئن باشید که دست هیچ کس برای اذیت شما دراز نخواهد شد. شما و اصحاب شما در حفظ خدا و حضرت رسول علیه السّلام و پادشاه ناصرالدین شاه هستید. بشرافت خود قسم می‌خورم که هیچ کس نه در میان لشکر و نه در جهات مجاوره نسبت به شما اذیتی نخواهد کرد. اگر غیر از آنچه نوشتم و بر خلاف آنچه نگاشتم در قلب خود خیال دیگری داشته باشم خداوند منتقم جبار مرا بخشم و غضب خود گرفتار کند» (۴۴).

شاهزاده سپس نوشته خود را مهر نمود و به ملایوسف داد که به جناب قدّوس برساند. اینکه مؤلف حقایق الاخبار ناصری ضمن واقعات سال ۱۲۶۵ و واقعه طبرسی می‌نویسد: «... بقیّه را چون از مردار و برگ اشجار نیز قوتی بدست نیامد لاعلاج زنهار خواستند» با حقایق تاریخی مبیّنت دارد. از جمله مؤلف ناسخ التّواریخ در شرح مفصلی اقرار می‌کند که این شاهزاده بود که تقاضای خروج اصحاب از قلعه کرد و کتبا و با مهر و امضاء خویش به اصحاب وعده داد که چون از قلعه بیرون آیند ابداً گزند نبینند (صفحه ۲۶۱ مجلد سوم از مجلّات قاجاریّه).

حضرت عبدالبهاء در این خصوص در مقاله شخصی سیّاح می‌فرمایند: «... بقوّه قاهره چاره نشدند عاقبت شاهزاده عهد و میثاق بست و بانمّه اطهار قسم خورد و یمین را بتمهیر قرآن مجید تأکید نمود که تعرّض بشما نیست. بمحلّات خویش مراجعه نمائید. چون مدتی بود که مؤنه تمام شده حتی از جلود و استخوان اسبان نیز چیزی باقی نمانده چند روز بماء قراح گذاران می‌نمودند قبول کردند...» (صفحات ۴۲ - ۴۱).

پس از ورود جناب ملایوسف اردبیلی به قلعه جناب قدّوس قرآن شریف را از دست وی گرفت و با کمال احترام بوسید. سپس به اصحاب فرمود تا عازم رفتن به اردوگاه شاهزاده شوند. قدّوس سوار بر اسبی که شاهزاده برای او فرستاده بود شد و دیگر اصحاب نیز که عددشان بیش از دویست تن بود همراه قدّوس سواره و پیاده راهی اردو شدند. آن روز شاهزاده از قدّوس و اصحاب پذیرائی نمود و بیاران شام داد. ولکن روز بعد عهد خود شکست (۴۵). بدستور وی در خارج اردو (در میدان دزوا) برای اصحاب طعام مهیا نمودند و بفرموده حضرت عبدالبهاء: «مشغول خوردن و عاری از سلاح و جوشن بودند که سرباز از هر طرف هجوم نمودند و کلّ را بکشتند» (۴۶). مراد از عبارت «کلّ را بکشتند» کلّ حاضران در سر مانده بودند و نه همه اصحاب باقی مانده. زیرا بتصریح حضرت ولیّ امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحات ۴۲ - ۴۱) جناب قدّوس در بارفروش شهید شد و تنی چند از اصحاب مانند بردگان بفروش رفتند. و نیز بشرحی که خواهد آمد برخی از یاران قلعه رهائی یافته به شهرها و روستاهای خود مراجعت نمودند و گروهی نیز دقیقی چند پس از حادثه دزوا شهید گشتند. چون شاهزاده عهد خویش شکست در پی بهانه‌ای می‌گشت که نقض قول خود را موجه نماید. این بود که از علماء فتوای تکفیر و قتل گرفت و اظهار نمود که وفای بعهد در باب نفوس کافر و مرتد ضرور نیست و این نکته ایست که ناسخ التّواریخ بدان تصریح می‌کند (صفحات ۶۲-۶۱ جلد سوم از مجلّات قاجاریه). قلعه طبرسی نیز با هجوم قوای شاهزاده بکلی تخریب گردید و آنچه متعلّق به اصحاب بود بغارت رفت. اصحاب دلیر قلعه طبرسی برای اثبات امر بدیع همه چیز خود را فداء کردند و عاقبت گروه کثیری از آنان که بر سر مانده در میدان دزوا بشهادت رسیدند با خون خود ثابت نمودند که قصد جهاد نداشتند و هدفشان هدایت مردم ایران بود. داستان جانبازی این عاشقان در کتاب ملک و ملکوت جاودان و تا ابد ورد زبان همگان از پژوهشگران و تاریخ‌نگاران جهان است. واقعه مازندران حدود یازده ماه



بطول انجامید (۴۷). باید توجه داشت که این یازده ماه دوران اهتزاز پرچمهای سیاه است از هنگام خروج ملاحسین و اصحاب از مشهد تا پایان حوادث واقعه طبرسی (نوزدهم شعبان ۱۲۶۴ هجری قمری برابر با بیست و یکم جولای ۱۸۴۸ میلادی تا هفدهم جمادی الثانی ۱۲۶۵ هجری قمری برابر با دهم می ۱۸۴۹ میلادی) و الا اصحاب در تاریخ چهاردهم ذوالقعدة ۱۲۶۴ هجری قمری (دوازدهم اکتبر ۱۸۴۸ میلادی) به قلعه طبرسی وارد گشته‌اند. بنابراین واقعه مازندران پس از ورود اصحاب به قلعه طبرسی حدوداً هفت ماه بطول انجامیده است (۴۸). در حوادث مربوط به واقعه مازندران نیمی از حروف حیّ بیان و گل اصحاب مظهر امر رحمن بشهادت رسیدند. جنگل مازندران که صحنه اصلی حوادث این واقعه هائله بود هرگز چنین رویداد خونینی بچشم ندیده بود.

باری شاهزاده مهدیقلی میرزا پس از تخریب قلعه طبرسی و شهادت اصحاب در میدان دزوا عازم بارفروش گشت و جناب قدّوس و تنی چند از اصحاب را نیز همراه خود برد. هدف اصلی شاهزاده از محافظت قدّوس آن بود که آن جناب را شخصاً بعنوان پیشوای اصحاب قلعه به صدر اعظم و شاه ایران تحویل دهد و پس از توییح‌ها و سرزنش‌هایی که شنیده و دیده بود مراحم شاه را جلب نماید. چون شاهزاده به بارفروش رسید مورد استقبال بی‌نظیر سعیدالعلماء و مردم شهر واقع گشت. بتشویق سعیدالعلماء مردم سه روز مراسم جشن و شادی داشتند. چون سعیدالعلماء دانست که شاهزاده قصد بردن قدّوس به طهران دارد بتحریک مردم پرداخت. هیجان عمومی بحدّی رسید که شاهزاده از ترس جان علماء شهر را احضار نمود. همه حاضر گشتند جز جناب ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر که همواره مردم را نصیحت می‌کرد که از ستم پیرهیزند و رعایت مظلومان نمایند. چون قدّوس را در مجلس علماء حاضر نمودند سعیدالعلماء که در نزد مردم بارفروش سوگند یاد کرده بود که تا قدّوس را مقتول ننماید از پای ننشیند با نهایت وقاحت رفتار نمود و خطاب به جناب قدّوس گفت با این عمامه



سبزی که بر سر گذاشته‌ای می‌خواهی بگونی که از اولاد رسول اکرم هستی؟ قدّوس با کمال وقار و متانت اظهار نمود آیا سید مرتضی که همه او را از اولاد رسول اکرم می‌دانند از سوی مادر صاحب مقام سیادت نبود؟ من هم از سوی مادر از ساداتم و همه مردم این شهر از این امر آگاهند. پس از شنیدن این پاسخ علماء حاضر سکوت نمودند ولکن سعیدالعلماء مجدّداً با نهایت وقاحت فریاد زد این مرد بهمه ثابت نمود که از سادات است و نسبتش به حضرت امام حسن می‌رسد. اگر او را رها نمائید بزودی به همه مردم ثابت خواهد کرد که مظهر اراده الهی و زیانش لسان‌الله است. هممه در مجلس علماء پیچید و خشم در چهره‌های یک یک آنان دیده می‌شد. مهدیقلی میرزا که از خوف جان براستی از علماء ترسیده بود قدّوس را به آنان سپرد (۴۹) و عهده را که کرده بود نادیده انگاشت و عازم ساری گشت. پس از عزیمت شاهزاده بدستور سعیدالعلماء مردم نادان و وحشی به جناب قدّوس هجوم نمودند (۵۰). لباس از تن او در آوردند و عمامه سبزش را برداشتند و سر و پای برهنه و در زنجیر او را در کوچه و بازار بارفروش گردانند. میرزا محمد حسین متولّی قمی که از اصحاب خائن قلعه بود چون قدّوس را بدین حال دید بر مصائب وی افزود و سیلی محکمی بر بناگوش وی زد. جناب قدّوس آه سوزناکی کشید و فرمود در حدّی که بر مصائب من افزودی خداوند بر مصائب تو بیفزاید. هرکس از راه می‌رسید آب دهان بر سیمای آن قهرمان جوان می‌انداخت. زنان نیز با هر جریبه که در دست داشتند بدان جناب حمله می‌نمودند. عاقبت مردان و زنان مهاجم جسد مطهر قدّوس را قطعه قطعه نموده آتش زدند. نیمه شب جناب ملامحمد حمزه به چند تن از شاگردان خود دستور داد که بقایای جسد مطهر قدّوس را جمع‌آوری کرده در مدرسه میرزا زکی جنب بازار حصیر فروشان دفن نمایند. شهادت جناب قدّوس در بیست و سیم جمادی الثانی سال ۱۲۶۵ هجری قمری (۱۸۴۹ میلادی) واقع گشت و در هنگام شهادت بیست و هفت سال داشت (۵۱). باستاند بیان مبارک حضرت بهاء‌الله حتی حضرت مسیح چنین شهادت جانگدازی را تحمل

نفرموده است (۵۲). حضرت باب پس از استماع خبر شهادت اصحاب قلعه طبرسی و واقعه نیریز تا شش ماه مبادرت بصدور آیات الهی نفرمودند. نه روز احدی را ملاقات نفرمودند و از خوردن و آشامیدن خودداری فرمودند. ماهها اشک از چشمان مبارک سرازیر بود و در کنج قلعه چهریق با خدای خود راز و نیاز می نمودند (۵۳). عباسقلی خان لاریجانی که خود عامل شهادت جناب ملاحسین بشرونی و گروهی از دیگر اصحاب قلعه بود در حضور شاهزاده احمد میرزا (و در پاسخ پرسش او) و حضور تنی چند از رجال دیگر گفته بود که هرکس واقعه کریلا و شهادت امام حسین را ندیده بود خوب بود می آمد و شاهد صحنه های شهادت ملاحسین و اصحاب او در حوادث قلعه طبرسی می گشت (۵۴).

در میان نفوسی که بیش از همه سبب ایذاء و آزار و شهادت اصحاب قلعه طبرسی شدند سعیدالعلماء مجتهد محلات حیدریه بارفروش نقش اساسی داشت. وی که مردی متعصب، خبیث، وقیح و خونخوار بود سرانجام مجازات اعمال خویش دید و با نهایت فلاکت و بدبختی دیده از جهان فرو بست (۵۵). ملاسعید معروف به سعیدالعلماء و نیز ملقب به رئیس الفقهاء (۵۶) در قریه دیوکلا از توابع بارفروش (بابل) تولد یافت (۵۷) و تحصیلات مقدماتی را در شهر اخیر و نیز ساری پایان برد. سپس عازم عراق عرب گردید و نزد ملاشرف آملی معروف به شریف العلماء تحصیل معارف اسلامی و از جمله فقه و اصول کرد و پس از گرفتن اجازه اجتهاد به بارفروش برگشت و بعنوان یکی از علماء اصولی مشهور مازندران بساط ریاست بگسترده. چون با دختر رئیس اصطبل محمد شاه ازدواج نمود با بستگی به خاندان سلطنت اندک اندک ثروتی سرشار و شهرت و جلالی بسیار یافت. تکبر و غرور، تندخویی و پرخاشگری وی نامبرده را بخصومت با اهل حقیقت واداشت. خصوصاً در دشمنی با مردم شیخی و بابی و بالاخص جناب قدوس بی اندازه پافشاری می نمود و سرانجام نیز سبب شهادت آن جان پاک و دیگر اصحاب بزرگوار قلعه طبرسی گردید. ملاسعید پس از شهادت جناب

قدوس خیلی زود برعشۀ اعضاء بدن و بیماری عجیبی مبتلا گشت. در عین تشنگی پایان ناپذیر احساس سرمائی می نمود که هیچ عاملی قادر بگرم کردن بدن او نبود. در هوای گرم تابستان لباس از پشم و پوست جانوران می پوشید. عمامۀ پشمی بر سر می نهاد، درها و پنجره های اطاق خواب خود را می بست، پرده های ضخیم بدانها آویزان می نمود. همه منافذ را می گرفت. زیر لحاف های پشمین و کرسی داغ پنهان می شد. با این حال از سوزش سرما ناله می نمود و درد می کشید. مدتی قادر بخوردن و نوشیدن نیز نبود و سرانجام به ویا دچار شد و در سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) در نهایت بدبختی درگذشت. غالب فرزندان او در دوران جوانی در نهایت بدنامی بدرود زندگی گفتند. خانۀ مخروبه او که روزگاری چون قصری مجلل می نمود مرکز انباشتن کثافات و خاکروبه محله گردید و بشانی متعفن و کریه شد که مردم بارفروش هنگام منازعه و لعنت کردن بر یکدیگر می گفتند الهی خانه ات چون خانۀ سعیدالعلماء شود (۵۸). فاعتبرو یا اولی الانظار.

در برابر ملاسعید مجتهد محلات حیدری شهر بارفروش که دشمن لدود اصحاب بود جناب ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر مجتهد نقاط نعمتی شهر مذکور از اصحاب حمایت می نمود. ملامحمد (فرزند حاج ملامقیم بن حاج شریف) از مردم قریۀ حمزه کلا از توابع بارفروش بود و بدین جهت به ملامحمد حمزه شهرت داشت. وی پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در مازندران بمنظور تکمیل مطالعات خود به اصفهان رفت و سپس راهی عراق عرب گردید و نزد بزرگان علماء شیعی و از جمله جناب شیخ احمد احسانی تلمذ نمود. وی در انواع معارف اسلامی و حکمت و عرفان صاحب کمالات و مقامات عالیه بود و مدتی نیز در ایام تلمذ نزد شیخ احسانی در مسجد کوفه اعتکاف نمود. چون به ایران برگشت برخی از برجسته ترین دانشمندان مازندران از محضرش استفاضه نمودند که از میان آنان شیخ عبدالله مازندرانی، شیخ محمد حسن معرف به شیخ کبیر (شیخ المجهدین) و شیخ

اسمعیل بن الحداد مدرس معروف مدرسه حاجی کاظم بیک در بارفروش را توان نام برد. شخص اخیر سالها معلم جناب فاضل مازندرانی (استاد فقید نگارنده) بوده است. مردم بارفروش به جناب ملامحمد حمزه نهایت مهر و ارادت می‌ورزیدند و از او معجزات و کرامات بسیار روایت می‌نمودند. وی از اکابر علماء شیخی و نزد هر دو جماعت اصولی و اخباری محترم بود. بطوری که جناب شیخ عبدالکریم شریعتمداریان نوه نامبرده (۵۹) برای نگارنده بتفصیل حکایت می‌نمود و در شرح زندگی وی نیز نوشته است ملامحمد حمزه در هنگام دعا و مناجات و تدریس و در سخنرانی‌های خویش بسیار ساده و بلهجه مازندرانی سخن می‌گفت. نزد جمیع مردم بارفروش و نیز اهالی مازندران مسلم بود که دعا و نفرین وی بی‌درنگ اجابت می‌شود و در این باب حکایات بسیار در افواه مردم آن اقلیم بوده و هست و جناب شیخ عبدالکریم برخی از آن حکایات را در شرح زندگی شریعتمدار کبیر آورده است. شریعتمدار در هنگام وعظ صرفاً در تفسیر قرآن و اخبار اسلامی و در باب محتوای زیارتنامه‌های ائمه اطهار سخن می‌گفت و هرگز در باب امور دنیوی اظهاری نمی‌کرد. با وجود این آنقدر سخنش شیرین و دلنشین و بیانش شادی آفرین بود که جمعیت در مسجد حاجی کاظم بیک ( محلّ وعظ و امامت او) موج می‌زد. در میان سخن همیشه چند بار حضار را از ته دل بخنده می‌آورد و می‌فرمود عهد گریه بسر آمده و این عصر دور شادی و خنده است. سعیدالعلماء در آتش حسادت می‌سوخت ولکن محبوبیت شریعتمدار نزد مردم بحدی بود که علناً قادر بهیچ مخالفتی نبود. پس از ظهور حضرت باب شریعتمدار از جناب قدّوس و جناب باب‌الباب استفاضه نمود و بزیارت آثار مبارکه حضرت باب پرداخت و بشرحی که از پیش آمد جناب طاهره هنگام ورود به بارفروش در خانه شریعتمدار سکونت نمود و در مسجد حاجی کاظم بیک در حضور او بایراد سخن پرداخت و شریعتمدار احترام و رعایت و حمایت کامل کرد. چون مردم بارفروش بحضورش می‌رفتند که در باب ظهور بدیع پرشش نمایند آنان را بنوعی آشکار بتحقیق دقیق در موضوع تشویق می‌نمود

و پروا نداشت. هنگام اجتماع اصحاب در قلعه طبرسی با آنکه شریعتمدار قریب نود سال داشت با گروهی از یاران خود عازم پیوستن به اصحاب قلعه گشت ولکن چون راههای وصول به قلعه وسیله دشمنان بسته بود توفیق نیافت. اما بهر وسیله بود اصحاب قلعه را یاری می نمود. بشرحی که خواهد آمد جناب قدّوس آثار خود را نزد وی فرستاد که محفوظ دارد. پس از شهادت اصحاب قلعه شریعتمدار بر اجساد شهداء نماز خوانده آنها را دفن نمود و هم او بود که دستور داد قطعات جسد مطهر قدّوس را جمع آوری نموده دفن نمایند. چون سعیدالعلماء اشرار و مردم نادان را تحریک نمود که جسد قدّوس را از زیر خاک در آورند. شریعتمدار شجاع نزد حاکم بارفروش رفت و عمامه از سر بر زمین انداخت و داستان دشمنان حضرت حسین را در زمین کریلا بیاد وی و مأمورانش آورده مانع این عمل ننگین گشت. شریعتمدار مردی کاملاً مردمدار بود ولکن هرگز تملّق احدی نمی نمود. این بود که برخی از حکام قاجار با وی سر مخالفت داشتند. شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آراء حاکم مازندران چون وارد بارفروش شد قصد ملاقات شریعتمدار نمود ولکن نامبرده توجه و تجلیل نفرمود. این بود که سعیدالعلماء از وقت استفاده و نزد حاکم سعایت نمود. حاکم نیز پس از برگشت به ساری دستور داد شریعتمدار را چند روز در دارالحکومه بارفروش بازداشت نمایند ولکن سرانجام مجبور برهائی وی گشت. شریعتمدار معمولاً مانند چوپانان کلاهی از پوست گوسفندان بر سر داشت و بر پوستی می نشست و تدریس می نمود. یک روز گروهی از مأموران حکومت به مجلس درسش آمدند تا او را با بند و زنجیر به شهر ساری نزد حاکم مازندران برند. در آن مجلس بیش از یکصد تن از علماء نزدش تلمذ می نمودند. مأموران به یکی از حاضران که عمامه بسیار بزرگی بر سر داشت خطاب نموده گفتند برخیز که باید شما را به دارالحکومه در شهر ساری بریم. آنان گمان نمودند شریعتمدار آن مرد عمامه دار است. شریعتمدار که چون اوقات دیگر کلاه چوپانی بسر داشت خطاب به مأموران با لهجه مازندرانی گفت ای بیاطن کوران شریعتمدار

منم و حاضریم که حتی مرا بر الاغی سوار نموده و کلاهی کاغذی بر سرم گذارید و به دارالحکومه ام برید. سپس فرمود امیدوارم که خدا خانه ستمگران را خراب نماید. چون این اخبار بگوش مردم اهل حقیقت بارفروش رسید بازار و دکان‌ها را بسته به خانه وی سرازیر شدند. در هنگام اجتماع بانونی شاعره مصیبت‌نامه خواند و صدها تن از زنان بارفروش بر سینه‌های خود می‌زدند و می‌گریستند زیرا یقین داشتند که شریعتمدار را بعنوان بابی به ساری برده مقتول می‌نمایند. ولی شریعتمدار با نهایت شجاعت و جسارت خطاب به حاکم مذکور گفت مکن کاری که نزد خداوند از تو شکایت نمایم. از قضا پسران نوجوان حاکم که در اطاق ساختمان خود شاهد ماجرا بودند دچار حادثه شده مقتول گشتند. حاکم پس از آن حادثه روزها و شبها گریان و نالان و نیز متنّب گشت از شریعتمدار عمیقاً پوزش خواست و با تقدیم هدایا و وجوه نقد او را با کمال احترام به بارفروش روانه نمود. اما بلایا و مصائب وارده بر یاران بابی بسیار بود و شریعتمدار که شاهد سختی‌های وارده بر مظلومان بود خود نیز از آن بلایا بهره داشت. وی در سنّی متجاوز از صد بسال ۱۲۸۱ هجری قمری (۱۸۶۴ میلادی) به ملکوت الهی صعود نمود. جسد وی را به شهر نجف برده و در جوار مرقد حضرت علی علیه بهاء الله مدفون ساختند. شریعتمدار در طول زندگی سه همسر اختیار نمود که مریم خواهر جناب قدّوس سوم از آنها بود و در نود سالگی بخاطر حمایت کامل از مریم با او ازدواج نمود. فرزندان و نوادگان و بستگان شریعتمدار که برخی از آنان چون خود او نامدار و مرجع علمی و روحانی مردم مازندران شدند نسبت به پیروان امر بدیع تعرّضی نداشتند و تنی چند از آنان و از جمله جناب شیخ عبدالکریم شریعتمداریان در ظلّ امر بدیع وارد گشتند. از آثار قلمی شریعتمدار کبیر (که هیچ‌یک تا کنون بطبع نرسیده) کتب انوار لامعه، حظوظ الایام، سرخشیّت، روضات و اسرارالشّهاده را توان نام برد. در خاتمه و پیوست کتاب اسرارالشّهاده (در سال ۱۲۷۲ هجری قمری برابر با ۱۸۵۵ میلادی) شرحی در حمایت از امر بدیع و احوال حضرت باب،

جناب قدّوس و جناب باب‌الباب نگاشته و بیادگار نهاده است (۶۰).

اما در باب تعداد اصحاب و شهدای قلعه طبرسی تحقیق جامعی تا کنون انجام نگشته است و در کتب تاریخی بهائی و مورخان عصر قاجار ارقام مختلفی بچشم می‌خورد. ناسخ التواریخ در خصوص تعداد شهدای طبرسی می‌نویسد: «... و در این فتنه مازندران از بدایت امر تا به خاتمه او جماعت بایته هزار و پانصد تن بمعرض هلاک و دمار در آمد...» (مجلد سوم از مجلّات قاجاریه، صفحه ۲۶۲). و نیز در خصوص دفاع اصحاب از قلعه در تاریخ دهم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۵ هجری قمری (۱۸۴۹ میلادی) شب شهادت باب‌الباب که البته نبیل زرنندی نهم ربیع‌الاول تصریح می‌کند، می‌نویسد: «شب دهم شهر ربیع‌الاول سه ساعت از آن پیش که سفیده صبح سر بر زند ملاحسین چهارصد تن پیاده تفنگچی از ابطال مردم خود گزیده ساخت و از قلعه شیخ طبرسی بیرون تاخت» (صفحه ۲۵۰). در همان مجلد سوم از مجلّات قاجاریه (صفحه ۲۴۲) اصحاب قلعه را دو هزار نفر می‌نویسد. این ارقام اغراق‌آمیز است. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در خصوص تعداد اصحاب قلعه می‌فرمایند: «... بعد میرزا محمدعلی مازندرانی با جمعی نیز منضمّ بآن حزب شده سیصد و سیزده نفس موجودی قلعه شد لکن کلّ جنگی نبودند بلکه صد و ده نفر مهیای حرب گردیدند و اکثرشان از علماء و طلاب که مدّت الحیات همدم صحائف و کتاب بودند» (صفحه ۴۰). بیان مبارک حضرت عبدالبهاء ناظر است به تعداد اصحاب قلعه در آغاز ورود به بقعه طبرسی. از محتوای کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۴۰) و تاریخ نبیل زرنندی و سایر نوشته‌هایی که از بقایای سیف قلعه در دست است روشن می‌شود که تعداد اصحاب سپس افزوده شده است. چنانکه بتصریح GOD PASSES BY (صفحه ۴۰) و مطالع الانوار (صفحه ۳۹۲) در شب شهادت جناب باب‌الباب آن جناب و سیصد و سیزده تن از اصحاب به قوای دشمن حمله نموده‌اند. از قرائن روشن می‌گردد که جناب قدّوس در این مدافعه در داخل قلعه بوده‌اند (مطالع الانوار، صفحه ۳۹۳). جناب ابوالفضائل



در رساله تاریخ ظهور تعداد اصحاب قلعه را میان سیصد تا چهارصدتن نوشته است (۶۱). نبیل زرندی یکصد و هفتاد و سه تن از شهدای قلعه طبرسی را نام می‌برد (مطالع الانوار، صفحات ۵۰ - ۴۳۲) و لکن عقیده دارد که شهدای قلعه بیش از این تعداد بوده‌اند (صفحه ۴۵۲). جناب ملک خسروی پس از بررسی مدارک و مآخذ موجود (اعم از بهائی و غیربهائی) خصوصاً نوشته‌های بقایای سیف قلعه و اصحاب اولیه (۶۲) نام سیصد و چهل و سه تن از اصحاب قلعه را تعیین نموده و عقیده دارد که تعداد شهدای واقعه مازندران بیش از سیصد تن بوده است (۶۳). بهرحال تعیین تعداد دقیق اصحاب و شهدای واقعه مازندران در حال حاضر بسیار دشوار است و احاله به تحقیق عمیق‌تری در آینده اوقات می‌شود. آنچه مسلم است بفرموده حضرت ولی‌امرالله گل اصحاب حضرت باب و نیمی از حروف حی شریعت بیان در این واقعه هائله بشهادت رسیده‌اند (۶۴).

در این مقام لازم می‌داند به شرح حال و یا نام برخی از شهداء و بقایای سیف واقعه مازندران اشاره نماید.

۱ - جناب حاج ملامحمد علی بارفروشی ملقب به قنّوس: وی در سال ۱۲۳۸ هجری قمری (۱۸۲۲ میلادی) (۶۵) در آق‌رود بارفروش تولّد یافت. هنوز کودک خردسالی بود که مادرش درگذشت و پدرش محمد صالح (۶۶) که مردی امّی و کشاورز بود همسر دیگر گرفت. زن پدر قنّوس از همان روزهای کودکی بوی مهر فراوان داشت و یکی از آرزوهایش این بود که بچشم خویش شاهد دامادی قنّوس باشد. اگر چه غالب اعضاء خاندان قنّوس و بستگان وی افرادی عادی و عاری از اموال دنیوی بودند (۶۷) و لکن وسائل رفاه و تحصیل او را فراهم آوردند. خود قنّوس نیز کودکی پرهوش و با استعداد بود و از همان دوران کودکی عشقی فراوان به تحصیل علم و حکمت داشت. نخست در بارفروش و سپس در ساری ب تحصیل پرداخت و دوازده سال داشت که جهت ادامه آن تحصیلات راهی مشهد خراسان شد و در مدرسه میرزا جعفر بکسب علم اشتغال یافت (۶۸). از مدارک موجود بر می‌آید که



جناب قدّوس کمتر به علوم رسوم عشق می ورزیده و اصولاً شیفته حکمت و عرفان الهی بوده اینست که ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر در کتاب اسرارالشّهاده تصریح نموده است که وی مانند حضرت باب «درس متعارف خوانده نبود مگر تا سیوطی و حاشیه» (۶۹). در هجده سالگی به کربلا رفت و نزد جناب سید کاظم رشتی بتلمذ پرداخت. دیرتر از همه به مجلس درس سید می رفت و زودتر از دیگران مجلس را ترک می نمود. همیشه پائین تر از همه می نشست و آرام و ساکت بود. جناب سید به شاگردان می فرمود در میان شما کسانی هستند که صامت و خاموش اند و در صف آخر می نشینند و لکن نزد خداوند از همگان مقرب تر و عزیزترند و من آرزو می کنم از خادمین آنها باشم (۷۰). بتصریح حضرت ولی امرالله قدّوس محترم ترین شاگرد جناب سید بوده است (۷۱). قدّوس پس از چهارسال تحصیل در محضر سید رشتی و بارها اعتکاف در مسجد کوفه به ایران برگشت و به زادگاه خویش شهر بارفروش رفت. مردم بارفروش خصوصاً ساکنان محلات نعمتی بتشویق ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر و نیز کمالات روحانیّه خود قدّوس بدان جناب ارادت کامل داشتند و از محضرش فیض بسیار می بردند. ملامحمد حمزه قدّوس را بی نهایت محترم می داشت و در مجالس علمی مقدّم بر دیگر علماء می شمرد. این بود که سعیدالعلماء حسادت و آغاز مخالفت نمود و هرچه جناب قدّوس تلاش می فرمود که از حسادت او بکاهد میسر نبود. قدّوس مدتها خانه نشین شد و به مجالس علمی و محافل عمومی بارفروش نرفت (۷۲). پس از درگذشت جناب سید کاظم رشتی نامبرده عازم شیراز گشت تا از طریق بوشهر به حجاز رود و از آنجا عزیمت کربلا نماید. بشرحی که از پیش آمد بحضور حضرت باب رسید و مؤمن گشت. در سفر حجّ همراه آن بزرگوار بود. در شیراز صدمات بسیار تحمّل فرمود. سپس از شیراز به یزد، کرمان، نائین و اردستان سفر نمود. در اردستان مدتی اقامت فرمود و در ده ماریین ملک زینب بیگم اردستانی (جده نگارنده) چندی توقف کرد و بهدایت نفوس بزرگواری توفیق یافت. از اردستان به اصفهان و

کاشان و قم و طهران رفت و در همه آن نقاط بهدایت نفوس موفق گردید. در طهران مدتی مهمان جمال ابهی بود. و ما حوادث مربوط به سکونت و انزواء جناب قدّوس را در مازندران و اقامت در مشهد خراسان و محبوسیت در خانه مجتهد ساروی و شرکت آن جناب را در احتفال بدشت و نیز واقعه مازندران و سرانجام شهادت جانگدازش را در دیگر بخش های این کتاب آورده ایم. هنگام شهادت بیست و هفت سال داشت. تفسیر صاد الصمد متأسفانه در دست نیست و آنچه مسلم است جناب قدّوس در اواخر ایام واقعه مازندران آن تفسیر عظیم را بمنظور حفظ و بقاء نزد ملامحمد حمزه شریعتمدار فرستاده است. تفسیر صاد الصمد بیش از شش برابر قرآن شریف بوده است. از جناب قدّوس خطبه شهادة الازلیّه و برخی از مرقومات دیگر موجود است. از بستگان قدّوس مادرش همانگونه که از پیش آمد در کودکی آن جناب درگذشت. پدرش نیز چند سال پس از شهادت قدّوس وفات یافت (۷۳). زن پدر قدّوس که آرزوی شرکت در عروسی قدّوس را داشت سرانجام شاهد شهادت آن جناب در سبزه میدان بارفروش گشت. او نیز چند سال پس از شهادت قدّوس درگذشت. مریم خواهر تنی قدّوس که همسر شریعتمدار کبیر گردید تاب تحمل شهادت جانگداز قدّوس را نیاورد و او نیز در اندک فاصله پس از شهادت آن جان پاک وفات یافت. حیدر برادر خوانده قدّوس (پسر شوهر پیشین زن پدر آن جناب) پس از پیوستن قدّوس به اصحاب قلعه طبرسی نزد شریعتمدار بود و دائماً گریه و زاری می نمود و آرزوی همراهی با جناب قدّوس داشت. این بود که مهدیقلی میرزا دستور داد او را به لشکرگاه آورده تگه تگه نمودند. مادر حیدر با دلی پراخگر به مقرّ لشکر شاهزاده شتافت و جسد پاره پاره پسر را بر اسب نهاده به بارفروش آورد تا دفن کند و لکن مردم ستمگر ممانعت نمودند. ناچار در محلی خارج از شهر مدفون نمود. اما برادر پدری جناب قدّوس آقا محمدصادق معروف به دانی محمدصادق دوبار به قلعه طبرسی برای نصرت اصحاب وارد گشت و لکن بامر جناب قدّوس قلعه را ترک نمود. وی سالها پس از شهادت قدّوس با کمال ایمان و ایقان زنده بود و

حوادث قلعه و ایام اولیة امر را برای یاران حکایت می فرمود (۷۴). این بنده نگارنده بخاطر دارد که جناب فاضل مازندرانی ضمن بیان احوال خود اظهار می فرمود که در دوران کودکی در بارفروش نزد دانی محمدصادق تلمذ می کرده و وی برای فاضل با آنکه کودک خردسالی بوده حدیث قدسی کنت کنز را تفسیر می نموده است.

باری جناب قدّوس با آنکه بر حسب ظاهر بسیار جوان بوده و از علمای صاحب عنوان نبوده ولکن در ظلّ امر حضرت باب بمقامات عالیه رسیده و نزد اصحاب آن حضرت به سیدحسنی، نفس زکیّه و قائم جیلانی مذکور در اخبار اسلامی معروف گشته است. خوی ملکوتی و فضائل الهی قدّوس جاذب قلوب بیگانه و دوست بوده است. جناب میرزا موسی کلیم که جناب قدّوس را در طهران ملاقات نموده بوده در خصوص وی به جناب نبیل زرنندی چنین اظهار فرموده است: «قدّوس دارای طلعتی جمیل و اندامی جاذب و محبّتی شدید بود. حتّی اشخاصی که بامور دینی اهمیّت نمی دادند قدّوس را دوست می داشتند و مجذوب او می شدند و از رفتار و گفتارش در عجب بودند... قدّوس جوانی بود که مجسمه طهارت و پاکیزگی و فروتنی و افتادگی بود» (۷۵). همانگونه که مقام حقیقی حضرت باب در سال چهارم ظهور بر همه بایبان مکشوف گشت. مقامات واقعی جناب قدّوس نیز بتدریج در آن سال بارز گشت. بهرحال برخی از اصحاب و احباب در خصوص مقام آن جناب اغراق نموده و هنوز نیز می نمایند. جناب قدّوس با توجه به این گونه اغراقات در یکی از مناجات های عربی خود تصریح می فرماید که هرکس مرا بعنوان نقطه ظهور وصف نماید گمراه است و هرکس ای خداوند مرا سرّتو شناسد کافر است ... (مفاد بیان) (۷۶).

جناب قدّوس در توقیعات حضرت باب به اسم الله الآخر ملقب گشته است (۷۷). در کتاب بیان فارسی در توصیف عظمت مقام و اخلاص و انقطاع وی می فرمایند: «و کسی که او را می شناخته و با او حجّ کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند باو مباحات فرمود در ملا، اعلی بانقطاع او و اخلاص او در رضای او»

(باب هجدهم از واحد چهارم). که مراد از هشت واحد، واحد اول بیان (جز نفس مقدّس حضرت باب) و هفت واحد پس از آن است که گوئی همه در ظلّ جناب قدّوس بوده‌اند. حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک کَلَّ الطَّعَامِ آن جناب را «نقطة اخری» خوانده‌اند. لفظ اخری در این عنوان با توجّه به ترجمه حضرت ولی‌امرالله (۷۸) بمعنای آخر است (با کسر خاء) و نه آخر با فتح خاء (یعنی دیگر). زیرا اخری مؤنث هردو لفظ آخر (با کسر خاء) و آخر (با فتح خاء) است. جمال ابهی در لوح دیگری جناب قدّوس را تالی حضرت باب دانسته‌اند (۷۹). از تفسیر جمال ابهی بر آیه شریفه قرآن «و عزّزنا بشالث» (۸۰) نیز این نکته مستفاد می‌شود (۸۱). در لوح مبارک خطاب به ایادی امرالله جناب ملاصادق مقدّس خراسانی در خصوص جناب قدّوس می‌فرمایند: ... انه یسمی باسمنا القدّوس فی الملاء الاعلی و السّبح فی مدائن البقاء و بکلّ الاسماء فی ملکوت الاسماء و به ظهر سلطنتی و اقتداری ثمّ عظمتی و کبریائی لو انتم من العارفين» (۸۲). بهرحال با حفظ همه مقامات عالیه برای جناب قدّوس باید تاکید نمود که آن جناب بتصریح قلم اعلی در ظلّ حضرت باب و مستضیی، از انوار وجه آن حضرت بوده‌است (۸۳). در ظلّ جناب قدّوس هشت تن از حروف حی در واقعه مازندران بشهادت رسیده‌اند که احوال هریک از آنان را در این بخش از کتاب بیان خواهیم کرد.

۲ - جناب باب‌الباب: نام وی محمّد حسین بود و تولّدش بسال ۱۲۲۹ هجری قمری (۱۸۱۳ میلادی) در قریه زیرک از قراء بشرویه واقع گشت (۸۴). پدر نامبرده حاج ملاعبدالله صباغ اصلاً اهل یسار و از ملاکین محلّ بود. مادر جناب باب‌الباب دختر حاج عبدالنّبی بانوئی عالمه و شاعره بود و در میان مردم بشرویه به دانش و هوشیاری اشتهار داشت. محمّدحسین که بعدها به ملاحسین مشهور گشت فرزند ارشد خانواده بود و دو برادر بنامهای میرزا محمّدحسن و میرزا محمّدعلی و دو خواهر بنامهای بی‌بی کوچک و خدیجه داشت (۸۵). میرزا محمّدحسن بشرحی که خواهد آمد از شهدای واقعه مازندران است. میرزا محمّدعلی

نیز هنگام اقامت ملاحسین در کریلا در آن شهر وفات یافت (۸۶). بی بی کوچک خواهر ملاحسین (که از قلم ابهی به ورقه الفردوس ملقب شده است) بعداً با جناب شیخ ابوتراب اشتیاردی ازدواج نمود و خدیجه همسر آقا محمدحسن بشرونی شد. ملاحسین ابتداء در بشرویه به مدرسه رفت. از دوران خردسالی او حکایات عجیب بسیار نقل نموده اند که همه دلالت بر هوشیاری و فهم و دانائی عظیم وی در آن ایام دارد. در سال ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۸۲۵ میلادی) هنگامی که دوازده سال داشت برای ادامه تحصیلات به مشهد خراسان رفت و در مدرسه میرزا جعفر نزد علماء متبحر زمان و از جمله سید محمد قصیر رضوی بتلمذ پرداخت (۸۷). هم در آن مدرسه بود که با عقاید شیخیّه آشنا گشت و دل به محبت جناب سید کاظم رشتی نهاد (۸۸) و در هجده سالگی با کسب اجازه از والدین خود (۸۹) قصد عزیمت به کریلا و تلمذ نزد آن جناب نمود. چون به طهران رسید خبر فوت پدر شنید. ناچار به بشرویه برگشت و چند ماهی اقامت نمود. برخی از املاک پدر را فروخت. آنگاه همراه مادر، خواهرش بی بی کوچک و برادرانش عازم کریلا شد. مدت نه سال از محضر سید رشتی استفاده نمود (۹۰). برخی از وقایع نگاران بحضور ملاحسین در محضر شیخ احسانی نیز اشاره کرده اند. مؤلف کواکب الدرّیه می نویسد: «... در عنفوان شباب چون بفوز ملاقات شیخ جلیل احسانی فائز گشت استفاده از آن محضر را فوز عظیم شمرده در کوی وی مقیم شد و متدرّجاً از محارم ایشان محسوب گشت. مدتها در خدمت آن عالم جلیل بسر برده ...» (جلد نخست، صفحه ۳۸). نظر این گونه وقایع نگاران مبنائی ندارد چون ملاحسین تا پایان حیات شیخ احسانی یقیناً در بشرویه ساکن بوده و پس از آن برای ادامه تحصیل به مشهد عزیمت کرده است. زیرا بر دیوار خانه آن جناب در بشرویه شعری بخط او و مورّخ سال ۱۲۴۱ هجری قمری نوشته شده که در ذیل آن قید گردیده «حرّره اقلّ الطّلبه محمدحسین». با توجه به سال تولّد جناب ملاحسین (۱۲۲۹ هجری قمری برابر با ۱۸۱۳ میلادی) نامبرده هنگام صعود جناب شیخ احسانی در سال ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۸۲۵)

میلادی) حدّ اکثر دوازده سال داشته و لذا از شاگردان شیخ نبوده است. جناب فاضل مازندرانی در جلد سوم کتاب اسرارالآثار (صفحة ۱۰۳) مبادرت به نقل فقراتی از یکی از توقیعات حضرت باب کرده و مراد از شخص مذکور در توقیع مبارک را که جنابان شیخ و سید به فضل و اجتهاد او تصریح نموده اند جناب ملاحسین دانسته است (۹۱). با توجه به آنچه در بالا معروض آمد شخص مذکور در بیان حضرت باب باید یکی دیگر از اصحاب سید باشد که افتخار تلمذ نزد جناب شیخ را نیز داشته است. بهرحال عزیمت ملاحسین به کریلا پیش از سال ۱۲۴۸ هجری قمری (۱۸۳۲ میلادی) نبوده زیرا بر دیوار خانه مسکونی او در بشرویه شعر دیگری بخطّ وی نوشته شده که تاریخش ۱۲۴۸ هجری قمری است (۹۲). باری ملاحسین در همه مجالس درس سید رشتی حاضر شد و بجمیع دقائق و ظرائف عقاید شیخ و سید آگاهی یافت و از برجسته ترین شاگردان سید محسوب گشت. سعه علم و تقوی و شجاعت ملاحسین سبب شد که سید مهم ترین مأموریت ها را بوی ارجاع نماید. حدود چهارسال پیش از صعود جناب سید کاظم رشتی چون سید ابراهیم قزوینی از علمای مشهور اصولی ساکن عراق بهمراهی شیخ محمدحسن نجفی و برخی از دیگر علمای اصولی متفقاً بتکفیرعقاید شیخیّه اقدام (۹۳) و مردم را علیه جناب سید تحریک نموده بودند جناب سید مصمّم گردید که برخی از علمای برجسته ایران را با خود همراه نماید. از سوی دیگر حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی از بزرگترین علمای اصفهان بل ایران و عراق که با تعالیم شیخ احسانی بخوبی آشنا و حامی پیروان آن جناب بود از سید رشتی درخواست نموده بود که یا خود به اصفهان آید و یا نماینده ای ارسال دارد تا با علمائی که مردم اصفهان را بمخالفت با شیخیّه تحریک می نمایند مذاکره کند و باثبات طریقه شیخیّه پردازد. چون جناب سید برای حمایت شفتی از جماعت شیخیّه اهمیّت بسیار قائل بود از شاگردان خویش خواست که تنی قبول مأموریت کرده و به اصفهان سفر نماید. تنها میرزا محیط کرمانی جواب مساعد داد ولکن جناب سید نپذیرفت و

جناب ملاحسین را مأمور مذاکره با شفتی نمود (۹۴). بدو فرمود که پس از اتمام مذاکرات با شفتی به مشهد خراسان رود و با میرزای عسکری مذاکره نماید و حمایت او را نیز جلب کند. ملاحسین هنگام وداع بر دامن سید رشتی بوسه زد و با نهایت انقطاع راهی شهر اصفهان شد. سید محمدباقر شفتی همانطور که گفتیم در آن زمان تقریباً مقتدرترین مجتهد در کشور ایران بود. احکام شرعی و از جمله مجازات قتل را غالباً بدست خویش اجرا می نمود. مأموریت ملاحسین مذاکره با چنین مجتهد مقتدری بود. ملاحسین پس از ورود به اصفهان بی آنکه آسایشی کند و گرد سفر از خود دور سازد با ظاهری نامرتب یکسر به مدرس شفتی شتافت و در حضور شاگردان او که همگی با لباسهای آراسته بتلمذ اشتغال داشتند با نامبرده بمذاکره پرداخت. همه سؤالات او را جواب داد و مشکلاتش را حل نمود (۹۵). حضرت باب در کتاب دلایل سبعة در این خصوص می فرمایند: «تو خود اول مؤمن را می شناسی که اکثری از علمای شیخیه و سیدیّه بل طوائف دیگر مقرّ بر علم و فضل او بودند. حتی طفلهای اصفهان هم در وقتی که وارد شدم می گفتند که یک طلبه پیراهن چاک آمد از قبل سید و عالم کبیر آن ارض را که محمدباقر نام بوده بدلیل ویرهان الزام کرد». سید شفتی فتوانی مبنی بر حمایت از جماعت شیخیه صادر نمود و آن را در جمع علماء حاضر و شاگردان خویش بخواند و سپس تسلیم ملاحسین کرد تا به سید رشتی تقدیم نماید. خلوص، صفاء، شجاعت و احاطه علمیه ملاحسین سید شفتی را مبهوت و در عین حال مسرور نمود. چون ملاحسین مجلس درس سید شفتی را ترک کرد سید مذکور به یکی از خواصّ خود دستور داد که وی را تعقیب نماید و مسکن او را بیابد. شخص مذکور پس از مدتی تعقیب ملاحظه نمود که نامبرده در مدرسه ای داخل گردید و به حجره محقری رفت و بر روی فرش آن حجره که حصیر پاره ای بود لحظاتی به دعا و نماز گذراند و سپس عبای خویش بگرد خود پیچیده و خوابید. مأمور موضوع را به سید شفتی اطلاع داد و سید مبلغ یکصد تومان پول آن زمان برای ملاحسین



فرستاد ولکن ملاحسین با نهایت ادب پذیرفت و وسیله مأمور مراتب سپاسگزاری خود را به سید شفتی ابلاغ نمود (۹۶). ملاحسین از اصفهان عازم مشهد خراسان شد و با میرزای عسکری مجتهد معروف و نافذ القول آن دیار مذاکره و مناظره داشت و حمایت او را نیز از مکتب شیخیّه و سید رشتی و پیروان او جلب نمود. پس از انجام دو مأموریت مذکور و غلبه بر مجتهدین مزبور مراتب را به جناب سید رشتی مرقوم داشت و جناب سید در جواب مکتوبی خطاب به آن جناب به مشهد فرستاد که حاکی از نهایت محبت و مرحمت و اعتماد سید نسبت به نامبرده بود (۹۷). و ما حوادث بعدی حیات جناب ملاحسین را از هنگام ورود به کربلا پس از صعود سید رشتی و سپس اعتکاف در مسجد کوفه و ورود به شیراز و ایمان به حضرت باب و اسفار متعدده به شهرهای ایران و هدایت گروهی کثیر از علماء و مجتهدان و دیگر مردمان و شرکت در وقایع مازندران و سرانجام شهادت وی بتفصیل در این بخش و دیگر بخشهای کتاب بیان کرده ایم و نیازی بتکرار آنها نیست.

در آثار طلعات مقدسه بهائیه و در رسالات و تألیفات اصحاب اولیه مقام عظیم جناب بابالباب تصریح شده است. حضرت باب از جمله در زیارتنامه جناب ملاحسین خطاب به وی می فرمایند: «فما اعظم حقک و اکبر ما ینبغی لبذیع شانک و علو مکانک و ارتفاع ظهوراتک فقد انقطعت الی الله بکلّ ما عندک الی ذرّوة علوّ ما سبقک احد و لا یلحقک من شیء.. فتعالی ما قد ادرکت و طوبی بما قد شهدت علیه فاشهد أنّک و من قد صعد معک اولنک هم فی الافق الاعلی من العرش و ذرّوة الابهی ...» (۹۸). و در کتاب دلائل سبعه در خصوص نامبرده می فرمایند: «تو خود اول مؤمن را می شناسی که اکثری از علمای شیخیّه و سیدیّه بل طوائف دیگر مقرر بر علم و فضل او بودند». حضرت بهاء الله در زیارتنامه ملاحسین می فرمایند: «اشهد أنّک سمعت نداء سدره المنتهی قبل الوری و توجّهت الیه منقطعاً عن کلّ ما خلق فی ناسوت الانشاء ... روحی لنفسک الفداء یا مبدأ



الخيرات و مظهر البيّنات. لولاك ما نزلت الآيات و ما استقرّ على العرش خالق الصّفات» (۹۹). و در كتاب ايقان در حقّ وى مى فرمايند: «لولا ما استوى الله على عرش رحمانيته و ما استقرّ على كرسى صمدانيته» (صفحة ۱۷۳). حضرت وليّ امرالله ضمن تجليل از شجاعت ملاحسين او را «شيردل LION HEARTED خوانده اند (۱۰۰). جناب طاهره در يکى از مرقومات خویش (مورخ سال ۱۲۶۱ هجرى قمرى) در حقّ ملاحسين مى نويسد: «... و باب الباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدرّ الفاخر المصباح النور فى اللیل الديرجور المؤيد من الحقّ و اسبق من سبق ... جناب مولا ملاحسين سلمه الله و عافاه ... اشهدالله و اوليائه بانى مؤمن به و بما انزل فى حقّه و انه وجه معرفة المعبود و سلم للصعود و اول مؤمن فى ذرّ الايجاد و ثانى مظهر فى لوح الفؤاد و حقّه عظيم و شهادت مى دهم ... که او مؤيد بروح مى باشد من عندالله و نطق نمى نمايد الا باذن الله و او را مفترض الطّاعه مى دانم و منصوص از قبل وليّ متصرف بر حقّ و منصوص من الحقّ و در ردّ و خلافتش آتش سرکش جحيم را بر خود خروشان مى بينم ... شهادت مى دهم که آن جناب طالب بود و حقيقه و صدقا حينى که طالبى نبود. نمى شناسد او را مگر کسى که او را خلق فرموده و باب باب فيوضات نامتناهيه خود قرار داده ...» (۱۰۱).

۳ - جناب ميرزا محمدحسن بشرونى : وى نیز از علماء شيخيه و از حروف حىّ بيان بود و بشرحى که از پيش آمد همراه برادر بزرگترش جناب بابالباب در آغاز جوانى در شيراز مؤمن گشت و در غالب حوادث و از جمله واقعه مازندران همراه جناب ملاحسين بود. ميرزا محمدحسن مدتى پس از شهادت بابالباب در صحراى دزوا (نزدیک قلعه طبرسى) بشهادت رسيد (۱۰۲).

۴ - جناب ميرزا محمدباقر بشرونى : وى همشيره زاده بابالباب و از علماء متقى و عابد شيخيه و از حروف حىّ بيان بود. نبيل زرندى در تاريخ خود او را همشيره زاده ملاحسين دانسته است (۱۰۳). اما برخى از وقايع نگاران باشتباه او را پسر داني بابالباب شمرده اند (۱۰۴).

نامبرده بعلت کوتاهی قد و جثه ضعیف نزد اصحاب به میرزا محمّدباقر کوچک شهرت داشته است (در برابر میرزا محمّدباقر قاضی که به میرزا محمّد باقر بزرگ معروف بوده است). میرزا محمّدباقر بشرونی در غالب وقایع همراه ملاحسین و در حوادث قلعه طبرسی دخیل بوده و نبیل زرنندی او را از شهداء واقعه مازندران محسوب کرده است. جناب ملک خسروی در مجلد نخست از تاریخ شهدای امر در خصوص وی می نویسد که: «در بین راه قلعه مبارکه و دزوا صعود و سر حَمّام دزوا مدفونند» (صفحه ۴۱۶).

۵ - جناب ملامحمود خونی : نامبرده از حروف حیّ بیان و از علماء آذربایجان بود و همراه برادرش ملامهدی (بشرحی که خواهد آمد) در حوادث قلعه طبرسی بشهادت رسید.

۶ - جناب ملاجلیل ارومی : وی از فضلاء مشهور شیخی و از نفوس بسیار مورد اعتماد جناب سید کاظم رشتی بود. در همان آغاز ظهور بامر بدیع مؤمن و از حروف حیّ محسوب گشت و سپس قیام به تبلیغ نفوس نمود و بهدایت گروهی توفیق یافت. حضرت باب در توقیعی خطاب به وی و در پاسخ پرسش نامبرده می فرمایند: «ما صفر جسمک و کبر سؤالک» (۱۰۵). ملاجلیل مدتی در قزوین اقامت و با بانوئی از منسوبان خاندان فرهادی ازدواج نمود. پس از حادثه قتل ملامحمّدتقی برغانی از قزوین عزیمت مازندران نمود و سرانجام نیز در حوادث قلعه طبرسی بشهادت رسید.

۷ - جناب ملااحمد ابدال مراغه‌ای : وی از حروف حیّ بیان بود که به احوال وی قبلاً ضمن واقعه بدشت اشاره کرده ایم. ملااحمد از شاگردان حاج ملاعلی اکبر مراغه‌ای از مبشران ظهور و نیز تلمیذ جناب سید کاظم رشتی بوده است. از جمله توقیعات نازله از ساحت حضرت باب خطاب به نامبرده توقیع مبارک در پاسخ پرسش او از آیه مودّت ذوی القربی است. ملااحمد سرانجام در حوادث قلعه طبرسی بشهادت رسید.

۸ - جناب ملایوسف اردبیلی : نام وی یوسفعلی و واعظی بی نظیر و

شهير و از شاگردان بسيار فاضل و مورد اعتماد جناب شيخ احمد احسانى و سپس جناب سيد كاظم رشتى بود. ملايوسف در زمان جناب سيد دائماً از قرب ظهور موعود سخن مى‌راند و معتقد بود كه شيخ و سيد مبشران ظهورند لذا سبب اعتراض و شكايت ميرزا حسن گوهر و حاج محمدكريم خان كرمانى گشت زيرا عقیده داشتند انتشار اين سخنان موجب تعرض علمای شيعى خواهد گشت. اما جناب سيد بنحوى پنهانى ملايوسف را مطمئن بقرب ظهور فرمود. اين بود كه در شيراز و در آغاز ظهور به حضرت باب مؤمن و از حروف حى محسوب گشت. نامبرده در كرمان بهدايت نفوس قيام فرمود و حاج محمدكريم خان وحشت و مقاومت نمود و نگذاشت به منبر برود و وسائل اخراج ملايوسف را از آن شهر فراهم كرد. در آذربايجان سراج امر را روشن نمود و جمعى كثير را در قرية ميلان بدخول در ظلّ امر بديع راهنمائى فرمود. مدتى نيز در قزوین قائم بخدمت بود (۱۰۶). گویند در ايتام مسجونيت حضرت باب در آذربايجان نوبتى ملايوسف در مجلس درس ملامحمد ممقانى حاضر شد و با وى ببحث پرداخت. ملامحمد در آن مجلس گفته بود كه نه تنها من بلكه شاگردان من نيز مى‌توانند آياتى چون آيات سيد باب بنويسند. ملايوسف كاغذ و قلم نزد ملامحمد نهاده از وى خواست كه حالت و كيفيت مجلس را بشيوه آيات حضرت باب بنويسد. ملامحمد مدتى سكوت نمود و چون عاجز بود ملايوسف بوى گفت اگر بيان حال بعربى دشوار است به فارسى بنويس و ملامحمد مجدداً سكوت نمود و نزد شاگردانش مفتضح شد (۱۰۷). ملايوسف در حوادث قلعه طبرسى شركت داشت و در شجاعت و اطاعت از اوامر محبوب خویش بى‌نظير بود و سرانجام در آن حوادث شريت شهادت نوشيد.

۹ - جناب ملامحمدعلى قزوینى : از حروف حى بيان كه احوال او را ضمن واقعه بدشت بيان کرده‌ايم. نامبرده نيز در حوادث قلعه طبرسى بشهادت رسيد.

۱۰ - جناب ميرزا محمدباقر قاننى : نامبرده از علماء فاضل خراسان

و نخستین مؤمن شهر مشهد بود و وسیله جناب باب‌الباب ایمان یافت. وی به میرزا محمدباقر هراتی و یا میرزا محمدباقر بزرگ نیز شهرت داشت. جناب آقا محمد فاضل قائمی (نبیل اکبر) از منسوبان نزدیک میرزا محمدباقر بوده است. و ما به نقش خانه او (بیت بابیه) و نیز بخدماتش در مشهد خراسان و سپس در کاروان حامل پرچم‌های سیاه در مازندران و جدیت او در بنای قلعه طبرسی قبلاً اشاره کرده ایم. پسرش میرزا محمدکاظم نیز در قلعه طبرسی حاضر بود و بشرحی که خواهد آمد از قتل نجات یافت و از بقایای سیف قلعه محسوب گشت. میرزا محمد باقر پس از شهادت جناب باب‌الباب علمدار اصحاب در مدافعات قلعه طبرسی بود و سرانجام نیز پس از خاتمه کار قلعه بدرجه شهادت فائز گردید و دشمنان امر سر او را بر نیزه نهاده در شهر گردانیدند (۱۰۸).

۱۱ - جناب ملامحمد معلم نوری : که احوال او را ضمن واقعه بدشت بیان نمودیم.

۱۲ - جناب سید احمد یزدی : که به احوال وی و پسر شهید چهارده ساله اش ضمن بیان واقعات بدشت اشاره گردید.

۱۳ - جناب میرزا محمد تقی جوینی : وی از منشیان و مستوفیان بنام خراسان و ساکن سبزوار بود و تألیفات علمی نیز داشت. نامبرده وسیله جناب باب‌الباب به امر بدیع مؤمن شد و در حوادث قلعه طبرسی جانفشانی‌ها نمود و بارها از سوی باب‌الباب بسرپرستی اصحاب در مدافعات از قلعه معین گشت (۱۰۹). میرزا محمد تقی نیز چون میرزا عبدالمجید نیشابوری (ابوالبدیع) در نهایت گذشت مبلغ هنگفتی از نقدینه خویش را که به همراه داشت بامر باب‌الباب بر خاک ریخت تا با کمال انقطاع آماده خدمت به امر بدیع شود (۱۱۰). بعد از خاتمه کار قلعه او را نیز به بارفروش بردند و شهید نمودند و پس از شهادت سر بریده اش را بر نیزه نهاده در هر کوی و گذر گردانیدند.

۱۴ - جناب ملاجعفر گندم پاک کن اصفهانی : که احوال او قبلاً در این کتاب آمده است.

۱۵ - جناب ملامهدی خوئی : نامبرده برادر ملامحمود خوئی (از حروف حی) و از شاگردان برجسته جناب سید کاظم رشتی بود و چنان به سید عشق و ارادت می‌ورزید که گمان می‌نمود حضرت موعود همان جناب سید است. این عقیده سید را ناخشنود نمود. این بود که وی را سرزنش فرمود و ملامهدی نیز تقاضای بخشش نمود (۱۱۱). ملامهدی در اوائل ظهور در شیراز فائز بایمان گشت (۱۱۲) و در نهایت شجاعت و استقامت قیام بهدایت نفوس نمود. همواره آماده برای مباحله بود و از احدی خائف نبود. هم او بود که هنگام اقامت حضرت باب در قریه کلین به‌مراه جناب ملامهدی کنی حامل مکتوب و هدایای جمال ابهی برای آن حضرت بود که سبب سرور بی‌منت‌های حضرت باب گشت و آن سرور تا وصول خبر شهادت اصحاب قلعه طبرسی در هیکل مبارک موجود بود (۱۱۳). جناب ملامهدی خوئی سرانجام در واقعه مازندران بشهادت رسید.

۱۶ - جناب ملامهدی کنی : وی فرزند ملاعلی محمد (از ملایان قریه کن) بود و همراه برادرش ملاًباقر تحصیلات عالیّه دینیّه نمود و هردو برادر با سمت امام جماعت مورد احترام جماعات کثیر از مردم طهران و قرای اطراف آن بودند. ملامهدی افتخار تعلیم کودکان و بستگان خاندان جناب وزیر (والد حضرت بهاء الله) را در طهران در بیت جمال ابهی داشت و غالباً بشرف لقاء آن حضرت نائل می‌گشت. هردو برادر در آغاز ظهور بایمان فائز شدند و قیام بخدمت امر بدیع نمودند. سرانجام به اصحاب قلعه طبرسی پیوستند و ما شمه‌ای از مراتب ایمان و اشتعال ملامهدی را قبلاً در همین بخش بیان نمودیم. هردو برادر در واقعه مازندران شریعت شهادت نوشیدند. اما برادر کوچکتر آندو میرزا اشرف کنی نیز مؤمن بود و از خطرات رهائی یافت و سالها در طهران می‌زیست و مصائب بسیار در راه امر پروردگار تحمل فرمود (۱۱۴).

۱۷ - جناب ملاًباقر کنی : که احوال او ضمن شرح حال برادرش ملامهدی کنی بیان گردید.

۱۸ - جناب ملاسعید زره کناری : وی از علماء مازندران و اهل زره

کنار ZIRIH KINAR (۱۱۵) از توابع بارفروش بود و در ظلّ جناب قدّوس در مدّت کوتاهی در قلعه طبرسی بمقامات عالیّه عرفانی فائز گشت (۱۱۶). در تاریخ جدید (ترجمه انگلیسی، صفحه ۷۹) نام او ملاسعید زرکنادی ZARKANÁDÍ آمده است. در جریان حوادث قلعه طبرسی ملامحمدتقی نوری و تنی چند از علماء مازندران نامه‌ای به جناب قدّوس نوشتند و در آن سؤالاتی از علوم غریبه و نجوم و کیمیا نمودند. جناب قدّوس به ملاسعید دستورداد جواب آنها را فوراً بنویسد و به شخص پیغام آور بدهد. با آنکه فرصت کافی موجود نبود ملاسعید پاسخی دقیق و عالمانه بر پرسش‌های آنان نوشت و در آغاز نوشته خطبه‌ای فصیح و بلیغ و در متن آن حدود یکصد روایت اسلامی درج نمود. چون نوشته نامبرده بدست علماء رسید از سعه دانش او در شگفت شدند. اگرچه از فضلاء مازندران بود ولکن علماء را چنان وسعت علمی در باب او گمان نبود (۱۱۷). ملاسعید در مدافعات قلعه شرکت داشت و در اواخر ایام با تنی چند از یاران بجهت تهیه آذوقه برای اصحاب از قلعه خارج و اندکی بعد اسیر گشت. او را به حضور شاهزاده مهدیقلی میرزا بردند و او تلاش نمود که اطلاعاتی در باب قلعه و اصحاب آن از ملاسعید بدست آورد ولکن میسر نگشت. شاهزاده او را به توبه خواند و ملاسعید گفت که هرگز از امر حقّ باز نخواهم گشت و این شماست که باید توبه نمایید. این بود که او را با کند و زنجیر به ساری فرستادند و در آنجا بفتوای ملامحمدتقی ساروی و تنی چند از علماء شیعی با نهایت سنگدلی شهید نمودند (۱۱۸).

۱۹ - جناب میرزا محمدمهدی اردستانی : این شخص وسیله جناب میرزا حیدرعلی اردستانی به امر بدیع مؤمن گشت و سپس بهدایت برادران خود میرزا حسن و ملاحسین و خواهرش فاطمه خانم (مادر برادران معروف نداف) و شوهر او آقا محمدعلی نداف توفیق یافت. میرزا محمدمهدی سرانجام همراه برخی از اصحاب اردستانی در وقایع قلعه طبرسی شرکت نمود و در همان شب شهادت جناب باب‌الباب افتخار شهادت یافت (۱۱۹).

۲۰ - جناب میرزا محمد اردستانی : نامبرده فرزند میرزا محمدتقی و زینب بیگم (جدین پدری نگارنده) و برادر جناب میرزا حیدرعلی اردستانی (بقیة السیف قلعة طبرسی) بود. همه نفوس مذکوره وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشتند و هنگام اقامت حضرت باب در خانه امام جمعه اصفهان و برخی نیز بعلت انتساب با میرزا محمدسعید فدا شاعر بارگاه منوچهرخان در عمارت خورشید افتخار زیارت حضرت باب را داشته‌اند. میرزا محمد احتمالاً در میدان دزوا بر سر غذا شهید گشته است (۱۲۰).

۲۱ - جناب میرزا محمدحسین اردستانی : وی در اصفهان وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشت و با نهایت عشق و شور به شیراز رفت و مدتی افتخار زیارت مکرر حضرت باب را داشت. برخی نوشته‌اند که نامبرده در سفر حضرت باب به اصفهان همراه آن حضرت بوده (۱۲۱) و لکن در کتاب GOD PASSES BY این نکته تصریح نگشته و تنها جناب سید کاظم زنجانی بعنوان همراه حضرت باب نام برده شده است (صفحة ۱۳). آقا محمدحسین با آنکه پیری کهنسال بوده پای پیاده سفری به ماکو نموده و به حضور حضرت باب رسیده است. وی سرانجام همراه با تنی چند از دیگر اصحاب اردستان عازم قلعة طبرسی شده و در شب شهادت جناب باب‌الباب جام شهادت نوشیده است. کیفیت شهادت او باختصار اینست که در شب نهم ربیع الاول هنگام دفاع و مقابله با دشمنان بسختی مجروح می‌شود و بر زمین می‌افتد. سربازان مهدیقلی میرزا او را اسیر نموده نزد شاهزاده می‌برند. شاهزاده بی‌نهایت تلاش می‌نماید که از وی اطلاعاتی در باب اصحاب و اوضاع قلعة طبرسی بدست آورد و لکن توفیق نمی‌یابد. لذا خشمگین شده او را به دژخیمان می‌سپارد تا مقتول نمایند. چون دژخیمان از وی می‌پرسند چه نوع شهادتی را طالب است. می‌گوید آن گونه شهادت که از همه سخت‌تر است. ناگهان یکی از ستمگران دهانه تفنگ بر چشم راست او می‌گذارد و سرش را متلاشی می‌نماید. هنگام شهادت بیش از هشتاد سال داشته است.



۲۲ - جناب شیخ علی یزدی : وی پسر ملاعبدالخالق یزدی بود که به احوال نامبرده قبلاً اشاره کرده ایم. شیخ علی ساکن مشهد بود و در همان شهر وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشت. در همه مدافعات اصحاب قلعه طبرسی شرکت داشت و بر خلاف پدر با نهایت عشق و ایمان به امر بدیع وفادار بود و در حدود بیست سالگی شهید گشت (۱۲۲).

۲۳ - جناب حاج محمد کزادی : نامبرده در یکی از نخلستانهای نزدیک بغداد سکونت داشته است. وی بظاهر مردی امی و لکن بی نهایت متدین و نیز شاعر پرشور و حالی بوده است. حاج محمد در سپاه ابراهیم پاشا مصری خدمت می کرده و در چند جنگ شرکت داشته و از خود شجاعت بسیار نشان داده است. پس از بازنشستگی و استقرار مجدد در بغداد در جرگه ارادتمندان جناب حاج سید کاظم رشتی در آمده و قصائد چندی در مدح وی سروده است. نامبرده چون دیگر پیروان جناب سید منتظر ظهور حضرت موعود بوده و در همان آغاز ظهور وسیله جناب ملاعلی بسطامی فائز بایمان گشته است. کزادی سرانجام به اصحاب جناب طاهره پیوسته و از بغداد تا همدان همراه آن جناب بود. در ماکو بزیارت حضرت باب نائل شد و در هشتاد سالگی به اصحاب قلعه طبرسی پیوست و در حوادث جانگداز آن قلعه شریعت شهادت نوشید (۱۲۳).

۲۴ - جناب شیخ سعید جبّای : وی از مردم قریه جبّه واقع در ساحل فرات و بسیار مخلص و شجاع بوده است. شیخ سعید نیز وسیله جناب ملاعلی بسطامی به امر بدیع مؤمن شده و بعداً در جرگه اصحاب جناب طاهره در آمده است. نامبرده مدتی بعد بدستور طاهره از وی جدا شده و پس از چندی به اصحاب قلعه طبرسی پیوسته و در یکی از مدافعات بشهادت رسیده است (۱۲۴).

۲۵ - جناب ملازین العابدین میامنی : وی پیرمردی پرهیزگار و مخلص بود و افتخار شاگردی جناب شیخ احمد احسانی را داشت. چون جناب باب‌الباب به میامی رسید و به مسجد رفته امر جدید را به



مردم ابلاغ نمود بیش از سی تن از مردم میامی فائز بایمان گشتند که از جمله آنان ملازین العابدین مذکور بود. نامبرده با برخی از مؤمنین جدید به جناب باب‌الباب پیوست و چون به بارفروش ورود نمودند از باب‌الباب خواست که اجازه دهد با سعیدالعلماء که قبلاً همدرس و رفیق او بود مذاکره نماید و پذیرفته شد. ولکن سعیدالعلماء بر دشمنی افزود و نصیحت وی را نشنود. ملازین العابدین در غالب مدافعات شرکت داشت و سرانجام در یکی از حوادث واقعه مازندران بشهادت رسید.

۲۶ - جناب ملامحمد میامنی : نامبرده فرزند نوزده ساله ملازین العابدین بود و قصد عروسی با نامزد خویش داشت که فائز بایمان گشت و بجای شرکت در جشن عروسی به اصحاب قلعه پیوست و سرانجام در حوادث آن قلعه بشهادت رسید (۱۲۵).

۲۷ - جناب ملاعبدالخالق اصفهانی (ذبیح) : که احوالش ضمن واقعه بدشت مذکور گشت.

۲۸ - جناب آقا محمد مقاره‌ای : وی در اصفهان پارچه فروشی معروف و نیز تازه داماد بود. در چهارم بحضور حضرت باب رسید. به او فرمودند به مازندران رود و بکمک جناب قدوس شتابد. چون به طهران رسید برادرش برای او پیامی فرستاد که صاحب پسری شده است و باید زود به اصفهان برگردد و پس از دیدن پسر بهرکجا که می‌خواهد برود. ولکن مقاره‌ای پاسخ داد که عشق حضرت موعود جانی برای محبت پسر باقی نگذاشته و بی‌درنگ بسوی مازندران حرکت نمود و در آنجا بشهادت رسید.

۲۹ - جناب سید احمد سنگسری : نامبرده فرزند جناب آقا میر محمدعلی از مبشرین ظهور در سنگسر و شهیرزاد بود. آقا میر محمدعلی از شاگردان دانشمند و عارف جناب شیخ احمد احسانی بود که پس از مراجعت به ایران در شهیرزاد مقیم شد و مرجع امور روحانی مردم گشت. وی همگان خصوصاً بستگان را بقرب ظهور موعود بشارت می‌داد. پس از مرگ آقا میر محمدعلی پسرش سید احمد

بجای پدر نشست. فرزندان آقا میر محمدعلی سید احمد، میر ابوالقاسم، میر ابوطالب، میر محمدرضا و معصومه خانم بامر بدیع مؤمن شدند. سید احمد و میر ابوالقاسم در واقعه مازندران شهید شدند و میر ابوطالب از بقایای سیف آن قلعه بود و میر محمدرضا نیز با آنکه ظاهراً از اصحاب قلعه طبرسی نبود بفرموده جناب قدّوس جزء آنان بشمار آمد و لذا بقیة السیف افتخاری آن قلعه مبارکه محسوب گشت (۱۲۶). و ما احوال میر ابوطالب را بتفصیل بیشتر قریباً بیان خواهیم کرد.

۳۰ - جناب میرزا محمدحسن خراسانی : وی برادر کوچکتر جناب ملاصادق مقدّس خراسانی و مردی عالم و خادم ضریح حضرت امام رضا بود. نامبرده نزدیک بقعه شیخ طبرسی و بدست سواران خسرو قادیکلانی بشهادت رسید. هنگام شهادت بیست و دو سال داشت و جسدش را جناب مقدّس به قریه انارستاق برده دفن نمود (۱۲۷).

اما همانطور که قبلاً مذکور گردید بیان احوال شهدای واقعه مازندران حتی ذکر نام همه آنان در این کتاب میسر نیست لذا از میان دهها تن شهیدان جانپاک قلعه طبرسی علاوه بر سی تن که شرح زندگی و شهادتشان باختصار بیان شد تنها از قنبرعلی نوکر بابالباب، ملاابورحیم و کربلانی کاظم شهمیرزادی، ملامردان علی میامنی، آقا محمد رضا پاقلعه، ملاعبدالله شیرازی معروف به میرزا صالح، سید کاظم زنجانی، ملا نعمت الله بارفروشی، آقا رسول بهنمیری و تنی چند از منسوبان او می توان یاد کرد.

از میان اصحاب قلعه طبرسی علاوه بر نفوسی که راه خیانت پیمودند و از قلعه خارج شدند بیش از سی و پنج تن باقی ماندند که به بقایای سیف قلعه معروف اند. این نفوس جانفشان برای آیندگان حوادث مدهشۀ واقعه مازندران را نقل و توضیح نمودند و خاطرات عبرت آمیز از خویشان بیادگار نهادند. شرح احوال همه آنان بتفصیل معلوم نیست. حتی از برخی از ایشان جز نام اطلاعی نداریم. این عاشقان فداکار نیز از جاودانه های تاریخ امرند و اگرچه بر حسب ظاهر

شهید نگشته‌اند و لکن مصائبی تحمل نموده‌اند که باید نامشان در کنار نام شهیدان مذکور گردد. در اینجا برای رعایت اختصار تنها بذکر نام و بیان احوال برخی از آنان مبادرت می‌کنیم.

۱ - ایادی امرالله جناب ملاصادق مقدّس خراسانی: وی از بزرگان علماء خراسان و از مشاهیر فضلالی شیخی ایران بود و ما به احوال نامبرده قبلاً اشاره کرده‌ایم. ملاصادق سالها پس از واقعه مازندران حیات داشت و به جمال ابهی پیش از ایام رضوان مؤمن شد. در ایام بین ظهورین در عراق و سپس در سجن عکا بحضور آن حضرت شرفیاب گشت. در هدایت نفوس توفیق عظیم داشت. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء در خصوص او می‌فرمایند: «... بحر پرموجی بود و باز بلندپرواز. وجهی نورانی داشت و لسانی فصیح و بلیغ و قوت و استقامتی عجیب. چون زبان به تبلیغ می‌گشود برهان مانند سیل روان بود و چون بدعا و مناجات می‌پرداخت چشم گریان مانند ابر نیسان بود. چهره نورانی بود. اخلاق رحمانی بود. انقطاع و زهد و ورع و تقوی ربّانی بود» (صفحات ۱۸ - ۱۷). جناب مقدّس در ایام جمال ابهی نیز مصائب بسیار تحمل فرمود و الواح متعدّده بافتخارش نازل و بلقب «اسم الله الاصدق» ملقب گشت و سرانجام با نهایت عشق و ایمان بملکوت جاودان صعود فرمود. مرقدش در همدان است (۱۲۸). ایادی امرالله جناب میرزا علی محمد ابن اصدق فرزند برومند جناب ملاصادق مقدّس بوده است.

۲ - جناب ملامحمد فروغی: نامبرده فرزند ملاعبدالحسین و اهل دوغ‌آباد از قراء تربیت حیدریّه بود. وی مردی فاضل و متقی و بی‌نهایت مورد احترام مردم محلّ بود و در آغاز ظهور وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشت. در غالب مدافعات قلعه شرکت داشت باوجود این چون میلی به شهادت نداشت محفوظ ماند. ملامحمد در میدان دزوا در کنار شهداء نیمه جانی داشته و خود را از آن معرکه خلاص نموده و افتان و خیزان به یکی از قراء اطراف رفته و کدخدای قریه بروی ترخم آورده و شخصی را مأمور نموده که رگهای پاره شده

گردن او را بدوزد. نامبرده بعدها همیشه گردن خود را بدوستان نشان می‌داده و می‌فرموده که حق مرا زنده نگاه داشته تا داستان حوادث قلعه طبرسی را برای دوستان بازگو نمایم و بخدمت امر اعظم پردازم (۱۲۹). ملامحمد به جمال ابهی نیز مؤمن گشت. وی از نخستین بهائیان ایران بود که تکبیر الله ابهی را بعنوان تحیت روزانه معمول نمود. ملامحمد در عهد ابهی نیز مصائب بسیار تحمل فرمود تا در سال ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۸۷۸ میلادی) با نهایت انجذاب و ایمان به ملکوت الهی صعود نمود (۱۳۰). جناب آقا میرزا محمود فاضل فروغی فرزند او بوده‌است.

۳ - جناب میرزا حیدرعلی اردستانی : نامبرده حدود دو ماه پس از ظهور حضرت باب وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشت. مادرش زینب بیگم از سادات حسینی اردستان چنانکه از پیش آمد نخستین بار خبر ظهور را از شبان جوانی در اردستان شنید. گویا این شبان تازه از اصفهان به اردستان آمده بود. زینب بیگم همراه دو پسرش میرزا حیدرعلی و میرزا محمد و دخترش فاطمه خانم راهی اصفهان شدند و بزور ایمان مزین گشتند. زینب بیگم نخستین مؤمن ساکن اردستان است زیرا جناب ملاعلی اکبر اردستانی هنگام ایمان به حضرت باب ساکن اصفهان بوده‌است. زینب بیگم و شوهرش میرزا محمدتقی (از سادات زواره) اصلاً شیخی و منتظر ظهور موعود بودند و پس از استماع خبر ظهور، توسط متولی مدرسه نیم آورد (کاسه گران شفیعی) که از بناهای امیر محمدمهدی حکیم الملک جدّ زینب بیگم و محلّ اقامت باب‌الباب بود به حضور نامبرده رسیدند و افتخار جاودانه یافتند. زینب بیگم و شوهر و فرزندان پس از مراجعت به اردستان قیام بنشر امر جدید نمودند و بتدریج گروهی از نفوس مخلصه فائز بایمان گشتند. از جمله آقا محمدعلی نداف (پدر برادران معروف نداف و جدّ مادری نگارنده) و خواهرش معصومه خانم و نیز همسر آقا محمدعلی فاطمه خانم و برادران فاطمه خانم میرزا محمدمهدی، میرزا حسن و ملاحسین اردستانی مجذوب امر جدید شدند و عزیمت اصفهان نموده در محضر

باب‌الباب بغایت ایقان رسیدند. اعضاء خاندان زینب بیگم و آقا محمدعلی نداف در خانه امام‌جمعه اصفهان بحضور حضرت باب نیز شرفیاب شده بر مراتب ایقان و عرفان خویش بسی افزوده‌اند. اما میرزا حیدرعلی هنگام اقامت حضرت باب در عمارت صدری (خورشید) نیز افتخار تشرّف یافته‌است. زیرا دانی او میرزا محمدسعید متخلص به فداء شاعر بارگاه منوچهرخان بوده‌است. بهمت میرزا حیدرعلی، میرزا علیمحمد فرزند فداء در ظلّ امر مبارک وارد شده و بعدها در قلعه طبرسی بشهادت رسیده‌است. و ما به احوال فداء در بخش معرفی تویع معروف او بتفصیل بیشتر اشاره خواهیم کرد. پس از مسافرت جناب قدّوس به اردستان زینب بیگم در ده ماربین (از املاک پدرش) محافل شایسته‌ای ترتیب داد و در آن محافل تعدادی از نفوس مخلصه افتخار ایمان یافتند که از جمله آنان جناب میرزا فتحعلی اردستانی (ملقب از قلم ابهی به فتح اعظم) و برادرش میرزا رفیع و نیز جناب میرزا رفیعا (پدر میرزا عبدالحسین و میرزا آقا مجد) را توان نام برد. پس از صدور امر مبارک حضرت باب مبنی بر عزیمت اصحاب به خراسان میرزا حیدرعلی و برادرش میرزا محمد با تنی چند از دیگر اصحاب اردستان عازم آن اقلیم شدند و سپس در حوادث قلعه طبرسی شرکت نمودند و جز میرزا حیدرعلی آن نفوس مبارکه همگی افتخار شهادت یافتند. میرزا حیدرعلی در حادثه کشتار عمومی میدان دزوا مورد اصابت چندین گلوله قرار گرفت و ظاهراً در میان کشتگان افتاد. سربازان شاهزاده اجساد یک یک کشتگان را واری می نمودند و اگر نفسی را هنوز زنده می یافتند با شمشیر سر از تن او جدا می نمودند. توجه سربازی جوان به میرزا حیدرعلی که در میان کشتگان افتاده بود معطوف گشت. هنوز نفس می کشید. سرباز آمد تا سرش را از تن جدا کند. سیمای روحانی میرزا حیدرعلی و شال سبز نشان سیادت که بر کمر داشت سرباز را از این کار بازداشت. سربازی که باجبار کدخدایان و فریب عالم نمایان به اردوی شاهی پیوسته و به نبرد بایبان آمده بود ملاحظه نمود که این سید مجروح آیات الهی زیر لب زمزمه می کند و

آیه قرآن می خواند: « رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مَنَادِيَا يِنَادِي لِلَاِیْمَانِ اَنْ اٰمَنُوْا بِرَبِّكُم فَآمَنَّا. رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبِنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ » (۱۳۱). اشک از دیدگان سرباز جوان سرازیر شد و در حالیکه آهسته به نفوس بی شرف و بی ایمانی که این مظلومان را گلوله باران کرده اند لعنت می نمود از میدان دزوا دور شد. اجساد مظلومان بر زمین قریه دزوا بر جای ماند تا پاسی از شب گذشت و اردوی شاهزاده کوچ کرده برفت. میرزا حیدرعلی از میان کشتگان برخاست و خود را کشان کشان به قریه دیگر رساند. زنی صحرانشین بر وی ترخم آورد. او را به خیمه خویش برد و زخمهایش را مرهم نهاد. میرزا حیدرعلی چند روز در خیمه آن فرشته آسمانی استراحت نمود و چون صحت نسبی یافت با کسوت درویشی و پیاده عازم زادگاه خویش گردید. سفر بی زاد و توشه دشوار بود. چه سختی ها کشید. جای گلوله ها آزارش می داد. از وحشت مردم بی ایمان و سنگدل جرأت نظافت در حمام دهات و شهرها را نداشت. در راه عزیمت به اردستان روزها و شبها فکر کرده بود که چرا زنده است. یک شب که در بیابان خفته بود در رؤیا بحضور حضرت باب شرفیاب شد. به او فرمودند که زنده است تا حوادث قلعه طبرسی را برای آیندگان بازگو نماید. از آن شب ببعد یقین داشت که مأموریتی دارد و باید بانجام رساند. داستان قلعه را بتمامه برای نسلهای آینده نقل نمود و بر ورقی چند نیز بنوشت که از منابع نگارش تاریخ نبیل زرندی گشت. میرزا حیدرعلی بادیه ها پیمود تا به اردستان رسید. چون در خانه خویش زد و مادر صدای او شنید بدرون خانه راهش نداد. زینب بیگم فرمود اگر از قلعه فرار کرده ای جایت در این خانه نیست و تو فرزند من نیستی. میرزا حیدرعلی داستان شهادت برادرش میرزا محمد و رؤیای خویش را بازگو نمود و به مادر گفت که خداوند او را زنده نگاه داشته تا حوادث قلعه را بازگو کند. مادر که این داستان شنید و براستی آن اطمینان یافت در گشود و فرزند خویش را پس از حدود دو سال فراق در آغوش کشید. هردو می گریستند و همسایگان و احباب در همان نیمه های شب شاهد واقعه بودند. نگارنده

آن مکان مقدّس را چند بار زیارت کرده و در هر بار بسختی گریسته است زیرا یادآور جانبازیها و عشق ورزی های عشاق طلعت اعلی و جمال اقدس ابهی بوده است. زینب بیگم پس از شهادت حضرت باب و ظهور جمال ابهی به آن حضرت ایمان یافت و در نهایت ایقان بملکوت جاودان صعود فرمود. میرزا حیدرعلی در دو عهد ابهی و میثاق نیز قائم بخدمت و نشر امر بدیع بود. سالها در دستگاه شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله خدمت نمود و از موقعیت و قدرت خویش برای حمایت از احباب استفاده فرمود. غالباً حوادث قلعه را برای عبرت نفوس بیان می نمود و جای گلوله ها را در تن خویش نشان می داد. در بغداد و در سجن عگا بحضور جمال ابهی شرفیاب گشت و سالها بعد با همان ایقان و عرفان در سنّ متجاوز از صد بسال ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۵ میلادی) بملکوت ابهی صعود نمود. مرقدش در مؤمن آباد جنب محله باب الرّحی در اردستان است (۱۳۲).

۴ - جناب میرزا محمدکاظم قاشنی : نامبرده بشرحی که از پیش آمد پسر جناب میرزا محمدباقر قاشنی بود. چون بعلت صفر سن مرخص گردید و به مشهد رفت مادرش ابتداء بگمان اینکه پسر خیانت کرده و از قلعه فرار نموده او را به خانه راه نمی داد. ولکن چون مسلم گشت که او را بعلت خردسالی رها کرده اند به خانه راه یافت. سالها به خدمت امر و استنساخ آیات اشتغال داشت. پس از صعود در یکی از اطاقهای تحتانی بیت بابیه مدفون گردید (۱۳۳).

۵ - جناب آقا محمدصادق بارفروشی : وی برادر جناب قدّوس بود و ما به احوال هردوی آنان قبلاً اشاره کرده ایم.

۶ - جناب میر ابوطالب سنگسری : همانطور که از پیش آمد نامبرده فرزند آقا میر محمدعلی از مبشرین ظهور مبارک بود. میر ابوطالب در سال ۱۲۶۴ هجری قمری (۱۸۴۸ میلادی) و در اوائل ایام واقعه مازندران فائز بایمان گشت و به اصحاب قلعه پیوست و با آنکه در غالب مدافعات شرکت داشت زنده ماند و حوادث مدهشه آن واقعه عظیمه را بزبانی ساده برشته تحریر کشید که از منابع نگارش تاریخ



نبیل زرنندی محسوب گردید. میر ابوطالب سالها بخدمت امر اعظم ابهی مألوف بود و سرانجام در سال ۱۳۱۰ هجری قمری (۱۸۹۳ میلادی) در سنگسر به ملکوت الهی صعود نمود (۱۳۴).

۷ - جناب میرزا عبدالمجید نیشابوری (ابوالبدیع) : در بخشهای پیش به شمه‌ای از احوال نامبرده اشاره کرده‌ایم. وی فرزند حاج محمد جواهری نیشابوری (از تجّار بسیار ثروتمند خراسان) بود و سالها بشغل جواهرفروشی، شال فروشی و سمساری در خراسان اشتغال داشت و وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشت و در کلیّه حوادث واقعه طبرسی حاضر بود. در پایان واقعه اسیر گشت ولکن یکی از دوستان او را خریده آزاد نمود. میرزا عبدالمجید سالها پس از خاتمه واقعه مازندران حیات داشت و به جمال ابهی پیش از ایّام رضوان ایمان یافت. فرزند او جناب آقا بزرگ نیشابوری ملقب به بدیع حامل لوح مبارک سلطان بود که در سال ۱۲۸۷ هجری قمری (۱۸۷۰ میلادی) با وضعی دلخراش بمقام شهادت کبری فائز گشت. میرزا عبدالمجید پس از شهادت پسرش از قلم ابهی به ابوالبدیع ملقب شد. گویند هر هنگام عکس جناب بدیع را زیارت می‌فرموده با اداء عبارت «ای شیرم ماشاءالله» اظهار بهجت می‌نموده است (۱۳۵). ابوالبدیع در سال ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۸۷۶ میلادی) چند سال پس از شهادت فرزند ارجمند خویش جناب بدیع همراه فرزند دیگرش فتح‌الله در عگا بحضور حضرت بهاء‌الله شرفیاب گشت و در مراجعت لوح رئیس و کتاب اقدس را جهت احتبای خراسان به‌مراه برد. در استانبول وسائل تکمیل ایمان جناب آقا عزیزالله جذّاب را فراهم نمود. چون به خراسان رسید به تشویق احباب پرداخت و خبر شهادت خود را که وسیله جمال ابهی پیشگوئی شده بود به همگان داد. سرانجام بسعایت برادر و خواهر غیر مؤمن خود و بفتوای شیخ عبدالرحیم، شیخ محمدتقی بجنوردی و نیز شیخ محمدباقر اصفهانی (ذنب) که در آن ایّام در مشهد بود بمرگ محکوم گشت. شاهزاده رکن‌الدوله که قلباً راضی بقتل ابوالبدیع نبود بر اثر فشار علماء ناچار گردید که دستور دستگیری وی را صادر نماید. یک روز هنگام سحر که



ابوالبدیع تازه از حمام برگشته بود فراشان حکومت همراه گروهی از مردم اوباش و اراذل هجوم برده وی را دستگیر نموده به مقر حکومت بردند. رکن الدوله مدتی در قتل وی مسامحه نمود ولیکن سرانجام بر اثر فشار علماء خصوصاً شیخ محمد باقر ذنب و دستور صریح ناصرالدین شاه مبنی بر قتل او در صورت اقرار بایمان به امر بدیع بر اعدامش رضا داد. لذا فراشان حکومت و اوباش به زندان ریختند و او را در حالی که زنجیر گرانی بر گردن داشت بیرون کشیدند. ابوالبدیع شادان و خندان این شعر ترنم می نمود:

ما نداریم از رضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله  
چون به تالار حکومت رسیدند از جمله رکن الدوله و ذنب در آنجا بودند.  
اصرار فراوان نمودند که تبری کند و نجات یابد ولیکن ابا نمود. سرانجام  
تسلیم میرغضبان گشت. پس از شهادت اوباش و اراذل جسد او را با  
توهین بسیار در کوچه های شهر گردش دادند. تا آنکه سرانجام جناب  
آقا عزیزالله جذّاب و بستگان ابوالبدیع جسد مطهر او را در خارج شهر  
در گورستان متروک افغانها مدفون نمودند (۱۳۶). شهادت ابوالبدیع در  
سال ۱۲۹۴ هجری قمری (۱۸۷۷ میلادی) و در هشتاد و پنج سالگی  
وی واقع گشت (۱۳۷).

۸ - جناب حاج محمدنصیر قزوینی : که به احوال او ضمن واقعه بدشت اشاره کرده ایم.

۹ - جناب میرزا لطفعلی شیرازی : وی بعنوان لطفعلی میرزا نیز معروف است زیرا از شاهزادگان افشار بود. نامبرده بلباس درویشی ملبس و مطلع از علم طبابت بود. هنگام اقامت حضرت باب در آذربایجان لطفعلی میرزا بحضور مبارک رسید و چند مأموریت مهم یافت. سپس در ده ملا و در خدمت جناب بابالباب به کاروان اصحاب قلعه طبرسی پیوست و بابالباب از او خواست که لباس درویشی از تن در آورد. لطفعلی میرزا در غالب حوادث قلعه طبرسی دخالت و اصولاً بمداوی مجروحین از اصحاب اشتغال داشت. نامبرده اگرچه از بقایای سیف قلعه طبرسی شد ولیکن چند سال بعد در حادثه رمی شاه (۱۲۶۸)

هجری قمری برابر با ۱۸۵۲ میلادی) دستگیر و بدست شاطر باشی و دیگر شاطران شاهی با خنجر و کارد و چوب و سنگ بطرز فجیعی بشهادت رسید.

از جمله دیگر بقایای سیف قلعه طبرسی ملاحظه میامنی، استاد جعفر بنای اصفهانی، میرزا محمد مازندرانی، ملاحظه کله دره‌ای و ملاحظه بجستانی را توان نام برد. ملاحظه بجستانی از حروف حی بیان بود و در آغاز قیام بر هدایت نفوس نمود و لکن چون سیل بلایا سرازیر و عظمت مقام حضرت باب مکشوف گشت در عرفانش تزلزلی حاصل شد و خصوصاً پس از شهادت آن حضرت از صراط مستقیم بیان منحرف شد. (۱۳۸) چند سال بعد از شهادت حضرت باب در عراق بحضور جمال ابهی رسید و شبهات خود را معروض داشت و لکن توفیق هدایت نیافت. از جمله ایراداتش این بود که حضرت باب در آثار خویش حروف حی را باوصاف عظیم و بی‌شماری وصف فرموده است و من یکی از آنانم و بنفس خود عارفم و می‌دانم که ابداً لیاقت این اوصاف را ندارم. حال آنکه بنص حضرت باب و جمال ابهی این اوصاف راجع به نفوس مبارکه‌ای چون جناب قدّوس، جناب باب‌الباب و تنی چند از دیگر حروف حی است و نه تمام آنان (۱۳۹). حضرت باب در یکی از توفیعات مبارکه خطاب به ملاحظه بجستانی او را بخلوص در انجام اعمال و به تلاش و ریاضت برای ابقاء ایمانش و نیز تصفیه قلبش ترغیب می‌فرمایند. در توفیق مذکور می‌فرمایند که حتی یک لحظه از این تلاش غفلت ننماید (۱۴۰) و لکن غفلت نمود و گل ایمانش پژمرده و سرانجام مخمود گشت.

## زیرنویس

### بخش بیستم - واقعه مازندران

۱ - آیات ذیل منقول از قیوم الاسماء و مقایسه آنها با آیات قرآنیّه شاهد مقال است: «یا ایها المؤمنون ان الله قد كتب علیکم القتال فی سبیل هذا الذکر الاعظم» (سوره نود و ششم) «حرّض المؤمنین علی القتال» (سوره های نود و هفتم و صد و یکم) «قد كتب علیکم القتال» (سوره نود و هفتم). در چند موضع از کتاب بیان فارسی نیز همانطور که در متن مذکور شد ذکر جهاد گشته است (از جمله رجوع فرمایند به باب پنجم از واحد چهارم، باب ششم و شانزدهم از واحد هفتم و باب هفدهم از واحد هشتم).

۲ - از جمله رجوع فرمایند به توقیع حضرت ولیّ امرالله:

THE GOLDEN AGE OF THE CAUSE OF BAHÁ'U'LLÁH مندرج در مجموعه THE WORLD ORDER OF BAHÁ'U'LLÁH صفحه ۵۶.

۳ - چنانکه فرمود: «قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحبّ المعتدین» (سوره بقره آیه ۱۹۰).

۴ - حضرت باب از جمله در سوره نود و هفتم از کتاب قیوم الاسماء می فرمایند: «قاتلوا فی سبیل ذکرالله العلی الذین یقاتلونکم».

۵ - در سوره صدم از کتاب قیوم الاسماء می فرمایند: «فاقتلوا المشرکین بحکم الکتاب بعد اذن الباب». در سوره صد و یکم می فرمایند: «یا ایها المؤمنون قاتلوا المشرکین کافّة بعد اذن الذکر...». در مواضع دیگر کتاب مذکور و از جمله در سوره های نود و هفتم، نود و هشتم و صد و دوم نیز مشابه این بیانات نازل گشته است.

۶ - با تعمق در آثار حضرت باب این نکته دقیقه مسلم می شود که وجود حقیقی نعمتی است ناشی از رحمت مظهر امر رحمن و مؤمنان متنعم از مواهب آن و غیر مؤمنان بحقیقت محروم و مستحقّ نار حسابان. ولکن مظهر حضرت رحمن مهربان است و در حق کافران و غیر

مؤمنان نیز دعا فرماید تا بخلعت ایمان مزین شوند و از مواهب و برکات الهیه بهره کافی گیرند. بهر حال بحسب ظاهر ظاهر لطف عمیم الهی شامل حال آنان نیز می شود و از حیات برخوردارند. حضرت باب در خصوص استحقاق واقعی معرضین بدخول در نار اکبر در سوره دوم از قیوم الاسماء می فرمایند: «انّی اسلمت وجهی لله فاطر السموات والارض. من یتکبر عن عبادته بالاعراض عن ذکرى فحقّ علی الله ان یحرقه بالنار الاکبر علی الحقّ بالحقّ عدلاً مستحقاً» و در سوره چهل و ششم می فرمایند: «انّ الذین کفروا بالذکر بعد ما قد سمعوا کلام الله من لسانه فسوف یحرقنهم الله بالنار ...». در سوره سوم می فرمایند که دعاء حضرت باب مانع احتراق ارض و من علیها از معرضین گشته است «لولا دعائک لحرقت الارض و بعض من علیها و ان الله کان علی کل شیء قدیراً».

۷ - از جمله رجوع فرمایند به بیان حضرت ولی امرالله مندرج در ابلاغیه مورخه هفدهم فوریه ۱۹۳۹ خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان هندوستان (DAWN OF A NEW DAY صفحه ۷۸).

۸ - مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (ترجمه فارسی) صفحه ۲۸۸.

۹ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۱ - ۴۱۰.

۱۰ - مأخذ بالا. صفحه ۵۸۴.

۱۱ - مأخذ بالا. صفحه ۵۸۹.

۱۲ - مأخذ بالا. صفحه ۵۹۲.

۱۳ - مأخذ بالا. صفحه ۵۰۱. در آثار جمال ابهی گاه در خصوص جهاد تدافعی اصحاب حضرت باب لفظ جهاد نازل گشته است. چنانچه در لوح مبارک بامضاء خادم و مورخ ۲۵ شوال ۱۳۰۱ هجری قمری و خطاب به جناب ملامحمد شفیع نیریزی می فرمایند: «زیارتی مخصوص حضرت شهید جناب وحید علیه بهائی و عنایتی و رحمتی نازل. ذکر ایشان و نفوسی که فی سبیل الله جهاد نموده اند از قلم اعلی جاری». با توجه به بیانات حضرت ولی امرالله در این خصوص (که قبلاً به آنها اشاره شده) مراد از جهاد در این لوح مبارک جهاد تدافعی است.

۱۴ - در این خصوص از جمله در کتاب پنج شأن و در بخش «بسم الله الاعلم الاعلم» می‌فرمایند: «قد نهى فى البيان عن التدين بدین الآ بالدلیل و البرهان و الحجّة و الايقان».

۱۵ - نگارنده در این بخش از کتاب، در خصوص حکم جهاد در آئین بابی، از متن پژوهش دیگر خویش «یوسف بهاء در قیوم الاسماء» (صفحات ۸۶ - ۷۹) مدد بسیار گرفته و گاه عین عبارات آن متن را نقل کرده است.

۱۶ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۵۰ - ۲۴۹.

۱۷ - مأخذ بالا. صفحه ۳۲۸.

۱۸ - تاریخ (خطی) میرزا لطفعلی شیرازی.

۱۹ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۵ - ۳۳۲.

۲۰ - ناسخ التّواریخ. جلد سوم از مجلّذات قاجاریّه. صفحه ۴۲-۲۴۱.

۲۱ - GOD PASSES BY صفحه ۳۹.

۲۲ - مطالع الانوار. صفحه ۳۳۸.

۲۳ - رجوع فرمایند به:

الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۴ - ۳۴۳.

ب - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست. صفحه ۱۳۶.

۲۴ - بتصریح حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیّاح: «میرزا

لطفعلی مستوفی خنجر کشید و جگرگاه خسرو بدرید» (صفحات ۴۰ -

۳۹). تاریخ نبیل زرنندی باشتباه قاتل خسرو را تنها میرزا محمدتقی

جوینی می‌شناسد (مطالع الانوار. صفحه ۳۴۸). البتّه باید توجّه داشت

که علاوه بر میرزا لطفعلی چندتن دیگر از اصحاب نیز در قتل خسرو

دخیل بوده‌اند و این نکته از تاریخ میرزا لطفعلی و تاریخ حاج نصیر

قزوینی روشن می‌شود.

۲۵ - مراد از شیخ طبرسی احمد بن علی عالم و محدّث برجسته

شیعی قرن ششم هجری قمری (قرن دوازدهم میلادی) و صاحب کتاب

معروف احتجاج است. حضرت ولی‌امرالله بدین نکته از جمله در

زیرنویس شماره ۳ صفحه ۳۴۳ از THE DAWN BREAKERS اشاره

فرموده‌اند. متأسفانه در برخی از نشریات امری (از جمله صفحات ۸۰ - ۲۷۹ جلد چهارم کتاب اسرارالآثار تألیف جناب فاضل مازندرانی) اشتباهاتی در این مورد بچشم می‌خورد. باید توجه داشت که لفظ طبرس TABRES معرب تفرش است که امروزه سهواً TABARS تلفظ کرده‌اند.

۲۶ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحه ۱۸۶.

۲۷ - تاریخ (خطی) میرزا لطفعلی شیرازی.

۲۸ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۵۳ - ۳۵۰.

۲۹ - GOD PASSES BY صفحات ۴۰ و ۶۸.

۳۰ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۵۷ - ۳۵۶.

۳۱ - GOD PASSES BY صفحه ۴۰.

۳۲ - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۴۰.

۳۳ - متن فرمان ناصرالدین شاه خطاب به مهدیقلی میرزا چنین است: «عمّ اکرم نامدار مهدیقلی میرزا حاکم دارالمرز موفق بوده بداند که در باب رفع غائله و دفع فساد و فتنه و آشوب و اغتشاش باینها که در نفس الامر بدعت تازه در دین مبین و شریعت غرای جناب سیدالمرسلین گذاشته‌اند و فی الواقع برداشتن اینها از صفحه روزگار و روی زمین بر همه کس واجب و از لوازم دین است و ضروری مذهب و ملت همین است. بل اولاً اطفاء نائرة این شعله منوط و مربوط باهتمام علمای اعلام و فضیله ذوی العزّ و الاحترام خواهد بود و در ثانی بکف کفایت نوکرهای دیندار دولت ابد قرار بسته است و بالجمله بنوعی که در هنگام مأموریت آن عمّ ارجمند بالمشافهة الخاقانیه امر و مقرر فرموده‌ایم باید آن عمّ گرامی در این خصوص کمال تقویت و حمایت از عالیجاه مقرب الخاقان عباسقلی خان سردار نوکر لاریجانی بعمل آورده مراقب و مواظب باشد که انشاءالله تعالی فتنه و فساد و آشوب و انقلاب این طبقه هاویه هلاکت بالمره از صفحات مازندان برخاسته شده و بالکلیه این معدود را قلع و قمع نمایند که آثاری از آنها باقی نباشد و از شرارت و شیطنت آنها همگی اهالی آن مرز و بوم آسوده

و فارغ البال باشند. البتّه در این باب حسب المقرّر مرتّب و معمول داشته در این باب لازمه دقت و جدّ و جهد مبذول و معروف دارد در عهده شناسد. حرره فی ۳ شهر صفر المظفر سنة ۱۲۶۵ محلّ مهر السلطان بن سلطان الملك لله تعالى. ناصرالدین شاه قاجار.

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

صحیح است مهدیقلی میرزا در این باب زیاده از حدّ باید سعی بکنی. این عمل بازچه نیست. پای دین و مذهب در میان است. این طایفه نجس مردود را همچو باید از صفحه دارالمرز پاک کنی که اثری باقی نماند. البتّه کمال اهتمام را بکن و به نوکر لاریجانی باز تقویت کن که از عهده این خدمت و خدمات سرحدیه دیگر خوب بر آید. صفر المظفر ۱۲۶۵ ...» (نقل از مجلّد پنجم عالم بهائی، صفحه ۵۸).

۳۴ - مؤلف کواکب الدرّیه (در مجلّد نخست، صفحات ۵۶ - ۱۵۲) بدرج مکتوبی از جناب قدّوس پرداخته که در پاسخ سوالات کتبی مهدیقلی میرزا از مقصد و هدف اجتماع اصحاب در قلعه طبرسی صادر گشته است. مؤلف مذکور می نویسد: «و صورت آن مکتوب را این بنده در چندین نسخه که از آن جمله نسخه ایست که منسوب است به نبیل بدین مضمون یافته استخراج نمود. بسم الله الکریم نواب اشرف والا ایده الله تعالی را مصادعت می دهد که رقعه والا در این بقعه بلا وارد شد خدای احد واحد شاهد است که این بینوایان نهایت نفرت و کراهت را از خصومت داریم تا چه رسد بمجادله و مقاتله آنهم با اعلیحضرت شهریاری. کسانی در صدد قتال و نزاع با دولت برآیند که بر سر هوای سلطنت و سروری داشته باشند. نه اشخاصی مثل این طائفه که در این محوطه بورطه بلا افتاده اند و از فرط عبودیت و بندگی پشت پا بر مقتدائی و آقائی خود زده ترک منبر و محراب و ریاست کلیه نموده از کلّ علایق دنیویّه گذشته قدم بعالم تجرّد گذاشته اند. لیکن ما بر حسب تکلیف دینی بعلمای اعلام که هزار سال است منتظر والعجل گویانند اظهار ظهور حجّت موعود را نمودیم و

ابلاغ آیات و بیّنات او را کردیم و ایشان بمثابه علمای سلف متمسک بموهومی چند شده از حجت معلوم چشم پوشیدند. نه فقط خود را محروم ساختند بلکه باغوی عوام قیام کرده جمیع را از این فیض مطلق محروم ساختند ... بدون تفحص و تحقیق حکم بکفر و قتل عباد دادند و بلا تجسس تحقیر و تنجیس نمودند و عوام بیچاره را بر قتل این مظلومان آواره تحریک کردند ... و امر را بر مردم مشتبه کردند و لاسیما حضرت سلطان را باشتباه انداخته ایشان را بلشکرکشی و رعیت کشی وادار نمودند ... هرگاه راه ندهید و چاره را از چهار جهت مسدود نمائید و مقصود شما فقط کشتن این مظلومان باشد تکلیفی جز دفاع نداریم و هرچند در دفاع هم یقین داریم که نتیجه اش شرب شراب شهادت است ولی برای این شهادت مردانه حاضر شده ایم تا صدق عقیده خویش را بسبب شهادت فعلی بر عالمیان مکشوف سازیم ...».

۳۵ - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۴۱.

۳۶ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۲ - ۳۹۰.

۳۷ - مقاله شخصی سیاح. صفحات ۴۱ - ۴۰.

۳۸ - مأخذ بالا. صفحه ۴۱. باید توجه داشت که محتوای تاریخ نبیل زرنندی در این باب با بیان حضرت عبدالبهاء اندکی مغایرت دارد و باید تعدیل شود.

۳۹ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۳۹۴ (بنقل از اصحابی که صدای آن دو بزرگوار را می شنیده اند).

۴۰ - جلد سوم از مجلدات قاجاریه، صفحات ۵۲-۲۵۱.

۴۱ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۶ - ۳۹۵.

۴۲ - رجوع فرمایند به:

الف - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۴۲.

ب - GOD PASSES BY صفحه ۴۱.

پ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۱۰.

۴۳ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۵ - ۴۱۲.

۴۴ - مأخذ بالا. صفحات ۱۷ - ۴۱۶. آنچه نبیل زرنندی در این باب



- نوشته مورد تأیید حضرت ولیّ امرالله است (رجوع فرمایند به صفحه ۴۱ کتاب GOD PASSES BY).
- ۴۵ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۲۲ - ۴۱۷.
- ۴۶ - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۴۲. محتوای تاریخ نبیل زرندی در این خصوص باید با متن مقاله شخصی سیّاح تطبیق شود.
- ۴۷ - رجوع فرمایند به :
- الف - GOD PASSES BY صفحات ۳۸ و ۴۲.
- ب - گلپایگانی . ابوالفضل. رسائل و رقائم صفحه ۱۰۵.
- ۴۸ - از جمله رجوع فرمایند به:
- THE DAWN BREAKERS. PP. 345, 351, 399 - 404 & 591.
- ۴۹ - تاریخ (خطّی) مهجور زواره ای تصریح می نماید که سعیدالعلماء جناب قدّوس را بمبلغ گزافی از شاهزاده مهدیقلی میرزا خرید.
- ۵۰ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۱ - ۴۲۷.
- ۵۱ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۳ - ۴۳۱.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۴۲۰ و ۴۴۲.
- پ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحات ۴ - ۴۰۶.
- ۵۲ - GOD PASSES BY صفحه ۴۹.
- ۵۳ - رجوع فرمایند به :
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۴۹.
- ب - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۵۴ - ۴۵۳.
- ۵۴ - GOD PASSES BY صفحه ۸۱.
- ۵۵ - مأخذ بالا. صفحه ۸۳.
- ۵۶ - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۳۸.
- ۵۷ - برخی گفته اند سعیدالعلماء اصلاً یهودی بوده و قبول اسلام کرده است ( از جمله رجوع فرمایند به ظهورالحقّ تألیف جناب فاضل مازندرانی، جلد سوم، صفحه ۴۳۰، بنقل از حاج میرزا جانی کاشانی).
- ۵۸ - رجوع فرمایند به:

الف \_ GOD PASSES BY صفحه ۸۳.

ب \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحق جلد سوم، صفحات ۳۲ \_ ۴۳۰.

پ \_ اعتمادالسلطنه. المآثر و الآثار. صفحه ۱۵۰.

۵۹ \_ جناب شیخ عبدالکریم شریعتمداریان علیه رضوان الله نوه شریعتمدار کبیر بامر مبارک مؤمن و از ناشرین نفحات الله بود. وی چند سال در محله سر قبر آقا و در حیاط باغ معروف سکونت داشت. نگارنده در ایام جوانی گاه بملاقات وی می رفت و غالباً گفتگو در باب خاطرات نامبرده از اولاد شریعتمدار کبیر و زندگی این دانشمند ذی فنون بود. شیخ عبدالکریم شرح زندگی شریعتمدار کبیر را برشته تحریر در آورده ولکن این زندگینامه تاکنون بطبع نرسیده است. دارالآثار ملی بهائیان ایران کپی زندگینامه مذکور را در سال ۱۳۲ بدیع و در نسخ محدود منتشر کرده است.

۶۰ \_ رجوع فرمایند از جمله به:

الف \_ شرح زندگی ملامحمد حمزه شریعتمدار (خطی) بقلم شیخ عبدالکریم شریعتمداریان.

ب \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۴۵ \_ ۴۳۴.

پ \_ فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد پنجم، صفحه ۹۶.

۶۱ \_ رسائل و رقائم. صفحه ۱۰۵.

۶۲ \_ چون نوشته های میرزا لطفعلی شیرازی، آقا میر ابوطالب شهمیرزادی، حاج محمدنصیر قزوینی و تاریخ میمیه آقا سید حسین مهجور زواره ای.

۶۳ \_ تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحات ۵۰ \_ ۴۱۶.

۶۴ \_ GOD PASSES BY صفحه ۳۸.

۶۵ \_ رجوع فرمایند به:

الف \_ GOD PASSES BY صفحه ۷.

ب \_ نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۲.

پ \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴۰۶.

۶۶ \_ مؤلف کتاب کواکب الدرّیه (جلد نخست، صفحه ۴۲) باشتباه نام

پدر قدّوس را حاج ملامهدی نوشته است.

۶۷ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ۴۱۳ (متن مرقومه جناب قدّوس).

۶۸ - فزادی. تاریخ امری خراسان (خطی).

۶۹ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴۳۸.

۷۰ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۲.

۷۱ - GOD PASSES BY صفحه ۷.

۷۲ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴۰۸ (باستناد بخشی از مرقومه جناب قدّوس).

۷۳ - برخی از وقایع نگاران و از جمله جناب فاضل مازندرانی (ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۴۲۱) عقیده دارند که وفات پدر قدّوس پس از شهادت آن جناب بوده است. ولكن كتاب كشف الغطاء (صفحة ۲۲۷) تصریح می نماید که آقا محمد صالح پدر قدّوس هنگام تحصیل قدّوس در مدرسه میرزا جعفر در مشهد درگذشته است.

۷۴ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۲۲ - ۴۲۱.

۷۵ - مطالع الانوار. صفحه ۱۷۳.

۷۶ - عین بیانات قدّوس در مناجات مذکور چنین است: «... یا الهی .... من وصفنی بآئی نقطة الظهور فقد اضلّ و من قد نعتنی بآئی سرک فهو کافر و من قال بآئی انا الله فهو المشرک و من قال بآئی انا الظهور ... فهو الجاهل ...» (فاضل مازندرانی اسرارالآثار، جلد چهارم، صفحه ۴۸۳).

۷۷ - رجوع فرمایند به:

الف - GOD PASSES BY صفحه ۴۹.

ب - کتاب پنج شأن در بخش بسم الله الاجمل الاجمل.

پ - زیارتنامه جناب قدّوس نازل از قلم حضرت باب (ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحه ۴۱۲).

۷۸ - از جمله در صفحه ۴۹ کتاب GOD PASSES BY.

۷۹ - عیناً ماخذ بالا.

۸۰ - آیه چهاردهم از سوره یس.

۸۱ - عین بیانات مبارکه جمال ابهی در تفسیر یاد شده چنین است:  
و اما ما سنلت عن الله ربك فيما نزلناه من قبل علی محمد عربياً  
فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو علی قد اشرقناه عن افق الفارس و  
انزلناه علی ظلل الروح من سماء عز علیاً و آخر ما بعثناه فهو ایضاً  
علی و سمیناه فی الملاء الاعلی باسمنا القدوس ان انت بذلك علیماً و  
عززناهما بهذاجمال الذی ظهر بالحق و اشرق عن افق الامر بسطان  
مبینا (اشراق خاوری. ریحق مختوم. جلد دوم، صفحات ۱۴ - ۷۱۳).

۸۲ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۴۸۷.

۸۳ - جمال ابهی از جمله در مناجاتی از مناجاتهای ایام صیام در  
خصوص جناب قدوس و عبودیت وی در ساحت حضرت باب  
می فرمایند: «و علی آخر من نزل الیه ... انه استضاء من انوار وجهه  
و سجد لذاته و اقرّ بعبودیة نفسه» (فاضل مازندرانی اسرارالآثار. جلد  
چهارم، صفحه ۴۸۸).

۸۴ - رجوع فرمایند به:

الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق جلد سوم، صفحات ۱۳ - ۱۱۲.

ب - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست. صفحات ۲۰-۱۹.

پ - فزادی تاریخ امری خراسان (خطی).

۸۵ - فزادی . تاریخ امری خراسان (خطی).

۸۶ - ملک خسروی . تاریخ شهدای امر. جلد نخست. صفحه ۲۲.

۸۷ - ابن کربلانی در رساله خود تصریح می کند که ملاحسین از  
شاگردان برجسته سید محمد قصیر بود و عالم مذکور صدور برخی از  
احکام و فتاوی را به ملاحسین وا می گذاشت. ابن کربلانی عقیده دارد  
که ملاحسین پس از خروج از مشهد و پیش از عزیمت به کربلا مدتی  
در اصفهان بتحصیل اشتغال و نزد علماء آن شهر اشتهار داشته است  
(فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۵۲۱). تحصیل  
ملاحسین در شهر اصفهان در دیگر اسناد و مدارک تاریخی تأیید  
نشده است.

۸۸ - ابن کربلانی در رساله معروفه خود می نویسد که ملاحسین از طریق حاج ملاجعفر کرمانشاهی با عقاید شیخیه آشنا گشت (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۵۲۵).

۸۹ - عینا ماخذ بالا.

۹۰ - رجوع فرمایند به:

الف - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۳۵.

ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۱۳.

ابن کربلانی در رساله خود مدت استفاضه باب الباب را از محضر سید کاظم رشتی بیش از هفت سال نوشته است (ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۵۲۵) نکته عجیبه در رساله ابن کربلانی اشاره او به «اهل و اولاد» باب الباب است (صفحه ۵۲۵). بشرحی که خواهد آمد ملاحسین هرگز ازدواج ننمود.

۹۱ - عین عبارات توقیع مبارک چنین است: «الذی جاء من قبل

علی تلك الارض و انه اليوم فی الحقیقة طمطمم ذاخر فی العلم حیث

قد صرح الشیخ و السید قدس الله تربتهما بفضله و اجتهاده».

۹۲ - رجوع فرمایند به:

الف . ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحه ۲۲.

ب - فزادی. تاریخ امری خراسان (خطی).

۹۳ - تنکابنی. قصص العلماء . صفحات ۴۶ - ۴۲.

۹۴ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۲۱ - ۱۹.

۹۵ - جناب فاضل مازندرانی در این خصوص می نویسد: «سؤالات

حاجی سید محمد باقر از مسائل شیخ از قبیل الجسم العنصری لا

یعاد و ان الائمة حاضرین و ناظرون و راجع به رکن رابع بود که فقهاء

می گفتند شیخ غلو کرده و اجوبه ملاحسین چنان وی را قانع نمود که

گفت شیخ احسانی سیدالعلماء بود و بآستان ائمه هدی خدمت نمود و

هرکه در باره اش کلمه سونی گوید از دین اسلام خارج است» (جلد سوم

ظهور الحق، حاشیه صفحه ۱۱۴).

۹۶ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۲۴ - ۲۰.

۹۷ - بخشی از مکتوب سید رشتی بشرح زیر است: «صحيفة الاشتیاق بشرف مطالعة جناب مستطاب قدوة الاطیاب علامی فهامی مخدومی آخوند ملاحسین بشرویه سلمه الله تعالی مشرف شود. ۸۶۴۲ السلام علیک یا سیدی و مولای و رحمة الله و برکاته. بسم الله الرحمن الرحیم مخدوم معظم مفخم مراسله دوستی مواصلة آن برادر مهربان را جناب مستطاب قدوة الاطیاب كهف الحاج حاجی سید محمد رسانیدند و لسانا آنچه گفتنی بود گفتند. جزاكم الله عن هذه الفرقة المحقة خیرا اظهار حقّ کردی و كسر صولت باطل نمودی. همین عمل افضل است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قریات زیرا كه كلّ آنها فروع و توابع این اصل اصیل است ...» (فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ جلد سوم، صفحه ۱۱۵).

۹۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۴۲ - ۱۴۱.

۹۹ - ملك خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحه ۴۱۵.

۱۰۰ - GOD PASSES BY صفحه ۳۹.

۱۰۱ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۵۰۰ - ۴۹۹.

۱۰۲ - ملك خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد دوم. صفحه ۶.

۱۰۳ - THE DAWN BREAKERS. متأسفانه در چند موضع از ترجمه فارسی این کتاب (از جمله صفحات ۴۶ و ۴۳۶ مطالع الانوار) میرزا محمدباقر سهواً پسر دانی جناب باب الباب شمرده شده است.

۱۰۴ - از جمله:

الف - فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحقّ (صفحة ۱۴۳).

ب - ملك خسروی در تاریخ شهدای امر، جلد نخست (صفحة ۴۱۶) و جلد دوم (صفحات ۲ و ۶).

۱۰۵ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۴۷.

۱۰۶ - مأخذ بالا. صفحات ۵۱ - ۴۹.

۱۰۷ - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی.

۱۰۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۸ - ۴۳۷.

۱۰۹ - رجوع فرمایند به:

- الف - نبیل زرنندی . مطالع الانوار. صفحه ۴۳۸.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم ، صفحه ۱۶۲.
- ۱۱۰ - GOD PASSES BY صفحه ۳۹.
- ۱۱۱ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۶.
- ۱۱۲ - اینکه جناب فاضل مازندرانی (در ظهور الحق، جلد سوم، صفحه ۶۳) ملامهدی خوئی را جزء حروف حیّ بیان دانسته است مبنائی ندارد و محتوای تاریخ نبیل زرنندی نیز آن را تأیید نمی نماید.
- ۱۱۳ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۵ - ۲۱۴.
- ۱۱۴ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۶ - ۲۱۳.
- ۱۱۵ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۴۲۰.
- ۱۱۶ - فاضل قائمی، تاریخ بدیع بیانی (خطی).
- ۱۱۷ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ۴۹ - ۴۴۸.
- ۱۱۸ - رجوع فرمایند به:
- الف - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحات ۵۵ - ۱۵۴.
- ب - همدانی میرزا حسین. تاریخ جدید (ترجمه انگلیسی) صفحات ۸۰ - ۷۹.
- ۱۱۹ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار صفحه ۴۴۲.
- ب - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحه ۱۹۶.
- ت - تاریخ امری اردستان بقلم نگارنده (خطی).
- ۱۲۰ - جناب ملک خسروی در مجلد نخست از کتاب تاریخ شهدای امر (صفحات ۱۹۴ و ۲۰۰) از دو تن شهدای اردستان بنام محمد پسر محمدتقی یاد کرده ولکن جناب نبیل زرنندی (مطالع الانوار، صفحه ۴۴۲) تنها یک تن از شهدای اردستانی در قلعه را بنام میرزا محمد پسر میر محمدتقی ذکر نموده است.
- ۱۲۱ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهور الحق، جلد سوم (صفحه ضمیمه اوضاع اصفهان، پس از صفحه ۱۰۴).
- ب - تاریخ (خطی) معین السلطنه تبریزی.

- ۱۲۲ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۷۳.
- ۱۲۳ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۵۰ - ۴۴۹.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۶۲-۲۶۱.
- ۱۲۴ - رجوع فرمایند به:
- الف - مطالع الانوار. صفحه ۴۵۰.
- ب - ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۶۱.
- ۱۲۵ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحات ۸۵ - ۸۴.
- ۱۲۶ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۵۰.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق جلد سوم، صفحات ۲۰۳ - ۱۸۶.
- پ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحات ۶۶ - ۲۵۸.
- ۱۲۷ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۵۳.
- ۱۲۸ - برای آگاهی بیشتر از احوال جناب ملاصادق مقدّس از جمله رجوع فرمایند به:
- الف - تذکرة الوفاء صفحات ۱۸ - ۱۳.
- ب - سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد هفتم. صفحات ۴۱۴ - ۳۷۴.
- پ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۵۳ - ۱۴۵.
- ۱۲۹ - فزادی. تاریخ امری خراسان (خطی).
- ۱۳۰ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۵۷ - ۱۵۴.
- ۱۳۱ - قرآن شریف. سورة آل عمران آیه ۱۹۳.
- ۱۳۲ - نگارنده احوال زینب بیگم (جدة خویش) و میرزا حیدرعلی اردستانی را بتفصیل نوشته است. در این نوشته علاوه بر کتب مطبوعه و غیر مطبوعه موجود چون تاریخ نبیل زرنندی، تاریخ ظهورالحق، تاریخ شهدای امر، یادداشتهای بقایای سیف قلعه طبرسی از تحقیقات شخصی از قدمای اردستان در طهران و خود اردستان (و از جمله خاطرات پدر فقیدم) استفاده شده است. چون بخش اعظم نکات مربوط به زندگی زینب بیگم و میرزا حیدرعلی تاکنون در هیچ متن تاریخی انتشار نیافته



لذا نگارنده در این کتاب بتفصیل بیشتر به احوال آنان اشاره کرده است.

۱۳۳ - رجوع فرمایند به:

الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۶۱.

ب - فزادی. تاریخ امری خراسان (خطی).

۱۳۴ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد نخست، صفحات ۵۸ - ۲۴۷.

۱۳۵ - تاریخ سمندر. صفحات ۷۶ - ۱۷۵.

۱۳۶ - رجوع فرمایند به:

الف - اشراق خاوری. محاضرات، جلد دوم، صفحات ۹۸ - ۶۸۶ (بنقل از نشریه ارض خاء).

ب - تاریخ سمندر. صفحات ۷۶ - ۱۷۴.

۱۳۷ - GOD PASSES BY صفحه ۲۰۰.

۱۳۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۷۰ - ۱۶۹.

۱۳۹ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد سوم، صفحات ۹۸ - ۹۷.

۱۴۰ - برای زیارت این توقیع مبارک رجوع فرمایند به کتاب

اسرارالآثار (جلد سوم، صفحه ۹۷) تألیف جناب فاضل مازندرانی. برخی

از فقرات توقیع مبارک چنین است: «... فاعمل لله خالصاً... و لا

تحرم نفسک عن الاجتهاد فان القلوب تمرض کما تمرض الابدان فصفّ

قلبک بذكرالله الاکبر فی کلّ الحال و اعظم الریاضة فی ذلک الباب. ان

لا تغفل من الله لمحّة...».

## بخش بیست و یکم واقعه نیریز

مشخصات اساسی واقعه نیریز بتصریح حضرت ولی‌امرالله بنحو قابل ملاحظه‌ای مشابه ویژگیهای واقعه هائله مازندران است. اگرچه دوران آن بسیار کوتاهتر است (۱). عوامل اصلی دفاع مسلحانه اصحاب در این واقعه مانند واقعه مازندران عدم اعتناء دولتیان، علمای ایران و عامه مردمان باستدعای بذل توجه و عاطفت بایمان و اعمال خشونت علیه آنان است. (۲) قهرمان اصلی واقعه نیریز جناب سید یحیی دارابی ملقب به وحید بزرگترین دانشمند بابی است (۳) که ما به احوال او و چگونگی ایمانش به امر بدیع در بخشهای پیش اشاره کرده‌ایم. نیریز محل وقوع این حادثه جانگداز و خونین در شرق شیراز و در فاصله قریب سی و شش فرسخی آن قرار دارد. این شهرستان سابقه تاریخی درازی دارد و در قرون اخیر بخاطر شهرت خطاط نامی احمد خوشنویس نیریزی نامش در کتب تاریخی و هنری بکرات آمده است. از آثار تاریخی آن مسجد جامع (واقع در محله چنارسوخته) است که قبلاً آتشکده زردشتیان بوده است. بر بالای منبر این مسجد بود که جناب وحید بی خوف و علناً امر بدیع را به مردم نیریز ابلاغ فرمود. جناب وحید از جمله در نیریز خانه مجللی داشت و هرگاه بدان نقطه می‌رفت در خانه خویش سکونت می‌نمود. اما اقامتگاه اصلی وحید در شهر یزد بود و در آنجا ازدواج نموده و صاحب چهار فرزند گردید. وی از همسر بابی نیریزی خویش نیز صاحب فرزند بود. جناب وحید پس از ایمان به امر بدیع قیام بانتشار آن نمود و مدتی در طهران بود و افتخار تشرّف بحضور جمال ابهی داشت. وحید با آنکه در علم و حکمت فرید عصر خویش بود جوهر محبت و ایمان بود. جناب کلیم برادر گرامی حضرت بهاء‌الله برای نبیل زرنندی تعریف نموده است که جناب ملاعلی (آدی گوزل) مراغه‌ای ملقب به سیاح پس از انجام مأموریت محوله از سوی حضرت باب برای زیارت مراقد

شهدای قلعه طبرسی به طهران آمد و به حضور جمال ابهی رسید. آن ایام فصل زمستان و سرما بی نهایت شدید بود. «سیّاح در آن هوای سرد و برف شدیدی که می بارید با لباسهای کهنه و پاره مانند درویش ها خود را به عبائی پیچیده بود. پاهایش برهنه و مویش آشفته و درهم بود اما قلبش مشتعل بنار محبت الله بود و زیارت شهداء او را سرتا پا مشتعل ساخته بود. جناب سید یحیی دارابی آن روز مهمان حضرت بهاء الله بودند بمحض اینکه شنیدند سیّاح از قلعه طبرسی برگشته با آن همه احترام و عظمتی که داشتند بی اختیار بجانب سیّاح با سرعت روان شده خود را به پاهای او انداختند و پاهای سیّاح را که تا زانو گل آلود بود در آغوش خود کشیده با نهایت شوق می بوسیدند».

(۴). حضرت باب در توقیع مبارک خطاب به محمد شاه بوی می فرمایند که برای کسب اطلاع بیشتر در خصوص امر بدیع می تواند از جمله به جناب وحید دارابی مراجعه نماید. وحید پس از فوز بایمان بنقاط مختلف ایران سفر نمود و امرالله را بر بالای منابر علناً به همگان ابلاغ فرمود به نوعی که علمای شیعی حکم بر جنون وی نمودند.

(۵). وحید بهرکجای قدم نهاد نفوسی را به امر بدیع رهنمون گشت. طهران، یزد، شیراز، بوانات، فسا، نیریز، بروجرد و برخی از شهرها و قرای کردستان و خراسان، قزوین، قم، کاشان، اصفهان، اردستان و اردکان از جمله نقاطی بود که وحید بدانها مسافرت و امرالله را به نفوس ابلاغ فرمود. هنگامی که در بروجرد و برخی از نقاط کردستان بنشر امر جدید اشتغال داشت شنید که جناب بابالباب عازم مازندران گشته است. به طهران سفر کرد و به حضور جمال ابهی شرفیاب شد و قصد پیوستن به اصحاب قلعه طبرسی نمود. ولکن از طریق آن حضرت اطلاع یافت که دولتیان راههای ورود به قلعه را بسته اند لذا احدی نمی تواند بکمک اصحاب شتابد. وحید محزون و دلخون شد. اما چاره ای نداشت. یگانه غمگسار وی در آن روزها جمال ابهی بودند. وحید پس از مدتی توقف در طهران و استفاضه از حضور حضرت بهاء الله عازم قزوین شد و به خدمات مهمّه اشتغال یافت. از آنجا به

قم و کاشان سفر نمود و سپس راهی اصفهان، اردکان و اردستان شد. خواهر وحید در اردستان بود. مدتی در آنجا ماند و بکمک زینب بیگم و میرزا حیدرعلی اردستانی بهدایت گروهی از مردم محلّ توفیق یافت. سرانجام به شهر یزد سفر نمود. در روز نخست از ماه جمادی الاولی ۱۲۶۶ هجری قمری (۱۸۵۰ میلادی) وارد یزد گشت و مورد استقبال علماء و بزرگان شهر قرار گرفت (۶). در آن اوقات گروهی از علماء و اعیان یزد افتخار ایمان به امر جدید یافتند که از جمله ملامحمدرضا منشادی و برادرانش را توان نام برد. ملامحمدرضا از فضلا، معروف یزد بود و سالها بعد از قلم جمال ابهی به رضی‌الروح ملقب گشت و هم در ایام آن حضرت بشهادت رسید. از دیگر نفوسی که در آن ایام مؤمن شد میرزا محمد رضا طبیب یزدی بود که سالها بعد در عهد ابهی لوح مبارک طبّ باعزازش نازل گردید (۷). ایمان برخی از علماء و محترمین شهر یزد و نیز نقاطی چون اردکان و منشاد بر دشمنی حسودان و مخالفان بسی افزود و یکی از آنان که معروف به نواب رضوی بود علناً قیام به مخالفت با جناب وحید نمود. وی حاکم شهر را که جوانی بی تجربه بود بر مخالفت با وحید تحریک نمود. حاکم گروهی از سربازان مسلح را فرستاد تا خانه جناب وحید را احاطه و او را دستگیر نموده به دارالحکومه برند. در راه گروهی از اشرار نیز به سربازان پیوستند. چون اصحاب از این قضیه آگاهی یافتند بسیار نگران شدند و قصد حمله متقابل داشتند ولیکن جناب وحید آنان را به صبر و سکون تشویق نمود و فرمود ما مجاز بجهاد نیستیم و تنها وظیفه ما دفاع است. جناب وحید با اصحاب در حال گفتگو بود که خبر آوردند شخصی محمد عبدالله نام که هنوز ایمانش به امر جدید کامل نبود با گروهی از مؤمنین شهر یزد به اشرار و سربازان حمله نموده و آنها را پراکنده و فراری ساخته‌اند. محمد عبدالله پس از این اقدام به حضور وحید رسید و ایمان خود را به حضرت باب مؤکداً ابراز نمود. جناب وحید فرمود که اقدام تو اگرچه سبب نجات ما شد ولیکن بهانه بدست نواب رضوی و دیگر دشمنان داد که ما را طالب امور دنیوی و

سلطنت و حکومت ظاهری وانمود نمایند و مردم را علیه ما بشورانند. جناب وحید به محمد عبدالله توصیه نمود که شهر را ترک کند. ولکن نامبرده اطاعت ننمود و تصمیم گرفت که آن جناب و اصحاب را تنها نگذارد. لذا با افراد خود مجدداً به دشمنان حمله نمود و آنان و نیز حاکم را در قلعه نارین محبوس کرد. از سوی دیگر نواب رضوی مردم را تحریک می نمود که به خانه وحید هجوم نمایند و او و اصحابش را مقتول کنند. این بود که جناب وحید سید عبدالعظیم خونی را که به سید خالدار شهرت داشت و چند روزی نیز در قلعه طبرسی گذرانده بود و مرد محترم و وقور و محبوبی بود احضار نمود و دستور داد که در شهر بگردد و حقیقت را به مردم بگوید تا بدانند که وحید قصد وصول به مقامات ظاهری و از جمله حکومت ندارد بلکه مروج شریعت تازه است و نفوس را بقبول ظهور قائم موعود دعوت می نماید. سید عبدالعظیم مأموریت خود را بانجام رساند. مردم یزد تعهد نمودند که به جناب وحید اذیتی روا ندارند و مقام وی را محترم دارند. نواب رضوی چون از این لحاظ مایوس گردید مردم را تشویق نمود که به قلعه نارین روند و محمد عبدالله و یارانش را مقتول سازند. مردم به سوی قلعه نارین سرازیر شدند. محمد عبدالله هنگام دفع هجوم مردم مهاجم دریافت که سربازان نیز در داخل قلعه بوی تیراندازی می نمایند. در این حملات محمد عبدالله مجروح گشت. برادرش او را به مکان امنی رساند و از آنجا به خانه وحید برد. دشمنان اطراف خانه وحید را اشغال نمودند. وحید به ملامحمد رضای منشادی که عمایه خود را برداشته و به درباری خانه وی اشتغال داشت دستور داد بکمک شش تن از مؤمنین مردم مهاجم را پراکنده سازد. این مأموریت بنحو مطلوب انجام یافت و اصحاب مذکور با آنکه از نظر جسمانی ضعیف و از فنون جنگی بی اطلاع بودند بر خلق کثیر غلبه یافتند. در آن شب جناب وحید به اصحاب دستور داد که متفرق گردند. به همسر خویش نیز فرمود که با فرزندان به خانه پدر رود. سپس آثار حضرت باب را به حسن نوکر خویش سپرد تا به خارج شهر برد و منتظر وی باشد.

ولکن حسن از راه دیگری رفت و اسیر دشمنان شد و او را شهید نمودند. محمد عبدالله نیز پس از چندی شهید گشت. جناب وحید دو پسر خود سید اسمعیل و سید علی محمد را نزد همسرش گذاشت و با دو پسر دیگرش سید احمد و سید مهدی و نیز دو تن از اصحاب یزد راهی سفر گردید (۸). پس از عزیمت جناب وحید دشمنان خانه مجلل وی را که محلّ ابلاغ امرالله به نفوس بود غارت و خراب نمودند. جناب وحید آن شب هفت فرسخ راه را پیاده پیمود. دو تن از همراهان گاه پسران وی را بدوش می کشیدند. وحید و همراهان در میان کوهی پنهان شدند. برادر وحید که از این قضیه اطلاع یافت برای آنان غذا و وسائل لازم دیگر فرستاد. وحید و همراهان سپس از آن قریه عزیمت نمودند تا به بوانات فارس رسیدند (۹). مردم آن نواحی از ارادتمندان وحید بودند و عده کثیری از آنان به امر جدید مؤمن شدند. از جمله مؤمنین حاج سید اسمعیل شیخ الاسلام بوانات بود. وحید از بوانات عازم فسا گردید. در میان راه بهرکجا می رسید بی آنکه گرد سفر از خود بزداید بدون خوف و با کمال صراحت مردم را بامر جدید دعوت می نمود. در قریه رونیز از توابع فسا چند روز توقف کرد (۱۰) گروهی از مردم آن قریه در ظلّ امر جدید وارد شدند. چون خبر ورود جناب وحید به رونیز به اهالی نیریز رسید همه مردم محله چنارسوخته (چنارشاهی) و برخی از ساکنان محلات دیگر شبانه عازم ملاقات و استقبال از آن جناب شدند. زیرا امکان داشت که حاکم نیریز در روز مانع حرکت مردم شود. در میان استقبال کنندگان جناب حاج شیخ عبدالعلی پدر زن وحید و بیش از یکصد تن از طلاب طرفدار او، جناب ملاعبدالحسین پیرمرد محترم و فاضل هشتادساله، جناب ملاباقر امام جمعه محله چنارسوخته، میرزا حسین قطب کدخدای محله بازار نیریز و بستگان او، میرزا ابوالقاسم از منسوبان حاکم نیریز، جناب حاج محمدتقی نیریزی (ملقب از قلم ابهی به ایوب) میرزا نورا و میرزا علیرضا از محله سادات نیریز دیده می شدند. جناب وحید دیداری از مقبره پیرمراد نیز فرمود و با آنکه علماء اصطهبانات مردم را از ورود

وحید به آنجا تحذیر کرده بودند گروهی به امر مبارک مؤمن و همراه وحید عازم نیریز شدند. چون اصطهبانات محلّ تولّد پدر جناب وحید، سید جعفر کشفی شهر، بود گروهی از علماء و بستگان وحید جزء این دسته از مؤمنان و همراهان بودند. سرانجام وحید و همراهان وارد نیریز شدند. جناب وحید پیش از عزیمت به خانه خویش در محله چنارسوخته و با همان گرد و غبار سفر به مسجد جامع رفت و مردم محلّ را به امر جدید دعوت نمود. نزدیک یک هزارو پانصدتن از مردم چنارسوخته و دیگر محلات نیریز با نهایت خلوص ایمان خویش را به امر بدیع و اطاعت از جناب وحید اعلام نمودند. وحید فرمود که من برای ابلاغ امر جدید به این شهر آمده‌ام و قصد اقامت ندارم. زیرا می دانم که حاکم نیریز بخاطر من بر شما سخت خواهد گرفت و بمدد قوای کمکی از شیراز خانه‌های شما را خراب خواهد نمود و موجبات آزار همه شما را فراهم خواهد کرد. اصحاب و ارادتمندان وحید یکصدا گفتند که هرگز رضایت نمی‌دهیم که شما باین زودی نیریز را ترک نمائید. همه برای جانبازی آماده‌ایم و از بلا نمی‌هراسیم. سپس اصحاب با سرور عجیبی جناب وحید را تا خانه آن جناب بدرقه نمودند. وحید مرتباً در مسجد حاضر می‌شد و بابلاغ امر بدیع و تشریح آثار حضرت باب می‌پرداخت. از آن سوی زین العابدین خان حاکم نیریز از مشاهده پیروزی وحید و اصحاب و انتشار سریع امر جدید ترسان و نیز خشمناک و در اندیشه بود که بهترترتیب هست جناب وحید را مقتول نماید. این بود که هزارتن سرباز ماهر پیاده و سواره فراهم و قصد هجوم کرد تا وحید را اسیر نماید. جناب وحید به بیست تن از اصحاب که از اصطهبانات همراه وی شده بودند فرمود که در قلعه خواجه نزدیک محله چنارسوخته پناهنده شوند. شیخ هادی را نیز سرپرست آنان مقرر نمود و به اصحاب محله چنارسوخته سپرد که از درها و دیوارها و برجهای قلعه مراقبت نمایند. در آن اوقات حاکم نیریز نیز با سپاه خود در قلعه دیگری جای گرفت که مشرف بر نیریز بود. حاکم خانه سید ابوطالب کدخدای محله بازار را (که از مؤمنین بود) بزور تخلیه

و سربازان خود را در آنجا مستقر نمود و دستور داد آن سربازان به اصحاب تیراندازی نمایند. نخستین فردی که هدف گلوله قرار گرفت ملاعبدهالحسین پیرمرد فاضل و محترم سابق الذکر بود. ملاعبدهالحسین در بالای پشت بام خانه خود باداء نماز اشتغال داشت که مورد اصابت گلوله قرار گرفت. جناب وحید از این امر بسیار متأثر شد و چون تنی چند از اصحاب داخل قلعه خواجه متزلزل و از قلعه خارج گشتند جناب وحید سوار بر اسب شده همراه گروهی از اصحاب عازم قلعه خواجه گردید. زین العابدین خان حاکم نیریز برادر خود را با هزار سرباز حرفه‌ای مسلح برای فتح قلعه خواجه فرستاد. هفتاد و دو تن از اصحاب در آن وقت در قلعه بودند. جناب وحید دستور داد چندتن از اصحاب از قلعه خارج شده سپاه مهاجم را شکست دهند. آن چنان شد که فرموده بود. در این مدافعه سه تن از اصحاب بشهادت رسیدند. خبر شکست قوای زین العابدین خان چون به فیروز میرزا نصرت الدوله حاکم فارس رسید بسیار ترسان و پریشان گشت دستور شدید به حاکم نیریز صادر نمود که بهر ترتیب هست اصحاب قلعه خواجه را متفرق سازد. حاکم نیریز مأموری نزد وحید فرستاد و از وی خواهش نمود که نیریز را ترک نماید. وحید در پاسخ حاکم پیام فرستاد که اگر توقف من و دو فرزندم و دو تن از همراهانم در این شهر سبب زحمت برای دیگران است البته شهر را ترک می‌نمایم. ولکن پیش از ترک نیریز می‌خواهم بدانم چرا سربازان شما به نفوس بی‌گناه حمله می‌کنند و چرا حتی آب را بروی ما بسته‌اند. مگر از ما چه سرزده‌است جز آنکه مرده ظهور موعود را به نفوس می‌دهیم. اگر این رویه ادامه یابد و آب و نان به اصحاب نرسد البته به آنان دستور می‌دهم که قوای شما را تار و مار نمایند. زین العابدین خان به پیام وحید توجه نکرد. این بود که وحید امر فرمود چندتن از اصحاب به سپاه دشمن حمله و آنان را پیش از هجوم به قلعه تار و مار کنند. تنی چند از اصحاب جوان از قلعه خارج شده و دشمنان را شکست دادند. در این مدافعه برادر حاکم نیریز کشته شد و زین العابدین خان همراه گروهی از



سربازان شکست خورده نزد شاهزاده فیروز میرزا حاکم فارس رفت و تقاضای کمک فوری و از جمله ارسال توپهای سنگین و سربازان تازه سواره و پیاده نمود. چون وحید از جریان آگاهی یافت و دانست که دشمنان کوشش دارند اصحاب را نابود سازند دستور داد قلعه را مجهز نمایند. چاه آبی در قلعه حفر شد و وظائف هر یک از اصحاب معین گردید (۱۱). در آن اوقات هر روز جمعیت اصحاب قلعه افزایش می یافت تا آنکه از ششصد تن گذشت و سرانجام به هزارتن نیز رسید. در میان اصحاب وحید جناب سید جعفر یزدی که مردی فاضل و در عین حال ثروتمند بود می درخشید و گروهی از خوانین و سادات محترم و بزرگان نیریز نیز به جمع اصحاب پیوسته بودند (۱۲). بر اثر اصرار و تقاضای مکرر زین العابدین خان شاهزاده فیروز میرزا عبدالله خان شجاع الملک را با چند فوج و توپخانه بکمک حاکم نیریز فرستاد و دستور داد که از نقاط مجاور نیریز نیز سرباز فراهم نمایند و برای کمک به زین العابدین خان ارسال دارند. در نتیجه سپاه انبوهی قلعه خواجه را محاصره نمود. دشمنان در اطراف قلعه خندقها حفر نمودند و سنگرها بستند و پس از این اقدامات اصحاب قلعه را گلوله باران نمودند. اصحاب نیز بدفاع پرداختند و یکی از یاران افسر مسؤول توپخانه را هدف گلوله ساخت. این بود که گلوله باران متوقف گشت و سربازان در خندقها پناه گرفتند. آن شب طرفین در پناهگاههای خود بودند ولکن شب بعد وحید دستور داد که غلامرضای یزدی با چهارده تن از اصحاب که بیشتر آنان پیرمردان بودند به قوای دشمن حمله نمایند و آنان را شکست دهند. اصحاب مذکور در میان باران گلوله دشمن سوار بر اسب شده از قلعه خارج گشتند و بر دشمنان هجوم نمودند. این مدافعه هشت ساعت بطول انجامید و بالاخره اصحاب قلعه پیروز شدند ولکن شصت تن از یاران در این گیر و دار بشهادت رسیدند. در این مدافعه از یک سوی صدای گلولهها و از سوی دیگر صدای بانوان بابی که بر پشت بامها فریاد می زدند و شوهران خود را تشویق می نمودند بگوش می رسید و این آمیزش صداها صحنه

مخصوصی پدید کرده بود که گویای خوف و هراس دشمنان و استقامت و ثبات دوستان بود. حاکم نیریز و یارانش پس از این شکست یقین نمودند که از راه جنگ قدرت غلبه بر اصحاب قلعه ندارند لذا از راه نیرنگ دم از آشتی زدند و درخواست صلح نمودند. جنگ را چند روز متوقف کردند و نامه‌ای به اصحاب قلعه نوشتند. مفاد نامه این بود که ما تا کنون تصور می‌نمودیم که شما مخالف شریعت اسلام هستید ولیکن اکنون دریافته‌ایم که شما مخالفتی با اسلام ندارید و علیه دولت نیز قیام ننموده‌اید. لذا مایلیم که با نمایندگان شما ملاقات کنیم تا از عقاید شما در باب ظهور جدید اطلاع یابیم. آنان یک نسخه از قرآن شریف را نیز مهر نمودند و همراه پیام برای اصحاب فرستادند و قید نمودند که بدین قرآن مجید سوگند یاد می‌کنیم که سوء نیت نداریم و خیال تحقیق داریم و تقاضا می‌کنیم حقانیت دیانت خود را با دلیل و برهان بر ما ثابت نمائید. آنگاه نامه و قرآن مهر شده را نزد اصحاب فرستادند. جناب وحید قرآن شریف مهر شده را با نهایت احترام بوسید و فرمود اگرچه می‌دانیم آنها دروغ می‌گویند ولیکن با احترام قرآن مجید دعوت آنان را قبول می‌کنیم و یک بار دیگر حقانیت امر حضرت باب را برای آنان ثابت می‌نمائیم. حقایق الاخبار ناصری (ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۶ هجری قمری) تصریح کرده‌است که مصطفی خان سرتیپ قراگوزلو با حيله و نیرنگ آقا سید یحیی دارابی را نزد خود کشانید و مقتول نمود. نیرنگ دشمنان جناب وحید در دیگر کتب تواریخ عصر قاجار نیز تصریح شده‌است. باری وحید به اصحاب توصیه کرد که بهر حال به دشمنان اطمینان ننمایند و منتظر دستور بعدی وی باشند و خود با پنج تن از اصحاب راهی لشکرگاه دشمن شد. زین العابدین خان و عبدالله خان شجاع الملک و همه سرکردگان سپاه از وحید استقبال نمودند. او را به چادر مخصوصی که برای وی برپای داشته بودند بردند. وحید بر روی صندلی جالس شد و همگان و از جمله شجاع الملک و زین العابدین خان در حضورش سرپا ایستادند. وحید به آن دو تن و یک تن دیگر اشاره نمود که جالس شوند. سپس سخنرانی بسیار مؤثری

ایراد فرمود (۱۳). دشمنان سه شب و سه روز از وحید پذیرائی نمودند و حتی در نماز به وی اقتداء کردند. ولیکن همه این امور بظاهر بود و در باطن قصد قتل آن جناب را داشتند. ولی می دانستند که پیش از قتل اصحاب قلعه قتل وحید فائده‌ای ندارد زیرا اصحاب شجاع فوراً هجوم و بانتقام خون وحید همه آنان را نابود می نمایند. زین العابدین خان از جناب وحید تقاضا نمود نامه‌ای به اصحاب قلعه بنویسد و به آنان بگوید که اختلاف میان لشکریان دولتی و اصحاب برطرف گردیده و صلح برقرار شده است. لذا می توانند قلعه را ترک نمایند. وحید اگرچه قلباً راضی باین کار نبود ولی اجباراً قبول کرد و نامه‌ای بهمین مضمون به اصحاب نوشت. ولیکن پنهان از زین العابدین خان نامه دیگری نیز خطاب به یاران قلعه نوشت و در آن توصیه نمود که فریب دشمنان را نخورند و قلعه را ترک ننمایند و شبانه به لشکر دشمن حمله کنند و آنان را پراکنده سازند. وحید هر دو نامه را به حاج سید عابد سپرد و دستور داد که در میان راه نامه اول را پاره کند و نامه دوم را به اصحاب برساند. ولیکن سید عابد خیانت کرد و نزد زین العابدین خان رفت و این راز را فاش نمود. زین العابدین خان از او خواست که نامه اول را به اصحاب دهد و سید عابد چنان نمود. اصحاب پس از زیارت مکتوب وحید تردید نمودند ولیکن چون امر وحید بود اطاعت کردند. سلاح خود را بر زمین گذاشتند و قلعه را ترک نمودند. از آن سوی زین العابدین خان یک فوج از لشکریان خود را مأمور نمود که اصحاب را پس از خروج از قلعه محاصره نمایند و مانع ورود آنان به نیریز شوند. اصحاب تلاش می نمودند که خود را به مسجد برسانند و در آنجا پناهنده شوند. هنوز برخی از آنان سلاح و چوب دستی خویش را به همراه داشتند. اما بسیار خسته و گروهی از آنان مجروح بودند. میان لشکریان دشمن و اصحاب زد و خورد شدیدی رخ داد و عده‌ای از اصحاب بشهادت رسیدند و گروهی از آنان در مسجد پناهنده گشتند. اما پناهندگی در مسجد سودی نداشت و اصحاب پراکنده و هریک در گوشه‌ای پنهان شدند و منتظر دستور

جدید جناب وحید بودند. چون لشکریان اطمینان یافتند که اصحاب پراکنده گشته‌اند بمشورت نشستند تا ببینند از چه راهی جناب وحید را مقتول نمایند. شخص بسیار ستمگر و سخت دلی بنام عباسقلی خان به زین العابدین خان و یارانش گفت اگر شما به قرآن سوگند خورده‌اید و نمی‌خواهید سوگند خود را بشکنید من حاضرم شخصاً وحید را بکشم. زین العابدین خان موافقت نمود و عباسقلی خان همراه سه تن دیگر از نفوس سنگدل ببهانه خونخواهی مقتولان جنگ نزد جناب وحید رفتند و عمامه از سرش برداشته و بر گردنش پیچیدند و وی را بر اسبی بسته و باین صورت در همه کوچه‌ها و خیابانها و بازارهای نیریز گردش دادند. مردم اهل حقیقت چون این منظره بدیدند بیاد حضرت حسین و شهدای کربلا افتادند که چگونه بدن مطهر آن بزرگوار زیر سم ستوران دشمنان پایمال گردید. زنانی که از خویشان دشمنان امر بودند گرد وحید جمع شدند و با صدای طبل و دایره می‌رقصیدند و آن حضرت را استهزاء می‌نمودند (۱۴). جناب وحید در آن لحظات ضمن تحمل همه این مصائب بیاناتی می‌فرمود که مضمون بخشی از آن چنین بود: «ای محبوب من تو می‌دانی که من در راه محبت تو از جهان گذشتم و بر تو توکل کردم. با کمال بی‌صبری آرزو دارم که بساحت قدس تو مشرف شوم...» (۱۵). پس از آن ناگهان دژخیم بدنهاد با خنجر سر از تن آن جناب جدا نمود. سپس جسد مطهر آن مظلوم را با عمامه‌ی نشان سیادت به اسبی بسته و در کوچه و بازار گردش دادند (۱۶) و مردم ستمگر بدان جسد چوب و سنگ بسیار زدند. سرانجام جسد وحید که غرقه در گل و لای شده بود در کنار بقعه سید قطب مدفون گشت. جناب محمدعلی فیضی در کتاب نیریز مشکبیز می‌نویسد: «پس از جدا کردن سر حضرت وحید از بدن پوست سر را کنده و پر از گاه نموده با رؤس شهداء به شیراز بردند و سر را در گودالی افکندند. در این موقع یک نفر زن مقدسه‌ای معروف به بی‌بی، مادر آقا میرزا صادق، پدر میرزا عبدالله خان و محمد خان خزاعی از اعیان محلّ به غلام خود محرمانه دستور می‌دهد در

تاریکی شب آن سر مبارک را آورده در منزل خود در صندوقی محفوظ می‌دارد و بعد از چند روز آن را غسل داده در پارچه حریری پیچیده در جنب جسد مطهر آن حضرت که در قسمت شمالی در زیر بقعه سید قطب قرار داده شده بود دفن می‌نماید...» (حاشیه صفحه ۷۱). جناب محمد شفیع روحانی نیریزی در جلد نخست از لمعات الانوار (صفحات ۹۱ - ۹۰) در این خصوص می‌نویسد: «... و رأس مطهر آن حضرت را مادر میرزا عبدالله خان صولة الایالة نیریزی از اشراف محله بازار بوسیله غلام سیاه خود که زرخرید بود بچنگ آورد. شبانه غسل داد و کفن نمود و معطر کرد و پنهان از نظر شوهر و اطلاع او چند روز در یخدان مخصوص خود نگاهداری کرد. سپس در وقتی مناسب باتفاق غلام خود در ضلع شرقی بقعه سید به بدن ملحق کرد و دفن نمود». و در حاشیه صفحه ۹۰ همان کتاب می‌نویسد: پوست سر را کردند و در آن گاه کردند و برسم ارمغان با سرهای دیگر برای شاهزاده فیروز میرزا به شیراز فرستادند. اما خود سر به تن ملحق گردید...».

بتصریح جمال ابهی در کتاب مبارک ایقان: «جناب آقا سیدیحیی ... وحید عصر و فرید زمان خود بودند» (صفحات ۷۵ - ۱۷۴). حضرت باب در خصوص آن جناب در کتاب دلائل سبعة می‌فرمایند: «و نظر کن در عدد اسم فرد متفرد و وحید متوحد که احدی از مخالف و مؤالف منکر بر فضل آن نیست و کلّ مقررند بر علو او و سمو او در حکمت و نظر کن در شرح کوثر و سایر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شده و استدراک علو شأن او را عندالله نموده». شهادت جناب وحید در روز هجدهم شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری (بیست و نهم جون ۱۸۵۰ میلادی) واقع گشت و در آن هنگام حدود چهل سال داشت (۱۷).

پس از شهادت جناب وحید حدود پنج هزار تن از دشمنان به اصحاب هجوم و اموال آن مظلومان را غارت و خانه‌هایشان را خراب و قلعه خواجه را با خاک یکسان نمودند. سپس اصحاب قلعه را با کمال سنگدلی با شنیع‌ترین وجهی بشهادت رسانیدند. گروهی را بزنجیر

بسته به شیراز فرستادند و در آنجا پس از شکنجه‌های بسیار هولناک شهید نمودند. زین‌العابدین خان اصحاب نیریز را بدست میرغضبان سپرد و آنان هر بلا که خواستند بر اصحاب مظلوم و بی‌دفاع روا داشتند. آن از خدا بی‌خبران تن‌های مظلومان را سیخ داغ نمودند، ناخنهای آنان را کشیدند، میخ بر دست و پای ایشان کوبیدند، بینی آنها را سوراخ نمودند و مهار کرده در هر کوی و گذر گردش دادند. سرانجام سرهای آنان را از تن جدا نمودند. زنان و کودکان آنان را (تقریباً عریان) بر اسب و قاطر و شتر سوار کرده مجبور نمودند که از روی سرهای بریده پدران، برادران و همسرانشان گذر کنند. صحنه شهادت اصحاب واقعه نیریز بمراتب دلخراش‌تر و غم‌انگیزتر از شهادت اصحاب مازندران بود و یک بار دیگر قساوت دهشتناک دشمنان امر بدیع را در صفحات تاریخ بشری تثبیت نمود (۱۸).

در باب تعداد اصحاب واقعه نیریز خصوصاً شهدای آن حادثه هائله مدارک کافی موجود نیست و حضرت ولی‌ام‌الله در کتاب GOD PASSES BY و نبیل زرنندی در تاریخ خوش تصریحی در این خصوص نکرده‌اند. مورخان عصر قاجار تعداد اصحاب وحید را در نیریز تا سه هزارتن نیز نوشته‌اند که اغراق آمیز بنظر می‌رسد. میرزا تقی خان سپهر در ناسخ التواریخ (مجلد سوم از مجلدات قاجاریه) در این خصوص می‌نویسد: «... پس از این فتح مردم نیریز همگروه بنزدیک سید یحیی آمدند و دل بعقیدت و ارادت او نهادند ... و او را عدتی و قوتی تازه بدست شد و مرد جنگی از دو هزار تن افزون آماده ساخت» (صفحات ۴۰-۳۳۹). فارسنامه ناصری این رقم را سه هزار تصریح می‌کند (گفتار نخست، صفحه ۳۰۴). ولی علیقلی خان اعتضاد السلطنه در متنبتین به دو رقم سیصد و پانصد اشاره کرده‌است (فتنه باب، صفحه ۳۸). میرزا محمود کارگزار دولت انگلستان در شیراز ضمن گزارش خود (در خصوص شروع حادثه نیریز و تعداد اصحاب) که وسیله سموئیل هنل SAMUEL HENNEL نماینده نظامی دولت مذکور در بوشهر برای سر ژوستین شیل SIR JUSTIN SHEIL وزیر مختار وقت

دولت انگلستان در طهران ارسال گردیده رقم یکهزار و پانصد را تصریح می نماید (۱۹). نیکلا در تاریخ خود تعداد اصحاب قلعه خواجه را بیش از سیصد تن می داند (ترجمه فارسی. صفحات ۳۳ - ۴۳۲). در نوشته تاریخی سید تقی خوشنویس نیریزی (فرزند سید حسین ابراهیم نیریزی) که در سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) بر دیوار مسجد جامع صغیر نیریز تحریر و بعدها مکشوف شده تعداد اصحاب وحید قریب نهصد نفر تصریح گشته است (۲۰). جناب حاج محمد طاهر مالیری در تاریخ شهدای یزد ضمن اشاره به احوال جناب وحید، شهدای نیریز را حدود چهارصد تن دانسته است (صفحه ۷). جناب محمدعلی فیضی در کتاب نیریز مشکبیز نخستین نفوسی را که در نیریز با جناب وحید بیعت نمودند چهارصد تن دانسته (صفحه ۵۵) و لکن ذکری از تعداد کل اصحاب و شهدای قلعه خواجه نکرده است. تاریخ نگار مذکور متأسفانه موضوع شهادت چهل تن از بانوان و کودکان بابی نیریز را که دشمنان در غاری محبوس نموده و آتش زدند جزء حادثه نخست نیریز محسوب داشته است (صفحه ۶۸) حال آنکه بتصریح حضرت ولی امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۷۹) و نیز دیگر تواریخ امری این حادثه پس از واقعه رمی شاه و ضمن واقعه دوم نیریز رخ داده است. جناب محمد شفیع روحانی نیریزی در جلد نخست از کتاب لمعات الانوار ارقامی در باب تعداد اصحاب قلعه و شهدای آن بدست می دهد. بتصریح واقعه نگار مذکور حدود سیصد تن از اهالی نیریز از جناب وحید استقبال نمودند (صفحه ۵۵). تعداد اصحاب قلعه سرانجام به ششصد تن و سپس هزار تن رسید (صفحات ۶۳ ، ۷۲، ۷۴). در آخرین حمله دشمنان به اصحاب قلعه حدود چهارصد تن از یاران بشهادت رسیدند (صفحات ۸۶ و ۹۵). جناب فاضل مازندرانی در جلد سوم کتاب ظهورالحق (صفحه ۲۹۱) تعداد اصحاب جناب وحید را در نیریز بیش از چهارصد تن دانسته است. اگرچه ارقام یاد شده تعداد حقیقی اصحاب جناب وحید در نیریز و نیز تعداد اصحاب مجتمع در قلعه خواجه را با قاطعیت تصریح نمی نماید



ولکن از قرائن مذکور توان مستفاد داشت که تعداد شهدای واقعه نیریز رقمی میان پانصد تا ششصد تن بوده است.

اما دوران مقاومت و دفاع اصحاب جناب وحید در قلعه خواجه همانطور که قبلاً نقل گردید بتصریح حضرت ولی‌امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۴۲) بسیار کوتاهتر از مدت مقاومت و دفاع اصحاب واقعه مازندران بوده است. جناب حاج محمد طاهر مالگیری در تاریخ شهداء یزد ضمن اشاره به احوال جناب وحید در باب طول دوران واقعه نیریز می‌نویسد: «بعد روانه قصبه طیبه نیریز شدند و آنجا مدتی اقامت فرمودند و تبلیغ امرالله نمودند. خورد خورد در نیریز یک محله تماماً و از سایر محلات قلیلاً قلیلاً بشریعه الهیه وارد تا اینکه در نیریز در قلعه خواجه چهارماه محاصره گشتند و آخرالامر مع چهارصد نفر مقدسین که در رکاب مبارک بودند شهید شدند» (صفحات ۷ - ۶). جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهور الحق (صفحه ۲۹۲) ضمن بیان احوال جناب حاج محمد تقی نیریزی (ایوب) مدت محاصره اصحاب قلعه خواجه را چهارماه تصریح نموده است. جناب روحانی نیریزی نیز در مجلد نخست از کتاب لمعات الانوار (صفحات ۳۲ - ۱۳۱) همین نظر را تأیید کرده است. اما جناب محمدعلی فیضی در کتاب «حضرت نقطه اولی» (صفحه ۳۱۱) دوران مقاومت و دفاع اصحاب جناب وحید را در قلعه خواجه یک ماه و سه روز نوشته است. بنظر نگارنده این سطور قول جناب فیضی بواقع نزدیکتر است. زیرا با بیان حضرت ولی‌امرالله در GOD PASSES BY (صفحه ۴۲) که در خصوص طول واقعه نیریز می‌فرمایند موافقت بیشتر دارد. حضرت ولی‌امرالله این مدت را در مقایسه با مدت واقعه مازندران (هفت ماه یا باعتباری یازده ماه بشرحی که قبلاً آمد) بسیار کوتاهتر "OF A MUCH BRIEFER DURATION" فرموده‌اند. با توجه به گزارش میرزا محمود کارگزار دولت انگلستان در شیراز (که از پیش ذکر آن شد) نیز روشن می‌شود که واقعه نیریز طی ماههای می و جون رخ داده است (۲۱). اما مستند دقیقی که با بیان حضرت ولی‌امرالله



سازگارتر و مؤید نظر نگارنده سطور است محتوای تاریخ جناب نبیل زرنندی در این باب است. اگرچه تاریخ نبیل زرنندی طول دوران واقعه نیریز را به تصریح بیان نمی کند ولیکن از قرائن موجود در آن توان استنباط نمود که ایام مقاومت و دفاع اصحاب قلعه خواجه به یک ماه نیز نرسیده است. بتصریح نبیل زرنندی جناب وحید در روز پانزدهم رجب سال ۱۲۶۶ هجری قمری (بیست و هفتم می ۱۸۵۰ میلادی) وارد نیریز گردیده (۲۲) و در تاریخ هجدهم شعبان همان سال (بیست و نهم جون ۱۸۵۰ میلادی) بشهادت رسیده است (۲۳). با توجه باینکه اصحاب چند روز پس از ورود جناب وحید به نیریز در قلعه خواجه مجتمع گشته اند (۲۴) و قلعه خواجه نیز در همان روز شهادت جناب وحید با خاک یکسان شده (۲۵) مدت واقعه قلعه خواجه حد اکثر یک ماه بوده است. بدیهی است که پس از شهادت جناب وحید شهادت اصحاب نیریزی ادامه داشته و اینکه برخی از تاریخ نگاران مدت واقعه نیریز را به چند ماه بالغ دانسته اند با توجه باین نکته بوده است و شاید هم آغاز واقعه نیریز را از شروع حوادث شهر یزد احتساب کرده اند. ولیکن مجدداً تاکید می شود که ایام تحصن اصحاب در قلعه خواجه بیش از یک ماه نبوده است.

در اینجا لازم است که به نام و احوال برخی از اصحاب و شهدای نیریز اشاره کنیم. با آنکه در باب واقعه مذکور چند کتاب نوشته شده متأسفانه به تعداد محدودی از شهداء نیریز در آن کتب اشاره گردیده است. نبیل زرنندی در یک مقام نام بیست و هفت تن از شهیدان واقعه نیریز را تصریح کرده است (۲۶) که از جمله آنان خواجه حسین قنّاد، ملاجعفر مذهب، میرزا محمد زارع، میرزا تقی یزدی، غلامرضای یزدی (که البته غیر از غلامرضائی بود که وسیله جناب وحید بسرپرستی سپاه اصحاب منصوب گشته بود) ملاحسن پسر ملاعبدالله. ملاعلی پسر ملاجعفر و خواجه کاظم پسر خواجه علی را توان نام برد. از جمله شهدای واقعه نیریز اصغر فرزند نایبناهی دوازده ساله حاج صفر علی نیریزی است که او را پس از خاتمه کار قلعه

خواجه زندانی نمودند و سپس در پیش چشمان مادر او چند بار و در چند روز وی را با آهن سرخ داغ و شکنجه نموده شهید ساختند. از دیگر شهدای واقعه نیریز جناب ملاعلینقی پسر جناب ملاعبدالحسین واعظ است. پسر جناب ملاعلینقی جناب ملامحمد شفیع که از بقایای سیف واقعه نخست نیریز (و نیز واقعه دوم) محسوب است سالها در ظل امر الهی قائم بخدمت بود و نوشته او در باب حوادث نیریز از منابع نگارش تاریخ نبیل زرندی گشت (۲۷). جناب سید ابوطالب فرزند حاج سید احمد نیز از نفوسی است که پس از خاتمه کار قلعه خواجه و در دوران تبعید بشهادت رسیده است (۲۸). اما تعدادی از اصحاب جناب وحید که ظاهراً در وقایع قلعه خواجه بشهادت نرسیدند و از بقایای سیف واقعه نیریز محسوب اند سالها مورد تعقیب و آزار دشمنان امر بودند و مصائب بی شمار تحمل نمودند و برخی از آنان در وقایع بعدی چه در نیریز و چه در نقاط دیگر بشهادت رسیدند.

از جمله بقایای سیف قلعه خواجه جناب حاج محمد تقی نیریزی است. وی مردی بسیار ثروتمند و معروف و مورد اعتماد مردم نیریز بود. اعتماد مردم به وی در حدی بوده که وجوه ذخیره خود را بوی می سپردند و قبض طلب او را بجای پول رایج از یکدیگر می پذیرفتند. حاج محمد تقی پیش از ظهور حضرت باب نیز به جناب وحید ارادت کامل داشته و پس از ورود آن جناب به نیریز فائز بایمان گشته و در جرگه اصحاب قلعه خواجه در آمده است. وی مخارج اصحاب را در مدت محاصره قلعه بعهد و در تمام مدافعات با نهایت شجاعت و استقامت شرکت داشته است. پس از پایان کار قلعه، زین العابدین خان حاکم نیریز او و تنی چند از دیگر اصحاب را در سردابی کثیف و تاریک زندانی کرد و ماهها بانواع عذاب و شکنجه معذب نمود. از جمله در دل زمستان سرد دستور داد که همه روزه جناب حاج محمد تقی را در آب حوض یخ بسته انداخته با چوب چندان بزنند که آب خونین شود. حاج محمد تقی چون جوان و نیرومند بود در همان احوال تقاضا می نمود که بجای نفوس ضعیفی از اصحاب که طاقت

چوب خوردن نداشتند نیز چوب بخورد. فراشان او را در حالیکه سرش بکلی ورم کرده و چشمانش کاملاً آسیب دیده و کم دید شده بوده در کوی و برزن های نیریز گردش داده و از مردم پول جمع آوری می نمودند. سرانجام او را بدستور حاکم با جناب سید جعفر یزدی از نیریز اخراج نمودند و حاج محمدتقی به یزد رفت و بعدها در بغداد بحضور جمال ابهی تشرّف یافت. وی در همان شهر بغداد و پیش از ایّام رضوان صعود نمود. پس از صعود از قلم ابهی به ایّوب ملقب و سورة ایّوب (سورة صبر) در نخستین روز از ایّام رضوان در حقش نازل گشت (۲۹). در این سورة مبارکه جمال ابهی پس از شرح حیات ایّوب که در کتب مقدّسه از جمله تورات جلیل و قرآن شریف مظهر صبر و رضا بوده است به بیان مقامات عالیّه جناب وحید و اصحاب آن بزرگوار خصوصاً حاج محمد تقی نیریزی مذکور پرداخته اند.

از دیگر بقایای سیف قلعه خواجه جناب آقا سید جعفر یزدی است که در نیریز سکونت داشته و پیش از ایمان مورد نهایت احترام زین العابدین خان حاکم آن نقطه بوده است. سید جعفر مردی عالم و ثروتمند و واعظی بسیار خوش بیان و معروف و مورد اعتماد کامل مردم نیریز بوده است. ایمان نامبرده به امر جدید و بیعت با جناب وحید سبب ایمان گروه کثیری از مردم محله بازار در نیریز شده و موجب قوت قلب اصحاب گردیده است. پس از ایمان سید جعفر حاکم نیریز در نهایت دشمنی علیه او قیام نموده وی را از ورود به خانه اش ممنوع داشت. ناچار سید جعفر در مسجد سکونت نمود و سپس به اصحاب قلعه خواجه پیوست. پس از خاتمه کار قلعه و اسارت اصحاب، زین العابدین خان حاکم نیریز در جمع سران سپاه گفته بوده که ثروت حاج محمد تقی و علم و بیان سید جعفر در حقیقت حامی و سبب دلگرمی اصحاب وحید و شکست قوای دولتی بوده است. لذا باید مورد شکنجه فراوان قرار گیرند تا درسی باشد برای دیگران. این بود که هر روز حاج محمد تقی و آقا سید جعفر را چوب می زدند و تعذیب می نمودند. در آن اوقات که گندم و نان گران و کمیاب بود بدستور

حاکم آقا سید جعفر را به در انبار غلات بسته به مردم فقیر و گرسنه تعلیم می دادند که بشرط انداختن آب دهان بصورت وی بهره ای از گندم می برند. این امر مدتها ادامه داشته و نوبتی که خانواده فقیر و گرسنه ای برای بردن گندم آمده ولی شرم داشته اند که بصورت جناب آقا سید جعفر آب دهان اندازند. سید جعفر به آنان با کمال مهربانی گفته که شرم ننمایند و گرسنه نمانند و آب دهان بصورت وی اندازند و سهم گندم خویش را ببرند. باری جناب آقا سید جعفر ماهها در زندان بود و هر روز او را با تازیانه می زدند و با صورت و دست و پای بشدت مجروح بر دوش حمالی گذاشته به در خانه ها می بردند و برای نمایش مذکور پول جمع می نمودند. تا سرانجام با اصرار زن حاکم که خوابهای دهشتناک دیده بود او و جناب ایوب را رها ساخته از نیریز اخراج نمودند و آن دو به یزد رفتند و آقا سید جعفر ابتداء در قریه هرات از قراء یزد و سپس در خود یزد ساکن گردیده چند سال بعد به محضر جمال ابهی شرفیاب و به آن حضرت مؤمن گشت و در ایام حضرت بهاء الله بملکوت ابهی صعود نمود. از جمله الواح مبارکه جمال ابهی که باعزاز او نازل شده سورة النصح است (۳۰).

یکی دیگر از بقایای سیف قلعه خواجه جناب حاج شیخ عبدالعلی پدر همسر نیریزی جناب وحید بود. وی مردی عالم و مورد توجه عمیق مردم و امام جماعت بود. نامبرده با دو پسرش هادی هفده ساله و محمد چهارده ساله در مدافعات قلعه خواجه شرکت داشت و پس از شهادت جناب وحید صغری خانم همسر آن جناب (و دختر خویش) را با سید اسمعیل فرزند خردسال وحید (نوه خودش) به اصطهبانات نزد خواهر وحید فرستاد تا از تعرض دشمنان مصون مانند. شیخ عبدالعلی بعد از خاتمه کار قلعه خواجه متواری و مخفی بود تا پس از واقعه رمی شاه و حادثه دوم نیریز همراه خانواده اش اسیر دشمنان گشت. ابتداء دو پسر او را در دامنش سر بردند و سپس خود او را با وضع فجیعی شهید نمودند و سرهایشان را بر نیزه ها کردند و به شیراز فرستادند. همسر شیخ عبدالعلی نیز همان شب از کثرت اندوه

از دیگر بقایای سیف قلعه جناب ملاعبدالحسین واعظ قاضی نیریز بود. وی حدود هفتاد سال داشت که بامر بدیع مؤمن گشت و به حمایت جناب وحید قیام نمود و نخستین شخصی بود که در نیریز مورد اصابت گلوله قرار گرفت و با پنج پسر و سه برادر در مدافعات قلعه خواجه شرکت نمود. بطوری که از پیش آمد پسرش ملاعلینقی در حوادث قلعه بشهادت رسید (۳۲). ملاعبدالحسین پس از خاتمه واقعه قلعه مدتی پنهان و فراری بود و در واقعه دوم نیریز که پس از حادثه رمی شاه رخ داد نیز شرکت داشت. در این حادثه برادران و دیگر فرزندان نیز بشهادت رسیدند (۳۳) و خود اسیر و به طهران ارسال گشت. ولی بعلت ضعف شدید نزدیک شیراز از پای در آمد و سربازان سر او را از تن جدا نموده همراه دیگر رؤوس شهداء با خود به آباده بردند. جسد نامبرده در سعادت آباد نزدیک شیراز مدفون است (۳۴).

از جمله بقایای سیف قلعه جناب ملامحمد نیریزی فرزند ارشد حاج صفرعلی (از ثروتمندان بنام نیریز) بود. ملامحمد مردی صاحب کمال و جمال بود و در زیبایی خطّ نسخ پس از میرزا احمد نیریزی خطاط معروف مانندی نداشت. پدر و مادر او در آغاز جوانی برایش زن گرفتند و هنگام ورود جناب وحید به نیریز دو کودک یکسال و نیم و دوسال و نیم بنامهای محمدرحیم و محمدکریم داشت. در همه مدافعات قلعه خواجه شرکت نمود. حتی گریه و بی قراری فرزندان و التماس مادر و پدر و همسر که تلاش می نمودند وی را از حمایت اصحاب باز دارند سودی نبخشید. در خارج قلعه مورد اصابت گلوله قرار گرفت و دهانش بشدت مجروح شد. او را دستگیر نمودند و مدتی در زندان زین العابدین خان بود. سپس رهائی یافت. چند ماه در اصطهبانات پنهان بود و معالجه دهان می نمود. در آن اوقات بدستور حاکم نیریز برادر نایب دوازده ساله او را چنانکه از پیش آمد با شکنجه های مکرر شهید نمودند. این بود که بقصد تظلم و خونخواهی به طهران رفت و با برخی از دیگر بابیان در طرح رمی شاه شرکت

نمود و سرانجام در آن واقعه هائله بشهادت رسید (۳۵). از دیگر بقایای سیف قلعه خواجه توان حاج قاسم نیریزی، میرزا علی معروف به سردار، سید زین العابدین اصطهباناتی، میرزا لطفعلی قائد، خواجه قطبا، شیخ یوسف نیریزی، ملامحمد حسین وفاء (فرزند ملامحمد باقر امام جمعه نیریز) و محمدجعفرخان برادر زاده حاج زین العابدین خان (حاکم نیریز) را نام برد. شخص اخیر اگرچه از خاندان حاکم ظالم بود ولی بی نهایت به جناب وحید ارادت داشت و به اصحاب قلعه خواجه پیوست. جناب وحید در همان اوقات دختر خود طویبی خانم را بعقد محمدجعفر خان در آورد. جناب وحید چنانکه در عقدنامه منعکس است احکام بیان را در باب مهر دقیقاً رعایت نموده است (۳۶). اما حاج زین العابدین خان حاکم پست فطرت و بسیار متعصب نیریز (۳۷) حدود دو سال پس از خاتمه کار قلعه خواجه در حمام مقتول گردید.

## زیرنویس بخش بیست و یکم - واقعه نیریز

- ۱ - GOD PASSES BY صفحه ۴۲.
- ۲ - رجوع فرمایند به:
- الف - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۴۳.
- ب - GOD PASSES BY صفحه ۴۳.
- ۳ - باستناد بیان مبارک حضرت ولیّ امرالله از جمله در صفحه نهم تویع THE DISPENSATION OF BAHÁ'U'LLÁH.
- ۴ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۵۶.
- ۵ - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۱۰.
- ۶ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۷ - ۴۹۶.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۷۰-۴۷۶.
- ۷ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۴۷۰.
- ب - خاطرات مال میری. صفحات ۵۹ - ۵۸.
- ۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار صفحه ۵۰۸. جناب محمّد شفیع روحانی در تاریخ وقایع نیریز (المعات الانوار، جلد نخست، حاشیه صفحه ۵۲) می نویسد که جناب وحید پسرش سیّد محسن و دخترش طوی را نزد همسر خود نهاد و با دو پسر دیگر خویش سیّد احمد و سیّد محمّد از یزد عازم نیریز گردید. جناب فاضل مازندرانی در مجلّد سوم ظهورالحقّ (صفحه ۴۷۷) می نویسد که جناب وحید از همسر یزدی خود یک دختر و سه پسر بنامهای سیّد احمد، سیّد محمّد و سیّد محسن داشت. بتصریح جناب فاضل، وحید از همسر نیریزی خویش (صغری خانم) صاحب پسری بنام سیّد اسمعیل گشت. متأسفانه در باب نام فرزندان جناب وحید میان تاریخ مذکور و تاریخ نبیل زرنندی اختلافاتی بچشم می خورد.

- ۹ - نبیل زرنندی . مطالع الانوار. صفحات ۵۰۹ - ۵۰۰.
- ۱۰ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۴۷۶.
- ۱۱ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۷ - ۵۱۰.
- ۱۲ - روحانی نیریزی. لمعات الانوار. جلدنخست، صفحات ۶۳، ۷۲، ۷۴.
- ۱۳ - حضرت بهاء الله در لوح مبارک ایوب (سورة الصبر) بدین واقعه و شجاعت و نیز شهادت جناب وحید اشاره فرموده اند.
- ۱۴ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۲ - ۵۱۸.
- ۱۵ - مأخذ بالا. صفحه ۵۳۲.
- ۱۶ - GOD PASSES BY صفحه ۴۳.
- ۱۷ - جناب حاج محمد طاهر مالمیری در تاریخ شهدای یزد (صفحه ۷) شهادت جناب وحید را در روز بیست ششم شعبان و محمد قزوینی ضمن یادداشتهای خود تحت عنوان «وفیات اعیان» و ذیل شرح حال سید ریحان الله برادر جناب وحید (مجله یادگار، سال سوم، شماره دهم، صفحه ۲۲) تاریخ شهادت وحید را بیست و هشتم شعبان نوشته است. بنظر نگارنده این سطور قول نبیل اصح است و آن هجدهم شعبان است.
- ۱۸ - رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY صفحات ۴۴ - ۴۳.
- ب - THE DAWN BREAKERS صفحات ۹۶ - ۴۹۴.
- پ - فیضی . نیریز مشکبیز. صفحات ۷۳ - ۶۷.
- ۱۹ - رجوع فرمایند به:
- MOMEN . THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS .P. 109.
- ۲۰ - روحانی نیریزی. لمعات الانوار. جلد نخست، صفحه ۳۰۸.
- ۲۱ - رجوع فرمایند به :
- MOMEN . THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS .P. 109.
- ۲۲ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۴۷۸.
- ۲۳ - مأخذ بالا. صفحات ۴۹۹.
- ۲۴ - مأخذ بالا. صفحات ۸۱ - ۴۸۰.
- ۲۵ - مأخذ بالا. صفحات ۴۹۱ و ۴۹۵.



- ۲۶ - مطالع الانوار. صفحه ۵۲۲.
- ۲۷ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۹۵.
- ب - روحانی نیریزی. لمعات الانوار. جلد نخست، صفحه ۱۶۴.
- ۲۹ - رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۱۴۰.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم. صفحات ۹۳ - ۲۹۲.
- ۳۰ - از جمله رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۹۴ - ۲۹۳.
- ب - فیضی. نیریز مشکبیز. صفحات ۴۸ - ۱۴۳.
- ۳۱ - از جمله رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق، جلد سوم، صفحات ۹۵ - ۱۹۴.
- ب - روحانی نیریزی. لمعات الانوار. جلد نخست. صفحات ۶۰ - ۱۵۹ و ۱۹۲.
- ۳۲ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق، جلد سوم، صفحه ۲۹۵.
- ۳۳ - روحانی نیریزی. لمعات الانوار. جلد نخست، صفحه ۱۶۱.
- ۳۴ - مأخذ بالا. صفحات ۹۴ - ۱۹۳.
- ۳۵ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۳۰۰ - ۲۹۸.
- ۳۶ - فیضی. نیریز مشکبیز. صفحات ۸۷ - ۸۳.
- ۳۷ - GOD PASSES BY صفحه ۴۲.

## بخش بیست و دوم واقعه زنجان

قهرمان اصلی واقعه زنجان جناب ملامحمدعلی حجت زنجانی است که به احوال و کیفیت ایمان او به امر بدیع از قبل اشاره کرده ایم. عمده حوادث مربوط به این واقعه در قلعه علی مردان خان در شهر زنجان رخ داده است. جناب حجت علاوه بر مقامات عظیم علمی دارای استقامت و شجاعت بی نظیر بود. زمامداران امور کشور ایران طوری ترتیب داده بودند که هنگام عبور حضرت باب از کنار زنجان حجت در آن شهر نباشد. با وجود این نامبرده وسیله جمعی از اصحاب بحضور حضرت باب پیغام فرستاده بود که برای نجات آن حضرت از دست دشمنان آماده است. حضرت باب به آنان فرمودند که میل ندارند احدی برای نجات حضرتشان اقدامی نماید. اصحاب زنجان که خود را آماده شرفیابی به حضور مبارک نموده بودند با آنکه دریافتند که حضرت باب حتی میل ندارند اصحاب بملاقات ایشان روند بر خلاف میل آن حضرت عازم شرفیابی شدند و چون به هیکل مبارک نزدیک شدند مأمورین دولتی با نهایت سنگدلی آنان را پراکنده کردند. حضرت باب با اقدام محمد بیک چاپارچی وارد زنجان شدند و در کاروانسرای میرزا معصوم طبیب (پدر میرزا محمدعلی طبیب) اقامت فرمودند. میرزا معصوم طبیب اخیراً وفات یافته و پسرش میرزا محمد علی طبیب به زنجان آمده بود که در سوگواری پدر شرکت کند. با آنکه هنوز به امر مبارک مؤمن نشده بود ولی بی نهایت به حضرت باب ارادت داشت. لذا با کمال میل کاروانسرای پدر را در اختیار آن حضرت نهاد. در همان شب اول پس از تشرّف بحضور مبارک مؤمن گشت. میرزا محمدعلی طبیب بعدها بحضور جمال ابهی تشرّف یافت و به آن حضرت نیز مؤمن گشت و سرانجام در اوقاتی که حضرت بهاء الله در ادرنه تشریف داشتند بدستور ناصرالدین شاه وسیله عمال حاکم زنجان جام شهادت سرکشید. مردم زنجان پس از ورود حضرت باب به آن شهر در پشت بامها اجتماع

نموده بودند تا حضرتشان را زیارت نمایند. تعداد اصحاب زنجان بحدّی بود که مسؤولان امور کاملاً خائف بودند که مبادا اصحاب هجوم نمایند و حضرت باب را نجات دهند. بهرحال بشرحی که از قبل آمد حضرت باب از زنجان عازم شهر تبریز شدند. اما حجّت در طهران با حاج میرزا آقاسی ملاقات نمود. میرزا آقاسی به وی گفته بود که شما از هر جهت بر سید باب ترجیح دارید و سبب نهایت اندوه من و شاه است که شما در جرگه پیروان وی در آمده‌اید. حجّت در جواب صدر اعظم اظهار نموده بود که من لیاقت غلامی بارگاه حضرت باب را نیز ندارم و هرگاه حضرتشان خدمتی را به من ارجاع فرمایند این شرافت و افتخار را بالاتر و بهتر از عنایت و انعام شاه می‌دانم. این سید جوان شیرازی همان حضرت موعود است. او مولای همه ماست. حاج میرزا آقاسی چون این مطالب را از جناب حجّت می‌شنود یکسر نزد محمّد شاه می‌رود و شکایت می‌کند. محمّد شاه دستور می‌دهد مجلسی با حضور علماء تشکیل شود تا با حجّت مذاکره بعمل آید. حجّت در جلسات علماء با نهایت فصاحت باثبات عقاید خویش پرداخت و آنان را عاجز نمود. با آنکه گروهی از علمای زنجان و طهران فتوای قتل جناب حجّت را صادر نموده بودند محمّد شاه نامبرده را مورد عنایت قرار داد. این بود که حاج میرزا آقاسی نیز از در مکر و تملّق در آمد و لکن در دل خیال نابود نمودن آن جناب را می‌پرورانید. جناب حجّت در طهران تحت نظر و محبوس بود و مجاز بخروج از آن شهر نبود. از طهران با اصحاب زنجان مکاتبه داشت و احکام ظهور جدید را به آنان تعلیم می‌فرمود. در آن اوقات هنگامه طبرسی برپای گشت و حجّت آرزو می‌نمود که به اصحاب مازندران مدد نماید و لکن میسر نمی‌شد. تا آنکه در زمان سلطنت ناصرالدین شاه میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم جدید مصمّم گشت که حجّت را مقتول نماید. لذا حجّت از طهران به زنجان رفت و در آنجا مورد استقبال شدید اصحاب فداکار قرار گرفت. زن و مرد و کوچک و بزرگ از ورود حجّت به زنجان آنچنان شادمان شدند که سر از پای نمی‌شناختند. همگی بحضور آن

جناب اظهار ارادت و اطاعت محض نمودند. امیر ارسلان خان مجدالدوله دانی ناصرالدین شاه و حاکم زنجان از این جریان بسیار ناراحت و خشمگین گشت. بطوری که دستور داد زبان کربلانی عطار را که خبر ورود حجّت را به مردم شهر داده بود ببرند. حاکم همچنین پسر خردسال یکی از اصحاب را که با پسر یکی از مردم زنجان نزاع کرده بود بازداشت نمود و هرچه جناب حجّت پیام فرستاد که کودک صغیر سزاوار این بازداشت نیست و حاکم او را آزاد نماید مجدالدوله اعتنائی ننمود. سرانجام میرجلیل به مقرّ حکومت رفت و شمشیر خود را کشید و دربانها را پراکنده ساخت و رهائی کودک خردسال را از شخص حاکم خواست. حاکم نیز کودک را بی قید و شرط آزاد نمود. علمای زنجان از این اقدام حاکم بسیار خشمگین شدند و او را تحریک نمودند که حجّت را دستگیر نماید. حاکم در آغاز قبول نمی نمود ولی سرانجام تسلیم نظر آنان شد. افرادی که مأمور بازداشت جناب حجّت بودند همراه گروهی از مردم بدرفتار و هرزه شهر عازم دستگیری وی شدند. ولی اصحاب شجاع حجّت مانع گشتند. فریاد یا صاحب الزمان میرصلاح از اصحاب زنجان مهاجمان را بکلی مرعوب نمود. در این گیر و دار جناب شیخ محمد توپچی بدست دشمنان حجّت اسیر گشت و سر او را شکستند و به دارالحکومه اش بردند. یکی از علماء زنجان سینه او را با قلمتراش مجروح نمود. خود حاکم زنجان نیز با شمشیر ضربتی شدید به دهان او زد و سایر حاضران با هر سلاحی که در دست داشتند بجان آن شیخ مظلوم بی سلاح افتادند و با نهایت بی رحمی شهیدش نمودند. شیخ محمد توپچی در حین تحمل بلایا می گفت خدایا ترا شکر می کنم که تاج شهادت بر سرم گذاشتی. وی نخستین نفس مبارکی بود که در زنجان بشهادت رسید (چهارم رجب ۱۲۶۶ هجری قمری برابر با شانزدهم می ۱۸۵۰ میلادی) (۱). دشمنان حجّت پس از شهادت نامبرده تصمیم گرفتند که حتی بدون اجازه حاکم نیز بهریک از اصحاب رسیدند مقتولش نمایند. حاکم شهر را مجبور نمودند به جارچی دستور دهد تا در شهر اعلام کند که هرکس از حجّت پیروی نماید اموالش مصادره و

جانش در خطر و همسر و فرزندش بی پرستار خواهد گشت. در این هنگام مردم زنجان بدستور حاکم شهر به دو دسته بخش شدند. یک دسته بایبان و دسته دوم دیگر مردم زنجان. این حادثه امتحان سختی برای اصحاب بود. چه پدران و مادرانی که از جگرگوشگان خود جدا شدند و چه خواهران و برادرانی که ناچار رشته ارتباط را گسیختند. دشمنان آماده هجوم به اصحاب گشتند. حاکم بیش از سه هزار نفر از مردم دهات زنجان را آماده جنگ با اصحاب نمود. جناب حجت به منبر رفت و با صدای بلند به اصحاب فرمود هدف اصلی حاکم و دشمنان امر دستگیری و قتل من است هرکس از جان خویش می ترسد هم اکنون از جمع اصحاب خارج شود. همگی ارادت و حمایت خود را اعلام نمودند. جناب حجت و اصحاب وی همراه زنان و کودکان و آذوقه لازم عازم قلعه علی مردان خان شدند. اصحاب خانه های خویش را به اهالی قلعه تقدیم نمودند و بدین ترتیب آنها را راضی کردند که قلعه را ترک نمایند. دشمنان حملات خویش را آغاز نمودند. هر بار جناب حجت به چند تن از اصحاب دستور می داد که هجوم دشمنان را خنثی نمایند. پی در پی به اصحاب توصیه می فرمود که تنها دفاع نمایند و هرگز تجاوز ننمایند. صدرالدوله اصفهانی که با افواج خویش عازم آذربایجان بود بدستور امیر نظام بزنجان رفت تا بکمک حاکم آن شهر شتابد. دو فوج سرباز که همراه صدرالدوله بود و افراد حاکم زنجان بهم پیوستند و به قلعه علی مردان خان حمله نمودند. سه شبانه روز هجوم آنان و دفاع بایبان ادامه داشت. اصحاب شجاع قلعه از گرسنگی، بی خوابی و صدای توپ و تفنگ اندیشه ای نداشتند. گاه فریاد یا صاحب الزمان آنان کافی بود که لشکر دشمن را مرعوب و متفرق نماید. صدرالدوله عاجز شد و بعجز خویش اعتراف نمود و مورد خشم شاه قرار گرفت و مقامش را از دست داد. شکست و فرار او هراسی در مردم زنجان پدید نمود که احدی مایل به ستیز با اصحاب قلعه علی مردان خان نبود.

شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه در کتاب متنبتین خود

می نویسد که: «در ایامی که در زنجان بودم و تألیف کتاب فلک السّعاده را نیز در آنجا نمودم شنیدم از یکی از اهالی زنجان که می گفت لشکر اسلام بقدری از لشکر بایّیه در هراس بودند که شبی دو هزار نفر در یکی از سنگرهای که از نی و چوب مرتّب شده، بودند. در این ضمن محض عبور گریه ای صدائی از آن نی ها برخاست این دو هزار نفر همچو گمان کردند که لشکر بایّیه است تمام رو بفرار نهادند و سه روز این سنگرها خالی بود. بعد از آنکه تحقیق نمودند که گریه است مراجعت نمودند» (۲).

با آنکه حاکم زنجان و علماء شهر مسؤول این ستیزها بودند اصحاب قلعه هرگز مجاز بتجاوز به آنان نبودند و بدستور جناب حجّت تنها اجازه دفاع داشتند. اعتضادالسلطنه در همان کتاب متنبّین در این خصوص می نویسد: «... میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجان می گفت که اگر جماعت بایّیه می خواستند جماعت علماء را بکشند کشته بودند. مانند اینکه شبی در خانه شخصی از رفقا که در محله آخر زنجان بود و بایّیه از آنجا دور بودند مهمان بودم. در نصف شب بجهت تجدید وضو بیرون آمدم شنیدم که صدای الله اکبر می آید و دانستم که اینها جماعت بایّیه اند. ناگاه دو نفر دیدم در آمدند و با من گفتند دست از این کارها بردار. مأمور نیستیم والا اگر می خواستیم ترا بکشیم می کشتیم. من بیم نموده از ترس با آنها مماشات نمودم. بعد از آن مادامی که بایّیه در آن ملک بودند ترک رفتن بضيافت کرده هیچ جا بمهمانی نمی رفتم» (فتنه باب، صفحات ۳۷ - ۳۶). امیر نظام گفته بود که قلعه علی مردان خان باید بهر صورتی که ممکن است با خاک یکسان شود و اصحاب حجّت مقتول گردند. حتی گفته بود در صورت لزوم تمام شهر زنجان با خاک یکسان شود و ساکنانش قتل عام گردند. این نکته ایست که نبیل زرنندی در تاریخ خود (۳) بدان اشاره نموده و ریچارد استیونس RICHARD STEVENS قنصل دولت انگلستان در تبریز در گزارش مورّخ ۲۹ نوامبر ۱۸۵۰ خویش به لرد پالمرستون PALMERSTON وزیر امور خارجه انگلستان تصریح کرده است (۴).

بتدریج آذوقه اصحاب تمام شد. تهیّه مواد خوراکی بسیار دشوار بود. گاه از طرق مختلف برخی مواد لازم به اصحاب می‌رسید. در اخیانی که غالب اصحاب از شدت گرسنگی توان راه رفتن نیز نداشتند جارچی به نزدیک قلعه می‌آمد و فریاد می‌زد که هرکس حجت را ترک نماید و از قلعه خارج شود مورد لطف و عنایت و انعام پادشاه قرار خواهد گرفت. ولی اصحاب باین سخنان گوش فرا نمی‌دادند و جارچی‌ها را مورد استهزاء قرار می‌دادند. بدستور جناب حجت اصحاب بیست و هشت سنگ در قلعه ساختند. در هر سنگ نوزده تن از اصحاب آماده دفاع بودند. در توقیعی که از ساحت حضرت باب باعزاز جناب حجت نازل گشته بود مقرر فرموده بودند که پنج تحیت الله اکبر. الله اعظم. الله اجمل. الله اطهر و الله ابهی را اصحاب تلاوت نمایند. همان شب وصول توقیع حضرت باب حجت به اصحاب دستور داد تحیات مذکور را نوزده بار تکرار نمایند. فریاد اصحاب هنگام تلاوت و تکرار آن تحیات بقدری بلند بود که دشمنان بکلی مرعوب گشتند. جناب حجت چون پریشانی دشمنان را مشاهده نمود فرمود این نفوس چه می‌کردند اگر حضرت باب اذن جهاد صادر می‌فرمودند. ما بدستور آن حضرت مأمور بدفاعیم و نه جهاد. صدای تلاوت اذکار مبارکه بکلی جمع سپاهیان را پریشان و پراکنده نمود. سرداران سپاه دشمن که بیاده گساری مشغول بودند رو بفرار نهادند. جامهای شراب از دستشان فرو افتاد و میزهای قماربازی آنان واژگون گشت. بیشتر آنان نیمه عریان رو بفرار نهادند. برخی نیز در همان حالت مستی به خانه علماء زنجان رفتند و آنان را لعنت و نفرین نمودند که چنین فسادی برپا کرده‌اند (۵).

سرانجام جناب حجت تصمیم گرفت که نامه‌ای به ناصرالدین شاه بنویسد و در آن نامه اتهامات وارده بر خود و اصحاب را ردّ و وفاداری خویش را به شاه و کشور اعلام نماید. حجت در نامه مذکور تصریح نمود که ما با شخص شاه و مردم کشور اختلافی نداریم. اختلاف ما با علماء زنجان است. بهرحال برای اثبات امر بدیع و مذاکره با علماء حاضریم. اگر امر همایونی صادر شود در محضر مقام

سلطنت ثابت خواهیم نمود که آنچه علماء در باره ما می گویند دروغ محض است و ما جز خیر و صلاح شاه و مردم کشور را نمی خواهیم. چنانکه این موضوع در ایام پدر تاجدار شما محمد شاه مرحوم نیز پیش آمد و ما بی گناهی خویش و غرض علماء را در حضور ایشان ثابت نمودیم و مورد عنایت ایشان قرار گرفتیم. حجت سپس از برخی از بزرگان اصحاب نیز خواست که هریک جداگانه نامه ای به شاه نویسند و اتهامات وارده را رد نمایند و توضیح دهند که جز پیروی از امر بدیع و وفاداری به مقام سلطنت و خیرخواهی برای مردم مملکت مقصودی ندارند. حامل نامه ها را حاکم زنجان دستگیر و مقتول نمود. آن نامه ها را معدوم کرد و بجای آنها چند نامه بامضاء جعلی جناب حجت و سران اصحاب که حاوی انواع لعنت و دشنام بود برای شاه فرستاد. شاه از مضمون نامه ها بسیار خشمگین گشت و دستور داد که تجهیزات نظامی کافی به زنجان ارسال شود و همه اصحاب مقتول گردند (۶).

در آن احوان خبر جانگداز شهادت حضرت باب وسیله سید حسن یزدی (برادر سید حسین کاتب) به اصحاب رسید. دیگر معلوم است که چه اندوه عظیمی دلهای اصحاب را فشرده. شهادت مولای عالمیان برای آنان کم نبود. خبری نابود کننده بود. همه امیدشان بوجود مبارک حضرت باب بود. ولکن جناب حجت که خود در دریای احزان غوطه ور بود آنان را تسلی می داد و به عشق و وفاداری به امر بدیع تشویق می نمود. از آن سوی خبر شهادت حضرت باب چون به دشمنان رسید شادی بسیار نمودند. صدای قهقهه آنان بگوش اصحاب می رسید. فریاد می زدند چرا بی سبب خود را بکشتن می دهید. یک کلمه تبری ننمائید و از قلعه بیرون آئید و از همه این مصائب رهائی یابید. سخن دشمنان در دل اصحاب کوچکترین اثری نداشت. با غیرت و استقامت بیشتر تحمل بلایا می نمودند.

امیرنظام دانا شاه را ترغیب می نمود که سرباز به زنجان فرستد. افواج کمکی یکی پس از دیگری عازم زنجان می شدند تا آنکه



محمد خان امیرتومان با هفده فوج سواره و پیاده که در اختیار گرفت و پنج فوج دیگر که از نقاط مجاور فراهم گشته بود و چهارده توپ به قلعه حمله کرد. صدای توپها تا چهارده فرسخی شنیده می شد. قلعه پی در پی هدف توپهای سپاه امیرتومان بود. اصحاب نیز دو توپ در قلعه ساخته بودند. جناب حجت دستور داد برای دفاع از آنها استفاده شود. این هجوم و دفاع چند روز طول کشید. امید امیرتومان و سرداران سپاه او به نا امیدی و شکست بدل گشت. فرخ خان پسر یحیی خان (برادر سلیمان خان تبریزی شهید) که از سران سپاه امیر تومان بود در این ستیزها کشته شد. چون خبر مرگ فرخ خان و شکست سپاه به امیرنظام رسید بشدت امیرتومان را توبیخ نمود. امیرتومان این بار کدخدایان و بزرگان شهر را جمع نمود و از آنها مدد خواست. لشکر عظیمی بریاست کدخدایان فراهم گشت. پیشاپیش این لشکر جرار چهار فوج از قوای دولتی نیز با طبل و شیپور حرکت می نمود. لشکر کدخدایان و افواج دولتی با نهایت شدت به قلعه هجوم نمودند. در میان حوادث مربوط به واقعه زنجان این هجوم و دفاع از همه سخت تر و غم انگیزتر بود. سیصد تن از اصحاب بشهادت رسیدند. چه بسیار از فرزندان دلبنده یاران که در برابر چشم مادران و پدران خود شربت شهادت نوشیدند و دشمنان سرهای آنان را بر نیزه ها آویختند. نقش بانوان بابی نیز در این دفاع و سایر مدافعات قلعه علی مردان خان قابل تحسین بود. فریادهای تشویق آمیز آنان مردان بابی را امیدوار می نمود. برخی از این بانوان لباس مردان می پوشیدند و دوشادوش آنان بدفاع می پرداختند. احدی از دشمنان نمی دانست که آنان زنند و در لباس مردان ظاهر گشته اند. از جمله زنانی که با لباس مردانه ظاهر می گشت و بکمک برادران خود از اصحاب می پرداخت بانوئی دهاتی بود بنام زینب. وی موهای خود را چیده و کلاهی بر سر و جبه ای در بر کرده بود. هنگام هجوم دشمنان شمشیر می کشید و بقلب سپاه دشمن می زد و پیروز مراجعت می نمود. حتی جناب حجت در ابتداء نمی دانست که او بانوئی است که لباس مردانه می پوشد. پس از اطلاع

از جریان در حَقّش دعا فرمود و به وی لقب رستمعلی داد. فریاد رستمعلی هنگام دفاع از قلعه در دل همه دشمنان خوف بسیار ایجاد می نمود. سرانجام در یکی از مدافعات هدف گلوله دشمن گشت و بشهادت رسید (۷). پروفیسور ادوارد برون EDWARD BROWNE در کتاب خود «یک سال در میان ایرانیان "A YEAR AMONGST THE PERSIANS" می نویسد که از منابع موثق شنیده که زنان بابی زنجانی چون زنان قدیم کارتاژ موهای بلند خود را می بریدند و بدور سلاحهای شوهران و برادران و پدران خود می بستند تا محکم تر شوند (صفحه ۷۴). از دیگر زنان موقن و شجاع بابی در قلعه علی مردان خان عنبر خانم همسر میرجلیل زنجانی بود. این بانوی والا مقام در تاریخ امر مبارک به امّ اشرف شهرت دارد. سید اشرف فرزند او در قلعه بدنیا آمد و سالها بعد در عهد ابهی بشهادت رسید. دشمنان سید اشرف بسیار کوشیدند تا او را وادار به تبرّی از امر مبارک نمایند ولیکن توفیق نیافتند. سرانجام مادرش را حاضر نمودند بگمان اینکه پسر را پند دهد تا تبرّی نماید و از مرگ حتمی نجات یابد. چون چشم امّ اشرف به پسرش افتاد فریاد برآورد که پسر مبادا گوش به سخنان این مردم دهی و از امر الهی اعراض کنی، اگر چنین کنی پسر من نیستی. سید اشرف در نهایت ایقان و عشق به مشهد فداء شتافت و جان قربان نمود. باری زنان بابی در قلعه دوشا دوش مردان بخدمت قائم بودند و در همه حوادث نقش حسّاس داشتند. برخی از آنان مشکهای سنگین پر از آب را بدوش می کشیدند و در مدافعات از قلعه مردان تشنه لب را سیراب می نمودند. گروهی نیز به زخمی ها کمک می نمودند. همه بایبان از خرد و کلان و زنان و مردان در مدافعات شرکت می نمودند. روحیه همه آنان قوی بود. همه عاشق وفادار و آماده برای جانبازی بودند. بعکس آنان افراد سپاهیان مایوس و افسرده و بکلی خود را باخته بودند (۸).

یکی از اصحاب حجّت بنام محسن صدای بسیار زیبایی داشت و اصولاً مؤذّن بود. هنگام ادای اذان همه را مجذوب می نمود. بتدریج

در میان مردم دهات که به میدان رزم آمده بودند و نیز افراد سپاهیان این اندیشه و سخن شایع گشت که بایبان بر خلاف آنچه دشمنان می‌گویند کافر نیستند. چون مجتهد بزرگ زنجان این سخن‌ها بگوشش رسید با کمال جدیت تلاش نمود که فکر مردم را تغییر دهد و بوسائل مختلف و از جمله تقدیم یکصد تومان از امیر تومان خواست که محسن را نابود نماید. امیرتومان نیز به چند تن از تیراندازان ماهر خود سپرد که از کمینگاه محسن را هدف گلوله سازند. سرانجام محسن در حین اداء اذان و عبارت لاله‌الآله مورد اصابت گلوله دشمنان قرار گرفت. دشمنان گلوله بدھانش زدند و او را بشهادت رساندند. این بود که جناب حجّت دستور فرمود دیگری از اصحاب برود و اذان را تمام نماید. در اوقاتی که مصائب و بلایا به اوج خود رسیده بود جناب حجّت صلاح دانست که مردان مجرد تاهل اختیار نمایند. حدود دویست تن از جوانان عروسی کردند. هفته‌ها در قلعه مراسم عروسی برقرار می‌گشت. حجّت جواهرات همسر خویش را فروخت و صرف مخارج عروسی آنان نمود. اما حملات دشمنان مداوم بود. چه بسیار اتفاق افتاد که داماد در شب عروسی پیش از آنکه به حمله برود عازم مدافعه از قلعه شود. برخی از این همسران جوان حتی چند دقیقه نیز بیشتر با یکدیگر نزیستند و خیلی زود جام شهادت سرکشیدند. پنج پسر کربلانی عبدالباقی که داماد شده بودند بلافاصله پس از پایان مراسم عروسی عازم دفاع از قلعه شدند و همگی بشهادت رسیدند. پسر بزرگ را نزد امیرتومان بردند و چون از عشق خویش به حضرت باب سخن گفت امیرتومان دستور داد سینه او را بسوزانند. این جوان تا آخرین لحظه حیات بمدح مولای خویش اشتغال داشت (۹).

از نقاط مختلف ایران زاد و توشه به اصحاب می‌رسید. دشمنان بکلی مایوس شده بودند. هر حمله‌ای هرقدر سخت بود با دفاع اصحاب خنثی می‌گشت و چون همه اصحاب از خرد و کلان یکدیگر را تقویت می‌نمودند و قائم بخدمت بودند امور بنحو مطلوبی انجام می‌یافت. این بود که دشمنان گمان می‌نمودند اقلّاً ده هزار بابی در

قلعه متحصّن گشته‌اند. حال آنکه تعداد اصحاب از کوچک و بزرگ از سه هزار تجاوز نمی‌نمود. از طهران پی در پی توییح بود که برای امیرتومان می‌رسید. هرچه تلاش کرد که اصحاب را سرکوب نماید توفیق نیافت این بود که در اندیشه مکر و فریب افتاد و دستور داد که جنگ را متوقّف نمایند. سپس شهرت داد که شاه دستور آتش بس و اقدام برای صلح داده‌است. چون مردم زنجان این سخن باور نمودند امیرتومان نامه‌ای به جناب حجّت نوشت و در آن بقرآن شریف سوگند یاد نمود که شاه شما را بخشیده‌است. لذا هرکس از قلعه خارج شود در پناه دولت است و به او آزاری نخواهد رسید. در ضمن یک نسخه از قرآن مجید را نیز مهر کرد و همراه نامه فرستاد. جناب حجّت با نهایت احترام قرآن شریف را از نماینده امیرتومان گرفت و نامه او را خواند و به نماینده مذکور فرمود به امیر بگوئید فردا صبح زود به شما پاسخ خواهم داد. جناب حجّت یقین داشت که امیرتومان دروغ می‌گوید و این موضوع را با اصحاب در میان گذاشت. به آنان فرمود این خائنان با ما همان می‌کنند که با اصحاب مازندران و نیریز نمودند. ولکن ما با احترام قرآن شریف نماینده خود را نزد امیر می‌فرستیم تا روشن شود که دروغ می‌گوید. موضوع خدعه دولتیان و خیانت آنان نکته‌ایست که مؤلف ناسخ التّواریخ (مجلد سوم از مجلّات قاجاریه، صفحه ۲۹۷) نیز ضمن بیان وقایع پس از شهادت حجّت بدان اینگونه تصریح می‌کند: «... و همچنان در شریعت قتل آن جماعت را واجب می‌دانست پس خدیعت با ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان خاطر فرستاد و ایشان از سنگرهای خود بیرون شده بلشکرگاه آمدند». باری استاد مهرعلی حدّاد از بقایای سیف واقعه زنجان برای نبیل زرندی حکایت کرده که جناب حجّت جمعی را بعنوان نماینده نزد امیرتومان فرستاد. سنّ همه آنان بالای هشتاد بود جز نه تن پسر دهساله که من نیز جزء آنان بودم. امیرتومان با نمایندگان اصحاب با نهایت حقارت و بی‌احترامی رفتار کرد و بدانان شتم بسیار نمود. یکی از اصحاب که پیرمردی بظاهر بی‌سواد بود به امیر گفت

ما نسبت به شاه ایران وفاداریم و هدفی جز خدمت به کشور عزیزمان نداریم. آنچه دشمنان به ما تهمت زده‌اند نادرست است. چون به ما هجوم نمودند مجبور شدیم به قلعه پناهنده شویم و از خود دفاع نمائیم. امیرتومان که از پاسخگویی به این پیرمرد محترم عاجز شده بود به یکی از افسران خود گفت پاسخ او را بدهد ولکن افسر مذکور اظهار داشت پاسخ این نفوس فقط شمشیر است. بدستور امیرتومان نمایندگان را در زیر زمین زندانی نمودند. من (مهرعلی) با دیگر پسران خردسال که اوضاع را اینگونه دیدیم فرار کردیم و خود را به قلعه رساندیم و ماجرا را برای جناب حجّت تعریف نمودیم (۱۰). پس از این حادثه جناب حجّت اصحاب را احضار کرد و به آنها فرمود که از استقامت آنان بسیار مسرور است. چون دشمنان تصمیم جدی گرفته‌اند که همه ما را نابود سازند بهتر است شما قلعه را ترک کنید و خود را از بلایا رها سازید. من و عائله‌ام در اینجا باقی می‌مانیم. اصحاب بتلخی گریستند و اظهار نمودند که ما هرگز شما را تنها نخواهیم گذاشت و تا پایان حیات بدفاع خویش ادامه می‌دهیم. جز چند تن که طاقت تحمل بلایا نداشتند و ضعیف القلب بودند همه در قلعه استقامت نمودند. بدستور امیرتومان شانزده فوج با ده عراده توپ به قلعه هجوم نمودند. اصحاب متقابلاً دفاع نمودند. پیوسته از جهات مختلف برای امیرتومان کمک می‌رسید. خوراک اصحاب نزدیک بود که تمام شود. در تنگنای قلعه با گرسنگی دست بگریبان بودند. بدستور امیرنظام افواج حسنعلی خان گروسی نیز بکمک امیرتومان شتافتند. قلعه علی مردان خان چند بار هدف گلوله باران توپخانه امیرتومان گشت. اصحاب قلعه چند روز مقاومت نمودند و شجاعتی از خود نشان دادند که سبب تعجب همه دشمنان بود. تا آنکه یک روز گلوله بیازوی راست جناب حجّت خورد و وی را بشدت مجروح نمود. چون اصحاب این خبر شنیدند سلاح خود را رها کرده نزد حجّت شتافتند. دشمنان از این فرصت استفاده کرده با نهایت شدت به قلعه حمله نمودند و داخل آن گشتند. یکصد تن از زنان و کودکان را اسیر و اموالشان را غارت

نمودند. این اسیران مدت پانزده روز در میان سرمای شدید استثنائی آن  
 زمستان تقریباً بی لباس و بدون هیچ گونه بالاپوش سپری نمودند. احدی  
 را دل بر آنان نسوخت. زنان شهری و دهاتی گرد آنان اجتماع  
 می نمودند و با طعن و لعن و آب دهان انداختن ایشان را شکنجه  
 می نمودند. باقیمانده اصحاب گرد حجت اجتماع نمودند. نود و پنج تن  
 خود را آماده دفاع از قلعه نمودند. هنگام دفاع با فریاد یا صاحب  
 الزمان لرزه بر ارکان سپاه دشمن می انداختند. سپاه دشمن دیگر  
 مستأصل شده بود. بهیچ روی شکست اصحاب میسر نبود. این بود که  
 امیرتومان با رؤسای سپاه بمشورت نشست در نتیجه تصمیم بر این شد  
 که از خارج قلعه تا زیر خانه جناب حجت نقب زنند. پس از یک ماه  
 این نقب را زدند. مواد منفجره که برای ایجاد نقب بکار بردند بسیاری  
 از خانه های اصحاب را خراب و سرانجام بشرحی که خواهد آمد خانه  
 حجت و قلعه را با خاک یکسان نمود. اما پیش از این خرابی کامل  
 یک روز همسر حجت کودک خود هادی را در آغوش گرفته و با شوهر  
 خویش سخن می گفت که ناگهان بخشی از خانه خراب گردید و همسر  
 حجت هدف گلوله دشمن شد و شهید گشت. هادی فرزند شیرخوار حجت  
 نیز در میان منقل آتشی که در خانه بر افروخته بود افتاد و پس از  
 مدتی بعلت جراحات وارده درگذشت. حجت همه این مصائب را تحمل  
 نمود. سرانجام خودش نیز که نوزده روز از جراحت شدید بازو رنج برده  
 بود در روز پنجم ربیع الاول سال ۱۲۶۷ هجری قمری (هشتم ژانویه  
 ۱۸۵۱ میلادی) هنگام ادای نماز بملکوت الهی صعود فرمود. هنگام  
 شهادت سی و نه سال داشت. جسد وی وسیله تنی چند از اصحاب  
 مخفیانه در همان قلعه در محلی معین مدفون گشت. پانصد تن از  
 بانوان برای سوگواری در خانه حجت اجتماع نمودند. بسیاری از اصحاب  
 شهید شده و یا بواسطه جراحات وارده در مدافعات قلعه از کار افتاده  
 بودند. تنها دوستان تن از مردان قوی هنوز آماده خدمت و دفاع بودند.  
 دشمنان چون از صعود جناب حجت اطلاع یافتند بشادی پرداختند.  
 صدای طبل و شیپور و قهقهه آنان بگوش اصحاب می رسید. در چنین

احوالی دشمنان مجدّداً به قلعه حمله نمودند. اصحاب دلیر نیز بمقابله پرداختند. این ستیز ادامه یافت تا آنکه سپاهیان پیروز شدند. باقیمانده اصحاب شهید و یا اسیر گشتند و اموالشان بفرات رفت (۱۱). درندگی مردم زنجان و بی رحمی و خشونت علماء و مأمورین دولتی صحنه وحشتناکی در آن شهر پدید آورد. آنان هرچه می خواستند با اصحاب مظلوم می نمودند. برخی از مردان را بتوپ بستند، گروهی را در حوضهای آب بسیار سرد انداختند و مدتها تازیانه زدند، سرهای تعدادی از اصحاب را در روغن جوشان گذاشتند، شیره بر تن عریان بسیاری مالیدند و آنان را در برف رها نمودند تا هلاک شوند (۱۲). دهها تن را با شمشیر و نیزه پاره پاره کردند. یکی از اسیران که نامش حاج محمد حسین (پدر ابابصیر) بود برخاست و باداء اذان مشغول گشت. صدای رسا و با عظمت او فوج عراقی را بلرزه در آورد. همگی سلاح خود را بر زمین نهادند و در حال لعنت کردن بر امیرتومان و دیگر مسؤولان این حوادث جگرخراش از معرکه دور شدند. هیچ یک از آن اصحاب بزرگوار تبری ننمودند و در نهایت عشق و وفاء به میدان فداء شتافتند. بانوان اسیر از اصحاب را سرانجام به خانه میرزا ابوالقاسم مجتهد بردند که شاید تبری نمایند. ولکن آنان در نهایت استقامت مقاومت نمودند. مجتهد مذکور زنان و دختران و دیگر بستگان خود را واداشت تا جواهر و زینت آلات بانوان بابتی را بگیرند و حتی از لباسهای آنان نیز نگذرند و لباسهای کهنه بر تن آن مظلومان نمایند. مجروحین حوادث قلعه نیز بر اثر سرمای شدید و بدرفتاری مأموران هریک بگونه ای وفات نمودند و به حقیقت بمقام شهادت فائز گشتند. پس از انجام همه این اعمال شرم آور دشمنان امر مصمم گشتند که جسد جناب حجّت را بیابند. هرچه بقایای سیف را آزار دادند که محلّ دفن جسد را نشان دهند توفیق نیافتند. حتی بر سر آقادین محمد روغن ریختند که بگوید سودی نبخشید و سکوت کرد (۱۳). سرانجام حاکم زنجان حسین فرزند هفت ساله جناب حجّت را فریفت تا آن محلّ را نشان دهد. بدستور حاکم جسد مطهر حجّت را به



رسمان بستند و با طبل و شیپور در تمامی شهر زنجان گردش دادند. سه شبانه روز آن جسد پاک مورد جسارت دشمنان بود و در میان میدان برای تماشای عموم رها گشت. تا آنکه چند تن از اصحاب جسد را به قزوین برده در جای امنی پنهان نمودند. نبیل زرنندی می‌نویسد: «من نه سال بعد از واقعه زنجان وارد این شهر شدم و محل آن هنگامه عجیب را دیدم. قلعه علی مردان خان را که تلّ خاکی بود با کمال حزن و اندوه زیارت کردم و بسرزمینی که بخون اصحاب باوفا که زنده جاوید هستند سیراب شده بود قدم نهادم. ابواب و بروج قلعه را که دشمنان خراب کرده بودند دیدم و سنگهایی را که بمنزله سنگر بکار رفته بود و خون بسیاری بر آنها ریخته بود مشاهده کردم» (۱۴).

زنجان در آثار حضرت باب لقب «ارض اعلی» یافته است. این امر علاوه بر تطبیق عددی معمول عهد اعلی شاید پیشگونی و نیز رمزی است بر تشابه شهادت باسلان این واقعه هائله با شهادت هیکل مبارک حضرت ربّ اعلی. قهرمان اصلی واقعه زنجان جناب حجّت زنجانی بی‌نهایت مورد عنایت حضرت باب بود و چنانکه از پیش آمد لقب حجّت را حضرتشان به آن جناب مرحمت فرمود. جناب فاضل مازندرانی در خصوص حجّت می‌نویسد: «او را قامتی متوسط و هیکلی سمین و اندک جای آبله بر صورت و منظری نهایت وقور و مهیب و بیانی مؤثر و فصیح و شدت تقوی و شجاعت و قوت جسمیه و روحیه بود و توقیعات مفصله از قلم اعلی در جواب مسائل او صدور یافت (۱۵). جناب حجّت صاحب تألیفاتی بوده که تاکنون بدست نیامده است. عبدالاحد زنجانی در رسائل خود (در خصوص واقعه زنجان) به دو کتاب از آثار حجّت که پس از ظهور حضرت باب تألیف شده است اشاره می‌کند. نخست «صاعقه» که در اثبات حقانیت حضرت باب و حاوی خطابی است به علماء اسلام، دوم «بارقه» که مجموعه اشعار است (۱۶). جناب ملاعلی زنجانی برادر جناب حجّت پس از خاتمه کار قلعه علی مردان خان اسیر دشمنان گشت. همسر زنجانی جناب حجّت، خدیجه خانم، چنانکه قبلاً مذکور گشت در داخل قلعه



بشهادت رسید. اما همسر همدانی حجّت، سلطان خانم، و فرزندان او بدستور دولت مرکزی به شیراز تبعید گشتند. البتّه ابتداء در طهران در خانه محمود خان کلانتر محبوس و در آنجا بملاقات جناب طاهره فائز و پس از چندی به شیراز ارسال شدند. حاکم شیراز هرچه داشتند گرفت و آنان را در خانه ویرانی جای داد. سرانجام فرزند خردسال حجّت که مهدی نام داشت از شدّت رنج و زحمت و بینوایی درگذشت و در همان خانه خراب مدفون گشت (۱۷). بستگان حجّت سالها در شیراز اقامت نمودند تا آنکه یکی از دختران وی همسر میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک گشت و میرزا حسین پسر حجّت را در دستگاه خود استخدام نمود. از آن پس این خاندان رخا و گشایش و از دست دشمنان امان یافتند (۱۸).

بفرموده حضرت ولیّ امرالله آثار ویران کننده و هادم واقعه زنجان از دو واقعه نیریز و مازندران بیشتر (۱۹) و عظمت این حادثه جانگداز در میان حوادث مشابه عصر رسولی امرالهی بی نظیر بود (۲۰). در باب تعداد اصحاب حجّت و شهدای واقعه زنجان ارقام مختلفی در آثار تاریخ نگاران بهائی و غیر بهائی بچشم می خورد. اصولاً همانگونه که نبیل زرنندی نوشته است اتحاد و استقامت و نحوه دفاع اصحاب و انتظام امور داخل قلعه بگونه ای بود که دشمنان گمان می نمودند حدود ده هزار نفر در داخل قلعه متحصّن شده اند (۲۱). ناسخ التّواریخ تعداد اصحاب جناب حجّت را پانزده هزارتن می نویسد (۲۲). نیکلای فرانسوی در تاریخ خود این رقم را اغراق آمیز می داند (ترجمه فارسی، صفحه ۳۶۱). هدایت در روضة الصّفاى ناصری در خصوص ارادت مردم زنجان به جناب حجّت و تعداد اصحاب آن جناب می نویسد: «... و بیشتر اهالی زنجان گردن بر چنبر طاعتش نهاده و بنده وار در امضای نواهی و اجرای اوامرش ستادند ... تا کارش چنان بزرگ شد و قوّت یافت که ده پانزده هزار کس از شهر و بلوک بر وی جمع شدند ... و در ارادت ملامحمد علی قدمی ثابت و عزمی متین داشتند ...» (صفحات ۵۰ - ۴۴۸). مؤلف حقایق الاخبار ناصری نیز

ضمن شرح وقایع سالهای ۶۶ - ۱۲۶۵ هجری قمری بتعداد کثیر ارادتمندان بابی زنجانی جناب حجّت اشاره می کند و می نویسد که : « متابعانش از درجه مآت بالوف رسید». اما پرنس دالگوروکی سفیر دولت روسیه تزاری در طهران در گزارش مورخ هفتم نوامبر ۱۸۵۰ خود به سنیاوین SENIAVIN وزیر امور خارجه روسیه پس از اشاره به قتل فرخ خان (برادر سلیمان خان تبریزی شهید) تعداد بایبان زنجان را سیصد تن می داند (۲۳). این رقم بکلی نادرست است و بشرحی که خواهد آمد اصحاب حجّت حدّ اقلّ ده برابر این تعداد بوده اند. جناب محمّدعلی فیضی تعداد اصحاب جناب حجّت را در واقعه زنجان دو هزار تن نوشته است (۲۴). مؤلف کواکب الدرّیه (جلد نخست، صفحه ۱۹۱) باستناد تاریخ میرزا حسین زنجانی عدّه اصحاب را در واقعه زنجان پنج هزار تن می داند. اما جناب نبیل زرندی تعداد اصحاب جناب حجّت را سه هزار تن دانسته است (۲۵). این رقم که شامل کلّ مردان و زنان اعمّ از کلانسالان و یا خردسالان بوده مورد تأیید حضرت ولیّ امرالله است (۲۶). اما در باب تعداد شهدای زنجان توافق بیشتری میان واقعه نگاران است. جناب فاضل مازندرانی در مجلّد سوم ظهورالحقّ (صفحه ۱۸۲) این تعداد را یکهزار و نهصد دانسته است. جناب نبیل زرندی در خصوص تعداد اصحاب و شهدای واقعه زنجان می نویسد: « در عدد اصحاب حجّت و عدد شهدای زنجان اختلاف است. بعضی بچند هزار نفر عدّه شهداء را بالغ می دانند. بعضی هم بیشتر از اینها گفته اند. شنیدم یکی از اصحاب حجّت اسامی شهداء را یادداشت می کرده و یادداشتی از او باقی مانده که در آن قبل از وفات جناب حجّت هزار و پانصد و نود و هشت نفر را که بشهادت رسیده اند نگاشته است و آنهایی که بعد از جناب حجّت شهید شده اند دوست و دو نفر بوده اند » (۲۷). نبیل در جای دیگری از تاریخ خود تعداد شهدای زنجان را قریب یکهزار و هشتصد تن می داند (۲۸). بتصریح حضرت ولیّ امرالله حدّ اقلّ یکهزار و هشتصد تن از اصحاب جناب حجّت در واقعه زنجان بشهادت رسیده اند (۲۹).

در باب طول واقعه زنجان نیز نظر واحدی در کتب تاریخ و گزارش‌های مربوط به آن حادثه یافت نمی‌شود. جناب فاضل مازندرانی این مدت را حدود نه ماه می‌داند (۳۰). جناب محمد علی فیضی این مدت را هشت ماه نوشته است (۳۱). از تاریخ جناب نبیل زرنندی مستفاد می‌شود که مدافعات اصحاب قلعه علی مردان خان بیش از نه ماه بطول انجامیده است (۳۲). باستناد تاریخ مذکور شهادت جناب شیخ محمد تویچی در اوائل حادثه زنجان در چهارم رجب ۱۲۶۶ هجری قمری (شانزدهم می ۱۸۵۰ میلادی) و شهادت جناب حجّت در پنجم ربیع الاول ۱۲۶۷ هجری قمری (هشتم ژانویه ۱۸۵۱) رخ داده و مدافعات اصحاب پس از شهادت حجّت نیز تا مدتی ادامه داشته است. حضرت ولی‌امرالله مدت واقعه زنجان را حتی طولانی‌تر از واقعه مازندران دانسته‌اند (GOD PASSES BY صفحه ۴۴). بنابراین طول واقعه زنجان از هنگام ورود جناب حجّت به آن شهر تا پایان کار قلعه تقریباً حدود یک سال و مقاومت اصحاب در قلعه علی مردان خان حدود نه ماه بوده است. باید توجه داشت که دوران مقاومت اصحاب در قلعه طبرسی هفت ماه و فاصله میان خروج ملاحسین و اصحاب از مشهد خراسان تا شهادت قدّوس حدود یازده ماه طول کشیده است.

اما نام شهدای واقعه زنجان جز تنی چند چون جناب حجّت و همسرش، حاج محمد تویچی، زینب (رستمعلی) در تاریخ نبیل زرنندی و مجلد سوم ظهورالحق نیامده است و برای اطلاع از نام و احوال آنان از جمله باید به نوشته‌های میرزا حسین زنجانی و حاجی ایمان زنجانی مراجعه نمود (۳۳). حاجی ایمان که خود از بقایای سیف واقعه زنجان بود سالها پس از آن واقعه حیات داشت و به جمال ابهی مؤمن گشت و دختر او لقائیه خانم با جناب میرزا علی محمد ورقاء شهید ازدواج نمود. حاجی ایمان سرانجام با نهایت عشق و عرفان بملکوت جاودان شتافت. عنبر خانم ملقب به امّ اشرف نیز که از بقایای سیف واقعه زنجان بود در سال ۱۳۱۱ هجری قمری (۱۸۹۴ میلادی) صعود فرمود.

## زیرنویس

### بخش بیست و دوم - واقعه زنجان

- ۱ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۸۰ - ۵۶۰.
  - ۲ - نوائی . فتنه باب. صفحه ۳۶.
  - ۳ - مطالع الانوار. صفحه ۵۹۹.
  - ۴ - رجوع فرمایند به :
- MOMEN . THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS . P. 121.
- ۵ - رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۴۵.
- ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۴ - ۵۹۱.
  - ۶ - رجوع فرمایند به :
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۴۵.
- ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار صفحات ۹۶ - ۵۹۴.
- ۷ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار صفحات ۶۰۰ - ۵۹۶. جناب فاضل مازندرانی نام این بانوی شجاع را «شاه صنم» نوشته است (ظهور الحق . جلد سوم، صفحه ۱۸۲). ظاهرا شاه صنم باید خواهر زینب باشد (تاریخ نیکلا. ترجمه فارسی. صفحه ۳۷۹).
  - ۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۶۰۵ - ۶۰۴.
  - ۹ - مأخذ بالا. صفحات ۶۰۴ - ۶۰۲.
  - ۱۰ - مأخذ بالا. صفحات ۱۱ - ۶۰۷.
  - ۱۱ - مأخذ بالا. صفحات ۲۰ - ۶۱۱.
  - ۱۲ - GOD PASSES BY صفحه ۴۶.
  - ۱۳ - تاریخ نیکلا (ترجمه فارسی) صفحه ۳۸۷.
  - ۱۴ - مطالع الانوار. صفحات ۲۵ - ۶۲۴.
  - ۱۵ - ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۸۳.
  - ۱۶ - رجوع فرمایند به : JOURNAL OF THE ROYAL ASIATIC SOCIETY, OCTOBER 1897, PP. 825 - 26.

- ۱۷ - رجوع فرمایند به :
- الف - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۲۴.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۸۴ - ۱۸۳.
- ۱۸ - ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۸۴.
- ۱۹ - GOD PASSES BY صفحه ۴۴.
- ۲۰ - ماخذ بالا. صفحه ۴۶.
- ۲۰ - ماخذ بالا. صفحه ۴۶.
- ۲۱ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۰۶.
- ۲۲ - مجلد سوم از مجلّات قاجاریه، صفحه ۲۸۷.
- ۲۳ - رجوع فرمایند به :

MOMEN . THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS . P. 120.

- ۲۴ - حضرت نقطه اولی . صفحه ۳۱۱.
- ۲۵ - مطالع الانوار. صفحه ۵۸۴.
- ۲۶ - GOD PASSES BY صفحه ۴۴.
- ۲۷ - مطالع الانوار. صفحه ۶۲۵.
- ۲۸ - ماخذ بالا. صفحه ۶۴۴.
- ۲۹ - GOD PASSES BY صفحه ۴۴.
- ۳۰ - ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۸۱.
- ۳۱ - حضرت نقطه اولی. صفحه ۳۱۱.
- ۳۲ - مطالع الانوار. صفحه ۵۸۵.
- ۳۳ - در این مورد همچنین رجوع فرمایند به خاطرات عبدالاحد زنجانی از بقایای سیف قلعه علی مردان خان مندرج در:

JOURNAL OF THE ROYAL ASIATIC SOCIETY, OCTOBER 1897,  
PP. 770 - 826.

## بخش بیست و سوم شهادی سبعة طهران

چهارماه پیش از شهادت حضرت باب حادثة غم انگیز دیگری در شهر طهران وقوع یافت که طی آن هفت تن از اصحاب که از طبقات بسیار مهم مردم ایران بودند بشهادت رسیدند (۱). مسؤولان اصلی شهادت این نفوس بی گناه میرزا تقی خان امیرکبیر (صدر اعظم ایران) محمود خان نوری کلانتر طهران و سید حسین مجتهد کاشانی ساکن طهران بودند (۲). سیدی از اهالی کاشان که در مدرسه دارالشفاء طهران ساکن و با سید محمد مشهور معاشر بود وانمود می کرد که طالب تحقیق است و سید محمد نیز تلاش می نمود که او را به امر بدیع هدایت نماید. لذا او را به محافل اصحاب می برد و سید کاشانی که از آغاز سوء نیت داشت اظهار ایمان و اصحاب طهران را شناسائی می نمود. هرچه جناب میرزا محمدحسین کرمانی (از اصحاب طهران و مدرس دارالشفاء) سفارش می نمود که سید محمد با سید کاشانی معاشرت ننماید سید محمد توجه نمی نمود. سرانجام در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۶۶ هجری قمری (نیمه فوریه تا نیمه مارچ ۱۸۵۰ میلادی) سید کاشانی راه خیانت پیمود و نام پنجاه تن از اصحاب طهران را در ورقه ای نگاشت و به سید حسین مجتهد کاشانی که در طهران ساکن بود داد (۳). سید حسین مشخصات اصحاب را به محمود خان کلانتر داد و چنین وانمود کرد که بایبان طهران قصد خروج دارند تا میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران را مقتول و با هجوم به ارک دولتی به امیرکبیر و پادشاه ایران جسارت نمایند. مراتب باطلاع امیرکبیر رسید و بدستور او و سپس محمود خان کلانتر گروهی از اصحاب طهران را دستگیر نمودند.

شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه در کتاب متنبتین می نویسد که در آن اوقات روزی نامه ای از امیر کبیر بدست او رسیده

و از وی خواسته که با او ملاقات نماید. می‌نویسد: «مضمون رقعہ آنکہ دو ساعت بہ غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانہ دولتی یا در خانہ خود مرا ملاقات کنید کہ امری بس لازم است. من ہم در وقت معین حرکت کردہ در دیوانخانہ دولتی امیر را ملاقات نمودم. جمعی را کہ در کنارش بودند دور کردہ دست بجیب نمودہ رقعہ‌ای در آورده بہ من داد. در آن رقعہ مفتشی از قبل وی نوشته کہ روز جمعہ آیندہ بایہا خیال دارند بہ ہیأت اجتماع با شمشیر کشیدہ اولاً بہ مسجد شاہ بریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعہ را بقتل آورده پس از آن با ذکر یا صاحب الزمان بارک بریزند و فسادی برپا نمودہ نسبت بہ شاہنشاه و اتابک اعظم سوء ادبی کنند ...» (۴). این گزارشہای دروغین سبب دستگیری چہارده تن از اصحاب ساکن طهران شد. محمود خان کلانتر آنان را بیست و دو روز در خانہ خود محبوس نمود. در آن اوقات جناب طاہرہ نیز در خانہ کلانتر محبوس بود. ہرچہ کلانتر تلاش نمود کہ آنان را بہ تبری وادار کند میسر نگشت. مراتب باطّلاع امیرکبیر رسید و امیر دستور داد ہریک از بازداشت شدگان کہ تبری ننماید مقتول شود. پس از اعلام دستور امیرکبیر ہفت نفر از اصحاب بازداشت شدہ تقیہ نمودہ رها گشتند ولکن ہفت تن دیگر در نہایت استقامت و وفاء در میدان فداء جانبازی نمودند کہ اینک بہ نام و احوال آنان اشارہ می‌کنیم.

۱ - جناب حاج سید علی خال اعظم : جناب خال اعظم چنانکہ از پیش آمد در همان سال اول ظہور بہ حضرت باب مؤمن گشت و ما در بخش‌های گذشتہ بشمہ‌ای از احوال او اشارہ کردہ‌ایم و در باب نامبرده در بخش مربوط بہ منسوبان حضرت باب مجدداً گفتاری خواهیم داشت. در اینجا تنها بشرح شہادت او اکتفاء می‌کنیم. در سال ۱۲۶۶ ہجری قمری (۱۸۵۰ میلادی) و پیش از دستگیری وی گروہی از اصحاب و از جملہ جناب میرزا موسی کلیم بنامبرده توصیه نمودند کہ شہر طهران را ترک نماید و از بلایای احتمالی خود را رھائی دہد ولکن قبول نفرمود و آمادہ برای جانبازی بود. پس از دستگیری و حبس

در خانه کلانتر نیز گروهی از تجّار معروف طهران و شیراز حاضر شدند مبلّغی به حکومت دهند و او را خلاص نمایند ولکن جناب خال قبول نفرمود و حاضر برای شهادت بود. میرزا تقی خان امیرکبیر به وی گفت قاضی القضاة طهران دوست ندارد به شما گزندی رسد. تجّار مشهور طهران و شیراز تقاضا کرده اند و ملک التجّار شخصاً واسطه شده که شما را آزاد نمائیم. یک کلمه بد بگوئید و تبری کنید تا فوراً آزاد شوید. جناب خال در جواب فرمود که با سرور بی منتهی حاضر برای شهادت است و یک کلمه نیز مبنی بر تبری نمی گوید. فرمود اگر من حقانیت حضرت باب را منکر شوم مانند اینست که حقانیت همه انبیای الهی را منکر گشته ام. فرمود خدا گواه است که هرچه در باره رفتار و گفتار انبیاء الهی شنیده و یا خوانده بودم در این جوان که خواهرزاده من است دیده ام. آرزوی من اینست که در راه محبت او شهید شوم و از شما خواهش می کنم که آرزوی چندساله مرا بر آرید. امیر کبیر که این سخنان شنید دستور داد که او را شهید نمایند. جناب خال هنگام ورود به قربانگاه این شعر بخواند.

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم  
پیش از شهادت مردم تماشاچی را که اطراف وی اجتماع نموده بودند مخاطب ساخت و بیانات زیبا و مؤثری بمنظور هدایت آنان ایراد نمود. سپس سر به شمشیر داد و جسد مطهرش در میان خون غلطید و مرغ روحش به ملکوت جاودان پرید.

۲ - جناب میرزا قربانعلی درویش : نامبرده اهل بارفروش و از مشایخ صوفیان نعمت اللّهی بود. صدها تن در مازندران، خراسان، طهران، همدان و کرمانشاه بوی ارادت داشتند و از نامبرده کرامات بسیار روایت می نمودند. مهد علیا مادر ناصرالدین شاه از جمله ارادت کیشان او بود و از وی کاملاً حمایت می نمود. هنگامی که میرزا قربانعلی قصد زیارت کریلا کرد جمعیت مشایعه کنندگان موج می زد. تقوی و روحانیت او بحدّی بود که احدی مقاومت وی نمی توانست کرد. در راه کریلا چون از میان مندلیج گذشت یکی از شیوخ بسیار معروف و معتبر بشانی



مجنوب او گشت که ترک همه چیز کرد و تا یعقوبیه بدنبال وی رفت. ولکن میرزا قربانعلی او را وادار نمود که به مندلیج برگردد و بکار خود مشغول شود (۶). در زمانی که حضرت باب در حجاز تشریف داشتند میرزا قربانعلی در کربلا بود. در بازگشت از کربلا جناب باب الباب را ملاقات نمود و به امر بدیع مؤمن گشت. از آن پس قیام بخدمت نمود. هنگام وقوع حادثه مازندران بیمار بود و نتوانست به اصحاب جانباز قلعه طبرسی پیوندد (۷). میرزا قربانعلی به جناب وحید نیز ارادت خاص داشت و هنگام ارتفاع واقعه نیریز تلاش نمود که بکمک آن جناب و اصحاب شتابد ولکن این بار نیز میسر نگشت و دستگیر گردید. با آنکه بسیار مورد احترام مردم و خصوصاً درویشان نعمت‌اللّٰهی بود اعتنائی به مقامات ظاهری نداشت. جامه ساده سپید بلند عربی بر تن می کرد و عبای بسیار زبر و خشن پشمینه بدوش می کشید و کلاهی بر سر می گذاشت. در میان مردم نمونه انقطاع و تقوی و محویت بود (۸). معین السلطنه در تاریخ (خطی) خود می نویسد که میرزا قربانعلی در قریه خانلق (نزدیک کلین) بحضور حضرت باب رسیده است ولکن از تاریخ نبیل زرنندی (مستند به گفته خود میرزا قربانعلی) مستفاد می شود که نامبرده افتخار تشرّف به حضور حضرت باب نداشته است (۹). پس از دستگیری در طهران او را نزد امیرکبیر بردند. امیرکبیر که تحت فشار مادر شاه و گروهی از بزرگان کشور که به میرزا قربانعلی ارادت داشتند بود به وی اظهار نمود که بسیاری از رؤساء و اعیان طهران نزد من آمده و از شما شفاعت کرده اند. مقام شما کمتر از مقام سید باب نیست. اگر خود شما ادعا می کردید بیشتر مورد قبول بود تا آنکه پیروی از سید باب کنید. میرزا قربانعلی گفت اگر حضرت باب مرا بغلامی پذیرند موجب افتخار من در دو عالم است. من قریب یک هزار مرید صمیمی دارم ولکن قادر نبوده ام احدی را بواقع تقلیب نمایم. این سید جوان هزاران نفوس را منجذب و فدائی خویش کرده است. نام من قربانعلی است و از روز ازل مقدر بوده که قربان علی محمد محبوب عالمیان گردم (۱۰). مادر شاه

در آغاز باور نمی نمود که میرزا قربانعلی از عشاق جانباز حضرت باب است. پس از اطلاع از این امر از حمایت خویش دست کشید و سرانجام بدستور امیرکبیر میرزا قربانعلی به دژخیم سپرده شد. نامبرده خطاب به حاضران و تماشاچیان بیاناتی ایراد نمود و آنان را بقبول امر بدیع دعوت کرد. چون چشمش به جسد جناب خال اعظم افتاد که سرش جدا گشته و خون از آن روان بود آن جسد را در آغوش کشید و فرمود زود است که در نهایت سرور با یکدیگر در جهان بالا دیدار نمائیم. سپس به میرغضب فرمود بیا و مرا به دوست عزیزم برسان. میرغضب نخست ضربه خفیفی با شمشیر بر گردن او زد که عمامه از سرش بیفتاد. میرزا قربانعلی با صدای رسا این شعر خواند:

ای خوش آن عاشق سرمست که درپای حبیب

سر و دستار نداند که کدام اندازد

میرغضب ضربه سخت دیگری بر گردن آن عاشق دلباخته زد و شهیدش نمود (۱۱). شهادت او چنان تأثیری در مردم تماشاچی کرد که چون روز عاشورا گریه و ناله از همه آنان بلند گشت. میرزا قربانعلی هنگام شهادت بغایت پیر بود.

۳ - جناب حاج ملاسمعیل قمی : که به احوال وی در بخش مربوط به احتفال بدشت اشاره کرده ایم. در ایامی که نام پنجاه تن از اصحاب طهران را به مسؤولان امور داده بودند تا دستگیر شوند نامبرده در خانه میرزا شفیع وزیر طهران بود. میرزا شفیع بوی خبر داد که نامش در فهرست اصحاب طهران است و در صورت دستگیر شدن مقتول خواهد گردید. ملاسمعیل به حتم رفته و محاسن خود را خضاب کرد و در کنار خندق بگردش پرداخت تا مأموران او را گرفتند و زندانی نمودند. چون به قربانگاه وارد شد نگاهی به جسد دو شهید معصوم جناب خال اعظم و جناب میرزا قربانعلی نمود و اظهار داشت چه کار خوبی کردید. طهران را گلستان نمودید. مبلغی به جلاد داد تا شیرینی بخرد قدری از آن شیرینی خورد و بقیه را به جلاد داد تا کام خویش شیرین نماید. ابتداء این شعر با صدای بلند بخواند:

ای صبا از من به اسمعیل قریانی بگوی

زنده برگشتن ز کوی دوست شرط عشق نیست

سپس بمناجات ایستاد. جلّاد در حین مناجات او را شهید نمود.

۴ - جناب سید حسین ترشیزی : سید حسین مردی عالم، خوش خلق و پرهیزکار بود. پس از فراغت از تحصیلات دینیّه در نجف به ایران رفت و مقرر گشت که در خراسان بتدریس اشتغال یابد. پیش از عزیمت به ایران بهمت جناب حاج محمد تقی کرمانی که خود وسیله جناب خال اعظم به امر بدیع مؤمن شده بود در میان راه در عراق (سال ۱۲۶۵ هجری قمری برابر با ۱۸۴۹ میلادی) بظهور حضرت باب ایمان یافت. هنگامی که سید حسین وارد قریانگاه گشت. جمعیت انبوهی در اطراف او گرد آمدند. خطاب به آنان بیاناتی ایراد نمود و بهدایت حاضران پرداخت و از آنان خواست که مجلسی فراهم نمایند تا وی با مجتهدان طهران در خصوص امر بدیع مذاکره کند. هنوز سخن خود را تمام نکرده بود که افسری از سوی امیرکبیر وارد میدان شد و در کمال غرور و خودپسندی گفت این حکم قتل توست که هفت تن از مجتهدان بزرگ طهران آن را مهر و امضاء کرده اند و همه گفته اند که تو کافری اگر خداوند در روز قیامت از ما بپرسد چرا این شخص را مقتول نمودید می گوئیم بفتوای علمای خود عمل کرده ایم. افسر مذکور سپس با خنجر خویش جناب سید حسین را شهید نمود.

۵ - جناب حاج محمد تقی کرمانی : نامبرده از تجّار بسیار معروف کرمان و همانطور که مذکور آمد در سال چهارم ظهور وسیله جناب خال اعظم به امر بدیع مؤمن شده بود.

۶ - جناب سید مرتضی زنجانی : وی برادر جناب سید کاظم زنجانی و از تجّار معتبر زنجان و از ارادتمندان مخلص جناب حجّت بود. هنوز حاج محمد تقی کرمانی با مردم تماشاچی سخن می گفت که سید مرتضی وارد قتلگاه شد و گفت من سید و از اولاد پیغمبرم. قتل من بیش از قتل حاج محمدتقی ثواب دارد. نخست مرا بکشید و سپس قصد جان او کنید.

۷ - جناب آقا محمدحسین مراغه‌ای : وی وسیله جناب ملا اسمعیل قمی به امر بدیع مؤمن شده بود. لذا به آن جناب ارادت فراوان داشت. و چون به قریانگاه وارد گشت و چشمش به جسد بی جان ملا اسمعیل افتاد آن را در آغوش گرفت و از جلاد تقاضای شهادت نمود. مردم تماشاچی منتظر بودند تا ببینند کدام یک از این عشاق وفادار که در جانبازی بر یکدیگر سبقت می‌گیرند پیش از آن دو تن دیگر بشهادت می‌رسد. سرانجام هر سه تن عاشق جانباز را در یک زمان شهید نمودند. اجساد غرقه بخون این شهیدان مظلوم سه شبانه روز در سبزه میدان طهران که مجاور کاخ ناصرالدین شاه و در آن زمان به میدان تخته پل معروف بود بر زمین افتاده بود. هزاران تن از مردم طهران بر آن اجساد لگد زدند، آب دهان انداختند و خاکروبه های شهر را بر آن ابدان مقدسه ریختند. میدان تخته پل محل کشتار حیوانات و مکان جمع کثافات بود و در آنجا داری نصب نموده و مجرمین و محکومین را بر دار زده، سر بریده و یا دم توپ می‌گذاشتند. ولی چون نزدیک بنای ارک شاهی بود هیأت و سیمایش تغییر یافت و بدستور ناصرالدین شاه در آنجا بنائی جدید نمودند و در حجرات آن بنا صنف بلور فروشان ظروف بلورین خویش در معرض فروش نهادند. حوض آب و فواره ای نیز در میان آن تعبیه گشت و از آن پس به سبزه میدان شهرت یافت (۱۲). اما اجساد شهدای سبعة را در خارج شهر طهران آن زمان جنب خندق بین دروازه نو و شاه عبدالعظیم در کنار یک برج آجری که بعداً در میدان امین السلطان قرار گرفت مدفون نمودند (۱۳).

پس از شهادت شهدای سبعة طهران توقیع مخصوصی از قلم حضرت باب در خصوص آنان نازل گشت. محتوای توقیع مقدس گویای مقام عظیم آن شهیدان جانپاک بود. در توقیع مذکور جانبازی شهدای سبعة را مصداق و تحقق محتوای آن روایت اسلامی دانسته‌اند که می‌گوید هفت بره در روز ظهور موعود عظیم در برابر حضرتش قریانی خواهند گشت. قریانی این اغنام مظلوم طلیعه شهادت شبان مهربان حضرت باب مظهر امر رحمن بود (۱۴).

## زیرنویس

### بخش بیست و سوم - شهدای سبعة طهران

۱ - رجوع فرمایند به :

الف - GOD PASSES BY صفحه ۴۷.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۷۲ و ۴۹۴.

۲ - رجوع فرمایند به :

الف - GOD PASSES BY صفحه ۴۷.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۶۹.

۳ - مطالع الانوار. صفحه ۴۶۹.

۴ - فتنه باب. صفحات ۴۷ - ۴۶.

۵ - برخی او را اهل استرآباد دانسته‌اند (از جمله رجوع فرمایند به:

فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۲۵).

۶ - رجوع فرمایند به :

الف - GOD PASSES BY صفحه ۴۷.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۷۸ - ۴۷۷.

پ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۲۵.

۷ - میرزا لطفعلی شیرازی در تاریخ (خطی) خود می‌نویسد که

مهدیقلی میرزا چون از ایمان میرزا قربانعلی اطلاع نداشت او را واسطه

ابلاغ پیام خویش به جناب قدّوس نمود و جناب قدّوس پاسخ شاهزاده و

بخشی از آثار حضرت باب را وسیله او جهت مهدیقلی میرزا ارسال

داشت. میرزا قربانعلی خبر اعزام قوای کمکی از طهران را برای تسخیر

قلعه طبرسی با اطلاع قدّوس رساند.

۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۷۹.

۹ - مأخذ بالا. صفحه ۴۸۱.

۱۰ - رجوع فرمایند به :

الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۸۱ - ۴۷۹.

ب - تاریخ (خطی) معین السلطنه.

- ۱۱ - رجوع فرمایند به :
- الف - بالیوزی. THE BĀB. صفحه ۱۸۴.
- ب - همدانی. تاریخ جدید (ترجمه انگلیسی) صفحات ۵۵ - ۲۵۴.
- ۱۲ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۲۹ - ۲۲۸.
- ۱۳ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۹۳.
- ب - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحات ۱۹ - ۱۱۸.
- ۱۴ - رجوع فرمایند به :
- الف - GOD PASSES BY صفحات ۴۸ - ۴۷.
- ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار صفحات ۹۴ - ۹۳.

## بخش بیست و چهارم شهادت حضرت باب

حضرت باب قریب دو سال و نیم از ایام آخرین حیات مبارک را در قلعه چهریق محبوس بودند. غم‌انگیزترین حوادث عصر رسولی در این دوران وقوع یافت و قلب مبارک آن حضرت را بسختی مجروح نمود و بشرحی که قبلاً آمد پس از شهادت اصحاب مدت شش ماه اثری از قلم مبارک نازل نگشت. بمدّت نه روز احدی را ملاقات فرمودند. میل مبارک به خوردن و نوشیدن نبود و دائماً اشک از چشمان آن حضرت جاری بود. اندوه ناشی از شهادت اصحاب نازنین تا پایان حیات عنصری بنحوی در بیانات و آثار مبارکه ایشان منعکس بود (۱). آرزوی فداء در سبیل حضرت بقیّة الله (حضرت بهاء الله) که در آثار مقدّسه حضرتشان چون تفسیر سورة یوسف و تفسیر هاء قبلاً بیان گشته بود اینک بتصریح بیشتر با ذکر زمان تقریبی بیان می‌شد. در کتاب پنج شأن که از آخرین آثار مبارک است اظهار فرمودند که این نوروز آخرین نوروزی است که حضرتشان مراسم آن را بر وجه ارض برگزار می‌فرمایند. جناب فاضل قاضی در کتاب تاریخ بدیع بیانی (تصحیح تاریخ جدید) بنقل از حاج میرزا جانی می‌نویسد که حضرت باب شش ماه پیش از شهادت در توقیعی خطاب به سلیمان خان تبریزی شهادت خود را پیشگوئی نموده و فرموده بودند که مرا شش ماه دیگر شهید خواهند نمود (۲). چهل روز پیش از عزیمت از چهریق حضرت باب آثار نازله را که در محضر مبارک بود همراه مهرها و انگشتری‌ها و قلمدان مبارک در جعبه‌ای نهاده همراه نامه‌ای خطاب به میرزا احمد کاتب (ملا عبدالکریم قزوینی) به جناب ملا باقر حرف حیّ عنایت فرمودند تا آن را به کاتب مذکور برساند و نامبرده نیز بنوبه خود آن امانت را بحضور حضرت بهاء الله در طهران تقدیم نماید. کلید جعبه را نیز در جوف نامه گذاشتند. به ملا باقر سفارش فرمودند که امانت مذکور را تنها به میرزا احمد برساند. ملا باقر در اجراء امر مبارک عازم قزوین

گشت و در آنجا شنید که میرزا احمد به قم رفته است لذا عازم قم گردید و در نیمه ماه شعبان امانت حضرت باب را در حضور جمعی از اصحاب تسلیم میرزا احمد نمود (۳). چون میرزا احمد باصرار حاضران در جعبه را باز نمود و مرقومه حضرت باب را خواند دریافت که مأمور است امانت را به حضرت بهاء الله تقدیم نماید. هرچه حاضران التماس نمودند که میرزا احمد اطلاعات دیگری نیز به آنان بدهد نامبرده استنکاف نمود. تنها توقیع آبی رنگ بزرگی را که در نهایت لطافت و بخت خوش شکسته در غایت ظرافت و اتقان ولکن بسیار ریز در داخل شکلی بصورت هیکل انسانی نوشته شده بود بیرون آورد. بظاهر چنان دیده می شد که یک قطعه مرکب بر کاغذ افتاده است ولکن با دقت فراوان توقیع مبارک خوانده شد و معلوم گردید که در آن توقیع منیع سبب و شصت اشتقاق از کلمه بهاء نازل گشته است (۴). میرزا احمد پس از وصول جعبه مذکور عازم طهران گردید و امانت حضرت باب را به حضور حضرت بهاء الله تقدیم نمود.

در آن ایام هنوز اصحاب شجاع جناب حجت زنجانی در قلعه علی مردان خان بمدافعات خویش اشتغال داشتند. حوادث خونین مازندران، نیریز و زنجان و هیجان عمومی مردم کشور ایران له و علیه بابیان و آشوبی که علماء بمنظور امحاء امر بدیع ایجاد نموده بودند میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم ایران را بسیار خشمگین نموده بود. وی چنین تصور می نمود که تا سید باب در حیات است این اضطرابات برقرار است. لذا تصمیم گرفت که آن حضرت را معدوم نماید. در این باب نه فرمان صریح شاه صادر گشت و نه امیرکبیر از رأی وزیران و مشاوران خود متابعت کرد. شخصاً دستور قتل حضرت باب را صادر نمود (۵). نبیل زرنندی می نویسد که امیرکبیر با مشاوران خود در این موضوع بمشورت نشست و اظهار داشت که سید باب عامل اصلی همه این اضطرابات است و باید معدوم گردد. ولکن هیچ یک از حاضران پاسخی نداد جز میرزا آقاخان نوری وزیر جنگ وقت که اظهار داشت اگر برخی از شورش طلبان در گوشه و کنار کشور فتنه برپا



کرده اند ارتباطی با سید باب ندارد. قتل سیدی که زندانی و گرفتار است ستم آشکار است. مرحوم محمد شاه هرگز به سخنان بدگویان و دشمنان سید باب توجه نمی فرمود. بهتر است شما نیز با چنین سید مظلومی رفتار عادلانه داشته باشید. امیرکبیر از این پاسخ ناخشنود گشت و گفت امروز مصلحت کشور ایجاب می نماید که سید باب مقتول گردد. حضرت امام حسین نیز مظلوم بود ولکن مصالح کشوری ایجاب نمود که مقتول گردد. تا سید باب را معدوم ننمائیم کشور آرام نخواهد گرفت (۶). امیرکبیر با خود می اندیشید که اگر حضرت باب را در طهران اعدام کند ضوضاء عظیم برپا شود و تسلط بر بایبان برای دولتیان دشوار گردد لذا تصمیم گرفت آن حضرت را در تبریز اعدام نماید (۷).

امیرکبیر به شاهزاده حمزه میرزا حشمة الدوله (برادر محمد شاه و عموی ناصرالدین شاه) حکمران آذربایجان دستور داد که حضرت باب را از چهریق به تبریز اعزام دارد. حمزه میرزا که قبلاً در ایام حکمرانی در خراسان با جناب باب الباب و تنی چند از دیگر اصحاب ملاقات نموده و از عظمت مقام و مظلومیت حضرت باب و اصحاب آن حضرت آگاه بود تصور نمود که مقصود امیرکبیر از اعزام حضرت باب به تبریز آزادی آن حضرت است. لذا فوراً دستور داد که حضرت باب را با چند مأمور به تبریز بیاورند. به مأمورین نیز سفارش نمود که با حضرتشان در نهایت احترام رفتار نمایند (۸). پس از ورود حضرت باب به تبریز حمزه میرزا آن حضرت را در خانه یکی از مقریان خود مقر داد. از گزارش مورخ پنجم جولای ۱۸۵۰ قنسول روس در تبریز خطاب به دالگوروکی سفیر روسیه در طهران روشن می شود که حضرت باب در آن تاریخ در سرباز خانه بوده اند (۹). ولکن از بیان حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح استنباط می شود که در روز هشتم جولای در سرباز خانه محبوس گشته اند (صفحات ۴۷ - ۴۶). ناسخ التواریخ می نویسد که حمزه میرزا مجلسی فراهم نمود و با حضرت باب مذاکراتی داشت (۱۰). شاهزاده اعتضادالسلطنه نیز در کتاب متنبتین

بدین نکته اشاره کرده است (۱۱). در تاریخ بدیع بیانی (تاریخ میرزا حسین همدانی بتصحیح فاضل قاضی) مذکور است که پس از ملاقات و مذاکره حمزه میرزا با حضرت باب نامبرده بیش از پیش بمظلومیت و عظمت مقام حضرتشان پی برد. این بود که پس از وصول فرمان امیرکبیر مبنی بر قتل حضرت باب از اجراء این فرمان سرباز زد (۱۲). سه روز پس از ورود حضرت باب به تبریز دستور دیگری از امیرکبیر خطاب به حمزه میرزا واصل گشت که در آن امر بقتل حضرت باب کرده بود. حمزه میرزا با نهایت خشم به حامل دستور که میرزا حسن خان وزیر نظام برادر امیرکبیر بود اظهار نمود که من تصور می کردم امیر مرا مأمور جنگ با افغان و ازبک و روس و روم و نه قتل سیدی مظلوم خواهد نمود. من دست خود را بخون این جوان معصوم آغشته نخواهم کرد. میرزا حسن خان نیز پاسخ منفی صریح شاهزاده حمزه میرزا را فوراً باطلاع امیرکبیر رسانید (۱۳). امیرکبیر با شتاب پاسخ فرستاد و به میرزا حسن خان برادر خویش مأموریت داد که با توجه به محتوای دستور قبلی او حضرت باب را اعدام نماید. امیرکبیر اصرار نموده بود که حضرت باب پیش از ماه رمضان اعدام شوند. میرزا حسن خان وزیر نظام به فرمایش خود که وی نیز میرزا حسن خان نام داشت دستور داد که حضرت باب را از محل اقامت مبارک بدون عمامه و شال نشانه سیادت همراه سید حسین یزدی به میدان سربازخانه تبریز برده و در حجره ای زندانی نمایند. این سربازخانه در آن زمان در داخل شهر تبریز و در کنار عمارات سلطنتی عالی قاپو بود (۱۴). در آن اوقات اگرچه حمزه میرزا حکمران آذربایجان بود ولیکن در مورد اعدام حضرت باب رشته امور از دست او بیرون بود. بعبارت دیگر و گویاتر نمی خواست در این امر دخالتی نماید. این بود که حتی وزیر نظام را اجازه حضور نداد. البته وزیر نظام بدستور امیرکبیر متصدی انجام این امر بود. سرعت عمل هدف اصلی امیر کبیر و وزیر نظام بود. شاید قرار بود که حضرت باب خیلی زودتر معدوم شوند چنانکه از گزارش مورخ سی ام جون ۱۸۵۰ جرج الکساندر استیونس GEORGE

ALEXANDER STEVENS متصدی امور قنسولی دولت انگلستان در تبریز (که موقتاً در غیاب برادرش انجام وظیفه می نمود) روشن می شود. نامبرده در گزارش خود به پالمرستون وزیر امور خارجه انگلستان می نویسد که باب در بیست و نهم جون وارد تبریز شده است و در سی و یکم ماه مقتول خواهد گشت (۱۵). اما حضرت باب در آن تاریخ شهید نشدند و بشرحی که خواهد آمد این حادثه هائله در نهم ماه جولای واقع گشت.

امیر کبیر به علمای تبریز نیز سریعاً نامه ای نگاشت و از آنان خواست که فتوی بقتل حضرت باب دهند. ضمناً آنان را تهدید نمود که اگر در این امر مسامحه نمایند مورد غضب وی و برادرش وزیر نظام قرار خواهند گرفت (۱۶). باری میرزا حسن خان فراشبازی بدستور وزیر نظام با حضرت باب (بی عمامه و شال که نشانه سیادت حضرتشان بود) و همراهی سید حسین کاتب عازم سربازخانه گردیدند. از هجوم مردم تبریز برای زیارت حضرت باب رستاخیز عظیمی برپای گشت. نزدیک سربازخانه ناگهان ملامحمدعلی زنوزی سر و پای برهنه دوان دوان خویش را به حضرت باب رسانید و دامنشان را گرفت و استدعا نمود که اجازه فرمایند در محضرشان باشد. دو تن دیگر نیز اظهار ایمان و خضوع نمودند همه را دستگیر کرده همراه حضرت باب به سربازخانه بردند. حضرت باب و چهارتن از تابعان مبارک در حجره ای از حجرات سربازخانه زندانی شدند. بدستور وزیر نظام فوج آرامنه از آن حجره نگهبانی می نمود (۱۷). جناب سید حسین کاتب یزدی روایت نموده است که آن شب سرور عجیبی در سیمای مبارک حضرت باب دیده می شد. ضمن بیانات خویش فرمودند که فردا مرا در همین سربازخانه مقتول خواهند نمود. بهتر است امشب بدست یکی از شما مقتول شوم. همگی اصحاب بسختی گریستند و سه تن سکوت نمودند. ولکن ملامحمدعلی زنوزی از جای برخاست و عرض نمود بفرموده که امر بفرمایند عمل خواهد نمود. سه تن اصحاب دیگر دست زنوزی را گرفتند و او را بمنظور ممانعت بجای خود نشانند. حضرت باب فرمودند این

جوان که در اجراء امر حقّ تردید ندارد فردا تاج افتخار ابدی بر سر خواهد گذاشت و با من شهید خواهد گشت.

صبح فردا فراشبازی بدستور وزیر نظام مأمور گشت که حضرت باب را برای اخذ فتوای قتل به خانه چند تن از مجتهدان تبریز برد. سید حسین از محضر حضرت باب کسب تکلیف نمود. فرمودند تو اقرار بایمان مکن تا باقی باشی و آنچه را که لازم است از اسرار و دقائق امر بدیع به اهلش برسانی (۱۸). این بود که سید حسین حکمت نمود و اقرار بایمان ننمود و رهائی یافت. دو تن دیگر نیز که در حجره سربازخانه با حضرت باب و سید حسین و انیس محبوس بودند بظاهر تبرّی نمودند و آزاد گشتند. امّا حضرت باب هنوز با سید حسین گفتگو می فرمودند که فراشبازی دست او را کشید و وی را به دست فراش دیگری سپرد و گفت امروز روز نجوی نیست. حضرت باب فرمودند تا من صحبتم با این کاتب تمام نشود اگر همه قوای عالم نیز جمع شوند قادر نخواهند بود که آسیبی به من رسانند. ملامحمد علی زنوزی ملقب به انیس را نزد مجتهدین تبریز بردند که توبه نماید. زیرا مردم تبریز بخاطر خود وی و ناپدریش سید علی زنوزی او را دوست می داشتند. امّا انیس تبرّی ننمود. سید علی زنوزی (ناپدری او) نیز قبلاً چند بار تلاش کرده بود که انیس را به تبرّی وادار نماید ولیکن فائده نداشت. یک بار به او نامه ای بدین مضمون نوشت که ای فرزند ناخلف اگرچه مرا در میان علمای تبریز خوار نمودی امّا در توبه باز است و آدمی جائز الخطاست. بیا و توبه کن و از سید باب روی بگردان. انیس در حاشیه نامه ناپدریش این شعر حافظ را نوشت و نامه را پس فرستاد.

من رند و عاشق آنگاه توبه استغفرالله استغفرالله

سید علی از پاسخ انیس خشمگین و در عین حال بسیار اندوهگین گشت و دلش بر وی بسوخت. این بود که میرزا عبدالله برادر انیس را فرا خواند و از او خواست که نامه نصیحت آمیزی به برادر بنویسد و او را وادار نماید که از این راه برگردد. میرزا عبدالله در نامه خود خطاب

به انیس به وی اندرز بسیار داد و از جمله نوشت که چرا با دست خویش خود را به مهلکه انداختی. نوشت که مادر و همسر و فرزند دو ساله تو روزان و شبان گریان و نالان اند. التماس ها نمود که برادر عقیده قلبی خود را پنهان نگاه دارد و بظاهر آن را بزبان نیاورد تا راه سلامت پیش گیرد و اموال و املاک و همسر و فرزند و بستگان خود را از دست ندهد. چون نامه به انیس رسید در پاسخ برادر این نامه نوشت : « هوالعطوف قبله گاها احوالم بحمدالله عیبی ندارد. لکل عسر یسر. اینکه نوشته بودید این کار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد. باری ما که از این کار رضایتمندی داریم. بلکه شکر این نعمت را نمی توانیم بجا آریم و منتهای امر کشته شدن در راه خداست و این زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد. تدبیر تقدیر را بر نمی گرداند. ماشاء الله کان لاحول و لا قوۃ الا بالله. قبله گاها آخر دنیا مرگ است. کلّ نفس ذائقة الموت. اجل محتوم که خداوند عزّ وجلّ مقدر فرموده است اگر مرا درک کرد پس خداوند خلیفه من است بر عیال من و توثی وصی من. هر طور که موافق رضای الهی است رفتار خواهید و هرچه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت به آن جناب صادر شده عفو فرمائید و طلب حلیت از همه اهل خانه از برای من بنمائید و مرا بخدا بسپارید. حسبی الله و نعم الوکیل» (۱۹).

میرزا مهدی خان زعیم الدوله در خصوص استقامت و ایمان انیس از جمله می نویسد: « ... سید علی زنوزی برای آنکه ملامحمد علی پسر زن خود را از همراهی باب منصرف کند امر کرد تا زن او را با دخترک شش ساله ای که داشت آوردند. زوجه بیچاره تا محمدعلی شوی خود را دید دست بشیون زد و با کلماتی جانسوز خواست در اراده چون سنگ او تاثیر کند و گفت شوهر عزیزم آیا بخواری و ذلت من رحم نمی کنی؟ آیا به بی شوهری من و یتیمی دخترت ترحم نمی نمائی؟ عزیزم دستم بدامان تو تویه کن تا زندگی ما بهم نخورد و مورد سرزنش و ننگ واقع نشویم. اگر بمن رحم نمی کنی بدین طفل کوچک و بی گناه بینوا رحم کن. زن این بگفت و طفل را

بسوی او فرستاد. دخترک دامن پدر گرفت و بترکی به پدر گفت بابا اویمزه کیداق یعنی بابا بیا برویم خانه. منظره سخت وحشتناک و جانسوز بود ... محمدعلی سپس خم شد و صورت دختر خود را بوسید و گفت دختر عزیزم برو بخانه و من اکنون خواهم آمد. تمام مردم از این استقامت درشگفت ماندند ... اما این همه ذره‌ای در ملامحمدعلی مؤثر نشد. بلکه اصراری داشت که وی را قبل از باب بکشند» (۲۰). جناب فاضل مازندرانی در مورد مراتب استقامت انیس می‌نویسد: «سپس در یوم شهادت زن و خواهرش فرزند دوساله‌اش را بسریازخانه برده گرد وی انجمن شدند و خواهر چند بار پپایش افتاده بوسه زد و با دیده گریان و قلب بریان همی نالیده گفت ای برادر ترا بقرآن و پیغمبر آخر الزمان سوگند می‌دهم تقیه کن که در آئین اسلام رواست و خویش را از ورطه هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت ببخشا و او جواب چنین گفت ای خواهر،

گر تیغ بارد در کوی آن شاه گردن نهادیم الحکم لله

و من سالها در این آرزو بودم. شکر خدا را که اکنون بمقصود می‌رسم و تو صبر و شکیبائی را پیشه کن و جزع و فزع منما. عنقریب بامر حضرت قادر قهار قومی مبعوث شوند که ما را به بهترین اذکار و برترین آثار بستایند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل می‌دانند بنصرت و جانفشانی قیام نمایند و مصرع و مدفن ما را محلّ نزول فیض و برکت الهیه شمارند و بواسطه ما بدرگاه حقّ دعا و استغاثه کنند. پس دلتنگ مباش و صبر کن ... آنگاه با ایشان وداع پسین نموده سوی قریانگاه خرامید ...» (۲۱). جناب فاضل همچنین می‌نویسد که: «جناب انیس را دو پسر صغیر بود که اندکی بعد از شهادتش ترک زندگانی گفتند ...» (۲۲). سپهر کاشانی در ناسخ التّواریخ (مجلد سوم از مجلّات قاجاریه) در خصوص ایمان و استقامت جناب انیس می‌نویسد: «لکن ملاً محمدعلی هیچ از عقیدت خود بازگشت نمود زن و فرزند و اطفال خردسال او را حاضر کردند تا مگر بر ایشان غمنده شود و از این کردار نابهنجار بازآید مفید نیفتاد و خواستار شد که

مرا نخست بکشید و آنگاه قصد باب کنید» (صفحه ۳۰۴). انیتکف  
 ANITCHOV قنصل روس در تبریز نیز در گزارش مورخ پانزدهم جولای  
 ۱۸۵۰ خویش به وزارت امور خارجه روسیه مراتب عشق و استقامت  
 انیس را تصریح کرده است (۲۳). چون جناب انیس را نزد ملامحمد  
 ممقانی و دیگر مجتهدین تبریز برای صدور فتوای قتل بردند فریاد  
 می زد و می گفت : « دین من آن حضرت است و ایمان من اوست.  
 بهشت من اوست. کوثر و جنت من اوست» (۲۴). ممقانی بوی گفت  
 این سخن ها دلالت بر جنون تو دارد. انیس جواب داد تو دیوانه ای که  
 فتوی بر قتل حضرت موعود می دهی. من عاقلم که در راهش جان فدا  
 می کنم. سرانجام ممقانی و دیگر مجتهدان بر قتل او فتوی نوشتند. از  
 بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح (صفحه ۴۷)  
 مستفاد می شود که همان مجتهدانی که فتوای قتل حضرت باب را  
 صادر نموده اند فتوی بقتل جناب انیس نیز داده اند. اما از تاریخ نبیل  
 استنباط می شود که نامبرده را جدا از حضرت باب به در خانه  
 مجتهدین برده اند ( مطالع الانوار . صفحه ۵۴۴). مؤلف کواکب الدرّیه  
 (جلد نخست، صفحه ۲۴۱) می نویسد که حضرت باب را روز بیست و  
 هفتم شعبان (یک روز پیش از شهادت) برای اخذ فتوای قتل به در  
 خانه مجتهدین تبریز برده اند. حال آنکه از تاریخ نبیل مستفاد می شود  
 که این جریان در همان صبح روز شهادت واقع شده است (مطالع الانوار  
 . صفحات ۴۴ - ۵۴۳). از بیان حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی  
 سیاح (صفحه ۴۷) استنباط می شود که نظر نبیل زرنندی در این مورد  
 صحیح است.

نبیل زرنندی در تاریخ خود نام مجتهدینی را که فتوی بر قتل  
 حضرت باب نوشتند ملامحمد ممقانی، میرزا باقر پسر میرزا احمد و  
 ملامرّضی قلی می نویسد (مطالع الانوار. صفحه ۵۴۵). حضرت  
 ولی امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۵۲) نام همین  
 مجتهدین را تصریح فرموده اند. اما از عبارت «و غیره» در بیان  
 مبارک حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح استنباط می شود که



مجتهد یا مجتهدین دیگر نیز در صدور و امضاء فتوای قتل شرکت داشته‌اند. عین بیان مبارک چنین است: «روز ثانی فراشبازی باب را با یک جوانی که مسمی بآقا محمدعلی و از نجبای تبریز بود بفتوای عالم مجتهد ملا محمد مامقانی و مجتهد ثانی میرزا باقر و مجتهد ثالث ملامرتضی قلی و غیره تسلیم سام خان سرتیپ فوج ارامنه ارومیه نمود» (صفحه ۴۷). جناب فاضل مازندرانی در مجلد سیم ظهورالحق (صفحه ۹) نام حاج ملا شریف شیروانی را نیز در کنار نام مجتهدین مذکور یاد کرده است و از بیان او مستفاد می‌شود که حدّ اقل پنج تن از مجتهدین تبریز در امضاء فتوای قتل شرکت کرده‌اند. سپهر در ناسخ التواریخ (مجلد سوم از مجلّات قاجاریه صفحه ۳۰۴)، نیکلای فرانسوی در تاریخ خود (ترجمه فارسی، صفحه ۴۰۵) اعتضاد السلطنه در متنبّین (فتنه باب صفحه ۱۶) و زعیم الدوله در مفتاح باب الابواب (ترجمه فارسی، صفحات ۳۵ - ۲۳۳) نام سید علی زنوزی را نیز بر فهرست مجتهدین مذکور افزوده‌اند. ولکن زعیم الدوله عقیده دارد که میرزا باقر مجتهد فتوی بر قتل حضرت باب نداده است. جناب محمدعلی فیضی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا ابوالقاسم برادر زاده اش را نیز جزء علمانی می‌داند که فتوای قتل حضرت باب را امضاء نموده‌اند (حضرت نقطه اولی. صفحه ۳۳۵). آنچه مسلم است سه تن از مجتهدان تبریز، ملا محمد ممقانی، میرزا باقر و ملامرتضی قلی حتماً فتوی بر قتل حضرت باب داده‌اند. این سه تن مجتهدانی بوده‌اند که حضرت باب را به در خانه‌های آنها برای اخذ فتوای قتل برده‌اند. اما ملا محمد ممقانی از شاگردان جناب شیخ احسانی و جناب سید رشتی و از مشاهیر شیخیّه ایران بود و پس از صعود جناب سید ادعای رهبری شیخیان می‌نمود. وی از آغاز ظهور حضرت باب با امر بدیع مخالفت نمود و ما به رفتار وقیحانه او با حضرتشان در مجلس ولیعهد قبلاً اشاره کرده‌ایم. هنگامی که فراشبازی حضرت باب را برای اخذ فتوای قتل به در خانه ملا محمد برد نامبرده از مواجهه با آن حضرت امتناع نمود و فتوای قتل را که از پیش نوشته بود بدست



خدمتکار خود داد که به فراشباشی بدهد و به او گفت که به فراشباشی بگوید من همان روز که باب را در مجلس ولیعهد ملاقات نمودم دریافتم که کافر است و قتلش واجب است. اینک نیز همان شخص است و همان بیانات لذا نیازی به ملاقات مجدد نیست (۲۵). آنچه مسلم است ممقانی هنگام تسلیم فتوای قتل در روز بیست و هشتم شعبان با حضرت باب روبرو نشده است. این نکته ایست که حضرت ولی امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحة ۵۲) بدان تصریح فرموده اند. اما ملامحمدتقی فرزند ملامحمد در رساله ردیه ای که تألیف نموده اظهار کرده است که ملامحمد پیش از تسلیم فتوای قتل به فراشباشی با حضرت باب روبرو گردیده و بحث پرداخته و تلاش نموده که آن حضرت را به تبری از دعاوی خویش وادارد و توفیق نیافته است. شیخ محمد تقی در رساله ردیه مذکوره تصریح می کند که شخصاً در این ماجرا حاضر بوده است (۲۶). موضوع ملاقات آخرین ممقانی با حضرت باب در کتاب مفتاح باب الابواب (صفحات ۳۵ - ۳۳۳ ترجمه فارسی) تألیف زعیم الدوله نیز آمده است و مؤلف مدعی است که پدر و پدر بزرگش نیز در این ملاقات حاضر و ناظر بوده اند. شاید ملامحمد ممقانی حضرت باب را مجدداً پس از رجوع از چهریق ملاقات کرده باشد ولیکن یقیناً این ملاقات در روز شهادت حضرت باب و در احیان تسلیم فتوای قتل به فراشباشی نبوده است. ملامحمد سرانجام با نهایت خسران در سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) درگذشت. از وی سه پسر و یک دختر باقی ماند که همگی از پیشوایان روحانی مردم آذربایجان شدند و در اعراض از امر بدیع به پدر تاسی نمودند. ولیکن سرانجام از این دودمان میرزا اسمعیل پسر شیخ محمد تقی فائز بایمان گشت و پیروی از پدر و جد خویش ننمود (۲۷). مجتهد دیگر که فتوای قتل حضرت باب صادر نمود حاج میرزا محمد باقر فرزند فقیه معروف میرزا احمد مجتهد تبریزی بود. میرزا احمد از علماء حاضر در مجلس ولیعهد بود و تا پایان حیات با امر بدیع مخالفت نمود. میرزا باقر بتازگی بر مسند پدر نشسته بود و بسیار مغرور بود. وی نیز به

ملاّمحمد ممقانی تاسی نموده حاضر بملاقات با حضرت باب نگشت. چون فراشباشی حضرت باب را به درخانه وی آورد ملاحظه نمود که خدمتکار میرزا باقر دم در ایستاده و فتوای قتل حضرت باب در دستش است. خدمتکار پس از تسلیم فتوی به فراشباشی اظهار نمود که مجتهد می گوید پدرم قبلاً سید باب را ملاقات نموده و فتوی بر قتل او داده است. لذا ملاقات لازم نیست و من نیز فتوی بر قتل او میدهم. مجتهد سوم که فتوای قتل داد ملاّمرتضی قلی مرندی (علم الهدی) بود. وی که از مشاهیر شیخیه آذربایجان بود قبلاً حضرت باب را در مجلس ولیعهد ملاقات نموده بود. نامبرده نیز به دو مجتهد دیگر تاسی کرد و فتوای قتل را از پیش مهیا نمود و حاضر بملاقات حضرت باب در آن روز نشد.

هنگام عبور حضرت باب از کوچه ها و خیابانهای تبریز انبوه جمعیت تماشاچی موج می زد. مسؤولان امور اگرچه از هجوم بابیان خائف بودند ولکن از سوی دیگر اسارت حضرت باب را نشانی از قدرت خود و ناتوانی آن حضرت می شمردند. لذا بمنظور نمایش قدرت خود آن حضرت را احتمالاً پیش از مسافت موجود میان سربازخانه و خانه های مجتهدین تبریز در شهر گردش داده اند. چند ساعت پس از خروج از سربازخانه حضرت باب را مجدداً بدان مکان عودت دادند. علل انتخاب سربازخانه بعنوان بازداشتگاه حضرت باب روشن بود. نخست آنکه قرار بود در آن محل تیرباران شوند. دوم از سربازخانه بقدر کافی حمایت می شد و در صورت هجوم بابیان (بزعم دولتیان) برای رهائی حضرت باب، سرباز و مهمات بقدر کافی در آن محل موجود بود. چرا هفتصد و پنجاه سرباز مأمور تیرباران حضرت باب و جناب انیس شدند نیز علل روشن دارد. نخست آنکه با این عمل موجبات ارباب سایر اصحاب فراهم می شد. دوم آنکه بزعم دولتیان شخص خاصی مسؤول مستقیم قتل حضرت باب تلقی نمی گردید و انتقام از آن مسؤول میسر نمی شد. زیرا هفتصد و پنجاه تن مسؤول قتل حضرت باب محسوب می شدند. زعیم الدوله بنقل از پدرش می نویسد که در آن روز در سربازخانه سه

فوج از سربازان حضور داشتند: فوج چهارم تبریز، فوج خاصه ناصری تبریز بفرماندهی آقاجان بیگ زنجانی و فوج کلدانی مسیحی بنام بهادران (۲۸). فرمانده فوج بهادران یا تیپ آرامنه سرهنگ سام خان ارمنی اصلاً اهل ارمنستان روسیه بود که بقول معین السلطنه تبریزی هنگام جنگ روس و ایران به ایران آمده و سپس ظاهراً به آئین اسلام گرویده بود. اما از بیان حضرت ولی‌امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۵۲) روشن می‌شود که سامخان عقیده قلبی مسیحی خود را بواقع تعویض نکرده‌است. میرزا حسن خان وزیر نظام اینطور صلاح می‌دانست که فوج سام خان که مرکب از آرامنه و تنی چند از آسوریان و نیز اسیران روسی در ایران بود مأمور اجراء حکم اعدام حضرت باب و جناب انیس شود. زیرا احتمال می‌داد که افراد معتقد به اسلام و ارادتمند به سادات ممکن است از اجراء حکم اعدام فرزند رسول اکرم خودداری نمایند. حال آنکه این تصور درست نبود و شرح آن بزودی خواهد آمد. بدستور میرزا حسن خان فوج آرامنه آماده اعدام حضرت باب گشت. زعیم الدوله می‌نویسد که بدستور سام خان قوچعلی سلطان طسوجی (که مسلم بود و نه مسیحی) و سرکردگی دسته‌ای از سربازان فوج بهادران را بعهدہ داشت مأمور ترتیب و تنظیم اجراء حکم اعدام گردید (۲۹). معین السلطنه تبریزی نیز بدین نکته اشاره‌ای کرده‌است. ولکن در تاریخ نبیل زرنندی ذکری از این موضوع نیست. لازم است گفته شود که پس از مراجعت به سرباز خانه فراشباشی تصمیم گرفت جناب انیس را در همان حجره‌ای که سید حسین زندانی بود محبوس نماید تا حکم اعدام او بعداً اجراء گردد. ولکن انیس با آه و فغان التماس و اصرار نمود که در محضر حضرت باب باشد. ناچار او نیز همراه حضرت باب به سام خان برای اجراء حکم اعدام سپرده شد. سام خان چون این حوادث را مشاهده نمود قبلاً نیز در خراسان با اصحاب روبرو گشته و از عظمت مقام حضرت باب و بایبان تا حدودی آگاه بود با نهایت ادب بحضور حضرت باب معروض داشت که من قلباً مسیحی هستم و هیچگونه دشمنی با شما ندارم اگر حقّی نزد شما

هست ترتیبی اتخاذ فرمائید که من در ریختن خود شما دخالت ننمایم. حضرت باب بوی فرمودند مأموریت خویش را اجراء نما. اگر در نیت خود خالصی خداوند ترا از این ورطه رها خواهد نمود (۳۰). سامخان به افراد خود دستور داد که در جلوی حجره محلّ حبس سید حسین کاتب (همان حجره ای که حضرت باب نیز تا چند ساعت پیش در آن محبوس بودند) نردبامی نهادند و میخ آهنی بزرگی در وسط پایه میان دو حجره کوبیدند و دو ریسمان محکم بدان بستند. به یک ریسمان حضرت باب و بدیگری جناب انیس را آویختند. انیس از مأموران با التماس و الحاح خواست که او را طوری ببندند که سرش بر سینه حضرت باب قرار گیرد. آنچنان کردند که می خواست. در این هنگام پشت بامهای سربازخانه و بناهای مجاور از کثرت جمعیت موج می زد. حدود ده هزار نفر تماشاچی ناظر این صحنه غم انگیز بودند. سه شیپور نواخته شد. در شیپور نخست افراد بحالت پیش فنگ در آمدند. هممه مردم پایان یافت. در شیپور دوم سکوت عمیقی جمعیت را فرا گرفت. نفس ها در سینه ها حبس گشت و گونی صدای ضریان قلب ها شنیده می شد. در آن لحظه سام خان اشاره کرد که شیپور سوم نواخته و بی درنگ شلیک آغاز شود. هفتصد و پنجاه سرباز در سه صف هرصف دوست و پنجاه تن آماده شلیک گشتند. صف نخست شلیک نموده نشست. سپس صف دوم و در پی آن صف سوم شلیک نمودند. از دود باروت روز روشن چون شب تاریک گشته بود. چون دود فرو نشست مردم تماشاچی ملاحظه نمودند که جناب انیس در کنار همان پایه میان دو حجره ایستاده است و اصلاً اثری از جراحت در بدنش نیست. حتی غبار بر لباس سپید تازه ای که پوشیده بود دیده نمی شد. ولکن مردم حضرت باب را غائب دیدند. فریاد برآوردند که باب غائب گشته است. پس از جستجو معلوم شد که در حجره محلّ حبس سید حسین کاتب با نامبرده مشغول مذاکره اند. چون فراشباشی وارد حجره گشت ملاحظه نمود که حضرت باب بی آنکه آسیبی دیده باشند با نهایت اطمینان و آرامی نشسته اند و با کاتب مذکور گفتگو می فرمایند. حضرت باب

به فراشبashi فرمودند که من صحبت خود را با سید حسین تمام نمودم. حال به آنچه مأمورید عمل کنید که بمقصود خود خواهید رسید. قلب میرزا حسن خان فراشبashi بسختی لرزید. مات و مبهوت شده بود. فرمایش حضرت باب را بیاد آورد که فرمودند تا سختم را با کاتب تمام نکنم قوای عالم نیز قادر نخواهند بود به من کوچکترین آسیبی رسانند. بی درنگ از شغل خویش استعفاء و این صحنه عجیب را ترک نمود (۳۱). سام خان ارمنی نیز پس از مشاهده این واقعه همراه فوج آرامنه از سربازخانه خارج گشت و اظهار نمود که اگر بند از بند من جدا نمایند هرگز دیگر مرتکب این عمل نخواهم شد (۳۲).

مورخان عصر قاجار در توضیح علت ظاهری عدم اصابت گلوله ها به حضرت باب تقریباً اتفاق دارند. شاهزاده اعتضادالسلطنه در کتاب متنبین در خصوص تیرباران حضرت باب در بار نخست می نویسد: «در این واقعه از قضا گلوله برسمانی آمد که بدان دست باب را بسته بودند. ریمان گسیخته و باب رها شد» (۳۳). اعتضادالسلطنه همچنین در کتاب مذکور به نکته ای اشاره می کند که در جای خود حائز اهمیت است. بدین مضمون می نویسد که چون بار نخست سید باب نجات یافت می توانست خطاب به مردم تماشاچی بگوید که «ای گروه سربازان و مردمان آیا کرامت مرا ندیدید که از هزار گلوله یکی بر من نیامد» ولکن اظهار ننمود و این اراده خداوندی بود تا مردم بدانند که سید باب بر حق نبوده است (صفحه ۱۶). در پاسخ اعتضادالسلطنه باید گفت که این بواقع اراده الهی بود که بار نخست حضرت باب را رهائی بخشید تا سخنان حضرتشان را با کاتب تمام نمایند. و این متانت و وقار و عظمت حضرت باب بود که مانع گشت آن حضرت چنین اظهاری بفرمایند. نیکلای فرانسوی در مخالفت با سخن اعتضادالسلطنه می نویسد: «من ابدأ با آخرین کلمات این مورخ یعنی اعتضادالسلطنه همراه نیستم و ممکن هم نیست همراه بشوم. زیرا عیسویان یقین دارند که اگر عیسی می خواست زنده از صلیب پائین آید البته بدون اشکال می آمد. بلکه او از روی اراده مرد زیرا که می بایستی بمیرد و پیش گونی ها

تحقق پیدا کند و همینطور است نسبت به باب» (۳۴). نیكلا ظاهراً با قول اعتضادالسلطنه در باب علّت ظاهری رهائی موافق است و می‌نویسد که: «گلوله‌ها به طنابی که باب را نگاهداشته بود خورده و او با پای خود فرود آمده بزمین ایستاد بدون اینکه کمترین خراشی ببدن او وارد آمده باشد» (صفحة ۴۰۶). ناسخ التّواریخ در خصوص جریان شلیک فوج بهادران و رهائی حضرت باب می‌نویسد: «... باب را باتّفاق ملامحمدعلی بحکم حمزه میرزا بر نشان بستند و جماعتی از سربازان فوج بهادران را که بر کیش نصاری بودند حکم دادند تا او را هدف گلوله سازند سربازان ... از قتل او کراهتی داشتند و تفنگهای خود را از فراز و فرود و یمین و شمال باب چنان گشاد همی دادند که او را آسیبی نرسد. در این کورت ملامحمدعلی مرید او مقتول شد و او از باب استوارتر بود زیرا که وقتی جراحت یافت روی با باب کرد و گفت آیا از من راضی نیستی؟ مع القصة در این واقعه از قضا گلوله از تفنگی باز شده برسمانی آمد که دست باب را بدو بسته بودند و باب رها شد ...» (۳۵). با توجه باینکه سر جناب انیس بر سینه حضرت باب بوده و تشخیص دقیق آن دو وجود مبارک از یکدیگر برای سربازان فوج بهادران میسر نبوده است گفته ناسخ التّواریخ در این باب واهی بنظر می‌رسد. صرف نظر از اینکه جناب انیس نیز در بار نخست بشهادت نرسیده است.

آنچه مسلم است فوج بهادران هفتصد و پنجاه گلوله شلیک نموده است. صف نخست دوست و پنجاه گلوله در زمان واحد شلیک کرده است. اما به حضرت باب و جناب انیس کوچکترین آسیبی نرسیده است. بفرموده حضرت ولی‌امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحات ۳، ۵۷، و ۸۴) رهائی حضرت باب از تیرباران بار نخست یک حادثه معجزه آسا بوده است. هیچ توجیه تاریخ نگارانه‌ای قادر به بیان علّت واقعی رهائی حضرت باب و جناب انیس در تیرباران بار نخست نبوده و نخواهد بود. اما اگر در پی علّت ظاهری و مادی رهائی آن دو وجود مبارک می‌گردیم سخن همان است که جناب نبیل زرندی

نیز اظهار نموده است که در شلیک بار نخست دو ریسمانی که حضرت باب و انیس بدانها بسته شده بودند بر اثر اصابت گلوله تگه تگه شده و هردو وجود مبارک بدون آسیب به زمین آمده اند (THE DAWN BREAKERS صفحه ۵۱۴). متأسفانه متن انگلیسی تاریخ نبیل در این خصوص بنحو رسائی به فارسی ترجمه نشده است. از ترجمه فارسی (مطالع الانوار صفحه ۵۴۸) بر می آید که «فقط یک تیر به طناب خورده» حال آنکه در ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله از تاریخ مذکور (صفحه ۵۱۴) تعداد گلوله ها مشخص نگردیده است. جناب ابوالفضائل در تاریخ ظهور در خصوص تیرباران بار نخست می نویسد: «و چون این فوج تفنگهای خود را آتش زدند جمیع گلوله ها بر ریسمان وارد شد و ابدأ به باب آسیبی نرسید» (رسائل و رقائم. صفحه ۱۰۴). اینکه چرا جمیع گلوله ها به طناب خورده است معلوم نیست.

باری قوچعلی سلطان طسوجی که همراه میرزا حسن فراشباشی به حجره محلّ جلوس حضرت باب (پس از تیرباران بار نخست) رفته بود بعد از عزیمت فراشباشی نسبت به آن حضرت جسارت و وقاحت کرده حضرتشان را به میدان سربازخانه آورد (۳۶). در این هنگام سام خان و فوج بهادران از سربازخانه رفته بودند. لذا فوراً سرهنگ آقاجان بیک خمسه ای از تیپ خمسه که فوج خاصه ناصری نامیده می شد فوج را آماده نمود و قدم پیش نهاد و اظهار داشت که من حاضرم تا باب را اعدام نمایم و این ثواب عظیم را ببرم. در حقیقت گمان وزیر نظام باطل بود زیرا آقاجان بیک که شخصی متعصب بود و به سادات نیز ظاهراً احترام بسیار می نهاد داوطلب اعدام این سید جوان مظلوم گردید. حضرت باب در کنار همان حجره محلّ قبلی حبس مبارک خطاب به جمعیت تماشاچی بیاناتی فرمودند مبنی بر اینکه حضرتشان موعود عظیم اسلام اند و نفوس مبارکه ای در راه ایشان شربت شهادت نوشیده اند، فرمودند: ای نسل سرکش اگر اهل حقیقت بودید همگی چون این جوان که از همه شما بالاتر است در راه من آرزوی شهادت می نمودید. آن روز خواهد رسید که به من مؤمن شوید ولیکن آن روز



من دیگر با شما نخواهم بود (۳۷). برخی از حاضران که زبان فارسی می‌دانستند بیانات مبارکه را فهمیدند و دیگران یا بعَلت ندانستن زبان فارسی و یا بعَلت بعد مسافت تنها صدائی می‌شنیدند. مأموران مجدداً بر همان دیوار و همان پایه چون بار نخست دو ریسمان مجزاً به میخی بستند. بیکی حضرت باب و بدیگری انیس را بسته و آویزان نمودند. این بار نیز سر انیس بر سینه مبارک حضرت باب قرار داشت. در حدود ظهر از روز بیست و هشتم شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری (نهم جولای ۱۸۵۰) آقاخان بیک یکمرتبه امر به شلیک نمود. این بار هفتصد و پنجاه گلوله چنان تأثیر نموده بود که سینه آن دو وجود مبارک سوراخ سوراخ و اعضاء دو بدن پاره پاره و ممزوج گشته بود. اما صورت حضرت باب و نیز صورت جناب انیس آسیب ندیده تنها اندکی آزرده شده بود. حضرت باب هنگام شهادت حدود سی سال و شش ماه شمسی داشتند (۳۸). در همان ظهر بیست و هشت شعبان که شهادت حضرت باب و جناب انیس واقع گشت باد سیاهی وزید که روز روشن را بکلی تاریک نمود. وزش آن طوفان سهمناک و خاک سیاه تا شامگاه ادامه داشت. ظلمت آن روز بحدی گشت که مردم تبریز راه خانه‌های خویش را نیز نمی‌یافتند. رهائی حضرت باب در بار نخست، عزیمت فراشبازی و سامخان مسیحی از میدان سربازخانه و این طوفان سیاه همه کافی بود که مردم تماشاچی را از خواب غفلت بیدار کند و لکن آن مردم نادان و نابینا پی بحقانیت امر بدیع نبردند و مظلوم عالم را تنها در کف دشمنان پرکین رها کردند و خون مطهر آن محبوب واقعی امم را بر خاک ریختند. صدای رسای ملاحسین دخیل مراغه‌ای از لابلای قشور زمان و صفحات تاریخ بگوش می‌رسد که پس از خواندن روضه در مسجد جامع تبریز خطاب به مردم آن شهر چند روز بعد از حادثه بسیار غم‌انگیز شهادت حضرت باب فرمود: «ای مردم پست نور چشم رسول اکرم الهی را کشتید و با خون وی افطار نمودید» (۳۹). خون مطهر حضرت ربّ‌اعلی و جناب انیس به ظالمان چندان امان نداد و چنانکه قریباً خواهد آمد میرزا تقی‌خان امیرکبیر، آقاخان بیک



خمسہ ای و کلّ سربازانش بسزای عمل خویش رسیدند.

مورخان عصر قاجار شہادت حضرت باب را در روز بیست و ہفتم شعبان دانستہ اند. ناسخ التّواریخ می نویسد: «... ایشان را از میان کوی و بازارها عبور دادہ بہ میان میدان تبریز آوردند و روز دوشنبہ بیست و ہفتم شہر شعبان باب را باتفاق ملامحمد علی بحکم حمزہ میرزا بر نشان بستند و جماعتی از سربازان فوج بہادران را کہ بر کیش نصاری بودند حکم دادند تا او را ہدف گلولہ سازند...» (۴۰). مؤلف حقایق الاخبار ناصری ضمن واقعات سال ۱۲۶۶ ہجری قمری می نویسد: «روز دوشنبہ بیست و ہفتم شعبان کہ روز پایان عمر آن ... بود آن را با محمدعلی نام تبریزی مغلولاً از کوچہ و برزن کہ مشاہدہٴ مرد و زن بود عبور دادہ بمیدان تبریز آوردند چند دستہ از دلوران فوج بہادران حاضر باش نمودہ ہدف گلولہ اش ساختند». نیکلا فرانسوی در این خصوص می نویسد: «... اجرای شہادتش در بیست و ہفتم شعبان سال ۱۲۶۶ واقع شد مطابق با ہشتم ژوئیہ ۱۸۵۰» (ترجمہ فارسی تاریخ نیکلا. صفحہ ۴۰۳). و نیز می نویسد: «بہرحال سربازان دوبارہ او را گرفتند و قہراً بدار شرم آور آویختند و این دفعہ سید علی محمد جان خود را بہ خدا تسلیم کرد. این واقعہ در روز دوشنبہ بیست و ہفتم شعبان واقع شد» (صفحہ ۴۰۷). میرزا یحیی ازل در نوشتہٴ خود «مجمّل بدیع در وقایع ظہور منیع» کہ پیوست ترجمہ انگلیسی تاریخ میرزا حسین ہمدانی (وسیلةٴ پروفیسور براون BROWNE) انتشار یافته نوشتہ است کہ حضرت باب در بیست و ہفتم شعبان بشہادت رسیدہ اند. ریچارد استیونس STEVENS قنصل دولت انگلستان در تبریز در گزارش مورخ بیست و چہارم جولای ۱۸۵۰ خود بہ ژوستین شیل JUSTIN SHEIL وزیر مختار دولت انگلستان در طهران تاریخ شہادت حضرت باب را ہشتم جولای ۱۸۵۰ می نویسد (۴۱).

اما در آثار طلعات مقدّسہٴ بہائیہ و کتب تاریخ اہل بہاء روز شہادت حضرت باب دقیقاً بیست و ہشتم ماہ شعبان (نہم جولای) تعیین گردیدہ است. حضرت عبدالبہاء در الواح متعدّدہ و از جملہ در

مقاله شخصی سیاح (صفحه ۴۸) تاریخ شهادت حضرت باب را بیست و هشتم شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری تصریح فرموده‌اند. حضرت ولی‌ام‌الله نیز از جمله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۵۲) شهادت هیکل مبارک حضرت باب را در بیست و هشتم شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری برابر با نهم جولای ۱۸۵۰ میلادی دانسته‌اند. نبیل زرنندی روز شهادت حضرت باب را یکشنبه تصریح می‌نماید (۴۲) ولکن از تقاویم موثق مربوطه بر می‌آید که روز بیست و هشتم شعبان ۱۲۶۶ هجری قمری (نهم جولای ۱۸۵۰ میلادی) روز سه‌شنبه بوده‌است. از محتوای تواریخ قاجار که بیست و هفتم شعبان همان سال را روز دوشنبه نوشته‌اند (۴۳) نیز این نکته مستفاد می‌شود.

عصر روز شهادت حضرت باب جسد مطهر آن حضرت و جناب انیس از میدان سربازخانه به کنار خندق در خارج از دروازه شهر انتقال یافت. دهها سرباز برای مراقبت از آن دو جسد مبارک گماشته شد که بنوبت کشیک دهند تا بایان قادر به ربودن اجساد نباشند. بامداد روز پس از شهادت، قنصل روس در تبریز (۴۴) از دو جسد مطهر بازدید نمود و از نقاش ماهری که همراه داشت خواست تا تصویر آن دو جسد مبارک را نقاشی نماید. این تصویر اینک در کجاست نمی‌دانیم. اما در میان اوراق اف. ای. باکولین F. A. BAKULIN که مدتی کارمند قنصلخانه روس در تبریز و بعداً تا پایان حیات خویش (سال ۱۸۷۹ میلادی) قنصل دولت مذکور در استرآباد بوده‌است آلبوم حاوی تصویری از جسد حضرت باب و جسد انیس پس از شهادت موجود بوده که در سال ۱۹۱۲ همراه باقی اوراق وسیله خانواده باکولین به پروفیسور وی. ا. ژوکوفسکی V.A. ZHUKOVSKI خاورشناس روس و استاد دانشگاه سن پترزبورگ ST. PETERSBURG داده شده‌است (۴۵).

جناب حاج علی عسکر تبریزی (۴۶) که تصویر دو جسد مبارک را که وسیله نقاشباشی کشیده شده بوده دیده‌است مشاهدات خویش را برای جناب نبیل زرنندی این گونه تعریف کرده‌است: «... یکی از اعضاء قنصلخانه روس که با من رابطه و نسبت داشت آن نقشه را

در همان روزی که کشیده شده بود به من نشان داد. آن نقشه با نهایت مهارت کشیده شده بود و من چون در آن دقت کردم دیدم هیچ گلوله به پیشانی مبارک اصابت ننموده، رخساره زیبا و لبهای مبارک نیز از آسیب گلوله محفوظ مانده و آثار تبسم لطیفی هنوز در بشرة مبارک آشکار بود. ولی بدن مبارک پاره پاره شده بود. بازوها و سر میرزا محمد علی زنوزی نیز واضح و مشهود بود و مانند آن بود که محبوب خود را تنگ در آغوش گرفته و خود را سپر بلای حضرت مقصود ساخته. من از مشاهده آن نقش از خود بیخود شدم. بی اختیار صورتم را بر گرداندم و دل در برم می‌تپید. به منزل مراجعت کردم و در بروی خود بستم و تا سه روز و سه شب نه چیزی خوردم و نه خواب بچشمم در آمد ...» (۴۷).

اما جسد مطهر حضرت باب و جسد جناب انیس بشرحی که قریباً خواهد آمد دومین شب پس از شهادت مبارک وسیلة اللّهیاریان از کنار خندق به کارخانه حریربافی یکی از اصحاب میلانی در تبریز انتقال یافت. مأموران محافظ بعلت ترس شدید از مجازات رؤسای خود شایع نمودند که دو جسد را جانوران خورده‌اند. علماء نیز بر منابر برای تحکیم موقعیت خویش این شایعه را تقویت و تثبیت نمودند و فریاد برآوردند که جسم مطهر امام معصوم از تعرض درندگان محفوظ است حال آنکه جسد سید باب مورد تعرض جانوران قرار گرفته است و مسلماً دلیل بطلان ادعای این شخص است (۴۸). این شایعه دروغ چنان تقویت گشت که مورخان عصر قاجار و برخی از قنصلان دول خارجی نیز باور کرده و در کتب تاریخ و گزارشهای خود تصریح نمودند. چنانکه رضاقلی خان هدایت در این خصوص نوشت: «او را تیرباران کردند ... و جسد او را در خندق افکندند تا شب هنگام طعمه کلاب و ذئاب شد» (روضه الصّفاى ناصری. صفحه ۴۵۶). انیتکف قنسل روس در تبریز و استیونس قنسل انگلیس در آن شهر نیز طی گزارشهای خود به مقامات بالاتر همان شایعه مورد قبول دیگران را تکرار کرده‌اند (۴۹). قول سپهر کاشانی در ناسخ التّواریخ (مجلد سوم از مجلّات قاجاریه،

صفحة ۳۰۵) اعتمادالسلطنه در مرآة البلدان ناصری (جلد دوم، صفحه ۱۲) اعتضادالسلطنه در کتاب متنبنین (فتنه باب، صفحه ۱۶) گوینو در تاریخ خود (ترجمه فارسی، صفحه ۲۳۰) و زعیم الدوله در مفتاح باب الابواب (صفحات ۳۵ - ۲۳۳) نیز همین است. اما نیکلای فرانسوی در تاریخ خود «سید علی محمد باب» ذیل فصلی مستقل بعنوان «جسد باب» بتفصیل اقوال واهیة تاریخ نگاران مذکور را رد می نماید و پس از ارائه دلایل متقنه نتیجه می گیرد که دو جسد مبارک وسیله بابیان از کنار خندق ربوده شده است (ترجمه فارسی، صفحات ۱۷ - ۴۰۸). واقعیت همان است که نیکلا از آن دفاع نموده و در آثار حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله و تواریخ امریه آمده است.

یک روز پس از شهادت حضرت باب سلیمان خان تبریزی وارد شهر تبریز گردید. هدف اصلی او از مسافرت به آن شهر ترتیب وسائل رهایی حضرت باب از دست دولتیان بود. ولکن دیگر دیر شده بود. سلیمان خان به خانه حاج میرزا مهدی کلانتر تبریز که مردی عارف مشرب و از دوستان قدیمی او بود وارد شد و چون از واقعه هائله شهادت حضرت باب آگاهی یافت آنچنان دچار اندوه عمیق گشت که مصمم شد بی درنگ به کنار خندق رود و اگرچه جانش بخطر افتد آن دو جسد مطهر را بریاید. کلانتر که مردی فهیم و خوش نیت بود سلیمان خان را از این اقدام باز داشت و از حاج اللہیارخان که سردسته جوانمردان تبریز بود خواهش نمود که همراه چند تن دیگر شب هنگام به کنار خندق رفته دو جسد مبارک را بدر برد. کلانتر از سلیمان خان خواهش نمود که محل اقامت خود را تغییر دهد و همان شب حاج اللہیار را برای مذاکره نزد وی فرستاد. حاج اللہیارخان و تنی چند از جوانمردان مسلح پس از مذاکره با سلیمان خان عازم کنار خندق شدند. سربازان محافظ دو جسد چون دسته اللہیار خان را دیدند از ترس جان کنار کشیدند و آنان بآسانی دو جسد مطهر را بدر بردند و تسلیم سلیمان خان کردند (۵۰). سربازان از ترس مجازات رؤسای خود شایع

نمودند که اجساد را جانوران خورده‌اند. رؤسای آنان نیز برای حفظ اعتبار خود موضوع را پیگیری ننمودند. پس از انجام مأموریت هرچه کلاتر و سلیمان خان اصرار نمودند که اللّهیارخان انعامی قبول نماید نامبرده پذیرفت و اظهار ارادت به سید جوان شیرازی مظلومی کرد که در نهایت معصومیت شریعت شهادت نوشیده بود. نام اللّهیارخان در سجلّ ملکوت مثبت و بظاهر ظاهر بخاطر این خدمت گرانبها از جمله در اثر مبارک حضرت ولیّ امرالله GOD PASSES BY جاودانه گردید (۵۱). جسد مطهر حضرت باب و جناب انیس که بیکدیگر آمیخته بود در عبا پیچیده شد و به کارخانه حریریافی آقاحسین میلانی انتقال یافت. روز بعد (۵۲) آن دو جسد مطهر در پارچه حریر و صندوق چوبی جای گرفت و بر اساس تعلیمات حاج سلیمان خان وسیله حاج اللّهیارخان به محلّ امن دیگری منتقل گشت (۵۳). سلیمان خان جریان امر را کتبا بحضور حضرت بهاء الله در طهران معروض داشت (۵۴) بدستور حضرت بهاء الله دو جسد مطهر به طهران انتقال یافت (۵۵) زیرا آرزوی حضرت باب (چنانکه قبلاً مذکور گشت) آن بود که در خاک ری و در سایه محبوب خویش جمال ابهی مقرر گیرند.

دو جسد مبارک هنگامی به طهران رسید که حضرت بهاء الله در کربلا تشریف داشتند. دو جسد در بقعه امام زاده حسن طهران و در محلی پنهان از چشم یاران و دیگران مخفی گشت و پس از چندی به خانه سلیمان خان در محله سرچشمه انتقال یافت. سپس از آن خانه به بقعه امام زاده معصوم منتقل گشت و تا سال ۱۲۸۴ هجری قمری (۶۸ - ۱۸۶۷ میلادی) در آنجا مخفی بود. نگارنده در ایام خردسالی و نوجوانی هر سال در بیست و هشتم شعبان همراه والده و دیگر بستگان خود افتخار زیارت آن محلّ مبارک را داشته‌است. باری در سال مذکور حضرت بهاء الله به ایادی امرالله جناب ملاعلی اکبر شهمیرزادی و نیز آقا جمال بروجرودی دستور فرمودند که دو جسد مطهر را به نقطه دیگری انتقال دهند (۵۶). حکمت این امر بزودی آشکار گشت. زیرا بقعه امام زاده معصوم را تعمیر و تجدید بنا نمودند و اگر دو جسد مبارک

منتقل نگشته بود معلوم نبود چه حادثه شومی پیش آمده بود (۵۷). جناب ملاعلی اکبر و آقا جمال در راه چشمه علی دو جسد مبارک را در دیوار مسجدی مخروب و متروک بنام مسجد ماشاء الله موقّه پنهان نمودند. روز بعد دریافتند که محلّ مکشوف شده ولکن به صندوق حامل اجساد صدمه ای وارد نگشته است. لذا صندوق مقدّس را بنحوی مقتضی و محرمانه از دروازه شهر طهران عبور داده به خانه جناب میرزا حسن وزیر داماد حاج میرزا سید علی تفریسی (مجد الاشراف) برده در آنجا پنهان نمودند. صندوق مبارک مدّت چهارده ماه در آن خانه مخفی بود. با وجود رعایت کمال دقّت در اختفاء محلّ اجساد مطّهره، بتدریج احباب از این راز آگاه شدند و برای زیارت آغاز تردّد بدان خانه نمودند. لذا جناب ملاعلی اکبر شهمیرزادی جریان را بعرض جمال ابهی رساند و آن حضرت به جناب حاج شاه محمّد امین منشادی ملقّب به امین البیان امر فرمودند صندوق مبارک را از ملاعلی اکبر تحویل گرفته در جای دیگر مخفی دارد. امین منشادی بکمک یک تن از احباب صندوق مبارک را در کف صحن بقعه امام زاده زید مخفی نمود. پس از مدتی میرزا اسدالله اصفهانی بامر جمال ابهی مأمور گشت که محلّ اختفای دو جسد مبارک را تغییر دهد. نامبرده ابتداء صندوق مبارک را به خانه خود در طهران انتقال داد. سپس به چند جای دیگر چون خانه آقا حسینعلی نور اصفهانی و آقا محمّد کریم عطار انتقال یافت تا آنکه در سال ۱۳۱۶ هجری قمری برابر با ۱۸۹۹ میلادی در اجراء تعلیمات حضرت عبدالبهاء برای انتقال دو جسد مطّهر به ارض اقدس انور میرزا اسدالله و تنی چند از دیگر احباب اجساد مطّهره را از طریق اصفهان، کرمانشاه، بغداد، دمشق و بیروت به عکا رسانیدند. انتقال اجساد مبارکه به عکا (نوزدهم ماه رمضان سال ۱۳۱۶ هجری قمری برابر با سی و یکم ژانویه ۱۸۹۹ میلادی) پنجاه سال قمری پس از شهادت حضرت باب انجام یافت. دو جسد مطّهر بیش از نه سال در ارض اقدس مخفی بود تا آنکه در روز بیست و هشتم ماه صفر سال ۱۳۲۷ هجری قمری (نوروز سال ۱۹۰۹ میلادی) بدست مبارک حضرت عبدالبهاء در

مقرّ ابدی در داخل تابوت مرمر و مرقد مجلّل در دامنه جبل کرمّل استقرار یافت. محلی که جمال ابهی قبلاً با انگشت مبارک به حضرت عبدالبهاء نشان داده و مقرّر فرموده بودند. حضرت عبدالبهاء با حضور گروهی از احبّای شرق و غرب صندوق چوبی حاوی دو جسد مبارک را در صندوق مرمر بزرگی که قبلاً در رنگون برای این مقصود وسیله جناب سیدمهدی و پسرش سید اسمعیل ساخته شده و به ارض اقدس ارسال گردیده بود قرار دادند. این مراسم شب هنگام انجام یافت. در حالیکه تنها یک چراغ روشن بود و نورش بر مرقد منور حضرت باب و سیمای انور حضرت عبدالبهاء می تابید هیکل اطهر صندوق مطهر را با دستهای مبارک خویش در آرامگاه ابدی استقرار بخشیدند. حضرت عبدالبهاء عبا و کفشهای مبارک را در آورده و عمّامه مبارک را کناری نهاده در حالیکه موهای نقره فام پریشان حضرتشان بر سر و صورتشان می درخشید پیشانی مبارک را بر صندوق مطهر نهادند و بتلخی گریستند. حاضران نیز بشدّت گریستند. عاطفت حضرت عبدالبهاء دستخوش هیجان عظیم و عمیقی گشت که تا صبح ادامه یافت و چشمان مبارک در آن شب تاریخی هرگز نیاسود (۵۸). حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به اعضاء محفل روحانی در طهران در خصوص استقرار اجساد مطهره در جبل کرمّل می فرمایند: «ای یاران الهی بشارت کبری اینکه هیکل مطهر منور مقدّس حضرت اعلی روحی له الفداء بعد از آنکه شصت سال از تسلّط اعداء و خوف از اهل بغضاء همواره از جانی به جانی نقل شد و ابدأ سکون و قرار نیافت بفضل جمال ابهی در یوم نیروز در نهایت احتفال با کمال جلال و جمال در جبل کرمّل در مقام اعلی در صندوق مقدّس استقرار یافت ... اگر چنانچه من بعد کسی روایتی یا حکایتی نماید که اثری از هیکل مقدّس در جای دیگر است کذابست. قد افتری علی الله. این تنبیه بجهت آنست که مبادا من بعد شخص لنیمی را غرض و مرضی حاصل شود. روایت و حکایتی نماید که دلیل بر آن باشد اثری از آن هیکل مکرم در جای دیگر است. فانتبهوا یا احبّاء الله لهذا الامر العظیم ...» (۵۹).



نحوه شهادت حضرت باب در تاریخ حیات مظاهر مقدسه الهیه بی نظیر است. شاید تا حدودی توان تشابهی میان شهادت غم انگیز حضرت مسیح با شهادت آن حضرت یافت (۶۰). دشمنان اصلی حضرت مسیح تنها علمای یهود بوده اند. ولکن در ایران علماء و امرأه متفقاً علیه حضرت باب قیام نموده اند (۶۱). مظلومیت حضرت باب و شهادت غم انگیز آن حضرت سبب شد که عنوان «مسیح زمان» یابند و نهضت روحانی عظیمشان «مهمترین نهضت روحانی پس از مسیحیت» تلقی شود (۶۲).

نفوسی که باعث و عامل شهادت حضرت باب گردیدند مجازات عمل خویش دیدند و با نهایت فلاکت و خذلان به نیستی گرائیدند. آقا جان بیک خمسه ای که شخصاً داوطلب اجراء حکم اعدام آن حضرت گردید و بدین علت به درجه سرتیپی ارتقاء یافت در سال ۱۲۷۳ هجری قمری (۱۸۵۶ میلادی) در محمره (خرمشهر خوزستان) بر اثر اصابت گلوله توپ نیروی دریائی انگلستان جسدش پاره پاره شد. سربازان و افسران فوج خاصه ناصری نیز که بدستور آقا جان بیک حضرت باب را تیرباران و شهید نمودند بکلی نابود گردیدند. دوستان و پنجاه تن از آنان در همان سال شهادت حضرت باب بر اثر وقوع زلزله در محلی میان اردبیل و تبریز کشته شدند. پانصد تن دیگر از افسران و سربازان آن فوج نیز بعلت طغیان و سرکشی دو سال بعد تیرباران گردیدند. حتی برای آنکه احدی از آنان زنده نماند فرمان داده شد که بار دوم به آنها شلیک و بدنهای آنان را با نیزه پاره پاره نمایند و در معرض تماشای مردم قرار دهند (۶۳). میرزا تقی خان امیر کبیر که مسؤل شهادت حضرت باب بود نیز همانطور که قبلاً اشاره کردیم بمجازات عمل شنیع خویش رسید. در اینجا مناسب می داند اشاره ای به زندگی و عاقبت حال او نماید. میرزا تقی خان در سال ۱۲۲۲ هجری قمری (۱۸۰۷ میلادی) در یکی از قراء فراهان اراک تولد یافت. پدرش قربان در خانه اشراف به آشپزی اشتغال داشته و با نهایت فقر و پریشانی می زیسته بطوری که شبها توانائی افروختن چراغ در خانه اش نداشته است. ولکن از



زمانی که پدر و پسر در خانه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی  
 بخدمتگزاری مشغول شدند سر و سامانی یافتند. قائم مقام به میرزا  
 تقی خان محبت بسیار نمود و نامبرده سرانجام جزء لشکر نویسان و  
 منشیان دستگاه محمد خان زنگنه در آمد و سمت مستوفی یافت. در  
 سال ۱۲۴۴ هجری قمری (۱۸۲۹ میلادی) که خسرو میرزا پسر فتحعلی  
 شاه برای عذرخواهی از حادثة قتل گریبایدوف GRIBOIEDOV عازم  
 روسیه گردید میرزا تقی نیز همراه او بود. سفری نیز همراه ناصرالدین  
 میرزا ولیعهد بود که بملاقات امپراطور روسیه می رفت. مدتی در  
 ارزنة الروم نماینده دولت ایران بود سپس به ایران بازگشت و تا هنگام  
 مرگ محمد شاه سمت وزیر نظام آذربایجان داشت. سپس همراه ولیعهد  
 عازم طهران گردید و در میان راه لقب و سمت امیر نظام یافت. در  
 ورود به طهران و جلوس ناصرالدین میرزا بر تخت سلطنت از وی سمت  
 و لقب امیرکبیر و اتابک اعظم گرفت و بعلت ازدواج با عزت الدوله  
 خواهر شاه بی نهایت به دستگاه سلطنت تقرب یافت. چون ناصرالدین  
 شاه جوانی هجده نوزده ساله بود و سرمست عیش و کامرانی خویش  
 همه امور لشکری و کشوری در ید کفایت میرزا تقی خان بود و بهر  
 نوعی که می خواست عمل می نمود. با آنکه مردی با کفایت و درایت  
 بود در سنگدلی و سفاکی نیز بی نظیر بود و بمنظور ایجاد انتظام در  
 امور کشور باحدی رحم نمی نمود. بتدریج خودکامگی و استبداد او خاطر  
 شاه را مکتر نمود و پس از چندی او را از مقام صدارت عظمی معزول  
 داشت (۶۴). بر اثر امر و اقدام میرزا تقی خان امیرکبیر حضرت باب  
 شریعت شهادت کبری نوشیدند. اصحاب قلعه شیخ طبرسی به میدان فداء  
 شتافتند. صدها تن در نیریز و زنجان بشهادت رسیدند. شهدای سبعة  
 طهران جام شهادت سرکشیدند. خانمانها ویران گشت. چه بسیار پدران و  
 مادران که شاهد شهادت فرزندان معصوم خویش شدند و چه کودکان  
 بی گناهی که از نعمت وجود مادران و پدران خویش محروم گشتند. ظلم  
 امیرکبیر بواقع وحشتناک بود. ستمکاری او در صفحات تاریخ مشهور  
 گشت و عاقبت پرملال آن مرد سفاک نیز درس عبرت بجهت دیگر

ظالمان بود. چون شاه وی را معزول نمود دستور داد که نامبرده را به  
فین کاشان برند و معدومش نمایند. در شب شنبه هجدهم ربیع الاول  
سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) علی خان حاجب الدوله و  
مأموران او در حمام قصر فین کاشان رگ امیرکبیر را قطع نمودند.  
نخست خون او بر دیوار حمام جهید و سپس بتدریج از بدنش در آمد تا  
بدیاری فناء گرائید. خون رگ دست او بر دیوار حمام فین کاشان نشانه‌ای  
بود از انتقام روزگار و پروردگار از مردی که در سفاکی نظیر نداشت و  
مسئول شهادت محبوب امم و مظلوم عالم بود (۶۵).

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

## زیرنویس

### بخش بیست و چهارم - شهادت حضرت باب

۱ - GOD PASSES BY صفحه ۴۹.

۲ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۱۶۱.

۳ - رجوع فرمایند به:

الف - GOD PASSES BY صفحه ۵۱.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۰ - ۵۳۹.

۴ - مقاله شخصی سیّاح. صفحات ۴۶ - ۴۵. اینکه نبیل زرنندی

می نویسد: «پانصد اشتقاق از کلمه بهاء» (مطالع الانوار . صفحه

۵۴۱) با توجه به بیان حضرت عبدالبهاء مبنائی ندارد.

۵ - رجوع فرمایند به:

الف - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۴۴.

ب - GOD PASSES BY صفحه ۵۱.

۶ - مطالع الانوار. صفحات ۳۹ - ۵۳۷.

۷ - GOD PASSES BY. صفحات ۵۲ - ۵۱.

۸ - رجوع فرمایند به:

الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۵۳۹.

ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴.

۹ - رجوع فرمایند به:

MOMEN . THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS.P. 77.

۱۰ - مجلد سوم از مجلّات قاجاریّه، صفحات ۳۰۳-۳۰۴.

۱۱ - نوائی. فتنه باب. صفحه ۱۴.

۱۲ - این مطلب بتفصیل در مجلد نخست از تاریخ کواکب الدّریّه

(صفحات ۳۹ - ۲۳۴) نیز آمده و ظاهراً از تاریخ میرزا حسین

همدانی اخذ گشته است.

۱۳ - رجوع فرمایند به :

الف - مقاله شخصی سیّاح. صفحات ۴۵ - ۴۴.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۲ - ۵۴۱.

۱۴ - تاریخ خطی معین السلطنة تبریزی.

۱۵ - رجوع فرمایند به:

MOMEN. THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS . P. 76.

۱۶ - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی (باستناد نوشته فاضل هشرودی در کتاب ابواب الهدی).

۱۷ - رجوع فرمایند به:

الف - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۴۶.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۳ - ۵۴۲.

۱۸ - میرزا حسین همدانی در تاریخ خود اظهار می نماید که قنسول روس در تبریز هنگامی که سید حسین کاتب یزدی در سربازخانه زندانی بوده او را به قنسولخانه احضار نموده و با وی مذاکراتی داشته است. سید حسین که بخاطر حضور چند تن از مردم تبریز صریحاً قادر بمذاکره در خصوص حضرت باب نبوده برخی از آثار آن حضرت را به قنسول روس تسلیم نموده است. پروفیسور براون در ترجمه انگلیسی تاریخ مذکور اضافه می نماید که دورن DORN (خاورشناس آلمانی) در توضیح مربوط به یکی از آثار خطی حضرت باب تصریح کرده که این اثر وسیله کاتب آن حضرت در اختیار اروپائیان قرار گرفته است (ترجمه انگلیسی تاریخ جدید. صفحات ۶ - ۳۹۵).

۱۹ - رجوع فرمایند به :

الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۲۹ - ۲۸.

ب - تاریخ جدید میرزا حسین همدانی (ترجمه انگلیسی) صفحات ۳ - ۳۰۱.

۲۰ - ترجمه فارسی مفتاح باب الابواب. صفحات ۳۵ - ۲۳۳.

۲۱ - ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۳۰ - ۲۹.

۲۲ - مأخذ بالا. صفحه ۳۰.

۲۳ - رجوع فرمایند به:

MOMEN . THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS . P. 77.

- ۲۴ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۵۴۴.
- ۲۵ - مأخذ بالا. صفحه ۵۴۵.
- ۲۶ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۰ - ۹.
- ب - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحات ۳۵ - ۳۳۴.
- پ - مدرّسی چهاردهی. شیخیگری و بایبگری. صفحات ۱۷ - ۳۱۵.
- ۲۷ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۹.
- ۲۸ - مفتاح باب الابواب. صفحات ۳۵ - ۲۳۳ (ترجمه فارسی).
- ۲۹ - عیناً مأخذ بالا.
- ۳۰ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۶ - ۵۴۵.
- ۳۱ - اینکه مؤلف کواکب الدرّیه (جلد نخست، صفحه ۲۴۷) می نویسد  
فراشباشی مجدداً حضرت باب و انیس را به صحنه شهادت کشانید و  
بار دوم نیز در اقدامات دخیل بود با بیان صریح حضرت ولیّ امرالله در  
کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۵۳) مبیانت دارد.
- ۳۲ - اینکه مؤلف حقایق الاخبار ناصری ضمن وقایع سال ۱۲۶۶  
هجری قمری می نویسد حضرت باب بر اثر گلوله باران دلاوران فوج  
بهادران شهید گشته اند بر خلاف حقیقت ولی موافق قول غالب مورخان  
عصر قاجار است. این اشتباه در کتاب متنبتین اعتضاد السلطنه  
(صفحه ۱۶) نیز دیده می شود.
- ۳۳ - نوائی. فتنه باب. صفحه ۱۶.
- ۳۴ - تاریخ نیکلا. ترجمه فارسی، صفحه ۴۰۶.
- ۳۵ - مجلد سوم از مجلّات قاجاریّه. صفحه ۳۰۵.
- ۳۶ - رجوع فرمایند به:
- الف - نوائی. فتنه باب. صفحه ۸۳.
- ب - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۳۴۲.
- پ - تاریخ (خطی) معین السلطنه تبریزی. معین السلطنه می نویسد  
که قوچعلی سلطان مردی وقیح و در عین حال بی غیرت بوده است. مردم  
به ناموس وی فحش می داده اند و نامبرده می خندیده و محظوظ

می گشته است.

۳۷ \_ GOD PASSES BY صفحه ۵۳.

۳۸ \_ رجوع فرمایند به:

الف \_ مقاله شخصی سیاح. صفحات ۴۹ \_ ۴۷.

ب \_ GOD PASSES BY صفحات ۵۴ \_ ۵۲.

پ \_ نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۹ \_ ۵۴۷.

۳۹ \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۵۸.

۴۰ \_ سپهر کاشانی. ناسخ التّواریخ. مجلد سوم از مجلّات قاجاریّه.

صفحات ۳۰۴\_۳۰۵.

۴۱ \_ رجوع فرمایند به:

MOMEN . THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS .P. 78.

۴۲ \_ THE DAWN BREAKERS صفحه ۵۱۷.

۴۳ \_ از جمله رجوع فرمایند به :

الف \_ ناسخ التّواریخ. مجلد سوم از مجلّات قاجاریّه. صفحه ۳۰۵.

ب \_ حقایق الاخبار ناصری. ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۶ هجری قمری.

۴۴ \_ قنسول روس در تبریز در آن زمان ان. اچ. انیتکف N.H.

ANITCHOV بوده که شهادت حضرت باب را در گزارش مورّخ پانزدهم

جولای سال ۱۸۵۰ خود باطّلاع وزارت امور خارجه دولت روسیه

رسانده است (رجوع فرمایند به صفحه ۷۷ از THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í

RELIGIONS).

۴۵ \_ مأخذ بالا. صفحات ۴۳ و ۵۲۸.

۴۶ \_ برای اطّلاع از احوال او رجوع فرمایند به کتاب مبارک

تذکرة الوفاء اثر قلم حضرت عبدالبهاء، صفحات ۵۱ \_ ۲۴۶. حاج علی

عسکر در سال ۱۲۹۱ هجری قمری (۱۸۷۴ میلادی) در عکا صعود

نمود.

۴۷ \_ مطالع الانوار. صفحه ۵۴۹.

۴۸ \_ رجوع فرمایند به:

الف \_ مقاله شخصی سیاح. صفحه ۴۹.

ب \_ GOD PASSES BY صفحه ۵۴.

۴۹ \_ رجوع فرمایند به:

MOMEN . THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS .PP. 77 - 78.

۵۰ \_ مقاله شخصی سیاح. صفحه ۵۱.

۵۱ \_ معین السلطنه تبریزی در تاریخ (خطی) خود می نویسد که حاج  
اللهیارخان سرانجام در سال ۱۲۸۴ هجری قمری (۱۸۶۷ میلادی) بی  
آنکه مرتکب عمل خلافی شده باشد بدستور طهماسب میرزا مؤید الدوله  
در تبریز (بمنظور ارباب اهالی شهر و ابراز قدرت حاکم) مقتول گردید.  
۵۲ \_ رجوع فرمایند به:

الف \_ مقاله شخصی سیاح. صفحه ۵۱.

ب \_ GOD PASSES BY صفحه ۲۷۳.

۵۳ \_ THE DAWN BREAKERS صفحه ۵۱۹.

۵۴ \_ نبیل زرنندی . مطالع الانوار. صفحه ۵۵۱.

۵۵ \_ معین السلطنه در تاریخ (خطی) خود می نویسد که صندوق  
حاوی دو جسد مطهر را حسن آقا تفریسی از مؤمنین مخلصین که  
سمت نیابت ریاست گمرک آذربایجان را داشت به طهران برد.

۵۶ \_ GOD PASSES BY صفحات ۷۴ \_ ۲۷۳.

۵۷ \_ نبیل زرنندی می نویسد که حضرت بهاء الله ابتداء میرزا آقای  
منیر را مأمور پیدا کردن و انتقال دو جسد مطهر فرمودند و لکن  
نامبرده بر کشف محلّ اختفاء اجساد توفیق نیافت. لذا جمال ابهی  
ملاعلی اکبر و آقا جمال را مأمور اجراء امر فرمودند (مطالع الانوار.  
صفحه ۵۵۲).

۵۸ \_ GOD PASSES BY صفحات ۷۶ \_ ۲۷۳. و نیز رجوع شود به

ترجمه مرقومه جناب نورالدین زین در این خصوص (رحیق مختوم،  
تألیف جناب اشراق خاوری، جلد دوم، صفحات ۶۴ \_ ۷۶).

۵۹ \_ اشراق خاوری. رحیق مختوم. جلد نخست، صفحات ۱۵ \_ ۱۱۴.

۶۰ \_ GOD PASSES BY صفحات ۵۷ \_ ۵.

۶۱ \_ مأخذ بالا. صفحه ۵۷.

۶۲ - مأخذ بالا. صفحه ۵۵.

۶۳ - رجوع فرمایند به:

الف - GOD PASSES BY صفحه ۸۲.

ب - فیضی. حضرت نقطه اولی! صفحات ۴۵-۳۴۴.

۶۴ - رجوع فرمایند به:

الف - GOD PASSES BY. صفحه ۸۲.

ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۲ - ۲۰۷.

پ - فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحات ۴۷ - ۳۴۵.

ت - حقایق نگار. حقایق الاخبار ناصری (ضمن واقعات سال ۱۲۶۷ هجری قمری).

۶۵ - در روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۵۰ مورخ پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول ۱۲۶۸ هجری قمری در خصوص میرزا تقی خان امیر کبیر آمده است: «کسانی که با میرزا تقی خان حساب و معامله داشتند بجهت تفریغ حساب خودشان به اجازه و نوشته مرخصی اولیای دولت علیه روانه فین شده بودند از قراریکه آن آدم‌ها مذکور داشتند و خود میرزا تقی خان هم کاغذ بخط خودش نوشته بود این روزها بشدت ناخوش است. غلامی از غلامان عالیجاه جلیل خان یوز باشی هم که شب یکشنبه نوزدهم این ماه از فین وارد دارالخلافه شد مذکور داشت که احوال خوشی ندارد و صورت و پایش تا زانو ورم کرده است. موافق این اخبار چنان معلوم می‌شود که خیلی ناخوش باشد و می‌گویند از زیادی جبن و احتیاطی که دارد قبول مداوا هم نمی‌کند و هیچ طبیبی را بر خود راه نمی‌دهد» (صفحه ۲). در نمره ۵۲ همان روزنامه مورخ هفتم ربیع الثانی ۱۲۶۸ مذکور است: «میرزا تقی خان که سابقاً امیر نظام و شخص اول این دولت بود در شب شنبه هجدهم ماه ربیع الاول در کاشان وفات یافته است» (صفحه یک) که البته روشن است در آن ایام هنوز موضوع قتل عمد امیرکبیر بفرمان ناصرالدین شاه مکتوم بوده است.



## بخش بیست و پنجم واقعه رمی شاه

پس از شهادت حضرت باب آزار و تعقیب اصحاب متوقف نگشت. بشهادت حضرت عبدالبهاء بیش از چهار هزار تن از بایبان در سالهای ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۰ و ۱۸۵۱ میلادی) در گوشه و کنار ایران بشهادت رسیدند (۱). هر نفسی در هر دهکده‌ای بود چون احتمال ایمان او به حضرت باب می‌رفت از زیر شمشیر می‌گذشت. این وقایع همه ناشی از خودکامگی میرزا تقی خان امیر کبیر بود و همچو گمان می‌نمود که با شدت عمل و قتل بایبان این جماعت مضمحل خواهند شد. حال آنکه پس از اندک مدتی بطلان تصور او آشکار گشت و امر بدیع در قلوب نفوس تازه دیگری از ایرانیان نفوذ یافت (۲).

میرزا تقی خان که از صدور دستور قتل حضرت باب پشیمان گشته بود و زمان قتل خویش را نیز نزدیک می‌دید تلاش می‌نمود که میان دولتیان و بایبان الفتی ایجاد نماید (۳). لذا روزی حضرت بهاء‌الله را به خانه خویش دعوت کرد و پذیرائی شایان نمود. و ضمن گفتگو با آن حضرت اظهار داشت که من یقین دارم اگر درایت و مساعدت شما نبود هرگز ملاحسین و یارانش توانائی هفت ماه مقاومت در برابر اردوی شاهی نداشتند. ولکن تاکنون مدرکی دالّ بر شرکت شما در این اقدامات نیافته‌ام. بسیار متأسفم که فردی چون شما از خدمت در دربار دوری می‌نماید. اکنون از شما خواهش می‌کنم در این روزها که شاه عازم اصفهان است موقتاً به کربلا عزیمت کنید. پس از مراجعت شاه منصب امیردیوانی را بجهت شما پیشنهاد خواهم کرد. حضرت بهاء‌الله پیشنهاد او را برای قبول منصب مذکور و اتهامات وارده را بنهایت قوت رد فرمودند (۴) و پس از چند هفته در اوائل شعبان ۱۲۶۷ هجری قمری (جون ۱۸۵۱) (۵) عازم کربلا شدند. این مسافرت

حدود یازده ماه طول کشید. جمال ابهی چه در شهرهای میان راه در ایران و چه در کریلا بهدایت نفوس اشتغال داشتند و هنوز در کریلا بودند که خبر قتل امیرکبیر بدیشان رسید. حدود سه ماه و نیم پس از قتل امیرکبیر عازم ایران بودند که نامه‌ای از میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله که بتازگی بجای میرزا تقی خان صدر اعظم ایران گشته بود دریافت فرمودند. میرزا آقاخان در این نامه از حضرت بهاء الله خواهش کرده بود که به طهران مراجعت فرمایند. میرزا آقاخان نیز در آغاز صدارت خویش تصمیم گرفت که میان دولتیان و بایبان التیام دهد و تصور می نمود که بهترین طریق ایجاد این التیام مذاکره با حضرت بهاء الله است که به حقیقت رئیس بایبان اند. حضرت بهاء الله در ماه رجب سال ۱۲۶۸ هجری قمری (اپریل - می ۱۸۵۲ میلادی) به طهران مراجعت فرمودند (۶).

در ایامی که حضرت بهاء الله در کریلا تشریف داشتند چند تن از بایبان در شهر طهران گرد هم آمده مشورت در نحوه انتقام از مسؤولان شهادت حضرت باب می نمودند. این گروه از اصحاب تصور بل یقین داشتند که شخص ناصرالدین شاه (علاوه بر امیرکبیر که بتازگی مقتول گردیده بود) در آن واقعه هائله مقصر و منشاء همه بلایای وارده بر اصحاب و شهادت هزاران تن از مؤمنین مظلوم و معصوم است. بانی این گردهمائی جناب ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم بود. عظیم همانگونه که قبلاً بیان شد از شاگردان بسیار دانشمند جناب سید کاظم رشتی بود که وسیله جناب باب‌الباب فائز بایمان گشت و در ایام اقامت حضرت باب در شیراز و اصفهان غالباً و در آذربایجان گاه افتخار حضور می یافت. توفیق معروف قائمیت همانطور که مذکور آمد خطاب به اوست. عظیم مردی شجاع و جسور بود و همواره می کوشید تا بنحوی وسائل استخلاص حضرت باب را از سجن آذربایجان فراهم نماید و پس از شهادت آن حضرت خیال انتقام از امیرکبیر و شاه ایران داشت. لذا نقشه قتل شاه را طرح و چند تن بایی دیگر و از جمله سلیمان خان تبریزی را با نقشه خود موافق نمود. سلیمان خان پسر

یحیی خان (پیشخدمت مخصوص عباس میرزا نایب السلطنه) بود. سلیمان خان بر خلاف پدر میلی به مناصب دولتی نداشت و طالب کسب معرفت و ارتقاء در مقامات عرفانی و روحانی بود. لذا بجمع محبین جناب سید کاظم رشتی پیوست و سپس وسیله جناب ملایوسف اردبیلی و جناب ملامهدی خوئی به امر بدیع مؤمن و بخدمات مهمه نائل گشت. سلیمان خان نیز مردی شجاع و جسور بود و چنانکه قبلاً مذکور آمد از طهران راهی آذربایجان شد تا شاید وسائل رهائی حضرت باب را از دست دولتیان فراهم نماید. ولکن بعد از شهادت مبارک به تبریز رسید و این مقصد انجام نیافت.

بایبانی که با طرح عظیم موافقت و همراهی داشتند غالباً در خانه سلیمان خان در محله سرچشمه طهران اجتماع می نمودند. میرزا یحیی ازل نیز بتصریح جمال ابهی در کتاب بدیع (صفحة ۳۱۱) در آن اوقات به ترغیب بابیان در اجراء طرح عظیم دخالت و چند روزی نیز در خانه سلیمان خان اقامت داشت و بعد که زمان اجراء طرح رسید فرار نمود و پنهان گشت. محله سرچشمه بخشی از حوزه یا محله بزرگتر عودلاجان بود. طهران در آن اوقات وضع دیگری داشت و به چهار محله بزرگ تقسیم می شد. عودلاجان، چالمیدان، سنگلج و بازار. عائله جمال ابهی در آن ایام در بخش عودلاجان و در محله ای از آن بنام دروازه شمیران که امروزه پامنار خوانده می شود زندگی می نمودند. عظیم قریب یک سال پیش قصد اجراء نقشه خویش داشت ولکن توفیق نمی یافت. طهران در آن روزگار قلعه محکمی بود که راه آمد و شد جز شش دروازه نداشت و اطراف آن را خندقهای پهن و عمیق فرا گرفته بود. آن عده بابی بارها تلاش کرده بودند که شاه را در داخل شهر مقتول نمایند ولکن موقعیت مناسبی پیش نیامده بود. زیرا چند فوج و از جمله افواج عرب، افشار، ترکمن، خراسان و کردستان از ارک شاهی مواظبت می نمودند. شبها نیز دروازهها را می بستند لذا راه فرار از شهر برای احدی نبود. البته جاسوسان دولتی مراقب احوال مردم بودند و مثلاً جناب سلیمان خان را که با لباس مردم کربلا حرکت می نمود زیر نظر

داشتند. جناب عظیم نیز بطور کلی از دید مأموران پنهان نبود و تردّد او را نیز از جلو خان مسجد شاه به محله سرچشمه زیر نظر می گرفتند و لکن هرگز تصوّر نمی نمودند که این چند تن بابتی قصد قتل شاه دارند. پس از ورود حضرت بهاء الله به طهران میرزا آقاخان برادر خود جعفرقلی خان را باستقبال آن حضرت فرستاد تا تبریک برگشت و ورود معروض دارد. حضرت بهاء الله یک ماه در خانه جعفرقلی خان مهمان میرزا آقاخان بودند. به عبارت دیگر میرزا آقاخان برادر خویش را برای پذیرائی از آن حضرت معین نموده بود. در آن اوقات پیوسته بزرگان دربار و شهر بحضور حضرت بهاء الله می رسیدند. بطوری که حضرتشان قادر به ورود و اقامت در بیت مبارک خود در طهران نشدند. پس از یک ماه اقامت در طهران حضرت بهاء الله به شمیران تشریف برده و در قریه افجه که از املاک جناب وزیر بود اقامت فرمودند. جعفرقلی خان همچنان بعنوان میزبان حضرت بهاء الله در انجام مراسم مهمانداری از سوی برادر خویش میرزا آقاخان پایدار بود. شیخ علی عظیم پس از مراجعت حضرت بهاء الله از کربلا طرح خود را مبنی بر نقشه قتل شاه بعرض آن حضرت رسانید. حضرت بهاء الله او را با سخنانی قاطع از اجراء طرح برحذر داشتند و عواقب شوم چنین قصد و طرحی را دقیقاً بدو خاطر نشان فرمودند (۷). و لکن عظیم با آنکه ارادت و اعتقادش به حضرت بهاء الله عمیق بود بانداز مبارک گوش ننمود و نمود آنچه نمود. چند تن از بابیان غیر مسؤول تحت تأثیر افکار او حتی بی آنکه با وی مشورت نمایند در روز بیست و هشتم شوال سال ۱۲۶۸ هجری قمری (پانزدهم آگست ۱۸۵۲ میلادی) در نیاوران با سلاح گرم و شمشیر به ناصرالدین شاه حمله نمودند. عناصر اصلی این حمله صادق تبریزی و فتح الله حکاک قمی بودند. شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه در کتاب متنبتین می نویسد که دوازده تن از بابیان سلاحهای سوزنده و برنده خود را در زیر لباسهای کهنه که پوشیده بودند پنهان نموده در اطراف قصر نیاوران پراکنده گشتند و منتظر فرصت مناسب برای قتل شاه شدند (۸). احتمالاً بابیانی که قصد قتل شاه کرده بودند از اخبار

شایع و از جمله از اعلان روزنامه وقایع اتفاقیه (شماره هشتاد مورخ ۲۵ شوال) اطلاع داشتند که حاکی از آن بود که ناصرالدین شاه بعلت خوشی هوای رودبار و وجود کبک فراوان در اوشان قصد شکار در آن نواحی دارد و قریبا از قصر نیاوران بدان صفحات خواهد رفت. روزنامه یدکی (پیوست یا دنباله) نمره هشتاد همان وقایع اتفاقیه می نویسد: «روز یکشنبه بیست و هشتم شهر شوال المکرّم که سرکار اقدس همایون شاهنشاهی بعزم شکار چند روزه از قصر بیلاق نیاوران ... تشریف فرمای شکارگاه بودند شش نفر از الواط و اشرار و اهل خیانت ببهانه عرضچی گری و تظلم برکاب اقدس همایون شاهنشاهی نزدیک شدند و بقصد آسیب وجود مسعود همایون دست بقمه و تپانچه زده اغلبی را بکار بردند ... بحمدالله تعالی هیچ یک از آلات و ادوات آنها کارگر نیامد ... سه نفر آنها بدست آمده یک نفر بدست ملتزمین رکاب مستطاب در حضور همایون بسزای خود رسید و دو نفر دیگر گرفتار شدند و سه نفر دیگر هم از قرار تقریر آن دو نفر که دستگیر شده اند در چاههای قنوات نیاوران خود را پنهان نموده اند ...». از محتوای این شماره یدکی روزنامه وقایع اتفاقیه روشن می شود که مسؤولان امور و روزنامه هنوز پی بهویّت واقعی و عقیدتی مهاجمان نبرده بوده اند. از محتوای نمره ۸۱ روزنامه وقایع اتفاقیه مورخ سوم ذوالقعدة معلوم می گردد که مهاجمان دو ساعت و نیم پس از طلوع آفتاب روز بیست و هشتم شوال به شاه حمله کرده اند. در این ساعت شاه همراه میرزا آقاخان صدر اعظم نوری، مستوفی الممالک، میرزا کاظم خان نظام الملک، اسدالله خان میر آخور و تنی چند از دیگر امراء و مستوفیان پیاده از قصر نیاوران خارج گردیده و پس از لحظاتی به صدراعظم و دیگر ملازمان اذن سوار شدن بر اسبهای خود داده است. در آن اوان چند تن از چاکران پا نگاهداشته اند تا شاه سوار بر اسب شود که ناگاه مردی که لباس دهاتی کردی بر تن کرده بوده جسورانه پیش دویده و اظهار نموده عرضی دارم. در این حال چند تن از چاکران پیش دویده با وی گلاویز شده اند ولکن مرد مذکور تپانچه بسوی شاه خالی

کرده اما تیر آن بخطا رفته است. در این بین اسدالله خان میرآخور با قمه به دست شخص مهاجم دوم زده که طپانچه از دستش رها گشته است. با وجود این قمه از بغل در آورده و قصد حمله به شاه داشته که ملازمان شاه او را دوره نموده مقتول داشته اند. هنوز ملازمان شاهی با وی در ستیز بوده اند که شخص سومی با طپانچه به شاه حمله کرده اما این بار نیز تیر اصابت ننموده است. از محتوای همان شماره روزنامه وقایع اتفاقیه روشن است که از سه تن مهاجمان یک تن مقتول و دو تن اسیر گردیدند. شاه پس از این حادثه به باغ صندوقخانه که در آن حوالی بود رفت. در بازرسی که از بدن شاه بعمل آمد دانسته شد که چند ساچمه پوستش را خراشیده و تن او را آزرده کرده است. در این شماره نیز ذکری از ماهیت عقیدتی مهاجمان نیست. ولکن در شماره هشتاد و دوم روزنامه وقایع اتفاقیه مورخ دهم ذوالقعدة تصریح شده که بر اثر بازجویی از مهاجمان روشن گردیده که آنان افرادی از جماعت بابی اند. در این شماره اشاره شده که پس از تحقیق معلوم گردیده که ملاشیخ علی ترشیزی طراح این نقشه بوده و در خانه سلیمان خان تبریزی با حضور محمد صادق تبریزی و تنی چند از دیگر بابیان تصمیم بر این جسارت گرفته اند. حاجب الدوله و فراشان شاهی سی و دو تن از بابیان را بازداشت نموده اند. در این شماره و در روزنامه پیوست شماره هشتاد و سه مورخ هفدهم ذوالقعدة مطالب مهمه دیگری از جمله بازداشت حضرت بهاء الله درج گردیده که قریبا بنقل آن مطالب خواهیم پرداخت.

ژوستین شیل JUSTIN SHEIL وزیر مختار دولت انگلستان در طهران در گزارش مورخ شانزدهم آگست ۱۸۵۲ خود (یک روز پس از حمله به شاه) خطاب به وزیر خارجه انگلیس در خصوص حادثه تیراندازی بابیان به شاه مطالبی را می نویسد که ترجمه خلاصه و مضمون اهم آنها این است: «دیروز هنگامی که شاه برای عزیمت به شکار چند روزه بر اسب خویش سوار می شد سه تن (و بروایتی شش تن) از مردم عادی با تظاهر به خیال تظلم و عرض حال به وی نزدیک شدند. یکی

از آنان لباس شاه را گرفت ولکن شاه خود را عقب کشید. آن مرد طپانچه‌ای از جیب خود در آورد تا رها کند. یکی از آنان نیز زمام اسب شاه را گرفت. اسب قدم بعقب نهاد. در این حال مرد نخست از طپانچه تیری رها کرد ولکن چون ساچمه‌ای بود تنها پوست را آزد و بعمق بدن نرفت. همان مرد بلافاصله خنجر خویش را کشید و به شاه حمله نمود و بسیار تلاش کرد که شاه را مقتول نماید ولکن توفیق نیافت و خود مقتول گشت. دو تن از یاران او دستگیر شدند که یک تن بسختی مجروح شده بود. در گیر و دار دستگیری این دو تن آنان دوبار به شاه با طپانچه حمله کردند. نخستین انعکاس خبر تیراندازی به شاه این بود که شاه کشته شده است. مردم بسوی طهران هجوم بردند. هرکس تلاش می نمود که مواد غذایی برای حوادث احتمالی آینده در خانه خود ذخیره نماید. نان نایاب گشت و دکانها بسته شد. اما هیچ موردی از غارت و یا خشونت دیده نشد. امروز برای آنکه مردم بدانند شاه زنده و سالم است یکصدو ده توپ بعلامت شادی شلیک گردید. بخش اعظم سپاهییانی که نزدیک طهران تمرکز داشتند به اطراف قصر شاه ارسال شدند تا بچشم خود ببینند که شاه زنده است. علماء و مقامات کشوری را نیز برای دیدار شاه به نیاوران آوردند. قرار است بازارها برای چند شب چراغانی شوند. دیروز بعد از ظهر من و سفیر روس برای عرض تبریک بمناسبت رهائی شاه از این مهلکه بخدمت او رسیدیم. مانند معمول جالس بود و ظاهراً اثری از ترس و اضطراب در او دیده نمی شد اما با لحن شدیدی مرتب تکرار می کرد که این فتنه حتماً محرکینی دارد. سخن شاه بیشتر اشاره به سردار (محمد حسن خان سردار) داشت. ابتداء نیز گمان عمومی این بود که سردار (که تبعه روسیه است) رهبر این توطئه بوده تا به تبعید خود از دربار قاجار پایان و موضوع ولایت عهد را تغییر دهد. اگر چه پس از شیوع خبر مرگ شاه اعمالی از سردار سر زده که این گمان را تقویت نموده اما تصور نمی کنم در این ماجرا دست داشته باشد. شاید باور نکتید که گفته می شود این حادثه به بابیان مربوط می گردد و بجهت انتقام از



شاه بدین عمل مبادرت کرده‌اند. دو تن از مهاجمان که زنده مانده‌اند گفته‌اند که به دیانت بابی ایمان دارند و برای مرگ هم آماده‌اند. ظاهراً بنظر می‌رسد که مقامات نیز در این توطئه نقشی داشته‌اند زیرا شاه هیچگاه تنها نمانده‌است و همیشه چند صد تن از ملازمان و محافظان گرداگرد او در حرکتند ولی این بار چند دقیقه طول کشیده تا آنان بکمک شتافته‌اند. ولکن من این تأخیر را ناشی از هراس آنی و بهت ملازمان و محافظان و باریکی جاده می‌دانم ...» (۹).

آنچه مسلم است جناب عظیم طراح نقشه قتل شاه بوده و بابیان دخیل در حادثه رمی شاه را بدین کار ترغیب نموده‌است. ولی آیا در روز پانزدهم آگست با اطلاع و موافقت او در نیاوران به شاه حمله شده‌است جای بحث و تحقیق بیشتر دارد. اینکه صادق تبریزی با طپانچه ساچمه‌ای به شاه حمله نموده نشان می‌دهد که خودسرانه در آن روز اقدام بدین عمل کرده‌است. بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح این واقعیت را روشن می‌سازد. قوله الاعلی: « ... بعد از این واقعه خطای عظیمی و جسارت و ذنب جیمی از شخص بابی سرزد که صفحه تاریخ این طائفه را سیاه و در جهان مدنیت بدنام نمود و خلاصه آن واقعه اینست که در زمانی که باب مقیم آذربایجان بود صادق نامی جوان ارادت تام به باب یافته و شب و روز به خدمت مشغول و از فکر و هوش مسلوب بود. چون واقعه باب در تبریز واقع شد این خادم بزعم خویش باوهم خونخواهی افتاد و از این جهت که از تفصیل وقایع و استقلالیت امیر نظام و مطلق العنانی و استبداد او خبر نداشت که این قضیه قطعاً بدون اطلاع دربار پادشاهی صدور یافته و وزیر کبیر خودسرانه با استقلالیت تامه امر نموده بلکه بحسب عادت و رسوم گمان نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و اطلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع واژگون بلکه بمجرّد دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر به طهران آمد و یک نفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب شهریاری در شمیران مقرّ داشت بآن سمت توجه نموده العیاذ باللّه جسارتی از او سر زد که لسان تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد



... آن دیوانه در طپانچه ساچمه نهاده و همچو گمان کرده که این از جمیع مرمیات ممتاز و بهتر است» (صفحات ۵۵ - ۵۴). و نیز در همان کتاب در خصوص اقدام صادق تبریزی می فرمایند: «باری ثابت و مبرهن شد که متجاسر خودسرانه بگمان و اوهام خونخواهی آقای خویش متصدی این امر عظیم و خطب جسیم گشته دخلی بکسی نداشته ...» (صفحه ۵۸). از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء نباید استنباط نمود که تنها صادق تبریزی در حمله به شاه دخالت داشته است. حضرت ولی امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۶۲) به شرکت فتح الله حکاک (میرزا فتح الله حکاک قمی) در این حمله اشاره فرموده اند. نبیل زرنندی علاوه بر دو نفر مذکور حاج ابوالقاسم نیریزی را نیز جزء نفوسی که قصد حیات شاه نموده اند ذکر کرده است (مطالع الانوار. صفحه ۶۵۰). صادق تبریزی در طهران شاگرد دکان قنادی و مدت دو سال نوکر جناب عظیم بود (۱۰). مؤلف حقایق الاخبار ناصری ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری نام صادق تبریزی را باشتباه صادق زنجانی می نویسد. نبیل زرنندی می نویسد که صادق تبریزی با شمشیر برهنه به شاه حمله کرده و او را از اسب کشیده است. پس از این عمل شاطر باشی و نوکران مستوفی الممالک او را بدون آنکه بشناسند کیست مقتول و بدنش را به قاطر بسته به طهران کشاندند و در آنجا دوپاره نمودند. یک پاره را به دروازه شمیران و پاره دیگر را به دروازه شاه عبدالعظیم آویختند (۱۱). آنچه مسلم است صادق تبریزی بظاهر در میان مردم تماشاچی ناظر عزیمت ناصرالدین شاه و ملازمان او برای شکار بوده و ناگهان بسوی شاه هجوم نموده و ابتداء بطرف وی شلیک کرده و سپس با شمشیر برهنه به شاه حمله نموده است. فتح الله حکاک قمی نیز با سلاح به شاه حمله کرده است (۱۲). اما نقش ابوالقاسم نیریزی و احتمالاً چند تن دیگر در این حادثه روشن نیست. حضرت ولی امرالله به اقدامات صادق تبریزی بعنوان مقدم اصلی و سپس همراه و همکارش فتح الله حکاک اشاره فرموده اند (۱۳). از محتوای روزنامه وقایع اتفاقیه و گزارش شیل روشن می شود که نفر

ثالثی نیز در این حمله دخیل بوده است. نبیل زرندی شخص سوم را حاج قاسم نیریزی می‌داند و می‌گوید او نیز جراحی جزئی بر شاه وارد کرده (۱۴). ولکن از محتوای همان کتاب بر می‌آید که تنها دو تن در این حمله نقش فعال اصلی داشته‌اند (۱۵). بهر حال قاسم نیریزی نیز در همان روز شهادت سلیمان خان تبریزی در شمیران شمع آجین و شهید گردید.

همانطور که قبلاً بیان کردیم هنگام حمله بابیان به ناصرالدین شاه در صبح روز بیست و هشتم شوال ۱۲۶۸ هجری قمری (پانزدهم آگست ۱۸۵۲ میلادی) حضرت بهاء الله در قریه افچه لواسان (که از املاک جناب وزیر بود) تشریف داشتند ولکن جعفرقلی خان هنوز از سوی امیرنظام (میرزا آقاخان نوری) افتخار انجام مراسم پذیرائی از آن حضرت را داشت اما در آن ساعت در شمیران بود. میرزا آقاخان نامه‌ای به جعفرقلی خان در این خصوص نوشت (۱۶). و جعفرقلی خان نیز نامه‌ای به خدمت حضرت بهاء الله فرستاد و آن حضرت را از وقوع حادثه رمی شاه مستحضر نمود (۱۷). چند ساعت بعد نیز قاصد مخصوصی از سوی میرزا آقاخان آمد که حامل مکتوب جدیدی برای جمال ابهی بود. در آن مکتوب تصریح شده بود که اتهام به حضرت بهاء الله در خصوص همکاری با بابیان مهاجم اهمیت پیدا کرده و مادر شاه آن حضرت را محرک اصلی واقعه می‌داند. لذا آن حضرت در اختفاء خویش کوشش نمایند (۱۸). جعفر قلیخان نیز همین پیشنهاد را بحضور مبارک کرده بود. حضرت بهاء الله پیشنهاد میرزا آقاخان و برادرش را نپذیرفتند و روز بعد عازم اردوی شاهی شدند. در میان راه در زرکنده به خانه همشیره مبارک نساء خانم که همسر میرزا مجید آهی منشی سفارت روس بود تشریف بردند. خانه میرزا مجید به خانه سفیر روس متصل بود و عملاً بخشی از سفارتخانه دولت روسیه محسوب می‌گشت. ولکن حضرت بهاء الله ابداً قصد پناهندگی به سفارتخانه را نداشتند. این نکته آنقدر مسلم بوده که در روزنامه وقایع اتفاقیه نیز تصریح شده است. ابتداء باشتباه در شماره هشتاد روزنامه

مذکور (مورخ دهم ماه ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری) قید شده که ایشان به سفارت روس پناهنده گشته‌اند. ولکن این اشتباه در شماره هشتاد و سوم تصحیح شده‌است. در این شماره که مورخ هفدهم ذوالقعدة همان سال است تصریح گردیده‌است که: «در روزنامه هفته گذشته مطابق نمرة هشتاد و دو مطلبی سهوا در روزنامه نوشته شده بود از آنجا که بنای روزنامه نویسی بر صدق و حقیقت است لازم آمد که آن سهو اتّفاقی در این روزنامه نموده شود. میرزا حسینعلی نوری که در قریة زرکنده دستگیر شده بود نوکرهای جناب وزیر مختار روس او را باردوی همایون پادشاهی نیاورده بودند بلکه عالیجاه میرزا مجید میرزای آن سفارت که قرابتی با میرزا حسینعلی دارد اذن از سفارت خواسته باختیار خودش باردوی همایون آمده بود که بگوید و معلوم نماید که برادر زن او بی تقصیر است ... اینکه میرزا حسینعلی در قریة زرکنده دستگیر شد نه از این بابت بود که پناه به اردوی سفارت دولت بهیة روسیه برده باشد بلکه از قراری که گفته شد منزل او در خانه میرزا مجید بوده‌است». مأموران حاج علی خان حاجب الدّوله چون از حضور حضرت بهاء الله در خانه میرزا مجید آگاه شدند مراتب را به حاجب الدّوله گزارش نمودند و وی نیز فوراً موضوع را بعرض شاه رسانید. شاه و درباریان بی اندازه تعجب نمودند که چگونه شخصی با چنین اتّهام هولناکی به جوار اردوی شاهی آمده‌است. شاه دستور داد که حضرت بهاء الله را بازداشت نموده سریعاً نزد او برند (۱۹). چندتن مأمور سوار دولتی به خانه میرزا مجید آهی راهی شدند تا حضرت بهاء الله را بازداشت نمایند. سفیر روس پرنس دالگوروکی که از این ماجرا اطلاع یافت باستناد اقامت حضرت بهاء الله در خانه منشی سفارتخانه که بعلت اتصال به باغ سفارت بخشی از سفارت محسوب می‌شد از استرداد حضرت بهاء الله امتناع ورزید (۲۰) و از آن حضرت درخواست نمود که به خانه میرزا آقاخان نوری صدر اعظم تشریف ببرند و نامه‌ای نیز به صدر اعظم نوشت که در حفظ حضرت بهاء الله که به حقیقت امانت دولت روسیه‌اند که بدست وی سپرده می

شوند نهایت کوشش را بنماید (۲۱). دالگوروکی در نامه خود خطاب به صدر اعظم تأکید نمود که در صورت قصور در حفظ حضرت بهاء الله مسؤول سفارت روسیه خواهد بود. چون حضرت بهاء الله همراه سواران دولتی (۲۲) قصد خروج از قریه زرکنده را داشتند دختر سفیر روس بسابقه آشنائی و ارادتی که به آن حضرت و همشیره مبارک نساء خانم و میرزا مجید آهی داشت از تصور خطراتی که حضرتشان را تهدید می نمود بسختی گریست و به پدر خویش گفت ای پدر اگر تو قادر نباشی که از شخص بی گناهی چون ایشان حمایت نمائی نتیجه این ریاست و سفارت تو چیست؟ سفیر روس که از گریه شدید دختر خویش بسیار متأثر شده بود بوی اطمینان داد که از حضرت بهاء الله محافظت نماید. اما میرزا آقاخان با آنکه از بی گناهی حضرت بهاء الله آگاهی داشت از ترس جان و برای حفظ مقام خویش از مساعدت حضرتشان در آن لحظات حساس خودداری نمود. حضرت بهاء الله اسیر دشمنان شدند و پس از توقیف در اردوی شاهی سه روز تحت بازجویی قرار گرفته و همراه مأمورین دولتی به طهران اعزام گشتند. (۲۳) سواران دولتی در میان راه نیاوران و طهران با اشاره سرکرده خود، حضرت بهاء الله را از اسب پیاده نموده و کلاه و کفش های آن حضرت را در آوردند و ایشان را پیاده و در زنجیر به طهران بردند. در آن ایام گرمای ماه آگست طهران بواقع سوزنده بود. یکی از علل اصلی آن کمبود آب و درخت در بخش اعظم شهر بود. در چنین گرمائی آن حضرت را در زنجیر و با سر و پای برهنه و گرسنه و تشنه دوانیدند. مردم شریر در میان راه حضرتشان را تحقیر و تخفیف و تعذیب بسیار نمودند. مأموران (فراشان و میرغضبانی که همراه بودند) نیز چندبار لباسهای روئین آن حضرت را در آوردند. بدین شکل و هیأت حضرت بهاء الله را در سیاه چال طهران محبوس نمودند. پس از ورود به سجن تا سه روز از طعام محروم گشتند و پس از آن نیز غذای مناسب نداشتند. در کتاب بدیع می فرمایند: «در ایامی که در ارض طاء محبوس بودیم چند یوم اول چرم هم نبود که کسی بخورد» (صفحه ۳۱۴).

سیاه چال اصلاً منجلاب یکی از حمام های طهران بود که به زندان بدل گشته بود. مأموران زندان پاهای مبارک را در کند گذاشتند و زنجیر معروف قره گهر را بر گردن آن حضرت نهادند که بیش از پنجاه کیلو وزن داشت. لذا دو شاخه ای زیر چانه مبارک نصب نمودند تا سر مبارک بعَلت سنگینی زنجیر به زمین نخورد. پنج تن دیگر از اصحاب نیز بهمان زنجیر بسته شده بودند (۲۴). وصف آن زندان کثیف و بدبو و پر از حشرات موذی در لوح مبارک شیخ چنین آمده است: «اما سجن که محلّ مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمه تنگ تاریک از آن افضل بوده و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند. از آنجا از سه پلّه سرایشب گذشتیم و بمقرّی که معین نموده بودند رسیدیم. اما محلّ تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده. مع این جمعیت محلّ منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم. اقلام از وصفش عاجز و روائح منتنه اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فراش ....» (صفحات ۲۵ - ۲۴). و نیز در همان لوح مبارک در خصوص زنجیرهایی که در سجن طهران بر گردن مبارک بوده می فرمایند: «اگر وقتی آن جناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند از نائب و رئیس آن محلّ بطلبند که آن دو زنجیر را که یکی به قره گهر و یکی به سلاسل معروف است بنمایند. قسم به نیر عدل که چهار شهر این مظلوم در یکی از این دو معذب و مغلول» (صفحه ۹۰). در چنین اوضاع جانگدازی در سجن طهران مظهر جمال رحمن مأمور بر قیام و هدایت انام گشت. قلب ممرّد اصفای جمال ابهی محلّ تجلی وحی الهی شد و عهد اعلی بسر آمد. کیفیت بعثت جمال قدم در سجن طهران خود حکایت مفصلی است که البته موضوع این کتاب نیست لذا پژوهشگران را به منابع دیگری که در این خصوص موجود است احاله می دهیم (۲۵).

بفرموده حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح پس از حدوث واقعه رمی شاه «بغته قیامتی برپا شد» (صفحه ۵۵). در روز

پانزدهم آگست پس از حمله بایبان به شاه در نیاوران محلّ اجتماع اردوی شاهی غوغاء شد. میرزا آقاخان نوری صدر اعظم که از وحشت می لرزید بی درنگ در کنار شاه قرار گرفت و دستور داد که قوای سواره و پیاده دولتی اطراف قصر شاه را احاطه نمایند. طبل ها و شیپورها بصدا در آمد. پریشانی و بی نظمی عجیبی در میان قوای دولتی دیده می شد. هرکس دستوری می داد ولکن احدی اطاعت نمی نمود. اصلاً در میان غوغاء اوامر افسران و فرماندهان بخوبی شنیده نمی شد. بدستور اردشیر میرزا حاکم طهران دروازه های شهر بسته و در همه گذرها و خیابانها مراقب گماشته شد (۲۶). خیلی زود آثار و عواقب وحشتناک این واقعه آشکار گشت. پس از احراز بابی بودن مهاجمان به شاه اردشیر میرزا دستور داد که دروازه های شهر را تحت مراقبت دقیق قرار دهند و بایبان را شناسائی و دستگیر نمایند. عدّه کثیری از اصحاب طهران اسیر و چند ده تن از آنان گرفتار سجن و زنجیر گشتند. اعتضاد السلطنه در کتاب متنبّین پس از اشاره به صدور فرمان شاه مبنی بر بازداشت بایبان در خصوص چگونگی گرفتاری اصحاب می نویسد: «... یکی از آن شش نفر که گرفتار بود آنها را نشان داده معلوم شد که جماعتی از ایشان چنانچه سابقاً ذکر شد در محله ای از محلات شهر دارالخلافة در خانه حاجی سلیمان خان مجتمع و متحد بودند ... ملازمان دیوانخانه به آن خانه ریختند و همه را گرفتند و گروهی را که در شمیرانات پراکنده بودند نیز بدست آوردند. آجودان باشی و محمودخان کلانتر و کدخدایان شهر و داروغه و نایبان بتجسس این طایفه پرداختند. هر قدر که بدست آوردند بحضور میرزا آقاخان صدر اعظم بردند و تحقیقات مفصّله از آنها شد. حاجی علی خان اعتماد السلطنه که در آن وقت حاجب الدوله بود ملاشیخ علی ترشیزی را که سابقاً ذکر کردیم از او شد در قریه اوین که از محالّ شمیرانات است بدست آورده سی و هشت تن از آنان گرفتار شدند و بر حسب امر اعلی و فتوای علمای اعلام ... حکم بقتل ملاشیخ علی و سایر متابعان از قرار تفصیل صادر گردید» (۲۷).

اصحابی که با حضرت بهاء الله در سیاه چال طهران محبوس گشتند مصائب بسیار تحمل کردند. اجازه هیچگونه حمام کردن و نظافت نداشتند. هرروز آنان را چوب می زدند (۲۸). با وجود همه این سختی ها اصحاب در نهایت عشق و وفاء استقامت می نمودند. غالبا در دو صف روبروی هم می نشستند و اذکار روحانی می خواندند. یک صف با صدای بلند می گفت «قل الله یکفی من کل شیء» و صف دوم پاسخ می داد «کفی بالله شهیدا» (۳۰). سیاه چال چون به محل اقامت شاه نزدیک بود گاه صدای این اذکار بگوش او می رسید و با وحشت می پرسید این صداها چیست. به او می گفتند صدای بایبان است که در زندان اذکار می خوانند. یک روز بدستور ناصرالدین شاه کباب گوشت گوسفند برای زندانیان آوردند. همه منتظر اجازه حضرت بهاء الله شدند ولیکن آن حضرت فرمودند که اصحاب دست به آن کباب نیالایند. همه اطاعت نمودند جز سید حسین قمی که از آن کباب تناول کرد. زندان بانان که چنین دیدند بسیار خوشحال شدند و کبابها را بلعیدند. هر روز فراشان یکی دو تن از اصحاب سیاه چال را بنام صدا زده به میدان شهادت می بردند. چون زنجیر از گردنشان بر می داشتند با نهایت فرح نزد جمال مبارک رفته تودیع می نمودند و آن حضرت آنان را به نعماء و مراحم الهی در عوالم ملکوت مستبشر می فرمودند. آن جانبازان با دیگر اصحاب نیز وداع نموده راهی میدان فداء می شدند. پس از شهادت هریک از اصحاب فراشان حکومت داستان عشق ورزی و جانبازی آنان را برای جمال ابهی و سایر مسجونین نقل می نمودند. مهد علیا مادر ناصرالدین شاه با وجود شهادت این نفوس مظلوم و بی گناه آرام نگشت. دائما رؤسای دربار را تحریک می نمود که حضرت بهاء الله را مقتول نمایند. می گفت محرک اصلی این واقعه بهاء الله است سایر افراد آلتی بیش نیستند. تا او را نکشند قلب من و مملکت آرام نخواهد گرفت. حتی دستور داد در غذای حضرت بهاء الله که از منزل می آوردند سم بریزند. در نتیجه مسمومیت هیکل مبارک بسیار ضعیف گشتند. عباس نوکر سلیمان خان تبریزی را چند بار به سیاه چال بردند تا

شاید به همکاری حضرت بهاء الله با بابیان مهاجم اعتراف نماید و لکن وی امتناع نمود. عباس را هر روز در کوچه و بازار در طهران گردش می دادند تا بابیان را معرفی کند. اما وی هرگز بدین کار مبادرت ننمود. چون تحت فشار مأمورین بود بجای بابیان نفوس دیگری را معرفی می نمود و چون آنان بابتی نبودند فوراً تبری می نمودند و پس از پرداخت مبلغی بعنوان جریمه مرخص می شدند. اصحاب سیاه چال همگی جز تنی چند چون سید محمد ملیح، میرزا حسین قمی و میرزا حسین کرمانی بشهادت رسیدند. حضرت بهاء الله مدّت چهارماه در آن زندان کثیف و بدبو و پر از حشرات موذی سپری فرمودند. حضرت عبدالبهاء که در آن اوقات کمتر از نه سال داشته اند برای دیدار حضرت بهاء الله به زندان رفته اند و لکن جمال ابهی اجازه ورود نداده اند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند که آقا بزرگ قزوینی نایب فرّاش که جمال ابهی بوی بسیار عنایت فرموده بودند آن حضرت را به زندان می برد. چون در زندان را باز می کند از پله های تاریک پائین تشریف می برند. در تاریکی چیزی دیده نمی شده است. ناگهان حضرت بهاء الله با صدای بلند خطاب به نایب مذکور می فرمایند او را ببرید. حضرت عبدالبهاء همراه نایب نامبرده به بیرون زندان آمده صبر می فرمایند تا هنگام ظهر که حضرت بهاء الله را برای هواخوری بیرون آورده بودند بزیارت آن حضرت نائل می شوند. حضرت بهاء الله بسختی قدم بر می داشتند. موی سر و محاسن مبارک پریشان، قدشان خمیده و گردنشان از سنگینی زنجیر مجروح و متورّم بود. دیدن حضرت بهاء الله با آن وضع وهیئت در وجود مبارک حضرت عبدالبهاء آثار نامطلوبی بجای می گذارد و از هوش می روند و هنگامی بهوش می آیند که خویشان را در خانه می یابند (۳۱).

پس از واقعه رمی شاه صدها تن از بابیان مظلوم و معصوم و از جمله گروهی از برجسته ترین اصحاب در طهران و دیگر بلاد ایران جام شهادت سر کشیدند. نفوسی را شمع آجین نمودند. چشمان گروهی از مظلومان را از حدقه در آوردند. آنان را با داس و اژه پاره پاره نمودند.



برخی را خفه کردند. گروهی را دم توپ نهادند. بر سینه‌ها و پاهای  
 برخی از آنان میخ کوبیدند. عذابی نبود که بر آنان وارد نیاموردند. با  
 این حال اصحاب کوه استقامت و مظهر عشق و وفاء بوده با نهایت  
 شادمانی به میدان شهادت گام می‌نهادند. شکنجه‌گران اجساد کودکانی  
 را که بر اثر مصائب وارده بر والدین خود جان می‌دادند زیر پای همان  
 والدین جانباز می‌انداختند و لکن آنان ابداً اعتناء نمی‌نمودند و همچنان  
 با شور و شادی راهی صحنهٔ جانبازی می‌شدند. به پدری گفته بودند یا  
 از آئین باب تبری کن و یا جلاد سر از تن دو پسر نازنینت جدا  
 خواهد کرد. پدر از تبری امتناع نمود و پسرانش در مذبح عشق شهید  
 گشتند. هنگام اجراء شهادت پسران سر آنان بر سینهٔ پدر بود و پسر  
 بزرگتر که چهارده سال داشت تقاضا نمود بیاس حق ارشدیت ابتداء وی  
 را شهید نمایند (۳۲). سروان آلفرد فان گومنز ALFRED VON  
 GUMOENS افسر اطریشی که در سال ۱۸۵۱ میلادی در رأس هیأتی  
 به ایران آمده و در استخدام شاه بوده ماجرای شهادت این مظلومان را  
 (که خود ناظر بوده) در یکی از مکاتیب خویش (مورخ بیست و نهم  
 آگست سال ۱۸۵۲ و دو هفته پس از واقعهٔ رمی شاه) بخوبی تشریح  
 نموده است. نامبرده پس از مشاهدهٔ اعمال وحشیانهٔ مردم و مأموران  
 دولتی در قتل عام بابیان بی‌درنگ استعفاء نموده و ایران را ترک  
 کرده است. نامهٔ افسر مذکور از جمله در نشریهٔ SOLDATEN FREUND  
 دوست سرباز و نیز کتاب MATERIALS FOR THE STUDY OF THE  
 BABI RELIGION (مواد لازمه برای مطالعهٔ دیانت بابی) تألیف  
 پروفیسور براون آمده است. در اینجاست که بخشهایی از نامهٔ افسر  
 اطریشی به نقل از کتاب براون بفارسی ترجمه و تلخیص شود. در این  
 نامه از جمله می‌نویسد: «... دوست من تو که ادعا می‌کنی قلب و  
 اخلاق اروپائی داری بدنبال من بیا تا ماجرای بیچارگانی که میرغضب  
 چشمان آنان را با مته در آورده‌اند بدانی. ماجرای آنانی که گوشه‌ایشان  
 را کنده‌اند و باید در همانجا گوشه‌های خود را تناول کنند. بابیانی که  
 میرغضب همهٔ دندانهای آنها را با خشونت از جا کنده‌اند. آنانی که

سرهایشان با ضربات تیشه خرد شده است. بایبانی که آنان را شمع آجین نموده، بزنجیر بسته و در خیابانها کشیده اند. سینه ها و شانه های آنان را سوراخ کرده و شمع در آنها نهاده اند. بدنهای ایشان با اشتعال شمعها می سوزد. جای سوراخ ها شعله ور می شود. مانند چراغی که تازه افروخته گشته است. پیشاپیش نفوسی که شمع آجین گشته اند دسته سربازان شاهی حرکت می کنند. پوست پای برخی از بایبان را کنده اند و بر پاهای مجروح آنان روغن جوشان مالیده اند. بر پای برخی از آنان چون حیوانات نعل کوبیده و ایشان را با این حال مجبور به دویدن کرده اند. با این حال صدا از آنان شنیده نمی شود. چون برخی از آنان توان دویدن ندارند بر زمین می خورند ولیکن میرغضبان با تیرخلاص آنان را از این رنجها رها نمی سازند. بعکس با شلاق آنان را می زنند و مجبور می سازند که دوباره بدوند. سپس بدنهای آنان را وارونه بر درخت آویزان می نمایند و مورد اصابت گلوله قرار می دهند. در میان کشته شدگان اجسادى را دیده ام که با قریب یکصد و پنجاه گلوله پاره پاره و سوراخ سوراخ شده اند. شاید مردم اطیش گمان کنند که من اغراق کرده ام ولیکن آنچه می نویسم عین حقیقت است. بخاطر وظیفه نظامی که داشته ام بارها شاهد این صحنه های دلخراش بوده ام. در حال حاضر کمتر خانه را ترک می کنم تا شاهد این مناظر وحشتناک نباشم. پس از شهادت بایبان ابدان آنان را به دو نیمه نموده آنها را بر دروازه ها می آویزند و یا در صحرا می اندازند تا طعمه جانوران گردند ... (صفحات ۷۱ - ۲۶۷).

گزارشها و شروح مشابهی وسیله قنصلان دو دولت انگلستان و روسیه در باب مصائبی که اصحاب پس از واقعه رمی شاه تحمل نمودند در دست است که برای رعایت اختصار از نقل آنها خودداری می کنیم. داستان غم انگیز شهادت جانخراش اصحاب در متون مطبوعات غربی، آثار شاهدان عینی و از جمله پزشکان مخصوص ناصرالدین شاه و نویسندگان برجسته اروپائی چون ارنست رنان ERNEST RENAN منعکس گشته است. رنان در نوشته خود «حواریون LES APOTRES در

خصوص قتل عام بابیان و نیز شهادت آنان پس از واقعه رمی شاه می نویسد: «هزاران نفس با شوق و شغف بی پایان در سبیل حضرت باب به جانفشانی پرداختند. آن روز که کشتار عظیم بابیان در طهران تحقق یافت روزی است که شاید چشم عالم شبیه و نظیر آن را ندیده و گوش جهان هم آهنگ آن را نشنیده است» (ترجمه بمضمون). (۳۳)

شرح شهادت اصحاب پس از واقعه رمی شاه همچنین در کتب تاریخ عصر قاجار چون ناسخ التواریخ، روضة الصفاء، حقایق الاخبار و کتاب متنبین آمده است. میرزا آقاخان نوری برای آنکه همه طبقات در قتل بابیان شریک شوند و بدین واسطه اخذ انتقام از افراد خاصی میسر نباشد یا میزان خونخواهی را تقلیل دهد هریک از اصحاب را به صنف و طبقه مخصوصی سپرد تا شهید نمایند. مؤلف حقایق الاخبار ناصری ضمن واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری در این خصوص می نویسد که اصحاب «را بین الناس تقسیم نموده که عموم بندگان خدا از این فیض عظمی بی نصیب نباشند». بهر حال شاهزادگان، وزراء، افراد و افسران سپاه (پیاده و سواره) مأموران دربار، نمایندگان تجار و علماء و اعیان و اشراف در این قتلها شرکت داشتند. حتی سهمی نیز برای شاه مقرر شده بود که بمنظور حفظ شوون مقام سلطنت از پیشخدمت مخصوص خود خواست که از سوی او عمل کند (۳۴). در اینجا لازم است که بشرح شهادت برخی از مشاهیر اصحاب پس از واقعه رمی شاه و نیز داستان جانبازی برخی از دیگر بابیانی که در میان طبقات مختلفه یاد شده تقسیم گشتند تا بشهادت رسند مبادرت نمائیم.

از جمله نفوس مبارکه ای که پس از واقعه رمی شاه بشهادت رسیدند جناب طاهره بود. پیش از بیان شرح شهادت این نادره زمانه و قهرمان جاودانه لازم است به حوادث حیات او پس از خاتمه کنفرانس بدشت اشاره کنیم. همانطور که قبلاً بیان نمودیم طاهره پس از رهائی از هجوم دشمنان در نیالا در خدمت حضرت بهاء الله (۳۵) و همراه شیخ ابوتراب اشتهاودی عازم نور گردید. از آن پس بامر حضرت بهاء الله شیخ ابوتراب برای حفاظت طاهره همراه وی بود (۳۶). طاهره ابتداء به

بارفروش رفت و در خانه جناب حاج ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر اقامت نمود و چون ایام ماه رمضان بود در مسجد حاجی کاظم بیک حاضر می شد و در صف نسوان و در پشت پرده جالس و گاه در میان سخنان شریعتمدار اظهار نظر می نمود و به سؤالات حاضران پاسخ می داد و شریعتمدار از وی تجلیل فراوان نموده اظهار می داشت که همه ما باید از شما کسب فیض و کمال نمائیم. افاضات طاهره و تجلیل شریعتمدار کبیر موجب شهرت عظیم طاهره در بارفروش گردید و این امر اعتراض و مزاحمت سعیدالعلماء را در پی آورد. لذا بتوصیه شریعتمدار طاهره چند روز در خانه سادات قاضوی از مالکان بزرگ و ارکان شهر اقامت نمود. سپس از طریق سعادت آباد به دارکلا رفته و پس از یک روز اقامت به قریه واز واقع در دل جنگلهای مازندران وارد شد و حدود دو هفته در آنجا اقامت نمود. از قریه واز به تاکر رفت و مورد استقبال میرزا محمد حسن برادر جمال ابهی و احباب آن قریه قرار گرفت و بافاضات روحانیّه اشتغال یافت. تا آنکه هنگامه طبرسی واقع گشت و طاهره نیز قصد عزیمت به قلعه کرد ولکن توفیق نیافت (۳۷). اینکه برخی نوشته اند که طاهره در وقایع قلعه طبرسی شرکت داشته (۳۸) مخالف با واقعیت است. جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق نوشته است که طاهره پس از دستگیری هنگام عزیمت به قلعه طبرسی به طهران اعزام شده است (صفحه ۳۲۷). شاید مستند جناب فاضل بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء است که می فرمایند: «اما طاهره بعد از پریشانی بدشت گیر کرد. او را در تحت نگهبانی عوانان بطهران فرستادند و در طهران در خانه محمود خان کلانتر مسجون شد» (صفحات ۳۰۹ - ۳۰۸). بنظر نگارنده این سطور از بیان مبارک نباید استنباط نمود که طاهره بلافاصله پس از واقعه بدشت دستگیر و به طهران ارسال گردیده است. شواهد و مدارک تاریخی نشان می دهد که حدود دو سال پس از واقعه مذکوره طاهره در مازندران دستگیر و به طهران اعزام گشته است. در ترجمه فارسی مطالع الانوار (صفحات ۵۸ - ۶۵۷) آمده که جناب طاهره در سال شهادت

شهدای سبعة طهران گرفتار گردید و در خانه کلانتر طهران محبوس گشت. البته در متن انگلیسی THE DAWN BREAKERS (صفحة ۶۲۱) چنین مطلبی نیامده است. روشن است که مترجم متن فارسی استنباط خود را به ترجمه افزوده است. ولکن در موضع دیگری از THE DAWN BREAKERS (صفحة ۴۴۵) تصریح شده که در زمان گرفتاری اصحاب در طهران (در واقعه شهدای سبعة) طاهره در منزل محمودخان کلانتر محبوس بوده است. جناب ملک خسروی در مجلد سوم تاریخ شهدای امر (صفحات ۲۰۶ - ۲۰۳) می نویسد که حضرت بهاء الله از صفحات بارفروش و آمل به قریه واز تشریف برده و باتفاق جناب طاهره راهی تاکر گردیده و پس از مدتی از طاهره جدا شده و عزیمت طهران فرموده اند. ولکن طاهره بعلت اتهام شرکت در توطئه قتل ملاّتی برغانی امکان اقامت در شهرها و قصبات بزرگ نداشته لذا مجدداً عازم قریه واز گشته است. باستناد پژوهش جناب ملک خسروی طاهره دوبار در قریه واز بوده و اقامت وی در بار دوم بطول انجامیده است. طاهره در قریه مذکوره مهمان آقا نصرالله گیلرد مالک قریه بوده و بحال اختفاء می زیسته و شهربانو خواهر زاده آقا نصرالله از وی پذیرائی می نموده است. نزدیک قریه واز رودخانه ایست که طاهره از آن عبور نموده و هنوز آن معبر بنام «طاهره وزاو» مشهور است. سرانجام شوهر خواهر آقا نصرالله مذکور که با وی اختلاف داشت سراختفاء طاهره را در قریه واز آشکار ساخت و به مأموران میرزا تقی خان امیر کبیر که همه جا در جستجوی طاهره بودند اطلاع داد. چون از سوی دولت قبلاً اعلام شده بود که هرکس به طاهره پناه دهد جانش درخطر و مالش هدر است مأموران امیرکبیر پس از دستگیری طاهره در مرتع «بجز» در قریه واز آقا نصرالله مذکور را در همان مرتع محلّ اختفاء طاهره مقتول و اموالش را مصادره نمودند. طاهره فوراً به طهران اعزام و در خانه محمودخان نوری کلانتر شهر مسجون گردید (۳۹). طاهره در بالاخانه بیت کلانتر در سلول کوچکی محبوس گشت که راه بجائی نداشت و برای رفت و آمد از نردبام استفاده می شد. وی از هر فرصتی

استفاده می نمود تا به نفوس مستعدّه ابلاغ کلمه نماید. پس از مدتی بعثت کثرت تردد ناس برای زیارت آن بانوی دانشمند (خصوصاً هجوم شاهزادگان از نسوان قاجار) طاهره را به اطاق بزرگتری منتقل نمودند. زنان بابی نیز بهر وسیله بود با لباس مبدل خود را به طاهره می رساندند و مخابره مستمر داشتند. در آن اوان در هفت مجلس استنطاق با نهایت شهامت و اشتیاق باثبات حقانیت امر جدید پرداخت و نمایندگان صدراعظم و از جمله دو مجتهد اعلم ملاً علی کنی و ملاً محمد اندرمانی را مغلوب و منکوب نمود. هر روز اخبار ناخوشی بگوشش می رسید. خبر شهادت حضرت باب کم نبود و فوق طاقت اصحاب علی الخصوص طاهره بود. تحقق آرزوی دیدار حضرت باب برای طاهره در این جهان پرییچ و تاب میسر نگشت. اگرچه ذرات وجودش گرد این اشتیاق می گشت. اخبار ناگوار حوادث نیریز و زنجان و شهادت مظلومان نیز برای بانوی حسّاس عارف دقیقی چون طاهره طاقت فرسا بود. در همان خانه کلانتر بود که اعضاء خاندان جناب حجّت زنجانی چهل روز معاشر و هم سخن طاهره شدند. طاهره دیگر در آن سلول کوچک نبود و به اطاق بزرگتری منتقل شده بود. وی حرم حجّت و کودکان پابرهنه و رنجیده او را در آغوش محبت فشرد و آنان را دلجوئی نمود. در همان خانه کلانتر بود که شاهزاده خانم شمس جهان (متخلص به فتنه) بحضور طاهره شرفیاب و به ایمان حقیقی بامر جدید فائز گشت (۴۰). با وجود شدت مراقبت کلانتر گاهگاه برخی از اصحاب خصوصاً نسوان بحضور طاهره می رسیدند و با وی بطرق مختلف و با لباس مبدل مخابره می نمودند. جناب طاهره جواب مکاتیب اصحاب را با آب و چوب سبزی بر تگه کاغذهایی که پنیر یا مواد دیگر در آن پیچیده و برای تغذیه وی برده بودند می نوشت (۴۱). بر همین تگه کاغذها برخی از اشعار جاودانه طاهره جان یافت. با آنکه طاهره بظاهر جز فردی مسجون نبود زیبائی و نفوذ کلامش هوش از سر شاهزادگان قاجار می ربود. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء در این خصوص می فرمایند: «زنان شهر ببهانه می رفتند و استماع کلام

و بیان او می نمودند. از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت و بزمی آراسته شد. سور پسر کلانتر برپاگشت. زنهای محترمه شهر از شاهزادگان و نساء و وزراء و بزرگان بدعوت حاضر می شدند. بزم مزین جشن مکمل بود. ساز و آواز چنگ و چغانه و ترانه روز و شبانه مستمع بود. ولی طاهره به صحبت پرداخت. چنان زنان را جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند و عیش و طرب را فراموش نمودند. در پیرامون او جمع شده گوش بکلام شیرین او می دادند» (صفحه ۳۰۹).

در ایام مسجونیت طاهره در خانه کلانتر چنانچه قبلاً بیان گردید صدر اعظم ایران به چند تن از خواص خود و نیز دو نفر از مجتهدین بنام طهران مأموریت داد که با طاهره مذاکره و او را وادار نمایند که از امر جدید تبری کند. هفت جلسه انعقاد یافت و در آن جلسات طاهره با نهایت عشق و ایمان و جسارت و شهامت باثبات امر حضرت باب پرداخت و آنان را محکوم و منکوب ساخت و همین امر بود که تحقق شهادت آن جناب را تسریع نمود (۴۲). واقعه رمی شاه خاندان سلطنت قاجار را یک پارچه آتش نمود و بر عوامل مؤثر در شهادت طاهره بسی افزود. سرانجام دو مجتهد مشهور ملامحمد اندرمانی و ملاعلی کنی فتوی بر قتل طاهره دادند (۴۳). ایادی امرالله جناب مارثاروت بنقل از بستگان جناب طاهره می نویسد که سلطان ایران ناصرالدین شاه در همان اوائل مسجونیت طاهره با او دیدار نمود. سپس نامه ای به طاهره نوشت که از امر جدید تبری نماید تا بانوی نخست حرم شاه شود. طاهره در پاسخ شاه این بخش از غزل خویش را ارسال نمود:

تو و ملک و جاه سکندری      من و رسم و راه قلندری  
اگر آن خوش است تو درخوری      و گراین بدست مرا سزا

بگفته مارثا روت روز قبل از شهادت نیز شاه با طاهره بمنظور تشویق وی بر تبری ملاقات داشت ولکن ثمری نداشت و طاهره عاشق اصل شجره الهیه بود (۴۴). شاه نیز فرمان قتل صادر نمود. فردای آن روز طاهره مست از باده جام الست در مذبح عشق حاضر گشت و به

در اینکه شاه نیز فرمان قتل طاهره را صادر نموده است تردیدی نیست. حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارکه در این خصوص می فرمایند: «تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود» (۴۵). عبارت «تا آنکه حکایت شاه واقع شد فرمان بقتل او صادر» در کتاب تذکرة الوفاء (صفحة ۳۰۹) نیز مؤید بیان مبارک مذکور است. لذا نظر مارشاروت که می نویسد قتل طاهره بدون اطلاع ناصرالدین شاه بوده است (TAHIRIH صفحه ۹۶) با توجه به بیانات حضرت عبدالبهاء باید تعدیل شود. شاید مراد نامبرده (که البته نظر او مبنی بر اقوال منسوبان طاهره بوده) از عبارت "WITHOUT THE SHAH'S KNOWLEDGE" (بدون اطلاع شاه) عدم اطلاع شاه از قتل طاهره بدان سرعت و در فردای روز ملاقات (?) بوده است.

اما حکایت شهادت طاهره جوهرش همانست که حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء (صفحات ۱۰ - ۳۰۹) فرموده اند. قوله الاعلی: «بعنوان خانه صدر اعظم او را از خانه کلانتر برون آوردند. دست و روی بشست و لباس در نهایت تزیین پوشید. عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد. او را به باغی بردند. میرغضببان در قتلش تردید و ابا نمودند. غلامی سیاه یافتند، در حال مستی، آن سیاه رو، سیاه دل سیاه خو دستمالی در قم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود. بعد جسد مطهرش را در آن باغ بچاهی انداختند و خاک و سنگ روی آن ریختند. ولی او بنهایت بشاشت و غایت مسرت مستبشر ببشارت کبری متوجه بملکوت اعلی جان فدا فرمود» (۴۶). دکتر پولاک POLAK پزشک یهودی اطریشی و استاد طب عمومی و جراحی دارالفنون طهران که بعدا پزشک مخصوص ناصرالدین شاه شده در مجلد نخست از کتاب خود PERSIEN : DAS LAND UND SEINE BEWOHNER ایران: سرزمین و ساکنانش» ( صفحه ۳۵۳) مدعی است که شاهد استقامت عظیم و جریان شهادت طاهره بوده است.

اما در باب آخرین روزهای حیات طاهره و تفصیل شهادت او



در آثار مورخان بابی، بهائی و غیر بهائی سخن بسیار رفته است و لکن آنچه نبیل زرنندی در تاریخ جاودانه خویش نوشته است بالنسبه جامع و تقریبا مصوب است (۴۷). چند نکته کوچک از آن تاریخ نیز در باب شهادت طاهره باید با کتاب تذکرةالوفاء اثر قلم مبارک حضرت عبدالبهاء و کتاب GOD PASSES BY اثر جاودانه حضرت ولی امرالله البته تطبیق شود.

نبیل زرنندی بنقل از برخی از دوستان نزدیک زن کلانتر داستان شهادت طاهره را برای نسل‌های آینده بخوبی تصویر کرده است. زن کلانتر بر خلاف شوهر خویش ارادت شدیدی به جناب طاهره داشت و در نقش میزبان طاهره تا آنجا که امکان داشت و محمود خان کلانتر دخالت نداشت وسائل راحت طاهره و ملاقات او را با نسوان از شاهزادگان و دیگر بانوان طهران فراهم می نمود. زن کلانتر گفته است که در شب پیش از شهادت، طاهره مرا نزد خود احضار نمود. لباس بسیار زیبای سپیدی بتن کرده بود. اطاق او از بوی عطری که استعمال نموده بود چون باغ گل رضوان معنبر بود. به من فرمود خود را برای دیدار محبوبم آماده کرده‌ام. چون این شنیدم لرزیدم و بشدت گریستم. با لحن مخصوصی به من فرمود چند تقاضا از تو دارم. یکی آنکه پسرت را فردا با من بفرستی که ناظر صحنه شهادت من باشد. باو بسیار مراقبت کند که مأموران قتل لباس از تن من بیرون نیاورند. دیگر آنکه به او بگو به مأموران بگوید بدن مرا پس از قتل در میان چاهی افکنند و آن را با خاک و سنگ انباشته سازند. سوم آنکه پس از شهادت من زنی نزد تو می آید این بسته را که بتو می سپارم بوی بده. چهارم آنکه از این هنگام به بعد به احدی اجازه مده که به اطاق من بیاید. می خواهم با محبوب آسمانی خویش راز و نیاز نمایم. آن شب و روز بعد هر هنگام به اطاق طاهره نزدیک شدم و گوش فرا دادم دیدم طاهره به نماز و راز و نیاز با خداوند بی‌انباز مشغول است. آنچه طاهره از من خواسته بود انجام دادم. پیغام او را به پسر دادم. چهار ساعت پس از غروب آفتاب روز شهادت، فراشان عزیزخان سردار کل

برای بردن طاهره آمدند. چون در اطاق طاهره را باز کردم دیدم در اطاق قدم می زند و کاملاً آماده رفتن است. تا مرا دید در آغوش کشید و بوسید و صندوقچه‌ای را با کلیددان به من داد و گفت این را برای یادگار بتو می‌دهم که هر هنگام در آن را باز کنی و اشیاء موجود در آن را ببینی بیاد من آفتی. طاهره وداع نمود و همراه پسر من از خانه خارج گشت. آن دو و فراشان سوار اسب شده رفتند. سه ساعت بعد پسر من در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به خانه بازگشت. گفت که چون به باغ ایلخانی رسیدیم دیدیم سردار و معاونانش بنهایت درجه مست‌اند و صدای قهقهه آنان بلند است. سردار در همان حالت مستی دستور داد طاهره را خفه نمایند و جسدش را در چاه افکنند. آنچنان شد که طاهره قلباً اراده داشت و ظاهراً سردار کلّ بی‌اندیشه قبلی خواست (۴۸).

بروایت نبیل زرنندی زن کلانتر گفته‌است که سه روز پس از شهادت طاهره زنی با همان نام و نشان که طاهره گفته بود نزد من آمد و بسته‌امانتی طاهره را بدو دادم و دیگر آن زن را هرگز ندیدم (۴۹). زن کلانتر پس از شهادت طاهره صندوقچه‌اهدائی را باز نمود. در آن صندوقچه یک شیشه‌عطر کوچک، یک تسبیح، یک گردن‌بند از مرجان و سه عدد انگشتری از فیروزه و عقیق و یاقوت یافت (۵۰). یادگار شیرزنی که در طهارت و تقوی، در دانش و بینش و ذکاء و نیز در مراتب حق‌پرستی و جانبازی در میان نسوان عصر خویش بی‌نظیر بود. زنی که نصّ حقّ و تاریخ او را طاهره‌جاودانه خوانده‌است. حضرت عبدالبهاء، در حقّ این نادره‌زمانه می‌فرمایند: «در تقریر آفت دوران بود و در احتجاج فتنه‌جهان» (۵۱). حضرت ولی‌امرالله در بیانی بظاهر مختصر و به حقیقت بسیار جامع او را شاعره‌ای جوان، ازخاندانی برجسته، صاحب جمال و بلاغتی مسحورکننده، روحی شکست‌ناپذیر، نظریاتی متهورانه و رفتاری بی‌نهایت شجاعانه و ملقب از لسان جلال حضرت یگانه به طاهره‌جاودانه تصویر فرموده‌اند (مفاد بیان مبارک) (۵۲). پروفیسور براون BROWNE خاورشناس برجسته

انگلیسی و استاد دانشگاه کیمبریج انگلستان در باب طاهره می‌نویسد: «ظهور بانوئی چون قرّة العین در هر عصر و کشوری از نوادر زمان است. اما در کشوری چون ایران حادثه‌ای بی‌نظیر بل معجزه است ... اگر آئین بابی فاقد دلیل دیگری بر اثبات عظمت خود بود همین کافی بود که قهرمانی چون قرّة العین آفریده بود» (مفاد بیان) (۵۳). نقل اقوال اندیشمندان، دانشمندان و بزرگان عالم در تجلیل از مقام طاهره خود مستلزم تألیف کتاب عظیمی است و کتاب حاضر را گنجایش نقل آن اقوال نیست (۵۴). طاهره هنگام شهادت سی و شش سال داشت (۵۵). یکی دیگر از شهدای مشهور سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) و پس از واقعه رومی شاه جناب سلیمان خان تبریزی است (۵۶). به احوال این عاشق جانباز و خدمات او قبلاً اشاره کرده‌ایم. سلیمان خان بعلة نسبت به مهد علیا مادر شاه و خدمات پدر خودش یحیی خان معروف به کلاهدوز (در زمان فتحعلی شاه و محمد شاه) بسیار مورد احترام درباریان بود. بدین جهت در سال ۱۲۶۶ هجری قمری (۱۸۵۰ میلادی) پیش از شهادت شهدای سبعة طهران امیرکبیر بسیار کوشید که او را به تبرّی وادار نماید ولکن توفیق نیافت. اما بدلائل بسیار نمی‌توانست آسیبی به سلیمان خان برساند. لذا در باب او ظاهراً نزد دیگران تجاهل نمود. پس از واقعه رومی شاه مهد علیا نیز دیگر از او حمایت نمی‌نمود. این بود که او را در خانه‌اش واقع در محله سرچشمه طهران گذر سرچنّبک (۵۷) اسیر کرده پس از چند روز شهید نمودند. پیش از شهادت سلیمان خان، ناصرالدین شاه از علی خان حاجب‌الدوله خواست که او را به تبرّی وادارد تا از مرگ نجات یابد ولکن آن عاشق فداکار از جان دست شسته بود و آرزوی شهادت در راه محبوب خویش داشت. این بود که شاه دستور داد سلیمان خان را بهرنحوی که خود می‌خواهد مقتول نمایند (۵۸). نبیل زرنندی داستان شهادت سلیمان خان را بروایت جناب میرزا موسی کلیم و نقل از گفته میرزا تقی کدخدا اینگونه نوشته است. میرزا تقی می‌گوید سلیمان خان تقاضا کرده بود که او را شمع آجین نمایند و با طبل و نی در هر کوی

و گذر بگردانند و سرانجام بدن او را شقه نمایند. همانگونه شد که اراده نمود. هنگامی که میرغضب می خواست بدن او را سوراخ نماید دستش می لرزید. سلیمان خان کارد را از میرغضب گرفته خود سوراخی در بدن خویش نمود و به میرغضب گفت این طور بدن مرا سوراخ کن. باشاره سلیمان خان نه سوراخ در بدن او نمودند. دو سوراخ در سینه، دو سوراخ بر روی دوشها، یک سوراخ در زیر گردن و چهار سوراخ در پشت او نمودند و در هر سوراخ شمعی نهادند. چون کار شمع آجین پایان یافت سلیمان خان در میان جمعیت انبوه تماشاچی براه افتاد. خطاب به مردم گفت خدای را سپاسگزارم که در راه محبت حضرت باب به آرزوی خود رسیدم. با صدای بلند فرمود:

آنکه دائم هوس سوختن ما می کرد

کاش می آمد و امروز تماشا می کرد

حضرت ولی امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه

۷۸) تصریح می فرمایند که سلیمان خان همچنین در حین تحمل مصائب شمع آجین این شعر را بصدای بلند می خوانده است:

یک دست جام باده و یک دست زلف یار

رقصی چنان میانه میدانم آرزوست

سلیمان خان خطاب به مردم تماشاچی بیانات بسیار فرمود. چون سردار فاتحی که در میان سپاه خود گام بر می دارد راه می پیمود. بقول نبیل زرنندی: «(و در حقیقت میرزا تقی کدخدا) بدن مشتعل او مانند چراغی تابان در ظلمتی بی پایان نورافشانی می نمود و چون بمقتل رسید مردم را مخاطب ساخته گفت همه می دانید که این سلیمان دارای حشمتی بی پایان بود. فکر نمی کنید برای چه از آن همه نعمت و جلال دست کشیده و به مشهد فدا می شتابد. این نیست مگر از محبت محبوب بی همتا. آنگاه رو به امام زاده حسن کرد و کلماتی چند به عربی گفت ... بعد به میرغضب اشاره کرد که بمأموریت خود مشغول باش. میرغضب بدن او را شقه می کرد و او تا جان در بدن داشت بمدح و ثنای محبوب خود ناطق بود» (۵۹). شرح شهادت جناب

سلیمان خان در کتب تواریخ عصر قاجار و از جمله حقایق الاخبار و روضة الصفاى ناصرى و کتاب متنبتین تألیف اعتضادالسلطنه نیز آمده است. اعتضادالسلطنه بنقل از چند منبع و از جمله روزنامه وقایع اتفاقیه (شماره ۸۲) می نویسد که آقا حسن نائب فراشخانه بدن سلیمان خان را شمع آجین کرده و او را «با نقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در کوچه و بازارها گرداندند» و بدن او را در بیرون دروازه شاه عبدالعظیم به دو نیمه نموده به دو دروازه آویختند. «وقتی او را شمع آجین کرده می بردند بطور رقص متصل این شعر را می خواند.

کاشکی پرده برافتادی از آن منظر حسن

تا همه خلق ببینند نگارستان را» (۶۰).

تفصیل شهادت سلیمان خان ضمن بیان کیفیت شهادت دیگر شهدای واقعه رمی شاه در گزارشها و مکاتبات سفیران روسیه و انگلستان با مقامات آن دو کشور نیز آمده است. آنچه در همه این کتب تواریخ و مکاتبات یاد شده مسلم است استقامت و جانبازی بی نظیر آن عاشق دل داده است. اگرچه در بیان جزئیات واقعه شهادت او اختلافاتی در کتب و نشریات زمان موجود باشد. نکته مسلم دیگر آنست که سلیمان خان را پس از گرداندن در شهر همانطور که خود می خواسته دو شقه کرده بر دو طرف دروازه نو آویخته اند (۶۱). از بیان حضرت ولی امرالله GOD PASSES BY (صفحه ۷۸) و نوشته نبیل زرنندی THE DAWN BREAKERS (صفحه ۶۲۰) روشن می شود که شهادت سلیمان خان در همان کنار دروازه نو واقع شده است. متأسفانه برخی تصور نموده اند که سلیمان خان در امامزاده حسن بشهادت رسیده است (۶۲). حال آنکه نامبرده نزدیک دروازه نو تنها روی بسوی بقعه امام زاده حسن ادعیه ای به عربی اداء کرده است. اما اینکه بقایای جسد جناب سلیمان خان دقیقاً در کجا مدفون است به پژوهش ژرف آیندگان منوط است. یقیناً همانطور که حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به آقا میرزا حسین بروجردی و حاج ابوالقاسم ناظریان فرموده اند «من بعد کشف خواهد شد». جناب فاضل مازندرانی در

مجلد سوم ظهورالحق در خصوص محلّ دفن جسد سلیمان خان می نویسد: «جسد مشبک و مقطوع آن شهید در محلی بخارج از خندق و دروازه قدیم شاه عبدالعظیم طهران تحت اطباق رمل و حصات مستور شده ...» (صفحات ۲۷ - ۲۶). جناب ملک خسروی در این خصوص در مجلد سوم تاریخ شهدای امر می نویسد: «مدفن آن بزرگوار و آن عاشق دلدادۀ حضرت رحمن را بعضی از مورّخین بیرون خندق دروازه قدیم شاه عبدالعظیم (خیابان فعلی مولوی) و جنب قبرستان آنجا (مقصود باغ فردوس فعلی) نوشته ولی محلّ را تعیین و تشخیص نموده اند. ولی مرحوم نعمت الله خان صفّار که از قدمای احباب و با بایی ها معاشرت زیادی داشت به لجنه اماکن متبرکه می نویسد اول قبرستان غسالخانه بود که حالیه رستوران است. محاذی درب غسالخانه یک درخت کهنه بود که قرب آن قبری بود. در اوائل سلطنت مظفرالدین شاه خودم مکرّر دیدم شب شمع روشن می کردند و معروف بود که خواب نما شده است که این قبر از سادات و امام زاده است که مردم فاتحه می خواندند و میرزا محمود معروف به تاجر نفتی که از مقدّسین بایّه بود پس از آنکه بمناسبتی او را شناخته بودم دیدم آنجا با خضوع زیارت می خواند. جویا شدم گفت این قبر مال سلیمان خان است. از شخص دیگری هم شنیدم که حالا اسم آن شخص نظرم نیست. در هر صورت محلّ شهادت یعنی شقه کردن آن بزرگوار در پای درختی که محاذی درب غسالخانه بوده است که شبهه ای در آن نیست. و مرحوم داود معنوی که عضو لجنه اماکن متبرکه بود و مأمور تحقیق از شخص مزبور بود می نویسد مدفن سلیمان خان را از شخص معهود پرسیده در برزن باغ فردوس معلوم نمود ولی نقطه معین را نتوانست نشان دهد» (صفحات ۵۰ - ۲۴۹). نام مادر سلیمان خان حاجیه خانم و نام پدرش یحیی خان بود. سلیمان خان دو برادر و یک خواهر تنی داشت. یک برادرش فرّخ خان از سرکردگان سپاه دولتی بود و بر خلاف سلیمان خان به امر بدیع مؤمن نگشت و حتی در حادثۀ زنجان با اصحاب مظلوم نبرد نمود و در جریان همان واقعه مقتول گشت. برادر

دیگرش به حاج عمو معروف بود. اما خواهرش خان قزی که همسر میرزا علی صدراشرف بود بامر بدیع ایمان داشت (۶۳).

از جمله شهدای بابی پس از واقعه رمی شاه جناب سید حسین کاتب یزدی حرف حی و ملقب به «عزیز» است. در بخشهای پیش به شمه‌ای از احوال نامبرده و نیز حالات پدر و برادرانش اشاره کرده‌ایم. جناب کاتب در ایام ماکو و چهریق در محضر مبارک بود و چنانکه قبلاً بیان کرده‌ایم بدستور حضرت باب حکمت نمود و زنده ماند تا اسرار آثار مبارکه را بر اهلش افشاء نماید. حضرت باب به یحیی ازل امر فرموده بودند که آنچه را نمی‌داند از جناب کاتب بپرسد. پس از شهادت حضرت باب جناب کاتب چندی در تبریز محبوس بود. و هم در آن اوان بود که قنسول روس وی را نزد خود برده در خصوص ظهور بدیع تحقیق نمود و کاتب با آنکه چندتن از مسلمین در حضور قنسول بودند آنچه گفتنی بود گفت و برخی از آثار حضرت باب را به وی سپرد. پس از چندی کاتب را به طهران برده و از جمله در سیاه‌چال محبوس نمودند. تا آنکه واقعه رمی شاه سبب دستگیری جمال ابهی و گروهی از اصحاب گشت. جناب کاتب مدتی در سیاه‌چال در محضر حضرت بهاء‌الله بود. سرانجام او نیز با شمشیر عزیزخان سردار کل و میرپنجان و سرتیپان و سرهنگان سپاه شاهی بشهادت رسید. این بار بر خلاف بار پیش هرچه اولیاء امور تلاش نمودند که تبری نماید حاضر نشد و با نهایت عشق و وفاء به میدان فداء شتافت (۶۴). جناب اشراق خاوری در مجلد نخست از کتاب رحیق مختوم (صفحة ۷۵۷) و ذیل عنوان «سید عزیز کاتب وحی» می‌نویسد که: «این لقب را حضرت اعلی در تفسیر احسن القصص که به قیوم الاسماء معروف است به جناب سید حسین کاتب عنایت فرموده‌اند». استناد مؤلف مذکور به بیان مبارک حضرت باب در سوره ۷۹ قیوم‌الاسماء است آنجا که می‌فرمایند: «یا قرّة العین قل یا ایّها العزیز الحسین الحسینی». با توجه دقیق به دنباله بیان مبارک: «... فخذ فی عرش القدس مکانک فانّا نریک فی امّ‌الکتاب باسم الباب مکتوباً» روشن می‌شود که مراد از

عبارت «العزیز الحسین الحسینی» خود وجود مبارک حضرت باب است. باید توجه داشت که کتاب قیوم الاسماء ظرف چهل روز نازل گشته است و در این مدت چهل روز همانطور که از پیش آمد تنها جناب باب‌الباب به حضرت باب مؤمن بوده است.

جناب کاتب همانگونه که قبلاً بیان نمودیم مخزن اسرار آثار حضرت باب بود و اهل بیان بتصریح آن حضرت مأمور بر جوع به وی در فهم کلمات الهیه بودند. ولکن این امر بنحو مقتضی تحقق نیافت و کاتب دو سال پس از شهادت حضرت باب بشهادت رسید. حضرت بهاء الله در یکی از الواح علّت شهادت کاتب را قرب ظهور حضرتشان دانسته‌اند. قوله الاعلی: «... و فائز نشد نفسی بلقاء او تا از معانی کلمات صمدانیه استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤساء بدانند که عارف بر کلمات الهیه نبوده و نیستند. چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقرّ اعلی ارتقاء جست. تفکروا فی ذلک یا اولی الافکار» (۶۵).

از دیگر شهدای واقعه رمی شاه جناب حاج میرزا جانی کاشانی است که به احوال او در مقدمه و بخش‌های دیگر این کتاب اشاره کرده‌ایم. میرزاجانی در آخرین سال حیات خویش در قصبه شاه عبدالعظیم اقامت داشت و در همانجا تاریخ خود را نوشت و پس از حمله بابیان به ناصرالدین شاه با آنکه به ضریح آن امام زاده پناه برده بود دستگیرش نمودند و به طهران بردند (۶۶). میرزا آقاخان نوری صدراعظم مایل نبود که میرزا جانی مقتول گردد. علّت امر این بود که هنگام تبعید میرزا آقاخان به کاشان (در ایام محمد شاه و بامر او) میرزا جانی با وی مذاکرات امری داشته و از او قول گرفته بود که پس از عودت به مقام سابق مراقب اصحاب باشد تا بدانان ظلمی نشود. این جریان مربوط به اوقاتی بود که حضرت باب در کاشان و در خانه میرزا جانی تشریف داشتند و در حق میرزا آقاخان دعا فرمودند که بشغل سابق خود برگردد (۶۷). بهرحال میرزا آقاخان همانطور که قبلاً گفتیم بخاطر ترس از جان و از دست دادن مقام خویش نه تنها از اصحاب



حمایت ننمود بلکه سبب شهادت آن مظلومین گشت. اما حاج میرزا جانی را بدون اطلاع میرزا آقاخان بدست آقامهدی ملک التجار و گروهی از تجار و کسبه سپردند تا مقتول نمایند و آنان نیز با هر حربه‌ای که نزدشان بود به وی حمله کرده شهیدش نمودند (۶۸). جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق (صفحه ۳۹۳) در خصوص مدفن جناب حاج میرزا جانی می‌نویسد: «و مدفنش در محل مقبره سید ولی در طهران بود و هنگامی که بقعه مذکور را ساخته مرتفع نمودند سنگ قبرش زیر بنا ماند».

از دیگر شهدای سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) جناب میرزا عبدالوهاب شیرازی معروف به کاظمینی است. نامبرده بعلت رؤیائی که دیده بود ابتداء در یک فرسخی شیراز به حضور جناب ملاعلی بسطامی رسید و مؤمن شد ولکن پدرش حاج عبدالمجید از ملازمت او با ملاعلی ممانعت نمود و اذیت و مصیبت بسیار بر ملاعلی وارد کرد. سرانجام این پسر و پدر در کربلا بسال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) به امر بدیع جمال ابهی مؤمن شدند و حاج عبدالمجید از رفتار خود با جناب بسطامی واقعا خجل و متأسف بود. این پدر و پسر در کاظمین مشهور بشیدائی شدند و پسر پس از چندی با اشتیاق زیارت جمال ابهی عازم طهران شد. در ورود به طهران حادثه رمی شاه وقوع یافت و عبدالوهاب را که آشکارا در کوچه و بازار به تبلیغ نفوس مشغول بود فراشان و چاوشان گرفتار نموده بزندان افکندند. پس از ورود جمال ابهی به سیاه چال عبدالوهاب به حضور مبارک شرفیاب گشت و چند روزی با آن حضرت هم‌زنجیر و از جام الست سرمست بود. تا آنکه نوبت شهادت وی رسید. چون میرغضب زنجیر از گردن او برداشت با همه اصحاب وداع نمود. جمال ابهی را سخت در آغوش کشید و به قلب خود فشرد. ابا آثار اضطراب در سیمای او نبود. به میدان فداء رفت و جلاد شرح شهادت او را برای حضرت بهاء‌الله و دیگر اصحاب بعدا بازگو نمود (۶۹). جعفرقلی خان برادر میرزا آقاخان صدر اعظم و پسران صدر اعظم ذوالفقارخان، موسی خان

و میرزا علی خان و منسوبان و غلامان و تفنگداران آنان جناب میرزا عبدالوهاب را با گلوله تفنگ و قمه و شمشیر ریز ریز نمودند (۷۰).  
 از جمله شهدای این سال جناب ملاعبدالکریم قزوینی بود حضرت بهاء الله به وی عنوان میرزا احمد عنایت فرمودند (۷۱). تا بدین نام شهرت یابد و از گزند دشمنان محفوظ ماند (۷۲).  
 ملاعبدالکریم مدتی از محضر جناب سید کاظم رشتی استفاده نمود و از بزرگان شیخیه محسوب گشت و در همان سال اول ظهور وسیله حاج الله ویردی فرهادی به امر بدیع مؤمن شد. در شیراز و در اصفهان بارها به حضور حضرت باب فائز گشت و چون خطّ خوشی داشت بکتابت آثار مبارکه پرداخت. ملاعبدالکریم بی نهایت مورد عنایت حضرت باب و جمال ابهی بود. بدین علت غالب مکاتبات و مراسلات آن دو وجود مبارک وسیله نامبرده انجام می یافت و بشرحی که خواهد آمد دقیقاً از علت واقعی انتصاب و اشتهار یحیی ازل اطلاع داشت. و هم او بود که جعبه حاوی توقیع اشتقاق از کلمه بهاء و انگشترهای حضرت باب را به جمال ابهی رساند. در سال ۱۲۶۶ هجری قمری (۱۸۵۰ میلادی) و در ایام وقوع شهادت شهدای سبعة طهران با آنکه امیرکبیر دستور دستگیری وی را صادر نموده بود با راهنمایی جمال ابهی محفوظ ماند. اما سرانجام در واقعه رمی شاه دستگیر و در سیاه چال محبوس گردید و پس از چند روز بشهادت رسید (۷۳).  
 بتصریح روزنامه وقایع اتفاقیه (شماره ۸۲) «ملاعبدالکریم قزوینی را توپچیان حاضر رکاب بضرر غداره» پاره پاره نمودند. همانطور که حضرت ولی امرالله بیان فرموده اند (۷۴) ملاعبدالکریم از جمله نفوس انگشت شماری بود که دانش عمیقی در باب ظهور جدید داشت.

از جمله شهدای واقعه رمی شاه جناب میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمن نوری است که به احوال او قبلاً اشاره کرده ایم. حضرت عبدالبهاء ضمن بیانات شفاهی مبارک در باب شهادت او می فرمایند: «یک میرزا سلیمانی بود برادر شاطرباشی. این شاطرباشی چون زیر طپانچه حضرات زد که تیر به شاه نخورد بسیار مورد احترام شاه و وزراء شد

وفی الحقیقه اگر شاطرباشی نبود شاد کشته شده بود. چون چنین خدمتی کرده بود شاه گفت بیاس خدمات شاطرباشی من از میرزا سلیمان گذشتم چونکه برادر اوست. شاطرباشی رفت و گفت ای قبله عالم اذن بدهید من بدست خود میرزا سلیمان را بکشم. ایستاد تا او را بکشند. گفت من می گذارم دشمن شاه زنده بماند؟ وقتی که او را گرفتند بر یک قاطری سوار کردند و شصت هفتاد سوار در یمین و یسار او بود و فریاد می زد و این شعر را می خواند:

گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله» (۷۵).

از دیگر شهدای سال ۱۲۶۸ جناب ملاشیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم است که قبلاً به احوال او اشاره کرده ایم. اعتراف صریح نامبرده در سیاه چال طهران در حضور علی خان حاجب الدوله و مترجم سفیر روس در خصوص تشویق و تحریک بایبان به قتل ناصرالدین شاه از عوامل مهمه نجات حضرت بهاء الله از سجن طهران گشت (۷۶). اعتضاد السلطنه در متنبنین می نویسد که پس از دستگیری عظیم میرزا آقاخان نوری به حاج علی خان حاجب الدوله دستور داد که گوشهای او را ببرند (۷۷). جناب عظیم سرانجام بدست علماء و مردم شریب شربت شهادت نوشید. بدن او را با آجر و سنگ و شمشیر و خنجر پاره پاره نمودند.

باستناد شماره ۸۲ روزنامه وقایع اتفاقیه (مورخ دهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری) کیفیت شهادت برخی از دیگر شهدای واقعه رمی شاه بدین ترتیب است. جناب سید حسن خراسانی بضرع شمشیر، کارد، خنجر و گلوله شاهزادگان شهید گشته است. جناب ملازین العابدین یزدی را نخست مستوفی الممالک با طپانچه زده است و پس از آن مستوفیان و لشکرنویسان با طپانچه و کارد و خنجر و قمه او را ریز ریز کرده اند. جناب ملاحسین خراسانی را ابتداء میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعیدخان با طپانچه زده اند و سپس اتباع آندو با سنگ و قمه و کارد و خنجر شهید نموده اند. جناب ملافتح الله قمی پسر ملاعلی صحاف را حاجب الدوله ابتداء با طپانچه هدف قرار داده سپس کارکنان فراشخانه با

قمه پاره پاره نمودند. بقایای جسد را سنگباران کرده‌اند. جناب شیخ عباس طهرانی را خوانین و امراء دربار بضرط طپانچه و شمشیر شهید نموده‌اند. جناب محمد باقر نجف آبادی را پیشخدمتان حضور و کارکنان خلوتخانه شاهی با قمه و کارد و خنجر شهید کرده‌اند. جناب محمد تقی شیرازی را اسدالله‌خان میراخور خاصه پادشاهی و سایر کارکنان اصطلب شاهی نخست نعل نموده سپس با تخماق و میخ طویله آهنی و قمه و خنجر شهید کرده‌اند. جناب محمد نجف آبادی را ایشک آقاسی باشی و جارچی باشی و نسقچی باشی و نایبان و باشیان و سایر کارکنان حضور در نیاوران بضرط تبرزین و شش‌پر و آلات دیگر شهید نموده‌اند. بدن جناب میرزا محمد نیریزی را سرکشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و غلامان سرکاری هدف گلوله ساخته و سپس با سنگ و چوب با خاک یکسان نمودند. اما جناب محمد علی نجف آبادی نخست خمپاره چیان یک چشم او را کردند و سپس او را بدهان خمپاره نهاده آتش دادند. جناب حاج قاسم نیریزی را شمع آجین کرده و سپس بدنش را بدو پاره نموده به دو طرف یکی از دروازه‌های طهران آویختند. جناب آقا مهدی کاشانی را فراشان شاهی بضرط قمه و خنجر شهید نمودند. جناب میرزا نبی دماوندی را کارکنان و شاگردان دارالفنون با شمشیر و سرنیزه شهید نمودند. جناب میرزا رفیع نوری را سواره نظام با طپانچه و غداره شهید کردند. جناب میرزا محمود قزوینی را پس از آنکه زنبورکچیان هدف گلوله زنبورک کردند با غداره پاره پاره نمودند. جناب حسین میلانی را سربازان با سرنیزه سوراخ سوراخ نمودند. جناب میرزا لطفعلی شیرازی را شاطرباشی و شاطران سرکاری با خنجر و کارد و چوب و سنگ بشهادت رسانیدند. جناب نجف خمسه‌ای را اهالی شهر عموماً اجتماع نموده با سنگ، چوب، کارد، خنجر، قمه و مشت شهید نمودند. جناب حسن خمسه‌ای را نصرالله خان و سایر کارکنان «کارخانه مبارکه» شهید کردند و جناب محمد باقر قهپایه را «آقایان قاجار طعمه شمشیر آبدار نموده» بشهادت رسانیدند. باید توجه داشت که جناب حاج محمد رضا جواهری نیز در

سیاه چال طهران در همان سال واقعه رمی شاه شهید گشته است (۷۸). حضرت عبدالبهاء می فرمایند که در واقعه رمی شاه پوست سر یک تن از اصحاب تبریزی را کردند و آهک آورده بر رویش مالیدند و سپس روغن داغ روی او ریختند (۷۹). فی الواقع میرغضبان از سنگدلی و بی رحمی مقامات و مردم عادی ایران در شگفت بودند. اصحاب مظلوم با نهایت بردباری هرگونه مصیبت و بلائی را تحمل فرمودند و عاشقانه به میدان فداء شتافتند.

آثار شوم توطئه تیراندازی به شاه نه تنها طهران و توابع آن را فراگرفت در سایر ایالات ایران نیز نتایج وحشتناکی بجای گذاشت. در این واقعه پس از یاران طهران اصحاب یزد، نیریز، شیراز و مازندران بیش از دیگر بابیان تحمل مصائب نمودند. گروهی از اصحاب تا کر که پس از واقعه رمی شاه دستگیر شده و در سیاه چال بسر می بردند بعلت شداوند سجن به ملکوت ابهی صعود نمودند. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می فرمایند: «انبار طهران جانی نبود که کسی بتواند یک ماه زیست کند. واقعا محلّ عجیبی بود. زیرزمین بود یک در کوچک داشت که از آن انسان داخل می شد. پله ها می خورد و می رفت پائین خیلی تاریک بود. از مازندران از قریه ما نفوس زیادی را بردند آنجا جمیع فوت شدند» (۸۰). پس از رهائی حضرت بهاء الله از سیاه چال طهران (بشرحی که خواهد آمد) بدخواهان از نادانی میرزا یحیی ازل استفاده کرده اخبار وحشتناکی بکمک او در باب اعمال و رفتار حضرت بهاء الله شایع نموده بگوش شاه می رسانیدند. از جمله می گفتند که مردم تا کر بتحریک حضرت بهاء الله خیال قیام علیه مقام سلطنت را دارند. ناصرالدین شاه که دستور داده بود دارائی و املاک حضرت بهاء الله را تصرف نمایند این بار به میرزا آقاخان دستور داد که سپاهی عظیم به مازندران اعزام دارد و در اقلیم نور خصوصا قریه تا کر امنیت برقرار نماید (۸۱). میرزا آقاخان قلبا راضی به سرکوبی مردم تا کر نبود زیرا دختر عمویش همسر جناب میرزا محمد حسن (برادر پدری حضرت بهاء الله) و مقیم آن قریه بود. اما ناچار میر ابوطالب خان از

منسوبان نزدیک خود را مأمور انجام این مهم نمود و به وی سفارش کرد که با مردم مهربان باشد و صرفاً غائله را بخواباند. میرابوطالب خان که شخص خبیثی بود بمحض ورود به تاکر به مردم گفت شاه به من امر کرده است جمیع مردان قریه تاکر را مقتول و زنانشان را اسیر و قریه را با خاک یکسان نمایم. تنها زنانی که به خانه میرزا محمد حسن پناه می‌برند محفوظند. مردم تاکر از ترس جان هرچه داشتند گذاشتند و به کوه و دشت گریختند. میرابوطالب خان دستور به غارت و تخریب قریه تاکر داد (۸۲). بطوری که حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک باعزاز احتیای جاسب می‌فرمایند دوازده هزار افراد سپاهی چنان هجوم و قریه را غارت نمودند که حتی غله نیز برای اهالی باقی نگذاشتند. «گاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزانیدند و نفوس بی‌گناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر زنجیر نمودند و به طهران آوردند و بزندان انداختند» (۸۳). بفرموده حضرت عبدالبهاء سی و پنج تن از اصحاب تاکر را اسیر نموده، زنجیر بر گردن افکنده به طهران بردند (۸۴). ریش و چانه جناب ملاعبدالفتاح تاکری را که بیش از هشتاد سال داشت بریدند و با زنجیر و پای برهنه تا طهران کشیدند. آن پیرمرد نورانی در آن حالات بسوی حق مناجات می‌فرمود. چون به طهران رسید جان به جانان تسلیم نمود. باری بر اثر هجوم سپاه عظیم دولتی و اسارت اصحاب و تحمل مشقات در تاکر و سیاه‌چال طهران جمعی از اصحاب تاکر شربت شهادت نوشیدند که از جمله آنان جناب ملابابای بزرگ، جناب ملابابای کوچک، جناب ملازین العابدین و جناب آقا محمد تقی خان تاکری را توان نام برد (۸۵).

آتش خانمانسوز واقعه رمی شاه در نیریز نیز چنان شعله کشید که صدها تن از اصحاب مظلوم را شهید و آواره و بی‌سر و سامان نمود. چون زین العابدین خان حاکم نیریز مقتول شده بود حکومت نیریز به میرزا نعیم نوری محول گشته بود. میرزا نعیم با توپخانه و تجهیزات جنگی از شیراز به نیریز رفت تا با اصحاب ستیز نماید. پس از چندبار شکست و ناکامی سرانجام جمیع اصحاب را اسیر و گروهی را شهید

نمود. نبیل زرنندی می‌نویسد: «صد و هشت نفر اسیر و همین قدرها هم مجروح بودند و از این جمله به طهران نرسید مگر بیست و هشت نفر که پانزده نفر آنها را بمحض ورود به طهران اعدام نمودند و بقیه را در حبس انداختند و بعد از دو سال عدهٔ قلیلی از آنها که از حبس خارج شدند عازم وطن خود شده آنها هم باستثنای چند نفر در بین راه وفات یافتند. طهماسب میرزا در شیراز عده‌ای را شهید کرد و دویست نفر از آن مؤمنین را سر برید و آن سرها را بر نیزه کرده به طهران فرستاد. چون به آباده رسیدند به امر شاه سرها را در همانجا دفن کردند. ششصد نفر از زنها را گرفته بودند سیصد نفر آنها را در نیریز گذاشتند و سیصد نفر را دوتا دوتا بر مرکبهای برهنه سوار کرده به شیراز بردند. در آنجا بعضی مردند و بعضی قبل از خلاصی به عذاب شدید گرفتار شدند تا جان سپردند» (۸۶). حضرت ولی‌امران الله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۷۹) ضمن شرح واقعهٔ دوم نیریز که پس از حادثهٔ رمی شاه رخ داد می‌فرمایند که دشمنان امر چهل تن از زنان و کودکان بابی را در غاری محصور نموده و غار را با چوب انباشته آن را با نفت آتش زدند و همهٔ آن مظلومان را بزغال تبدیل نمودند. سیصد تن از زنان بابی را تقریباً عریان دو بدو بر اسبهای بی‌زین و پشته سوار نموده مجبور ساختند که بر اجساد بی‌روح و سرهای بریدهٔ شوهران، پدران، برادران و پسران خویش بتازند. آنقدر مصائب بر آن بانوان بی‌گناه و مظلوم وارد ساختند که بسیاری از آنان جان به جان آفرین تسلیم نمودند (مفاد بیان مبارک).

اما از نفوسی که رأی و اقدامشان در تأیید اوامر ناصرالدین شاه در شهادت اصحاب پس از واقعهٔ رمی شاه بسیار مؤثر بوده و مسؤول کشتار بی‌رحمانهٔ بابیان بوده‌اند نخست باید میرزا آقاخان نوری صدر اعظم را نام برد. نام اصلی وی میرزا نصرالله بوده و به میرزا آقاخان شهرت یافته‌است. وی در دربار محمدشاه و ناصرالدین شاه صاحب مقامات بوده و در حقیقت از رقیبان حاج میرزا آقاسی و میرزا تقی خان امیر کبیر بشمار می‌رفته و همواره آرزوی نیل بمقام صدارت

عظمی داشته است. میرزا آقاخان چون احترام حاج میرزا آقاسی را به حضرت بهاء الله مشاهده می نمود در دل حسد می ورزید و با آنکه از منسوبان آن حضرت بود هرگز حقیقهٔ حمایتی از حضرتشان ننمود و آنچه نمود بنا بر مصالح خاص بود. نامبرده مردی جاه طلب و بی وفا بود. همانطور که قبلاً مذکور آمد در ایامی که حضرت باب از کاشان عبور می فرمودند میرزا آقاخان بدستور محمد شاه در آن شهر بحال تبعید بسر می برد. حاج میرزا جانی کاشانی با وی در خصوص امر بدیع مذاکره کرده بود و میرزا آقاخان گفته بود که اگر ایمان من به حضرت باب سبب شود که به شغل گذشته خود برگردم پیوسته کوشش خواهم نمود که ستمی بر اصحاب وارد نشود. حاج میرزا جانی مراتب را بعرض حضرت باب رسانید. فرمودند به میرزا آقاخان اطمینان دهید که بزودی شاه او را به طهران خواهد خواند و مقام گذشته را بدست خواهد آورد و سپس به مقام صدارت عظمی نیز می رسد. فرمودند به او بگویند وعدهٔ خود را فراموش ننماید. میرزا آقاخان پیمان بست و اطمینان داد. پیشگونی حضرت باب تحقق یافت و نامبرده به طهران دعوت شد و در مقامات دولتی ترقی نمود و لقب اعتمادالدوله یافت و وزیر جنگ شد. هنگامی که امیرکبیر در خصوص شهادت حضرت باب با وزرای خود مذاکرات مقدماتی می نمود میرزا آقاخان با رأی امیرکبیر مخالفت نمود. این هم بجهت مصالح خاصی بود و شاید گمان می نمود که می تواند از قوای بایبان برای نیل به مقاصد خویش استفاده نماید. پس از شهادت حضرت باب مراتب را بعرض حضرت بهاء الله رسانید و معروض داشت که دیگر آتش فتنه خاموش شده است. حضرت بهاء الله فرمودند که اشتباه می کند و شهادت آن مظلوم آتش مصیبت و بلا را در همهٔ نقاط ایران شعله ور خواهد نمود. همانگونه شد که جمال ابهی فرموده بودند و میرزا آقاخان نیز در تشدید بلایا سهم مؤثری داشت. میرزا آقاخان یک بار بشدتی بیمار گشت که همهٔ پزشکان از درمان او عاجز شدند و لکن بکمک و مرحمت حضرت بهاء الله از مرگ حتمی نجات یافت. پس از قتل امیرکبیر میرزا آقاخان



که بکمک مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه و حمایت دول خارجی به صدارت عظمی منصوب گشته بود بجهت حفظ مصالح خویش تصمیم داشت که میان اصحاب و دولت ناصرالدین شاهی التیام دهد ولکن حادثه رمی شاه اجراء این تصمیم را ناممکن نمود. و ما قبلاً در باب جعفرقلیخان برادر میرزا آقاخان و اقدامات او در خصوص نجات حضرت بهاء الله از سجن چند روزه طهران و نیز پذیرائی نامبرده از جمال ابهی به نیابت از صدراعظم سخن گفته ایم. جناب طاهره نیز مدتی در خانه میرزا آقاخان بود و خواهر وزیر جنگ از وی پذیرائی نمود. در آن زمان میرزا آقاخان در کاشان و در تبعید بود (۸۷). دختر عموی میرزا آقاخان همسر میرزا محمد حسن برادر پدری جمال ابهی بود و همانطور که قبلاً مذکور گشت بدین جهت میرزا آقاخان از منسوبان مبارک در تاکر حمایت می نمود. اما پس از واقعه رمی شاه بخاطر حفظ مقام و شاید جان خویش در کشتار بایبان دخالت نمود. به بیان گویاتر طراح نحوه شهادت اصحاب گشت و آنان را میان طبقات و اصناف مختلف تقسیم نمود تا امکان انتقام از افراد خاص زائل شود. اما پس از رهائی حضرت بهاء الله از سجن سیاه چال بتوصیه آن حضرت به جمیع بلاد ایران اعلام داشت که دست از آزار پیروان حضرت باب بردارند (۸۸). بهرحال مظالم میرزا آقاخان در واقعه رمی شاه که صرفاً برای رفع تهمت بابی بودن و حفظ مقام صدارت عظمی بود عاقبت گریبان گیر وی شد. مورد غضب ناصرالدین شاه قرار گرفت و تبعید گشت و مدتها در یزد تحت نظر بود تا در آنجا در نهایت فلاکت و ناامیدی در گذشت (۸۹). مرگ او بسال ۱۲۸۱ هجری قمری (۱۸۶۴ میلادی) واقع گشت. حضرت عبدالبهاء ضمن بیانات شفاهی مبارک در خصوص نامبرده می فرمایند: «میرزا آقاخان نوری وقتیکه صدراعظم شد تمام اقوام خود را مصدر امور مملکتی نمود و به بستگان خود حکومت داد. حضرات به خواجه معروف بودند. چون این بزرگواری را در خود دیدند بخیال افتادند سلاله نجیبی برای خود ترتیب دهند. دور هم نشستند فکری نمودند. شخص منشی خوش تحریری را دیده دو سه هزار

تومان به او دادند که سلاله آنها را به شخص نجیب جلیلی برساند. او هم کتابی نوشت بمناسبت اینکه حضرات به خواجه معروف بودند سلاله آنها را از طرف مادر کنیزی به خواجه اباصلت رسانید. اینها هم جشن گرفتند. چراغان نمودند. بساط عیش گسترده افتخارها کردند که الحمدلله سلاله ما به آن کنیز سیاه رسیده که شوهر او و آقای او خواجه اباصلت بوده که گاهی در مشهد خدمت حضرت رضا علیه السلام مشرف می شده. بعدها از آن منشی بعضی رنود پرسیده بودند چطور تو این سلاله را از کتب استخراج نمودی و ترتیب دادی. گفت والله حقیقت مطلب این است که آن کنیز شانزده ماه بعد از مردن خواجه اباصلت حامله و فارغ شده بود...» (۹۰).

حاج علی خان حاجب الدوله مراغه‌ای که شخصی سنگدل و بی شرف و نیز مسؤل شهادت جمعی از اصحاب مظلوم و بی دفاع بود عاقبت در حدود سال ۱۲۸۴ هجری قمری (۱۸۶۷ میلادی) معرض خشم طوائف لر گشت. پس از غارت اموال وی و عائله اش ریش او را تراشیدند و وی را مجبور نمودند تا ریش خود را بخورد. بر پشت او زین گذاشته و بر دهانش افسار بسته سوارش شدند و در همان حال و در جلو چشمانش با زنان و کودکان او اعمال شرم آور نمودند. (۹۱) نامبرده در سال ۱۲۸۵ هجری قمری (۱۸۶۸ میلادی) با نهایت فلاکت در گذشت.

محمود خان کلانتر ظالم نیز که همراه حاج علی خان حاجب الدوله مسؤل شهادت دهها تن از اصحاب بود در سال ۱۲۸۰ هجری قمری (۶۴ - ۱۸۶۳ میلادی) بدستور ناصرالدین شاه مقتول گردید. خلاصه جریان اینست که بعلت نزول برف و باران شدید در آن سال و قطع راههای ارتباطی، نان در طهران بی نهایت کمیاب گشت و بتحریک ملایان چند هزارتن از زنان شهر نزدیک ارک دولتی اجتماع و همراهان شاه را مصدوم نمودند. به خود شاه نیز جراحی وارد گشت. این بود که شاه خشمگین گردیده دستور داد محمود خان کلانتر طهران را که بنظرش در این باب تقصیر کرده بود مقتول نمایند. فرمان شاه

بی درنگ اجراء گردید. دو تن میرغضب نیرومند طناب بر گردن محمودخان انداخته کشیدند تا جسد بی جانش در پیش پای شاه افتاد. سپس جسد او را به اسب بسته در همه کوجه‌ها و خیابانهای طهران گردش دادند. پس از آن سر و دستها و پاهای او را بریده بر دروازه‌های شهر آویزان نمودند (۹۲).

حضرت ولی‌امرالله همچنین به عاقبت سوء، مسؤولان حوادث تاکر و نیریز اشاره فرموده‌اند (۹۳). و ما در بخشهای پیشین این کتاب به وبال احوال برخی از ظالمین و اعداء پرکین آئین نازنین حضرت باب اشاره کرده‌ایم و تکرار آن مطالب در این مقام لزومی ندارد. سنگدلی و اعمال وحشیانه مردم ایران اعم از پیشوایان روحانی و مقلدان آنان و شاه و منسوبان او و مأموران دربار قاجار سبب نزول قهر الهی بر آن سرزمین گشت. زلزله، خشکسالی، انواع بیماری، قحطی حتی به جانوران و گیاهان ایران نیز رحم ننمود و آن اقلیم را به ویرانه‌ای تبدیل نمود (۹۴).

با وقوع حادثه رمی شاه و مسجونیت جمال ابهی در سیاه‌چال طهران و اظهار امر خفی آن حضرت بسال ۱۲۶۹ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) عهد اعلی سر آمد و مصداق بیان مبارک حضرت باب در خصوص سنه تسع تحقق یافت و اصحاب بکل خیر فائز شدند. حضرت بهاءالله پس از چهارماه مسجونیت در سیاه‌چال بدلیل اصلی بی‌گناهی، اقرار صریح جناب عظیم بر دخالت در طرح توطئه نزد مقامات رسمی، تلاش بستگان مبارک و سفیر روس در طهران و بالاخره خون مطهر شهیدان واقعه رمی شاه که خونبهای آزادی حضرتشان محسوب گشته است از زندان رها و پس از چندی عازم عراق شدند (اول ربیع الثانی سال ۱۲۶۹ هجری قمری برابر با دوازدهم ژانویه ۱۸۵۳ میلادی).

## زیرنویس

### بخش بیست و پنجم – واقعه رمی شاه

- ۱ – مقاله شخصی سیاح. صفحه ۵۱.
- ۲ – مأخذ بالا. صفحات ۵۲ – ۵۱.
- ۳ – نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۵۳ – ۶۵۲.
- ۴ – مأخذ بالا. صفحات ۳۹ – ۶۳۸ (بیانات حضرت بهاء الله بروایت نبیل زرنندی). از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء نیز روشن می شود که میان حضرت بهاء الله و امیرکبیر مذاکرات مفصل شده و از جمله حضرت بهاء الله به برخی از آیات قرآن شریف در پاسخ استهزاء و کنایه امیرکبیر استناد فرموده اند (فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد دوم، صفحات ۶۴-۶۵).
- ۵ – THE DAWN BREAKERS صفحه ۵۷۸.
- ۶ – مأخذ بالا. صفحه ۵۹۸.
- ۷ – مأخذ بالا. صفحات ۹۹ – ۵۹۸.
- ۸ – نوائی. فتنه باب. صفحه ۴۰.
- ۹ – ترجمه و تلخیص عبارات از نگارنده این سطور است. برای ملاحظه عین گزارش شیل رجوع فرمایند به:  
MOMEN . THE BÁBÍ AND BAHÁ'Í RELIGIONS . PP. 130 -31.
- ۱۰ – رجوع فرمایند به:
- الف – GOD PASSES BY صفحه ۶۲.
- ب – نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۶۸.
- ۱۱ – مطالع الانوار. صفحه ۶۵۰.
- ۱۲ – THE DAWN BREAKERS صفحه ۶۰۰.
- ۱۳ – GOD PASSES BY صفحه ۶۲.
- ۱۴ – THE DAWN BREAKERS صفحه ۶۱۰.
- ۱۵ – نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۶ – ۶۴۵.

- ۱۶ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد یکم. صفحه ۲۳۵ (بیان شفاهی حضرت عبدالبنها).
- ۱۷ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۴۷.
- ۱۸ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد یکم، صفحه ۲۳۵ (بیان شفاهی حضرت عبدالبنها).
- ۱۹ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۴۸ - ۶۴۷.
- ۲۰ - رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۷۱.
- ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۴۸.
- پ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد یکم، صفحات ۳۶ - ۲۳۵.
- ۲۱ - GOD PASSES BY صفحه ۷۱.
- ۲۲ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار جلد یکم، صفحه ۲۳۶.
- ۲۳ - رجوع فرمایند به:
- الف - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۵۷.
- ب - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد یکم، صفحه ۲۳۶.
- ۲۴ - GOD PASSES BY صفحه ۷۲.
- ۲۵ - در این خصوص از جمله رجوع فرمایند به پژوهش نگارنده تحت عنوان «ایام بطون و مراحل ظهور جمال اقدس ابهی» مندرج در نشریه عندلیب، کتاب «محبوب عالم» شماره مخصوص صدمین سال صعود جمال ابهی، (۹۳ - ۱۹۹۲) صفحات ۵۴ - ۲۱۲.
- ۲۶ - GOD PASSES BY صفحه ۶۳.
- ۲۷ - نوائی . فتنه باب. صفحه ۴۱.
- ۲۸ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد یکم، صفحات ۳۳ - ۲۳۲.
- ۲۹ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۶۴.
- ۳۰ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد یکم، صفحه ۲۳۴.
- ۳۱ - رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۷۲.
- ب - زرقانی. بدایع الآثار. جلد دوم، صفحه ۲۰۶.

- پ \_ فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد یکم، صفحات ۳۳ - ۲۳۲.
- ۳۲ - رجوع فرمایند به :
- الف \_ GOD PASSES BY صفحه ۶۵.
- ب\_ گوینو. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (ترجمه فارسی) صفحه ۲۵۵.
- ۳۳ - GOD PASSES BY صفحه ۸۰ و ترجمه فارسی (وسیله جناب نصرالله مودت) صفحه ۱۸۷.
- ۳۴ - مأخذ بالا. صفحات ۶۴ - ۶۳.
- ۳۵ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۳۰۱.
- ۳۶ - رجوع فرمایند به:
- الف - عینا مأخذ بالا.
- ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۲۶.
- ۳۷ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۲۷-۳۲۶ و ۴۳۶.
- ۳۸ - از جمله رجوع فرمایند به جلد ششم فرهنگ معین ذیل عنوان قرّة العین که می گوید قرّة العین: «در جنگ قلعه طبرسی شرکت کرد و سپس دستگیر شد ...» (صفحه ۱۴۵۲).
- ۳۹ - رجوع فرمایند به :
- الف - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحات ۲۰۶ - ۲۰۴.
- ب - ملک خسروی. اقلیم نور. صفحه ۷۹.
- ۴۰ - این شاهزاده خانم نوه فتحعلی شاه قاجار (و دختر شاهزاده محمّد رضا میرزا) بود که بعدا در بغداد بحضور جمال ابنی شرفیاب و به آن حضرت نیز مؤمن گردید.
- ۴۱ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۲۸.
- ب - تاریخ سمندر. صفحه ۸۴.
- ۴۲ - GOD PASSES BY صفحه ۷۴.
- ۴۳ - از جمله رجوع فرمایند به تاریخ نیکلای فرانسوی (ترجمه فارسی) صفحات ۸ - ۴۷۷.
- ۴۴ - TAHIRIH صفحات ۹۶ - ۹۵.

۴۵ - اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحه ۲۴۹ (خطابه مورخه پانزدهم اپریل ۱۹۱۳ حضرت عبدالبهاء در تالار موزه ملی بوداپست).

۴۶ - حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات شفاهی خویش که به عربی ایراد فرموده‌اند تصریح می‌نمایند که طاهره را بعنوان اینکه همسر صدر اعظم تقاضای ملاقات با او نموده‌است از خانه محمودخان کلانتر خارج نمودند. عین عبارات بیان مبارک چنین است: «کیفیه شهادة قرّة العین هو أنّهم اخبروها أنّ زوجة الصدر الاعظم تحبّ ان تلاقیها فی البستان و لما ذهبت معهم خنقها عبد اسود بالمحرمة و رماها فی البئر» (فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۴۹۶). ایادی امرالله جناب میس مارثاروت در کتاب TAHIRIH (صفحات ۱۰۶ - ۱۰۴) بنقل از ایادی امرالله جناب ادیب طالقانی (مستند به اقوال پسر بزرگ محمود خان کلانتر) و نیز نیکلای فرانسوی در تاریخ خود (ترجمه فارسی، صفحات ۸۴ - ۴۷۷) نحوه شهادت طاهره را توضیح کرده‌اند که البته باید دقیقاً با محتوای آثار مبارکه و تاریخ نبیل زرنندی در این خصوص تطبیق شود.

۴۷ - برای آگاهی بیشتر از میزان سندیت تاریخ نبیل زرنندی از جمله رجوع فرمایند به مقدمه کتاب حاضر و نیز پژوهش دیگر نگارنده تحت عنوان «نبیل اعظم و تاریخ جاودانه او» مندرج در نشریه بانگ سروش (طبع پاکستان) شماره‌های سالهای ۱۴۷ - ۱۴۶ بدیع.

۴۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۶۰ - ۶۵۸. این بخش از تاریخ نبیل با صفحه ۷۵ کتاب GOD PASSES BY نیز تطبیق گردید.

۴۹ - برخی عقیده دارند که این بانو شاهزاده شمس جهان (فتنه) نوه فتحعلی شاه بوده‌است (اشراق خاوری. محاضرات. جلد نخست، صفحه ۳۱).

۵۰ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۶۲.

۵۱ - مقاله شخصی سیاح. صفحه ۳۳.

۵۲ - GOD PASSES BY صفحه ۷.

۵۳ - A TRAVELLER'S NARRATIVE جلد دوم، صفحه ۲۱۳.

۵۴ - برای آگاهی از برخی از اقوال و شهادات مورد بحث از جمله رجوع فرمایند به:

الف - GOD PASSES BY صفحات ۷۷ - ۷۶.

ب - THE DAWN BREAKERS زیرنویس صفحات ۳۱ - ۶۲۹.

پ - TAHIRIH. صفحات ۱۳ - ۱۱۰.

۵۵ - برای اطلاع بیشتر از احوال طاهره و بستگان و فرزندان او از جمله رجوع فرمایند به نوشته نگارنده تحت عنوان پژوهش تحلیلی در باب حیات طاهره (مندرج در مجلد سوم خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، صفحات ۶۶ - ۴۳).

۵۶ - جناب سمندر در تاریخ خود (صفحة ۱۵۴) جناب سلیمان خان را ملقب به انیس می‌داند. این نکته در هیچ یک از تواریخ امری تأیید نشده است. نویسنده مذکور همچنین سلیمان خان را «سلیمان خان افشار» می‌خواند و می‌نویسد که نامبرده در سفر حج حضور حضرت باب شرفیاب گشته است. ظاهراً این مطالب بشرحی که قبلاً آمده در مورد سلیمان خان افشار از اعداء امر الهی و از سرداران قاجار مصداق دارد.

۵۷ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحه ۲۲۷.

۵۸ - GOD PASSES BY صفحه ۷۷.

۵۹ - مطالع الانوار. صفحات ۵۷ - ۶۵۴.

۶۰ - رجوع فرمایند به:

الف - نوانی. فتنه باب. صفحات ۴۳ - ۴۲.

ب - روزنامه وقایع اتفاقیه نمره ۸۲ مورخ دهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری.

۶۱ - GOD PASSES BY صفحه ۷۸.

۶۲ - لجنة ملی نشریات امری ایران که بدستور حضرت ولی‌امرالله و تحت اشراف محفل ملی ایران محتوای مجلد سوم تاریخ ظهورالحق (تألیف جناب فاضل مازندرانی) را با محتوای تاریخ نبیل زرنندی (مطالع الانوار) تطبیق نموده و به حقیقت از عهده انجام کار ارزشمندی



بر آمده متأسفانه در خصوص محلّ شهادت جناب سلیمان خان رأی صواب ابراز نکرده است. همانطور که در متن مذکور داشتیم محلّ شهادت سلیمان خان امام زاده حسن نبوده است (در باب نظر لجنة ملی نشریات امری ایران رجوع فرمایند به صفحه دوم یادداشتهای مربوط به تطبیق جلد سوم ظهور الحقّ با تاریخ نبیل زرندی).

۶۳ - رجوع فرمایند به:

الف - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۵۹۹.

ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۲۶.

پ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحه ۲۲۶.

۶۴ - رجوع فرمایند به :

الف - GOD PASSES BY صفحه ۷۷.

ب - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۶۲.

پ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۶۰ - ۴۵۹.

ت - روزنامه وقایع اتّفاقیه. نمره ۸۲ مورّخ دهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری.

۶۵ - اشراق خاوری. رحيق مختوم. جلد نخست، صفحه ۷۶۰.

۶۶ - رجوع فرمایند به:

الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۳۹۳.

ب - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی.

۶۷ - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۵۳ - ۵۵۲.

۶۸ - روزنامه وقایع اتّفاقیه. نمره ۸۲ مورّخ دهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری.

۶۹ - رجوع فرمایند به:

الف - مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد سوم، صفحات ۴۰۸ - ۴۰۷.

ب - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۷۷-۷۴، ۶۴۲، ۶۵ و ۶۶۴.

۷۰ - روزنامه وقایع اتّفاقیه. نمره ۸۲ مورّخ دهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری.

۷۱ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۶۷۹ (INDEX).

- ۷۲ - جناب سمندر در تاریخ خویش وی را از جمله با نام میرزا احمد شالی یاد نموده و تصریح کرده که همسر و فرزندان نامبرده به امر بدیع مؤمن نگشته‌اند (صفحه ۹۰).
- ۷۳ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۷۱ - ۳۶۹.
- ب - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحات ۳۰۹ - ۲۹۵.
- پ - تاریخ سمندر. صفحات ۹۰ و ۵۷ - ۱۵۶.
- ۷۴ - GOD PASSES BY صفحه ۹۰.
- ۷۵ - مؤید. خاطرات حبیب. صفحه ۳۸۸.
- ۷۶ - GOD PASSES BY صفحه ۱۰۴.
- ۷۷ - نوائی. فتنه باب. صفحه ۵۰.
- ۷۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۰۲.
- ۷۹ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد نخست، صفحه ۲۳۶.
- ۸۰ - مأخذ بالا. صفحه ۲۳۲.
- ۸۱ - ملک خسروی. اقلیم نور. صفحه ۱۶۸ (مستند به دستور میرزا آقاخان نوری صدر اعظم حاوی فرمان شاه).
- ۸۲ - رجوع فرمایند به :
- الف GOD PASSES BY صفحه ۷۸.
- ب - نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۷۰ - ۶۶۹.
- ۸۳ - ملک خسروی. اقلیم نور، صفحه ۶۱.
- ۸۴ - مأخذ بالا. صفحه ۶۴.
- ۸۵ - مأخذ بالا. صفحات ۶۵ - ۶۲.
- ۸۶ - مطالع الانوار. صفحات ۷۳ - ۶۷۲.
- ۸۷ - مأخذ بالا. صفحات ۲۷۳، ۴۸۹، ۵۳۸، ۵۴، ۵۵۲، ۶۴۴ و ۶۵۳.
- ۸۸ - مأخذ بالا. صفحه ۶۷۴.
- ۸۹ - GOD PASSES BY صفحه ۸۲.
- ۹۰ - اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحات ۶۱ - ۲۶۰.
- ۹۱ - از جمله رجوع فرمایند به GOD PASSES BY صفحه ۸۳.

- ٩٢ - رجوع فرمايند به:  
الف - GOD PASSES BY صفحه ٨٣.  
ب - فيضى . حضرت بهاء الله . صفحات ٧٥ - ٧٤.  
٩٣ - GOD PASSES BY صفحه ٨٤.  
٩٤ - مأخذ بالا. صفحه ٨٥.

## بخش بیست و ششم داستان ازل

در سال پنجم ظهور حضرت باب بعلت شهرت عظیمی که بجهت حضرت بهاء الله حاصل شده و یقیناً جانشان در خطر بود حضرت باب و جمال ابهی مصمم گشتند که شخص ثالثی را در افواه ناس مشهور نمایند. نتیجه مکاتبات آن دو وجود مبارک تعیین میرزا یحیی برادر ناتنی حضرت بهاء الله و اشتهار نام وی بود. نام یحیی با عنوان ریاست اسمی جامعه بابی تا ظهور من یظهره الله مشتهر و لذا انظار دشمنان امر از جمال ابهی بوی معطوف گشت. میرزا یحیی حدود سال ۱۲۴۷ هجری قمری (۱۸۳۱ میلادی) در طهران تولد یافت (۱). لذا هنگام درگذشت جناب میرزا بزرگ نوری وزیر (۱۲۵۵ هجری قمری برابر با ۱۸۳۹ میلادی) تنها هشت سال داشت. نام مادر یحیی (همسر صیغه شده جناب وزیر) کوچک خانم کرمانشاهی بوده ولی برخی او را اهل بروجرد دانسته اند (۲). میرزا یحیی تنها فرزند جناب وزیر از کوچک خانم مذکور بوده است (۳). کوچک خانم هنگام تولد ازل درگذشت (۴) لذا میرزا یحیی از آغاز کودکی تحت تربیت و حمایت برادر بزرگتر خود حضرت بهاء الله قرار گرفت و حتی خواندن و نوشتن را آن حضرت به وی آموختند و بعدها ملامهدی کنی را مأمور فرمودند که هر روز بر درس و تکلیف او نظارت نماید (۵). در لوح مبارک سلمان در اشارت بدین موضوع می فرمایند: «نفسی را که در شهر و سنین بید رحمت تربیت فرمودم ...» (۶). و در لوح شیخ در خصوص او می فرمایند: «الذی ربّيته فی اللّیالی و الاّیام» (صفحه ۱۸۴). پس از ایمان حضرت بهاء الله به امر بدیع میرزا یحیی نیز بهمت آن حضرت ایمان یافت. یحیی در آن زمان حدود سیزده سال داشت. نامبرده هنگام عزیمت حضرت بهاء الله به قلعه طبرسی و حادثه آمل هفده ساله بود و بعنوان خادم حضرت بهاء الله و با اصرار آن حضرت از چوب خوردن معاف شد و حضرت بهاء الله بجای او چوبکاری شدند. این نشانه نهایت

فتوت جمال ابهی و حمایت بی شائبه آن حضرت از یحیی بود. این امر آنقدر بدیهی است که حتی خواهر ناتنی و ازلی حضرت بهاء الله، شاه سلطان خانم (عزیزه خانم) در رساله تنبیه النائمین به آن اعتراف نموده است: «و در آن زمان عمر شریف حضرت ثمره (ازل) بین شانزده و هفده بوده است. در آمل حکومت اطلاع بهم رسانده مأمور فرستاد هردو را گرفتند و بردند. وقتیکه می خواستند حضرت را اذیت کنند ایشان خود را بروی آن حضرت انداخته و از ضرب و لطمه وقایه شده و التماس می کردند که او طفل است و تقصیری ندارد. عوض ایشان به من ایذاء و اذیت نمائید» (صفحات ۹ - ۱۰۸). هنگامی که یحیی نوزده سال داشت عریضه ای که باملاء حضرت بهاء الله بود وسیله ملاعلی مراغه ای (ملاآدی گزل) ملقب به سیاح بحضور حضرت باب تقدیم نمود. در آثار جمال ابهی بکرات بدین نکته اشارت گشته است. در لوح شیخ می فرمایند: «در نوشتجاتی که باسم او نزد نقطه اولی رفته ملاحظه نما تا آثار حق را بمشابه آفتاب ممتاز مشاهده نمائی (صفحات ۹۹ - ۱۹۸). و نیز در همان لوح می فرمایند: «سبحان الله الی حین معرضین و منکرین نمی دانند آنچه نزد مبشر یعنی نقطه رفته از که بوده العلم عندالله رب العالمین» (صفحه ۱۰۳) و در لوحی دیگر مندرج در مجموعه اشراقات می فرمایند: «اگر معرضین به عدل و انصاف در آثار نظر نمایند ادراک می نمایند الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده» (صفحه ۹۴). در پاسخ عریضه یحیی توقیعی از قلم حضرت باب نازل گردیده است که در آن به نامبرده امر فرموده اند کماکان در ظلّ حفظ، صیانت و تربیت حضرت بهاء الله باشد (۷). این نکته ایست که عزیزه خانم نیز در تنبیه النائمین (صفحه ۳۳) بدان اعتراف کرده است.

حضرت بهاء الله بعلت اسفار متعدّد تبلیغی، اعانت یاران و تظلم نزد زمامداران حکومت، سعی مداوم در انتشار آئین جدید، قیادت در کنفرانس بدشت و دخالت در غالب وقایع مهمّه امریه شهرت عجیبی کسب نمودند. این موضوع سبب نگرانی حضرت باب و اصحاب بود.

بدین جهت با کسب موافقت حضرت بهاء الله مقرر گردید شخص ثالثی در افواه ناس اشتهار یابد تا انظار بظاهر متوجه او گردد و حضرت بهاء الله امنیت بیشتر یابند. بدلائل بسیار قرعه فال بنام میرزا یحیی زده شد که در حقیقت خانه زاد حضرت بهاء الله و شخصی بظاهر ساکت و آرام بود. حضرت عبدالبهاء در خصوص علت انتخاب و اشتهار نام یحیی در مقاله شخصی سیاح می فرمایند: «چون از برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس باو مایل با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیرنظام باب و بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانند. پس چاره ای باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و باینوسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال را بنام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند. باری بتأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سرته در میان بود این رأی را باب بنهایت پسند نمود. باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء الله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند. این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرس ننمود و بخیال تعرض نیفتاد» (صفحات ۶۹ - ۶۸).

میرزا یحیی از آن پس از قلم حضرت باب از جمله به «ازل» «اسم الازل» و «مرآة الازلیه» ملقب گشت و این القاب بعلت تطبیق عددی ازل با یحیی به وی اعطاء شد. موضوع علت اشتهار نام یحیی بر اصحاب بابی مخفی ماند و جز دو تن از آنان یعنی جناب میرزا موسی کلیم و جناب ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) احدی از آن راز اطلاع نیافت. حضرت بهاء الله در این خصوص از جمله در لوح مبارک خطاب به حاج نصیر قزوینی می فرمایند: «اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس. واحد منهما الذی

سَمَى باحمد استشهد فى سبيل ربّه و رجع الى مقرّ القصى و الاخر  
 الذى سمى بالكليم كان موجودا حينئذ بين يدينا» (۸). آنچه مسلم  
 است ازل مخلوق اراده حضرت بهاء الله است. آن حضرت وی را مشتهر  
 فرمودند و لذا افراد جامعه بابی موقع او را بعنوان «ریاست اسمی»  
 پذیرفتند. موضوع ریاست اسمی ازل در کتاب GOD PASSES BY  
 وسیله حضرت ولی امرالله تأیید شده و از جمله عبارات  
 "TITULARHEAD" و "FIGUREHEAD" (صفحه ۹۰)  
 "NOMINEE OF THE BĀB" (صفحه ۱۲۸)  
 "RECOGNIZED CHIEF OF THE BĀBĪ" و حتّى  
 "COMMUNITY" (صفحه ۱۶۳) در حق او صادر گشته است. ازل بعثت  
 انتساب به جمال ابهی و خاندان جناب وزیر طبع نامطلوبی نداشت ولی  
 اصولاً بسیار تأثیرپذیر بود. این دو نکته از بیان حضرت ولی امرالله در  
 کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۹۰) مستفاد می شود. عین بیان  
 مبارک چنین است: "GOOD NATURED YET SUSCEPTIBLE TO ..."  
 "THE SLIGHTEST INFLUENCE". این تأثیرپذیری و نیز حبّ جاه اندک  
 اندک او را از راه صواب بدر کرد. توجه اصحاب حضرت باب به جمال  
 ابهی کم کم در دل او حسد پدید نمود. آثار این حسد و مخالفت  
 ضمنی با جمال ابهی بتصریح حضرت ولی امرالله در همان روزهای  
 نخست پس از شهادت حضرت باب پدید گشته و در ایام مسجونیت  
 حضرت بهاء الله در سیاه چال طهران بروز و وسعت یافته است (۹). ازل  
 در فاصله سالهای ۶۸ - ۱۲۶۶ هجری قمری (۵۲ - ۱۸۵۰ میلادی)  
 جز برای مدتی کوتاه با لباس درویشی غالباً در دل جنگلهای شمال  
 ایران مختفی بود. خوف آن چنان او را اخذ نموده بود که جرأت حضور  
 در میان جمع نداشت. هنگام تبعید جمال ابهی و اصحاب بابی به عراق  
 نام وی در فرمان نبود. در همان زمان جمال ابهی ملجاء احبّاء بود.  
 فرار و اختفاء ازل حتّى در کتب ازلیّه نیز تصریح گشته است. از جمله  
 در کتاب هشت بهشت در این خصوص چنین آمده است: «چون از طرف  
 سلطنت آدمها بجستجوی ایشان برانگیخته بودند به تبدیل لباس درویشی

بسمت همدان و کرمانشاهان رفتند و از آنجا بدارالسلام بغداد تشریف آوردند» (صفحة ۳۰۱). اما موضوع جستجوی مأموران شاهی برای دستگیری ازل مورد تردید است زیرا اگر دولت برای او اهمیت و شخصیت خاص قائل بود مسلماً نامش را در روزنامه وقایع اتفاقیه درج می نمود. بهرحال ازل فرار نمود و مخفی گشت و این حضرت بهاء الله بود که سینه را سپر بلایا فرمود. پس از حادثه رمی شاه شخصاً عازم اردوی شاهی شد و بشرحی که قبلاً آمد در سیاه چال طهران تحمّل مشقات و مصائب فرمود. باری همانطور که مذکور شد ازل جز مدتی کوتاه که در طهران بود در شمال ایران پنهان بود و سپس از طریق همدان عازم کرمانشاه گشت. در آنجا در خدمت مردی بنام عبدالله قزوینی در آمد و عامل فروش کالاهای او شد. در آن شهر بود تا حضرت بهاء الله و عائله مبارکه و مهاجران بابی هنگام خروج از ایران بدان بلد وارد شدند. ازل به حضور حضرت بهاء الله معروض داشت که مایل است در خدمت آن حضرت در بغداد ولی در خانه ای جدا باشد. مبلغی از حضرت بهاء الله گرفت و با آن چند عدل پنبه خرید و بکسب پرداخت. پس از مدتی عازم کرکوک و اردبیل شد و سپس از طریق موصل و مندلیج به بغداد شتافت. ابتداء در سوق الشیوخ به کفش فروشی اشتغال یافت و بعدها عمامه ای بر سر نهاد و در آن اوقات با لباس مبدل به حاج علی لاص فروش (گچ فروش) معروف بود (۱۰). اما هرگز به اصحاب روی نشان نمی داد و از خوف مخفی بود. مایه کافی نیز نداشت که عرضه کند و خود می دانست که وجودش مترسکی بیش نیست و اشتهار نامش در میان بابیان حکم و مصالح خاص داشته است. در آن احوان سید محمد اصفهانی که مدتی در کربلا بود به بغداد آمد و بهر ترتیب بود بقصد تفتین به ازل پیوست. سید محمد در آغاز در مدرسه صدر اصفهان تحصیل می نمود و بعلت رفتار نابهنجارش با سایر طلاب ناچار بترک آن مدرسه شد و سرانجام تائب گردیده به کربلا شتافت و در آنجا در جرگه بابیان در آمد. پس از شهادت حضرت باب آثار تردید در او ظاهر گشت که نشان ضعف



ایمانش بود. تا آنکه حضرت بهاء الله به کربلا سفر فرمودند. در آن سفر که سفر نخست حضرت بهاء الله به کربلا بود سید محمد اصفهانی بحضور ایشان رسید و چون تعظیم، تحسین و احترام اصحاب حضرت باب (شاگردان سابق جناب سید کاظم رشتی) را نسبت به آن حضرت مشاهده نمود آتش حسد در دلش زبانه کشید و از همان زمان بر خلاف نصایح حضرت باب خصومت با حضرتشان را آغاز نمود. در بغداد نیز شهرت و محبوبیت حضرت بهاء الله و وقار و اطمینان ایشان بر حسد سید محمد افزود. سید مذکور روزان و شبان بتفتین و افساد مشغول بود و یحیی ازل را بهترین وسیله اعمال اغراض شخصی خویش یافت. از شدت تأثر پذیری ازل سوء استفاده کرد و او را اغواء نمود. دائماً به او القاء می نمود که وصی حضرت باب است و نباید اجازه دهد که بایبان به جمال ابهی توجه نمایند. اندک اندک بر حبّ جاه ازل افزوده گشت بشانی که در خفا بایبان را بمخالفت حضرت بهاء الله ترغیب می نمود. حال آنکه حضرت بهاء الله از وی حمایت و نفوسی از بایبان را که قصد قتل وی را داشتند ممانعت می فرمود. اما ازل همچنان مختفی بود. بایبان مظلوم ایران که با تحمل مصائب فراوان راهی بغداد می گردیدند تا از جمله با مرآت ازل ملاقات نمایند ملاحظه می کردند که ازل در زاویه خمول خزیده است و نام و نشانی از وی نیست. ثمره ملاقات آنانی که نزد او راه می یافتند نیز جز یأس و پژمردگی چیزی نبود. نه بیانی داشت و نه جاذبه ای. نه مردمدار بود و نه بزرگوار. بعکس هرکس به محضر حضرت بهاء الله راه می یافت با شور و حرارت و انجذاب عازم وطن مألوف می گردید. گروهی از بایبان بغداد کم کم از ازل روی گردانیدند. اما سید محمد اصفهانی از پای ننشست. چند فاسد بیکاره را بگرد خویش جمع نمود و بمدد آنان (و نیز ازل) با حضرت بهاء الله آغاز مخالفت علنی نمود. کار حسد و مخالفت آنان بجائی کشید که حضرت بهاء الله خروج از بغداد و دوری از بایبان را ترجیح فرمودند و لذا فریدا وحیدا به دیار غربت شتافتند و عازم کردستان عراق شدند. پس از مراجعت نیز این مخالفت ها ادامه داشت

و در استانبول و ادرنه و عگا به اوج خود رسید. پس از فصل اکبر حضرت بهاء الله که تا آن زمان در کمال ستارت شنای اعمال ازل و عمال فاسد او را بجهت همه اصحاب افشاء نمی نمودند ناچار بتصریح او و اطرافیانش را طرد فرمودند. در اینجا به علل اصلیه طرد ازل اشاره می کنیم:

الف - اظهار دعاوی موهومه چون ادعای وصایت حضرت باب، داعیه من یظهري در برابر دعوت علنی جمال ابهی (۱۱) و افزودن عباراتی بر اذان بابی که حکایت از ادعای الوهیت وی می نماید (۱۲).

ب - اعراض صریح از من یظهره الله موعود، جمال اقدس ابهی.

پ - اقدام برای مسموم کردن جمال ابهی.

ت - اقدام برای قتل جمال ابهی.

ث - فتوی برقتل جناب دیان و گروهی دیگر از مؤمنان مخلصان.

ج - تصرف در حرم منقطعه حضرت باب.

چ - هوسرانیهای او.

ح - تلاش برای ترضیع حیثیت جمال ابهی نزد اولیای امور عثمانی.

خ - امتناع از مباحله با جمال ابهی.

با آنکه ازل قصد جان حضرت بهاء الله نموده بوده است مع ذلک آن حضرت وی را نصیحت می فرمایند که توبه کند و توجه به من یظهره الله موعود نماید. ولکن هیئات ازل بعلت شدت حبّ جاه بر حسد و عداوت می افزاید و خویش را از موهبت جاودانه ایمان محروم می نماید. در اینجا مراد آن نیست که اعمال ازل و هواخواهان او توضیح شود زیرا این موضوع بطور کلی بتاریخ عهد ابهی راجع است و قصد ما در این کتاب بیان حوادث مربوط به حیات حضرت باب و تاریخ عهد اعلی بوده است. لذا تنها در خصوص داعیه وصایت ازل سخن می گوئیم اگرچه مجعولیت آن اظهار از شمس است.

آنچه مسلم است حضرت باب نفسی را در مقام وصایت تصریح نفرموده اند. زیرا نصی که دلالت بر آن نماید در آثار آن حضرت دیده نشده است. اینکه میرزا سلیمانقلی نوری در سرّ سرّ مدعی بوده که

حضرت باب او را بمقام وصایت برگزیده‌اند بتصریح حضرت بهاء الله گمان واهی بوده‌است. جمال ابهی در کتاب بدیع (صفحة ۲۴۳) در این خصوص می‌فرمایند: «... ابدأ نقطة اولی بچنین کلمه مخصوص نفسی در بیان تکلم فرموده. بلی یک توقیعی به میرزا سلیمان التفات فرموده بودند در صدر آن توقیع کلمه‌ای بود که جمیع از خواندن آن عاجز شدند. خود میرزا سلیمان در ایام مراجعت از ماکو می‌گفت این لفظ وصایت است و به من نوشته‌اند و او در سرّ سرّ ادعای این رتبه می‌نمود». در کتاب هشت بهشت از کتب ازلیّه قید گردیده که معادل بیست هزار بیت از کلمات حضرت باب درتوصیف ازل است (صفحة ۳۰۱) با وجود آن نصّی از حضرت باب دالّ بر وصایت یحیی ارانه نکرده‌است. بلی در کتاب مذکور توقیعی منسوب به حضرت باب درج شده که در آن ازل را به حفظ بیان مأمور فرموده‌اند. در صورت صحّت انتساب این اثر به حضرت باب نیز محتوای توقیع دلالتی بر وصایت ندارد. پروفیسور براون در بخش پیوستهای ترجمه انگلیسی مقاله شخصی سیّاح به توقیع انتسابی مذکور که بخطّ ازل است استناد نموده و ازل را وصیّ حضرت باب شمرده‌است (۱۳). این نکته در مقدمه فارسیّه کتاب نقطه الکاف نیز آمده و براون توقیع انتسابی مذکور را بخطّ ازل درج کرده‌است (صفحة لد). نکته عجیبه اینست که چرا ازل اصل توقیع انتسابی را خود شخصا به براون ارانه ننموده‌است زیرا براون پانزده روز از ۲۶ رجب تا ۱۴ شعبان ۱۳۰۷ هجری قمری (۱۸۹۰ میلادی) در قبرس بوده و چنانکه خود (در صفحه ز از مقدمه فارسیّه نقطه الکاف) تصریح کرده هر روز بملاقات ازل می‌رفته و از ساعت دو یا سه بعد از ظهر تا غروب آفتاب در خانه او می‌مانده و دفتر و قلم بدست «سراپا گوش بوده» و هرچه ازل می‌گفته یادداشت می‌کرده و هرشب بقول خود با «یک خزانه پر از معلومات مهمّه و اطلاعات مفیده بمنزل خود مراجعت» می‌کرده‌است. بهرحال در صورت صحّت انتساب توقیع مذکور به حضرت باب نیز تصریحی بر وصایت ازل در آن توقیع نیست. اصولاً حضرت باب می‌فرمایند که در عهد آن حضرت ذکر

وصیّ نمی شود. قوله الاعلی: «و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصیّ در این کور نمی گردد بمؤمنین اطلاق می شود» (باب چهاردهم از واحد ششم بیان فارسی). که مراد از مؤمنین در این بیان مبارک همه شهداء، مرایا، ادلاء و حروفات بیانیه اند. حضرت باب امور را پس از غروب شمس مظهرت خود بطور کلی بید شهداء بیان تفویض فرموده اند. چنانکه از جمله در دو مورد در باب شانزدهم از واحد ششم بیان فارسی بدین امر تصریح فرموده اند. در باب نوزدهم از واحد هفتم و باب دوم از واحد نهم آن کتاب نیز به شهداء بیان پس از غروب شمس وجودشان اشاره کرده اند. در باب ششم از واحد پنجم به مؤمنین از مؤمنین اشاره می فرمایند. در همه این موارد شهداء بیان و یا دیگر مؤمنان بطور کلی مورد خطاب آن حضرت اند تا ظهور من یظهره الله و در هیچ موضع از کتاب بیان و یا دیگر آثار حضرت باب ذکر وصایت خاصه نشده است (۱۴). حضرت بهاء الله می فرمایند: «ذکر وصایت ابدی در بیان نبوده و نیست» (۱۵). در لوح نصیر می فرمایند: «تازه رؤسای بیان اراده نموده اند که امر وصایتی درست نمایند و باین اذکار خلقه عتیقه ناس را از منبع عز رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آنهم مخصوص و محدود نبوده بشأنی که می فرماید الهی فابتعث فی کلّ سنة مرآة فی کلّ شهر مرآة بل فی کلّ یوم مرآة و فی کلّ حین فاظهر مرآة لتحکین عنک» (۱۶).

اما حضرت باب بشرحی که از پیش آمد آخرین وصایای خویش را بحضور جمال ابهی معروض داشتند و مهرها و مدارک لازم را به آن حضرت تقدیم نمودند. جمال ابهی نیز یک جعبه از آثار مقدسه حضرت باب را همراه مهر مبارک به ازل سپردند و به او امر فرمودند که آثار نقطه اولی را استنساخ نماید. بتدریج ازل با شیوه خطوط حضرت باب آشنا شد و نیات خود را بشیوه خط حضرت باب نوشت و بخاتم آن حضرت مختوم داشت. بعبارت دیگر آثاری جعل نمود که دالّ بر وصایت

خود و اولادش باشد (۱۷). آنچه ازل کرد ناشی از حبّ جاه و ریاست بود و خود را از همه مواهب الهیه محروم نمود. حضرت بهاء الله در لوح سلمان در این خصوص می‌فرمایند: «در نفس معروف که بمحاربه برخاسته ملاحظه نما. قسم بآفتاب افق معانی که لیلاً و نهاراً طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات بر او القاء می‌شد و در تمام لیل و نهار بخدمت قائم و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود لون اسم و حبّ ریاست چنان اخذش نمود که از شاطی قدس احدیه محروم ماند. فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حبّ ریاست و جاه دیده نشده ... اگر جمیع اهل ابداع اراده نمایند که حسد و بغضای نفسش را احصاء کنند جمیع خود را عاجز مشاهده نمایند» (۱۸).

با آنکه ازلیان مدرکی دالّ بر وصایت مجعوله ازل نداشتند همواره تلاش نمودند که جمال ابهی را غاصب حقّ وی وانمود نمایند (۱۹). شدّت مخالفت و حسادت ازل با جمال ابهی در تاریخ ادیان بی‌نظیر است (۲۰). به تصریح حضرت ولی‌امرالله در کتاب GOD PASSES BY بحران مخالفت ازل تعداد بایبان را کاهش داد (صفحه ۱۱۲)، موجب انشقاق در جامعه بابی گشت (صفحات ۱۶۳، ۱۷۰ و ۱۷۹)، ده سال موجب اضطراب و عذاب جمال ابهی و اهل بهاء بود (صفحه ۱۸۵)، جمال مبارک را پیر نمود (صفحه ۱۶۳)، پنجاه سال در تقدیرات امر بدیع تأثیر نمود (صفحه ۱۶۳) و سرانجام می‌فرمایند که وخامت ناشی از آن از وخامت ناشی از شهادت حضرت باب افزون بود (صفحه ۱۶۳). ازل بتصریح مبارک (صفحه ۱۶۵) که البتّه مستند به آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء است ناقض اکبر میثاق حضرت باب بود. هواخواهان ازل بشانی فاسد و آلوده بودند که خودشان نیز بدین امر اعتراف کرده‌اند. از جمله صاحب کتاب هشت بهشت در این خصوص می‌نویسد: «و همچنین پاره‌ای اصحاب و نزدیکان حضرت ثمره (ازل) هم کارهایی که سبب احتجاج مردم از آفتاب حقیقت شد بسیار سبب شدند» (صفحه ۳۲۵).

باری ازل در تمامی عمر یا در اختفاء بود و یا در تعیش و تلذذ از حیات دنیوی. با آنکه در جزیره قبرس اظهار عقاید آزاد بود هرگز ازل ابرازی ننمود. از ایام تبعید از ادرنه بدان جزیره تا پایان حیاتش بدعوت نفسی به شرع الهی پرداخت. گوئیم در پرتو حکومت عثمانی موانعی موجود بود چرا در قلمرو حکومت انگلستان که آزادی عقیده و بیان بود بترویج امر حضرت باب قائم نبود. حضرت عبدالبهاء در این خصوص در لوح مبارک خطاب به احتبای کشف می فرمایند: «این شخص محترم قریب چهل سال است که در جزیره قبرس است چه قدرتی بنمود. با وجود حریت و کمال آزادی ادیان و ملل که انسان واضحاً صریحاً در میادین و معابر و معاهد اقامه حجّت و برهان می تواند که بنماید آیا این شخص محترم توانست که یک نفس هدایت نماید و یا آنکه در مجمع و محفلی لسان نطق بگشاید ... آیا عجزی اعظم از این تصور توان نمود لاوالله. اما جمال مبارک در سجن اعظم در کمال اقتدار در مقابل من علی الارض قیام فرمود و به ملوک و سلاطین الواح مرقوم و ارسال فرمود ... چه قدرتی اعظم از این ... اگر اندک انصافی باشد همین برهان کفایت است و به برهان دیگر احتیاج نیست».

اما نوشته های ازل که برخی از آنها (چون کتاب مستیقظ و کتاب متمم بیان) بطبع نیز رسیده غالباً موجب استهزاء اهل قلم و عرفان گشته است. صاحب کتاب هشت بهشت (صفحه ۲۷۰) معتقد است که یکصد و بیست کتاب و رساله از ازل موجود است. مؤلف تنبیه النائمین (صفحه ۶۰) نوشته های او را از حدّ احصاء خارج می داند. اشهر نوشته های ازل عبارتند از مستیقظ، اخلاق روحانیین، متمم بیان، کتاب علیون، صحیفه النور، لثالی و مجالی، قضایا، اهتزازالقدس، تدلیع الانس، مرآة البیان، کتاب اقصی، هزار و یک هیکل، لمعات الازل، صحیفه ابهجیه و نیز دیوان ازل. امضاء ازل در خاتمه نوشته هایش غالباً عدد ۳۸ بود که به تطبیق با عدد ازل و یا یحیی (ی ح ی ی) بکار می برد و گاه «المذنب یحیی النوری» امضاء می نمود. حضرت بهاء الله در لوح صنیع الشریعه در باب نوشته های ازل

می فرمایند: «اگر صاحب هزار کتاب شود در این یوم او و امثال او را نفعی نبخشد. یک قطعه الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است» (۲۱). نگارنده برخی از آثار مطبوع و غیر مطبوع ازل را دیده است. محتوای این نوشته ها بواقع مایه و پایه معرفت او را بخوبی روشن می کند. بدین لحاظ بود که گروهی از یاران حضرت باب در ایام بطون (سالهای میان شهادت حضرت باب و اظهار امر علنی حضرت بهاء الله در باغ رضوان) پس از رؤیت نوشته های ازل افسرده گشتند و برخی نیز تبری نمودند. ولیکن آنان که سعادت زیارت حضرت بهاء الله و آثار ایشان را می یافتند با اشتعالی بی نظیر چون کره نار بانتشار امر آن حضرت مألوف می شدند. نکته جالب اینست که ازلیان خود بدین نکته واقف بوده اند که نوشته های ازل در حدی نبوده که بتواند شخص گمراهی را براه آورد و در قلوب تأثیر نماید. این است که در ایام ابهی کتاب ایقان را ازلیان منسوب به ازل کرده و بدان وسیله خواسته اند پایگاه معرفت او را نزد ناس بالا برند (۲۲). برخی از عبارات و تلفیقات یحیی ازل از جمله در کتاب معروف کشف الغطاء (تألیف جناب ابوالفضائل و جناب سید مهدی گلپایگانی) و نیز مجموعه سرورالبهائیین تألیف جناب میرزا علی اکبر رفسنجانی آمده است. بهر حال تلفیقات ازل در حدی نبوده است که سبب هدایت احدی شود و یا نفسی را تقلیب نماید. حتی اعوان او نیز بخوبی از این امر آگاه بوده اند و لذا یک یک ترک او گفته و به دامان امر ابهی پناه آورده اند. یازده تن از هجده نفر ازلی که از سوی او بعنوان شهداء تعیین و تسمیه گردیده بودند از وی اعراض نمودند و پس از توبه به محضر حضرت بهاء الله شتافتند (۲۳). یحیی ازل که نخست پسر بزرگ خود را بوصایت انتخاب کرده بود پس از وقوع حادثه افتضاح آمیزی وی و اولادش را از وصایت محروم کرد و ملاحادی دولت آبادی را بدین سمت انتخاب نمود. ملاحادی ازل را از نزدیک در قبرس دیده بود و می دانست که یحیی درخت بی باری است ولکن خصومت او با حضرت بهاء الله و شدت تعصب و حب ریاست مانع درک حقیقت بود. هادی پس از

شهادت جناب میرزا اشرف آباده‌ای از خوف بر سر منبر بر ازل لعنت نمود و بارها و از جمله چهار روز متوالی بر بالای منبر از شخص حضرت باب نیز علناً تبری کرد (۲۴).

زوجات و فرزندان ازل نیز یک یک او را ترک نمودند. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به اجبای کُشه در خصوص فرزندان ازل می‌فرمایند: «البته می‌دانید که شخص معهود در چه حالت است. بظاهر ظاهر نیز در خسران مبین است جمیع اولاد هریک در حالتی عجیب. یکی ترسا شده و دیگری در کلیسا پارسا. یکی وقف شرابخانه است و دیگری خادم بتخانه». آنچه مسلم است ازل در پایان حیات در نهایت خسران می‌زیسته است. بداهت این امر بحدی است که صاحب کتاب هشت بهشت نیز بدان اقرار دارد. آنجا که می‌نویسد: «باری حال سالیان دراز است که حضرت ازل در خانه نشسته و در بروی خویش و بیگانه بسته. نه کسی را بدعوت و تبلیغ کسی می‌فرستد و نه از مردم اخذ جرّ و طلب نفعی می‌کند ... با اینکه بحسب صورت کمال فقر و پریشانی ظاهر دارند ... و با اینکه گذشته از دشمنان خارج و داخل آن حضرت درمیان اولاد و عیال خود نیز وحید و بی‌کس مانده و تمامی اولاد و عیال بلکه انصار و اقبای آن حضرت نا اهل و ناکس اتفاق افتاده ...» (صفحة ۳۱۶). تنبیه النّائمین نیز اعترافی مشابه هشت بهشت دارد (صفحات ۶۳ - ۶۲). همچنین سر پرسی سایکس SIR PERSY SYKES در تاریخ خود بدین نکته اعتراف کرده است (یادداشت شماره یک از صفحه ۳۴۳). برخی از اولاد و احفاد ازل در زمان حیات وی پس از اعراض از او به مرکز امر ابهی پناه آوردند. پسر ارشد ازل که روزگاری وصی او بود (و همانطور که قبلاً مذکور آمد بعدها ازل بجای او ملاحادی دولت آبادی را وصی خویش نمود) سرانجام از ازل اعراض نمود و به محضر حضرت عبدالبهاء شتافت و پس از توبه و انابه بخشیده شد و تا پایان حیات در نهایت ایمان و وفاداری به امر مبارک بود و در سالهای نخستین عهد ولایت درگذشت (۲۵). حضرت بهاء الله در کتاب اقدس خطاب به ازل بعنوان «مطلع



اعراض» می فرمایند که بخاطر اعمال او و اعراض و اتّباعش از هوای نفس اشک بر گونه های مبارک حضرتشان جاری شده است. به او می فرمایند یادآور فضل مولای خود را آن زمان که ترا روزان و شبان بجهت خدمت امر تربیت می فرمود. می فرمایند گیرم امر بر مردم اشتباه شود آیا بر خود تو نیز مشتبه است. بترس از خداوند و یادآور هنگامی را که نزد عرش ابهی قائم بودی و آیات الهی بر تو القاء می گشت. می فرمایند از اعمال خود خائف مباش و به حقّ توجه کن. او بفضل خویش می آمرزد هر که را که بخواهد. می فرمایند ما تو را لوجه الله نصیحت می کنیم. اگر اقبال کنی بسود خودت است و اگر اعراض نمائی حقّ از تو و از تابعانت بی نیاز است. در نهایت خشوع و تذلل به حقّ رجوع نما. او سیئات تو را می بخشاید زیرا که او توبه پذیر و رحیم است (مضمون بیانات مبارکه بفارسی) (۲۶). اما هیئات ازل بر حسد و عداوت افزود و خویش را از موهبت جاودانه ایمان محروم نمود. شدت حبّ جاه و اعمال ناشایست او موجب خسران مآلش گردید. پس از اشغال قبرس وسیله قوای انگلیس درخواست او مبنی بر تقاضای تابعیت کشور انگلستان مورد پذیرش قرار نگرفت و ناچار تا پایان حیات در قبرس با پریشانی بسر برد. در شهر فاماگوستا FAMAGOUSTE (ماغوسا) چنانکه خود در شعری گوید «حالیاً در چه ماغوس بقیدیم و نزار» در خانه محقری در کوچه موسوم به ازل با تظاهر به اسلامیت و بنام یک شاعر ایرانی زندگی کرد. اعوان و زوجات و فرزندان او بشرحی که آمد بتدریج او را ترک نمودند. در پایان حیات نزار، نابسامان و پریشان بود. تا آنکه در نهایت فلاکت و حرمان و حسرت پس از ۸۴ سال زندگی در روز دوشنبه هفدهم جمادی الاولی سال ۱۳۳۰ هجری قمری (۲۹ اپریل ۱۹۱۲ میلادی) چشم از جهان فروبست. بشهادت پسرش رضوان علی هیچ یک از اعوان و شهدای ازل در مراسم تدفین او حاضر نشدند و لذا امام جمعه ماغوسا و تنی چند از دیگر ملایان سنّی جسد او را دفن نمودند (۲۷). قبرس که از دیرباز نزد ترکان به «جزیره شیطان» معروف بود شاهد خذلان این شیطان

اعظم، ناقض عهد علیّ اعلی و مخالف عنود جمال ابهی گردید و مصداق بیان حضرت عبدالبها، در لوح احبّای کشه و ناظر به یحیی ازل و اعوانش آشکار گردید: «ولی بحر اعظم را اینگونه کف ها مقاومت ننماید یک موج زند و خاشاک و خس را بکنار اندازد. دریا در نهایت صفا جلوه نماید. کلّ پریشان و پشیمان گردند و نادم و بی نشان شوند».

## زیرنویس

### بخش بیست و ششم - داستان ازل

- ۱ - رجوع فرمایند به :
- الف - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد پنجم، صفحه ۳۰۹.
- ب - اشراق خاوری . رحیق مختوم. جلد نخست ، صفحه ۲۴۹.
- پ - ملک خسروی . اقلیم نور. صفحه ۱۹۸.
- ۲ - ملک خسروی. اقلیم نور. صفحه ۱۹۶.
- ۳ - مأخذ بالا. صفحه ۹۵.
- ۴ - گوینو. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (ترجمه فارسی) صفحه ۲۳۴.
- ۵ - کتاب بدیع. صفحه ۲۸۸.
- ۶ - مجموعه الواح حضرت بهاء الله . طبع قاهره، صفحه ۱۳۱.
- ۷ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۵۸ - ۴۵۷.
- ۸ - مجموعه الواح حضرت بهاء الله. طبع قاهره، صفحه ۱۷۴.
- ۹ - GOD PASSES BY صفحه ۱۱۲.
- ۱۰ - مأخذ بالا. صفحه ۱۱۴.
- ۱۱ - مأخذ بالا. صفحه ۱۶۷.
- ۱۲ - مأخذ بالا. صفحه ۱۶۵.
- ۱۳ - A TRAVELLER'S NARRATIVE صفحه ۳۵۰. همچنین نیکلای فرانسوی در تاریخ خود (سید علی محمد باب) می نویسد: «زیرا که میرزا یحیی بنا بر عقیده تمام بابیه خلیفه بلاحرف باب بوده است و هیچ کس نباید در این باب تردیدی داشته باشد» (ترجمه فارسی، صفحه ۳۰).
- ۱۴ - ارجاع امور پیش از ظهور من يُظهره الله به شهداء و مرایای بیان بطور کلی از برخی از آیات کتاب بیان عربی نیز مستفاد می شود. از جمله رجوع فرمایند به باب شانزدهم از واحد ششم و نیز باب هفدهم از واحد دهم کتاب مذکور.

- ۱۵ - اقتدارات . صفحه ۳۱۹ . مشابه این بیان مبارک در کتاب بدیع (صفحه ۵۳) نیز نازل شده است.
- ۱۶ - مجموعه الواح حضرت بهاء الله . طبع قاهره ، صفحات ۹۲ - ۱۹۱ .
- ۱۷ - GOD PASSES BY صفحه ۱۶۵ .
- ۱۸ - مجموعه الواح حضرت بهاء الله طبع قاهره ، صفحات ۵۰ - ۱۴۹ .
- ۱۹ - GOD PASSES BY صفحه ۱۱۷ .
- ۲۰ - ماخذ بالا . صفحه ۱۶۳ .
- ۲۱ - مجموعه اشراقات . صفحه ۲۹ .
- ۲۲ - اقتدارات . صفحات ۴۲ - ۴۲ .
- ۲۳ - GOD PASSES BY صفحه ۲۳۳ .
- ۲۴ - نام ملاحادی (۱۳۲۶ - ۱۲۵۸ هجری قمری برابر با ۱۹۰۸ - ۱۸۴۲ میلادی) بکرات در آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبنها (و نیز در چند بیان از حضرت ولی امرالله) آمده و تبری او از امر نقطه بیان تصریح گردیده است . ملاحادی پسر میرزا عبدالکریم دولت آبادی است که اجداد او اصلاً اهل شوشتر بوده و به قریه دولت آباد اصفهان کوچ کرده اند . ملاحادی تحصیلات مقدماتی را در دولت آباد و نیز در مدرسه نیم آورد اصفهان به پایان برد و سپس راحی عراق عرب گردید . پس از تکمیل تحصیلات به ایران برگشت و غالباً در دولت آباد و اصفهان بود و گاه ساکن طهران می شد . در حدود سال ۱۳۰۳ هجری قمری (۱۸۸۶ میلادی) در تبریس با ازل ملاقات نمود . ملاحادی با آنکه رسماً وصی ازل بود بکرات و از جمله یک بار در مسجد شاه طهران بر بالای منبر او را سب نمود و همانطور که در متن مذکور آمد از امر نقطه بیان تبری کرد . ملاحادی از دو زن خویش صاحب نه فرزند دختر و پسر شد . یکی از پسران ملاحادی یعنی میرزا یحیی دولت آبادی که داماد ازل بود بلافاصله پس از مرگ پدر وصی ازل گردید و او نیز از امر نقطه بیان علناً تبری نمود (از جمله در روزنامه چهره نمای مطبوع در مصر) . از ملاحادی چند رساله مطبوع و غیرمطبوع از جمله در باب فقه شیعی موجود است که دلیل تظاهر

او به اسلامیت و تشیع است. نگارنده یکی از نسخ خطی کتاب ودیة او را بر امر حضرت بهاء الله بنام «فصل الکلام» نزد احفاد او دیده است. این کتاب بواقع جنگی از اوهام و خرافات و شبهات اصحاب ارتیاب است.

۲۵ \_ GOD PASSES BY صفحه ۲۳۳.

۲۶ \_ عین بیانات مبارکه چنین است: «اذکر فضل مولیک اذ ربیناک فی اللیالی و الایام لخدمة الامر. اتق الله و کن من التائبین. هبنی اشتبه علی الناس امرک هل یشته علی نفسک. خف عن الله ثم اذکر اذ کنت قائما لدى العرش و کتبت ما القیناک من آیات الله المهیمن المقدر القدير. ایتاک ان تمنعک الحمیة عن شطر الاحدیة توجه الیه و لا تخف من اعمالک انه یغفر من یشاء بفضل من عنده. لا اله الا هو الغفور الکریم. انما تنصحک لوجه الله ان اقبلت فلنفسک و ان اعرضت ان ربک غنی عنک و عن الذین اتبعوک بوهم مبین. قد اخذ الله من اغواک فارجع الیه خاضعا خاشعا متذلاً. انه یکفر عنک سیئاتک. ان ربک اهو الثواب العزیز الرحیم».

۲۷ \_ رجوع فرمایند به:

BROWNE . MATERIALS FOR THE STUDY OF THE BABI RELIGION . P. 312.

## بخش بیست و هفتم اصحاب حضرت باب

امر مبارک حضرت باب با سرعتی عجیب در ایالات ایران انتشار یافت. عظمت و بزرگواری و مظلومیت حضرت باب و تلاش جمال ابهی و حروفِ حقّی بیان خصوصاً جناب باب‌الباب در این انتشار نقش عظیمی داشتند. غالب اصحاب نخستین و سابقین از جماعت شیخیّه بودند ولکن بتدریج امر بدیع در میان مردم صوفی، علی‌الّٰهی، استنعلیلی و سایر فرق شیعی نفوذ یافت. از اهل سنت و پیروان برخی از ادیان نیز معدودی در ظلّ امر جدید در آمدند. با وجود مخالفت دولتیان و پیشوایان روحانی ایران امرالله گسترش عظیم یافت و هزاران تن از کسبه، صنعتگران، تجّار، ماموران دستگاههای کشوری و لشکری، برخی از شاهزادگان از بانوان و مردان، شعراء، فقهاء، روضه‌خوانها و مجتهدین فائز بایمان گشتند و بشرحی که آمد بسیاری جام شهادت لاجرعه سرکشیدند. تخمین جمعیت بایبان در عهد اعلی کاری دشوار است. از قرآن بر می‌آید که تعداد اصحاب فغال و جانفشان بیش از یکصد هزار تن بوده‌است. حضرت باب در کتاب دلایل سبعه در این خصوص می‌فرمایند: «و از مؤمنین فرق شیعه ظاهراً در عرض چهارسال متجاوز از صد هزار شده ولی کسی ملتفت نیست». این بیان مبارک به تعداد اصحاب تا هنگام نزول کتاب دلایل سبعه در ماکو اشاره دارد. یعنی زمانی که هنوز امثال جناب دیان در ظلّ امر مبارک وارد نشده بوده‌اند. با وجود مصائب و بلایای وارده بر اصحاب و شهادت هزاران تن از آنان از سال چهارم به بعد جمعیت بایی یقیناً افزایش سریعتی داشته و اینکه لردکرزن تعداد بایبان را در ایران رقمی میان نیم تا یک میلیون دانسته‌است (GOD PASSES BY صفحه ۲۰۴) اغراق نیست. البتّه مراد لردکرزن از لفظ بایبان کلمه بهائیان است ولکن باید توجه داشت که اکثریت بهائیان در عهد ابهی بایبانی بوده‌اند که به ظهور من یُظهِره الله موعود مؤمن گشته‌اند. بدیهی است که ظهور

حضرت بهاء الله موجب احیاء آنین بابی و اصحاب حضرت باب شده است. زیرا چنانکه قبلاً بیان شد پس از حادثه رمی شاه اصحاب بابی در زوایا و خفایای ایالات ایران پنهان شدند و بر حسب ظاهر نور امر مرقه منکشف گشته بود (۱).

بشهادت حضرت بهاء الله در کتاب مبارک ایقان (اصحاحات ۷۸ - ۱۷۲) و نصّ تاریخ ادیان، در ادوار گذشته و از جمله در دو ظهور مقدّس عیسوی و احمدی مؤمنین ازلیه تنها مردم عادی و عامی و فاقد شهرت و ثروت ظاهری بوده اند. اما بتصریح جمال ابهی، «در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلالی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی نازر گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند» (ایقان. صفحه ۱۷۲). تعداد این علماء، فضلاء و فقهاء بنصّ جمال ابهی در کتاب ایقان قریب چهارصد تن بوده است. در این کتاب جلیل نام تنی چند از آن دانشمندان و از جمله ملاحین بشرونی، سید یحیی دارابی، سلامحمد علی زنجانی و ملاعلی برغانی تصریح گشته است. همچنین بشهادت حضرت بهاء الله در آن اثر جلیل در ظهور حضرت باب «احدی از عبادای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند بلکه بنام بغض و انکار در دفع کوشیدند». (صفحه ۱۷۸). از جمع و تالیف این دو بیان مبارک کاملاً مستفاد می شود که علماء مؤمن به امر مقدّس حضرت باب ریاست ظاهری نداشته اند. به عبارت دیگر از نفوسی نبوده اند که با انواع تدابیر زمام ناس را در دست گیرند و در اندیشه ارتفاع مقام ظاهری و جمع اموال دنیوی باشند. در میان اصحاب حضرت باب حروف حی بیان مقام مخصوص دارند و در میان ایشان نیز برخی چون جناب قدّوس و جناب باب الباب مرکز اوصاف و نموت مخصوصه اند که در حقّ حروفات حی از قلم حضرتشان نازل گشته است. در اینجا ابتداء به احوال حروف حی بترتیبی که نامشان در تاریخ نبیل زرنندی (مطالع الانوار صفحات ۶۹ - ۶۸) آمده اشاره می نمائیم و سپس بشرح احوال برخی از دیگر اصحاب حضرت باب که

وقایع حیانشان در بخشهای پیش گزارش نگشته می پردازیم.

### الف - حروف حیّ بیان

۱ - جناب ملاحسین بشرونی ملقب به باب الباب: احوال وی بتفصیل در بخش های گذشته بیان شده است.

۲ - جناب میرزا محمد حسن برادر بابالباب: احوال وی قبلاً بیان شده است.

۳ - جناب میرزا محمد باقر همشیره زاده بابالباب: احوال وی نیز بیان گشته است.

۴ - جناب ملاعلی بسطامی: شرح حال وی نیز بتفصیل قبلاً در این کتاب درج گشته است.

۵ - جناب ملاخدا بخش قوچانی ملقب به ملاعلی: وی از شاگردان جناب سید کاظم رشتی بود و پس از درگذشت سید در جستجوی حضرت موعود همراه جناب ملاعلی بسطامی و تنی چند از دیگر شاگردان سید عازم شیراز و فائز بایمان گشت و از حروف حیّ بیان بحساب آمد. آنگاه به کربلا برگشت و چون در وقایع خطیره عهد اعلی داخل نگشت محفوظ ماند و سالها پس از شهادت حضرت باب در حیات بود (۲).

۶ - ملاحسن بجاتانی: که احوال وی قبلاً بیان گردیده است.

۷ - جناب سید حسین یزدی (کاتب) که به احوال او نیز قبلاً اشاره کرده ایم.

۸ - جناب میرزا محمد روضه خوان یزدی: وی از علماء شیخیه و شاگردان جناب سید کاظم رشتی بود و حضرت باب را قبل از اظهار امر در کربلا زیارت کرده بود. پس از استماع خیر ظهور به شیراز رفت و مزمون به حضرت باب و از حروف حیّ محسوب گشت. سپس در شهر یزد اقامت نمود و به ترویج امر بدیع پرداخت. ملایان شیعی با وی مخالفت آغاز کردند و میرزا علی ترک فتوای کفر و قتل او را صادر نمود. لذا بجهت رعایت اصول حکمت با یکی از منسوبان حاج



محمد کریم خان کرمانی ازدواج نمود و تحت حمایت جماعت شیخی کریم خانی قرار گرفت ولکن در واقع بابی بود و تا پایان حیات با نهایت حکمت به هدایت خلق اشتغال داشت.

۹. جناب شیخ سعید هندی: وی از شیعیان هندوستان و ساکن کربلا و از شاگردان جناب سید رشتی بود. پس از صعود سید در جستجوی موعود به شیراز و حضور حضرت باب رسید و فائز بایمان و از حروف حیّ بیان محسوب گشت. حضرت باب او را مأمور انتشار امر بدیع در کشور هندوستان نمودند. به آن کشور شتافت و به نشر امر جدید پرداخت. در شهر مولتان MOOLTAN موفق به هدایت جناب سید بصیر هندی شد و از آن پس خبری از او بدست نیامده است (۴). گفته شده است که احتمالاً افرادی از جماعت معروف به ذکرته یعنی پیروان ابوسعید بلادی در هندوستان سابق (پاکستان کنونی) از اولاد نفوسی هستند که خیر ظهور ذکرالله الاعظم (حضرت باب) را از وی شنیده اند و به مقام ذکریت حضرتشان مؤمن گشته اند. بیان این نکته با یقین قاطع احاله به پژوهش ژرف در آینده اوقات می گردد.

۱۰. جناب ملامحمود خونی: از حروف حیّ که قبلاً بایمان و شهادت او اشاره کرده ایم. متأسفانه جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق (صفحه ۶۳) برادر او جناب ملامهدی خونی را نیز از حروف حیّ دانسته است و این نکته با توجه به محتوای تاریخ نبیل زرنی میبائی ندارد.

۱۱. جناب ملاجلیل ارومی: که به احوال او قبلاً اشاره کرده ایم.

۱۲. جناب ملااحمد ابدال مراغی: که به احوال وی نیز اشاره گشته است.

۱۳. جناب ملابقر تبریزی: شرح حال وی قبلاً بیان شده است.

۱۴. جناب ملایوسف اردبیلی: به احوال او نیز از پیش اشارت رفته است.

۱۵. میرزا هادی قزوینی پسر ملاعبدالوهاب قزوینی شهر و برادر بزرگتر جناب ملامحمدعلی قزوینی که در حوادث خطیره وارد نشد و

عاقبت از صراط مستقیم منحرف گشت و به یحیی ازل پیوست. در الواح جمال ابهی بکرات ذکر مخالفت‌های او آمده‌است. در یکی از الواح نازله در بغداد به پرسش‌های او در باب انقطاع و رجعت و برخی از روایات اسلامی پاسخ داده شده‌است (۵).

۱۶ - جناب ملامحمدعلی قزوینی که احوال او قبلاً بیان گشته‌است.

۱۷ - جناب طاهره : که شرح حیاتش بتفصیل در بخشهای دیگر این کتاب آمده‌است.

۱۸ - جناب ملامحمد علی بارفروشی ملقب به قدوس: که احوال وی نیز در بخشهای گذشته این کتاب بتفصیل بیان گشته‌است.

### ب ... دیگر اصحاب حضرت باب

در بخشهای پیشین این کتاب به احوال دهها تن از اصحاب حضرت باب اشاره کرده‌ایم که تکرار شرح حیات آنان در این بخش ضرورتی ندارد. لذا مبادرت به بیان شرح حال نفوسی می‌نمائیم که یا تنها به نام آنان اشاره شده و یا نامشان در این کتاب قبلاً نیامده‌است.

۱ - جناب میرزا موسی کلیم : ایشان برادر کوچکتر تنی حضرت بهاء‌الله بودند و پس از صعود جناب وزیر و از دوران کودکی در آغوش تربیت آن حضرت پرورش یافتند و همزمان با ایمان حضرت بهاء‌الله و وسیله آن حضرت به حضرت باب مؤمن شدند و قیام بر خدمت امر جدید نمودند. ابتدا به مناصب دنیوی علاقه‌ای نداشتند و شب و روز بانتشار امر و اجرای اوامر جمال ابهی اشتغال داشتند. و ما به برخی از خدمات ایشان قبلاً اشاره کرده‌ایم. جناب کلیم علاوه بر تعلق و ارادت شدید به جمال ابهی علاقه وافرایی به حضرت عبدالبهاء داشتند و آتی از آن حضرت فراغت نداشتند. هنگام تبعید حضرت بهاء‌الله به عراق ایشان و برادر پدري حضرت بهاء‌الله جناب میرزا محمدقلی همراه بودند. در ایام مهاجرت حضرت بهاء‌الله به کردستان جناب کلیم مصائب بسیار تحمل فرمودند. در بغداد، استانبول و ادرنه همواره یار و در کنار جمال ابهی بودند. چون در ادرنه یحیی ازل را بت

مخالفت با حضرت بهاء الله افراشت جناب کلیم او را شب و روز نصیحت فرمودند. به وی می فرمودند: «... ای برادر اگر دیگران پی بحقائق نبرند امر در پیش من و تو مشتبه نیست. آن الطاف جمال مبارک را فراموش نمودی که من و تو هر دو را تربیت می نمودند. چقدر مواظب درس و مشق تو بودند. شب و روز املاء و انشاء تعلیم می دادند و هر دم بخطوط متعدده تشویق می فرمودند. حتی بانامل مبارکه تعلیم مشق می دادند جمیع خلق می دانند که به چه درجه مورد الطاف بودی و چگونه تو را در آغوش عنایت تربیت فرمودند. این شکرانه آن الطاف است که با سید محمد همدستان شوی و از ظل مبارک خارج گردی. اینست شرط وفا. این است پاس نعمت بی منتهی» (۶).  
 (۶). ولکن این نصایح ابدی در یحیی تأثیری نداشت. باری جناب کلیم در خدمت جمال ابهی از ادرنه به عکا تبعید گردیدند. نام ایشان نیز در فرمان سلطان عثمانی بنفی ابدی در عکا مسطور بود. در سجن اعظم نیز شب و روز قائم به خدمت و فائز بقاء بودند تا آنکه مرغ روحشان در سال ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۸۸۷ میلادی) به ملکوت جاودان پرواز نمود (۷).

۲ ... جناب میرزا محمد حسین کرمانی: تحصیلات مقدماتی این دانشمند ذی فنون در کرمان انجام یافت و سپس برای تکمیل مطالعات به اصفهان شتافت. مدتی نیز در سبزوار از حاج ملاحادی فیلسوف سبزواری استفاده کرد و حکیم نامبرده قصد آن داشت که دختر خویش را به میرزا محمدحسین دهد ولکن وی نپذیرفته به طهران رفت و در مدرسه دارالشفاء بتدریس فلسفه و علوم عقلیه پرداخت. میرزا محمدحسین در فقه و اصول نیز صاحب مقام عظیمی بود و گروهی کثیر بر اساس فتاوی وی عمل می نمودند. معین السلطنه تبریزی در تاریخ (خطی) خود بروایت میرزا عبدالله خان سررشته دار از بایان تبریز کیفیت ایمان حکیم کرمانی را به امر حضرت باب این گونه بیان کرده است. سر رشته دار می گوید که من در اوائل ظهور حضرت باب در طهران و در جوار مسکن حکیم کرمانی اقامت و با وی معاشرت

داشتم. شبها را نالبا با ری می گذراندم و گاهگاهی در خصوص امر جدید با وی مذاکره می نمودم. یک شب هنگام گفتگو در خصوص امر حضرت باب حکیم مذکور که به کمالات و اطلاعات خویش بسیار مباحثات می نمود و هرگز احدی را اعلم از خود تصور نمی نمود سخنی تحقیر آمیز اداء کرد مبنی بر اینکه او شخص بسیار عالمی است و تابع امثال حضرت باب نمی شود. من از گفته او افسرده و دل شکسته شدم ولیکن سکوت نمودم. حکیم که پژمردگی مرا دید متأثر شد و دیوان حافظ را برداشت و گفت مردم حافظ را لسان الغیب گفته اند. آیا مایلید با دیوان او تفأل کنیم. من گفتم البته زیرا در دیوان او وصف حال همگان موجود است. شاید خداوند از طریق این تفأل سبب هدایت ما شود. حکیم دیوان حافظ را گشود و نخستین بیت از صفحه دست راست را خواند و آن بیت این بود:

کجاست صوفی دجال چشم ملحد کیش

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

آن ایام مصادف بود با صدور دستور حاج میرزا آقاسی مبنی بر تبعید حضرت باب به آذربایجان و ابراز خصومت علنی نسبت به آن حضرت. چون حاج میرزا آقاسی همانگونه که قبلاً گفتیم دعاوی ریاست و ارشاد در عالم تصوف داشت و از سوی دیگر مفسد و مظالم او نزد همگان از مردم ایران روشن بود، حکیم کرمانی غرق دریای حیرت گشت و من بسیار مسرور شدم. حکیم پس از لحظه ای حیرت و شگفتی گفت ای آقا میرزا عبدالله این تصادف نیست حتی فوق تفال است. این ندانی است غیبی. در یک بیت چنان حال و اوضاع موجود تصریح شده حتی شکل و سیمای حاج میرزا آقاسی تصویر گردیده که جای تردید نیست. این حادثه حکیم کرمانی را از اوج غرور بجهان خضوع و محویت کشانید. سر رشته دار مذکور برخی از آثار حضرت باب و از جمله کتاب عظیم قیوم الاسماء را به حکیم داد تا مطالعه نماید و حکیم پس از زیارت آثار حضرت باب اقرار نمود که این الواح منشأ نظری و الهامی دارد و ارتباطی به معارف اکتسابی ندارد. مؤمن و موقن و

منجذب گشت و در مدرس خویش از امر بدیع سخن گفت و ضمن توضیح مکاتب فلسفی از فلسفه بیان ذکری بمیان آورد. برخی از دانشمندان و شاگردانش فانز بایمان گشتند. همه در شهر افتاد که حکیم کرمانی بابی شده و در محضر درس باثبات امر جدید می پردازد. پس از شیوع کامل این خبر مقرر گشت که مجلسی در دربار شاهی با حضور گروهی از دولتیان و شاهزادگان و علماء تشکیل و با وی مذاکره و مناظره شود. چون حکیم به مجلس مذکور وارد گشت در پائین مجلس جالس شد. هرچه حاضران اصرار نمودند که در صدر جالس شود قبول نفرمود و از حضار سؤال نمود که مراد از انعقاد این محفل چیست؟ حاضران حقیقت حال بگفتند و سخن از گمراهی پایتیه راندند. حکیم روی به ایشان نموده گفت آیا مرا حکیم می دانید یا خیر؟ همگی در پاسخ اظهار نمودند که در وسعت علم و حکمت شما احدی تردید نمی کند. حکیم فرمود حال که مرا حکیم می دانید باید متذکر باشید که حکیم هرگز سخن لغو نمی گوید و براه باطل نمی رود. حکیم سپس بی درنگ وداع نموده مجلس را ترک می کند. حاضران که بی نهایت وی را محترم می داشتند دیگر جرأت تعقیب او نمی کنند و متفرق می شوند. حکیم کرمانی با همه فضل و کمال و مقامات عالیه اش در جمع احباب بنهایت خضوع و ادب رفتار می نموده و در کمال محویت غالباً کفش های حضار مجلس را مرتب می کرده است. حالات وی هنگام تلاوت آثار حضرت باب در مجالس عجیب و در تمام احیان استماع آیات اشک از دیدگانش جاری بوده است. حکیم هنگام شهادت حضرت باب در طهران بود و حدود یک سال پس از آن واقعه هانله به خراسان رفت و در احیان وقوع حادثه رمی شاه در طهران نبود و الاً مسلماً بشهادت می رسید. حکیم هنگام اقامت جمال ابهی در عراق به آن صفحات رفت و از طائفین حول ابهی و مؤمنین به حضرتشان محسوب گشت و سرانجام در آن دیار بدست اعداء امر بشهادت رسید (۸).

۲ .. جناب حاج سید جواد کربلانی: در بخشهای پیشین باختصار به احوال این بزرگوار اشاره کرده ایم. در اینجا بشرح حیات او بتفصیل

بیشتر مبادرت می‌نمائیم. جناب حاج سید جواد از سادات طباطبائی  
 مقیم کربلا و نوه سید مهدی بحر العلوم (متوفی سال ۱۲۱۲ هجری  
 قمری برابر با ۱۷۹۷ میلادی) از مشاهیر مجتهدین اصولی عصر  
 خویش بود. سید جواد در آغاز جوانی خدمت جناب شیخ احمد احسانی  
 رسیده و لکن افتخار تلمذ نزد آن جناب نداشته‌است. وی تحصیلات  
 مقدماتی خود را نزد برخی از دانشمندان از منسوبان خویش نموده و  
 در ایران و عراق از محضر علماء و حکماء و عرفاء برجسته و از جمله  
 حاج ملاهادی سبزواری و استاد غلامرضا معروف به شیشه‌گر استفاده  
 کرده‌است. و لکن عمده تلمذ او نزد جناب سید کاظم رشتی بوده و  
 خصوصاً در احیان استفاضه از محضر او در میان شیخیه احترام و  
 مقام مخصوص داشته‌است. ما خاطرات جناب حاج سید جواد را از  
 دوران کودکی و نوجوانی حضرت<sup>علیه</sup> باب در شیراز و در دوران شش‌ماهه  
 اقامت سید در بوشهر قبلاً در این کتاب درج کرده‌ایم. سید جواد در  
 طول حیات با بسیاری از اکابر علماء، فقهاء و فلاسفه زمان خویش  
 معاشرت داشته و هر سعه اطلاعات خود بسی افزوده و در واقع جامع  
 علوم معقول و منقول گشته‌است. نامبرده به اقلیم هند نیز رفته و  
 مدتی در شهر بمبئی زیسته و با مکاتب مختلف فکری آشنا شده و  
 بمنظور حج در سفر به مکه کرده و در مسجد الحرام حوزه تدریس  
 داشته‌است. باری پس از ظهور حضرت باب و عزیمت جناب ملاعلی  
 بسطامی به عراق حاج سید جواد مزده ظهور از بسطامی شنید و فانز  
 بایمان گشت. کیفیت ایمان او به حضرت باب چنانکه خود برای جناب  
 ابوالفضائل گلپایگانی بیان فرموده بدین ترتیب بوده‌است. چون جناب  
 ملاعلی بسطامی به کربلا برگشت و خبر تشرف خود و سایر حروف<sup>علیهم</sup> حق  
 را بحضور حضرت باب اعلام نمود هیجانی عظیم در میان اهل علم  
 ظاهر و خیر ظهور باب شایع گشت. ولی جناب بسطامی تنها بذکر  
 لقب آن حضرت اکتفاء نمود و هرچه سید جواد و دیگر شاگردان مرحوم  
 سید کاظم اصرار نمودند از بیان نام و نشان حضرتشان خودداری نمود و  
 فرمود آن حضرت از ذکر نامشان نهی فرموده‌اند تا ندای مبارک مرتفع

شود و هنگام ابراز نام و نشان حضرتشان برسد. در آن احوال در جمیع مجالس ذکر حضرت باب بود و هرکس گمانش به شخصی می‌رفت و احدی تصور نمی‌نمود که باب علم الهی در صنف تجّار است و نه اهل علم و اکثر شیخیان گمان می‌نمودند که باب یکی از شاگردان برجسته جناب سید رشتی است.

در آن اوقات یک روز جناب سید جواد جناب بسطامی را به خانه خود دعوت کرد و هر دو بر بام خانه که در جوار مرقد حضرت امام حسین بود نشستند و در اطراف ظهور حضرت باب گفتگو نمودند. سید جواد بعالت دوستی عمیقی که با بسطامی داشت بسیار تلاش نمود که از بیانات وی استنباط نماید که باب کیست ولکن میسر نگشت. عرصه بعضی بر سید جواد تنگ شد که با لحن مزاح ولکن در حقیقت بنوعی جدی دو بازوی بسطامی را بقوت گرفت و او را به دیوار فشار داد و در حال مزاح آمیخته بالتماس گفت ای ملأعلی باید ترا بکشم. آخر چرا نمی‌فرمائی این حضرت کیست و تکلیف ما چیست. جناب بسطامی گفت جناب سید جواد ذکر اسم آن حضرت نهی است. خودشان نهی فرموده‌اند. در این بین جناب بسطامی ناخودآگاه اظهار نمود که حضرت فرموده‌اند از مراسلات من هرچه در کربلا نزد نفوس است به شیراز بفرستید. پس از شنیدن این سخن خیال حضرت باب چون برق از خاطر سید جواد گذشت و با خود گفت که از کجا باب آن حضرت نباشد. فوراً از بام به زیر آمد و مراسلاتی را که از آن حضرت داشت نزد بسطامی آورد. چون چشم بسطامی به مهر مبارک افتاد گریه بر او غالب گشت. جناب سید جواد را نیز گریه فرو گرفت. در حالی که هر دو می‌گریستند بسطامی به سید جواد فرمود «جناب آقا سید جواد من اسم مبارک را بشما نگفتم. ذکر اسم مبارک نهی است. البته اسم حضرت را نزد احدی اظهار مدارید». این چنین حاج سید جواد از ظهور و نام و نشان حضرت باب اطلاع یافت و شوق زیارت حضرتشان آن چنان وی را احاطه نمود که با وجود منع مبارک از عزیمت مؤمنین به شیراز عازم فارس گردید. برای آنکه بقول خودش بر مسلک فقهاء

تدبیری یابد که مخالفت امر مبارک نکرده باشد قصد بوشهر نمود تا از آنجا عریضه بحضور مبارک بنگارد و استدعای تشرّف کند. سید جواد پیش از عزیمت از کربلا نزد مردی هندی می‌رود که او را به هندی صائن می‌خواندند. وی شخصی بود اهل عبادت و مراقبت و در مسجدی از مساجد تربت حضرت حسین و نزدیک خانه سید جواد سکونت داشت گروهی از اهل علم به وی ارادت داشتند و از او کمالات و کرامات بسیار روایت می‌نمودند. سید جواد نیز به وی ارادت داشت و گاه از او استفاضه می‌کرد. هنگام تودیع سید جواد گروهی از علماء و بستگان و دوستان سید جواد اجتماع نموده بودند. ناگهان او را بیاد آمد که با صائن هندی تودیع نکرده است با عرض معذرت از آن گروه عازم مسجد محلّ اقامت صائن هندی شد و او را در حال مراقبت یافت. چاره ندید جز آنکه بر صفحه‌ای بنویسد که عازم بوشهر است و تقاضای دعا دارد. صائن در حال مراقبت نوشته را برداشت و در آن نظر کرد و با اشاره قلم برطلبید و بر پشت آن صفحه چیزی نوشت و هنگام نوشتن اشک از دیدگانش سرازیر بود. صائن مجدداً به حال مراقبت خود بازگشت و سید جواد آن صفحه نوشته را برداشت و دید که صائن اعدادی در دو خطّ موازی بر پشت صفحه نوشته است ولی بمعنای آن پی نبرد. چون وقت تنگ بود و دوستان در مجلس تودیع منتظر بودند. سید جواد چاره ندید جز آنکه به پشت بام خانه خود رود و توسّل به دعا نماید. هنگام دعا و تضرّع مجدداً به نوشته صائن نظر کرد و این بار راز آن نوشته بر وی مکشوف گشت. مراد از اعداد سطر اوّل «مهدی موجود» و اعداد سطر دوم «علی محمد ربّ» بود. چون این راز بر سید جواد مکشوف شد در نهایت شوق از بام بریزر آمد و بسوی مسجد دوید و صائن را فارغ از مراقبت دید. به وی فرمود که بهمین قصد عازم سفرم. صائن تبسم نمود و بلهجه هندی گفت «بلی شیراج می‌رود معلوم می‌شود» زیرا مردم هند شیراز را شیراج تلفظ می‌کنند. به روایت حاج سید جواد کربلائی و نوشته صائن هندی در کتاب مبارک دلالت سبعه نازل از قلم حضرت باب اشاره شده و بدان



استناد فرموده اند.

باری سید جواد به بوشهر رفت و از آنجا بترتیبی که در نظر داشت به شیراز عزیمت نمود. چون در آن اوقات حضرت باب بدستور حسین خان حاکم فارس خانه نشین و ممنوع از ملاقات با اصحاب و مؤمنین بودند سید جواد با نهایت حکمت در بیت جناب خال اعظم به حضور مبارک شرفیاب و باوج ایقان فائز گشت. مدتی هرشب افتخار شرفیابی داشت تا آنکه جناب سید یحیی دارابی به شیراز وارد گشت و بشرحی که قبلاً آمد به حضور مبارک باریافت و او نیز بعرفان امر بدیع فائز شد.

از دیگر حوادث آن ایام ایمان جناب شیخ عابد، معلّم حضرت باب بود. حاج سید جواد با اجازه مبارک با وی ملاقات و مذاکره نمود و معلّم نامبرده پس از استماع زیارت اثری از حضرت باب (وسیله یکی از اصحاب) در آن مجلس منقلب و اشک از دیدگانش جاری و فائز بایمان گشت. و ما به احوال وی قبلاً اشاره کرده ایم. پس از عزیمت حضرت باب به اصفهان حاج سید جواد نیز عازم کربلا شد و در آن صفحات بود و مکاتبه میان او و حضرت باب دوام داشت. در یکی از توقیعات مبارکه به او «مرآة جودی» خطاب فرموده و از اصحاب شکایت کرده اند که هریک بلون خویش (برنگ عقاید خویش) بر آن حضرت نظر نموده اند (۹). نبیل زرنندی می نویسد که حضرت باب در توقیعی که باعزاز جناب وحید و جناب حاج سید جواد نازل شده بدین مضمون می فرمایند که «در ایمان هر مؤمنی بدهاء ممکن ولی در ایمان وحید اکبر و سید جواد کربلانی انور بدهاء را راهی نیست» (۱۰). در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) که حضرت بهاء الله به کربلا تشریف بردند حاج سید جواد کربلانی در آن صفحات مقیم ولی ظاهراً در دام حیل سید علو (که داعیه ریاست و ارشاد در جامعه بابی خصوصاً در کربلا داشت) گرفتار بود. شیخ سلطان کربلانی نیز سخت شیفته سید علو گشته بود و خود را وصی وی می پنداشت. جمال ابهی شیخ سلطان را نصیحت و هدایت فرمودند. سید جواد نیز

متنبه شد. اصحاب از گرد سید علو دور گشتند و چون او خود را تنها یافت به عظمت مقام حضرت بهاء الله اعتراف کرده توبه نمود و سوگند یاد کرد که دیگر لب بدینگونه یاوه گوئیها نگشاید (۱۱). اما حاج سید جواد در کربلا به حضرت بهاء الله مؤمن گشت. خود او برای جناب ابوالفضائل تعریف نموده که سید محمد اصفهانی خبر ورود آن حضرت را به اصحاب داد. سید جواد پیش از تشرّف بحضور حضرتشان تصوّر می نمود که ایشان تنها مردی جوان از وزیرزادگان اند و تصوّر علم و فضل در آن حضرت نمی نمود. چون بحضور مبارک مشرف شد بر حسب معمول سایر اصحاب پس از او داخل مجلس شدند و او در صدر محفل جالس گشت. جمال ابهی پس از سؤالاتی از سید جواد و دیگر اصحاب آغاز اداء سخن فرمودند. پس از لحظاتی سید جواد دریافت که آن حضرت در اعلی درجات علم و فضل واقفاند. از آن پس هر هنگام به حضور جمال ابهی شرفیاب می شد در ذیل مجلس می نشست و در نهایت خضوع و سکوت از آن بحر عرفان استفاضه می نمود. سید محمد اصفهانی که این حال می دید حسد می ورزید و می گفت چنان آقا سید جواد جناب بهاء نیز چون یکی از ماهاست. این همه خضوع و سکوت برای چیست؟ سید جواد جواب می داد که خیر ایشان بی مثل و نظیرند و رتبه حضرتشان بشانی عالی است که امثال ما عاجزیم برایشان رتبه ای تعیین نمائیم.

حاج سید جواد کربلانی بشرحی که قبلاً آمد بامر جمال ابهی در هدایت والدۀ محترمه حضرت باب نقشی داشته است. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء اظهار می دارد که جناب حاج سید جواد می فرمود ذکر معجزات در اثبات حقیقت امر بدیع نزد دشمنان نکنید زیرا انکار و مغالطه می نمایند. به آنان بگویند حضرت بهاء الله آن وجود مبارک اند که فرزندشان در سن نوجوانی بخواش علی شوکت پاشا بر حدیث قدسی کنت کنزا ... شرحی باین متانت و عظمت مرقوم فرموده اند. سید جواد در خصوص رساله ایقان همواره می فرموده که کتابی به عظمت و کثرت فائدت مانند رساله مبارکه از آسمان نازل

نگردیده است. اگر این کتاب نازل نمی شد احدی معانی حقیقی کتب آسمانی گذشته را ادراک نمی نمود. سید جواد همیشه رساله ایقان را همراه داشت و در حاشیه صفحات کتاب آن را دقیقاً فصل بندی کرده بود. جناب ابوالفضائل همچنین می نویسد که در ایام تحقیق در خصوص امر جدید و نیز پس از تصدیق بارها و سالها (۹۹ - ۱۲۹۳ هجری قمری برابر با ۸۱ - ۱۸۷۶ میلادی) در طهران از خدمت حاج سید جواد استفاده نموده است. در سال ۱۲۹۹ هجری قمری (۱۸۸۱ میلادی) حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله بعلت رابطه دوستی سرّی که با سید جواد داشت به او اطلاع داد که نام وی را جزء پیروان امر بدیع به شاه داده اند لذا با مشورت مشیرالدوله عازم کرمان شد و در مدرسه ظهیرالدوله ساکن گشت. پیروان حاج محمد کریم خان کرمانی بر این اساس که او از شاگردان برجسته جناب سید کاظم رشتی بود از وی بخوبی پذیرائی کردند و لکن پس از آنکه دانستند از پیروان امر بدیع است او را ترک نمودند. چون سید جواد دیگر پیر و شکسته شده بود و تنهایی نیز برایش مشکلاتی ایجاد می نمود نامه ای به میرزا علیرضا خان محلّاتی اعتضادالوزراء رئیس اداره پست که از بهائیان مستقیم بود نوشت و از تنهایی و بی کسی شکایت نمود. این بود که علیرضاخان او را به خانه خویش انتقال داد و در خدمتش آماده بود تا حاج سید جواد به ملکوت ربّ العباد صعود فرمود (۱۲). مرقدش در شهر کرمان است. در الواح متعدّده از جمال ابهی ذکر او شده و چند لوح نیز باعزازش نازل گردیده است.

بتوصیف جناب ابوالفضائل جناب حاج سید جواد مردی متوسط القامة، سپیدموی و دارای وجه نورانی بود. کم سخن می گفت و با همگان با راستی و محبّت معاشرت می فرمود و به هیچ فردی و هیچ مشرب و مذهبی توهین نمی نمود. بدین علّت هرکس گمان می نمود که وی با او هم مشرب و یا هم مذهب است. و لکن اگر شخصی از عقاید او می پرسید با صراحت می فرمود که بهائی است و معاشرت او بیشتر با اهل بهاء بود. هرکس بخدمتش می رسید شیفته او می گردید. حتّی

ناصرالدین شاه از دیدار او لذت برده و دست او را گرفته در عمارت اندرون قصر خود با او گردش نموده بود (۱۳).

پیروان یحیی ازل بسیار اصرار داشتند که حاج سید جواد را ازلی معرفی نمایند (۱۴). حتی بشهادت جمال ابهی در لوح شیخ (صفحات ۹۰ - ۱۸۹) عکس حاج سید جواد را با عکس برخی دیگر گرفته بر ورقه‌ای چسبانده و فوق آنان صورت یحیی ازل را قرار داده‌اند تا بگویند او ازلی است. اما همانطور که قبلاً چند بار تأکید گردیده حاج سید جواد از پیروان صدیق جمال ابهی و معاشرت او بیشتر با اهل بهاء بوده ولیکن اصول حکمت را با قوت رعایت می‌نموده‌است. جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی در کتاب بهجة الصدور (صفحات ۱۸ - ۲۱۷) ضمن بیان داستان پذیرائی برادران نذاف (جدین مادری نگارنده این کتاب) از جناب حاج سید جواد کربلانی و محاورات آنان با یکدیگر بدین نکته اشاره کرده‌است.

۴ - جناب شیخ سلطان کربلانی: اجداد شیخ سلطان از علماء و بزرگان کربلا بودند. نامبرده از دانشمندان زمان خود و از شاگردان فداکار و مقرب جناب سید رشتی بود و در کربلا مژده ظهور از طاهره شنید و مؤمن گشت (۱۵). پس از مراجعت حضرت باب از سفر حج شیخ سلطان در شیراز به حضور مبارک رسید. در آن ایام نامبرده بیمار بود و حضرت باب شخصاً بملاقات وی تشریف بردند. چون در آن اوقات اقامت شیخ در شیراز صلاح نبود امر فرمودند پس از بهبودی به کربلا برگردد و به خدمت امر جدید ادامه دهد. وی در خدمت جناب طاهره به نشر امرالله اشتغال داشت و اوامر طاهره را با جان و دل اجراء می‌نمود. هنگام شهادت حضرت باب در کربلا بود. پس از ورود جمال ابهی به آن شهر همانطور که قبلاً گفتیم از دام نیرنگهای سید علو رهائی یافت. بدان حضرت مؤمن گشت و هم او بود که بعدها به سلیمانیه رفت و در خدمت جمال ابهی به بغداد مراجعت نمود. دختر شیخ سلطان همسر جناب میرزا موسی کلیم (برادر حضرت بهاء الله) بود. از شیخ سلطان از جمله مکتوب عربی مهمی در دست است که حاوی

شرح برخی از وقایع سالهای نخست ظهور حضرت باب است (۱۶).

۵ - جناب شیخ حسن زنوزی: وی از علماء شیخیّه و از شاگردان برجسته جناب سید کاظم رشتی بود. به خدمت جناب شیخ احمد احسانی نیز رسیده بود. جناب فاضل مازندرانی مراد از میرزا حسن زنوزی عارف و دانشمند مشهور و صاحب کتاب ریاض الجنّة مذکور در کتاب منتظم ناصری را همان شیخ حسن زنوزی مورد بحث ما دانسته است (۱۷). شیخ حسن در آغاز تصوّر می نمود که سید کاظم رشتی همان حضرت موعود است. ولکن پس از تشرّف به حضور حضرت باب که در خدمت سید رشتی انجام یافت و مشاهده خضوع و محویّت سید نسبت به آن حضرت عقیده اش تغییر یافت. جمال و جلال حضرت باب او را بی اندازه متعجب نموده بود. چند بار اراده نموده بود که علت احترام شدید سید را نسبت به آن حضرت از خود سید بپرسد ولکن جرأت چنین کاری نداشت. یک روز هنگامی که سید بتدریس اشتغال داشت حضرت باب به مدرس وی وارد و نزدیک در ورودی جالس شدند و با نهایت وقار به سخنان سید گوش می دادند. چون چشم سید به آن حضرت افتاد سکوت نمود. یکی از حاضران خواهش کرد که سید به سخن خویش ادامه دهد. سید فرمود حقّ از آفتابی که بر آن دامن تابیده روشن تر است. شیخ حسن چون نظر نمود دید که آفتاب بر دامن همان بزرگوار یعنی حضرت باب تابیده است. شیخ حسن از آن پس همواره به آن جوان می اندیشید. بارها خواست که از سید رشتی در خصوص آن جوان توضیحاتی بگیرد ولکن جرأت نکرد. جناب سید چندبار در مواقع مختلف به او فرمود «ای شیخ حسن خوشا بحال تو که اسمت حسن است. آغاز حالت حسن است. عاقبت هم حسن است. بحضور شیخ احمد احسانی رسیدی و با من مدّتی را گذراندی. در آینده نیز به شادمانی بزرگی خواهی رسید و چیزی خواهی دید که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب کسی خطور» نکرده است (۱۸). شیخ حسن بارها تصمیم گرفته بود که با آن سید جوان (حضرت باب) ملاقات نماید و از او نام و نشان را بپرسد.

چندمرتبه آن جوان را دید که در حرم امام حسین غرق مناجات بود. به احدی توجه نداشت. اشک از چشمانش سرازیر بود و کلماتی بسیار فصیح از زبانش جاری می‌گشت که به آیات الهی شباهت داشت. روحانیت او نوعی بود که همه زائران و نمازگزاران عبادت خود را ناتمام رها کرده به وی توجه می‌نمودند. گریه او سبب گریه همگان می‌گشت. سید جوان پس از انجام دعا و مناجات به خانه خویش می‌رفت و با احدی تکلم نمی‌فرمود. شیخ حسن چند بار خواست با سید جوان پس از انجام دعا و مناجات روبرو گردد و گفتگو نماید ولیکن گویی یک نیروی نهانی او را باز می‌داشت. پس از جستجوی بسیار دانست که آن جوان از علماء نیست بل از تجار شیراز است و خود و خاندانش به شیخ احمد و سید کاظم توجه مخصوصی دارند. آن جوان همواره در نظر شیخ حسن بود تا آنکه آوازه باییت جوانی شیرازی در عراق بگوشش رسید. بقلب او گذشت که این باب باید همان جوان شیرازی باشد که در کربلا زیارت کرده است. راهی شیراز شد تا بحضور مبارکش برسد ولی آن حضرت به مکه تشریف برده بودند. این بود که منتظر ماند تا حضرت باب به شیراز مراجعت فرمودند. پس از تشرّف فائز بایمان گشت و قیام بخدمت نمود. چون حاکم فارس سبب ایجاد زحمت برای حضرت باب و اصحاب بود و بیم ضوضاء می‌رفت حضرت باب امر فرمودند اصحاب متفرّق شوند. شیخ حسن بدستور مبارک عزیمت اصفهان نمود. پس از ورود حضرت باب به آن شهر شیخ حسن مأمور گشت که با جناب سید حسین یزدی و جناب ملاعبدالکریم قزوینی به استنساخ آیات اشتغال یابد. گاهگاه نیز افتخار تشرّف می‌یافت. پس از عزیمت حضرت باب از اصفهان شیخ حسن همراه تنی چند از اصحاب در قریه کلین بحضور مبارک رسید و آن حضرت به وی و همراهان فرمودند در همان قریه اقامت نمایند (۱۹). شیخ حسن در قلعه ماکو نیز مدتی افتخار تشرّف یافت و هم اوست که کیفیت نزول کتاب مبارک بیان و آثار دیگر حضرت باب را برای نبیل زرنندی تعریف کرده است. حضرت باب همانطور که قبلاً بیان گردید هنگام اقامت در

قلعه ماکو هرماه یک دوره قرآن شریف را تفسیر می فرمودند. بدین ترتیب نه تفسیر عظیم از لسان مبارک نازل گشت. این تفسیرها را به سید ابراهیم خلیل تبریزی سپردند که پنهان نماید تا زمان نشرش فرار رسد. متأسفانه این تفسیرها امروزه در دست نیست. شاید یک روز مکشوف گردد. روزی حضرت باب از شیخ حسن سؤال فرمودند که آیا این تفسیرها جاذب تر است یا تفسیر احسن القصص. شیخ حسن معروض داشت تفسیر احسن القصص قوت و جاذبیت بیشتری دارد. حضرت باب تبسمی نموده فرمودند ای شیخ حسن تو بلهجه این تفاسیر آگاه نیستی. در این تفسیرها حقایقی موجود است که نفوس مجاهد را بمقصود و مطلوب واقعی می رساند. شیخ حسن در اوقات محاکمه حضرت باب در تبریز در آن شهر بود. هنگام انعقاد مجلس محاکمه در خارج مجلس و نزدیک در ایستاده بوده و هرچه در مجلس گذشته و از جمله گفتگوی وقیحانه ملامحمد ممقانی را با حضرت باب شنیده و بیاد سخنان جناب سید کاظم رشتی افتاده که دال بر خباثت ملامحمد و عدم ایمانش به موعود عالمیان بوده است.

حضرت باب در ماکو به جناب شیخ حسن زنوزی در پنهان وعده فرمودند که بحضور حضرت حسین موعود، من یظهره الله معهود، خواهد رسید (۲۰). شیخ حسن سرانجام به کربلا رفت و در آنجا مقیم شد و همواره مترصد زیارت حسین موعود بود. چون اقامتش طولانی شد برای رفع سوء ظن پیروان شیخ و سید ازدواج کرد و بشغل کتابت اشتغال یافت. جماعت شیخیه دانا برای وی مزاحمت ایجاد می کردند ولیکن او صبر می نمود و منتظر تحقق وعده حضرت باب بود. تا آنکه در روز عرفه (نهم ذوالحجه) سال ۱۲۶۷ هجری قمری (پنجم اکتبر سال ۱۸۵۱ میلادی) چشمش بزیارت جمال موعود روشن گشت. در آن روز شیخ حسن برای زیارت به حرم حضرت امام حسین رفته بود. در میان حرم جوانی را دید جمیل، جلیل و با وقار که اندامی متناسب داشت و موهای سیاهش بر شانه هایش ریخته بود. تبسمی زیبا بر لبان مبارک داشت. مشاهده آن جوان تأثیر شدیدی در شیخ حسن نمود. نامبرده در

آن احيان پير و ناتوان بود. جوان مذکور بسوی وی رفته دست او را گرفت و با صدائی دلربا فرمود تصميم گرفته ام که بابی بودن ترا در تمام کربلا اعلام نمايم. آن جوان و شيخ حسن براه افتادند تا بازار رسیدند. همانطور که دست در دست یکدیگر داشتند جوان جلیل به شيخ حسن فرمود خداوند را سپاس که ترا در کربلا نگاه داشت تا با چشم خویش حسین موعود را مشاهده نمائی شيخ حسن چون این سخن مبارک شنید بیاد وعده حضرت باب افتاد. اهتزازى در قلبش پدید گشت که می خواست فریاد زند و این راز را آشکار نماید. جوان (حضرت بهاء الله) به او فرمود باید صبر نمائی هنوز هنگام افشاء راز نرسیده است. از آن ساعت به بعد اندوه دل شيخ حسن به شادی بی پایانی بدل گشت. اگرچه بر حسب ظاهر فقیر بود ولکن این موهبت معنوی را با همه ثروت دنیوی عوض نمی نمود (۲۱). شيخ حسن سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت و در کمال ایقان به ظهور حضرت بهاء الله و با حسن خاتمت بسرای جاودان شتافت.

۶ - جناب عبدالعلی خان سرتیپ مراغه ای : عبدالعلی خان مراغه ای از دلیران و بهادران نظامی دولت محمد شاهی و مردی بی نهایت مدبر و باکفایت و کیاست بود. معین السلطنة تبریزی در تاریخ (خطی) خود می نویسد که نامبرده ابتداء در آذربایجان وسیله جناب ملاحسین دخیل مراغه ای با امر جدید آشنا گشت. جناب فاضل مازندرانی در مجلد سوم ظهورالحق ایمان نامبرده را مرهون مذاکرات وی با جناب ملاحسین بشرونی هنگام اقامت در مشهد خراسان دانسته است (صفحة ۶۰). عبدالعلی خان در آن احيان سرهنگ توپخانه و مأمور سرکوبی ترکمانان و سرکشان بادیه خراسان بوده است. پس از واقعه جسارت دشمنان به اصحاب مشهد و آزار و تعذیب حسن خادم جناب ملاحسین و قیام و دفاع یاران شاهزاده حمزه میرزا حشمة الدوله حاکم خراسان که در چهارفرسنگی شهر برای سرکوبی سرکشان اردو زده بود دستور داد که جناب باب الباب را دستگیر نموده نزدش برند. عبدالعلی خان مراغه ای چون از جریان اطلاع یافت بی درنگ نزد شاهزاده رفت و اظهار داشت



که من از چاکران و پیروان جناب ملاحسین هستم و تا زنده‌ام نخواهم گذاشت احدی به وی توهین و جسارت نماید. نخست باید مرا بکشید تا بر او دست یابید. حمزه میرزا از سخن عبدالعلی خان سخت متعجب گشت ولکن چون در آن احوان بی‌نهایت به وی نیاز داشت اظهار نمود که من نیز به جناب ملاحسین ارادت دارم و برای آنکه اضطراب شهر کاهش یابد اقدام به این امر می‌کنم. در هر حال شاهزاده نامه‌ای به جناب ملاحسین نوشت و با کمال احترام خواهش نمود که نامبرده به اردوگاه رود و چند روزی در آنجا باشد تا شهر آرام گیرد و ما بدین حوادث قبلاً اشاره کرده‌ایم و گفته‌ایم که چگونه عبدالعلی خان با گروهی از افسران اردوگاه با اشاره حمزه میرزا برای استقبال از جناب باب‌الباب رفتند و چگونه باب‌الباب در خیمه مخصوص پذیرائی گشت و چگونه اسب و شمشیر عبدالعلی خان را پذیرفت (۲۲).

عبدالعلی خان در دفاع از امر جدید دلیر و جسور بود. شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله (پسر عباس میرزا فرزند فتحعلی شاه) حاکم آذربایجان که در ایل قاجار احترام و اعتبار بسیار داشت و احدی در حضورش بی‌اجازه حق جلوس نداشت نوبتی برای تحقیر عقائد عبدالعلی خان با وی مکالمات توهین‌آمیزی داشت و نامبرده جواب شاهزاده را با مقابله بمثل داد. از جمله شاهزاده باسلوب آیات حضرت باب ایراد گرفت و عبدالعلی خان نیز اشاره به مشابهت آیات قرآن شریف با آثار حضرت باب کرد. شاهزاده بشدت بر آشفت و به نوکران و دژخیمان حاضر دستور داد وی را گرفته در بند نهند. عبدالعلی خان دست به شمشیر برده گفت ای شاهزاده بازداشت شخصی چون من کاری آسان نباشد و تا گروهی مقتول نگردند دستیابی بر من میسر نیست. نیک بیندیش تا خون بی‌گناهان بر زمین نبریزد. شاهزاده چون چنین دید از در ملاطفت وارد گشت و با مهربانی گفت می‌خواستم قوت ایمان تو را بیازمایم و یک طاقه شال کشمیری به وی بخشید (۲۳). عبدالعلی خان بخاطر خدمات لشکری در سال ۱۲۷۲ هجری قمری (۱۸۵۵ میلادی) به فرمان ناصرالدین شاه به درجه سرتیپی ارتقاء یافت.

در شماره ۲۶۵ روزنامه وقایع اتفاقیه (مورخ پنج شنبه بیست و یکم جمادی الثانی ۱۲۷۲) در این خصوص چنین آمده است: «عالیجاه عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه مبارکه که از جمله چاکران قدیم و جانثاران صمیم این دولت جاوید آیت بود و خدمات مشارالیه سفرا و حضراً منظور نظر سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی بود این اوقات حسب فرمان جهان مطاع مبارک بمنصب سرتیپی توپخانه مبارکه سرافراز گردید. محض مرحمت ملوکانه یک ثوب جبّه ترمه از صندوقخانه مبارکه در وجه مشارالیه خلعت مرحمت شد». عبدالعلی خان در سال ۱۲۷۷ هجری قمری (۱۸۶۰ میلادی) در واقعه ستیز اردوی دولتی با ترکمانان همراه تنی دیگر از بایان طهران بنام امان الله خان اسیر گردید و میرزا علیرضاخان مستوفی خراسان از مؤمنین برجسته امر بدیع با صرف هفت هزار تومان وجه رائج زمان آنان را آزاد نمود. سرتیپ عبدالعلی خان تا پایان حیات با نهایت شجاعت از امر بدیع دفاع می نمود و بعلت همین جسارت و شهرت در ایمان باشاره ناصرالدین شاه در همان سال ۱۲۷۷ هجری قمری (۱۸۶۰ میلادی) مسموم و شهید گشت (۲۴).

۷ - جناب سید اسمعیل ذبیح زواره ای : سید اسمعیل در آغاز ظهور امر بدیع فائز بایمان گشت. وی از بستگان نزدیک سید حسین مهجور زواره ای (صاحب تاریخ میمیه) و زینب بیگم اردستانی بود و جناب میرزا حیدرعلی اردستانی در هدایت او نقش حساسی داشت. پدر نگارنده بنقل از میرزا حیدرعلی، مذکور می داشت که سید اسمعیل مردی عارف، شاعر، شیرین سخن، متواضع و در میان مردم زواره و اردستان بسیار محبوب بود. پس از استماع نداء امر خیلی زود مؤمن شد. ایمان او سبب ایمان گروهی از مردم حقیقت جوی آن صفحات گشت. سیدحسین زواره ای نیز وسیله او مؤمن شد. سید اسمعیل چندبار در خانه امام جمعه اصفهان بحضور حضرت باب رسید و در همان خانه شاهد نزول تفسیر سوره والعصر از قلم آن حضرت بود و قوت بیان و سرعت نزول و متانت اسلوب آن قلبش را کاملاً ربود و روحش را

منجذب نمود. سید اسمعیل همچنین سبب هدایت جناب نبیل زرنندی بود و این خدمت جاودانه برای ابد در تاریخ امر مضبوط است. سید اسمعیل ذبیح سالها بر خدمت امر قائم بود و سرانجام در سال ۱۲۷۵ هجری قمری (۱۸۵۸ میلادی) به بغداد رفت تا بحضور جمال ابهی شرفیاب شود. چون به بغداد رسید در بیت آقا محمد رضا در جوار بیت اعظم ساکن شد. بارها از جمال ابهی رجاء نمود که به مسکن وی تشریف فرما شوند ولیکن حضرت بهاء الله فرصت نمی فرمودند. تا آنکه یک روز قبول فرمودند که به مسکن ذبیح تشریف ببرند. ذبیح ضیافتی ترتیب داد و چند سینی از انواع شیرینی و میوه و مرکبات در محضر مبارک حاضر کرد. در آن ضیافت ذبیح از حضور مبارک استدعا نمود که وی را از نغمات و نیز طعامهای روحانی اشباع فرمایند. جمال ابهی بوی امر فرمودند که در برابر هیکل مبارک جلوس کند. سپس لسان مبارک تکلم نمود آنچه را که وصف آن ممکن نیست. نغمات روحانیّه جمال ابهی ذبیح را به اوج ایمان و انجذاب فائز کرد. غلبات شوق بشانی او را احاطه نمود که از خود بیخود و آماده فداء جان شد. چهل روز صائم گشت. شوق و ایمانش هر روز افزایش یافت تا آنکه روزی اشعاری که در مدح جمال ابهی سروده بود به اصحاب داد و آستانه بیت مبارک را با عمامه خویش جارو نمود. سپس چاقوئی خریده به کنار شطّ رفت (و در راه کاظمین) پس از انجام وضوء حنجر خویش را برید و مرغ روحش به جنت ابهی پرید. بفرموده حضرت بهاء الله در کتاب بدیع (صفحه ۳۷۲) «این اسمعیل از قربانگاه دوست زنده برنگشت و جان در رهش ایثار نمود» (۲۵). سید اسمعیل از لسان جمال ابهی به «ذبیح» ملقب و نیز در لوح رئیس بعنوان «محبوب الشهداء» و «سلطان الشهداء» توصیف گشته است. مرقد ذبیح در کاظمین و در تلّ احمر است.

۸ - جناب سید ابراهیم خلیل تبریزی: وی از علماء برجسته شیخی و شاگردان فاضل جناب سید کاظم رشتی و متبحر در معارف آئین بیان بود. صاحب سیمائی جمیل و نورانی بود و در صورت و سیرت به

حضرت باب شباہت داشت. آن حضرت در توقیعات مبارکہ خویش بدین نکته اشاره فرموده‌اند. سید ابراهیم در همان آغاز ظهور مؤمن گشت و با اصحاب آذربایجان معاشرت نمود. هنگام اقامت حضرت باب در آن اقلیم نیز بحضور مبارکشان شرفیاب شد. چند توقیع مهم حضرت باب خطاب باوست و در آثار مبارکہ حضرتشان به وی لقب «خلیل» و «رحیم» داده‌اند. جناب خلیل بی‌نهایت مورد اعتماد حضرت باب بود. این بود که به شیخ حسن زنوزی امر فرمودند نه دوره تفسیر قرآن نازل در ماکو و نیز توقیعات مبارکہ نازل در ماکو و چهریق را جمع آوری نموده به وی سپارد. خلیل سالها پس از شهادت حضرت باب در حیات بود. به جناب دیان ارادت می‌ورزید و پس از شهادت او از ازل و هواخواهان او بیزار گشت و گرد دیگر بابیان نیز نگشت تا آنکه بظهور من یُظہرہ اللہ موعود (جمال ابھی) مؤمن شد و مورد عنایات بسیار گردید و سرانجام با کمال ایقان در تبریز بملکوت ربّ عزیز صعود نمود (۲۶).

۹ - جناب محمد بیک چپارچی : وی از مردم علی اللہی و غالباً ساکن طهران و اصفهان بود. نامبرده بی‌نهایت مورد اعتماد حاج میرزا آقاسی و از طرف دولت مأمور حمل و نقل محمولات پستی بود. بدین علت به چپارچی شهرت داشت (۲۷). محمد شاه پس از صعود جناب معتمد و قرائت نامہ گرگین خان به شخص اخیر دستور داد که حضرت باب را با چند تن سوار بریاست محمد بیک به طهران اعزام دارد (۲۸). از آن زمان به بعد محمد بیک اعمال و حالات و کیفیاتی از حضرت باب مشاهده نمود که سرانجام مؤمن و منجذب گشت و ما به شمه‌ای از آن حالات و کیفیات و نحوه رفتار محمد بیک در بخشهای پیشین اشاره کرده‌ایم. محمد بیک پس از جدائی از حضرت باب بهرکجا قدم نهاد ذکر اوصاف آن حضرت نمود. عاقبت نیز شوق دیدار آن حضرت صبر از کفش ربود و عازم قلعه ماکو شد و شرفیاب گشت و دیری نگذشت که به عالم بقاء صعود نمود. جناب فاضل مازندرانی می‌نویسد که بواسطه دختر و پسر دختر محمد بیک، غلامحسین بیک، در اصفهان نام و اخلاف او در جامعه امر بدیع بر جای ماند (۲۹).

اما جناب ابوالفضائل نام پسر محمد بیک را علی اکبر بیک دانسته و نوشته است که وی نیز از بهائیان ثابت و موقن شهر طهران بود (۳۰). محمد بیک چاپارچی از جمله خانه‌ای نزدیک دروازه شمیران طهران داشت و در همان خانه بود که جناب خال اعظم وارد شد (۳۱) و در همان احوال بود که جناب خال دستگیر و شهید گشت.

۱۰ - جناب ملاعلی بجستانی : وی فرزند ملامحمد بجستانی بود و در سال ۱۲۳۹ هجری قمری (۱۸۲۳ میلادی) در بجستان تولد یافت و تحصیلات مقدماتی را تا چهارده سالگی در همانجا به پایان برد. سپس راهی مشهد گشت و تا بیست سالگی در آن شهر نزد استادان فن بتلمذ پرداخت. آنگاه عازم عتبات شد و به تکمیل مطالعات و تحصیلات علوم دینی اشتغال یافت. در عتبات آوازه ظهور حضرت باب شنید و با جناب شیخ مرتضی انصاری در باب تحقیق در امر بدیع مشورت نمود و شیخ بدو فرمود که در اصول دین تحقیق لازم است و تقلید از احدی جائز نیست. ملاعلی پس از مراجعت به ایران به مشهد رفت و در آنجا مورد استقبال بزرگان شهر و علماء قرار گرفت و صاحب محراب و منبر شد. سپس سفر به بجستان نمود و به حضور جناب باب‌الباب رسید و فاتر بایمان گشت. قیام به نشر امر بدیع کرد. علماء مخالفت نمودند لذا به شهر مشهد کوچ کرد. در آنجا در حضور جناب باب‌الباب و جناب ملاصادق مقدس بخدمت امر پرداخت. جناب باب‌الباب به وی فرمود که در مشهد بماند و با حکمت بخدمات خویش ادامه دهد. چون جناب ملااحمد حصاری نسخه‌ای از کتاب بیان فارسی که خود حضرت باب تصحیح فرموده بودند به مشهد آورد ملاعلی نسخی از آن فراهم نمود. هنگامی عزیمت به قلعه طبرسی کرد که کار قلعه خاتمه یافته بود. لذا به مشهد برگشت و با جناب ملامحمد فروغی و جناب حاج عبدالمجید نیشابوری بقایای سیف قلعه طبرسی معاشرت و الفت گرفت. هنگام شهادت حضرت باب در مشهد بود (۳۲). چند ده سال پس از شهادت کبری حیات داشت و افتخار ایمان به جمال ابهی یافت و بر میثاق الهی ثابت بود. الواح متعدده از

جمال ابهی و حضرت عبدالبنها، باعزاز او نازل گشته است. لوح الامر از جمله الواح جمال ابهی خطاب به اوست. ملاءلی در سال ۱۳۱۱ هجری قمری (۱۸۹۳ میلادی) بعلت تعرض شدید دشمنان امر با پسرش میرزا حسین به عشق آباد مهاجرت نمود و پس از چندی به سمرقند رفت و در آنجا بسال ۱۳۱۶ هجری قمری (۱۸۹۸ میلادی) صعود نمود (۳۳). پسر دیگر جناب ملاءلی، میرزا نصرالله، در سال ۱۳۱۵ هجری قمری (۱۸۹۷ میلادی) بشهادت رسیده است (۳۴).

۱۱ - جناب ملاجعفر قزوینی : وی در رودبار تولد یافت و در آنجا نشو و نما نمود. سپس به قزوین رفت و به تحصیل و تکمیل معارف اسلامی پرداخت. سالها در کربلا از محضر جناب سید کاظم رشتی استفاده نمود و در آنجا چند بار بحضور حضرت باب رسید. چون به ایران برگشت از علماء و واعظان شیخیه گشت و شهرتی کسب نمود. در قزوین وسیله جناب ملاجلیل ارومی از امر بدیع اطلاع یافت و بر اثر زیارت آثار حضرت باب و مصاحبه و مذاکره با اصحاب ایمان یافت. وی در حوالی قزوین افتخار تشرف بحضور حضرت باب داشت. چون ایمانش شهرت یافت از منبر و وعظ محروم و حتی اقامتش در قزوین ناممکن گشت. لذا به لاهیجان رفت و در آنجا بتدریس پرداخت. در لنگرود نیز سالها اقامت داشت. گروهی در آن صفحات وسیله او فائز بایمان گشتند. نامبرده پس از ایمان به جمال ابهی بیش از پیش در ابلاغ کلمة الله کوشا بود و در پاسخ آنانکه از عقیدت او سؤال می نمودند غالباً می فرمود: «بهنایم من، باشد بهای من بسیار». سالها پس از شهادت در حیات بود و با نهایت ایمان به امر جمال ابهی بملکوت جاودان صعود نمود. و ما ذکر تاریخ او را که در حدود سال ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۸۷۶ میلادی) پایان یافته در مقدمه کتاب نموده و در بخش های پیش فقراتی از آن تاریخ را بمناسبت نقل کرده ایم (۳۵).

۱۲ - جناب حاج ملاابراهیم محلاتی : وی پس از اتمام تحصیلات علوم دینی در ایران به عراق رفت و از محضر شیخ احسانی استفاضه و نزد سید رشتی تلمذ نمود. ملاابراهیم مردی بغایت عالم، عارف و

خوش بیان بود و بکثرت عبادت و تقوی و نیز شهامت شهرت داشت. وسیله جناب ملاعلی بسطامی مؤمن به امر جدید شد و سپس از برجسته ترین هواخواهان جناب طاهره گشت و در کنار آن جناب به نشر امر بدیع پرداخت. ملاابراهیم بعلت تبخر کامل در معارف اسلامی و قوت بیان در هر مجلسی زبان می گشود و از امر بدیع سخن می فرمود حضار را حیران و محکوم می نمود. نوبتی از سوی جناب طاهره مأمور مذاکره با علماء همدان گشت و چون علماء عاجز شدند و تن به مباحله نیز ندادند بر او خشم گرفتند و مصائب بسیار وارد نمودند. چندان مشت و لگد و چوب بر وی زدند که بدنش شکسته و متورم و خونین شد و مدهوش گشت و مدت‌ها مداوا می نمود. سرانجام بعلت حمایت مداوم و صریحش از جناب طاهره پس از حادثه قتل ملاآتقی برغانی بشرحی که از پیش آمد مورد غضب بستگان ملاآتقی خصوصاً ملامحمد پسرش (شوهر طاهره) قرار گرفت او را همراه تنی چند از دیگر اصحاب اسیر و برای اخذ فتوای قتل به طهران بردند. شدت سرما، نبودن لباس کافی و سنگدلی مأمورین و سختیهای وارده در زندان (انبار طهران) او را ناتوان نمود. ملامحمد (شوهر طاهره) سرانجام ملاابراهیم و نیز میرزا طاهر شیرازی را از راه برغان به قزوین برد تا مردم برغان بخونخواهی ملاآتقی آن دو را بشدت بیزارند (۳۶). چون وارد قزوین شدند بتحریک ملامحمد مردم وحشی بر آن دو و دیگر اسیران هجوم نمودند و با کارد، سرنیزه و تبر آنان را ریزریز نمودند (۳۷).

۱۳ - جناب ملاعلی سیاح مراغه‌ای : وی از شاگردان برجسته حاج ملاعلی اکبر مراغه‌ای از مبشران ظهور مبارک است که در حوزه علمی خویش بقرب ظهور موعود بشارت می داد. نام اصلی ملاعلی آدی گوزل بود که در زبان ترکی بمعنای نیکنام است. وی در همان اوائل ظهور بحضور حضرت باب رسید و بمقام حضرتشان عارف گشت و عاشقانه قیام بخدمت امر بدیع نمود. حضرت باب بدو لقب سیاح عنایت نمودند. در احیان مسجونیت حضرت باب در ماکو و چهریق بارها شرفیاب و اصولاً پیک هیکل مبارک محسوب گشت. زیرا عرایض

اصحاب را به حضور مبارک تقدیم می نمود و توقیعات حضرتشان را بدانان می رساند (۳۸). مدتی پس از خاتمه کار قلعه طبرسی از سوی حضرت باب مأمور گشت که زیارتنامه های نازله از قلم حضرتشان را به آن قلعه برد و در آنجا به نیابت از طرف آن حضرت زیارت نماید. بدو فرمودند که از مدفن جناب قدّوس و جناب باب الباب مثنی خاک برای حضرتشان همراه بیاورد (۳۹). و ما داستان خضوع جناب وحید را نسبت به وی در طهران و بوسیدن پاهای گل آلود او قبلاً بیان کرده ایم. سیاح در دوماه اخیر حیات حضرت باب در چهریق بجای آقاسید حسن یزدی (برادر سید حسین کاتب) بخدمات خصوصی آن حضرت اشتغال داشت. در هنگام وقوع شهادت کبری مختلفی بود و سپس به خاک عثمانی رفت و در کربلا ساکن شد و با دختر جناب شیخ حسن زنوزی ازدواج نمود (۴۰). سیاح از جمله نفوسی بود که از لسان حضرت باب مؤدّه تشرّف بحضور من یُظهِرهُ اللهُ موعود (حضرت بهاء الله) را یافت (۴۱). وی به جمال ابهی مؤمن گشت و سالها بخدمت امر آن حضرت قائم بود. هنگامی که در ادرنه بود حضرت بهاء الله او را به استانبول فرستادند. متأسفانه در آنجا دستگیر و محاکمه شد و سپس همراه ازل به جزیره قبریس تبعید گشت و در شهر فاماگوستا (ماغوسا) بسال ۱۲۸۸ هجری قمری (۱۸۷۱ میلادی) صعود نمود.

۱۴ - جناب شیخ محمد شبل بغدادی: وی از علماء شیعی اثناعشری و از شاگردان برجسته جناب سید رشتی و نماینده سید در جامعه شیخی بغداد بود. هنگام مسجونیت جناب ملاعلی بسطامی در زندان بغداد چندبار بحضور وی رسید و بامر بدیع مؤمن گشت. چون احتمال می رفت که وسیله نجیب پاشا والی بغداد مجبور بشرکت در مجلس محاکمه بسطامی شود بغداد را ترک نمود. همراه تنی چند از اصحاب راهی شیراز شد تا بمحضر حضرت باب شرفیاب شود ولکن چون به اصفهان رسید دانست که آن حضرت به آذربایجان تبعید گشته اند. لذا عازم خراسان شد و مدتی در مشهد در محضر جناب قدّوس و جناب باب الباب بود. هم از محضر آن دو وجود بزرگوار استفاضه می نمود و



هم قائم بخدمات مهمه بود. سپس به بغداد برگشت و در خدمت جناب طاهره بود و از آن جناب حمایت عظیم می نمود و چنانکه قبلاً بیان کرده ایم چندی جناب طاهره و همراهان را در خانه خویش پناه داد و پذیرائی شایسته نمود. از بغداد با پسر خردسالش آقا محمد مصطفی و جمعی از اصحاب عرب و ایرانی همراه طاهره شد و به ایران رفت. هنگام وقوع حوادث قلعه طبرسی در ایران بود و قصد عزیمت به قلعه و نصرت اصحاب نمود و همراه حدود پنجاه تن به مازندران رفت ولیکن بعلت مسدود نمودن راه وسیله قوای دولتی وصول به قلعه میسر نگشت. لذا در شدت سرمای زمستان با همراهان به عراق مراجعت نمود. در راه گروهی از همراهان بر اثر شدت سرما و مشکلات و مصائب دیگر وفات نمودند. شیخ محمد پس از مراجعت به بغداد نیز بنشر امر بدیع همت گماشت. با جماعات مختلف دینی مذاکره و مناظره داشت و گروهی و از جمله برخی از یهودیان و مسیحیان ساکن بغداد را به امر جدید متمایل ساخت. پس از شهادت حضرت باب تاب نیاورد و خیلی زود مرغ روحش بجهان جاودان پرواز نمود (۴۲). فرزند وی آقا محمد مصطفی که از همان آغاز خردسالی همراه پدر در وقایع مهمه شرکت داشت سرانجام در ایام بطون (فاصله میان شهادت حضرت باب و اظهار امر جمال ابهی در باغ رضوان) به حضرت بهاء الله مؤمن گشت و تا پایان حیات ثابت بر میثاق آن حضرت بود.

۱۵ - جناب حاج شیخ محمد نبیل قزوینی: نامبرده مردی بسیار امین و پرهیزگار و عابد بوده است و عنوان شیخ را مردم خصوصاً علماء و تجار لاهیجان به وی داده اند. حاج رسول تاجر قزوینی پدر شیخ محمد (که فرزند حاج رضا جوینی بود) نزدیک بیست و دو سال در عتبات اقامت داشت و چندبار بزیارت حضرت باب در کربلا نائل گشته بود. چون پسرش شیخ محمد که او نیز از جماعت شیخیه بود در آغاز ظهور بدیع مؤمن گشت با پدر که به قزوین آمده بود بمنظره نشست. پدر فرمود اگر صاحب این امر همان سید محترمی است که من در کربلا زیارت کرده ام هرچه فرماید و ادعا نماید صادق است. ولی پدر بر

حسب ظاهر تا پایان حیات در جرگه مؤمنین وارد نشد. شیخ محمد که از تجار معتبر بود سالها در قزوین، تبریز و لاهیجان بخدمت امرالله اشتغال داشت و بارها در تبریز و ماکو و چهریق به حضور حضرت باب رسید و از لسان مبارک به نبیل ملقب گشت. در هنگام واقعه قتل ملا محمدتقی برغانی در تبریز بود و بی خبر از حادثه عزیمت قزوین نمود و پس از مدتی اختفاء در آن شهر به تبریز برگشت. میرزا احمد مجتهد دستور داد او را دستگیر و زجر و تعذیب نمایند. پس از مصائب بسیار و تحمل قریب دو هزار ضربه چوب برخی نزد مجتهد شفاعت نمودند و وی رهائی یافت. شیخ محمد از حوادث خونین واقعه رمی شاه نیز جان سالم بدر برد. در ایام اشراق شمس ابهی در بغداد نیز مؤمن گشت و پسرش شیخ کاظم سمندر سالها در دو عهد ابهی و میثاق مؤمن و مدافع خستگی ناپذیر امر بدیع بود. شیخ محمد نبیل قزوینی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری (۱۸۶۱ میلادی) در لاهیجان صعود نمود و جسدش را به قزوین بردند و پس از مدتی به بغداد ارسال داشتند و در آنجا مدفون گشت (۴۳).

۱۶ - جناب ملا احمد حصاری: وی در نامق از توابع ترشیز خراسان تولد یافت و در آنجا نزد پدرش آخوند کربلانی اسمعیل که از علماء و خوشنویسان زمان خویش بود و نیز تنی چند از استادان محلّ تلمذ نمود و سپس جهت تکمیل مطالعات راهی عتبات شد و سرانجام مقام اجتهاد یافت. در آغاز از شیخیه دوری می نمود ولی بر اثر معاشرت با یکی از شاگردان جناب سید کاظم رشتی با عقاید شیخ آشنا گشت و بالاخره در جرگه هواخواهان و شاگردان سید در آمد. چون با زنی عرب ازدواج کرد استقرارش در کربلا تحکیم یافت. مدتی فرزندان سید را تعلیم می نمود. از این جهت به معلّم شهرت یافت. چون این اخبار بگوش پدرش ملا اسمعیل رسید عازم کربلا شد تا از نزدیک در احوال پسر تحقیق نماید و چون از شیخی شدن پسرش اطمینان یافت به خراسان مراجعت و وی را از میراث و حقوق فرزندی محروم کرد. ملا احمد در ماههای اقامت حضرت باب در کربلا بارها بزیارت آن

حضرت نائل گشت و شاهد احترام و تجلیل سید رشتی از حضرتشان بود. از این همه احترام تعجب می نمود و پی بعلت اصلی نمی برد. پس از صعود سید رشتی چون جناب باب‌الباب برای تحقیق عازم ایران گشت ملاّاحمد از وی تقاضا نمود که در صورت توفیق و زیارت حضرت موعود فوراً مراتب را برای او بنویسد. این بود که باب‌الباب پس از ایمان در نامه‌ای که برای او فرستاد مژده ظهور جدید را نوشت. ملاّاحمد بی درنگ فائز بایمان گشت و قیام به هدایت نفوس نمود و توفیق یافت. سپس راهی خراسان شد و برادران و خواهران خود را نیز به امر بدیع هدایت کرد. مدتی با باب‌الباب و برخی دیگر از اصحاب معاشر بود. آنگاه قصد مراجعت به عراق نمود و به تبلیغ و هدایت نفوس ادامه داد. پدر ملاّاحمد که اخبار بسیار در باب پسرش می شنید مجدداً به کربلا سفر کرد و این بار فرزند خود را بابی یافت. در آغاز نکوهش نمود ولی سرانجام رام شد و بتحقیق پرداخت و موفق بایمان گشت. ملاّاحمد پس از هدایت پدر به ایران رفت و به خدمات خود ادامه داد. در ماکو بحضور حضرت باب شرفیاب گشت. در این سفر کتاب بیان فارسی را از روی خطّ جناب سید حسین کاتب یزدی استنساخ کرد که حضرت باب برخی از مواضع آن را تصحیح نمودند. ملاّاحمد با گروهی از همراهان عازم قلعه طبرسی شد ولیکن توفیق پیوستن به اصحاب قلعه نیافت. این بود که به خراسان مراجعت نمود و همچنان بخدمت پرداخت (۴۴). ملاّاحمد حصارى چه در عراق و چه در ایران با شیوة انقلابی جناب طاهره در انتشار امر موافقت نداشت ولیکن با توجه به حمایت صریح حضرت باب از جناب طاهره عاقبت سکوت نمود. بهمت ملاّاحمد و بستگانش گروهی از مردم نامق و حصار در ظلّ امر پروردگار وارد شدند. وی بدیگر نقاط خراسان نیز سفرهای تبلیغی نمود. سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت و سرانجام به جمال اقدس ابهی نیز ایمان یافت و با حسن خاتمه صعود فرمود.

۱۷ و ۱۸ - جناب میرزا علیرضا مستوفی سبزواری و برادرش میرزا محمد رضا: میرزا علیرضا در اوائل ظهور حضرت باب وسیله جناب

باب‌الباب فائز بایمان گشت و با وجود شهرت و مقام و ثروت عظیم که داشت با نهایت شجاعت از اصحاب دفاع و بدانان مساعدت مالی می‌نمود. برادر کوچکتر خود میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه را نیز با جناب ملاصادق مقدّس خراسانی روبرو نمود و سبب هدایت او گشت. میرزا محمد رضا که شرح خدمات و آثار خیریه‌اش در کتب تاریخی عصر قاجار آمده‌است بعدها وزیر خراسان گشت (۴۵). میرزا محمد رضا در سال ۱۳۱۰ هجری قمری (۱۸۹۳ میلادی) صعود نمود (۴۶). گفته‌اند بعلت ایمان به امر بدیع و شهامت در ابراز آن بدستور ناصرالدین شاه مسموم گردید (۴۷). گویا هیکل میرزا محمد رضا شباهتی به هیکل جمال ابهی داشته‌است. اینست که در یکی از الواح خطاب به او می‌فرمایند: «یا من تشبه بمثالی» (۴۸). پسر میرزا محمد رضا، میرزا علی محمد مؤتمن السلطنه نیز مؤمن و قائم بخدمت امر ابهی بود و در کمال ثبوت بر میثاق‌الله در سال ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۷ میلادی) صعود فرمود (۴۹).

۱۹ - جناب میرزا مسیح نوری : وی خواهر زاده میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری بود. در همان آغاز ظهور وسیله جمال ابهی به امر بدیع مؤمن گشت و آنی از لقای آن حضرت را به عالمی نمی‌فروخت. با آنکه در جمال و کمال بی‌نظیر بود خاک درگاه جمال ابهی بود. در راه امر مصائب بسیار تحمل فرمود. در مازندران در خدمت مبارک بود تا در دره‌گز بملکوت الهی صعود نمود. جسدش را به طهران برده در جنب مرقد شاه عبدالعظیم مدفون نمودند. حضرت بهاء‌الله زیارت مرقد وی و مرقد حضرت اخت (سارا خانم) را زیارت هیکل مبارک خویش مقرر فرموده‌اند. قوله الاعلی: «من زار الاخت و المسیح فی الری کمن زارنی» (۵۰).

۲۰ - جناب کریم خان مافی : وی پسرعموی حسینقلی خان نظام‌السلطنه و از جماعت علی‌اللهی قزوین و مردی دانشمند، خوش‌خط و شاعر بود. تخلّص شعری کریم خان، بهجت بود و با جناب ظاهره خصوصاً در ایام مسجونیت آن جناب در خانه محمود خان کلانتر

مکاتبات شعری مداوم داشت. در طهران به محضر جمال ابهی شرفیاب و مؤمن گشت (۵۱) و سرانجام با حسن خاتمه صعود نمود.

۲۱ و ۲۲ - جناب حاج محمد تقی میلانی و برادرش حاج احمد: این دو برادر شیخی از آغاز ظهور وسیله جناب ملایوسف اردبیلی به امر بدیع مؤمن شدند. حاج محمد تقی طبیبی مشهور و محترم و حاج احمد تاجری معتبر بود. حاج محمدتقی همانطور که قبلاً بیان کرده ایم در سفر نخست حضرت باب به تبریز افتخار تشرّف بحضور مبارک یافت. در ایام مسجونیت آن حضرت در ماکو و چهریق مبالغ هنگفتی در اختیار حضرتشان گذاشت و امین امور و مراجعات مالی حضرت باب گشت. آن حضرت وسیله او کمک‌ها و حواله‌های مالی برای برخی از اصحاب و از جمله ملاًباقرحرف حی تبریزی می‌فرستادند. حضرت باب در توقیعات مبارکه حاج محمد تقی را به «فتیق»، «اسم‌الله الفتیق»، «افتق» و «اسم‌الله الافتق» و حاج احمد را به «اسبق» ملقب فرموده‌اند. و ما به انعقاد ضیافت در یانق باعزاز حضرت باب وسیله حاج محمد تقی قبلاً اشاره کرده ایم. در حوادث پس از شهادت حضرت باب اصحاب میلانی (و از جمله این دو برادر) تحمل مصائب بسیار نمودند و برخی شربت شهادت نوشیدند (۵۲). برادران افتق و اسبق در ایام اشراق شمس ابهی نیز مؤمن شدند و سرانجام با نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود نمودند. از نامبردگان خاندانی مؤمن برجای ماند که همواره بخدمات امریه مألوف بوده و هستند.

۲۳ - جناب حاج ملاًباقر اردکانی : وی در اردکان امام جماعت بود و وسیله جناب وحید فائز بایمان گشت. چون برفراز منبر به تنویر افکار مردم و در نهان به تبلیغ نفوس پرداخت بنام بابی شهرت یافت. سرانجام او را با کند و زنجیر به مرکز حکومت یزد و کرمان که شهر کرمان بود بردند ولیکن ملاًباقر با حکمت و لطف سخن حاکم را مجذوب خویش نمود. این بود که حاکم وی را با نهایت احترام و جلال در دارالحکومه مقرّ و پس از مدتی به اردکان عودت داد. ملاًباقر مدتی در عراق اقامت و تکمیل مطالعات و تحصیلات نمود. برحسب ظاهر

حکمت می فرمود ولی بیاطن موقن و قائم بخدمت بود و از اصحاب و مظلومین حمایت می نمود. در ایام جمال ابهی نیز مؤمن شد و با ایقان کامل به امرالله صعود فرمود (۵۳).

۲۴ - جناب حاج سید جواد اصفهانی : وی از خاندان علماء مشهور اصفهان و خود مردی فاضل و از پیروان جناب سید کاظم رشتی بود. نامبرده چون دیگر اصحاب شیخی پیوسته منتظر ظهور بود و دعا می نمود که از فیض ایمان به حضرت موعود بهره گیرد. در سال اول طلوع حضرت باب که حدود سی و هشت سال داشت از ظهور آن حضرت اطلاع یافت. راهی شیراز شد و در آنجا شنید که حضرت باب عازم سفر حج گردیده اند. در مسقط بحضور مبارک رسید و همه علائم مادی و معنوی را که در بشارات قبل بیان گشته بود در آن حضرت موجود یافت. مؤمن و منجذب شد. در سفر حج چندبار افتخار تشرّف داشت و هربار بر انجذابش افزوده گشت. هنگام مراجعت حضرت باب از سفر حج در همان کشتی تا بوشهر در محضر مبارک بود. پس از آن با اجازه حضرتشان از طریق بصره عازم عتبات شد و سپس به اصفهان مراجعت نمود و بخدمت اشتغال یافت (۵۴). به جمال اقدس ابهی نیز مؤمن گشت و همواره مورد ستم دشمنان امر بود تا با نهایت ایقان به سرای جاودان شتافت و ما قبلاً به خاطرات مکتوب او اشاره کرده ایم.

۲۵ - جناب ملاعلی اکبر اردستانی : که قبلاً ضمن حوادث شیراز به احوال نامبرده اشاره شده است. ملاعلی اکبر اگرچه برحسب ظاهر در حوادث خطیره داخل نگشت ولکن همواره به تبلیغ نفوس و تعلیم اصحاب خصوصاً نونهالان مألوف بود. جناب سمندر در تاریخ خود می نویسد که در دوران کودکی مدت دو سال در تبریز در محضر ملاعلی اکبر تلمذ نموده است. ملاعلی اکبر سرانجام به جمال ابهی نیز مؤمن و موقن شد و تا پایان حیات بخدمت و تبلیغ اشتغال داشت (۵۵) دختر نامبرده با جناب آقا سید شهاب فتح اعظم ازدواج نمود و نتیجه این اقتران چند فرزند برومند و از جمله جناب نورالدین فتح اعظم بود.

## زیرنویس

### بخش بیست و هفتم - اصحاب حضرت باب

۱ - فقراتی از بیانات حضرت ولیّ امرالله در کتاب GOD PASSES BY در خصوص انکساف موقت نور امر بیان در ایران پس از واقعه رمی شاه چنین است.

"THE EXTINCTION OF THE INFLUENCE OF HIS FAITH" P. 15.

"SEEMINGLY PERISHED FROM THE FACE OF THE EARTH" P. 59.

"MOMENTARILY ECLIPSING THE SPLENDOR OF THE FAITH" P 61.

۲ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۷۱.

۳ - مأخذ بالا. صفحه ۴۵۸.

۴ - رجوع فرمایند به:

الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۶۸ و ۶۳۶.

ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴۵۳.

۵ - جمال ابهی از جمله در لوح مبارک خطاب به ملاًباقر تبریزی حرف حیّ او را به هدایت میرزا هادی ترغیب فرموده اند ولکن شخص مذکور توفیق نیافته و هادی بر مخالفت خویش افزوده است. در آثار قلم ابهی هادی از جمله به «هائالهاویه»، «مشرک مرتاب» و «مشرک بالله» مخاطب گشته است. به او می فرمایند که تو شادی می کنی و نقطه اولی از فعل تو نوحه می نماید «انت تفرح و تنوح نقطة الاولى من فعلک». از جمله رجوع فرمایند به:

الف - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد پنجم، صفحات ۵۲ - ۲۵۱ و ۵۵ - ۳۵۴.

ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۳۰۴ و ۳۰۶.

۶ - تذکرة الوفاء. صفحات ۳۹ - ۱۳۸.

۷ - از جمله رجوع فرمایند به مأخذ بالا، صفحات ۴۱ - ۱۳۵.

۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۲۱ - ۲۱۷.

مؤلف هشت بهشت می نویسد که میرزا محمد حسین کرمانی صاحب

- رسالة كيمياء السعادة در کرمان وسیله پیروان حاج محمد کریم خان مسموم و مقتول گردیده است (صفحات ۸۳ - ۲۸۲).
- ۹ - عین بیان مبارک در توقیع مذکور این است : «لاشکونَ یا مرآة جودی عن کلّ المرایا. کلُّ بالوانهم الیَ لینظرون» (رجوع فرمایند به لوح شیخ، صفحه ۱۸۹).
- ۱۰ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۴۳ - ۲۴۲ (بنقل از متن اصلی تاریخ نبیل زرنندی).
- ۱۱ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۴۱.
- ۱۲ - تاریخ سمندر. صفحه ۱۷۳.
- ۱۳ - کشف الغطاء. صفحات ۹۰ - ۵۵.
- ۱۴ - از جمله گفته صاحب کتاب هشت بهشت (در صفحه ۲۸۰) بر این نکته دلالت دارد.
- ۱۵ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۸۱ و ۲۶۳. جناب فاضل مازندرانی می نویسد که شیخ سلطان «بواسطة ملاعلی بسطامی مطلع و منجذب بظهور حضرت باب گردید» (ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۲۴۴).
- ۱۶ - برای آگاهی از محتوای این مکتوب رجوع فرمایند به، فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۵۹ - ۲۴۵.
- ۱۷ - ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۳۷.
- ۱۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۹.
- ۱۹ - مأخذ بالا. صفحات ۳۳ - ۲۶، ۲۱۴ و ۳۳ - ۲۳۰.
- ۲۰ - رجوع فرمایند به :
- الف - GOD PASSES BY صفحه ۲۸.
- ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۳۱.
- ۲۱ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۳ - ۳۱ و ۴۲ - ۶۴۱.
- ۲۲ - مأخذ بالا. صفحات ۹۳ - ۲۹۱ و ۳۲۷.
- ۲۳ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۶۱.
- ب - تاریخ (خطی) معین السلطنة تبریزی.



۲۴ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۶۲.

۲۵ - رجوع فرمایند به:

الف - لوح شیخ. صفحات ۸۹ - ۸۸.

ب - کتاب بدیع. صفحات ۷۲ - ۳۶۷.

پ - GOD PASSES BY صفحه ۱۳۶.

ت - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۱۵۷ و ۴۶۱.

ث - تاریخ امری اردستان (خطی) بقلم نگارنده این سطور.

۲۶ - رجوع فرمایند به:

الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۳۹ - ۳۸.

ب - تاریخ سمندر. صفحات ۱۹ - ۲۱۸.

۲۷ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۹.

۲۸ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۰۵.

۲۹ - فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴۰.

۳۰ - THE DAWN BREAKERS صفحه ۲۳۶ (زیرنویس شماره ۲).

۳۱ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۶۸.

۳۲ - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحات ۷۱ - ۱۷۰.

۳۳ - مأخذ بالا. جلد هشتم (قسمت نخست) صفحه ۲۰۲. حضرت

عبدالبهاء در زیارتنامه او از جمله می فرمایند:

«تالله الحق ان القلوب تحبک و الصدور منشرحة بذکرک و النفوس

مهتزة بالشناء علیک ... و ایدالله رجلاً ترحل فی جوار مرقدک و تذلل

و خضع و خشع عند جدشک ...» (صفحه ۲۰۳). جناب سید مهدی

گلپایگانی در رثاء او سروده است.

بود باقی دو روز از شعبان

جوهر صدق و صفوت موهوب

سوخت زین ماجری و گریان گشت

فسنلت النهی عن التاریخ

۳۴ - مأخذ بالا. صفحه ۲۰۴.

۳۵ - رجوع فرمایند به:

- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ جلد سوم، صفحات ۸۵ - ۳۸۳.
- ب - تاریخ سمندر. صفحات ۳۳ - ۲۳۲.
- ۳۶ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۹۱ - ۳۸۹.
- ۳۷ - رجوع فرمایند به:
- الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۷۹ - ۲۷۸.
- ب - تاریخ سمندر. صفحات ۱۳ - ۱۱۱.
- ۳۸ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ جلد سوم، صفحات ۶۰ - ۵۹.
- ۳۹ - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۴۵۵.
- ۴۰ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۶۰.
- ۴۱ - GOD PASSES BY صفحه ۲۸.
- ۴۲ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۶۰ - ۲۵۹.
- ب - رساله آقا محمد مصطفی بغدادی. صفحات ۱۰ - ۱۰۵.
- ۴۳ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۸۰ - ۳۷۹.
- ب - تاریخ سمندر. صفحات ۳۴ - ۱۵ و ۱۵۹.
- ۴۴ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ، جلد سوم، صفحات ۵۹ - ۱۵۷.
- ۴۵ - مأخذ بالا. صفحه ۱۷۴.
- ۴۶ - مأخذ بالا. جلد هشتم (قسمت نخست) صفحه ۲۰۴. اما محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در خاطرات خود سال صعود مؤتمن السلطنه را ۱۳۰۸ هجری قمری میداند.
- ۴۷ - ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحه ۴۳۳.
- ۴۸ - مأخذ بالا. صفحه ۴۳۴.
- ۴۹ - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد هشتم (قسمت نخست) صفحه ۲۰۴.
- ۵۰ - مأخذ بالا. صفحات ۱۷-۲۱۶ (بنقل از متن اصلی تاریخ نبیل زرنندی).
- ۵۱ - مأخذ بالا. جلد سوم، صفحه ۳۸۵.
- ۵۲ - مأخذ بالا. جلد سوم، صفحات ۴۴ - ۴۱.

- ۵۳ - مأخذ بالا. جلد سوم، صفحات ۸۲ - ۴۸۱.
- ۵۴ - رجوع فرمایند به:
- الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحات ۱۰۰ - ۹۹.
- ب - خاطرات سید جواد محرّر اصفهانی (خطّی)
- ۵۵ - تاریخ سمندر صفحات ۷۲ - ۱۷۱.

## بخش بیست و هشتم منسوبان حضرت باب

منسوبان حضرت باب در آثار جمال ابهی به «افنان» ملقب گشته‌اند. در این خصوص حضرت بهاء‌الله از جمله در لوح مبارک خطاب به ایادی امرالله جناب میرزا علی‌محمد ورقاء شهید می‌فرمایند: «و اینکه از اغصان‌الله و افنان سؤال فرموده بودید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلی جاری شد مقصود نفوس منتسبه به نقطه اولی بوده ...».

لفظ افنان جمع فنن بمعنای شاخه مستقیم و معتدل است. از میان منسوبان پدری حضرت باب تنها تعداد خیلی کمی به آن حضرت مؤمن گشته‌اند و لکن منسوبان مادری حضرتشان تقریباً همگی در ظل امر بدیع‌اند. در همان لوح جناب ورقاء جمال ابهی در باب افنان می‌فرمایند: «در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفیق عرفان و ایمان از برای ایشان مقدر. ان‌شاء‌الله بما اراد‌الله عامل باشند» (۱). حضرت باب در باب ششم از واحد نهم بیان فارسی امر به تعزیز منسوبان مبارک در صورت ایمان به امر بدیع فرموده‌اند (۲). بهر حال مراد از افنان در مفهوم خاص منسوبان مادری حضرت باب‌اند. در اینجا ابتداء و باختصار به بیان احوال برخی از منسوبان پدری حضرت باب که به آن حضرت مؤمن بوده‌اند می‌پردازیم و سپس به تفصیل بیشتر شرح حیات منسوبان مادری حضرتشان را مطالعه می‌کنیم.

از جمله منسوبان پدری حضرت باب جناب حاج میرزا محمد حسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی است. نامبرده پسرعموی والد حضرت باب بوده‌است. پدرش میرزا محمود بن محمد اسمعیل حسینی شیرازی از استادان خط نسخ تعلیق بود و چنانکه مؤلف فارسنامه ناصری می‌نویسد احدی پس از میرعماد این خط را چون او ننوشته‌است (گفتار دوم، صفحه ۵۴). تولد میرزای شیرازی در سال

۱۲۳۰ هجری قمری (۱۸۱۵ میلادی) در شیراز واقع گشت و پس از تحصیل مقدمات معارف اسلامی در سال ۱۲۴۸ هجری قمری (۱۸۳۲ میلادی) عازم اصفهان شد و نزد تنی چند از استادان معروف زمان و از جمله حاج محمدابراهیم کرباسی به تکمیل اطلاعات خویش در علوم عقلیه و نقلیه پرداخت و از کرباسی اجازه اجتهاد گرفت. سپس در سال ۱۲۵۹ هجری قمری (۱۸۴۳ میلادی) به عراق عزیمت نمود و در آنجا چند سال نزد شیخ محمدحسن نجفی مؤلف کتاب معروف جواهرالکلام و مدتی نیز در محضر جناب شیخ مرتضی انصاری تلمذ نمود. میرزای شیرازی پس از درگذشت شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۲۸۱ هجری قمری (۱۸۶۴ میلادی) مورد توجه کامل جامعه شیعیان اثناعشری قرار گرفت و مرجع تقلید گردید. نامبرده بعثت تبحر بی نظیر در فقه و اصول و تجدید و احیاء عقاید مذهب جعفری به میرزای مجدد نیز معروف گشته است. وی از سال ۱۲۹۱ هجری قمری (۱۸۷۴ میلادی) مقیم سامره شد و در آنجا به تعلیم شاگردان و اداره امور مربوط به مرجعیت جامعه شیعیان اثناعشری پرداخت (۳). یکی از علل عمده شهرت میرزای شیرازی در جهان اسلام فتوی و اقدام او در باب ممنوعیت استعمال تنباکو و توتون است (حدود ۱۸۹۲ میلادی) (۴). نامبرده بعثت انتساب به حضرت باب از دوران کودکی با حضرتشان آشنا بوده و بعثت فراست و هوشیاری خاص خویش از همان ایام به عظمت هیکل مبارک پی برده بوده و ارادت می ورزیده و از قرائن موجود معلوم است که بعدها با حضرت باب مکاتباتی داشته است. جناب حاج میرزا حبیب الله افنان در تاریخ (خطی) خویش تصریح می نماید که میرزای شیرازی در مجلس محاوره حضرت باب با علماء اصفهان که با شرکت منوچهرخان معتمدالدوله منعقد گشته حضور داشته و در آن مجلس بیشتر به عظمت مقام حضرت باب پی برده است. با توجه به نوشته جناب افنان روشن می شود که نامبرده در آن ایام برای تحریر و تکمیل رسائل علمی خویش موقه به اصفهان عودت کرده بوده است. با آنکه ارادت میرزای شیرازی به حضرت باب از

دوران کودکی آغاز گشته و در اصفهان باوج خود رسیده مع ذلک هیچگاه بظاهر از وی ابرازی در این خصوص نگشته است تا آنکه جناب آقا میرزا آقا افنان ملقب به نورالدین فرزند جناب زهرا بیگم همشیره حرم مبارک حضرت باب با وی در سامره ملاقات کرده و نامبرده ایمان خویش را به امر بدیع اظهار نموده است. از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا آقا افنان مستفاد می شود که پیش از ملاقات جناب افنان با میرزای شیرازی نامبرده مخمود و مستغرق امور تدریس و ریاست ظاهری خویش بوده و ابلاغ صریح مجدّد کلمه الله به وی وسیله جناب افنان او را منجذب کرده است. در این مقام نقل برخی از عبارات لوح مبارک مذکور مناسب بنظر می رسد. قوله الاعلی: «... از قرار مسموع از بغداد عزیمت به صفحات سرّ من رأی فرمودید و مقصد این بود که با شخص معهود در کمال حکمت گفت و شنود گردد. آن شخص هرچند در درجه انحطاط کلی جسمانیست و لابد نشاط و انبساط مکالمات و محاورات قلیل ولی نفحة الهی را قوتی دیگر است و جذبه رحمانی را نفوذی دیگر ... فیض روح القدس مسیحانی عظم رمیم را حیّ قوی نماید ...» (۵). میرزای شیرازی پس از ملاقات با جناب میرزا آقا افنان در سامره بر اثر نفحات طیّبه الهیه تجدید حیات یافته و صریحا بایمان خود به حضرت باب و جمال ابهی اعتراف نموده است. نامبرده تا پایان حیات همه جا مانع تعدّی و تجاوز دشمنان امر به احباب شده و با نهایت ایقان به ملکوت ابهی صعود نموده است. درگذشت نامبرده در هشتم شعبان سال ۱۳۱۲ هجری قمری (۱۸۹۵ میلادی) در سامره واقع گشت و جنازه اش را به نجف برده بخاک سپردند. حضرت عبدالبهاء ضمن بیانات شفاهی مبارک در روز هجدهم جون ۱۹۱۶ میلادی در حیفّا تصریح فرموده اند که میرزای شیرازی در وصیت نامه خویش نیز بایمان و ایقانش به امر بدیع اعتراف نموده و آن وصیت نامه را جناب آقامیرزا آقا افنان در سامره دیده بوده است ولکن پس از درگذشت وی (میرزای شیرازی) بازماندگانش بیرون آوردن آن وصیت نامه را صلاح ندانسته اند (۶).

یکی از دیگر منسوبان پدری حضرت باب جناب حاج سید جواد شیرازی معروف به کرمانی است. وی نیز پسرعموی جناب سید محمد رضا والد حضرت باب بوده است. نامبرده ابتداء در شیراز به تحصیل مقدمات پرداخته و سپس برای تکمیل مطالعات به عراق رفته و مدتی نیز در حجاز می‌زیسته است. پس از مراجعت به فارس بتدریس حکمت الهی و عرفان اشتغال و شهرت و توفیق عظیم یافته است. در حدود سال ۱۲۴۸ هجری قمری (۱۸۳۲ میلادی) برای تدریس و امامت جماعت به کرمان دعوت شده و تا پایان حیات در آن سمت باقی بوده است. گویند حاج ملاحادی سبزواری فیلسوف شهیر مدتی در کرمان در مدرس حاج سید جواد از بیانات وی در خصوص تفسیر مثنوی مولوی استفاده کرده است (۷). حاج سید جواد با آنکه خواهر حاج محمدکریم خان کرمانی را به همسری داشته (۸) با کریم خان موافقت و تفاهمی نداشته و از آنانکه مورد ستم خان مذکور قرار می‌گرفته‌اند کاملاً حمایت می‌کرده است. و ما قبلاً در این کتاب حمایت جناب حاج سید جواد را از جناب قدّوس و جناب مقدّس در کرمان بیان کرده و به ایمان مکتوم وی نیز اشاره نموده‌ایم. حاج سید جواد در سال ۱۲۸۷ هجری قمری (۱۸۷۰ میلادی) در نهایت ایمان قلبی به امر بدیع در کرمان صعود نمود.

از دیگر منسوبان مؤمن پدری حضرت باب جناب آقا میرزا زین‌العابدین پسرعموی دیگر والد آن حضرت (و پدر جناب میرزا آقا افنان) جناب آقا محمد حسین پسرخاله والد حضرت باب (۹) و میرزا علی‌اکبر از دیگر منسوبان هیکل مبارک را توان نام برد. حضرت ولی‌امرالله در لوح مبارک قرن میرزا علی‌اکبر را «ابن عم» حضرت باب دانسته‌اند (۱۰). با توجه به تصریح حضرت ولی‌امرالله در توضیح شجره‌نامه حضرت باب جناب سید محمدرضا والد مبارک تنها فرزند جناب میرزا ابوالفتح بوده‌اند (۱۱). لذا مراد از «ابن عم» در لوح قرن و لفظ "COUSIN" در GOD PASSES BY (صفحه ۱۲۵). همان «منسوب» یا «منتسب» مصطلح در زبان عربی و فارسی است.

حضرت بهاء الله در لوح شیخ (صفحة ۲۰۸) در خصوص میرزا علی اکبر می فرمایند: «جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته». جناب بالیوزی میرزا علی اکبر را فرزند میرزا محمود خوش نویس و برادر میرزای شیرازی دانسته است (۱۲).

اما از منسوبان مادری حضرت باب علاوه بر خود والده ماجده و حرم مبارک و اخت حرم (و فرزندان وی) باید از سه دانی حضرت باب و برادران حرم و فرزندان آنان یاد کرد.

نام والده حضرت باب فاطمه بیگم بود. پدر فاطمه بیگم جناب میر سید محمد حسین از سادات حسینی و فرزند جناب آقامیرزا زین العابدین بود. مردم شیراز و بوشهر از میر محمد حسین کرامات بسیار روایت می نمودند. آقا میرزا زین العابدین فرزند دیگری داشت که نامش جناب میرزا سید علی بود. نامبرده والد حرم حضرت باب بود. بنابراین والده و حرم حضرت باب دختر عمو بودند. والده فاطمه بیگم (جدة حضرت باب) سالها در کربلا اقامت داشت و والده مبارک نیز پس از شهادت حضرت باب در حدود سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) عازم کربلا گردیدند و تا پایان حیات در آن نقطه اقامت نمودند. ایشان سالها به مقام عظیم حضرت باب ایمان نداشتند تا بامر جمال ابهی جناب حاج سید جواد کربلانی معروف و همسر جناب حاج عبدالمجید شیرازی با نامبرده مذاکره داشتند و ایشان ایمان یافتند و به مقام عظیم فرزند بزرگوار خویش پی بردند و با نهایت ایقان در اواخر قرن سیزدهم هجری صعود نمودند. حضرت باب در سورة بیست و هشتم (سورة القرابة) از کتاب قیوم الاسماء ایشان را «امّ المؤمنین» خطاب فرموده اند و حضرت بهاء الله از جمله در کتاب بدیع (صفحة ۲۸۹) به آن جناب لقب «خیرالنساء» اعطاء فرموده اند.

در این مقام بجاست که ذکری از مبارک غلام حضرت باب شود. در بخشهای پیش بمناسبت از خدمات او سخن گفته ایم و در اینجا به مقدمات احوال و عاقبت او اشاره می کنیم. حضرت باب هنگام مراجعت از کربلا در بوشهر این غلام حبشی نوزده ساله را برسم



زمان با پرداخت چهارده تومان از جناب حاج ابوالقاسم سقاخانه برادر حرم مبارک ابتیاع فرمودند. قبض خرید این جوان در میان اوراق محاسبات تجاری حضرت باب هنوز موجود است. جناب حاج ابوالقاسم این غلام را در پنج سالگی او از شخص برده فروشی خریده و به خانه خویش آورده بودند. حضرت باب پس از خرید غلام مذکور او را به بیت مبارک آوردند و مسکن دادند. مبارک جوانی فهیم، مؤدب و متواضع بود. استعداد سرشاری برای آموختن داشت. بسیار باوفا و مردم دار بود. در شیراز و در سفر حج همه جا در خدمت حضرت باب بود و آنی از انجام خدمات مبارک غفلت نمی نمود. حضرت باب هنگام عزیمت به اصفهان مبارک و فضه کنیز حضرت حرم را مأمور مراقبت کامل از والده و حرم فرمودند. خبر شهادت حضرت باب هرگز به مبارک و فضه ابلاغ نگشت. مبارک پس از عزیمت والده مبارک به کربلا همراه آن جناب بود و مدتی در کربلا اقامت و اشتیاق زیارت حضرت باب داشت. زیرا به او گفته بودند که حضرت باب به سفری بسیار طولانی تشریف برده اند. مبارک نذر کرده بود که تا مراجعت حضرت باب هر روز سحر صحن مطهر حضرت امام حسین را جارو نماید. به جاروی خود یک دسته سبز بسته بود که رمزی از مقام سیادت باشد. سرانجام انتظار زیارت آن حضرت توانش ربود و به ملکوت ابهی صعود فرمود و والده مبارک را در کربلا تنها گذاشت. مرقدش در زمین های اطراف صحن حضرت امام حسین است (۱۳). همین افتخار او را بس که محبوب عالمیان (حضرت باب) از او راضی بوده است.

نام حرم حضرت باب خدیجه بیگم بود و ایشان همانطور که مذکور آمد فرزند جناب میرزا سید علی عموی والده آن حضرت بودند. نام مادر خدیجه بیگم حاجیه بی بی و نامبرده اهل جهرم بود (۱۴). نتیجه ازدواج حضرت باب با خدیجه خانم همانطور که مذکور آمد فرزندی بنام احمد بود و ما قبلاً بتفصیل به داستان صعود وی اشاره کرده ایم. همچنین خاطرات منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء را در خصوص حرم حضرت باب درج نموده ایم. حرم محترمه حضرت باب

بی نهایت مورد محبت و عنایت آن حضرت بوده اند و در توقیعات مبارک به ایشان غالباً «جان شیرین من» خطاب فرموده اند. حضرت باب هنگام بروز بلایا در شیراز حرم را از مصائب و مشکلاتی که در آینده قرار بود بر آن حضرت وارد شود آگاه فرمودند و از ایشان خواستند که سعی نمایند که والده مبارک از این مطلب مطلع نشوند. دعاء مخصوصی نیز نازل فرمودند که هنگام افسردگی و بروز مصائب تلاوت نمایند. دارائی خود را نیز به حرم و والده بخشیدند. حضرت حرم پس از عزیمت حضرت باب از شیراز تا هنگام شهادت مبارک در بیت شیراز و سپس غالباً در خانه جناب خال اعظم و گاه در خانه پدری خود زیست می نمودند. پس از استماع نداء امر جمال ابهی به آن حضرت نیز مؤمن شدند. بتدریج منسوبان مبارک فائز بایمان گشتند و غم تنهائی حرم کاهش یافت.

در سال ۱۲۸۸ هجری قمری (۱۸۷۱ میلادی) منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء باتفاق والده خودشان و جناب شیخ سلمان هندیجانی به شیراز تشریف بردند و مدت پانزده روز مهمان حرم حضرت باب بودند. هنگام عزیمت منیره خانم از شیراز بقصد سجن عکا حرم مبارک وسیله ایشان سه استدعا از حضور جمال ابهی نمودند. از جمله تقاضا کردند که اذن فرمایند بیت مبارک حضرت باب تعمیر شود و آن جناب در آن بیت اقامت نمایند. پس از وصول اذن مبارک تعمیرات بیت آغاز گشت. حرم مبارک از صبیّه جناب حجّت زنجانی و شوهر او حاج عبدالحمید خواستند تا پایان تعمیرات در بیت مبارک سکونت نمایند. تعمیرات بیت و نیز خرید خانه ای در جوار آن در سال ۱۲۹۲ هجری قمری (۱۸۷۵ میلادی) پایان یافت و حرم مبارک در آن بیت اقامت فرمودند. بر اثر رفت و آمد نسوان بهائی و گاه اعضاء خاندان افنان به بیت مبارک مردم کوچه شمشیرگرها به فرهادمیرزا معتمدالدوله شکایت بردند. این بود که حرم مبارک مدت شش ماه در خانه جناب میرزا آقا افنان سکونت نمودند و چون غائله خوابید به بیت مبارک مراجعت فرمودند. از آن پس رفت و آمد با کمال احتیاط انجام یافت و بدون

اذن حرم زیارت بیت برای احدی میسر نبود. مقام تولیت بیت مبارک اختصاص به حضرت حرم داشت و آن جناب در روز دوشنبه دوم ذوالقعدة ۱۲۹۹ هجری قمری (۱۸۸۱ میلادی) در همان بیت صعود فرمودند (۱۵). جناب محمدعلی فیضی نوشته است حرم مبارک پس از پنج ماه و نیم بیماری به ملکوت ابهی صعود فرموده اند (۱۶). در الواح متعدده از قلم جمال ابهی ذکر حضرت حرم شده و چند لوح مبارک نیز خطاب به آن امه مقدسه نازل گشته است. حرم حضرت باب نیز از قلم جمال ابهی به «خیرالنساء» ملقب گشته اند (از جمله در کتاب بدیع، صفحات ۹۱ - ۳۹۰). پس از صعود حرم رمس مطهرشان در شاه چراغ شیراز مدفون گشت. در این مقام مناسب است ذکری از فضه کنیز حبشی حضرت حرم نیز بشود.

فضه شاید حدود هفت سال داشت که حضرت باب او را خریدند و در بیت مبارک در خدمت حضرت حرم گماشتند. حرم و والده مبارک به تعلیم فضه پرداختند. این دختر در همان سالهای خردسالی نشان داد که بسیار مؤدب و منضبط است. مهارت فضه در آشپزی و دوخت و دوز و نیز انجام وظائف دینی بزودی زبانزد اعضاء خاندان مبارک گشت. به او بچشم عضوی از افراد منسوبان مبارک نظر می نمودند و فضه به همه آنان علاقه و خصوصاً به حضرت حرم عشق مخصوص داشت و لحظه ای بی وجود ایشان زندگی برایش مفهوم نداشت. او نیز همانطور که قبلاً آمد هرگز از شهادت حضرت باب اطلاع نیافت. هنگامی که امر جمال ابهی بر تعمیر بیت شیراز صادر گشت فضه گمان نمود که تعمیر بیت نشانه مراجعت حضرت باب از سفر طولانی است. از شوق سر از پای نمی شناخت ولکن افسوس که این پنداری بیش نبود و هرگز دیگر حضرت باب را زیارت ننمود. سالها در محضر حضرت حرم بود تا صعود فرمودند. هنوز مراسم تدفین حرم مبارک انجام نیافته بود که فضه از غم مرگ خانم خویش دق کرد و مرغ روحش آزاد گشت و به سرای جاوید شتافت. مرقدش در بقعه بی بی دختران است و هنگام مرگ حدود چهل و هفت سال داشت (۱۷). اگرچه بر حسب ظاهر بعرفان

مقام حضرت باب فائز نگشت ولکن چون روز صعود حضرت حرم درگذشت بتصریح قلم اعلی مشمول عفو و غفران الهی و به ملکوت ابهی واصل گشت (۱۸).

پس از صعود حرم مبارک، بامر جمال ابهی تولیت بیت مبارک به اخت حرم جناب زهرا بیگم تفویض گردید. حرم مبارک جناب میرزا آقا افنان فرزند زهرا بیگم را در سیزده سالگی به امر جدید مؤمن فرموده بودند. میرزا آقا نیز در همان آغاز نوجوانی سبب هدایت مادر خویش گشته بود. زهرا بیگم پس از صدور امر جمال ابهی خانه خویش را که در جوار مسجد جامع شیراز بود رها کرد و در بیت مبارک ساکن شد. زهرا بیگم در سال ۱۳۰۷ هجری قمری (۱۸۹۰ میلادی) در همان بیت بملکوت ابهی صعود فرمود و در شاه چراغ شیراز جنب مرقد حضرت حرم مدفون گردید. الواح متعدده از قلم ابهی باعزاز زهرا بیگم نازل گردیده و آن جناب در آن الواح مقدسه به بیان مبارک «اخت حرم» مخاطب گشته است (۱۹). چون ذکر اخت حرم مقدم بر بیان احوال دانی های محترم حضرت باب شد در اینجا باختصار به شرح حال جناب میرزا آقا افنان و فرزندان برومند ایشان اشاره می کنیم. نام اصلی جناب میرزا آقا، سید محمد بوده ولکن به میرزا آقا شهرت یافته است. پدر نامبرده جناب آقامیرزا زین العابدین از منسوبان نزدیک والد حضرت باب بوده است. نتیجه ازدواج زهرا بیگم و آقامیرزا زین العابدین تنها همین پسر بوده است. میرزا آقا افنان از قلم اعلی به «نورالدین» ملقب گشته است. نامبرده سالها بخدمت امر مبارک اشتغال داشته و خدمات او از جمله در خصوص تعمیرات مکرر بیت شیراز در تاریخ امر ابهی آمده است. و ماقبلاً به مذاکرات نامبرده با میرزای شیرازی اشاره کرده ایم. از قلم ابهی چند لوح و از جمله لوح دنیا و از قلم حضرت عبدالبهاء، الواح متعدده خطاب به آن جناب نازل گشته است. صعود جناب میرزا آقا در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۳ میلادی) در شیراز واقع گشت. مدفن شریفش در شاه چراغ جنب مرقد مطهر حضرت حرم است (۲۰). باستناد بیان مبارک جمال

ابهی تولیت بیت شیراز به حرم مبارک و اخت حرم و فرزندان اخت تفویض گردیده است (۲۱). لذا پس از صعود زهرا بیگم تولیت بیت به میرزا آقا و مدتی به فرزندش میرزا جلال محول گشت (۲۲). سپس تولیت بیت سالها با جناب حاج میرزا حبیب الله افنان فرزند دیگر جناب میرزا آقا بود که ما به احوال نامبرده و کتاب تاریخش در مقدمه این کتاب اشاره کرده ایم. پس از صعود جناب حاج میرزا حبیب الله فرزند برومندش جناب ابوالقاسم افنان افتخار تولیت بیت شیراز یافت و سالها در این خدمت قائم بود و اینک در مغرب زمین بدیگر خدمات و از جمله تحقیق و تألیف موفق است.

پس از بیان شرح حیات والده و حرم مبارک و نیز اخت حرم و فرزندان ایشان باید به شرح احوال سه دانی مبارک و دو برادر حرم پرداخت. دانی بزرگتر حضرت باب جناب سید محمد (خال اکبر) است. دانی کوچکتر آن حضرت جناب حاج سید حسنعلی (خال اصغر) است. اما دانی وسط جناب حاج سید علی است که بمناسبت مقام عظیمش به خال اعظم ملقب است. در بخشهای پیش به ایمان و احوال و خدمات جناب خال اعظم و سرانجام شهادت جانگداز ولی شجاعانه ایشان اشاره کرده ایم. همسر جناب خال اعظم سرکار حاجیه بی بی جان خواهر مادری حضرت حرم بود و نتیجه این ازدواج تولد پسری شد بنام سید جواد که در هجده سالگی در سفر حج هنگامی که همراه جناب حاج میرزا ابوالقاسم سقاخانه (برادر حرم) بود صعود نمود. سرکار حاجیه بی بی جان با آنکه بانویی مقدسه و عقیفه بود متأسفانه فائز بایمان نشد و در سال ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۸۸ میلادی) در شیراز درگذشت و در ضریح شاه چراغ مدفون گشت (۲۳).

اما جناب حاج سید محمد خال اکبر به حضرت باب ارادت کامل داشت ولی در آغاز بمقام عظیم آن حضرت پی نبرده بود. حضرت باب هنگام اقامت در بوشهر بمساعدت ایشان و جناب خال اعظم بامور تجاری اشتغال داشتند. و سپس همانگونه که از پیش بیان شد مستقلاً به تجارت پرداختند. حالات روحانی حضرت باب و بروزات

و ظهورات وجود مبارکشان جناب خال اکبر را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود ولیکن بعنوان قائم موعود به ایشان مؤمن نبود. ارادت شدید خال اکبر از جمله از محتوای مرقومه‌ای که پس از مراجعت حضرت باب از سفر حجاز به والده و همشیره خود (والده مبارک) از بوشهر نوشته است روشن می‌شود: «... بعرض مقدّس عالیّه می‌رساند که اولاً چشم شما و حقیر و همگی روشن. بحمدالله... جناب حاجی وارد بشرف خدمت ایشان مشرف شده در خدمت ایشان هستم. مصلحت در این است که چندی در اینجا توقّف فرموده بعد تشریف آورده باشند. انشاءالله عنقریب است که تشریف‌فرمای آن صوب می‌شوند. خاطر شریف جمع دارید... چشم همگی روشن. الحقّ وجود فائز الجود ایشان چشم روشنی دنیا و آخرت است. مایه افتخار همه ما... انشاءالله در امر ایشان بر یقین بوده شکی و شبه از حرف مردم بدل راه نداده باشید و از هیچ نقلی هم خوف و واهمه نداشته باشید که خداوند عالم حافظ و ناصر ایشان است... والده نورچشمان عرض سلام می‌رساند بصاحبه همشیره‌ام عرض می‌کند جای من خالی است که بوالده آقامیرزا ابوالقاسم بگویم الحمدلله که خجالت ندارم دامادی دارید که در عالم مثل ندارد. کلّ اهل عالم باید اطاعت ایشان را نمایند...» (۲۴).

جناب خال اکبر در آغاز حضرت باب را از اولیاءالله می‌شمرد ولیکن هرگز تصوّر نمی‌فرمود که آن حضرت قائم موعود و مظهر امر الهی‌اند. جناب میرزا آقا افنان پس از هدایت پدر و مادر خویش همت گماشت که وسائل هدایت خال اکبر را نیز فراهم سازد. برای جناب خال اکبر مشکل بود قبول نماید که خواهر زاده‌اش همان موعود عظیمی است که هزارسال است جماعات کثیر از مسلمین در انتظار ظهور اویند. سرانجام با میل شدیدی که بتحقیق داشت و نیز تشویق میرزا آقا افنان مصمّم سفر به عراق شد تا هم والده حضرت باب را ملاقات کند و هم در خصوص امر حضرت باب جستجوی بیشتر نماید. لذا نامه‌ای به جناب حاج حسنعلی خال اصغر که آن زمان در یزد بتجارت اشتغال داشت نوشت و اظهار نمود که عازم سفر عتبات و ملاقات همشیره

محترمه است. خال اصغر نیز مشتاق همراهی گشت و سرانجام هردو وجود بزرگوار عازم عراق شدند. پس از زیارت نجف و کربلا وملاقات همشیره عازم بغداد شدند. خال اکبر مقصود اصلی سفر خویش را که تحقیق بیشتر در خصوص مقامات حضرت باب بود با خال اصغر در میان نهاد. خال اصغر برآشفت و فرمود که هرگز با وی همراهی نخواهد کرد. این بود که جناب خال اکبر وسیله حاج سید جواد کربلانی بحضور جمال ابهی شرفیاب گشت. در حقیقت بامر جمال ابهی حاج سید جواد وسیله تشرّف خال اکبر را فراهم نمود. در یکی از الواح جمال ابهی بامضاء خادم در خصوص تشرّف خال اکبر چنین نازل گشته است: « ... ولیکن خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر. بعد از حضور بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهر که احدی قادر بر احصاء نبود. بالاخره فرمودند ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که بین شما روئیده و به اثمار حکمت و بیان مزین محروم مانید». بتصریح این لوح مبارک جناب خال برخی از علل محرومیت خویش را از ایمان به قائمیت حضرت باب به حضور جمال ابهی معروض داشت و عرض کرد که با وجود همه این علائم و عظمت و جلال و خوارق عادات که در کتب روایت کرده اند «حال می گویند این خواهر زاده شماست. این عبد چگونه قبول نماید. آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمشابه آفتاب و روز روشن و ظاهر. تکلیف این عبد چیست نمی دانم. لسان عظمت به این کلمه ناطق یا خال حال بمقرّ خود عودت نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه سبب توقّف شماست درست در آن تفکر کنید و معین نمائید. مع جناب اخوی تشریف بیاورید ... یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل شد. مابین عباد به رساله خال معروف و نظر بحکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به کتاب ایقان موسوم گشت» (۲۵). صورت سؤالات جناب خال اکبر از محضر جمال ابهی بخطّ خود خال موجود است (۲۶). پس از نزول کتاب مبارک ایقان خال اکبر بعرفان مقام عظیم حضرت باب و نیز جمال ابهی فائز گشت. ایقان جناب خال اکبر در

وصیت نامه ایشان تصریح شده است (۲۷). نامبرده در سال ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۸۷۶ میلادی) در شیراز صعود فرمود و جسدش در ضریح شاه چراغ مدفون گشت. نتیجه ازدواج جناب خال اکبر با بی بی فاطمه صاحب خانم، پنج فرزند بشرح زیر گشت:

۱ - سرکار خدیجه سلطان بیگم: که نخست در نه سالگی همسر حاج میرزا جواد فرزند جناب خال اعظم شد. پس از درگذشت میرزا جواد خدیجه سلطان بیگم همسر آقا میرزا ابراهیم خراسانی گشت.

۲ - سرکار بی بی جان بیگم: که همسر جناب حاج سید حسن افنان کبیر گشت.

۳ - جناب حاج میرزا محمدعلی: وی تقریباً هم سن حضرت باب بوده و در ایران و چین بتجارت اشتغال داشته است (۲۸). بشهادت مؤلف فارسنامه ناصری (گفتار دوم، صفحه ۴۵) نامبرده چون پدر بزرگوار خود (خال اکبر) به درستکاری معروف بوده است. جناب حاج محمدعلی در بغداد بحضور جمال ابهی رسید و بامر اعظم مؤمن گشت. یک بار نیز در سجن عگا بحضور حضرت بهاء الله شرفیاب شد. حضرت عبدالبهاء به تفصیل در کتاب تذکرة الوفاء (صفحات ۳۳ - ۳۲) در خصوص نورانیت و روحانیت وی بیاناتی فرموده اند. از جمله می فرمایند: «واقعاً چه وجه نورانی داشت. سرپا قطعه نور بود. انسان چون بوجه مبارکش نگاه می کرد مسرور می شد. چه که در نهایت ثبوت و رسوخ و ایمان و ایقان بود و روی بشوش داشت. بسیار نفس مبارکی بود. روز بروز ترقی می کرد. روز بروز بر ایمان و ایقان و نورانیت و انجذاب و اشتعال می افزود ... کالسکه ایشان میان عگا و حیفا بود که انسان احساس نورانیت و روحانیت می کرد» (صفحه ۳۳). نامبرده در سال ۱۳۱۴ هجری قمری (۱۸۹۶ میلادی) پس از مراجعت از سفر تجارتنی چین در بمبئی صعود نمود. وی بفرموده حضرت عبدالبهاء: «از بدایت جوانی تا ایام ناتوانی با روی نورانی در بین خلق چون شمع می درخشید تا آنکه به افق عزت ابدیه برپرید» (۲۹). جسد جناب حاج میرزا محمدعلی وسیله جناب آقا سید اسدالله قمی به



بغداد انتقال یافت و در مدائن نزدیک قبر سلمان پارسی مدفون شد. محلی که بارها بقدم جمال ابهی متبرک و الواح متعدده در آن نازل گشته بود (۳۰). انتقال رمس نامبرده از محل مذکور به گلستان جاوید شهر بغداد (در جوار بیت اعظم) از اهداف نقشه دهساله حضرت ولی امرالله بود که سرانجام پس از صعود هیکل مبارک تحقق یافت و در سال ۱۹۵۹ میلادی وسیله هیئت مجلله ایادی امرالله به عالم بهانی اعلام گشت. حاج میرزا محمد علی تنها یک فرزند بنام میرزا سید محمد و معروف به میرزا آقا داشت (۳۱).

۴ - جناب حاج میرزا بزرگ.

۵ - جناب حاج میرزا محمد تقی وکیل الدوله: وی چنانکه خود نوشته است در سال ۱۲۴۶ هجری قمری (۱۸۳۰ میلادی) در شیراز تولد یافت (۳۲). در ایام کودکی و جوانی افتخار تشرّف بحضور حضرت باب داشت و مدت کوتاهی پس از نزول کتاب مبارک ایقان افتخار زیارت آن کتاب جلیل و ایمان به امر جمال ابهی یافت. از نفوس مبارکی بود که پیش از اظهار امر علنی در باغ رضوان بعرفان مظهر یزدان نائل شد. بفرموده حضرت عبدالبهاء نامبرده در حیات روحانی خویش مقصدی جز انتشار امرالله نداشت. حتی دشمنان امر نیز بر عظمت مقام و روحانیت وی شهادت می دادند. جمال ابهی از وی رضایت کامل داشتند. وکیل الدوله که حضرت عبدالبهاء او را وکیل الحق نامیده اند بانی مشرق الاذکار عشق آباد بود و تقریباً جمیع اموال خود را برای اتمام این بنا مصروف نمود (۳۳). حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء در خصوص وی می فرمایند: «بشاشت غربی داشت. هر وقت محزون می شدم با ایشان ملاقات می نمودم فوراً فرح و سرور رخ می داد. الحمدلله عاقبت در نهایت نورانیت در جوار مقام اعلی بملکوت ابهی شتافت و مصیبت ایشان به عبدالبهاء بسیار اثر کرد. مرقد منورش در حیفا در جوار حظيرة القدس نزدیک بمقام خضر است. باید در نهایت اتقان بنیان گردد...» (صفحات ۹۹ - ۱۹۸). نتیجه ازدواج جناب وکیل الدوله و سرکار بی بی زهرا بیگم دختر جناب حاج

میرزا حسنعلی خال اصغر هشت فرزند بشرح زیر بود:

الف - جناب حاج میرزا محمود

ب - جناب حاج میرزا سید محمد

پ - جناب سید آقا

ت - سرکار بیگم صاحب

ث - سرکار فاطمه بیگم

ج - سرکار سلطان بیگم

چ - سرکار خانم لقاء

ح - سرکار مریم بیگم (۳۴).

اما جناب حاج میرزا حسنعلی خال اصغر همانطور که قبلاً آمد از تشرّف بحضور جمال ابهی در بغداد سرباز زد و به ایران برگشت و در یزد به تجارت خویش ادامه داد. تا سرانجام بهمت جناب حاج محمد ابراهیم شیرازی (مبلغ) و ملاقات جناب ملاصادق مقدّس فائز بایمان گشت. جناب حاج میرزا حبیب الله افنان در تاریخ (خطی) خود می نویسد که جناب خال اصغر ابتداء ایمان خویش را موکول بقبول جناب حاج سید حسن افنان کبیر نمود و چون نامبرده امر مبارک را تصدیق فرمود جناب خال اصغر نیز بی درنگ حقیقت ظهور جدید را قبول نمود. جناب خال اصغر در شهر یزد صعود فرمود و جنازه اش را به کربلا حمل و در آنجا دفن نمودند. ولکن مدفن وی بطور دقیق معلوم نیست. نتیجه ازدواج جناب خال اصغر و سرکار بی بی گوهر (خواهر جناب حاج محمد ابراهیم مبلغ شیرازی یاد شده) پنج فرزند بشرح زیر بود:

۱ - سرکار بی بی زهرا بیگم

۲ - جناب حاج میرزا آقا

۳ - جناب حاج سید مهدی

۴ - جناب حاج سید جعفر

۵ - جناب حاج سید حسین (۳۵).

از دیگر افنان بزرگوار که در این بخش باید مذکور شوند

(همانطور که از پیش آمد) جناب سید حسن افنان کبیر و جناب حاج ابوالقاسم سقاخانه برادران تنی حرم مبارک حضرت باب اند. حرم مبارک یک خواهر تنی (زهرابیگم) داشتند که به احوال نامبرده قبلاً اشاره کرده ایم. ایشان یک خواهر و برادر ناتنی (مادری) نیز داشتند. خواهر ناتنی حرم سرکار حاجیه بی بی جان حرم جناب خال اعظم بود. اما برادر ناتنی حرم نامش محمد مهدی و متخلص به حجاب (متولد سال ۱۲۲۴ هجری قمری برابر با ۱۸۰۹ میلادی) بود. وی از شعرای معروف فارس و از خطاطان بزرگ عصر خویش بود (۳۶). حجاب نیز با وجود کمالات علمی و ادبی که داشت در خصوص امر بدیع در حال تردید و تحیر بود و متأسفانه فائز بایمان نگشت.

جناب حاج سید حسن افنان کبیر چنانکه قبلاً بیان نمودیم بهمت جناب حاج محمد ابراهیم مبلغ فائز بایمان گشت. افنان کبیر از همان دوران کودکی حضرت باب عشقی عجیب به آن حضرت داشت و مورد عنایت حضرتشان بود. از آغاز جوانی بتحصیل علوم و فنون اشتیاقی وافر و در فلسفه، نجوم، علوم ریاضی و هندسی و جغرافی مهارتی خاص داشت (۳۷). در سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۶ میلادی) و در ایامی که حضرت باب در اصفهان تشریف داشتند حاج سید حسن در آن شهر باتفاق میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای شیرازی) به تکمیل مطالعات اشتغال داشت ولکن از عظمت امر بدیع آگاه نبود (۳۸). بهرحال پس از فوز بایمان در عهد ابهی ساعاتی از روز را بتجارت می پرداخت و بقیه اوقات را به تحصیل معارف و مذاکره در خصوص امر بدیع اختصاص می داد (۳۹). بفرموده حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء: «فی الحقیقه علامه آفاق بود و سبب عزت امرالله در بین علماء اعلام. بکلماتی مختصر حلّ مسائل مشکله می کرد یعنی سخنش در نهایت ایجاز ولی از قبیل اعجاز بود» (صفحه ۴۰). پس از شهادت حضرت باب اگرچه هنوز به عظمت مقام حضرت باب پی نبرده بود از همشیره خود، حضرت حرم کمال مواظبت می نمود. پس از ایمان به امر شوق زیارت جمال ابهی هر آن در

وجودش افزایش می‌یافت تا آنکه فرزندش سید علی به دامادی حضرت بهاء‌الله مفتخر شد. ایران را رها نمود و به آستان مبارک شتافت. مقصدش از سفر به ارض اقدس اعتکاف و نیز سکونت در جوار مظهر امر احدیت بود ولکن دشمنان امر بوی بهتان بسیار زدند و کبد مخلصین را از آن اتهامات گداختند. حضرت بهاء‌الله در این خصوص در لوح شیخ می‌فرمایند: «شخصی عالم و کامل و فاضل در آخر عمر بارض مقدّسه توجّه نموده و مقصودش اعتکاف بوده. در باره او نوشته‌اند آنچه را که زفرات مخلصین و مقرّبین مرتفع» (صفحه ۷۹). جمال ابهی جناب افنان کبیر را «اعلم و افضل علمای ایران» می‌فرمایند (۴۰). حضرت عبدالبهاء در خصوص او در کتاب تذکرةالوفاء می‌فرمایند: «و از اعظام مهاجرین و مجاورین حضرت حاجی میرزا حسن افنان کبیرند که در ایّام اخیر بشرف هجرت و جوار عنایت پروردگار موفق گردید» (صفحه ۳۹). و نیز در باب احوال او علی‌الخصوص در ایّام اقامت در ارض اقدس در همان کتاب می‌فرمایند: «شمائل عجیبی داشت. وجهش نورانی بود. حتی اغیار می‌گفتند که در جبین پرتو نور مبین دارد. باری مدّتی به بیروت رفت و با عالم شهیر خواجه فنّدیک ملاقات نمود و خواجه مذکور در بعضی محافل تعریف و توصیف از فضل و کمال افنان کبیر نمود که در شرق چنین متفنّی نادر است. بعد مراجعت به ارض مقصود نمود و در جوار قصر حصر افکار در فضائل عالم انسانی کرد. بسیاری از اوقات باکتشافات نجوم مشغول بود و در دقائق حرکات کواکب متفکّر. دوربینی در دست داشت و هرشب باکتشافات مشغول می‌شد. ایّام خوشی بسر می‌برد. در نهایت فراغت و غایت مسرّت و تمام بشاشت در جوار حضرت احدیت روزش فیروز بود و شبش روشن مانند نوروز» (صفحات ۴۲ - ۴۱). جناب افنان کبیر پس از صعود جمال ابهی طاقت فراق نیاورد و در سال ۱۳۱۰ هجری قمری (۱۸۹۳ میلادی) در هشتاد و پنج سالگی بملکوت ابهی صعود فرمود و جسدش در منشیه در شهر عکا استقرار یافت (تذکرةالوفاء صفحه ۴۲). نتیجه ازدواج

جناب افنان کبیر و سرکار بی بی جان بیگم (دختر جناب خال اکبر) یازده فرزند بشرح زیر گشت :

- ۱ - طیبه (ناقص شد) ۲ - سرکار بی بی سکینه ۳ - جناب آقا سید حسین ۴ - سرکار شمس جهان بیگم ۵ - سرکار فاطمه سلطان بیگم ۶ - سرکار صاحب سلطان ۷ - جناب آقا میرزا محسن ۸ - حاج سیدعلی (بناقصین پیوست) ۹ - حاج سیدمحمد (ناقص شد) ۱۰ - جناب آقا سید احمد ۱۱ - جناب حاج سید میرزا (۴۱).

برادر دیگر حضرت حرم چنانکه قبلاً گفته ایم جناب حاج میرزا ابوالقاسم سقاخانه است. شهرت سقاخانه بدان علت بود که وی در سرای گمرک شیراز روبروی دفتر تجارتنی خویش سقاخانه ای بنا کرده بود. نامبرده در سال ۱۲۲۶ هجری قمری (۱۸۱۱ میلادی) در شیراز تولد یافت (۴۲) و از اوان جوانی بتجارت پرداخت و چنانکه مؤلف فارسنامه ناصری (گفتار دوم، صفحه ۱۳۱) نیز شهادت می دهد خود و فرزندانش نمونه «درستکاری و درست گوئی» بوده اند. جناب حاج ابوالقاسم از آغاز ظهور حضرت باب تحمل مصائب بسیار فرموده و مورد ستم حسین خان حاکم فارس قرار گرفته است. نامبرده در سال ۱۳۰۵ هجری قمری (۱۸۸۷ میلادی) با نهایت ایقان در شیراز صعود فرمود و در جوار مرقد حضرت حرم در شاه چراغ مدفون گشت. ثمره ازدواج جناب حاج ابوالقاسم و سرکار صاحب سلطان بیگم (اهل جهرم) هشت فرزند بشرح زیر بود:

- ۱ - سرکار ساراسلطان بیگم ۲ - سرکار فاطمه سلطان بیگم ۳ - جناب میرزا ابراهیم ۴ - جناب میرزا علی ۵ - جناب میرزا محمود ۶ - جناب میرزا ابوالحسن ۷ - سرکار مریم سلطان بیگم ۸ - جناب آقا سید محمد حسین (۴۳).

نتیجه ازدواج سرکار فاطمه سلطان بیگم (دختر جناب حاج میرزا ابوالقاسم سقاخانه) و آقا محمد حسن تاجر بوشهری (که جمال ابهی او را از افنان محسوب فرموده اند) دو پسر و یک دختر بود. نام پسر بزرگتر علی محمد بود که بیاس رعایت احترام نام حضرت باب او

را علی آقا می نامیدند. وی در آغاز جوانی بایمان فائز و بمقامات عالی روحانی و علمی نائل گشت. سپس بخدمات دولتی پرداخت و چون غالب مأموریت‌های او از طریق وزارت امور خارجه ایران بود به بالیوزی شهرت یافت و نیز به موقرالدوله ملقب گردید. الواح متعدده از قلم اعلی و خامه حضرت عبدالبهاء باعزاز او نازل شده است. حضرت عبدالبهاء شرح حیات او را مرقوم فرموده اند (۴۴).

جناب آقا سید محمدحسین (فرزند جناب حاج ابوالقاسم) با سرکار زیورسلطان بیگم (معروف به خانم حاجیه) دختر حاج محمدباقر تاجر شیرازی ازدواج فرمود. سرکار زیورسلطان بیگم فائز بایمان گشت و در اواخر حیات در ارض اقدس مقیم بود و در همانجا صعود فرمود (۴۵). جناب میرزا هادی افنان فرزند جناب آقا سید محمدحسین بودند. از اقتران جناب میرزا هادی و سرکار ضیائیه خانم دختر ارشد حضرت عبدالبهاء، حضرت شوقی افندی تولد یافتند که در سن بیست و پنج سالگی بر سریر ولایت عظمی جالس گشتند. ایشان فخر خاندان افنان و غصن ممتاز حضرت یزدان‌اند که پایان این بخش از کتاب تاریخ ما بنام نامی حضرتشان مزین است.

## زیرنویس

### بخش بیست و هشتم - منسوبان حضرت باب

- ۱ - در مناجاتی از جمال ابهی در حق افنان چنین نازل گشته است:  
« ... اسألک بامواج بحر احدیتک ... بان تنزل من سماء کرمک علی افنان هذه الشجرة ما يستقیمهم علی حبک و یشریهم فی کلّ الاحیان خمر رحمتک ... تعلم یا الهی بآئی اجد منهم رائحة حبّ محبوبی لذا اخترتهم لذكرک فی ایامی. قدس وجوههم عن التوجه الی غیرک ...».
- ۲ - عین بیان مبارک چنین است: فیما ینبغی للناس ان یعزّن طائفة آلتی یشخرج نقطة الحقیقة عن بینها اذا هم بها مؤمنون».
- ۳ - رجوع فرمایند به :
- الف - اعتماد السلطنه. المآثر و الآثار. صفحه ۱۳۷ و بعد.
- ب - فسائی. فارسنامه ناصری. گفتار دوم، صفحه ۵۴.
- پ - تاریخ (خطی) جناب حاج میرزا حبیب الله افنان.
- ت - فیضی . خاندان افنان. صفحات ۱۵ - ۱۳.
- ث - فرهنگ معین. جلد ششم (اعلام) صفحه ۲۰۷۰.
- ج - طهرانی. طبقات اعلام الشیعه. جلد یکم، صفحه ۴۳۷.
- ۴ - میرزای شیرازی بمنظور لغو قرارداد دولت ناصرالدین شاه با کمپانی رژی که در سال ۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۲ میلادی) خرید و فروش دخانیات را در انحصار کمپانی مذکور گذاشته بود فتوائی صادر نمود که بلافاصله مفاد آن در جامعه شیعی اثناعشری اجراء گشت و شاه دستور لغو انحصار صادر کرد. متن فتوی که توسط میرزا حسن مجتهد آشتیانی تهیه شده و وسیله میرزای شیرازی امضاء گشته چنین است: «الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است عجل الله فرجه» (از جمله رجوع فرمایند به ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، صفحات ۱۹ و ۳۰).
- ۵ - اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحات ۶۲ - ۲۶۱.
- ۶ - فیضی . خاندان افنان . صفحه ۱۵.

۷ - رجوع فرمایند از جمله به:

الف - اعتماد السلطنه. المآثر و الآثار. صفحه ۱۵۳.

ب - طهرانی. طبقات اعلام الشیعه. جلد یکم، صفحه ۳۱۷.

پ - احمدی کرمانی. فرماندهان کرمان. صفحات ۲۶ و ۵۰.

۸ - وزیر کرمانی. جغرافیای کرمان. صفحات ۵۰ - ۴۹.

۹ - فیضی. خاندان افنان. صفحات ۲۰ - ۱۸.

۱۰ - لوح ۱۰۱ بدیع. صفحه ۱۴.

۱۱ - THE DAWN BREAKERS. صفحه LIX.

۱۲ - BAHÁ'U'LLÁH THE KING OF GLORY. صفحه ۴۰۴.

۱۳ - افنان ابوالقاسم. BLACK PEARLS. صفحات ۱۸ - ۳.

۱۴ - فیضی. خاندان افنان. صفحه ۱۵۸.

۱۵ - افنان ابوالقاسم. بیت الله الاکرم. صفحات ۲۴ - ۲۳.

۱۶ - خاندان افنان. صفحات ۷۹ - ۱۷۸. باستناد این مأخذ صعود

حرم مبارک در بیست و نهم ذوالحجه واقع شده حال آنکه مرقومه

جناب حاج میرزا ابوالقاسم افنان (سقاخانه) خطاب به جناب میرزا آقا

افنان که حاوی خبر صعود حضرت حرم است (خاندان افنان، صفحه

۱۸۰) مورخ بیست و هشتم ذوالحجه است. با توجه به قرائن موجود

صعود حرم باید در همان روز دوم ذوالقعدة واقع شده باشد.

۱۷ - افنان ابوالقاسم. BLACK PEARLS. صفحات ۲۵ - ۲۱.

۱۸ - عین بیان مبارک جمال ابهی در زیارتنامه حضرت حرم در

خصوص غفران آنان که در روز و یا شامگاه روز صعود ایشان به

ملکوت جاودان پرواز کرده اند چنین است: «اشهد ان فی اللیلة الّتی

صعدت الی الافق الابهی و الرفیق الاعلی و یومها قد غفرالله کلّ عبد

صعد و کلّ امة صعدت کرامةً لک و فضلاً علیک الاّ الذین انکروا

حقّ الله ما ظهر من عنده جهرةً...» (فیضی. خاندان افنان. صفحه ۱۸۵).

۱۹ - رجوع فرمایند به:

الف - فیضی. خاندان افنان. صفحات ۲۰۰ - ۱۹۷.

ب - افنان ابوالقاسم. بیت الله الاکرم. صفحه ۲۴.



- ۲۰ - فیضی. خاندان افنان. صفحات ۱۲ - ۱.۲.
- ۲۱ - مأخذ بالا. صفحه ۲۰۳.
- ۲۲ - افنان ابوالقاسم. بیت الله الاكرم. صفحه ۲۴.
- ۲۳ - فیضی. خاندان افنان. صفحات ۱۳۹ و ۴۴ - ۲۴۳.
- ۲۴ - مأخذ بالا. صفحات ۲۷ - ۲۵.
- ۲۵ - اشراق خاوری. قاموس ایقان. جلد نخست، صفحات ۶ - ۵.
- ۲۶ - برای زیارت صورت سؤالات جناب خال اکبر بخط خودشان رجوع فرمایند به پیوست صفحه ۴۰ کتاب خاندان افنان تألیف جناب محمدعلی فیضی.
- ۲۷ - برای اطلاع از متن وصیت نامه خال اکبر رجوع فرمایند به خاندان افنان، صفحات ۴۶ - ۴۳.
- ۲۸ - مأخذ بالا. صفحه ۸۱.
- ۲۹ - تذکرة الوفاء. صفحه ۳۸.
- ۳۰ - مأخذ بالا. صفحه ۳۷.
- ۳۱ - رجوع فرمایند به:
- الف - THE DAWN BREAKERS. پیوست صفحه LIX (شجره نامه تنظیمی حضرت ولی امرالله).
- ب - فیضی. خاندان افنان. صفحه ۹۵.
- ۳۲ - تاریخ تولد وی را جناب خال اکبر در ظهر کتاب حلیة المتقین مجلسی ثبت کرده است ( خاندان افنان. صفحه ۱۰۴ نوشته خود جناب وکیل الدوله).
- ۳۳ - رجوع فرمایند به تذکرة الوفاء صفحات ۹۷ - ۱۹۶.
- ۳۴ - رجوع فرمایند به :
- الف - THE DAWN BREAKER. شجره نامه تنظیمی حضرت ولی امرالله. پیوست صفحه LIX .
- ب - فیضی. خاندان افنان. صفحات ۲۶ - ۱۲۵.
- ۳۵ - رجوع فرمایند به :
- الف - THE DAWN BREAKERS. شجره نامه تنظیمی حضرت ولی امرالله.

پیوست صفحه LIX.

ب - فیضی. خاندان افنان. صفحه ۱۴۲.

۳۶ - فسائی. فارسنامه ناصری. گفتار دوم، صفحه ۴۴.

۳۷ - تذکره الوفاء. صفحات ۴۰ - ۳۹.

۳۸ - فیضی. خاندان افنان. صفحه ۲۵۱.

۳۹ - تذکره الوفاء. صفحه ۴۰.

۴۰ - لوح مبارک خطاب به کریلانی حاجی بابا زرقانی (فیضی). خاندان افنان. صفحات ۵۱ - ۲۵۰).

۴۱ - رجوع فرمایند به:

الف - THE DAWN BREAKERS. شجره نامه تنظیمی حضرت ولی امرالله. پیوست صفحه LIX.

ب - فیضی. خاندان افنان. صفحات ۷۳ - ۵۶.

۴۲ - فسائی. فارسنامه ناصری. گفتار دوم، صفحه ۱۳۱.

۴۳ - رجوع فرمایند به:

الف - THE DAWN BREAKERS. شجره نامه تنظیمی حضرت ولی امرالله پیوست صفحه LIX.

ب - خاندان افنان. صفحات ۷۷ - ۲۶۲.

۴۴ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد سوم، صفحات ۴۱ - ۱۲۳۸.

۴۵ - فیضی. خاندان افنان. صفحات ۷۷ - ۲۷۶.

## گفتار سوم - آثار حضرت باب بخش نخست - انواع آثار مبارک

نخستین نکته‌ای که در این بخش باید بر آن تأکید شود کثرت آثار نازل از قلم و لسان حضرت باب است. خود آن حضرت در کتاب بیان فارسی تصریح می‌فرمایند که تا آن زمان (احیان نزول کتاب) پانصد هزار بیت از قلم و لسان مبارک نازل گشته است. قوله الاعلی: «... تا امروز پانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته ...» (باب یازدهم از واحد ششم). با توجه بتصریح حضرت ولی‌امرالله که بخش اعظم آثار حضرت باب در دو سال اخیر حیات مبارک در ماکو و چهریق نازل شده (۱) احتمالاً آثار آن حضرت بیش از یک میلیون بیت بوده است. (۲) حضرت بهاء‌الله در خصوص کثرت آثار نازل از قلم و لسان حضرت باب در کتاب ایقان می‌فرمایند: «... چشم امکان چنین فضلی ندیده ... که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود ... و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده. چنانچه بیست مجلد الآن بدست می‌آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده‌اند» (صفحات ۶۹ - ۱۶۸). میرزا حسین همدانی در تاریخ خود آیات حضرت باب را بالغ بر یک میلیون بیت می‌داند. بتصریح وی تنها در ماکو یکصد هزار بیت آیات نازل گشته است. (۳) از آیات حضرت باب آنچه در دست است بحقیقت کمتر از یک دهم آثار نازل از قلم و لسان آن حضرت است. تفسیرات نه گانه بر قرآن شریف (بشرحی که از پیش آمد) در دست نیست. بتصریح حضرت ولی‌امرالله تنها یک تفسیر از آن تفاسیر از جهاتی اعظم از کتاب عظیم قیوم‌الاسماء بوده است. (۴) آثار نازل باعزاز و یا در حق جناب باب‌الباب حدود سه برابر آیات قرآن شریف بوده است (۵) که امروزه

تنها بخش بسیار کوچکی از آن در دست است. مکاتبات مستمر و منظم حضرت باب و حضرت بهاء الله از آغاز ظهور تا شهادت حضرت باب (۶) متأسفانه در دست نیست. برخی از آثار حضرت باب هنگام استنساخ وسیله اصحاب سهوا مغشوش شده (۷) و برخی عمداً وسیله ازل و هواخواهان او تحریف گشته است. (۸) پاره‌ای از آثار مبارک وسیله اصحاب با شتاب (از ترس دشمنان امر) استنساخ شده که متأسفانه خواندن برخی از مواضع آن نسخ میسر نیست. چه بسیار واقع شده که هنگام هجوم دشمنان اصحاب اوراق حاوی آثار حضرت باب را در آب شسته‌اند تا بهانه بدست مغرضان ندهند. حتی اصحاب مظلوم مجبور بخوردن نسخ کمیاب آثار مبارکه گشته‌اند تا از ستم دشمنان رهایی یابند. (۹) برخی از آثار مبارک نیز بسرقت رفته است. با همه این احوال نسخ صحیحه دهها اثر از آثار حضرت باب در دست است و بشرحی که خواهد آمد ام‌الکتاب دور بابی، کتاب بیان فارسی، بخط جناب سید حسین کاتب یزدی موجود و در کمال استناد است. آثار حضرت باب در غالب کتابخانه‌های عظیم جهان موجود است. معدودی قلیل بخط مبارک آن حضرت و برخی خط کاتبان عصر رسولی و نیز دهه‌های اخیر است. تعدادی از رسالات آن حضرت و یا بخشهایی از برخی توقیعات مبارکه بزبانهای انگلیسی، فرانسه، روسی، آلمانی، ایتالیائی، و ... ترجمه گردیده است. اما ترجمه رسمی انگلیسی صفحاتی از آثار حضرت باب وسیله حضرت ولی‌امرالله انجام یافته و جناب حبیب طاهرزاده نیز (تحت هدایت معهد اعلی) بخش‌هایی از آن توقیعات جلیله را به انگلیسی ترجمه کرده است.

نکته دوم که باید بدان اشاره نمود سرعت نزول آثار از قلم و لسان حضرت باب است. این امر موجب تحیر هزاران تن از نفوس اهل حقیقت اعم از علماء و مجتهدین و مردم عادی کوچه و بازار گشته است. حکایات بسیار در این باب در کتب تواریخ موجود است که نقل آنها در این کتاب میسر نیست. معین السلطنه تبریزی در تاریخ (خطی) خویش می‌نویسد که بدیع‌آفرین خطاط معروف تبریزی که انواع

خطّ را بسیار نیکو می نوشته است علّت ایمان خویش را به حضرت باب همین سرعت قلم آن حضرت دانسته و گفته است که اگر استادان خطّ چون میرعماد، درویش عبدالمجید، یاقوت و احمد نیریزی بحضور مبارک حضرت باب شرفیاب می شدند البتّه جز اعتراف بعجز خویش و ایمان به آن حضرت چاره ای نداشتند، زیرا که نحوه خطّ نوشتن این سید جوان خارج از توان بشر است. با این سرعت می نویسد بسیار خوش می نویسد و قواعد را رعایت می نماید. این از قدرت بشر خارج است. زیرا از شرائط اصلی اجتناب ناپذیر خوب نوشتن آهسته قلم راندن است. جناب دکتر محمّد افنان پژوهشگر دانشمند در آثار حضرت باب و خطوط مبارک در خصوص رسم الخطّ حضرت باب می نویسد: «رسم الخطّ مبارک شکسته نستعلیق است و نگارنده اثری را به رسم الخطّ دیگری زیارت نکرده است مگر خطوط کاتبین وحی و استنساخ کنندگان آثار مبارکه که بیشتر به خطّ نسخ و بعضی نیز بخطّ نستعلیق نوشته شده است». (۱۰) حضرت باب در کتاب بیان فارسی می فرمایند: «هیچ خطّی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر بظهور نبوده الاّ خطّ شکسته حیوان ...» (باب دوم از واحد نهم). باری سرعت نزول آثار مبارکه نفوسی چون جناب وحید دارابی را منقلب و منجذب کرده است. حضرت باب در بیان فارسی می فرمایند که در هر پنج ساعت هزار بیت آیات از قلم حضرتشان نازل می شود (باب نخست از واحد دوم). در تفسیر سوره کوثر بنزول هزار بیت مناجات در هر شش ساعت اشاره فرموده اند. (۱۱) و نیز در بیان فارسی می فرمایند: «اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف می نویسد» (باب چهاردهم از واحد دوم) که مراد دو هزار بیت آیات است. همچنین در خصوص کیفیت سرعت نزول آیات در همان کتاب می فرمایند: «خداوند قدرتی به او اعطاء فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از اون معدن کلام ظاهر می گردد» (باب دهم از واحد چهارم). جالب اینست که کثرت آیات و سرعت محیرالعقول نزول آن آثار مبارکه که حاوی دقایق عمیق عرفانی

و فلسفی است هرگز سبب تکرار مطالب نشده و هر اثر واجد بداعت خاص است.

نکته سوم که در خصوص الواح مبارکه حضرت باب باید مطرح شود پیچیدگی مخصوص غالب آثار آن حضرت است. اصولاً بحث در سبک و شیوه آثار نازله از قلم حضرت باب خود موضوع پژوهش تفصیلی جداگانه است. اطلاع از معارف اسلامی خصوصاً شیعی و شیخی برای درک صحیح بسیاری از آثار حضرت باب ضروری است. الواح مبارکه آن حضرت مخصوصاً در باره زمان ظهور من ینظهره الله گاه عمداً پیچیدگی خاص دارد. (۱۲) در سالهای نخست ظهور مقامات خویش را غالباً عمداً با بهام بیان فرموده اند. علت اساسی آن رعایت مراتب حکمت بجهت احتراز از ایجاد اضطراب و حفظ اصحاب از تعصبات و حشمتناک مردم و برخی از علماء زمان بود. با این حال زیبایی و بداعت کلام آن حضرت موضوعی است که جاذب عقول و قلوب صدها عالم جلیل و هزاران مردم اهل حقیقت گشته است. بهر جهت برای فهم بهتر آثار حضرت باب باید با برخی از مصطلحات بتدریج آشنا شد و هر اثر را چندبار زیارت نمود تا نکات تاریک روشن و مقصد حقیقی درک گردد. ضمناً در نظر داشت که درک صحیح تر آثار آن حضرت با نگرشی کلی به آثار نازله در سالهای نخست ظهور و پس از صدور بیان فارسی میسر است زیرا بفرموده خود آن حضرت در بیان فارسی: «علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن ... نه این است که باول از آخر محتجب گردند یا باخر ناظر شده و نظر در اول ننموده ... هرچه بدیع تر می گردد مراد الهی در آن ظاهرتر است» (باب نخست از واحد ششم). البته مراد از بیان در مفهوم عام همه آثار حضرت باب است. چنانکه در نفس کتاب بیان فارسی در این خصوص نازل است: «کل آثار نقطه مسمی به بیان است» (باب هفدهم از واحد سوم).

نکته چهارم که نکته اصلی و مهم این بخش است موضوع شئون و الحان آیات حضرت باب است. باعتباری دو لفظ «بیان» و

«آیات» دو عنوان عامّ اند و بر همه آثار حضرت باب اطلاق می شوند. ولکن هریک مفهوم خاصّ نیز دارند و برخی و نوعی از آثار حضرت باب محسوب می گردند. در چند موضع از بیان فارسی ذکری از شؤن پنجگانه آثار حضرت باب است. گاه بجای لفظ «شان» کلمه «نهج» (۱۳) و بجای «شؤن» «انهار» بکار برده اند. (۱۴) در یک مقام شؤن پنجگانه عبارتند از. ۱ - آیات ۲ - مناجات ۳ - تفاسیر ۴ - شؤن علمیه ۵ - کلمات فارسیه (باب دوم از واحد نهم بیان فارسی). در موضع دیگری از بیان فارسی شؤن پنجگانه را شامل، ۱ - نهج آیات ۲ - نهج مناجات ۳ - نهج تفاسیر ۴ - نهج علوم حکمیه ۵ - نهج اجوبه فارسیه دانسته اند (باب دهم از واحد چهارم). شاید بتوان گفت که شان کلمات فارسیه یا نهج اجوبه فارسیه بحقیقت شان یا نهج مستقلی نیست و می تواند شامل آثار فارسیه حضرت باب شود که حاوی یک شان و یا چند شان از شؤن دیگر است. اینست که گاه در بیان شؤن آثار مبارک خویش تصریحی بر شان «کلمات فارسیه» فرموده اند. برای مثال در آغاز باب شانزدهم از واحد سوم بیان فارسی هنگام اشاره به انواع آثار حضرتشان ذکری از کلمات فارسیه نیست. اما در آخر همین باب در بحث از «انهار خمسه» (شؤن پنجگانه) ذکر ۱ - آیات ۲ - مناجات ۳ - تفاسیر ۴ - کلمات ۵ - کلمات فارسیه فرموده اند. مراد از کلمات در این موضع باید «کلمات علمیه» «صور علمیه» یا «علوم حکمیه» باشد. در باب هفدهم از واحد سوم بیان فارسی پس از آنکه می فرمایند «کل آثار نقطه مسمی به بیان است» می فرمایند که اسم بیان «بحقیقت اولیه مختصّ بآیات است و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر می شود و بعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثیه و بعد در مقام صور علمیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسیه اطلاق می شود. ولی این اسم مختصّ آیات است نه غیر او باستحقاق». گاه در آثار مبارکه حضرت باب، خود آن آثار تقریباً با اندکی تفاوت به چهار شان بخش گردیده اند. ۱ - شان آیات ۲ - شان دعوات و

مناجات ۳ - شأن خطب ۴ - شأن علم. گاه شؤون اربعه را شؤون آیات، مناجات، خطب و تفسیر فرموده‌اند. در کتاب دلائل سبعة به شؤون آیات، دعوات، خطب، غوامض اسرار، زیارات و کلمات عربیه و فارسیه اشاره می‌فرمایند. در تقسیم بندی اخیر ذکری از تفاسیر و کلمات فارسیه بعنوان دو شأن مستقل نیست. شاید شأن «غوامض اسرار» حاوی تفاسیر و صور علمیّه باشد. با توجه به آنچه معروض آمد و باستناد بیانات مبارکه فوق شؤون و انهار اصلی پنجگانه آثار حضرت باب باعتباری عبارتند از:

۱ - آیات ۲ - مناجات ۳ - خطب ۴ - تفاسیر ۵ - صور علمیّه.  
تعریف هر شأن و تشخیص دقیق آن از شأن یا شؤون دیگر کاری بس دشوار است. آن قدر می‌توان فهمید که هر شأن حدّ اقلّ یک صفت مخصوص بخود دارد.

۱ - آیات از قدرت، عظمت، جلال و حاکمیت الهی حکایت دارد و در حقیقت لحن خطاب حقّ یا مظهر الهی به عالم خلق است. در بیان فارسی در توصیف شأن آیات می‌فرمایند: «اسم بیان بحقیقت اولیّه اطلاق بر آیات وحده می‌گردد زیرا که اوست حجّت عظمی و بیّنه کبری که دلالت نمی‌کند الاّ علی الله وحده» (باب نخست از واحد ششم). احکام خواه اوامر و خواه نواهی جزء آیات است. کتاب بیان فارسی نمونه جامعی از شأن آیات است. گاه برخی از تفاسیر را نیز تجلیاتی از شأن آیات دانسته‌اند، چنانکه در باب شانزدهم از واحد سوم بیان فارسی می‌فرمایند: «چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت. دو تفسیر بنهج آیات ...» .

۲ - مناجات و دعوات شأن و لحن تقاضای خلق و مظهر ظهور از حقّ است. برای نمونه به دهها مناجات از حضرت باب که مطبوع و منتشر است باید رجوع نمود.

۳ - خطب حاوی تجلیل و تسبیح و بیان یگانگی ذات حقّ و توصیف مقام مظهر امر و من یظهره الله موعود است. نمونه‌های متعدده از خطب مبارک در کتاب پنج شأن مندرج است.



۴ - مراد از شأن تفاسیر بحقیقت تفاسیر آن حضرت بر سور و آیات قرآن شریف و یا احادیث اسلامی است. تفسیر سوره کوثر نمونه‌ای از این شأن است. برخی از این تفاسیر چنانکه مذکور آمد از آیات نیز محسوب است و از عظمت و جلال الهی حکایت دارد. نمونه این گونه از تفاسیر کتاب مبارک قیوم الاسماء (تفسیر سوره یوسف) است.

۵ - صور علمیّه اصولاً شامل مسائل استدلالی است. استدلال بر حقانیت ظهور مبارک خودشان یا حضرت رسول اکرم. کتاب دلائل سبعة و رساله اثبات نبوت خاصه نمونه‌های کاملی از این شأن‌اند. صور علمیّه همچنین بر بیان مسائل فلسفی و علمی شمول دارد. توقیع محمد سعید متخلص به فداء نمونه جامعی در باب این جنبه از شأن صور علمیّه است. حضرت باب تفسیر سوره بقره را باعتباری از شئون علمیّه دانسته‌اند. قوله الاعلی: «چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت. دو تفسیر بنهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سوره بقره بنهج شئون علمیّه» (باب شانزدهم از واحد سوم بیان فارسی).

حضرت ولی‌امرالله محتوای آثار حضرت باب را شامل انواع، شئون و مواضع نه‌گانه زیر دانسته‌اند: ۱ - مناجات‌ها ۲ - خطب ۳ - زیارتنامه‌ها ۴ - مقالات علمی ۵ - رسالات حاوی تعالیم اساسی ظهور جدید ۶ - انذارات و نصایح ۷ - تفاسیر سور قرآن و احادیث اسلامی ۸ - خطابات به علماء دین ۹ - احکام جدید. (۱۵)

آثار حضرت باب از جمله «کتاب»، «صحیفه»، «رساله»، «توقیع» و «لوح» خوانده شده و گاه نامهای دیگر گرفته‌است. بسیاری از توقیعات مبارکه در داخل اشکالی چون دایره و هیکل انسانی (ستاره) بترتیب جهت نسوان و مردان نازل گشته‌است. در بیان فارسی در خصوص تنظیم و ترتیب آیات می‌فرمایند: «بهترین نظم‌ها نظمی است که بر حدود ظاهریه شود. مثلاً اگر ده دعای صدبیتی هست پهلوی هم ذکر شود و همچنین خلط انهار خمسه نگردهد. آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در مقعد عز خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود. چنانچه بر ناظر

لطیف اقتراعات مخفی نبوده و نیست» (باب شانزدهم از واحد سوم). در باب چهاردهم از واحد سوم این کتاب جلیل در خصوص حفظ و تزیین آثار حضرتشان با کمال اعزاز از جمله به چهار نکته اشاره می‌فرمایند: ۱ - آثار مبارکه مجلد شود ۲ - در علو صنع و خفت وزن و عظم خط آیات مقدسه سعی کافی شود ۳ - در حاشیه آثار مبارکه چیزی نوشته نشود ۴ - در تجلید و تزیین آیات جلیله صرف نقود شود بشرط آنکه نفوس مؤمنه نیازمند و مضطر نباشند. در خصوص نکته اخیر می‌فرمایند: «نه اینست که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در اوست او برای یک مثقال او مضطر باشد» .

معرفی توقیعات مبارکه حضرت باب بر اساس شئون خمسه کاری دشوار است. زیرا تعریف و تفکیک هر شأن بنوعی که از پیش آمد دقیقاً میسر نیست. اینست که نگارنده در معرفی آثار آن حضرت ضابطه را ترتیب زمان نزول قرار می‌دهد. اگرچه رعایت این ترتیب نیز بجهاتی خالی از اشکال نیست زیرا تعیین زمان دقیق نزول برخی از توقیعات مقدسه دشوار است. بتصریح حضرت ولی‌امرالله (۱۶) معروفترین آثار حضرت باب عبارتند از:

- ۱ - بیان فارسی
- ۲ - بیان عربی
- ۳ - قیوم الاسماء
- ۴ - صحیفه الحرمین
- ۵ - دلایل سبعة
- ۶ - تفسیر سوره کوثر
- ۷ - تفسیر سوره والعصر
- ۸ - کتاب الاسماء
- ۹ - صحیفه مخزومیه
- ۱۰ - صحیفه جعفریه
- ۱۱ - زیارت شاه عبدالعظیم

۱۲ - کتاب پنج شأن

۱۳ - صحیفه رضویّه

۱۴ - رساله عدلیّه

۱۵ - رساله فقهیّه

۱۶ - رساله ذهبیّه

۱۷ - کتاب الرّوح

۱۸ - سورة توحید

۱۹ - لوح حروفات

۲۰ - تفسیر نبوت خاصّه

۲۱ - رساله فروع عدلیّه

۲۲ - خصائل سبعة

۲۳ - توقيعات خطاب به محمد شاه و حاج میرزا آقاسی

و ما ضمن معرفی آثار مبارکه با توجه به ترتیب زمان تقریبی

نزول در خصوص کتب و رسالات و تواقیع نامبرده بتفصیل بیشتری  
سخن خواهیم گفت.

## زیرنویس بخش نخست - انواع آثار مبارک

- (۱) GOD PASSES BY صفحه ۴۰۳.
- (۲) بتصریح حضرت باب در کتاب بیان فارسی: «هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب می گردد» (باب نخست از واحد ششم).
- (۳) رجوع فرمایند به:
- الف - THE DAWN BREAKERS. صفحه ۲۴۸ زیرنویس شماره یک و صفحه ۲۵۲ زیرنویس شماره دو.
- ب - تاریخ جدید میرزا حسین همدانی (ترجمه انگلیسی، صفحه ۲۳۸).
- (۴) GOD PASSES BY. صفحه ۲۴.
- (۵) رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY. صفحه ۵۰.
- ب - THE DAWN BREAKERS. صفحه ۴۱۶.
- (۶) GOD PASSES BY. صفحات ۳۱ و ۶۷ و ۷۰.
- (۷) مأخذ بالا. صفحه ۲۵.
- (۸) حضرت بهاء الله از جمله در لوح مبارک خطاب به جناب زین المقرین در این خصوص می فرمایند: «یک جعبه از خطوط مبارکه حضرت اعلی و جناب آقا سید حسین مع خاتم آن حضرت فرستادیم نزد آن معروض بالله و در سنوات اول امر بدیع مدت چهارسنه امر نمودیم که از روی خطوط حضرت بنویسد چنانچه حال از خطوط آن ملحد که بشیوه حضرت است موجود. این ایام بهمان خطوط شروع نموده و هرچه شیطان باو القاء می نماید نوشته و بخاتم حضرت مختوم نموده بنفوس خبیثه مثل خود می نماید.»
- (۹) رجوع فرمایند به:
- الف - GOD PASSES BY. (مقدمه) صفحه X VI.
- ب - THE DAWN BREAKERS. مؤخره EPILOGUE صفحه ۶۵۵.

- (۱۰) آثار حضرت نقطه اولی (در نشریه آهنگ بدیع). صفحه ۱۳۸.
- (۱۱) عین بیان مبارک چنین است: «لاکتب فی ستّة ساعات الف بیت من المناجاة فمن الیوم یقدر بذلک».
- (۱۲) GOD PASSES BY صفحات ۲۸ و ۶۷
- (۱۳) بیان فارسی. باب دهم از واحد چهارم.
- (۱۴) مأخذ بالا. باب شانزدهم از واحد سوم.
- (۱۵) GOD PASSES BY صفحات ۲۲ و ۲۷.
- (۱۶) از جمله در:
- الف \_ THE DAWN BREAKERS صفحه ۶۶۹ (APPENDIX).
- ب \_ امر بهائی (اطلاعات احصائی و تطبیقی) اثر حضرت ولیّ امرالله. ترجمه فارسی، صفحه ۱۰.

## بخش دوم آثار نازله پیش از اظهار امر مبارک

از جمله آثار نازله پیش از اظهار امر مبارک سه اثر ذیل را  
توان نام برد:

الف - رساله فقهیه: این رساله پیش از اظهار امر مبارک در بوشهر و  
احتمالاً در نوزده سالگی نازل گشته است. (۱) متأسفانه تاکنون نسخه  
آن بدست نیامده است.

ب - رساله سلوک (السلوک الی الله) : این رساله یا توقیع مختصر  
پیش از صعود جناب سید کاظم رشتی از قلم مبارک نازل شده است.  
زیرا ذکر نام سید رشتی را بعنوان «سیدی و معتمدی و معلمی الحاج  
سید کاظم الرشتی اطال الله بقائه» می فرمایند. در این اثر هدف اصلی  
سلوک را محبت الهی و کلّ شریعت را سبیلی برای سلوک عبد در  
طریق مولای خویش می دانند. می فرمایند آنانکه خیال سلوک در این  
طریق دارند باید از هوای نفس و مکروهات پرهیزند. به مخاطب رساله  
می فرمایند که در سلوک در این طریق جهد نماید و خود را از نصیب  
این دنیا نیز محروم سازد و همانگونه که حقّ بر وی نیکی کرده است  
بدیگران نیکی نماید. از سرزنش ملامتگران نهراسد. از هر امری که او  
را از حقّ باز می دارد اجتناب کند. هرگز در سیر و سلوک خویش  
توقف ننماید. حضرت باب توجه به حقّ را بسکونت در جنت و غفلت  
از او را بدخول در نار دوزخ تشبیه فرموده اند. مخاطب را بترک  
اعتیادات و شهوات ترغیب می فرمایند و توصیه می فرمایند که در  
طریق سلوک خویش جفای خلق و ملامت دوست و دشمن را تحمّل  
نماید. به او می فرمایند که اگر در این مسلک سلوک نمائی باب الهی  
را بر نفس خود خواهی گشود. از جمله علائم اولیة سلوک واقعی را آن  
می دانند که شخص از امری محزون و یا شادمان نشود و راه اعتدال  
پیش گیرد. به مخاطب همچنین می فرمایند به آنان که به تو بدی  
می نمایند نیکی کن. از آنان که پای بر روی حقیقت می گذارند دوری

نما و در قلبت ذاکر بثناء الهی باش. حضرت باب در توضیح طرق وصول به حقّ بیان معروف حضرت علی «الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق» را نقل می فرمایند. (۲) در این توقیع مبارک به وحدت حقیقی دین نیز اشاره می فرمایند: «و ما الدّین الاّ دین واحد و هو امر الله و ما امرنا الاّ واحد». سرانجام ضمن توضیح مراتب عشق و محبت می فرمایند که محبت حقّ را غایت و نهایت نیست و آن محبت است که قطب سیر و سلوک انسان و هدف اصلی خلقت آدمیان است. (۳)

پ - تفسیر سوره بقره: حضرت باب تفسیری بر جزء اول قرآن شریف (سوره فاتحه و سوره بقره) مرقوم فرموده اند. نام این تفسیر در صحیفه رضویه کتاب الاحمدیه آمده است. توضیح مبارک در خصوص سوره فاتحه در این تفسیر بسیار مختصر است و مصداق هفت آیه نازل در این سوره را بترتیب صحائف حضرت محمّد، حضرت علی، حضرت فاطمه، حضرت امام حسن، حضرت امام حسین، حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم فرموده اند. در حقیقت این نامهای هفت گانه معرف نامهای چهارده گانه اند. باصطلاح معرف چهارده معصوم اند. نام محمّد معرف رسول اکرم، امام محمّد باقر، امام محمّد تقی و محمّد بن الحسن موعود شیعیان دوازده امامی است. نام علی معرف امام علی بن ابی طالب، امام علی بن الحسین (زین العابدین) امام علی بن موسی الرضا (امام رضا) و امام علی النقی است. نام حسن نیز معرف امام حسن مجتبی و امام حسن عسکری است. بفرموده حضرت باب یکی از معانی «سبع المثانی» همین است. سبع (هفت) تکرار شده است. هفت نام و معرف چهارده شخصیت معصوم است. بدین علت سبع المثانی (سوره فاتحه) جوهر قرآن شریف است. زیرا قرآن ناطق (چهارده معصوم) در آن منظور گشته است. این نکته بعداً در تفسیر سوره بقره مفصل تر توضیح گشته است.

تاریخ آغاز نزول تفسیر سوره بقره چنانکه در نفس تفسیر بیان فرموده اند روزی است که در شب آن روز جناب سید کاظم رشتی صعود نموده است. در تفسیر بقره اشاره می فرمایند در شب روزی که

اراده انشاء این کتاب را فرموده‌اند در رؤیا دیده‌اند که ارض مقدسه  
 (کریلا) ذره ذره شده و به هوا رفته سپس تمام آن ارض در برابر بیت  
 مبارک فرود آمده و جای گرفته‌است. پس از آن رؤیا خبر صعود جناب  
 سید رشتی به ایشان رسیده‌است. می‌فرمایند که رؤیای خود را قبلاً  
 برای برخی از نفوس تعریف فرموده‌اند. با توجه به بیان مبارک حضرت  
 باب آغاز نزول تفسیر مصادف بوده‌است با روز نهم ذوالحجه ۱۲۵۹  
 هجری قمری (۱۸۴۳ میلادی) و تقریباً پنج ماه پیش از اظهار امر  
 مبارک. چون در آخر تفسیر تاریخ اتمام را ماه ذوالحجه سال ۱۲۶۰  
 هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی) فرموده‌اند معلوم می‌شود که نزول این  
 تفسیر مبارک حدود یک سال قمری طول کشیده‌است. بعبارت دیگر  
 تفسیر مدتی ناتمام مانده و سپس تکمیل فرموده‌اند. اما جلد نخست  
 از تفسیر سوره بقره در حقیقت تفسیر جزء نخست از قرآن شریف است.  
 زیرا در این جلد تا پایان آیه ۱۴۱ از سوره بقره قرآن شریف را تفسیر  
 فرموده‌اند. جلد دوم این تفسیر که حاوی تفسیر بقیه آیات سوره بقره  
 بوده و بعداً نازل شده در سفر حج بسرقت رفته‌است. نگارنده در معرفی  
 تفسیر سوره بقره از دو نسخه موجود از این اثر جلیل (در نزد خود)  
 استفاده کرده‌است. نخست سواد نسخه موجود در کتابخانه دانشگاه  
 کیمبریج انگلستان است که متعلق به پرفسور ادوارد براون EDWARD  
 BROWNE خاورشناس برجسته انگلیسی بوده‌است. برون در صفحه  
 پیوست این تفسیر نوشته‌است که نسخه مورد بحث وسیله یکی از  
 بابیان طهران به صبح ازل داده شده و شخص اخیر عین نسخه مذکوره  
 را در تاریخ بیست و پنجم نوامبر ۱۸۹۰ توسط سروان یانگ YOUNG  
 جهت براون فرستاده و براون آن را در تاریخ نهم دسامبر همان سال در  
 کیمبریج دریافت داشته‌است. این نسخه فاقد چند آیه از تفسیر سوره  
 بقره در خصوص تاریخ شروع و خاتمه خود تفسیر است. دوم سواد  
 نسخه‌ای است بخط زیبای جناب حسین لامع که از روی نسخه خط  
 جمیل جناب عزت‌الله صفار استنساخ گردیده‌است. این نسخه در  
 مجموعه‌ای از آثار مبارکه حضرت باب مندرج است که استنساخ آن



در تاریخ هجدهم شهرآلنور ۱۱۴ بدیع (اول تیرماه ۱۳۳۶) شمسی پایان یافته است. این نسخه وسیله دارالآثار ملی بهائیان ایران نیز در نسخ محدوده تکثیر گردیده است. در این نسخه نیز آیات مربوط به تاریخ شروع و خاتمه تفسیر سوره بقره بطور کامل موجود نیست. (نگارنده این نقیصه را با استفاده از کتاب اسرالآثار جناب فاضل مازندرانی، جلد دوم، صفحات ۶۲ - ۶۱، برطرف نموده است). پیوست این نسخه حدود سی و دو صفحه از جلد دوم تفسیر سوره بقره نیز استنساخ گردیده که باعتباری حائز اهمیت است. زیرا نسخ این بخش از جلد دوم تفسیر بقره بسیار کمیاب است. غالب پژوهشگران هنگام بحث از تفسیر سوره بقره به این بخش از جلد دوم تفسیر که در دست است اشاره نکرده اند و برخی در صحت انتساب آن به حضرت باب نیز تردید کرده اند. (۴) با آنکه دلیلی بر ردّ اصالت این بخش از جلد دوم موجود نیست زیرا محتوای آن با مفاهیم و مطالب وارده در جلد نخست مابینت ندارد با وجود این اظهار نظر قطعی در خصوص صحت انتساب این بخش از تفسیر سوره بقره (که احتمالاً پس از مراجعت از سفر حجّ باید نازل گشته باشد) به حضرت باب نیاز به پژوهش عمیق تری در آتیه اوقات دارد. در اینجا صرفاً به محتوای جلد نخست از تفسیر سوره بقره اشاره می کنیم.

اصولاً باید توجه داشت که سوره بقره با ۲۸۶ آیه مفصل ترین سوره قرآن شریف است. از لحاظ کیفیت نیز حاوی دهها نکته مهمه است که تفسیر آن نکات طریق را برای پذیرش آسان تر امر حضرت باب میسر می نموده است. از جمله نکاتی که در سوره بقره (آیات ۱۴۱ - ۱) بتصریح و بتلویح مطرح شده و حضرت باب بنحوی بدیع توجه مردم زمان را به آن نکات جلب کرده اند موضوع حجّیت آیات، حجّیت قرآن شریف، معنای واقعی اسلام، مرگ و حیات ایمانی، وحدت مظاهر الهیه، مخالفت علماء و عامه مردم زمان با مظهر ظهور در هر عصر و حکمت نسخ احکام است. حضرت باب در تفسیر سوره بقره به همه این نکات اشاره فرموده و در خصوص هر یک بیاناتی فرموده اند. اما

موضوع اصلی این تفسیر تجلیل از مقام رسول اکرم و آل الله (داماد و اولاد رسول اکرم) است. علت تجلیل از آل الله معلوم است. آنان اوصیاء بر حق رسول اکرم اند. اهل اسلام باید بدانان توجه نمایند. در جامعه اسلامی باید وحدت کلمه و اعتقاد پدید شود تا مستعد پذیرش موعود واحد حقیقی، حضرت قائم گردد. موضوع توجه به ائمه اطهار در مکتب شیخی حائز نهایت اهمیت بوده است. حضرت باب بظاهر مشرب شیخی داشته اند. غالب و اهم اصحاب اولیه نیز شیخی بوده اند. اما تجلیل از اوصیاء رسول الله فی الحقیقه با هدف ایجاد وحدت کلمه در اعتقادات اسلامی همراه بوده است. باید امور بنقطه وحدت برسد تا استعداد پذیرش ظهور جدید فراهم گردد. در تفسیر بقره می فرمایند مراتب ایمان هفت است. مرتبه نخست مرتبه اهل جنت مشیت است. مرتبه دوم اهل جنت اراده، مرتبه سوم اهل بحر یا جنت قدر، مرتبه چهارم اهل جنت عدن، مرتبه پنجم اهل جنت اذن، مرتبه ششم اهل جنت خلد و مرتبه هفتم اهل جنت ماوی. می فرمایند برای هر مرتبه «حظائر» بی نهایت است و در آن مراتب و حظائر عبادی ساکن اند که عدد آنها را خداوند می داند. اشاره لطیفه ای که ساکنان جنت مشیت (مظاهر مقدسه الهیه) بی شمارند. مراد از مشیت مقام مظهریت الهی است و مصداق و نمونه اهل جنت مشیت بتصریح حضرتشان رسول اکرم است. بفرموده مبارک باعتبار دیگر هفت نام مورد بحث مظهر مراتب هفت گانه ایمان است. و هر نام مظهر تأکید بر یک صفت از صفات ایمانی است. نام محمد مظهر تأکید بر برّ است. نام علی بر صدق، حسن بر یقین، حسین بر رضا، فاطمه بر وفاء، جعفر بر علم و موسی بر حلم. در پی این توضیحات و در حقیقت در تفسیر آیه «الَّذین یؤمنون بالغیب...» مراد از «غیب» را حضرت محمد دانسته اند. بلافاصله پس از آن باستناد قول امام جعفر صادق می فرمایند همچنین مراد از «غیب» قائم موعود است. اشاره لطیفه ایست بر مقام مظهریت خودشان اما بکمال تلویح زیرا زمان ابراز چنین دعاوی نبوده است. اینست که بحسب ظاهر در خصوص چهار ذرّ بیاناتی می فرمایند. ذرّ اول ذرّ توحید است.

ذَرّ ثانی ذَرّ نبوت، ذَرّ ثالث ذَرّ ولایت و ذَرّ رابع ذَرّ شیعه است. هرکس به ذَرّ رابع مؤمن نشود به توحید، نبوت و ولایت اعتقادی ندارد. گاهی بجای «ذَرّ» دو لفظ «مشهد» و «رکن» را بکار برده‌اند. اگرچه بر حسب ظاهر مقام خود را در «ذَرّ» یا «مشهد» و یا «رکن رابع» واقف می‌شمرند ولیکن بتلویح این مقام رکنیت را همان مقام «ذَرّ ثانی» (رسالت) می‌فرمایند. می‌فرمایند ائمه در همه مقامات نفس رسول اکرم‌اند. اشاره به حدیث «اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد و کلنا محمد» فرموده می‌فرمایند مصداق کامل این حدیث امروز آشکار است. خود را «خلیفه الله» در عصر خویش می‌فرمایند و پس از آن باستمرار فیض الهی اشاره نموده می‌فرمایند «ما للفیض تعطیل» و حاملان فیض را انبیاء و اوصیاء می‌دانند. در اینجا مقام خود را بالاتر از مقام «رکن رابع» مصطلح جماعت شیخی شمرده‌اند. با توجه دقیق به برخی از اشارات موجود در این تفسیر مبارک روشن می‌شود که مقام حقیقی حضرت باب مقام رسالت است. در توضیح آیات لقاء (لقاء الله) بتصریح می‌فرمایند که رؤیت ذات ممتنع و محال است. زیرا رؤیت فرع اقتران است و اقتران صفت امکان است. لذا مراد از لقاء الله لقاء مظهر الهی است. اشاره‌ایست به مظهریت حضرتشان. در تفسیر آیه شریفه قرآن: «و لقد آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرّسل ...» مراد از حضرت موسی را در این مقام حضرت محمد و رسل را آل الله می‌فرمایند که خود مشمول این عنوان‌اند. و نیز می‌فرمایند که خداوند به حضرت مسیح بقاء عنایت فرموده تا بشرف لقاء حضرت صاحب الامر فائز شود. همه این اشارات لطیفه راجع به مقام عظیم مظهریت حضرتشان است.

در توضیح برخی از آیات سوره بقره به امتناع و ارتفاع مقام الوهیت اشاره فرموده و کمال توحید را نفی صفات از حضرت ربوبیت شمرده‌اند. با اشاره به روایات اسلامی طرق وصول به عرفان الهی را بی‌شمار دانسته‌اند. آدم بدیع اول را مقام مشیت الله فرموده‌اند. این نکته بعدها در دیگر آثار مبارکه بتصریح بیشتر توضیح شده و آدم

باعتمادی دقیقا یکی از مظاهر الهیه تلقی گردیده است. چند صفحه از تفسیر مبارک انحصارا بتجلیل از مقام حضرت امام حسین اختصاص یافته است. اما از قرائن موجود در همان تفسیر مستفاد می شود که این تجلیل اشارت به یوسف الهی حضرت بقیه الله منتظر نیز دارد. در توضیح برخی از آیات که خطاب به خاندان اسرائیل است حضرت باب مراد از اسرائیل را حضرت علی علیه بهاء الله دانسته اند و یوسف را حضرت حسین. در چند موضع مراد از اسرائیل (یعقوب) را حضرت حسین و اسباط اسرائیل را ذریه حسین فرموده اند. همچنین در چند صفحه از تفسیر بقره بنقل احکام اسلامی پرداخته اند که این خود ناشی از اصل رعایت حکمت در آن زمان است. در بحث از معنای «بقره» که عنوان سوره قرآن شریف است و آیاتی چند در سوره مبارکه اختصاص به آن یافته است می فرمایند مراد از بقره مظاهر کفر و شرک اند. در توضیح معنای «صفراء فاقع» (رنگ آن بقره) می فرمایند مراد کبکه و درخشش ظاهری اهل اعراض است که سبب تحقیر مظهر الهی است. سرانجام ذبح بقره را ذبح شوونات و اطوار نفسانیه ای دانسته اند که مانع عرفان مظاهر الهیه اند. بدین ترتیب در تفسیر مبارک سوره بقره دهها نکته مهمه از عظمت مقام الوهیت و وحدت مظاهر الهیه گرفته تا معنای لفظ «بقره» مطرح شده و در خصوص حقانیت ظهور جدید بتصریح و تلویح انواع استدلال ارائه گشته است. از این جهت است که حضرت باب این تفسیر جلیل را از مظاهر شوون علمیه نیز دانسته اند.

## زیرنویس

### بخش دوم - آثار نازله پیش از اظهار امر مبارک

- (۱) تاریخ نیکلا، ترجمه فارسی، صفحات ۹۱ - ۱۹۰.
- (۲) این بیان حضرت علی را از جمله جناب سید کاظم رشتی در شرح خطبه طتنجیه نقل کرده است.
- (۳) برای زیارت برخی از فقرات این رساله مبارکه از جمله رجوع فرمایند به : فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحات ۵۹ - ۱۵۸ و ۳۶۹.
- (۴) لاسن INTERPRETATION AS REVELATION. LAWSON  
صفحه ۲۵، زیرنویس شماره ۱۷.

## بخش سوم تفسیر سوره یوسف (قیوم الاسماء)

نگارنده برای معرفی تفسیر سوره یوسف از نسخه تفسیر مبارک بخط زیبای جناب ضیاء الدین نبیل اکبر استفاده کرده ولی به چهار نسخه دیگر نیز توجه نموده است. نخست سواد نسخه موجود در ارض اقدس حيفا، دوم نسخه موجود در کتابخانه ملک طهران، سوم نسخه کتابخانه سلطنتی لندن و سرانجام نسخه موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه کیمبریج انگلستان. این اثر مبارک تفسیری است بر سوره یوسف قرآن شریف و داستان معروف یوسف و برادران. محتوای این تفسیر از همان آغاز ظهور مورد تحقیق برخی از پژوهشگران جهان امر قرار گرفته و لکن متأسفانه آن تحقیقات از میان رفته است. آنچه تا سه سال پیش صرفنظر از چند صفحه از کتاب GOD PASSES BY از انتشارات امری در خصوص این سوره مبارکه یافت می شد منحصر بود به اشاراتی مختصر از فضلاء و پژوهشگران بهائی چون جناب فاضل مازندرانی (۱) جناب اشراق خاوری (۲) جناب دکتر محمد افنان (۳) و جناب دکتر تادلانسون TODD LAWSON (۴) و پژوهشگران غیر بهائی چون پروفیسور براون BROWNE (۵)، گوینو (۶) و نیکلای فرانسوی (۷). این بود که نگارنده پژوهشی نسبتاً تفصیلی در باب کیفیت نزول و انتشار و نیز محتوای تفسیر سوره یوسف فراهم نمود که بلطف مؤسسه معارف بهائی تحت عنوان «یوسف بهاء در قیوم الاسماء» در سال ۱۴۸ بدیع (۱۹۹۱ میلادی) انتشار یافت.

داستان حضرت یوسف و برادران حسود از جمله در کتاب مقدس تورات و قرآن شریف آمده است. در تفاسیر و کتب ادبی یهودی، مسیحی و اسلامی زندگی یوسف همراه با افسانه‌ای چند تصویر شده و گاه بصورت یک داستان عشقی شکل گرفته است. جامی شاعر و عارف قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) نام یکی از مثنویهای هفت اورنگ خویش را یوسف و زلیخا نهاده و افسانه شاعرانه‌ای از زندگی

یوسف پدید آورده است. معروفترین متن مفصل ادبی در قرن بیستم در خصوص حضرت یوسف مجموعه چهار نوول تامس مان THOMAS MANN آلمانی تحت عنوان «یوسف و برادران JOSEPH UND SEINE BRUDER است. تفاسیر و کتب موجود در باب یوسف کمتر به حقائق مندرجه در کتب مقدسه در خصوص یوسف توجه نموده اند. نگارنده پس از مراجعه به حدود بیست متن انگلیسی تنها به کتاب اف. بی. میر. F. B. MEYER تحت عنوان «یوسف محبوب، منفور و عالیمقام JOSEPH, BELOVED, HATED, EXALTED برخوردار که حاوی برخی از نکات جالب در باب اسرار و معانی داستان زندگی یوسف است. از جمله نویسنده در مقدمه کتاب اشاره می کند که داستان یوسف حاوی اسراری است که در آینده نزدیک کشف می شود. وی در همان مقدمه حقیقت یوسفی را به ظهور حضرت مسیح تعبیر می نماید. (۸)

به نصّ قرآن شریف (سوره یوسف آیه سوم) داستان یوسف و برادران «احسن القصص» است و در آن «آیاتٌ للسائلین» است (آیه هفتم از همان سوره). حضرت باب در تفسیر مبارک خویش بر سوره یوسف قرآن شریف بدین «آیات» اشارت نموده و حقایق داستان زندگی یوسف را تأویل فرموده اند. خلاصه حکایت یوسف و برادران باستناد قرآن شریف و تورات مقدس اینست که یوسف در رؤیا مشاهده نمود که یازده ستاره و ماه و خورشید در برابرش سجده نمودند. وی رؤیای خویش را برای پدرش یعقوب توضیح فرمود و پدر به وی فرمود که آن را برای برادران حسودش بازگو ننماید. برادران حسود یوسف روزی او را به بهانه بازی به صحرا بردند و بچاهش افکندند و هنگام غروب پیراهن (بدروغ) آغشته بخون او را گریبان نزد پدر آوردند و بدو گفتند که ما غفلت کردیم و گرگ یوسف را درید. آن روز کاروانی از کنار چاه گذشته و آبدار کاروان دلو بچاه افکنده و یوسف را یافته بود. برادران یوسف که در کنار چاه حاضر بودند او را به بهای اندک (ثمن بخش و دراهم معدوده) به کاروانیان فروختند و کاروانیان نیز اندکی بعد او را به شخصی مصری فروختند. آن مصری یوسف را به خانه خویش برد و

همواره اکرام می نمود. کم کم ایام جوانی یوسف فرا رسید. حسن روی و جمال بی نظیر و نیروهای روحانی او نیز بارزتر گشت و خداوند با تعلیم تأویل احادیث بدو بحقیقت او را بر عالمیان غالب ساخت. اما جهانیان بعلت غفلت، از عظمت مقام یوسفی آگاه نشدند و زن آن مصری (زلیخا) راه خیانت پیمود و از یوسف کام خواست و چون یوسف ابا، نمود وی را متهم به تجاوز و خیانت نمود. مرد مصری یوسف را بزدان افکند و وی سالها در سیاه چال زندانی بود. سرانجام ببرکت موهبت تأویل احادیث و تعبیر رؤیاها از زندان رهائی یافت و در بارگاه فرعون صاحب مقامی عظیم و عزیز مصر گشت. فرعون در رؤیا دیده بود که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردند. چون تعبیر آن رؤیا خواست معبران خواب را پریشان و بی بنیان گفتند ولیکن یوسف بتأویل رؤیا پرداخت و آن را بظهور هفت سال سبزی و فراوانی و هفت سال خشکی و قحطی تعبیر نمود و سرانجام آن چنان شد که یوسف فرمود. با سفارش یوسف مصریان برای سالهای قحطی غله فراوان اندوختند. سالهای قحطی و خشکی فرا رسید. در کنعان نیز قحطی شد و برادران یوسف برای یافتن غله راهی مصر شدند و به بارگاه عزیز مصر (یوسف) شتافتند. یوسف آنان را شناخت و آنان یوسف را نشناختند. سرانجام یوسف حقیقت آشکار نمود و پیراهن خویش را برای پدرش یعقوب که از رنج فراق او نابینا گشته بود فرستاد. چون یعقوب بوی خوش (عرف) پیراهن (قمیص) یوسف از دور شنید آن را شناخت. بشیر (حامل پیراهن یوسف) قمیص را بر چهره یعقوب گذاشت و وی بیدرنگ بینا گشت و خدای را سپاس گفت. مادر و یازده برادر یوسف و یعقوب سرانجام بکوشش یوسف در مصر تمکن یافتند و چون بر یوسف سجده نمودند یوسف به پدر فرمود اینست تعبیر آن رؤیا که دیدم که خورشید و ماه و یازده ستاره بر من سجده نمودند. یوسف برادران حسود و خائن را بخشود و تا پایان زندگی با نهایت عزت و عظمت زیست تا بملکوت الهی صعود فرمود. یوسف مردم زمان را به شریعت الله دعوت نمود و خداوند حکایت او و دیگر انبیاء الهی را



داستانی عبرت‌انگیز برای هوشمندان (اولوالالباب) فرمود . (۹)

مفسران و تاریخ‌نگاران ایرانی و عرب بر اساس روایات اسلامی و باستناد برخی از آیات قرآن شریف یوسف را از انبیاء شمرده‌اند. حتی برخی چون ملا فتح‌الله کاشانی فراتر رفته او را صاحب شریعت دانسته‌اند. در آثار حضرت باب (از جمله توقیع حاج میرزا آقاسی) و در الواح جمال ابهی (از جمله کتاب ایقان (صفحات ۶۵ - ۱۶۴) نبوت حضرت یوسف تأیید گشته‌است. مفسران اسلامی برای سوره یوسف اهمیت مخصوص قائل شده و در کتب تفاسیر عمومی و یا اختصاصی خود بتفسیر آیات آن پرداخته‌اند زیرا راز قیامت و موارد تشابه حالات حضرت یوسف با حضرت موعود در آن سوره مبارکه نهفته است. (۱۰)

با توجه به اهمیت سوره یوسف و ارتباطش با ظهور موعود بود که جناب ملاحسین بشروئی از حضرت باب استدعا نمود تفسیری بر آن سوره مرقوم فرمایند. ملاحسین چون آغاز تحقیق نمود از جمله نشانه‌های حقیقت حضرت موعود را نزول تفسیری بدیع بر سوره یوسف شمرد. زیرا قبلاً از جناب سید رشتی تقاضا کرده بود که شرحی بر آن سوره بنویسد و نامبرده فرموده بود که این کار از عهده وی خارج است و حضرت موعود تفسیری بدیع بر آن سوره مبارکه مرقوم خواهد فرمود. این بود که ملاحسین در شب تاریخی پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری (۲۳ می ۱۸۴۴) بشرحی که قبلاً آمده‌است از حضرت باب تقاضا نمود تفسیری بر سوره یوسف مرقوم فرمایند. در آن شب از جمله نخستین بخش از تفسیر سوره یوسف یعنی سورة الملک از قلم مبارک حضرت باب نازل گشت. آن حضرت تا خاتمه نزول سورة الملک ادا توقف نفرمودند. سوره یوسف در قرآن شریف یکصد و یازده آیه است. حضرت باب برای تفسیر هر آیه یک سوره مرقوم فرموده‌اند. جز بخش نخست که تقریباً مقدمه تفسیر و مستقل است و اصولاً مجموعه‌ای از خطابات مبارک به افراد علماء و زمامداران حکومت وقت است. هر سوره بتصریح حضرت باب چهل و دو آیه است.

(۱۱) همچنین هر سوره نام خاص دارد چنانکه سوره نخست سوره المُلک و سوره بیست و هشتم سوره القرابة نامیده شده است. کلّ تفسیر بیش از نه هزار و سیصد بیت است (۱۲) و در شیراز و در طیّ چهل روز از قلم مبارک نازل گشته است. چنانکه خود آن حضرت ضمن توقیع مبارکی می فرمایند: «... شرح سوره یوسف را در چهل روز که هر روزی بعض از آن می نوشتم اتمام نمودم ...». (۱۳) تفسیر سوره یوسف بعربی نازل شده و تمام متن وسیله جناب طاهره بفارسی ترجمه گردیده است. (۱۴) متأسفانه این ترجمه دردست نیست.

تفسیر سوره یوسف در آثار حضرت باب به «احسن القصص»، (۱۵) «قیوم الاسماء» (۱۶) «کتاب الحسینیه» (۱۷) «کتاب الاکبر» (۱۸) «تفسیر الاکبر» (۱۹) «تأویل الاعظم» (۲۰) و ... نامیده شده است. دو عنوان «قیوم الاسماء» و «احسن القصص» بارها در آثار مبارکه حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله آمده است و تفسیر سوره یوسف اصولاً نزد اهل بهاء بهمین دو نام شناخته می شود. این کتاب جلیل در آثار جمال ابهی گاه «قیوم الکتب» نیز نامیده شده است. (۲۱) عنوان «احسن القصص» اصلاً عبارتی است که در سوره یوسف قرآن شریف (آیه سوم) آمده است. قصص با فتح قاف بمعنای قصه گوئی است و نباید با قصص با کسر قاف اشتباه شود که جمع قصه است. بهرحال عبارت احسن القصص گویای اهمیّت قصه یوسف است و در قرآن شریف این عنوان بهیچ یک از قصص دیگر عنایت نشده است. عدد لفظ «قیوم» با عدد نام یوسف برابر است و آن یکصد و پنجاه و شش است. مراد از قیوم همان بقیة الله است که لقب دو مظهر امر الهی در دور جدید یعنی حضرت باب و من یظهره الله موعود بیان (حضرت بهاء الله) است. این نکته از کتاب قیوم الاسماء مستفاد می شود و حضرت ولی امرالله نیز بدان تصریح فرموده اند. (۲۲) کتاب قیوم الاسماء در همان اثر آسمانی از قلم حضرت باب نام «فرقان» و «قرآن» گرفته است. (۲۳) بدین جهت تفسیر مبارک به قرآن اهل بیان معروف گشته است. (۲۴) اشتهار

قیوم الاسماء و برخی از دیگر آثار حضرت باب به «فرقان» و یا «قرآن» امری است که مورخان معروف عصر قاجار بدان تصریح نموده‌اند. برای مثال رضاقلی خان هدایت در کتاب روضة الصفاى ناصری می‌نویسد که حضرت باب «بتصریح اظهار کرد که قرآن من از قرآن رسول افصح ... است» (صفحه ۳۱۱). و در جای دیگری از همان کتاب در خصوص حضرت باب می‌نویسد: «گروهی از علماء ... او را تقویّت کردند و نوشته‌های او را قرآن ثانی خواندند» (صفحه ۳۱۲) و در موضع دیگری در باب آثار مبارکه آن حضرت می‌نویسد: «... چه که از نوشتجات او رساله‌ها و خطبه‌ها در دست مردم افتاده بود و برخی آن را تالی فرقان مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید می‌شمردند» (صفحه ۴۲۳). حضرت بهاء‌الله در کتاب مبارک ایقان (صفحه ۱۸۰) قیوم الاسماء را «اول و اعظم و اکبر جمیع کتب» فرموده‌اند. با توجه به توضیح حضرت ولی‌امرالله این اثر جلیل اول و اعظم و اکبر جمیع کتب حضرت باب است. (۲۵) بخشهایی از سور مختلف قیوم الاسماء وسیله حضرت ولی‌امرالله و صفحات متعدده از آن وسیله جناب حبیب طاهرزاده به انگلیسی ترجمه گردیده است. (۲۶)

در بداعت و جذابیّت محتوای کتاب احسن القصص همین بس که جمال ابهی با زیارت صفحاتی از آن صحیفه مبارکه بیدرنگ ایمان خویش را به امر جدید اظهار فرمود. استماع فقراتی از آن هوش از سر جناب کلیم ربود. زیارت آن اثر امثال طاهره، ملاحسین و حجّت زنجانی را باوج قبول فائز نمود. حکمای برجسته‌ای را چون میرزا محمد حسین حکیم الهی بکلی منقلب نمود. اصحاب دلیر مازندران و نیریز و زنجان را بمیدان فداء کشانید. خطابات عظیمه آن به مراجع امور علی‌الخصوص سلطان و صدر اعظم ایران صاحب اختیار فارس را از خشم یک شعله آتش نمود و باب ستم بی‌حدّ بر وجه صاحب آن کلمات گشود. (۲۷) بی‌سبب نبود که حضرت باب تدریس را منحصر بدین کتاب فرمودند. (۲۸) بداعت و جذابیّت کتاب قیوم الاسماء چنان وجد و حالی در مؤمنین بابی ایجاد می‌نمود که بهنگام زیارت آن اشک از

دیدگان آنان (چون باران ریزان از آسمان) جاری بود. حضرت باب ظهور این کیفیت روحانی را در نصّ کتاب پیش‌بینی فرموده بودند. (۲۹)

مخاطب کلی کتاب قیوم الاسماء اهل ارض‌اند. حضرت باب در مواضع متعدّده از این اثر عظیم اهل شرق و غرب عالم را بقبول امر بدیع دعوت فرموده‌اند. (۳۰) در این خطابات اهل ارض را در صورت انکار به انتقام کبیر اکبر انذار فرموده‌اند. با آنکه خطابات مبارکه در کتاب قیوم الاسماء به اهل شرق و غرب عالم صریح است اختصاصاً به اهل مغرب خطاب فرموده‌اند که در دیار خود برای نصرت امرالله قیام نمایند (سورهٔ چهل و ششم). در سورهٔ چهل و دوم دستور اکید مبنی بر ابلاغ امرالله به پیروان حضرت مسیح صادر می‌فرمایند. در سورهٔ نخست (سورهٔ الملک) خطاب به ملوک و شاهزادگان عالم می‌فرمایند که از سلطنت انصراف جویند و قیام بر خدمت امر بدیع نمایند. در همان سوره به ملوک امر می‌فرمایند که آیات حضرتشان را به جمیع اهل عالم ابلاغ نمایند و سرانجام گروه سلاطین را از انکار امر بدیع انذار می‌فرمایند. در همین سورهٔ الملک محمد شاه سلطان قاجار را بعنوان «ملک المسلمین» بقبول و نصرت و انتشار امر جدید دعوت می‌فرمایند. او را از افتخار به سلطنت ظاهری تحذیر می‌نمایند. در صورت امتناع از پذیرش امر بدیع مرگ و سقوط او را در نار دوزخ تصریح می‌فرمایند. در این سوره خطاب به حاج میرزا آقاسی صدر اعظم ایران با قاطعیّت تمام می‌فرمایند که از خدا بترسد و از منصب خویش کناره گیرد. بدو می‌فرمایند که هیکل مبارک حضرتشان وارث سلطنت حقیقی الهی‌اند. (۳۱) خطاب به اهل کتاب می‌فرمایند که به آنچه نزدشان است مغرور نشوند (سورهٔ دوم) و از ایجاد تفرقه در دین پرهیزند (سورهٔ بیست و سوم). بدانان قبول حقانیت آیات بدیع را که مصدق کتب مقدّسه قبل است توصیه می‌فرمایند (سورهٔ چهل و هشتم). اهل کتاب خصوصاً پیروان اسلام را در صورت ردّ امر جدید بدخول در نار اکبر انذار می‌نمایند (سورهٔ سوم). علماء را باتّباع از کتاب جدید و رعایت اصول تقوی در بیان آراء صادره و نیز پرهیز از

عمل بموجب پندارهای نادرست خویش امر می فرمایند (سوره دوم). در سوره چهارم ضمن خطاب مفصلی به علماء شیعی آنان را بقبول امر جدید دعوت و مخالفت آنان را به مخالفت علماء امم پیشین تشبیه می فرمایند. به برخی از آنان و از جمله به شیخ حسن آل عصفور و سید جعفر کشفی خطابات مستقیم و غیر مستقیم نموده آنان را به نصرت امر بدیع دعوت می فرمایند (سوره بیست و هفتم). سرانجام در سوره بیست و نهم خطاب به اهل فارس اشاره به افتخاری می فرمایند که بر اثر ظهور جدید نصیب آنان گشته است.

در سوره صد و نهم ضمن بیان مفصلی به محل تولد خویش شیراز اشاره فرموده اند. در سوره القرابة (سوره بیست و هشتم) می فرمایند که حضرتشان از طائفة نجباء اطهاراند. در همین سوره و در برخی از آیات سور دیگر به نام اجداد و منسوبان خویش اشاره نموده و به برخی از منسوبان خطابات می فرمایند. کل منسوبان مبارک را بقبول امر جدید دعوت می فرمایند و در صورت ایمان وعده آمرزش گناهان و سکونت دائم در رضوان الهی می دهند. آنان را از انکار انذار می فرمایند و جزاء انکار را عذاب مضاعف در نار و محرومیت از حمایت الهی در آخرت می فرمایند. در سوره بیست و هشتم همچنین به بانوان از منسوبان مبارک مستقلاً خطاب می فرمایند و بهمان ترتیب وعده رضوان و در صورت اعراض نار دوزخ می دهند. همانطور که از پیش آمد در سوره القرابة و نیز سوره های پنجاه و نهم و یکصد و سوم به نام مبارک خویش و اجداد و والد و والده شان اشاره می فرمایند. در سوره صدم پس از اشاره به صعود والد و درخواست آمرزش برای نامبرده از درگاه الهی رجاء فرموده اند که ایشان در عوالم الهی از نفوس مؤمن به آن حضرت محسوب شوند. (۳۲) در همین سوره از درگاه الهی برای والده مبارک نیز رجای ایمان فرموده اند. در سوره القرابة به نام والده مبارک اشاره فرموده و به آن جناب بعنوان ام المؤمنین خطاب می فرمایند. در این سوره به عقد ازدواج حضرتشان با حضرت حرم اشاره می فرمایند. در سوره صد و نهم به تولد احمد و

عروجش به ملکوت الهی اشاره فرموده و صعود آن طفل معصوم را ناشی از قضاء مکتوب در لوح محفوظ الهی دانسته اند و خطاب به حرم مبارک می‌فرمایند که احمد در جنت قدس ساکن است. در همین سوره در توصیف خصائص هیکل عنصری خویش می‌فرمایند که حضرتشان جوانی سپید چهره و سیاه چشم با ابروان و شانه‌ها و اصولاً اندامی متناسب و معتدل‌اند و جلالشان چون جلال مظاهر مقدسه از قبل است. (۳۳) در سوره هشتاد و چهارم اشارت لطیفه‌ایست بدین نکته که حضرتشان از همان آغاز کودکی به مقام عظیم خویش پی برده‌اند. (۳۴) در سوره چهارم در عبارت «بشراً عفیفاً» به عفت حضرتشان که حاوی حسن شهرت و عصمت و امانت آن حضرت است اشارت گشته‌است. در سوره شصت و چهارم به شدت مصائب وارده بر خویش در سالهای آتی اشاره فرموده و در سوره‌های هفدهم، شصت و هشتم و صد و نهم مسجونیت و سرانجام شهادت هیکل مبارک را پیشگویی نموده‌اند. در سوره پنجاه و هشتم در بیان آرزوی شهادت در راه من یُظهِرهُ اللهُ موعود (حضرت بهاء الله) می‌فرمایند: «یا بقیة الله قد فدیته بکلی لک و رضیت السبَّ فی سبیلک و ما تمنیتُ الاّ القتل فی محبتک».

حضرت باب در کتاب مبارک قیوم الاسماء بارها خود را «باب» خوانده‌اند. از برخی از بیانات مبارکه ظاهراً مستفاد می‌گردد که ایشان باب موعود اسلام‌اند و لکن با دقت و تعمق بیشتر روشن می‌شود که ایشان باب‌الله‌اند و این عنوان گویای مقام رسالت یا مظهریت آن حضرت است. بدیهی است که بعلت تعصب شدید مردم زمان و مخالفت عظیم علماء ایران آن حضرت اصول حکمت را چنان رعایت فرموده‌اند که از ذکر باب حکیمان مقصد حقیقی را بفهمند و مخالفان نیز مستمسک و بهانه‌ای برای ایذاء حضرتشان و بایبان نیابند. بخش اعظم کتاب قیوم الاسماء در حقیقت آیات مربوط به استقلال، عظمت و بداعت ظهور حضرت باب است و هر شخص منصف بصیری بدین حقیقت شهادت می‌دهد. در کتاب قیوم الاسماء برخی احکام جدید

نازل شده است. حضرت باب در سوره های چهل و نهم، صد و سوم، صد و چهارم و صد و پنجم بنزول احکام جدید در این کتاب اشاره فرموده اند. از جمله احکام جدید نازل در قیوم الاسماء حلیت طعام اهل فرقان بجهت مؤمنین به امر بدیع (سوره چهل و نهم) حکم حج بیت شیراز (از جمله سوره های چهل و ششم، پنجاه و پنجم و صد و چهارم) نهی از شرب دخان (سوره چهل و نهم) حکم جدید درباب شارب خمر در باب سوم (سوره صد و چهارم) حرمت بازی نرد و امثال آن (سوره صد و چهارم) و لزوم استعمال خاتم عقیق حمراء حاوی نام مبارک آن حضرت (سوره صد و یازدهم) است. در باب حکم جهاد در قیوم الاسماء قبلاً (در بخش مربوط به واقعه مازندران) گفتگو داشته ایم و در اینجا تکرار آن را جائز نمی دانیم. (۳۵)

حضرت باب در کتاب قیوم الاسماء یوسف را به وجود مبارک خویش و من یظهره الله موعود (حضرت بهاء الله) تعبیر فرموده اند. مظلومیت و مسجونیت آن دو وجود مبارک و حسادت دشمنان لدود آن دو بزرگوار در این تعبیر و تأویل منظور گشته است. گاه یوسف ظاهراً در این اثر جلیل عنوان حضرت امام حسین است ولیکن بحقیقت مراد از حضرت حسین رجعت حسینی و ظهور حضرت من یظهره الله موعود (حضرت بهاء الله) است. در سوره هفتم مصداق آیه ششم از سوره یوسف قرآن شریف را که می فرمایند: «و کذلک یجتبیک ربّک و یعلمک من تأویل الاحادیث» و خطاب خداوند به یوسف است خطاب به خویش تأویل فرموده اند. در سوره نوزدهم خود را «یوسف الباب» می خوانند. در سوره بیستم در تفسیر آیه قرآن شریف «قال یا بشری هذا غلام...» (سوره یوسف آیه نوزدهم) غلام را به نفس مبارک خودشان تفسیر فرموده اند. در سوره بیست و یکم خود را «یوسف الحق» می فرمایند و به اهل مشرق و مغرب توصیه می نمایند که آن حضرت را چون برادران یوسف به بهای اندک (ثمن بخس) نفروشند. در سوره بیست و دوم مصر را «ارض الباب» خوانده و تمکن یوسف و حصول علم تأویل کتاب را در آن ارض تصریح فرموده اند. اشاره لطیفی

است به ظهور یوسف مصر الهی در قمیص بابت. در سوره سی ام خود  
 را یوسف نامیده و حاج محمد کریم خان کرمانی را بعنوان جوهر کذب  
 و عصیان به زلیخا تعبیر فرموده‌اند. در سوره چهل و هشتم هفت سال  
 فراوانی نعمت و هفت سال قحط را بترتیب به وجود مبارک خویش و  
 ابواب سبعة جحیم تأویل کرده‌اند. در آیات متعدده (و از جمله آیات  
 سوره صدم) یوسف حقیقی را حضرت بقیة الله (من یظهره الله) دانسته و  
 بدخول اهل الباب در ارض یوسف مصر احدیه اشاره فرموده‌اند. مراد از  
 «قرّة العین» در تفسیر سوره یوسف اصولاً حضرت بهاء الله و گاه حضرت  
 باب‌اند. در سوره ششم «اخوة یوسف» به مخالفان من یظهره الله  
 (رجعت حسینی) تعبیر گشته است. این تأویل، پیشگونی ظهور حسادتی  
 است که محبوب عالمیان حضرت بهاء الله را دهها سال در نار خود  
 بسوخت. (۳۶) تفسیر یوسف به حضرت حسین در مواضع متعدده قیوم  
 الاسماء مشاهده می‌شود. شاید یکی از علل تسمیه کتاب قیوم الاسماء  
 به کتاب الحسینیّه (از جمله در خطبه ذکرته) همین ارتباط مستقیم  
 نزول کتاب با وقایع مربوط به رجعت حسینی (حضرت بهاء الله) باشد.  
 اگرچه استقلال ظهور حضرت باب از محتوای کتاب قیوم الاسماء بخوبی  
 روشن است ولکن از جهت دیگر مسلم است که آن حضرت مبشر  
 ظهوری اعظم از ظهور خویش‌اند (از جمله سوره‌های دوم، چهاردهم،  
 بیست و ششم، سی ام، سی و هشتم، چهل و دوم و چهل و ششم) و آن  
 ظهور رجعت حسینی است. در آیات متعدده از قیوم الاسماء حضرت  
 حسین تجلیل گشته است. زیارت حسین لقاء الهی منظور شده (سوره  
 هفتم) گریه بر مصیبت آن حضرت (سوره بیست و یکم) و زیارت مرقد  
 منیرش واجب گردیده است (سوره یکصد و سوم). در سوره دوازدهم  
 می‌فرمایند که بزودی محاربان با حضرت حسین تعذیب خواهند شد.  
 حضرت ولی‌امرالله تحقق مصداق این نبوت مبارک حضرت باب را  
 انقراض حکومت سنی عثمانی که داعیه خلافت اسلامی داشت بیان  
 فرموده‌اند. (۳۷) باید توجه داشت که همه قرائن موجوده در کتاب قیوم  
 الاسماء می‌رساند که مراد از حضرت حسین بحقیقت من یظهره الله



موعود است که باعتباری ظهور رجعت حسینی است. لقاء آن حضرت  
 است که لقاء الهی است. آن حضرت است که «یوسف الحق» است.  
 انقراض خلافت عثمانی جزاء اعمال عثمانیان، رجعت امویان، است. شاید  
 رؤیای حضرت باب در خصوص شرب دم حضرت حسین نازل در صحیفه  
 عدلیّه شاهد دیگری بر صدق این گفتار باشد. در حقیقت اولیه از غم  
 بلایای وارده بر این حسین است که حضرت باب محزون است (سوره  
 شصت و چهارم). حضرت اسم اعظم است که محبوب قلب حضرت باب  
 اکرم است. آن حضرت است که بتصریح سوره چهل و هفتم سبب ارتفاع  
 نام حضرت باب است. قوله الاعلی: «یا اهل الارض ان الله قد ارفع  
 اسمنا بالاسم الاعظم ...». بقیام جمال ابهی بود که اسم مبارک حضرت  
 باب در اقطار عالم اشتهاار یافت و جاودانه گشت. آثار حضرت باب  
 خصوصاً بیان فارسی بکرات حاوی نام بهاء و بهاء الله است. در تفسیر  
 سوره یوسف نیز عبارت «نقطة الباء» (از جمله در سوره های سوم،  
 هفتاد و پنجم، هفتاد و نهم و هشتاد و سوم) اشارت به حدیث «الباء  
 بهاء الله و انا نقطة تحت الباء» است. در سوره بیست و نهم خود را  
 حوریه متولد از بهاء دانسته اند. (۳۸) در همین سوره و پس از بیان  
 مبارک مذکور اشاره به شوق خویش برای لقاء آن حضرت فرموده اند. در  
 سوره نود و هشتم تصریح است که حضرت باب مبشر اسم اعظم اند:  
 «و ابشرهم بالاسم الاعظم» و سرانجام به اهل بهاء و راکبین سفن  
 یاقوت حمراء اشاره فرموده اند (سوره پنجاه و هفتم).

## زیسنر نویس

### بخش سوم - تفسیر سوره یوسف (قیوم الاسماء)

- ۱ - از جمله در اسرار الآثار، جلد پنجم، صفحات ۷۰ - ۳۶۸.
- ۲ - از جمله در:
  - الف - قاموس ایقان، جلد سوم، صفحات ۸۲ - ۱۲۷۷.
  - ب - رهیق مختوم، جلد دوم، صفحات ۹۶ - ۸۹۵.
  - ۳ - رجوع فرمایند به:
    - الف - آثار حضرت نقطه اولی (نشریه آهنگ بدیع) صفحات ۱۳ - ۱۱۲.
    - ب - WESTERN ISLAMIC SCHOLARSHIP AND BAHÁ'Í ORIGINS صفحات ۴۲ - ۳۶.
  - ۴ - INTERPRETATION AS REVELATION صفحات ۴۳ - ۳۳.
  - ۵ - از جمله در :
    - الف - SOME REMARKS ON THE BABI TEXTS صفحات ۶۸ - ۲۵۹.
    - ب - BABIS OF PERSIA صفحات ۱۱ - ۹۰۴.
  - ۶ - مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (ترجمه فارسی). صفحه ۱۲۲.
  - ۷ - سید علی محمد باب (ترجمه فارسی) صفحات ۳۴ - ۳۱.
  - ۸ - نگارنده به سه نسخه از کتاب میر MEYER (دو نسخه طبع نیویورک و یک نسخه طبع لندن انگلستان) مراجعه نموده ولی متأسفانه هیچ یک تاریخ طبع نداشته است. باید توجه داشت که زندگی میر در فاصله سالهای ۱۹۲۹ - ۱۸۴۷ میلادی بوده است.
  - ۹ - محمد حسینی. یوسف بنهء در قیوم الاسماء. صفحات ۱۱ - ۹.
  - ۱۰ - برای اطلاع از مشخصات این تفاسیر از جمله رجوع فرمایند به مأخذ بالا، صفحات ۱۴ - ۱۲.
  - ۱۱ - حضرت باب در خطبه ذکرته در خصوص تفسیر سوره یوسف می فرمایند: «والرابع کتاب الحسینیة فی شرح یوسف علیه السلام المفصلة بمائة واحدی عشرة سورة محكمة الّتی کلّ واحدة منها اثنی و

- اربعین آیه الّتی کلّ واحدة منها تکفی فی الحجّیة لمن علی الارض ...».
- ۱۲ \_ GOD PASSES BY صفحه ۲۳.
- ۱۳ \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ . جلد سوم، صفحه ۲۸۵.
- ۱۴ \_ GOD PASSES BY صفحه ۲۳.
- ۱۵ \_ سورة چهل و سوم از تفسیر سورة یوسف.
- ۱۶ \_ بیان فارسی. باب نخست از واحد هفتم.
- ۱۷ \_ خطبة ذکرته.
- ۱۸ \_ سورة چهل و یکم از تفسیر سورة یوسف.
- ۱۹ \_ سورة یکصد و هفتم از تفسیر سورة یوسف.
- ۲۰ \_ سورة یکصد و نهم از تفسیر سورة یوسف.
- ۲۱ \_ رجوع فرمایند به:
- الف \_ کتاب بدیع. صفحه ۲۴۴.
- ب \_ لوح استنطاق.
- ۲۲ \_ برای زیارت بیان حضرت ولیّ امرالله رجوع فرمایند به: THE DAWN BREAKERS. صفحه ۶۷۴ (GLOSSARY).
- ۲۳ \_ در سورة هفتم می فرمایند: «الله قد انزل الفرقان علی ذکرنا لیکون للعالمین. بشیرا ...» و در سورة نود و پنجم می فرمایند: «افغیرالله یقدر ان یأتی بمثل هذاالفرقان کلاً و کان الله علی کلّ شیء شهیداً». و نیز در سورة بیست و ششم می فرمایند: «ان هذا القرآن من عندالله قد نزل علیکم بالحق».
- ۲۴ \_ در صحیفه جعفریه تصریح می فرمایند که تفسیر سورة یوسف بشأن آیات قرآن نازل شده است. قوله الاعلی: کتاب الحسینیّة المفصّلة علی کتب القوم بشأن آیات القرآن».
- ۲۵ \_ از جمله رجوع فرمایند به:
- الف \_ THE PROMISED DAY IS COME صفحه ۷.
- ب \_ GOD PASSES BY صفحه ۲۳.
- ۲۶ \_ رجوع فرمایند به:

SELECTIONS FROM THE WRITINGS OF THE BAB . PP. 41 - 74.

- ۲۷ - محمدحسینی. یوسف بهاء در قیوم الاسماء صفحات ۲۴ - ۲۳.
- ۲۸ - از جمله در سوره بیست و هفتم از قیوم الاسماء می فرمایند: «ان الله قد حرم علیکم بعد هذا الكتاب التدریس فی غیره».
- ۲۹ - در سوره شصت و سوم می فرمایند: «انما المؤمنون اذا سمعوا آية من هذا الكتاب تفيض من الدمع اعینهم و تخشع افئدتهم للذکر الاکبر».
- ۳۰ - از جمله در سوره چهل و هشتم می فرمایند: «یا اهل الارض ادخلوا فی هذا الباب كافة ...» و در سوره شصت و هفتم می فرمایند: «یا اهل الارض تالله لقد جائکم الذکر بالبرهان الاکبر».
- ۳۱ - عین خطاب مبارک چنین است: «یا وزیر الملك خف عن الله الذی لا اله الا هو الحق العادل و اعزل نفسك عن الملك فاننا نحن قد نرت الارض و من علیها باذن الله الحکیم».
- ۳۲ - عین بیان مبارک این است: «ربنا ان ابی قدمات بالحق و لم یرى على الكلمة الاکبر فالهمه یا مولای امری فی مقعده مع ملائكة العرش و ثبتته على الكلمة الاکبر بجودک و اکتب اسمه مع الذین قد كانوا فی قسطاس الذکر من حول الباب محمودا».
- ۳۳ - عین بیان مبارک چنین است: «... هذا فتی ابيض فی اللون و ادعج فی العین سوى الحاجبین مستوی الاطراف كالذهب المفرغ الطرى من العینین مشاشة المنکبین كالفضة المصفیة المائلة فی الكأسین. علو هیبته قد ظهرت على هیبة الاولین ...».
- ۳۴ - عین بیان مبارک اینست: «و انی باذن الله فی صغری قد كنت بالحق على نفسی على الحق علیما».
- ۳۵ - در خصوص حکم جهاد در کتاب قیوم الاسماء همچنین رجوع فرمایند به پژوهش نگارنده تحت عنوان «یوسف بهاء در قیوم الاسماء» صفحات ۷۹-۸۶.
- ۳۶ - GOD PASSES BY. صفحه ۲۳.
- ۳۷ - THE PROMISED DAY IS COME. صفحات ۱۰۱ - ۱۰۰.
- ۳۸ - عین بیان مبارک این است: «یا اهل الارض تالله الحق انی لحرورية قد ولدتنی البهاء».

## بخش چهارم صحیفه مخزونه

این اثر مبارک بعربی و در شیراز و در همان اوقات نزول کتاب قیوم الاسماء از قلم مبارک صادر گشته است (۱). صحیفه مخزونه شامل چهارده دعاست که متعلق به اعیاد و ایام متبرکه اسلامی است و در نهایت بلاغت و فصاحت نازل شده و حجت حقیقت حضرت باب تلقی گشته است. عنوان «مخزونه» در آغاز خود صحیفه به این اثر مبارک اطلاق گردیده است. (۲) حضرت باب در سوره چهل و یکم از کتاب قیوم الاسماء بنزول صحیفه مخزونه اشاره فرموده اند. صحیفه مخزونه گاه در آثار پژوهشگران بهانی صحیفه مخزومیّه نیز نامیده شده است. اما مراد اصلی از صحیفه مخزومیّه رساله ایست که در پاسخ پرسش جناب وحید دارابی از حدیث ابو لبید مخزومی از قلم حضرت باب نازل گشته است. نکات مهمه ای ضمن ادعیه نازله در صحیفه مبارکه مخزونه زیارت می شود که از جمله آنها بیان اکمال دین و ظهور مظهر الهی بقیام آن حضرت است. (۳)

## زیرنویس بخش چهارم - صحیفه مخزونه

- ۱ - جناب اشراق خاوری زمان نزول صحیفه مخزونه را پیش از نزول قیوم الاسماء دانسته است (قاموس ایقان، جلد نخست، صفحه ۲۰۸).
- ۲ - عین بیان مبارک چنین است: «انّ هذه الصّحيفة العظيمة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده ...».
- ۳ - عین بیان مبارک در این خصوص چنین است: «و قد خلقتنی و لم اک شیئاً و قد ربّیتنی فی مقاعد صدقک بالهام ذکرک و قد حفظتنی باقامة اولیائک عن مطارح الغفلة الیوم کمل دینک و ظهر مظهر نفسک و تمت کلّ نعمتک».

## بخش پنجم - صحیفه بین الحرمین

این صحیفه مبارکه چنانکه از نامش روشن می شود و از پیش نیز بدان اشاره شده در محلی میان مکه و مدینه (حرمین) نازل گردیده است (۱). صحیفه مذکور شامل یک مقدمه و هفت باب و کلاً در پاسخ سؤالات میرزا محیط کرمانی (و نیز سید علی کرمانی) نازل گشته است. احتمالاً میرزا محیط سؤالات خود را از طریق سید علی کرمانی معروض داشته است (چنانکه از جمله از آغاز باب دوم صحیفه مبارکه مستفاد می شود) و یا هر دو تن سؤالات مشترکی داشته اند. حضرت باب در صحیفه رضویّه (خطبه ذکریه) ضمن اشاره به آثار نازله در فاصله سالهای ۶۲ - ۱۲۶۱ هجری قمری صحیفه بین الحرمین را صحیفه موسویّه نامیده و آن را حاوی چهارده باب و در پاسخ دو تن از عباد الله و نازل در ارض حرمین فرموده اند. (۲) اینکه نیکلا (ترجمه فارسی تاریخ او، صفحه ۴۱۹) نوشته نزول صحیفه بین الحرمین دو سال طول کشیده است صحت ندارد و از تاریخ نبیل زرندی (مطالع الانوار، صفحه ۱۲۲) روشن می شود که حضرت باب این صحیفه مبارکه را از حجاز برای میرزا محیط به کربلا فرستاده اند. ظاهراً صحیفه مبارکه حاوی هفت باب است ولیکن با احتساب مقدمه و شش دعاء نازل در طی ابواب اصلی (که هر دعاء با عبارت بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می شود) در حقیقت صحیفه حاوی چهارده باب گشته است. میرزا محیط از مشهورترین شاگردان جناب سید کاظم رشتی بود و ما به احوال او و تشرّفش بحضور حضرت باب در حجاز و کیفیت نزول صحیفه مبارکه قبلاً اشاره کرده ایم. سید علی کرمانی منشی (محرّر) سید کاظم رشتی بود. پس از صعود سید به ملاحسن گوهر پیوست ولیکن طولی نکشید که از وی برید و بر ردّ او همّت گماشت حتی مکتوبی از قول سید رشتی علیه گوهر و بنفع حاج کریم خان کرمانی جعل کرد. تا آنکه با اصحابی که بحضور حضرت باب شرفیاب گشته بودند مذاکرات نمود و مؤمن گشت. خصوصاً از حضور جناب

ملاً جلیل ارومی استفاده سرشار کرد و از عمل جعل مکتوب تویه نمود و اظهار داشت که نه به گوهر و نه به حاج محمد کریم خان کرمانی ارادت دارد. سرانجام در مکه بحضور حضرت باب شرفیاب شد و سؤالات خود را معروض داشت و بعد به کریلا برگشت. (۳) ظاهراً سید علی کرمانی بعدها سرد و مخمود گردیده است. در آغاز صحیفه مبارکه نام او آمده و حضرت باب اشاره می فرمایند که صحیفه مبارکه در پاسخ سؤالات وی نیز نازل گشته است. در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۲۴) نام محیط بعنوان مخاطب اصلی صحیفه مقدسه مقرر گشته و این نکته در چند جای از صحیفه مبارکه نیز بتصریح و یا بتلویح مذکور گردیده است. از جمله در باب نخست به وی «ایهاالسائل المحیط» خطاب می فرمایند. در موضعی به «ایهاالسائل الجلیل» مخاطب است و در یک موضع به او «ایها الحبیب» می فرمایند. در چند موضع از صحیفه محلّ نزول آن تصریح شده است. در یک موضع در آغاز صحیفه می فرمایند: «الارض المقدسة بین الحرمین» و در موضع دیگر در آغاز باب نخست و در مقام مناجات نازل است: «اللهم اشهدک فی مقامی علی تلک الارض المقدسة بین حرمک بیت الحرام و حرم حبیبک محمد رسول الله ...». تاریخ دقیق نزول این صحیفه مقدسه نیز در متن صحیفه آمده است و آن نخستین ساعت از شب اول محرم سال ۱۲۶۱ هجری قمری است. (۴)

در مقدمه این صحیفه مبارکه آثار نازله از قلم مبارک را بعنوان آیات نازله از شجره سیناء حجّت بالغه بر اهل دو جهان فرموده اند. مراد از آب پاک دو دریا (۵) باید باعتباری بیانات نازله مبارکه در پاسخ محیط و سید علی باشد. پس از اعلام حجیت، آیات این صحیفه مبارکه را آب گوارا (ماء سائغ) برای مؤمنین و نمک بسیار شور (ملح اجاج) نعمت بجهت مشرکین (مخالفین امر بدیع) می فرمایند. شاید مراد از لفظ مشرک خود میرزا محیط باشد که گرایشی به حاج محمد کریم خان کرمانی داشت. اگرچه غالباً ادعای استقلال در رهبری جماعت شیخی می نمود. در باب نخست ضمن دعائی کوتاه از



اعراض محیط کرمانی گلایه می فرمایند و می فرمایند که ای خداوند تو شاهی که من در مسجد حرام نزد کعبه به محیط اتمام حجّت نمودم (مضمون بیان مبارک). می فرمایند برای مباحثه با نفوسی که از امر بدیع اعراض می نمایند حاضرم. خطاب به محیط یاد آوری می فرمایند که نخستین بار در مسجد حرام در خانه کعبه و کنار حجرالاسود در شب نیمه ماه حجّ و سه ساعت از شب گذشته امر بدیع را بوی ابلاغ فرموده اند. می فرمایند مقام خویش را سه بار به او ابلاغ فرموده اند و لکن شاعر نگشته است. بمباحثه نیز رضایت نداده است. به وی می فرمایند چون به امر بدیع مؤمن نشده است حجّ وی قبول نیست. محیط را مجدّداً بقبول امر جدید دعوت می فرمایند. حجّت حقانیت خویش را همان حجّت حقیقت انبیاء و رسل قبل می فرمایند. می فرمایند کدام حجّت اکبر از نزول وحی بر قلب مبارک است. پس از بیان حجّیت آیات اشاره به آیه قرآن شریف می فرمایند که خداوند می فرماید ما امتی را معذّب نمی نمایم مگر آنکه رسولی در میان آن امت ظاهر کنیم. (۶) که مراد تعذیب نفوسی است که از رسول الهی اعراض می نمایند. اشاره لطیفه ایست به مقام عظیم رسالت حضرتشان که بعداً بتصریح در کتاب بیان فارسی و آثار نازله در ماکو و چهریق توضیح فرموده اند.

باب دوم صحیفه مبارکه پاسخ به پرسش میرزا محیط در خصوص طلسمات است. پس از توضیح برخی از نکات دقیقه به محیط می فرمایند که بر خداوند توکل کند تا شؤون ظاهرته او را از عرفان الهی محروم نسازد. در توضیح دو شکل تربیع و تثلیث در طلسمات می فرمایند که مراد از تربیع نام محمد و یا لقب حبیب است که حامل چهار حرف است و مقصود از تثلیث نام علی و یا عنوان ولی است که سه حرف است و از ترکیب تثلیث و تربیع نام مبارک حضرتشان حاصل می شود. سپس می فرمایند هر نفسی بعرفان آن حضرت نائل شود بدرک طلسم اکبر و فیض الهی فائز گشته است.

در باب سوم در پاسخ پرسش محیط در خصوص نجوم و

ارتباط آن با حَقَانِیَّتِ امر بدیع می فرمایند که این حقیقت نیز عیان است و کلّ جهان شاهد حَقِیَّتِ مظهر امر رحمن است.

باب چهارم در صحیفه مبارکه درج نشده است. خطاب به محیط می فرمایند که نسخه آن را قبلاً نزد وی ارسال فرموده اند.

باب پنجم در پاسخ پرسش محیط در خصوص سلوک و دعوات است. در این باب به محیط توصیه می فرمایند که اسماء و صفات، او را از حقیقت مظهر آیات محبوب نسازد. پس از نزول مناجاتی خطاب به محیط می فرمایند که این مسلک جدید (امر بدیع) مسلک عظیم و دقیقی است و برای سلوک در آن باید تلاش نماید. به او می فرمایند مسلک حقیقی مسلک الهی است و همه مسالک بدان مسلک منتهی می شود. بعد مناجاتی از قلم مبارک در این باب نازل شده و به محیط امر گردیده که آن را بعد از صلوة ظهر تلاوت نماید. به وی امر می فرمایند که آنچه از قلم مبارک خطاب به او نازل گردیده است حفظ نماید. خطاب به او تصریح می فرمایند که فیض الهی عظیم و عامّ است و هرگز در آن تعطیل راه ندارد. دعای دیگری نازل می فرمایند و به محیط امر می نمایند که این دعا را پس از صلوة فجر زیارت نماید. سپس محیط را به انجام مراسم خاصی امر می فرمایند که شرحش در متن صحیفه مبارکه آمده است.

باب ششم حاوی دو دعاء اصلی است. دعاء نخست را امر می فرمایند هر شب جمعه قرائت نماید. قرائت دعاء دوم را در نخستین روز هر ماه قمری مقرر می فرمایند.

باب هفتم در پاسخ پرسش محیط در خصوص مراسم دخول در حرم حضرت امام حسین است. ضمن بیان مراسم مخصوصه برای شروع زیارت مرقد امام حسین امر به قرائت دعاء خاصّ می فرمایند که طیّ این باب نازل گشته است. برای دخول به حرم دعاء دیگری نازل فرموده اند. سپس امر می فرمایند که در پانین پای مرقد امام حسین بایستد و زیارتنامه مخصوصی را که هیکل مبارک نازل فرموده اند قرائت نماید. این زیارت نامه با عبارت «السّلام علیک یا باب الله»

آغاز می‌شود. با توجه به اینکه حضرت باب در قیوم الاسماء قبلاً خود را باب‌الله خوانده‌اند این نکته اشاره لطیفه‌ایست به مقام عظیم حضرتشان بعنوان امام دوازدهم. زیرا بایّت در این مقام همان امامت است. بدیهی است مقام حضرت باب فوق مقام امامت بوده و لکن در آن ایام این اشارات حائز اهمیّت بسیار بوده‌است. اشارات دیگری در این باب (و اصولاً در صحیفه مبارکه) موجود است که حاکی از مقام عظیم حضرت باب است. از جمله در همین باب هفتم نداء ظهور مبارک را نداء شجره سیناء فرموده‌اند. و لکن محیط در خواب غفلت و اسیر حبّ جاه و شهرت بود. این بود که خود را بفرموده حضرت باب (در باب هفتم) از «اکسیر احمر» محروم کرد و اعراض نمود و سرانجام با نهایت خسران از این جهان درگذشت.

## زیرنویس بخش پنجم - صحیفه بین الحرمین

- ۱ - حضرت ولی امرالله نیز بدین نکته در GOD PASSES BY (صفحه ۲۴) تصریح فرموده اند.
- ۲ - عین بیان مبارک چنین است: «والتاسعة صحيفة الموسوية وهي مرتبةً باربعة عشر باباً فی جواب اثین نفس من عبادالله الّتی قد قضت فی ارض الحرمین».
- ۳ - رساله ابن کربلانی مندرج در: فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۱۹ - ۵۱۸.
- ۴ - عین بیان مبارک چنین است: «و اشهد فی هذه اللّيلة اول ليلة من الشهر الحرام ... و اول ساعة من السنّة الجديدة سنة احدى و ستین بعد الماتین و الالف من الهجرة المقدسة ...».
- ۵ - عین بیان مبارک «الماء الطاهر فی هذین البحرین» است. در برخی از نسخ صحیفه بین الحرمین بجای «بحرین» لفظ «نهرین» آمده است.
- ۶ - عین آیه مبارکه اینست: «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً» (سورة اسراء یا بنی اسرائیل آیه پانزدهم).

## بخش ششم توقیع سلطان عبدالمجید عثمانی

سلطان عبدالمجید بن محمود در سال ۱۸۲۳ میلادی تولد یافت و در شانزده سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمود. در نوزده سالگی مورد خطاب حضرت باب گشت. در جنگ کریمه شرکت کرد، خیال اصلاحات اساسی در قلمرو امپراطوری عثمانی داشت ولکن اجل مهلتش نداد و در سی و هشت سالگی در ۱۸۶۱ درگذشت. از متن توقیع عبدالمجید و نیز از محتوای توقیع دوم محمد شاه قاجار روشن می شود که توقیع عبدالمجید پس از دستگیری و تبعید جناب ملاعلی بسطامی (در عراق) نازل شده است. در چند موضع از توقیع مقدّس با عبارت «یا ایّهالمجید» به سلطان مذکور خطاباتی فرموده اند. این توقیع با عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می شود و پس از تسبیح حضرت الوهیت اشارت می کند بنزول توقیع مبارک از ساحت قدس الهی. سپس خطاب است به کلّ اهل ارض تا بر نصرت امر حضرت بقیّة الله قیام نمایند. اگرچه بظاهر خود را مأمور از نزد حضرت مهدی موعود می فرمایند ولکن از لحن مبارک مستفاد می شود که حجّت و مهدی موعود و امام حقّ مبین همان نفس مقدّس حضرتشان است. در متن توقیع اشارت است به نفس مبارک حضرت باب بعنوان سرّ الهی و نور ظاهر از یمین طور. خطاب به سلطان عبدالمجید می فرمایند که توقیع مبارک را زیارت نماید و بترسد از خداوند زیرا در این یوم احدی مفرّی جز ایمان به آیات الهی ندارد. می فرمایند که به ملوک دیگر نیز خطاباتی نازل فرموده اند تا از امر بدیع آگاهی یابند. به او می فرمایند پس از وصول توقیع مبارک علماء را احضار نماید تا با نهایت انصاف در باب امر بدیع قضاوت نمایند. در خطاب غیابی به جمع آنان می فرمایند که پس از زیارت آیات نازله از قلم مبارک حجّت بر آنان کامل است. بقرآن شریف سوگند می خورند که نزول یک آیه از قلم حضرتشان نیز دلیل حقانیت آن حضرت است و

تصریح می فرمایند که حجت اصلیّه رسولان الهی آیات ربّانی است و میان این رسولان فرقی نیست. سپس می فرمایند که اگر جمیع نفوس انسانی اجتماع نمایند قادر باتیان آیاتی مشابه آیات آن حضرت نخواهند بود. بعد خطاب به اتباع سلطان عثمانی بعنوان «الملاء من اهل الروم» (گروه رومیان) می فرمایند که به امر جدید باید ایمان آورند تا از اصحاب کفر و نار محسوب نگردند. می فرمایند که حضرتشان از نسل رسول اکرم اند و وارث سلطنت حقیقی ارض آن حضرت اند. مجدّداً بحجّیت نزول آیات اشاره می فرمایند و آیات نازل از قلم مبارک را مشابه آیات قرآن شریف می شمارند. سلطان عثمانی را بخاطر صدور حکم حبس جناب بسطامی توبیخ می فرمایند. خطاب به او می فرمایند که از شیوه خلافت حقیقی ناآگاه است و بر رسول بظاهر ناتوان آن حضرت (جناب بسطامی) ستم کرده است. ولیکن امر آن حضرت ناتوان نیست بل قادر و غالب است و حضرتشان شاهد ظلم سلطان است. سپس به او می فرمایند بواسطه ستمی که بر جناب بسطامی روا داشته بحقیقت حکم نابودی خویش را امضاء نموده است.

## بخش هفتم توقیع والی شوشتر

این توقیع مبارک در حوالی جدّه و در پاسخ پرسش والی شوشتر از معنای حدیثی مروی از حضرت علی علیه السّلام است. عین حدیث این است: «عَلَّمَنِي أَخِي رَسُولُ اللَّهِ عِلْمَ مَا كَانَ وَ عَلَّمْتَهُ عِلْمَ مَا يَكُونُ» (برادرم رسول الله بمن علم ما كان آموخت و من به وی علم مایکون آموختم). حضرت باب در متن توقیع می فرمایند که این حدیث را در کتب معتبره ندیده اند ولیکن معنای آن با واقعیت مطابقت دارد. جوهر پاسخ مبارک اینست که اگر بظاهر حدیث توجه نمائیم دچار اشکال می شویم. زیرا مقام حضرت علی در آن حدّ نبوده است که به رسول اکرم علم ما یکون تعلیم فرماید. می فرمایند اولاً مقصود از این علم علم مدرسی و رسمی نیست. زیرا شرف و عظمت واقعی در علم ربّانی و حکمت صمدانی است و هر دو وجود مبارک رسول اکرم و حضرت علی صاحب این علم و حکمت الهی بوده اند. ثانیاً همانگونه که علم ما کان و مایکون در ذات الهی یکی است برای مقام مشیت (مظهر الهی) و مقام اراده (ولایت) علم ماکان و مایکون واحد است. در عالم کثرت است که حضرت محمّد رسول الله معلّم حضرت علی است ولیکن در عالم وحدت علم آن دو بزرگوار مستفیض از منبع علم لایزال است. لذا علی نیز در این مقام معلّم است. جوهر این روایت گویای آن است که علم حضرت علی نیز علم الهی است و حضرت محمّد در مقام بشریت متعلّم ولیکن در مقام مظهریت معلّم است و علم حضرتش علم ذات است نه علم عالم کثرات.

## بخش هشتم توقیع خصائل سبعة

این توقیع مبارک پس از اتمام سفر حجّ و پیش از ورود به شیراز و احتمالاً در بوشهر نازل گشته است. خصائل سبعة که به شعائر سبعة نیز معروف است اصولاً حاوی هفت عمل (و یا ترک عمل) است که حضرت باب اجراء آنها را به مؤمنین در این اثر مبارک امر فرموده اند. شعائر سبعة که در توقیع مبارک مقرر گردیده عبارتند از:

الف - حمل دائرة منیعة مبارکه (حاوی دعاء مخصوص).

ب - اجتناب از شرب دخان (ترک غلیان) بعنوان عمل خان (حاج محمد کریم خان کرمانی) و نفخ شیطان.

پ - صرف چای (شرب ورق چین محبوب نزد اهل یقین).

ت - ذکر رکن مستتر در اذان بعد از شهادت بر ولایت خلفاء رحمن (افزودن عبارت «اشهد ان علیاً قبل محمد باب بقیة الله» بر اذان).

ث - سجده بر تربت حضرت امام حسین با انف و جبین (بینی و پیشانی).

ج - تلاوت زیارت جامعه که از قلم حضرت باب بعنوان زیارتنامه رسول اکرم و خاندان آن حضرت نازل گردیده است در هر جمعه و در اعیاد و در هر شب سعید و روز متبرگی.

چ - به انگشت نمودن انگشتری عقیق سپید که بر آن عبارات «لا اله الا الله محمدنا رسول الله و علیاً ولی الله» منقوش گشته باشد.



## بخش نهم کتاب الرّوح

این کتاب عظیم شامل هفتصد سوره (۱) و هر سوره حاوی هفت آیه است. (۲) لذا مراد از کتاب العلویّه مذکور در صحیفه رضویّه (خطبه ذکریه) باید همین کتاب باشد. (۳) زیرا ظاهراً در میان آثار اولیّه حضرت باب تنها این کتاب است که شامل هفتصد سوره است. کتاب الرّوح پس از مراجعت حضرت باب از سفر حجّ (۴) و در میان دریا نازل گشته است. از تاریخ نیکلای فرانسوی (ترجمه فارسی، زیرنویس صفحه ۳۹) مستفاد می شود که حضرت باب کتاب الرّوح را تکمیل فرموده اند و تنها حدود سیصد سوره از آن اثر عظیم نازل گشته است. این نکته با محتوای صحیفه رضویّه در باب کتاب الرّوح موافقت ندارد. زیرا حضرت باب تصریح بر نزول کلّ هفتصد سوره فرموده اند. کتاب الرّوح در آثار حضرت باب از جمله به «اعظم الکتب» ملقب شده است. (۶) از دیگر عناوین کتاب الرّوح در توقیعات حضرت باب «کتاب العدل» است. (۷) نیکلای فرانسوی معتقد است که دشمنان امر بدیع هنگام توقیف حضرت باب در شیراز نسخه اصلی کتاب الرّوح را بچاه انداخته اند. بعدها که بیرون آورده اند ملاحظه نموده اند متن آن خراب شده و قرائت برخی از بخشهای آن میسر نبوده است. (۸) بهرحال حدود دو سوم (۴۶۰ سوره) از کتاب الرّوح باقی مانده است. جوهر و محتوای اصلی کتاب گویای حجّیت آیات و حقانیت ظهور بدیع است.

## زیرنویس بخش نهم - کتاب الرّوح

۱ - GOD PASSES BY صفحه ۲۴.

۲ - خطبة ذکرته.

۳ - عین بیان مبارک حضرت باب در صحیفه رضویّه (خطبة ذکرته) چنین است: «والثانی کتاب العلویّة و هوالذی قد فصلّ فيه سبعمأة سورة محكمة التی کلّ واحدة منها سبع آیات».

۴ - رجوع فرمایند به:

الف - فاضل مازندرانی . ظهورالحقّ. جلد سوم، صفحه ۲۸۸.

ب - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۴۴.

۵ - تاریخ نیکلا. ترجمه فارسی، صفحه ۲۲۰ (و نیز زیرنویس شماره یک همان صفحه و مستند به کتاب بین الحرمین).

۶ - عین بیان مبارک در این باب چنین است: «و اعمل کتاب الرّوح فانه اعظم الکتب ثمّ بلغ الی کلّ العلماء ان فرغت و لا تغفل من هذا الامر». (نقل از توقیع مبارک حضرت باب مندرج در مجلد چهارم اسرارالآثار جناب فاضل مازندرانی صفحات ۴۵ - ۴۴).

۷ - از جمله در توقیعی می فرمایند: «کتاب العدل سبعمأة سورة ثمّ شاهد نورالله فی آیاتها» (اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۴۵).

۸ - ترجمه فارسی تاریخ نیکلا. صفحه ۳۹ (زیرنویس شماره یک) و صفحه ۵۱ (زیرنویس شماره یک).

## بخش دهم تفسیر سوره کوثر

قبلاً نوشتیم که تفسیر جلیل سوره کوثر در پاسخ استدعای قلبی جناب وحید دارابی در بار سوم تشرّف بحضور حضرت باب از قلم مبارک آن حضرت نازل گشته است. و نیز نوشتیم که این تفسیر مبارک که در عرض چند ساعت نازل شده در اجراء امر حضرت باب وسیله جناب وحید و جناب میرزا احمد کاتب ظرف سه روز استنساخ و مقابله گردیده است. تفسیر کوثر حدود دو هزار بیت است. (۱) در این اثر عظیم جناب وحید با عناوین «ایها الامین»، «ایها السائل الجلیل»، «ایها الخلیل»، «ایها الناصر» و «یحیی» مخاطب گشته است. اگرچه در چند مورد بر حسب ظاهر عباراتی در این تفسیر مبارک نازل شده که مبتنی بر اصول حکمت است و ظاهراً عقاید عامّه مردم شیعی تکرار و تأیید شده و مثلاً شلمغانی بعلت تردید در اقوال ابواب اربعه باعتباری تکفیر گشته است و لکن در مواضع متعدده از آن بتصریح و تلویح توان مستفاد داشت که حضرتشان ادعای قائمیت و مظهریت الهیه دارند. اصولاً حجّت حقیّت ظهور حضرتشان را نزول آیات بنهج فطرت فرموده اند. در همان اوائل تفسیر مبارک خود را بعنوان جوان اعجمی صاحب آیاتی دانسته اند که کلّ من فی السموات والارض از اتیان بمثل آن آیات عاجزند. در پی این بیان مبارک می فرمایند که حجّت حقیّت حضرت رسول اکرم نیز نزول آیات مقدسه بوده است. چند آیه بعد می فرمایند اگر جنّ و انس اجتماع نمایند هرگز نتوانند مثل این آیات بدیعه ارائه نمایند. خطاب به جناب وحید می فرمایند: «یا یحیی فأت بآیه مثل تلك الآيات بالفطرة ان كنت ذا علم رشید». بعد مدعیان مخالف ظهور مبارک را به میدان رزم در قلمرو نزول آیات می خوانند: «هل من مبارز یبارزنی بآیات الرحمن...». سپس اهل ادیان، پیروان حکمت اشراق و اصولاً فیلسوفان و عارفان و عموم مردم جهان را اعمّ از عراقیان، ترکان، رومیان و دیگر غریبان بقبول امر بدیع الهی دعوت

می فرمایند. در آغاز تفسیر مبارک بتصریح می فرمایند که ساعت (قیامت) آمده است تا اعمال دشمنان امر الهی را ابطال نماید («انّ الآن اتت السّاعة لیحقّ الحقّ و یبطل عمل الذّین قالوا ان هذا امر مستمرّ...»). پس از اشاره به اعراب عصر جاهلیّت می فرمایند که بعد از نزول قرآن شریف برخی از آنان با انشاد قصائد خود خیال مقابله با مظهر امر الهی داشتند و توفیق نیافتند. علماء مخالف این عصر حتّی صاحب این قصائد نیز نبوده اند و در اعراض از مردم عصر جاهلیّت پیشی گرفته اند. سخنان آنان چون «بَه بَه» کودکان شرف و اصالت و معنی ندارد. در پی این بیان مبارک می فرمایند اگر مدّعی این امر جدید از مردم پشت کوه قاف (من اهل وراء جبل القاف) نیز بود بر علماء واجب بود که در امرش تحقیق و دعوتش را اجابت نمایند. می فرمایند اگر شخص مسیحی آثار مرا بخواند شرم می نماید که از من اعراض نماید. (۲) پس از آن می فرمایند امّا بسیاری از جماعت شیخیّه پای بر کلام جناب شیخ احمد و جناب سیّد کاظم نهادند و از من اعراض نمودند. می فرمایند ایمان برخی از بزرگان شیخیّه بحضرتشان در آثار شیخ و سیّد قبلاً پیشگوئی و تصریح شده بود. اشاره می فرمایند که علاوه بر علماء اخباری برخی از علماء اصولی نیز بحضرتشان مؤمن گشته اند.

در پاسخ اعتراض معرضین از امر جدید که آیات بدیع حضرتشان را مخالف قواعد صرف و نحو موجود شمرده اند می فرمایند که مفتریان از دشمنان برخی اقوال را بحضرتشان نسبت داده اند که مبنائی ندارد. کاتبان نیز گاه آثار آن حضرت را بنحوی صحیح استنساخ نکرده اند. (۳)

خطاب به جناب وحید می فرمایند علّت اینکه در آثار مبارکه همه حقائق را بتصریح اعلان نفرموده اند عدم استعداد خلق است و از این اختفاء و حکمت ابراز عدم رضایت می فرمایند. (۴) با این حال در باب مقامات خویش آن چنان با جناب وحید مخابره لفظی و قلبی فرموده اند که در قائمیّت و مظهریّت ایشان تردید ننماید. آنچه بحسب

ظاهر بر مشرب شیعی و شیخی فرموده‌اند برای قلوب ضعیفه بوده و باعتباری بتلویح ابلغ از تصریح بر مقامات عالیّه حضرتشان تاکید فرموده‌اند. همانطور که از پیش‌آمد در مواضع متعدّده از تفسیر مبارک خود را صاحب آیات بدیع دانسته‌اند و می‌فرمایند حجّتی اعظم از این نعمت و قدرت نیست. (۵) خطاب به دشمنان امر بدیع می‌فرمایند که شجره طور در صدر مبارک آن حضرت روئیده و ناطق بآیات است ولکن آنان از استماع محرومند. (۶) خطاب به جناب وحید و باعتباری به پیروان جناب شیخ و جناب سیّد می‌فرمایند که کلّ آثار آن دو بزرگوار معادله با حرفی از آیات امر بدیع (و از جمله تفسیر سورة کوثر) نمی‌نماید. سپس به جناب وحید می‌فرمایند که این آیات را چون چشمان خویش محفوظ و مکتوم دارد و تنها به اهلش ارائه نماید. (۷)

با توجه به آنکه جناب وحید سی هزار حدیث در حافظه داشته‌است به صدها روایت اشاره فرموده و برخی از آنها را نیز نقل فرموده‌اند. به روایاتی اشاره فرموده‌اند که بر مرگ فرزند حضرت امام حسن عسکری دلالت می‌نماید، حتّی روایاتی که تصریح می‌کند که روح قائم در هیکل دیگری ناطق است. ولکن بجهت آنکه بهانه بدست دشمنان امر و نفوس ضعیفه نیفتد ظاهرا با محتوای آن روایات موافقت نمی‌فرمایند. در نقل احادیث به جناب وحید تفهیم می‌فرمایند که احاطه مبارک بر معارف الهیه در حدّی است که حتّی امثال وحید از مقابله بمثل عاجزند. ولکن بظاهر با نهایت خضوع می‌فرمایند که من تاجری جوانم و مانند علماء نبوده و با کتب قوم مأنوس نگشته‌ام. می‌فرمایند اگر اراده نسخ احکام قرآن شریف نمایم احدی را نمی‌رسد که چون و چرا نماید. بعد بمنظور رعایت حکمت می‌فرمایند که احکام قرآن را نسخ نمی‌فرمایند. سپس اشاره به روایت «حلال محمّد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة» نموده می‌فرمایند که این نیز تحت شعاع اراده من است و چون ظهورم با ظهور رسول اکرم یک ظهور محسوب می‌شود هرچه را حلال یا حرام کنم حلال و یا حرام

محمّد است. سپس روایتی را نقل می‌فرمایند که قائم با کتاب جدید و احکام و سلطنت جدید ظاهر می‌شود. تصریح بی‌تردید است بر مقام قائمیت حضرتشان که در برخی از دیگر مواضع تفسیر سوره کوثر بصراحت بیان فرموده‌اند. ذکر محتوای همه روایاتی که در خصوص ظهور حضرتشان در تفسیر کوثر نقل فرموده‌اند میسر نیست لذا تنها به معدودی از آنها اشاره می‌شود. در روایتی منقول از حضرت رسول اکرم ضمن بیان اوصاف جسمانی حضرت قائم نقل عبارت «علی خده الایمن خال» (بر گونه راست او خالی است) قرینه‌ایست که حضرت باب در ذکر این روایات اشاره به وجود مبارک خود دارند. به روایت دیگری از حضرت علی اشاره فرموده و برخی از فقرات آن را نقل فرموده‌اند که ظهور قائم را بین ماه جمادی و ماه رجب فرموده‌است. در روایت دیگری بیان حضرت علی نقل گشته که حجّت موعود را چون رسولان گذشته تلقی فرموده‌است. به روایتی اشاره فرموده‌اند که مجلسی نیز در آثار خود آورده‌است و آن اینست که قائم موعود عمامه تجّار فارس بر سر دارد و او جوان خوش اندام خوش سیمانی است. (۸) بنقل روایت دیگری پرداخته‌اند که در باب قائم موعود می‌گوید سیاه چشم با بینی عقابی مخصوص (ادعج العینین اقنی الانف) است. این مشخصات با خصائص هیکل مبارک حضرتشان تطبیق می‌نماید. در خاتمه تفسیر مبارک به حدیثی اشاره فرموده‌اند که در کتب سنی و شیعی بکرات نقل گشته و اصلاً از رسول اکرم است و ایشان از حضرت امام محمّد باقر نقل فرموده‌اند. مضمون روایت اینست که اگر از عمر عالم یک روز هم مانده باشد خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا مهدی موعود ظاهر شود و جهان را پر از عدل و داد نماید. (۹) موضوع یوم واحد مطابق است با لفظ یوم در قرآن شریف (سوره حج آیه ۴۷) که مراد هزار سال است و با توجه به روایاتی که قبلاً در باب «خنس و کنس» و «وتر ستین» در این تفسیر مبارک نقل فرموده و شروع دور هزارساله را سال دویست و شصت تلقی فرموده‌اند یقیناً بتاریخ ظهور حضرتشان بعنوان مهدی یا قائم موعود در سال ۱۲۶۰ هجری قمری

نقل همه مطالب نازل در این تفسیر جلیل میسر نیست. بیانات مبارک در توضیح معانی کوثر بسیار جامع و مفصل است. در مقامی مراد از کوثر فؤاد حضرت رسول اکرم و یا وحی نازل بر قلب آن حضرت است. باعتبار دیگر مقصود از کوثر حضرت علی است که خداوند به رسول اکرم عطاء فرموده است. در مفهوم دیگر اوصیاء رسول الله و یا کلمات آنان مصداق کامل کوثراند. سرانجام نهر کوثر را به وجود مبارک خودشان و بعبارت دیگر قائم موعود و یا آثار حضرتشان تفسیر فرموده‌اند. بعد می‌فرمایند اگر مردم قدر این کوثر را بشناسند همه چیز خویش را در راه صاحب آن فداء می‌نمایند تا قطره‌ای از آن بنوشند. (۱۰) سپس ضمن توضیح سرعت جریان این آب پاک (ماء غیر آسن) در نهر کوثر الهی (آیات امر بدیع) می‌فرمایند در شش ساعت یک کتاب مناجات از قلم مبارک نازل می‌شود. می‌فرمایند مراد حقیقی از کوثر اصولاً وحی الهی است و این وحی الهی جاودانه در نزول است و نفاذ ندارد. اگرچه ماء واحد است ولیکن در هر مقام و عالمی نامی دارد. در این عصر مالک و حامل این کوثر هیکل مبارک حضرتشان است که در فترت میان ظهور رسل الهی ظاهر گشته است. بفرموده مبارک کوثر (آیات امر بدیع) نور است برای مؤمنین و اشدّ از نار دوزخ است بجهت مخالفین. سپس به جناب وحید خطاب نموده می‌فرمایند که سؤال آن جناب سبب گشت که باب خیر بر وجه امت مفتوح شود و از کوثر الهی نصیب برند. سرانجام به وحید امر می‌فرمایند که آنچه را مستور و مکتوم داشته‌اند مکتوم دارد تا زمان افشانش به اراده الهی برسد. سرعت نزول تفسیر سوره کوثر، صدها روایت منقول و مذکور در آن و عظمت محتوی و بداعت بیان محبوب عالمیان چنان وحید را مجذوب و منقلب نمود که سر از پای شناخت و بکوی عشاق روی دلجویش شتافت و سرانجام جان در رهش فدا نمود. تفسیر سوره کوثر تا کنون انتشار نیافته ولی برخی از فقرات آن در تألیفات دانشمندان بهائی نقل گشته است. (۱۱)

## زیرنویس

بخش دهم - تفسیر سوره کوثر

۱ - GOD PASSES BY صفحه ۱۲.

۲ - عین بیان مبارک چنین است: «فَو رَبِّكَ انِ احداً من النَّصَارَى لو قرء صحیفتی لیستحیی ان یقول فی حقّی لا».

۳ - عین بیان مبارک چنین است: «و کَلَّ ما رأیت من آیاتی قد افتری المفترّون فیها و بعض منها لم یقدر الکاتبون ان یستنسخوا صور الواقع و لذا یقول النَّاس فیہ لحن ...».

۴ - از جمله در مقام شکوه می فرمایند: «فَأَهِّ آهٍ ضاق صدري بما کتبت و یضج لبّی بما اخفیت و یخوفنی سرّی بما اعلنت فسبحان الله الملك المقتدر الجبار».

۵ - عین بیان مبارک چنین است: « ... فایّ حجّة اکبر من هذه النّعمة و ایّ عطیة اعظم من هذه القدرة ...».

۶ - عین بیان مبارک چنین است: «فویل لکم انّ شجرة الطّور قد نبئت فی صدري فكيف انتم تسمعون آیات الله و لا تشعرون».

۷ - عین بیان مبارک چنین است: «و انّ ذلك لهو الاکسیر الاحمر الّذی من ملکّه یملک ملک الآخرة و الاولی. فو ربّک ربّ السّموات و الارض لم یعدّل کَلَّ ما کتب کاظم و قبله احمد فی معارف الالهیه ... بحرف ممّا انا القیت علیک باذن الله. فاعرف قدرها و اکتّمها بمثل عینیک الآ عن اهلها ...».

۸ - عین عبارات حدیث چنین است: « ... شابّاً مربوعاً المعیّاً شعشعانیّاً ... علی رأسه عمامة تجار الفارس».

۹ - روایت را بدین صورت نقل فرموده اند: «هو المهدیّ ... لو لم یبق من الدّنیا الاّ یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتّی یشربوا قطرة من الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

۱۰ - عین بیان مبارک چنین است: «فَأَهِّ آهٍ لو یعلم النَّاس حکم ذلك الماء لیرضون ان یفدوا ما علی الارض فی سبیل الله بان یشربوا قطرة من ذلك النّهر من یدی الّذی یجرى منه باذن الله ولکنّ الیوم اکثر النَّاس لا یشکرون».

۱۱ - دارالآثار ملّی بهائیان ایران نیز تعداد محدودی از این تفسیر مبارک را تکثیر کرده است.



## بخش یازدهم تفسیر هاء

در میان آثار حضرت باب سه اثر مهم با عنوان شرح یا تفسیر هاء شهرت یافته است که هر یک با استقلال معرفتی خواهد شد. تفاسیر مذکور عبارتند از : الف - صحیفه شرح دعاء زمان غیبت. ب - تفسیر القدر پ - سر الهاء.

### الف - صحیفه شرح دعاء زمان غیبت

این صحیفه مبارکه بعثت اشارات مندرجه در آن در خصوص کلمه «هو» به شرح هاء نیز معروف است و مراد مبارک جمال ابهی از تفسیر هاء در کتاب ایقان (صفحه ۱۸۰) همین صحیفه است و عبارات منقوله از حضرت باب در آرزوی فداء حضرتشان در سبیل الله در این صحیفه آمده است. همچنین حضرت ولی امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۵۱) بدین تفسیر اشاره فرموده اند. شرح دعاء زمان غیبت در اواخر ایام شیراز از قلم حضرت باب نازل گردیده است. ایامی که جناب ملاحسین بشرونی در شیراز بوده است. زیرا پس از ذکر سبقت ایمانی باب الباب در باب سیزدهم صحیفه مبارکه می فرمایند که بزودی رفع مانع خواهد شد و شخصاً بتدریس اصحاب خواهند پرداخت. ملاحسین در آن اوقات بتدریس اصحاب اشتغال داشته است. در یک موضع از صحیفه به سفر حج و در مواضع دیگر به ایام حزن و احیاناً وحدت در بیت مبارک اشاره فرموده اند. در دو موضع دیگر از صحیفه مقدسه اشاره است به دهم محرم (و استغراق هیکل مبارک در دریای حزن) و شبهای دوازدهم و چهاردهم محرم که یقیناً دهم و دوازدهم و چهاردهم محرم سال ۱۲۶۲ هجری قمری است. زیرا در بیان توالی حوادث قبلاً به سال ۱۲۶۱ هجری قمری اشاره فرموده اند. سرانجام در جایی از کتاب در باب حقیقت ظهور مبارک و نزول آیات از قلم آن

حضرت به چهار کتاب و ده صحیفه بعنوان حجّت اعظم حقانیت حضرتشان اشاره شده است که با توجه به محتوای صحیفه رضویه در این خصوص باید معتقد بود که صحیفه شرح دعاء زمان غیبت از جمله آثار آخرین از چهارده توقیع مذکور است. ذکر این توقیع مبارک در رساله عدلیّه شده است و می‌رساند که رساله مذکوره پس از صحیفه شرح دعاء زمان غیبت نازل گردیده است. بهر حال تاریخ نزول تقریبی شرح دعاء زمان غیبت اواسط محرم سال ۱۲۶۲ هجری قمری است.

این اثر جلیل بعربی و شامل چهارده باب است و در آثار مبارکه و از جمله صحیفه رضویه به صحیفه جعفریه نیز موسوم گشته است. (۱) با آنکه عنوان صحیفه مبارکه، شرح دعاء زمان غیبت است تنها فقراتی از صحیفه بدین شرح اختصاص یافته است. باب نخست صحیفه «فی خطبة الانوار» است. در آغاز این خطبه مبارکه تعظیم و تجلیل از حضرت الوهیت است. سپس مناجاتی از قلم حضرت باب نازل شده که در آن به حقانیت و عظمت رسول اکرم و آل الله شهادت داده اند. در این مناجات به نکات مهمه تاریخیه نیز بر می‌خوریم. به وحدت و انفراد خود در بیت مبارک اشاره فرموده اند. به سابقین اولین که از عراق عرب عازم ایران شدند اشاره می‌فرمایند و تصریح می‌نمایند که همه آنان به ظهور بدیع مؤمن شده اند. اشاره می‌فرمایند که خبر ظهور مبارک در آن تاریخ به همه رسیده است. ضمن شکوه به درگاه الهی می‌فرمایند که در نهایت ذلّ در شیراز در بساط ظالمین حاضر گشته اند. اشارتی است به مجلس محاکمه حسین خان در شیراز و اهانت بوجود مبارک آن حضرت.

باب دوم «فی وصیة الهیه» است. در این باب از جمله به اعراض گروهی از جماعت شیخی اشاره می‌فرمایند که حتی تشرف بحضور حضرتشان آنان را مؤمن و منجذب نکرده است. ذکری است از سید جعفر کشفی و کتاب «سنابرق» و محتوای آن. سپس برای او و نیز جناب شیخ احمد احسانی از درگاه الهی طلب عفو و رحمت و غفران فرموده اند. عنوان باب سوم «فی مقدمه عزّ ربانیّه» است. در این باب

بذکر برخی از اصول مهمه معرفت حقیقی پرداخته‌اند. از جمله اصول، این اصل مهم است که سؤال از معرفت کنه ذات الوهیت جائز نیست و سائل آمرزیده نمی‌شود. از قرائن بر می‌آید که خطاب مبارک به سائل و مخاطب صحیفه مقدسه است و وی احتمالاً در این باب سؤال کرده‌است. سپس خطاب به وی می‌فرمایند که بفرموده حضرت علی هرکس یک ذنب کند مانند آنست که مرتکب ذنوب بسیار شده‌است. ولی به وی می‌فرمایند که مترسد و توبه کند زیرا بفرموده حضرت علی هرکس از ذنب خویش توبه کند ای بسا که ذنب نکرده محسوب شود. از برخی فلاسفه که ذات الهی را علت و موجب خلق اشیاء گفته‌اند انتقاد می‌فرمایند و اشاره می‌نمایند که علت خلقت، مشیت است و ذات الهی امع از آن است که با عالم خلقت تماس یابد. سپس بمناسبت از صدرائیون (پیروان مکتب فلسفی ملاءصدرا) انتقاد می‌فرمایند که در این خصوص ناس را گمراه کرده‌اند.

در باب چهارم که با عنوان «فی دعاء المروی فی ایام الغیبه» آغاز می‌شود اشاره به دعائی می‌فرمایند که امام جعفر صادق امر به قرائت آن در ایام غیبت حضرت قائم موعود فرموده‌اند. همانطور که حضرت باب نیز تصریح فرموده‌اند این دعاء در کتاب کافی تألیف محمد بن یعقوب کلینی آمده‌است. در این باب با استناد به احادیث بتلویح به شهادت هیکل مبارک اشاره فرموده‌اند. به مخاطب صحیفه می‌فرمایند که بر داعی (شخصی که دعاء زمان غیبت را می‌خواند) فرض است که بمعرفت ربّ و معرفت صفات، اسماء، نفس، مطلب، و مآب او فائز شود که اشارت لطیفه‌ایست به معرفت مظهر الهی و بعبارت دیگر عرفان ظهور مبارک حضرتشان (بعنوان مرتبی و ربّ) زیرا قبلاً و بعداً (در باب پنجم) بعدم امکان معرفت ذات الهی و نفی صفات از حضرت الوهیت اشاره فرموده‌اند.

عنوان باب پنجم «فی مشرق صبح الازل» است. در این باب ضمن تجلیل و تعظیم از ذات الوهیت و امتناع عرفان ذات و بیان این نکته که کمال توحید در نفی صفات از ذات الوهیت است اشاره

می فرمایند که نداء، مبارک همان نداء، مرتفع از شجره الهیه در کوه طور است. بتلویح خود را مطلع ظهور و مشرق صبح ازل می خوانند.

باب ششم «فی معرفة سرّ القدم» است. در این باب ضمن توضیح آیه شریفه قرآن «الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح» (آیه سی و پنجم از سوره نور) اشاره می فرمایند که مقام مشیت نور عالم است و مقام ولایت مخلوق این نور است. بفرموده مبارک درک مقام حقیقی مشیت که همان مقام مظهریت الهی است تنها بجهت نفسی میسر است که خود در آن مقام است. اشاره ایست به مقام عظیم حضرتشان که درک آن برای نفوس ضعیفه ابداً میسر نیست. در این باب همچنین به رؤیائی که در شب دوازدهم محرم (سال ۱۲۶۲ هجری قمری) دیده اند اشاره می فرمایند. در رؤیا ملاحظه فرموده اند که چند کتاب در محضر مبارک حاضر بوده است. چون یکی از کتب را می گشایند قدری از تربت مرقد حضرت امام حسین را می یابند که در کاغذی پیچیده شده است. چون کاغذ را باز می فرمایند ورقه مبارکه ای را می یابند که بخط شکسته حسنی و قلم حمراء (سرخ) نوشته شده بوده است. در آخر ورقه مهری می بینند چون ستاره درخشان که بر آن عبارت «افوض امری الی الله» و نام حضرت مهدی منقوش و محتوای ورقه بزبان فارسی و در تصدیق مقام حضرتشان بوده است. سپس بتفصیل بتفسیر کلمات نازله در آن ورقه می پردازند که جوهر بخشی از آن، ظهور مبارک از جبل سیناء است. اشاره می فرمایند که توضیح همه بواطن کلمات مندرجه در ورقه مذکوره بعلت خوف از ستم فرعون عصر و گروه فرعونیان میسر نیست. ضمن بحث از عدم و اطلاق و نسبیّت آن می فرمایند که شیخ احسانی، سید رشتی و سید جعفر کشفی (سید المعاصر) هریک براهی رفته اند ولکن هیکل مبارک اعتقاد باستواء و اعتدال میان نظریات آنان دارند و آن اینست که عدم مفهومی است نسبی و امکان در برابر الوهیت بواقع عدم است. عدم صرف قابل تصور نیست و درک آن چون وجود مطلق فوق عرفان انسان است. ولی آنچه مسلم است احداث از محض عدم

بامر مالک قدم مخلوق گشته است. در آخر این باب بمناسبت تقارن نزول این اثر مبارک با روز چهاردهم محرم ذکر مصیبت حضرت امام حسین نموده و بیانات (منظوم) آن جناب را در مقابل مرقد رسول اکرم پس از وصول دستور کتبی یزید مبنی بر قتل امام حسین نقل فرموده اند.

عنوان باب هفتم «فی معرفة اسماء الله الحسنى» است. بفرموده مبارک ذکر اسماء و صفات برای ذات الوهیت کفری است آشکار. انبیاء و اولیاء اسماء حسنی و صفات عظمای حقّ اند. در این باب به روایتی از حضرت موسی بن جعفر اشاره شده که در آن فرموده اند تا زمان ظهور قائم چهار حرف از هشت حرف نازل و تبیین گشته است و قائم موعود چهار حرف دیگر را نازل و تبیین خواهد فرمود. امام می فرمایند که بر قائم آثاری نازل می شود که بر صدیقین و مهتدین و رسل از قبل نازل نگشته است. نقل این روایت از کتاب کافی اشاره ایست لطیفه به عظمت مقام حضرتشان.

در چند موضع از باب هشتم که عنوان آن «فی معرفة آیات الله» است ذکر بقیة الله گشته است که مراد باعتباری خود آن حضرت و باعتبار دیگر ظهور جمال اقدس ابهی است.

عنوان باب نهم «فی معرفة الآء الله العظمی» است. مراد از «آلاء الله» را در یک مقام «آل الله» (اولاد رسول اکرم) فرموده اند و خطاب به سائل می فرمایند که نور آخرین فرد از آل الله (خود هیکل مبارک) بر جمیع شؤونات او تابیده است. به مخاطب صحیفه مبارکه می فرمایند که تنها به برخی از حقایق اشاره نموده اند تا بهانه بدست ناهلان نیفتد. (۲) سپس در بیان پیچیده ای اشاره به مقام حقیقی واحد خویش در ساحت الهی و مقامات مختلف نزد خلق (و در حقیقت بجهت رعایت اصول حکمت) فرموده اند. باشاره می فرمایند که بطون و ظهور حضرتشان بدین وحدت خلل وارد نمی سازد و مقام آن حضرت مقام ولایت و نبوت و رجعت اولیاء و انبیاء قبل است. می فرمایند که الف قائم اند و از نور شجره در جبل فاران منورند.

باب دهم «فی حکم المبدء و المال» است. در این باب ظاهراً بلحاظ حکمت عود اجساد را پذیرفته‌اند و وجود جسد هور قلیانی را مورد تردید قرار داده‌اند. مجدداً از سید جعفر کشفی بعنوان «سید المعاصر و عضد المحققین» و نیز از کتاب «سنابرق» او تجلیل فرموده‌اند. با آنکه ظاهراً (بلحاظ رعایت حکمت) عود اجساد را پذیرفته‌اند ولیکن با توجه دقیق به بیانات مبارکه روشن می‌شود که معاد در نظر مبارک روحانی است. بعبارت دیگر در بیانات حضرتشان سخن از خلق و بدء و حشر و بعث اهل بیان (مؤمنین در هر ظهور) است. زیرا بفرموده مبارک مؤمنین بمحض ایمان در جنت الهی واردند. در این باب ذکر است که حضرت حسین لباس نبوت و ولایت بتن کرده و در برابر لشکر کفر مقاومت کرده‌اند. عنوان مقام نبوت برای امام حسین اشاره به مقام عظیم حضرت بقیة الله (من ینظره الله موعود) است. (۳) در چند موضع از باب دهم اشاره می‌فرمایند که حضرتشان بیش از انبیاء و اولیاء پیشین تحمل بلایا فرموده‌اند. در این باب همچنین اشارت است به وقوع بدء در اجتماع کربلا و اینکه بر اثر این بدء ضروری و نیز اعراض خوار (ملاً جواد ولیانی) و امثال او قلب مبارک شکسته‌است و بنهایت محزون گشته‌اند. سپس می‌فرمایند اگر جمیع ملوک ارض جمع شوند قادر بامحاء امر جدید نخواهند بود. چه رسد به نفوس مطرودی چون خوار ولیانی. سرانجام به نداء الهی در قلب حضرتشان اشاره می‌فرمایند که آن حضرت را به فداء جان در سبیل رحمن می‌خواند. عین بیان مبارک چنین است: «کائی سمعت منادیا ینادی فی سرّی افا حبّ الاشیاء فی سبیل الله کما فدی الحسین علیه السلام فی سبیلی».

باب یازدهم «فی تفسیر ثلث اول الدعاء» است. در این باب ضمن توضیح برخی از فقرات دعاء بنوعی تلویحی معرفت «شیعة متفرد» (رکن رابع یا باب امام) را همان معرفة الله و معرفة النبی و الوصی فرموده‌اند. اشاره لطیفه‌ایست به مقام عظیم حضرتشان که بلحاظ رعایت اصول حکمت در لباس بابیت اظهار گشته‌است. از بیان مبارک

در پایان این باب روشن می شود که زیارت دعاء زمان غیبت بشرط توجه کامل به اشاراتی که در باطن باطن دعاء است کلّ حجات عبد را مرتفع خواهد نمود.

باب دوازدهم «فی تفسیر ثلث وسط الدّعاء» است. کلمات ثلث وسط دعاء را لبّ کلمات ثلث اول فرموده اند.

باب سیزدهم «فی تفسیر ثلث آخر الدّعاء» است. این باب را

نیز لبّ باب قبل فرموده اند. در این باب به دو مقام عبودیت و مظهریت حضرتشان بتلویح ابلغ از تصریح اشاره فرموده اند. در یک موضع می فرمایند که جز عبودیت حائز مقام دیگری نیستند و حرفی نیز از غیب نمی دانند. (۴) می فرمایند اگر غیب می دانستم راضی نمی شدم که از دست جابران بر من ذلّ و بر دوستانم ستم وارد شود و امر باجتماع یاران در کربلا برای نصرتم نمی نمودم. من از ماهیت آنچه که بر قلبم نیز نازل می شود آگاه نیستم. اما در مواضع دیگر صحیفه مبارکه می فرمایند اگرچه تحصیل معارف اهل رسوم نکرده ام (فانی بعزّة ربّی ما اعلم منها حرفاً) (۵) ولکن از قلم آیات بفطرت محضه نازل می شود و این اعظم دلیل حقانیت من است و به حقیت مقام عظیم خویش یقین دارم. بدین جهت در مسجد حرام به رجل معروف (میرزا محیط کرمانی) مقام خویش را اظهار نمودم که شرحش در صحیفه حرمین آمده است. از آثار مبارکه حضرتشان به چهارکتاب و ده صحیفه استناد فرموده اند و می فرمایند که برای اهل وسوسه وتردید استناد به همه این آثار می شود ولکن اهل بصیرت را یک آیه کافی است. سپس می فرمایند حجّت حقانیت رسول اکرم قرآن شریف است که مهیمن بر جمیع کتب قبل است. سپس با رعایت نهایت حکمت حجّت حضرتشان را اعظم از قرآن شریف دانسته اند. در این مقام خود را عالم بجمیع علوم و نقطه کلّ علوم فرموده اند. می فرمایند هرنفسی ادّعای تقابل (مقابله بمثل) دارد باید مثل آثار من اتیان نماید. در حقیقت بنوعی مباحثه اشاره فرموده اند. ضمن توضیح فقراتی از دعاء غیبت اشاره به نظر حضرت علی در باب بواطن توراة مقدّس می فرمایند.

سپس بنقل روایتی از حضرت علی می پردازند که در آن می فرمایند  
من از تورات دوازده آیه را اختیار کردم و آن آیات را بعربی ترجمه  
نمودم و هر روز سه بار بدانها نظر می نمایم.

باب چهاردهم «فی حکم البرائة من اهل الکفر و العناد» است.  
در این باب از جمله ذکر نفوسی است که به ظهور حضرتشان اشاره  
کرده اند. اشاره است به جناب شیخ احمد احسائی و اینکه در سفر حج  
به تاجر اصفهانی معروف به گلپایگانی اظهار نموده است که پس از  
تشرّف مراتب ارادت او را بحضور حضرت باب معروض دارد. به  
بشارت جناب سید کاظم رشتی از جمله در کتاب شرح القصیده اشاره  
فرموده و برای نمونه فقراتی از خطبه اول آن کتاب را نقل نموده اند. در  
خاتمه این باب نیز بنقل صورت کلمات ملاً عبدالخالق یزدی و یک تن  
دیگر در شهادت بحقّانیت حضرتشان مبادرت فرموده اند.

## ب - تفسیر القدر

این صحیفه مبارکه در پاسخ پرسش جناب وحید دارابی در  
خصوص معنای سرّ قدر نازل گشته است. محلّ نزول شیراز و زمان آن  
اوقاتی است که حضرت باب در خانه تحت نظر بوده اند. (۶) محتوای  
اصلی صحیفه در توضیح معانی حرف ها، است. لذا کلّ صحیفه به  
صحیفه شرح ها، نیز شهرت دارد. (۷) در متن صحیفه به جناب وحید  
با عناوینی چون ذاکر ذکر بدیع، صاحب حسب شامخ رفیع و شرف باذخ  
منیع، «الناظر بالمنظر الاعلی»، «الساکن فی افق الکبری» و «المعارج  
الی معراج الحقائق» خطاب گشته است. در چند موضع تصریح است که  
بیانات مبارکه در پاسخ پرسش کتبی سائل و مخاطب نازل گردیده است.  
(۸) صحیفه مبارکه با خطبه ای ابتداء می گردد. سپس خطاب به سائل  
می فرمایند چون مکتوب تو با حرف ها، آغاز می شود لذا بتفسیر آن  
حرف می پردازم. (۹) ضمن توضیح تفصیلی حرف ها، و معادل آن،  
لفظ باب (پنج) در مواضع متعدده صحیفه مبارکه از جمله مراد از آن  
حرف را مقام رسالت و ظهور نقطه اولیه در هر دور می فرمایند. در  
یک موضع مراد از حرف ها، را «شجرة البهاء» می فرمایند. (۱۰) اما



در باب قدر می‌فرمایند که حکماء از بیان حقیقت آن اظهار عجز کرده‌اند زیرا بدلیل عقل تشبّث نموده‌اند. حال آنکه درک سرّ قدر تنها از طریق حظّ فؤاد که وسیله حقیقی عرفان ربّ العباد است میسر است. زیرا قدر سرّی غامض از اسرار الهی است. بهر حال بفرموده مبارک جوهر قدر اراده خیر حقّ بجهت بشر است. لذا آنچه شرّ از بشر صادر می‌شود از خود اوست و بخود او راجع می‌گردد. می‌فرمایند حقّ یفعل ما یشاء است و بداء او فضل و احسانی است بجهت مؤمنین. لذا هرگاه اراده نماید جریرات را از صحائف اعمال مجرمان پاک می‌فرماید و قدر در مقام قضاء بفضل خدا مشمول بداء می‌شود. در چند موضع از صحیفه مبارکه جناب وحید را به تفسیر سوره کوثر (که در پاسخ تقاضای خود او نازل شده است) مجدداً ارجاع می‌فرمایند. به شؤن و الحان چهارگانه آثار مبارکه، آیات، دعوات و مناجات، خطب و حقایق العلوم اشاره می‌نمایند و در باب هریک توضیحی می‌فرمایند. می‌فرمایند که در هر شش ساعت قریب هزار بیت مناجات از قلم مبارک نازل می‌گردد. سرانجام در چند موضع به حجّیت آیات مبارکه حضرتشان اشاره می‌نمایند و اهل جهان را از اتیان بمثل عاجز می‌فرمایند.

### پ - توقیع سرّ الهاء

توقیع مبارک دیگری نیز از قلم حضرت باب پس از نزول تفسیر القدر نازل گشته که در آن سرّ حرف هاء را مجدداً تفسیر فرموده‌اند. در متن توقیع به توقیع قبلی اشاره فرموده‌اند. (۱۱) از محتوای این اشارت و نیز از اشارت به تفسیر کوثر و امارات موجود دیگر در توقیع دوم مستفاد می‌شود که این توقیع نیز در پاسخ پرسش کتبی مجدداً جناب وحید نازل گشته است. علاوه بر توضیح تفصیلی در باب حرف هاء و بیان حجّیت آثار مبارکه (۱۲) در این توقیع مبارک به برخی از نکات مربوط به تاریخ امر نیز اشارت گشته است. از جمله در دو موضع به ایمان ملاً عبدالخالق یزدی و مقامات علمی او اشاره فرموده‌اند.

## زیرنویس بخش یازدهم - تفسیر هاء

۱ - عین بیان مبارک در صحیفه رضویّه (خطبه ذکرته) چنین است: «و الثامن صحیفه الجعفریّة و هی مرتبة باربعة عشر بابا فی شرح دعائه علیه السلام فی ایام الغیبة».

۲ - عین بیان مبارک چنین است: «ولکن اشیر ببعض بواطن الظاهر ... من وراء العزّ و سرادقات المجد لئلاّ یطلع علیها غیر اهلها».

۳ - در آثار مبارکه حضرت بهاء الله بکرات ذکر نبوت حضرت امام حسین گردیده است. باستناد بیانات جمال ابهی حضرت ولیّ امرالله امام حسین را از انبیاء دانسته اند (از جمله رجوع شود به:

HORNBY. LIGHTS OF GUIDANCE P. 354. بدیهی است مقام

نبوت آن حضرت مقام نبوت غیر مستقله است. در این خصوص رجوع فرمایند به کتاب مبارک مفاوضات (صفحات ۲۴ - ۱۲۳) تحت عنوان «کلیه انبیاء بر دو قسمند».

۴ - عین بیان مبارک چنین است: «بلغ معاشر شیعتنا الاّ یعتقدوا فی حقّی دون العبودیّة فانی بعزّة الله لا اعلم من الغیب حرفا».

۵ - در این باب ظاهرا خود را از شاگردان سید کاظم رشتی می فرمایند. ولکن چنانکه از پیش توضیح گردید این بیان مبارک اظهار عنایت صرف به جناب سید رشتی است و حضرت باب بواقع در مدرس سید تحصیل فرموده اند.

۶ - بدین نکته در متن صحیفه اشاره شده است. خطاب به جناب وحید می فرمایند: «و لعمرک لو ایقنت بسرّ الجلال و اطلّعت بما جرى علیّ القضاء ... تبکی فی رضاء الله لمن سجن فی البیت من غیر ذنب و لاجدال».

۷ - جناب فاضل مازندرانی (در مجلد نخست از اسرارالآثار، صفحه ۱۷۹) نام دیگر این صحیفه را «توقیع الفین» دانسته است. حال آنکه توقیع الفین اثر مختصر دیگری (در حدود پنج صفحه) از حضرت باب است.

- ۸ - از جمله در اوائل صحیفه می فرمایند: «فیا ایّها الانسان قد شهدت بما جرى من مدادک و عرفت ما اردت فی اشارات کلامک».
- ۹ - عین بیان مبارک چنین است: «و انّ حرف الاول من کتابک هو حرف الهاء و انا ذا اشیر فی تفسیره ما کتب الله لی».
- ۱۰ - عین بیان مبارک چنین است: «و انّ ما فسّرت من تفسیر الهاء حرف هو ذکر من ثناء شجرة البهاء».
- ۱۱ - عین بیان مبارک چنین است: «و بعد لما فصلت فی تفسیر الهاء ماشاء الله ربّی فی نسخة الاولى فانا ذا ارید ان افسّر فی سرّه ببعض ما فسّرت فی علانیة لیكون نورا بعد نور لمن استقرّ علی بساط الظهور و اراد ان یشرب ماء الظهور عن حکم یمین شجرة الطور».
- ۱۲ - از جمله در یک موضع می فرمایند: «لانّ الحجة فی یدی بمثل هذه الشمس فی رابعة النهار شعشعانیة لامعة. بلی ان قرء احد ولو کان من اهل الکفر آية علی الفطرة فحینئذ ینکسر ظهري و انّ ذلك امر ممتنع».

## بخش دوازدهم تفسیر بسم الله

این تفسیر مبارک توضیحی است بر حروف عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم». اثر مذکور بتصريح خطبة ذكریه از آثار نازله در شیراز و به صحیفه باقریه تسمیه شده و اصولاً حاوی چهارده باب بوده است. ولکن در نسخ موجوده این تقسیم بندی بابواب دیده نمی شود. از متن تفسیر روشن می شود که در جواب سائل از توضیح عبارت بسم الله الرحمن الرحيم نازل شده و با آنکه نسبة مفصل (بیش از پنجاه صفحه بقطع معمول) است حضرت باب آن را جوابی مؤجز به سؤالات سائل فرموده اند. نکات بسیاری در این تفسیر توضیح شده ولکن مطلب اساسی تطبیق ظهور مبارک و ایمان اصحاب از سابقین با حروف عبارت مورد بحث است. مراد از باء، مشیت و نقطه اولیه است که قطب کتاب تکوین و تدوین است و همه موجودات گرد آن طائف اند. مراد از مشیت اولیه مظهر الهی است که در کتب مقدسه به شجره مبارکه، ذکر اول، شمس ازل و عناوین دیگر تسمیه گردیده است. از طریق او عالم ابداع در اول لا اول پدید گشته است. بعبارت دیگر او خالق بدیع اول است. مراد از بدیع اول عالم اراده است که عالم اول من آمن به مظهر ظهور است. در اسلام مظهر الهی رسول اکرم بود و بدیع اول حضرت علی علیه السلام. حضرت باب در این تفسیر مقدس ضمن توضیحات مفصله ای که فهم آن صرفاً برای مؤمنین از سابقین اولین میسر بوده است به ظهور مبارک حضرتشان اشاره فرموده و خود را مصداق حرف باء از عبارت بسمله شمرده اند. سپس با توضیح حدیث قدسی کنت کنزاً مخفیاً خود را مظهر و مصداق کنز مخفی فرموده و عالم خلقت را به اول من آمن تفسیر نموده اند. با اشاره به مقام حضرت امام حسین و عظمت شهادت آن حضرت اول من آمن را صاحب این اسم عظیم و مظهر حرف سین و رجعت حقیقت محمدیه فرموده اند. پس از ذکر حضرت حسین می فرمایند: «و هو اول من آمن بالنقطة قبل

الحروف». و پس از توضیح حدیث کنت کنز قول مبارک رسول اکرم را نقل می‌فرمایند که در ارتباط با حدیث مذکور فرمود: «أنا أول من اجاب فی الذرّ». موضوع رجعت محمدی جناب باب‌الباب حدود دو سال بعد از جمله در کتاب بیان فارسی بتصریح بیان گشته است (باب دوم از واحد نخست). پس از توضیح حرف باء و حرف سین حرف میم را «حقیقة العلویة» فرموده‌اند. با توجه به محتوای بیان فارسی (باب سوم از واحد نخست) مراد از حرف میم جناب ملاعلی بسطامی حرف ثانی مؤمن به حضرت باب است. دیگر بخشهای تفسیر مبارک نیز بهمین شیوه حروف عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» را با دیگر اولیاء الهی در این عصر تطبیق می‌نماید.

## بخش سیزدهم رسالة ذهبیه

رسالة ذهبیه از آثار نازله در شیراز است. عنوان «ذهبیه» برای این اثر در خود رساله مبارکه نازل گشته است. قوله الاعلی: «... الآن اسمی هذه النسخة المباركة ذهبیه...». جناب اشراق خاوری (در قاموس ایقان، جلد نخست، صفحه ۲۱۱) عقیده دارد که این رساله در پاسخ نامه یکی از علماء که وسیله ملاً جواد ولیانی بحضور مبارک تقدیم نموده نازل گشته است. اما از محتوای رساله مبارکه مستفاد می شود که حضرت باب توسط جناب حاج سید جواد کربلانی به سؤالات (احتمالاً) میرزا ابوالقاسم قطب فرقه ذهبیه شیراز پاسخ عنایت فرموده اند. محتوای اصلی رساله شامل دلائل محکمه در اثبات امر بدیع است.

## بخش چهاردهم صحیفه اعمال سنه

این صحیفه مبارکه بعربی و در شیراز نازل شده و شامل چهارده باب و دویست و چهارده آیه است. حضرت باب در صحیفه عدلیه در خصوص صحیفه اعمال سنه می فرمایند: «صحیفه اعمال سنه چهارده باب است و کلّ آیات آن دویست و چهارده آیه می باشد. بر کلّ علماء عرب و عجم عرض کن بحق خداوندی که حقّ است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند بمثل یک باب آن نمی توانند آورد». محتوای این صحیفه ادعیه و فرائض مخصوصه ایام متعلقه به ماه های قمری اسلامی است.

## بخش پانزدهم رسالة عدلیّه

دو اثر از آثار حضرت باب بدین نام معروف است.

الف - صحیفه عدلیّه ب - رساله فروع عدلیّه

### الف - صحیفه عدلیّه

این صحیفه یا رساله احتمالاً در روزهای آخر اقامت حضرت باب در شیراز از قلم آن حضرت نازل گشته است. این نکته در چند موضع از رساله مبارکه بتلویح و تصریح بیان شده است. از جمله در یک موضع در اوائل رساله (باب اول) می فرمایند: «بعد از رجوع از حج که اتمام حجّت باظهار علم بر کلّ عالم بکتب محکمه و صحائف متقنه شده بوده کتب کثیری من کلّ شطر از اهل علم و بیان در بحبوحه بحر حزن و انفراد نازل». از این بیان مبارک روشن می شود که نزول صحیفه عدلیّه پس از مراجعت از سفر حجاز و ایام سکونت بانفراد در بیت مبارک در شیراز بامر حکومت بوده است. چند سطر پس از این بیان مبارک اشاره به «طلوع شمس مباحله ... بر حرف سین و باء ...» در سال ۱۲۶۲ هجری قمری فرموده اند که تاریخ تقریبی نزول رساله مبارکه را بدست می دهد. در آخر باب نخست نیز اشاره به «بحر حزن» خویش در اوقات نزول رساله عدلیّه فرموده اند که راجع است به ایام انفراد و حبس تحت نظر هیکل مبارک در شیراز. اما بیان مبارک در باب چهارم که می فرمایند: «و می بینم بعلم یقین در این ارض وحدت که نشسته ام کلّ آلاء جنّت و مقامات آن را» اشاره صریحتری است به تاریخ تقریبی نزول رساله عدلیّه که همان باصطلاح انفراد و حبس تحت نظر آن حضرت در شیراز باشد. اینکه برخی تصوّر کرده اند رساله عدلیّه و رساله فروع عدلیّه دو بخش از یک کتاب واحدند ظاهراً مبنائی ندارد. زیرا حضرت ولیّ امرالله ضمن تعیین نام معروفترین آثار حضرت باب رساله عدلیّه را در مقام چهاردهم و رساله فروع عدلیّه را در مقام بیست و



یکم بتصریح از یکدیگر مستقل دانسته اند. (۱) رساله عدلیه بفارسی و رساله فروع عدلیه بشرحی که خواهد آمد بعربی نازل گشته است. صحیفه عدلیه شامل پنج باب و در پاسخ سائل از اصول دین نازل گشته است. باب نخست با یک خطبه توحیدیّه آغاز می گردد. به اهمیّت و محتوای این خطبه در ابواب بعدی رساله چندبار اشاره شده است. در این خطبه توحیدیّه با فصاحت و بداعت مخصوصی به وحدانیّت و فردانیّت الهیه اشاره گردیده و امکان معرفت کنه ذات الهی محال شمرده شده است. سپس اشارت است به خلق مشیّت از بحبوحه عدم صرف. مشیّت مظهر امر الهی است و از طریق اوست که افراد انسانی بعرفان حضرت الوحیّت فائز می شوند. خطبه مبارکه پس از تجلیل از رسول اکرم در مقام مشیّت اولیه و درود بر همه رسل الهی پایان می گیرد. در باب نخست تصریح می فرمایند که این اثر از نخستین آثار مبارک بزبان فارسی است. در این باب بر مقام عبودیت خویش تأکید می فرمایند و با اشاره می فرمایند که هیکل مبارک هنوز در پس ظلمات ایام بطون پنهان اند و بزودی از پس حجاب دیجور جهان را نورانی خواهند فرمود و طاووس عماء و ورقاء الهی تغنی خواهد نمود. در این باب همچنین اشارت است به آثار مبارکه ای که قبلاً از قلم آن حضرت نازل شده است چون قیوم الاسماء (کتاب الاول) تفسیر بقره و کتاب اعمال سنه.

باب دوم در بیان قسطاس است و اینکه بر اساس این قسطاس احدی بیش از وسع و طاقت مکلف بامری نیست. در این باب به تکامل دین اشاره نموده و می فرمایند که این تکامل الی ما لانهایه است. ولکن برای آنکه بهانه بدست دشمنان و متعصبان نیفتد شریعت اسلام را خلق آخر فرموده اند و می فرمایند که این شریعت نسخ نخواهد شد. حتی در مقام مماشات با خلق مخالفت با گفتار ابواب اربعه و از جمله حسین بن روح را سبب ابطال اعمال مؤمن باسلام دانسته اند. این قرائن می رساند که در آن ایام شدت خصومت و تعصّب مردم زمان در چه حدّ بوده است. بهر حال در وراء همه این حکمت ها و مماشات ها به

بسیاری از حقائق عالیّه اشاره فرموده‌اند و خطاب به اهل حقیقت می‌فرمایند که در بحبوحه اختلافات دینی خداوند عبّدی را از فارسیان برانگیخته و لسان او را به آیات مفتوح فرموده‌است. تصریح می‌فرمایند که آیات نازلّه از قلم مبارک «بفطرت محض من فضل الله از خزاین غیب جاری شده‌است». هدف اصلی ظهور مبارک را رفع اختلاف و ایجاد وحدت فرموده‌اند. قوله الاعلی: «تا آنکه سبیل اختلافات را بنقطه وحدت برساند». اگرچه باعتباری ظاهراً بمنظور رعایت اصول حکمت آیات خود را در برابر متن قرآن شریف و کلام ائمه اطهار «معدوم صرف» فرموده‌اند ولیکن از دیگر بیانات مبارکه در این باب مستفاد می‌شود که آیات امر بدیع را در عرض آیات قرآن شریف قرار داده‌اند و می‌فرمایند عجب نیست که مخالفان آیات مرا انکار می‌نمایند. زیرا تا ده سال احدی اذعان بحقّانیت قرآن ننمود و آن را اساطیر و قصص اولین خواندند. خود را تنها وجود حامل آیات الهی فرموده‌اند و تصریح می‌نمایند که احدی صاحب آیات نازلّه از فطرت الهیه نیست. قوله الاعلی: «بحقّ خداوندی که عالم است به کلّشیء یک آیه از احدی ندیده‌ام و از جسدی که جحد کلّ آیات را نموده یک حدیث خواستم و نتوانست بیاورد و ممتنع و محال است. و اگر کسی هم کلماتی ترکیب نماید کلمات مسروقه است. نه آنکه از فطره الله توانسته تکلم نماید و آنچه آورده از صور سجّین است. کسی می‌تواند مقابله با این امر نماید که مثل صاحب این کتاب قدرتی در او باشد که در جمیع عمر خود اگر بخواهد غیر از آیات الله تکلم ننماید در هر امری بتواند و عجزی در او نباشد». ضمن بیان اهمّیت صحیفه سجّادیه که از قلم امام معصوم نازل شده به آثار مبارکه خود اشاره نموده می‌فرمایند که آثار حضرتشان نیز از عالمی وراء عالم حدود نازل گشته‌است. قوله الاعلی: «... در حقّ صحیفه سجّادیه کلّ علماء مزبور اهل بیت گفته‌اند و مشابه بصحف سماویه نوشته‌اند. چگونه در حقّ صحیفه سجّادیه اثبات ولایت حقّ را کلّ می‌نمایند و در این صحائف معدوده که امر از عالم حدّ بلانهایه و ماوراء آن رسیده توقّف

می نمایند». در مقام بداعت آثار خود می فرمایند: «... هرکه تتبع در صحفهای صاحب این کتاب نموده می داند که معانی و الفاظی از ملاء غیوب بعالم ظهور آورده که در هیچ یک از ادعیه ماثوره نیست». پس از این بیان مبارک مجدداً حکمت فرموده و کلام خویش را معادل کلام اهل عصمت ندانسته اند. علت این امر روشن است. حقایق مربوط به مقامات عالیّه خویش را صرفاً جهت حکما و اهل حقیقت بیان فرموده اند و متعصبان و عالمان معروف بعلم از آن حقایق محروم گشته اند. در باب سرعت نزول آثار مبارکه تصریح می فرمایند که «در عرض دوازده ساعت یک صحیفه محکمه بلا تأمل از قلم» مبارک جاری می گردد. بعد می فرمایند «کدام حجت از این عظیم تر است». در خصوص مقایسه آثار علماء اسلام با آیات ظهور بدیع می فرمایند خطب آنان در برابر خطب حضرتشان چون «به به صبیان» است.

در خصوص آن دسته از آثار مبارکه حضرتشان که بزعم گروهی خلاف برخی از قواعد قوم نازل گشته است می فرمایند: «هر کاذبی بگوید در بعضی مواقع از آیات خلاف قواعد قوم است افتراست. بل کلّ آیات بنهج قاعده الهیه که مثل آیات قرآن است جاری گشته و غیر این کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است. و اگر جمیع علماء بخواهند که در کتاب عدل و صحیفه حرمین یک حرف لحن و دو حرف بدون ربط پیدا نمایند بر قواعد کتاب الله و قوم هرآینه قادر نخواهند بود. بل یک آیه که مثل قواعد قوم باشد ادعا را ثابت می کند». در پاسخ اعتراض مخالفان امر بدیع که گفته اند آثار مبارکه خلاف قواعد قوم نازل گشته است به نکته دقیق دیگری نیز اشاره فرموده اند. قوله الاعلی: «... اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده بل بنورالله صدر آن منشرح بعلم الهیه شده و حکم تبدیل را بشأن بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نمایند». سپس می فرمایند که در کتب الهیه از قبل نیز موارد نازله خلاف قواعد قوم بسیار است.

در این باب به اختلافات موجود در میان جماعت اثناعشری و اصولاً علمای اخباری و اصولی و دو جماعت صوفی و شیخی و دیگر گروهها چون گروه صدرانی (خواخوahan ملاصدرا) اشاره نموده‌اند و می‌فرمایند چون اختلافات به اوج خود رسیده حقّ جلّ جلاله عبیدی را «از بحبوحه اعجاب و اشراف منتخب از برای حفظ دین فرموده و علم توحید و حکمت حقّه که اعظم کلّ خیرات است به او عطاء فرموده است». پس از این بیان مبارک می‌فرمایند در هر دور مظهر مبعوث الهی صاحب شوون و معارفی است که اهل زمان بدان افتخار می‌نمایند. می‌فرمایند: «در این زمان شرف علماء بعلم نکات قرآن و احادیث و شرف عرفاء بدقایق بواطن ملاء اعلی بوده و هست و لاجل این فرض است که عبد منتخب از مابین قوم باعظم این آیات که علم باطن باطن و فصاحت ظاهر باطن باشد مبعوث گردد». سپس می‌فرمایند که حضرتشان بعنوان مبعوث در این عصر صاحب هردو کمال انداند. در خاتمه باب دوم آیات و معارف لدّتی حضرتشان را ناشی از شرب هفت جرعه از خون مطهّر حضرت امام حسین فرموده‌اند. قوله الاعلی: «و بدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدّتی از نومی است که مشاهده نموده بآنکه دیده رأس مطهّر جناب سیّد الشهداء علیه السّلام را مقطوع از جسد مطهّر با رؤوس ذوی القربی و هفت جرعه دم از کمال حبّ از دم آن جناب شهید نوشیده و از برکت دم آن حضرت است که صدر آن بمثل این آیات متقنه و مناجات محکمه منشرح گشته». این نوم همانطور که حضرت ولیّ امرالله تصریح فرموده‌اند (۲) چون تشبیهات مربوط به نزول وحی در ادیان گذشته قابل تأمل و تأویل است. تقابل حضرت موسی در صحرای سیناء با آتش فروزان در شجره طور، هفت رؤیای حضرت زردشت، نزول کبوتر بر وجود مبارک حضرت مسیح، ظهور جبرئیل در غار حرا و نزول آیات بر قلب مقدّس رسول الله از جمله همین تشبیهات است. بهر حال مراد از حضرت امام حسین حقیقت الهی آن حضرت است که با منبع لایزال متّصل است. باعتباری دیگر مراد از حضرت حسین حضرت حسین موعود من یظهره الله

معهود است که حضرت باب مبشر و مستظل در ظلّ مقام عظیم آن حضرت است.

باب سوم صحیفه عدلیّه در بیان معرفت الهی و معرفت اولیاء ربّانی است. بفرموده مبارک اصل دین معرفت الهی است. «و کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و اسماء است از ذات مقدّس» حقّ. در این باب به عقاید هواخواهان وحدت وجود اشاره کرده و آنان را مشرک تلقی می فرمایند. نه تنها دلایل پیروان مکتب وحدت وجود را مردود دانسته اند دلایل فلسفی حکماء را نیز در اثبات وجود صانع مردود شمرده و دلیل حقیقی بر وجود و نیز توحید او را خود وجود حقّ فرموده اند (آفتاب آمد دلیل آفتاب). بفرموده مبارک آنچه مؤلف حقّ الیقین (۳) در باب صفات ثبوتیه و سلبیّه گفته واهی است و صفات الهی عین ذات اوست. آنچه اوصاف در کتب الهی مذکور گشته راجع است به مشیت اولیه که همان مظهر الهی در هر دور است. بفرموده مبارک «لم یزل حقّ حقّ است و معروف شیئی نیست و لایزال خلق خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست ... خلق فرموده مشیت را لامن شیئی بعلیت خود مشیت بلاکیف ولایبان. و بعد از آن خلق فرمود کلّ اشیاء را بعلیت او و ممکن نیست خلق شیئی که حرف شینیت بر او وارد شود الاّ بهفت مرتبه از امکان که اقلّ آن در حقّ ممکن ممکن نیست. و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب است».

در بیان اصول معرفت نخست به معرفت الله اشاره می فرمایند. تصریح می فرمایند که غالب مدّعیان عقیدت بتوحید در حقیقت مشرکند. می فرمایند که عبادت احدی لایق ساحت عزّ الهی نیست. بل عبادت غایت عطیّه الهی به عبد است. می فرمایند: «هرگاه کسی بطمع رضوان یا خوف از نیران عبادت کند او را یا بخواند او را هرآینه محجوب از عبادت خداوندی شده و لایق ذات او نیست ...». بهرحال عبادت حقّ واجب است و احدی لایق معبودیت نیست جز ذات حقّ. بعد می فرمایند اینکه برخی گفته اند جناب شیخ احسانی و جناب سید

رشتی در مقام عبادت توجّه به حضرت علی سلام الله علیه می کرده اند  
 افتراست و آن دو بزرگوار در مقام توحید جز به ذات حقّ عبادت  
 نکرده اند. پس از مرتبه معرفت الله مرتبه معرفت مشیّت یا معرفت  
 معانی است. مقام مشیّت مظهر و مرکز معانی لانهایه است. خداوند در  
 هر عالمی بجهت مشیّت اسمی مخصوص و معانی خاصّه مقرر  
 فرموده است. مقام مشیّت بیک اعتبار مقام رسول اکرم است. مشیّت  
 «اول مخلوق و اشرف مجعول» حقّ است. مقام مشیّت حائز «خصال  
 سبعة» یا مقامات هفتگانه است. بیک لحاظ مقام مشیّت «مقام نقطه  
 بدیّه» است. در این مقام «بدء و ختم از برای او مذکور نیست». اشاره  
 لطیفه ایست بر ردّ موضوع خاتمیت مورد اعتقاد مسلمین. در این رتبه  
 احدی جز حقّ عارف بمقام حقیقی مشیّت نیست. مقام دوم «مقام نقطه  
 امکانیه» است. در این مقام مشیّت همان آدم بدیع اول است. مشیّت  
 بصورت و مثال الهی خلق شده و جمیع اسماء و صفات الهی راجع  
 باوست. در این مقام نیز عرفان احدی حتّی معصومین لایق بساط او  
 نیست. مقام سوم «مقام نقطه فصلیه» است. در این مقام مشیّت باب  
 فیض الهی است و معصومین قادر بعرفان مقام اویند. مقام چهارم  
 «مقام نقطه وصلیه» است. در این مقام مشیّت «قطب عالم فؤاد و سرّ  
 عالم ایجاد است که خداوند عالم او را مبعوث فرموده بر کلّ». پنجم  
 «مقام نقطه حقیه» است. این مقام مقام ربوبیت مشیّت یا مظهر الهی  
 است. مقامی است که از وصل مطلق به حضرت الوهیت حاصل  
 می شود. مقام ششم «مقام نقطه اصلیه» است. در این مقام سخن از  
 ازلیت مقام مشیّت است که ناشی از ازلیت حضرت الوهیت است. در  
 این مقام آدم یا انسان کامل عارف به مقام مشیّت است. در این مقام  
 مؤمنین حقیقی نیز از عرفان مشیّت بهره دارند. هفتم «مقام نقطه  
 کونیه» است. این مقام مقام بشریت حضرت مشیّت است. در این مقام  
 است که سخن از بعث و وحی و کتاب الهی و امر و نهی می شود. در  
 این مقام مشیّت بر حسب ظاهر چون دیگر افراد انسانی است ولکن  
 بوحی حقّ ممتاز.

پس از بیان مقامات هفتگانه و توضیح مرتبه دوم که مرتبه معرفت معانی است حضرت باب بتوضیح مرتبه سوم که معرفت ابواب است می پردازند. حضرت علی علیه بهاء الله باب الهی است و بر مقام حقیقی آن حضرت تنها رسول اکرم واقف است. اشاره لطیفه ایست به مقام بابیت حضرتشان که بابیت الهیه است و نه بابیت محمد بن الحسن موعود مورد اعتقاد شیعیان اثناعشری. مرتبه چهارم مرتبه معرفت امامت است. بفرموده مبارک ائمه معصومین در هر شان قائم مقام رسول اکرم اند. ولکن با استناد به احادیث اسلامی می فرمایند که مقام حضرت موعود برتر از دیگر ائمه معصومین است. مراتب پنجم، ششم و هفتم بترتیب راجع است به «ارکان»، «نقباء» و «نجباء». ضمن توضیح معرفت ارکان می فرمایند که عیسی، خضر، الیاس و ادریس اخذ فیض از امام زمان (حضرت موعود) می کنند و اشاره لطیفه ایست به مقام مظهریت حضرتشان. زیرا حضرت مسیح مظهر مستقل الهی اند و در این بیان مبارک در ظل مقام حضرت موعودند.

در باب سوم ضمن اشاره به مراتب هفتگانه و مفروضیت معرفت الهی، معرفت مشیت، معرفت باب الهی، معرفت ارکان و نقباء و نجباء می فرمایند که: «بر کلّ فرض است که با کلّ مردم بر سبیل حبّ حرکت نمایند» مباد که از معرفت یکی از این مراتب محروم شوند. زیرا صاحبان این مراتب و مقامات در میان خلق اند و جز نجباء خلق احدی آنان را نمی شناسد. اشاره لطیفه ایست به مجهولیت مقام حضرتشان و دعوت ضمنی خلق بمحبت با اهل حق.

باب چهارم صحیفه عدلیه در توضیح معاد است. در این باب اگرچه مراعات نهایت حکمت فرموده و بر حسب ظاهر برخی از معتقدات شیعیان اثناعشری را در خصوص معاد و معراج تأیید فرموده اند و حتی جناب شیخ احسانی را قائل بعود اجساد دانسته اند ولکن بتلویح بتخریب پایه آن معتقدات پرداخته اند و مفاهیم تازه ای در باب معاد و جنت و نار ارائه فرموده اند. در موضعی می فرمایند: «اصل جنت و آلاء آن از نور حضرت سیدالشهداء مخلوق شده و کسی که

عارف بحق آن حضرت باشد خود را در جنت می بیند و بآلاء آن متنعم است. اگرچه در این عالم باشد. و توهم نمائی که این اشاره امر باطنی و موهوم است. لاوالله بل در حقیقت هرگاه کشف غطاء از دیده تو شود مشاهده می نمائی مقامات جنت را بمثل آنکه مخلوقات این عالم را مشاهده می کنی». در چند موضع مؤمنین را اهل جنت و معارضین ظهور جدید را اهل نار فرموده اند. اشاره لطیفه ای است به معنای حقیقی رضوان و نیران که در سالهای بعد در آثار مبارکه و از جمله بیان فارسی بتفصیل توضیح فرموده اند. در خاتمه باب چهارم به سائل می فرمایند اشارات مذکوره در چهار باب کتاب را که مربوط به اصول دین است چون اوراق شجره طوبی محفوظ دارد. در این باب همچنین به نکات دیگری نیز اشاره فرموده اند که گویا پاسخی است به پرسش های مخاطب رساله مبارکه. در خصوص حسن سلوک با نساء مؤمنه می فرمایند: «و سلوک کن با نساء خود باحسن سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت و میازار ایشان را بطرف عینی که بقدر همین طرف، محبوب از حکم الله خواهی بود». در موضع دیگر در خصوص سلوک با کل خلق می فرمایند: «چه عظیم است سلوک بنده خالص در این عالم با کل خلق. که هر نفسی بر هر شیئی مستحق بیک نوع عطاء است. و مثال مؤمن مقام رحمانیت است که بر عرش عطاء بکل سوا باشد».

باب پنجم از صحیفه عدلیه حاوی دعاء اخلاص است. در باب چهارم فرموده اند که این دعای مندرج در باب پنجم «جامع جمیع مراتب اعتقاد است». همانطور که فرموده اند دعای اخلاص که بداعت و جذابیّت خاصّ دارد حاوی نکات دقیقه ای در باب اصول اعتقادات روحانی و عرفانی ظهور جدید است که ظاهراً بر اساس رعایت حکمت با عقاید شیعی آمیخته شده است. در پایان دعاء می فرمایند: «و اشهد انّ علیاً کان عبد بقیة الله فی کلّ لوح حفیظ». که مراد از بقیة الله بحقیقت حضرت من یظهره الله موعود نفس جمال اقدس ابهی است. (۴)



## ب - رساله فروع عدلیّه

این رساله بعربی و در شیراز نازل شده است. اثر مذکور حاوی هفت باب است. در باب نخست زیارت جامعه صغیره مندرج است و شش باب دیگر شامل آداب و مراسم مربوط به نماز، اداء خمس و زکوة، امر جهاد و برخی از دیگر فروع احکام اسلامی است. رساله مذکوره وسیله ملا محمد تقی هراتی بفارسی ترجمه گردیده است.

## زیرنویس بخش پانزدهم - رساله عدلیّه

- ۱ - رجوع فرمایند به:
- الف - امر بهائی، اطلاعات احصائی و تطبیقی (ترجمه فارسی) صفحه ۱۰.
- ب - THE DAWN BREAKERS. صفحه ۶۶۹. APPENDIX.
- ۲ - GOD PASSES BY. صفحه ۹۳.
- ۳ - ملا محمد باقر مجلسی متوفی بسال ۱۱۱۱ هجری قمری (۱۶۹۹ میلادی).
- ۴ - صحیفه عدلیّه چند سال پیش در چهل و دو صفحه بقطع کوچک وسیله ازلیّه در طهران انتشار یافته است.

## بخش شانزدهم صحیفه رضویه

صحیفه رضویه متشکل از آثار نازله در سفر حج و ایام اقامت مبارک در شیراز و شامل چهارده خطبه است ولکن نسخه کامله آن تاکنون بدست نیامده است. نام نخستین خطبه بتصریح مبارک خطبه ذکرته یا رضویه است. کل اثر نیز به صحیفه رضویه تسمیه گردیده است. در خطبه ذکرته ضمن ذکر آثار مبارکه نازله در فاصله سالهای ۶۲ - ۱۲۶۰ هجری قمری به چهارکتاب و ده صحیفه اشاره فرموده اند که بتصریح حضرتشان هریک در حجیت اهل عالم را کفایت می کند. نام این چهارده اثر با توجه به نام چهارده معصوم معتقد شیعیان اثناعشری تعیین گردیده است. مثلاً صحیفه رضویه بنام حضرت امام رضا تسمیه شده و چهارده باب و حاوی چهارده خطبه غراء است که بفرموده مبارک ناطق از شجره ثناء است. (۱) در خطبه ذکرته (نخستین خطبه این اثر مبارک) به آثاری از حضرتشان اشاره می فرمایند که در سفر حج بسرقت رفته است و می فرمایند تفصیل آن در صحیفه رضویه آمده است. مراد مبارک از صحیفه رضویه همین اثر کلی مقدس است زیرا در خطبه یازدهم بتفصیل در خصوص آثار مسروقه در سفر حج بیاناتی می فرمایند.

در آغاز و اواسط خطبه نخست که خطبه ذکرته باشد تحمید و تجلیل و تعظیم از حضرت الوهیت است. تجلیل از مقام رسولان الهی بعنوان مبشرین و منذرین است. می فرمایند آیات الهی اعظم نعماء در عالم انشاء است و بدان حقیقت انبیاء و از جمله رسول اکرم ثابت می گردد. پس از اعتراف به حقانیت رسول اکرم و اوصیاء آن حضرت و حجیت قرآن شریف بر حسب ظاهر عقاید مردم شیعی زمان (از جمله در باب حشر اجساد) را می پذیرند ولکن بنزول وحی الهی بر قلب مبارک اشاره نموده تصریح می فرمایند که چهارده اثر از قلم حضرتشان نازل شده که هریک در حجیت دلیل کافی است. در این خطبه همانطور

که قبلاً بیان گردید به آثار نازل در ایام شیراز و آیات مبارکه مسروقه در سفر حج اشاره فرموده اند.

در خطبه دوم پس از تحمید حضرت الوهیت توصیف مشیت اولیه است که خلق او پیش از خلق کلّ اشیاء است. بتلویح مشیت اولیه را در دور بدیع ذات حروف سبعة (علی محمد) فرموده اند.

در خطبه سوم پس از تحمید و تجلیل ذات الهی و امتناع عرفان آن بجهت آدمیان برّد قول نصاری در باب تثلیث می پردازند و می فرمایند حضرت عیسی نیز رسولی چون رسل گذشته بود. با اشاره به حضرت مسیح این مناسبت را فراهم فرموده اند که در باب رسول اکرم بیانی بفرمایند. می فرمایند که حضرت محمد نیز رسولی چون رسل گذشته بود. بتلویح ارکان خاتمیت مورد اعتقاد مسلمین را متزلزل می فرمایند. سپس برای آنکه احدی بهانه نیابد به حقانیت رسول اکرم و اوصیاء آن حضرت صریحاً اعتراف می فرمایند. در این خطبه همچنین اشارتی است به قول حکمای مشاء و اشراق در خصوص ارتباط عالم حق و خلق.

خطبه چهارم نیز در تحمید و تقدیس و تجلیل ذات الهی است. هر خطبه با خطبه دیگر کاملاً متفاوت است و بداعت و جذابیت خاص محتوای خود دارد. در این خطبه مجدداً بتفصیل بمقامات رسول اکرم اشاره و بحقانیت آن حضرت اعتراف صریح می فرمایند. این خطبه مبارکه با مناجاتی خاتمه می یابد که خود می تواند باب مستقلی تلقی گردد. خطبه پنجم بتصریح مبارک هنگام سفر بر روی دریا و در ذکر حضرت امام حسین نازل شده است. در این خطبه پس از تحمید ذات الهی با شیوه بسیار زیبایی بیان حزن الهی از شهادت امام حسین پرداخته اند و در تجلیل از مقام آن جناب و شهادت حضرتش و باستناد روایات اسلامی می فرمایند اگر امام حسین شهید نمی شد ابداع و اختراع و انشاء در محلّ خود استقرار نمی یافت. این مطلب یاد آور محتویات کتب جناب شیخ و جناب سید در باب مقامات امام حسین است. محتوای خطبه ششم که در بوشهر نازل شده پس از تحمید ذات

الهی بیشتر راجع است به موضوع حجّیت آیات حضرتشان. می‌فرمایند معرفت بقیّة الله ممکن نیست مگر از طریق معرفت باب آن حضرت که صاحب آیات بلسان قرآن شریف است و کلّ از اتیان بمثل آن آیات عاجزند. اشارات مبارک به دور بقیّة الله بعنوان «دور اعظم» و نام او بعنوان «اسم اکرم» راجع است به مقام حقیقی خود هیکل مبارک و یا حضرت من یظهره الله موعود، جمال اقدس ابهی.

در خطبه هفتم (خطبه کنگان) نیز پس از تحمید ذات الهی و تجلیل از مقامات رسول اکرم و اوصیاء و ابواب الهی تقدیس است از حضرت الوهیت که آیات خود را در این دور اعظم بشیوه آیات نازل در طور سیناء بر باب خود نازل فرموده است. (۲) بعد می‌فرمایند که آیات نازل از قلم مبارک آیات محکّمات و در نهایت بلاغت است و فصحاء عالم از اتیان بمثل آن عاجزند. در این خطبه همچنین به استمرار نزول آیات الهی و اشرفیت آثار حضرت باب تلویح است.

در خطبه هشتم و خطب بعد از آن به تواریخ مربوط به سفر حضرتشان به حجاز اشاره فرموده‌اند که ما قبلاً بدانها استناد کرده‌ایم. در خطبه هشتم اشاره می‌فرمایند که اعظم علماء از موحدون حقیقی بواقعیت ابداع در هر دور پی برده‌اند و حکم تغییر در دید آنان در هر دور حتم است. (۳) این بیانات مبارکه بجهت آماده نمودن مردم زمان برای پذیرش بدایع ظهور جدید حضرت رحمن نازل گشته است. مراد از عبارت «الموحدون من اعظم العلماء» نفوس بزرگواری چون جناب قدّوس و جناب باب‌الباب‌اند.

در خطبه نهم اشاره می‌فرمایند که آیات نازل از قلم حضرتشان در مکه و در طیّ سفر حجاز در دسترس حجاج قرار گرفته تا احدی نگوید که من آیات باب را ندیده بودم والّا به وی مؤمن می‌شدم. (۴) در این خطبه ضمن اشاره به دلایل قرآنی حقانیت حضرتشان بعنوان باب علم الهی می‌فرمایند که خداوند مقام حقیقی ایشان را پنهان فرموده زیرا برخی از نفوس و اهل احتجاب تاب پذیرش آن مقامات ندارند. (۵) خطب بعدی نیز هریک شامل تحمید و تجلیل ذات الهی و حقانیت

مظاهر الهیّه و اوصیاء مقدّسه و حقیّت مدّعی حضرتشان و حجّیت آیات است. در خطبه یازدهم (که خطبه الجده است) به نام و تاریخ سرقت آثار مبارکه مسروقه در ارض حرمین اشاره می فرمایند.

زیسنر نویس  
بخش شانزدهم - صحیفه رضویه

۱ - عین بیان مبارک در خطبه ذکرته چنین است: «و العاشرة صحیفة الرضویة و هی مرتبة باربعة عشر بابا فی ذکر اربعة عشر خطبة غراء، الناطقة عن شجرة الشفاء لا اله الا هو العزيز المنان».

۲ - عین بیان مبارک در خطبه هفتم (کنگان) چنین است: «فسبحان الّذی قد ظهر آیات بابه فی هذا الدّور الاعظم علی نهج تلك الآيات النّازلة من الشّجرة البیضاء النّاطقة عن الله فی الطّور السّیناء».

۳ - عین بیان مبارک چنین است: «... یشهد الموحّدون من اعظم العلماء علی کلمة ابداعه انه لا اله الا هو. قد كان فی کلّ يوم من شأن من احداث امر بديع لم یکن و لکلّ حتم حکم التّغییر الا الله الّذی لا اله الا هو».

۴ - عین بیان مبارک چنین است: «یشهد الحجاج فی اشهر الحرام حقّ البيت فی البلد الحرام و لیعرفنّ العالمون من تلك الآيات الغراء النّازلة من سبحات تلك الشّجرة البیضاء... قد جعل بجوده آیات الملك علامات البيت و اتقن فی سبل صعود المشائین الیه آیات الباب لثلا یقول احد ان ارانى الله آیاته لکنّت من المهدیین».

۵ - عین بیان مبارک چنین است: «و لقد خفی ذلك المقام الاعظم علی بعض اهل الامکان لعلّو ظهوره و احتجب عن بعض الابصار لعظمة نوره».

## بخش هفدهم - تفسیر سوره توحید

این تفسیر مبارک چنانکه از عنوانش پیداست و از متن نیز روشن می شود در جواب سائل در توضیح آیات سوره توحید قرآن شریف نازل گشته است. بفرموده مبارک در این تفسیر مقدّس، سوره توحید روح قرآن شریف و چون خانه کعبه مطاف سور دیگر این کتاب مجید است. پس از تحمید الهی و تجلیل از رسول الله و آل الله در خطبه کوتاهی در آغاز تفسیر بامتناع عرفان ذات حق اشاره می فرمایند و با استناد به بیان حضرت علی تصریح می فرمایند که جوهر دین معرفت الله است و کمال معرفت توحید و کمال توحید نفی صفات از حضرت الوهیت است. لذا علّت خلق عالم ابداع مقام مشیت است و نه ذات حق. حضرت الوهیت از طریق مقام مشیت با خلق در ارتباط است و خلق را باستقلال راهی ببارگاه الهی نیست. مظهر الهی مقام مشیت است و عرفان او عرفان حضرت ربوبیت است. والّا الوهیت صمد است و وصول به مقام صمدانیت از حیطة قدرت خلقت خارج است. مظاهر مقدّسه مظاهر اسماء حسناى الهی اند و عرفان آنان است که منتهی بعرفان الهی است. این عرفان نیز از طرق متعدّده حاصل می شود زیرا «الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق». می فرمایند اگر کشف قناع از مسائل مربوط به توحید حضرت الوهیت نمایند قومی مشرک شوند و قوم مشرک دیگری بتوحید گرایند. سپس استناد به حدیث نبوی می فرمایند که رسول اکرم فرموده است اگر ابوذر از کیفیت عرفان سلمان آگاهی یابد او را مقتول می سازد. اشارت لطیفه ایست به اختلاف درجات عرفان نفوس مؤمنه. سرانجام جوهر تمامت این تفسیر مبارک ایجاد استعداد در سائل و دیگر مردم زمان است برای درک مقام حقیقی حضرتشان و نیز مقام عظیم حضرت بقیّة الله من یظهره الله موعود. در همان آغاز تفسیر خطاب به سائل می فرمایند برای درک ظهور (لقاء الهی) آماده باشد که آن بسیار نزدیک است. قوله الاعلی: «فأستعدّ للقاء ربّک فانّ الاجل قریب قریب و انّ تجلیّات ایّام الظهور اسرع من کلّ شیء».



## بخش هجدهم - تفسیر سوره حمد

این اثر مبارک در تفسیر سوره حمد قرآن شریف و احتمالاً در اصفهان و در پاسخ پرسش جناب میرزا محمد علی نهری نازل گشته است. زیرا ضمن تفسیر مقدّس و اشاره به دو نام مبارک محمد و علی به سائل می فرمایند که وی حکایت از دو اسم مذکور می نماید. و نیز از بیان مبارک در این تفسیر روشن می شود که سائل بحضور آن حضرت از ظاهره شکایت کرده است. این دو قرینه احتمالاً دلالت دارد که سائل میرزا محمد علی نهری بوده است. در آغاز تفسیر خطبه مبارکه ای در تحمید و تقدیس و تعظیم از حضرت الوهیت نازل گشته است. حضرت باب پس از تجلیل الوهیت و مظهر رحمانیت (رسول اکرم) و آل الله (ائمّه اطهار) به ظهور حضرتشان بعنوان «نورالله»، «الضیاء الساطع»، «البهاء اللامع»، «الرکن الرابع» ... و «الاسم الجامع» اشاره می فرمایند. در چند موضع از تفسیر با توضیحات مفصله و تطبیقات عددیه بتلویح ذات حروف سبع و ترکیب تثلیث و تربیع (علی محمد) را مشیت اولیه بیان می فرمایند. به سائل توصیه می فرمایند که سر اسم الرّب (علی محمد) را دریابد. با استناد به کلام آل الله می فرمایند که کلّ قرآن شریف در سوره حمد است و کلّ سوره حمد در بسمله است و کلّ بسمله در باء است. می فرمایند باء اشاره به مقام ربوبیت است و سین اشاره به کینونت عبودیت. بعد می فرمایند اسم اعظم پنهان است میان باء و سین. اشارت لطیفه ایست به مقام مظهریت حضرتشان که رابط میان حضرت الوهیت و عالم خلقت است. همچنین توان استفاد داشت که مراد از اسم اعظم نام مبارک حضرت بهاء الله «حسینعلی» است که پنهان در دو نام باء (نام علی که مراد حضرت باب باشد) و سین (جناب ملاحسین) است. باعتبار دیگر بفرموده مبارک الف پنهان میان دو حرف باء و سین در عبارت «بسم» (ب - ا - س - م) حاکی از ظهور آل الله در قوس صعود است. که

اگرچه از مقام لاهوت است ولکن در هیکل عبودیت ظاهر می شود. حتی گاه بجهت رعایت اصول حکمت به معاصی خود نیز اعتراف می کند ولکن او در مکان فیض اول واقع و در مقام مشیت اول واقف است. تفسیر مبارک حاوی دعاء مفصلی است که در آن بدقائق فلسفه الهی و عرفان واقعی اشارت رفته است. در اواخر تفسیر ضمن توضیح معانی عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» برای سائل به او امر می فرمایند که بمنظور رفع حاجت و فوز بحضور اهل حقیقت بر صفحه کاغذ سپیدی هفت دایره ترسیم نماید. سپس عباراتی را مقرر می فرمایند که با خط بسیار خوش در داخل هر دایره بنویسد. پس از نزول این «حرز اکبر» و تعیین وقت و کیفیت زیارت آن چند دعاء کوتاه و چند عبارت (و نیز برخی از فقرات آیات قرآن شریف) از قلم مبارک برای رهائی از ضیق و همچنین کسب عزت، طلب احسان، طلب حکمت، طلب هدایت، طلب ولد، بسط رزق و جلب دیگر برکات الهیه نازل گشته است. پس از ادعیه و فقرات مذکوره اذکار دیگری را مقرر می فرمایند که همراه محتوای دوائر قرائت گردد. سرانجام امر بنوشتن ارقامی می فرمایند که جوهرش (پس از محاسبات خاص) عدد هفت و نام مبارک آن حضرت (علی محمد) است و این نام را مظهر مشیت اولیه الهیه می خوانند.

## بخش نوزدهم تفسیر سوره العصر

این تفسیر مبارک چنانکه قبلاً بیان شده در اصفهان و در خانه میر سید محمد سلطان العلماء امام جمعه شهر و بخوازش او از قلم حضرت باب نازل گردیده است. این نکته در متن تفسیر تصریح شده است و حضرت باب برای امام جمعه عنوان «سلطان العلماء» را بکار برده اند. ابراز امید می فرمایند که هرکس نکته ای از این تفسیر آموخت ثوابش تا ابد نصیب امام جمعه شود. در آغاز تفسیر با لحن عبودیت و بشریت می فرمایند از سائل رجا، دارم که اگر به خطائی برخورد بر من ببخشاید. اما امام جمعه و حاضران در مجلس پس از نزول تفسیر والعصر که چند ساعت طول کشید و عبارات آن معادل یک سوم آیات قرآن مجید بود همه برخاستند و دامن عبای آن حضرت را بوسه زدند. در آغاز تفسیر خطبه نسبتاً مفصّلی نازل شده که در آن با فصاحت و بلاغت و بداعت خاصی حضرت الوهیت تحمید و سپس مشیت اولیه و اراده الهیه (مقام نبوت و ولایت) تجلیل و تعظیم گشته است. همچنین پس از دو مرتبه مشیت و اراده به مراتب دیگر (قدر، قضاء، اذن، اجل و کتاب) اشاره فرموده اند. سپس ضمن تجلیل و فیر از سلطان العلماء (۱) تصریح می فرمایند که بخوازش او این تفسیر از قلم مبارک نازل گردیده است.

پیش از شروع تفسیر آیات سوره العصر می فرمایند بجاست که از امارات داله بر حقانیت مظهر الهی یاد کنیم. تا حق از باطل و مؤمن صادق از غافل ممتاز کرده. زیرا هر جماعتی مدعی حقانیت مذهب خویش است و لکن حجت در دست احدی کامل نیست. زیرا اگر کامل بود هرگز فرق و مکاتب مختلف پدید نمی گشت. می فرمایند که موضوع برای امام جمعه روشن است و او سؤال نموده تا تذکار برای اختیار باشد. بتصریح مبارک چون فرق مختلف در استنباط از کتاب الله (قرآن شریف) و احادیث اختلاف کرده اند حجت جدیدی لازم است تا

بدان حجت متمسک شوند و حقایق آیات الهیه را دریابند. لذا حجت در این زمان آثار آن حضرت است که شارح کتب مقدسه از قبل است. می فرمایند چون امام جمعه این تفسیر را بر روال تفسیر کوثر خواسته است حضرتشان مسؤول او را می پذیرند و سورة والعصر را بشیوه آن تفسیر، تأویل می فرمایند. تفسیر مبارک شامل دو بخش است. بخش نخست چنانکه خود آن حضرت تصریح فرموده اند تأویل حروف بیاطن و مستند به اخبار مرویه از ائمه اطهار است و بخش دوم تفسیر ظاهر است که بحقیقت تعبیر هر کلمه از سورة مبارکه والعصر است. بتلویح می فرمایند که امر هنوز مستور در وراء حجاب است. لذا امکان بیان همه معانی مکنونه در سورة مبارکه نیست.

در این تفسیر مبارک معانی حروف نازله در سورة والعصر یک یک بیان گردیده ولکن تأکید کلی بر معانی حرف واو است. واو اشاره به ولایت کلیه است که در یک مقام همان نبوت است. اگرچه به دیگر اهل عصمت نیز اطلاق مقام ولایت گشته است. چون واو با هاء هویت الهیه (هو) جمع شود جامع همه موجودات مقدسه است. اینست که می فرمایند کل حروف راجع به حرف واو است. (۲) می فرمایند تفسیر حقیقی حرف واو بعلت عدم اقتضاء زمان میسر نیست ولکن بتلویح واو را حاکی از مقام مقدس حضرتشان می فرمایند. مراد از لفظ عصر را باستناد روایات اسلامی قائم موعود می فرمایند. تصریح می فرمایند که عصر نامی است واجد سه حرف و آن نام پیش از نامهای دیگر حاکی از وجود حق است. آن نام نام علی است که مراد نام مبارک حضرتشان باشد. (۳) بعد خطاب به امام جمعه می فرمایند که وی بحقیقت این اشارات پی می برد ولکن برخی نفوس محجوب از حقیقت اند. در توضیح مقام امامت به نکات دقیقه ای اشاره می نمایند و می فرمایند که امام جمعه به برخی از آن نکات آگاهی دارد. باستناد قرآن شریف می فرمایند که حضرت ابراهیم مقام امامت داشت. اشاره لطیفه ایست به مقام رسالت حضرتشان بعنوان قائم موعود. زیرا شیعیان قائم موعود را امام زمان می خوانند. در این بیان مبارک بتلویح معنای امام زمان را

مظهر الهی عصر می فرمایند. اینست که به روایات اسلامی دیگری  
 استناد می نمایند که دلالت دارد بر استفاضه حضرت مسیح از امام  
 زمان. شاید اشاره لطیفه ای باشد باستظلال ظاهری حضرت بهاء الله در  
 ظلّ مظهریت حضرت باب در عهد اعلی که این نیز دلالت بر استقلال و  
 رسالت حضرت باب دارد. اما جوهر تمامت تفسیر، بیان مبارکی است  
 که در آن عصر را به سید اکبر بقیة الله منتظر (جمال اقدس ابهی من  
 یظهره الله موعود) تأویل می فرمایند و چون قبلاً در همین تفسیر عصر  
 را باعتباری حاکی از همه ظهورات پیش از ظهور مبارک خودشان  
 تفسیر فرموده اند اینگونه مستفاد می شود که عظمت ظهور سید اکبر  
 برابر با عظمت همه ظهورات گذشته است. لذا تلفظ حرف واو چنانکه  
 جناب شیخ احمد احسانی بیان کرده است و حضرت بهاء الله نیز بدان در  
 کتاب اقدس اشاره فرموده اند حاکی از و - ا - و است که واو نخست  
 ظهورات پیش از حضرت باب است. الف هیکل اطهر آن حضرت است و  
 واو ثانی سید اکبر بقیة الله منتظر حضرت اسم اعظم انور است. این  
 دقائق با زیارت مکرر و عمیق تفسیر سورة والعصر ادراک می شود.  
 نکات و حقائق دیگری نیز در این تفسیر نفیس توضیح شده است و لکن  
 بحقیقت میسر نیست که بحر را در کوزه ای ریخت. لذا از ذکر آن نکات  
 در می گذریم و تنها به یک نکته اشاره می کنیم و آن تلویح و گاه  
 تصریح مبارک بر استمرار نزول وحی و تجدید فیض الهی در هر دور  
 است.

## زیرنویس

### بخش نوزدهم - تفسیر سوره العصر

- ۱ - عین بیان مبارک در خصوص سلطان العلماء در آغاز تفسیر و پس از خطبه توحیدیّه چنین است: « ... جناب المستطاب ذی حسب الشامخ الرفیع و ذی العزّ الباذخ المنیع و ذی النّسب العالی الرفیع و ذی الصّفات العلیا و الاخلاق المرضیّة الحسنی سلطان العلماء ادام الله ظلّ عطوفته علی من سکن فی ظلال رحمته ... ».
- ۲ - عین بیان مبارک چنین است : « و انّ کلّ الحروف فی کلّ المقامات من الارواح و الاجساد یرجع الی حرف الواو ».
- ۳ - عین بیان مبارک چنین است: « و انّ المراد بالعصر هو الاسم المثلث الذی اختاره الله لنفسه قبل کلّ الاسماء و الصّفات و هو اسم علی ».

## بخش بیستم رساله اثبات نبوت خاصه

این رساله مبارکه همانطور که قبلاً بیان شد در اصفهان و بخواهش جناب منوچهرخان معتمدالدوله نازل گردیده است. نام معتمدالدوله در چند موضع از رساله بتصریح و یا تلویح آمده است. (۱) عنوان رساله مقدسه «اثبات نبوت خاصه» مأخوذ از بیانات مبارکه نازله در همان رساله است. عناوین مشابه دیگری نیز چون «اثبات نبوت مطلقه»، «اثبات نبوت خاصه و ولایت کلیه» در متن رساله آمده است. (۲) مراد از نبوت خاصه بیک اعتبار مقام رسالت مستقله مظاهر الهیه و از جمله حضرت رسول اکرم است. در برابر این عنوان «نبوت عامه» است که اشتمال بر مقام همه انبیاء الهی اعم از مستقل و مروج پیش از ظهور رسول اکرم دارد. باعتبار دیگر مراد از نبوت خاصه مقام مخصوص رسول اکرم در میان مظاهر مستقله قبل است.

رساله اثبات نبوت خاصه چون غالب آثار نازله از قلم حضرت باب در سالهای نخست ظهور مبارک با عبارت افتتاحی «بسم الله الرحمن الرحیم» و سپس خطبه توحیدیه آغاز می شود. در خطبه توحیدیه که بکمال فصاحت و بلاغت نازل شده پس از تجلیل و تعظیم ذات الوهیت امتناع عرفان ذات تصریح گردیده است. بفرموده مبارک چون معرفت فرع اقتران است و اقتران بحق محال است لذا سبیل عرفان مسدود و طلب مردود است. می فرمایند صفات حق عین ذات اوست و تفریق میان صفات نیز کفر آشکار است. چون توصیف غیب منیع لایدرک بحقیقت میسر نیست لذا همه توصیفات خلق از حضرت خالق به مقام ابداع او راجع است. نخستین صادر از حق در عالم ابداع آیت و مشیت الوهیت است که مظهر صفات و اسماء حضرت احدیت است. معرفت این مشیت اولیه معرفت حق است. اوست مظهر بدء و ختم و امر و نهی و ظاهر در مقام رسالت. مقام مشیت مقام واسط نزول فیض

الهی بر خلق است. پس از مقام مشیت مقام اراده است که همان مقام ولایت است.

در این رساله جلیله بچند مناسبت بر استمرار و تجدید فیض الهی تصریح است که بیقین تلویحی است بر ردّ اصل خاتمیت مورد اعتقاد مسلمین. (۳) بفرموده مبارک مظهر این فیض لایزال در هر دور مقام مشیت است. در چند بیان مفصل به تکامل دین و بر این اساس بظهور یکصد و بیست و چهار هزار تن انبیاء در ادوار پیشین اشاره می فرمایند. در باب دلائل حقانیت مظاهر الهیه می فرمایند که طرق استدلال بر اساس اختلاف در مقامات مختلف است. سپس می فرمایند بهر دلیل که حقانیت انبیاء قبل اثبات می شود حقیقت رسول اکرم نیز ثابت است. اشارت لطیفه ایست بدلائل حقانیت ظهور مبارک خود حضرت باب.

در چند موضع به مشخصات اجداد و نیز وقایع مهمه حیات رسول اکرم اشاره فرموده اند. در مواضع متعدده از رساله به دلائل عقلیه و نقلیه حقانیت رسول اکرم و معجزات آفاقیه و انفسیه آن حضرت اشارت رفته است. می فرمایند اگرچه این دلائل مثبت حقانیت رسول اکرم است ولکن دلیل کافی ابدی حقیقت آن حضرت قرآن شریف است. لذا ارائه دلائل دیگر در جنب این دلیل جامع و باقی ضرورتی ندارد. همانگونه که در عرفان الهی به دلائل خارجی نیازی نیست و بمصداق اعرفوالله بالله و آفتاب آمد دلیل آفتاب، عرفان مظهر امر نیز بدلائل خارجی نیاز ندارد و «اعرفوالله بالله و النبی بالنبوت» حقیقت مطلقه است. بفرموده مبارک قرآن شریف معجزه حقیقی رسول اکرم است و احدی نمی تواند اتیان بمثل آن نماید جز موعود عظیم و نفس مقدسی که مجاز و مؤید بفضل الهی است. در توضیح علل حجیت قرآن شریف می فرمایند که این صحیفه آسمانی سبب تسکین روح و فؤاد و اطمینان نفس و راحت جسم و اعظم آیت الهی است و اصولاً وحی الهی مستمراً واجد این صفات و واسطه حق و عباد است. (۴) تصریح حضرت باب با استمرار نزول وحی در این بیان حائز توجه و اهمیت بسیار است. زیرا



اشاره لطیفه ایست بنزول وحی بر قلب مبارک حضرتشان. سرانجام مجدداً بدین نکته دقیقه اشاره می فرمایند که دلایل عقلیه و نقلیه مختلفه که برای اثبات حقانیت مظهر الهی ارائه شده بحقیقت برای صاحبان قلوب ضعیفه و اهل سبحات است و دلیل حقیقت مظهر الهی بروزات و ظهورات وجود خود اوست و علم در این مقام نفس معلوم است. (۵)

ضمن اثبات حقیقت رسول اکرم و اشارت به حجیت آیات قرآن شریف بیاناتی در باب مقام قائم موعود (و بتلویح مقام خویش) می فرمایند. از جمله بنقل روایتی از حضرت امام کاظم می پردازند که فرموده است تکمیل تفسیر اسم اعظم با حضرت قائم است. زیرا آنچه بر قلب او نازل خواهد شد بر قلب هیچ یک از رسل قبل نازل نگشته است (« و ينزل عليه مالم ينزل على الصديقين و الرسل و المهتدين »).

همانطور که حضرت ولی امرالله نیز تصریح فرموده اند (۶) در رساله اثبات نبوت خاصه به ظهور رجعت حسینی اشاره گردیده است. حضرت باب در این رساله «یوم الحسین» (ظهور رجعت حسینی) را «یوم الاجتماع و المحبة» و ظهور آن یوم عظیم را باستناد آثار ائمه اطهار و جنابان شیخ و سید پس از اتمام سته اولیه و میان هزاره ششم و هفتم فرموده اند. در دو موضع دیگر نیز بظهور نور مشرق در هزاره هفتم اشاره گشته است. ظهور این نور مشرق ظهور اسمی است که چون قائم موعود اظهار فرماید حتی نقباء ارض اعراض نمایند. آن اسم رمز منمنم و اسم اعظم است.

۱ - از جمله در اوائل رساله می فرمایند: « و بعد لما طلع نور الامر من ساحة عزه حضرة العالی و الجناب المتعالی مقرب حضرة الخاقان و معتمد الدولة السلطان ادام الله ظلّ عنايته على مفارق رعاياه و بلغه الى غاية ما يتمناه من امر مبدنه و منتهاه.»

۲ - در یک موضع از رساله مبارکه عنوان اثر چنین بیان گردیده است: «و انّ ذلك شأن من سبل اثبات النبوة الخاصة فى الهيكل المحمدية و الحضرة الاحدية المتجلية فى الصورة الاحمدية.»

۳ - از جمله در یک موضع می فرمایند: «و انّ الفيض لم يزل يتجدد من عنده و ينزل من ساحة قدسه.» و در موضع دیگر می فرمایند: «لانّ فيض الله لا غاية له.»

۴ - عین بیانات مبارکه چنین است: «ولكن بالقرآن يثبت الفؤاد و يسكن الروح و يطمئن النفس و يروح الجسم و له اثر فى الوجود ما جعل الله لغيره و انه بالاجماع اعظم آيات الله فى مقام المعانى و الحروف و لا يعادله شىء من المعجزات الجسميّة لانّ ليس شىء فى الوجود اشرف من الكلام و لذا قد جعل الله البيان بينه و بين اصفائه و كان دائماً عند كلّ من يكون واسطه بين الحقّ و الخلق.»

۵ - عین بیان مبارک در این باب چنین است: «و انّ كلّ ما فصلت فى تلك الاشارات من الدلائل المحكمة فهو حظّ اهل السبّحات و انّ حقيقة العلم بالنبوة الخاصة و اثباتها فهو فى شأن كان العلم نفس المعلوم و الدليل نفس البطون. ولو لم يك كذلك لم يثبت فيض الازل بغيره.»

۶ - GOD PASSES BY. صفحات ۱۵ - ۱۴.

## بحسب بیست و یکم توقیع محمد سعید

این توقیع مبارک در پاسخ سؤالات میرزا محمدسعید زواره‌ای متخلص به فداء نازل شده است. فداء در سال ۱۲۰۴ هجری قمری (۱۷۸۹ میلادی) در زواره تولد یافت. وی اصلاً از اولاد پیراحمد اردستانی متخلص و مشهور به جمالی عارف و شاعر معروف قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) و مؤسس یکی از شاخه‌های گسترده عالم تصوف بنام سلسله پیرجمالیه است. محمد سعید فداء پس از تحصیل مقدمات در زواره و اصفهان عازم عتبات عالیات شد و سالها در آن صفحات به تعلّم و تعلیم اشتغال داشت. فداء از بزرگان عرفان و ادب پارسی است و میرزا محمدعلی متخلص به بهار در کتاب «مدائح معتمدیه» (خطّی) او را «فاضل فرید، عالم وحید، ثانی سیبویه و تالی صاحب بن عبّاد» می‌خواند. رضاقلی خان هدایت نیز در کتاب مجمع الفصحاء در باب فداء می‌نویسد: «سید ی جلیل القدر و منشرح الصدر، نجیب، ادیب، کریم، حمیم، فاضل، خلیق، دقیق و حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار مغفور را با وی توجّه بود». فداء با منوچهرخان معتمدالدوله دوستی و روابط نزدیک داشت و وسیله او به دربار محمد شاه راه یافت و مورد ملاحظت و مرحمت شاه بود و محمد شاه او را باقامت در طهران دعوت نمود ولکن فداء بارگاه معتمد را ترجیح داد و در شهر اصفهان بماند. محضر محمد سعید فداء محلّ اقبال شاعران و عارفان زمان بود. در همه عمر جز بصدقت تکلم ننمود و مظهر خلوص و تقوی بود. مرقدش در گورستان تخت پولاد اصفهان مزار عارفان است. آثار و اشعار عمیق و عارفانه ای از وی در دست است. شعر معروف او با شاه‌بیت:

گفتم بیا به مردمک دیده‌ام نشین

گفتا که من به خانه مردم نمی‌روم

از شاهکارهای شعر فارسی در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)

است و بخاطر سرودن آن صدها تومان بوجه رائج زمان از محمد شاه صله گرفته است. محمدسعید از آغاز ظهور حضرت باب بدان حضرت ارادت خاص یافته و اگر چه مدرکی مدلی بر ایمان وی در دست نیست ولیکن از منابع موجود مستفاد می شود که وی قولاً و فعلاً از پیروان امر بدیع حمایت نموده و چنانکه قبلاً بیان شده فرزند او میرزا علی محمد در حوادث قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسیده است. اما خواهر میرزا محمدسعید، زینب بیگم (جده پدری نگارنده) جوهر ایمان و شجاعت بود و همانطور که از پیش آمد در سال اول ظهور همراه شوهرش میرزا محمدتقی زواره ای و پسرانش میرزا محمد و میرزا حیدرعلی به امر بدیع مؤمن گشت. چون زینب بیگم و همسر و فرزندان در اصفهان بزیارت حضرت باب فائز گشته اند (خصوصاً میرزا حیدرعلی چند بار شرفیاب شده) این احتمال می رود که میرزا محمدسعید نخستین بار در خانه امام جمعه اصفهان بزیارت حضرت باب نائل گشته باشد. بدیهی است چون نامبرده از محارم معتمد بوده در ایام اختفاء حضرت باب در عمارت خورشید بخدمت آن حضرت رسیده است.

در توقیع مبارک محمدسعید که با احتمال قوی در اصفهان نازل شده است حضرت باب از جمله به سه پرسش کلی وی پاسخ فرموده اند و می فرمایند که درک این مسائل اصولاً فوق عقول انسانی است و برخی از حکماء در توضیح مسائل مذکور درمانده اند. مسائل مورد بحث عبارتند از: الف - معنای بسیط الحقیقة و وحدة الوجود ب - مسأله قدم و حدوث عالم پ - معنای قول حکماء که گفته اند الواحد لا یصدر منه الا الواحد (از واحد جز واحد صادر نمی شود). این اثر جلیل با خطبه توحیدیّه آغاز می گردد و سپس اشارت می کند به مراتب هفتگانه مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب. حضرت باب ضمن اشاره به طبع غامض مسائل سه گانه فوق تصریح می فرمایند که بمدد فطرت ایمان و مقام عرفان که خداوند بدیشان عنایت فرموده قادر بر اداء جواب و حل مشکلات سائل اند. در موضوع

وحدت وجود اعتقاد صوفیان را مبنی بر اتحاد خلق و خالق بکلی  
 مردود می‌شمارند. خلقت را بواسطه مشیت صادر از حق می‌فرمایند  
 ولکن اعتقاد به حلّ لاهوت درعالم ناسوت را موهوم می‌خوانند. در  
 خصوص مسأله قدم و حدوث، قدم الوهیت را حتم و مکنون در ذات او  
 می‌دانند. بفرموده مبارک احدی در امکان قدرت بر بیان کیفیت قدم  
 حق ندارد و آنچه خلق بر آن شهادت می‌دهد در حدّ خلقیت است. این  
 جهان ابداع حق است از طریق عالم مشیت و ابداع حادث ذاتی است نه  
 زمانی. حضرت باب سپس بتعریف مراتب چهارگانه ذکر اول (مشیت)  
 سرمد، دهر و زمان می‌پردازند. در این بخش از توفیق محمدسعید  
 همچنین بیاناتی از قلم مبارک در باب عدم و وجود مطلق و اضافی و  
 اعتباری و نیز علل اربعة فاعلی، مادی، صوری و غائی نازل گشته است.  
 ضمن پاسخ به پرسش سوم (الواحد لا یصدر منه الا الواحد)  
 می‌فرمایند که الوهیت احدیت و واحدیت محضه است و از او مشیت  
 اولیه صادر گشته که مظهر واحدیت اوست. این کثرات مشهوده درعالم  
 ابداع همه صادر از مشیت اولیه است نه ذات الوهیت. زیرا سبب خلق  
 موجودات مقام مشیت است. بعبارت دیگر حق منیع بی واسطه مقام  
 مشیت خلق کثرات نفرموده است. موضوع صدور واحد از واحد مطلبی  
 است که در آثار عرفاء و علماء زمان حضرت باب بارها مورد بررسی  
 قرار گرفته است. از جمله کسانی که در این باب نظر داده اند جناب سید  
 کاظم رشتی است. نامبرده می‌نویسد: «فعل حقّ تعالی ... بالذات واحد  
 است لکن باعتبار تعلق متعدد گشته و باعتبار تعلق بهر مرتبه باسمى  
 خاصّ مسمی گشته و در حقیقت شیء واحد است ... مراتب فعل  
 باعتبار تعلق او بمفعولات پنج باشد والاّ فعل در نفس الامر واحد است  
 بلا تکثر. چه صادر شده از واحد من جمیع الجهات و او نتواند متکثر  
 شود. چه ما در رساله مطالع الانوار ثابت نمودیم که الواحد من جهة  
 الوحدة لا یصدر عنه الاّ الواحد ...» (رساله اصول عقاید مجموعه شماره  
 ۴ دارالآثار ملی بهائیان، ایران، صفحات ۱۱ - ۱۱۰).

## بخش بیست و دوم رسالة غناء

این رساله مبارکه چنانکه در متن رساله تصریح است در اصفهان و در پاسخ پرسش سلطان الذاکرین در باب علل حرمت غناء نازل گشته است. اگرچه به چند مطلب عرفانی دیگر نیز در رساله غناء اشاره شده ولیکن متن اصلی رساله مربوط به پاسخ سائل است. حضرت باب باستناد حدیث مروی از حضرت امام جعفر صادق آیه قرآن شریف را که می فرماید: «منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات...» (سوره فاطر آیه ۳۲) تفسیر نموده می فرمایند مراد از ظالم کسی است که از اهواء و امیال نفس خود پیروی نماید. مقتصد نفسی است که تابع عقل خویش است و سابق بالخیرات بفرموده مبارک آن فردی است که حول ربّ خود حرکت می کند. ظالم یا مرتکب حرام می شود و یا مکروه. حرکات مقتصد بر اساس عقل و مایل باعتدال است. ولیکن سابق بالخیرات فائز باعمال حسنه است زیرا عامل باراده الهی است. سابق بالخیرات هم اعتدال دارد و هم حسن اعمال. زیرا مطیع اراده مالک مبداء و مآل است. انسان حقیقی کسی است که از عقل خویش مدد می گیرد و قلباً و فعلاً باحکام الهی عامل است. چنین انسانی صاحب فؤاد است. زیرا بفرموده مبارک فؤاد محلّ تجلّی ظهورات عقل و بروزات قلب است. حضرت باب پس از بیان این مقدمات بنقل احادیث متعدده در خصوص غناء می پردازند. بنظر برخی از مفسران اسلامی و از جمله فیض کاشانی در این باب اشاره می فرمایند. جوهر مطالبی که در روایات اسلامی (شیعی) آمده و حضرت باب بر آنها تأکید ورزیده اند اینست که خداوند صوت نیکو را دوست می دارد و همه انبیاء الهی دارای صوت نیکو بوده اند. اگر از صوت نیکو برای ارضاء امیال نفسانی استفاده شود حرام است. ولی اگر جهت ربوبی (خدائی) داشته باشد جائز است. لذا اگر از صوت نیکو در جهت ذکر مصائب شمس عظمت (انبیاء و اولیاء الهی) و قرائت کتاب

الهی و مناجات و تهذیب وجود انسانی استفاده شود حتی ارتفاع آن نیز (در حداعتدال) جائز است. در یک موضع از رساله جوهر مطلب را در پاسخ سلطان الذاکرین چنین می فرمایند: «زیرا که اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر می شود بعَلَّتْ شؤونات باطله آن است که اهل فجور و غی استعمال می کنند و الا هرگاه عِلَّتْ معاصی نگردد و از جهت شجرة انیت خارج نگردد منعی در شریعت وارد نشده ... هرگاه انسان از جهت ربوییت مودعه او رفع صوت دهد محمود است عندالله و نزد رجال اعراف او و هرگاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غنا و حرام است».

## بخش بیست و سوم توقیع وقایع نگار

این توقیع مبارک در پاسخ سؤالات کتبی میرزا حسن وقایع نگار و در اصفهان نازل شده است. پرسش نخست وقایع نگار راجع است به اختلاف نظر نفوس در خصوص مقامات حضرت باب. پس از تحمید ذات الهی و اشارت به خلق مقام مشیت و دیگر مقامات می فرمایند که همواره ظهور طلعت حضرت ربوبیت در هیکل بشریت است. لذا ظهور مظهر الهی در لباس عبودیت نباید برای ناس ایجاد سبحات و حجابات نماید. سپس مبادرت به جواب می فرمایند. بفرموده مبارک برخی نفوس گفته اند که آن حضرت طالب ریاست اند. گروهی گفته اند مدعی مقام ولایت اند. پاره ای هدف ظهور حضرتشان را انقراض بساط اجتهاد دانسته اند. حضرت باب بی آنکه پوچی گفته های دشمنان را اثبات فرمایند بطور کلی می فرمایند که همه این اقوال افتراء است. می فرمایند چون هیکل مبارک تحصیل علوم رسمی نفرموده و نزد احدی تعلّم نگرفته اند ظاهر بینان به بیانات مقدسه شان توجه نمی نمایند. سپس با نهایت حکمت و بر اساس مماشات با مردم نادان و متعصب زمان پس از اظهار عبودیت محضه بآستان الهی می فرمایند که بجهت ترویج اسلام ظاهر شده اند و قصد نسخ آن شریعت مقدسه را ندارند. عبارات «لیس لی دعوة بدیعة لا فی الحقیقة و لا فی الشریعة» و نیز «اتی مصدق بهذاالدین حرفا بالحرف» مشابه است با برخی از آیات قرآن و از جمله آیه شریفه «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا ... (سوره شوری آیه ۱۳) و آیه «و ما کنت بدعا من الرسل» (سوره احقاف آیه ۹) خطاب به رسول اکرم و نیز بیان حضرت مسیح در انجیل جلیل آنجا که می فرمایند: «گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم ...» (انجیل متی، باب پنجم، آیه هفدهم) و هیچ یک مباین با مقام مظهریت آن حضرت نیست. زیرا ادعای نزول وخی در این توقیع مبارک



و دهها اثر مقدّس دیگر حضرتشان در همان سه سال اوّل ظهور مبین مقام رسالت مستقلّه آن حضرت است.

در پاسخ پرسش دوم وقایع نگار که از معنای آیه شریفه «نحن اقرب الیه من جبل الوریث» است می فرمایند مسلم است که ذات خداوند از قرب و اقتران ظاهری و مادی منزّه است و مراد از مقام الوهیت در این بیان مقام «محالّ امر» و «مواقع حکم» (انبیاء و ائمه و اولیاء رحمانی) است. سرانجام اشاره می فرمایند که مقام قرب در مفهوم خاصّ باعتباری مقام قرب حضرت قائم موعود است. اشارت لطیفه ایست که حضرتشان بعنوان قائم موعود به مردم زمان نزدیک ولکن ناس مهجورند.

ضمن پاسخ به پرسش سوم سائل که از معنای استواء حقّ بر عرش است به معانی عرش اشاره نموده می فرمایند که در یک مقام مراد استواء مظهر امر الهی بر عرش ظهور است. اشارتی است باستواء آن حضرت بر عرش ظهور جدید.

پرسش چهارم سائل در باب جبر و اختیار در عالم وجود (چه در حرکت افلاک و چه در افعال آدمیان در عالم خاک) است. می فرمایند که حکماء تلاش کرده اند تا حقیقت موضوع را بکمک عقل خویش دریابند. غافل از آنکه پاسخ این پرسش با فهم علم قدر و سرّ المقدرّ میسر است و آن از طریق معرفت مظهر الهی حاصل است. بهر حال در عالم وجود نه جبر مطلق حاکم است و نه اختیار آدمی نامحدود است. آنچه مسلم است آدمی در انتخاب خیر و شرّ و اعراض از مظهر ظهور و ایمان به او اختیار دارد و بر اساس همین اختیار است که مسؤول اعمال خویش است و جزاء عمل او سکونت در نار دوزخ و یا رضوان الهی است. در یک مقام از بیان مبارک مستفاد می شود که مراد از اختیار انسان در آغاز خلقت اختیار او در ایمان و اعراض از مظهر ظهور پس از اظهار امر است. بعبارت دیگر اشارت است به اختیار مردم زمان در ایمان به آن حضرت و اعراض از ایشان.

پرسش آخر سائل در خصوص معنای آیه «ولم یکن له کفوا

احد» در قرآن شریف (سوره اخلاص آیه چهارم) است که در پاسخ به احدیت ذات الهی و احدیت مظهر رحمانی و ابطال وجود ثنویت (الهیین اثنین) اشاره می فرمایند. اشارت لطیفه ایست به وحدانیت ظهور مبارک و ابطال مظهر شرک حاج محمد کریم خان کرمانی.

## بخش بیست و چهارم زیارتنامه شاه عبدالعظیم

قبلاً بیان نمودیم که حضرت باب هنگام عبور از حوالی شهر ری و پس از رؤیت گنبد مرقد جناب شاه عبدالعظیم زیارتنامه‌ای برای آن امامزاده نازل فرمودند و سپس به میرزا سلیمانقلی نوری و تنی چند از دیگر اصحاب امر فرمودند که به بقعه شاه عبدالعظیم رفته آن را از قبل حضرتشان زیارت نمایند. نام اصلی شاه عبدالعظیم عبدالله بن علی و وی از اولاد حضرت امام حسن مجتبی بوده است. وقایع نگاران در بیان تاریخ تولد و وفات شاه عبدالعظیم اختلاف کرده‌اند. احتمالاً تولد وی پیش از سال ۲۰۰ هجری قمری (۸۱۵ میلادی) بوده است. برخی گفته‌اند که شاه عبدالعظیم معاصر حضرت امام محمد تقی و حضرت امام علی نقی (و احتمالاً حضرت امام حسن عسکری) بوده و از محدثین و فقهاء برجسته شیعی محسوب می‌گشته است. روایات بسیاری در باب تقوی و خلوص و فضل و کمال شاه عبدالعظیم موجود است. نامبرده از دست مظالم خلیفه عباسی به ایران گریخت و در شهر ری اقامت گزید و همانجا وفات نمود. مرقد آنجناب هر ساله محل زیارت هزاران تن از مردم شیعی جهان است. از قلم جمال ابهی نیز زیارتنامه‌ای باعزاز وی و جناب میرزا مسیح نوری که در شهر ری مدفون است نازل گشته است.

حضرت باب در زیارتنامه نازله باعزاز جناب شاه عبدالعظیم خطاب به وی می‌فرمایند خوشا از برای تو که در شهر ری مدفون گشته و در زیر سایه محبوب من قرار گرفته‌ای. به او می‌فرمایند ای کاش جسد من نیز در آن سرزمین مقدس مدفون می‌گشت. بوی شکایت می‌برند از کسی که مانع ورود حضرت باب به آن صفحات گردیده است. سرانجام حرم شاه عبدالعظیم را بعلت نزدیکی بکوی محبوب ابهی قطعه‌ای از روضات جنان و وادی مقدس رحمن فرموده‌اند و منتهای آرزوی خویش را ورود به آن بقعه مبارکه دانسته‌اند. برخی از عبارات

زیارتنامه مذکوره چنین است: «فایک اشکو ممّن حال بینی و بین زیارتک و الورد علی بساط عزّتک فوالذی روحی بیديه لو ملکنی الله ما علی الارض کلّها لرضیت بان اعطی و ادخل حرمک لانه قطعة من روضات الجنان و یجری فی حکمها حکم وادی المقدّس فی البقعة المبارکة ممّن نظر بالبیان الی حکم البیان ولكن الله شاهد علیّ بانی علی منتهی جهدی رغبت فیک و ما استطعت». با توجّه به مفاد زیارتنامه شاه عبدالعظیم و اشتیاق حضرت باب برای زیارت ارض مقدّس طهران بود که جمال ابهی امر فرمودند پس از شهادت حضرت باب جسد مطهر آن حضرت سالها در حوالی طهران محفوظ باشد.

## بخش بیست و پنجم توقیعات محمد شاه

محمد شاه سومین پادشاه قاجار پس از وفات فتحعلی شاه و در سال ۱۲۵۰ هجری قمری (۱۸۳۴ میلادی) بکمک منوچهرخان معتمدالدوله و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی در طهران بتخت سلطنت نشست. وی در آغاز بمدد وزیر بی نظیر و با تدبیرش قائم مقام به تنظیم و ترتیب امور کشور و سرکوبی یاغیان و سرکشان توفیق یافت ولکن پس از قریب یک سال بسعایت بدخواهان خصوصاً حاج میرزا آقاسی آن دانشمند و هنرمند ارجمند و مدیر بی مانند را مقتول کرد. (۱) سپس بشرحی که قبلاً مذکور داشتیم مقام صدارت عظمی را به حاج میرزا آقاسی تفویض نمود. محمدشاه زمام همه امور را بدست نامبرده سپرده بود و با طبع بیمار و دو دلی مخصوص و با ارادتی که به میرزا آقاسی داشت بی مشورت وی اقدام به امری نمی نمود. میرزا آقاسی همواره حقیقت امور را از شاه پنهان می داشت و با تدبیرات شیطانی خویش مانع ملاقات محمد شاه با حضرت باب گشت. خصائص محمدشاه را توان در بیان کوتاه و جامع حضرت ولی امرالله در باب او یافت که می فرمایند مردی دودل، بیمار و متعصب بود. (۲) پس از تبعید حضرت باب به جبال آذربایجان زندگی شاه قاجار را نکبت احاطه نمود و عاقبت در حدود چهل و دو سالگی بعلت هجوم امراض مختلف جان تسلیم کرد. (۳) محمد شاه که به نداء حضرت باب مبنی بر درخواست ورود حضرتشان به طهران و محاوره با علماء و اثبات امر مبارک خویش توجه نکرده بود عاقبت همانگونه که در کتاب مبارک قیوم الاسماء (در صورت اعراض شاه از امر بدیع) تصریح فرموده بودند به دوزخ راجع گشت (۱۲۶۴ هجری قمری برابر با ۱۸۴۸ میلادی).

حضرت باب چنانکه از پیش مذکور آمد در کتاب قیوم الاسماء خطابات مهیمه ای به محمد شاه فرموده او را بعنوان ملک مسلمین

بقبول و نصرت و انتشار امر بدیع دعوت و در صورت امتناع از پذیرش سقوطش را در نار دوزخ تصریح فرموده‌اند. احتمالاً مراد از توقیع محمد شاه نازل پیش از ایام حج ( و مذکور در آثار برخی از وقایع‌نگاران امر) همین بیانات نازله در قیوم الاسماء است.

نخستین توقیع مستقل خطاب به محمد شاه چنانکه از متن توقیع مبارک مستفاد می‌شود پس از حادثه محبوسیت جناب ملاعلی بسطامی (در عراق) و مراجعت حضرت باب از سفر حجاز و پیش از واقعه بداء اجتماع کریلا نازل شده است. (۴) این توقیع مقدس با عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» و خطاب «اقرء کتاب ذکر اسم ربک» آغاز می‌گردد. در این توقیع به خطابات قیوم الاسماء اشاره می‌فرمایند و تصریح می‌نمایند که سخن همانست که از پیش اداء فرموده‌اند و حکم الهی تغییر نیافته است. خود را «سر» مذکور در کتب الهی و ورقه شجره ربّانی بل اصل شجره سبحانی می‌خوانند. بتلویح به ظهور مبارک حضرتشان در پی توالی ظهورات انبیاء و رسل قبل اشارتی دارند. آثار نازله از قلم مبارکشان را قرآن ثانی پس از قرآن اول بل افضل از آن می‌نامند و ناس را از اتیان به مثل آن عاجز می‌شمارند. (۵) خطاب به محمد شاه می‌فرمایند که ایرانی و از طائفه تجّارند و برحسب ظاهر امی ولکن مأمور از نزد حضرت بقیّة الله‌اند. در چند موضع از توقیع شاه را بقبول امر بدیع و نصرت آن دعوت می‌فرمایند. به او می‌فرمایند که سلطنت دو دنیا در دست بقیّة الله است مانند خاتمی که در دست شاه است. مراد از بقیّة الله وجود جمال ابهی و باعتباری وجود خود آن حضرت بوده است. چنانکه این نکته بعداً در آثار مبارکه تصریح گردیده است. در چند موضع از شاه می‌خواهند که پاسخ آن حضرت را سریعاً ارسال نماید. به او می‌فرمایند که محتوای توقیع مبارک را برای ملک روم (سلطان عبدالمجید عثمانی) و سایر ملوک نیز ارسال دارد تا صادق از کاذب ممتاز شود. به او می‌فرمایند که رسولان آن حضرت را معزز دارد زیرا همه از مقرّین سابقین‌اند. توقیع مبارک با تسبیح و تحمید الهی و درود بر مرسلین پایان می‌یابد. این توقیع مبارک

چنانکه خود حضرت باب در توقیع دیگر خطاب به محمد شاه و نازل در ماکو تصریح فرموده اند بدست شاه نرسیده است.

توقیع دوم محمد شاه در حوالی طهران نازل شده است و در آن با لحنی ملایم تر از توقیع قبلی از شاه خواسته اند که آن حضرت را به طهران دعوت نماید تا با وی و نیز علماء ملاقات و مذاکره و رفع شبهات فرمایند. (۶) اما حاج میرزا آقاسی با تدابیر شیطانی خود مانع امر شده شاه را واداشت تا از دعوت آن حضرت خودداری کند و هیکل مبارک را به آذربایجان تبعید نماید. حاج میرزا آقاسی نزد شاه چنان وانمود کرد که در صورت ورود حضرت باب به طهران فتنه عظیمی برپا خواهد گشت و علمای پایتخت چون علمای اصفهان فتوای قتل خواهند داد و چاره‌ای جز اجراء خواست آنان نخواهد بود. در اینجا بدرج فقراتی از نامه محمدشاه که بتشویق و تحریک حاج میرزا آقاسی و در پاسخ توقیع مبارک مذکور نوشته شده است مبادرت می‌نمایم.

«... ذریعه آن جناب ملحوظ نظر التفات اثر شده از مسطورات آن ... آگاهی حاصل آمد ... در باب ملاقات که خواهش نموده بودید چون این روزها موکب همایون در جناح حرکت می‌باشد و مقدر نمی‌شود که آن جناب را بطور شایسته ملاقات نمایم آن جناب به ماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت نماید ... به ... علیخان مقرر داشته‌ایم که در هر حال توقیر و احترام آن جناب را مرعی داشته مراقب باشد تا انشاء الله موکب همایون مراجعت بدارالخلافة فرماید آنوقت آن جناب را خواسته قرار درستی در امر آن جناب خواهیم داد ... ربیع الثانی ۱۲۶۳.» (۷)

توقیع سوم حضرت باب خطاب به محمد شاه در ماکو نازل گشته است. محلّ و سال نزول این توقیع مبارک در متن توقیع تصریح گردیده است. توقیع مذکور مفصل‌ترین خطاب حضرت باب به محمد شاه است و از جهات بسیار می‌تواند با لوح مبارک سلطان (نازل از قلم حضرت بهاء الله و خطاب به ناصرالدین شاه) مقایسه شود. (۸) توقیع مبارک با عبارت «هوالمتکبر العلی الاعلی» آغاز می‌شود که با

نخستین عبارات نازل در لوح سلطان «هو الله تعالی شأنه العظمة و  
 الاقتدار» قابل مقایسه است. تویع محمد شاه چون لوح سلطان حاوی  
 خطابات فارسی و عربی به شاه است. در تویع محمد شاه بیان مصائب  
 وارده بر حضرت باب در قلعهٔ ماکوست. در لوح سلطان ذکر مصائب  
 وارده بر جمال ابهی است. در هردو اثر جلیل تصریح است که مرکز امر  
 تحصیل علوم رسوم نفرموده است. در هر دو لوح مبارک شکوه به درگاه  
 الهی از ستم ظالمان است. در هردو خطاب مقدس آمادگی برای فداء در  
 راه امر خدا تصریح است. بدین ترتیب موارد تشابه دو اثر مبارک بسیار  
 است اگرچه لوح سلطان تقریباً هفت برابر تویع محمد شاه است. تویع  
 محمد شاه با بیان توحید و نیز تحمید و تسبیح ذات الهی آغاز  
 می شود و با شهادت بر حقانیت رسول اکرم و دیگر رسل الهی و ائمه  
 اطهار ادامه می یابد. خطاب به شاه می فرمایند که حضرتشان مرآت  
 رابع اند. می فرمایند مرایای ثلاثه عبارتند از جلوئه توحید الوهیت، مقام  
 نبوت و پایگاه ولایت. اما مرآت رابع بحقیقت جز مرایای ثلاثه نیست.  
 در چند موضع غیباً ذکر حجت خداوند حضرت صاحب الزمان و حضرت  
 بقیة الله گشته است که مبین نزول تویع مذکور پیش از نزول کتاب  
 مبارک بیان است. اگرچه در این تویع مبارک صریحاً اظهار قائمیت  
 نفرموده اند ولیکن از قرائن موجود در متن تویع مستفاد می شود که  
 مراد از حضرت حجت موعود نفس مبارک آن حضرت است. زیرا  
 می فرمایند بالغون و موحدون از عرفان حقیقی یک آیه از آیات  
 حضرتشان عاجزند. می فرمایند کل خیر در اطاعت از ایشان و کل شر  
 اعراض از امر مبارکشان است. تصریح می فرمایند که مفاتیح رضوان  
 در یمین و مفاتیح نار در شمال آن حضرت است. می فرمایند اگر کشف  
 غطاء شود همه در نار خشم الهی اند جز محبان حضرتشان. می فرمایند  
 امروز آن حضرت محبوب کل و بیت الله واقعی اند. بیان قرآن شریف را  
 که می فرماید «فلما تجلی ربّه للجبل» (سوره اعراف آیه ۲۴۳) بظهور  
 مبارک خود تفسیر می فرمایند. می فرمایند نقطه ای هستند که همه  
 ذوات از وجود حضرتشان هستی یافته اند. آن حضرت وجه باقی و نور



لا يزال الهی اند. قوله الاعلی: «انا النقطة التي بها ذوت من ذوت و اننى انا وجه الله الذى لا يموت و نوره الذى لا يفوت». عباراتی از حدیث مفضل را که بظهور قائم موعود در سال ستین (شصت) اشاره می کند نقل می فرمایند و با ظهور مبارک حضرتشان ارتباط می دهند. خطاب به محمد شاه می فرمایند که در سال ستین تویع مبارکی خطاب به وی نازل فرموده و همراه رسولی مخصوص ارسال داشته اند. ولکن آنان که ظاهراً دولت خواه اند تویع آن حضرت را به شاه نداده اند. مراد از مردم ظاهراً دولت خواه، حاج میرزا آقاسی و اعوان وی اند. تصریح می فرمایند که پس از اطلاع از دستور شاه مبنی بر تبعید آن حضرت به ماکو تویعی خطاب به مدبر ملک (حاج میرزا آقاسی) مرقوم نموده و به وی فرموده اند که بهتر است آن حضرت را شهید نماید تا تبعید به منفای مجرمین. زیرا حضرتشان نه مذنب اند و نه مجرم و ظالم. اما جوابی وصول نفرموده اند. با بیانی طعنه آمیز می فرمایند «اگرچه یقین است که جناب حاجی بکماهی امر علم نرسانیده و الا قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلا حق محزون نمودن اشد است از تخریب بیت الله و قسم بحق که امروز منم بیت الله واقعی و کل خیر». خطاب به شاه می فرمایند که اکنون حدود چهارسال از ظهور مبارک گذشته و اطرافیان شاه مطلب را آنطور که باید و شاید باطلاع وی نرسانده اند. خطاب به او در خصوص احوال و بلایای وارده بر حضرتشان می فرمایند: «خداوند شاهد است که مرا علمی نبود زیرا که در تجارت پرورش نموده بودم. در سنه ستین قلب مرا مملو از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجّت علیه السلام فرمود. تا آنکه ظاهر کردم در آن سنه امر مستور و رکن مخزون را بشانی که از برای احدی حجّتی باقی نماند. و در همان سنه رسول و کتاب بحضور آن حضرت فرستادم که آنچه لایق سلطنت است در امر حجّت حق اقدام شود ... بحضور نرسانیده اند و مانع شده اند اشخاصی که خود را دولت خواه دانسته اند تا الی الآن که قریب چهار سال است کما هو حقّه احدی بحضور معروض نداشته. الآن چون اجل قریب است و امر دین است نه

دنيا رشحه‌ای بحضور معروض داشته شد. قسم بخداوند که اگر بدانی در عرض این چهارسال چها بر من گذشته‌است از حزب و جند حضرتت نفس را بنفس نمی‌رسانی از خشية الله الا و آنکه در مقام اطاعت حجت الله برآئی و جبر کسر آنچه واقع شده فرمائی». سپس شرحی در خصوص مظالم حسین خان حاکم فارس و ترک شیراز و حمایت جناب معتمد و اختفای در عمارت صدر و صعود معتمد و ستم گرگین خان می‌فرمایند. پس از آن خطاب به شاه می‌فرمایند: «... تا آنکه از جانب آن حضرت حکم بسفر ماکو آمد بلا آنکه یک مالی باشد که سوار شوم فاه آه قضی ما قضی حتی نزلت القرية الجاهل اهلها. قسم بسید اکبر که اگر بدانی در چه محلی ساکن هستم اول کسی که بر من رحم خواهد حضرتت می‌بود. در وسط کوه قلعه‌ایست و در آن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن و اهل آن منحصر است بدو نفر مستحفظ و چهار سگ. حال تصور فرما که چه می‌گذرد ... قسم بحق که بقدر خردلی تمنای مال از آن حضرت ندارم و مالک شدن دنیا و آخرت را شرک محض می‌دانم ... و بیقین می‌دانم که مالکم کلّ موجود و مفقود را بتملیک حیّ معبود و بقدر تسع عشر خردلی شرک بخداوند نیاورده‌ام و ذنب او را نکرده‌ام و راضی بظلم نشده‌ام و مع ذلک در این جبل فرد مانده‌ام». به شاه می‌فرمایند که تنها بساحت الهی شکایت می‌کنند و از بلایای وارده بر حضرتشان محزون نیستند و مانند آنست که در فردوس اعلی از ذکر الهی متلذذاند. خطاب به محمد شاه می‌فرمایند بیان دو مطلب را ضروری می‌دانند یکی لزوم قیام شاه بر نصرت امر بدیع و دیگری داستان حمایت معتمد از آن حضرت. به شاه می‌فرمایند که قیام بر نصرت امر بدیع نماید و بر نفس خویش رحم کند تا مورد سخط الهی قرار نگیرد. به او می‌فرمایند کجاست اسکندر با شوکت و یا سلیمان با حشمت و کجاست سلطنت آنان. کلّ بفناء گرانیدند. اگر شاه قیام بر نصرت ننماید خداوند عالم مبعوث می‌فرماید نفوسی را که امر الهی را نصرت نمایند. در خصوص مطلب دوم (همانگونه که در حوادث مربوط به دوران اصفهان بیان شد) می‌فرمایند: «مرحوم معتمد شبی خلوت

نمود حتی حاجی ملا احمد را هم امر نمود بیرون رود. بعد از آن گفت می دانم کلّ اموالم ظلم است و مالک او حجت خداوند است. حال کلّ را و می گذارم باو از تو اذن می طلبم در تصرف او. و امروز غیر از تو حقّی عالم نیستم. حتی انگشتی های دستش را بیرون آورده و داد و من قبول نموده و ردّ نمودم به او و توبه او را قبول نموده اذن دادم که تصرف نماید. اشهدالله و کفی به شهیدا. حال هم یک دینار او را نمی خواهم، مال حجت است کلّ اموال او. هر قسم لایق است آن حضرت در اموال آن امر فرمایند». در اواخر توقیع مبارک به شاه می فرمایند از علمائی که نزد شاه معروف اند چون سید یحیی دارابی و ملا عبدالخالق یزدی در خصوص امر آنحضرت تحقیق کند و آیات ظهور را از آنان گرفته زیارت نماید. حضرت باب در این توقیع مبارک از جمله دلائل حقانیت خود را تحقق بشارات و اخبار پیشینیان در خصوص ظهور حضرتشان بیان می فرمایند. علاوه بر ذکر روایاتی چون حدیث مروی از حضرت امام محمد باقر «لابد لنا من آذربایجان امر لایقوم لها شیء» به خبر جفّار هندی (بنقل از حاج سید جواد کربلائی) در باب نام مبارک و نیز بنقل اشعار سید حسین اخلاطی و دیگران در خصوص نام و تاریخ ظهور مبارک پرداخته اند. ولکن تصریح می فرمایند که این دلائل «ذکری است از برای قلوب ضعیفه». سپس بسرعت نزول آیات فطریّه و کثرت بینات صادره از قلم مبارک و عجز کلّ از اتیان بمثل بعنوان دلائل اصلیه حقانیت ظهور مبارک اشاره نموده می فرمایند نیازی به ادلّه دیگر نیست. در پایان توقیع مبارک اشاره می نمایند که هشتاد و هفت روز پیش از مرگ معتمد آن را پیشگوئی کرده و به دوتن از علماء در یزد مراتب را اعلام کرده اند. سپس می فرمایند که قدرت پیشگوئی تمام وقایع حیات شاه را نیز دارند ولکن بجهاتی مبادرت بدین امر نمی فرمایند. شاید اشاره لطیفه ای باشد بقرب وفات محمد شاه. خصوصاً که عبارت «الآن چون اجل قریب است و امر دین است نه دنیا رشحه ای بحضور معروض داشته شد» نازل در موضع دیگر توقیع علاوه بر قرب شهادت مبارک می تواند به قرب مرگ شاه نیز ناظر باشد.

توقیع چهارم محمد شاه که بعربی است در اوائل اقامت حضرت باب در قلعهٔ چهریق نازل شده است. (۹) این توقیع مبارک از توقیعات قهریهٔ آن حضرت است و با لحنی شدید شاه را توبیخ و بتلافی مافات دعوت می‌فرمایند. توقیع مبارک با عبارت «بسم الله المتکبر الشدید» آغاز می‌شود و با تجلیل و تعظیم حضرت الوهیت ادامه می‌یابد. به محلّ نزول توقیع مبارک بعنوان «سجن بعید» اشاره می‌فرمایند. به شاه می‌فرمایند که به عزّت ظاهری مغرور است حال آنکه زاهد و مؤمن حقیقی به ظواهر حیات دنیا چون سگ مرده‌ای می‌نگرد و هرگز گرد آن نمی‌گردد. خطاب به شاه می‌فرمایند که بر تو واجب است که به حقّ مؤمن شوی و از آن شیطان پلید بی‌رحمی که ترا به عذاب دوزخ می‌خواند و می‌کشاند (حاج میرزا آقاسی) دوری کنی. آنچه تاکنون بگمان خود از اعمال نیکو کرده‌ای ترا فائده نبخشد زیرا هرکس به من استکبار ورزد و از آیات و بینات الهی که به من اعطاء شده روی بگرداند در عذاب دوزخ گرفتار خواهد گشت. ای شاه با آنکه در حقّ من این جنایت روا داشته‌ای هیچ اندوهی بخود راه نداده‌ای. زود است که بعذاب الهی مبتلا شوی. از نخستین روزی که خبر ظهور را به تو دادم و انذار نمودم که استکبار ننمائی چهارسال می‌گذرد و در این مدت جز ظلم و استکبار از تو و از جند تو ندیده‌ام. گمان می‌کنی که من در اندیشهٔ مال دنیا هستم. سوگند بر پروردگار که مال دنیا چون چشم جسد مرده نزد من بی‌ارزش است. تو ادّعا می‌کنی که از مسلمین و مؤمنینی. به من بگوی به چه جرم و خطائی حکم تبعید مرا بدین مکان صادر نموده‌ای. بدان که ظلم پایدار نیست و همین ستم تو دلیل بر کفر توست و جزای کفر تو عذاب دوزخ است. از آن سوی صبر من بر بلایا دلیل حقانیت من است. در این توقیع مبارک با نهایت قوّت خطاب به محمد شاه می‌فرمایند که چرا علماء را حاضر ننمودی و مرا احضار نکردی تا با آنان مذاکره و اتمام حجّت نمایم. این استنکاف تو دلیل عجز تو و حجّت حقانیت من است. اگر می‌خواهی خون مرا بریزی چرا تأمل می‌کنی. تو که صاحب اقتداری. اگر پردهٔ

غفلت از چشمان تو برافتد بحقیقت پی بری و از خوف عذاب الهی با  
سینه خویش ولو بر برف باشد بسوی من شتابی. بدان که عذاب الهی  
سریع و قریب است. اگر شاعر می‌شدی که در ایام سلطنت تو بر من  
چه گذشته است آرزو می‌نمودی که هرگز بدین عالم قدم ننهاده بودی.  
من تنها به ساحت الهی شکایت می‌کنم زیرا حضرت الوهیت است که  
مرجع همه امور است. پس از نزول توقیع مذکور دیری نپائید که محمد  
شاه به نکبت دچار گشت و در حالی که از چند بیماری رنج می‌کشید  
با نهایت خسران درگذشت و بدوزخی که در توقیعات مبارکه حضرت  
باب خطاب به او معین گشته بود راجع گشت.

## زیرنویس

### بخش بیست و پنجم - توقیعات محمدشاه

۱ - حضرت بهاء الله در خصوص اقدام محمد شاه مبنی بر تبعید حضرت باب به آذربایجان و نیز قتل قائم مقام در لوح مبارک کلمات فردوسیّه می فرمایند: «از حضرت محمد شاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر. اول نفی سلطان ممالک فضل و عطاء حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء» (مجموعه اشراقات. صفحه ۱۲۰). برای آگاهی از احوال قائم مقام خصوصاً روابطش با جناب وزیر والد جمال ابهی از جمله رجوع فرمایند به نوشته نگارنده تحت عنوان «سید مدینه تدبیر و انشاء» مندرج در آهنگ بدیع سال ۱۹۶۴، شماره نهم صفحات ۳۰۸ - ۳۰۵.

۲ - GOD PASSES BY. صفحه ۴. عین بیان مبارک در باب خصائص محمد شاه چنین است:

"THE BIGOTED, THE SICKLY, THE VACILATING MUHAMMAD SHAH."

۳ - THE PROMISED DAY IS COME. صفحه ۶۸.

۴ - عین بیانات مبارکه چنین است: «و لقد رجع ذکرالله باذن ربّک من بلد الحرام و انه قد اراد ارض المقدّسة ... فی ملک الروم ... و لقد سمعنا الیوم ان الرّسول قد حبس فی البغداد ...».

۵ - عین بیانات مبارکه چنین است: «و لقد کفر الذّین قالوا ان کلمة الله یاخذ تلك الآیات من احرف القرآن. قل سبحانه و تعالی عمّا یشرکون. قل لو نشاء لننزل فی کلّ شیء. قد احاط علم ربّک مثل قرآن الاول من دون ذکر و لاسکون ... ان حرفاً ممّا ینزل من یدی الذّکر لم یعدل آیات الاولین ... ولو اجتمع کلّ علی ان یأتوا بمثل آیه ممّا نزلنا الیک فی کتابک هذا لن یستطیعنّ ولن یقدرنّ ...».

۶ - رجوع فرمایند به:

الف - مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۱۷

ب \_ GOD PASSES BY صفحه ۲۴.

۷ \_ فیضی. حضرت نقطه اولی. صفحه ۲۱۴. در باب محتوای نامه

محمد شاه همچنین رجوع فرمایند به:

الف \_ مقاله شخصی سیاح. صفحه ۱۸.

ب \_ نبیل زرندی مطالع الانوار. صفحات ۱۷ \_ ۲۱۶

۸ \_ GOD PASSES BY صفحه ۲۶.

۹ \_ فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۸۲.

## بخش بیست و ششم توقیعات حاج میرزا آقاسی

در بخشهای پیشین این کتاب بتفصیل ذکر احوال حاج میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه قاجار شده است. این مرد خائن پست و بد دل و بد زبان با نفوذی که در شاه داشت او را وادار نمود که حضرت باب را به آذربایجان تبعید نماید. شاه حاج میرزا آقاسی را چون بت می پرستید و بی مشورت او اقدام به امری نمی نمود. این بود که حقایق امور همواره از دید شاه پنهان بود و صدر اعظم فاسد و خود کامه هرچه می خواست می نمود و سرانجام نیز مانع ورود حضرت باب به طهران و ملاقات با شاه ایران گشت. علاوه بر خطابات نازل در کتاب قیوم الاسماء بیش از چهار توقیع مبارک از قلم حضرت باب خطاب به حاج میرزا آقاسی نازل شده است. نخستین توقیع حضرتشان در شیراز صادر شده است. در این توقیع خطاب به صدر اعظم مذکور می فرمایند که توقیع مقدّس را که از قلم ذکر (خود هیکل مبارک) و از سوی حضرت بقیّة الله نازل گشته است قرائت نماید. به او می فرمایند که بواسطه این افتخار که مخاطب توقیع مبارک قرار گرفته است شکر الهی بجای آورد و در ساحتش سجده نماید. می فرمایند محتوای توقیع شاه را با انصاف و عدالت برای وی توضیح نماید. بداند که ملک و ملکوت در ید قدرت آن حضرت است. به وی با خطباتی چون «امین» (امین شاه) و «مکین» (مکین در حکومت ظاهری) توصیه می فرمایند که به صدارت دنیوی که بقاشی ندارد دل نبندد و در اندیشه تأمین سعادت آخرت خویش باشد. این سعادت را در اطاعت از امر حضرتشان تصریح می فرمایند. می فرمایند اگر بر نصرت امر جدید قیام نماید هم حکومت دنیویش می پاید و هم از ملکوت جاودان بهره می یابد. مجدداً او را باطاعت از حکم حضرت بقیّة الله توصیه می نمایند و می فرمایند که جز ایمان به آیات الهی در این عصر مفرّی برای احدی موجود نیست. به حجّیت آیات الهی اشاره فرموده و ناس را عاجز از اتیان



بمثل تصریح می فرمایند. به خطابات نازل در کتاب قیوم الاسماء و تکذیب دشمنان امر بدیع چون اعراض ناس از مظاهر مقدسه قبل اشاره می فرمایند. همچنین به خطابات به ملوک و علماء روحانی نیز اشارتی دارند. در چند موضع از توقیع مقدس حاج میرزا آقاسی را بقرائت توقیع و رعایت عدالت در باب اجراء محتوای آن توصیه می فرمایند. سپس به وحی مبارکی که بر قلب مقدسشان نازل می شود سوگند یاد می فرمایند که امر بدیع اعظم و اکبر از تصویری است که مردم زمان از آن دارند. در پایان توقیع از صدر اعظم می خواهند که با حامل یا حاملان توقیع مبارک برای او باعزاز تمام رفتار نماید و پاسخ آن را زود وسیله عمال حکومت نزد حضرتشان ارسال دارد.

توقیع دیگری از قلم حضرت باب در قریه سیاه دهان (نزدیک قزوین) خطاب به حاج میرزا آقاسی نازل شده است. در این توقیع مختصر که اصولاً بفارسی است ولکن با عباراتی عربی در تحمید و تسبیح الهی آغاز می شود از صدور حکم تبعید (به آذربایجان) شکایت فرموده از حاج میرزا آقاسی (و نیز شاه) می خواهند که در تصمیم خویش تأمل کرده و مکان مناسب تری برای تبعید معین نماید. بهر حال به حاج میرزا آقاسی می فرمایند که اگر «مستحق قتل بذات مقدس الهی که مشتاقم بموت اشد اشتیاق طفل به ثدی امش. بسم الله و بالله منتظر حکم و راضی بقضاء خداوندم و این حکم احلی است در نزد من از غسل...». برخی معتقدند (۱) که این توقیع مبارک برای محمد شاه نیز ارسال گردیده است. ولکن از بیان حضرت ولی امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۲۴) مستفاد می شود که در سیاه دهان تنها برای حاج میرزا آقاسی توقیعی نازل و ارسال گشته است.

از چهاریق دو توقیع مبارک که حاوی بیانات قهریه است خطاب به حاج میرزا آقاسی نازل گردیده است. توقیع نخست باید در ایام اولیه اقامت آن حضرت در چهاریق نازل شده باشد. (۲) در این توقیع به چهاریق بعنوان «سجن ثانی» (در برابر ماکو بعنوان سجن اول) اشاره می فرمایند. توقیع مبارک با عبارت «بسم الله القهار الشدید» آغاز

می شود. پس از آن اظهار شهادت بر عظمت ملکوت الوهیت و تحمید بساط جلال قدس حضرت ربوبیت است. خطابات قهریه به حاج میرزا آقاسی پس از بیان تحمید الهی است. از او سؤال می فرمایند که پس از استماع نداء امر جدید چگونه ساعات و دقائق خویش را سپری می نماید. آیا بر اثر اعراض از امر مبارک حیا، نمی کند و از غضب خداوند جبّار نمی ترسد؟ به او می فرمایند که گمان می نماید همواره در عیش و راحت و عزّت است. اما بحقیقت در پی این عیش و راحت، ذلّت عظیم و عذاب شدید مقدر است. زیرا از حجّت خداوند که صاحب آیات محکمه و براهین مؤکده است و حقانیتش چون حقانیت حضرت الوهیت و رسل و اولیاء او ثابت است اعراض کرده است. به او می فرمایند که مَبْلَغِ عرفان و وزن ارشاد او (که مدعی آن است) نزد حضرتشان چون کفر فرعون جبّار نیز ارزش ندارد. خطاب به او می فرمایند حق را نصرت نکردی دیگر چرا تحقیر نمودی و مسجون داشتی؟ گویی که در قلب تو ذره ای از رحم و در سیمای تو اثری از حیا نیست. افّ بر تو و لعنت و نقت و غضب و سخط الهی بر تو باد. به او می فرمایند اگر تو ای شیطان و جبّار عنید به من مؤمن نشدی ولکن الحمد لله گروهی از ارواح مقدسه از عرفاء هوشمند و حکماء بالغ و دانشمند و علماء پرهیزکار مؤمن گشته اند که همه آنان از تو منزجرند و تو را لعنت می کنند. آنان که در برابر مظهر حق سر فرود آورده اند فرشتگان اند و تو که استکبار کرده ای همان ابلیس خبیثی. مرا بی آنکه خطائی کرده باشم چون حضرت یوسف و حضرت امام موسی بن جعفر مسجون نمودی. افّ بر تو باد و بر آنانکه ترا لعنت نمی نمایند. آیا مرا از صدور حکم قتل می ترسانی؟ مرگ آرزوی موّحدان و برگزیدگان حق است. لعنت و سخط و غضب الهی بر تو باد اگر بتوانی مرا مقتول نمائی و نکنی. خداوند حافظ من است و مرا از شقاوت و سوء عمل تو مصون می دارد. اگرچه امری اشرف از شهادت نیست و خداوند سرانجام آن را به من چون به دیگر اولیاء مقدّس ارزانی خواهد داشت. (۳) ای کاش ممکن بود که نام و آثار اصحاب خود را

نزد تو می فرستادم تا بدانی که آنان به موقف تو چون ارضی می نگرند که بر آن جسد مرده ای افتاده است و سگان از آن تغذیه می نمایند. ای پیرمرد وقیح از علو مقام و علم و غناء و عزت واقعی این جوان با حیا، شرم نما. اگرچه نصیحت به تو سودی ندارد زیرا پرده حیا را دریده ای و هرچه از دستت برآمده کرده ای. حقوق مظهر حق و صاحب حقیقی ملک دنیا و آخرت و اشرف آل الله را تزییع می نمائی ولکن خلعت پادشاهی بجهت عالم سنی می فرستی و به طفلی که گرما را از سرما تشخیص نمی دهد منصب جلالت می بخشی . (۴) بدان جزاء آنچه می کنی آتش دوزخ است و پاداش صبر و ابتلاء من رضوان الهی است و زود است که خداوند قهار جبار میان من و تو حکم فرماید و تو به دوزخ راجع شوی.

در چهریق همانطور که از پیش آمد توقیع دیگری از قلم حضرت باب خطاب به حاج میرزا آقاسی نازل گشته است. نزول این توقیع مبارک در روزهای نخست مراجعت حضرت باب از تبریز به چهریق (اقامت مجدد در چهریق) بوده است. این توقیع است که به توقیع قهریه در مفهوم خاص معروف است. (۵) حضرت باب توقیع قهریه را به طهران نزد جناب حجت زنجانی ارسال فرمودند تا با دست خویش به صدر اعظم ابلاغ نماید و او نیز چنین نمود. (۶) نبیل زرندی از لسان حضرت بهاء الله در سجن عگا شنیده است که فرموده اند جناب حجت در حضور آن حضرت و میرزا مسیح نوری و گروهی دیگر از اصحاب ابراز نموده که توقیع قهریه را به شخص حاج میرزا آقاسی داده است. حضرت بهاء الله فرموده اند که حجت تمام توقیع را از حفظ داشته و برای حضرتشان و دیگر اصحاب حاضر قرائت کرده است. (۷) از بیان مبارک حضرت بهاء الله که می فرمایند «خیلی مفصل بود. سه صفحه می شد. همه را حفظ کرده بود» (مضمون بیان مبارک) نباید استنباط نمود که توقیع مبارک در سه صفحه بخط و قطع معمول بوده است. زیرا نسخه موجود نزد نگارنده تقریباً بیست و چهار صفحه بقطع معمول است. (۸) لذا تعداد صفحات منقول از بیان مبارک حضرت بهاء الله شاید ناظر به

صفحات بزرگ و با خط بسیار ریز (خود هیکل مبارک حضرت باب و یا کاتب حضرتشان) باشد.

این تویع مبارک که بعربی است با عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می شود و ضمن تحمید الهی به قهاریت و عظمت و جباریت و اقتدار حضرت ربوبیت با نزول اشتقاقات متعدده از مصادر الفاظ مذکوره اشاره دارد. (۹) هیمنه بیانات مبارکه خود مبین کمال قهر الهی بر حاج میرزا آقاسی صدر اعظم ایران است. سپس بتفصیل عذاب و سخط و غضب انبیاء و اولیاء را عین عذاب و سخط و غضب الهی فرموده تصریح می فرمایند که اشدّ عذاب برای اهل ملک که از مظهر الهی اعراض می نمایند مقرر است. پس از این توضیح، خطابات قهریه به حاج میرزا آقاسی آغاز می شود. با شهامت به وی می فرمایند که چگونه اموال ناس را بیاطل اخذ می کند و چگونه مستحقّ نار دوزخ است. به او می فرمایند که به حکومت دنیوی خود مغرور نباشد زیرا نفوس اعظم از او چون سلیمان و اسکندر با همه حشمت و شوکتشان بفناء گرائیده اند. می فرمایند کجایند نمرود و شداد. آن دو در دوزخ اند، در عذاب جاودانند و از آن هرگز رهائی ندارند. به او می فرمایند از نخستین روزی که به وی خطاب کرده اند چهل ماه می گذرد. می فرمایند اگر از خدا می ترسیدی و به مظهر حقّ محبت می ورزیدی بقدر خردلی از اقتدارت کاهش نمی یافت و حکومت تو پایدار می گردید ولکن چون از حقّ اعراض کرده ای بفناء راجع می شوی. گمان می کنی از تو طمع مال دنیوی دارم. هیهات. مال دنیا چون کفی از خاکستر نیز نزد من ارزش ندارد. سپس به حاکم فارس که بحکم وی صاحب اختیار آن ولایت گشته بود و مظالم وارده از سوی او بر حضرتشان و اصحاب بزرگوارشان، به بی دینی و انهماک حسین خان در دریای معاصی، به شرب خمر دائم وی و قتل نفوس کثیر بی گناه بامر او اشاره می فرمایند. پس از آن حسین خان را لعنت نموده می فرمایند بزودی انتقام الهی در نهایت عدالت او را احاطه خواهد نمود. پس از بیان مظالم حسین خان به خروج حضرتشان از فارس و ورود بر بساط

منوچهرخان در اصفهان و توقیر و تعزیز و استقرارشان در آن بساط اشاره می‌نمایند و برای جناب معتمد جزاء جزیل در آخرت رجاء می‌فرمایند. بعد خطاب به حاج میرزا آقاسی می‌فرمایند تو که مصدر معصیت و خطائی، در پهنه ایران زمین و در دریای اموال کثیره تعیش می‌کنی و مرا که گناهی نکرده‌ام در دورترین نقاط کشور مسجون می‌سازی. مراقب سجن مرا مرد نادانی قرار می‌دهی و به او می‌نویسی «روحی فداک». بحق شایسته است که روح تو فدای چنین مردم نادانی شود. به او می‌فرمایند که تو اموال شاهی را به نفوسی می‌دهی که به آل رسول اکرم (به هیکل مبارک) محبتی ندارند و هرچه اخذ می‌کنند صرف شرب خمر می‌نمایند و در پنهان نیز بر تو لعنت می‌فرستند. تو از این وقایع غافل و با آنکه سالهای زندگیت رو به هفتاد می‌رود از جوانی بیست و هشت ساله (خود هیکل مبارک) خائفی و او را به دیار غربت تبعید می‌نمائی. جوانی که از اولاد رسول اکرم و در شرافت نسب در میان مردم فارس بی‌نظیر است. همین شرافت مرا بس که از قریش اشرف قبائل عرب و از اهل ولایت فارس اعز مردم ایرانم. مردمی که رسول اکرم در باب آنان فرموده است اگر علم در ثریا باشد مردان فارس بر آن دست می‌یابند. (۱۰) مجدداً به او می‌فرمایند آنچه ظلم کنی بنفس خودت راجع می‌شود و آنچه از اموال دنیوی جمع نمائی نصیب دیگران می‌گردد. می‌فرمایند بدان با آنکه بظاهر در سجنم گونی بحقیقت در فردوس جنان و نزد پروردگار منانم. زیرا لذت و راحت و سرور واقعی در قرب و رضای الهی است. من آنچه شرط بلاغ بوده است بتو گفته‌ام و حجت و نعمت مدارا را با تو تمام کرده‌ام ولکن تو لیاقت این مماشات نداشته‌ای. جزای تو بواقع سقوط در نار دوزخ است. ای مرد مکار متظاهر تو قبور مردگان را تعمیر می‌کنی ولی قلوب مطالع فیض و الهام ربّانی را محزون و دلخون می‌نمائی. نه اولادی بجای نهادی و نه دوست و یار صادق داری. احدی از اهل حقیقت با تو همراه نیست. تنهائی و ملعون بندگان خدائی. زود است که اجل تو فرا رسد، زیرا خداوند از اعمال ظالمان غافل نیست.

و سرانجام می فرمایند: «و سيعلم الذين ظلموا اىّ منقلب ينقلبون و سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين».

## زیرنویس

### بخش بیست و ششم - توقیعات حاج میرزا آقاسی

- ۱ - از جمله فیضی، حضرت نقطه اولی، صفحه ۲۱۹.
- ۲ - برای زیارت این توقیع مبارک از جمله رجوع فرمایند به: فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۸۹ - ۸۵.
- ۳ - عین بیانات مبارکه چنین است: «اتحدّرنی بالقتل و هو شعارالموحّدین و سنّة المصطفین. فعلیک لعنة الله ان استطعت و لا تفعل ثمّ علیک سخط الله ان استطعت و لا تفعل ثمّ علیک غضب الله ان استطعت و لا تفعل ... انّ الذی خلقنی یحفظنی من سوء فعلک و یجعلنی فی کهف رحمته و حصن قوته و عزّته و الآ ای شرف مثل هذا یحبّ الله لی الشّهادة و اختصّنی بما اختصّ اهل الولاية».
- ۴ - احتمالاً اشاره مبارک به اهداء خلعت به شیخ طه عالم سنّی نقشبندی و اعطاء مقام ایلخانی ایل قاجار به الله قلی خان فرزند خوانده بدنام حاج میرزا آقاسی است.
- ۵ - GOD PASSES BY صفحه ۲۷. از محتوای تاریخ نبیل زرندی (مطالع الانوار. صفحه ۳۲۵) نیز این امر مستفاد می شود.
- ۶ - GOD PASSES BY صفحه ۲۷.
- ۷ - مطالع الانوار - صفحات ۲۶ - ۳۲۵.
- ۸ - نسخه موجود نزد نگارنده مرحمتی معهد مقدّس اعلی و بخطّ جناب یحیی تشویق شیرازی است (صفحات ۵۰ - ۱۲۷ مجموعه ای از آثار حضرت باب که استنساخ آن در نهم شهرالاسماء ۹۵ بدیع پایان یافته است).
- ۹ - عین بیانات مبارکه چنین است: «الحمد لله الذی تقهّر بتقهیر تقهّر اقتهار قهر قهارّته علی کلّ کینونیات المشرکات من الممكنات و الحمد لله الذی تعظّم بتعظیم تعظّم اعتظام عظم عظّمته ... و الحمد لله الذی تجبّر بتجبیر تجبّر اجتبار جبر جبّارّته ... و الحمد لله الذی اقتدر بتقدیر تقدّر اقتدار قدر قدرته ...».

۱۰ - سپس می‌فرمایند تو مصداق بیان حضرت رسول اکرمی که می‌فرمایند ترکان را رها ساز اگرچه آن ترک پدر تو باشد. زیرا اگر دوستت بدارد تو را می‌خورد و اگر از تو خشناک شود مقتولت می‌نماید. عین بیان منسوب به رسول اکرم بنحو شایع (و بنوع مغلوطی که در میان مردم عامی رواج گرفته است) چنین است: «اترک التروک ولو کان ابوک. ان احبوک اکلوک و ان ابغضوک قتلوک». با توجه به ایمان هزاران تن از مردم جانپاک و جانباز ترک زبان به حضرت باب و اوامر مبارک در قیوم الاسماء و دیگر آثار مقدسه آن حضرت مبنی بر هدایت آن مردم بدیهی است که هدف اساسی حضرتشان از نقل روایت منسوب به رسول اکرم (بهمان نحو مغلوط شایع بین عوام) ابراز خشم و قهر نسبت به حاج میرزا آقاسی صدر اعظم فاسد و خبیث ایران بوده است.



## بخش بیست و هفتم دلایل سبعة

این کتاب مبارک در قلعهٔ ماکو نازل شده است. احتمالاً هدف نزول کتاب پاسخگویی به پرسش‌های یکی از شاگردان جناب سید رشتی بوده است. عبارات «و بعد لوح مسطور را مشاهده نموده» در آغاز بخش فارسی دلایل سبعة این احتمال را تقویت می‌نماید. در موضعی از کتاب خطاب به سائل می‌فرمایند: «زیرا که خودت یکی هستی از تلامذهٔ مرفوع سید رفیع الله درجته و به علمای نجف و کربلا که محلّ اجازات سائرینند پشت پا زده‌ای و بقدر جوی اعتناء نمی‌کنی».

عبارت بعدی «و اگر از غیر اصحاب او هستی ...» این احتمال را تضعیف نمی‌نماید زیرا قرائن دیگر بر تقویت این عقیدت موجود است. از جمله می‌فرمایند: «و آنچه خود مکرّر از مرفوع سید شنیدی مبین است که مکرّر می‌فرمودند نمی‌خواهید که من بروم و حقّ ظاهر گردد.» و نیز در خصوص جناب باب‌الباب خطاب به سائل می‌فرمایند: «تو خود اول مؤمن را می‌شناسی که اکثری از علمای شیخیه و سیدیّه بل طوائف دیگر مکرّر بر علم و فضل او بودند ...». بهر حال غالب خطابات مبارک در این صحیفهٔ مقدّسه اصولاً به قاری کتاب است و نه شخص معین. زیرا به افراد مؤمن و غیر مؤمن هر دو خطاب شده است. در موضعی خطاب به قاری کتاب می‌فرمایند: «اینها از برای این است که تبصّر در امر خود بهم رسانی. و اینکه می‌گویی مابین خود و خدا از برای من یقین حاصل نمی‌شود والاّ مؤمن می‌بودم بدانکه مابین خود و خدائی که می‌گویی محض وهم است. حجّتی بر آن نداری.» و نیز چند عبارت بعد از این بیان مبارک و پس از ذکر مخالفت پیشینیان با مظهر الهی مبعوث زمان خود می‌فرمایند آنان نیز بین خود و خدای خود خویشتن را محقّ می‌دانستند. سپس می‌فرمایند: «نه این بود که می‌خواستند مکابره با حقّ کنند. مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حقّ نیست. بلکه دوست می‌داری که یقین حاصل

نمائی تا مؤمن شوی». و در موضع دیگر کتاب می‌فرمایند: «و اینکه سؤال نموده‌ای از اول دین و احکام آن بدانکه اول دین معرفت‌الله است...». گروهی مخاطب کتاب را ملاً محمد تقی هروی و برخی ملاً عبدالخالق یزدی دانسته‌اند ولیکن مدرک صریحی ارائه نکرده‌اند. باید توجه داشت که نام هردو شخص مذکور بعنوان اشخاص غائب در متن کتاب آمده‌است. قوله الاعلی: «... این را ملاً محمد تقی هروی نقل می‌کرد در اصفهان...» و نیز قوله الحق «... چنانچه تلامذه مرحوم شیخ مثل جناب ملاً عبدالخالق ذکر نموده‌اند». ذکر این نکته نیز ضروری است که بیان جناب فاضل مازندرانی در جلد چهارم کتاب اسرارالآثار (صفحات ۱۰۹ - ۱۰۸) تا حدودی مبهم است و باید مراد از «اذله سبع» ارسالی از سوی حضرت باب جهت ملاً محمد تقی هروی شرحی از دلایل سبعة حقانیت ظهور مبارک آن حضرت باشد و نه کتاب دلایل سبعة. بهرحال پاسخ قطعی به این پرسش که کتاب دلایل سبعة اصولاً در پاسخ چه شخصی نازل شده نیاز به تحقیق عمیق‌تری در آینده اوقات دارد.

اما در خصوص محلّ و تاریخ نزول دلایل سبعة باید معروض داشت که متن کتاب تصریح دارد بر محلّ نزول آن. از جمله در یک موضع از کتاب نازل است: «حال نظر کن اون لقاء الله را که کلّ از برای آن خلق شده‌اند حظّ اون لقاء را جبل ماکو بر می‌دارد». و در موضع دیگری فرمایند: «تصوّر کن و بفهم که مراد امروز است که در جبل ماکو نشسته». اینکه آیا کتاب دلایل سبعة پس از نزول بیان فارسی و یا پیش از آن نازل شده محلّ اختلاف نظر گشته‌است. بعقیده این عبد نگارنده سطور با احتمال قوی کتاب دلایل سبعة پس از بیان فارسی نازل گشته‌است. زیرا در کتاب بیان فارسی تاریخ نزول کتاب را تقریباً سه سال پس از ظهور مبارک فرموده‌اند. قوله الاعلی: «و حال قریب بسه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محلّ مقصود خود را در جبل قرار داده‌اید» (باب هشتم از واحد ششم). حال آنکه تاریخ تقریبی نزول دلایل سبعة را در نفس کتاب چهارسال پس از

ظهور مبارک تصریح فرموده اند. قوله الحق: «و از مؤمنین فرق شیعه  
 ظاهراً در عرض چهارسال متجاوز از صد هزار شده ولی کسی ملتفت  
 نیست». استعمال اصطلاحاتی چون «اهل بیان» و «کتاب بیان» در متن  
 کتاب دلائل سبعة نیز خود قرینه ایست که نزول کتاب بیان فارسی پیش  
 از کتاب مذکور بوده است. در یک موضع از دلائل سبعة می فرمایند:  
 «زیرا که اهل بیان را تربیت نموده که راضی بحزن هیچ نفسی نشوند  
 ...» و در موضع دیگر می فرمایند: «و الاّ یک آیه از کتاب بیان اعظم  
 است عندالله از هر دلیلی» و نیز می فرمایند: «همچنین آنهایی که از  
 شیعه تفسیر بر قرآن نوشته اند اگر معنی تکوینی آن را درک نموده  
 بودند از نقطه اول فرقان که مقام ظهور حضرت حجت منتظر است  
 محجوب نمی ماندند ... و همچنین مراقب خود باش در بیان که مثل  
 آنها نشوی». از بیان اخیر نباید استنباط نمود که سائل به حضرت باب  
 مؤمن بوده زیرا عبارات منقوله قبلی این نظر را تأیید نمی نماید و  
 خطاب مبارک در این مقام عامّ و راجع به قاری کتاب است. بهر حال  
 مطالب بدیعه عالیّه نازل در دلائل سبعة و از جمله اعلام استقلال ظهور  
 جدید مؤید نکات مهمّه مشروحه در کتاب بیان فارسی است و بجاست  
 قبول نمائیم که شرافت اصالت و بداعت این مطالب عالیّه به امّ الکتاب  
 دور بابی (کتاب بیان فارسی) راجع است و نه اثر دیگری از آثار نازل  
 از قلم حضرت باب. اما بحقیقت فاصله نزول این دو اثر جلیل چندان  
 طولانی نبوده زیرا هر دو در ماکو نازل گشته اند. بهر حال باید توجه داشت  
 که حضرت ولیّ امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحات ۲۶ -  
 ۲۵) بتلویح نزول دلائل سبعة را پس از نزول کتاب بیان فارسی  
 دانسته اند.

کتاب دلائل سبعة مهمّترین اثر استدلالی حضرت باب است.  
 (۱) وضوح و قوت استدلال حضرت باب در این کتاب جلیل بحدی است  
 که خواننده منصف را بی درنگ بمرحله انجذاب و ایقان می کشاند.  
 جناب ملاعبدالکریم قزوینی (میرزا احمد) بهمین دلیل نسخ متعدّده از  
 این کتاب مبارک را نوشته و به برخی از شاهزادگان و مقامات حکومت

قاجار اهداء کرده است. (۲) از جمله نسخه‌ای وسیله جناب نبیل زرنندی جهت میرزا یوسف خان مستوفی الممالک آشتیانی فرستاده که سبب ایمان شخص اخیر گردیده است. (۳) دلایل سبعة وسیله نیکلای فرانسوی به فرانسه ترجمه شده است. چند فقره از آن کتاب وسیله حضرت ولی‌امرالله و صفحات متعدده وسیله جناب حبیب طاهرزاده به انگلیسی ترجمه گردیده است. (۴) با تأسف باید گفت که نسخه کاملاً صحیحی از کتاب دلایل سبعة در دست نیست و نسخه مطبوعه وسیله ازلیه نیز حاوی برخی اغلاط است.

دلایل سبعة شامل دو بخش مستقل عربی و فارسی است. هر دو بخش با عبارت «بسم الله الافرد الافرد» آغاز می‌گردد. عمده مطلب بخش عربی توضیح دلایل هفتگانه حقانیت ظهور مبارک حضرت باب است. چون این دلایل مشابه دلایل مذکوره در بخش فارسی است هنگام بحث از بخش اخیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در آغاز بخش عربی و ضمن تقدیس از مقام الوهیت اشتقاقات متعدده از لفظ «فرد» استعمال گردیده که گویای فردانیت ذات الهی و مظهر مقدس ربّانی در هر دور است. مقدمه بخش عربی حاوی الحان سه گانه خطابات، آیات و مناجات است. سپس لحن صور علمیه تجلی دارد و حضرت باب ببیان دلایل حقانیت ظهور مبارکشان اشاره می‌فرماید. پس از آن بر این نکته تأکید می‌ورزند که همه مظاهر الهیه ترویج امر واحد فرموده‌اند و هر یک رجعت مظهر قبل‌اند. نکته‌ای که سبب ایراد برخی از دشمنان امر بدیع گشته است بیان تقدم نزول زبور مقدس بر تورات جلیل در بخش عربی است (۵) که از بیان مبارک مستفاد می‌شود حضرت داود پیش از حضرت موسی ظاهر گشته‌اند. حضرت بهاء‌الله در این خصوص می‌فرمایند: «چنانچه الی حین چند کره اهل بیان سؤال نموده‌اند که حضرت داود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم علیه بهاء‌الله بوده و لکن نقطه اولی روح ما سواه فداه آنحضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عندالرسل است.» (۶) حضرت عبدالبهاء در توضیح این نکته می‌فرمایند: «در الواح

حضرت اعلیٰ ذکر داودی هست که پیش از حضرت موسی بود. بعضی را گمان چنان که مقصود داود بن یسّا است و حال آنکه داود بن یسّا بعد از حضرت موسی بود. لهذا مغلّین و معرضین که در کمینند این را بهانه نمودند و بر سر منابر استغفرالله ذکر جهل و نادانی کردند. اما حقیقت حال این است که دو داود است یکی پیش از حضرت موسی و دیگری بعد از موسی. چنانکه دو اسمعیل است یک اسمعیل بن ابراهیم و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است». (۷) در چند موضع از بخش عربی به حضرت من یظهره الله نیز اشاره شده است. دلائل سبعة عربی از جمله نخستین آثار حضرت باب است که در آن عنوان «من یظهره الله» موعود بجای «بقیة الله» معهود بکار رفته است. چون ذکر داود پیش از حضرت موسی شد بجاست تصریح شود که در برخی از آثار اسلامی داود پس از حضرت موسی (داود بن یسّا) نیز از انبیاء مستقلة صاحب کتاب جدید (از انبیاء اولوالعزم) تلقی شده است. ملا فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین خویش به اختلاف اقوال مفسرین اسلامی در این باب اشاره کرده است. از آثار مبارکه حضرت باب و جمال ابهی نیز مستفاد می شود که حضرت داود بن یسّا صاحب مقام عظیم بوده ولی بتصریح حضرت عبدالبهاء این نبوت باسقلال نبوده است. و ما بدین نکات بتفصیل بیشتر هنگام توضیح محتویات بخش فارسی دلائل سبعة اشاره خواهیم نمود.

بخش فارسی دلائل سبعة (یا دلائل سبعة فارسی) با عبارت «بسم الله الافرد الافرد» آغاز می گردد و با تحیت ابهی بر من یظهره الله و ادلای آن حضرت ادامه می یابد. سپس اشاره بمشاهده «لوح مسطور» می فرمایند که مراد از آن عریضة سائل است بحضور مبارک. به او می فرمایند که اگر ذکر دلائل ظهور مبارک بتفصیل شود امکان گنجایش آن نخواهد داشت. اشارت لطیفه ایست بر این نکته که دلائل مورد استناد در صفحات بعد صرفاً بخش کوچکی از دلائل حقانیت ظهور جدید است. پس از این بیان مبارک به قدمت و استجلال و استرفاع ذات الوهیت، قدمت زمانی خلق، استمرار ابدی فیض الهی

(ارسال رسل و انزال کتب) اشاره می‌فرمایند. در خصوص وحدت تجلیات ذکر ازل و مقام مشیت اول می‌فرمایند: «بدانکه مثل او مثل شمس است. اگر بما لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بما لا نهاییه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست. اوست که در کلّ رسل ظاهر بوده و اوست که در کلّ کتب ناطق بوده ... اوست که در این دور بدیع ... بنقطه بیان معروف و بدیع اول در یوم آدم و بنوح در یوم او و به عیسی در یوم او و به محمد رسول الله در یوم او و بنقطه بیان در یوم او و بمن یُظهره الله در یوم او و بمن یُظهره الله من بعد من یُظهره الله در یوم او معروف بوده و این است سرّ قول رسول الله از قبل، اَمَّا النَّبِيُّونَ فَاَنَا. زیرا که ظاهر در کلّ شمس واحد بوده و هست». (۸) قوت استدلال در کتاب دلائل سبعة چنان است که بحقّ توان گفت این کتاب اعظم اثر استدلالی حضرت باب است. دلائل وارده در کمال وضوح است. مفاهیم و مصادیق آن دقیق و اصیل است. (۹) استدلال حضرت باب اصولاً راجع است به حجّیت آیات الهی اگرچه بدلائل دیگر نیز اشاره فرموده‌اند.

در توضیح دلائل مربوط به حجّیت آیات می‌فرمایند که در ظهور رسول اکرم خداوند حجّت را قرآن شریف مقرر فرموده و این موهبتی است در حقّ امت اسلام زیرا در ادوار گذشته سابقه نداشته‌است. اما دلائل محکمه هفتگانه حجّیت آیات در بخش فارسی دلائل سبعة بشرح زیر است (باید توجه داشت که این دلائل در بخش عربی نیز تقریباً مشابه بخش فارسی است):

نخست - آیات قرآن شریف اعظم معجزه رسول اکرم است. در مواضع دیگر کتاب ملت اسلام (و نیز اهل بیان) را وصیت می‌فرمایند که دلائل حقانیت مظهر الهی را بر این اساس تحقیق و تحرّی نمایند.

دوم - غیرالله قادر بانزال آیات نیست. ذیل این عنوان و در مواضع دیگر کتاب و نیز در بخش عربی تصریح می‌فرمایند که خداوند هزار و دویست و هفتاد سال به امت اسلام مهلت داد (۱۰) تا تربیت شوند و دریابند که کلّ از اتیان به مثل قرآن عاجزند و نقطه بیان اتیان

بمثل فرمود زیرا مانند رسول اکرم مظهر مستقل الهی بود.  
سوم - آیات قرآن مجید حجّت باقی است و تا یوم قیامت  
(قیام موعود و یا ظهور بعد) منبع قدرت دور اسلام است.

چهارم - آیات قرآن شریف در دلالت بر حقانیت رسول اکرم  
حجّت کافی است و اصولاً با وجود این حجّت استناد به حجج دیگر  
ضروری نیست. ذیل این دلیل به آیات قرآن مجید مبنی بر کفایت آیات  
در حجّت استناد فرموده‌اند. سپس در توصیه به قاری کتاب (و یا  
سائل) می‌فرمایند: «پناه بر خدا بر آنکه دلیل قرار دهی چیزی را  
بهوای خود. بلکه دلیل قرار ده چیزی را که خداوند او را دلیل قرار داده  
و تو ایمان می‌آوری بخداوند از برای رضای او. چگونه می‌خواهی  
دلیل ایمانت قرار دهی چیزی را که رضای او نبوده و نیست».

پنجم - خداوند در قرآن مجید در اثبات حقیت رسول اکرم جز  
به آیات به امر دیگری استناد و استدلال نفرموده‌است. معجزاتی که از  
آن حضرت نقل شده‌است اگر نزد خداوند شانی داشت حقّ بدان معجزات  
اثبات حقانیت رسول اکرم می‌فرمود. سپس در ارتباط با موضوع با  
اشاره به انشقاق قمر در آیه مبارکه قرآن شریف «اقتربت الساعة و انشق  
القمر» (سوره قمر آیه نخست) می‌فرمایند که مراد از نزول این آیه  
استدلال بحقانیت رسول الله نبوده‌است و معنای حقیقی آیه را تنها  
خداوند می‌داند و آنچه نزد مردم در این باب شایع است بر خلاف واقع  
است.

ششم - شایعات از جمله ذکر معجزات برای غیر مؤمن حجّت  
نمی‌شود. زیرا نه در زمان رسول اکرم زندگی می‌نموده که معجزات را  
مشاهده نماید و نه معجزات مذکوره موجود و باقی است که حجّت  
قرار گیرد. لذا عقلاً طالب صادق یا «بمحض حبّ فطرت نزد استماع  
ذکرالله خاضع و خاشع» می‌شود که البته «حبّ و عرفان» اکبر علانم و  
وسائل ایمان به مظهر ظهور است و یا بنفس خود مظهر الهی نظر  
می‌نماید و دلیل ظهور آفتاب را طلوع خود آفتاب می‌داند.

هفتم - اگر نفسی ادّعا نماید که مظهر الهی است و از سوی

حقّ حجّت است بر ناس و حقّ شخصی را مبعوث نفرماید در ابطال داعیه او حجّت مظهر الهی کامل است و او بر حقّ است. لذا اثبات حقانیت آن نفس مبارک مرضی و محبوب حقّ است. اما مسجونیت و شهادت مظهر ظهور دلیل بر بطالت ادّعای او نیست. چنانکه مسجونیت حضرت یوسف و حضرت امام موسی بن جعفر و شهادت حضرت زکریّا و حضرت امام حسین اعظم دلیل حقانیت آنان بود. اشارت لطیفه ایست بدین نکته که سجن و سرانجام شهادت بعدی حضرت باب مثبت و نه مبطل ادّعای حضرتشان است.

پس از توضیح دلایل هفتگانه حجّیت آیات کتاب الله و حقّیت مظهر الهی که هم مثبت حقانیت رسول اکرم و هم حضرت باب اعظم است حضرتشان ببیان کیفیت ظهور مظاهر الهیه در قبل و برخی از علل اعراض ناس می پردازند. از جمله در خصوص امت حضرت داود می فرمایند: «نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه بکمال رسیدند. بعد که عیسی ظاهر شد قلیلی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کلّ مابین خود و خدا خود را محقّ می دانستند. نه این بود که می خواستند مکابره با حقّ کنند. مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حقّ نیست بلکه دوست می داری که یقین حاصل نمائی تا مؤمن شوی. امت داود را هم مثل خودت تصوّر کن که اگر یقین می نمودند که عیسی همان پیغمبری است که داود خبر داده احدی از امت او خطور دون ایمان نمی کرد. چگونه آنکه کافر شود. و حال آنکه از یوم ظهور داود تا اول این ظهور دو هزار و دوست و هفتاد سال گذشته و هنوز از حروف زبور باقی هستند در دین خود و مابین خود و خدا گمان می کنند که مصابند. حال ببین مابین خود و خدائی که ادّعا می کنند نزد نصاری لاشیء است چگونه نزد خالق کلّ»، مراد از داود در این بیان مبارک داود بن یسّا است که ظاهراً تصوّر می شود از انبیاء مستقلّه است ولکن بتصریح حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات (صفحه ۱۲۴) از انبیاء غیرمستقلّ (مروّج) است و پس از حضرت موسی ظهور فرموده است.



جناب فاضل مازندرانی در مجلد چهارم اسرارالآثار (صفحه ۱۰۹) لفظ «عیسی» را در بیان منقول از دلائل سبعة به «موسی» تبدیل کرده است. فاضل فقید جناب اشراق خاوری نیز در مجلد نخست از قاموس کتاب ایقان (صفحات ۲۰۲-۲۰۳) عقیده دارد که در نسخه مطبوعه دلائل سبعة وسیله ازلیه لفظ «عیسی» به «موسی» بدل گردیده است. بدیهی است که نسخه مذکوره حاوی اغلاطی چند است ولکن در این مورد بخصوص نگارنده سطور با نظر جنابان فاضل مازندرانی و اشراق خاوری موافقت ندارد. زیرا عبارت «نزد نصاری لاشیء است» قرینه ایست بر این که در اصل بیان مبارک همان لفظ «عیسی» بکار رفته است. دلیل دیگری که ثابت می نماید مراد از داود در این بیان مبارک داود پس از حضرت موسی است تاریخی است که برای ظهور داود مقرر فرموده اند. می فرمایند: «حال آنکه از یوم ظهور داود تا اول این ظهور دو هزار و دوست و هفتاد سال گذشته و هنوز از حروف زبور باقی هستند در دین خود». در کتاب دلائل سبعة از ظهور حضرت داود تا حضرت مسیح را پانصد سال و از ظهور حضرت مسیح تا ظهور رسول اکرم را پانصد سال و از ظهور رسول اکرم تا ظهور مبارک حضرتشان را یک هزار و دوست و هفتاد سال مقرر فرموده اند. در موضعی می فرمایند: «و بعد نظر نموده در امت عیسی که پانصد سال تربیت شده مثل امت موسی. وقتی که بکمال رسیدند در دین خود خداوند محمد رسول الله را ظاهر فرمود». این دو بیان مبارک و بیانات دیگری که در باب هزار و دوست و هفتاد سال دور اسلام می فرمایند همه مؤید بیان مبارکی است که در آن ظهور داود بن یسا را دو هزار و دوست و هفتاد سال پیش از ظهور حضرتشان دانسته اند. اگر بگوئیم از زمان داود پیش از موسی تا ظهور مبارک دو هزار و دوست و هفتاد سال بوده است این قول با محتوای دلائل سبعة مباین است. زیرا در موضعی از متن کتاب می فرمایند: «و همچنین نظر نموده در امت موسی قبل از داود هزار سال تربیت شدند تا آنکه بکمال رسیدند و آنچه وعده داده بود موسی بایشان از ظهور عیسی بعد از داود ظاهر شده ...». با توجه به بیان اخیر از ظهور حضرت موسی

تا ظهور حضرت باب سه هزار و دویست و هفتاد سال طول کشیده است. با احتساب فاصله میان ظهور داود پیش از موسی تا ظهور حضرت موسی فاصله ظهور داود پیش از موسی تا ظهور حضرت باب باید رقمی در حدود سه هزار و هفتصد و هفتاد سال باشد نه دو هزار و دویست و هفتاد سال. با توجه به آنچه معروض آمد به داود پیش از موسی انحصاراً در دلایل سبعة عربی اشاره شده است. (۱۱) مگر آنکه بگوئیم رقم دو هزار و دویست و هفتاد سال فاصله میان داود و ظهور مبارک رقمی تحریف شده است و در نسخه معتمد اصلی (که متأسفانه در دست نیست) رقم سه هزار و هفتصد و هفتاد سال آمده است که این نیز با قرائن دیگر سازگار نخواهد گشت. (۱۲) بهرحال داود بن یسّا باستناد بیان مبارک جمال ابهی در کتاب بدیع (صفحة ۱۶۲) ناس را بشریعت توراة امر فرموده است.

حضرت باب پس از بیان کیفیت اعراض قوم یهود از حضرت مسیح اشاره به انکار مسیحیان در باب ظهور حضرت رسول اکرم می فرمایند. تصریح می فرمایند با آنکه حضرت مسیح از مؤمنین عهد گرفتند که به موعود مؤمن شوند مسیحیان رسول اکرم را انکار نمودند. می فرمایند که هر ظهور قبلی از امت خویش عهد گرفته است که به ظهور بعد مؤمن شوند ولکن قلبی در ظهور بعد مؤمن گشته اند. سپس بشرح حیات و مصائب رسول اکرم اشاره می فرمایند. بیان رسول الله را نقل می فرمایند که فرمود هیچ نبی چون آن حضرت صدمه و اذیت ندیده است. (۱۳) می فرمایند مسیحیان خصوصاً راهبان شب و روز تضرع و زاری می نمودند که احمد موعود ظاهر شود ولکن چون ظاهر گشت همگی اعراض نمودند جز قلبی. می فرمایند: «حال آنکه امت عیسی اگر یقین می نمودند که این همان احمد موعود است احدی از نصاری محتجب نمی ماند از رسول الله و چه رهبانها بودند که ریاضت می کشیدند که رضای خدا را تحصیل کنند و از برای کسی که عمل می کردند ظاهر شد و باو ایمان نیاوردند و گفتند تو نیستی آنکه عیسی خبر داده. و گمان نکنی که آنها در دین خود محتاط نبودند یا

آنکه می‌خواستند ایمان بحق نیاورند بلکه عدم ایمان و یقین آنها از شدت احتیاط آنها بود که در دین خود داشتند ... و تقصیر بر علمای آنهاست که اگر آنها ایمان می‌آوردند سایر خلق ایمان می‌آوردند. حال نظر کن که علمای نصاری عالم شدند از برای آنکه امت عیسی را نجات دهند و حال آنکه خود سبب شدند که خلق را ممنوع نمودند از ایمان و هدایت». پس از آن از مضرات تقلید سخن می‌فرمایند و هم علماء و هم مقلدان آنان را هالک در نار می‌دانند. سائل و قاری کتاب را به تحقیق همراه با بصیرت تشویق می‌فرمایند. در چند موضع دیگر و از جمله در خاتمه کتاب نیز باعراض علماء مسیحی در انکار حقیقت رسول اکرم اشاره می‌فرمایند و سرانجام می‌فرمایند: «پس بدان که این همه علماء که در نصاری هستند یک حرف از انجیل را درک ننموده‌اند الا آنکه حظّ ایشان بیان عبارتست بلا روح و معنی».

در پی توضیح علل اعراض مسیحیان از رسول اکرم ببیان کیفیت مخالفت مسلمین (شیعیان) با قائم آل محمد می‌پردازند. سپس می‌فرمایند خداوند قائم موعود را با همان حجّت حقانیت رسول اکرم که نزول آیات الهی بود ظاهر فرمود. می‌فرمایند خداوند حضرت موعود منتظر را از جایی که احدی گمان نمی‌نمود و در سنّی که از بیست و پنج سال تجاوز نداشت ظاهر فرمود. نفسی را مبعوث فرمود که امّی بود و گمان علم از او نمی‌رفت. او را صاحب آیاتی فرمود که همگان از اتیان مثل آن عاجزند. می‌فرمایند: «... قرآنی که بیست و سه سال نازل شد خداوند عزّ وجلّ قوت و قدرتی در آن حضرت ظاهر فرموده که اگرخواهد در پنج روز و پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوی بآن نازل می‌فرماید. نظر کن بین این نوع تا حال از احدی از اولین ظاهر شده یا مخصوص بآن حضرت بوده». سپس به دیگر الحان و شوون آثار مبارکه اعمّ از مناجات، خطب، تفاسیر و صور علمیّه اشاره و استناد می‌فرمایند. می‌فرمایند آثار حضرتشان که حاوی روح مناجات است در نهایت فصاحت و بلاغت نازل گشته است. بل فصاحت و بلاغت حیا دارد که در جنب آن ادعیّه و مناجات عرض وجود نماید. می‌فرمایند «در

عرض شش ساعت هزار بیت مناجات» از قلم مبارک آن حضرت جاری می‌گردد. می‌فرمایند: «... نوع ظهور بنفسه حجّتی است متقن و دلیلی است مبرهن زیرا که از رسول‌الله که آیات ظاهر شد در عرب چهل سال تربیت شده بود ولی از آن حضرت که ظاهر شد این نوع آیات و دعوات و خطب و غوامض اسرار و زیارات و کلمات عربیه و فارسیه بر نهجی است که هر ذی روحی می‌تواند بفهمد که من عندالله است».

در توضیح علت اصلی مماشات با خلق و اظهار مقامات عالیّه حضرتشان با حکمت محضه و اظهار مقام بابیت در سالهای نخستین ظهور (خصوصاً در قیوم الاسماء) می‌فرمایند: «نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر انّی انالله چگونه خود را باسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرموده و باحکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان. لعلّ محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمانند». بعد می‌فرمایند با وجود این همه رحمت واسع مصیباتی از سوی دشمنان امر بر حضرتشان وارد گشته که قلم از ذکر آن بلایا حیا می‌کند. می‌فرمایند ولی نفوسی همه این وقایع را از آغاز ظهور حرف بحرف ثبت نموده‌اند. در خصوص آینده امر بدیع و پژوهش دقیق علماء و حکماء در باب آن می‌فرمایند: «عنقریب فوق اکراس بیان و اعراش آن متدقّقین از علمای آن و محقّقین از حکمای آن بذکر آن افتخار نمایند. چنانچه امروز می‌بینی که کلّ بذکر رسول‌الله چگونه مفتخرند ولی در بد، ظهور آن حضرت چه کلمات که نگفتند».

در باب آیات قرآن شریف مربوط به لقاء الله می‌فرمایند که مراد حقیقی لقاء ذات الهی نیست زیرا لقاء ذات ممتنع و محال است. مقصود لقاء مظهر الهی است. زیرا مظهر حقیقت مدلّ بر او و ناطق از اوست. بعد می‌فرمایند حظّ لقاء الله را در این ایّام (ایّام سجن ماکو) جبل ماکو می‌برد. با آنکه کلّ مظهر الهی را می‌خوانند ولی از او

محبوبند. بعد به بیان حضرت علی اشاره می‌فرمایند که فرموده‌اند «دلیله آیاته و وجوده اثباته» (۱۴) دلیل حقانیت او (مظهر الهی) آیات و مثبت وجودش وجود خود اوست.

در این کتاب مبارک اشاره می‌فرمایند که در ایام ظهور حضرتشان و در جهان اسلام هفت پادشاه مسلم سلطنت می‌کنند و کلّ منتظر ظهور موعود الهی‌اند و تا کنون هیچ یک اقبال نکرده‌اند. «مثل ملوکی که در انجیل بودند و تمنای ظهور رسول‌الله را می‌نمودند و درک ننمودند».

می‌فرمایند چون جهان از ظلم و جور آکنده شد خداوند حضرت موعود را مبعوث فرمود. در این باب استناد به روایت معروف (از طریق سنی و شیعی) می‌فرمایند که مهدی یا قائم موعود جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آنکه (یا همانطور که) پر از ظلم و جور گشته‌است (یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً).

در باب عمل و اجتهاد بی‌حاصل غالب علماء اسلام که بعرفان مظهر ظهور فائز نگشته‌اند و اینکه برخی از آنان حتی پانصد هزار بیت در علم فقه و اصول انشاء کرده‌اند ولیکن حجّت بالغه الهیه را ادراک ننموده‌اند می‌فرمایند آنچه آنان کرده‌اند مشابه اعمال علماء ادیان در ادوار پیشین است. می‌فرمایند در روز عاشورا هفتاد تن از علماء در جبهه مخالف حضرت سیدالشهداء بودند. لذا امروز عجب نیست که علماء فتوی بر کفر آن حضرت دهند. می‌فرمایند عمل هنگامی ثمر دارد که بموقع انجام یابد. حضرت سیدالشهداء در زمان شهادت طلب آب فرمود. احدی اجابت ننمود. حال کرور کرور در ذکر تعزیه آن حضرت صرف می‌نمایند. می‌فرمایند: «سالی کرور کرور در ذکر تعزیه او صرف نمودن تلذذی است از برای صارفین اگرچه اجر دارد بقدر ارتفاع ذکری که می‌شود ولی آن نفس مقدّس با عطش عروج فرمود بسوی حیّ لم یزل. حال باید انسان عمل را در موقع خود کند. تا آنکه نفع بخشد او را. امروز که یوم نصرت حقّ است و بمحض اقبال آیات در شأن ایشان نازل می‌شود اقبال نمی‌کنند و نصرت نمی‌کنند ولی بعد از آنکه دین مرتفع

می شود همه منم منم می نمایند و تمنای نصرت حق می کنند و شب و روز تضرع می کنند. نظر نموده در صدر اسلام چقدر رسول خدا طلب نصرت از خلق نمود و بعد از هزار و دوست و هفتاد سال دیدی ارتفاع اسلام را که تو یکی از بندگان او هستی عارت می آید که در دینت طلب تنصّر از دیگری کنی. بلکه کسی ملتفت نمی شود بتقوایت تا چگونه طلب نصرت از تو کند. کرور کرور مثل تو در زاویه های مدارس افتاده. ولی در اول ظهور مظهر حیّ لایموت خود نداء فرمود اجیبوا المضطرّ و کسی نیست که جواب گوید تا چگونه نصرت کند. و اگر کسی جواب می گفت چگونه مقرّ او در مثل این مقام می شد. حال قدر این ایام را دانسته و نصرت که خرج می رود بموقع خرج نموده والّا من بعد کرور کرور می آیند که تمنای نصرت می کنند و ثمری ندارد».

پس از این بیانات مبارکه به چند نکته دقیقه اشاره می فرمایند. بفرموده مبارک یوم ظهورشان یوم قیامت است. مراد از جنّت عرفان حقّ است و نار احتجاب ازوست. دلیل حقانیت حضرتشان نزول آیات الهیه است و فیض الهی در عصر بدیع تامّ و کامل است و «جهت نقص» از عباد است نه از «فیض ربّ الارباب» ولو بعدد کلّ شیء (۳۶۱) عباد قابل بامرالله مؤمن نگردند حقانیت امر مبارک در عین بداهت است. می فرمایند: «چقدر فضل خدا تامّ و کامل است و چقدر مردم بعید. چقدر تمنا نمودند که یک آیه از رسول خدا بشنوند و حال آنکه مثل غیث هاطل از سماء رحمت الهی آیات نازل می شود کسی نیست که بشنود. اهل بیان هم من بعد تمنا خواهند نمود ولی ممتحن بمن یظهره الله جلّ ذکره خواهند شد». پس از این انذار مبارک در بیانی که عمداً مبهم ایراد گشته است به سال ظهور حضرت من یظهره الله (سنه نوزده) اشاره می فرمایند.

اشاره می فرمایند چون نظر ناس به کلمات اهل بیت است لذا به برخی از روایات آن بزرگواران در اثبات امر مبارک استناد می نمایند. از جمله در باب عظمت ظهور مبارک، بیان حضرت علی را از خطبه طتنجیه نقل می فرمایند که ظهور حضرت موعود را ظهور

مکلم موسی از شجره طور می فرمایند. (۱۵) و نیز در این باب و در خصوص مظلومیّت و شهادت اصحاب حضرت موعود به محتوای لوح فاطمه در حدیث معروف جابرین عبدالله انصاری استناد می فرمایند. (۱۶) به فقراتی از دعاء ندبه در باب مظلومیّت وجود مبارک حضرتشان اشاره می فرمایند. دعاء ندبه دعاء مفصلی است که شیعیان اثنی عشری معمولاً در روزهای جمعه و اعیاد فطر، قربان و غدیر قرائت می نمایند. در بخش مربوط به حضرت قائم موعود عباراتی آمده که در آن به مصائب وارده بر حضرتشان اشاره شده است. فقراتی از این دعاء نیز که ارتباط با استقلال ظهور حضرت باب دارد مورد استناد جمال ابهی در کتاب ایقان قرار گرفته است. (۱۷) از جمله روایات مورد استناد «حدیث آذربایجان» است که در آن حضرت امام محمد باقر بحضور موعود در آذربایجان اشاره نموده و توصیه فرموده است که شیعیان بسوی حضرت موعود بشتابند. (۱۸) در باب سال ظهور مبارک اشاره به حدیث ابولبید مخزومی فرموده اند و اشاره می نمایند که توضیح آن قبلاً در شرح سوره کوثر آمده است. حدیث مفصل از دیگر روایاتی است که بدان استناد فرموده اند. مراد حدیث مفصلی است که مفصل بن عمر کوفی از حضرت امام جعفر صادق نقل کرده است. در بخشی از حدیث ذکر ظهور حضرت موعود در سال شصت شده است. (۱۹) حضرت بهاء الله نیز در کتاب ایقان بدین روایت استناد فرموده اند (صفحه ۱۹۶). حضرت باب به حدیث دیگری از امام جعفر صادق استناد فرموده اند که در آن از جمله به تشابه حیات یوسف و قائم موعود اشاره شده است. (۲۰) جمال ابهی نیز در کتاب ایقان (صفحات ۹۷ - ۱۹۶) به روایت مذکور (نقل از بحارالانوار مجلسی) استناد فرموده اند. حضرت باب به روایات دیگری نیز در اثبات حقانیت ظهور مبارکشان اشاره و استناد فرموده اند و سرانجام می فرمایند که اخبار مربوط به ظهور آن حضرت بی شمار است: «و اخبار طبق ظهور لایحسی است». در باب محتوای احادیثی که ظاهراً با ظهور مبارک تطبیق ندارد می فرمایند این عدم تطبیق چند علت دارد. نخست آنکه

مراد حقیقی احادیث را حضرت حجّت (قائم موعود) می‌داند و ای بسا که مصداق روایت ظاهر شده باشد و خلق از آن غافل باشند. در این مقام بیان حضرت امام جعفر صادق استناد فرموده‌اند که می‌فرمایند کلام ما هفتاد و یک وجه و یا معنی دارد. (۲۱) دوم آنکه اگر محتوای حدیثی با آیات قرآن شریف معارضه داشته باشد آن حدیث مردود است. سوم اشاره به بداء در وعود الهی می‌فرمایند. ای بسا خبری که داده شود مصداق آن تحقق نیابد. در پی توضیح این سه نکته مهمه اشاره به روایتی می‌فرمایند که در آن ذکر طلوع شمس از مغرب در زمان ظهور حضرت موعود شده است. سپس توضیح می‌فرمایند که مراد طلوع شمس ظهور حضرتشان از مغرب اسلام است.

ضمن بیان دلایل حقانیت ظهور مبارک بدین نکته اشاره می‌فرمایند که در ظهورات گذشته اصولاً در صدر ظهور مؤمنین از ضعفاء ناس بودند. ولکن در این ظهور مبارک گروه کثیری از عقلای نفوس اقبال کرده‌اند. در این خصوص از جمله به جناب باب‌الباب، جناب وحید و جناب حجّت اشاره فرموده‌اند. نکته جالب اینست که می‌فرمایند ذکر این نفوس بعنوان ادلاء ظهور برای سکون قلب مخاطب کتاب و یا قاری آن است و الاّ حقیقت ظهور حضرتشان چون بداهت وجود شمس است و در اثبات وجود شمس نیازی به اثبات تصویر آن در آئینه نبوده و نیست. می‌فرمایند چون غرض مبارک نجات کلّ است دلایل را تنزل می‌دهند تا شاید نفوس متذکر گردند. در باب حجیت مصداق احادیث مدّله بر حقانیت ظهور مبارک نیز می‌فرمایند ذکرش برای سکون قلب قاری کتاب است و الاّ تسلّم طلوع شمس ظهور حضرتشان مستغنی از هرگونه استدلال است.

ضمن نقل عباراتی از حدیث کمیل (۲۲) و دعاء سحر (که از حضرت امام محمد باقر است) (۲۳) به مراحل ظهور مبارک و سرانجام شهادت حضرتشان اشاره می‌فرمایند. با توجه به قرائن موجود در دلایل سبعة مراد از نور مشرق از صبح ازل اشراق شمس ظهور حضرتشان از افق استقلال و پیشگویی اعلان آن در مجلس محاکمه تبریز است.



در اواخر کتاب به بشارات مبشرین و پیشروان ظهور مبارک اشاره می‌فرمایند. تصریح می‌فرمایند که از جناب شیخ احمد احسانی امارات بی‌شمار کتبی و شفاهی در باب ظهور بدیع موجود است که از جمله آنها خبر مربوط به سنه بعد حین (سنه تسع از ظهور حضرت باب) است که در بیانی خطاب به جناب سید کاظم رشتی آمده است و نیز اخبار دیگر بنقل از ملا عبدالخالق یزدی. عبارتی که سائل و دیگر اصحاب سید رشتی از جناب سید شنیده‌اند عیناً نقل شده است که سید فرمود: «نمی‌خواهید که من بروم و حق ظاهر گردد؟». خبری از میرزا محمد اخباری نقل فرموده‌اند که به آقا سید عبدالحسین شوشتری گفته است که زمان ظهور موعود را درک خواهد کرد. (۲۴) سپس اشارتی است به مبشر هندی که نام صاحب ظهور (علی محمد) را پیش از شیوع و نشر نام مبارک میان مردم برای جناب حاج سید جواد کربلانی نوشته است. از قول جناب عظیم نقل می‌فرمایند که شخصی در اشعار خود سال ظهور موعود را معین نموده بوده و عظیم آن را در کنار کعبه شنیده است. به اخبار و افراد دیگری نیز اشاره فرموده‌اند که ذکر آنها ضروری بنظر نمی‌رسد. به برخی از علائم زمان ظهور موعود و از جمله شیوع ویا و در نتیجه مرگ جماعات کثیر استناد فرموده‌اند. سرانجام به بشارات وارده در اشعار سید حسین اخلاطی اشاره فرموده‌اند. پس از بیان همه این اخبار و بشارات می‌فرمایند که این قبیل دلائل تنها اقتراناتیست برای سکون قلب سائل و قاری کتاب. قوله الاعلی: «کلّ این اذکار اقتراناتیست از برای سکون تو و الاّ یک آیه از کتاب بیان اعظمتر است عندالله از هر دلیلی».

در خصوص تعداد مؤمنین در سال چهارم می‌فرمایند: «و از مؤمنین فرق شیعه ظاهراً در عرض چهار سال متجاوز از صد هزار شده». معلوم نیست که مراد مبارک از عبارت «صد هزار» فی الواقع مقدار عددی آن است یا اشاره به کثرت عدد مؤمنین است. بهرحال از قرائن موجود معلوم می‌شود که تعداد بابیان در آن اوقات بمراتب بیش از این رقم بوده است.

در پاسخ پرسش سائل کتاب ( و یا سؤال مقدّر قاری کتاب) از اول دین و احکام آن می‌فرمایند: «بدانکه اول دین معرفت است و کمال معرفت توحید خداوند است و کمال توحید نفی صفات است و ... معرفت‌الله در این عالم ظاهر نمی‌گردد الاّ بمعرفت مظهر حقیقت». به اهل بیان امر می‌فرمایند که نام مظاهر الهیّه قبل را همراه با صلوات اداء نمایند و چون ذکر حضرت من يُظهِره اللهُ شود عبارت «ارتفع و امتنع قدره» را پس از نام آن حضرت بیان نمایند. ذکر حضرت من يُظهِره اللهُ بعنوان موعود شرع بیان در چند موضع از کتاب دلایل سبعة شده است. عبارات «... چنانچه خواهی بود و مشاهده عجایب دیگر را خواهی نمود که خداوند نفسی را ظاهر فرماید از برای نصرت این ظهور که آنهم بفطرت تکلم نماید بلا آنکه تعلیم گرفته باشد» باید راجع به من يُظهِره اللهُ باشد. اگرچه برخی آن را در باب جناب قدّوس دانسته‌اند. بنظر نگارنده این سطور بیان مبارک مذکور به دو دلیل به جناب قدّوس ارتباط ندارد. نخست آنکه جناب قدّوس سالها در بارفروش (نزد شریعتمدار کبیر) و در مشهد خراسان (در مدرسه میرزا جعفر) و در کربلا در محضر جناب سید رشتی تلمذ کرده است. دوم بشرحی که قبلاً آمده بتصریح شخص جناب قدّوس نامبرده مظهر ظهور نبوده است و کلام فطری خاصّ مظهر مستقلّ الهی است و مؤمنان هرچند حائز مقامات عالیّه عرفانیّه باشند بدان وادی راهی ندارند. از عنوان «تالی یا ثانی حضرت باب» مندرج در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۴۹) (۲۵) نیز نباید استنباط نمود که قدّوس مظهر الهی بوده است بل مراد اینست که ظاهراً پس از حضرت باب احدی ترفیع بمقام جناب قدّوس نداشته است. باید توجه داشت که جمال ابهی در عهد اعلی مظهر صامت و حضرت باب صرفاً مظهر ناطق بوده‌اند. لذا بتبع فردانیت الهی مظهر مقدّس ربّانی نیز در هر عهد فرید است و بیان اوست که وحی مطلق و کلام فطری است. حضرت باب در کتاب پنج شأن در این خصوص می‌فرمایند: «در هر ظهور عرش حقیقت را منفرد در ظهور فرموده تا آنکه دلیل بر فردانیت ذات مقدّس خود گردد».

بهرحال در دلایل سبعة سفارش من یُظهره الله به اهل بیان شده تا بر آن حضرت حزنی وارد نسازند. می فرمایند: «مراقب خودت باش در یوم ظهور من یظهره الله ... امیدوار بفضل الهی بوده که حزنی بر او وارد نیاید. زیرا که اهل بیان را تربیت نموده که راضی بحزن هیچ نفسی نشوند لعلّ بر آن شمس حقیقت در یوم ظهورش حزنی وارد نیاید». در خاتمه باید تأکید نمود که کتاب دلایل سبعة از نخستین آثار حضرت باب است که در آن بر مقام مظهرت مستقلة حضرتشان، ظهور موعود بیان حضرت من یظهره الله و استمرار ظهورات الهیه در آتیه اوقات تصریح فرموده اند.

## زیرنویس

### بخش بیست و هفتم - دلائل سبعة

۱ - GOD PASSES BY صفحه ۲۶.

۲ - رجوع فرمایند به:

الف - نبیل زرندی. مطالع الانوار صفحه ۶۳۵.

ب - تاریخ سمندر. صفحه ۱۵۶.

پ - تاریخ (خطی) معین السلطنه تبریزی.

۳ - نبیل زرندی، مطالع الانوار، صفحه ۶۴۰. مستوفی الممالک بعداً صدر اعظم ایران شد (فوت ۱۳۰۳ هجری قمری برابر با ۱۸۸۵ میلادی).

۴ - SELECTIONS FROM THE WRITINGS OF THE BĀB

صفحات ۲۶ - ۱۱۷.

۵ - عین بیان مبارک چنین است: «هل یکن حجة الذین اوتوا التوریه بالغة علی الذین اوتوا الزبور کیف هم قد صبروا فی دینهم و ما دخلوا فی دین موسی و لاهم یتذکرون».

۶ - مجموعه اشراقات. صفحه ۱۸.

۷ - مأخذ این بیان مبارک لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از احبای اسکندریه است. نگارنده از سواد عکسی لوح مبارک بخط جناب میرزا علی اکبر روحانی میلانی (مورخ سیزدهم شهرالصیام ۱۳۳۹ هجری قمری) استفاده کرده است. فقراتی از این لوح بطبع نیز رسیده است. از جمله رجوع فرمایند به: فاضل مازندرانی. اسرارالآثار جلد چهارم. صفحه ۱۱۰.

۸ - روایت نبوی «امّالنبیون فانا» را از جمله مجلسی در مجلد هفتم بحارالانوار ذیل باب «انهم من نور واحد» نقل کرده است.

۹ - GOD PASSES BY صفحه ۲۶.

۱۰ - در آثار مبارکه حضرت باب غالباً سال ۱۲۷۰ بجای ۱۲۶۰ بکار رفته است. در این موارد مبدأ تاریخ اسلامی را مبعث رسول اکرم (و نه

هجرت آن حضرت) محسوب فرموده‌اند.

۱۱ - باید توجه داشت که به داود پیش از موسی در دیگر آثار حضرت باب و از جمله کتاب الاسماء و کتاب پنج شأن نیز اشاره شده است.

۱۲ - باید توجه نمود که ارقام مربوط به فاصله ظهورات در کتاب دلائل سبعة جز رقم مربوط به دور اسلام ارقامی تقریبی است. همچنین باید بخاطر داشت که نسخه مطبوعه این کتاب (وسیله ازیله) حاوی چندین اشتباه است. از جمله در صفحه ۳۸ نسخه مذکوره رقم سه هزار و دوست و هفتاد سال فاصله میان ظهور حضرت موسی و حضرت باب اشتباهاً دو هزار و دوست و هفتاد سال نوشته شده است. در کتاب پنج شأن (در نسخه‌ای که وسیله ازیله انتشار یافته) و در بخش «بسم الله الاجمل الاجمل» فاصله داود پس از موسی تا ظهور نقطه بیان ۲۷۷۱ سال تعیین گشته است.

۱۳ - عین بیان رسول اکرم چنین است: «ما اودی نبی بمثل ما اودیت». این بیان نبوی از جمله در کتاب بحارالانوار مجلسی مجلد مربوط به حیات رسول اکرم آمده است.

۱۴ - این بیان حضرت علی سلام الله علیه در کتاب شرح عرشیه جناب شیخ احمد احسانی و جلد نخست از کفایة الموقد سید اسمعیل طبرسی آمده است.

۱۵ - عین بیان حضرت علی چنین است: «فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور».

۱۶ - برخی از عبارات مورد استناد لوح فاطمه چنین است: «... علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و یذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤوسهم کما تتهادی رؤوس التّرك و الدّیلم و یقتلون و یحرقون و یکنونون خائفین مرعوبین و جلین ... تصبغ الارض من دمانهم و یفشوا الویل و الرّته فی نسانهم. اولئک اولیائی حقاً». جمال ابهی نیز در رساله شریفه ایقان (صفحه ۱۹۰) بدین بیانات استناد فرموده‌اند. حدیث لوح فاطمه از جمله در کتاب شرح الزیارة جناب شیخ احمد احسانی و

دو کتاب اصول کافی و بحارالانوار آمده است.

۱۷ - دعاء ندبه از جمله در کتاب مفاتیح الجنان تألیف شیخ عباس قمی آمده است.

۱۸ - فقراتی از حدیث آذربایجان که در دلائل سبعة بدان استناد شده چنین است: «لابد لنا من آذربایجان من امر لایقوم لها من شیء. فاذا كان ذلك فكونوا احلاس بیوتکم ... فاذا تحرک متحرک فاسعوا الیه ...». این روایت از جمله در مجلد غیبت بحارالانوار مجلسی آمده است.

۱۹ - عین بیان امام جعفر صادق چنین است: «و فی سنة السّتين یظهر امره و یعلو ذکره». این روایت در مجلد غیبت بحارالانوار مجلسی و کتاب العصمة و الرجعة شیخ احسانی آمده است.

۲۰ - روایت مربوطه از جمله در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة شیخ صدوق و مجلد غیبت بحارالانوار مجلسی آمده است.

۲۱ - مضمون این روایت از جمله در مجلد نخست از کتاب بحارالانوار مجلسی آمده است.

۲۲ - حدیث کمیل بن زیاد نخعی که از حضرت علی علیه بهاء الله روایت نموده از جمله در کتاب کلمات مکنونه ملامحسن فیض کاشانی، کتاب شرح الزیارة شیخ احمد احسانی و شرح القصیده سید کاظم رشتی آمده است.

۲۳ - دعاء سحر ایام ماه رمضان از جمله در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی آمده است.

۲۴ - بتصریح مبارک در کتاب دلائل سبعة این خبر را ملاً محمد تقی هروی در اصفهان نقل کرده است.

۲۵ - عین بیان حضرت ولی امرالله در خصوص مقام جناب قدّوس که مستند ببیان جمال ابهی است چنین است:

"SECOND TO NONE EXCEPT THAT OF THE HERALD OF HIS REVELATION ...".

## بخش بیست و هشتم بیان عربی

این کتاب مبارک بعربی و در ماکو نازل شده است. تنها عباراتی از باب نخست از واحد نخست بفارسی است. کتاب بیان فارسی بحقیقت توضیح مفصل تری است بر بیان عربی. بیان عربی گاه در آثار حضرت باب «کتاب الجزاء» نیز نامیده شده است (فاضل مازندرانی. اسرارالآثار . جلد دوم، صفحات ۹۹ و ۱۰۱). این کتاب نیز چون بیان فارسی اتمام پذیرفته و تا باب نوزدهم از واحد یازدهم آن نازل گشته است. در متن کتاب قریب هفتاد بار نام مبارک موعود بیان حضرت من یظهره الله بتصریح وتلویح آمده و در آخرین بخش آن (باب نوزدهم از واحد یازدهم) تأکید گشته است که اگر اهل بیان من یظهره الله را نصرت نمی نمایند لا اقلّ او را محزون نسازند. متن کتاب در ایران وسیله ازیله بطبع رسیده است. در مقدمه متن مطبوع قید شده که این کتاب با نسخه موجود بخط حضرت باب (تا آخر باب نوزدهم از واحد نهم) تطبیق گشته است. ضمناً بیان گردیده که در نسخه اصلی اکثر حروف بی نقطه نوشته شده است. بهرحال سواد نسخه موجوده بخط حضرت باب نیز به متن مطبوع پیوست گردیده است. در بیانات مبارکه طلعات مقدسه بهائیه اشارتی بدین نسخه نشده است و از بیان حضرت ولی امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحه ۳۳) روشن می شود که حضرت باب محتوای بیان فارسی و عربی را صرفاً به کاتب مبارک دیکته فرموده اند. لذا احراز اصالت سواد خط شکسته منسوب به حضرت باب موکول به معاینه دقیق و تطبیق نسخه عکسی با خط اصلی نزولی وسیله متخصصان در خط شناسی است و پیش از آن هرگونه اظهار نظر بی ثمر است. باید توجه داشت که میرزا یحیی ازل سالها تلاش نموده است تا از شیوه خط نویسی حضرت باب تقلید نماید و گاه آثار مبارکه و غالباً مطالب مجعوله خود را بشیوه مبارک نوشته و منتشر نموده که تفکیک آن از خطوط اصیل مبارک کاری حسّاس و

دقیق و در عهده متخصّصان و کارشناسان برجسته و بسیار عمیق است. متن کتاب بیان عربی وسیله نیکلا و بخش‌هایی از آن بهمت گوبنیوی فرانسوی به زبان فرانسه ترجمه شده است. هنگام گفتگو از محتوای بیان فارسی در باب محتوای کتاب بیان عربی نیز سخن خواهیم گفت.



## بخش بیست و نهم بیان فارسی

کتاب بیان فارسی (همانطور که قبلاً چند بار ذکر شده) در قلعه ماکو نازل گردیده است. حضرت باب در خصوص محلّ نزول در مقدمه کتاب می فرمایند: «و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده ... مقرّ نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود». که مراد از «ارض باسط» قلعه ماکوست. و نیز در متن کتاب می فرمایند: «چنانچه این حجره که بلاابواب است ... امروز اعلیٰ غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقرّ است» (باب شانزدهم از واحد دوم) که با توجه بشرحی که قبلاً در بخش مربوط به ماکو آمده مراد حجره بلا ابواب در قلعه ماکوست. و نیز می فرمایند: «و اخذ ثمره اسلام نیست الاّ ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمره برعکس بخشیده ... و او را بغیر حقّ در جبل ماکو ساکن می کنند» (باب هفتم از واحد دوم). در موضع دیگری می فرمایند: «حال محقق آن بیت در جبل ماکوست و غیر از یک نفس در نزد او نیست (باب شانزدهم از واحد چهارم). در خصوص زمان تقریبی نزول بیان فارسی می فرمایند: «و حال قریب سه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محلّ مقصود خود را در جبل قرار داده اید (بیان فارسی، باب هشتم از واحد ششم). حضرت ولیّ امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY بتصریح زمان نزول بیان را سه سال پس از اظهار امر حضرت باب در شیراز دانسته اند (صفحه ۳۳). جناب شیخ حسن زنوزی که در اوقات نزول کتاب بیان فارسی در ماکو بوده بعدها در خصوص نزول این کتاب عظیم به جناب نبیل زرنندی چنین اظهار کرده است: «در حین نزول آیات لحن زیبای حضرت باب در دامنه کوه بگوش می رسید و صدای آن بزرگوار منعکس می گردید. چه نغمه زیبایی بود و چه لحن مؤثر روح افزائی. در اعماق قلب اثر می کرد. موجب اهتزاز روح می شد.

هیجان غریبی در وجود انسان تولید می نمود». (۱) نسخ خطی متعددی از بیان فارسی نزد افراد و در برخی از کتابخانه‌های معروف عالم موجود است. اما نسخه بسیار مهم و معتمد بخط جناب سید حسین کاتب یزدی است که اینک در دارالآثار بین الملل در مرکز جهانی بهائی نگهداری می شود. کتاب بیان فارسی در ۳۲۸ صفحه وسیله ازلیه در ایران بطبع رسیده است. (۲) گوینو پژوهشگر فرانسوی بخشهایی از کتاب بیان فارسی را بفرانسه ترجمه کرده است. اما تمام متن این کتاب مبارک بهمت نیکلای فرانسوی و مساعدت ادیب و فاضل فقید جناب عزیزالله مصباح به فرانسه ترجمه گردیده است. فقراتی از بیان فارسی وسیله حضرت ولی امرالله و قریب یک دهم آن وسیله جناب حبیب طاهر زاده به انگلیسی ترجمه شده است. (۳) اثر مقدس مذکور حاوی هشت هزار بیت است. (۴)

پروفسور ادوارد براون خلاصه‌ای از کتاب بیان فارسی بزبان انگلیسی فراهم ساخته است. در پیشگفتاری که بر این خلاصه "ABSTRACT" نوشته و نیز از آخرین عبارات متن بر می آید که خلاصه مذکور در سال ۱۸۸۹ تهیه گردیده است. براون همچنین فهرستی از مطالب بیان فارسی تهیه نموده که در مقدمه کتاب نقطه الکاف درج گشته است. اگرچه اقدام با ارزش براون در معرفی کتاب بیان فارسی به مردم انگلیسی زبان حائز اهمیت بسیار است ولی باید توجه داشت که اشتباهات متعدده در متن و حواشی خلاصه بیان موجود است. (۵)

در یک تقسیم بندی کلی و نظری حضرت باب کتاب بیان فارسی را به سیصد و شصت و یک باب (نوزده واحد و هر واحد نوزده باب) یا باصطلاح «عدد کلشی» بخش فرموده اند. در مقدمه کتاب مبارک می فرمایند: «و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعدد کلشی». (۶) اما در عمل بیان فارسی اتمام نیافته و تا آخر باب دهم از واحد نهم نازل گشته است. بیان عربی نیز چنانکه قبلاً ذکر شد تا باب نوزدهم از واحد یازدهم نازل گردیده است. این عدم اتمام بیان برهان واضحی است بر قرب ظهور من یظهره الله و چنانکه

روشن است آثار جمال ابهی در مفهوم عام و بالاخص کتاب مبارک ایقان متمم کتاب بیان فارسی و دیگر آیات حضرت باب است. (۷)

بیان فارسی بزرگترین اثر تشریحی حضرت باب است. ولکن پیش از آنکه مجموعه‌ای از قواعد و اصول حقوقی و جزائی شریعت بیان محسوب گردد کتاب مدح حضرت من یظهره الله است. (۸) عنوان من یظهره الله و عناوین مشابه آن بیش از دویست و هشتاد بار در متن بیان فارسی آمده است. قرب ظهور موعود بیان بارها بتصریح و تلویح در این کتاب حتی در باب مستغاث (باب دهم از واحد هفتم) تأکید گشته است. بدین علت است که جمال ابهی مکرر امر فرموده‌اند که اهل بهاء کتاب بیان را قرائت نمایند تا بر اسرار ظهور حضرت بهاء الله آگاهی یابند. (۹) در این مقام بهتر آن دید که محتوای هریاب از کتاب مقدس بیان را جداگانه بنحو اختصار بیان نماید و از شیوه معمول پژوهشگران که توضیح مصطلحات و مطالب کلی بیان است پیروی ننماید. اما پیش از توضیح ابواب کتاب بیان فارسی باستقلال باید توجه داشت که آیات این کتاب اشتمال بر تعالیم فلسفی، اخلاقی و اجتماعی شرع بیان دارد. در کتاب بیان فارسی از عظمت و جلال حضرت الوهیت و امتناع عرفان ذات ربوبیت؛ مقام ولایت مشیت اولیه در هر ظهور؛ استمرار ابدی نزول وحی الهی در ادوار مختلف؛ قائمیت و مظهریت و مبشریت حضرت باب؛ قرب ظهور من یظهره الله موعود؛ معنای مصطلحاتی چون قیامت، نار، جنت، معاد، رجعت، صراط، میزان، ساعت، یوم، دینونت، موت و حیات در یوم آخرت؛ اصول عالیة اخلاقیة چون عفت، عصمت، تقوی، وفاء، امانت، محبت به خلق و بسیاری از قواعد عبادتی، حقوقی و جزائی سخن رفته است. اما طبع برخی از احکام جدید بیان فارسی کاملاً نشان می‌دهد که برای اجراء در عصری طولانی نازل نشده و همین نکته گویای قرب ظهور من یظهره الله موعود است. اصولاً در کتاب بیان ثمرات احکام منظور نظر شارع است زیرا مراد اصلی از نزول احکام در عهد اعلی ایجاد تحول و انقلاب فکری در مردم عصر و آماده نمودن آنان برای پذیرش ظهور حضرت بهاء الله

بوده است. ردّ و قبول احکام بیان بفرموده خود حضرت باب در این کتاب مبارک با من يُظْهَرُ اللهُ است و حضرت بهاء الله برخی از قواعد و احکام بیان را در کتاب اقدس و دیگر الواح تأیید فرموده اند.

واحد نخست بیان - مقدمه: که حاوی تسبیح و تقدیس بساط عزّ مجد سلطان الوهیت و امتناع عرفان ذات ربوبیت است. در این مقدمه بابدع بیان به ازلیّت و ابدیت ذات مقدّس الهی و استمرار وحی ربّانی اشاره فرموده اند. بنوعی بدیع مشیت اولیه یا مظهر الهی را مرجع همه توصیفات خلق تصریح فرموده و هیکل مبارک حضرتشان را در عهد اعلیٰ مصداق وحدانیت الهی و خالق حروف حیّ اولین شمرده اند. سپس به ترتیب دین بیان و کتاب بیان بر عدد کلّشیء (۳۶۱) اشاره فرموده اند. می فرمایند که با نزول کتاب بیان فارسی در قلعه ماکو (ارض باسط) عود خلق قرآن شد و سموات فرقان منطوی گشت. بتصریح، ظهور مبارک حضرتشان را طلوع یوم قیامت اسلام می فرمایند. تصریح می فرمایند که هنگام عود خلق فرقان و ظهور قیامت مذکور در قرآن تنها یک نفس (جناب سید حسین کاتب) در محضر مبارک بوده است. ظاهراً اشارت است به نخستین روز نزول کتاب بیان فارسی که بتصریح مبارک در همان مقدمه، روز جمعه بوده است. نکته مهمه دیگری که در مقدمه بیان تصریح گردیده امکان عود خلق بیان و ظهور من يُظْهَرُ اللهُ موعود در آتیه قریب است.

اما مقدمه کتاب بیان عربی کوتاهتر از مقدمه بیان فارسی (حدود نصف) است. اگرچه جوهر آیات نازله در مقدمه بیان عربی همان است که در مقدمه بیان فارسی آمده و لکن عبارات و مطالب مندرجه در دو مقدمه ظاهراً متفاوت است. در مقدمه بیان عربی نیز (همانطور که قبلاً مذکور گردید) به تقسیم بیان بر عدد کلّشیء اشارت است.

باب نخست از واحد نخست: در این باب حضرت باب به عنوان «ذات حروف سبع» (علی محمد)، «باب الله»، «نقطه بیان» و «مشیت اولیه» معرفی گشته اند. که مراد مظهریت مستقله الهیه است. در باب اول همچنین به ظهور من يُظْهَرُ اللهُ اشاره شده و استمرار وحی

الهی تصریح گردیده است. جوهر باب نخست از واحد نخست بیان عربی نیز همین است ولکن در پی آن ابواب واحد نخست تفکیک نشده و جوهر مجرد آن واحد یکجا بفارسی بیان شده است. قوله الاعلی: «یا هو، جوهر مجرد این واحد آنکه خداوند عزّ وجلّ همیشه بوده و هست درعلو ازل و سمو قدم خود و خلق هم همیشه در صقع امکان خود بوده و هست و در هر زمان خداوند جلّ و عزّ کتاب و حجّتی از برای خلق مقدر فرموده و می فرماید و در سنه هزارو دوست و هفتاد از بعثت محمّد رسول الله کتاب را بیان و حجّت را ذات حروف سبع قرار داده و ابواب دین را عدد نوزده واحد قرار داده و در واحد اول توحید ذات و صفات و افعال و عبادت را حکم فرموده و مدّل بر این باب را من یظهره الله و حروف حیّ او قرار داده و قبل از ظهور او ذات حروف سبع را قرار داده با حروف اولی که سبقت در توحید گرفته و بعینه این واحد همان واحد قرآن است که ظاهر و باطن و اول و آخر بوده و حجّت بعد بعینه حجّت قبل است که فرقان باشد. فرق این است که هزارو دوست و هفتاد سال کلمات ترقی نموده با ارواح آنها و در هر ظهوری حکم آخرت بالنسبه بظهور قبل می گردد...».

باب دوم از واحد نخست : در آغاز باب می فرمایند: «ملّخص این باب آنکه رجوع محمّد و مظاهر نفس او بدنیا شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده آیات باب او را بکلّ رسانیدند». مراد از رجعت محمّدی مقام جناب باب الباب (ملاً محمّد حسین بشرونی) است که در بیان احوال آن جناب بدان اشارت رفته است.

باب سوم از واحد نخست: عبارات نازله در این باب چنین است: «در اینکه علی راجع شد بدنیا با آنچه مؤمن باو بودند و دون آن و او ثانی من آمن بالنقطه است بعد از سین». مراد از حرف سین (باستناد باب پانزدهم از واحد هشتم بیان فارسی) جناب باب الباب و مقصود از ثانی من آمن جناب ملاً علی بسطامی است. (۱۰)

ابواب چهارم تا چهاردهم از واحد نخست: ذکر رجعت

دیگر ائمه اطهار و جناب فاطمه زهراء است. (۱۱)

باب پانزدهم از واحد نخست: در آغاز این باب می فرمایند: «در اینکه حضرت حجت ظاهر شد بآیات و بینات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است». در این باب مراد از «نقطه» را همان مقام «مشیت اولیه» می فرمایند.

ابواب شانزدهم تا نوزدهم از واحد نخست: در این ابواب به رجعت ابواب اربعه معتقد شیعیان دوازده امامی و هواخواهان آن ابواب و دشمنان آنان اشاره فرموده اند. بشرحی که بعداً ضمن توضیح برخی از دیگر ابواب بیان فارسی خواهد آمد در اینجا ناظر به تقسیمات عددی خاص بوده اند و اراده مبارک آن بوده که عدد واحد اول بیان را تطبیق بر نوزده تن از مقدسین مورد اعتقاد شیعیان دوازده امامی فرمایند.

باب نخست از واحد دوم: این باب در بیان معرفت حجت و دلیل است. در آغاز باب می فرمایند: «ملخص این باب آنکه خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور بآنچه علّو اهل آن کور تفاخر می نمایند حجت را نازل می فرماید، چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کلّ بفصاحت کلام بود. از این جهت خداوند قرآن را باعلی علّو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام فرموده الاّ بآیات که اعظم بینات است». سپس در باب ظهور بدیع می فرمایند: «شبهه ای نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقائق معرفت و شؤونات ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علّو توحید و سموّ تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذاروح توحیدی نزد او خاشع شده ... و شؤون حکمیّه و علمیّه مالانهایه از نزد او ظاهر فرموده ... در این کور خداوند عالم به نقطه بیان آیات و بینات خود راعطاء فرموده ... اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی توانند آیه ای بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند ... این آیات از شأن بشر

نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است». در این باب اشاره می‌فرمایند که علمانی که یک عمر اجتهاد کرده‌اند هنگام نوشتن یک سطر به عربی با آنکه کمال دقت را می‌نمایند بیان آنان «لایق ذکر نیست». در خصوص سرعت نزول و عظمت محتوای آثار مبارکشان می‌فرمایند: «و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلاریب تصدیق در علو امرالله می‌نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهارسال از عمر او گذشته و از علمی که کلّ بآنها متعلم می‌گشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات می‌نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می‌نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شؤون علمیّه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر می‌نماید که کلّ علماء و حکماء در آن موارد اعتراف بعجز از ادراک آنها نموده، شبهه‌ای نیست که کلّ ذلک من عندالله هست». در این باب نیز هیکل مبارک بعنوان ذات حروف سبع معرفی شده‌اند. نکته مهمه بیان مقام بایّت حضرتشان است که بتصریح خویش را «باب‌الله» می‌فرمایند و این عبارت توضیحی است بر مفهوم بایّت که در آثار اولیّه حضرت باب بکرات آمده‌است. در چند جای از این باب مجدداً به حجّیت آیات‌الله اشاره می‌فرمایند. به محلّ نزول بیان فارسی اشارتی دارند. تصریح می‌فرمایند که جنّت اعلی ایمان به آیات آن حضرت است و نار احتجاب از حضرتشان. در خصوص حجم آثار مبارک می‌فرمایند: «حال بمثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر صحف و مناجات او و صور علمیّه و حکمیّه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می‌گردد یا باسرع طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات‌الله را قرائت می‌نماید می‌توان میزان گرفت که هرگاه از اول ظهور تا امروز می‌گذاشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود». در خصوص ایرادات صرفی و نحوی که به آثار مبارکه گرفته‌اند می‌فرمایند: «اگر نکته‌گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیّه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می‌شود نه آیات بر آنها جاری می‌شود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی

این قواعد و علم بآنها را از خود نموده بلکه هیچ حجّتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست. زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره ای که کتاب الله نازل می نماید علم باین علوم لازم نبوده و نیست. بلکه کلّ قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است».

اما واحد دوم بیان عربی با مقدمه ای کوتاه آغاز می شود (۱۲) و جوهر باب نخست قدرت و حجّیت آیات حضرت باب و عجز خلق از اتیان بمثل آن است.

باب دوم از واحد دوم: جان کلام در این باب اینست که احدی به محتوای بیان احاطه ندارد جز حضرت من یظهره الله یا نفوسی که آن حضرت در این خصوص تعلیم نمایند. جوهر باب دوم از واحد دوم بیان عربی نیز همین است. در این باب همچنین به بیان نکات دقیقه ای در خصوص حروف علیین (نور) و دون علیین (نار) پرداخته و آنان را در هر ظهور مصداق عدد واحد (نوزده) دانسته اند.

باب سوم از واحد دوم: این باب در خصوص جامعیت محتوای بیان است و اینکه با وجود جامعیت آن، کتاب بیان ناطق من یظهره الله است. در آغاز باب می فرمایند: «ملّخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کلّ ناس دو حجّت است آیات الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده. و اول حجّت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور... و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلاء هستند بر حجّت باقیه که بیان باشد... تا یوم ظهور او. ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را حجّت کرده».

نکته مهم در این باب و در این بیان مبارک تفویض امور در ایام بطون (فاصله میان دو ظهور) به شهدای بیان است و نه به شخص مخصوص منصوص بعنوان وصی حضرتشان چنانکه مدّعیان ازلیان است. اشاره می فرمایند که اگرچه امروز خلق به آیات بیان توجه ندارند ولیکن در آینده نزدیک بیانهای هزار مثقال ذهبی تمام کرده و به آن افتخار خواهند نمود. سپس می فرمایند با آنکه خداوند تفصیل همه



امور را در بیان مذکور داشته هنوز مرجع کلّ اسماء و صفات حسنه و بیان ناطق حضرت من يُظْهَره الله است. لذا بیان و آنچه در آن است و گفتار شهدای بیان هرگز نباید مستمسک عدم ایمان به من يُظْهَره الله شود. جوهر محتوای بخشی از باب سوم و نیز باب چهارم از واحد دوم بیان عربی نیز همین است.

باب چهارم از واحد دوم: این باب در خصوص حروف علیین و دون آن است. در این باب می فرمایند: «هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده و هست که متعلق باوست». مراد از حروف علیین در هر ظهور حروف اثبات و حروف دون علیین حروف نفی اند (مؤمنین و غیر مؤمنین). در پایان باب تصریح می فرمایند که در روز ظهور من يُظْهَره الله هر نفسی بدو مؤمن شود از حروف علیین است و از نار نجات یافته در نور ساکن می شود. جوهر محتوای باب پنجم از واحد سوم بیان عربی نیز مشابه این باب است. در چند جای از این باب به مسیحیان بعنوان حروف الف (حروف انجیل) اشارت است.

باب پنجم از واحد دوم: جان کلام در این باب اینست که مراد از هر ذکر خیری در بیان من يُظْهَره الله است. محتوای بخشی از باب ششم از واحد دوم بیان عربی نیز همین است.

باب ششم از واحد دوم: در این باب تصریح می فرمایند که کتاب بیان میزانی است من عندالله تا روز ظهور من يُظْهَره الله. هرکس تابع آن شود در نور است و هر نفسی از آن انحراف یابد در نار دوزخ است. می فرمایند: «هیچ جنتی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست و حمد مر او را که امروز این فضل منحصر باهل بیان است. و من بعد هرکس از حدود آن تجاوز نکند باین فضل باقی است الی یوم من يُظْهَره الله ... و در اول ظهور او کلّ بیان اطاعت اوست نه غیر او. چنانچه کلّ دین یوم الف حین ظهور رسول الله اتّباع او بود نه وقوف در میزان خود». محتوای بخش اخیر باب ششم از واحد دوم بیان عربی نیز گویای همین نکات است.

باب هفتم از واحد دوم: در بیان معنای یوم قیامت است. در آغاز این باب می‌فرمایند: «ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است ... از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است. مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود ... و بعد از یوم بعثت رسول‌الله تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود ... و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول‌الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دوست و شصت که سنه هزار و دوست و هفتاد بعثت می‌شود اول قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است. زیرا که شیء تا بمقام کمال نرسد قیامت اون نمی‌شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور منتهی شد ... و قیامت بیان در ظهور من یُظهروه الله است. زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یُظهروه الله آخر کمال بیان است». بفرموده مبارک هر ظهور بعدی ثمرات ظهور قبل را اخذ می‌نماید. ثمره ظهور اسلام ایمان بظهور حضرتشان است. می‌فرمایند: «و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمره برعکس بخشیده از بحبوحه اسلام ظاهر شده و کلّ بنسبت باو اظهار اسلام می‌کنند و او را بغیر حقّ در جبل ماکو ساکن می‌کنند و حال آنکه در قرآن خداوند کلّ را وعده بیوم قیامت داده ...». در این باب به فاصله میان دو ظهور بعنوان «سنین ما بین القیامتین»، «لیل» و یا «طول لیل» اشاره فرموده‌اند. می‌فرمایند چه بسا نفسی که از آغاز زندگی برای رضای خدا ریاضت‌ها کشیده و اگر قائم موعود را در خواب دیده به خواب خود افتخار نموده، شب و روز در اندیشه حضرت موعود بوده حال که ظاهر گشته با آیات و بیناتی که اسلام بدان ثابت است مؤمن که نشده هیچ علیه آن حضرت فتوی داده و بر اولیای الهی حزن وارد نموده است. در سفارش باطاعت از من یُظهروه الله می‌فرمایند: «ای اهل بیان نکرده آنچه اهل فرقان کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید ... ترحم بر خود کرده اگر

نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود بمثل آنکه من ظاهر شدم ...». محتوای باب هشتم از واحد دوم بیان عربی نیز همین است.

باب هشتم از واحد دوم : در بیان حقیقت موت است. در این باب برای مرگ معانی مختلف قائل شده‌اند و یک معنای مهم آن را گذشته از مرگ جسد مرگ روحانی دانسته‌اند. بفرموده مبارک هرنفسی بظهور بعد مؤمن نشود مرده ایمانی است اگرچه برحسب ظاهر زنده باشد. لذا مؤمن به بیان اگر در زمان ظهور من يُظهره الله به او مؤمن نشود مرده محسوب می‌گردد. درخصوص عالم برزخ می‌فرمایند مراد ایام بین دو ظهور است. (۱۳) اول من آمن در هر ظهور را اول خلق و بدیع اول می‌فرمایند. البته در این باب به آدم بعنوان ظهور اول در کور آدم نیز در مفهوم دیگر اشاره شده است. می‌فرمایند: «ذات الهی لم یزل و لایزال ظهور آن عین بطون اوست و بطون او عین ظهور اوست و آنچه از ظهورالله ذکر می‌شود مراد شجره حقیقت است ...». اشارت لطیفه‌ایست بدین نکته که شمس مقام مشیت اولیه (که مقام نقطه بیان و مقام من يُظهره الله موعود است) همواره طالع بوده و هست اگرچه بر حسب ظاهر در ایام بطون مجاز بافشاء راز مظهریت خویش نباشد. مفاد محتوای باب هشتم از واحد دوم بیان عربی نیز مشابه این باب است.

باب نهم از واحد دوم: در بیان حقیقت قبر است. مراد از برخاستن از قبور در روز قیامت برخاستن از قبر اوهام است. چون بعث مظهر ظهور شود اهل اثبات نیز بر اثر ایمان به او مبعوث می‌گردند و اهل نفی در گور اوهام مدفون میشوند. اهل نفی در هر دور بعث و رجوع اهل نفی در ادوار سابق‌اند. در باب اهل اثبات نیز همین گونه است. در باب دوم از واحد نهم بیان عربی نیز بدین نکته اشاره است.

باب دهم از واحد دوم در بیان سؤال ملائکه در قبر است. در این باب می‌فرمایند: «ملّخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین

بمن يُظْهَره اللهُ از مردم سؤال می کنند که آیا دین شما بچه چیز ثابت است. جواب می گویند بحجّیت بیان. و اگر آن روز مؤمن هستند بآیات الله جواب ملائکه را بحجّتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده می دهند و الاّ حجة الله بر ایشان بالغ می شود. و چون ایمان نیاورده کلمه نقتت در حق ایشان ثابت می گردد. بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان باو آیات رحمت در حق او نازل می فرماید و الاّ کلمات نقتت ... و آنچه در این قبر حکم شود در قبر جسدی راجع به او می گردد. اگر مؤمن است روضه ایست از ریاض جنت و اگر دون مؤمن است مقعدی است از مقاعد نار. چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم حکم ممات است. اگر مؤمنی بر ارض تراب نشنید آن قطعه از قطع رضوان می گردد در یوم قیامت باذن الله عزّ و جلّ و الاّ از ارض نار می گردد بامر خداوند عزّ و جلّ و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع ادلاء بر من يُظْهَره اللهُ است بسوی او و سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود». مضمون باب دهم از واحد دوم بیان عربی نیز چنین است.

باب یازدهم از واحد دوم: در بیان معنای «بعث» است. هر ظهور بعدی بعث و رجوع ظهور یا ظهورات قبل است. قائم آل محمد رجعت مظاهر قبل است. مؤمنین به آن حضرت نیز بعث مؤمنین ادوار سابقه اند. در ظهور من يُظْهَره اللهُ نیز چنین است. می فرمایند: «و بعث هیچ نفسی از نفس میّت نمی شود که از قبر ترابی بیرون آید. بلکه بعث کلّ از نفس احیاء آن زمان می گردد. اگر از علیّین است از مؤمنین و اگر از دون علیّین است از دون آن». در باب یازدهم از واحد دوم بیان عربی نیز همین مطلب بیان گشته است.

باب دوازدهم از واحد دوم: در بیان معنای صراط است، بفرموده مبارک «صراط در هر زمانی ظهورالله و امر او بوده» که برای اهل نفی «احدّ از سیف و ادقّ از شعر» (تیزتر از شمشیر و باریک تر از مو) است و برای اهل اثبات «اوسع از جنت» است. می فرمایند: «چه بسا

انفس که از صراط گذشته و داخل جنت می شوند و چه بسا از انفس که در حین گذشتن بنار می افتند و چه بسا اشخاص که واقف می شوند و نمی توانند بگذرند. و ممرین ناجی هستند و منحرفین یا واقفین هردو در ظلّ نار ...». بفرموده مبارک ظهور من يُظْهَرُ اللهُ و آیات او نیز همان صراط است. در پایان این باب در حقّ اهل بیان دعا می فرمایند که با توفیق از صراط ظهور من يُظْهَرُ اللهُ عبور نمایند. باب دوازدهم از واحد دوم بیان عربی نیز گویای همین نکته است.

باب سیزدهم از واحد دوم: در بیان حقیقت میزان است. میزان در هر زمان نقطه حقیقت و اوامر مشرقه از شمس وجود اوست. در عهد اعلی میزان شخص مبارک حضرت باب و کتاب بیان است. می فرمایند: «امروز میزان بیان است هرکس منحرف از او نیست در جنت و در میزان فضل والّا در کفّ عدل و در نار. زیرا که مبدأ خلق نار و جنت هردو از نقطه حقیقت متحقق می گردد... الی یوم من يُظْهَرُ اللهُ که اوست میزان و امر اوست میزان و احوال اوست میزان و کلمات اوست میزان و دلالات اوست میزان ...». در باب سیزدهم از واحد دوم بیان عربی نیز تصریح است که میزان من يُظْهَرُ اللهُ است و محتوای شرع بیان و وجود شهدای آن با آن میزان تقویم و توزین می شود.

باب چهاردهم از واحد دوم: در بیان حساب است که مراد حساب اعمال خلق است. شجره حقیقت در هر ظهور میزان اثبات و نفی نفوس را احتساب می فرماید. لذا بعدل اهل نفی را به نار و بفضل اهل اثبات را به رضوان خویش داخل می فرماید. در این باب لسان عربی را «افصح از کلّ السن» می شمارند. ایام «مابین الظهورین» را «طول لیل الیل» می فرمایند و تصریح می نمایند که اگر کاتبی قادر بتحریر باشد هر روز دو هزار بیت آیات از لسان مبارک صادر می شود. در پایان این باب می فرمایند که «سنه سبع از ظهور من يُظْهَرُ اللهُ سنه حساب است». که احتمالاً اشارت است به احیان نزول کتاب اقدس در سجن عگا بعنوان طلوع شمس جمال ابهی در وسط الزوال یوم الحساب

عهد جلیلشان. محتوای باب چهاردهم از واحد دوم بیان عربی نیز در معنای حساب است.

باب پانزدهم از واحد دوم: در بیان معنای کتاب است. در این باب می‌فرمایند که مراد از کتاب آثار نازل از فؤاد حضرتشان و حضرت من یُظهره الله موعود است. سپس در باب شؤن خمسة آثار بیاناتی می‌فرمایند و هریک را در محتوی و در فصاحت بی‌بدیل می‌شمارند. کتاب بیان را همان قرآن می‌فرمایند «که بنحو اشرف نازل شده است». باب پانزدهم از واحد دوم بیان عربی نیز در باب معنای کتاب است.

باب شانزدهم از واحد دوم: در بیان معنای جنت است. این باب بسیار مفصل و علاوه بر معنای جنت حاوی نکات بسیار است. جنت وجود مشیت اولیه و نیز ایمان به اوست. اعتقاد به اوصیاء مظهر الهی و اطاعت از آنان سکونت در جنت است. در خصوص نقطه فرقان (رسول اکرم) و نیز حضرت علی می‌فرمایند: «تا آنکه کلّ ظهورات منتهی شد بنقطه قرآن. از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس ممتنعه اعظم تر نبوده ... و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم تر از امیرالمؤمنین نبوده ...». سپس در باب سایر ائمه اطهار بیاناتی می‌فرمایند و آنان را در عصر خود جنت اعظم می‌شمارند. در خصوص حضرت امام حسین می‌فرمایند: «مثلاً در ظهور جنت خامس (۱۴) هیچ جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم تر نبود که آن وقت وحید بوده در ارض طف و سگان جنت آن وقت علی بن الحسین و اسراء بوده ...». پس از بیان مطالب فوق بتفصیل در باب جنت شرع بیان و جنات حروف حی و جنت حضرت من یُظهره الله بیاناتی می‌فرمایند. سرانجام اهل بیان را وصیت می‌فرمایند که در ظهور حضرت من یُظهره الله «بآن جنت اعظم و لقای اکبر» فائز شوند. آن حضرت را «اسم المستغاث» می‌خوانند و کافران بحضرتشان را در نار می‌شمارند. در این باب نیز الفاظ «اغیث» و «مستغاث» در ارتباط با ظهور من یُظهره الله آمده است که ما در باب مربوط به

مستغاث بتوضیح آن الفاظ خواهیم پرداخت. در این باب ذکر و سفارش من يُظْهَره الله بکرات شده است و از جمله با تأکید مجدد در باب آن حضرت می‌فرمایند: «قسم بذات الهی که از برای ایشان (اهل بیان) در حین ظهور ایشان (من يُظْهَره الله) هیچ جَنَّتِ اعظم تر از ایمان به او و طاعت او نیست». از نکاتی که در این باب مطرح شده هدایت نفوس با رأفت بوده نه شدت که البتّه حاکی از جوهر تمامت شریعت بیان است. می‌فرمایند: «سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدت و سطوت. هذا سنة الله من قبل و من بعد». همچنین در این باب اشارت است به محلّ نزول بیان (حجره بلا ابواب در ماکو) و محلّ سکونت مبارک در اصفهان (عمارات صدری). در باب شانزدهم از واحد دوم بیان عربی نیز جَنَّتِ، حبّ و رضا، مظهر الهی و از جمله نقطه بیان و من يُظْهَره الله تصریح گردیده است.

باب هفدهم از واحد دوم: در بیان معنای نار است. این باب نیز مفصل است. می‌فرمایند نار معانی بسیار دارد ولکن جوهر اهمّ آن عدم عرفان الله (عدم عرفان مظهر ظهور) است. مراد از نار «نار تأمل یا جحد» در باب حَقَانِيَّتِ مظهر ظهور در هر دور است. این جحد بفرموده مبارک گاه «اعلی سگان جنت قبل» را «در ادنی دنو نار ساکن» می‌کند. به حاج محمدکریم خان کرمانی بعنوان اول متقمص در قمیص نار اشاره می‌فرمایند. در باب او می‌فرمایند: «خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضّل در حقّ او نمود و الواح متعدّده و رسل ممتنعه در نزد او فرستاد ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و قمیص اولیّت نار را پوشیده که الان هیچ جَنَّتِ اعظم در علم الله نیست از نقطه باء در بیان و هیچ ناری ابعداً از ظلّ این نقطه در تحت الثری نیست». که مراد از «نقطه باء» حضرت باب و مقصود از «این نقطه» نقطه نفی، حاج محمدکریم خان است. مراد از «حرف شین» یا «نفس شین» در این باب در مفهوم اعمّ شیطان و در مفهوم اخصّ حاج محمدکریم خان است. در این باب نیز الفاظ «غیاث» و «مستغاث» در ارتباط با ظهور من يُظْهَره الله آمده است. همچنین در این باب ذکر من

يُظْهِرُهُ اللَّهُ بَكَرَاتٍ شَدِيدَةً وَ تَصْرِيحَ غَرْدِيدَةٍ كَمَا «چَه بَسَا نَارِي رَا كَه خَدَاوَنَد نَوْر مِي كَنَد بَمَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ وَ چَه بَسَا نَوْرِي رَا كَه نَار مِي فَرْمَايَد بَاو» وَ سَرَانَجَام دَر اَوَاخِر بَاب دَر خُصُوص مَوْعُود بِيَان (مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ) مِي فَرْمَايَنَد: «دَر بِيَان هِيچ ذِكْرِي نِيست مِگَر ذِكْر او لَعَلَّ دَر وَقْتِ ظَهْوَر مَشَاهِدَةُ حَزْنِ نَفْرَمَايَد اَز مُؤْمِنِينَ بِخُودِ كَه دَر غَيْبِ بَاو اِيْمَانِ آوْرْدِه وَ كَلَّ مُنْتَظِرِ لِقَاءِ او هَسْتَنَد ... زِيْرَا كَه هِيچ شَيْءِ بِلَا اِيْمَانِ بَاو ثَمْر نَدَارَد وَ هِيچ شَيْءِ بَا اِيْمَانِ بَاو حَزْنِي نَدَارَد». بَاب هَفْدَهَم اَز وَاحِدِ دُومِ بِيَانِ عَرَبِي نِيز مَعْنَايِ نَارِ رَا اِحْتِجَابِ اَز حَقِّ وَ عَدَمِ اِيْمَانِ بَه مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ مِي خَوَانَد.

بَاب هَجْدَهَم اَز وَاحِدِ دُومِ: دَر بِيَانِ مَعْنَايِ سَاعَتِ اسْتِ وَ اَنِ يَوْمِ ظَهْوَرِ مَشِيَّتِ اَوَّلِيَه دَر هَر دُورِ وَ طُلُوعِ شَمْسِ نَقْطَةُ بِيَانِ وَ سِپَسِ ظَهْوَرِ حَضْرَتِ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ اسْتِ. بَابِ هَجْدَهَم اَز وَاحِدِ دُومِ بِيَانِ عَرَبِي نِيز دَر هَمِينِ خُصُوصِ اسْتِ.

بَابِ نُوَزْدَهَم اَز وَاحِدِ دُومِ: دَر بَابِ مَذْكُورِ اَيْنِ نَكْتَه اسْتِ كَه بِيَانِ تَحْفَه ايسْتِ اَز سُوِي نَقْطَةُ بِيَانِ بَه حَضْرَتِ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ مَوْعُودِ. بِفَرْمُودَةُ مَبَارَكِ اَصُولاً اَثَارِ مَظْهَرِ ظَهْوَرِ قَبْلِ تَحْفَه ايسْتِ بِجَهْتِ ظَهْوَرِ بَعْدِ. دَر مَوْضِعِي اَز اَيْنِ بَابِ مِي فَرْمَايَنَد: «اَنچَه دَر بِيَانِ مَتَكُونِ شُودِ اَز شُؤُونِ مَحْبُوبِه تَحْفَه اسْتِ اَز قَبْلِ نَقْطَةُ بِيَانِ بِسُوِي مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ كَه ظَهْوَرِ اِخْرَايِ نَقْطَةُ بِيَانِ بَاشَدِ. وَ هَمِينِ عَزَّ وَ فَخْرُ كَلَّ رَا بَسِ اسْتِ كَه او قَبُولِ كَنَدِ نَفْسِي رَا يَا شَيْءِ رَا بِذِكْرِ اِنْتِسَابِ بِخُودِ». دَر بَابِ نُوَزْدَهَم اَز وَاحِدِ دُومِ بِيَانِ عَرَبِي نِيز هَمِينِ نَكْتَه تَاكِيْدِ گِشْتَه اسْتِ.

بَابِ نَخْسْتِ اَز وَاحِدِ سُوْمِ: دَر بِيَانِ اَيْنِ كَه مَظْهَرِ اِلَهِي دَر هَر دُورِ وَ بِالَاخْصِ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ مَالِكِ كَلْشِيءِ اسْتِ. «ثَمْرَةُ اَيْنِ بَابِ اَنكَه دَر وَقْتِ ظَهْوَرِ اِگَر حَكْمِي فَرْمَايَدِ كَلَّ عَارِفِ بِحَقِّ او بَاشَنَدِ كَه لَمْ وَ بِمِ دَر حَقِّ او ذِكْرِ نَمَايَنَد». اَمَّا وَاحِدِ سُوْمِ بِيَانِ عَرَبِي بَا مَقْدَمَةُ كُوتَاهِي اَعْزَازِ وَ سِپَسِ دَر بَابِ نَخْسْتِ اَنِ هَمِينِ مَالِكِيَّتِ مُطْلَقَةُ مَظْهَرِ اِلَهِي مُطْرَحِ گَرْدِيدِه اسْتِ.

بَابِ دُومِ اَز وَاحِدِ سُوْمِ: گُويَايِ اَيْنِ حَقِيْقَتِ اسْتِ كَه قَوْلِ



احدی با قول شجره حقیقت مشابه نمی شود. هر مقام و مرتبتی بقول او مخلوق می گردد. می فرمایند: «مثلاً اگر تکلم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمؤمنین خلق آن ولایت نمی شد». باب دوم از واحد سوم بیان عربی نیز همین است.

باب سوم از واحد سوم: بیان و من فیه طائف حول قول من يُظهِر الله است. می فرمایند: «ملخص این باب آنکه مد نظر بیان نیست الا بسوی من يُظهِر الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست...». باب سوم از واحد سوم بیان عربی نیز گویای همین نکته است.

باب چهارم از واحد سوم: هر ظهور بعدی اشرف از ظهور قبل است. آیات و کلمات ظهور بعد اعظم از ظهور قبل است. در امر الهی حد و در تجلی حق تعطیل نیست. هر ظهور حاوی کلمات بدیعه در حد خود است. (۱۵) باب چهارم از واحد سوم بیان عربی نیز گویای فضل قرآن بر انجیل و فضل رسول الله بر حضرت مسیح است.

باب پنجم از واحد سوم: ارتفاع مقاعد فوق ارض باذن مظهر ظهور است. «اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع».

باب پنجم از واحد سوم بیان عربی نیز گویای آنست که قبور واحد بیان باذن مظهر ظهور مرتفع می گردد.

باب ششم از واحد سوم: اشیاء مخلوق الهی اند در حد ابداع، اختراع، انشاء و احداث. می فرمایند: «هر شیء که ذکر شینیت بر او می شود خداوند او را ابداع فرموده بمشیت و مشیت را ابداع فرموده بنفس خود». مشیت مظهر حق است. لذا رابط میان عالم حق و خلق مشیت اولیه است و ثالثی با استقلال در میان نیست. باب ششم از واحد سوم بیان عربی دقیقاً گویای این حقیقت است. (۱۶)

باب هفتم از واحد سوم: مراد از لقاء الله و لقاء الرب لقاء من يُظهِر الله موعود است. در باب هفتم از واحد سوم بیان عربی نیز به عشاق لقاء الهی توصیه و تاکید شده که بر حضرت من يُظهِر الله نظر نمایند.

باب هشتم از واحد سوم: در بیان اینکه هرچه در عالم نام

شِثِّت دارد اسم و روح آن در بیان است. بعبارت دیگر بیان جوهر کلّ وجود است و جوهر بیان در آیه مخصوصه است. آیه مخصوصه را که عبری است در همان اوائل باب نازل فرموده‌اند. این آیه بر نوزده اسم یا صفت که مدلّ علی الله است تأکید می‌نماید. سپس می‌فرمایند: «کلّ بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیّت ظهورالله است و کلّ راجع می‌گردد بمن یُظهره الله. زیرا که اوست که کلّ بیان و من فیه راجع باو می‌گردد بمنتهای خضوع و غایت خشوع». ارتباط عدد نوزده با ظهور من یُظهره الله در این باب شایان توجّه است. در باب هشتم از واحد سوم بیان عبری نیز تأکید بر توجّه به جوهر خلق کلّشی، در بیان (من یُظهره الله) گردیده است.

باب نهم از واحد سوم: جوهر این باب همان جوهر باب هشتم است و بحقیقت هدفش تأکید بر توجّه به من یُظهره الله موعود است. باب نهم از واحد سوم بیان عبری نیز که نسبتاً مفصل است تأکید بر قرائت آیه مربوط به هیاکل واحد است که عیناً در همین باب نازل فرموده‌اند. این آیه تقریباً مشابه آیه ایست که در باب هشتم از واحد سوم بیان فارسی نازل شده و جوهر بیان تلقی گردیده است.

باب دهم از واحد سوم: نیز در ارتباط با آیه نازله در باب هشتم است. باب دهم از واحد سوم بیان عبری نیز همین گونه است.

باب یازدهم از واحد سوم: این باب نیز با محتوای باب هشتم ارتباط دارد. باب یازدهم از واحد سوم بیان عبری نیز همین گونه است.

باب دوازدهم از واحد سوم: و نیز همین باب و واحد از بیان عبری توضیح این نکته است که نقطه (مظهر الهی) چون شمس است و حروف (اوصیاء و اولیاء و مؤمنین درهر دور) چون مرایا یا شمس ظاهره در مرایا. پس از توضیح این مطلب به مقام عظیم من یُظهره الله اشاره نموده می‌فرمایند که یک سطر از کلام آن حضرت بهتر از کلام من علی الارض است. من یُظهره الله را شمس سماء و حروف حیّ بیان را شبیحی از شمس در آئینه می‌خوانند. این امر را به سلاطین و علماء

نیز تسری می دهند. آنان نیز مرایای شمس وجود من یُظهره الله اند و از خود سلطنت و علمی باستقلال نداشته و نخواهند داشت.

باب سیزدهم از واحد سوم: در این باب تصریح است که سؤال از من یُظهره الله جائز نیست مگر در نوشته ای انجام شود. (۱۷) می فرمایند اصولاً سؤال از من یُظهره الله جائز نمی باشد مگر شایسته مقام او باشد. در توضیح علت انجام سؤال کتبی از من یُظهره الله می فرمایند تا سائل «حفظ جواب را کماهی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او». سپس می فرمایند: «چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متّصف شود محبوب است نزد او ... ولی از آن چیزهایی که در شأن او نیست سؤال نکرده مثلاً اگر از کسی که یاقوت می فروشد سؤال شود از بهای گاه چقدر محتجب بوده و مردود است». بوجود اوادم (آدم ها) پیش از ظهور آدم (بدیع اول در کور آدم) اشاره می فرمایند. به تکامل و وحدت اساس ادیان اشاره می فرمایند. تصریح می فرمایند که: «نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده ...». در مسیر این تکامل خود را دوازده ساله و من یُظهره الله را محبوب چهارده ساله بیان می فرمایند. که اشارت لطیفه ایست به ظهور عصر بلوغ در عهد من یُظهره الله. می فرمایند که: «جنت در هر زمان کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن. و در ظهور من یُظهره الله در کتاب او والی مالانهایه همین قسم ترقی می نماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد». باب سیزدهم از واحد سوم بیان عربی نیز تأکید می نماید که از حضرت باب و من یُظهره الله موعود باید هرگونه سؤالی کتباً انجام یابد.

باب چهاردهم از واحد سوم: در حکم حفظ کتاب بیان با کمال اعزاز است. الواح خفیفه نیز باید مجلد و با عزّت حفظ شود. تا آنکه بفرموده مبارک: «مثل قرآن نگردد که در هر گوشه مسجدی الواح متفرقه او بغیر ما ینبغی باشد». می فرمایند: «هیچ بنده نیست که کلّ بیان را مالک شود الا آنکه مضاعف می شود حسنات او ... و هر قدر سعی در علو صنع آن و خفت وزن آن و عظم خط آن و طراز الواح او

گردد نزد خداوند محبوب تر است از دون او». با وجود تعلیم و تصریح این اوامر می فرمایند: «نه اینست که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در اوست از برای یک مثقال او مضطر باشد». و نیز می فرمایند: «و لایق نیست که در حواشی آن (بیان) نوشته شود مثل آنچه دأب طلاب است که کتاب را از بهای خود بیرون می برد». در پایان باب می فرمایند: «کلّ بهاء بیان من یُظهره الله است. کلّ رحمت از برای کسی که ایمان باو آورد و کلّ نعمت از برای کسی که ایمان باو نیاورد». باب چهاردهم از واحد سوم بیان عربی نیز در حفظ کتاب بیان با کمال اعزاز است.

باب پانزدهم از واحد سوم: در این خصوص است که هرکس به من یُظهره الله مؤمن شود بخداوند مؤمن است. آن کس که به او مؤمن نشود بخداوند مؤمن نیست و جزایش نار دوزخ است. تصریح می فرمایند که: «ظهورالله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست». در این باب نیز در خصوص تکامل دین، ظهور خود و اصولاً ظهورات قبل را چهارده ساله و ظهور من یُظهره الله را نفس نوزده ساله تمثیل می فرمایند. می فرمایند اگر نفسی در هزار ظهور مؤمن شود ولی به من یُظهره الله مؤمن نگردد مقرّش در نار خواهد بود. در خصوص بشارت هر ظهور به ظهور بعد می فرمایند: «هیچ ظهوری نمی شود الاّ آنکه از مؤمنین بآن ظهور از برای ایمان بظهور بعد عهد گرفته می شود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند». سپس به اهل بیان توصیه می فرمایند که حتی یک لمحّه در ایمان به من یُظهره الله تأمل ننمایند. در این باب نیز الفاظ «غیاث» و «مستغاث» در ارتباط با ظهور من یُظهره الله آمده است ولی می فرمایند: «... کسی عالم بظهور نیست غیرالله. هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند». مضمون باب پانزدهم از واحد سوم بیان عربی نیز توصیه بایمان به من یُظهره الله است. باب شانزدهم از واحد سوم: در آغاز این باب می فرمایند: «ملّخص این باب آنکه جائز نیست عمل الاّ بآثار نقطه». در این باب

اجازه می‌فرمایند که: «نظم بیان را هرکس بهرنحوی که شیرین‌تر می‌تواند دهد، دهد اگرچه بر هزار نوع ظاهر شود. ولی کلّ راجع بنفس بیان می‌گردد زیرا که بر او حرفی زائد نمی‌گردد و از او حرفی ناقص نمی‌گردد». سپس می‌فرمایند: «گویا مشاهده می‌شود که هیچ نظمی در او داده نمی‌شود از بعد الاّ آنکه احلی و انظم از نظم اوّل می‌گردد». پس از توضیح تکامل نظم بیان به نظم حضرت بهاء الله موعود شریعت بیان اشارت می‌فرمایند. قوله الاعلی: «طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانّه یظهر و لا مردّ له من عندالله فی البیان». بتصریح حضرت ولیّ امرالله بیان مقدّس مذکور یکی از مهمّترین بیانات حضرت باب در خصوص ظهور حضرت بهاء الله است. (۱۸)

بهرحال در خصوص تنظیم کتاب بیان در این باب می‌فرمایند: «بهترین نظم‌ها نظمی است که بر حدود ظاهریه شود مثلاً اگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر شود. و همچنین خلط انهار خمسه نگردهد. آیات در علّو خود و مناجات در سموّ خود و تفاسیر در مقعد عزّ خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیّه در امتناع ارتفاع خود». در پایان باب به سه تفسیر از تفاسیر مبارکه اشاره نموده می‌فرمایند: «چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت. دو تفسیر بنهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سوره بقره بنهج شوون علمیه». جوهر باب شانزدهم از واحد سوم بیان عربی نیز اینست که عمل جائز نیست الاّ به آثار نقطه.

باب هفدهم از واحد سوم: در این باب امر است که آثار حضرت باب باحسن خطّ نوشته شود. در این باب مذکور است که: «کلّ آثار نقطه مسمیّ ببیان است». بفرموده مبارک بیان در مقام نخست به آیات اطلاق می‌شود و بعد بترتیب به مناجات، تفاسیر، صور علمیه و کلمات فارسیّه نیز گفته می‌شود. مجدّد تأکید می‌فرمایند که آثار حضرتشان باحسن خطّ کتابت شود در حدّ توان شخص. حسن عمل مؤمن به بیان و حسن خطّ آثار شریعت بیان بفرموده مبارک «اعظم سبیلی است از برای جذب کلّ ادیان بدین واقع خداوند رحمن». امّا کوشش برای حسن خطّ آثار شریعت بیان نباید سبب حزن مؤمن به بیان

گردد. می فرمایند: «ولی کلّ در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شیء. زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید بنفس مؤمنی در حزن ...». سرانجام می فرمایند که زیارت این بیانه‌های مطرّز باید نتیجه اش ایمان به من يُظهره الله باشد. مفاد باب هفدهم از واحد سوم بیان عربی نیز همین است و همه اهل بیان مأمور بکتابت بیان باحسن خطّ گشته‌اند الاّ کودکانی که برای فراگرفتن بیان تحت تعلیم‌اند.

باب هجدهم از واحد سوم: بفرموده مبارک در این باب هرنفسی اراده تفسیر آثار حضرتشان یا تألیف کتابی دارد مجاز نیست که نسخه‌ای از آن را بدیگری بدهد مگر آنکه باحسن خطّ نوشته شود (خطّ خودش یا دیگری). می فرمایند: «خداوند دوست می دارد در بیان که آنچه واقع می شود ... بر منتهای علّو حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ نفسی بقدر ذرّه‌ای کره وارد نیاید». مفاد باب هجدهم از واحد سوم بیان عربی نیز همین است.

باب نوزدهم از واحد سوم: در این باب می فرمایند هرنفسی هر مقدار بتواند در استنساخ بیان صرف نماید ولو همه ملک جهان باشد. ثمره این حکم را توجه کامل به محتوای بیان در باب ظهور من يُظهره الله فرموده‌اند. می فرمایند نه آنکه بیان پربها فراهم نمایند و لکن بر مقصود عالمیان (من يُظهره الله موعود) ستم روا دارند. می فرمایند: «لعلّ مثل امروز واقع نگردد که قرآن‌های الف بهائی مالایحصی در اسلام باشد و مقرّ منزل او در جبلی باشد که حجره مسکون او خشت محض باشد. اگرچه هر جا که مقرّ اوست عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزّت باشد چه بر فوق طین. ولی این ذکر از برای استشعار مؤمنین به بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه محتجبین بقرآن نموده ...». مضمون باب نوزدهم از واحد سوم بیان عربی نیز همین است.

باب نخست از واحد چهارم: در این باب می فرمایند نقطه حقیقت را دو مقام است، مقام الوهیت که بواقع مظهر الهی وسیله

انتقال آیات و احکام حضرت الوهیت است و مقام عبودیت که در حقیقت نقطه بیان جوهر عبودیت است. پس از غروب شمس نقطه بیان تنها حضرت من یُظهره الله حاکی از مقام الوهیت است و در این مقام قائل به کلمه «انی انالله لا اله الا انا». باب نخست از واحد چهارم بیان عربی نیز گویای همین نکته است.

باب دوم از واحد چهارم: چون «ذات ازل لم یزل ... لن یدرک و لن یوصف، لن ینعت و لن یری بوده و هست» همه اوصاف الوهیت که در کتب الهی آمده راجع به نقطه حقیقت (مظهر الهی) است. ثمرات اعمال مؤمنین نیز در هر دور بشرط ایمان به مظهر ظهور در آن دور اخذ می گردد. لذا در هنگام «ظهور من یُظهره الله هیچ امری از ایشان (اهل بیان) راجع الی الله نمی گردد اگرچه کلمه لا اله الا الله باشد مگر بایمان به او». مفاد باب دوم از واحد چهارم بیان عربی نیز همین است. باب سوم از واحد چهارم: در اینکه بداء (۱۹) حق است. بفرموده مبارک: «خداوند عبادت کرده نمی شود بهیچ چیز مثل بداء. زیرا که بداء اعتراف بقدرت اوست بر مایشاء ... بدای خلق از عجز می گردد و بدای او از قدرت ...». می فرمایند بداء در هر ظهوری بوده و در اسلام اصولاً بنام «نسخ» مذکور گشته است. سپس می فرمایند: «ظهور این بداء از مکمن مشیت است نه غیر آن ...». در باب سوم از واحد چهارم بیان عربی نیز از بداء سخن رفته و تحقق آن به وقایع مربوط به ظهور من یُظهره الله (ظهور اخرای نقطه بیان) تسری داده شده است.

باب چهارم از واحد چهارم: جوهر این باب آنست که مؤمنین حقیقی از مردان (۲۰) در هر ظهور نفوسی هستند که به حضرت موعود مؤمن شوند و طوق عبودیت وی بر گردن افکنند و الا قمیص و اسم و صفت مؤمن از آنان سلب می شود. می فرمایند که مردان از اهل فرقان عبد رسول الله بوده و هستند و لکن در ظهور اخرای او که ظهور نقطه بیان باشد او را در جبل (ماکو) مسجون نموده اند. سپس به اهل بیان بعنوان عباد من یُظهره الله توصیه می فرمایند که در

ظهور بعد به محبوب خویش وارد نیاورند آنچه اهل فرقان بر نقطه بیان  
 وارد آوردند. باب چهارم از واحد چهارم بیان عربی نیز گویای همین نکته است.  
 باب پنجم از واحد چهارم: چنانکه خود هیکل مبارک  
 می فرمایند جوهرش همان جوهر باب پیش است ولی در باب بانوان  
 (اولوالدواتر). یکی از نکات مهمه که در این باب مطرح شده حرمت  
 صدور حکم قتل است. می فرمایند: «... حرام شده در بیان حکم قتل  
 باشد از هرشیء که هیچ شیء بمثل آن نهی نشده که هرکس بر قلب او  
 خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می رود و معذب می گردد ...  
 خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ  
 حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد ... و از یوم غروب شمس حقیقت  
 از برای احدی از متدینین به بیان حکم قتل جائز نبوده و نیست و اگر  
 کسی کند از بیان نبوده و نیست». در چند موضع از این باب ذکر من  
 يُظْهَرُ اللهُ شده و توصیه گردیده که اهل بیان از آن «محبوب کلّ»  
 اطاعت نمایند و «اگر امر بجهاد فرماید بعلو افتخار در سبیل او  
 شهید» گردند. از این باب روشن می شود که تنها من يُظْهَرُ اللهُ ممکن  
 است اذن جهاد صادر نماید که این امکان نیز با تحریم جهاد در امر  
 بهائی بکلی منطقی گشته است. با توجه به تأکید مبارک در این باب  
 که می فرمایند: «و این همه تأکید در بیان شده که احدی احدی را  
 محزون نکند» و نیز حرمت صدور حکم قتل نفوس، موضوع جهاد در  
 آئین بیان (بشرحی که از پیش آمده) جنبه تدافعی داشته است. باب  
 پنجم از واحد چهارم بیان عربی نیز گویای آن است که بانوان از مؤمنان  
 بییان، بندگان حضرت من يُظْهَرُ اللهُ اند لذا در هر لیل و نهار باید اراده  
 آن محبوب کلّ نمایند.

باب ششم از واحد چهارم : در بیان عدم مسؤولیت مظهر  
 ظهور است. بفرموده مبارک نقطه حقیقت مصداق بیان یفعل ما یشاء  
 است. من يُظْهَرُ اللهُ موعود نیز فعّال مایشاء است و احدی را نمی سزد  
 که در ساحت او لم و بم نماید. از نکات مهمه دیگری که در این باب  
 آمده توجه اهل بیان به ثمره هر حکم نازل در بیان است. در این باب



است که می‌فرمایند: «شمس حقیقت در این کور با اسم بابیت مشرق الی ظهور من یظهره الله». در اشارت دیگری به ظهور من یظهره الله موعود آن حضرت را بعینه ظهور مبارک خویش بیان فرموده که «بنحو اشرف ظاهر می‌گردد». باب ششم از واحد چهارم بیان عربی نیز نقطه بیان و من یظهره الله موعود را مظهر یفعل مایشاء می‌شمارد.

باب هفتم از واحد چهارم: بفرموده مبارک ظهور «بدء وعود بمظهر ظهور آن زمان راجع است». ثمره این باب آنکه ظهور من یظهره الله عود نقطه بیان است. باب هفتم از واحد چهارم بیان عربی نیز گویای همین نکته است.

باب هشتم از واحد چهارم: این باب گویای آنست که کینونت اشیاء و نفوس بآیات الهی مخلوق و مرزوق می‌شود و بموت یا حیات نائل می‌گردد. در آخر این باب می‌فرمایند: «اگر کسی درک یک شأن از شؤون من یظهره الله را نماید بهتر است از این که درک کند کل شؤون بیان را ...». جوهر باب هشتم از واحد چهارم بیان عربی نیز با محتوای اصلی بیان فارسی (باب هشتم از واحد چهارم) یکی است.

باب نهم از واحد چهارم: در اینکه هر صاحب ملکی در دور بیان آنچه در ارتفاع کلمه بیان معمول می‌دارد در کتابی ذکر نماید تا من یظهره الله بمیزان آنچه او نموده جزایش دهد. از قرینه موجود در این باب مستفاد می‌شود که مراد از صاحبان مُلک نفوس صاحب «قدرت الهیه و هیمنه ازلی اند». و نه آنان که بسطوت مُلک خود فتح بلاد می‌نمایند. محتوای باب نهم از واحد چهارم بیان عربی نیز با محتوای این باب مشابه است.

باب دهم از واحد چهارم: در تجویز و تشویق بر تدریس آثار نقطه بیان و یا کتبی است مربوط به معرفت کلام که در آن کتب از آثار مذکور نقل و یا بدانها استناد گشته است. انشاء کتب در مباحث بی فائده‌ای از اصول، منطق، قواعد فقهیه، علم لغات غیر مستعمله و امثال آن نهی گردیده است. در باب صرف و نحو نیز تدریس قواعد کلی تجویز شده و اشتغال نفوس به مسائل جزئیّه در این مباحث منع

گشته است. می فرمایند حضرتشان کتاب ناطق اند و منزّه از شؤون علمیّه خلق. به شؤون خمسّه آثار مبارک اشارت نموده و می فرمایند خداوند قدرتی به ایشان «عطاء فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دوشب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن» از آن « معدن کلام ظاهر می گردد ...». در خصوص من يُظهِره الله می فرمایند: «و اگر در من يُظهِره الله که مظهر قدرت و علم الله هست بآیاتی که خداوند بر او نازل می فرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده ... اشرّ مردم در نزد ظهور من يُظهِره الله آنهایی هستند که خود را بعلم معزّز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمی کنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده ...». محتوای باب دهم از واحد چهارم بیان عربی نیز با محتوای کلی این باب مطابقت دارد.

باب یازدهم از واحد چهارم: هر نفسی در هر مقامی باشد اگر از حدّ بیان تجاوز نماید بر او حکم ایمان نخواهد شد. می فرمایند: «خداوند در حین نزول بیان نظر بکلّ خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنّت بیان بقدر شیء محزون و مضطرّ نگردد». سپس در باب من يُظهِره الله موعود می فرمایند آن حضرت پیش از آنکه بشناساند بر کسی خود را «بحدود بیان حکم خواهد فرمود» ولی پس از ظهور هرچه خواهد حکم می فرماید و «برکسی نیست که لم و بم در حکم او گوید. زیرا که حدود بیان کلاً از اوست». می فرمایند مباد اهل بیان چون مسلمین در حجاب مانند و در نار مخلّد گردند. می فرمایند: «ای اهل بیان ترحم بر خود نموده که در وقت ظهور من يُظهِره الله این قسم نگشته ...». ثمره این باب را توجه به همین نکته مهمّه فرموده اند. جوهر باب یازدهم از واحد چهارم بیان عربی نیز همین است.

باب دوازدهم از واحد چهارم: بقاع موجوده که منسوب به انبیاء و اوصیای ظهورات قبل است محترم است زیرا منسوب به آن نفوس مقدّسه است والّا بفرموده مبارک: «در نفس طین شرف نیست بلکه جوهر این شرف امرالله هست در هر جا که ظاهر شود ظاهر می

گردد». ولکن بقاع مربوط به ظهور مبارک باید مورد توجه قرار گیرد. می‌فرمایند: «امروز ببین حدّ مردم را که بقبور یکی از اولاد آئمه که منسوب باوست چگونه می‌روند و از مظهري که اثبات نبوت و ولایت و دین کلّ بآیات نازل بر او می‌گردد محتجب شده و الاّ در جبل ماکو ساکن نگشته. و این را تعجب مکن و تصوّر کن ظهور رسول‌الله را در قبل که امت عیسی چگونه باعمال دین خود عمل کردند و رهبانها در معبدهای خود عبادت می‌کردند و آن شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال مکه برید اشخاصی که حقّ او را نمی‌شناختند محتجب ... و بعد از ظهور نقطه بیان هر سینه می‌بینی که چقدر خلق به مکه می‌روند و طواف می‌کنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است در این جبل وحده است. و او بعینه همان رسول‌الله هست زیرا که مثل امرالله مثل شمس است اگر مالانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست ...». سپس می‌فرمایند: «در هر ظهور بعدی ظهورالله اشرف است ... کلّ ظهورات قبل از برای رسول‌الله خلق شده و کلّ ظهورات و آن ظهور از برای قائم آل محمد خلق شده و کلّ ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای من یُظهره الله خلق شده ... همچنین الی مالانهایه شمس حقیقت طالع و غارب می‌گردد و از برای او بدنی و نهائیتی نبوده و نیست». در باب دوازدهم از واحد چهارم بیان عربی نیز اشاره به بقاع متبرکة ادیان قبل نموده و تصریح بر توجه به بقاع مرتفعه در ظلّ شریعت بیان می‌فرمایند.

باب سیزدهم از واحد چهارم: در حکم بارتفاع بقاع واحد اول بیان است. باب سیزدهم از واحد چهارم بیان عربی نیز گویای همین نکته است. باب چهاردهم از واحد چهارم: در آغاز این باب می‌فرمایند: «ملّخص این باب آنکه هر کس پناه برد ببقاع حروف واحد حقّ است بر مردم که او را پناه دهند». سپس می‌فرمایند: «لعلّ در یوم ظهور من یُظهره الله که قیامت این ظهور است بخود حروف واحد پناه برده که از هلاک آن روز نجات یابند. هلاک ایمانی نه جسدی». می‌فرمایند: «نه این است که پناه بایشان بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان

چنانچه در کور قرآن کلّ بقبور این حروف می‌رفتند و ذکر ایشان را شب و روز می‌کردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند بآن حجّتی که دین ایشان بر آن بود ... کلّ محتجب شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد ... کرور کرور اموال خود را باسم تعزیه داری سیّد الشهداء سلام الله علیه خرج می‌کنند و بر مقدّم بر او کردند آنچه کردند. این است حدّ این خلق ...». باب چهاردهم از واحد چهارم بیان عربی نیز در حکم پناه دادن به پناهندگان به بقاع واحد اول بیان است.

باب پانزدهم از واحد چهارم: می‌فرمایند: «ملّخص این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کسی جائز نیست که او را منع کند». جوهر باب پانزدهم از واحد چهارم بیان عربی نیز همین است.

باب شانزدهم از واحد چهارم: این باب در خصوص بیت مبارک شیراز (بیت الحرام) و اصولاً بیت الحرام در هر دور است. می‌فرمایند: «از برای خداوند مکانی نبوده و لازال نخواهد بود. و در هر ظهور مشیّتی هر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده و محلّ طواف ملائکه سماء و ارض گشته ... بر اهل افنده ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر بمالانهایه مقاعد بیت متغیّر گردد یک بیت بوده ... و آن محلّ استواء من یظهره الله است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محلّ کعبه است». سپس در تعظیم و تجلیل از بیت مبارک می‌فرمایند: «اگر قدرت بود مؤمنین بالله را هرآینه امر می‌شد که از روی آب تا حدّ ارتفاع آن بالماس پر گردد و تراب آن اکسیر گردد و ماء آن عطر احمر. ولی چون که این قدرت مشاهده نمی‌شود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود لایق ...». در این باب به مسجد جامع شهر شیراز اشاره می‌فرمایند که در میان آن بنائی چون بنای کعبه شده است. می‌فرمایند این نشانه ایست از قبل دالّ بر ظهور مبارک در آن ارض. در باب علّت امر بتعظیم و تجلیل از بیت مبارک می‌فرمایند: «اگر مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی‌شد. همین قدر که نکرده بر

اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب باو کنند تا آنکه حدّ خود را شناخته و در یوم ظهور او از او محتجب نگردند. این است ثمره حجّ که در سبیل امر او رافع گردند لعلّ باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند. در کور قرآن که ثمره گرفته نشد. زیرا که هفتاد هزارنفس که بر حول آن بیت طواف می کنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو است و غیر از یک نفس در نزد او نیست ...». در این باب همچنین به خاطراتی از سفر مبارک به مکه (از طریق دریا) اشاره می فرمایند. از دشواری های سفر دریائی سخن می گویند. حتی می فرمایند که حجّ بیت بر کسانی که میان مساکنشان و بیت دریاست واجب نیست. این معافیت روشن می نماید که ظهور من یُظهره الله در آینده نزدیک قطعی است زیرا اگر قرار بود حتی موعود معهود دهها سال بعد ظاهر شود چنین معافیتی صادر نمی گشت و یا بطور موقت در سالهای نخستین از ظهور مبارک می شد. یقیناً مظهر ظهور الهی از پیش از ترقی صنعت و بهبود اوضاع کشتیرانی در آینده نزدیک آگاه بوده اند. نکته لطیفه دیگری نیز در این باب دلالت بر قرب ظهور من یُظهره الله دارد و آن اینست که امر می فرمایند وسائل ارسال اخبار را نوعی ترتیب و تنظیم نمایند که خبر ظهور من یُظهره الله زود بهمگان رسد. می فرمایند: «چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو منظم است و اخبار چندین ماه را بلیالی و ایام معدوده مطلع می گردند ولی این امر را عامّ فرماید که کلّ بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من یُظهره الله لابدّ ظاهر خواهد شد و اگر در آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کلّ متداول باشد عباد الله زودتر بشرف هدایت مشرف می گردند». از این بیان مبارک روشن می شود که من یُظهره الله قریباً ظاهر خواهد شد و الاّ اگر ظهور آن حضرت پس از پیدایش رادیو و تلویزیون و دیگر وسائل ارتباط گروهی مقدر بود این نکته را بدین صورت بیان نمی فرمودند. باب شانزدهم از واحد چهارم بیان عربی نیز در خصوص حجّ بیت شیراز است.

باب هفدهم از واحد چهارم: چه در بیان فارسی و چه در

بیان عربی گویای این امر است که املاک حول بیت شیراز و مسجد نزدیک بیت متعلق به بیت است و احدی حق خرید و فروش آن املاک را ندارد.

باب هجدهم از واحد چهارم: این باب مفصل است. یک نکته مهمه آن این است که حج بیت واجب است در صورت غنای مؤمن تا در طریق حج محزون نشود. در این باب همچنین چند بار ذکر ظهور من یظهره الله شده و به مقام عظیم جناب قدوس اشارت گشته است. و نیز در این باب می فرمایند که و افدین به بیت «چهارمقال ذهب بیانی که هر مقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند» در صورت توانائی عطاء نمایند. که با توجه به دیگر بخشهای این باب روشن می شود مراد از وضع این مقرره جلب توجه مؤمنین بوجود من یظهره الله موعود است. بهرحال این مقرره (پرداخت چهار مقال ذهب بیانی) در امر مبارک ابهی تأیید نگشته است. مفاد بخش آخر باب هفدهم و نیز تمام باب هجدهم از واحد چهارم بیان عربی با محتوای باب هجدهم از واحد چهارم بیان فارسی مطابق است.

باب نوزدهم از واحد چهارم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در باب کیفیت دخول بانوان از اهل بیان (ساکن شیراز و نقاط نزدیک آن) به بیت و مسجد نزدیک بیت (و مورد معافیت آنان) است. مقررات موضوعه در این باب در امر ابهی تکرار نگشته است.

باب نخست از واحد پنجم: در بیان مسجد است. مراد از مسجد در این باب با توجه به مواضع دیگر باب و نیز محتوای باب نخست از واحد پنجم بیان عربی مسجد محل تولد مبارک (شیراز) و بیت مبارک و سرانجام محل استقرار عرش اطهر آن حضرت است. در آغاز باب می فرمایند: «ملخص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور جسد من یظهره الله در او ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و هست». از این بیان مبارک روشن میشود که قبله در آئین بیان وجود من یظهره الله است. این نکته با بیان صریح حضرت باب «انما القبلة من

نظیره متی ینقلب تنقلب (باب هفتم از واحد هفتم بیان عربی) مطابق است. (۲۱) سپس در همان باب محلّ استقرار خود هیکل مبارک را نیز مسجدالحرام می‌فرمایند. قوله الاعلی: «و همچنین در نقطه بیان سرّ حقیقت مشهود بوده و هست». با توجه به اینکه بتصریح حضرتشان قبله وجود من یُظهره الله است در هرکجا که استقرار یابد، از بیان مبارک مستفاد می‌شود که محلّ استقرار نهائی عرش اطهر (حضرت باب) ارض اقدس علیاست که آن ارض مسجدالحرام (قبله) مؤمنین است. نکته دیگری که در این باب بدان اشاره گشته اهمیت آتی «محلّ طین الله احمد» (مرقد احمد فرزند حضرت باب) است که بفرموده مبارک در آینده «محلّ صلوة مصلیان» گردد. باب نخست از واحد پنجم بیان عربی تنها یک جمله است و دلالت بر وجوب ارتفاع مسجد محلّ تولّد حضرت باب (شیراز) دارد.

باب دوم از واحد پنجم: امر به بناء هجده مسجد بنام حروف حیّ من یُظهره الله است که «مدلّ باشد از برای حروف حیّ اول». مفاد باب دوم از واحد پنجم بیان عربی نیز همین است.

باب سوم از واحد پنجم: در تقویم بیانی است. سال را سیصد و شصت و یک روز و نوزده ماه نوزده روزه مقرر فرموده‌اند. می‌فرمایند نام ماه نخست را خداوند «شهر بهاء» نامیده زیرا «بهاء کلّ شهر در آن شهر است و اون را مخصوص گردانیده بمن یُظهره الله». در باب سوم از واحد پنجم بیان عربی تنها ذکر شده که سال نوزده ماه است. در هر دو کتاب مبارک عدد نوزده (واحد) در ارتباط با ظهور من یُظهره الله تأکید گشته است.

باب چهارم از واحد پنجم: در حکم تسمیه باسماء الله و نامهای دیگر چون محمد، علی، علی محمد، فاطمه، حسن و حسین است. می‌فرمایند: «بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله یا نورالله...». تصریح بر نام «بهاء الله» در صدر نامها قابل توجه است. سپس می‌فرمایند: «هیچ شیء بجنّت خود نمی‌رسد الا آنکه بمنتهای کمال در حدّ خود ظاهر

شود ...». توضیح این نکته و ثمره بیان این باب را اینگونه می‌فرمایند: «و ثمره این امر این است که بتذکار این اسماء از مسمیات این اسماء خارج نگشته لعلّ نفسی بانجذاب مسمای اسم خود در این ظهور لایق اسمیت گردد که مدلّ بر من يُظْهره الله باشد نه بر غیر آن. نه این است که بمحض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور قاتل سید الشهداء علیه السلام بعینه باسم خود آن حضرت نامیده شده بود. (۲۲) در ظهور من يُظْهره الله شبهه نیست که کلّ باین اسماء محبوبه نامیده شده‌اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن ثابت ماند آن وقت اسم اوست که کینونیت او از بحر جود حقّ خلق شده ... بدانکه مثل من يُظْهره الله مثل محک است که فصل می‌کند مابین طلای خالص از غیر آن». باب چهارم از واحد پنجم بیان عربی نیز در تسمیه باسماء الله و نامهای مبارک دیگر است.

باب پنجم از واحد پنجم: در اخذ اموال نفوسی است که به آئین بیان مؤمن نگشته‌اند. چون در باره فلسفه اینگونه احکام بیان قبلاً در بحث مربوط به جهاد گفتگو داشته‌ایم تفصیل مجدد آن را ضروری نمی‌دانیم. تنها می‌گوئیم که از قرائن موجود در همین باب روشن می‌شود که باعتقاد شرع بیان غیر مؤمنان بعنوان یاغیان بواقع حقّ مالکیت ندارند ولکن لطف عمیم الهی شامل آنان نیز می‌شود و از مزایای حیات بهره می‌گیرند. حضرت باب برای اخذ اموال غیر مؤمنین شرائطی مقرر فرموده‌اند که آن را تعلیق به محال نموده‌است. می‌فرمایند: «این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن نفسی یا ضرر نفسی شود اظهار آن را هم خداوند اذن فرموده». و نیز می‌فرمایند: «در ظهور من يُظْهره الله هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الاّ بایمان باو و کلّ از کلّ گرفته می‌شود الاّ آنکه داخل شوند در ظلّ دین او». با توجه به اینکه بفرموده مبارک در شرع من يُظْهره الله موعود (شرع مقدّس بهائی) نیز باید همین حکم اخذ اموال معمول گردد. می‌توان دقیقاً مستفاد داشت که این اخذ اموال بحسب ظاهر نیست بل مراد اخذ حقّ واقعی مالکیت



از غیر مؤمنان است. بعبارت دیگر غیرمؤمنان بعنوان یاغیان بحقیقت حق مالکیت ندارند و همانطور که مذکور گردید و مجدداً تأکید می‌شود لطف عمیم الهی شامل آنان نیز می‌گردد و برحسب ظاهر قادر بتملک می‌شوند. بهرحال در خصوص ثمره این حکم می‌فرمایند: «ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من یُظهره الله کلّ مرّی بتربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین به بیان از ایمان باو خارج نگردد». که با توجه به بیان مبارک در باب شانزدهم از واحد دوم که می‌فرمایند: سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدّت و سطوت» ایمان کلّ به من یُظهره الله با اِعمال وسائل شدّت و سطوت مراد نیست. گذشته از آنکه بنصّ جمال ابهی در الواح متعدّده جهاد بهترتیب در امر مقدّس بهائی منسوخ گشته است. محتوای باب پنجم از واحد پنجم بیان عربی نیز با این باب از بیان فارسی مطابق است. اصولاً باید توجه داشت که احکام بظاهر غلیظ و شدید حضرت باب بدلائل متعدّده بمنظور اجراء نازل نشده بل ثمره آنها منظور بوده است. بهرحال احکام مذکوره در امر بهائی منسوخ گردیده است.

باب ششم از واحد پنجم: و نیز همان باب و واحد از بیان عربی در بیان موارد صرف اموال مأخوذه از غیر مؤمنین است که البته با توجه به عدم اجراء اصل حکم این حکم نیز غیر مجری است. بهرحال ثمره این باب نیز توجه به من یُظهره الله و حق مالکیت واقعی آن حضرت بیان گشته است.

باب هفتم از واحد پنجم: و نیز همان باب و واحد از بیان عربی در طهارت اموال مؤمنین است.

باب هشتم از واحد پنجم: و نیز همان باب و واحد از بیان عربی در وجوب قرائت آیات بیان است. هر روز اهل بیان باید حدّ اقلّ نوزده آیه قرائت نمایند و اگرجهاتی مقدور نیست ذکر مخصوصی را نوزده بار تکرار نمایند. بدیهی است که این حکم مخصوص شرع بیان است و در امر ابهی ذکری از آن نشده است. در خصوص کیفیت قرائت بیان می‌فرمایند: «در این بحر هرچه می‌خواهی غوص نموده و لآلی که

خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده و لکن قرائت آن را از روی روح و ریحان نموده. هر قدر که فوادت متلذذ می گردد تلاوت نموده و کمتر از عدد واحد اذن داده نشده ...». عِلَّتْ تعیین عدد واحد را چنین می فرمایند: «سرّ آن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعلّ ببرکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت بهدایت ایشان مهتدی گردید. و کلّ بیان را مثل مایه فرض کن که کسی به کسی می دهد تجارت کند مالک آن من یُظْهَرُ اللهُ است که بنفوس مؤمنه بنقطة بیان سپرده که باو تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید». سپس می فرمایند: «یوم ظهور من یُظْهَرُ اللهُ الی مالانهایه تلاوت بیان می شود ولی از منزل آن محتجب». می فرمایند: «قسم بذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور من یُظْهَرُ اللهُ اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند». سرانجام می فرمایند: «بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من یُظْهَرُ اللهُ را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود».

باب نهم از واحد پنجم: و نیز همان باب و واحد از بیان عربی گویای آن است که اهل بیان باید «کلّ شیء را بمنتهای کمال خود ظاهر گردانند». می فرمایند: «هیچ نفسی در هیچ شیء نبیند الاّ طلعت ظهور مشیت را که در او دیده نمی شود الاّ الله». سپس می فرمایند که احدی از مرایای بیان در خود نبیند الاّ من یُظْهَرُ اللهُ را. بعبارت دیگر در هنگام ظهور موعود بیان احدی مجاز بابرار وجود نیست ولو بظاهر صاحب اسم و عنوان خاصّ باشد. می فرمایند: «این است ثمره این حکم اگر نفسی تعقل نماید».

باب دهم از واحد پنجم: و باب دهم از واحد پنجم بیان عربی در بیان هیاکل و دوائر است. در داخل هیاکل که بصورت هیکل انسانی و یا ستاره پنج گوشه است و خاصّ مردان است و در داخل دوائر که خاصّ بانوان است باید آیاتی از نقطه بیان نوشته شود تا آثار آن آیات در حاملان هیاکل و دوائر آشکار گردد. پس از بیان دقائقی در

ارتباط با هیاکل و دوائر و عدد هاء به بیان ثمره این باب پرداخته می‌فرمایند که مؤمن به بیان «... لعلّ در سنین خمس ظهور من یُظهره الله بشرف ایمان بآن شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و دوائر نوشته شده تمجید اوست». که مراد از سنه خمس ظهور سنه امتناع ازل از مباحله با جمال ابهی و سنه اوج انفصال آئین بابی از شرع ابهی است.

باب یازدهم از واحد پنجم: از جمله در وجوب اداء صلوة مولود است. متن صلوة مذکور در این باب آمده است. در توضیح علت تعیین این صلوة برای مولود (اعمّ از پسر یا دختر) می‌فرمایند: « لعلّ اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین بمن یُظهره الله گردد». وجوب اداء این صلوة از همان زمان نزول بیان، گویای قرب ظهور من یُظهره الله است. زیرا اگر مقرر بود من یُظهره الله موعود صدها سال بعد (بزعم ازلیّه پس از یکهزار و پانصد یا دو هزارسال) ظاهر شود وجوب این صلوة صدها سال عبث بود و حقّ فی المثل می‌فرمود که این صلوة را پس از گذشت هزارسال از ظهور نقطه بیان بجهت نوزادان خود تلاوت نمائید. در امر مقدّس بهائی اداء صلوة مولود مقرر در بیان تکرار نشده است. در این باب از بیان همچنین صلوة میّت مقرر و واجب گردیده است. تکبیرات شش‌گانه صلوة میّت همانست که در امر بهائی تصریح گشته است. بخش نخست از باب یازدهم از واحد پنجم بیان عربی نیز در خصوص صلوة مولود و صلوة میّت است. اما برخی از تکبیرات این دو صلوة (در نسخه عربیّه مطبوعه) با تکبیرات نازله در بیان فارسی متفاوت است. (۲۳)

باب دوازدهم از واحد پنجم: در دفن میّت در صندوق مرمر و جعل خاتم عقیق بر دست اوست. از متن این باب روشن می‌شود که دفن میّت در بلور و سنگ صیقلی شده نیز جائز است. در خصوص ثمره آنی و غائی این حکم نیز بیاناتی می‌فرمایند. جوهر ثمره آنی حکم تجلیل و تعظیم مقام انسانی است. می‌فرمایند: «زیرا که جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است بر این جسد و اگر عزّ این را مشاهده کند گویا

او عزیز گشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد می آید آنچه وارد می آید. از این جهت است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شینی که سبب گره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننماید. این است ثمره این امر». در باب ثمره نهائی حکم می فرمایند: «ثمره این حکم آنکه ... لعل در حین عود کلّ در چنین اجساد جوهریه ذاتیه مستقر گردند و مدلّ بر حقّ شوند بتکبیر او». که مراد از حین عود حین قیامت یا ظهور من یظهره الله موعود است. بخش دوم از باب یازدهم از واحد پنجم بیان عربی نیز در خصوص دفن اموات در صندوق بلور و یا سنگ صیقل شده است. در امر مقدّس بهائی دفن اموات در صندوق بلور، سنگهای گرانها و چوبهای محکم ولی لطیف تصریح شده است.

باب سیزدهم از واحد پنجم: در بیان وجوب نوشتن کتاب وصیت است. در این وصیت نامه از جمله باید به وحدانیت الهی و حقانیت حضرت باب اعتراف کرد و از آنچه حضرتشان دوست نداشته اند اظهار اجتناب نمود. بفرموده مبارک کتاب وصیت افراد اهل بیان باید بحضور من یظهره الله تقدیم شود تا جواب عنایت فرماید. مباد که ظهور حقّ (من یظهره الله) شود و آن شخص محتجب ماند. باب سیزدهم از واحد پنجم بیان عربی نیز در وجوب نوشتن کتاب وصیت است. (۲۴)

باب چهاردهم از واحد پنجم: در بیان انواع مطهرات است. در خصوص ثمره این باب می فرمایند: «تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت من یظهره الله و ادلاء عزّ او. ولی کی است که نظر بشمره و مراد خداوند فرماید. اگر کور قرآن می کردند امر باینجا نمی رسید. کور بیان هم خداوند عاقبت ایشان را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند». در باب نفوسی که بظاهر مراسم مربوط به طهارت را انجام می دهند ولکن قلبشان طاهر نیست می فرمایند: «... از شدت احتیاط از بس که آب استعمال می کند مرکب می گردد ولی بر حکم نفوسی که کلام او مطهر ماء است راضی نمی شود که حکم طهارت کند. مثل او مثل

نفسی است که قتل سید الشهداء را متحمل می‌شود و سؤال از دم بعوضه می‌کند. این است حدّ این خلق...». و در موضع دیگر این باب می‌فرمایند: «... و هیچ‌شان در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت ... و خداوند در بیان دوست نمی‌دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست می‌دارد که کلّ با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان گره نداشته باشد چگونه دیگری. و بآسی نیست بر نفس مصلی اگر شعر حیوانی نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ می‌آورند و دسته‌های عاج و استخوان و امثال آنها. کلّ اینها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعلّ یوم ظهور حقّ شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی حین فتوی بر محقق دین پروا نکنند. چنانچه هرکس در کور قرآن قبل بود این معنی را مشاهده نمود. کلّ آنهایی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق دین را می‌نمودند». باب چهاردهم از واحد پنجم بیان عربی نیز در بیان انواع مطهرات است.

باب پانزدهم از واحد پنجم: در طهارت ماء نطفه است. این حکم در کتاب اقدس نیز تأیید و تکرار شده است. اگر چه ماء نطفه طاهر است ولی بتصریح مبارک در این باب تلطیف بدن از آن (چون دیگر اشیاء) در منتهای کمال لازم است. باب پانزدهم از واحد پنجم بیان عربی نیز در طهارت ماء نطفه است.

باب شانزدهم از واحد پنجم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی گویای این نکته است که با ارزش‌ترین شیئی نزد اهل بیان (اعمّ از مادی و معنوی) ابتداء متعلق به نقطه بیان است و سپس در ظهور من یُظهِره الله به آن حضرت تعلق خواهد یافت. می‌فرمایند: «ملّخص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دوست می‌دارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حبّ ایشان بعضی بعضی را و هرچه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند ردّ یکدیگر نکنند. زیرا که هرکس داخل در بیان شد

مؤمن است در هر مقام که واقف هست خوب است». در بیان ثمره این باب هدایت و ایمان به من يُظهره الله را اعزّ اشیاء فرموده اند.

باب هفدهم از واحد پنجم: در تکرار نود و پنج بار تکبیر الله ابهی و یا تکبیرات دیگر بطور روزانه است. می فرمایند در روز نخست تکبیر الله ابهی. روز دوم الله اعظم، سوم الله اظهر، چهارم الله انور، پنجم الله اکبر و بالاخره در روز نوزدهم تکبیر الله اقدم تلاوت شود. توجه به تکبیر الله ابهی که در یوم البهاء (نخستین روز ماه بیانی) باید تلاوت شود و نیز عدد ۹۵ که مضربی از عدد پنج (باب) و عدد واحد (تاریخ ظهور من يُظهره الله) است گویای این نکته است که حضرت باب ثمره حکم را توجه به من يُظهره الله موعود منظور فرموده اند. چنانکه بتصریح نیز در این باب می فرمایند: «لعلّ در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدّسه بشرف هدایت آن نیر اعظم و طلعت قدم فائز گردد». در باب هفدهم از واحد پنجم بیان عربی تنها تکبیر «الله اعظم» ذکر شده است. در نسخه مطبوعه آن (وسیله ازلیّه) عبارت «تسعة و تسعین» (نود و نه بار) آمده که ظاهراً باید «خمسة و تسعین» (نود و پنج بار) باشد. در امر مقدّس بهائی صرفاً تلاوت نود و پنج بار تکبیر الله ابهی در هر روز مقرر گشته است.

باب هجدهم از واحد پنجم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی حاوی دو نکته مهمّه در باب معاملات است. نخست آنکه در خرید و فروش همین که عامل رضا بین طرفین معامله تحقق یابد ولو صرفاً بعمل باشد (نه قول) معامله صحیح است. دوم آنکه ربح معمول میان تجار جائز است. در آثار جمال ابهی نیز موضوع ربح در معاملات بشرط رعایت انصاف جائز گشته است.

باب نوزدهم از واحد پنجم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی ظاهراً در تعیین مقدار و ارزش یک مثقال طلا و احکامی در خصوص پرداخت مقادیر خاصّ به صاحبان قدرت و ملک در شرع بیان است. ولکن ثمره باب توجه به من يُظهره الله و اجتناب از محزون نمودن اوست. می فرمایند: «... در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر

نبوده از نفع نفسی بنفسی اگرچه بادخال سروری در قلب او باشد».

باب نخست از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در نظم و ترتیب استنساخ و تکثیر آثار نقطه بیان است. نظم و اعتدال در این باب مستلزم آنست که آثار حضرتشان در نوزده مجلد تنظیم شود. سه جلد آیات، چهارجلد مناجات، شش جلد تفاسیر و شش جلد صور علمیه. ولی ابواب یا آیات آن مجلدات می تواند از عدد واحد (۱۹) تا تعداد مستغاث (۲۰۰۱) باشد. در زیارت و نیز تنظیم آثار مبارک رعایت اعتدال ممدوح است و بفرموده مبارک: «هیچ شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست». نکات مهمه دیگری نیز در این باب آمده است. ثمر و سرّ تنظیم آثار را در نوزده مجلد توجه به واحد بلاعدد (من یظهره الله موعود) فرموده اند. خطاب به اهل بیان و در توصیه بعدم احتجاج بر موعود بیان می فرمایند: «منتهای جدّ و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نکرده ... او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود». بفرموده مبارک هر سی حرف یک بیت است که با اعراب چهل حرف محسوب می شود. و سرانجام نکته بسیار مهمی را مطرح فرموده اند و آن اینست که برای درک صحیح شرع بیان باید نگرشی کلی در حدّ توان خویش بکلّ آثار نقطه بیان نمود. این است عین بیان مبارک: «علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنیّه است و بعد مقادیر بیانیه در آن ظاهر گشته. نه این است که به اول از آخر محتجب گردند یا به آخر ناظر شده و نظر در اول ننموده. بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی هرچه بدیع تر می گردد مراد الهی در آن ظاهرتر است و کلّ بیان قول نقطه حقیقت است».

باب دوم از واحد ششم: جوهر این باب و نیز بخش اعظم باب دوم بیان عربی بیان اهمیّت طهارت آب و ارض و اصولاً اشیاء است. از جمله می فرمایند: «هیچ شیء محبوب تر نزد خداوند نیست از

آنکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نمایند». چنین آبی بفرموده مبارک «... طاهر و مطهر بوده و هست» والا فلا. با توجه به اختلاف فقهاء در چگونگی طهارت آب و روش عمل مردم در زمان حضرت باب اهمیت نکات مندرجه در این باب از بیان دقیقاً روشن می شود. پس از بیان نکات مهمه در باب طهارت آب می فرمایند: «در هر حال سزاوار است که عبد مؤمن بعواطر، قوه شامه خود را حفظ نماید که رائحه دون حبی استشمام ننماید.» سرانجام به نکته مهمه ای اشاره فرموده اند و آن طهارت روحانی شخص است. می فرمایند هیچ ملتی بیش از نصاری بطهارت و تلطیف جسد خود اهمیت نمی دهند ولکن طهارت روحانی ندارند زیرا به مظهر الهی پس از حضرت مسیح مؤمن نگشته اند. می فرمایند: «حین ظهور من یظهره الله طاهر نموده کلّ خود را بایمان باو». سرانجام در باب طهارت ظاهر و باطن می فرمایند: «منتهای دقت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن. بلکه هر دو را با منتهای کمال داشته باشید. لعل در یوم ظهور حق توانید بضیاء شمس مستضیی گردید».

باب سوم از واحد ششم: و نیز بخش نخست از باب دوم از واحد ششم بیان عربی در بیان وجوب تأسیس حمام (بیت حرّ) در هر قریه است. می فرمایند در بیان هیچ امری چون تلطیف و طهارت تأکید نگشته است. امر می فرمایند که در هر بنا (و از جمله گرمابه) باید آنقدر بلند باشد که بی خم کردن سر دخول بدان بنا میسر گردد. در خصوص ثمره این حکم می فرمایند: «لعل در یوم ظهور حق (من یظهره الله) شینی که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده نشود». بیان بسیار مهمی در این باب نازل شده که سال ظهور جمال ابهی را تعیین نموده است. عین بیان مبارک چنین است: «و در ظهور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سنّ ظاهر فرماید او را ولی از مبدأ ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد».

باب چهارم از واحد ششم: و نیز باب سوم از واحد ششم



بیان عربی در اشاره به پنج قطعه ارض است که در آن اراضی باید صرفاً اهل بیان زیست نمایند. آن پنج ارض عبارتند از فارس، عراق (شامل طهران و بلاد غربی و مرکزی ایران) آذربایجان، خراسان و مازندران. از محتوای این باب مستفاد می‌شود که من یُظْهَرُ اللهُ موعود از یکی از این اراضی ظاهر خواهد گشت. می‌فرمایند: «خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد. از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر ذره‌ای ما لا یحبّه الله نماند». بدیهی است که فلسفه نزول این حکم اجراء آن نیست بل ثمره آن است که اشارت به محلّ ظهور من یُظْهَرُ اللهُ (ایران) می‌کند.

باب پنجم از واحد ششم: و نیز باب چهارم از واحد ششم بیان عربی (۲۵) در حکم تسلیم (سلام دادن یا تحیت گفتن) است. بفرموده مبارک تحیت مردان به بانوان الله اکبر است و پاسخ بانوان به مردان الله اعظم. تحیت بانوان به مردان الله‌بھی و پاسخ مردان به آنان الله اجمل است. در خصوص ثمره این حکم می‌فرمایند: لعلّ در یوم ظهور من یُظْهَرُ اللهُ توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند اوست لایق تقمص اکبریت و اعظمت و ابهائیت و اجملیت در ابداع...». در این باب چند بار توجه اهل بیان به ظهور من یُظْهَرُ اللهُ جلب گردیده است.

باب ششم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در حکم محو کلّ کتب قوم است مگر آنچه در اثبات امر بدیع انشاء شده و یا خواهد شد. (۲۶) از محتوای این باب روشن می‌شود که علت امر به محو کتب قوم ارتفاع یا نسخ آن کتب پس از ظهور حضرت باب است. می‌فرمایند: «نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویّه. اگرچه کلّ حقّ بوده و من عندالله ولی نزد ظهور فرقان کلّ مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین بآنها در فرقان نازل شد. و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن. در جایی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرآت بالنسبه بشمس». در دهها موضع از بیان فارسی لفظ ارتفاع در مفهوم نسخ بکار رفته است. در

باب سوم از واحد هشتم در خصوص نسخ انجیل بنزول قرآن می‌فرمایند: «... و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل می‌کنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم ارتفاع آن شد» و در باب هفتم از واحد هشتم می‌فرمایند: «شبهه‌ای نیست که انجیل کتاب خداوند بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقّه آن رافع شد بسوی قرآن». در باب ششم از واحد ششم چند بار توجّه اهل بیان به اهمیّت ظهور من یُظهِره الله جلب گردیده است. از جمله در یک موضع می‌فرمایند: «قسم بذات مقدّسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من یُظهِره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است از کلّ بیان». بیان اخیر نیز ارتباط با ارتفاع آثار نقطه بیان در ظهور من یُظهِره الله دارد. بهر حال حکم محو کتب قوم در معنای نابود ساختن آنها در امر مقدّس بهائی مرتفع و منسوخ گردیده است.

باب هفتم از واحد ششم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در نکاح و تعیین میزان مهر است. این باب بسیار مفصل است و علاوه بر دو موضوع نکاح و مهر حاوی نکات مهمّه دیگر است. میزان مهر نباید در شهر از نود و پنج مثقال طلا و در ده از نود و پنج مثقال نقره تجاوز نماید و بترتیب کمتر از نوزده مثقال طلا و نوزده مثقال نقره باشد. چنانچه میزان مهر از یک واحد (نوزده مثقال) بیشتر تعیین شود باید واحد واحد بالا رود. در صورت تخطی از این حکم نکاح باطل می‌گردد. در خصوص علت تعیین واحد و عدم تجاوز از آن می‌فرمایند: لعلّ در یوم ظهور من یُظهِره الله از مرآت این کلمه که مدلّ علی الله است تجاوز ننمایند». لذا در این باب بکرات به عدد واحد اشاره شده که ارتباط مخصوص با زمان ظهور من یُظهِره الله دارد. باید توجّه داشت که تعیین کلی میزان مهر در امر بهائی مشابهت با شرع بیان دارد با اضافات و مقرّراتی که در کتاب اقدس و دیگر آثار قلم ابهی آمده است. بفرموده حضرت باب اگر طرفین اقتران (ازدواج) بخواهند بیکدیگر اموالی بخشند و برای یکدیگر صرف نمایند باسی نبوده و نیست. اما تجاوز از میزان مهر در مراسم ازدواج ممنوع است.

اقتران پس از احراز رضا طرفین و پرداخت مهر و تلاوت آیتین رضا و قرائت آیه مخصوصه که در همین باب نازل شده (۲۷) و ثبت واقعه و ضبط نحوه اجراء مقررات، شهادت بستگان طرفین و مهر طرفین ثابت می‌گردد. شرائط احراز ثبوت اقتران در شرع بیان با امر مقدّس بهائی تقریباً مشابهت دارد. باید توجه داشت که رضا والدین دو طرف ازدواج نیز در امر بهائی از عناصر تحقق اقتران است. ذکر مخصوص که بدان اشاره شد «اَنَا كَلَّ لِلَّهِ رَاضُونَ» برای مردان و «اَنَا كَلَّ لِلَّهِ رَاضِيَاتٌ» برای بانوان است. در این باب ازدواج موقت یا منقطع (که به مُتَعَه و صیغه معروف است) نهی شده است. حرمت این انقطاع در امر مقدّس بهائی نیز تأکید گشته است. حضرت باب ازدواج موقت را ذلّتی جهت بانوان (و نیز مردان) فرموده‌اند. در این باب همچنین به ظهورات قبل مکرراً اشاره و تکامل ابدی دین تصریح گشته است. در چند موضع به من يُظْهِرُهُ اللهُ مَوْعُودٌ اشاره شده و توجه اهل بیان بظهور آن حضرت جلب گردیده است.

باب هشتم از واحد ششم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در انحصار استدلال بر آیات حضرت باب برای اثبات حقانیت شرع بیان است. می‌فرمایند که مؤمنین باید این باب را هر نوزده روز یک بار قرائت کنند و در باره محتوای آن بتفکر پردازند. در خصوص ثمره این حکم می‌فرمایند: «لَعَلَّ در ظهور من يُظْهِرُهُ اللهُ محتجب نشوند بشؤونی دون شؤون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست. نه اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید». بهرحال پس از تأکید بر حجیت آیات و انحصار استدلال بدان بر حقانیت صاحب شرع بیان می‌فرمایند محال است پس از غروب شمس نقطه بیان احدی جز من يُظْهِرُهُ اللهُ آیات نازل نماید ولکن اگر نفسی مدعی نزول آیات شود متعرّض او مگردید مباد حزنی بر من يُظْهِرُهُ اللهُ وارد شود. اینست عین بیان مبارک: «با وجود این امتناع که غیر از من يُظْهِرُهُ اللهُ کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد

احدی متعرض نگردد او را لعلّ بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید ... اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسّب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگرچه در واقع غیر او باشد. اگرچه این تصوّری است محال ... غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید ... چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادّعا کند. اگر در کور قرآن بهم رسید در این کور هم خواهد رسید. آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز کلّ دلیلت بر فقر و احتیاج بسوی او».

باب نهم از واحد ششم و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در حکم جواز استعمال لباس حریر و وسائل و ظروف طلا و نقره است.

باب دهم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب نقش آیه مخصوصه (۲۸) بر انگشتی عقیق قرمز بر دست هریک از افراد اهل بیان است. این حکم در امر مقدّس بهائی صادر نگشته است.

باب یازدهم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در حکم چگونگی ضرب و تنبیه کودکان است. می فرمایند معلّم مجاز نیست که بیش از پنج ضرب خفیف آن هم از روی لباس به کودک پنج ساله و یا بزرگتر بزند. می فرمایند: «آنهم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند و بر شوون دون وقر جاری ن سازند. چنانچه دآب این زمان است».

تجاوز از این حکم بفرموده مبارک مجازات دارد. اما کودک کوچکتر از پنج ساله را هرگز ضرب نباید زد. در خصوص ملخّص این باب و ثمره این حکم می فرمایند: «ملخّص این باب آنکه در هیچ حال خداوند دوست نمی دارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه ضرّی باو رسد ... ثمره این اوامر این است لعلّ بر آن نفسی که کلّ از بحر جود او منوجّد می گردند حزنی وارد نیاید. زیرا که معلّم نمی شناسد معلّم خود و کلّ را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال گذشت کسی شناخت شمس حقیقت را و در نقطه بیان بیست و پنج سال. خداوند عالم است که از برای او مقدر فرموده باشد از عمر لایعرف که همان ایام خوشی اوست. اگرچه کلّ منتظر اویند ولی چون

باو ناظر نیستند لابد بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان همه بحسن کمال و دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که نگفتند که قلم حیا می کند که ذکر کند. و همین قسم نظر کن در نقطه بیان. شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز پانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز کلماتی می گویند که قلم حیا می کند از ذکر او. ولیکن اگر کلّ بآنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد. زیرا که اگر بنا شد کسی کسی را محزون نسازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر بآنچه کلّ بر او خلق شده اند اقدام نورزند بر دون آن هم قریب نکردند که هیچ فضلی اعظم تر از این نبوده و نیست. اگرچه دیده می شود که ایام سرور او ایام قبل از ظهور اوست «...». موضوع کثرت آثار نازله از قلم حضرت باب و عنوان ایام سرور من یُظهره الله مذکور در این بیانات مبارکه حائز کمال اهمیت است. معرضین از اهل بیان به محتوای این باب در خصوص دوران کودکی و اصولاً سنّ من یُظهره الله در هنگام ظهور استناد نموده و بزعم خویش ظهور موعود بیان را در آینده ای بسیار دور دانسته اند. اگرچه در این خصوص قبلاً سخن گفته ایم و ضمن توضیح باب مستغاث مجدداً بیانی تفصیلی خواهیم داشت ولکن در اینجا نیز ضروری است که بگوئیم اشاره به کودکی من یُظهره الله مفهوم عمیق تری (از پندار نادرست ازلیان) دارد. آنان توجه ندارند که نقطه بیان در همین باب و واحد از بیان عربی خطاب به معلّم خود نموده می فرمایند که آن حضرت را پیش از پنجسالگی ابدأ تنبیه ننماید و پس از آن نیز بیش از پنج ضربه خفیف نزند. (۲۹) هردو بیان مبارک مفهوم عمیقی دارد و به مقام عظیم و تجلیل از انسان که حامل امانت الهیه می گردد اشارت می نماید. همانطور که حضرت باب در هنگام نزول این بیان مبارک مرد رشیدی بوده اند موعود بیان نیز سنین رشد را سپری می کرده اند ولکن معرضین به مفهوم واقعی این بیانات پی نبرده اند. در این باب همچنین

بجلوس مؤمنین بر کرسی (صندلی، نیمکت و غیره) و نیز بازی و تفریح خاصاً کودکان (تلاعب صبیان) در اعیاد امر شده است. در بیان عربی (در همین باب و واحد) بطور کلی امر به فراهم نمودن وسائل فرح کودکان شده و تعلیم خطّ شکسته بدانان تصریح گشته است.

باب دوازدهم از واحد ششم: و همین باب و واحد از بیان عربی در خصوص طلاق و تشریفات احراز آن است. بفرموده مبارک افتراق (طلاق) از «شؤون دون شجرة محبت» است و «سزاوار نیست که ظاهر شود». سپس می فرمایند: «تا نفس مضطرّ نگردد بر او حلال نمی گردد». می فرمایند پس از اضطراب باید یک سال صبر نمود اگر «شؤون محبت ظاهر گشت» که طلاق مرتفع است و الاّ جائز است. بهر حال رجوع طرفین در مدت اضطراب صرفاً پس از گذشت هر ماه بیانی (نوزده روز) میسر است و در میان ماه جائز نیست. در این باب از بیان نیز مآلاً توجه به واحد (عدد نوزده) تاکید گشته است.

باب سیزدهم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در تعیین ابواب بیت نقطه بیان و بیوت حروف حیّ است. این باب بسیار مفصل و حاوی نکات دقیقه متعدده است. ثمره کلی حکم اینست که اهل بیان با بصیرت به حقیقت مقام نقطه و حروف حیّ بیان در رجعت آنان (ظهور من یظهره الله موعود و حروف حیّ او) توجه نمایند. نه آنکه بظاهر بیت نقطه و حروف حیّ بیان را احترام کنند و لکن در یوم ظهور من یظهره الله ثمرات اعمال خویش را باطل و از آن حضرت اعراض نمایند. می فرمایند از ظهور احمد موعود (حضرت محمد) یک هزار و دوست و هفتاد سال می گذرد و لکن مسیحیان با آنکه ذکر موعود ورد لسانشان بوده چشم جانیشان نابیناست و آن حضرت را نمی بینند. «حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می بیند. بلکه از حدّات بصر در دوربین بلادی که در فوق ارض است در قمر می بینند و احصاء می کنند». در این باب می فرمایند که بواسطه فضل و رحمت و دلیل نجات خلق از «صعق» در آغاز ظهور مقام بایّت ابراز فرموده اند. قوله الاعلی: «و باز باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه نیت خود

را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعلّ از صعق نجات یابند و توانند متحمّل شد. اگرچه آخر همان ظهور اول است نزد اهل حقیقت». در این باب همچنین (باستناد روایات اسلامی) می‌فرمایند که هنگام عروج (صعود) رسول اکرم بعالم بقاء تنها سه تن واقعاً به ایشان ایمان داشته‌اند.

باب چهاردهم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در حکم مربوط به حین تحویل شمس است. بفرموده مبارک روز نخست از سال بیانی یوم‌الله است که در عهد بیان راجع به نقطه بیان است و در ظهور من یُظهره‌الله یوم اوست. در صورت توانائی امر فرموده‌اند که اهل بیان در این یوم از آلاء متعدّده (از عدد واحد تا مستغاث) متلذّذ گردند. در همین باب است که می‌فرمایند در عهد بیان ذکر نبی و وصی نمی‌شود و این دو عنوان به کلّ مؤمنین اطلاق می‌گردد.

باب پانزدهم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی تصریح می‌نماید که اهل بیان هنگام استماع نام من یُظهره‌الله باید از جای خویش قیام نمایند. در چند موضع از این باب توجه به من یُظهره‌الله موعود تأکید گردیده‌است. محتوای باب و این حکم بحقیقت بر قرب ظهور من یُظهره‌الله دلالت می‌نماید. خصوصاً که در بیان عربی (همین باب و واحد) به نام بهاء و سال ظهور من یُظهره‌الله، سنه تسع، اشارت گشته‌است. (۳۰) در این باب از بیان فارسی حکم معدوم نمودن آن کس که من یُظهره‌الله را محزون نماید صادر گشته‌است که گویای نهایت توجه نقطه بیان به موضوع ایمان به من یُظهره‌الله و احتراز اهل بیان از محزون نمودن موعود معهود است.

باب شانزدهم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در خصوص شرائط و حدود سفر در خشکی و دریاست. جز حکم زیارت بیت نقطه بیان در شیراز در صورت استطاعت بقیّه احکام مندرجه مربوطه در این باب در امر مقدّس بهائی تأیید نشده‌است. علاوه بر نکات مربوط به حدود و شرائط سفر نکات مهمّه دیگری نیز



در این باب آمده است. از جمله در خصوص استمرار فیض و وحی الهی می فرمایند: «خداوند عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتاب را نازل نفرموده مگر از کلّ عهد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفته. زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدی نبوده».

باب هفدهم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در توضیح یکی از احکام فقهی مربوط به طهارت است.

باب هجدهم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در عدم جواز نظر بر نامه یا کتاب دیگران است بدون اذن کاتب آن. ثمره این حکم آنست که کلّ قمیص حیاء پوشند «که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجره مقصود سلوکی نگردد که دون سبیل حیاء باشد».

باب نوزدهم از واحد ششم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب پاسخگویی به نامه و یا سؤال دیگران است. ثمره این حکم آنست که بر من یُظهره الله موعود حزنی وارد نشود.

باب نخست از واحد هفتم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در خصوص تجدید کتب شخصی و محو کتب قبلی یا انفاق آن بدیگری است. این حکم در کتاب اقدس تأیید نشده است. ثمره این حکم و نه اصل حکم در بیان حائز کمال اهمیّت است. زیرا در صورت انفاق کتب به دیگری کتب بحقیقت تجدید نشده است. می فرمایند: «لعلّ عین عبدی بر حرفی نیفتد که گره از نظر باون داشته باشد. لعلّ در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر صورت غیر محبوب. لعلّ روح آن هم در ظلّ آن غیر محبوب واقع نگردد». از محتوای باب مستفاد می شود که هدف تجدید کتب صرفاً توجه به آثار من یُظهره الله است. می فرمایند: «کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان». سرانجام می فرمایند: «چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثر آثار او».

باب دوم از واحد هفتم: و نیز همین باب و واحد از بیان



عربی در تاکید این نکته است که انجام هر عمل باید لله باشد. می‌فرمایند: «اگر در یوم ظهور من یُظهره الله از برای او عمل کرده‌اند لله کرده‌اند و الا باطل می‌گردد که گویا هیچ عمل نکرده‌اند».

باب سوم از واحد هفتم: و نیز بخش نخست (۳۱) از همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب فوریت اداء دین است. می‌فرمایند قرض دادن محبوب و اداء فوری آن واجب است. ثمره حکم آنست که اهل بیان در ظهور من یُظهره الله دیون خویش را فوراً به آن حضرت اداء نمایند. زیرا آن حضرت است که معطی دیون است.

باب چهارم از واحد هفتم: در تخلیص است. بفرموده مبارک در هر سال افراد طیّ یک ماه بیانی بتلاوت اسمی از اسماء الله مبادرت و تداوم نمایند. می‌فرمایند: «لعلّ یوم قیامت ببرکت این عمل تواند باسم واحد (من یُظهره الله موعود) تصدیق نمود و از هدایت او محتجب نگشت». باب چهارم از واحد هفتم بیان عربی نیز در بیان تخلیص است. اجراء این حکم در آثار جمال ابهی تأیید نگشته است.

باب پنجم از واحد هفتم: پس از ظهور مظهر الهی ایمان به او واجب است. در صورت اعراض معرض، ایمان او به مظاهر قبل نیز بی‌ثمر و نارواست. می‌فرمایند: «همچنین در نزد ظهور من یُظهره الله کلّ دین اتّباع او امر اوست زیرا که رضای خداوند عزّ و جلّ ظاهر نمی‌گردد الا برضای او». باب پنجم از واحد هفتم بیان عربی نیز گویای همین نکات است.

باب ششم از واحد هفتم: در عدم جواز اخذ و حمل اسباب و آلات حرب جز در موارد لازمه و مخصوصه است. همچنین در این باب پوشیدن لباسی که سبب خوف (مخصوصاً کودکان) شود نیز تحریم گشته است. محتوای باب ششم از واحد هفتم بیان عربی نیز همین است. ثمره این باب آنست که نظر موعود بیان بر شیئی و یا امر نامطلوب نیفتند.

باب هفتم از واحد هفتم: بر نفوسی که درک زمان ظهور من یُظهره الله نمایند لازم است که خواستار فضل آن حضرت شوند تا عزّت

یابند و از ثمره وجود که لقاء اوست محروم نگردند. باب هفتم از واحد هفتم بیان عربی نیز گویای این نکته است. حضرت بهاء الله در کتاب اقدس عباراتی را از همین باب از بیان عربی نقل فرموده اند. (۳۲)

باب هشتم از واحد هفتم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب نوشتن تکبیرات یا اسماء الله در اوقات معینه است. در چند موضع از این باب ثمره حکم مورد بحث توجه به واحد بلا عدد (من یظهره الله موعود) تصریح گشته است.

باید توجه داشت که مراد از واحد بلا عدد در آثار حضرت باب حضرت الوهیت است. ولکن گاه مظهر الوهیت (حضرت باب و یا جمال اقدس ابهی) نیز عنوان واحد بلا عدد گرفته اند. بهر حال مراد از اسماء الله اسماء مظهر الهی است.

باب نهم از واحد هفتم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب بنای دو بیت (بترتیب با نود و نود و پنج باب) بنام من یظهره الله موعود و حضرت الوهیت وسیله پادشاه مبعوث در ظلّ شرع بیان است. می فرمایند: «ثمره این حکم آنکه لعلّ یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیوت متکثر شده باشد لعلّ بیت او واقع شود ...». سپس می فرمایند: «ای اهل بیان مراقب خود بوده که مفرّی نیست کلّ را در یوم قیامت و طالع می شود بغتّه و حکم می کند بر آنچه خواهد. ادنای وجود را اگر خواهد اعلی می کند و اعلای وجود را ادنی می کند». روشن است که ثمره حکم ونه نفس حکم در این باب منظور نظر واضع مقدّس شرع بیان است.

باب دهم از واحد هفتم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب استعمال حرز هیکل اسم مستغاث برای ذریّات در حین تولّد آنان است. این حرز هرگز نباید از شخص دور شود. این حرز بشکل هیکلی است که در آن دو هزار و یک اسم از اسماء الله نوشته می شود. اصولاً هریک از احکام حضرت باب ثمره ای دارد و توجه به ثمره حکم حائز نهایت اهمیت است. در باب ششم از واحد چهارم بیان فارسی در این خصوص می فرمایند: «در نزد هر حکم نظر بشمره آن

نموده تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته». اگرچه عدد مستغاث دو هزار و یک است (باب دوم از واحد پنجم و باب چهاردهم از واحد ششم) ولکن در بحث از مستغاث اصولاً اهمّیت امر در پس عدد مختلفی است. از باب شانزدهم از واحد هشتم بیان فارسی این نکته بخوبی مستفاد می‌شود. می‌فرمایند: «... سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند برای والدین خود که نداء می‌رسد مِنْ قَبْلِ اللَّهِ که از برای تو است دو هزار و یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود». در همین باب دهم از واحد هفتم (در وجوب استعمال حرز هیکل اسم مستغاث) در خصوص مستغاث می‌فرمایند: «در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلی ثمره اسماء است که بمنتهی الیه ظهور رسیده». از بیانات بعدی نقطه بیان در همین باب روشن می‌شود که مراد از مستغاث مظهر ظهور و مآلاً مِنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ موعود است. از محتوای باب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی نیز مستفاد می‌گردد که مراد از اسم المستغاث حضرت مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ است. در همین باب مستغاث (باب دهم از واحد هفتم) می‌فرمایند: «در آن (اسم مستغاث) ظاهر نیست الاّ واحد اول و در واحد اول نیست الاّ واحد اول که در قرآن رسول الله هست و در بیان ذات حروف السَّبْع و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از بیان مِنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ». سپس در بیان عمداً پیچیده‌ای به سال نوزدهم از ظهور مبارک بعنوان تاریخ ظهور آن موعود معهود اشاره می‌فرمایند. قوله الاعلی: «و هیچ اسمی اعلی عدداً از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللّهمّ که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد عدد اسم احد ناقص می‌شود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حیّ زائد می‌آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدّل بوده علی الله». عدد اللّهمّ یکصد و شش است چون بر عدد واحد (نوزده) ضرب شود دو هزار و چهارده می‌شود که بمقدار عدد احد (سیزده) بیش از عدد مستغاث است. چون الف و لام (ال) را که عدداً سی و یک هست بر دو هزار و یک اضافه کنیم می‌شود دو

هزارو سی و دو. حال اگر عدد دو هزارو چهارده را از دو هزارو سی و دو کم کنیم عدد حی (هجده) باقی می ماند که تاریخ ظهور من یُظهره الله موعود است. زیرا حضرت بهاء الله در پایان سال هجدهم در باغ رضوان اظهار امر فرمودند. ملاحظه می شود که مراد از عدد مستغاث همان عدد واحد و تاریخ ظهور من یُظهره الله و باعتباری (چنانکه در خود بیان تصریح است) شخص حضرت من یُظهره الله است. آنچه ازلیان در باب عدد مستغاث گفته اند با توجه به بیانات حضرت باب مبنائی ندارد. اما برای حلّ شبهات آنان شاید چند وجه استدلال ضروری باشد.

نخست آنکه مراد از مستغاث با احتسابی که حضرت باب فرموده اند عدد واحد و در حقیقت مظهر واحد بلا عدد است. مراد از واحد در بسیاری از مواضع بیان فارسی من یُظهره الله است که غالباً واحد بلا عدد فرموده اند. از جمله در باب هفتم از واحد ششم می فرمایند: «در یوم ظهور من یُظهره الله کلّ بیان یک واحد بمعنی عدد است که آن واحد راجع می شود بواحد بلا عدد که همان نفس من یُظهره الله باشد». اینست که در باب دهم از واحد هفتم که اینک بتوضیح نکات آن اشتغال داریم می فرمایند مراد از مستغاث واحد اول است که بعد از شرع بیان من یُظهره الله موعود است.

دوم آنکه معانی کلمات الهیه را مظهر الهی بخوبی می داند و نه نفوسی که از مظهر امر حضرت رحمن اعراض کرده اند. حضرت بهاء الله بتصریح خود را من یُظهره الله موعود معرفی فرموده و صاحب آیات اند. بنصّ بیان جز نفس من یُظهره الله محال است احدی باستقلال ادّعی من یظهری نماید و آیات نیز بفطرت از قلم و لسان او جاری گردد. می فرمایند: «غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید ... چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادّعا کند» (باب هشتم از واحد ششم). اینست که حضرت بهاء الله در کتاب بدیع می فرمایند: «معانی کلمات بیان را احدی جز نفس رحمن مطلع نبوده ...» (صفحه ۸۲). این بیان مبارک مؤید بیان حضرت باب است که

می فرمایند: «کسی احاطه بآنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی نماید  
الّا من يُظهِره الله او من علّمه علمه».

سوم آنکه بفرموده حضرت باب: «علم بیان منوط است به علم  
نزول آن از اول آن تا آخر آن» (باب نخست از واحد ششم). برای درک  
بهتر مفهوم مستغاث البتّه باید بدیگر آثار حضرت باب (و از جمله  
دیگر بخشهای بیان فارسی) مراجعه نمود. در باب سوم از واحد ششم  
حدّ اکثر فاصله ظهور مبارک خود و حضرت من يُظهِره الله را نوزده سال  
بیان فرموده اند. می فرمایند: «و در ظهور من يُظهِره الله خداوند عالم  
است که در چه حدّ از سنّ ظاهر فرماید او را ولی از مبدأ ظهور تا  
عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد».  
حضرت باب در کتاب دلائل سبعة در خصوص علم کلّشی می فرمایند:  
«... در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی  
قبل از این مطلع نشده و ثمره آن اینکه در حروف مشاهده می نماید که  
چگونه کلّشی در یازده درجه که هیکل هویت باشد جمع می گردد و  
هیکل اول را که در بحر اسماء سیردهی بنوزده منتهی می شود و  
داخل عدد بیست نمی شود...». در کتاب پنج شأن (در بخش بسم الله  
الاعلم الاعلم) نیز مشابه بیان مذکور نازل گشته است. در همین کتاب  
یاد شده (در بخش بسم الله الابهی الابهی) امکان فهم تاریخ ظهور من  
یُظهِره الله را درک محاسبات عددی خاصّ مندرج در آثار مبارک  
دانسته اند. (۳۳) در کتاب الاسماء با آنکه به لفظ مستغاث اشاره  
فرموده اند در بخش «بسم الله الاعصم الاعصم» تصریح می فرمایند که  
بزودی خداوند عبادی را بر خواهد گزید و آنان افتخار درک حضور  
حضرت من يُظهِره الله خواهند یافت و باو امر آن حضرت عامل خواهند  
گشت. (۳۴) بی تردید عبارت «فسوف» ناظر به آینده بسیار دور و فی  
المثل صد سال پس از ظهور حضرت باب نبوده و نیست.

چهارم به فرض محال اگر مقصود از مستغاث ۲۰۰۱ سال پس  
از ظهور حضرت باب باشد مراد این نیست که من يُظهِره الله موعود در  
سال مستغاث ظاهر خواهد شد زیرا در همین باب مستغاث (باب دهم

از واحد هفتم) می‌فرمایند: «زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد ... در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست». این نکته بسیار مهمّ است. عبارت «زیرا که در این معیاری نیست» گویای این نکته لطیفه‌است که بفرموده مبارک در همین باب: «شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود. هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افنده مسبّحین می‌شناساند خود را به کلّ». بهر حال در باب پانزدهم از واحد سوم می‌فرمایند: «چه کسی عالم بظهور نیست غیرالله. هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند».

پنجم اگر بفرض محال مراد از مستغاث ظهور موعود بیان در سال ۲۰۰۱ باشد در این امر بداء گشته‌است. زیرا بداء حقّ است، همانگونه که قیامت پنجاه هزار ساله قرآن شریف به ساعتی منقضی شد دوهزار و یک سال نیز به نوزده سال منقضی گشت. حضرت بهاء‌الله در این خصوص در کتاب بدیع می‌فرمایند: «بگو ای بی‌بصران ... پنجاه هزار سنه در ساعتی منقضی شد حرفی ندارید ولکن اگر دوهزار سال به وهم شما در سنین معدوده منقضی شود اعتراض مینمائید» (صفحه ۱۱۳). ششم آنکه بفرموده حضرت باب (خطاب به اهل بیان) «منتهای جدّ و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نکرده ...». حضرت بهاء‌الله در کتاب بدیع موضوع مستغاث مورد استناد اهل بیان را با عبارت «خاتم النبیین» نازل در قرآن شریف مقایسه فرموده‌اند که مستند مغرضین از اهل اسلام بوده است. حضرت باب بمنظور انذار اهل بیان از استناد به بیانات مبارکه حضرتشان و مندرجات کتاب بیان علیه من یظهره الله موعود در توقیعی می‌فرمایند: «ایاک ایام ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایاک ایام ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان». (۳۵)

هفتم آنکه قرائن و امارات بسیار در بیان و دیگر آثار حضرت

باب موجود است که می‌رساند ظهور موعود بیان نزدیک است. در این خصوص قبلاً ضمن توضیح برخی از ابواب بیان سخن گفته‌ایم و تکرار آن ضروری نیست. موضوع وجوب صلوة مولود و امر بتکمیل وسائل انتشار خبر، نوشتن کتاب استدلال در اثبات من يُظْهَرُ اللهُ در رأس واحد از آن قرائن است. این موضوع قرب ظهور آنقدر بدیهی است که نیاز بتوضیح و تفصیل ندارد. حضرت باب بشرحی که از پیش آمد جناب دیان را حرف ثالث مؤمن به من يُظْهَرُ اللهُ فرموده‌اند. به برخی از مؤمنین مژده تشرّف بحضور من يُظْهَرُ اللهُ داده‌اند. حتّی در توقیع مبارک خطاب به یحیی ازل که مورد استناد ازلیان در امر وصایت مجعوله است ظهور موعود بیان را با عبارات «فان یظْهَرُ اللهُ فی ایامک» در ایام عمر ازل احتمال داده‌اند. با همه این دلائل و براهین و آیات بینات برخی از معرضین از اهل بیان در عقاید واهی خود پافشاری نموده گمان کردند که با چنین شبهات قادر باختفاء یا امحاء حقیقت‌اند. بر آنچه معروض افتاد باید ضمّ شود که حضرت باب به تعیین قبله مبادرت نفرموده‌اند. بعبارت دیگر قبله‌ای جز من يُظْهَرُ اللهُ مقرر نکرده‌اند. در باب هفتم از واحد هشتم بیان عربی می‌فرمایند: «انّما القبلة من نظْهَره متی ینقلب تنقلب». این بیان مبارک دقیقاً بر قرب ظهور موعود دلالت دارد. در پایان این بحث نکته دقیقه دیگری بنظر نگارنده می‌رسد که طرح آن را مفید می‌داند. حضرت باب در باب پانزدهم از واحد سوم بیان فارسی می‌فرمایند: «ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحّه‌ای فاصله نشود مابین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیان که بقدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند». عبارت «طول الی المستغاث» اشاره لطیفه‌ایست بدین نکته که برخی از اهل بیان به لفظ مستغاث متمسک شده بدان علیه من يُظْهَرُ اللهُ استدلال می‌نمایند. می‌فرمایند حتّی بقدر مدّت اداء عبارت «الی المستغاث» نیز جائز نیست در ایمان به من يُظْهَرُ اللهُ تأمل نمایند. بهرحال جوهر معنای مستغاث در بیان حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک باعزاز جناب حاج محمّد ابراهیم خلیل یزدی (شیرازی‌الاصل) و در توضیح محتوای

کتاب هیاکل واحد است: «همچنانکه اسم حقّ جمیع مدائن اسماء و ملکوت آن را در نوزده مقام و یا نوزده درجه و یا نوزده بحر طیّ نموده و باسمنا المستغیث رسید. نفس حقّ هم در سنین واحد طیّ زمان نموده و در مستغاث ظاهر. این است مقصود از کتاب هیاکل ... مقصود از ذکر و بلوغ او بعد از طیّ نوزده مقام باسم المستغیث ظهور حقّ است بعد از انقضای نوزده سنه در مستغاث. جز این مقصود نبوده و نیست.» (۳۶) کلمه مستغاث بمعنای خداوند است که از ساحت او استغاثه (تقاضای فریادرسی) می‌شود و همانطور که قبلاً بیان شد بیک اعتبار مظهر الهی است. در آثار جمال ابهی نیز لفظ مستغاث در همین مفهوم بکرات بکار رفته است. از جمله در لوحی می‌فرمایند: «امروز غیث رحمت از سماء جود مستغاث نازل و هاطل. هرنفسی بآن اقبال نمود از مقرّین محسوب و الاّ از معرضین در کتاب الهی مسطور.» (۳۷) همچنین لفظ مستغاث بعنوان سال ظهور من یُظهره الله (که همان سال نوزدهم از ظهور حضرت باب باشد) در کتاب ایقان (صفحه ۱۲۹) و لوح حجّ بیت شیراز و برخی از دیگر آثار جمال ابهی آمده است.

باب یازدهم از واحد هفتم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در عدم جواز صعود بر منابر و امر بجلوس بر کرسی است. جلوس بر سریر و یا کرسی از شوون وقر شمرده شده و در ایام اجتماع (چه ایام حزن و چه ایام سرور و عزّ) به آن کس که سخن گوید و یا آثار زیارت نماید اذن داده شده که بر یک صندلی که روی تختی نهاده شده جلوس نماید تا همگان توانند او را بشنوند. بهرترتیب صعود بر منابر تحریم گشته است. بفرموده مبارک ثمره این تحریم آنست که احدی در یوم ظهور من یُظهره الله بعلم اکتسابی خود افتخار ننماید و افتخار نفوس بتعلّم نزد موعود بیان باشد. زیرا صعود علماء بر منابر در گذشته غرور و احتجاب از حقّ آورده و آن علماء سبب احتجاب اهل ادیان گشته اند. لذا نقطه بیان مکرراً در این باب تأکید می‌فرمایند که اهل بیان ایمان به من یُظهره الله را موکول به ایمان دیگران و از جمله عالم نمایان ننمایند. بلّ حقّ را بنفس حقّ شناسند تا مصداق



«اعرفوا الله بالله» ظاهر گردد. در امر مقدّس بهائی نیز صعود بر منابر تحریم و جلوس بر کرسی توصیه گردیده است.

باب دوازدهم از واحد هفتم: و همین باب و واحد از بیان عربی در این است که عامل باو امر الهی باید صرفاً ناظر به موعود بیان باشد و احدی را در این مقام مرجعیّت و توجّه با آن حضرت شریک نداند.

باب سیزدهم از واحد هفتم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در این است که هر یک از افراد اهل بیان باید در یوم ظهور من يُظْهَرُ اللهُ نوزده آیه بخطّ آن حضرت را نزد خود نگاه دارد. می فرمایند: «ملّخص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقترن گردد بخطّ شجره حقیقت ... آن وقت اعزّ از هر شیئی عزیزست عندالله و عند اولی العلم». بدیهی است که ثمره نهائی این حکم توجّه کامل به من يُظْهَرُ اللهُ موعود و اهمیّت واضح ظهور آن حضرت است. اینست که در باب عظمت ظهور و آثار من يُظْهَرُ اللهُ می فرمایند: «اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد».

باب چهاردهم از واحد هفتم: بفرموده مبارک در این باب احدی مجاز بتویه و استغفار نزد نفوس نبوده و در صورت لزوم باید صرفاً نزد خداوند استغفار نماید. محتوای باب چهاردهم از واحد هفتم بیان عربی نیز همین است. حکم حرمت استغفار نزد نفوس در امر مقدّس بهائی نیز تأیید گشته است.

باب پانزدهم از واحد هفتم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب سجده بر باب مدینه من يُظْهَرُ اللهُ موعود است.

باب شانزدهم از واحد هفتم: بفرموده مبارک در این باب بر هر مَلِک مبعوث در دین بیان فرض است که کلّ اهل عالم را در ظلّ بیان و امر من يُظْهَرُ اللهُ وارد نماید. در باب شانزدهم از واحد هفتم بیان عربی نیز این نکته آمده است. از محتوای باب مذکور در بیان فارسی روشن می شود که ثمره اصلی حکم آماده نمودن نفوس برای

درک ظهور من يُظهره الله است والّا بشرحی که از پیش آمد بواقع اذن خشونت در بیان به احدی اعطاء نگشته است. (۳۸)

باب هجدهم از واحد هفتم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در بیان میزان جزای نفسی است که نفس دیگری را محزون و یا محبوس نماید. می فرمایند: «ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی را محزون نسازد. از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید ... این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده». پس از این بیان مبارک ثواب مسرور نمودن بانوان (و جزاء محزون نمودن آنان) را مضاعف تصریح می فرمایند.

باب نوزدهم از واحد هفتم: و نیز باب نوزدهم از واحد هفتم بیان عربی در موضوع نماز است. می فرمایند: «هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست». و نیز می فرمایند: «احبّ صلوة صلوتی است که از روی روح و ریحان شود و تطویل محبوب نبوده و نیست. و هرچه مجرد و جوهرتر باشد عندالله محبوب تر بوده و هست. و غیر از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکرالله هست که بروح و ریحان واقع شود ...». بفرموده مبارک: «اول صلوتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کلّ آن بعدد واحد وضع شد». وضع صلوة را بر عدد واحد بجهت توجه به حضرت من يُظهره الله فرموده اند. در این باب نماز مورد بحث را نازل فرموده اند. از بیان فارسی و بیان عربی مستفاد می شود که این صلوة نوزده رکعتی از ظهر تا ظهر بعد یک بار باید اداء شود و در آن قیام و قنوت و قعود هست. در این باب همچنین تصریح است که اهل بیان هنگامی در حقیقت اهل توحیدند که از خوف نار و برجا، جنت عبادت ننمایند. می فرمایند: «آنچه سزاوار است ذات او را عبادت اوست باستحقاق بلاخوف از نار و رجاء در جنت. اگرچه بعد از تحقق عبادت، عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او بوده و هست».

باب نخست از واحد هشتم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی گویای این نکته است که عمل من يُظهره الله چون شمس و اعمال دیگران چون کواکب یا نجوم است. ثمره این حکم آنکه کلّ اهل بیان بدانند که در ظهور من يُظهره الله هرکس اگرچه بر حسب ظاهر نجم بازغی باشد در ظلّ ضیاء آن شمس مستظلّ است. شاید اشارت لطیفه ایست به برخی از شهدای بیان چون میرزا یحیی ازل که با وجود طلوع شمس من يُظهره الله هنوز داعیه واهیه داشتند. می فرمایند: «همچنین در ظهور من يُظهره الله اگر کلّ اهل بیان در حین ظهور او بقول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کواکب نزد شمس بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الاّ حکم کواکبیت هم بر آنها نخواهد شد الاّ بر مؤمنین بآن که در نهار محو صرفند و در لیل با نور. این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت. و کلّ علم و عمل همین است اگر کسی موفق شود. که اگر کلّ بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبدأ ظهوری ظاهر بظهور حکم دون بقاء در حقّ خلق نمی نمود».

باب دوم از واحد هشتم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی گویای آنست که هریک از اهل بیان باید در صورت استطاعت نوزده ورق کاغذ لطیف و نوزده انگشتری عقیق (که بر آنها اسمی از اسماء الله نقش شده) بجهت وراث خود اختصاص دهد. سپس می فرمایند که وراث میّت، پدر و مادر، زوج (یا زوجه)، فرزندان، برادر، خواهر و معلّم اویند. می فرمایند این نوع مقدر گشته تا همگان اطاعت حکم جدید نمایند و «در یوم قیامت (ظهور من يُظهره الله) که کلّ احکام مقدر می گردد من عندالله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این، کسی لم و بم نگوید». می فرمایند: «کلّ باید در درجه یقین و بصیرت بحدّی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومی که در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لاتطوفوا اگر کلّ فی الحین عمل کنند درک طواف نموده والاّ باطل می گردد کلّ

اعمال آنها ... این همان صراطی است که از برای یک نفر اوسع از  
سما و ارض می گردد و از برای آنکه یقین نمی کند احد از سیف و  
ادق از شعر می گردد». همه این بیانات مبارکه بجهت آماده نمودن اهل  
بیان برای ظهور من یُظهره الله نازل گشته است. در این باب که نسبتاً  
مفصل است نکات دیگری نیز آمده است. از جمله اشارت است بتشابه  
امر وصایت در اسلام و عالم مسیحیت. تصریح است که لقاء مظهر  
ظهور لقاء الهی است. و بالاخره در اشاره بکثرت و سرعت صدور آثار  
مبارکه نازل است: «قرآنی که در آن ظهور در بیست و سه سال نازل  
شد در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمی کشد».

باب سوم از واحد هشتم: و همین باب و واحد از بیان  
عربی در وجوب استغفار نزد من یُظهره الله پس از ظهور حضرتشان است.  
باب چهارم از واحد هشتم: و نیز همین باب و واحد از بیان  
عربی تصریح دارد که در هر ظهور استحقاق ایجاب می نماید که هر  
شیئی اعلایش متعلق به من یُظهره الله و اوسطش به حروف حیّ او و  
ادنایش به خلق زمان آن ظهور باشد.

باب پنجم از واحد هشتم: و نیز همین باب و واحد از  
بیان عربی در صورت استطاعت وجوب تقدیم سه قطعه الماس،  
چهارقطعه لعل (اصفر) شش قطعه زمرد (اخضر) و شش قطعه یاقوت  
(احمر) بحضور من یُظهره الله و حروف حیّ اوست.

باب ششم از واحد هشتم: و نیز همین باب و واحد از بیان  
عربی در حکم تلطیف و تطهیر بدن است. بفرموده مبارک هرچهار روز  
یک بار باید حمام نمود. ناخن گرفتن هر چهار روز یک بار و هر روز و  
هرشب در آئینه نگاه کردن نیز قویاً توصیه شده است. تطهیر و تلطیف  
لباس نیز واجب است. امر بتحسین صورت و بدن شده و در این باب  
می فرمایند: «کلّ کینونیات در فطرت اولیّه باحسن جمال خلق شده». و  
نیز می فرمایند: «در بیان نهی شده از هرچه حجاب لطافت شود حتی  
اگر نفسی بر جسد خود علم بذره ای بهم رساند یا در لباس خود عدل  
همین که مکروه داشته باشد او را نزد نفس خود محبوب نیست که بین

یدی الله بآن حال نازل شود». ثمره همه اوامر مربوط به تطهیر و تلطیف را این نکته دانسته اند که چشمان مبارک من يُظهره الله موعود بشیئ ناپاک نیفتد.

باب هفتم از واحد هشتم : در جواز امر به چاپ کردن آثار نقطه و نیز اهل بیان است (باحسن خط). در باب هفتم از واحد هشتم بیان عربی ذکری از این امر نیست.

باب هشتم از واحد هشتم : و باب هفتم از واحد هشتم بیان عربی در جواز گذاشتن و نتراشیدن موی سر و تراشیدن موی صورت و انجام نماز در عباسست. نتراشیدن موی سر و تراشیدن موی صورت را سبب حسن صورت دانسته اند. می فرمایند: «اخذ شارب در هر حال امر شده» و «صلوة در جبّه محبوب نبوده و نیست الاّ حين اضطرار». در باب هفتم از واحد هشتم بیان عربی می فرمایند که اگر نظر مردان هنگام اداء نماز به موی و بدن همسران آنان افتد اشکالی ندارد. و نیز می فرمایند که قبله من يُظهره الله است هر جای که او بگردد باید نمازگزاران بدان سوی نماز گزارند. (۳۹) ثمره این باب آنست که هنگام ظهور من يُظهره الله اجساد اهل بیان زیبا و پاک باشد چه رسد به افنده و ارواح آنان.

باب نهم از واحد هشتم : و باب هشتم از واحد هشتم بیان عربی در لزوم نوشتن شرح اعمال (خیر و شر) هریک از افراد اهل بیان است بخطّ خود یا دیگری تا در ظهور من يُظهره الله جزاء آن اعمال را مشاهده نماید. بفرموده مبارک «ثمره امر این باب آنکه لعلّ در آن روز (روز ظهور من يُظهره الله) چشم اون باز باشد که بیند محبوب خود را و در آن روز تواند نوشت آنچه که کسب کند. زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن می شود». بیان بسیار زیبایی در خصوص قیامت در این باب نازل شده که نقل آن ضروری است. می فرمایند: «یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع می گردد و غارب. چه بسا وقتی که قیامت برپا می شود در آن ارضی که قیامت برپا می شود خود اهل آن مطلع نمی شوند». که مراد از قیامت در این بیان مبارک قیام من

يُظْهِرُهُ اللَّهُ اسْتِ و مَالاً بظهور بغتی آن حضرت اشاره فرموده اند.

باب دهم از واحد هشتم : و نیز باب نهم از واحد هشتم بیان عربی تصریح می نماید که مردان و زنان یک طائفه مجاز بدیدن و تکلم با یکدیگرند. ولکن آنان که از یک طائفه نیستند در صورت نیاز با شرائطی مجاز بتکلم با یکدیگرند. بهرحال بفرموده مبارک عدم تجاوز از بیست و هشت کلمه «اقرب بتقوی است». ولی می فرمایند: «اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده». در خصوص ثمره این باب می فرمایند: «لعلّ یوم قیامت بسعة این امر از اخذ فیض از مبدأ نفسی محتجب نگردد. و اگر شجره محبت ازدیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لم و بم گفته نشود».

باب یازدهم از واحد هشتم : و نیز بخشی از باب یازدهم از واحد هشتم بیان عربی در احکام غسل و کفن میّت است.

باب دوازدهم از واحد هشتم : و نیز بخشی از باب دوازدهم از واحد هشتم بیان عربی در احکام محلّ ضرب است. که مراد خانه شیخ الاسلام تبریز است که حضرت باب بدست خود وی مضروب گردیدند. بفرموده مبارک اشخاص واجد شرائط خاصّ از اهل بیان باید با مراسم مخصوص بر آن ارض تخلیص نمایند.

باب سیزدهم از واحد هشتم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب گفتن نود و پنج بار تکبیر بر نقطه بیان و من يُظْهِرُهُ اللَّهُ موعود در حین استواء بر عرش ظهورشان است.

باب چهاردهم از واحد هشتم : و همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب تلاوت هفتصد آیه از آیات نقطه بیان هرروز و در صورت عدم توانائی تکرار هفتصد بار تکبیر الله اظهر است (البته در صورت وجود حالت روح و ریحان). می فرمایند: «ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن يُظْهِرُهُ اللَّهُ ...». در پایان این باب می فرمایند که اهل بیان، بیان را با لحن حزن تلاوت نمایند. (۴۰) در این باب می فرمایند که در ظهور مبارکشان چه بسا از اعلاّی خلق که اسفل خلق شدند. سپس می فرمایند در ظهور من يُظْهِرُهُ اللَّهُ نیز چنین

خواهد شد. در این مورد اشاره باعراض علمای اصفهان و ایمان جناب محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی می نمایند. می فرمایند: «در ارض صاد که بظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لایحسی عبادی هستند که با اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهرگیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را می پوشد. این است سر کلام اهل بیت در ظهور که می گردد اسفل خلق اعلائی خلق و اعلائی خلق اسفل خلق. و همین قسم در ظهور من یُظهره الله بین ...».

باب پانزدهم از واحد هشتم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب تأهل (صاحب همسر و یا خانواده شدن) است. بفرموده مبارک بر هریک از اهل بیان فرض است که تأهل اختیار کند تا نفسی از وی باقی ماند که ذکر توحید الهی نماید. اگر در یکی از طرفین اقتران (ازدواج) اشکالی باشد که مانع از ظهور اولاد شود می تواند با توافق طرف ازدواج از وی جدا شده با دیگری ازدواج نماید تا ثمره ای (اولادی) از او پدید شود. بدیهی است که اقتران جدید چون اقتران پیشین با انجام همه مراسم و تشریفات که از جمله در باب هفتم از واحد ششم بیان فارسی مقرر گشته تحقق می یابد. اما این نکته باب پانزدهم از واحد هشتم که اقتران با غیر اهل بیان جائز نیست بحقیقت جهت اجراء نازل نگشته است زیرا مشروط به ارتفاع امر من یُظهره الله یا من ظهر (نقطه بیان) است. بدیهی است که ارتفاع امر در آتیه اوقات تحقق خواهد یافت. ولکن در همین ارتفاع نسبی امر من یُظهره الله اقتران با اهل ادیان مجاز و حکم بیان منسوخ گشته است. نکته دقیق در اینجا آنست که حضرت باب بارتفاع امر من یُظهره الله پیش از ارتفاع امر بیان اشاره فرموده اند. (۴۱) بهرحال حضرت باب در توضیح ثمره واقعی این حکم نظری (و منسوخ در عمل) از جمله می فرمایند زیرا که: «نمی تواند ورق جنت با ورق نار قرین شود». اشارتی لطیفه بدین نکته است که نقطه بیان همه اهل بیان را در قیامت اخری مؤمن به ظهور من یُظهره الله می خواهند. اینست که اقتران و تملک غیر اهل بیان را در نفس خود «بغیر حق» می فرمایند. از جمله

نکات دیگری که در این باب بیان گشته اینست که تا چهل روز پس از ظهور حضرت باب جز جناب باب الباب احدی به آن حضرت مؤمن نبوده است. قوله الاعلی : «و همچنین مبدأ ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن به باء نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمّص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد».

باب شانزدهم از واحد هشتم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب اداء خمس پس از تملک مالی بارزش صد مثقال طلاست (با شرائط و تفصیلی که در همین باب مذکور است). این حکم با تغییراتی در مقدار و شرائط در کتاب اقدس نیز آمده است.

باب هفدهم از واحد هشتم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی گویای آنست که در صورت تملک شش هزار و پنج مثقال طلا و نقره، از هریک نود و پنج مثقال برداشته شود و باذن نقطه یا من یُظهره الله صرف شود. ضمناً اوامری صادر می فرمایند که در ایّام بطون این وجوه چگونه صرف شود. در بیان عربی (در همین باب و واحد) تکدی و عطاء به متکدی تحریم شده و اهل بیان باشتغال بکسب مأمور گشته اند. ضمناً به مظاهر غناء امر فرموده اند که به عاجزین از کسب کمک نمایند.

باب هجدهم از واحد هشتم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب صوم است. که بحقیقت صوم «از هرکس که لدون الله هست» و از شرب، اکل، اقتران (آمیزش) مجادله و ظلم است. احکام مربوط به بلوغ و هرم نازل در بیان در امر بهائی تغییر کرده است.

باب نوزدهم از واحد هشتم: ذکر وجوب صلوات بر نقطه بیان و حروف حی و من یُظهره الله و حروف حی آن حضرت هنگام استماع نام آنان است. باب نوزدهم از واحد هشتم بیان عربی نیز حاوی همین نکته است. اوامر دیگری نیز در این باب مقرر گردیده است.

باب نخست از واحد نهم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در خصوص این نکته است که «عزّ هر ارضی لله بوده و راجع



می‌گردد یوم ظهور به من یُظهره الله».

باب دوم از واحد نهم: در این باب می‌فرمایند: «اگر در ظهور بیان صاحب قلمی بهم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او، از هر نوع خطی که هست از ابهی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که آن هم بلاعدل باشد نوشته شود و همچنین شؤون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور من یُظهره الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند». در باب دوم از واحد نهم بیان عربی نیز این نکته آمده است. در همین باب از بیان فارسی می‌فرمایند: «و هیچ خطی در این ظهور محبوب‌تر نزد ظاهر بظهور نبوده الا خط شکسته حیوان نه میت». سپس امر می‌فرمایند که اهل بیان امنع و ابهی خطوط را به ذریات خود تعلیم دهند.

باب سوم از واحد نهم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی گویای آنست که هر مَلِک یا سلطان مبعوث در ظلّ شرع بیان باید بیتی از آئینه بسازد و آیات الهی و علی الخصوص آیات مربوط به من یُظهره الله را در آن بیت بنحوی بنویسد تا در ظهور موعود محتجب نماند. ثمره این حکم ترقّب ظهور است وسیله اهل بیان از هر طبقه که باشند.

باب چهارم از واحد نهم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در بیان نوعی مراقبه یا ذکر سرّ وسیله مؤمن به بیان است که ثمره اش توجه به من یُظهره الله است تا در ظهور او جهراً ذکر حضرتش نماید. ولکن در هر حال بفرموده مبارک: «کثرت ذکر محبوب نیست چه سرّاً و چه جهراً» بلکه یک ذکر به «روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان».

باب پنجم از واحد نهم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در خصوص این نکته است که هریک از افراد اهل بیان باید من یُظهره الله (ظهور مجدد نقطه بیان یا رجعت نقطه بیان) را نوزده روز خدمت نمایند.

باب ششم از واحد نهم: و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در وجوب اعزاز منسوبان حضرت باب است.

باب هفتم از واحد نهم : در نهی از خرید و فروش و استعمال تنباکو و اشباه آنست. محتوای باب هفتم از واحد نهم بیان عربی نیز تقریباً همین است.

باب هشتم از واحد نهم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در حرمت مخدرات و مسکرات و دواء است. ولی می فرمایند: «در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده». که احتمالاً بیان مبارک به تکنولوژی پزشکی و داروسازی نیز تسری دارد. اما اصولاً در این باب امر مبارک است که بجای دواء شیمیائی «در مواقع ضرورت بآلاء لطیفه و نعماء طیبه که شؤن شجره محبت بوده و هست» توسل جویند. مخدرات و مسکرات در امر مقدس بهائی نیز حرام است. اگرچه استعمال دواء در امر ابهی حرام نیست ولکن درمان بیماری ها نخست با غذا و سپس با دواء تجویز گشته است.

باب نهم از واحد نهم : و نیز همین باب و واحد از بیان عربی در حرمت نماز جماعت مگر در صلوة میت است.

باب دهم از واحد نهم : این باب آخرین باب از بیان فارسی است و محتوای آن در خصوص طهارت ارض نفوس است. می فرمایند: «ملخص این باب آنکه از برای هر شیء تطهیری است در علم خدا و کلّ بذکرالله طاهر می گردند اگر مؤمن شوند بمن یظهره الله ... و بدانکه تطهیر در بیان اقرب قریات و افضل طاعات بوده و هست. مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر ما دون الله نشنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی ... تا آنکه در صرف جنّت حبّ پرورش کنی لعلّ درک کنی من یظهره الله را با طهارت محبوب نزد آن ... و بدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان بآنها داخل نار نمی شود ... مراد از طهارت نفوس آن است که آنچه لدون الله هست از آن خود را طاهر گردانی ...».

در این باب در چند موضع بل در همه باب توجّه اهل بیان به ظهور حضرت من يُظهِرهُ اللهُ جَلْبُ گردیده است. و بالاخره در خاتمه باب تصریح شده که در زمان ظهور من يُظهِرهُ اللهُ كَلَّ اهل بیان مدّعی استقرار در وادی اثبات اند و لکن می فرمایند خوش بود گر محک تجربه آید بمیان. می فرمایند در آن زمان چون زمان ظهور نقطه بیان بسیاری محتجب خواهند گشت. می فرمایند: «چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید که كَلَّ ماهیان بحر بیان به آن ماء زنده ولی از آن محتجب».

همانطور که مذکور آمد بیان فارسی در باب دهم از واحد نهم پایان می گیرد و لکن بیان عربی تا پایان باب نوزدهم از واحد یازدهم ادامه می یابد. اهم نکاتی که در ابواب بعدی بیان عربی مطرح گشته اند عبارتند از : حرمت خرید و فروش عناصر اربعه، حرمت پاره کردن کتابها، (۴۲) تجدید اسباب بیت در صورت استطاعت در هر نوزده سال یک بار، حرمت ضرب نفوس، (۴۳) حکم انعقاد ضیافت در هر ماه بیانی با شرکت نوزده تن ولو بآب خالص باشد، احکام مربوط به ارث که با تغییراتی در امر ابهی تجدید گشته است، حرمت اذیت نفوس، اقامه حجّت با کمال حیا، بناء شهرها و خانه ها و بازارها و اماکن دیگر در نهایت انضباط، حرمت نوشتن مهملات و توصیه بر انشاء کتب در باب جواهر علم و حکمت و حرمت قتل نفس. در بقیه ابواب بیان عربی نیز بکرات در باب حضرت من يُظهِرهُ اللهُ موعود سخن رفته و آخرین عبارات باب نوزدهم از واحد یازدهم در امر بر نصرت و احتراز از محزون نمودن آن حضرت است. (۴۴)

گویینوی فرانسوی در کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی به کتاب دیگری از آثار حضرت باب تحت عنوان کتاب بیان سوم (بجز بیان فارسی و عربی) اشاره می نماید. وی می نویسد: «علاوه بر دو بیان فوق الذکر بیان سومی نیز هست که باب اول نوشته و اشکال یا سهولت فهم آن هم مانند دو بیان نامبرده است. این بیان سوم خلاصه ایست از دو بیان اول و دوم» (صفحات ۳ - ۲۶۲ ترجمه فارسی). مترجم کتاب

گوینو (علی محمد فره وشی) در حاشیه ترجمه فارسی می نویسد مراد از بیان سوم لوح هیکل است (صفحه ۲۶۳). اما این اثر حضرت باب تحت عنوان «لوح هیکل الدین» در سی و شش صفحه (شامل هشت واحد) همراه کتاب بیان عربی وسیله ازلیان بطبع رسیده است. بااستناد اظهار ناشران اثر مذکور نسخه ای از این کتاب در مجموعه ای موجود است که در تاریخ نوزدهم ماه شعبان سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) پایان یافته است. بهرحال ناشران با استفاده از نسخه مذکوره و نسخه دیگری که یافته اند مبادرت بطبع کتاب کرده اند. از این اثر مبارک دو نسخه خطی در ارض اقدس حیفاء موجود است که هر دو حاوی اغلاط و اشتباهات استنساخی است ولکن هیچ یک حاوی عنوان خاص هیکل الدین نیست و ظاهراً این نام اصیل بنظر نمی رسد. محتوای کتاب همانگونه که گوینو نیز نوشته خلاصه ایست از بسیاری از نکات مندرج در بیان فارسی و عربی. بعبارت دیگر محتوای آن با دو کتاب بیان فارسی و عربی تجانس و توافق دارد. لذا دلیلی بر ردّ اصالت آن کتاب بنظر نمی رسد. کتاب مذکور یقیناً در ایام اخیر حیات مبارک در آذربایجان نازل گردیده و چون دو کتاب بیان فارسی و عربی ناتمام است.

## زیرنویس بخش بیست و نهم - بیان فارسی

۱ - مطالع الانوار صفحه ۲۳۴.

۲ - در مؤخره منضمه به بیان فارسی که وسیله ازیته نوشته شده قید گردیده که نسخه مطبوعه با نسخ متعدده که قدیمی ترین آنها بخط آقا سید یوسف اصفهانی (سال ۱۲۷۳ هجری قمری) بوده تطبیق گردیده است.

۳ - SELECTIONS FROM THE WRITINGS OF THE BĀB صفحات ۷۷ - ۱۱۳.

۴ - GOD PASSES BY صفحه ۲۵.

۵ - برای ملاحظه این خلاصه رجوع فرمایند به:

BROWNE. AN ABSTRACT AND INDEX OF PERSIAN BAYAN: IN MOOJAN MOMEN, SELECTIONS FROM THE WRITINGS OF E. G. BROWNE . PP . 320 - 406 .

۶ - در این خصوص در مقدمه بیان عربی می فرمایند: «و انا قد جعلنا ابواب ذلك الدين عدد كلشي». و در باب نخست از واحد نخست همین کتاب بفارسی می فرمایند: «و ابواب دین را عدد نوزده واحد قرار داده».

۷ - از جمله رجوع فرمایند به بیان حضرت ولی امرالله در:

HORNBY . THE LIGHTS OF GUIDANCE . P . 350.

۸ - GOD PASSES BY صفحه ۲۵. میرزا یحیی ازل نیز بزعم خود متممی بر کتاب بیان نوشته که در دهه های اخیر بخط خود وی در یکصد و پنجاه و شش صفحه و همراه با فهرستی وسیله ازیته در ایران بطبع رسیده است. این کتاب به عربی و فارسی نوشته شده و محتوای آن در حد دیگر آثار یحیی ازل است.

۹ - حضرت بهاء الله از جمله در یکی از الواح می فرمایند : «ان اقرنوا البیان لتطلعوا باسرار هذا الظهور الذی اشرق من افق العزة و

الاعتدال» (کتاب مبین. خطّ جناب زین، صفحه ۳۰۷).

۱۰ - فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد دوم ، صفحه ۱۸۸.

۱۱ - یکی از اشتباهات پروفیسور براون در نوشته او ( AN ABSTRACT زیرنویس شماره یک از صفحه ۳۵۷ و زیرنویس شماره یک از صفحه ۳۶۳) اینست که تصوّر نموده جناب ملاحسین از نظر شرع بیان رجعت امام حسین علیه السّلام است.

۱۲ - عین عبارات این مقدمه چنین است: «الواحد الثانی هو، بسم الله الامنع الاقدس. ان یا حرف الرّاء و الباء فلتشهدنّ علی انه لا اله الاّ انا قد نزلت فی ...».

۱۳ - عین بیان مبارک در خصوص معنای برزخ چنین است: «انّما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین النّاس بعد موت اجسادهم».

۱۴ - جنّات پیش از جنّت حضرت امام حسین بترتیب جنّات رسول اکرم، حضرت علی، حضرت فاطمه و حضرت امام حسن است.

۱۵ - در این خصوص در همان باب می فرمایند: «طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمّص قمیص عسکری صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جنان الصّاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است».

۱۶ - عین بیان مبارک در باب ششم از واحد سوم بیان عربی چنین است: «ما یذکر به اسم شیئی من دون الله خلق له و لم یکن بینهما ثالثاً».

۱۷ - از عبارات «و ان یعمل بذلک من دان بالبیان فخیر له من یقدر ...» نازل در آغاز باب مستفاد می شود که شرط قدرت بر نوشتن در تعلیم حضرت باب مستتر است.

۱۸ - GOD PASSES BY صفحه ۲۵.

۱۹ - در باب معنای لغوی و اصطلاحی بداء رجوع فرمایند به بخش مربوط به وقوع بداء در اجتماع کریلا (در این کتاب).

۲۰ - پروفیسور براون در خلاصه بیان (AN ABSTRACT ... ) ضمن

توضیح باب چهارم از واحد چهارم بیان فارسی لفظ «ذکر» (مرد) را با لفظ «ذکر» اشتباه کرده است (صفحة ۳۵۱).

۲۱ - این بیان مبارک حضرت باب در کتاب اقدس بدین گونه نقل شده است: «أَنَا الْقَبْلَةُ مِنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ مَتَى يَنْقَلِبُ تَنْقَلِبُ».

۲۲ - در اشاره به کور اسلام احتمالاً تشابه تقریبی نام ابو عبدالله (حضرت امام حسین) با نام عبیدالله ابن زیاد مسؤؤل توطئه قتل آن حضرت است. شاید در دور شریعت بیان اشاره به نام حسین خان حاکم فارس باشد که اعمالش در حدّ اعمال قاتل امام حسین بوده است.

۲۳ - در آثار ازلیّه نیز تصریح بر قرائت تکبیرات صلوة مولود و صلوة میّت با توجّه به محتوای بیان فارسی است. در این خصوص از جمله رجوع فرمایند به رساله مختصره ای که وسیله ازلیان طهران تحت عنوان «مختصری از دستورات بیان» (صفحات ۲۵ و ۳۲) انتشار یافته است.

۲۴ - باب دوازدهم از واحد پنجم بیان عربی در خصوص گذاشتن مقداری از تربت جناب باب الباب و جناب قدّوس با جسد میّت در هنگام دفن است.

۲۵ - باب پنجم از واحد ششم بیان عربی چنانکه از پیش آمد در طهارت و مطهریت آب است.

۲۶ - عبارت «محو کتب» در توضیحات پیوست ترجمه انگلیسی کتاب اقدس (صفحة ۲۱۴) (THE DESTRUCTION OF BOOKS) آمده است.

۲۷ - عین آیه مبارکه چنین است: «أَنَا أَنَا اللَّهُ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَ رَبَّ الْأَرْضِ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ رَبَّ مَا يَرَى وَ مَا لَا يَرَى رَبَّ الْعَالَمِينَ».

۲۸ - عین آیه مخصوصه چنین است: «قُلْ اللَّهُ حَقٌّ وَ أَنْ مَا دُونَ اللَّهِ خَلْقٌ وَ كُلٌّ لَهُ عَابِدُونَ».

۲۹ - عین بیان مبارک چنین است: «قُلْ أَنْ يَا مُحَمَّدَ مَعْلَمِي فَلَا تَضْرِبْنِي قَبْلَ أَنْ يَقْضَى عَلَيَّ خَمْسَةَ سَنَةٍ وَ لَوْ بِطَرْفِ عَيْنٍ. فَانَّ قَلْبِي رَقِيقٌ رَقِيقٌ. وَ بَعْدَ ذَلِكَ ... إِذَا أَرَدْتَ ضَرْبًا فَلَا تَتَجَاوَزْ عَنِ الْخَمْسِ ...».

۳۰ - عین بیان مبارک چنین است: «... وَ لِتَرَاقِبْنَ فَرْقَ الْقَائِمِ وَ الْقَيُّومِ».

ثَمَّ فِي سَنَةِ التَّسْعِ كُلِّ خَيْرٍ تَدْرِكُونَ». در این بیان مبارک به عدد تسع دو بار اشارت گشته است. که بار نخست در عبارت «فرق القائم و القيوم» است که عدد نه و یا عدد اسم بهاء است و بار دوم اشارت به سال نهم از ظهور مبارک حضرت باب (سال اظهار امر خفی جمال اقدس ابهی) است.

۳۱ - بخش دوم از باب سوم از واحد هفتم بیان عربی در لزوم نوشتن کتابی در اثبات من يُظهِرُ اللهَ در طول هر واحد (نوزده سال) است.

۳۲ - عین عبارات چنین است: «... لِيَمَنَ عَلِيكُمْ بَاسْتِوَانِهِ عَلِي سِرَائِرِكُمْ. فَإِنَّ ذَلِكَ عَزَّ مَمْتَنَعٌ مَنِيْعٌ. ان يَشْرَبْ كَأْسَ مَاءٍ عِنْدَكُمْ اعْظُمَ مِنْ ان تَشْرِبْنَ كُلَّ نَفْسٍ مَاءٍ وَجُودِهِ بَلْ كَلْشِيئِ ان يَأْتِي عِبَادِي تَدْرِكُونَ». در نسخه مطبوعه بیان عربی (وسيلة ازليته) عبارت «لِيَمَنَ» باشتباه «لِيَمَنَنَّ» آمده است.

۳۳ - عین بیان مبارک چنین است: «و من اول ظهور محمد رسول الله الى ظهور نقطة البيان قد طال عدد الغريس و من ذلك الظهور الى من يُظهِرُ اللهَ ارتفع و امتنع قدره و استبهي و استعلى ذكره الله جلّ جلاله يعلم و يمكن في الخلق علم ذلك بما يستخرجن من علم الحروف».

۳۴ - عین بیان مبارک چنین است: «فسوف يصطفى الله من الذينهم اولوالبيان عباداً لمن يظهره الله يحضرون بين يدي الله ثم بامرهم يعملون».

۳۵ - کتاب بدیع. صفحه ۶۶.

۳۶ - اشراق خاوری. محاضرات. جلد نخست، صفحات ۴۰۳ - ۴۰۲.

۳۷ - فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، جلد چهارم، صفحه ۴۲۷.

۳۸ - عین آیه مبارکه این است: «أَتَمَّا الْبِهَاءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلِي طَلَعَتْكَ يَا أَيَّتُهَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ . فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزيز المحبوب». در نسخه مطبوعه بیان عربی (وسيلة ازليان) لفظ «عليك» بجای عبارت «علی طلعتک» آمده است.

۳۹ - عین بیان مبارک این است: «أَتَمَّا الْقِبْلَةَ مِنْ نَظَرِهِ مَتَى يَنْقَلِبُ تَنْقَلِبُ إِلَى ان يَسْتَقَرَّ».

۴۰ - عین بیان مبارک اینست: «و لتتلون البيان علی لحن حزن فی



آناء الّلیل و اطراف النّهار. لعلّکم باسم الله تجذبون ثمّ لاسماء الله تحزنون».

۴۱ – عین بیان حضرت باب در کتاب بیان عربی (باب پانزدهم از واحد هشتم) این است: «و لا یحلّ الاقتران ان لم یکن فی البیان و ان یدخل من احد یحرم علی الآخر ما یملک من عنده الاّ و ان یرجع. ذلک بعد ان یرفع امر من نظهره بالحقّ او ما قد ظهر بالعدل. و قبل ذلک فلتقرننّ لعلّکم بذلک امرالله ترفعون». حضرت بهاء الله پس از نقل این بیان مبارک در کتاب اقدس بلافاصله می فرمایند: «قد صرح نقطة البیان فی هذه الآیة بارتفاع امری قبل امره یشهد بذلک کلّ منصف علیم».

۴۲ – عین بیان مبارک در باب سیزدهم از واحد نهم بیان عربی چنین است: «انتم ابدأ کتاباً لاتخرقون».

۴۳ – عین بیان مبارک در باب شانزدهم از واحد نهم بیان عربی چنین است: «لا تضربنّ احداً ابدأ».

۴۴ – عین بیان مبارک چنین است: «و ان لا تنصرون من یرظهره الله بما تکتبون له فلا تحزنونه بما تکتب علیه. فلتتقنّ الله حقّ التّقی لعلّکم یوم القیمة عندالله لتنجون».

## بخش سی ام - کتاب الاسماء

این کتاب به عربی و از آثار نازلہ در چہریق است. چند فقرہ از این اثر جلیل وسیلۂ حضرت ولیّ امراللہ و ابواب متعدّدہ از سہ واحد شانزدهم، ہفدہم و ہجدہم آن وسیلۂ جناب حبیب طاہرزادہ بہ انگلیسی ترجمہ شدہ است. (۱) متن کتاب چند برابر بیان فارسی است. (۲) این کتاب کہ بہ کتاب اسماء کلّشیی و کتاب چہار شأن نیز اشتہار دارد اصولاً حاوی سیصد و شصت و یک باب است. بہ عبارت دیگر بہ نوزدہ واحد و ہر واحد بہ نوزدہ باب تقسیم گردیدہ است. در ہر باب اسمی از اسماء اللہ کہ مظهر آن یکی از افراد اہل بیان است منظور شدہ و در خصوص آن اسم بہ چہار شأن یا لحن بیاناتی نازل گشتہ است. شوون چہارگانہ (ہمانگونہ کہ ذیل بسم اللہ الاجبر الاجبر در متن کتاب فرمودہ اند) عبارتند از شأن آیات، شأن مناجات، شأن خطب و شأن صور علمیہ. حضرت بہاء اللہ در خصوص کتاب الاسماء می فرمایند: «کتاب اسماء نازل شد آخر فکر نمایند کہ مقصود چہ بودہ. مخصوص کتاب اسماء نامیدہ اند و در آن الواح جمیع اسماء را واحداً بعد واحد ذکر فرمودہ اند و تفسیر نمودہ اند و بعد مظاهر اسماء را بمُبدِع اسماء وصیت فرمودہ اند». (۳) همانطور کہ از بیان مبارک جمال ابہی و نیز محتوای کتاب الاسماء مستفاد می شود هدف اصلی نزول این اثر عظیم جلب توجّہ کامل اہل بیان بظہور قریب حضرت من يُظہرہ اللہ موعود است. اصلاً کتاب را تقدیم بہ من يُظہرہ اللہ فرمودہ اند. این نکتہ در چند موضع از کتاب نازل و از جملہ ذیل باب «بسم اللہ الاقسط الاقسط» تصریح گردیدہ است. در این کتاب همچنین اشاراتی بقرب ظہور من يُظہرہ اللہ شدہ است. (۴) در این اثر جلیل نزول احکام اعمّ از اوامر و نواہی را در شرع بیان صرفاً بمنظور آمادگی اہل بیان برای ظہور من يُظہرہ اللہ و کسب رضایت خاطر آن حضرت تصریح فرمودہ اند. می فرمایند در ظہور من يُظہرہ اللہ ایمان بہ واحد بیان (حضرت باب و حروف حی) سودی ندارد مگر شخص مؤمن بہ آن موعود معہود شود.

می فرمایند مشاجره و مجادله در شرع بیان حرام است تا مباد اهل بیان با من يُظهره الله مجادله نمایند. می فرمایند ردّ آن نفس مقدّسی که صاحب آیات فطری است نکنید که او شخص من يُظهره الله است. با تأثر خاطر می فرمایند که ای اهل بیان شما باغبانید و نه صاحب باغ. چون صاحب باغ (من يُظهره الله موعود) ظاهر شود درختان میوه ای که شما کاشته اید از آن شما نیست از آن مالک حقیقی باغ است. دیگر حقّ ادّعی مالکیت شما باطل است مگر او اذن انتفاع دهد. در باب «بسم الله الاظلل الاظلل» به «شجرة الابهی» و «افق الابهی» (حضرت من يُظهره الله موعود) اشاره نموده و اهل بیان را به تقدیم هدیه منیعه ای بساحت آن حضرت امر می فرمایند. در باب «بسم الله الابین الابین» به اسم بهاء اشاره نموده اشتقاقات متعدّده از آن نازل می فرمایند. در باب «بسم الله الاقنی الاقنی» می فرمایند که اگر اهل بیان از ظهور من يُظهره الله محتجب شوند پست ترین امم می گردند. (۵) در باب «بسم الله الارشد الارشد» و در معرفت اسم مرشد هم تلویحاً به جناب میرزا قربانعلی درویش (مرشد) اشاره نموده و هم ارشاد حقیقی را خاصّ حضرت الوهیت و مظاهر ربوبیت فرموده اند. سپس می فرمایند که اهل بیان از نفوس فتنه انگیزی که لباس ارشاد بتن کرده اند پرهیزند. (۶) در باب «بسم الله الابشر الابشر» سخن از بشارت بظهور من يُظهره الله وسیله خداوند (بشار باشر بشیر) است که مراد از الوهیت در این مقام مظهر الوهیت و نفس نقطه بیان است. سپس تصریح است که بهاء من يُظهره الله ابهی از هر بهائی است. در باب «بسم الله الاحسب الاحسب» خطاب به اهل بیان می فرمایند ای بسا که سالها بگمان خود عبادت می کنید ولیکن من يُظهره الله پس از ظهور به حساب شما رسیدگی می نماید و شما را از اهل نار محسوب می دارد. (۷) در باب «بسم الله الارسل الارسل» هدف ارسال همه رسل و کتب الهی را عبادت الوهیت و ایمان به من يُظهره الله فرموده اند. (۸) اشارت لطیفه ایست بدین نکته که حضرت من يُظهره الله موعود همه کتب الهی است.

نکات مهمه دیگری نیز در کتاب الاسماء نازل گشته است که به برخی از آنها اشارت می‌کنیم. در باب «بسم الله الاسف الاسف» به دلائل خمسة حقانیت مظاهر ظهور (بالاخص ظهور رسول اکرم، نقطه بیان و من یظهره الله موعود) اشاره می‌فرمایند. جوهر دلائل مذکور حجیت و کفایت آیات الهی است. در باب کثرت آثار مبارکه نازل از قلم حضرتشان می‌فرمایند که آنچه بر قلب رسول اکرم در بیست و سه سال نازل شد بر فؤاد ایشان در دو شبانه روز نازل می‌گردد. (۹) به وحدت ظهورات الهیه تحت عنوان وحدت شمس ولی طلوع آن در بروج مختلف اشاره می‌فرمایند. به «مناهج آثار خمه» (شؤون خمسة آثار مبارکه) تحت عنوان آیات، مناجات، خطب، علم و «کلمات الاعجمیات» (بجای عبارت کلمات فارسیه) اشاره می‌فرمایند. در این اثر مبارک نیز به داود پیش از موسی و زبور پیش از تورات اشاره می‌فرمایند. سرانجام باید به بیان مبارک دیگری از جمال ابهی اشارت نمود که علت نزول کتاب الاسماء را از ساحت فاطرالسماء توجه به یوم بدیع من یظهره الله فرموده و می‌فرمایند که نقطه بیان هر اسمی را (هر مؤمن مذکور در کتاب الاسماء را) بایمان به اسم اعظم توصیه فرموده‌اند. (۱۰)

## زیرنویس بخش سی ام - کتاب الاسماء

۱ - رجوع فرمایند به:

SELECTIONS FROM THE WRITINGS OF THE BĀB  
صفحات ۴۹ - ۱۲۹.

۲ - از متون مورد استفاده نگارنده از جمله متنی است که در ۶۸۸ صفحه وسیله دارالآثار ملی بهائیان ایران در سال ۱۳۳ بدیع و تحت شماره ۲۹ بتعداد محدودی تکثیر گردیده است.

۳ - اقتدارات. صفحه ۷۹.

۴ - از جمله ذیل باب «بسم الله الاعصم الاعصم» می فرمایند: فسوف یصطفی الله من الذینهم اولو البیان عباداً لمن ینظره الله یحضرون بین یدی الله ثم بامرہ یعملون». بیانی قریب بدین مضمون نیز ذیل باب «بسم الله الامر الامر» نازل گشته است.

۵ - می فرمایند: «... و ان احتجبتکم لیجعلنکم ادنی من کل الامم ...». حضرت بهاء الله در کتاب بدیع معرضین از اهل بیان را احجب از ملل قبل فرموده اند. قوله الاعلی: «قد ابیضت وجوه ملل القبل من فعلکم لانکم احجب منهم» (صفحه ۳۵۸). مشابه این بیان مبارک در صفحات ۱۰۹ و ۲۲۱ همان کتاب و نیز صفحات ۱۳۱ و ۳۴۱ جلد هفتم آثار قلم اعلی نیز زیارت می شود.

۶ - عین بیان مبارک چنین است: «... فاذا لا تتبع احداً الا آتاه و لا تسترشد بارشاد مرشد سواه و لا تتبع سبل الذین یفتنون الناس باسم الارشاد ...».

۷ - عین بیان مبارک چنین است: «ربما عبدتم الله من اول عمرکم الی حین ما یحاسبنکم من ینظره الله و یکتب لکم بانکم ما عبدتم الله و انکم انتم فی النار داخلون ...».

۸ - عین بیان مبارک چنین است: «قل ان الله قد ارسل الرسل کلهم اجمعین ان لاتعبدوا الا الله و کنتم بمن ینظره الله مؤمنین». و در

موضع دیگری از همین باب می فرمایند: «فاشهد بان ثمرة كلّ الرّسل و كلّ الكتب بان تعبدالله و لا تشرك به شيئاً و هذا ممتنع الآ و ان تؤمننّ بمن يُظهره الله».

۹ – عین بیان مبارک چنین است: و لعمر من يُظهره الله انّ ذلك الظهور اعجب من ظهور محمّد من قبل ولكن الناس لا يتعقلون و لا يتذكرون. ما نزل على محمّد في ثلث و عشرين سنة لو شاء الله ينزل عليه في يومين و ليلتين.

۱۰ – برای زیارت عین بیان مبارک جمال ابهی رجوع فرمایند به :  
فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد نخست. صفحه ۱۲۷.

## بخش سی و یکم کتاب پنج شأن

این کتاب مجموعه ایست از شؤن پنجگانه آثار حضرت باب (شأن آیات، مناجات، خطب، تفاسیر و کلمات فارسیه). احتمالاً کلّ محتویات این اثر جلیل در سال آخر حیات مبارک نازل گشته است. اما بی تردید بخش اعظم آن متعلق بدین ایام از حیات حضرتشان است. شاید محتویات آن بامر حضرت باب وسیله جناب سید حسین کاتب جمع آوری و تحت همین نام ضبط شده باشد. بهرحال در چند موضع از کتاب به محلّ نزول آن بخش مخصوص (چهریق) اشاره شده است. همچنین به سی و یکمین سال زندگی مبارک و نیز ششمین نوروز پس از اظهار امر حضرتشان که مصادف با پنجم جمادی الاولی بوده بعنوان آخرین نوروز حیات عنصری خویش اشاره فرموده اند. نسخه ای از این کتاب وسیله ازلیان (در حدود چهارصد و پنجاه صفحه) چند دهه پیش انتشار یافته است. شیوه نزول محتویات این کتاب به سبک صدور محتوای کتاب الاسماء نزدیک است. هر بخش از کتاب با عباراتی چون «بسم الله الواحد الاوحد» یا «بسم الله الاعظم الاعظم» آغاز شده و خود به پنج جزء تقسیم و هر جزء بشأن خاصی نازل گشته است. در این کتاب مبارک گاه اشتقاقات متعدده از یک لفظ زیارت می گردد و این نکته را بذهن متبادر می سازد که حضرت باب برای اثبات حاکمیت و استقلال حضرتشان عمداً از شیوه های معمول نزد علماء و ادباء زمان عدول فرموده اند. در بخش «بسم الله الاجمل الاجمل» خطاب به جناب عظیم او را به ثمرات ظاهره از امر بدیع در سنه واو (سال ششم از ظهور مبارک) توجه می دهند که آخرین سال حیات مبارک و اوج نزول آثار باهره بر قلب طاهر حضرتشان است. سپس او را متوجه به وعده ای می فرمایند که از قبل داده اند و آن ظهور سنه تسع (سال اظهار امر خفی جمال اقدس ابهی) است. (۱)

در همین بخش، عظیم را با خطاب «ان یا اسم العظیم و

ذکرالله الکریم» مورد تجلیل قرار می‌دهند. به برخی از دیگر اکابر اصحاب چون طاهره، وحید، میرزا احمد کاتب، خلیل تبریزی، خال اعظم و دیمان نیز خطابات و اشاراتی می‌فرمایند. ذیل بخش «بسم الله الاجمل الاجمل» جناب قدّوس را «اسم الله الآخر» می‌نامند و لکن برای آنکه این عنوان در اذهان برخی از مؤمنان ایجاد شبهه ننماید تصریح می‌فرمایند که خداوند: «در هر ظهور عرش حقیقت را منفرد در ظهور فرموده تا آنکه دلیل بر فردانیت ذات مقدّس خود گردد». ذیل بخش «بسم الله الاحد الاحد» در خطاب به جناب دیمان او را حرف ثالث مؤمن به من یُظهره الله فرموده امر می‌نمایند پس از آنکه من یُظهره الله ظهور خویش را به او اعلام می‌فرمایند یقین نماید و خداوند را سپاس گوید. (۲) در همین بخش بتفصیل از جناب ملاحسین تجلیل فرموده و به مقامات عالیّه او اشاره نموده‌اند. در خطاب به جناب خلیل تبریزی در بخش «بسم الله الاقدم الاقدم» می‌فرمایند: «ان یا خلیلی فی الصّحف ...». که حاکی از نهایت مرحمت به وی و تجلیل از مرتبت نامبرده است. ذیل «بسم الله الاقرب الاقرب» جناب حجّت زنجانی را تحت عنوان «عالم ارض اعلی» مورد مکرمات و تجلیل قرار داده‌اند. در مواضع متعدّده از کتاب به وحدت مظاهر الهیّه اشارت فرموده‌اند. از جمله در بخش «بسم الله الاوحد الاوحد» می‌فرمایند: «و ممتنع بوده و هست که این عرش متعدّد گردد. مَثَل آن را مثل شمس سماء فرض نموده که اگر مالانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر مالانهایه غروب نماید یک شمس زیاده نبوده و نخواهد بود. زیرا که اگر ظاهر در اعراش متعدّد گردد چگونه دلیل بر وحدانیت کنه خود خواهد شد». در موضعی به ظهورات پیش از آدم اشاره می‌نمایند و در مواضع متعدّده تصریح بر استمرار ظهورات می‌فرمایند. در چند موضع از جمله در بخش «بسم الله الاعلم الاعلم» به داود پیش از حضرت موسی و به زبور پیش از تورات اشاره فرموده‌اند. البتّه نام حضرت داود بن یسّا (از انبیاء پس از حضرت موسی) نیز در چند موضع از پنج شأن آمده‌است. در چند موضع از کتاب تصریح می‌فرمایند که چهارسال



در لباس بایّت امر را به عموم ابلاغ نموده و پس از حصول استعداد در ناس و وصول بمرحله کمال قمیص بایّت را به خلعت قائمیّت مبدل فرموده‌اند. در این کتاب همچنین تصریح فرموده‌اند که قبول هر دین باید با دلیل و برهان و ایقان باشد و تحمیل دین بر نفوس جائز نیست.

(۳) در مواضع متعدّده به ظهور من یُظهره الله به عنوان ظهور قیامت اخیری اشاره فرموده‌اند. ظهور موعود بیان را به سلیمان و استظلال همگان در ظلّ خاتم او تشبیه فرموده‌اند. تصریح می‌فرمایند که ظهور من یُظهره الله موجب اشتهار و عظمت ظهور نقطه بیان می‌شود. در بخش «بسم الله الاجل الاجل» می‌فرمایند: «خداوند مقدر فرموده در قیامت بعد از این قیامت در ایام طلوع من یُظهره الله استرفاع این اسم و استمناع این ذکر را و بر من یُظهره الله بوده که آنچه در این ظهور مشاهده نموده مرتفع فرماید و آنچه مستحقّ کینونیت خود آن بوده باو عطاء فرماید». در بخش «بسم الله الاوحد الاوحد» می‌فرمایند که خداوند آن حضرت را صرفاً بخاطر ظهور من یُظهره الله خلق کرده‌است.

(۴) در بخش «بسم الله الابهی الابهی» که در حقیقت اشارت به بهاء من یُظهره الله دارد ضمن بحث در باب تاریخ اظهار امر مظاهر پیشین امکان اطلاع از تاریخ ظهور موعود بیان را موکول به استخراج مخصوص از علم حروف فرموده‌اند. (۵) اشارت لطیفه‌ایست به بحث عددی مندرج در باب مستغاث از کتاب بیان فارسی (که قبلاً در خصوص آن سخن گفته‌ایم) و جوهر آن را سال واحد از ظهور من یُظهره الله فرموده‌اند. در آخرین صفحه کتاب پنج شأن نیز بتلویح مراد از اسم و لفظ مستغاث را همان سنه واحد از ظهور فرموده‌اند.

## زیرنویس بخش سی و یکم - کتاب پنج شان

- ۱ - عین بیان مبارک چنین است: «هذا ما قد وعدناك من قبل حين الذي اجبتناك. اصبر حتى تقضى عن البيان تسعة. فاذا قل تبارك الله احسن المبدعين».
- ۲ - عین بیان مبارک چنین است: «فانك انت يا حرف الثالث المؤمن بمن يُظهره الله لتزورن نفسك بتلك الزيارة و لا تعرفها و لكن الله اذا شاء ليعرفنك نفسك بقول من يظهره الله فاذا عرفك فاستيقن بمقعدك و لتشكرن الله ربك».
- ۳ - عین بیان مبارک چنین است: «قد نهى في البيان عن التدين بدين الا بالدليل و البرهان و الحجّة و الايقان».
- ۴ - عین بیان مبارک چنین است: «و انى لاشهدن الله و كلشيئ بان الله ما خلقنى الا لمن يُظهره الله».
- ۵ - عین بیان مبارک چنین است: «... الى ظهور نقطة البيان ... و من ذلك الظهور الى ظهور من يُظهره الله ارتفع و امتنع قدره و استبهي و استعلى ذكره الله جلّ جلاله يعلم و يمكن في الخلق علم ذلك بما يستخرجن من علم الحروف».

## بخش سی و دوم لوح حروفات

این توفیق مبارک در چهریق و باعزاز جناب دیتان (۱) به عربی نازل شده و شامل هیاکل مخصوصه معروف به هیاکل واحد است. از این جهت در آثار جمال ابهی عنوان «کتاب هیکل» گرفته است. قوله الاعلی: «در کتاب هیکل مخصوص حضرت دیتان از سماء عرفان نازل ... و در رأس کتاب هیکل این کلمات عالیات مرقوم قوله تعالی ما نَزَلَ لِحَضْرَةِ الْاَسَدِ وَ الْفَرْدِ الْاِحَادِ الْمُسْتَشْرِقِ بِالنُّورِ الصَّمَدِ اِسْمِ اللّٰهِ الدِّیَانِ ...» (۲) مراد از رساله جفریه مذکور از قلم جمال ابهی در لوح سراج نیز همین لوح حروفات است. حضرت بهاء الله در لوح سراج می فرمایند: « و همچنین به میرزا اسدالله می فرمایند ان یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله. و همچنین در رساله جفریه که مخصوص او از سماء هویه نازل شده در صدر رساله مکتوب و هذه صورة ما نَزَلَ لِحَضْرَةِ الْاَسَدِ وَ النَّوْرِ الْاِحَادِ الْمُسْتَشْرِقِ بِالنُّورِ الصَّمَدِ اِسْمِ اللّٰهِ الدِّیَانِ ...» (۳) بخشهائی از لوح حروفات (رساله جفریه) را جمال ابهی در لوح سراج، کتاب بدیع، لوح صنیع الشریعه و برخی از دیگر آثار مبارکه نقل فرموده اند. حضرت باب در لوح حروفات از جناب دیتان به عنوان «دیتان»، «حضرت اسد» و «صاحب علم مکنون مخزون» یاد فرموده اند. غالب افراد اهل بیان از علّت واقعی نزول این اثر آگاهی نداشتند و تصور می نمودند که کتابی است در توضیح اکسیر و جفر (۴) ولی بحقیقت در لوح حروفات اسرار عدد مستغاث تشریح شده و به ظهور حضرت بهاء الله در سال نوزدهم از ظهور نقطه بیان اشارت گشته است. حضرت بهاء الله از جمله در لوح مبارک باعزاز صنیع الشریعه (۵) و لوح جناب حاج محمدابراهیم خلیل یزدی (شیرازی الاصل) بدین نکات اشاره فرموده اند. (۶)

## زیرنویس بخش سی و دوم - لوح حروفات

- ۱ - GOD PASSES BY صفحه ۲۷.
- ۲ - مجموعه اشراقات. صفحه ۴۸.
- ۳ - در مجلد هفتم کتاب مائده آسمانی (صفحات ۶۰ - ۵۹) تألیف جناب اشراق خاوری لفظ «جفریه» سهواً جعفریه استنسیل گردیده است.
- ۴ - مجموعه اشراقات. صفحه ۴۸.
- ۵ - مأخذ بالا. صفحات ۴۸ - ۴۷.
- ۶ - برای زیارت این لوح مبارک رجوع فرمایند به: اشراق خاوری. محاضرات، جلد نخست، صفحات ۴۰۴ - ۳۹۲.

## بخش سی و سوم دیگر آثار حضرت باب

الف - کتب مسروقه در سفر حج: که عنوان یا محتوای آنها از جمله در خطبة الجده (خطبة یازدهم از صحیفه رضویه) آمده است. بتصریح مبارک برخی از آن آثار عبارتند از صحیفه ای که با قلم سرخ بر یازده ورق کاغذ سفید مذهب در توضیح دو جزء قرآن نوشته شده، شرح آیه الکرسی که شامل دوست سوره و هر سوره دوازده آیه بوده، کتاب شرح قصیده حمیری در چهل سوره، شرح مصباح، بخش آخر تفسیر سوره بقره، صحیفه ادعیه شامل پانزده باب، صحیفه حج در حکم آن کس که اراده حرم آل الله نماید، مجموعه حاوی هفده خطبه از خطب مبارکه و نیز دوازده توقیع مبارک خطاب به علماء عرب و عجم. در صحیفه رضویه و برخی از دیگر آثار مبارک امر می فرمایند هر نفسی آثار مسروقه را بیابد در حفظ آنها بکوشد. (۱)

ب - تفاسیر آیات و اصطلاحات قرآنی: چون تفسیر آیه کل الطعام، شرح من و سلوی، توضیح در باب آیه مربوط به مودة ذوی القربی، پاسخ به پرسش مربوط به استفهامات قرآن، توقیع معنای قیامت مذکور در قرآن، توقیع در بیان معنای اصطلاحات نازل در قرآن چون روح و جبرئیل، توقیع مربوط به تفسیر آیه معراج و توقیع در بیان علت تحریم محارم و چند موضوع دیگر.

پ - تفسیر احادیث و ادعیه اسلامی: چون تفسیر حدیث جاریه، توضیح حدیث «ما من فعل یفعله العبد من خیر او شرّ الا و لله فيه قضاء»، تفسیر حدیث نحن وجه الله، بیان حدیث کلّ یوم عاشورا، توقیع در باب خطبة طتنجیه، شرح من عرف نفسه فقد عرف ربه، شرح روایت کمیل بن زیاد نخعی، شرح یا من دلّ علی ذاته بذاته، شرح حدیث لو کان الموت یشتري لاشتراه المؤمن والکافر و تفسیر دعاء صباح.

ت - توقیعات خطاب به علماء دین: حضرت باب خطاب به هریک از علمای برجسته ایران و عراق (کربلا و نجف) توقیع

مخصوصی نازل فرموده‌اند. (۲) از جمله آن علماء، توان از شیخ محمدحسن نجفی پیشوای شیعیان دوازده امامی، حاج محمدکریم خان کرمانی پیشوای اکثریت شیخیّه و ملاّ عبدالوهاب قزوینی مجتهد مسلم و محبوب و نیز محبّ امرالله نام برد.

ث - توقیعات خطاب به برخی از حکام: چون توقیع والی مسقط، توقیع نجیب‌پاشا والی بغداد، توقیع بهمن میرزا حکمران آذربایجان، و برادر محمد شاه و توقیع شریف مگه.

ج - توقیعات خطاب به حروف حیّ و دیگر اصحاب: حروف حیّ در توقیعات متعدّدۀ عمومی و خصوصی مورد خطاب آن حضرت قرار گرفته‌اند. از جمله توقیعات خصوصی توان به توقیعات خطاب به جناب قدّوس، جناب باب‌الباب، جناب طاهره، جناب سید حسین یزدی، جناب ملاّباقر تبریزی، جناب ملاّ جلیل ارومی، جناب ملاّ احمد ابدال مراغه‌ای، جناب میرزا محمد یزدی و ملاّحسن بجستانی اشاره نمود. همچنین توقیعات دیگری از قلم حضرت باب خطاب و یا در جواب سوالات برخی از اصحاب چون جناب ملاّصادق مقدّس، جناب وحید، جناب عظیم، جناب شیخ سلطان کربلانی، جناب حاج سید جواد کربلانی، جناب ملاّمحمد معلّم نوری و ملاّعبدالخالق یزدی نازل گشته‌است.

چ - توقیعات خطاب به منسوبان مبارک: از جمله حرم، و دانیهای حضرت باب خصوصاً جناب خال اعظم.

ح - ادعیه: شامل صدها دعا و مناجات عمومی و یا مربوط به ماههای سال و ایّام هفته که در طول قریب هفت سال نازل گردیده‌است.

خ - زیارتنامه‌ها: شامل زیارتنامه‌های جناب قدّوس، جناب باب‌الباب، جناب خال اعظم و برخی از حروف حیّ و شهدای امر.

د - توقیعات در باب موضوعات متفرّقه: چون رسالۀ رجعت. توقیع بداء، بیان تقارب و تباعد، بیان جوامد و مشتقات، توضیح در باب صرف و نحو، توقیع در باب علم حروف و اکسیر.

ذ - توقیعات مبارکه خطاب به حضرت من یُظهِره الله.

## زیر نویس بخش سی و سوم - دیگر آثار حضرت باب

- ۱ - عین بیان مبارک در خطبہ ذکر تہ از صحیفہ رضویہ چنین است:  
«فمن وجد منه شيئاً وجب عليه حفظه. فيا طوبى لمن استحفظ كلَّ ما  
نزل من لدى بالواح طيبة على احسن خطّ...».
- ۲ - رجوع فرمایند به:  
الف - کتاب بدیع. صفحه ۱۴۶.  
ب - کتاب ایقان. صفحه ۱۷۸.

# خاتمه

## مقام حضرت باب

در خصوص مقامات حضرت باب و مراحل دعوت آن مظهر مکرم نصوص مفصله در آثار طلعات مقدسه بهائیه نازل گشته و پژوهشگران عالم امر از جمله جناب ابوالفضائل در مقالات فاضلانه خویش حق مطلب را اداء کرده اند. در این بخش از کتاب با استمداد از نصوص مبارکه موجوده و محتوای آثار محققان و مؤلفان بهائی (البته در حدّ توان نگارنده) موضوع مورد بررسی و جزئیات آن تحت انضباط و انتظام خاصّ قرار خواهد گرفت. برای درک صحیح عناوین و مقامات حضرت باب باید دو نکته توضیح شود. نخست معنای لقاء الله و دوم معنای رجعت و وحدت مظاهر الهیه.

باستناد آثار طلعات مقدسه بهائیه مراد از لقاء الله مذکور در کتب مقدسه دینیّه لقاء مظهر امر الهی است. زیرا در اندیشه فلسفی بهائی لقاء ذات الهی محال است. حقّ غیب منیع لایدرک است و عرفان عارفان راجع به مظهر الوهیت است و نه ذات فردانیت. حضرت باب در کتاب بیان فارسی در این خصوص می فرمایند:

«ملخص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یوحد و لن یری بوده ... و آنچه که در کتب سماویّه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر بظهور اوست که مراد نقطه حقیقت که مشیت اولیه بوده و هست. و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء ربّ شده بحقیقت اولیه مراد لقاء رسول الله بوده و هست» (باب هفتم از واحد سوم). و نیز در کتاب دلایل سبعة می فرمایند: «و بدانکه کلّ از برای لقاء الله خلق شده اند و مراد لقاء ذات ازل نیست ... مراد لقاء مظهر حقیقت است که مدلّ بر او بوده و ناطق از او». جمال ابهی در باب معنای لقاء الله در لوح شیخ می فرمایند: «در جمیع کتب الهی وعده لقاء صریح بوده و هست و مقصود از این لقاء لقاء مشرق آیات



و مطلع بیّنات و مظهر اسماء حسنی و مصدر صفات علیای حقّ جلّ جلاله است. حقّ بذاته و بنفسه غیب منیع لایدرک بوده پس مقصود از لقاء لقاء نفسی است که قائم مقام اوست مابین عباد» (صفحة ۱۳۹). و نیز در کتاب ایقان ضمن توضیح آیات لقاء الله مندرج در قرآن شریف مراد از آن را لقاء مظاهر الهیّه فرموده‌اند: «... هر نفسی که باین انوار مزیّنه ممتنع و شمس مشرقه لائحہ در هر ظهور موفق و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیّه باقیه وارد. و این لقاء میسر نشود برای احدی الاّ در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیّه خود و اینست معنی قیامت که در کلّ کتب مسطور و مذکور است» (صفحة ۱۱۱).

از بیانات جمال ابھی، حضرت باب و حضرت عبدالبهاء مستفاد می‌شود که حیات در خطّ مستقیم ادامه دارد و رجعت یا عود (برگشت) جسد و روح ناممکن است. این اصل بر مظاهر مقدّسه الهیّه نیز شمول دارد. لذا مراد از رجعت مظاهر الهیّه رجعت صفاتی آنان است. حضرت عبدالبهاء در توضیح مسأله رجعت در کتاب مفاوضات می‌فرمایند: «در انجیل مصرّح که چون یحیی بن زکریّا ظاهر شد و مردم را به ملکوت الله بشارت می‌داد از او پرسیدند که تو کیستی آیا مسیح موعودی. فرمود من مسیح نیستم. پس سؤال کردند آیا تو ایلیائی گفت نیستم. از این بیان ثابت و محقّق شد که حضرت یحیی بن زکریّا ایلیای معهود نیستند ولی در یوم تجلی در جبل طابور حضرت مسیح تصریح فرمودند که یحیی بن زکریّا ایلیای موعود بود. در فصل نهم آیه یازدهم از انجیل مرقس می‌فرمایند پس از او استفسار کردند و گفتند چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اول بیاید او در جواب ایشان گفت که الیاس البتّه اول می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه در باره پسر انسان مکتوبست که می‌باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود. لکن بشما می‌گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه را خواستند کردند. و در انجیل متی فصل هفدهم آیه سیزدهم می‌فرماید آنگاه شاگردان دریافتند که در باب یحیی تعمیددهنده

بایشان سخن می گفت. حال از یوحناى معمدان پرسیدند که آیا تو ایلیا هستی گفت نیستم و حال آنکه در انجیل می فرماید یوحناى معمدان نفس ایلیای موعود بود و مسیح نیز تصریح می فرماید. پس اگر حضرت یوحنا حضرت ایلیا بود چرا فرمود من ایلیا نیستم و اگر ایلیا نبود چگونه حضرت مسیح می فرماید که او ایلیا بود. پس در این مقام نظر به شخصیت نیست نظر بحقیقت کمالاتست یعنی آن کمالاتی که در حضرت ایلیا بود آن کمالات بعینه در یوحناى معمدان تحقق داشت. پس حضرت ایلیای موعود یوحناى معمدان بود. اینجا نظر بذات نیست نظر بصفاتست. مثلاً پارسال گلی بود امسال هم گل آمده است من می گویم گل پارسال باز آمد. حال مقصدم نیست که نفس آن گل بشخصیت خویش بعینه آمده است اما چون این گل بصفات آن گل پارسال است یعنی بهمان رائحه و لطافت و رنگ و شکل است لذا می گویند گل پارسال آمده و این گل آن گل است» (صفحات ۱۰۱ - ۱۰۰).

در پرتو این اصل مسلم که مراد از رجعت مظاهر الهیه رجعت صفاتی است حضرت باب در کتاب دلائل سبعة می فرمایند: «... بدانکه مثل ذکر ازل که مشیت اولیه بوده باشد مثل شمس است ... اگر بمالانهای طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست ... اولی از برای او نبوده ... و آخری از برای او نبوده ... اوست که در این دوره بدیع ... به نقطه بیان معروف و بدیع اول در یوم آدم و به نوح در یوم او و به ابراهیم در یوم او و به موسی در یوم او و به عیسی در یوم او و به محمد رسول الله در یوم او و به نقطه بیان در یوم او و به من یظهره الله در یوم او ... معروف بوده و این است سر قول رسول الله از قبل اما النبیین فانا زیرا که ظاهر در کل شمس واحد بوده و هست». مفاد حدیث نبوی (۱) اینست که من (رسول الله) همه انبیاء هستم. به عبارت دیگر رجعت همه انبیاء هستم. توضیح رجعت و وحدت مظاهر الهیه در چند موضع دیگر از دلائل سبعة (در هردو بخش عربی و فارسی) آمده است. در چند جای از کتاب بیان فارسی نیز در خصوص رجعت و وحدت مظاهر الهیه بیانات کافی نازل گشته است از جمله

می فرمایند: « ... مَثَل امرالله مثل شمس است اگر مالانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کلّ باو قائم هستند. این است که در هر ظهور بعدی ظهورالله اشرف است» (باب دوازدهم از واحد چهارم). و نیز می فرمایند: «حضرت حجة ظاهر شد بآیات و بیّنات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است» (باب پانزدهم از واحد نخست) (۲). و نیز می فرمایند: «و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید اوست همان خاتم بوده که از آنروز تا امروز خداوند حفظ فرموده» (باب سیزدهم از واحد سوم). و سرانجام می فرمایند: «ظهور رسولالله همان ظهور عیسی بوده بنحو اشرف» (باب شانزدهم از واحد دوم). جمال ابهی در کتاب مبارک ایقان در توضیح مقامات توحید و تفصیل و نیز رجعت مظاهر الهیه می فرمایند: «جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. اینست اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیاء هستم صادق است و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل» (صفحات ۲۰ - ۱۱۹). و نیز در همان کتاب می فرمایند: «... چون نار محبت عیسوی حجات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجمله بر حسب ظاهر جریان یافت روزی آن جمال غیبی به بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من می روم و بعد می آیم. و در مقام دیگر فرمودند من می روم و می آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته ام و تمام نماید آنچه را که گفته ام و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است ... و اگر بیدۀ بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عندالله بوده. در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و

نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هردو قائم بامرالله بودند و هم ناطق بذکرالله و کتاب هردو هم مشعر بر امرالله بود. از این جهت است که خود عیسی فرمود من می روم و مراجعت می کنم. بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است ... و همچنین در آیام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کلّ یکشیء اند صحیح و صادق است ... با وجود این در هرکدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می شود که در غیر آن نمی شود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید (... (صفحات ۱۷ - ۱۶). (۳)

با توجه به بیانات مبارکه منقوله مقام حضرت باب مقام لقاء الهی و رجعت مظاهر مقدّس ربّانی است. بفرموده خود آن حضرت مقام «مشیت اولیه» و مظهریت فردانیه است. مقام مشیت اولیه مقام نخست صادر از حقّ و واسطه آفرینش عالم ابداع است. در خصوص این نکته در گفتار مربوط به معرفی آثار حضرت باب به تفصیل سخن رفته است و نیازی به تکرار نیست. حضرت باب در کتاب بیان فارسی در این خصوص می فرمایند: «... و مقام مشیت مقام نقطه بیان است ...» (باب هشتم از واحد دوم) (۴). و نیز در همان کتاب مبارک می فرمایند: «مقرّ نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود» (باب نخست از واحد نخست). که مراد از ارض اسم باسط ماکو است. در نخستین خطبه کتاب پنج شان که با عبارت «بسم الله الارفع الارفع» آغاز می شود ظهور خود را «یوم الالوهیة» یا «یوم الله» و «یوم الریویة» توصیف می فرمایند که با توجه به آثار خود آن حضرت مراد یوم ظهور مظهر مستقلّ الهی است. در الواح جمال ابهی مقامات عالیة حضرت باب توضیح و تصریح گردیده است. همین بس که جمال اقدس ابهی در لوح مبارک احمد حضرت باب را «سلطان الرّسل» توصیف فرموده اند. حضرت عبدالبهاء ظهور حضرت باب را بتصریح «ظهور کلی مستقلّ» فرموده اند. قوله الاعلی: «ظهور کلی مستقلّ به جمال مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشر جمال مبارک روحی لهما الفداء

منتهی شد» (۵). بیان حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا در خصوص مقام حضرت باب و جمال ابهی فصل الخطاب است: «اساس عقائد اهل بهاء ... حضرت اعلی مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم. حضرت جمال ابهی ... مظهر کلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه ...». در این بیان مبارک دو مقام مظهریت و مبشریت حضرت باب تصریح گشته است. حضرت باب در آثار مبارکه حضرتشان علاوه بر مقام مظهریت مستقلة خویش بدین مقام تبشیر اشارت فرموده اند. حتی در کتاب قیوم الاسماء (سوره نود و هشتم) نخستین اثر نازل پس از اظهار امر با عبارات «و ابشرهم بالاسم الاعظم» تبشیر به ظهور جمال اقدس می فرمایند (۶). باید توجه داشت که بتصریح حضرت ولی امرالله عظمت ظهور حضرت باب ابتداءً در استقلال مظهریت و رسالت ایشان است نه در مقام مبشریت ظهور حضرت بهاء الله (۷). بهرحال اینکه مبشر خاص ظهور جمال اقدس ابهی خود ظهور مستقل الهی است بتصریح حضرت ولی امرالله خصیصه اساسیه ایست که در ادیان گذشته نظیر نداشته است (۸). بدین اعتبار حضرت یحیی تعمیددهنده (مبشر حضرت مسیح) مظهر مستقل الهی نبوده اند. بتصریح جمال ابهی احدی از راز استقلال دو ظهور کاملاً قریب و مرتبط حضرتشان و حضرت باب آن چنان که باید و شاید آگاه نیست (۹).

اگرچه ظهور حضرت باب طلوع مظهریت مستقلة الهیه است ولی بجهاتی ظهور آن حضرت و جمال اقدس ابهی ظهور واحد محسوب گردیده است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می فرمایند: «با وجود ... تعدد بحسب ظاهر باز حقیقت واحده بودند ...» (۱۰). اینست که جمال ابهی در آثار مبارکه حضرتشان از حضرت باب از جمله به عنوان «اسم اولم» و «ظهور اولم» یاد فرموده اند. در لوح مریم می فرمایند: «ای مریم مظلومیتم مظلومیتم اسم اولم را از لوح امکان محو نمود» که مراد از «اسم اولم» به تصریح حضرت ولی امرالله در کتاب GOD PASSES BY (صفحة ۱۱۸) شخص حضرت باب است.

در لوح وفاء می فرمایند: «قل تالله ان هذا النقطه الاولى قد

ظهر فی قمیصه الاخری باسمه الابهی» (لمعات الانوار، جلد نخست،  
 صفحه ۴۱۹). در این بیان مبارک ظهور حضرتشان را همان ظهور  
 حضرت باب در قمیص دیگر و باسم ابهی تصریح فرموده‌اند. در کتاب  
 بدیع می‌فرمایند: «... حال مشاهده می‌شود که طلعت اولی در کرة  
 اخری ظاهر» (صفحه ۸۳). و نیز در همان کتاب می‌فرمایند: «از  
 جمال نقطه بیان که الآن مشرق و مشهود است حیا کنید» (صفحه  
 ۹۳). (۱۱) در لوح مبارک باعزاز حاج محمد نصیر قزوینی  
 می‌فرمایند: «ای نصیر در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسم بر کل  
 ممکنات تجلی فرمودم ... چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر  
 ... تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند... تا آنکه روح  
 برفیق اعلی راجع شد ...» (۱۲). و نیز در همان لوح مبارک  
 می‌فرمایند: «در ظهور اولم که باسم علیّ علیم در مابین آسمان و  
 زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اول علمای عصر بر اعراض و  
 اعتراض قیام نمودند» (۱۳). مشابه این مضامین در آثار حضرت  
 عبدالبهاء نیز نازل گشته است (۱۴). حضرت باب در کتاب بیان فارسی  
 (باب پانزدهم از واحد سوم) می‌فرمایند: «ملّخص این باب آنکه  
 ظهورالله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاءالله بوده و  
 هست». و در باب دوم از واحد هفتم همان کتاب در خصوص ایام ظهور  
 من یظهره الله می‌فرمایند: «زیرا که نقطه بیان آن روز همان من  
 یظهره الله است نه دون آن».

دو ظهور حضرت باب و جمال ابهی در عین استقلال آنچنان  
 بیکدیگر مرتبط‌اند که باعتباری دور بابی تا پایان دور بهائی امتداد  
 دارد (۱۵). حضرت باب نیز چون جمال ابهی موعود کلّ اعصارند (۱۶)  
 و ظهورشان در مفهومی خاصّ از جمله رجعت حضرت ایللیای نبی از  
 نظر قوم یهود، ظهور حضرت اوشیدرماه موعود از دید بشارت آئین  
 زرتشتی، رجعت حضرت یحیی تعمیددهنده از لحاظ معارف مسیحی و  
 سرانجام ظهور قیامة، ساعة، حاقة، طامة، نبأ عظیم و ذکرالله از نظر  
 قرآن شریف و ظهور حضرت قائم و صاحب الزّمان از دید شیعیان

اثنا عشری و حضرت مهدی موعود از لحاظ سنّیان است (۱۷). توضیح چگونگی تحقق بشارات کلیّه کتب مقدّسه در خصوص حضرت باب در این مقام میسر نیست و اصولاً جای بحث در آن بشارات، کتب استدلالیه اهل بهاء است. در اینجا بجهاتی چند و از جمله توضیح مقام بابیت حضرت نقطه اولی به موضوع رجعت حضرت یحیی تعمیددهنده و ظهور حضرت قائم موعود اشاراتی می شود.

یحیی تعمیددهنده فرزند زکریای کاهن و ایصابات بود و شش ماه پیش از تولّد حضرت مسیح زاده شد. وی مردی بظاهر خلوت دوست و به حقیقت عابد و پرهیزگار بود. در سی سالگی بانجام وظائف نبوت خویش مأمور گشت و در بیابان یهودیه بشارت به ظهور حضرت مسیح داد. وی بعداً بفرمان هیرودیس بشهادت رسید. در باب سوم از انجیل متّی در خصوص حضرت یحیی چنین مذکور است: «و در آن ایام یحیی تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده می گفت توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است. زیرا همین است آنکه اشعیای نبیّ از او خبر داده می گوید صدای نداکننده در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمائید. و این یحیی لباس از پشم شتر می داشت و کمریند چرمی بر کمر و خوراک او از ملخ و عسل برّی می بود. در این وقت اورشلیم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اردن نزد او بیرون می آمدند و بگناهان خود اعتراف کرده در اردن از وی تعمید می یافتند ... آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد اما یحیی او را منع نموده گفت من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می آئی. عیسی در جواب وی گفت الآن بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم پس او را وا گذاشت...» (۱۸). حضرت بهاء الله در یکی از الواح در خصوص یحیی تعمیددهنده می فرمایند: «... ابن زکریّا مع شأن نبوت و عظمت این مقام ناس را بشارت می داد به ظهور روح و هردو در یک عصر بودند. بعضی کلمات ابن زکریّا را ناس ادراک نمی نمودند. چنانچه بعد از شهادت ابن زکریّا



بعضی از متابعان او به مظهر رحمن عیسی بن مریم توجه نمودند و از شریعه احدیه خارج شدند و حال هم در ارض موجودند و بصابنین نزد بعضی معروف. و این نفوس خود را امت آن حضرت می دانند و لکن از مقصود محتجب مانده اند. چه اگر مقصود را ادراک می نمودند از ابن مریم و محبوب ابن زکریّا که مقصود او بود اعراض نمی نمودند» (۱۹). این گروه از صابنین که از جمله به صابنین بطایح (۲۰) و یا مغتسله معروف اند اکثراً در خوزستان و از جمله شهرهای اهواز، آبادان، خرّمشهر و در عراق در شهرهای بغداد، موصل، کرکوک، سلیمانیه و کریلا ساکن اند (۲۱). ذکر نبوت حضرت یحیی تعمید دهنده در آیات متعدده از قرآن شریف (و از جمله آیه سی و نهم از سوره آل عمران) آمده است. در سوره مریم (آیه دوازدهم) به آن حضرت چنین خطاب گشته است: «یا یحیی خذالکتاب بقوة...» (ای یحیی کتاب را با قوت اخذ کن). باستناد آیه مذکوره و آیات مشابه برخی یحیی را صاحب کتاب و شریعت جدیده مستقلّه دانسته اند. اما جناب شیخ احمد احسانی با این قول موافقت ندارد (۲۲).

در آثار طلعات مقدسه بهائیه ظهور حضرت باب به رجعت حضرت یحیی تعمید دهنده تشبیه گشته است. حضرت باب در کتاب پنج شان ظهور خود را به ظهور یحیای نبی و ظهور جمال ابهی را به رجعت حسینی تعبیر فرموده اند. در یک موضع خطاب به جناب عظیم پس از اشاره به سنه تسع از ظهور مبارک و بشارت درک آن وسیله نامبرده بر تحقق رجعت یحیی تعمید دهنده و رجعت حسینی که همان نزول حضرت روح الله (حضرت مسیح) باشد در سال ششم ظهور تصریح می فرمایند. (۲۳) زیرا آن سال تاریخ شهادت مبارک چون شهادت یحیی تعمید دهنده مبشر حضرت مسیح بود و آیتی بود که آن حضرت مبشر جمال اقدس ابهایند. در موضع دیگری از کتاب پنج شان مجدداً خطاب به عظیم به ظهور یحیی تعمید دهنده و رجعت حسینی پیش از طلوع سنه تسع از ظهور مبارک اشاره می نمایند. خطاب به عظیم می فرمایند که یحیی ظاهر شده و خداوند ظهور حسینی را در دو



کتاب بیان (بیان فارسی و عربی) اخبار کرده است. سپس تصریح می فرمایند که حضرتشان مدت چهارسال در لباس بابت اظهار امر فرموده اند (۲۴) اشارت لطیفه ایست به ارتباط رجعت یحیی تعمید دهنده و مقام بابت یعنی مبشریت حضرت نقطه اولی.

در آثار جمال ابهی بکرات ظهور مبارک حضرت باب به رجعت حضرت یحیی تشبیه و تطبیق گشته است. در یکی از الواح بیانی بدین مضمون می فرمایند که منادی آسمانی بنام علی محمد در سرزمین مقدس ندا نمود و ناس را به لقاء الهی در جنت ابهی بشارت داد (۲۵). در همان لوح مبارک می فرمایند: «... و این ظهور و ظهور قبل بعینه ظهور ابن زکریا و روحست» (۲۶) که مراد از روح حضرت روح الله و یا عیسی مسیح است. در لوح پاپ بیانی نازل است که مفاد آن اینست. ای مسیحیان ما بار دیگر یوحنا (یحیی) را بسوی شما فرستادیم. آن حضرت در سرزمین بیان ندا نمود و فرمود ای مردم جهان چشمان خود را پاک نمائید که روز مشاهده و لقاء نزدیک گشته است. (۲۷) در بیان دیگری در همان لوح مبارک می فرمایند ای مردم جهان ما یوحنا (یحیی) را فرستادیم که شما را تعمید دهد تا اجسادتان برای ظهور مسیح پاک و آماده گردد. وی شما را با آتش محبت و آب روح الهی تعمید داد (مضمون بخشی از بیان مبارک). (۲۸)

نکته ای که در این مقام باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد مقام حضرت یحیی تعمیددهنده است. در آثار حضرت بهاء الله ذکری از شریعت و رسالت یحیی گشته است. برای نمونه به نقل چند بیان از حضرت بهاء الله در این خصوص مبادرت می ورزد. در لوح مبارک شیخ در توضیح چگونگی اعراض اهل بیان از حضرتشان می فرمایند: «معرضین بمشابه امت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم بر حضرت روح اعتراض کردند که شریعت یحیی تمام نشد تو از برای چه آمدی» (صفحه ۱۸۵). در کتاب بدیع نیز در جواب معرضین از اهل بیان می فرمایند: «در یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم چه می گوئید که یحیی بن زکریا مبعوث شد قبل از عیسی و ادعای نبوت هم نمود.

چنانچه جمیع فرق اسلام به نبوت او قائل و مدعند و باحکام و شرایع هم ظاهر شدند. چنانچه هر نفسی که بین یدیه حاضر می شد و برسالتش معترف به آدابی که در آن وقت از سماء مشیت نازل به آب غسلش می داد و تلقین کلمات الهیه می فرمود و همچنین بشارت می داد ناس را بظهور کلمه اعظم یعنی روح الله. بعد از آنکه روح ظاهر شد ... همچنین اعتراض می نمودند که تو شریعت یحیی را تغییر داده مع آنکه هنوز امر او مابین عباد ثابت نشده و تکمیل دوره او نگشته چه که ایامی نگذشت مابین آن ظهور و این ظهور ...» (صفحات ۶۰ - ۱۵۹). و نیز در همان کتاب می فرمایند: «فوالله ظهور نقطه اولی و این ظهور ابداع ابهی بعینه ظهور یحیی بن زکریا و روح الله است و جمیع مطابق واقع شده همان قسم که یحیی نبی و رسول بود من عندالله و هم چنین مبشر بظهور بعد چنانچه می فرمود یا قوم انی ابشرکم بملکوت الله و انه اقترب و در مقام دیگر و قد اقتربت ملکوت الله و هم چنین صاحب احکام و شریعت بوده و هم چنین در ایام ظهور او روح ظاهر شده ...» (صفحه ۱۶۱).

برخی از پژوهشگران بهائی باستناد این بیانات مبارکه فرموده اند که حضرت یحیی تعمید دهنده چون حضرت باب مظهر مستقل الهی بوده اند. این نظر با بیان مبارک حضرت ولی امرالله در کتاب THE DISPENSATION OF BAHÁ'U'LLÁH توافق نخواهد داشت. زیرا در صفحه سی و یکم کتاب مذکور تصریح می فرمایند که یکی از خصائص اساسیه بی نظیر این عصر بدیع استقلال مظهریت حضرت باب به عنوان مبشر ظهور جمال اقدس ابهی است. حال اگر یحیی تعمید دهنده نیز ظهور مستقل الهی تلقی شود این خصیصه بی نظیر امر بهائی در تاریخ ادیان نظیر می یابد. شاید رسالت و شریعت حضرت یحیی مذکور در بیانات جمال ابهی در مفهوم خاص نبوده است. باید توجه داشت که در کتاب مبارک ایقان ذکر رسالت حضرت داود بن یسی شده است. قوله الاعلی: «چنانچه در عهد اکثری انبیاء که بعد از موسی مبعوث برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای

اعظم که مابین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب ربّ العالمین مردم را بتوجه همان جهت امر می فرمودند» (صفحه ۳۹). از بیان مبارک مذکور شاید ظاهراً استنباط شود که حضرت داود بن یسی صاحب مقام رسالت مستقله بوده اند. ولکن از بیان جمال ابهی در کتاب بدیع مستفاد می شود که حضرت داود با آنکه صاحب کتاب بوده اند ناس را به شریعت تورات امر می فرموده اند. قوله الاعلی: «... و از آن گذشته باعتقاد خود شما و جمیع حضرات، داود یکی از انبیای اعظم است و صاحب کتاب مع ذلک ناس را بشریعت توریة امر فرمود» (صفحه ۱۶۲). باید توجه داشت که جمال ابهی در لوح آقا شیخ محمد بامضاء خادم (مورخ چهارم رجب ۱۳۰۶ هجری قمری) داود را در کنار سلیمان، اشعیا، ارمیا، و امثال آنان از انبیاء غیرمستقل دانسته اند (آثار قلم اعلی، شماره ۱۸، دارالآثار ملی بهائیان ایران). حضرت عبدالبهاء مبین آیات حضرت باب و جمال اقدس ابهی نیز در کتاب مفاوضات (تحت عنوان انبیاء بر دو قسمند) حضرت داود بن یسی را از انبیاء مروج و غیر مستقل محسوب می فرمایند. قوله الحق: «آن مظاهرنبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک و اما قسم ثانی که تابع و مروجند مانند سلیمان و داود و اشعیا و ارمیا، و حزقیاء...» (صفحه ۱۲۴). از بیان جمال ابهی در کتاب بدیع (صفحه ۱۶۲) مستفاد می شود که حضرت یحیی تعمید دهنده نیز جز در بعض امور تغییر کلی در احکام قبل نداده اند.

اینکه برخی گفته اند حضرت ولی امرالله آئین صابنین را از ادیان مستقله نه گانه موجود عالم دانسته اند (۲۹) و بتصریح جمال ابهی صابنین پیروان یحیی تعمید دهنده هستند پس یحیی مظهر الهی بوده است، استدلال و استنتاجی تام و وافی نیست. زیرا حضرت ولی امرالله نام مؤسس آئین صابنین را به عنوان یکی از ادیان مستقله موجوده جهان بیان فرموده اند و در پاسخ یکی از اجباء که در خصوص

تقدّم وتأخّر زمانی آئین هندو و آئین صابنین سؤال کرده است می‌فرمایند که مدارک موجود امری و غیر امری برای تعیین زمان پیدایش این دو آئین کافی نیست (۳۰). حال آنکه بتصریح جمال ابهی، حضرت عبدالبهاء و خود هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله تاریخ قیام حضرت یحیی تعمید دهنده برای تبشیر به ظهور حضرت مسیح کاملاً روشن است. پاسخ بدین پرسش که مراد اصلی از صابنین به عنوان پیروان یک آئین مستقل موجود چه جماعت‌اند نیاز به بیان مبادی و مقدمات و ذکر آراء مختلف پژوهشگران شرقی و غربی در این باب دارد که البته در حوصله این مؤخره مختصره نیست. شاید مراد از صابنین اجداد جماعات مغتسله و حرّانی باشند که حضرت ابراهیم در میان آنان ظاهر گشت و تأسیس مکتب توحید فرمود. حال چگونه صابنین موجود (صابنین مغتسله یا پیروان یحیی تعمید دهنده) با صابنین حرّانی از لحاظ سابقه تاریخی ارتباط می‌یابند خود می‌تواند موضوع پژوهش ژرفی در آینده اوقات باشد. بهرترتیب از یک طرف صابنین موجود پیروان یحیی تعمید دهنده هستند و از طرف دیگر نام مؤسس و تاریخ تأسیس آئین صابنین به عنوان یک دیانت مستقل معلوم نیست. از جمع دو واقعیت مذکور توان استنتاج و کشف راه حل نمود که اگرچه مدارک موجود برای ابراز این نظر کافی نیست ولیکن جماعتی از صابنین که بعدها هواخواه یحیی شده‌اند باید شاخه‌ای از گروه اصلی صابنین باشند که حضرت ابراهیم در میان آنها ظاهر گشته است (۳۱). شاید بدین دلیل است که حضرت ولی‌امرالله آئین صابنین را از آئین‌های مستقل موجود جهان تصریح فرموده‌اند. آخرین نکته در این باب آنست که حضرت یحیی شخصاً از پیروان حضرت موسی بوده‌اند و خود تأسیس دیانت مستقل نکرده‌اند و این جماعت صابنین مغتسله بوده‌اند که خود را جزء هواخواهان آن حضرت محسوب نموده‌اند. زیرا نوعی تغسیل و تعمید پیش از حضرت یحیی در میان آن جماعت معمول بوده‌است. از آنچه معروض افتاد توان مستفاد داشت که حضرت یحیی تعمید دهنده (مبشّر ظهور حضرت مسیح) مظهر

مستقل الهی نبوده‌اند و اینکه مبشر ظهور جمال ابهی (حضرت باب) مظهر مستقل الهی بوده‌اند خصیصه اساسیه بی نظیر امر بدیع است.

اما ظهور حضرت قائم موعود در شخص حضرت باب موضوعی است که در آثار طلعات مقدسه بهائیه و کتب استدلالیه اهل بهاء بتفصیل آمده‌است. معلوم است که حضرت باب موعود قرآن شریف و جامعه اسلامی‌اند. فرق اسلامی اگرچه از بسیاری جهات با یکدیگر اختلاف دارند ولیکن در خصائص اصلی موعود اتفاق نظر دارند. سنّیان به موعود غالباً اطلاق مهدی کرده‌اند و شیعیان قائم. فرق شیعی هر یک منتظرند که این خصائص کلی موعود در شخص خاصی در آخرالزمان اسلام مصداق یابد. چنانکه عقاید فرق اسمعیلی وزیدی موجود بر این واقعیت گواه است. در آثار طلعات مقدسه بهائیه در موضوع امر ولایت حقانیت حضرت علی علیه بهاء الله و اولاد آن بزرگوار تأیید گشته است (۳۲). حضرت باب در بیان فارسی می‌فرمایند: «چنانچه غیر شیعه امروز بحکم قرآن عامل است همینقدر که منحرف از ولایت گشته عندالله باطل شده» (باب ششم از واحد دوم). و نیز در همان کتاب مبارک در تأیید شیعه اثنا عشریه می‌فرمایند: «و شبهه نیست که جوهر ایمان منحصر بود باثنی عشریه» (باب هفدهم از واحد هشتم). باید توجه داشت که تأیید حقانیت جماعت شیعه اثنا عشریه در اصل اعتقاد به ولایت حضرت علی و اولاد آن حضرت است نه همه آنچه آنان گفته و نوشته‌اند.

پس از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه بهاء الله پیروان آن حضرت به تصریح مسعودی در کتاب مروج الذهب (جلد هشتم) به بیست فرقه تقسیم شدند و هر یک ابرازی نمودند. در اینجا مجال توضیح عقاید آن فرق که اکنون تقریباً از بین رفته‌اند نیست. از میان آنان فرقه‌ای باقی ماند که بعدها با امامت محمد بن الحسن اعتقاد یافت. این فرقه اینک به فرقه اثنا عشریه در مفهوم خاص مشهور است. البته مدارک تاریخی موجود ذکری از محمد فرزند حضرت امام عسکری نمی‌نماید (۳۳) روایات شیعی که ذکری از محمد بن الحسن می‌کند

آکنده از اختلاف و تضاد در باب سال تولّد، مشخصات مادر و دیگر خصائص اوست. این احادیث اصولاً منتهی به روایت زنی می شود که وجود خودش مشکوک و در صحت شهادتش برابر موازین اسلامی تردید است. در این مقام به علت حساسیت موضوع استناد به نصوص مبارکه بجاست.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح می فرمایند: «راوی وجود قائم یکی از اناث بوده چند نفر از اهل عمائم با او اتفاق نموده جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدسه و جابلقا و جابلصا ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربّانی در ایام الهی محروم نمودند». (۳۴) و در لوح دیگر می فرمایند: «هزار سال او ازید جمیع فرّق اثنا عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محلّ معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او می نمود فتوای قتل می دادند... و بعد از تولّد نقطه در ارض معروفه نزد صاحبان بصیرت واضح شد که آنچه در دست قوم بوده کلّ باطل و بی معنی بوده...» (۳۵). و در مقام دیگر می فرمایند: «از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولادی مانده فرمودند طفلی بود و فوت شد بعد که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند. ملاحظه کنید که ظلم بچه مقام بود و افتراء بچه رتبه رسید. حال مدتها هم این لقب کذاب از برای آن ناطق صادق مابین آل فرعون خواهد بود (۳۶). و نیز در لوح مبارک بامضاء خادم (مورخ بیست و یکم ربیع الاول ۱۳۰۷ هجری قمری) و خطاب به جناب میرزا آقا افنان می فرمایند: «راوی وجود حضرت قائم زنی بوده. از حضرت جعفر سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود. آن مظلوم ابا نمود و فرمود دو سال قبل طفلی بوده و فوت شد. صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند و قول آن زن کاذبه چون موافق هوی و اغراض نفسانیّه نفوس غافله بود آن را اخذ کردند و اعلان نمودند» (مجموعه آثار قلم اعلی. شماره ۳۱، صفحه ۱۵۰، دارالآثار ملی بهائیان ایران). سرانجام

می‌فرمایند: «بگو ای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت»، (۳۷) حضرت عبدالبهاء در خصوص محمدبن الحسن در لوح جناب صدرالصدور می‌فرمایند: «اما مسأله امام دوازدهم چون در نفس احادیث انمه بحسب ظاهر مناقشه واقع در جانی محمدبن الحسن علیه السلام را نفس قائم موعود شمردند و در جانی دیگر و حدیثی دیگر وفات محمد بن الحسن علیه السلام و تولد قائم منتظر را در آخرالزمان بیان می‌فرمایند پس بجهت توفیق بین دو حدیث چاره از برای نفسی نه مگر اینکه تیقن نمایند که امام دوازدهم قائم موعود در حیّز ملکوت روحانی موجود بود و در یوم ظهور جسماً مشهود گشت. باین تجسم شخص ثانی گشت ... این مسأله امام دوازدهم و قائم موعود در احادیث شیعه بسیار متزلزل است اگر نفسی انصاف داشته باشد هیچ‌یک از این روایات مختلفه متباینه متعارضه را اعتماد ننماید ... بعد از امام حسن عسکری رؤساء ملاحظه کردند که بنیاد امید شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضمحل خواهند گشت خواستند بوسیله‌ای نگهداری کنند لهذا کنایه و استعاره و مجاز و تأویل بکار بردند...».

(۳۸) و نیز در لوح مبارک خطاب به جناب فاضل شیرازی می‌فرمایند: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید. این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیّز غیب بود اما در عالم جسد تحقیقی نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظه ضعفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حیّز غیب را چنین ذکر نمایند ... اگر رجوع به روایات شود و دقت تام گردد واضح و مشهود شود که این امام همام علیه السلام از اصل در حیّز جسم نبوده». (۳۹) و نیز در لوح دیگر می‌فرمایند: «اما احادیثی که در حق امام محمد بن حسن وارد جمیع مشوش است. مراجعه نمایند ملاحظه خواهید کرد ... بعضی روایات روایت کرده‌اند که طفل صغیری بود و وفات نمود ...» (۴۰)

اما اینکه حضرت باب بر حسب ظاهر به وجود محمد بن الحسن در آثار مبارکه اولیّه خویش و از جمله کتاب قیوم الاسماء اشاره



فرموده اند نکته ایست که باید بیشتر کاویده شود. همانطور که از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء مستفاد می شود وجود امام دوازدهم یا قائم موعود از لحاظ روحانی تحقق داشته است. بعبارت دیگر موعود اسلام در بطن آیات قرآن شریف و احادیث اسلامی تشکّل یافته و از همان آغاز ذکر خیر و اوصاف جمیله آن حضرت مذکور آمده است. امام دوازدهم صرفاً مصطلح شیعه اثناعشریه است و بحقیقت آنچه در باب موعود اسلام از قبل مذکور شده به امام دوازدهم مورد اعتقاد خود ارتباط داده اند. به تصریح حضرت بهاء الله در کتاب جواهر الاسرار اگرچه نام حضرت باب علی محمد و نام والدشان محمد رضا بود ولیکن در عالم حقیقت و وحدت ایشان نیز محمد بن الحسن بودند. در عالم وحدت نام همه مظاهر الهیه محمد تواند بود و نام پدرشان حسن. زیرا همه روح، نفس، اسم و رسم واحدند (۴۱). حضرت باب در همان شب اظهار امر مبارک به جناب باب الباب اظهار مقام قائمیت فرمودند و باب الباب نیز بی هیچگونه تردید آن حضرت را به عنوان قائم موعود پذیرفت (۴۲). با وجود این در نخستین سوره از کتاب قیوم الاسماء ذکر وجود محمد بن الحسن شده است. محمد بن الحسن خود هیکل مبارک حضرت باب بود ولیکن آن حضرت نوعی فرمود که اهل حقیقت و حکیمان درک نمایند و مغرضان و دشمنان نیز بهانه نیابند. بهر حال حضرت باب در سالهای نخست ظهور با خلق مدارا فرمودند و در آثار مبارکه حضرتشان مطالب را نوعی فرمودند که با اصول حکمت مابینت نداشته باشد. زیرا مردم برای پذیرش مقام حقیقی ایشان آماده نبودند. بفرموده مبارک «عین» مخصوص در آنان خلق نشده بود. در کتاب بیان فارسی در این خصوص می فرمایند: «... اگرچه نمی دانستند که این همین موعود است زیرا که شناختن آن بعین او می شود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود...» (باب سیزدهم از واحد ششم). بعلت عدم آمادگی خلق، حضرت باب حکمه به وجود محمد بن الحسن اشاره نموده و برحسب ظاهر نوعی تکلم فرموده اند که نابالغان به مرحله بلوغ رسند و بتدریج حقایق را دریابند. البته جوهر بیانات مبارکه همان مقام



مظهریت، رسالت و قائمیت است ولی بحسب ظاهر خود را در مقام بابیت بخلق معرفی نمودند تا رعایت اصول حکمت فرموده باشند. اگرچه مراد اصلی از مقام بابیت نیز مقام بابیت الهیه و مظهریت ربّانیه است. بهرحال مقامات حضرت باب بعّلت وجود تعصّبات شدید و عدم آمادگی و جهل عمیق غالب مردم زمان بتدریج ابراز گشته است. در آغاز برحسب ظاهر در برخی از بیانات مبارکه و از جمله دعای الف خود را مروّج اسلام و عقاید شیعه اثنا عشریه (۴۳) و در تفسیر سوره کوثر صاحب علمی چون علم جناب سید کاظم رشتی (۴۴) دانسته اند. در توقیع جناب طاهره در همان ایام تقیه و حکمت امر بحفظ ظواهر شریعت اسلام فرموده اند (۴۵). اما بتدریج که نفوس آماده می شوند مقامات حضرتشان آشکارتر می گردد. چنانکه در توقیع مبارک خطاب به ملامحمدتقی هروی می فرمایند که اگر قرآن شریف در آغاز نسخ نگردید ناشی از رحمت الهی بود تا نفوس محروم از ایمان نگردند (۴۶). در همان آثار اولیه که اظهار مقام بابیت (بابیت امام منتظر) را فرموده اند تصریح می فرمایند که مأمور بحفظ حکمت محضه اند (۴۷). برای رعایت این حکمت محضه بود که بفرموده مبارک تنها بخش کوچک و رشحه ای از حقایق امر بدیع در آغاز به جهانیان عرضه گشت (۴۸). حتی در کتاب قیوم الاسماء در همان روزهای نخست ظهور می فرمایند که اگر تمام حقیقت به مؤمنین اعلام شود بعّلت عدم بلوغ کافی از گرد آن حضرت پراکنده خواهند گشت (۴۹).

با توجه به آنچه معروض گشت (با استناد به نصوص الهیه) روشن می شود که حضرت باب در سالهای نخستین ظهور بدیع امر را بصورت ظاهر و مستور بیان فرموده اند تا حکیمان بفهمند و مردم نادان نیز بهانه نیابند. بعّلت حسّاسیت موضوع استناد مجدد به نصوص صریحه حضرت باب و نیز جمال ابهی در این خصوص کاملاً بجاست. حضرت باب در کتاب دلائل سبعة می فرمایند: «قسم بذات مقدّس الهی که من حیقم می آید که کسی مرا بشناسد. زیرا که عرفان حقّ صرف عرفان الله است و حبّ او حبّ الله و چون حدّ این خلق را می دانستم از

این جهت امر بکتمان اسم نموده بودم». و نیز در همان کتاب مبارک در بیان علل اظهار مقام بایّت در سالهای نخست ظهور می فرمایند: «نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر انّی انا الله چگونه خود را باسم بایّت قائم آل محمّد ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان. لعلّ محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمانند». در کتاب بیان فارسی می فرمایند: «و باز باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه بایّت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعلّ از صعق نجات یابند و بتوانند متحمّل شد. اگرچه آخر همان ظهور اول است نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را» (باب سیزدهم از واحد ششم). در همان کتاب بیان فارسی می فرمایند که: «شمس حقیقت در این کور باسم بایّت مشرق الی ظهور من یظهره الله» (باب ششم از واحد چهارم). در موضع دیگری از بیان فارسی می فرمایند که مقام بایّت حضرتشان در حقیقت همان مقام رسالت یا مظهریّت بوده است و صاحب فراست این نکته دقیقه را در می یابد (۵۰). نکته جالب این است که در آثار اولیه هرجا حضرت باب خود را «باب» نامیده اند «ذکر» نیز نامیده اند. مراد از ذکر بنظر همه مفسران اسلامی کتاب و یا مظهر الهی و در مفهوم اخصّ موعود اسلام است. جان کلام آنکه حضرت باب در آغاز قصد مدارا و مماشات با خلق داشتند تا نفوس مستعدّه را به حقیقت نزدیک و آنان را برای درک مقامات حقیقی حضرتشان تربیت فرمایند. و ما قبلاً برای تجسم میزان ضعف عرفان نفوس و عدم آمادگی ایشان برای پذیرش ظهور بدیع از جمله به داستان اعراض ملا عبدالخالق یزدی اشاره نموده و بیانات جمال ابهی را در این خصوص نقل کرده ایم. ملا عبدالخالق با آنکه از علمای طراز اول زمان خود بود در آغاز، مقام بایّت حضرت نقطه اولی را پذیرا گشت ولکن طاقت استماع اعلان دیگر مقامات آن حضرت را

نداشت. به ترتیب حضرت باب از همان آغاز ظهور در حقیقت با استقلال  
 مظهریت حضرتشان و به نزول آیات الله بر قلب مبارکشان اشاره  
 فرموده اند. در بخش مربوط به واقعه بدشت در کتاب حاضر باختصار  
 بدین نکات اشاره گشته و در کتاب یوسف بهاء در قیوم الاسماء تألیف  
 نگارنده (در صفحات ۷۹ - ۳۸) تفصیل و مستندات آن و از جمله  
 اعترافات دشمنان امر در این خصوص آمده است. جوهر بیانات الهیه و  
 استدلالات اهل بهاء در خصوص مقام حضرت باب همانست که  
 حضرتشان در باب نخست از واحد نخست بیان فارسی تصریح فرموده اند:  
 «انّ ذات حروف السّبع باب الله» که مراد از ذات حروف سبع صاحب  
 نام علی محمد خود هیکل مبارک است (۵۱). اصطلاح باب در این  
 مفهوم کاملاً بدیع است و در همان کتاب بیان فارسی (از جمله در باب  
 شانزدهم از واحد دوم) به رسول اکرم نیز اطلاق گردیده است. قوله  
 الاعلی: «کلّ در ظلّ باب اولیه که رسول الله باشد مستظلمند و ابواب  
 دیگر جنت در قبضه این باب است». حضرت باب همانگونه که جناب  
 قدّوس تصریح کرده است باب مدینه الهیه اند (۵۲). حضرت عبدالبهاء  
 در مقاله شخصی سیّاح (صفحات ۳، ۴، ۸ و ۶۰) در حقیقت این  
 موضوع را تأیید فرموده و حضرت نقطه اولی را باب من یظهره الله  
 دانسته اند. لذا مراد از باییت در یک مقام مبشریت ظهور حضرت  
 بهاء الله است. اما ادراک مقامات حقیقی حضرت باب به تصریح  
 حضرتشان در کتاب پنج شان در حدّ توان احدی نبوده و نیست (۵۳).  
 ولکن بفرموده حضرت بهاء الله در کتاب مبارک ایقان مظاهر الهیه در  
 مقام توحید «هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و رسالت و ولایت و  
 امامت و عبودیت همه حقّ است و شبهه در آن نیست» (صفحه ۱۴۰).  
 از آنچه معروض آمد مستفاد می شود که حضرت باب در  
 مقام توحید مشیت اولیه، نقطه اولیه (۵۴) مظهر ربّانی، رسول مستقلّ  
 الهی، مربّی کلی (۵۵) و در مقام تفصیل سلطان رسل، قرّة عین النبیین  
 و مبشر خاصّ ظهور حضرت بهاء الله اند. حضرت باب موعود کلّ کتب  
 آسمانی و بیک اعتبار ظهور یعقوب (اسرائیل) (۵۶) ظهور یوسف

(۵۷) رجعت ایلای نبی، ظهور اوشیدرماه، رجعت یحیی تعمید دهنده، ظهور حضرت مهدی و یا قائم آل محمد اند. عناوین نقطه اولی و نیز نقطه اعلی (۵۸) یا طلعت اعلی و ربّ اعلی و عناوین متعدّده دیگر (۵۹) همه گویای مظهریت آن حضرت است. خصوصاً عنوان ربّ اعلی تصریح بر مقام حضرتشان به عنوان مرتبی کلی الهی دارد. مقام مظهریت مستقلّه حضرت باب علاوه بر آثار مقدّسه آن حضرت در احتفال بدشت و مجلس ولیعهد رسماً اعلام بل اعلان گردیده است. بظهور حضرت باب کور نبوت THE PROPHETIC CYCLE پایان یافت و کور تحقق (آن نبوت) THE CYCLE OF FULFILLMENT آغاز گشت (۶۰). حضرتشان الف قائم و واسط میان کور آدم و کور بهاء الله اند (۶۱). این مقام موقف عظیم حضرت باب را در تاریخ روحانی عالم بخوبی توصیف و مجسم می نماید. سرانجام تکرار می گردد که اگر چه عهد اعلی (عهد حضرت باب) با ظهور سنه تسع پایان می یابد و لکن بتصریح حضرت ولیّ امرالله دور بابی باعتباری تا پایان دور بهاء الله امتداد دارد و این دو ظهور مبارک در عین استقلال در آثار طلعات مقدّسه بهائیه یک ظهور بیان گردیده است (۶۲). اینست که در نصوص آن طلعات مبارکه روز بیست و سوم می ۱۸۴۴ میلادی (پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری) آغاز کور حضرت بهاء الله محسوب گشته است (۶۳).

## زیرنویس خاتمه - مقام حضرت باب

- ۱ - این حدیث نبوی از جمله در کتاب بحار الانوار بنقل از دو کتاب ریاض الجنان و مصباح الانوار آمده است.
- ۲ - و نیز در باب دوم از واحد هشتم بیان فارسی می فرمایند: «اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطه فرقان است لعلّ بلقاء رسول الله که لقاء الله است فائز شده باشد».
- ۳ - و نیز بیان مبارک ذیل در کتاب بدیع ناظر به موضوع رجعت و وحدت مظاهر الهیه است: «قل تالله انّی لعلیّ فی ملکوت البقاء و محمّد فی جبروت الاسماء ثمّ الروح فی مدائن البقاء ثمّ الحسین فی هذا الظهور الکبری و لنا اسماء اخرى فی ممالک القدم التی ما اطّلع بها احد الا الله الفرد العالم الخبیر» (صفحة ۲۱۴).
- ۴ - و نیز در باب نخست از واحد نخست بیان فارسی می فرمایند: «... و معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطه بیان الّذی قد جعله الله ذات حروف السّبع و من یوقن أنّها نقطه القرآن فی آخریها و نقطه البیان فی اولیها و أنّها هی مشیّة الاولیّة الّتی أنّها قائمه بنفسها و کلّشیئ یخلق بامرها و قائم بها ...».
- ۵ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء . جلد نخست، صفحه ۳۲۴.
- ۶ - محمّد حسینی. یوسف بهاء در قیوم الاسماء. صفحه ۱۰۰.
- ۷ - بعلت کمال اهمیّت و حساسیّت موضوع بیان حضرت ولیّ امرالله از اثر مبارک THE DISPENSATION OF BAHÁ'U'LLÁH عیناً نقل می گردد. (صفحة ۳۱).

"INDEED THE GREATNESS OF THE BÁB CONSISTS PRIMARILY, NOT IN HIS BEING DIVINELY - APPOINTED FORERUNNER OF SO TRANSCENDENT A REVELATION , BUT RATHER IN HIS HAVING BEEN INVESTED WITH THE POWERS INHERENT IN THE INAUGURATOR OF A SEPARATE

RELIGIOUS DISPENSATION, AND IN HIS WIELDING TO A DEGREE UNRIVALLED BY THE MESSENGERS GONE BEFORE HIM, THE SCEPTER OF INDEPENDENT PROPHETHOOD.

این مضمون در صفحه ۳۹ اثر مذکور نیز آمده است.

۸ - بعَلت اهمیّت موضوع عین بیان حضرت ولیّ امرالله از اثر مبارک THE DISPENSATION OF BAHÁ'U'LLÁH (صفحه ۳۱) نقل می گردد:

"THERE CAN BE NO DOUBT THAT THE CLAIM TO THE TWOFOLD STATION ORDAINED FOR THE BAB BY THE ALMIGHTY, A CLAIM WHICH HE HIMSELF HAS SO BOLDLY ADVANCED, WHICH BAHÁ'U'LLÁH HAS REPEATEDLY AFFIRMED, AND TO WHICH THE WILL AND TESTAMENT OF 'ABDU'L - BAHÁ HAS FINALLY GIVEN THE SANCTION OF ITS TESTIMONY, CONSTITUTES THE MOST DISTINCTIVE FEATURE OF THE BAHÁ'Í DISPENSATION. IT IS A FURTHER EVIDENCE OF ITS UNIQUENESS , A TREMENDOUS ACCESSION TO THE STRENGTH, TO THE MYSTERIOUS POWER AND AUTHORITY WITH WHICH THIS HOLY CYCLE HAS BEEN INVESTED."

این مضمون در اثر دیگر حضرت ولیّ امرالله

THE GOLDEN AGE OF THE CAUSE OF BAHÁ'U'LLÁH

نیز آمده است. رجوع فرمایند به صفحه ۶۱ مجموعه

THE WORLD ORDER OF BAHÁ'U'LLÁH

۹ - از جمله رجوع فرمایند به دو اثر حضرت ولیّ امرالله:

الف - GOD PASSES BY صفحه ۹۲.

ب - THE DISPENSATION OF BAHÁ'U'LLÁH صفحه ۳۲.

۱۰ - مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد دوم، صفحه ۲۵۱. بیان مبارک

جمال ابهی در صفحه ۳۶ کتاب مبین (بخطّ جناب زین المقرّین) نیز

دلالت بر وحدت کامل ظهور حضرت باب و جمال ابهی دارد.

۱۱ - در مواضع دیگر کتاب بدیع نیز بیاناتی تقریباً مشابه در این خصوص نازل شده است. از جمله در یک موضع می فرمایند: «لعن الله اول ظالم ظلم نقطة الاولى فی ظهوره الاخری» (صفحة ۲۹۰) و نیز می فرمایند: «ایاکم ان تحتجبوا بشیئ عن الذی کان لقائه ذات لقائی و فدی نفسه فی سبیلی کما فدیة فی سبيله حباً لجماله العزيز المنیع» (صفحة ۳۵۳).

۱۲ - مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله. طبع مصر، صفحات ۱۷۲-۷۳.

۱۳ - ماخذ بالا. صفحه ۱۸۵.

۱۴ - از جمله در یکی از الواح مبارکه مندرج در جلد دوم مکاتیب (صفحة ۲۹۰) می فرمایند: «هذا عبدک الذی اقبل الی مشرق نورک الاول النقطه الاولى و لبی لندائک عند طلوع شمس البهاء فی الكرة الاخری».

۱۵ - از جمله رجوع فرمایند به توقيع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل روحانی ملّی بهائیان هند ( مورخ بیست و هفتم دسامبر ۱۹۴۱). عین بیان بقلم منشی مبارک چنین است:

"HIS DISPENSATION IN A SENSE WILL LAST AS LONG AS BAHÁ'U'LLÁH'S LASTS"

(مجموعه DAWN OF A NEW DAY صفحه ۹۴).

۱۶ - رجوع فرمایند به:

الف - GOD PASSES BY صفحه ۵۷.

ب - THE PROMISED DAY IS COME صفحه ۶.

۱۷ - GOD PASSES BY صفحات ۵۸ - ۵۷.

۱۸ - انجیل مقدّس (کتاب عهد جدید) ترجمه از یونانی. طبع سال ۱۹۰۴.

۱۹ - محمد حسینی. آئین صابین . نشریه آهنگ بدیع، طهران، ۱۲۳ بدیع، شماره های هفتم و هشتم، صفحات ۱۶ - ۲۱۴.

۲۰ - بطایح جمع بطیحه بمعنای مسیل پهناور پرشن و سنگریزه

می‌باشد و مقصود از بطایح در این مقام اراضی واقعه در جنوب عراق بین واسط و بصره است.

۲۱ - برای آگاهی بیشتر از تاریخ حیات یحیی تعمید دهنده و عقاید صابئین مغتسله از جمله رجوع فرمایند به:  
نخست - منابع امری:

الف - اشراق خاوری. درج لثالی هدایت، جلد سوم، طبع اصفهان، صفحات ۱۶ - ۳۰۷.

ب - اشراق خاوری. قاموس ایقان. جلد دوم، صفحات ۸۸ - ۹۸۴.

پ - محمد حسینی. آئین صابئین. نشریه آهنگ بدیع، سال ۱۲۳ بدیع، شماره‌های هفتم و هشتم، صفحات ۱۶ - ۲۱۴.

دوم - منابع غیر امری: چون آثار پروفیسور نولدکه NOLDEKE آلمانی، سیلوستر دوساسی SILVESTER DE SACY فرانسوی، الفهرست ابن ندیم، آثارالباقیه ابو ریحان بیرونی، المختصر ابوالفداء، معجم البلدان یاقوت حموی، مجمع البیان شیخ طبرسی، ملل و نحل امام شهرستانی، کتاب انجیل و ترجمه فارسی قاموس کتاب مقدس تألیف هاکس آمریکائی، طبع بیروت، سال ۱۹۲۸، صفحات ۴۶ - ۹۴۵.

۲۲ - برای اطلاع از نظر شیخ از جمله رجوع فرمایند به: اشراق خاوری. قاموس ایقان. جلد چهارم، صفحه ۱۷۲۱.

۲۳ - عین بیان مبارک حضرت باب در کتاب پنج‌شان و ذیل بخش بسم‌الله الاجمل الاجمل چنین است: «هذا ما قد وعدناك من قبل حين الذي اجبناك اصبر حتى تقضى عن البيان تسعة فاذا قل تبارك الله احسن المبدعين. و اجبناك من قبل الطاء ينبغى ان يظهر في الواو اثنين آية من عند الله في الكتاب عن الاولين قل احدهما يحيى النبى ثم الآخر ابن على امام حق رفيع».

۲۴ - عین بیان مبارک در کتاب پنج‌شان و در ذیل بخش بسم‌الله الاجمل الاجمل چنین است: «و هذا ما قد اجبناك من قبل بان قبل بلوغ نقطة الاولیة فی ارحام الامکانیة قبل التسعة عدل قبل حين ينبغى ان تستعكس عن الله مرأتين لان من بدیع الاول الى ذلك الحين ما ولد



بعد ما قضى ستة اشهر الآ يحيى النبى و حسين ابن على. فقد اطلعك الله على واحد و استنبى عن الآخر فى البيانين. حتى تستخرجه عن غيبه ولكن كز فطنا فان هذا دليله الفطرة لاغيره و اننى انا قد اظهرت نفسى فى الابواب فى اربع سنين».

۲۵ – عين بيان مبارك در مجموعة اقتدارات (صفحة ۹۴) چنین است: «و قد نادى المناد فى برّية القدس باسم علىّ قبل نبيل و بشرّ الناس بقاء الله فى جنة الابهى».

۲۶ – ماخذ بالا. صفحه ۹۵.

۲۷ – عين بيان مبارك چنین است: «يا ملاء الابن قد ارسلنا اليكم يوحنا مرة اخرى انه نادى فى برّية البيان يا خلق الاكوان طهروا عيونكم قد اقترب يوم المشاهدة و اللقاء» (كتاب مبين، خطّ جناب زين المقرين، صفحه ۴۳).

۲۸ – عين بيان مبارك چنین است: «ان استمعوا ما تغردت به حمامة البقائية على افنان سدرة الالهية يا ملا الارض قد ارسلنا اليكم من سمى بيوحنا ليعمدكم بالماء لكى تطهر اجسادكم لظهور المسيح و انه غسلكم بنار الحبّ و ماء الروح للاستعداد لتلك الايام ... » (كتاب مبين، صفحه ۴۴)

۲۹ – برای آگاهی از بیان حضرت ولی امرالله از جمله رجوع فرمایند به: HORNBY. LIGHTS OF GUIDANCE. P. 311 (FROM A LETTER WRITTEN ON BEHALF OF THE GUARDIAN TO AN INDIVIDUAL BELIEVER, JULY 28, 1936. BAHÁ'Í NEWS, NO.105, FEBRUARY 1937, P. 2).

۳۰ – برای آگاهی از بیان حضرت ولی امرالله رجوع فرمایند به: HORNBY. LIGHTS OF GUIDANCE. P. 370 (FROM A LETTER WRITTEN ON BEHALF OF SHOGHI EFFENDI TO AN INDIVIDUAL BELIEVER, NOVEMBER 9, 1940).

۳۱ – لفظ صابنين وسیله پژوهشگران و مورّخين حال و پیشین به جماعات مختلف اطلاق گردیده است. از جمله ابن ندیم در کتاب

الفهرست به حنفاء (پیروان حضرت ابراهیم) عنوان صابنین ابراهیمی داده است. شهرستانی در کتاب ملل و نحل به برخی از جماعات مذهبی هندوستان نیز اطلاق صابنین کرده است. جناب ابوالفضائل در کتاب فصل الخطاب (صفحات ۱۹۹-۲۰۰ نسخه خط مؤلف) ضمن توضیح داستان حضرت یوسف مینویسد: «اهل مصر در آن زمان به آئین صابنین بودند و شارع دین خود را یوسف که در بعضی تواریخ از او به یوزاسف و بفارسی قدیم بزراسپ تعبیر رفته است میدانستند و بر این شریعت تا زمان ظهور اسلام باقی بودند الاً قلیلی از ایشان که در زمان استیلای قیصره بر مصر به شریعت عیسویّه انتقال نمودند».

۳۲ - در این باب نصوص مبارکه موجوده در آثار طلعات مقدسه بهائیه بی شمار است. برای نمونه به بیانات حضرت ولی امرالله در منابع زیر اشاره میگردد:

A - THE DISPENSATION OF BAHÁ'U'LLÁH. P.10.

B - THE PROMISED DAY IS COME. PP. 100, 112.

C - THE UNFOLDMENT OF WORLD CIVILIZATION. IN THE WORLD ORDER OF BAHÁ'U'LLÁH, P. 178.

۳۳ - برای آگاهی بیشتر در این زمینه و نیز تفصیل عقائد فرق بیست گانه شیعی پس از رحلت حضرت امام حسن عسکری از جمله رجوع فرمایند به کتاب خاندان نویختی تألیف دکتر عباس اقبال استاد فقید دانشگاه طهران، طبع سال ۱۳۱۱ شمسی، صفحات ۱۶۲ و بعد. موضوع اختلاف نظر در باب فرزند امام حسن عسکری در آثار علماء برجسته شیعی کاملاً منعکس گشته است. برای مثال شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی فقیه و محدث شهیر در کتاب الغیبه در خصوص اختلافات فرق شیعی پس از رحلت امام عسکری می نویسد: «اختلف الناس بعد موته. قال قائل و هو حیّ باق لم یمت و هو المهدیّ و قال قائل انه یحیی بعد موته و هو القائم و منهم من قال بالفترة بعده و منهم من اعتقد بامامة الجعفر و منهم من قال لا ولد للامام و منهم من قال ولد و مات و انقطعت الامامة».

- ۳۴ - مجموعه اشراقات. صفحه ۱۶۴.
- ۳۵ - مجموعه اقتدارات. صفحه ۲۴۴.
- ۳۶ - فاضل مازندرانی. امر و خلق. صفحه ۴۹۶.
- ۳۷ - مجموعه اقتدارات صفحه ۲۶۷.
- ۳۸ - فاضل مازندرانی. امر و خلق. صفحات ۵۰۰ - ۴۹۹.
- ۳۹ - مأخذ بالا. صفحات ۹۹ - ۴۹۸.
- ۴۰ - مأخذ بالا. صفحات ۵۰۲ - ۵۰۱.
- ۴۱ - بخشی از بیان مبارک چنین است: «... و کَلَّمَا سَمِعَتْ فِي ذِكْرِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ رُوحَ مَنْ فِي لُجْجِ الْأَرْوَاحِ فِدَاهُ حَقًّا لَا رَيْبَ فِيهِ وَ أَنَا كُلٌّ بِهِ مَوْقِنُونَ ... ثُمَّ أَعْلَمَ بِأَنَّهُ لَمَّا كَانَ الْأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ رُوحَ وَ نَفْسَ وَ اسْمَ وَ رَسْمَ وَاحِدًا وَ أَنَّكَ بِهَذَا الْعَيْنِ لَتَرَى كُلَّ الظُّهُورَاتِ اسْمَهُمْ مُحَمَّدًا وَ آبَائِهِمْ حَسَنًا وَ ظُهُورًا مِنْ جَابِلِقَاءِ قُدْرَةِ اللَّهِ وَ يَظْهَرُونَ مِنْ جَابِلِسَاءِ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ جَابِلِقًا لَمْ يَكُنْ إِلَّا خَزَائِنَ الْبَقَاءِ فِي جَبْرُوتِ الْعَمَاءِ وَ مَدَائِنِ الْغَيْبِ فِي لَاهُوتِ الْعِلَاءِ». (آثار قلم اعلى! جلد سوم، صفحات ۴۳-۴۱).
- ۴۲ - GOD PASSES BY صفحه ۵.
- ۴۳ - برای زیارت فقراتی از دعای الف در این خصوص رجوع فرمایند به: فاضل مازندرانی. اسرارالآثار، جلد نخست، صفحات ۸۲ - ۱۷۹. حتی در تویع وقایع نگار در این باب می فرمایند: «آئی مصدق بهذا الدین حرفاً بحرف».
- ۴۴ - عین بیان حضرت باب چنین است: «و آئی حامل علم مثل کاظم فان اظهرالله امراً فهو قرّة عینی و الا لا ادعیت و لا اقول آئی حامل امر دون ذلك».
- ۴۵ - برخی از فقرات تویع مبارک چنین است: «و ایقنی بانّ ظواهر الشریعة کلّها باقیة و من ترک شیئاً منها فهو تارک کله ...» (فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۳۴).
- ۴۶ - عین بیان مبارک چنین است: «و انا لو نسخنا یوم الاول کلّ ما انتم تعملون لکنّا علی ذلك مقتدرین ولكن سبقت رحمتنا علیکم لعلکم

لا تردون من شيء و كنتم بآيات ربكم مؤمنين» (فاضل مازندرانی. ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ۷۲).

۴۷ - از جمله در سوره نود و چهارم از کتاب قیوم الاسماء می فرمایند: «یا قرّة العین ادع الی سبیل الله الاعظم بالحکمة المحضّة...».

۴۸ - از جمله در سوره بیست و هشتم از کتاب قیوم الاسماء در این خصوص می فرمایند: «یا قرّة العین لاتجعل یدک مبسوطة علی الامر لانّ الناس فی سکران من السرّ ... فاطهر من السرّ سرّاً علی قدر سمّ الابرّة فی الطور لیموتنّ الطوریون فی السیناء عند مطلع رشع من ذلك النور المهیمن الحمراء...». و در سوره پنجاه و سوم می فرمایند: «... انا قد اظهرنا من نورک اقلّ من السّمّ الابرّة علی الطور و من علیها فاندکّ الجبل...» و در سوره شصت و هشتم می فرمایند: «یا قرّة العین انّ الله قد اصطفاک بکلمة فاطهر علی العالمین باذن الله رشع فی ذکرها...».

۴۹ - عین بیان مبارک در سوره چهل و هفتم از کتاب قیوم الاسماء چنین است: «یا قرّة العین لو کنت تعلّمت و تکلمت مع المؤمنین ممّا قد کنت علیه بالحقّ الاکبر لانفضوا المؤمنون من حولک ... فارحم علی المؤمنین بعفوک فانّ الناس لن یبلغوا الیه الاّ کمثل بلاغ النملة الی التّوحید...».

۵۰ - عین بیان مبارک در باب هجدهم از واحد هشتم بیان فارسی چنین است: «... و همین قدر که محتجب ماندی احتجاب از اجابت الله بوده در ذرّ رابع زیرا که ظاهر بآن ظهور بود و خود را به ظهور یکی از ابواب ذکر نموده بود. این است که در ذرّ رابع ذرّ اول ظاهر بوده زیرا که در همان ذرّ کلمه انّی انا الله لا اله الاّ انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و یقین نمود باینکه آخر عین اول است و ظاهر عین باطن...».

۵۱ - حضرت باب در سال نخست از ظهور نیز خود را باب الله فرموده اند. این نکته حتّی در زیارتنامه حضرت علی علیه بهاء الله که از قلم مبارک نازل و به جناب ملاعلی بسطامی عنایت شده تا در مرقد

حضرت علی زیارت نماید تصریح گردیده است (فاضل مازندرانی. ظهورالحقّ . جلد سوم، صفحه ۱۰۶).

۵۲ - از جمله رجوع فرمایند به خطبه جناب قدّوس مندرج در جلد سوم کتاب ظهورالحقّ تألیف جناب فاضل مازندرانی، صفحه ۴۲۷.

۵۳ - عین بیان مبارک در ذیل بخش بسم الله الاحیی الاحیی چنین است: «کرا توان که تحقیق نماید ظهورات قصص حقیقت را و تجلیات مطلع صمدانیت را. زیرا که در نزد تصوّر هر شیئی شینیت او باو مخلوق بوده ...».

۵۴ - حضرت بهاء الله مراد از نقطه اولیه را در مقامی به «سرّ اول و طراز اول و درّه بیضاء» تعبیر فرموده اند (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صفحه ۲۶۸) که مراد از «درّه بیضاء» در اصطلاح عرفاء عقل اول و یا مظهر الهی است.

۵۵ - کتاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء. صفحه ۲۰.

۵۶ - لوح مبارک کلّ الطّعام اثر قلم جمال ابهی.

۵۷ - کتاب قیوم الاسماء از جمله سوره های ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۵۷، و ۹۰.

۵۸ - مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله . طبع مصر، صفحه ۱۷۷.

۵۹ - حضرت بهاء الله در کتاب بدیع ( صفحات ۴۴ - ۴۳ ) مقامات، القاب و عناوین حضرت باب را از جمله ربّ الاعلی، سدره المنتهی، شجرة القصوی، ملکوت العلی، جبروت العماء، لاهوت البقاء، روح البهاء، سرّ الاعظم، کلمة الاعظم، مظهر القدم، هیکل الاکرم، رمز المنمنم، ربّ الافخم، بحر الملتطم، کلمة العلیا، درّه الاولى، صحیفه المکنون، کتاب المخزون، جمال الاحدیّه، مظهر الهویّه و مطلع الصمدیه تصریح فرموده اند.

۶۰ - GPD PASSES BY . صفحه ۵۷. باید توجه داشت که حضرت

ولی امرالله در موضع دیگر از این کتاب (صفحات ۵۶ - ۵۵) کور آدم

و کور بهاء الله را TWO UNIVERSAL PROPHETIC CYCLES

۶۱ - از جمله رجوع فرمایند به لوح جمال ابهی باعزاز جناب ملاّاحمد حصاری. فقرات مربوطه در این لوح مبارک در گفتار نخست کتاب حاضر (ضمن شرح احوال و عقاید جناب شیخ احمد احسانی) آمده است. عبارات نازلّه از قلم حضرت باب در سورة صد و نهم از کتاب قیوم الاسماء «النقطة الواقعة على باب الالفین» و «المنطق عن الله فی الکورین» دلالت بر همین مضمون دارد.

۶۲ - رجوع فرمایند به:

الف - مقدمه ترجمه انگلیسی کتاب اقدس، صفحه ۸.

ب - توفیق مورخ هفتم دسامبر ۱۹۴۱ حضرت ولیّ امرالله (بقلم منشی مبارک) خطاب به محفل ملی بهائیان هند مندرج در صفحه ۹۴ مجموعه DAWN OF A NEW DAY .

۶۳ - از جمله رجوع فرمایند به لوح مبارک ۱۰۵ بدیع اثر قلم حضرت ولیّ امرالله صفحات ۱۹ و ۲۱ . باید توجه داشت که مبدأ الف سنه مذکوره در کتاب اقدس روز نخست از ماه محرم سال ۱۲۶۹ هجری قمری (پانزدهم اکتبر ۱۸۵۲ میلادی) است.

# BIBLIOGRAPHY کتاب شناسی

## الف - کتب و مقالات فارسی و عربی

- \* آدمیت، (رکن زاده) محمد حسین. دانشمندان و سخن سرایان فارس. جلد نخست، طهران، ۱۳۳۷ شمسی.
- \* آواره، عبدالحسین. الكواكب الدرّیه فی مآثر البهائیّه. جلد نخست، قاهره مصر: مطبعة السّعادة، ۱۹۲۳ میلادی.
- \* ابراهیمی کرمانی، ابوالقاسم (خان). تنزیه الاولیاء. کرمان : سعادت، ۱۳۶۸ هجری قمری.
- \* شکایت نامه. کرمان: سعادت، ۱۳۶۷ هجری قمری.
- \* فهرست کتب شیخ اجلّ اوحد مرحوم شیخ احمد احسانی و سائر مشایخ عظام. کرمان: سعادت، تاریخ طبع نامعلوم.
- \* احسانی، احمد (شیخ). جوامع الکلم (مجموعه ای از آثار شیخ) طبع تبریز، مجلد نخست سال ۱۲۷۳ و مجلد دوم سال ۱۲۷۶ هجری قمری.
- \* شرح الزیارة الجامعة الکبیرة . تبریز، ۱۲۷۶ هجری قمری.
- \* شرح العرشیة . تبریز، ۱۲۷۸ هجری قمری.
- \* شرح الفوائد. تبریز، ۱۲۵۴ هجری قمری.
- \* شرح المشاعر. تبریز، ۱۲۵۵ هجری قمری.
- \* احسانی، عبدالله (شیخ). رساله شرح احوال شیخ احمد بن زین الدین احسانی. ترجمه فارسی محمد طاهرخان کرمانی. بمبئی، ۱۳۰۹ هجری قمری.
- \* احمدی کرمانی، یحیی (شیخ). فرماندهان کرمان. باهتمام دکتر باستانی پاریزی. طهران، ۱۳۴۴ شمسی.
- \* اشراق خاوری، عبدالحمید. اقداح الفلاح. جلد نخست، طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
- \* ایام تسعه. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع.

- \* رحيق مختوم. جلد نخست، طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۳۰ بدیع. جلد دوم، طهران: لجنة ملى نشر آثار امرى. ۱۰۳ بدیع.
- \* قاموس ايقان. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، جلد نخست، ۱۲۷ بدیع، جلد دوم، سوم و چهارم ۱۲۸ بدیع
- \* مائده آسمانى. جلد پنجم و هفتم، طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى ۱۲۱ بدیع.
- \* نورين نيرين. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۳ بدیع.
- \* اعتمادالسلطنه، محمدحسن (خان). المآثر والآثار. طهران: ۱۳۰۶ هجرى قمرى.
- \* مرآت البلدان ناصرى. جلد نخست تا چهارم، طهران: دارالطباعة دولتى، ۱۲۹۴ هجرى قمرى.
- \* منتظم ناصرى. جلد سوم، طهران: دنياى كتاب، ۱۳۶۷ شمسى.
- \* اصفهانى، جواد (سيد) خاطرات (خطى) دارالآثار ملى بهائيان ايران.
- \* اصفهانى، حيدر على (حاج ميرزا). بهجة الصدور. طبع هندوستان باهتمام جناب خسرويمان، ۱۹۱۳ ميلادى.
- \* افشار، محمد (حاج ميرزا) بحر العرفان. تاريخ و محلّ طبع نامعلوم.
- \* افنان، ابوالقاسم. بيت الله الاكرم. نشرته عندليب. سال چهارم (۱۴۱ بدیع) شماره سيزدهم، صفحات ۲۷ - ۱۶.
- \* افنان، حبيب الله (حاج ميرزا). تاريخ امرى شيراز (خطى) دارالآثار ملى بهائيان ايران.
- \* افنان، محمد (دكتور). آثار حضرت نقطه اولى. نشرته آهنگ بدیع.
- \* اقبال، عباس. يادداشتها. مجله دانشكده ادبيات طهران. سال ۱۳۴۰ شمسى. شماره نخست.
- \* انجيل (كتاب جليل عهد جديد). انجمن پخش كتب مقدسه. لندن، انگلستان، ۱۹۰۴ ميلادى.
- \* بحثى در رة يادداشتهاى مجعول منتسب به كينياز دالگوركى. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۶ بدیع.
- \* براون، اى. جى. BROWN E. G. نقطه الكاف (تاريخ منسوب به حاج



- میرزا جانی کاشانی و مطبوع بکوشش براون). لندن، انگلستان: لوزاک و شرکاء (LUZAC AND CO.) ۱۹۱۰ میلادی.
- \* بهاء الله (حضرت). آثار قلم اعلی. جلد هفتم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
- \* اقتدارات، خط جناب مشکین قلم (۱۳۱۰ هجری قمری) مطبوع.
- \* کتاب ایقان. طبع مصر، ۱۹۳۳ میلادی.
- \* کتاب بدیع. خط جناب زین المقریین (۱۲۸۶ هجری قمری) طبع طهران، تاریخ طبع نامعلوم.
- \* کتاب مبین. خط جناب زین المقریین طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.
- \* لوح شیخ (ابن الذئب) طبع طهران، تاریخ طبع نامعلوم.
- \* مجموعه آثار قلم اعلی. دارالآثار ملی بهائیان ایران. شماره ۱۸، ۱۳۲ بدیع.
- \* مجموعه آثار قلم اعلی. دارالآثار ملی بهائیان ایران. شماره ۳۲، ۱۳۳ بدیع.
- \* مجموعه اشراقات و چند لوح دیگر. تاریخ و محل طبع نامعلوم.
- \* مجموعه الواح مبارکه. طبع قاهره مصر: مطبعة السعادة (باهتمام جناب محیی الدین صبری) ۱۹۲۰ میلادی.
- \* بهار، محمد علی (میرزا). مدایح معتمدیه، خطی (موجود در کتابخانه ملک طهران).
- \* تربیت، محمد علی. تاریخ مطبوعه و مطبوعات در ایران. مجله تعلیم و تربیت، سال چهارم، شماره ۱۱.
- \* تنکابنی، محمد (میرزا). قصص العلماء. طهران، ۱۳۰۴ هجری قمری.
- \* جدید الاسلام، حسینقلی. منهاج الطالبین. بمبئی، ۱۹۰۲ میلادی.
- \* حقایق نگار، محمد جعفر (میرزا). حقایق الاخبار ناصری. جلد نخست، طهران: دارالطباعة دولتی، ۱۲۸۴ هجری قمری.
- \* دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. شماره مسلسل ۳۱، حرف ب: ۱. طهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۶ شمسی.

- \* ربّانی (ایادی امرالله روحیه خانم) گوهر یکتا. ترجمه ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی. خطّ جناب امان الله موقن. طهران، ۱۹۶۹ میلادی.
- \* رستگار طالقانی، نصرالله، تاریخ حضرت صدرالصدور. طهران: لجنة ملى نشر آثار امری، ۱۰۴ بديع.
- \* رشتی، کاظم (حاج سید) دلیل المتحیرین. نجف، ۱۳۶۴ هجری قمری (و ترجمه فارسی طبع طهران، تاریخ طبع نامعلوم).
- \* رساله اصول عقاید (و رساله در جواب محمد رضا میرزا) بخطّ محمد حسن رضوی. مجموعه شماره چهار، دارالآثار ملى بهائیان ایران. ۲۳۳ بديع.
- \* شرح خطبه طتنجیه. تبریز، ۱۲۷۰ هجری قمری.
- \* شرح القصیده. تبریز، ۱۲۷۲ هجری قمری.
- \* لوامع الحسينیه. تبریز، ۱۲۷۱ هجری قمری.
- \* روحانی نیریزی، محمد شفیع. لمعات الانوار. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، جلد نخست سال ۱۳۰ بديع، جلد دوم سال ۱۳۲ بديع.
- \* زرقانی، محمود (میرزا)، بدايع الآثار. جلد دوم، طبع بمبئی، ۱۹۲۱ میلادی.
- \* زعيم الدوله، محمد مهدي (دکتر). مفتاح باب الابواب او تاريخ البايه. قاهره مصر، ۱۹۰۳ میلادی.
- \* سپهر، محمد تقی (خان). ناسخ التواريخ. مجلد سوم از مجلّات قاجاریه، طهران: کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۵۳ شمسی.
- \* سلیمانی اردکانی، عزیزالله. مصابيح هدايت. جلد نخست، طهران: لجنة ملى نشر آثار امری، ۱۰۴ بديع، مجلّات دوم، هفتم، هشتم و نهم، طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری و بترتيب مطبوع سالهای ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۰ و ۱۳۲ بديع.
- \* سمندر، کاظم. تاريخ سمندر و ملحقات. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۳۱ بديع.
- \* شریعتمداریان، عبدالکریم. شرح زندگی ملا محمد حمزه شریعتمدار (خطی)، دارالآثار ملى بهائیان ایران. ۱۳۲ بديع.

- \* شیرازی، محمد معصوم. طرائق الحقائق، جلد سوم، طهران: بارانی، ۱۳۴۵ شمسی.
- \* صحیح فروش، عبدالله (حاج میرزا) استدلالیه، طهران: لجنة نشر آثار امری، ۱۰۵ بدیع.
- \* طباطبائی تبریزی، محمود (میرزا) ابداء البداء فی حقیقة القدر و القضاء و تحقیق مسألة البداء. تبریز، ۱۳۱۰ هجری قمری.
- \* طهرانی، آقا بزرگ. طبقات اعلام الشیعه. جلد نخست، نجف ۱۳۷۳ هجری قمری.
- \* عبدالبهاء (حضرت) تذکرة الوفاء فی ترجمة حياة قدماء الاحباء . حیفاء: مطبعة عباسیه، ۱۹۲۴ میلادی.
- \* رساله مدنیّه (اسرار الغیبیّه لاسباب المدنیّه) طهران: لجنة ملى نشر آثار امری، ۱۰۶ بدیع.
- \* مفاوضات (النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء) لیدن LEYDEN هلند، مطبعة بریل BRILL ، ۱۹۰۸ میلادی.
- \* مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیة باب نوشته است. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.
- \* مکاتیب. جلد نخست و دوم، مصر: مطبعة كردستان العلمیّه بترتیب مطبوع در سالهای ۱۹۱۰ میلادی و ۱۳۳۰ هجری قمری،
- جلد سوم، مصر: مطبعة فرج الله زکی الکردی، ۷۹ بدیع.
- \* عضدالدوله، احمد (میرزا). تاریخ عضدی. طهران، ۱۳۵۵ شمسی.
- \* فاضل علوی، عباس (سید). بیان حقائق، طهران: لجنة ملى نشر آثار امری، ۱۰۷ بدیع.
- \* فاضل قاننی، محمد (آقا) تاریخ بدیع بیانی (خطی و تصحیح تاریخ خطی میرزا حسین همدانی). نسخه موجود در کتابخانه فتح اعظم (کتابخانه حظیرة القدس ملى بهائیان ایران).
- \* فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، جلد نخست و دوم، ۱۲۴ بدیع، جلد سوم، ۱۲۸ بدیع، جلد چهارم

و پنجم ۱۲۹ بدیع.

- \* ظهور الحق. جلد سوم، طهران، تاریخ طبع نامعلوم.
- \* ظهور الحق. جلد هشتم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، قسمت نخست، ۱۳۱ بدیع، قسمت دوم، ۱۳۲ بدیع.
- \* تاریخ مختصر امر در یک جلد (خطی).
- \* فره وشی (مترجم همایون) علی محمد. آئین باب. اصفهان، ۱۳۲۳ شمسی (?).
- \* فسائی (شیرازی) حسن (حاج میرزا) فارسنامه ناصری. گفتار (جلد نخست و دوم، طبع طهران، سالهای ۱۳۱۳ - ۱۴ هجری قمری.
- \* فزادی، حسن. تاریخ امری خراسان (خطی). دارالآثار ملی بهائیان ایران.
- \* قرآن (کریم). بخط طاهر خوشنویس تبریزی از روی قرآن سلطانی. طهران: کتابفروشی علمیه اسلامیّه، ۱۳۷۷ هجری قمری.
- \* فیضی، محمد علی. حضرت نقطه اولی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
- \* خاندان افنان سدره رحمن. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.
- \* نیریز مشکبیز. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
- \* قزوینی، محمد. وفيات اعیان. مجله یادگار، سال سوم، شماره دهم.
- \* کرمانی، محمد کریم (خان). ارشاد العوام. جلد نخست تا چهارم، بمبئی، ۱۲۶۸ هجری قمری.
- \* ازهاق الباطل. کرمان، ۱۳۹۲ هجری قمری.
- \* تیر شهاب ... کرمان: سعادت، ۱۳۸۷ هجری قمری.
- \* هدایة الطالبین. کرمان: سعادت، ۱۳۸۰ هجری قمری.
- \* گلپایگانی، ابوالفضل (میرزا). رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی (باهتمام جناب روح الله مهرباخانی) طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.

\* فراند. طبع مصر: مطبعة هندیة، ۱۳۱۵ هجری قمری.

\* (و سید مهدی گلپایگانی). کشف الغطاء. ترکستان، تاریخ

طبع نامعلوم.

\* گوینو، جوزف (کنت). مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی. ترجمه

علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون) تاریخ و محلّ طبع نامعلوم.

\* مالمیری، محمد طاهر (حاج). خاطرات. آلمان، لانگنهاین

LANGENHAIN لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی،

۱۴۹ بدیع.

\* تاریخ شهداء یزد. قاهره مصر: طبع فرج الله زکی الکرّدی،

۱۳۴۲ هجری قمری.

\* مجلسی، محمد باقر (ملاً) بحارالانوار (بحارالانوار الجامعة لدرر

اخبار الائمة الاطهار). ۲۵ جلد، طهران، ۱۵ - ۱۳۱۳ هجری قمری.

ترجمه فارسی جلد سیزدهم، طهران، ۱۳۹۷ هجری قمری.

\* محمد حسینی. نصرت الله. ایام بطون و مراحل ظهور جمال اقدس

ابهی. مندرج در کتاب محبوب عالم. شماره مخصوص نشریه عندلیب

بمناسبت صدمین سال صعود جمال ابهی. کانادا، ۹۳ - ۱۹۹۲

میلادی، صفحات ۵۴ - ۲۱۲.

\* پژوهش تحلیلی در باب حیات طاهره. مندرج در خوشه هائی

از خرمن ادب و هنر، مجلد سوم، سویس : آکادمی لندگ

LANDEG ۱۴۹ بدیع.

\* جناب فاضل مازندرانی. سالنامه جوانان بهائی ایران. طهران،

۱۱۷ - ۱۱۶ بدیع، صفحات ۱۰ - ۲۰۲.

\* تاریخ امری اردستان (خطی).

\* سید مدینه تدبیر و انشاء. نشریه آهنگ بدیع، ۱۹۶۴، شماره نهم.

\* شمس الوزراء منوچهرخان معتمدالدوله. نشریه آهنگ بدیع.

۱۲۶ بدیع. شماره های ۶ - ۵.

\* مختصری از تاریخ شیخیه. نشریه آهنگ بدیع. ۱۲۳ بدیع، شماره ششم.

\* نبیل اعظم و تاریخ جاودانه او. پاکستان، نشریه بانگ

- سروش، شماره های سالهای ۴۷ - ۱۴۶ بدیع.
- \* یوسف بهاء در قیوم الاسماء. داندس DUNDAS آنتریو  
ONTARIO (کانادا): مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۸ بدیع.
- \* مدرّس، محمّد علی. ریحانة الادب. جلد دوم، طهران: خیّام، ۱۳۴۶ شمسی.
- \* مدرّسی چهاردهی، مرتضی. شیخ احمد احسانی. طهران: علمی، ۱۳۳۴ شمسی.
- \* شیخیگری و بایبگری. طهران، ۱۳۵۱ شمسی.
- \* معلّم حبیب آبادی، محمّد علی (میرزا). مکارم الآثار. جلد چهارم از مجلّات پنجگانه، اصفهان، ۱۳۹۵ هجری قمری.
- \* معین، محمّد. فرهنگ فارسی (متوسط) طهران: امیرکبیر، جلد نخست ۱۳۵۳ شمسی، جلد پنجم و ششم (اعلام) بترتیب ۱۳۵۶ و ۱۳۵۸ شمسی.
- \* هورقلیا. مجلّه دانشکده ادبیّات دانشگاه طهران، سال ۱۳۳۲ شمسی، شماره ۳.
- \* معین السلطنه تبریزی، محمّد (حاج) تاریخ امر بهائی (خطی) دارالآثار ملی بهائیان ایران.
- \* مفتون یزدی، فتح الله. باب و بهاء را بشناسید. حیدرآباد دکن، ۱۹۵۱ میلادی.
- \* ملک خسروی، محمّد علی. اقلیم نور. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
- \* تاریخ شهدای امر. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، جلد نخست تا سوم، ۱۳۰ بدیع.
- \* مودت، نصرالله. کتاب قرن بدیع (ترجمه فارسی GOD PASSES BY اثر حضرت ولیّ امرالله) داندس ONTARIO (کانادا) مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ بدیع.
- \* موسوی خوانساری، محمّد باقر (شیخ). روضات الجنّات فی احوال العلماء و السّادات. جزء نخست، طبع طهران، ۱۳۰۷ هجری قمری.

- \* مؤید، حبیب (دکتر). خاطرات حبیب. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
- \* مهرباخانی، روح‌الله. شرح احوال میرزا ابوالفضل گلپایگانی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
- \* مهجور زواره‌ای، حسین (سید). تاریخ میمیه (خطی) دارالآثار ملی بهائیان ایران.
- \* ناظم الاسلام کرمانی، محمد شریف. تاریخ بیداری ایرانیان. طبع بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷ شمسی.
- \* نبیل زرنندی، محمد. مطالع الانوار. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری (نشر سوم) ۱۲۳ بدیع.
- \* نعیم، محمد (میرزا) استدلالیه نشر. تاریخ و محلّ طبع نامعلوم.
- \* نوائی، عبدالحسین. فتنه باب (حاوی تاریخ متنبتین تألیف علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه) طهران: مسعود سعد، ۱۳۵۰ شمسی.
- \* نیکلا، ای. ال. ام. A. L. M. NICOLA. سید علی محمد باب. ترجمه فارسی وسیله علی محمد فره وشی (مترجم همایون)، محلّ و تاریخ طبع متن فارسی نامعلوم (ترجمه از متن فرانسوی SEYYED ALI MOHAMMAD DIT LE BAB طبع پاریس، سال ۱۹۰۵).
- \* وردی، علی (علی‌الوردی). لمعات اجتماعیّه. سه جلد، بغداد، ۱۹۷۱ میلادی.
- \* وزیر کرمانی، احمدعلی. جغرافیای کرمان. باهتمام دکتر باستانی پاریزی، طهران، ۱۹۷۶ میلادی.
- \* وقایع اتفاقیّه (روزنامه). شماره‌های ۸۰، ۸۱، ۸۲ و ۸۳ از سال ۱۲۶۸ هجری قمری و شماره ۲۶۵ از سال ۱۲۷۲ هجری قمری.
- \* ولی‌امرالله (حضرت). اطلاعات احصائی و تطبیقی (۱۹۵۰ - ۱۸۴۴) ترجمه فارسی. تاریخ و محلّ طبع نامعلوم.
- \* توقیع ۱۱۰ بدیع، طهران، ۱۱۰ بدیع.
- \* لوح قرن احبّای شرق (۱۰۱ بدیع) طهران، ۱۰۱ بدیع.
- \* لوح ۱۰۵ بدیع. طهران ۱۰۵ بدیع.

- \* هدایت، رضاقلی (خان). روضة الصفاى ناصرى. (مجلد دهم از مجلّات روضة الصفاء). قم: حکمت، ۱۳۳۹ شمسی.
- \* مجمع الفصحاء. جلدنخست ودوم، طهران، ۱۲۹۵ هجرى قمرى.
- \* همدانى، حسين (ميرزا). تاريخ (خطى) ترجمه انگلیسى تحت عنوان THE TARIKH -I- JADID OR NEW HISTORY. ترجمه براون BROWNE کیمبریج، انگلستان، ۱۸۹۳.



## ب\_ کتب و مقالات انگلیسی (و سایر زبانهای اروپائی)

- \* Afnán, Abu'l-qásim. *Black pearls: Servants in the Households of The Báb and Bahá'u'lláh*. Los Angels: Kalimat Press, 1988.
- \* Afnán, Muhammad & William Hatcher. *Western Islamic Scholarship and Bahá'i Origins Religion* , Vol. 15, January 1985, pp. 29-51.
- \* Amánat, 'Abbás. *Resurrection and Renewal. The Making of the Bábí Movement in Írán, 1844-1850*. Cornel University Press U.S.A., 1989.
- \* Aquinas, T. *The Division and Methods of the Sciences*. Translated by Armond Maurer. Toronto: The Pontivical Institute of Mediaeval Studies, 1963.
- \* Báb (The). *Selections from the Writings of The Báb*. Compiled by the Research Department of the Universal House of Justice and translated by Habíb Táhirzádi with the assistance of a committee at the Bahá'í World Centre. Haifa: 1978.
- \* *Bahá'i World*. Vol. 5 (1932-34). Prepared under the supervision of the National Spiritual Assembly of the Bahá'is of the United States and Canada with the approval of Shoghi Effendi, Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust.
- \* *Bahá'i World*. Vol. 8 (1938 - 40).
- \* *Bahá'i World*. Vol. 9 (1940 - 44).
- \* *Bahá'i World*. Vol. 12 (1950 - 54).
- \* *Bahá'i World*. Vol. 14 (1963 - 68).
- \* Bályúzi H. M. *Edward Granville Browne and the Bahá'i Faith*. Oxford, England: George Ronald, 1975.
  - \* *The Báb*. Oxford, England: George Ronald, 1975
  - \* *Bahá'u'lláh The King of Glory*. Oxford, England: George Ronald, 1980.
- \* Breisach, E. *Historiography*. Chicago: The University of Chicago

Press, 1983.

\* Browne, E. G. *A Traveller's Narrative Written to Illustrate the Episod of The Báb*. Two Vols. Vol. 1, Persian text, vol.2 English translation and explanatory notes. Cambridge, England: Cambridge University Press, 1891.

\* *A Year amongst the Persian*. London, England: A. and C. Black, 1893

\* *Materials for the Study of the Bábi Religion*. Cambridge, England: Cambridge University Press, 1918.

\* *Selections of the Writings of E. G. Browne on the Bábi and Bahá'í Religions* (Ed. Moojan Momen). Oxford, England: George Ronald, 1987.

\* *Some Remarks on the Bábi Texts*. Edited by Baron V. Rosen. *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1892, pp. 637 - 710.

\* *The Bábís of Persia: Their Literature and Doctorians*. *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1889, pp. 881 - 1009.

\* *The Táríkh-i-Jadíd or New History of Mirzá 'Alí-Muhammad The Báb*. by Mirzá Huseyn of Hamadán, translated from the Persian, with introduction, illustrations, and appendices, Cambridge, England: Cambridge University Press, 1893.

\* Burrou, J. W. *Gibbon*. London, Oxford University Press, 1985.

\* Byrn E. W. *The Progress of Invention in the Nineteenth Century*. New York: Russell and Russell, 1970

\* Cantor, N. F. and Schneider, R. I. *How to Study History*. New York: Thomas Y. Crowell Company, 1967.

\* Carr, E. H. *What Is History?* New York: Alfred A. Knopf, 1967.

\* Chalmers, Thomas. *Evidence of the Christian Revelation*. New York: Robert Carter and Brothers. Vol. 2, 1857.

\* *Sermons and Discourses*. Vol. 2. New York Robert Carter

and Brothers, 1850

\* *Sermon Preached in the Thorn Church*. Glasgow, Hartford: George Goodwind and Sons, 1822.

\* *Chamber's Encyclopedia*. London, England: International Learning Systems Corporation Limited. Vol. 7, 1973.

\* Clark, G. K. *The Critical Historian*. London, England: 1967.

\* *Collier's Encyclopedia*. Vol. 12

\* Croce, B. *History: Its Theory and Practice*. Translated by Douglas Ainslie. New York: Russell and Russell, 1960.

\* Curson, G. N. (Lord) *Persia and the Persian Question*. London, England: Longmans, Green and Co., 1892.

\* *The Dawn Breakers*. Nabl's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation. Translated from the original Persian and edited by Shoghi Effendi. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1974.

\* Dolgorukov (Dolgorouki) D. (Prince). *Excerpts from dispatches written during 1848-52*. Translated into English by Firúz Kázimzádi. *World Order*, fall 1966, pp. 17-24.

\* Dudley, D. R. *The World of Tacitus*. Boston: Little Brown and Company, 1968.

\* Durant, W. *The Story of Philosophy*. New York: Washington Square Press, 1969.

\* *Encyclopedia of Philosophy*. New York: The Macmillan Company and the Free Press, Vol. 6.

\* Fisch, M. H. and Bergin T. G. *Translation of the Autobiography of G. Vico*. Ithaca. New York: Cornell University Press, 1963. (Introduction).

\* Fornara, C. W. *Herodotus: An Interpretative Essay*. London, England: Oxford University Press, 1971.

\* Gail, Marzieh. *Summon Up Remembrance*. Oxford, England: George

Ronald, 1987.

- \* Geyl, P. *"Toynbee as Prophet" in Toynbee and History*. Edited by M. F. Ashley Montague. Boston, Mass.: Porter Sargent Publisher, 1956.
- \* Glassen, T. F. *His Appearing and His Kingdom: The Christian Hope in the Light of Its History*. London, England: The Epworth Press, 1953.
- \* Gobineau, Comt. *Joseph de Religions et Philosophies dans l'Asie Centrale*. Paris:, 1865.
- \* Goldman, A. I. *Epistemology and Cognition*. Harward University Press, 1986.
- \* Gooch, G. P. *History and Historians in the Nineteenth Century*. London, England: Longmans, Green and Co. Ltd., 1961.
- \* Gould, J. and Kolb, W. L. *A Dictionary of the Social Science*. New York: The Free Press, 1965.
- \* Greene, J. and Hiks, C. *Basic Cognitive Processes*. Open University Press, 1984.
- \* Harrison J. F. C. *The Second Coming Popular Millenarianism*. New Jersey: Routlege University Press, 1979.
- \* Higgins, W. E. *Xenophon The Athenian*. Albany, New York: State University of New York. 1977.
- \* Hornby, Heln. *Lights of Guidance: A Bahá'i Reference File*. New Delhi, India: Bahá'i Publishing Trust, 1983.
- \* Honsminsky, Y. *Professor Toynbee's Philosophy of History*. Moscow: Progress Publishers, 1966.
- \* Hughes, H. S. *Oswald Spengler: A Critical Estimate*. New York: Charls Scribner's Sons, 1962.
  - \* *Croce Benedetto*. In *International Encyclopedia of the Social Sciences*. Vol.3, Macmillan Company and the Free Press, 1968.
- \* Irving, Edward. *Collected Writings*. Edited by Gavin Carlyle. Five

vols. London, England: 1864-65.

\* *The Coming of the Messiah in Glory and Majesty*. Printed in Great Britain: 1822.

\* Kantor, J. R. *The Logic of Modern Science*. Bloomington, Indiana: The Principia Press Inc., 1953

\* Kazem Beg, A. *Báb et les Bábis*. *Journal Asiatic*, Vol. 7 (1866). pp. 329-84.

\* Khan Bahador, Muhammad (Agha Mirza). *Some Notes on Bábism*. English translation of parts of the unpublished history written by Ahmad Sharíf Shirázi. *Journal of the Royal Asiatic Society*. (July 1927). pp. 443-69.

\* Knight, D. *Ordering the World*. London, England: Burnett Books, 1981.

\* Kerieger L. Ranke; *The Meaning of History*. Chicago: The University of Chicago Press, 1977.

\* Kuhn, T. S. *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: The University of Chicago Press, 1970.

\* Lawson, Todd. *Interpretation As Revelation: The Qur'an Commentary of the Báb*. *The Journal of Bahá'i Studies*, Vol. 2 (1990), No. 4, pp. 17-43.

\* Leroy, Edwin Froom. *The Prophetic Faith of Our Fathers*. Washington D. C.: Review and Herald. Four vols. 1946-54. Vol.3, 1946. Vol. 4, 1954.

\* Macintyre, A. *"What Morality is Not" In Against the Self-Images of the Age*. London, England: 1971.

\* Markham, Clements R. A. *General Sketch of the History of Persia*. London, England: Longmans, Green and Co., 1874.

\* Mend, F. S. *Handbook of Denominations*. New York: Abingdon Press, 1965.

- \* Meyer, F. B. *Joseph, Beloved, Hated, Exalted*. New York: Carton Press, N. D.
- \* Mohan, R. P. *Philosophy of History: An Introduction*. New York: The Bruce Publishing Company, 1970.
- \* Momen, Moojan. *The Bábí and Bahá'í Religions 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*. Oxford, England: Georg Ronald, 1981.
- \* Nabil Zarandi, Muhammad. The Dawn Breakers: Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation. Translated from the original Persian and edited by Shoghi Effendi. Willmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1974.
- \* Nagel, E. *Teleology Revisited and Other Essays in the Philosophy and History of Science*. New York: Columbia University Press, 1979.
- \* Nicolas, A. L. M. *Seyyed Ali Mohammad di le Bab*. Paris: Dujarric et Cie., 1905.
- \* Niel, G. *Perception and Cognition*. University of California Press, 1983.
- \* Oldfield, A. *Moral Judgment in History: History and Theory*, Vol. 20, 1981, No. 3, pp. 260-77.
- \* Polak, J. E. *Persiens: Das Land und Seine Bevohner*. Leipzig: 1865.
- \* Polibius. *The Histories*. Translated by W.R. Paton. Vol.1, London, England: William Heinmann Ltd, 1967.
- \* Popper, K. R. *Conjectures and Refutations*. New York: Basic Book Publishers, 1962
- \* *Objective Knowledge*. Oxford, England: Clarendon Press, 1972.
- \* Pike, M. *The Science Century*. New York: Walker & Co., 1967.
- \* Rafati, Vahid. *The Development of Shaykhi Thought in Shi'i Islam*. (unpublished disertation). University of California, Los Angeles: 1979.

- \* Rajak, T. *Josephus: The Historian and His Society*. London, England: Pitman Press, 1983.
- \* Ranke (Von) L. *The Secret of World History: Selected Writing On the Art and Science of History*. Edited and Translated by Roger Wines. New York: Fordham University Press, 1981 (Introduction).
- \* Renan, Ernest. *The Apostles*. London, England: 1969. (English Translation of "*Les Apotres*").
- \* Rupp, I. D. et Al. *Religious Denominatons*. New York: Ams Press, 1975.
- \* Russel, Bertrand. *History as an Art*. Ashord, Kent: 1954.
- \* Russell, D. A. *Plutarch*. Bristol, England: Western Printing Services Ltd., 1973.
- \* Sarton, G. *History of Science. Enciclopedia Americana*, vol. 24, 1956. pp. 413-17.
- \* Shoghi Effendi (The Guardian of the Bahá'í Faith). *God Passes By*. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1970.
  - \* *The Advent of Divine Justice*. New York: Bahá'í Pulishing Committee, 1939.
  - \* *The Dispensation of Bahá'u'lláh*. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1970.
  - \* *The Golden Age of Cause of Bahá'u'lláh*. In *The World Order of Bahá'u'lláh*. Wilmett, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1969.
  - \* *The Promised Day Is Come*. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1941.
- \* Spengler, O. *Man and Technics*. Translated by C. F. Atkinson. New York: Alfred A. Knopf Publisher, 1969 (Preface).
  - \* *The Decline of the West*. Translated by C. F. Atkinson. Vol. 1, New York: Alfred A. Knopf Publisher, 1961.

- \* *The Hour of Decision*. Translated by C. F. Atkinson. New York: Alfred A. Knopf Publisher, 1963. (Introduction).
- \* *Star of the West*. Vol. 11. (1919-21).
- \* Swain, J. W. *Edward Gibbon The Historian*. London, England: Macmillan and Company Ltd., 1966.
- \* Sykes, Percy (Sir). *A History of Persia*. Two vols. London, England: Macmillan and Co., 1915.
- \* Tennant, F. R. *Philosophy of the Sciences or the Relations Between the Departments of Knowledge*. Cambridge, England: Cambridge University Press, 1932.
- \* Thackray, H. J. *Josephus: The Man and the Historian*. New York: Ktav Publishing House Inc., 1967.
- \* Toynbee, A. *Joseph: A Study of History*. Vols. 5 and 12. London, England: Oxford University Press, 1961.
  - \* *Comment in International Affairs*. Vol. 31., 1955. pp. 1-40.
  - \* *Comment. Journal of the History of Ideas*. Vol. 16, 1955, p.421.
- \* Von Leyden, W. *Categories of Historical Understanding in History and Theory*. Vol. 23. 1984, No. 1, pp. 53-77.
- \* Walsh P. G. *Livy: His Historical Aims and Methods*. Cambridge, England: Cambridge University Press, 1967.
- \* Xenophon. *Cyropaedia*. Translated by Walter Miller. London, England: William Heinmann Ltd., 1983.
- \* Zanjáni, Abdul-Ahad. *Personal Reminiscences of the Bábí Insurrection at Zanján in 1850*. Translated by E. G. Browne. *Journal of the Asiatic Society*, 1897, pp. 761-827.





الف

- آئین باب (رساله) ۱۷۶  
 آئینه جهان نما (کتاب) ۶۰  
 آباده ای (ملاً محمدجعفر) ۲۹۸  
 آباده ای (میرزا اشرف) ۶۵۳  
 آبراهام (برادر منوچهرخان معتمدالدوله  
 ۳۰۵  
 آثارالباقیه ۹۰۱  
 آجودان باشی (رجوع فرمایند به حسین  
 خان، حاکم فارس)  
 آدمیت (فریدون) ۱۵۵  
 آستانه ۴۳۳  
 آق رود ۴۶۱  
 آقاسی (حاجی میرزا) ۲۶۴ ، ۲۷۵ ،  
 ۲۸۳ ، ۳۲۰-۳۲۴ ، ۳۵۸ ، ۴۱۱ ،  
 ۵۲۸ ، ۴۶۵ ، ۳۵۸ ، ۴۱۱ ، ۵۲۸ ،  
 ۶۶۵ ، ۷۴۵ ، ۸۳۷  
 آقای ثانی (رجوع فرمایند به کرمانی،  
 حاج محمدخان)  
 آکادمی فرانسه ۷۶  
 آکسفر (دانشگاه) ۹۴  
 آل عصفور (سیدحسین) ۲۵۸  
 آل عصفور (شیخ حسن) ۷۴۶  
 آلمان ۷۱  
 آل نذاف (قدسیه، مادر نگارنده) ۳  
 آمریکا ۳۷ ، ۴۹  
 آنتیکف ۵۴۶ ، ۵۷۶ ، ۵۸۷  
 آواره (عبدالحسین) ۵۶-۵۸  
 آوای انذار (کتاب) ۹۴  
 آهی (میرزامجید) ۵۹۹-۶۰۰  
 آیتی (رجوع فرمایند به آواره،  
 عبدالحسین)
- آیشتاین (آلبرت) ۶  
 ابداء البداء (رساله) ۲۴۵  
 ابدال مراغه ای (ملاً احمد) ۱۷۹ ، ۱۸۹ ،  
 ۳۲۵ ، ۳۹۱-۳۹۲ ، ۴۷۱  
 ابراهیم (سید، پدربزرگ جناب سید محمد  
 رضا) ۱۳۷  
 ابراهیم پاشا ۴۷۷  
 ابراهیمی (ابوالقاسم) ۱۱۹ ، ۱۲۷ ، ۱۳۱ ،  
 ۱۶۶ ، ۲۹۰  
 ابن آلوسی (شیخ محمود) ۶۷ ، ۳۴۴-  
 ۳۵۷ ، ۳۴۵  
 ابن ابهر (میرزامحمدتقی) ۷۶  
 ابن الاثیر (علی بن محمد) ۱۴ ، ۱۵  
 ابن اسحق ۱۳  
 ابن اصدق (میرزا علی محمد) ۷۶ ، ۱۵۸ ،  
 ۱۶۶ ، ۱۹۵ ، ۲۸۹  
 ابن بلخی ۱۲  
 ابن الحداد (شیخ اسمعیل) ۴۸ ، ۴۵۷  
 ابن خلدون (عبدالرحمن بن محمد) ۱۴  
 ابن خلکان ۱۳  
 ابن الذّنب (رجوع فرمایند به شیخ، لوح)  
 ابن زکریّا (رجوع فرمایند به یحیی بن زکریّا)  
 ابن زیاد (عبیدالله) ۹۴۰  
 ابن العریبی ۱۱۲  
 ابن عساکر ۱۳  
 ابن کربلانی ۵۰ ، ۸۱ ، ۱۵۶ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ،  
 ۱۶۷ ، ۱۶ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۱۱ ، ۲۴۰ ،  
 ۲۴۵ ، ۲۷۳ ، ۲۹۰ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸  
 ابن هشام ۱۳  
 ابواب الهدی ۵۵ ، ۱۹۶ ، ۳۶۷  
 ابوالبدیع (رجوع فرمایند به نیشابوری،  
 حاج عبدالمجید)

- ابوتراب (شیخ، امام جمعه شیراز) ۲۲۳،  
 ۲۵۴-۲۵۵، ۲۸۶  
 ابوالفتح (میرزا، والد جناب سید محمد  
 رضا) ۱۳۵  
 ابوالفداء (اسمعیل بن علی) ۱۴  
 ابوالفضائل (میرزا ابوالفضل گلپایگانی)  
 ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۷۶، ۱۰۳،  
 ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۰۱،  
 ۲۳۱، ۲۵۳، ۲۷۵، ۳۰۴، ۴۶۰،  
 ۵۷۲، ۶۷۱، ۶۷۲، ۹۵۷، ۹۸۳  
 اتابک اعظم (رجوع فرمائید به امیر کبیر)  
 اثبات نبوت خاصه (رساله) ۲۹۵،  
 ۸۱۲-۸۱۵  
 اجابة المضطربین (کتاب) ۲۵۸  
 احتجاج (کتاب) ۴۹۰  
 احساء ۱۰۶  
 احسانی (شیخ احمد) ۳۶، ۱۰۴-۱۱۶،  
 ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۰،  
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۹،  
 ۱۷۸، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۸،  
 ۲۶۲، ۳۷۸، ۴۵۶  
 احسانی (شیخ عبدالله) ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۲۹  
 احسانی (شیخ محمد تقی) ۱۰۶  
 احسن القصص (رجوع فرمائید به قیوم  
 الاسماء)  
 احمد (پسر سید کاظم رشتی) ۱۱۹،  
 ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۳۲  
 احمد (فرزند حضرت باب) ۱۷۰-۱۷۲،  
 ۷۰۲  
 احمد کاتب (رجوع فرمائید به قزوینی،  
 ملا عبدالکریم)  
 اخباری (میرزا محمد) ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳  
 اخت حرم (رجوع فرمائید به زهرا بیگم)  
 اخلاطی (سید حسین) ۱۰۰  
 اخلاق بهائی (کتاب) ۵۴  
 اخلاق روحانیین (کتاب) ۶۵۱  
 ادرنه ۶۶۳  
 ادوارد براون و امر بهائی (کتاب) ۵۲  
 ادیب طالقانی (میرزا حسن) ۷۶، ۶۳۶  
 ارجوزه فی الکلام (کتاب) ۲۵۸  
 اردبیلی (ملا یوسف) ۱۸۹، ۲۲۷، ۲۷۰،  
 ۴۵۰، ۴۷۱  
 اردستان ۵۶، ۲۰۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۴۶۲،  
 ۵۰۵  
 اردستانی (آقا محمد حسین) ۲۰۷، ۲۸۰،  
 ۴۷۶  
 اردستانی (زینب بیگم) ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۷۰،  
 ۴۷۶، ۴۸۱-۴۸۴، ۵۰۱، ۵۰۵، ۶۷۹  
 اردستانی (فاطمه خانم) ۴۷۵  
 اردستانی (ملاحسین) ۴۷۵، ۴۸۱  
 اردستانی (ملا علی اکبر) ۲۰۷، ۲۱۲،  
 ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۹  
 اردستانی (ملا محمد صادق) ۲۰۷  
 اردستانی (میرزا حیدر علی) ۲۰۶-۲۰۷،  
 ۲۱۱، ۲۷۰، ۲۹۴، ۴۸۱، ۵۰۱،  
 ۶۷۹  
 اردستانی (میرزا رفیع) ۴۸۲  
 اردستانی (میرزا رفیعا) ۴۸۲  
 اردستانی (میرزا محمد) ۲۰۶، ۲۰۷،  
 ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۳  
 اردستانی (میرزا محمد تقی) ۲۰۶، ۴۷۶  
 اردستانی (میرزا محمد مهدی) ۴۷۵  
 اردکان ۲۶۹  
 اردکانی (حاج ملا باقر) ۶۹۰  
 اردویادی (ملا صادق) ۱۰۱-۱۰۰  
 اردویادی (ملا عبدالکریم) ۱۱۰-۱۰۰  
 ارزنة الروم ۵۸۲  
 ارس (رود) ۱۰۱  
 ارشاد العوام ۲۷۰، ۲۷۳، ۴۱۸  
 ارض اعلیٰ (رجوع فرمائید به زنجان)  
 ارض باسط (رجوع فرمائید به ماکو)  
 ارض جنت (رجوع فرمائید به میلان)

اسکندرته (رساله) ۴۸  
 اسم اعظم (رساله از سدرشتی) ۱۲۱  
 اسم الله الاخر (رجوع فرمایند به قدوس)  
 اسم الله الاصدق (رجوع فرمایند به مقدس  
 خراسانی)  
 اسم الله الفتیق (رجوع فرمایند به میلانی،  
 حاج محمد تقی)  
 اسمعیل (فرزند حضرت امام جعفر صادق)  
 ۲۳۹  
 اسمعیل بیک (آقا محمد ابراهیم) ۱۴۲  
 اسمیت (لوسی) ۹۸  
 اسپنگلر (اسوالد) ۳۰، ۲۱، ۲۰، ۱۸  
 اشتیاردی (شیخ ابو تراب) ۳۷، ۱۹۹،  
 ۳۹۰، ۳۹۲  
 اشراقات (مجموعه) ۳۳۰، ۶۴۲  
 اشراق خاوری (عبد الحمید) ۳۵، ۳۹،  
 ۵۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۶،  
 ۱۸۴، ۲۳۵، ۲۴۶، ۳۸۸، ۴۰۶،  
 ۴۹۷، ۶۲۰، ۷۵۵  
 اشنایدر ۸  
 اصطهبانات ۲۵۸، ۵۰۷، ۵۰۸  
 اصطهباناتی (سیدزین العابدین) ۵۲۳  
 اصفهان ۳۲، ۳۳  
 اصفهانی (آقا ابوالقاسم) ۴۰۲  
 اصفهانی (آقا محمد قاسم) ۴۰۲  
 اصفهانی (استاد جعفر بنا) ۴۸۷  
 اصفهانی (حاج سید جواد) ۶۹۱  
 اصفهانی (حاج محمد رضا) ۲۲۶  
 اصفهانی (حاج میرزا حیدر علی) ۲۸۳،  
 ۶۷۳  
 اصفهانی (سید عبدالرحیم) ۲۰۶، ۳۹۸  
 اصفهانی (سید محمد) ۳۰۰، ۶۴۵،  
 ۶۴۶، ۶۷۱  
 اصفهانی (سید یوسف) ۹۳۸  
 اصفهانی (شیخ محمد باقر) ۴۸۵، ۴۸۶  
 اصفهانی (میرزا اسدالله) ۵۷۹

ارض حواء (رجوع فرمایند به جدّه)  
 ارض صاد (رجوع فرمایند به اصفهان)  
 ارمستان ۵۶۸  
 ارمنی (سام خان) ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰  
 ارومی (ملا جلیل) ۱۸۹، ۴۷۱  
 ارومیّه ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳  
 اروپا ۱۰، ۱۸، ۴۶  
 ازغند ۲۶۸  
 ازغندی (سید حسین) ۲۶۸، ۲۷۰  
 ازغندی (میرزا احمد) ۲۱۸، ۲۶۷، ۲۶۸  
 ازل (میرزا یحیی) ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۵۷۴،  
 ۵۹۲، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۴۱-۶۵۳،  
 ۶۷۳  
 ازهاق الباطل ۱۳۳، ۱۶۰، ۱۶۸، ۲۲۱،  
 ۲۷۳  
 اسبق (رجوع فرمایند به میلانی، حاج  
 احمد)  
 اسپنسر (هربرت) ۱۶  
 استابز (ویلیام) ۱۶  
 اسدالله (سید، پسر شفتی) ۲۰۲  
 استانبول ۴۶، ۱۹۹  
 استرآباد ۵۵۶  
 استرآبادی (ملا محمد جعفر) ۱۱۸  
 استیونس (جرج الکساندر) ۵۵۹، ۵۷۶  
 استیونس (ریچارد) ۵۳۱  
 اسرار الآثار ۴۹، ۵۰، ۶۰، ۱۴۷، ۱۶۷،  
 ۲۴۰، ۲۴۶، ۵۰۲  
 اسرار الحجّ ۱۲۱  
 اسرار الشهاده ۱۴۹، ۴۵۹، ۴۶۲  
 اسرار الصلوة ۱۱۱  
 اسرار العبادات ۱۲۱  
 اسکات (رابرت) ۹۴  
 اسکاتلند ۹۶، ۹۷  
 اسکموکر (جان جرج) ۹۴  
 اسکونی (میرزا حیدر علی) ۵۹  
 اسکی شهر (چهریق قدیم) ۳۶۶

- اصفهانى (ميرزا عبدالخالق) ۴۰۱، ۳۸۱  
 اصفهانى (ميرزا على نقى خان) ۵۴  
 اصول عقايد (رساله) ۱۳۰، ۱۲۱  
 اصول كافى ۲۴۴  
 اعترافات سياسى كينيازدا الغوروكى (كتاب)  
 ۸۵  
 اعتضاد السلطنه (عليقلى ميرزا) ۶۳، ۴۱۴،  
 ۴۱۹، ۵۱۵، ۵۳۰، ۵۴۷، ۵۷۰  
 ۵۷۷، ۵۹۳، ۶۰۳، ۶۱۸  
 اعتضاد الوزراء (ميرزا علي رضا خان محلاتى)  
 ۶۷۲  
 اعتماد الدوله نورى (رجوع فرمايند به  
 نورى، ميرزا آقا خان)  
 اعتماد السلطنه (محمد حسن خان) ۶۴، ۶۵،  
 ۸۲، ۱۵۵، ۱۶۰، ۳۳۵، ۵۷۷  
 اعلام الشيعه ۳۵۴  
 افتق (رجوع فرمايند به ميلانى، حاج محمد  
 تقى)  
 افچه ۵۹۳، ۵۹۹  
 افرا، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰  
 افسر (همسر نگارنده) ۳  
 افشار (رضا قلى خان) ۱۱۹، ۲۳۴، ۳۳۱،  
 ۳۶۵  
 افشار (سليمان خان) ۱۱۹، ۲۳۴، ۲۷۷،  
 ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۶۵  
 افشار (ميرزا محمد) ۱۹۵  
 افغانستان ۹۶  
 افنان (ابوالقاسم) ۵۹، ۲۷۶، ۲۸۵، ۷۰۶  
 افنان باليوزى (رجوع فرمايند به باليوزى)  
 افنان (حاج ميرزا بزرگ) ۷۱۰  
 افنان (حاج ميرزا حبيب الله) ۵۳، ۱۳۴،  
 ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۷۱، ۲۵۵، ۶۹۸،  
 ۷۰۶، ۷۱۱  
 افنان (حاج ميرزا محمد على) ۷۰۹  
 افنان (سيد حسين) ۱۲، ۷۱۵  
 افنان (دكتور محمد) ۵۰، ۵۹، ۷۲۲، ۷۳۹
- افنان (حاج محمد تقى) ۷۱۰  
 افنان (ميرزا محمد حسن) ۵۳  
 افنان (ميرزا آقا) ۶۹۹، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۹۷۱  
 افنان (ميرزا زين العابدين) ۷۰۰  
 افنان (ميرزا هادى) ۷۱۵  
 افنان كبير (سيد حسن) ۳۷۳، ۷۰۹،  
 ۷۱۲، ۷۱۳  
 اقبال آشتيائى (عباس) ۸۵، ۳۱۱، ۹۸۳  
 اقتدارات (مجموعه) ۸۲، ۲۸۹  
 اقداح الفلاح ۱۶۷  
 اقدس (كتاب) ۲۰۳، ۲۸۹، ۹۰  
 اقليم نور (كتاب) ۵۲  
 اكونياس (توماس) ۷، ۲۷  
 الله يار خان (سردسته جوانمردان تبريز)  
 ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۸  
 الواح وصايا ۷۴  
 الياس (رجوع فرمايند به ايليا، حضرت)  
 الياهو (حكيم) ۳۴۷  
 اليفنت ۱۲۵  
 ام اشرف (رجوع شود به زنجانى، عنبر خانم)  
 امام جمعه كرمان (حاج سيد جواد شيرازى)  
 ۱۳۵، ۲۶۹  
 امام جمعه نيريز (ملا باقر) ۵۰۷  
 امام زاده حسن ۵۷۸، ۶۱۸  
 امام زاده زيد ۳۴۹، ۵۷۹  
 امام زاده معصوم ۳۰۰، ۵۷۸  
 امام زاده يحيى ۲۵۹، ۳۱۴  
 امام قلى ميرزا ۳۷۳  
 امام وردى (حاج ملا) ۳۷۱  
 امانت (عباس) ۵۹  
 امروخلق (كتاب) ۴۹  
 ام سلمه (رجوع فرمايند به طاهره)  
 ام القرى (مكه) ۱۶۸  
 امير (شيخ) ۱۲۶  
 امير تومان (محمد خان) ۵۳۴، ۵۳۵،  
 ۵۳۸، ۵۳۹

ایقان (کتاب) ۳۳، ۳۷، ۷۴، ۱۰۵،  
۲۳۹، ۳۳۸، ۴۷۰، ۵۱۴، ۶۶۰،  
۶۷۱، ۶۷۲، ۷۲۰، ۷۴۴، ۹۵۸،  
۹۷۶

ایلخانی (باغ در طهران) ۶۱۵

ایلخانی (مسجد در شیراز) ۱۸۰، ۱۸۲،  
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۵

ایلیا (حضرت) ۳۱۸، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۳،  
۹۷۷

ایوب (رجوع شود به نیریزی، حاج محمدتقی)

## ب

باب الابواب (رجوع شود به مفتاح باب الابواب)  
باب الباب (ملاحسین بشروئی) ۳۲، ۴۳،  
۵۲، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۷۳،  
۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۵-۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱،  
۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲-۲۰۶، ۲۰۷،  
۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۸،  
۲۱۹، ۲۴۰-۲۴۳، ۲۵۷، ۳۶۰، ۴۳۰،  
۴۳۹-۴۴۰، ۴۴۴-۴۶۵، ۴۷۰، ۴۸۶،  
۶۵۹، ۶۶۰، ۶۷۷، ۶۷۸

باب (حضرت، کتاب تألیف جناب بالیوزی)  
۵۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

باب الرّحی<sup>۱</sup> (در اردستان) ۵۶، ۴۸۴

باب السّدر ۱۳۲

بابل (بارفروش) ۴۸

الباییتون والبهائیون فی حاضرهم و ماضیهم  
(کتاب) ۶۷

باترفیلد (هریرت) ۲۴

بارفروشی (ملانعمت الله) ۴۷۹

بارقه (مجموعه اشعار حجّت) ۵۴۱

بازار مرغ (در شیراز) ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۸،  
۱۳۹

بازاروکیل ۱۳۶، ۱۴۴

باقرآباد (مسجد) ۲۴۸

امیرکبیر (میرزاتقی خان) ۶۶، ۵۲۸، ۵۴۷،  
۵۴۹، ۵۵۷-۵۶۰، ۵۸۱، ۵۸۲،  
۵۸۹

امین البیان (مراجعة فرمایند به  
امین منشادی)

امین منشادی (حاج شاه محمد) ۵۷۹  
امین السلطان ۵۵۳

اناری (ملاحسین) ۱۱۰

انجیل (جلیل) ۱۶۸، ۹۸۰

انجیل متی ۳۳۰

انحطاط غرب (کتاب) ۱۵، ۱۶

انحطاط و سقوط امپراطوری رم (کتاب)  
۲۰، ۳۰

اندرمانی (ملاحمد) ۶۱۱، ۶۱۲

انصاری (شیخ مرتضی<sup>۱</sup>) ۶۸۱، ۶۹۸

انقلاب ایران (کتاب) ۶۹

انگلستان، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۷

انوار لامعه (کتاب) ۴۵۹

انوشیروان (شاهنشاه ساسانی) ۶۲

انیس (رجوع شود به زنوزی، ملاحمد علی)  
اوشیدرماه ۹۶۳، ۹۷۷

اولدفیلد (آدریان) ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۱

اولیاء (درویش) ۱۳۸

اهواز ۴۹

ایام تسعه (کتاب) ۱۴۶

ایتالیا ۷۱

ایران و مسئله ایرانی (کتاب) ۱۲، ۱۴،

۳۷، ۳۸، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۷۰،  
۷۱، ۷۹، ۸۷، ۳۰۷

ایرلند ۹۶

ایروانی (میرزا مسلم) ۳۲۱

ایروینگ (ادوارد) ۹۳، ۱۲۶

ایزد خواستی (میر مؤمن) ۲۷۶

ایشیک آقاسی (رجوع شود به شریف شیرازی  
میرزا احمد)

ایقاظ الغافلین ۲۷۳

۲۵۳، ۳۵۱، ۳۳۸، ۳۳۵	باک (چارلز) ۹۳
برغانی (ملا محمد) ۳۴۱، ۳۳۶	باکولین ۵۷۵، ۷۹
برغانی (ملا محمد تقی) ۳۳۳، ۳۲۵، ۱۹۸	بالیوزی (حسن افنان) ۱۳۶، ۶۸، ۵۳
۳۴۸، ۳۴۰، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۴	۱۴۳، ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۱۱، ۲۳۰
برغانی (ملا محمد علی) ۳۳۸، ۳۳۴، ۳۳۳	۷۰۱، ۲۳۵
۶۶۰، ۳۵۵	بانگ سروش (نشریه) ۶۳۶، ۸۱
برلین (آی زای) ۱۸	بایقرا (سلطان حسین) ۶۱
برنارد (دیوید) ۹۶	بجستان ۶۸۲
بروجرد ۲۶۱	بجستانی (ملا حسن) ۴۸۷، ۱۸۹، ۱۷۹
بروجردی (آقا جمال) ۵۷۹، ۵۷۸، ۴۶	بجستانی (ملا علی) ۶۸۳، ۶۸۲
بروجردی (حسین) ۶۱۹	بجنوردی (شیخ محمد تقی) ۴۸۵
برول (ادم هود) ۹۴	بحار الانوار ۸۶۰، ۲۴۴، ۱۳۰
بستان السیاحه ۱۱۳	بحرالعرفان ۱۹۵
بسظام ۳۸۳	بحرالعلوم (سید محمد مهدی) ۶۶۷
بسظامی (ملا علی) ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۷۸	بحرال معارف (کتاب) ۳۲۱
۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹	بحرین ۱۰۶
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۷، ۳۸۱، ۶۶۷	بخاری (محمد) ۱۳
۷۸۶	بدشت ۳۹۰-۳۸۳، ۳۷۶، ۳۴۵، ۱۹۱
بشارات کتب مقدس تحقق یافت (کتاب)	بدایع الآثار ۶۳۴
۹۵	بدیع (آقابزرگ نیشابوری) ۴۸۵، ۲۱۹
بشر (سید علی) ۱۹۹	بدیع (کتاب) ۳۰۰، ۲۳۹، ۲۰۳، ۱۱۶، ۳۳
بشرونی (آقا حسین علی) ۴۳۶	۶۰۱، ۶۴۸، ۹۸۰، ۹۸۶
بشرونی (ملا حسین، رجوع فرمایند به	بدیع آفرین (خطاط تبریزی) ۷۲۱
باب الباب)	برازجان ۲۵۲
بشرونی (میرزا محمد باقر) ۲۷۰، ۱۹۴، ۱۷۸	براون (ادوارد گرنویل) ۴۸، ۴۷، ۴۴، ۳۴
بشرونی (میرزا محمد حسن) ۴۷۰، ۱۷۸	۶۷-۷۰، ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۸
بشرویه ۴۶۵	۱۳۱، ۱۹۶، ۴۲۰، ۴۲۱، ۵۳۵
بصره ۲۴۱	۵۸۵، ۶۱۵، ۶۴۸، ۷۳۳، ۸۷۱
بغداد ۲۰۰، ۱۹۹، ۳۷	براون (جان اکویل) ۹۶
بغدادی (آقا محمد مصطفی) ۳۵۴، ۲۰۱	براهین العجم ۶۰
۶۸۶	برزیل ۷۱
بغدادی (حاج نیاز) ۲۲۸	برسی (شیخ رجب) ۱۳۲
بقعه سید قطب ۵۱۴، ۵۱۳	برغانی (شیخ اسمعیل) ۳۳۶
بقیع ۱۰۸	برغانی (ملا ابراهیم) ۳۳۶
بلامفیلد (ستاره خانم) ۱۰۸	برغانی (ملا جواد) ۳۳۸، ۲۵۷، ۲۴۰، ۴۳
بلد الامین (کتاب) ۲۵۸	برغانی (ملا صالح) ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۲۵

- بلوک (فرانسوی) ۱۸  
 بمبئی ۳۴  
 بنای اصفہانی (استاد جعفر) ۵۸  
 بنکرافت (جرج) ۱۶  
 بنی ہاشم (خاندان) ۲۲۹  
 بوانات (درفارس) ۵۰۷  
 بوداپست ۶۳۶  
 بوشہر ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۹  
 بونیر ۳۰۲  
 بہاء اللہ (حضرت) ۲۰۳، ۴۱، ۴۰، ۳۸-۳۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۴-۲۱۰، ۲۱۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۵۹۰، ۵۵۷، ۵۵۶، ۵۱۴، ۴۶۹، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۷۰، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۸۰، ۶۸۹، ۷۰۱، ۷۱۳، ۷۲۰، ۷۴۴، ۷۴۹، ۹۷۱، ۹۶۲  
 بہاء اللہ (سلطان جلال، نام کتاب) ۱۴۷، ۵۲  
 بہائی (شیخ محمد جبل عاملی) ۱۱۳  
 بہائیگری (کتاب) ۸۵  
 بہار (میرزا محمد علی) ۳۰۸، ۸۱۶  
 بہجت (رجوع فرمایند بہ مافی، کریم خان)  
 بہجۃ الصدور ۴۰۹، ۶۷۳  
 بہجی (قصر) ۶۷  
 بہنمیری (رسول) ۴۴۱، ۴۵۰  
 بیارجمند ۴۳۳  
 بیان حقایق (کتاب) ۴۲۵  
 بیان عربی ۷۳، ۷۵، ۱۴۹، ۷۶۸-۹۴۲  
 بیان فارسی ۵۷، ۷۵، ۷۶، ۱۰۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۶۴، ۴۸۸، ۶۴۹، ۶۵۶، ۶۸۸، ۶۹۷، ۷۲۰، ۷۲۲، ۸۷۰-۹۴۲، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۳
- بیان الملک (میرزا مہدی خان) ۴۲۳  
 بی بی دختران (بقعہ) ۱۷۱، ۷۰۴  
 بی بی شہریانو (کوہ) ۳۹۳  
 بیت بایبہ ۴۳۱، ۴۷۳، ۴۸۴  
 بیت شیراز (بیت حضرت باب) ۱۹۲، ۷۰۳، ۷۰۴  
 بیدآبادی (آقا محمد تقی) ۴۰۲  
 بیرتلس ۷۹، ۸۶  
 بیرد (تاریخ نگار امریکائی) ۱۸  
 بیرن (پژوہشگر) ۹۱  
 بین الحرمین (صحیفہ) ۷۶، ۲۲۸، ۷۵۶-۷۶۱  
 بیہقی (ابوالفضل) ۱۳
- پ**
- پاپر (کارل) ۶، ۱۸، ۲۷  
 پادشاہان (کتاب) ۱۰  
 پاریس ۴۴، ۴۵  
 پاقلعہ (میرزا محمد رضا) ۲۰۶  
 پاکستان ۶۶۲  
 پالمستون (لرد) ۵۳۱  
 پامنار (محلہ) ۲۰۹، ۵۹۲  
 پامنار (مدرسہ، رجوع فرمایند بہ میرزا صالح، مدرسہ)  
 پایک ۹۱  
 پتری (یوہان) ۹۵  
 پریا (محمد حسن) ۲۰۷  
 پلوتارک ۱۱  
 پلوی (ملا محمد صادق، رجوع فرمایند بہ اردستانی، ملا محمد صادق)  
 پنج شان (کتاب) ۴۹۰، ۵۵۶، ۹۲۲، ۹۴۸، ۹۵۱، ۹۶۵، ۹۸۱  
 پوکراوسکی ۱۸  
 پولاک (دکتر ژاکوب) ۷۹، ۶۱۳



## ت

تاریخ طبری ۱۳

تاریخ عضدی ۳۶۰

تاریخ فتحی مقدم ۵۹

التاریخ الكبير ۱۳

تاریخ مختصر امر (فاضل مازندرانی) ۵۰

تاریخ مختصر ظهور (ابوالفضائل) ۳۰۴

تاریخ معین السلطنه ۳۰۴، ۳۰۷

تاریخ مقابر شهداء ۵۹

تاریخ میمیه (تاریخ مهجور زواره ای) ۴۹۴،

۴۷۹، ۴۹۵

تاریخ نبیل زرنندی (رجوع فرمایند به مطالع

الانوار)

تاریخ وقایع تا کر ۵۹

تاسیتوس ۱۱، ۱۲، ۲۹

تا کر ۵۲، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۲۶، ۶۲۷

تاکری (آقامحمدتقی خان) ۶۲۷

تاکری (ملآبابای بزرگ) ۶۲۷

تاکری (ملآبابای کوچک) ۷۲۷

تاکری (ملآزین العابدین) ۶۲۷

تاکری (ملآعبدالفتاح) ۷۲۷

تالار آئینه (در اصفهان) ۲۹۵

تاووزند (جرج) ۳۸، ۴۲

تایمز لندن (روزنامه) ۲۵۱، ۲۵۲

تبریزی (حاج علی عسکر) ۳۲۷، ۵۷۵، ۵۸۷

تبریزی (سلیمان خان) ۲۲۷، ۵۷۷، ۵۷۸،

۵۹۱، ۵۹۲، ۶۱۶

تبریزی (فرآخ خان) ۶۱۹

تبریزی (محمدصادق) ۵۹۳، ۵۹۵

تبریزی (ملآباقر) ۱۸۹، ۱۶۸، ۳۹۱، ۶۹۲

تبریزی (ملآمحمدتقی) ۶۲

تبریزی (ملآمحمدشفیع) ۱۲۴

تبریزی (محمودبن محمد) ۱۱۱

تبریزی (میرزااحمد) ۴۱۲، ۵۶۶

تبریزی (میرزا باقر) ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷

تبصرة المتعلمین ۱۱۰

تحقیقی در باب تاریخ (کتاب) ۲۱، ۲۲

تائیه (مدرسه) ۵۴

تاجر بوشهری (آقامحمدحسن) ۷۱۴

تاجر قزوینی (حاج رسول) ۶۸۶

تاجر نفتی (میرزا محمود) ۶۱۹

تاریخ ابن اثیر ۱۴

تاریخ ابن خلدون ۱۴

تاریخ ابوالفداء ۱۴

تاریخ ادبیات ایران ۶۹

تاریخ افغان (حاج میرزا حبیب الله) ۵۳

۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸

تاریخ امری آذربایجان ۵۸

تاریخ امری اردستان ۲۱۲، ۵۰۰

تاریخ امری خراسان ۲۲۰

تاریخ امری طهران ۵۸

تاریخ امری کاشان ۵۸، ۲۰۸

تاریخ بدیع بیانی ۴۷، ۳۳۰، ۵۵۶، ۵۵۹

تاریخ بلعی ۱۳

تاریخ بیهقی ۱۳

تاریخ بیداری ایرانیان ۷۱۶

تاریخ جدید (میرزا حسین همدانی) ۴۵-۴۷،

۶۹، ۷۶

تاریخ حاج میرزا جانی ۶۲۱

تاریخ حاج نصیر قزوینی ۳۹۴

تاریخ حیات حضرت بهاء الله (فیضی) ۵۴

تاریخ حیات حضرت عبدالبهاء (فیضی) ۵۴

تاریخ الرّسل و الملوك (رجوع فرمایند به

تاریخ طبرسی)

تاریخ سمندر ۵۵-۵۶، ۱۶۲، ۲۰۱، ۳۲۹

۳۳۹

تاریخ شهدای امر ۵۱-۵۲، ۱۹۵

تاریخ شهدای یزد ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۵

- تخته پل (میدان) ۵۵۳  
 تذکرة الاولیاء ۱۲۷  
 تذکرة الوفاء ۳۳، ۳۴، ۸۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۲، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۸۴، ۴۴۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۶۱۳، ۷۱۲، ۷۱۰، ۷۱۳
- تلّ احمر ۶۸۰  
 تنبیه النّائمین ۴۰۶، ۴۴۳، ۶۴۲، ۶۵۱، ۶۵۳  
 تنزیه الاولیاء ۲۹۰  
 تنکابنی (محمّد) ۱۲۸، ۱۶۰، ۳۳۸  
 تویچی (محمّد) ۵۲۹  
 تورات (مقدّس) ۱۰، ۱۶۸  
 تورگو ۱۵  
 تورین ۷۱  
 توقیعات حاج میرزا آقاسی ۸۳۷-۸۴۵  
 توقیعات محمّد شاه ۸۲۶-۸۳۶  
 توقیع صدوده بدیع ۱۲۷  
 توقیع الفهرست ۷۶، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۷  
 توقیع قائمیّت ۴۱۲، ۵۹۱  
 توقیع قهریه ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۱۱، ۸۴۰-۸۴۳  
 تولستو (لنو) ۱۶، ۸۵  
 تومانسکی (الکساندر) ۷۸  
 تهذیب الاحکام ۱۰۹  
 تویرکان ۶۴  
 توین بی (آرنولد جوزف) ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۱  
 تیرشهاب ... (کتاب) ۲۴۱، ۲۷۳

## ج

- جامع التّواریخ ۱۴  
 جامی (ملا عبدالرحمن) ۴۰۵، ۷۳۹  
 جانی (حاج میرزا)، رجوع فرمایند به کاشانی،  
 حاج میرزا جانی  
 جباوی (شیخ سعید) ۴۷۷  
 جدّه ۲۲۵، ۲۲۹  
 جدید الاسلام (حاج میرزا حسینقلی) ۳۵۷  
 جذّاب (آقا عزیزالله) ۴۸۵، ۴۸۶  
 جزیره البحر (رجوع فرمایند به بوشهر)  
 جزیره الخضراء (رجوع فرمایند به مازندران  
 و بدشت)
- ترت حیدریّه ۴۸۰، ۴۸۱  
 تربیت (محمّدعلی) ۳۱۱، ۳۱۲  
 ترشیز ۲۱۸، ۶۸۷  
 ترشیزی (سیّد حسین) ۵۵۲  
 ترکستان ۹۶  
 ترکمان (رضاخان) ۴۵، ۴۰۰، ۴۰۱  
 ترکمان (عبدالله خان) ۴۴۰، ۴۴۱  
 ترکمان (محمّدخان) ۴۵، ۴۰۰  
 ترکمن چای (قرارداد) ۳۰۵  
 ترکیّه ۹۶  
 ترنر (فردریک جکسون) ۱۶  
 تشویق شیرازی (یحیی) ۸۴۴  
 تفت (قصبه) ۵۶  
 تفتی (عبدالحسین) رجوع فرمایند به آواره  
 تفریسی (حسن آقا) ۵۸۸  
 تفسیر آیه الکرسی (از سیّد رشتی) ۱۲۱  
 تفسیر بسم الله (از حضرت باب) ۷۸۵، ۷۸۶  
 تفسیر بسم الله (از حضرت عبدالبهاء) ۱۳۳  
 تفسیر سورة بقره ۱۶۱، ۷۳۲  
 تفسیر سورة توحید ۸۰۵  
 تفسیر سورة حمد ۸۰۶، ۹۰۷  
 تفسیر سورة کوثر ۱۰۵، ۲۶۰، ۷۲۲، ۷۶۸  
 تا ۷۷۴  
 تفسیر سورة والعصر ۲۹۴، ۳۶۷، ۸۰۸-  
 ۸۱۱  
 تفسیر سورة یوسف (رجوع فرمایند به قیوم  
 الاسماء)  
 تفسیر القدر ۷۸۱-۷۸۲  
 تفسیر هاء ۵۵۶، ۷۷۴-۷۸۴  
 تفلیس ۳۰۴

جعفر صادق (حضرت امام) ۱۳۰

جلفا ۳۰۸

جلیل (ناحیه) ۱۲

جمال ابهی (رجوع فرمایند به بهاء الله، حضرت)

جمال مبارک (رجوع شود به بهاء الله، حضرت)

جمالی اردستانی (پیر احمد) ۱۰۰، ۸۱۶

جنگ التواریخ ۶۰

جوامع الکلم ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲

جواهر الاسرار ۹۷۳

جواهر الکلام فی شرایع الاسلام ۱۱۸،

۱۳۲، ۱۹۸، ۶۹۸

جواهری کاشانی (حاج میرزا محمد رضا)

۱۵۷، ۶۲۵

جواهری نیشابوری (حاج محمد) ۴۸۵

جوهری (محمد باقر) ۱۰۲

جوینی (میرزا محمد تقی) ۴۷۳

### چ

چاپارچی (محمد بیگ) ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶

۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶

۳۲۷، ۶۸۱، ۶۸۲

چالمرز (توماس) ۹۷، ۱۲۵

چالمیدان ۵۹۲

چشمه علی ۴۳۳

چهریق ۱۵۶، ۳۲۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۵۵۶

۵۵۸

### ح

حاجب الدوله (علی خان) ۶۴، ۵۸۳، ۶۰۰

۶۳۱

حاجی کاظم بیگ (مسجد) ۶۰۹

حاجی کاظم بیگ (مدرسه) ۴۵۷

حافظ ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۶۰، ۶۶۵

حبیب السیر ۱۴

حجاب (محمد مهدی) ۷۱۲

حجاز ۱۰۸، ۱۹۳، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۰

حج اکبر ۲۲۶

حجّ الاسلام زنجانی (رجوع فرمایند به حجّ

زنجانی، ملا محمد علی)

حجّ زنجانی (ملا محمد علی) ۲۶۲-۲۶۷،

۴۲۹، ۵۲۷-۵۲۹، ۵۳۲-۵۳۵، ۵۳۶

۵۳۷-۵۴۱، ۶۶۰، ۹۴۹

حجّه البالغه ۱۲۱

حجّه البهیّه ۱۴۸

حجر الاسود ۲۲۷

حدّاد (استاد مهر علی) ۵۳۷

حدیبیّه (غزوه) ۱۶۳

حرف حیّ (رجوع فرمایند به تبریزی، ملا

محمد باقر)

حروفات (لوح) ۹۵۲-۹۵۳

حسرت (میرزا محمد باقر) ۱۳۵

حسن (خادم باب الباب) ۴۳۱

حسین (حضرت امام) ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۵۳

۱۵۹، ۱۹۵، ۲۰۴، ۴۳۸، ۵۱۱، ۵۱۳

۵۵۸، ۶۷۶، ۷۰۲، ۷۳۷، ۷۴۹

حسین خان (حاکم فارس) ۲۵۲-۲۵۶

۲۶۱، ۲۷۵، ۲۸۰-۲۸۳، ۲۹۵

حسینی اشکوری (سید قاسم) ۱۰۹

حسینی شیرازی (میرزا محمود) ۶۹۷

حسینی شیرازی (میر محمد حسین) ۱۳۵

حشمت الدوله (حمزه میرزا) ۴۳۲، ۵۵۸

۵۵۹، ۶۷۷، ۶۷۸

حصاری (ملا احمد) ۱۴، ۶۸۷، ۶۸۸

حصیر فروشان (بازار) ۴۵۴

حضرت بهاء الله (نام کتاب) ۵۴، ۶۴۰

حضرت نقطه اولی (نام کتاب) ۵۳، ۱۴۶

۱۵۵، ۱۷۲، ۱۹۶، ۴۲۴، ۵۱۷

حظوظ الایام ۴۵۹

حقایق الاخبار ناصری ۶۵، ۱۶۰، ۳۳۵

۳۸۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۵۴۲، ۵۷۴، ۵۸۶، ۶۰۸

- حقایق نگار (میرزا محمد جعفر) ۶۵، ۱۶۰، ۳۸۲، ۳۳۵
- حکاک قمی (ملافتح الله) ۵۹۳، ۵۹۸، ۶۲۴
- حکمت (نشریه) ۶۲
- حکیم مسیح ۳۴۶
- حکیم الملک (امیر محمد مهدی) ۲۰۶، ۲۱۱، ۴۸۱
- حلی (علامه) ۱۰۹، ۱۱۰
- حلیة المتقین ۷۱۸
- حمزه (ملا محمد) ۱۴۴، ۴۳۶، ۴۵۴
- ۴۵۹-۴۵۶، ۴۹۵، ۶۰۹
- حمزه کلا (قریه) ۴۵۶
- حناسب (آقا محمد اصفهانی) ۴۰۲
- حواء ۲۲۵
- حواریون (کتاب) ۷۶
- حیات النفس ۱۱۰
- حیاط باغ (در سر قبر آقا) ۴۹۵
- حیدر (برادر خوانده قُدوس) ۴۶۳
- حیفاء ۳۴، ۵۶
- خ**
- خواجه قطبا ۵۲۳
- خادم (میرزا آقا جان) ۳۶
- خاقانیّه (رساله، رجوع فرمایند به سلطانیّه، رساله)
- خال اصغر (حاج سید حسن علی) ۷۰۶-۷۰۸، ۷۱۱
- خال اعظم (حاج سید علی) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۹۳، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۵۴۸، ۵۴۹، ۷۰۶
- خال اکبر (حاج سید محمد) ۷۰۶-۷۰۷
- خان آتش ۱۲۶
- خاندان افنان (کتاب) ۵۳، ۱۴۶، ۱۷۲
- خاندان نویختی (کتاب) ۹۸۳
- خان عمو (برادر سلیمان خان تبریزی) ۲۲۷
- خانلق ۳۱۸، ۴۰۱، ۵۵۰
- خباز (میرزا رحیم) ۲۵۶
- خدیجه خانم (خدیجه سلطان بیگم یا خدیجه بیگم، حرم حضرت باب) ۱۳۵-۱۳۶، ۱۷۰، ۱۸۵، ۲۷۴، ۷۰۲-۷۰۳
- خدیجه خانم (همسر جناب حجت زنجانی) ۵۴۱
- خراسانی (سید حسن) ۶۲۴
- خراسانی (سید رضا) ۴۵۰
- خراسانی (ملاحسین) ۶۲۴
- خراسانی (ملا محمد حسن) ۴۳۶
- خراسانی (ملا محمد کاظم) ۴۹
- خراسانی (میرزا عبدالوهاب) ۱۰۳
- خراسانی (میرزا محمد) ۲۰۹، ۲۲۷، ۳۹۴
- خراسانی (میرزا محمد حسن) ۴۷۹
- خرمشهر ۴۹
- خزاعی (عبدالله خان) ۵۱۳
- خزاعی (محمد خان) ۵۱۳
- خصائل سبعة ۲۴۷، ۲۴۸، ۷۶۵
- خضر (مسجد) ۱۳۶
- خطبة الجده ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۵، ۸۰۳
- خطبة ذکرته ۲۳۵
- خطبة قهرته ۴۲۶
- خطبة کنگان ۸۰۴
- خطیب الرحمن نوری (میرزا سلیمانقلی) ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۴۷، ۸۲۴
- خلاصه بیان فارسی (تألیف براون) ۷۰
- خلیل تبریزی (سید ابراهیم) ۶۷۶، ۶۸۰، ۹۴۹
- خمسه ای (آقا جان بیگ) ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۸۱
- خمسه ای (حسن) ۶۲۵
- خمسه ای (نجف) ۶۲۵
- خواجه اباصلت ۶۳۱
- خوار (رجوع فرمایند به برغانی، ملا جواد)

خواندمیر ۱۴  
 خونی (سید عبدالعظیم) ۵۰۶  
 خونی (ملا اسکندر) ۱۰۲  
 خونی (ملا محمود) ۴۷۱، ۱۸۹  
 خونی (ملا مهدی) ۵۰۰، ۴۷۴، ۳۱۶، ۲۲۷  
 خوشنویس نیریزی (سید تقی) ۵۱۶  
 خوی ۳۷۰  
 خیرات الحسان (کتاب) ۶۴

## دال

درویش (قربانعلی) ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱  
 درویش قهرالله ۳۶۷  
 دزوا (قریه) ۴۳۷، ۴۵۲  
 دلائل سبعة ۳۲، ۷۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۵  
 ۱۲۳، ۳۷۷، ۴۶۸، ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۵۹  
 ۶۶۹، ۷۲۵، ۸۴۶-۸۶۷  
 دلور (دانشگاه) ۹۵  
 دلیل المتحیرین ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸  
 ۱۲۹، ۱۳۰  
 دماوندی (میرزانبی) ۶۲۵  
 دوپلین (دانشگاه) ۹۷  
 دوران (وليام) ۱۸، ۲۷، ۳۰  
 دور بهاء الله (توقيع حضرت ولی امرالله) ۷۴  
 دورن ۵۸۵  
 دوغ آباد ۴۸۰  
 دولت آباد ۶۵۷  
 دولت آبادی (ملاهادی) ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۷  
 دولت آبادی (میرزایحیی) ۶۵۷  
 ده ملا ۴۰۵، ۴۳۳، ۴۸۶  
 دیان (میرزا اسدالله) ۳۶۸-۳۷۰، ۳۷۴  
 ۶۸۱، ۹۴۹، ۹۵۲  
 دیانیه ۳۶۹  
 دیوان الرشتی (کتابخانه سید کاظم رشتی)  
 ۱۱۸، ۱۳۲، ۳۴۱  
 دیوکلا (قریه) ۴۵۵  
 دیویس (وليام کامینز) ۹۳

## ذال

ذئب (رجوع فرمایند به اصفهانی، شیخ محمد باقر)  
 ذبیح زواره ای (سید اسمعیل) ۳۵، ۳۷، ۶۷۹، ۶۸۰  
 ذبیح کاشانی (حاج محمد اسمعیل) ۵۹، ۲۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۹۳  
 الذریعه ۲۸۶، ۲۵۳

دائرة المعارف فرید وجدی ۶۷  
 داراب ۲۵۸  
 دار الآثار بین المللی ۸۷۱  
 دار الآثار ملی بهائیان ایران ۱۲۱، ۴۰۳  
 دارالامن (رجوع فرمایند به شیراز)  
 دارالخلافة (رجوع فرمایند به طهران)  
 دارالشفاء (مدرسه) ۳۹۶، ۵۴۷  
 دارالفنون ۶۱، ۶۴  
 دارمستر (جیمز) ۸۹  
 داغر بن رمضان ۱۰۶  
 دالکی ۲۳۰، ۲۵۲  
 دالگوروی (دیمیتری ایوانویچ) ۷۷، ۲۶۳، ۳۶۴، ۶۴۳، ۶۰۰  
 دانیال (حضرت) ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷  
 داود (حضرت) ۸۵۳  
 داود (قبل از حضرت موسی) ۵۵، ۸۵۳  
 داوران (کتاب) ۱۰  
 دبی شایر ۷۱  
 دبیر مؤید (شیخ محسن) ۵۴  
 دخیل مراغه ای (ملاحسین) ۳۶۶، ۳۷۳، ۳۹۲، ۵۷۳  
 دربندی (ملا آقا) ۱۱۸  
 درر البهیة ۴۸  
 در المنظم (کتاب) ۱۹۵  
 دروازه نو (طهران) ۶۱۸

رشید الدین (فضل الله) ۱۴	ذکرته (جماعت) ۶۶۲
رضا (حضرت امام) ۶۳۱	ذوالفقار (مسجد) ۲۴۸، ۲۴۹
رضوان (باغ) ۴۱	ذهبی (میرزا ابوالقاسم) ۷۸۷
رضوان علی ۶۵۴	ذهبیّه (رساله) ۷۸۷
رضوی (محمّدحسن) ۱۳۲	
رضوی (نعمت الله) ۱۲۷	
رضویّه (صحیفه) ۸۰۰-۸۰۴	
رضی الرّوح (رجوع فرمایند به منشادی، ملاّ محمّد رضا)	رئیس الحکماء (رجوع شود به زعیم الدّوله)
رفسنجانی (میرزا علی اکبر) ۶۵۲	رئیس الفقهاء (رجوع شود به سعید العلماء)
رفیعی (میرزا آقا) ۵۶	رابینسون (جان) ۹۶
رفیعی اردستانی (عبدالحسین) ۴۸، ۴۹	راپ ۱۲۶
رقشاء (میر محمد حسین) ۳۰۹	راسل (برتراند) ۲۶، ۲۸، ۳۱
رکابساز شیرازی (میرزا آقا) ۲۵۶	رافتی (وحید) ۵۹
رکتور (کالج) ۹۵	راندولف ۳۹
رکن الدّوله (شاهزاده) ۴۸۵، ۴۸۶	راهنمای کتاب (نشریه) ۸۵
رم (روم) ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶	ربّانی (روحیه خانم، امة البهاء) ۲۹، ۴۲، ۴۳
رمزی (ویلیام) ۹۵	رحیق مختوم ۵۱، ۱۲۷، ۱۹۴، ۴۰۶، ۴۹۷، ۶۲۰
رنان (ارنست) ۱۶، ۷۶، ۶۰۷	رژی (کمپانی) ۷۱۶
رنکه ۱۶، ۱۷، ۲۹	رسائل و رقائم (ابوالفضائل) ۱۴۸، ۲۳۶
رنگونی (سید اسمعیل) ۵۸۰	رساله جعفریه (رجوع فرمایند به لوح حروفات)
رنگونی (سید مهدی) ۵۸۰	رساله خال (رجوع فرمایند به ایقان)
روت (مارتا) ۴۲، ۶۱۲، ۶۱۳	رساله العلم ۱۱۰
روح الله (رجوع فرمایند به مسیح، حضرت)	رساله محمّد رضا میرزا (از سید رشتی) ۱۲۱
روحانی میلانی (میرزا علی اکبر) ۸۶۵	رساله مدنیّه ۸۷، ۹۱
روحانی نیریزی (محمّد شفیع) ۵۸، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۶	رستگار (نصرالله) ۸۱
روح المعانی ۳۵۷	رسول اکرم (رجوع فرمایند به محمّد، حضرت)
رودبار ۶۸۳	رشت ۷۷
روز موعود فرارسید (توقیع) ۲۴۴	رشتیه (رساله) ۱۱۴
روزن (ویکتور رویانویچ) ۷۸	رشتی (سید کاظم) ۵۰، ۱۰۴، ۱۰۹
روسو (ژان ژاک) ۱۸	۱۱۶-۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹
روسیّه ۳۸، ۷۷	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
روزنامه ایران (رجوع شود به وقایع اتّفاقیّه)	۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹
روزنامه دولتی (رجوع شود به وقایع اتّفاقیّه)	۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۳۸
روضات الجنّات ۱۱۹، ۱۲۸	۲۷۳، ۲۷۴، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۷۲، ۴۹۹

روضه خوان اصفهانی (ملاحسین) ۲۹۹  
روضه خوان یزدی (میرزا محمد) ۱۸۹  
روضه الصفاء ۱۴  
روضه الصفاى ناصرى ۱۶۰، ۶۲، ۶۱، ۴۶  
۲۸۷، ۳۳۵، ۳۸۲، ۴۴۷، ۴۴۸  
۵۴۲، ۵۷۶، ۷۴۴  
رونیز (قریه) ۵۰۷  
ریحان الله (سید) ۵۲۵، ۲۵۸  
ریحانة الادب ۱۱۹  
ریحانة الصدور ۲۱۳، ۲۶۲

## ز

زارع (میرزا محمد) ۵۱۸  
زاهد (شیخ محمد) ۲۸۶  
زاره ۲۳۹  
زرقانی (حاجی بابا) ۷۱۹  
زرقانی (محمود) ۶۳۴، ۵۸  
زرکنده ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱  
زرنده ساوه ۳۵  
زره کناری (ملا سعید) ۴۷۴  
زرین تاج (رجوع فرمایند به طاهره)  
زعیم الدوله (محمد مهدی خان) ۶۲، ۳۱۲،  
۴۱۸، ۴۲۳، ۵۶۲، ۵۷۷

زکریای کاهن ۹۶۴  
زکیته (رجوع فرمایند به طاهره)  
زنگان ۴۱، ۲۶۲، ۵۲۷  
زنجانی (حاجی ایمان) ۵۴۴  
زنجانی (سید اشرف) ۵۳۵  
زنجانی (سید کاظم) ۲۲۲، ۲۷۵، ۲۷۶،  
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۱، ۲۹۳  
زنجانی (سید مرتضی) ۲۹۱، ۵۵۲  
زنجانی (عبدالاحد) ۵۴۶  
زنجانی (عنبرخانم) ۵۳۵، ۵۴۴  
زنجانی (کریلانی عبدالباقر) ۵۳۶  
زنجانی (ملا اسکندر) ۲۶۶، ۳۲۵

## ژ

ژوکوفسکی ۵۷۵

## س

سارا (دختر طاهره) ۳۳۶، ۳۳۷  
سارا خانم (خواهر جمال ابهی) ۶۸۹  
سارتن (جرج) ۶، ۲۷  
ساعتچی (عزیزالله) ۱۵۵  
سامره ۶۹۸، ۶۹۹  
سایکس (پرسی) ۶۵۲  
سبحانی (الله قلی) ۵۲  
سبزیوشان (نزدیک شیراز) ۱۴۳

- سبزواری (ملاهادی) ۶۶۴، ۷۰۰  
سپهدار (یوسف خان) ۳۰۵  
سپهر (عبّاسقلی خان) ۶۰  
سپهر (محمّدتقی خان) ۵۹، ۱۵۹، ۳۳۵  
۳۸۲، ۴۳۵، ۴۴۸، ۵۶۳  
سجّادیه (صحیفه) ۲۲۲  
سجن طهران (رجوع شود به سیاه چال طهران)  
سده اصفهان ۱۰۱  
سراج (لوح) ۹۵۲  
سراج (میرزا علی محمّد) ۲۹۹  
سرای روغنی (دربازار وکیل شیراز) ۱۳۶  
سرای شیخ (رجوع فرمایند به سرای میمندی)  
سرای گمرک (در شیراز) ۱۴۴  
سرای میمندی (دربوشهر) ۱۵۰، ۱۵۲  
سرچشمه (محلّه) ۵۷۸  
سرخ کره ای (جعفرقلی خان) ۴۴۶  
سردار (محمّدحسن خان) ۵۹۶  
سردار کلّ (عزیزخان) ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۲۰  
سردار ماکونی (علی خان) ۳۵۸-۳۶۱  
سررشته دار (میرزا عبدالله) ۶۶۴  
سرقبر آقا (محلّه) ۴۹۵  
سرّمن رأی (رجوع فرمایند به سامره)  
سرّالوجود (رجوع شود به قمی، ملا اسمعیل)  
سرور البهائیین ۶۵۲  
سرّالهّاء (توقیع) ۷۸۲  
سعاده (مطبعه) ۵۷  
سعد (عبدالجلیل) ۳۹  
سعید (دکتر سعید) ۳۰۱  
سعید العلماء ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۶  
۴۵۳-۴۵۸، ۴۹۴  
سقاخانه (حاج ابوالقاسم افنان) ۵۳، ۲۸۱  
۷۰۲، ۷۱۲، ۷۱۴  
سقراط ۱۱  
سلطان (لوح) ۳۴  
سلطان الذّاکرین ۲۹۵، ۸۱۹
- سلطان الشّهداء ۳۳، ۲۹۴، ۳۹۷  
سلطان العلماء (میرسیّد محمّد) ۲۹۳، ۲۹۸  
۸۰۸  
سلطانیّه (رساله) ۱۱۰  
سلمان پارسی ۷۱۰  
سلمان هندیجانی (بیک رحمن) ۷۰۳  
سلوک (رساله از حضرت باب) ۱۶۱، ۷۳۱  
۷۳۲  
سلوک (رساله از سیدرشتی) ۱۲۱  
سلیمان (حضرت) ۹۵۰  
سلیمانی اردکانی (عزیزالله) ۵۱، ۵۵، ۲۸۵  
سلیمانیه ۵۷  
سمرقند ۶۸۳  
سمندر (شیخ کاظم) ۵۵-۵۶، ۲۲۷، ۳۵۱  
۶۸۷، ۶۹۱  
سمندری (طرازالله) ۵۵  
سمندری (عبدالحسین) ۸۲  
سنابرق (کتاب) ۲۵۸  
سن پیتربورگ ۵۷۵  
سن پیتربورگ (دانشگاه) ۷۷، ۷۸، ۸۵  
سندر سن (ادیث) ۷۴  
سن سیمون ۱۵  
سنگسری (آقا میر محمد علی) ۱۰۲، ۴۷۸  
سنگسری (سید احمد) ۴۷۸  
سنگسری (صفر علی) ۱۰۲  
سنگسری (کریلانی ابو محمّد) ۱۰۲  
سنگسری (کریلانی علی) ۱۰۲  
سنگسری (میرابوطالب) ۴۸۴، ۴۸۵  
سنگسری (میرابوالقاسم) ۱۰۲، ۴۷۹  
سنگلج ۵۹۲  
سنندجی (شیخ احمد) ۴۰۵  
سنیاوین ۵۴۳  
سؤال و جواب (رساله از آثار جمال ابهی) ۱۳۴  
سوره ایوب ۵۲۰  
سوره القرايه (از قیوم الاسماء) ۱۴۷، ۱۷۰  
۲۴۴



- سورة الملك (از قیوم الاسماء) ۳۲۲  
سورة النصح (از آثار جمال ابهی) ۵۲۱  
سورة هیکل ۳۱۹  
سوروکین (پیریتیم) ۷۷  
سهام الملك (مهديقلی میرزا) ۳۹۵، ۳۱۲، ۴۴۳-۴۴، ۴۵۳، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۶، ۴۴۳، ۴۵۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۵۴  
سهراب (میرزا، جد منوچهرخان معتمدالدوله) ۲۰۵  
سه سال در ایران (کتاب) ۷۲  
سهند (کوه) ۱۰۱  
سیاح مراغه ای (ملاعلی) ۳۶۷، ۵۰۳، ۶۸۲، ۶۸۵  
سیاه چال طهران ۱۱۵، ۶۰۱، ۶۰۲  
سیاه دهان (قریه) ۳۲۵، ۳۴۷، ۳۵۴، ۸۳۸  
سید حسینی (رجوع فرمایند به قدوس)  
سید الشهداء (رجوع فرمایند به حسین، امام)  
سید علو ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۳  
سید علی محمد معروف به باب (کتاب) ۷۲، ۷۵  
سید ولی (مقبره) ۶۲۲  
سیسان ۱۰۱  
سیسانی (اسدالله) ۱۰۱  
سیف الدوله (سلطان محمد میرزا) ۳۰۵  
سینت اندروز (دانشگاه) ۹۷  
سینت جان (کالج) ۹۷  
سیوطی ۱۴۴
- ۶۴۲  
شاه عبد العظیم (عبدالله بن علی) ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۹۵، ۵۵۳، ۸۲۴  
شاه نعمت الله ولی (رجوع فرمایند به ولی، شاه نعمت الله)  
شاهکوه ۳۸۹  
شبستری (ملا مشهد) ۱۰۹، ۱۱۰  
شبل بغدادی (شیخ محمد) ۱۱۹، ۳۴۴، ۶۸۵  
شجاع الملك (عبدالله خان) ۵۱۰  
شد (جان) ۴۲۰  
شرح آیات مورّخه (رساله) ۴۸  
شرح تبصره ۱۱۰  
شرح دعاء زمان غیبت ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۶۱، ۲۳۸  
شرح الزیاره ۱۰۹، ۱۲۹  
شرح عرشیه ۱۰۹، ۱۲۹  
شرح الفوائد ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۰  
شرح القصیده ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۳  
شرح مشاعر ۱۱۰، ۱۲۹  
شرح نهج البلاغه (از ملا صالح برغانی) ۳۵۳  
شریعتمدار کبیر (رجوع فرمایند به حمزه، ملا محمد)  
شریعتمداریان (شیخ عبدالکریم) ۴۵۷، ۴۹۵  
شریف شیرازی (میرزا احمد) ۱۳۵، ۱۹۶  
شریف العلماء آملی (ملا شریف) ۲۶۲، ۲۸۷، ۳۷۸، ۴۵۵  
شریف مکه (محمد بن عون) ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵  
شعرانی (ابوالحسن) ۳۵۳  
شفتی (سید محمد باقر) ۱۱۸، ۱۸۱، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۱، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۸  
شکایت نامه (کتاب) ۱۶۴، ۲۹۰  
شلمغانی (محمد بن علی) ۱۰۰  
شمس الضحیٰ (خورشید بیگم) ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۹۷
- ش  
شاطریاشی (میرزا محمد قلی) ۳۹۵  
شام (سرزمین) ۱۰۸  
شانون (جیمز) ۹۶  
شاه چراغ (در شیراز) ۷۰۴  
شاهرود ۳۸۴  
شاه سلطان خانم (عزیزه خانم) ۴۰۶، ۴۴۳

شیرازی (قطب الدین) ۱۱۳  
 شیرازی (محمد تقی) ۶۲۵  
 شیرازی (محمد معصوم) ۱۲۸  
 شیرازی (ملا عبدالله) ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۹۰، ۴۰۲  
 شیرازی (میرزا ابراهیم) ۲۴۳، ۲۵۷  
 شیرازی (میرزا طاهر) ۳۴۹، ۶۸۴  
 شیرازی (میرزا عبدالوهاب) ۶۲۲، ۶۲۳  
 شیرازی (میرزا طفعلی) ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۸۶، ۶۲۵  
 شیرازی (میرزا محمد حسن) ۱۳۵، ۲۹۷، ۶۹۷، ۶۹۸  
 شیرازی ((میرزا نصرالله)) ۱۳۵  
 شیرگاه ۴۳۳  
 شیروانی (حاج ملا شریف) ۵۶۵  
 شیروانی (سید محمد) ۲۶۴  
 شیشوان ۳۷۱  
 شیشوانی (آقابالابیک) ۳۷۱، ۳۷۲  
 شیشه گر (استاد غلامرضا) ۶۶۷  
 شیل (ژوستین) ۷۰، ۲۹۱، ۵۱۵، ۵۹۵

## ص

صائن هندی (عالم حروفی) ۱۰۳، ۶۶۹  
 صابنین ۹۶۵، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۸۲، ۹۸۳  
 صاحب دیوان ۲۸۳  
 صاحب الزمان ۱۴۱، ۲۵۵  
 صاد الصمد (تفسیر) ۴۶۳  
 صاعقه (کتاب) ۲۹۰، ۵۴۱  
 صافی (تفسیر) ۱۶۸  
 صباغ (ملا عبدالله) ۴۶۵  
 صب (سوره) ۳۳  
 صبری (محبی الدین) ۳۶  
 صحنه ۳۴۷  
 صحیح فروش (عبدالله) ۱۲۶  
 صحیفه بین الحرمین ۳۳

شمس المصیثه ۲۹۰  
 شمشیرگراها (کوی واقع در شیراز) ۱۳۶، ۱۶۹، ۲۴۸  
 شمشیرگراها (مسجد) ۲۸۴  
 شوستر ۶۵۷، ۷۶۴  
 شوشتری (سید عبدالحسین) ۱۰۳، ۸۶۲  
 شوقی افندی (حضرت، رجوع شود به ولی امرالله، حضرت)  
 شوکت پاشا (علی) ۶۷۱  
 شهاب الله (پدر نگارنده) ۵۶، ۶۷۹  
 الشهاب الثاقب فی رجم النواصب ۲۷۰، ۲۷۳  
 شهادة الازلیه (مرقومه قدوس) ۴۳۳، ۴۶۳  
 شهرزوری (محمد بن محمود) ۱۱۳  
 شهمیرزادی (سید محمدرضا) ۵۸  
 شهمیرزادی (کریلانی کاظم) ۴۷۹  
 شهمیرزادی (ملا ابورحیم) ۴۷۹  
 شهمیرزادی (ملا علی اکبر) ۷۶، ۳۷۳، ۵۷۸، ۵۷۹  
 شهیدی (آقا فضل الله) ۲۹۲  
 شیخ (لوح) ۳۳، ۱۱۵، ۳۲۹، ۶۰۲، ۶۷۳، ۷۱۳  
 شیخ الاسلام (حاج سید اسمعیل) ۵۰۷  
 شیخ الاسلام تبریزی (میرزا علی اصغر) ۲۴۵، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۲۰، ۵۶۵  
 شیخ اشراق ۱۱۳  
 شیخ انام (رجوع فرمایند به عابد، شیخ)  
 شیخ علی میرزا (خواهرزاده شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز) ۲۵۶  
 شیخنا (رجوع فرمایند به عابد، شیخ)  
 شیراز ۴۷  
 شیرازی (آقا سید محمد) ۱۴۲  
 شیرازی (حاج ابوالحسن بزاز) ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۶  
 شیرازی (حاج سید جواد) ۷۰۰  
 شیرازی (حاج عبدالمجید) ۶۲۲، ۷۰۱  
 شیرازی (حاج محمد ابراهیم خلیل) ۷۱۱

صحیفه رضویہ ۳۳

صحیفه عدلیہ ۱۰۵

صدرالاشراف (میرزا علی) ۶۲۰

صدراصفہانی (حاج محمد حسین) ۲۹۹

صدرالدین شیرازی ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲

صدرالصدور ۴۵، ۹۷۲

صفار (عزت اللہ) ۷۳۳

صفار (نعمت اللہ) ۶۱۹

صنیع الدولہ (رجوع فرمایند بہ اعتماد

السلطنہ، محمد حسن خان)

صنیع الشریعہ (لوح) ۶۵۱

صواعق البرہان ۲۹۰

۳۳۱، ۵۲۷

طیب زنجانی (میرزا معصوم) ۳۲۶، ۵۲۷

طتنجیہ (خطبہ) ۱۲۰، ۱۳۲

طرائق الحقائق ۱۲۸

طسوجی (قوجعلی سلطان) ۵۶۸، ۵۷۲،

۵۸۶

طوسی (شیخ) ۱۰۹

طوفان البکاء (کتاب) ۱۰۲

طهران ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

طهرانی (آقابزرگ) ۲۸۶، ۳۵۴

طهرانی (شیخ عباس) ۶۲۵

## ظ

ظالم (شیخ حسین، رجوع فرمایند بہ ناظم

الشریعہ)

ظہور الحق (تاریخ) ۴۸، ۵۰، ۱۳۳، ۱۶۱،

۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۱۱

۲۱۲، ۲۴۰، ۲۶۴، ۳۵۶، ۵۱۶،

۵۱۷، ۵۴۳، ۶۰۹، ۶۱۹، ۶۷۷

ظہور عدل الہی (توقیع) ۹۱

ظہیر الدولہ (ابراہیم خان) ۲۷۲، ۲۸۹

## ع

عابد (شیخ) ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳،

۱۴۴، ۱۶۲، ۶۷۰

عالم بہانی (نشریہ) ۸۴، ۹۱، ۱۶۹

عالی قابو (در تبریز) ۵۵۹

عایشہ ۴۱۷

عباس (شیخ، خادم بقعہ طبرسی) ۴۳۸

عباسیہ (مطبعہ) ۴۳۴

عبدالباقی (پدر معین السلطنہ تبریزی) ۵۵

عبد اللہ (میرزا، برادر انیس) ۵۶۱

عبدالہباء (حضرت) ۵، ۱۲، ۱۴، ۳۳،

۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۳

## ض

ضرابی (میرزا عبدالکریم خان کلانتر) ۳۱۴

ضیائیہ خانم (دختر حضرت عبدالہباء) ۷۱۵

## ط

طابور (جبل) ۳۱۸

طاہرزادہ (حبیب) ۷۲۱، ۷۴۴، ۸۷۱، ۹۴۳

طاہرہ ۳، ۵۰، ۵۶، ۷۵، ۷۸، ۷۹،

۱۱۹، ۱۲۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۳۸،

۲۴۳، ۲۴۷، ۳۳۳-۳۵۰، ۳۸۲، ۳۸۵

۳۹۰-۴۵۷، ۴۷۰، ۶۰۸-۶۱۶،

۶۸۶، ۶۸۸، ۶۸۹

طباطبائی (آقا سید علی) ۳۳۴

طباطبائی (سید محمد مهدی) ۱۰۷، ۱۱۰

طباطبائی تبریزی (میرزا محمود) ۲۴۵

طبرسی (احمد بن علی) ۴۹۰

طبرسی (بقعہ) ۴۳۷

طبرسی (قلعہ) ۲۰۳، ۲۰۶، ۴۵۲، ۴۶۰

طبری (محمد بن جریر) ۱۳

طیس ۲۱۴

طیب زنجانی (میرزا محمد علی) ۳۲۶

علاقه بند اصفهانی (ملا احمد) ۴۰۲	۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۳۴
علم الهدی (ملا مرتضی قلی) ۴۱۲، ۵۶۴	۱۳۶، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۴
علوی (سید عباس) ۵۱، ۴۳۵	۲۰۵، ۲۵۳-۲۵۵، ۲۵۹، ۳۱۹
علوی موسوی (سید اسحق) ۲۵۸	۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲
علی (حاج میرزا سید، پدر خدیجه بیگم حرم حضرت باب) ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۹	۳۴۳، ۳۵۰، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۴
علی (حضرت) ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۹۵، ۱۹۸	۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۱۱، ۴۱۲
۴۵۹، ۷۳۷، ۷۶۴، ۹۷۰	۴۱۴، ۴۲۷، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۶۰
علی آبادی (میرزا فضل الله) ۴۲۳	۴۸۰، ۴۹۰، ۵۶۴، ۵۷۵، ۶۷۸
علی اشرف (میرزا، نوّه آقا بالا بیگ شیشوانی) ۳۷۳	۵۷۹، ۵۸۰، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۵
علی اکبر (میرزا، از منسوبان حضرت باب) ۷۰۰، ۷۰۱	۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۳
علیرضا پاشا ۱۲۰	۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۶، ۶۴۳
علی محمد (میرزا، فرزند فداء) ۴۸۲	۶۵۱، ۶۵۵، ۶۹۴، ۶۹۹، ۷۰۹
علی نقی (حضرت امام) ۱۰۹	۷۱۲، ۷۱۳، ۸۵۳، ۹۶۸، ۹۷۲
عمارت خورشید (در اصفهان) ۲۹۹، ۳۰۳	عبد الحمید خان داروغه ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹
۶۷۶	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۱
عندلیب لاهیجانی (علی اشرف) ۲۵۵	عبد المجید (سلطان عثمانی) ۷۶۲، ۷۶۳
عودلاجان (محلّه) ۵۹۲	عدلیّه (صحیفه) ۷۸۹-۷۹۸
عین الطالبین ۳۷۹	عریستان ۹۶
غ	عزت الدوله (همسر امیر کبیر) ۵۸۲
غایة المرام ۱۳۰	عزیز الله (شیخ، عموی حضرت بهاء الله) ۲۱۵
غناء (رساله) ۸۱۹، ۸۲۰	عزیز کاتب (رجوع فرمایند به کاتب یزدی)
غوغا (میرزا اسد الله) ۲۶۹	عزیزه خانم (رجوع فرمایند به شاه سلطان خانم)
ف	عسقلانی (ابن حجر) ۵۸
فائز یزدی (حاج آقا محمد) ۵۹	عسکری (حضرت امام حسن) ۹۷۰
فارس ۶۶	عسکری (میرزا) ۱۸۱
فارسنامه ناصری ۶۵، ۶۶، ۱۵۰، ۱۹۵	العصمة والرجعة ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۳۰
۳۱۱، ۵۱۵، ۶۹۷	عضد الدوله (احمد میرزا) ۳۰۶
فاضل علوی (رجوع فرمایند به علوی، سید عباس)	عطار (آقا محمد کریم) ۵۷۹
	عطار اصفهانی (حسن) ۴۳۶
	عطار قزوینی (عبد العلی) ۱۹۵
	عطار نیشابوری ۱۰۰
	عظیم (ملا شیخ علی ترشیزی) ۲۱۹، ۲۶۰
	۳۶۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ۵۹۱، ۵۹۲
	۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۲۴
	عکا ۶۶۴
	علاء الدوله (حاکم طهران) ۴۱۸

۸۱۷-۸۱۶، ۴۸۲

فراند ۷۶، ۴۷

فرشباشی (محمد کاظم خان) ۴۱۳، ۴۲۴

فرشباشی (میرزا حسن خان) ۵۵۹، ۵۶۰

۵۷۰، ۵۶۹

فرانسه ۳۹

فراهان ۳۹۶

فرخ خان (برادر سلیمان خان تبریزی) ۵۳۴

فرقان (رجوع فرمایند به قرآن شریف)

فروع عدلیه (رساله) ۴۲۶، ۷۹۸

فروغی (ملا محمد دوغ آبادی) ۲۱۹، ۴۸۰

فرهادی (آقا محمد جواد) ۳۳۹

فرهادی (آقا محمد هادی) ۳۵۰، ۳۸۴، ۳۹۹

فرهادی (الله وردی) ۳۹۹

فرهادی (حاج اسدالله) ۳۹۹

فرهادی (خاتون جان) ۳۹۹، ۴۰۰

فرهمند (رحمت الله) ۲۹۱

فرهنگ الهیات (کتاب) ۹۳

فرهنگ انجمن آرای ناصری (کتاب) ۶۱

فرهنگ معین ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۴۴، ۶۳۵

فرهوشی (علی محمد) ۷۲، ۱۷۶

فسائی (میرزا حسن) ۶۵-۶۶، ۱۵۵، ۱۹۵

۵۰۷

فصل الخطاب ۹۸۳

فصل الکلام ۶۵۸

فضه (کنیز حرم حضرت باب) ۲۷۶، ۲۷۸

۷۰۴

فقیهیه (رساله) ۱۵۳، ۷۲۱

فلسطین ۹۶

فندیک (خواجه) ۷۱۳

فزادی (حسن) ۵۸، ۲۲۰، ۲۸۸

الفهرست (رجوع فرمایند به توفیق

الفهرست)

فهرست التواریخ ۶۱

فیچ (چارلز) ۹۵

فیدلر ۸۵

فاضل فروغی (میرزا محمود) ۴۸۱

فاضل قائنی (آقا محمد) ۴۳، ۴۷، ۱۶۱

۳۱۸، ۵۵۶، ۵۵۹

فاضل مازندرانی (اسدالله) ۴۸-۵۱، ۱۲۴

۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۹۵

۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۴۰

۲۴۶، ۲۶۴، ۳۲۲، ۳۳۶، ۳۵۶

۳۷۱، ۴۱۲، ۴۶۴، ۴۶۷، ۵۰۲

۵۱۶، ۵۱۷، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۴

۵۶۳، ۶۰۹، ۶۱۸، ۶۷۷، ۷۳۴

فاطمه (حدیث، لوح) ۸۶۶

فاطمه بیگم (والده حضرت باب) ۳۵، ۲۷۴

۷۶۴، ۷۰۱

فاطمه خانم (حرم منقطعه حضرت باب) ۲۹۹

۳۰۰، ۳۱۰

فاطمه زهراء (فرزند حضرت رسول اکرم)

۱۶۹، ۱۸۳، ۲۲۹، ۳۸۷

فاماگوستا (ماغوسا) ۶۸۵

فتح اعظم (سید شهاب) ۵۶، ۶۹۱

فتح اعظم (کتابخانه) ۴۷

فتح اعظم (میرزا فتحعلی اردستانی) ۳۷۶

۳۸۲

فتح اعظم (نورالدین) ۵۶، ۶۹۱

فتح الله (فرزند ابوالبدیع) ۴۸۵

فتحعلی شاه ۶۳، ۸۸، ۱۰۸

فتحی مقدم خلخالی (هاشم) ۵۹

فتنه (شاهزاده شمس جهان) ۶۱۱، ۶۳۶

فتنه باب (کتاب) ۸۳، ۵۳۱

فتوح الشام ۱۳

فتیق (رجوع فرمایند به میلانی، حاج محمد

تقی)

فتی القزونی (رجوع فرمایند به قزونی،

محمد حسن)

فخری ایروانی (رجوع فرمایند به آقاسی،

حاجی میرزا)

فداء (میرزا محمد سعید) ۲۹۹، ۴۷۶

، ۴۲۸ ، ۳۹۰ ، ۳۸۹ ، ۳۸۸\_۳۸۶  
، ۴۴۴ ، ۴۴۳ ، ۴۴۲ ، ۴۳۲\_۴۳۰  
، ۴۵۴ ، ۴۵۳ ، ۴۵۲ ، ۴۴۷  
۴۹۷ ، ۴۶۴\_۴۶۱

قراگوزلو (مصطفی خان) ۵۱۱

قرآن (شریف) ۱۶۲ ، ۱۶۸ ، ۲۰۹ ، ۲۲۹ ،  
، ۴۵۲ ، ۴۱۵ ، ۳۰۸ ، ۲۶۶ ، ۲۳۴  
۵۳۷ ، ۵۱۱

قرّة العین (رجوع فرمایند به طاهره)  
قرتیه ۳۴۳ ، ۳۵۷

قرن (لوح ۱۰۱ ابدیع) ۳۴ ، ۳۵ ، ۷۰۰  
قره گهر (زنجیر) ۶۰۲  
قزوینی (آقا بزرگ) ۶۰۵  
قزوینی (آقا سید عبدالهادی) ۳۳۶ ، ۳۳۷ ،  
۳۵۵

قزوینی (حاج رسول) ۱۵۶ ، ۵۵

قزوینی (حاج سید تقی) ۳۲۵

قزوینی (حاج ملا عبدالوهاب) ۳۲۵ ، ۳۵۴

قزوینی (حاج نصیر) ۵۸ ، ۳۸۴ ، ۳۹۳

قزوینی (سید ابراهیم) ۴۶۷

قزوینی (محمد) ۴۴ ، ۷۲ ، ۱۲۸ ، ۵۲۵

قزوینی (محمد حسن) ۳۸۶ ، ۴۰۲

قزوینی (ملا جعفر) ۵۸ ، ۱۷۹ ، ۱۹۵ ، ۶۸۳

قزوینی (ملا عبدالرحیم) ۱۴۴

قزوینی (ملا عبد الکریم) ۳۵ ، ۳۷ ، ۱۸۱ ،

، ۵۵۶ ، ۲۹۹ ، ۲۵۸ ، ۲۵۷ ، ۲۰۸

۵۵۷ ، ۶۲۳ ، ۶۴۳

قزوینی (ملا محمد علی) ۱۹۰ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷

قزوینی (میرزا عبدالوهاب) ۳۳۵

قزوینی (میرزا محمود) ۶۲۵

قزوینی (میرزا هادی) ۱۸۹ ، ۳۹۶ ، ۶۶۲ ،

۶۹۲ ، ۶۶۳

قشقائی (جانی خان) ۱۹۵

قصص العلماء ۱۲۸ ، ۱۶۰ ، ۳۳۸

قصیر (سید محمد) ۲۰۵ ، ۲۱۱ ، ۴۶۶ ، ۴۹۷

قطب (میرزا حسین) ۵۰۷

فیض کاشانی (ملا محسن) ۵۴ ، ۱۰۹ ،  
۱۶۸ ، ۱۱۰

فیضی (ابوالقاسم) ۵۴

فیضی (عبدالحسین) ۵۴

فیضی (محمد علی) ۵۳\_۵۴ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ،

، ۴۲۴ ، ۲۷۸ ، ۱۹۶ ، ۱۷۵ ، ۱۷۲ ، ۱۶۶

۵۴۴ ، ۵۴۳ ، ۵۱۷ ، ۵۱۶ ، ۵۱۳

فین کاشان ۵۸۳ ، ۵۸۹

## ق

قاند (میرزا الطغلی) ۵۲۳

قائم جیلانی (رجوع فرمایند به قدّوس)

قائم مقام (میرزا ابوالقاسم) ۳۰۶ ، ۳۰۹ ،

۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۵۸۲ ، ۸۲۶

قائم مقام (میرزا بزرگ) ۳۲۱

قائم موعود ۱۷۳ ، ۱۹۱ ، ۲۲۴ ، ۴۱۲ ،

۴۱۴ ، ۵۰۶ ، ۷۰۷ ، ۹۷۰

قائمی (میرزا محمد باقر) ۲۱۹ ، ۴۳۱ ،

۴۳۸ ، ۴۷۲

قائمی (میرزا محمد کاظم) ۴۸۴

قابان ۳۶۳

قاجار (آقا محمد خان) ۳۰۴

قاجار (بهمن میرزا) ۳۲۶

قادیکلا ۴۳۸

قادیکلانی (خسرو) ۴۳۶ ، ۴۳۷

قاسم (نوه سید رشتی) ۱۳۲

قاضی (میرزا محسن) ۴۲۳

قاموس ایقان ۵۱ ، ۷۵۵

قاهره ۵۷

قبریس (قبرس) ۶۳ ، ۷۳ ، ۶۴۸ ، ۶۵۱ ،

۶۵۴ ، ۶۵۷ ، ۶۸۵

قدّوس (حاج میرزا محمد علی بارفروشی) ۹۵ ،

، ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۳۵ ، ۱۷۹ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ،

۱۹۰\_۱۹۳ ، ۲۲۵ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ،

۲۳۳ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۵۰ ، ۲۶۹ ،

- قطیفی (شیخ احمد) ۱۱۱  
 قطیفیہ (رسالہ) ۱۲۹  
 قفقاز ۱۰۱  
 قلع الباب (کتاب) ۴۱۶  
 قلعة خواجه (درنیریز) ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۸  
 قلعة علی مردان خان (در زنجان) ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۸  
 قم ۵۴، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۷۰، ۳۱۵، ۳۹۶  
 قمرود ۳۱۵، ۳۱۶  
 قمصری (میرزا محمود) ۱۰۳  
 قمی (حاج میرزا اسمعیل) ۳۹۶، ۵۵۱-۵۵۳  
 قمی (حاج میرزا موسیٰ) ۲۰۸  
 قمی (شیخ عباس) ۸۶۷  
 قمی (میرزا محمد حسین متولی) ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۴، ۶۰۴  
 قنّاد (خواجه حسین) ۵۱۸  
 قناع (لوح) ۱۱۳، ۲۹۰  
 قنبر علی فراش شیرازی (کتاب) ۷۲  
 قوانلو (امیر اعلان خان) ۴۱۳  
 قوچانی (ملا خدابخش) ۱۸۹، ۶۶۱  
 قهپایه ای (محمد باقر) ۶۲۵  
 قهوة اولیاء ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۶۱  
 قهیر (ملا رجبعلی) ۲۹۹  
 قیوم الاسماء ۷۸، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۶۶، ۳۲۲، ۳۷۶، ۳۷۷  
 ۳۸۱، ۴۸۸، ۴۸۹، ۷۴۲-۷۵۴، ۸۲۶-۸۲۷، ۹۶۲، ۹۷۴  
 کارتاز ۵۳۵  
 کارلایل (توماس) ۹۷  
 کازرون ۱۸۰  
 کاسه گران شفیعی (مدرسه، رجوع فرمایند به نیم آورد، مدرسه)  
 کاشان ۴۳  
 کاشانی (آقا ابوالقاسم) ۳۱۳  
 کاشانی (آقامهدی) ۳۱۳، ۳۱۴، ۶۲۵  
 کاشانی (حاج سید محمود) ۳۱۳  
 کاشانی (حاج میرزا جانی) ۴۳-۴۵، ۴۶، ۴۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۶۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۶۲۱، ۶۲۹  
 کاشانی (سید عبدالباقی) ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۱۴، ۳۱۵  
 کاشانی (محمد علی) ۵۹  
 کاشانی (ملا فتح الله) ۷۴۲  
 کاشانی (ملا هاشم) ۳۱۳، ۳۲۹  
 کاشانی (میرزا احمد) ۲۰۷  
 کاشانی (میرزا علی اکبر) ۲۰۷  
 کاشانی (میرزا محمد رضا، برادر زاده حاج میرزا جانی) ۴۳  
 کاظم بیگ (الکساندر) ۷۷، ۱۲۵  
 کاظم زاده (فیروز) ۳۶۴  
 کاظمی (سید محسن) ۱۹۹  
 کاظمین ۱۲۰، ۳۴۳، ۶۸۰  
 کالینگ وود (آر. جی.) ۱۸  
 کامل التواریخ (رجوع شود به تاریخ ابن اثیر)  
 کانادا ۴۹، ۹۴  
 کانت (ایمانوئل) ۱۵  
 کتاب الاسماء ۹۲۲، ۹۴۳-۹۴۷  
 کتاب الجزاء (رجوع فرمایند به بیان عربی)  
 کتاب الحسینیّه (رجوع شود به قیوم الاسماء)  
 کتابخانه مسجد سپهسالار طهران ۱۹۵  
 کتابخانه ملک طهران ۳۲۳، ۷۳۹  
 کتاب الروح ۷۶۶-۷۶۷  
 کتاب العبر و دیوان المبتداء والخبر فی ایام  
 کار (ادوارد هلت) ۳۱، ۲۸، ۲۵، ۱۸، ۸

## ک

- کاتب یزدی (سید حسین) ۱۸۹، ۲۹۹، ۳۰۱  
 ۳۱۳، ۵۶۰، ۵۶۱، ۶۲۰، ۸۷۱، ۹۴۸  
 کار (ادوارد هلت) ۳۱، ۲۸، ۲۵، ۱۸، ۸

- العرب والعجم والبربر (رجوع فرمایند) ۹۸۳  
 به تاریخ ابن خلدون
- کتاب الغیبة (شیخ طوسی) ۹۸۳
- کتاب الفهرست ... (تألیف ابوالقاسم خان ابراهیمی) ۱۰۸
- کرادی (حاج محمد) ۴۷۷
- کریاسی (آقامحمد ابراهیم) ۲۹۷
- کریاسی (آقامحمد مهدی) ۲۹۷
- کریاسی (حاج محمد ابراهیم) ۲۰۲، ۶۹۸
- کریلا ۱۱۷
- کریلاتی (حاج سید جواد) ۴۶، ۱۰۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۵۵، ۲۶۰، ۶۷۲-۶۶۶، ۷۰۱
- کریلاتی (شیخ سلطان) ۶۷۰، ۶۷۳
- کردستان ۶۶۳
- کردستانی (دکتر سعید خان) ۳۰۰، ۳۰۱
- کرزن (لرد) ۳۷، ۷۰، ۸۷، ۳۰۷، ۶۵۹
- کرکوک ۹۶۵
- کرمانشاه ۱۰۸، ۱۰۹
- کرمانشاهی (حاج ملا جعفر) ۴۹۸
- کرمانشاهی (کوچک خانم) ۶۴۱
- کرمانی (حاج زین العابدین خان) ۲۹۰
- کرمانی (حاج سید علی) ۲۲۷، ۲۷۳، ۷۵۷
- کرمانی (حاج محمد تقی) ۵۵۲
- کرمانی (حاج محمد خان) ۱۱۱، ۱۲۷
- کرمانی (حاج محمد کریم خان) ۵۰، ۶۶
- ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸
- ۱۳۳، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۹۴، ۲۶۹-۲۷۴
- ۴۱۸
- کرمانی (حاج محمد تقی) ۵۵۲
- کرمانی (محمد شریف) ۱۳۱
- کرمانی (محمد طاهر خان) ۱۰۸، ۱۲۷
- کرمانی (ملا کاظم) ۲۷۲
- کرمانی (ملا محمد جعفر) ۲۷۲
- کرمانی (میرزا محمد حسین) ۵۴۷، ۶۶۴
- ۶۹۲
- کرمانی (میرزا محیط) ۳۳، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۲۶-۲۲۸، ۴۶۷، ۷۵۹-۷۵۶
- کرمل (جبل) ۵۸۰
- کرنه ۳۴۶
- کروچه ۱۸، ۱۹، ۲۰
- کریمی (شیخ صالح) ۳۴۸
- کسروی تبریزی (احمد) ۸۵
- کشف الغطاء عن حیل الاعداء ۴۸، ۱۰۳، ۱۴۸، ۴۹۶، ۶۷۱
- کشفی (حاج سید جعفر) ۲۲۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۶، ۷۴۶
- کعبه ۲۲۶
- کفایت (کتاب) ۲۵۸
- کلارک (کیتسون) ۲۵، ۳۱
- کلانتر (حاج مهدی) ۵۷۷
- کلانتر (محمود خان) ۲۶۷، ۳۹۸، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۴۸، ۶۰۳، ۶۱۴، ۶۳۱، ۶۳۲
- کلاهدوز (یحیی خان) ۶۱۶
- کلژ دو فرانس ۷۶
- کل الطعام (لوح) ۴۶۵
- کلگیت (دانشگاه) ۹۴
- کله دره ای (ملا حسن) ۴۸۷
- کلیم (میرزا موسی) ۳۷، ۴۱، ۲۰۹، ۳۵۱، ۴۶۴، ۵۰۳، ۶۴۳، ۶۶۳، ۶۷۳
- کلین (قریه) ۳۱۶، ۳۱۹، ۴۷۴
- کلینی (محمد بن یعقوب) ۲۳۹، ۲۴۴، ۳۲۴
- کنارتخته ۲۳۰
- کنارگرد (قلعه) ۳۱۶
- کنت (اگوست) ۱۶
- کنتر ۸، ۲۷، ۲۸
- کندرسه ۱۵
- کنگان ۲۲۳، ۲۲۴
- کنگاور ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
- کنی (اشرف) ۴۸۴



گومنز (افسراطریشی) ۶۰۴  
 گوهر (ملاحسن) ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۷۸، ۱۹۴،  
 ۲۳۴  
 گوهر یکتا (کتاب) ۴۳  
 گیبون (ادوارد) ۱۵، ۱۶، ۲۹  
 گیل (مرضیه) ۳۲۹  
 گیلان ۱۱۶، ۳۰۵  
 گیلانی (سید محمد قاسم) ۱۱۶

## ل

لثالی درخشان (کتاب) ۵۴  
 لاریجانی (عباسقلی خان) ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۴،  
 ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۹۱  
 لاسن (تاد) ۷۳۹  
 لامع (حسین) ۷۳۳  
 لاهیجان ۶۷۳  
 لایپزیک ۷۹  
 لبری (بنیامین) ۴۲۰  
 لجنة اماکن متبرکه (در ایران) ۵۲  
 لجنة نشر آثار امری (در ایران) ۸۵  
 لرستان ۲۹۳  
 لروی (ادوین فروم) ۹۲، ۹۵  
 لسان حضور (رجوع فرمایند به وحید کشفی،  
 میرزا یوسف خان)  
 لسان الملک (رجوع فرمایند به سپهر، محمد  
 تقی خان)  
 لغت نامه دهخدا ۱۳۱، ۱۶۰، ۳۱۰، ۳۳۹  
 لله باشی (رجوع فرمایند به هدایت، رضاقلی  
 خان)  
 لمعات اجتماعیه (کتاب) ۳۳۹، ۳۵۴  
 لمعات الانوار ۵۸، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۷  
 لندگ (آکادمی) ۳۵۶  
 لنگرود ۶۸۳  
 لنینگراد ۸۵  
 لوامع الحسينیه ۱۲۱

کنی (ملا باقر) ۴۷۴  
 کنی (ملا علی) ۶۱۱، ۶۱۲  
 کنی (ملا مهدی) ۳۱۶، ۴۴۹، ۴۷۴، ۶۴۱  
 کواکب الدرته ۵۶-۵۸، ۱۲۸، ۱۳۰،  
 ۲۲۲، ۳۱۹، ۳۸۵، ۴۲۳، ۴۹۲  
 ۵۶۴، ۵۸۶  
 کوالسکی (ماکسیم) ۱۶  
 کورمیک (جان) ۴۱۹  
 کورمیک (وليام) ۴۱۹، ۴۲۰  
 کوفه ۱۷۸، ۱۹۸  
 کهنه شهری (میرزا لطفعلی) ۳۶۶  
 کیمبریج (انگلستان) ۴۷، ۶۷، ۶۸

## گ

گاد پاسز بای ۳۴، ۳۵، ۷۸، ۸۶، ۹۱،  
 ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۶،  
 ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۳۰،  
 ۲۵۳، ۲۵۹، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۰،  
 ۳۴۶، ۵۶۶، ۵۷۱، ۶۹۲، ۹۶۴  
 گرجستان ۳۰۴، ۳۰۵  
 گرگین خان ۳۰۳، ۳۰۷  
 گروسی (حسنعلی خان) ۵۳۸  
 گریبایدوف ۵۸۲  
 گرینوسکایا (ایزابلا) ۷۸، ۸۶  
 گزنفون ۱۰، ۱۱، ۲۸  
 گلاسکو ۹۷  
 گلاست ۱۲۶  
 گلپایگانی (سید مهدی) ۴۸، ۴۰۶، ۶۹۴  
 گلپایگانی (میرزا ابوالفضل، رجوع فرمایند  
 به ابوالفضائل)  
 گلد ۷، ۲۷  
 گندم پاک کن (ملا محمد جعفر) ۳۲، ۲۰۳،  
 ۹۳۲  
 گوینو فرانسوی ۴۴، ۷۱-۷۳، ۸۷، ۹۳۶  
 گورانی (امیر) ۱۲۶

متنبین (کتاب) ۶۳، ۶۴، ۴۱۴، ۴۱۹، ۵۱۵، ۵۳۰، ۵۴۷، ۵۷۰، ۵۷۷، ۵۹۳، ۶۰۳

متوجه (رجوع فرمایند به هاشمی زاده)  
مثنوی ذبیح کاشانی ۵۹، ۲۰۷، ۳۲۹  
مثنوی مولوی ۷۰۰  
مجتهد آشتیانی (میرزا حسن) ۷۱۶  
مجتهد ساروی (میرزا محمد تقی) ۳۹۰، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۷۵

مجتهد کرمانی (حاج آقا احمد) ۲۷۱  
مجد (میرزا آقا) ۴۸۲  
مجد الاشراف (حاج میرزا سید علی تفرشی) ۵۷۹

مجدالدوله (امیر ارسلان خان) ۵۲۹  
مجدوب (مصطفی بیک سنندجی) ۲۱۶  
مجلسی (ملا محمد باقر) ۲۴۴، ۷۹۹  
مجلل نظام (سرتیپ) ۵۲  
مجمع البیان ۹۸۱  
مجمع الفصحاء ۶۱، ۸۱۶  
مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع (نوشته ازل) ۴۷

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله (طبع مصر) ۱۲۷، ۱۳۰  
مجموعه الرسائل (سید رشتی) ۱۱۰

محاضرات ۵۱، ۸۳، ۱۳۲، ۲۳۵، ۲۴۶  
محبوب الشهداء ۳۳، ۲۹۴، ۳۹۷  
محدث بحرینی ۱۳۰

محرر اصفهانی (حاج سید جواد) ۲۲۴، ۲۳۳  
محرق القلوب ۳۶۱  
محلّاتی (ملا ابراهیم) ۱۹۹، ۳۴۹، ۶۸۳  
محمد (حضرت) ۱۲، ۳۸، ۲۵۳، ۴۲۷، ۷۳۵، ۷۶۴

محمد جعفر خان (برادر زین العابدین خان حاکم نیریز) ۵۲۳  
محمد حسن (میرزا، برادر جمال ابهی) ۶۰۹، ۶۲۶، ۶۲۷

لوح الامر ۶۸۳  
لوح البهاء ۴۰۰  
لوح تزار روسیه ۷۸  
لوح دنیا ۷۰۵  
لوح سلطان ۴۸۵  
لوح طبّ ۵۰۵  
لوح نصیر ۳۹۴  
لهاردی (ملا محمد علی) ۳۲۵  
لیج (جوزف) ۹۶  
لیدن (هلند) ۴۴  
لیوی (تیتوس لیویوس) ۱۱، ۲۹

## م

مانده آسمانی ۵۱، ۱۳۱  
المآثر والآثار ۶۴، ۱۳۲  
ماچینین ۷۷  
مارین ۴۶۲، ۴۸۲  
مارکس (کارل) ۱۶، ۲۱  
مازندران ۴۱، ۴۸  
مازندرانی (میرزا محمد) ۴۸۷  
ماغوسا (فاماگوستا) ۶۵۴  
مافی (کریم خان) ۶۸۹  
ماکو ۳۲، ۱۶۳، ۳۲۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳-۳۶۰  
ماکیا ولی ۱۵  
مالمیری (حاج محمد طاهر) ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۵  
مامسن (تنودور) ۱۶  
مان (توماس) ۷۴۰  
مانکجی (صاحب) ۴۶  
مای نک ۱۸  
مبارک (غلام حضرت باب) ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۷۰۱  
مبین (کتاب) ۳۳۰  
مترجم همایون (رجوع فرمایند به فره وش)

- ۳۲۸ مرند  
 مروج الذهب ۱۳، ۹۷۰  
 مریم (خواهرجناب قدوس) ۴۵۹  
 مریم (لوح) ۹۶۲  
 مزینان ۴۳۳  
 مستوفی سبزواری (میرزا علی رضا) ۶۷۹،  
 ۶۸۸  
 مستوفی کلّ (میرزا موسی تفریشتی) ۴۲۳  
 مستیقظ (کتاب) ۶۵۱  
 مسجد جامع تبریز ۱۰۴  
 مسجد الحرام (در مکه) ۱۷۸  
 مسجد خضر (مسجد کوجه شمشیرگرها)  
 ۲۴۹  
 مسجد ذوالفقار ۲۸۴  
 مسجد کوفه (در کوفه) ۱۷۸  
 مسجد ماشاء الله ۵۷۹  
 مسجد نبی (در مدینه) ۱۷۸  
 مسجد نو (شیراز) ۲۴۸، ۲۴۹  
 مسجد وکیل (شیراز) ۲۲۴، ۲۵۴، ۲۵۶  
 مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین) ۱۳  
 مسقط ۲۲۴، ۶۹۱  
 مسیح (حضرت) ۱۲، ۹۹، ۱۹۲، ۴۵۴،  
 ۵۸۱، ۹۶۶-۹۶۷، ۹۶۹  
 مشارق الانوار ۱۳۲  
 مشکور نجفی (شیخ احمد) ۱۹۴  
 مشهد ۱۰۸  
 مشیر التوله (میرزا حسین خان) ۶۷۲  
 مشیر السلطنه (میرزا احمد) ۵۵  
 مشیر الملک (میرزا ابوالحسن) ۲۵۶، ۵۴۲  
 مصائب الانمه ۳۷۹  
 مصابیح هدایت ۵۸  
 مصباح (عزیز الله) ۸۷۱  
 مصباح الانوار ۹۷۸  
 مصر ۳۶، ۳۹، ۴۹  
 مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرنندی) ۳۹-۴۰،  
 ۸۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۶۶،  
 محمد حسینی (نصرت الله) ۸۱، ۱۲۸،  
 ۳۱۱، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۷  
 محمدرضا (سید، والد حضرت باب) ۱۳۵،  
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۶۹  
 محمدرضا میرزا (شاهزاده) ۱۳۲  
 محمد سعید (توقیع) ۸۱۶-۸۱۸  
 محمد شاه (قاجار) ۳۲، ۳۸، ۱۶۳، ۲۵۹،  
 ۲۶۴، ۴۵۵، ۵۲۸، ۵۳۳، ۷۴۵، ۸۲۶  
 محمد صادق (دانی برادر قدوس) ۴۶۳، ۴۶۴  
 محمدقلی (میرزا، برادر جمال ابهی) ۶۶۳  
 محمود (میرزا، فرزند آقابالابیک شیشوانی)  
 ۳۷۲  
 المختصر فی تاریخ البشر (رجوع فرمایند به  
 تاریخ ابوالفداء)  
 مختصری از دستورات بیان (جزوه) ۹۴۰  
 مخزومی (ابولبید) ۷۵۴، ۸۶۰  
 مخزونه (صحیفه) ۸۵۴  
 مدائن ۷۱۰  
 مدایح معتمد (کتاب) ۳۰۸  
 مدرّس (محمد علی) ۱۱۰  
 مدرسه پامنار (رجوع فرمایند به میرزا  
 صالح، مدرسه)  
 مدرّسی چهاردهی (مرتضی) ۱۲۸  
 مدینه ۱۱۶  
 مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (کتاب)  
 ۴۴، ۶۷، ۷۱-۷۳، ۹۳۶  
 مذهب (ملا جعفر) ۵۱۸  
 مرآة البلدان ناصری ۶۴-۶۵، ۱۵۲، ۱۶۰،  
 ۵۷۷  
 مراغه ای (آقا محمد حسین) ۵۵۳  
 مراغه ای (عبدالعلی خان سرتیپ) ۴۳۲،  
 ۶۷۷-۶۷۹  
 مراغه ای (ملا علی اکبر) ۱۰۲، ۳۶۶،  
 ۳۹۱، ۳۹۲  
 مرضیه (خواهر طاهره) ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۱  
 مرضیه خانم (دختر نبیل التوله) ۳۱۴

- مقدّس خراسانی (ملاً صادق) ۱۵۸، ۳۴، ۱۶۱، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۰، ۴۴۷، ۴۸۰
- مقدّم (آقاخان) ۲۸۲
- مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۱۳۳
- مکارم الآثار ۱۲۸، ۱۳۱، ۲۸۷
- مک گریگور (دیوید) ۹۵
- مگه ۲۲۲، ۲۲۶
- مکین تایر (آلسدر) ۲۶، ۳۱
- ملاً باشی (رجوع فرمایند به نظام العلماء، ملاً محمود)
- ملاً صدرا (رجوع فرمایند به صدرالدين شیرازی)
- ملایر ۶۴
- ملک آرا (محمّدقلی میرزا) ۴۵۸
- ملک التجار (آقامهدی) ۶۲۲
- ملک خسروی (فاطمه خانم) ۵۲
- ملک خسروی (محمّدعلی) ۵۱-۵۲، ۸۲، ۱۶۶، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۲۰، ۴۶۱، ۶۱۰، ۶۱۹
- ملک الشعراء صبا ۵۹
- ملک قاسم میرزا (شاهزاده) ۳۷۰، ۳۷۱
- مقانی (ملاً محمّد) ۴۱۳-۴۱۷، ۴۷۲، ۵۶۶-۵۶۴
- مقانی (ملاً محمّدتقی) ۴۱۳، ۴۱۷
- مقانی (میرزا اسمعیل) ۵۶۶
- المنار (مطبعه) ۶۳
- منتسکیو ۱۵
- منتظم ناصری ۶۴
- منجم اصفهانی (میرزا آقاخان) ۱۰۱، ۲۲۴
- منجم تبریزی (میرزا جعفر) ۱۰۴
- منشادی (ملاً محمّد رضا) ۵۰۵، ۵۰۶
- منصوری (ذبیح الله) ۸۳
- منهاج الطالبین ۳۵۷
- منهج الهدایه ۶۱
- ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۱۲، ۲۵۵، ۴۱۲، ۴۹۰، ۵۱۸، ۵۶۴
- مطالع الانوار (رساله از سیدرشتی) ۱۲۱
- مطلع الشمس ۶۴، ۴۰۵
- مطیرفی (قریه) ۱۰۶
- مظفرالدین شاه ۶۱۹
- معتمدالدوله (فرهاد میرزا) ۴۸۴
- معتمد الدوله (منوچهر خان) ۳۲، ۱۰۱، ۲۰۲، ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶
- ۳۰۱-۳۱۲، ۳۷۰، ۴۲۹، ۸۱۲، ۸۱۶، ۸۲۶
- معتمد الدوله (میرزا عبدالوهاب نشاط) ۳۰۶
- معجم البلدان ۹۸۱
- معصومه (جناب، درقم) ۳۰۳، ۳۱۵
- معلّم (محمّد صادق) ۲۵۵
- معلّم حبیب آبادی (میرزا محمّدعلی) ۱۲۸، ۱۳۱، ۲۸۷
- معلّم حصارى (ملاً احمد) ۲۱۸، ۲۱۹
- معلّم نوری (ملاً محمّد) ۲۰۴، ۲۰۹، ۳۹۴
- معین (محمّد) ۱۲۹، ۱۳۰
- معین السلطنه تبریزی (محمّد) ۵۴-۵۵، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۵۱، ۴۱۲، ۵۵۰، ۶۷۷
- مفاتیح الجنان ۸۶۷
- مفاوضات ۶، ۳۳، ۳۴، ۱۶۴، ۴۲۷، ۸۵۳، ۹۶۸
- مفتاح باب الابواب ۶۲-۶۳، ۳۱۲، ۴۱۸، ۴۲۳، ۵۶۶، ۵۷۷
- مفتون یزدی ۱۳۵
- مقاره ای (آقا محمّد) ۴۷۸
- مقاله شخصی سیاح ۳۳، ۳۴، ۶۸، ۷۴، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۴، ۲۵۳-۲۵۵، ۲۵۹
- ۴۱۱-۴۱۲، ۴۱۴، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۹۰، ۵۶۶، ۵۵۸، ۵۷۵، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۴۳
- مقامات العارفين ۱۲۱

- من يُظهره الله (موعود بیان) ۳۷، ۴۰، ۴۵، المهزّه (توقیع) ۲۰۶، ۳۹۸،  
 ۱۹۰، ۳۸۱، ۳۹۱، ۴۱۲، ۶۴۹، میامی ۴۳۳  
 ۶۷۶، ۶۸۱، ۶۸۵، ۷۴۳، ۸۶۴، میامنی (ملّازین العابدین) ۴۷۷  
 ۹۶۸-۹۴۲، میامنی (ملّاعیسی) ۴۸۷  
 منیر (میرزا آقا) ۵۸۸، میامنی (ملّامحمد) ۴۷۸  
 منیره خانم (حرم حضرت عبدالبهاء) ۱۴۶، میامنی (ملّامردان علی) ۴۷۹  
 ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۹۵، ۳۹۸، میانج (ده) ۳۹۹  
 ۷۰۳، میانه سر ۳۸۹  
 مواد لازمہ برای مطالعه دیانت بایی (کتاب) مید (اف. اس.) ۱۲۶  
 ۶۹، ۴۲۰، ۶۰۶، میر (اف. بی.) ۷۴۰  
 مؤتمن السلطنه (میرزا علی محمد) ۶۸۹، میرآخور (اسدالله خان) ۵۹۴، ۵۹۵  
 مؤتمن السلطنه (میرزا محمدرضا) ۶۸۹، میرخواند ۱۴، ۶۱  
 مودت (نصرالله) ۳۵، ۶۳۵، میرزاجعفر (مدرسه) ۴۶۱، ۴۶۶  
 مودی (دکتر، امة الاعلی) ۵۶، میرزازکی (مدرسه) ۴۵۴  
 مورچه خوار ۲۹۶، میرزا صالح (مدرسه) ۲۰۹، ۳۹۴  
 موسوی خوانساری (شیخ محمد باقر) ۱۲۸، میرزای شیرازی (رجوع فرمایند به شیرازی،  
 موسی (حضرت) ۱۰۱، ۱۹۲، ۸۵۴، میرزا محمد حسن)  
 موسی کاظم (حضرت امام) ۱۲۰، میرزای عسکری ۴۶۸، ۴۶۹  
 موصل ۹۶۵، میرزای قمی (ابوالقاسم) ۳۳۴  
 موصلی (عبدالباقی افندی) ۱۲۰، میرزای مجدّد (رجوع فرمایند به شیرازی،  
 موقرالدوله (میرزا علی آقا) ۵۳، ۷۱۵، میرزا محمد حسن)  
 مولتان ۶۶۲، موهن (رابرت پال) ۹، ۲۸، ۲۹  
 مؤمن (دکتر موژان) ۵۹، مؤیدالدوله (طهماسب میرزا) ۲۸۷، ۵۸۸  
 مؤمن آیاد (درکنار باب الرّحی در اردستان) ۴۸۴، ۶۷۸  
 ۴۸۴، موهن (رابرت پال) ۹، ۲۸، ۲۹  
 مهاجرین (عنایت الله) ۵۲، مهجور زواره ای (سید حسین) ۳۵، ۵۸  
 ۴۳۳، ۶۷۹، مهد علیا (مادر ناصرالدین شاه قاجار) ۵۴۹  
 ۶۰۴، ۶۱۶، ۶۳۰، نائین ۲۶۹  
 مهدی موعود (رجوع فرمایند به قائم) نائینی ۱۰۳  
 موعود) موعود (روح الله) ۴۸، ۵۹، نارین (قلعه) ۵۰۶  
 مهرباخانی (روح الله) ۴۸، ۵۹، ناسخ التّواریخ (تاریخ قاجاریّه، پیوست ناسخ  
 التّواریخ) ۶۴، ۵۹-۶۱، ۱۵۹، ۲۲۰،

- ۲۶۳، ۲۸۷، ۳۱۰، ۳۳۵، ۳۷۸، نذاف (آقامحمدعلی) ۴۷۵، ۴۸۱، ۴۸۲
- ۳۸۲، ۴۳۵، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۸، نذاف (برادران) ۵۴، ۴۷۵، ۶۷۳
- ۴۵۱، ۴۶۰، ۵۱۵، ۵۳۷، ۵۴۲، نراقی (ملا محمد جعفر) ۲۰۸، ۳۱۵
- ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۴، نراقی (ملا محمد مهدی) ۳۶۱، ۳۶۳
- ناصرالدین شاه (قاجار) ۳۸، ۴۶، ۴۴۰، ۴۹۲، ۵۳۲، ۵۸۲، ۵۹۱، ۵۹۹
- ۶۰۴، ۶۱۳، ۶۲۶، ۶۷۳، ۶۷۹، ناطق نیستانی (میرزا محمد) ۵۸، ۲۰۸
- ناظریان (حاج ابوالقاسم) ۶۱۸، ناظم الاسلام کرمانی ۷۱۶
- ناظم الشریعه (شیخ حسین) ۲۵۶، ۲۸۶، نامق ۲۱۸، ۲۱۹، ۶۸۷
- نامه دانشوران ۲۶۲، نایب السلطنه (عباس میرزا) ۳۲۱، ۳۲۲
- نبیل اعظم (رجوع فرمایند به نبیل زرندی) نبیل اکبر (ضیاءالدین) ۷۳۹
- نبیل الدوله (علیقلی خان) ۳۱۴، نبیل زرندی (محمد) ۱، ۳۵ - ۴۰، ۱۸۱
- ۱۹۶، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۵۴، نظام الممالک (میرزا فضل الله) ۵۹
- ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۶۰، ۳۸۸، نظر خان (سرتیپ گرایلی) ۴۳۸، ۴۳۹
- ۳۸۹، ۴۰۵، ۴۶۱، ۴۸۳، ۵۴۳، نظراجمالی به زندگی و رفتار مردم ایران (کتاب) ۷۰
- ۵۴۴، ۵۷۱، ۵۸۴، ۶۱۴، ۶۲۸، ۶۸۰، نقش (آقامحمدباقر) ۳۹۷، ۳۹۸
- نبیل قزوینی (شیخ محمد) ۵۵، ۶۸۶، ۶۸۷، نقطه آخری (رجوع فرمایند به قنوس)
- نح (قریه) ۵۱، نقطه الکاف ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۶۸، ۷۲، ۶۴۸
- نجران ۲۳۴، نجف ۴۹
- نجف آبادی (آقامحمدباقر) ۶۲۵، نجف آبادی (محمد) ۶۲۵
- نجف آبادی (محمدعلی) ۶۲۵، نجفی (شیخ بشیر) ۱۹۹
- نجفی (شیخ محمدحسن) ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۴۶۷، ۴۹۸
- نجم باختر (نشریه) ۸۱، نجیب پاشا ۱۹۹، ۳۴۴، ۳۴۶، ۶۸۵
- نخمی (کمیل بن زیاد) ۹۵۴، نورالدین (رجوع فرمایند به افنان، میرزا آقا)
- نور اصفهانی (آقا حسینعلی) ۵۷۹، نوری (جعفرقلی خان) ۵۹۳، ۶۳۰
- نوری (میرزا آقاخان) ۳۵۱، ۵۵۷، ۵۹۱،

نیریزی (ملاً محمد شفیع) ۴۸۹	۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳
نیشابوری (حاج عبدالمجید) ۵۸، ۲۱۹	۶۰۸، ۶۲۱، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰
۴۳۳، ۴۳۴، ۴۸۵، ۴۸۶	۶۸۹
نیشابوری (میرزا عبدالنّبی) ۱۰۳	نوری (میرزا بزرگ، رجوع فرمایند به وزیر نوری، میرزا بزرگ)
نیکلا فرانسوی (ای. ال. ام.) ۷۳-۷۶، ۸۷	نوری (میرزا حسن) ۲۹۶
۱۳۸، ۱۹۵، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۶۰	نوری (میرزا رفیع) ۶۲۵
۳۲۳، ۳۳۹، ۵۱۶، ۵۷۰، ۵۷۴	نوری (میرزا زمان) ۳۷۹
۵۷۷، ۶۵۶، ۸۷۱	نوری (میرزا سلیمانقلی) ۳۸۵، ۳۹۵
نیگل (ارنست) ۶	۳۹۶، ۸۲۴
نیم آورد (مدرسه) ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۱	نوری (میرزا علی) ۲۹۷
۲۹۵، ۴۸۱، ۶۵۷	نوری (میرزا مسیح) ۸۲۴، ۶۸۹
نیو همپشایر ۹۶	نوری (میرزا نعیم) ۶۲۷

## و

واز (قریه) ۶۰۹، ۶۱۰	نهری (حاج سید مهدی) ۳۹۷
واعظ (ملاً عبدالحسین) ۵۱۹، ۵۲۲	نهری (میرزا ابراهیم) ۲۹۴، ۳۹۷
واعظ قزوینی (رجوع فرمایند به قزوینی، ملاً جعفر)	نهری (میرزا محمد علی) ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
واقدی ۱۳	۲۴۱، ۲۵۷، ۲۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸
وحید (سید یحیی دارابی) ۲۵۷-۲۶۱، ۳۵۰	۸۰۶
۳۶۶، ۳۷۹، ۴۲۹، ۵۰۴-۵۱۴	نهری (میرزا هادی) ۱۵۷، ۲۰۳، ۲۰۴
۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۴، ۶۶۰، ۶۷۰	۲۰۵، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸
۷۶۹-۷۷۰	نیالا (قریه) ۳۸۹، ۳۹۰
وحید کشفی (میرزا یوسف خان) ۵۱، ۳۷۳	نیاوران ۵۹۶
الوردی (علی) ۳۵۴	نیاوران (قصر) ۵۹۳، ۵۹۴
ورشو ۱۰۱	نیچه ۱۶
ورقاء (میرزا علی محمد) ۱۲۷، ۳۱۸	نیریز ۴۱، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۰
۳۷۲، ۳۷۳، ۵۴۴، ۶۹۷	نیریز مشکبیز (کتاب) ۵۳، ۵۱۳، ۵۱۶
ورقاء (ولی الله) ۳۷۵	نیریزی (احمد خوشنویس) ۵۰۳
ورقة الفردوس (بی بی کوچک) ۳۹۲، ۴۶۶	نیریزی (اصغر) ۵۱۸
وزیر (میرزا اسدالله) ۵۴	نیریزی (حاج ابوالقاسم) ۵۲۳، ۵۹۸، ۵۹۹
وزیر (میرزا حسن) ۵۷۹	۶۲۵
وزیر نظام (میرزا حسن خان) ۵۵۹، ۵۶۸	نیریزی (حاج محمد تقی) ۵۰۷، ۵۱۹
وزیر نوری (میرزا بزرگ) ۲۱۴، ۳۰۶، ۳۰۹	نیریزی (حاج شیخ عبدالعلی) ۵۰۷، ۵۲۱
۳۲۳، ۴۷۴، ۶۴۱	نیریزی (شیخ یوسف) ۵۲۳
	نیریزی (ملاً عبدالحسین) ۵۰۹
	نیریزی (ملاً محمد) ۵۲۲، ۵۲۳، ۶۲۵

۸۱۶ ، ۷۴۴ ، ۵۷۶ ، ۳۸۲	وفاء (شیخ محمدحسین) ۵۲۳
هدایة الطالبین ۱۲۸ ، ۱۲۹	وفیات الاعیان ۱۳
هرات ۱۳۵	وقایع اتفاقیه (روزنامه) ۶۶ ، ۳۱۴ ، ۵۸۹
هراتی (محمد باقر، رجوع فرمایند به قاضی، محمد باقر)	۵۹۴ ، ۵۹۵ ، ۵۹۹
هراتی (ملا عبدالعلی) ۲۵۷	وقایع نگار (توقیع) ۸۲۱-۸۲۳
هراتی (یا هروی، ملا محمدتقی) ۸۴۷	وقایع نگار (میرزا حسن) ۱۶۸ ، ۸۲۱
هرودوت ۱۰	وکیل الحق (رجوع فرمایند به افغان، حاج محمدتقی)
هرسون ۱۲۶	وکیل الدوله (رجوع فرمایند به وکیل الحق)
هشت بهشت (کتاب) ۶۴۴ ، ۶۴۸ ، ۶۵۰	ولتر ۱۵
۶۵۱ ، ۶۵۳	ولف (جوزف) ۹۶
هشترودی (شیخ محمدتقی) ۵۵ ، ۱۹۶	ولی (شاه نعمت الله) ۱۰۰
۳۶۶ ، ۴۱۳	ولی امرالله (حضرت) ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۸
هگل ۱۶	۳۹ ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۴۹
هلند ۹۶	۵۱ ، ۵۳ ، ۱۰۶ ، ۱۱۵ ، ۱۳۴
همدان ۵۴	۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۶۴ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲
همدانی (ملا عبدالصمد) ۳۲۱	۱۸۰ ، ۱۸۶ ، ۱۹۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶
همدانی (میرزا حسین) ۴۲ ، ۴۵-۴۷ ، ۴۰۰	۱۹۹ ، ۲۱۰ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۵۳
۵۸۵ ، ۷۲۰	۲۵۹ ، ۳۰۴ ، ۳۰۷ ، ۳۴۶ ، ۳۸۱
همدانی (میرزا محمد باقر) ۱۲۴	۳۸۷ ، ۴۰۷ ، ۴۱۲ ، ۴۲۸ ، ۴۶۲
هندوستان ۴۹ ، ۹۶	۴۷۰ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۵۱۷ ، ۵۴۲
هندی (سید بصیر) ۶۶۲	۵۴۳ ، ۵۴۴ ، ۵۶۶ ، ۵۶۸ ، ۶۱۵
هندی (سید محمد) ۳۹۷	۶۲۳ ، ۶۹۲ ، ۷۱۵ ، ۷۲۰ ، ۸۲۶
هندی (شیخ سعید) ۱۸۹ ، ۶۶۲	۸۴۸ ، ۸۷۰ ، ۹۴۳ ، ۹۶۲
هنل (سموئل) ۲۷۸ ، ۲۹۱ ، ۵۱۵	ولیانی (رجوع فرمایند به برغانی، ملا جواد)
هورنبی (هلن) ۱۴۶	وهابی (فرقه) ۳۲۱
هیروودیس ۹۶۴	ویکو ۱۵ ، ۲۹
هیگل الدین (بیان سوم) ۹۳۷	ویلر (چارلز) ۹۵
	ویلهم (روی) ۸۱

## ی

یادگار (نشریه) ۸۴ ، ۸۵  
یافت آباد ۳۲۳  
یانق ۳۲۶ ، ۶۹۰  
یحیی تعمیددهنده ۹۵۸ ، ۹۵۹ ، ۹۶۴  
۹۶۵ ، ۹۶۶ ، ۹۶۷ ، ۹۶۸ ، ۹۶۹

## ه

هاشمی زاده (سید حسن) ۵۱  
هاکس آمریکائی ۹۸۱  
هامفری ۲۴  
هدایت (رضاقلی خان) ۶۱ ، ۱۶۰ ، ۳۳۵



یحیی خان کرد ۳۶۵  
یزد ۱۱۷، ۵۰۵  
یزدی (احمد) ۳۱۳  
یزدی (سید احمد) ۱۹۹، ۴۰۰  
یزدی (سید جعفر) ۵۱۰، ۵۲۰، ۵۲۱  
یزدی (سید محمد علی) ۴۰۰  
یزدی (شیخ علی، فرزند ملا عبد الخالق  
یزدی) ۲۲۰، ۳۷۸، ۴۷۷  
یزدی (غلامرضا) ۵۱۰  
یزدی (ملا زین العابدین) ۶۲۴  
یزدی (ملا عبد الخالق) ۱۱۵، ۱۴۴، ۲۱۹،  
۲۲۰، ۲۴۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹  
۴۰۴، ۸۴۷، ۹۷۵  
یزدی (میرزا ابوالحسن) ۱۵۱  
یزدی (میرزا تقی) ۵۱۸  
یوسف بهاء در قیوم الاسماء (کتاب) ۱۹۷،  
۴۹۰، ۷۳۷، ۷۴۰، ۷۴۱، ۹۷۶  
یوسیفوس ۱۲، ۲۹  
یونان ۱۰، ۱۲

# THE BÁB

This comprehensive, academic, meticulously researched and enthralling one thousand page text in the life of the Báb and His disciples is the major work of Persian Bahá'í scholar Nosrat Mohammad Hosseini. Graduated from the University of Tihrán (Iran) and Simon Fraser University (B.C., Canada) and former professor of law and a student of the prominent and well-known Bahá'í historian Fázil-i-Mázandarání, Mohammad Hosseini has critically examined all the texts available on the life of the Báb and His disciples; in Persian, Arabic, English, French and to some extent other languages ( including Persian and Arabic manuscripts) to write this monumental work. The main body of the text consists of three sections:

- A- The auther's philosophy of history.
- B- The life of the Báb and His disciples.
- C- For the first time in the history of the Cause a scholarly introduction to the Báb's best known Writings.

# THE BĀB

**HIS LIFE, HIS WRITINGS AND THE DISCIPLES  
OF THE BĀB'S DISPENSATION**

by  
**NUSRAT'U'LLĀH MUHAMMAD-HUSAINÍ, Ph.D.**

Copyright © 1995, 152 B.E.

ISBN 1-896193-10-2

Institute for Bahá'í Studies in Persian

P.O. Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Telephone (905) 628 3040 Fax (905) 628 3276